

میدق همجرت



The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran

قدیم ترجمہ

The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian language of Iran

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

2015-04-21

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on 21 Feb 2024 from source files dated 31 Aug 2023
42cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f

Contents

پیدائش	1
خروج	51
لاویان	92
اعداد	121
تثنیہ	163
یوشع	201
داوران	226
روت	251
سموئیل اول	255
سموئیل دوم	289
پادشاہان اول	317
پادشاہان دوم	350
تواریخ اول	381
تواریخ دوم	411
عزرا	446
نحمیا	456
استر	470
ایوب	479
مزامیر	505
امثال	576
جامعہ	602
غزلھا غزل	611
اشعیا	616
ارمیا	668
سوگامہ	725
حزقیال	731
دانیال	783
ہوشع	799
یوئیل	807
عاموس	810
عوبدیا	817
یونس	818
میکا	820
ناحوم	825
حبقوق	827
صفنیا	830

جای	833
زکریا	835
ملاکی	845
متی	848
مرقس	886
لوقا	911
یوحنا	950
رسولان کارهای	979
رومیان	1013
قرنتیان اول	1027
قرنتیان دوم	1041
غلاطیان	1051
افسیان	1056
فیلیان	1061
کولسیان	1065
تسالونیکان	1069
تسالونیکان 2	1073
تیموتاوس 1	1075
تیموتاوس 2	1079
تیطس	1082
فلیمون	1084
عبرانیان	1085
یعقوب	1096
پطرس اول	1100
پطرس دوم	1104
یوحنا اول	1107
یوحنا دوم	1111
یوحنا سوم	1112
یهودا	1113
یوحنا مکاشفه	1115

کتاب پیدایش

آفرینش

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ و زمین تهی و بیر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آبها را فرو گرفت.

۳ و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. ۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول. ۶ و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آبها و آبها را از آبها جدا کند.» ۷ و خدا فلک را بساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای فلک جدا کرد. و چنین شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم.

۹ و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آبها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست. ۱۱ و خدا گفت: «زمین نباتات برویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه‌ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویاند، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدا دید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم.

۱۴ و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، ۱۸ و تاسلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم.

۲۰ و خدا گفت: «آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.» ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آبها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» ۲۳ و شام بود و صبح بود، روزی پنجم.

۲۴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست.

۲۶ و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشرات که بر زمین می‌خزند، حکومت نماید.»

۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را از ز و ماده آفرید. ۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می‌خزند، حکومت کنید.» ۲۹ و خدا گفت: «همانا همه علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم.» و چنین شد. ۳۱ و خدا هر چه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

۱ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد.

۲ و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت.

آدم و حوا

۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که یهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نزویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می کرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بپرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد. ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشنما و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیشون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می کند. ۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند. ۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات.

۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. ۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هراینه خواهی مرد.» ۱۸ و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» ۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرندۀ آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد.

۲۱ و خداوند خدا، خوایی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دندۀ هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. ۲۲ و خداوند خدا آن دندۀ را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت: «همانا نیست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.» ۲۴ از این سبب مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و نجالت نداشتند.

گاهۀ آدم و حوا

۱ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخورید؟» ۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می خوریم، ۳ لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبدا بگیرید.» ۴ مار به زن گفت: «هراینه نخواهید مرد، ۵ بلکه خدا می داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» ۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر

دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. ^۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشان ساختند.

^۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشان را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ^۹ و خداوند خدا آدم را ندا درداد و گفت: «کجا هستی؟» ^{۱۰} گفت: «چون آواز تو را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» ^{۱۱} گفت: «که تو را آگاهانید که عربانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟» ^{۱۲} آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.» ^{۱۳} پس خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.»

^{۱۴} پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکست راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. ^{۱۵} و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.» ^{۱۶} و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ بالم فرزندان خواهی زاید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» ^{۱۷} و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد. ^{۱۸} خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد، ^{۱۹} و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.»

^{۲۰} و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است. ^{۲۱} و خداوند خدا رختها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. ^{۲۲} و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبدا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» ^{۲۳} پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. ^{۲۴} پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کوبیان را مسکن داد و شمشیر آشباری را که به هر سو گردش می‌کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

۴

قائن و هابیل

^۱ و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید. و گفت: «مردی از بیوه حاصل نمودم.» ^۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود. ^۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ^۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ^۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را برزبر افکند. ^۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را برزبر افکندی؟ ^۷ اگر نیکویی می‌کردی، آیا مقبول نمی‌شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، درکین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.»

^۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت. ^۹ پس خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی‌دانم، مگر یاسبان برادرم هستم.» ^{۱۰} گفت: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی‌آورد! ^{۱۱} و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد. ^{۱۲} هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت

خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.» ۱۳ قائن به خداوند گفت: «عقوبتم از تخلم زیاده است. ۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.» ۱۵ خداوند به وی گفت: «پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد. ۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زاید. و شهری بنا می کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد. ۱۸ و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، محوئایل را آورد، و محوئایل، متوشائل را آورد، و متوشائل، لمک را آورد. ۱۹ و لمک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله. ۲۰ و عاده، یابال را زاید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود. ۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان برپت و نی بود. ۲۲ و ظله نیز توبیل قائن را زاید، که صانع هر آلات مس و آهن بود. و خواهر توبیل قائن، نعهه بود. ۲۳ و لمک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان لمک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتیم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش. ۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لمک، هفتاد و هفت چندان.» ۲۵ پس آدم بار دیگر زن خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرارداد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.» ۲۶ و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

۵

از آدم تا نوح

۱ این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. ۲ و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان. ۳ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید. ۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد. ۷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد. ۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد. ۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مهلائیل را آورد. ۱۳ و قینان بعد از آوردن مهلائیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد. ۱۵ و مهلائیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد. ۱۶ و مهلائیل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۷ پس همه ایام مهلائیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد. ۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد. ۱۹ و یارد بعد از آوردن خنوخ، هشتصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و تمامی ایام یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد. ۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالخ را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالخ، سیصد سال با خدا راه می رفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود. ۲۴ و خنوخ با خدا راه می رفت و ناباب شد، زیرا خدا او را برگرفت. ۲۵ و متوشالخ صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و لمک را آورد. ۲۶ و متوشالخ بعد از آوردن لمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۷ پس جمله ایام متوشالخ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد. ۲۸ و لمک صد و هشتاد و دو

سال بزیست، و پسری آورد. ۲۹ و وی را نوح نام نهاده گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از سخت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد»، ۳۰ و ملک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام ملک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد. ۳۲ و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافث را آورد.

۶

شرارت انسان

۱ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو منظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشتی می گرفتند. ۳ و خداوند گفت: «روح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود»، ۴ و در آن ایام مردان تومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زایدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند. ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متأسف شدم از ساختن ایشان»، ۸ اما نوح در نظر خداوند التفات یافت.

نوح

۹ این است پدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می رفت. ۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافث. ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. ۱۳ و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. ۱۴ پس برای خود کشتی ای از چوب کوفر بساز، و جرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا. ۱۵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. ۱۶ و روشنی ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. ۱۸ لکن عهد خود را با تو استوار می سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و سران و زوجه ات و ازواج پسران با تو. ۱۹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه به کشتی در خواهی آورد، تا با خویشتن زنده نگاه داری، نر و ماده باشند. ۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دود و از همه زنده آیند تا زنده نگاه داری. ۲۱ و از هر آذوقه ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد». ۲۲ پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

۷

طوفان نوح

۱ و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم. ۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نر و ماده، ۳ و

از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری.^۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می بارانم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محوی سازم.»
 پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود.^۵ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد.^۶ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند.^۷ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین،^۸ دودو، نر و ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود.^۹ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد.

^{۱۱} و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روز هفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزنهای آسمان گشوده.^{۱۲} و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید.^{۱۳} در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند.^{۱۴} ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشراتی که بر زمین می خزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران.^{۱۵} دودواز هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند.^{۱۶} و آنهایی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست.

^{۱۷} و طوفان چهل روز بر زمین می آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلند شد.^{۱۸} و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب می رفت.^{۱۹} و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد.^{۲۰} پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید.^{۲۱} و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند.^{۲۲} هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد.^{۲۳} و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند.^{۲۴} و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

۸

و خدا نوح و همه حیوانات و همه

^۱ بهایی را که با وی در کشتی بودند، پیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید.^۲ و چشمه های لجه و روزنهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد.^۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد،^۴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرات قرار گرفت.^۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می شد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید.^۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح دریچه کشتی را که ساخته بود، باز کرد.^۷ و زاع را رها کرد. او بیرون رفته، در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد.^۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است.^۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی درآورد.^{۱۰} و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد.^{۱۱} و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است.^{۱۲} و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برگشت.

^{۱۳} و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس نوح پوشش کشتی را برداشته، نگرست، و اینک روی زمین خشک بود.^{۱۴} و در روز بیست و هفتم از ماه دوم، زمین خشک شد.^{۱۵} آنگاه خدا نوح را مخاطب ساخته، گفت: ^{۱۶} «از کشتی بیرون شو، تو و زوجه ات و پسرانت و ازواج پسرانت

با تو. ۱۷ و همه حیواناتی را که نزد خود داری، هر ذی جسدی را از پرندگان و بهایم و کل حشرات خزنده بر زمین، با خود بیرون آور، تا بر زمین منتشر شده، در جهان بارور و کثیر شوند». ۱۸ پس نوح و پسران او و زنش و زنان پسرانش، با وی بیرون آمدند. ۱۹ و همه حیوانات و همه حشرات و همه پرندگان، و هر چه بر زمین حرکت می کند، به اجناس آنها، از کشتی به در شدند. ۲۰ و نوح مذبحی برای خداوند بنا کرد، و از هر بهیمه پاک و از هر پرنده پاک گرفته، قربانی های سوختنی بر مذبح گذرانید. ۲۱ و خداوند بوی خوش بوید و خداوند در دل خود گفت: «بعد از این دیگر زمین را بسبب انسان لعنت نکم، زیرا که خیال دل انسان از طفولیت بد است، و بار دیگر همه حیوانات را هلاک نکم، چنانکه کردم. ۲۲ مادامی که جهان باقی است، زرع و حصاد، و سرما و گرما، و زمستان و تابستان، و روز و شب موقوف نخواهد شد.»

۹

عهد خدا

۱ و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین می خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده اند. ۳ و هر چنده ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم، ۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، نخورید. ۵ و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. ۶ هر که خون انسان ریزد، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. ۷ و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید. ۸ و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: ۹ «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم، ۱۰ و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین. ۱۱ عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.»

۱۲ و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد: ۱۳ قوس خود را در ابر می گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. ۱۴ و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود، ۱۵ آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می باشد، پیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند. ۱۶ و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا پیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.» ۱۷ و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هر ذی جسدی که بر زمین است.»

پسران نوح

۱۸ و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافث بودند. و حام پدر کنعان است. ۱۹ اینان سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد.

۲۰ و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود. ۲۱ و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید. ۲۲ و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خبر داد. ۲۳ و سام و یافث، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان باز پس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ۲۴ و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسر کهرش با وی چه

کرده بود. ۲۵ پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.» ۲۶ وگفت: «متبارک باد پیوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد. ۲۷ خدا یافت را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.» ۲۸ و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. ۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

۱۰

نسل نوح

۱ این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافث. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. ۲ پسران یافث: جومر و ماجوج و مادای و یاون و توبال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر: اشکاز و ریفات و توجرمه. ۴ و پسران یاون: الیشه و ترشیش و کتیم و رودانیم. ۵ از اینان جزایرامت ها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امت های خویش. ۶ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان. ۷ و پسران کوش: سبا و حویله و سبتیه و عرمه و سبتکا. و پسران عرمه: شبا و ددان. ۸ و کوش غمرد را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد. ۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می گویند: «مثل غمرد، صیاد جبار در حضور خداوند.» ۱۰ و ابتدای مملکت وی، بابل بود و ارک و اکد و کلنه در زمین شنعار. ۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحوبوت عیر، و کالخ را بنا نهاد، ۱۲ و ریسن را در میان نینوا و کالخ. و آن شهری بزرگ بود. ۱۳ و مصرایم لودیم و عنامیم و لهبیم و نفتوحیم را آورد. ۱۴ و فتروسیم و کسلوحیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کفتوریم را. ۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را آورد. ۱۶ و بیوسیان و اموریان و جرجاشیان را ۱۷ و حویان و عرقیان و سپینان را ۱۸ و اروادیان و صماریان و حماتیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند. ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جبار تا غزه بود، و به سمت سدوم و عموره و ادمه و صبوئیم تا به لاشع. ۲۰ اینانند پسران حام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی و امت های خود. ۲۱ و از سام که پدر جمیع بنی عبر و برادر یافث بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد. ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشداد و لود و آرام. ۲۳ و پسران ارام: عوص و حول و جاتر و ماش. ۲۴ و ارفکشداد، شالخ را آورد، و شالخ، عابرا را آورد. ۲۵ و عابرا را دو پسر متولد شد. یکی رافالچ نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان. ۲۶ و یقطان، الموداد و شالف و حضرموت و یارج را آورد، ۲۷ و هودورام و اووال و دقله را، ۲۸ و عوبال و ابیمائیل و شبا را، ۲۹ و اوفیر و حویله و یویاب را. این همه پسران یقطان بودند. ۳۰ و مسکن ایشان از میشا بود به سمت سفاره، که کوهی از کوههای شرقی است. ۳۱ اینانند پسران سام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی خود برحسب امت های خویش. ۳۲ اینانند قبایل پسران نوح، برحسب پیدایش ایشان در امت های خود که از ایشان امت های جهان، بعد از طوفان منشعب شدند.

۱۱

برج بابل

۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. ۲ و واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند، هوارای ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. ۳ و به یکدیگر گفتند: «بیابید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. ۴ و گفتند: «بیابید شهری برای خود بنا نهم، و برچی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مبادا بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برچی را که بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، والان هیچ کاری که قصد آن نکنند، از ایشان منتهی نخواهد شد. ۷ اکنون نازل شویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر رانفهمند.» ۸ پس خداوند ایشان را از

آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان رامشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بروی تمام زمین پراکنده نمود.

نسل سام تا ابرام

۱۰ این است پدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشد را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و ارفکشد سی و پنج سال بزیست و شالغ را آورد. ۱۳ و ارفکشد بعد از آوردن شالغ، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شالغ سی سال بزیست، و عابر را آورد. ۱۵ و شالغ بعد از آوردن عابر، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و رعورا آورد. ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعور، دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و رعور سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد. ۲۱ و رعور بعد از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد. ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد. ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد.

۲۷ و این است پدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زادبوم خویش در اور کلدانیان بمرد. ۲۹ و ابرام و ناحور زنان برای خود گرفتند. زن ابرام را سارای نام بود. و زن ناحور را ملکه نام بود، دختر هاران، پدر ملکه و پدر یسکه. ۳۰ اما سارای نازاد مانده، و لدی نیامورد. ۳۱ پس تارح پسر خود ابرام، و نواده خود لوط، پسر هاران، و عروس خود سارای، زوجه پسرش ابرام را برداشته، با ایشان از اور کلدانیان بیرون شدند تا به ارض کنعان بروند، و به حران رسیده، در آنجا توقف نمودند. ۳۲ و مدت زندگانی تارح، دویست و پنج سال بود، و تارح در حران مرد.

۱۲

دعوت خدا از ابرام

۱ و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدر خود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، ۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تجميع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» ۴ پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. ۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با انخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند. ۶ و ابرام در زمین می گشت تا مکان شکیم تابلوستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند. ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «به ذریت تو این زمین را می بخشم.» و در آنجا مذبحی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود. ۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت ثیل است، کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت ثیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نمود و نام پیوه را خواند. ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید.

فرود آمدن ابرام به مصر

۱۰ و خطی در آن زمین شد، و ابرام به مصر فرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می کرد.
 ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «اینک می دانم که تو زن نیکو منظر هستی. ۱۲ همانا چون اهل مصر تو را بینند، گویند: «این زوجه اوست.» پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.» ۱۴ و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها و گاو و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبر ندادی که او زوجه توست؟ ۱۹ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!» ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

۱۳

ابرام و لوط

۱ و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند. ۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولت مند بود. ۳ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت ثیل آمد، بدانجایی که خیمه اش در ابتدا بود، در میان بیت ثیل و عای، ۴ به مقام آن مذبحی که اول بنا نهاده بود، و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. ۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه ها بود. ۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند. ۷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند. ۸ پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم. ۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ملتمس اینکه از من جدا شوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.»

۱۰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. ۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرق کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند. ۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد. ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند. ۱۴ و بعد از جدا شدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «اکنون تو چشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر ۱۵ زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریت تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریت تو را مانند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبار زمین را تواند شمرد، ذریت تو نیز شمرده شود. ۱۷ برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.» ۱۸ و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذبحی برای یهوه بنا نهاد.

۱۴

۱ و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و کدرلا عمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امت ها، ۲ که ایشان بابارع، ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، و شتاب، ملک ادمه، و شمثیر، ملک

صبوئیم، و ملک بالغ که صوغر باشد، جنگ کردند.^۳ این همه در وادی سدیم که بحرالملح باشد، با هم پیوستند.
^۴ دوازده سال، کدرلا عمر را بندگی کردند، و در سال سیزدهم، بروی شوریدند.^۵ و در سال چهاردهم، کدرلا عمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، رفائیان را در عشتروت قرنین، و زوزیان را در هام، و ایمیان را در شاهه قرینین، شکست دادند.^۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست.^۷ پس برگشته، به عین مشفای که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و بوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تمار ساکن بودند، شکست دادند.^۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالغ که صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند.^۹ با کدرلا عمر ملک عیلام و تدعال، ملک امت‌ها و امرافل، ملک شنعار و ازیوک ملک الاسار، چهار ملک با پنج.^{۱۰} و وادی سدیم پر از چاههای قیری بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و بقیان به کوه فرار کردند.^{۱۱} و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنها گرفته، برفتند.^{۱۲} و لوط، برادرزاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند.

^{۱۳} و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان مری آموری که برادر اشکول و عازر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد بودند.^{۱۴} چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادان کارآزموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بتاخت.^{۱۵} شبانگاه، او و ملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند.^{۱۶} و همه اموال را بازگرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد.

^{۱۷} و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تا به وادی شاهه، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد.^{۱۸} و ملک صدق، ملک سالم، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود،^{۱۹} و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین.»^{۲۰} و مبارک باد خدای تعالی، که دشمنان را به بدست تسلیم کرد.» و او را از هر چیز، دهیک داد.^{۲۱} و ملک سدوم به ابرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.»^{۲۲} ابرام به ملک سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم،^{۲۳} که از اموال تو رشته‌ای یا دوال نعلینی بر نگیرم، مبادا گوئی «من ابرام را دولت مند ساختم.»^{۲۴} مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عازر و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

۱۵

عهد خدا با ابرام

^۱ بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سپر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.»

^۲ ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌اولاد می‌روم، و مختارخانه‌ام، این العاذار دمشقی است؟»^۳ و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.»^۴ در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود.»^۵ و او را بیرون آورده، گفت: «اکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی بشمر.» پس به وی گفت: «ذریه تو چنین خواهد بود.»^۶ و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد.
^۷ پس وی را گفت: «من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.»

۸ گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟»^۹ به وی گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قری و کبوتری برای من بگیر.»

۱۰ پس این همه را برگرفت، و آنها را از میان، دوباره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش گذاشت، لکن مرغان را پاره نکرد. ۱۱ و چون لاشخورها بر لاش‌ها فرود آمدند، ابرام آنها را راند. ۱۲ و چون آفتاب غروب می‌کرد، خوایی گران برای ابرام مستولی شد، و اینک تاریکی ترسناک سخت، او را فرو گرفت. ۱۳ پس به ابرام گفت: «یقین بدان که ذریت تو در زمینی که از آن ایشان نباشد، غریب خواهند بود، و آنها را بندگی خواهند کرد، و آنها چهارصد سال ایشان را مظلوم خواهند داشت. ۱۴ و بر آن امتی که ایشان بندگان آنها خواهند بود، من داوری خواهم کرد. و بعد از آن با اموال بسیاریرون خواهند آمد. ۱۵ و تو نزد پدران خود به سلامتی خواهی رفت، و در پیری نیکو مدفون خواهی شد. ۱۶ و در پشت چهارم بدیخا خواهند برگشت، زیرا گاه اموریان هنوز تمام نشده است.»

۱۷ و واقع شد که چون آفتاب غروب کرده بود و تاریک شد، توری پر دود و چراغی مشتعل از میان آن پاره‌ها گذر نمود. ۱۸ در آن روز، خداوند با ابرام عهد بست و گفت: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی نهر فرات، به نسل تو بخشیده‌ام، ۱۹ یعنی قینیان و قیزیان و قدمونیان و حتیان و فرزینان و رفائیان، ۲۰ و اموریان و کنعانیان و جرجاشیان و یبوسیانی را.»

۱۶

هاجر و اسماعیل

۱ و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود. ۲ پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. ۴ پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظر وی حقیر شد. ۵ و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داوری کند.» ۶ ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دست توست، آنچه پسند نظر تو باشد با وی یکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت.

۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت. ۸ و گفت: «ای هاجر کنیز سارای، از بجا آمدی و بجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریخته‌ام.» ۹ فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.» ۱۰ و فرشته خداوند به وی گفت: «ذریت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.» ۱۱ و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زاید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تعظم تو را شنیده است. ۱۲ و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.» ۱۳ و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «انت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «آیا اینجانب به عقب او که مرا می‌بیند، نگرستم.» ۱۴ از این سبب آن چاه را «بئر لخی رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارد است. ۱۵ و هاجر از ابرام پسری زاید، و ابرام پسر خود را که هاجر زاید، اسماعیل نام نهاد. ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزد.

۱۷

۱ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو،^۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.»^۳ آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود.»^۴ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم.^۵ و تو را بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند.^۶ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریعت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریعت تو را خدا باشم.^۷ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریعت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.»^۸ پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، و تو و بعد از تو ذریعت تو در نسلهای ایشان.^۹ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریعت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود،^{۱۰} و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست.^{۱۱} هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه زرخید، از اولاد هر اجنبی که از ذریعت تو نباشد،^{۱۲} هر خانه زاد تو و هر زرخید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد.^{۱۳} و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.»

۱۵ و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه توسارای، نام او را سارای خوان، بلکه نام او ساره باشد.^{۱۶} و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتها از وی به وجود خواهند آمد، و ملوک امتها از وی پدید خواهند شد.»^{۱۷} آنگاه ابراهیم به روی درافتاده، بخندید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نود سالگی بزیاید؟»^{۱۸} و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.»^{۱۹} خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زاید، و او را اسحاق نام بده، و عهد خود را با وی استوار خواهم داشت، تا با ذریعت او بعد از او عهد ابدی باشد.^{۲۰} و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آیند، و امتی عظیم از وی بوجود آورم.^{۲۱} لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زاید.»^{۲۲} و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود.^{۲۳} و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه خانه زادان و زرخیدان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود.^{۲۴} و ابراهیم نود و نه ساله بود، وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد.^{۲۵} و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد.^{۲۶} در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند.^{۲۷} و همه مردان خانه اش، خواه خانه زاد، خواه زرخید از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

۱۸

دیدار سه فرشته

۱ و خداوند در بلوطستان ممی، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز به درخیمه نشسته بود.^۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از درخیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد^۳ و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از زدننده خود مگرد،^۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید،^۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذار افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.»^۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده،

گردها بساز.»^۷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خودداد تا بزودی آن را طبخ نماید.^۸ پس کره و شیر و گوساله‌ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند.^۹ به وی گفتند: «زوجه ات ساره کجاست؟» گفت: «اینک در خیمه است.»^{۱۰} گفت: «البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه‌ای که در عقب او بود، شنید.^{۱۱} و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود.^{۱۲} پس ساره در دل خود بخندید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی‌ام مرا شادی خواهد بود، و آقایم نیز پیر شده است؟»^{۱۳} و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندیدی؟» و گفت: «آیا فی الحقیقه خواهم زاید و حال آنکه پیر هستم؟»^{۱۴} «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.»^{۱۵} آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه خندیدی.»

شفاعت ابراهیم

^{۱۶} پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود.
^{۱۷} و خداوند گفت: «آیا آنچه من می‌کنم از ابراهیم مخفی دارم؟»^{۱۸} و حال آنکه از ابراهیم هر آینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت.^{۱۹} زیرا او را می‌شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.»^{۲۰} پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سدوم و غموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران،^{۲۱} اکنون نازل می‌شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، بالتام کرده اند و الا خواهم دانست.»^{۲۲} آنگاه آن مردان از آنجاسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود.^{۲۳} و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟»^{۲۴} شاید در شهر پنجاه عادل باشند، آیا آن را هلاک خواهی کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟^{۲۵} حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریران هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟»^{۲۶} خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.»^{۲۷} ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم.»^{۲۸} شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگر چهل و پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.»^{۲۹} بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.»^{۳۰} گفت: «زنهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.»^{۳۱} گفت: «اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.»^{۳۲} گفت: «خشم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.»^{۳۳} پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

۱ و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشسته بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد^۲ و گفت: «اینک اکنون ای آقایان من، به خانه بنده خود بیایید، و شب را بسر بريد، و پایهای خود را بشویید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر ببریم.»^۳ اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند.^۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند.^۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.»^۶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در از عقب خود بیست^۷ و گفت: «ای برادران من، زنده بدي مکنید.^۸ اینک من دو دختر دارم که مرد را شناخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.»^۹ گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا تزلزل ما شود و پیوسته داوری می کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند.

۱۰ آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند.^{۱۱} اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خوشتن را خسته ساختند.^{۱۲} و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و دختران خود و هر که را در شهر داری، از این مکان بیرون آور،^{۱۳} زیرا که ما این مکان را هلاک خواهیم ساخت، چونکه فریادشید ایشان به حضور خداوند رسیده و خداوند ما را فرستاده است تا آن را هلاک کنیم.»^{۱۴} پس لوط بیرون رفته، با دامادان خود که دختران او را گرفتند، مکالمه کرده، گفت: «برخیزید و از این مکان بیرون شوید، زیرا خداوند این شهر را هلاک می کند.» اما بنظر دامادان مسخره آمد.

۱۵ و هنگام طلوع فجر، آن دو فرشته، لوط را شتابانید، گفتند: «برخیز و زن خود را با این دودختر که حاضرند بردار، مبادا در گناه شهر هلاک شوی.»^{۱۶} و چون تأخیر می نمود، آن مردان، دست او و دست زلفش و دست هر دو دخترش را گرفتند، چونکه خداوند بروی شفقت نمود و او را بیرون آورده، در خارج شهر گذاشتند.^{۱۷} و واقع شد چون ایشان را بیرون آورده بودند که یکی به وی گفت: «جان خود را دریاب و از عقب منگر، و در تمام وادی مایست، بلکه به کوه بگریز، مبادا هلاک شوی.»^{۱۸} لوط بدیشان گفت: «ای آقایان! مبادا! همانا بنده ات در نظرت التفات یافته است و احسانی عظیم به من کردی که جانم را رستگار ساختی، و من قدرت آن ندارم که به کوه فرار کنم، مبادا این بلا مرا فروگیرد و بمیرم.»^{۲۰} اینک این شهر نزدیک است تا بدان فرار کنم، و نیز صغیر است. اذن بده تا بدان فرار کنم. آیا صغیر نیست، تا جانم زنده ماند.»^{۲۱} بدو گفت: «اینک در این امر نیز تو را اجابت فرمودم، تا شهری را که سفارش آن را نمودی، و از گون سازم.^{۲۲} بدان جابزودی فرار کن، زیرا که تا تو بدانجا نرسی، هیچ نمی توانم کرد.» از این سبب آن شهر مسمی به صوغر شد.^{۲۳} و چون آفتاب بر زمین طلوع کرد، لوط به صوغر داخل شد.^{۲۴} آنگاه خداوند برسدوم و عموره، گوگرد و آتش، از حضور خداوند از آسمان بارانید.^{۲۵} و آن شهرها، و تمام وادی، و جمیع سکنه شهرها و نباتات زمین را و از گون ساخت.^{۲۶} اما زن او، از عقب خود نگریسته، ستونی از نمک گردید.

۲۷ بامدادان، ابراهیم برخاست و به سوی آن مکانی که در آن به حضور خداوند ایستاده بود، رفت.^{۲۸} و چون به سوی سدوم و عموره، و تمام زمین وادی نظر انداخت، دید که اینک دود آن زمین، چون دود کوره بالا می رود.^{۲۹} و هنگامی که خدا، شهرهای وادی را هلاک کرد، خدا، ابراهیم را به یاد آورد، و لوط را از آن انقلاب بیرون آورد، چون آن شهرهایی را که لوط در آنها ساکن بود، و از گون ساخت.

سروش لوط و دخترانش

۳۰ و لوط از صوغر برآمد و با دو دختر خود در کوه ساکن شد زیرا ترسید که در صوغر بماند. پس با دو دختر خود در مغاره سکنی گرفت. ۳۱ و دختر بزرگ به کوچک گفت: «پدر ما پیر شده و مردی بر روی زمین نیست که برحسب عادت کل جهان، به ما دراید. ۳۲ بیا تا پدر خود را شراب بنوشانیم، و با او هم بستر شویم، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» ۳۳ پس در همان شب، پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر بزرگ آمده با پدر خویش همخواب شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۴ و واقع شد که روز دیگر، بزرگ به کوچک گفت: «اینک دوش با پدرم همخواب شدم، امشب نیز او را شراب بنوشانیم، و تو بیا و با وی همخواب شو، تا نسلی از پدر خود نگاه داریم.» ۳۵ آن شب نیز پدر خود را شراب نوشانیدند، و دختر کوچک همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. ۳۷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را مواب نام نهاد، و او تا امروز پدر موابیان است. ۳۸ و کوچک نیز پسری زاد، و او را بن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

۲۰

ابراهیم در جرار

۱ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شورو، ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «او خواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت. ۳ و خدا در رویای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: «اینک تو مرده‌ای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری می‌باشد.» ۴ و ابی ملک، هنوز به اوزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیا امتی عادل را هلاک خواهی کرد؟ ۵ مگر او به من نگفت که «او خواهر من است.» و او نیز خود گفت که «او برادر من است؟» به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.» ۶ خدا وی را در رویا گفت: «من نیز می‌دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نوری، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی. ۷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او را رد نکنی، بدان که تو و هر که از آن تو باشد، هر آینه خواهید مرد.»

۸ و بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند. ۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گاهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟» ۱۰ و ابی ملک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟» ۱۱ ابراهیم گفت: «زیرا گمان کردم که خدا ترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه‌ام خواهند کشت. ۱۲ وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجه من شد. ۱۳ و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جابرویم، درباره من بگویی که او برادر من است.» ۱۴ پس ابی ملک، گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه‌اش ساره را به وی رد کرد. ۱۵ و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.» ۱۶ و به ساره گفت: «اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.» ۱۷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند، ۱۸ زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

تولد اسحاق

۱ و خداوند بر حسب وعده خود، از ساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه به ساره گفته بود، بجا آورد. ۲ و ساره حامله شده، از ابراهیم درپیرایش، پسری زاید، در وقتی که خدا به وی گفته بود. ۳ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زاید، اسحاق نام نهاد. ۴ و ابراهیم پسر خود اسحاق را، چون هشت روزه بود، مختون ساخت، چنانکه خدا او را امر فرموده بود. ۵ و ابراهیم، در هنگام ولادت پسرش، اسحاق، صد ساله بود. ۶ و ساره گفت: «خدا خنده برای من ساخت، و هر که بشنود، با من خواهد خندید.» ۷ و گفت: «که بود که به ابراهیم بگوید، ساره اولاد را شیر خواهد داد؟ زیرا که پسری برای وی، درپیرایش زایدم.» ۸ و آن پسر ثوکرد، تا او را از شیر باز گرفتند. و در روزی که اسحاق را از شیر باز داشتند، ابراهیم ضیافتی عظیم کرد.

بیرون کردن کنیز و پسرش

۹ آنگاه ساره، پسر هاجر مصری را که از ابراهیم زاییده بود، دید که خنده می کند. ۱۰ پس به ابراهیم گفت: «این کنیز را با پسرش بیرون کن، زیرا که پسر کنیز با پسر من اسحاق، وارث نخواهد بود.» ۱۱ اما این امر، بنظر ابراهیم، درباره پسرش بسیار سخت آمد. ۱۲ خدا به ابراهیم گفت: «درباره پسر خود و کنیزت، بنظرت سخت نیاید، بلکه هرآنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد. ۱۳ و از پسر کنیز نیز امتی بوجود آورم، زیرا که او نسل توست.» ۱۴ بامدادان، ابراهیم برخاسته، نان و مشکی از آب گرفته، به هاجر داد، و آنها را بر دوش وی نهاد، و او را با پسر روانه کرد. پس رفت، و در بیابان بئر شمع می گشت. ۱۵ و چون آب مشک تمام شد، پسر را زیر بوته ای گذاشت. ۱۶ و به مسافت تیر پرتابی رفته، در مقابل وی بنشست، زیرا گفت: «موت پسر را نبینم.» و در مقابل او نشست، آواز خود را بلند کرد و بگریست. ۱۷ و خدا، آواز پسر را بشنید، و فرشته خدا از آسمان، هاجر را ندا کرده، وی را گفت: «ای هاجر، تو را چه شد؟ ترسان مباش، زیرا خدا، آواز پسر را در آنجایی که اوست، شنیده است. ۱۸ برخیز و پسر را برداشته، او را به دست خود بگیر، زیرا که از او، امتی عظیم بوجود خواهم آورد.» ۱۹ و خدا چشمان او را باز کرد تا چاه آبی دید. پس رفته، مشک را از آب پر کرد، و پسر را نوشانید. ۲۰ و خدا با آن پسر می بود. و او نمو کرده، ساکن صحرا شد، و در تیراندازی بزرگ گردید. ۲۱ و در صحرای فاران، ساکن شد. و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت.

عهد ابراهیم با ابی ملک

۲۲ و واقع شد، در آن زمانی که ابی ملک، و فیکول، که سپهسالار او بود، ابراهیم را عرض کرده، گفتند که «خدا در آنچه می کنی با توست. ۲۳ اکنون برای من، در اینجا به خدا سوگند بخور، که با من و نسل من و ذریت من خیانت نخواهی کرد، بلکه بر حسب احساسی که با تو کرده ام، با من و با زمینی که در آن غربت پذیرفتی، عمل خواهی نمود.» ۲۴ ابراهیم گفت: «من سوگند می خورم.» ۲۵ و ابراهیم ابی ملک را تنبیه کرد، بسبب چاه آبی که خادمان ابی ملک، از او به زور گرفته بودند. ۲۶ ابی ملک گفت: «نمی دانم کیست که این کار را کرده است، و تو نیز مرا خبر ندادی، و من هم تا امروز نشنیده بودم.» ۲۷ و ابراهیم، گوسفندان و گاوان گرفته، به ابی ملک داد، و با یکدیگر عهد بستند. ۲۸ و ابراهیم، هفت بره از گله جدا ساخت.

۲۹ گفت: «که این هفت بره ماده را از دست من قبول فرمای، تا شهادت باشد که این چاه را من حفر نمودم.» ۳۰ از این سبب، آن مکان را، بئر شمع نامید، زیرا که در آنجا با یکدیگر قسم خوردند. ۳۱ و چون آن عهد را در بئر شمع بسته بودند، ابی ملک با سپهسالار خود فیکول برخاسته، به زمین فلسطینیان مراجعت کردند. ۳۲ و ابراهیم

در بئرشع، شوره کزی غرس نمود، ودر آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود. ۳۳ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

۲۲

قربانی اسحاق

۱ و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم! عرض کرد: «لیک». ۲ گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.» ۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را پیاراست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت. ۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. ۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسر بدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآیم.»

۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت، و هر دو با هم می رفتند. ۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من! گفت: «ای پسر من لیک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی نکاست؟» ۸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود میا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند. ۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت: «ای ابراهیم! ای ابراهیم! عرض کرد: «لیک». ۱۲ گفت: «دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.» ۱۳ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بیشه ای، به شاخه اش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عوض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذراند. ۱۴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.»

۱۵ بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا درداد ۱۶ و گفت: «خداوند می گوید: به ذات خود قسم می خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآینه تو را برکت دهم، و ذریت تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهای که بر کاهه دریاست. و ذریت تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد. ۱۸ و از ذریت تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.» ۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به بئرشع با هم آمدند، و ابراهیم در بئرشع ساکن شد.

پسران ناحور

۲۰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زائیده است. ۲۱ یعنی نخست زاده او عوص، و برادرش بوز و قوئیل، پدر ارام، ۲۲ و کاسد و حزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.» ۲۳ و بتوئیل، رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زائید. ۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایح و جاحم و تاحش و معکه را زائید.

مرگ ساره

۱ و ایام زندگانی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره. ۲ و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند. ۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حث را خطاب کرده، گفت: ۴ «من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.» ۵ پس بنی حث در جواب ابراهیم گفتند: ۶ «ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.» ۷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حث، تعظیم نمود. ۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنوید و به عفرون بن صوحار، برای من سفارش کنید، ۹ تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کارزمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.»

۱۰ و عفرون در میان بنی حث نشسته بود. پس عفرون حثی، در مسامع بنی حث، یعنی همه که به دروازه شهر او داخل می شدند، در جواب ابراهیم گفت: ۱۱ «ای مولای من، فی، سخن مرا بشنو، آن زمین را به تو می بخشم، و مغاره ای را که در آن است به تو می دهم، بحضور ابنای قوم خود، آن را به تو می بخشم. میت خود را دفن کن.» ۱۲ پس ابراهیم نزد اهل آن زمین تعظیم نمود، ۱۳ و عفرون را به مسامع اهل زمین خطاب کرده، گفت: «اگر تو راضی هستی، التماس دارم عرض مرا اجابت کنی. قیمت زمین را به تو می دهم، از من قبول فرمای، تا در آنجا میت خود را دفن کنم.» ۱۴ عفرون در جواب ابراهیم گفت: ۱۵ «ای مولای من، از من بشنو، قیمت زمین چهارصد مثقال نقره است، این در میان من و تو چیست؟ میت خود را دفن کن.»

۱۶ پس ابراهیم، سخن عفرون را اجابت نمود، و آن مبلغی را که در مسامع بنی حث گفته بود، یعنی چهارصد مثقال نقره را بچ معامله، به نزد عفرون وزن کرد. ۱۷ پس زمین عفرون، که در مکفیله، برابر ممری واقع است، یعنی زمین و مغاره ای که در آن است، با همه درختانی که در آن زمین، و در تمامی حدود و حوالی آن بود، مقرر شد ۱۸ به ملکیت ابراهیم، بحضور بنی حث، یعنی همه که به دروازه شهرش داخل می شدند. ۱۹ از آن پس، ابراهیم، زوجه خود، ساره را در مغاره صحرای مکفیله، در مقابل ممری، که حبرون باشد، در زمین کنعان دفن کرد. ۲۰ و آن صحرا، با مغاره ای که در آن است، از جانب بنی حث، به ملکیت ابراهیم، به جهت قبر مقرر شد.

ازدواج اسحاق و رفقه

۱ و ابراهیم پیر و سالخورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر ران من بگذار. ۳ و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می دهم، که زنی برای پسر من از دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، ۴ بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسر من اسحاق بگیری.» ۵ خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسر را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، باز برم؟» ۶ ابراهیم وی را گفت: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز مبری. ۷ یهوه، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از زمین مولد من، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: "که این زمین را به ذریه تو خواهم داد." او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری.

۸ اما اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرادانجا باز نبری.» ۹ پس خادم دست خود را زیران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای او قسم خورد.

۱۰ و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در ارام نهرین آمد. ۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می آمدند، شتران خود را در خارج شهر، برب چاه آب خوابانید. ۱۲ و گفت: «ای بیوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقایم ابراهیم احسان بخوا. ۱۳ اینک من بر این چشمه آب ایستاده ام، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می آیند. ۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: "سبوی خود را فرود آر تا بنوشم"، و او گوید: "بنوش و شتران را نیز سیراب کنم"، همان باشد که نصیب بنده خود استحقاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقایم احسان فرموده ای.»

۱۵ و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبوی بر کتف داشت. ۱۶ و آن دختر بسیار نیکو منظر و باکره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرو رفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد. ۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه ای آب از سبوی خود به من بنوشان.» ۱۸ گفت: «ای آقای من بنوش»، و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورده، او را نوشانید. ۱۹ و چون از نوشاندنش فارغ شد، گفت: «برای شتران نیز یکشم تا از نوشیدن باز ایستند.» ۲۰ پس سبوی خود را بزودی در آنجور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید. ۲۱ و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه.

۲۲ و واقع شد، چون شتران از نوشیدن باز ایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو ابرنجین برای دستپایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد. ۲۳ و گفت: «به من بگو که دختر کسبی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ماباشد تا شب را بسر بریم؟» ۲۴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زاید، می باشم.» ۲۵ و بدو گفت: «نزد ما کاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.» ۲۶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود ۲۷ و گفت: «متبارک باد بیوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم، خداوند مرا به خانه برادران آقایم راهنمایی فرمود.»

۲۸ پس آن دختر دوان دوان رفته، اهل خانه مادر خویش را از این وقایع خبر داد. ۲۹ و رفقه را برادری لابان نام بود. پس لابان به نزد آن مرد، به سر چشمه، دوان دوان بیرون آمد. ۳۰ و واقع شد که چون آن حلقه و ابرنجینها را بر دستهای خواهر خود دید، و سخنه ای خواهر خود، رفقه را شنید که می گفت آن مرد چنین به من گفته است، به نزد وی آمد. و اینک نزد شتران به سر چشمه ایستاده بود. ۳۱ و گفت: «ای مبارک خداوند، بیا، چرا بیرون ایستاده ای؟ من خانه را و منزلی برای شتران، مهیا ساختم.» ۳۲ پس آن مرد به خانه درآمد، و لابان شتران را باز کرد، و کاه و علف به شتران داد، و آب به جهت شستن پایهای و پایهای رفقايش آورد. ۳۳ و غذا پیش او نهادند. وی گفت: «تا مقصود خود را باز نگویم، چیزی نخورم.» گفت: «بگو.»

۳۴ گفت: «من خادم ابراهیم هستم. ۳۵ و خداوند، آقای مرا بسیار برکت داده و او بزرگ شده است، و گله ها و رمه ها و نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و الاغان بدو داده است. ۳۶ و زوجه آقايم ساره، بعد از پیر شدن، پسری برای آقايم زاید، و آنچه دارد، بدو داده است. ۳۷ و آقايم مرا قسم داد و گفت که "زنی برای پسر من از دختران کنعانیان که در زمین ایشان ساکنم، نگیری. ۳۸ بلکه به خانه پدرم و به قبیله من بروی، و زنی برای پسر من بگیری." ۳۹ و به آقای خود گفتم: "شاید آن زن همراه من نیاید؟" ۴۰ او به من گفت: "بیوه که به حضور

او سالک بوده‌ام، فرشته خود را با تو خواهد فرستاد، و سفر تو را خیریت اثر خواهد گردانید، تا زنی برای پسر من از قبیله‌ام و از خانه پدرم بگیری. ۴۱ آنگاه از قسم من بری خواهی گشت، چون به نزد قبیله‌ام رفتی، هرگاه زنی به تو ندادند، از سوگند من بری خواهی بود. ۴۲ پس امروز به سر چشمه رسیدم و گفتم: «ای یهوه، خدای آقام ابراهیم، اگر حال، سفر مرا که به آن آمده‌ام، کامیاب خواهی کرد. ۴۳ اینک من به سر این چشمه آب ایستاده‌ام. پس چنین بشود که آن دختری که برای کشیدن آب بیرون آید، و به وی گویم: «مرا از سبوی خود جرعه‌ای آب بنوشان»، ۴۴ و به من گوید: «یاشام، و برای شترانت نیز آب می‌کشم»، او همان زن باشد که خداوند، نصیب آقا زاده من کرده است. ۴۵ و من هنوز از گفتن این، در دل خود فارغ نشده بودم، که ناگاه، رفقه با سبوی بر کتف خود بیرون آمد، و به چشمه پایین رفت، تا آب بکشد. و به وی گفتم: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» ۴۶ پس سبوی خود را بزودی از کتف خود فروآورده، گفت: «یاشام، و شترانت را نیز آب می‌دهم.» پس نوشیدم و شتران را نیز آب داد. ۴۷ و از او پرسیده، گفتم: «تو دختر کیستی؟» گفت: «دختر بتوئیل بن ناحور که ملکه، او را برای او زاید.» پس حلقه را در بینی او، و ابرنجین‌ها را بر دستپایش گذاشتم. ۴۸ آنگاه سجد کرده، خداوند را پرستش نمودم. و یهوه، خدای آقای خود ابراهیم را، متبارک خواندم، که مرا به راه راست هدایت فرمود، تا دختر برادر آقای خود را، برای پسرش بگیرم. ۴۹ اکنون اگر بنخواهید با آقام احسان و صداقت کنید، پس مرا خبر دهید. و اگر نه مرا خبر دهید، تا بطرف راست یا چپ ره سپر شوم.»

۵۰ لابان و بتوئیل در جواب گفتند: «این امر از خداوند صادر شده است، با تو نیک یا بد نمی‌توانیم گفت. ۵۱ اینک رفقه حاضر است، او را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقایت باشد، چنانکه خداوند گفته است.» ۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجد کرد. ۵۳ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفقه کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد. ۵۴ و او و رفقاییش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته، گفت: «مرا به سوی آقام روانه نمایند.» ۵۵ برادر و مادر او گفتند: «دختر ما ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.» ۵۶ بدیشان گفت: «مرا معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمایند تا بنزد آقای خود بروم.» ۵۷ گفتند: «دختر را بخوانیم و از زیانش پیرسیم.» ۵۸ پس رفقه را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می‌روم.» ۵۹ آنگاه خواهر خود رفقه، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقاییش روانه کردند. ۶۰ و رفقه را برکت داده به وی گفتند: «تو خواهر ماهستی، مادر هزار کزورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.»

۶۱ پس رفقه با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفقه را برداشته، برفت. ۶۲ و اسحاق از راه پثرلی رئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود. ۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تذکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. ۶۴ و رفقه چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد، ۶۵ زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید. ۶۶ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت. ۶۷ و اسحاق، رفقه را به خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

۱ و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت. ۲ و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوخا را برای او زایید. ۳ و یقشان، شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریم و لوطوشیم و لامیم بودند. ۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ایداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند. ۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. ۶ اما به پسران کنیزی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایاداد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد، و در کال شیوخیت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد. ۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صخرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل مری دفن کردند. ۱۰ آن صخرای که ابراهیم، از بنی حت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه اش ساره مدفون شدند. ۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئر لخی رؤی ساکن بود.

پسران اسماعیل

۱۲ این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زایید. ۱۳ و این است نامهای پسران اسماعیل، موافق اسمهای ایشان به حسب پیدایش ایشان. نخست زاده اسماعیل، نبیوت، و قیدار و ادیل و میسام. ۱۴ و مشماع و دومه و مسا. ۱۵ و حدار و تیما و یطور و نافیش و قدمه. ۱۶ اینانند پسران اسماعیل، و این است نامهای ایشان در بلدان وحله های ایشان، دوازده امیر، حسب قبایل ایشان. ۱۷ و مدت زندگانی اسماعیل، صد و سی و هفت سال بود، که جان را سپرده، بمرد. و به قوم خود ملحق گشت. ۱۸ و ایشان از حویله تا شور، که مقابل مصر، به سمت آشور واقع است، ساکن بودند. و نصیب او در مقابل همه برادران او افتاد.

پسران اسحاق

۱۹ و این است پیدایش اسحاق بن ابراهیم. ابراهیم، اسحاق را آورد. ۲۰ و چون اسحاق چهل ساله شد، رفقه دختر بتوئیل ارامی و خواهر لابان ارامی را، از فدان ارام به زنی گرفت. ۲۱ و اسحاق برای زوجه خود، چون که نازاد بود، نزد خداوند دعا کرد. و خداوند او را مستجاب فرمود. و زوجه اش رفقه حامله شد. ۲۲ و دو طفل در رحم او منازعت می کردند. او گفت: «اگر چنین باشد، من چرا چنین هستم؟» پس رفت تا از خداوند بپرسد. ۲۳ خداوند به وی گفت: «دوامت در بطن تو هستند، و دو قوم از رحم تو جدا شوند. و قومی بر قومی تسلط خواهد یافت، و بزرگ، کوچک را بندگی خواهد نمود.» ۲۴ و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحم او بودند. ۲۵ و نخستین، سرخ فام بیرون آمد، و تمامی بدنش مانند پوستین، پشمین بود. و او را عیسو نام نهادند. ۲۶ و بعد از آن، برادرش بیرون آمد، و پاشنه عیسو را به دست خود گرفته بود. و او را یعقوب نام نهادند. و در حین ولادت ایشان، اسحاق، شصت ساله بود. ۲۷ و آن دو پسر، نموکردند، و عیسو صیادی ماهر، و مرد صخرایی بود. و اما یعقوب، مرد ساده دل و چادرشین. ۲۸ و اسحاق، عیسو را دوست داشتی، زیرا که صید او را می خورد. اما رفقه، یعقوب را محبت نمودی. ۲۹ روزی یعقوب، آش می پخت و عیسو و مانده، از صحرای آمد. ۳۰ و عیسو به یعقوب گفت: «از این آش ادوم (یعنی سرخ) مرا بخور، زیرا که وامانده ام.» از این سبب او را ادوم نامیدند. ۳۱ یعقوب گفت: «امروز نخست زادگی خود را به من بفروش.» ۳۲ عیسو گفت: «اینک من به حالت موت رسیده ام، پس مرا از نخست زادگی چه فایده؟» ۳۳ یعقوب گفت: «امروز برای من قسم بخور.» پس برای او قسم خورد، و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت. ۳۴ و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد، که خورد و نوشید و برخاسته، برفت. پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود.

اسحاق در جزار

۱ و خطی در آن زمین حادث شد، غیرآن مخط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت. ۲ و خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو. ۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو، تمام این زمین را می‌دهم، و سوگندی را که با پدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت. ۴ و ذریت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمین را به ذریت تو بخشم، و از ذریت تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت. ۵ زیرا که ابراهیم قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فرائض و احکام مرا نگاه داشت.»

۶ پس اسحاق در جزار اقامت نمود. ۷ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جويا شدند. گفت: «او خواهر من است،» زیرا ترسید که بگوید: «زوجه من است،» مبدا اهل آنجا، او را به خاطر رفته که نیکو منظر بود، بکشند. ۸ و چون در آنجا مدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از در پیچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق با زوجه خود رفته، مزاح می‌کند. ۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «همانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفت: «زیرا گفتم که مباد برای وی بمیرم.» ۱۰ ابی ملک گفت: «این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازو جهات همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.» ۱۱ و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «کسی که متعرض این مرد و زوجه‌اش بشود، هر آینه خواهد مرد.»

۱۲ و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود، و خداوند او را برکت داد. ۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی می‌نمود، تا بسیار بزرگ گردید. ۱۴ و او را گله گوسفندان و مواشی گاو و غلامان کثیر بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند. ۱۵ و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پر کردند. ۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده‌ای.»

۱۷ پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جرار فرود آمده، در آنجا ساکن شد. ۱۸ و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نموده نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود. ۱۹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و چاه آب زنده‌ای در آنجا یافتند. ۲۰ و شبانان جرار، بابشنان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «این آب از آن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که با وی منازعه کردند. ۲۱ و چاهی دیگر کنند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید. ۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهم شد.»

۲۳ پس از آنجا به بئر شمع آمد. ۲۴ در همان شب، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «من خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت می‌دهم، و ذریت تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.» ۲۵ و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام یهوه را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کنند. ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سه سالار او بود، از جرار به نزد او آمدند. ۲۷ و اسحاق پدرشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟» ۲۸ گفتند: «به تحقیق فهمیده‌ایم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ما و تو باشد، و عهدی با تو ببندیم. ۲۹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرسانیم، بلکه غیر از اینکی به تو نکرديم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»

۳۰ آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، و خوردند و آشامیدند. ۳۱ بامدادان برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند. ۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می‌کنند خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!» ۳۳ پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بر شبع نام دارد. ۳۴ و چون عیسو چهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، و بسمه، دختر ابلون حتی را به زنی گرفت. ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

۲۷

برکت اسحاق

۱ و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ای پسر من!» گفت: «لیبک.» ۲ گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم. ۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و فنجیری برای من بگیر، ۴ و خورشی برای من چنانکه دوست می‌دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد.» ۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا فنجیری صید کرده، بیاورد. ۶ آنگاه رفقه پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: ۷ «برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردنم تو را در حضور خداوند برکت دهم.» ۸ پس ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم. ۹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می‌دارد، بسازم. ۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.» ۱۱ یعقوب به مادر خود، رفقه، گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی‌موی هستم؛ ۱۲ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره‌ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.» ۱۳ مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.» ۱۴ پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می‌داشت. ۱۵ و رفقه، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهنتر خود، یعقوب پوشانید، ۱۶ و پوست بزغاله‌ها را، بر دستها و زرمه گردن او بست. ۱۷ و خورش و نانی که ساخته بود، به دست پسر خود یعقوب سپرد.

۱۸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «لیبک، تو کیستی ای پسر من؟» ۱۹ یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانت مرا برکت دهد.» ۲۰ اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «بیهو خدای تو به من رسانیده.» ۲۱ اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.» ۲۲ پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «آواز، آواز یعقوب است، لیکن دستها، دستهای عیسو است.» ۲۳ و او را شناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد. ۲۴ و گفت: «آیاتو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۵ پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید. ۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوید، او را برکت داد و گفت: «همانا رایحه پسر من، مانند رایحه صحرائی است که خداوند آن را برکت داده باشد. ۲۸ پس خدا تو را از شبین آسمان و از فرابهی زمین، و از فراوانی غله و شیر عطا فرماید. ۲۹ قوما تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد.»

۳۰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمده. ۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من برخیزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانت مرا برکت دهد.» ۳۲ پدرش اسحاق به وی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسو هستم.» ۳۳ آنگاه لرزه‌ای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که ننجیری صید کرده، برآم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟» ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورده، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!» ۳۵ گفت: «برادرت به حيله آمد، و برکت تو را گرفت.» ۳۶ گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیر را رزق او دادم. پس الانای پسر من، برای تو چه کم؟» ۳۸ عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیزای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فربهی زمین، و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود. ۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگان خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.»

فرار یعقوب از عیسو

۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض و رزید؛ و عیسو دردل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» ۴۲ و رفقه، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تو را بکشد. ۴۳ پس الانای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن. ۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد. ۴۵ تا غضب برادرت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تو را از آنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟» ۴۶ و رفقه به اسحاق گفت: «بسبب دختران حن از جان خود بیزار شده‌ام. اگر یعقوب زنی از دختران حن، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

۲۸

۱ و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعان مگیر. ۲ برخاسته، به فدان ارام، به خانه پدر مادرت، بتوئیل، برو و از آنجائی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر. ۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بارور و کثیر سازد، تا از تو امتهای بسیار بوجود آید. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریه تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید.» ۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوئیل ارامی، برادر رفقه، مادر یعقوب و عیسو، رفت. ۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان مگیر،» ۷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت. ۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بودند، ۹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر ناپیوت بود، علاوه بر زانی که داشت، به زنی گرفت.

۱۰ و اما یعقوب، از بثرشع روانه شده، بسوی حران رفت. ۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجاشب را بر سر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسید. ۱۲ و خوابی دید که ناگاه نزدبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول می‌کنند. ۱۳ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هشتم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریت تو می‌بخشم. ۱۴ و ذریت تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. ۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم، زیرا که تا آنچه به تو گفتم، بجانیاورم، تو را رها نخواهم کرد.» ۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» ۱۷ پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» ۱۸ بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت، و چون ستونی برپا داشت، و روغن بر سرش ریخت. ۱۹ و آن موضع را بیت تیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود. ۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و رخت تا بپوشم، ۲۱ تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود. ۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپا کردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، ده یک آن را به تو خواهم داد.»

۲۹

لابان، یعقوب و زنانش

۱ پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد. ۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کناره‌اش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود. ۳ و چون همه گله‌ها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتند. ۴ یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از جگاهستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.» ۵ بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.» ۶ بدیشان گفت: «بسلامت است؟» گفتند: «بسلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او می‌آید.» ۷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.» ۸ گفتند: «نمی‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلطانند، آنگاه گله را آب می‌دهیم.» ۹ و هنوز با ایشان در گفتگویی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد. ۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان، و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد. ۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست. ۱۲ و یعقوب، راحیل را خبرداد که او برادر پدرش، و پسر رفته است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد. ۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لابان را از همه این امور آگاهانید.

۱۴ لابان وی را گفت: «فی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» ۱۶ و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود. ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» ۱۹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه

به دیگری بدهم. نزد من بمان.»^{۲۰} پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. ^{۲۱} و یعقوب به لابان گفت: «زوجه‌ام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» ^{۲۲} پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. ^{۲۳} و واقع شد که هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد. ^{۲۴} و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد. ^{۲۵} صبحگاهان دید، که ایک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» ^{۲۶} لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ^{۲۷} هفته این را تمام کن و او را نیز به تو می‌دهم، برای هفت سال دیگر که خدمت بکنی.» ^{۲۸} پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد. ^{۲۹} و لابان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد. ^{۳۰} و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه پیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد.

پسران یعقوب

^{۳۱} و چون خداوند دید که لیه مکروه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند. ^{۳۲} و لیه حامله شده، پسری بزاد و او را روبین نام نهاد، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» ^{۳۳} و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مکروه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید. ^{۳۴} و باز آستان شده، پسری زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد. ^{۳۵} و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می‌گویم.» پس او را یهودا نامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

۳۰

و اما راحیل، چون دید که برای

^۱ یعقوب، اولادی نزیاید، راحیل برخوهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والا می‌میرم.» ^۲ آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟» ^۳ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم بزاید، و من نیز از او اولاد بیابم.» ^۴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد. ^۵ و بلهه آستان شده، پسری برای یعقوب زایید. ^۶ و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد. ^۷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زایید. ^۸ و راحیل گفت: «به کشتیهای خدا با خوهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد. ^۹ و اما لیه چون دید که از زاییدن باز مانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد. ^{۱۰} و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زایید. ^{۱۱} و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جاد نامید. ^{۱۲} و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زایید. ^{۱۳} و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد. ^{۱۴} و در ایام درو گندم، روبین رفت و مهرگاهها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهرگیاههای پسر خود به من بده.» ^{۱۵} وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهرگاه پسر مرا نیز می‌خواهی بگیری؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهرگاه پست، با تو بخوابد.» ^{۱۶} و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می‌آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «به من درآ، زیرا که تو را به مهرگاه پسر خود اجیر کردم.» پس آتش با وی همخواب شد. ^{۱۷} و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آستان شده، پسر پنجمین برای یعقوب زایید. ^{۱۸} و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد. ^{۱۹} و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زایید. ^{۲۰} و لیه گفت: «خدا عطای

نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زبولون نامید. ۲۱ و بعد از آن دختری زایید، و او را دینه نام نهاد. ۲۲ پس خدای را حیل را پیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود. ۲۳ و آبستن شده، پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.» ۲۴ و او را یوسف نامیده، گفت: «خدایوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.»

از دیاد گله های یعقوب

۲۵ و واقع شد که چون راحیل، یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم. ۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده‌ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو می‌دانی.» ۲۷ لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا تقلا یافته‌ام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.» ۲۸ و گفت: «اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو بدهم.» ۲۹ وی را گفت: «خدمتی که به تو کرده‌ام، خود می‌دانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود. ۳۰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی ببینم؟» ۳۱ گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود. ۳۲ امروز در تمامی گله تو گردش می‌کنم، و همیشه پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از بزها، جدای سازم، و آن، اجرت من خواهد بود. ۳۳ و در آینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.» ۳۴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.» ۳۵ و در همان روز، بزهای زینه مخطوط و ابلق، و همه ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هر چه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به دست پسران خود سپرد. ۳۶ و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد.

۳۷ و یعقوب چوبهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوبها بود، ظاهر کرد. ۳۸ و وقتی که گله‌ها، برای آب خوردن می‌آمدند، آن چوبهایی را که خراشیده بود، در حوضها و آبخورها پیش گله‌ها می‌نهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند. ۳۹ پس گله‌های پیش چوبها بارآور می‌شدند، و بزهای مخطوط و پیسه و ابلق می‌زاییدند. ۴۰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گله‌ها را بسوی هر مخطوط و سیاه در گله لابان واداشت، و گله‌های خود را جدا کرد و با گله لابان نگذاشت. ۴۱ و هرگاه حیوان‌های تنومند حمل می‌گرفتند، یعقوب چوبها را پیش آنها در آبخورها می‌نهاد، تا در میان چوبها حمل گیرند. ۴۲ و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها را نمی‌گذاشت، پس ضعیف‌ها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند. ۴۳ و آن مرد بسیار ترقی نمود، و گله‌های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

۳۱

فرار یعقوب از لابان

۱ و سخنان پسران لابان را شنید که می‌گفتند: «یعقوب همه مایملک پدر ما را گرفته است، و از اموال پدر ما تمام این بزرگی را بهم رسانیده.» ۲ و یعقوب روی لابان را دید که اینک مثل سابق با او نبود. ۳ و خداوند به یعقوب گفت: «به زمین پدرانت و به مولد خویش مراجعت کن و من با تو خواهم بود.» ۴ پس یعقوب فرستاده، راحیل و لیه را به صحرا نزد گله خود طلب نمود. ۵ و بدیشان گفت: «روی پدر شما را می‌بینم که مثل سابق با من نیست، لیکن خدای پدرم با من بوده است. ۶ و شما می‌دانید که به تمام قوت خود پدر شما را خدمت کرده‌ام. ۷ و پدر شما مرا فریب داده، ده مرتبه اجرت مرا تبدیل نمود ولی خدا او را نگذاشت که ضرری به من رساند.

۸ هر گاه می گفت اجرت تو پیسه ها باشد، تمام گله ها پیسه می آوردند، و هر گاه گفتی اجرت تو مخطط باشد، همه گله ها مخطط می زاییدند. ۹ پس خدا اموال پدر شما را گرفته، به من داده است.» ۱۰ و واقع شد هنگامی که گله ها حمل می گرفتند که در خوابی چشم خود را باز کرده، دیدم اینک قوچهایی که با میشها جمع می شدند، مخطط و پیسه و ابلق بودند. ۱۱ و فرشته خدا در خواب به من گفت: «ای یعقوب! گفتم: «لیک.» ۱۲ گفت: «اکنون چشمان خود را باز کن و بنگر که همه قوچهایی که با میشها جمع می شوند، مخططو پیسه و ابلق هستند زیرا که آنچه لابان به تو کرده است، دیده ام. ۱۳ من هشتم خدای بیت ئیل، جایی که ستون را مسح کردی و با من نذر نمودی. الان برخاسته، از این زمین روانه شده، به زمین مولد خویش مراجعت نما.» ۱۴ و راحیل و لیه در جواب وی گفتند: «آیا در خانه پدر ما، برای ما بهره یامیرائی باقیست؟ ۱۵ مگر نزد او چون بیگانگان محسوب نیستیم، زیرا که ما را فروخته است و تقدما را تمام خورده. ۱۶ زیرا تمام دولتی را که خدا از پدر ما گرفته است، از آن ما و فرزندان ماست، پس اکنون آنچه خدا به تو گفته است، بجا آور.»

۱۷ آنگاه یعقوب برخاسته، فرزندان و زنان خود را بر شتران سوار کرد، ۱۸ و تمام مواشی و اموال خود را که اندوخته بود، یعنی مواشی حاصله خود را که در فدان ارام حاصل ساخته بود، برداشت تا نزد پدر خود اسحاق به زمین کنعان برود. ۱۹ و اما لابان برای پشم بریدن گله خود رفته بود و راحیل، بتهای پدر خود را دزدید. ۲۰ و یعقوب لابان ارامی را فریب داد، چونکه او را از فرار کردن خود آگاه نساخت. ۲۱ پس با آنچه داشت، بگریخت و برخاسته، از نهر عبور کرد و متوجه جبل جلعاد شد.

۲۲ در روز سوم، لابان را خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. ۲۳ پس برادران خویش را با خود برداشته، هفت روز راه در عقب او شتافت، تا در جبل جلعاد بدو پیوست. ۲۴ شبانگاه، خدا در خواب بر لابان ارامی ظاهر شده، به وی گفت: «باحذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۲۵ پس لابان به یعقوب در رسید و یعقوب خیمه خود را در جبل زده بود، و لابان با برادران خود نیز در جبل جلعاد فرود آمدند. ۲۶ و لابان به یعقوب گفت: «چه کردی که مرا فریب دادی و دخترانم را مثل اسیران، شمشیر برداشته، رفتی؟ ۲۷ چرا مخفی فرار کرده، مرا فریب دادی و مرا آگاه نساختی تا تو را با شادی و نعمات و دف و بر بطمشایتم نمایم؟ ۲۸ و مرا نگذاشتی که پسران و دختران خود بیوسم، الحال ابلهانه حرکتی نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که به شما ذیبت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «باحذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی.» ۳۰ و الان چونکه به خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟» ۳۱ یعقوب در جواب لابان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیری، ۳۲ و اما زده که خدایان را بیایی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است.

۳۳ پس لابان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کنیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل درآمد. ۳۴ اما راحیل بتهای گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لابان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت. ۳۵ او به پدر خود گفت: «بنظر آقام بد نیاید که در حضورت نمی توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بتهای نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لابان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لابان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که بدن گرمی مرا تعاقب نمودی؟ ۳۷ الان که تمامی اموال مرا منتفیشت کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته ای، اینجا نزد برادران من و برادران خود بگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهایی گله تو را نخوردند.

۳۹ دریده شده ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می دادم و آن را از دست من می خواستی، خواه دزدیده

شده در روز و خواه دزدیده شده در شب. ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می کرد، و خواب از چشمانم می گریخت. ۴۱ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دختر خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی. ۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبودی، اکنون نیز مرا تهی دست روانه می نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را تو بیخ نمود. ۴۳ ولابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه می بینی از آن من است. پس ایوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده اند چه توانم کرد؟ ۴۴ اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.»

۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپا نمود. ۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگها جمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند. ۴۷ ولابان آن را «یجرسهدوتا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید خواند. ۴۸ ولابان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید. ۴۹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم. ۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیری، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدادر میان من و تو شاهد است.» ۵۱ ولابان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم. ۵۲ این توده شاهد است و این ستون شاهد است که من از این توده بسوی تو نگذرم و تو از این توده و از این ستون به قصد بدی بسوی من نگذری. ۵۳ خدای ابراهیم و خدای ناحور و خدای پدر ایشان در میان ما انصاف دهند.» و یعقوب قسم خورد به هیبت پدر خود اسحاق. ۵۴ آنگاه یعقوب در آن کوه، قربانی گذرانید، و برادران خود را به نان خوردن دعوت نمود، و غذا خوردند و در کوه، شب را بسر بردند. ۵۵ بامدادان لابیان برخاسته، پسران و دختران خود را بوسید و ایشان را برکت داد و لابیان روانه شده، به مکان خویش مراجعت نمود.

۳۲

تدارک ملاقات با عیسو

۱ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند. ۲ و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «این لشکر خداست!» و آن موضع را «محنایم» نامید.

۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد ادوم فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم، عیسو چنین گوید که بنده تو یعقوب عرض می کند با لابیان ساکن شده، تا کنون توقف نمودم، ۵ و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.» ۶ پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزد برادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می آید.» ۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دو دسته تقسیم نمود. ۸ و گفت: «هر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر رهایی یابد.»

۹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم و خدای پدرم، اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد. ۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفایی که با بنده خود کرده ای زیرا که با چوب دست خود از این اردن عبور کردم و الان مالک (دو گروه شده ام. ۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را، ۱۲ و تو گفتی هرآینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.»

۱۳ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادر خود، عیسو گرفت: ۱۴ دو لیست ماده بز با بیست بز نر و دو لیست میش با بیست قوچ، ۱۵ و سی شتر شیرده با بچه های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره.

۱۶ و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته ها فاصله بگذارید.» ۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگوید: از آن کیستی و کجای روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟ ۱۸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقایم، عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.» ۱۹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته ها می رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گوید، ۲۰ و نیز گوید: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.» زیرا گفت: «غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می رود، فرو خواهم نشانید، و بعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.» ۲۱ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد.

۲۲ و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر ییوق عبور داد. ۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد. ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که جرمی شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» ۲۷ به وی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» ۲۸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و با انسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» ۲۹ و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روبرو دیدم و جانم رستگار شد.» ۳۱ و چون از «فنیئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خود می لنگید. ۳۲ از این سبب بنی اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

۳۳

ملاقات عیسو و یعقوب

۱ پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که اینک عیسو می آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دو کنیز تقسیم کرد. ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندانش در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر. ۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید. ۴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند. ۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟» ۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند. ۷ و لیه با فرزندانش نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند. ۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.» ۹ عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.» ۱۰ یعقوب گفت: «نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی.» ۱۱ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد پذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت. ۱۲ گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می آمم.»

۱۳ گفت: «آقایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می میرند؛»^{۱۴} پس آقایم پیشتر از بنده خود برود و من موافق قدم مواشی که دارم، و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسم.

۱۵ عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می گذارم.» گفت: «چه لازم است، فقط در نظر آقای خود التفات بیام.»^{۱۶} در همان روز عیسو راه خود را پیش گرفته، به سعیر مراجعت کرد. و اما یعقوب به سکوت سفر کرد و خانه ای برای خود بنا نمود و برای مواشی خود سایبانها ساخت. از این سبب آن موضع به «سکوت» نامیده شد.

۱۸ پس چون یعقوب از فدان ارام مراجعت کرد، به سلامتی به شهر شکیم، در زمین کنعان آمد، و در مقابل شهر فرود آمد. و آن قطعه زمینی را که خیمه خود را در آن زده بود از بنی حور، پدر شکیم، به صد قسبط خرید. و مذبحی در آنجا بنا نمود و آن را ایل الوهی اسرائیل نامید.

۳۴

ماجرای دینه

۱ پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاییده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت. و چون شکیم بن حورحوی که رئیس آن زمین بود، او را دید، او را بگرفت و با او همخواب شده، وی را بی عصمت ساخت. و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل آویز به آن دختر گفت. و شکیم به پدر خود، حور خطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.»^۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند. و حور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید. و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود.

۸ پس حور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسر شکیم شیفته دختر شماست، او را به وی به زنی بدهید. و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیرید.»^{۱۰} و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.»

۱۱ و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد.

۱۲ مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»

۱۳ اما پسران یعقوب در جواب شکیم و پدرش حور به مکث گفتند زیرا خواهر ایشان، دینه را بی عصمت کرده بود.

۱۴ پس بدیشان گفتند: «این کار را نمی توانیم کرد که خواهر خود را به شخصی ناخشنود بدهیم، چونکه این

برای ما ننگ است. ^{۱۵} لکن بدین شرط با شما همدستان می شویم اگر چون ما بشوید، که هر ذکوری از شما ناخشنود

گردد. ^{۱۶} آنگاه دختران خود را به شما بدهیم و دختران شما را برای خود بگیریم و با شما ساکن شده، یک قوم

شویم. ^{۱۷} اما اگر سخن ما را اجابت نکنید و ناخشنود نشوید، دختر خود را برداشته، از اینجا کوچ خواهیم کرد.»

۱۸ و سخنان ایشان بنظر حور و بنظر شکیم بن حور پسند افتاد. ^{۱۹} و آن جوان در کردن این کار تاخیر ننمود، زیرا

که شیفته دختر یعقوب بود، و او از همه اهل خانه پدرش گرامی تر بود. ^{۲۰} پس حور و پسرش شکیم به دروازه

شهر خود آمده، مردمان شهر خود را خطاب کرده، گفتند: ^{۲۱} «این مردمان با ما صلاح اندیش هستند، پس در

این زمین ساکن بشوند، و در آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان

را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. ^{۲۲} فقط بدین شرط ایشان با ما متفق خواهند شد تا با ما ساکن

شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختوند. ۲۳ آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان همدستان شویم تا با ما ساکن شوند.»

۲۴ پس همه کسانی که به دروازه شهر اودرآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از آنانی که به دروازه شهر اودرآمدند، مختون شدند. ۲۵ و در روز سوم چون دردمند بودند، دوپسر یعقوب، شعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند. ۲۶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند. ۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند. ۲۸ و گله‌ها و رمه‌ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند. ۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه‌ها بود تاراج کردند. ۳۰ پس یعقوب به شعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فرزندان مکروه ساختید، و من در شماره قلیل، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانام هلاک شوم.» ۳۱ گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

۳۵

بازگشت یعقوب به بیت ثیل

۱ و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت ثیل برآی، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایی که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور برادرت، عیسو فرار کردی، مذهبی بساز.» ۲ پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، دور کنید، و خویشتان را طاهر سازید، و رختهای خود را عوض کنید. ۳ تا برخاسته، به بیت ثیل برویم و آنجا برای آن خدایی که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می‌بود، مذهبی بسازم.» ۴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره‌هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکم بود دفن کرد. ۵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گرداگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند. ۶ و یعقوب به لوزکه در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ثیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند. ۷ و در آنجا مذهبی بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ثیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می‌گریخت.

۸ و دوبره دابه رفته مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ثیل دفن کردند، و آن را «الون باکوت» نامید. ۹ و خدا بار دیگر بر یعقوب ظاهر شد، وقتی که از فدان ارام آمد، و او را برکت داد. ۱۰ و خدا به وی گفت: «نام تو یعقوب است اما بعد از این نام تو یعقوب خوانده نشود، بلکه نام تو اسرائیل خواهد بود.» پس او را اسرائیل نام نهاد. ۱۱ و خدا وی را گفت: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیرشو. امتی و جماعتی از آنها از تو بوجود آیند، و از صلب تو پادشاهان پدید شوند. ۱۲ و زمینی که به ابراهیم و اسحاق دادم، به تو دهم، و به ذریت بعد از تو، این زمین را خواهم داد.» ۱۳ پس خدا از آنجایی که با وی سخن گفت، از نزد وی صعود نمود. ۱۴ و یعقوب ستونی برپا داشت، در جایی که با وی تکلم نمود. ستونی از سنگ و هدیه‌ای ریختنی بر آن ریخت، و آن را به روغن تدهین کرد. ۱۵ پس یعقوب آن مکان را، که خدا با وی در آنجا سخن گفته بود، «بیت ثیل» نامید.

مرگ راحیل و اسحاق

۱۶ پس، از «بیت ثیل» کوچ کردند. و چون اندک مسافتی مانده بود که به افراشته برسند، راحیل را وقت وضع حمل رسید، و زاییدنش دشوار شد. ۱۷ و چون زاییدنش دشوار بود، قابله وی را گفت: «مترس زیرا که این نیز

برایت پسر است.»^{۱۸} و در حین جان کندن، زیرا که مرد، پسر را «بن اونی» نام نهاد، لکن پدرش وی را «بن یامین» نامید.

^{۱۹} پس راحیل وفات یافت، و در راه افراشته که بیت لحم باشد، دفن شد. ^{۲۰} و یعقوب بر قبر وی ستونی نصب کرد، که آن تا امروز ستون قبر راحیل است. ^{۲۱} پس اسرائیل کوچ کرد، و خیمه خود را بدان طرف برج عیدر زد. ^{۲۲} و در حین سکونت اسرائیل در آن زمین، روبین رفته، با کنیز پدر خود، بلهه، همخواب شد. و اسرائیل این را شنید. و بنی یعقوب دوازده بودند: ^{۲۳} پسران لیه: روبین نخست زاده یعقوب و شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و زبولون. ^{۲۴} و پسران راحیل: یوسف و بن یامین. ^{۲۵} و پسران بلهه کنیز راحیل: دان و نفتالی. ^{۲۶} و پسران زلفه، کنیز لیه: جاد و اشیر. اینانند پسران یعقوب، که در فدان آرام برای او متولد شدند.

^{۲۷} و یعقوب نزد پدر خود، اسحاق، در ممری آمد، به قریه اربع که حبرون باشد، جایی که ابراهیم و اسحاق غربت گزیدند. ^{۲۸} و عمر اسحاق صد و هشتاد سال بود. ^{۲۹} و اسحاق جان سپرد و مرد، و پیر و سانخورده به قوم خویش پیوست. و پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

۳۶

نسل عیسو

^۱ و پدایش عیسو که دوم باشد، این است: ^۲ عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهو لیامه دختر عنی، دختر صبعون حوی، ^۳ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر نبیوت. ^۴ و عاده، ایلفاز را برای عیسو زایید، و بسمه، رعوئیل را زاید، ^۵ و اهو لیامه یعوش، و یعلام و قورح را زاید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند. ^۶ پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت. ^۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت. ^۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان دوم است.

^۹ و این است پدایش عیسو پدر دوم در جبل سعیر: ^{۱۰} اینست نامهای پسران عیسو: ایلفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوئیل، پسر بسمه، زن عیسو. ^{۱۱} و بنی ایلفاز: تیان و اومار و صفوا و جعتام و قناز بودند. ^{۱۲} و تمناع، کنیز ایلفاز، پسر عیسو بود. وی عمالیک را برای ایلفاز زایید. اینانند پسران عاده زن عیسو. ^{۱۳} و اینانند پسران رعوئیل: نحت و زارع و شمه و مژه. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ^{۱۴} و اینانند پسران اهو لیامه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زایید.

^{۱۵} اینانند امرای بنی عیسو: پسران ایلفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز، ^{۱۶} و امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیک. اینانند امرای ایلفاز در زمین دوم. اینانند پسران عاده. ^{۱۷} و اینان پسران رعوئیل بنی عیسو می‌باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مژه. اینها امرای رعوئیل در زمین دوم بودند. اینانند پسران بسمه زن عیسو.

^{۱۸} و اینانند بنی اهو لیامه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهو لیامه دختر عنی، زن عیسو می‌باشند. ^{۱۹} اینانند پسران عیسو که دوم باشد و اینها امرای ایشان می‌باشند.

^{۲۰} و اینانند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوبال و صبعون و عنی، ^{۲۱} و دیشون و ایصر و دیشان. اینانند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین دوم.

^{۲۲} و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع بود. ^{۲۳} و اینانند پسران شوبال: علوان و منحت و عیبال و شفو و اوانام. ^{۲۴} و اینانند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پدید آورد، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون رامی چرانید. ^{۲۵} و اینانند اولاد عنی: دیشون و اهو لیامه دختر عنی. ^{۲۶} و اینانند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران. ^{۲۷} و اینانند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عقان. ^{۲۸} اینانند پسران دیشان: عوص و اران.

۲۹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوبال و امیر صبعون و امیر عنی، ۳۰ امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر.

پادشاهان ادم

۳۱ و اینانند پادشاهانی که در زمین ادم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند: ۳۲ و بالغ بن بعور در ادم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینباه بود. ۳۳ و بالغ مرد، و در جایش یویاب بن زارح از بصره سلطنت کرد. ۳۴ و یویاب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد. ۳۵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که در حرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود. ۳۶ و هداد مرد، و در جایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود. ۳۷ و سمله مرد، و شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد. ۳۸ و شاول مرد، و در جایش بلع حانان بن عکبور سلطنت کرد. ۳۹ و بلع حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به مهبطئیل دختر مطرد، دختری می‌ذاهب بود. ۴۰ و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت، ۴۱ و امیر اهلویامه و امیر ایله و امیر فینون، ۴۲ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار، ۴۳ و امیر مجدئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادموند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادم است.

۳۷

روای یوسف

۱ و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد. ۲ این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش، می‌بود. و یوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. ۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و وراثت ردایی بلند ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه داشتند، و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. ۵ و یوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند.

۶ و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوی: ۷ اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه‌های شما گرد آمده، به بافه من پیچیده کردند.»

۸ برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ما سلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. ۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا پیچیده کردند.» ۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را توییح کرده، بوی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم آمد و تو را بر زمین پیچیده خواهیم نمود؟» ۱۱ و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت.

فروش یوسف

۱۲ و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. ۱۳ و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی‌کنند، بیا تا تو رانزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لیک. ۱۴ او را گفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. ۱۵ و شخصی به او برخورد، و اینک، او در صحرا آواره می‌بود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می‌طلبی؟» ۱۶ گفت: «من برادران خود را می‌جویم، مرا خبرده که کجا چوپانی می‌کنند.» ۱۷ آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می‌گفتند: به دوتان می‌رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. ۱۸ و او را از دور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند.

۱۹ و به بکیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می‌آید. ۲۰ اکنون بپایید او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیندازیم، و گویم جانوری درنده او را خورد. و بینیم خوابهایش چه می‌شود.»

۲۱ لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رها نید، گفت: «او را نکشیم.» ۲۲ پس روبین بدیشان گفت: «خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز نکنید.» تا او را از دست ایشان رها نید، به پدر خود رد نماید. ۲۳ و به مجد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت، از او کنند. ۲۴ و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بی‌آب بود. ۲۵ پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد، و شتران ایشان کثیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. ۲۶ آنگاه یهودا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ ۲۷ بپایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش بدین رضا دادند.

۲۸ و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، برآوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند. ۲۹ و روبین چون به سرچاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد، ۳۰ و نزد برادران خود باز آمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟»

۳۱ پس ردای یوسف را گرفتند، و بز نری را کشته، ردا را در خویش فرو بردند. ۳۲ و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانید، گفتند: «این را یافته‌ایم، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه.» ۳۳ پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خریده است، و یقین یوسف دریده شده است.» ۳۴ و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس در بر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. ۳۵ و همه پسران و همه دخترانش به تسلی او برخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوارنزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. ۳۶ اما مدیانیان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجه فرعون و سردار افواج خاصه بود، فروختند.

۳۸

ماجرای یهودا و تamar

۱ و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. ۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. ۳ پس آبتن شده، پسری زاید و او را عیر نام نهاد. ۴ و بار دیگر آبتن شده، پسری زاید و او را اوان نامید. ۵ و باز هم پسری زاید، و او را شبله نام گذارد. و چون او را زاید، یهودا در کربب بود.

۶ و یهودا، زنی مسمی به تamar، برای نخست زاده خود عیر گرفت. ۷ و نخست زاده یهودا، عیر، در نظر خداوند شریر بود، و خداوند او را بمیراند. ۸ پس یهودا به اوان گفت: «به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را بجا آورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.» ۹ لکن چونکه اوان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین ازال کرد، تا نسلی برای برادر خود ندهد. ۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند. ۱۱ و یهودا به عروس خود، تamar گفت: «در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر من شبله بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تamar رفته، در خانه پدر خود ماند. ۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشم چینان گله خود، به تمته آمد.

۱۳ و به تamar خبر داده، گفتند: «اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمته می‌آید.» ۱۴ پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که

در راه تنه است، بنشست. زیرا که دید شیله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند. ^{۱۵} چون یهو داو را بدید، وی را فاحشه پنداشت، زیرا که روی خود را پوشیده بود.

^{۱۶} پس از راه به سوی او میل کرده، گفت: «بیا تا به تو درآیم.» زیرا ندانست که عروس اوست. گفت: «مرا چه می دهی تا به من درآیی.» ^{۱۷} گفت: «بزغاله ای از گله می فرستم.» گفت: «آیا گرومی دهی تا بفرستی.» ^{۱۸} گفت: «تو را چه گرودهم.» گفت: «مهر و زنا خود را و عصبانی که در دست داری.» پس به وی داد، و بدو درآمد، و او از وی آبتن شد. ^{۱۹} و برخاسته، رفت. و برقع را از خود برداشته، رخت بیوگی پوشید.

^{۲۰} و یهو دا بزغاله را به دست دوست عدلای خود فرستاد، تا گورا از دست آن زن بگیرد، اما او را نیافت. ^{۲۱} و از مردمان آن مکان پرسیده، گفت: «آن فاحشه ای که سر راه عینام نشسته بود، کجاست؟» گفتند: «فاحشه ای در اینجا نبود.» ^{۲۲} پس نزد یهو دا برگشته، گفت: «او را نیافتم، و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه ای در اینجا نبود.» ^{۲۳} یهو دا گفت: «بگذار برای خودنگاه دارد، مبدا رسوا شوم. اینک بزغاله را فرستادم و تو او را نیافتی.» ^{۲۴} و بعد از سه ماه یهو دا را خبر داده، گفتند: «عروس تو تمار، زنا کرده است و اینک از زنا نیز آبتن شده.» پس یهو دا گفت: «وی را بیرون آرید تا سوخته شود!» ^{۲۵} چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده، گفت: «از مالک این چیزها آبتن شده ام، و گفت: «تشخیص کن که این مهر و زنا و عصا از آن کیست.» ^{۲۶} و یهو دا آنها را شناخت، و گفت: «او از من بی گناه تر است، زیرا که او را به پسر خود شیله ندادم. و بعد او را دیگر شناخت.

^{۲۷} و چون وقت وضع حملش رسید، اینک توامان در رحمش بودند. ^{۲۸} و چون می زایید، یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفته، بر دستش بست و گفت: «این اول بیرون آمد.» ^{۲۹} و دست خود را بازکشید. و اینک برادرش بیرون آمد و قابله گفت: «چگونه شکافی، این شکاف بر تو باد.» پس او را فارص نام نهاد. ^{۳۰} بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز را بردست داشت بیرون آمد، و او را زارح نامید.

۳۹

یوسف در خانه فوطیفار

^۱ اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردار افواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ^۲ و خداوند با یوسف می بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ^۳ و آقایش دید که خداوند با وی می باشد، و هر آنچه او می کند، خداوند در دستش راست می آورد. ^۴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می کرد، و او را به خانه خود برگاشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ^۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود. ^۶ و آنچه داشت به دست یوسف وا گذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود.

^۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بر یوسف نظر انداخته، گفت: «با من هم خواب شو.» ^۸ اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است. ^۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می باشی؛ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطا ورزم؟» ^{۱۰} و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می گفت، به وی گوش نمی گرفت که با او بخوابد یا نزد وی بماند.

^{۱۱} و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا در خانه نبود. ^{۱۲} پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت.

۱۳ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، ۱۴ مردان خانه را صدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مرد عبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، ۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.»

۱۶ پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آفتابش به خانه آمد. ۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، ۱۸ و چون به آواز بلند فریاد برآوردم، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.»

۱۹ پس چون آفتابش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است، » خشم او فروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ۲۱ اما خداوند با یوسف می‌بود و بر وی احسان می‌فرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. ۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ۲۳ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

۴۰

تعبیر خواب ساقی و خباز فرعون

۱ و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند. ۲ و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود. ۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت. ۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گماشت، و ایشان را خدمت می‌کرد، و مدتی در زندان ماندند. ۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند. ۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند. ۷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟» ۸ به وی گفتند: «خوابی دیده‌ایم و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدانیست؟ آن را به من بازگوید.»

۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب من، اینک تا کی پیش روی من بود. ۱۰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد. ۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.»

۱۲ یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست، سه شاخه سه روز است. ۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به منصب بازگارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق، که ساقی او بودی. ۱۴ و هنگامی که برای تو نیکو شود، مرا یاد کن و به من احسان نموده، احوال مرا نزد فرعون مذکور ساز، و مرا از این خانه بیرون آور، ۱۵ زیرا که فی الواقع از زمین عبرانیان دزدیده شده‌ام، و اینجا نیز کاری نکرده‌ام که مرا درسیاه چال افکنند.»

۱۶ اما چون رئیس خبازان دید که تعبیر، نیکو بود، به یوسف گفت: «من نیز خوابی دیده‌ام، که اینک سه سبد نان سفید بر سر من است، ۱۷ و در سبد زیرین هر قسم طعام برای فرعون از پیشه خباز می‌باشد و مرغان، آن را از سبدی که بر سر من است، می‌خورند.» ۱۸ یوسف در جواب گفت: «تعبیرش این است، سه سبد سه روز می‌باشد. ۱۹ و بعد از سه روز فرعون سر تو را از تو بردارد و تو را بر دار بیاویزد، و مرغان، گوشت را از تو بخورند.»

۲۰ پس در روز سوم که یوم میلاد فرعون بود، ضیافتی برای همه خدام خود ساخت، و سر رئیس ساقیان و سر رئیس خبازان را در میان نوکران خود برافراشت. ۲۱ اما رئیس ساقیان را به ساقی گریش باز آورد، و جام را

به دست فرعون داد. ۲۲ و اما رئیس خیازان را به دار کشید، چنانکه یوسف برای ایشان تعبیر کرده بود. ۲۳ لیکن رئیس ساقیان، یوسف را به یاد نیاورد، بلکه او را فراموش کرد.

۴۱

تعبیر خواب فرعون

۱ و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کنار نهر ایستاده است. ۲ که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فربه گوشت برآمده، بر مرغزاری می چریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستادند. ۴ و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فربه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد.

۵ و باز بنحسبید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید. ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پُرمده، بعد از آنها می روید. ۷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فربه و پر را فرو بردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است. ۸ صیحگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند.

۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من بخاطرم آمد. ۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود. ۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم. ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد. ۱۳ و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصب بازآورد، و او را به دار کشید.»

۱۴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد. ۱۵ فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می شنوی تا تعبیرش کنی.» ۱۶ یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.»

۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک به کنار نهر ایستاده ام، ۱۸ و ناگاه هفت گاو فربه گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغزاری می چرند. ۱۹ و اینک هفت گاو دیگر زیون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی آیند. ۲۰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فربه اول را می خورند. ۲۱ و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بدون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم. ۲۲ و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید. ۲۳ و اینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پُرمده، بعد از آنها می روید. ۲۴ و سنبل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فرو می برد. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.»

۲۵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد و هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها آمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از باد شرقی پُرمده، هفت سال حط می باشد. ۲۸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدای کند به فرعون ظاهر ساخته است. ۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید. ۳۰ و بعد از آن، هفت سال حط پدیدآید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و حط، زمین را تباہ خواهد ساخت. ۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب حطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. ۳۲ و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است

که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. ۳۳ پس اکنون فرعون می‌باید مردی بصیر و حکیم را پیداغوده، و او را بر زمین مصر بگارد. ۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین برگارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد. ۳۵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که می‌آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند. ۳۶ تاخوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبدا زمین از قحط تباہ گردد.»

۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. ۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» ۳۹ و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ۴۰ تو بر خانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منتظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.»

منصب والای یوسف

۴۱ و فرعون به یوسف گفت: «بدانکه تو را بر تمامی زمین مصر گاشتم.» ۴۲ و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بردست یوسف گذاشت، و او را به مکان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردنش انداخت. ۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می‌کردند که «زانو زنی!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگاشت. ۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون توهیحکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکن.» ۴۵ و فرعون یوسف را صفات فعییح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون رابدو به زنی داد، و یوسف بر زمین مصر بیرون رفت.

۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر بایستاد، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت. ۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد. ۴۸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت. ۴۹ و یوسف غله پیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده بود. ۵۰ و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زایده شد، که اسنات، دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزاد. ۵۱ و یوسف نخست زاده خود را منسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.» ۵۲ و دومین را افرام نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلمت بارآور گردانید.»

۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد. ۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. ۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.» ۵۶ پس قحط، تمامی روی زمین را فروگرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان می‌فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد. ۵۷ و همه زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

۴۲

دیدار یوسف با برادران

۱ و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می‌نگرید؟» ۲ و گفت: «اینک شنیده‌ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.»

۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند. ۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مباد ازانی بدو رسد. ۵ پس بنی اسرائیل در میان آنانی که می‌آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود.

۶ و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را بریده کردند. ۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان پیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.» ۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند. ۹ و یوسف خواها را که درباره ایشان دیده بود، پیاد آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۰ بدو گفتند: «نه، یا سیدی! بلکه غلامان به جهت خریدن خوراک آمده‌اند. ۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم، غلامان، جاسوس نیستند.» ۱۲ بدیشان گفت: «نه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۳ گفتند: «غلامان دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست، و یکی نایاب شده است.» ۱۴ یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به شما گفتم که جاسوسانید! ۱۵ بدینطور آزموده می شوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهنتر شما در اینجا بیاید. ۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیاورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!» ۱۷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت.

۱۸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می ترسم: ۱۹ هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه های خود ببرید. ۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند. ۲۱ و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می کرد، و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.» ۲۲ و روبین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا موزید؟

۲۳ و ایشان ندانستند که یوسف می فهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود. ۲۴ پس از ایشان نگاره جسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را روبروی ایشان در بند نهاد.

۲۵ و یوسف فرمود تا جواهرای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند. ۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند. ۲۷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود. ۲۸ و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لرزان شده، گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.»

۲۹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند: ۳۰ «آن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت. ۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می باشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهیم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه های خود گرفته، بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهیم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، و در زمین داد و ستد نماید.»

۳۵ و واقع شد که چون عدل های خود را خالی می کردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه های پول را دیدند، بترسیدند. ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «ما بی اولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می خواهید ببرید. این همه بر من است؟» ۳۷ روبین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو بیاورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو باز خواهم آورد.»

۳۸ گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر گاه در راهی که می‌روید زبانی بدو رسد، همانا مویهای سفید مرا با حزن به گور فرود خواهید برد.»

۴۳

بازگشت مجدد برادران

۱ و قحط در زمین سخت بود. ۲ و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.» ۳ یهو با بدو متکلم شده، گفت: «آن مرد به ما تاکید کرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهد دید. ۴ اگر تو برادر ما را با مافروستی، می‌رویم و خوراک برایت می‌خریم. ۵ اما اگر تو او را نفروستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هرگاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهد دید.»

۶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟» ۷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: "آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟" و او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: "برادر خود را نزد من آرید."» ۸ پس یهو با پدر خود، اسرائیل گفت: «حوان را با من بفروست تا برخاسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز. ۹ من ضامن او می‌باشم، او را از دست من بازخواست کن هرگاه او را نزد تو باز نیاوردم و به حضور حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم. ۱۰ زیرا اگر تاخیر نمی‌نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.»

۱۱ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، و ارمغانی برای آن مرد ببرد، قدری بلسان و قدری عسل و کتیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و نقد مضاعف بدست خود بگیرید، و آن نقدی که در دهانه عدل‌های شما رد شده بود، به دست خود بازبرید، شاید سهوی شده باشد. ۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید. ۱۴ و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفروستند، و من اگر بی‌ولاد شدم، بی‌ولاد شدم.»

۱۵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و نقد مضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند. ۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر با من غذا می‌خورند.»

۱۷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد. ۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعه اول در عدل‌های ما رد شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم آورده، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.»

۱۹ و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده، ۲۰ گفتند: «یا سیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم. ۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدل‌های خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود بازآورده‌ایم. ۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده‌ایم. نمی‌دانیم کدام کس نقد ما را در عدل‌های ما گذاشته بود.»

۲۳ گفت: «سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانه‌ای در عدل‌های شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسیده.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد. ۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف درآورده، آب بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و علوفه به حماران ایشان داد. ۲۵ و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند. ۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین نهادند.

۲۷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدری شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟» ۲۸ گفتند: «غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند. ۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ای پسر، خدا بر تو رحم نکند.»

۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بچنید، بشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست. ۳۱ و روی خود راشسته، بیرون آمد. و خودداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.»

۳۲ و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است. ۳۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خرد سال بحسب خردسالی اش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند. ۳۴ و حصه ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و باوی نوشیدند و کیف کردند.

۴۴

جام نقره

۱ پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدل های این مردمان را به قدری که می توانند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه عدلش بگذار. ۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتر، با قیمت غله اش بگذار. پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد.

۳ و چون صبح روشن شد، آن مردان را با حماران ایشان، روانه کردند. ۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود گفت: «بر پا شده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرارسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ ۵ آیا این نیست آنکه آقایم در آن می نوشد، و از آن تقال می زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.»

۶ پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت. ۷ به وی گفتند: «چرا آقایم چنین می گوید؟ حاشا از غلامنت که مرتکب چنین کارشوند! ۸ همانا نقدی را که در دهنه عدل های خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایت طلا یا نقره بدزدیم. ۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز غلام آقای خود باشیم.»

۱۰ گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.» ۱۱ پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را باز کرد. ۱۲ و او نجس کرد، و از مهر شروع نموده، به کهرت ختم کرد. و جام در عدل بنیامین یافته شد. ۱۳ آنگاه رخت خود را چاک زدند، و هر کس الاغ خود را بار کرده، به شهر برگشتند.

۱۴ و یهودا برادرانش به خانه یوسف آمدند، و او هنوز آنجا بود، و به حضور وی بر زمین افتادند. ۱۵ یوسف بدیشان گفت: «این چه کاری است که کردید؟ آیا ندانستید که چون من مردی، البته تقال می زنم؟» ۱۶ یهودا گفت: «به آقایم چه گوئیم، و چه عرض کنیم، و چگونه بی گاهی خویش را ثابت نمائیم؟ خدا گناه غلامانت را دریافت نموده است، اینک ما نیز و آنکه جام بدستش یافت شد، غلامان آقای خود خواهیم بود.» ۱۷ گفت:

«حاشا از من که چنین کنم! بلکه آنکه جام بدستش یافت شد، غلام من باشد، و شما به سلامتی نزد پدر خویش بروید.» ۱۸ آنگاه یهودا نزدیک وی آمده، گفت: «ای آقایم بشنو غلامت به گوش آقای خود سخنی بگوید. و غضبت بر غلام خود افروخته نشود، زیرا که تو چون فرعون هستی. ۱۹ آقایم از غلامانت پرسیده، گفت: "آیا شما را پدر یا برادری است؟" ۲۰ و به آقای خود عرض کردیم: "که ما را پدری پیری است، و پسر کوچک پیری او که برادرش مرده است، و او تنها از مادر خود مانده است، و پدر او را دوست می دارد." ۲۱ و به غلامان خود گفتی: "وی

را نزد من آرید تا چشمان خود را بروی منم.^{۲۲} و به آقای خود گفتیم: «آن جوان نمی تواند از پدر خود جدا شود، چه اگر از پدر خویش جدا شود او خواهد مرد.»^{۲۳} و به غلامان خود گفتی: «اگر برادر کهنتر شما با شما نیاید، روی مرا دیگر نخواهید دید.»^{۲۴} پس واقع شد که چون نزد غلامت، پدر خود، رسیدیم، سخنان آقای خود را بدو باز گفتیم.^{۲۵} و پدر ما گفت: «برگشته اندک خوراکی برای ما بخزید.»^{۲۶} گفتیم: «نمی توانیم رفت، لیکن اگر برادر کهنتر با ما آید، خواهیم رفت، زیرا که روی آن مرد را نمی توانیم دید اگر برادر کوچک با ما نباشد.»^{۲۷} و غلامت، پدر من، به ما گفت: «شما آگاهید که زوجه ام برای من دو پسر زاید.^{۲۸} و یکی از نزد من بیرون رفت، و من گفتم هر آینه دریده شده است، و بعد از آن او را ندیدم.^{۲۹} اگر این را نیز از نزد من ببرید، و زبانی بدو رسد، همانا موی سفید مرا به حزن به گور فروود خواهید برد.»^{۳۰} و الان اگر نزد غلامت، پدر خود بروم، و این جوان با من نباشد، و حال آنکه جان او به جان وی بسته است،^{۳۱} واقع خواهد شد که چون ببیند پسر نیست، او خواهد مرد. و غلامان موی سفید غلامت، پدر خود را به حزن به گور فروود خواهند برد.^{۳۲} زیرا که غلامت نزد پدر خود ضامن پسر شده، گفت: «هرگاه او را نزد تو باز نیاورم، تا ابد الا باد نزد پدر خود مقصر خواهم شد.»^{۳۳} پس الان تمنا اینکه غلامت به عوض پسر در بندگی آقای خود بماند، و پسر، همراه برادران خود برود.^{۳۴} زیرا چگونه نزد پدر خود بروم و پسر با من نباشد، مبادا بلایی را که به پدرم واقع شود ببینم.»

۴۵

یوسف خود را به برادرانش

^۱ معرفی می کند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، توانست خودداری کند، پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشان را به برادران خود شناسانید.^۲ و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند.^۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را توانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند.

^۴ و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیایید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید!»^۵ و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد.^۶ زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو.^۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند.^۸ و الان شما مرا اینجا نفرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت.^۹ بشتابید و نزد پدرم رفته، بدو گوید: پسر تو، یوسف چنین می گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تاخیر ننما.^{۱۰} و در زمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسران و پسران پسران، و گله ات و رمة ات با هر چه داری.^{۱۱} تا تو را در آنجا بپرورانم، زیرا که پنج سال قحط باقی است، مبادا تو و اهل خانه ات و متعلقاتت بینوا گردید.^{۱۲} و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می بیند، زبان من است که با شما سخن می گوید.^{۱۳} پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده اید، خبر دهید، و تعجیل نموده، پدر مرا بدینجا آورید.»

^{۱۴} پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست.^{۱۵} و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند.^{۱۶} و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگانش خوش آمد.^{۱۷} و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهارپایان خود را بار کنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید.^{۱۸} و پدر و اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوتر زمین مصر را به شما می دهم تا از فربهی زمین

بخورید. ۱۹ و تو مامور هستی این را بکنید: ارا به‌ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیرید، و پدر خود برداشته، بیاید. ۲۰ و چشمان شما در پی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماسه.» ۲۱ پس بنی‌اسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، ارا به‌ها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود. ۲۲ و بهر هریک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد. ۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود. ۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زنهار در راه منازعه مکنید!»

۲۵ و از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند. ۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد. ۲۷ و همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون ارا به‌هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده گردید. ۲۸ و اسرائیل گفت: «کافی است! پسر من، یوسف، هنوز زنده است، می‌روم و قبل از مردنم او را خواهم دید.»

۴۶

سفر یعقوب به مصر

۱ و اسرائیل با هر چه داشت، کوچ کرده، به بئر شمع آمد، و قربانی‌ها برای خدای پدر خود، اسحاق، گذراندید. ۲ و خدا در رویاهای شب، به اسرائیل خطاب کرده، گفت: «ای یعقوب! ای یعقوب!» گفت: «لیک.» ۳ گفت: «من هستم الله، خدای پدرت، از فرود آمدن به مصر مترس، زیرا در آنجا امتی عظیم از تو به وجود خواهم آورد. ۴ من با تو به مصر خواهم آمد، و من نیز، تو را از آنجا البته باز خواهم آورد، و یوسف دست خود را بر چشمان تو خواهد گذاشت.» ۵ و یعقوب از بئر شمع روانه شد، و بنی‌اسرائیل پدر خود، یعقوب، و اطفال و زنان خویش را بر ارا به‌هایی که فرعون به جهت آوردن او فرستاده بود، برداشتند. ۶ و مواشی و اموالی را که در زمین کنعان اندوخته بودند، گرفتند. و یعقوب با تمامی ذریت خود به مصر آمدند. ۷ و پسران و پسران پسران خود را با خود، و دختران و دختران پسران خود را، و تمامی ذریت خویش را به همراهی خود به مصر آورد.

۸ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند: یعقوب و پسرانش روبین نخست زاده یعقوب. ۹ و پسران روبین: حنوک و فلو و حصرون و کریمی. ۱۰ و پسران شمعون: یحویل و یامین و اوهد و یاکین و صحر و شاول که پسرزن کنعانی بود. ۱۱ و پسران لاوی: جرشون و قهات و مراری. ۱۲ و پسران یهودا: عیر و اوان و شילה و فارص و زارح. اما عیر و اوان در زمین کنعان مردند. و پسران فارص: حصرون و حامول بودند. ۱۳ و پسران یساکار: تولاع و فوه و یوب و شمرن. ۱۴ و پسران زبولن: سارد و ایلون و یاحلیل. ۱۵ اینانند پسران لیه، که آنها را با دختر خود دینه، در فدان ارام برای یعقوب زاید. همه نفوس پسران و دخترانش سی و سه نفر بودند. ۱۶ و پسران جاد: صفیون و حیی و شونی و اصبون و عیری و ارودی و ارتلی. ۱۷ و پسران اشیر: بمنه و یشوه و یشوی و بریعه، و خواهر ایشان ساره، و پسران بریعه حابر و ملکیتیل. ۱۸ اینانند پسران زلفه که لابان به دختر خود لیه داد، و این شانزده را برای یعقوب زاید. ۱۹ و پسران راحیل زن یعقوب: یوسف و بنیامین. ۲۰ و برای یوسف در زمین مصر، منسی و افرایم زاید شدند، که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون برایش بزد. ۲۱ و پسران بنیامین: بالغ و باکر و اشیل و جیرا و نعمان و ایچی و رش و مقیم و حفیم و آرد. ۲۲ اینانند پسران راحیل که برای یعقوب زاید شدند، همه چهارده نفر. ۲۳ و پسران دان: حوشیم. ۲۴ و پسران نفتالی: یحصیل و جونی و یصر و شلیم. ۲۵ اینانند پسران بلهه، که لابان به دختر خود راحیل داد، و ایشان را برای یعقوب زاید. همه هفت نفر بودند.

۲۶ همه نفوسی که با یعقوب به مصر آمدند، که از صلب وی پدید شدند، سوای زنان پسران یعقوب، جمیع شخصت و شش نفر بودند. ۲۷ و پسران یوسف که برایش در مصر زاییده شدند، دونفر بودند. پس جمیع نفوس خاندان یعقوب که به مصر آمدند هفتاد بودند.

۲۸ و یهودا را پیش روی خود نزد یوسف فرستاد تا او را به جوشن راهنمایی کند، و به زمین جوشن آمدند. ۲۹ و یوسف عرابه خود را حاضر ساخت، تا به استقبال پدر خود اسرائیل به جوشن برود. و چون او را بدید به گردش بپایخت، و مدتی برگردنش گریست. ۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: «اکنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تاجال زنده هستی.» ۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: "برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند. ۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشید، و گله‌ها و رمه‌ها و کل مایلک خود را آورده‌اند." ۳۳ و چون فرعون شما را بطلبد و گوید: "کسب شما چیست؟" ۳۴ گوید: "غلامت از طفولیت تاجال اهل مواشی هستم، هم ما و هم اجداد ما، تادر زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

۴۷

۱ پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله و رومه خویش و هرچه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند» ۲ و از جمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون بر پا داشت. ۳ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامت شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.» ۴ و به فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامت مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگان در زمین جوشن سکونت کنند.» ۵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند، ۶ زمین مصر پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می‌دانی که در میان ایشان کسان قابل می‌باشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.»

۷ و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون بر پا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد. ۸ و فرعون به یعقوب گفت: «ایام سالهای عمر تو چند است؟» ۹ یعقوب به فرعون گفت: «ایام سالهای غربت من صد و سی سال است. ایام سالهای عمر من اندک و بد بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.» ۱۰ و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد. ۱۱ و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رع‌مسیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت. ۱۲ و یوسف پدر و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید.

خشکسالی

۱۳ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بینوا گردید. ۱۴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد. ۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا درحضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شده.» ۱۶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.» ۱۷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمه‌های گاو و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به عوض همه مواشی ایشان، ایشان را به نان پرورانید. ۱۸ و چون آن سال سپری شد در سال دوم به حضور وی آمده، گفتندش: «از آقای خود مخفی نمی‌داریم که نقره ما تمام شده است، و مواشی و بهایم از آن آقای ما گردیده، و جز بدنها و زمین ما به حضور آقای ما چیزی باقی نیست. ۱۹ چرا ما و زمین

ما نیز در نظر تو هلاک شویم؟ پس ما را و زمین ما را به نان بخور، و ما و زمین ما مملوک فرعون بشویم، و بدر بده تا زیست کنیم و غیریم و زمین بماند.»

۲۰ پس یوسف تمامی زمین مصر را برای فرعون بخرد، زیرا که مصریان هر کس مزرعه خود را فروختند، چونکه قحط برایشان سخت بود و زمین از آن فرعون شد. ۲۱ و خلق را از این حد تا به آن حد مصر به شهرها منتقل ساخت. ۲۲ فقط زمین کهنه را نخرید، زیرا کهنه را حصه‌ای از جانب فرعون معین شده بود، و از حصه‌ای که فرعون بدیشان داده بود، می‌خوردند. از این سبب زمین خود را نفروختند. ۲۳ و یوسف به قوم گفت: «اینک، امروز شما را و زمین شما را برای فرعون خریدم، همانا برای شما بذراست تا زمین را بکارید. ۲۴ و چون حاصل برسد، یک خمس به فرعون دهید، و چهار حصه از آن شما باشد، برای زراعت زمین و برای خوراک شما و اهل خانه های شما و طعام به جهت اطفال شما.»

۲۵ گفتند: «تو ما را احیا ساختی، در نظر آقای خود التفات بپایم، تا غلام فرعون باشیم.» ۲۶ پس یوسف این قانون را بر زمین مصر تا امروز قرار داد که خمس از آن فرعون باشد، غیر از زمین کهنه فقط، که از آن فرعون نشد. ۲۷ و اسرائیل در ارض مصر در زمین جوشن ساکن شده، ملک در آن گرفتند، و بسیار بارور و کثیر گردیدند. ۲۸ و یعقوب در ارض مصر هفده سال بزیست. و ایام سالهای عمر یعقوب صد و چهل و هفت سال بود. ۲۹ و چون حین وفات اسرائیل نزدیک شد، پسر خود یوسف را طلبیده، بدو گفت: «الان اگر در نظر تو التفات یافته‌ام، دست خود را زیران من بگذار، و احسان و امانت با من یکن، و زناهار مرادر مصر دفن منما، ۳۰ بلکه با پدران خود بخوام و مرا از مصر برداشته، در قبر ایشان دفن کن.» گفت: «آنچه گفتی خواهم کرد.» ۳۱ گفت: «برایم قسم بخور،» پس برایش قسم خورد و اسرائیل بر سر بستر خود خم شد.

۴۸

پسران یوسف

۱ و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را با خود برداشت. ۲ و یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسر تو یوسف، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل، خویشانش را تقویت داده، بر بستر بنشست. ۳ و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق درلوز در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد. ۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کثیر گردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریت تو، به میراث ابدی خواهم داد. ۵ و الان دو پسر تو که در زمین مصر برایت زاییده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصر بیایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و منسی مثل روئین و شعون از آن من خواهند بود. ۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیاوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند. ۷ و هنگامی که من از فدان آمدم، راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افراست برسم، و او را در آنجا به سر راه افراست که بیت لحم باشد، دفن کردم.» ۸ و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟» ۹ یوسف، پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در انجاده داده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.» ۱۰ و چشمان اسرائیل از پیروی تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید.

۱۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی‌بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریت تو را نیز به من نشان داده است.» ۱۲ و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به زمین نهاد. ۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد. ۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سرفراهم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که

منسی نخست زاده بود. ۱۵ و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودندند، خدایی که مرا از روز بودنم تا امروز رعایت کرده است، ۱۶ آن فرشته‌ای که مرا از هریدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، برایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.»

۱۷ و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرازم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرازم به سر منسی نقل کند. ۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.» ۱۹ اما پدرش ابا غوده، گفت: «می‌دانم ای پسر من! می‌دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریت او امتهای بسیار خواهند گردید.»

۲۰ و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهند گفت که خدا تو را مثل افرازم و منسی کرداند.» پس افرازم را به منسی ترجیح داد. ۲۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من می‌میرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد. ۲۲ و من به تو حصه‌ای زیاده از برادران می‌دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفتم.»

۴۹

برکت یعقوب به پسرانش

۱ و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع شوید تا شما را از آنچه در ایام آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید. ۳ ای رویین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت. ۴ جوشان مثل آب، برتری خواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بی حرمت ساختی، به بستر من برآمد. ۵ «شمعون و لاوی برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است. ۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، وای جلال من به محفل ایشان متحد مباش زیرا در غضب خود مردم را کشتند. و در خودرایی خویش گاو را رانی کردند. ۷ ملعون باد خشم ایشان، که سخت بود، و غضب ایشان زیرا که تند بود! ایشان را در یعقوب متفرق سازم و در اسرائیل پراکنده کنم.»

۸ «ای یهودا تو را برادرانست ستود. دستت بر گردن دشمنانست خواهد بود، و پسران پدرت، تو را تعظیم خواهند کرد. ۹ یهودا شیرینجه‌ای است، ای پسر من از شکار برآمدی. مثل شیر خویشتن را جمع کرده، در کمن می‌خواهد و چون شیر ماده‌ای است. کیست او را برانگیزاند؟ ۱۰ اعضا از یهودا دور نخواهد شد. و نه فرمان فرمایی از میان پایهای وی تا شیلو بیاید. و مرا او را اطاعت امتها خواهد بود. ۱۱ گره خود را به تاک و کره الاغ خویش را به موبسته، جامه خود را به شراب، و رخت خویش را به عصیر انگور می‌شوی. ۱۲ چشمانش به شراب سرخ و دندانهایش به شیر سفید است.»

۱۳ «زبولون، بر کنار دریا ساکن شود، و نزد بندر کشتیها. و حدود او تا به صیدون خواهد رسید. ۱۴ یساکار حمار قوی است در میان آغلها خواهد بود. ۱۵ چون محل آرمیدن را دید که پسندیده است، و زمین را دلگشا یافت، پس گردن خویش را برای بار خرم کرد، و بنده خراج گردید.

۱۶ «دان، قوم خود را داوری خواهد کرد، چون یکی از اسباط اسرائیل. ۱۷ دان، ماری خواهد بود به سر راه، و افعی بر کنار طریق که پاشنه اسب را بگرد تا سوارش از عقب افتد. ۱۸ ای یهوه منتظر نجات تو می‌باشم.

۱۹ «جاد، گروهی بر وی هجوم خواهند آورد، و او به عقب ایشان هجوم خواهد آورد. ۲۰ اشیر، نان او چرب خواهد بود، و لذات ملوکانه خواهد داد. ۲۱ نفتالی، غزال آزادی است، که سخنان حسنه خواهد داد.

۲۲ «یوسف، شاخه باروری است. شاخه بارور بر سر چشمه‌ای که شاخه هایش از دیوار برآید. ۲۳ تیراندازان او را رنجانیدند، و تیر انداختند و اذیت رسانیدند. ۲۴ لیکن کجای وی در قوت قایم ماند. و بازوهای دستش به دست قدر یعقوب مقوی گردید که از آنجاست شبان و صخره اسرائیل. ۲۵ از خدای پدرت که تو را اعانت می‌کند، و از قادر مطلق که تو را برکت می‌دهد، به برکات آسمانی از اعلی و برکات لجه‌ای که در اسفل واقع است، و برکات پستانها و رحم. ۲۶ برکات پدرت بر برکات جبال ازلی فایز آمد، و بر حدود کوههای ابدی و بر سر یوسف خواهد بود، و بر فرق او که از برادرانش برگزیده شد.

۲۷ «بنیامین، گرگی است که می‌درد. صبحگاهان شکار را خواهد خورد، و شامگاهان غارت را تقسیم خواهد کرد». ۲۸ همه اینان دوازده سبط اسرائیلند، و این است آنچه پدر ایشان، بدیشان گفت و ایشان را برکت داد، و هریک را موافق برکت وی برکت داد.

مرگ یعقوب

۲۹ پس ایشان را وصیت فرموده، گفت: «من به قوم خود ملحق می‌شوم، مرا با پدراتم در مغاره‌ای که در صحرای عفرون حتی است، دفن کنید. ۳۰ در مغاره‌ای که در صحرای مکفیله است، که در مقابل ممری در زمین کنعان واقع است، که ابراهیم آن را با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خرید. ۳۱ آنجا ابراهیم و زوجه‌اش، ساره را دفن کردند؛ آنجا اسحاق و زوجه او رفقه را دفن کردند؛ و آنجا لیه را در دفن نمودم. ۳۲ خرید آن صحرا و مغاره‌ای که در آن است از بنی حت بود.» ۳۳ و چون یعقوب وصیت را با پسران خود به پایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

۵۰

۱ و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید. ۲ و یوسف طیبانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طیبیان، اسرائیل را حنوط کردند. ۳ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف می‌شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند. ۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظر شما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویید: ۵ «پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن.» اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.» ۶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.» ۷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند. ۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش و اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها و رومه‌های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند. ۹ و ارا به نیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند. ۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود. ۱۱ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است. ۱۲ همچنان پسران او بدان طوریکه امر فرموده بود، کردند. ۱۳ و پسرانش، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند. ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند.

یوسف برادران خود را

۱۵ و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.» ۱۶ پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو

قبل از مردنش امر فرموده، گفت: ^{۱۷} به یوسف چنین بگویند: التماس دارم که گاه و خطای برادران خود را عفو فرمائی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند، پس اکنون گاه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست. ^{۱۸} و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.» ^{۱۹} یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ ^{۲۰} شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. ^{۲۱} و الان ترسان می‌باشید. من، شما را و اطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل آویز بدیشان گفت.

مرگ یوسف

^{۲۲} و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ^{۲۳} و یوسف پسران پشت سوم افرایم را دید. و پسران ماکیر، پسر منسی نیز برزانه‌های یوسف تولد یافتند. ^{۲۴} و یوسف، برادران خود را گفت: «من می‌میرم، و یقین خدا از شما تفقد خواهد نمود، و شما را از این زمین به زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده است، خواهد برد.» ^{۲۵} و یوسف به بنی اسرائیل سوگند داده، گفت: «هرآینه خدا از شما تفقد خواهد نمود، و استخوانهای مرا از اینجا خواهید برداشت.» ^{۲۶} و یوسف مرد در حینی که صد و ده ساله بود. و او را حنوط کرده، در زمین مصر در تابوت گذاشتند.

کتاب خروج

بندگی اسرائیل

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ۲ روبین و شمعون و لاوی و یهودا، ۳ یساکار و زبولون و بنیامین، ۴ دان و نفتالی، و جاد و اشیر. ۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود.

۶ و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. ۷ و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند. و زمین از ایشان پر گشت. ۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت. ۹ و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاده زورآور ترند. ۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبادا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همداستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.»

۱۱ پس سرکاران بر ایشان گاشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رمسیس را بنا کردند. ۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادت‌مزاید و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احتراز می‌نمودند. ۱۳ و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. ۱۴ و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرایی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهاندی به ظلم می‌بود. ۱۵ و پادشاه مصر به قابله‌های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، ۱۶ گفت: «چون قابله‌گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.» ۱۷ لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند.

۱۸ پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟» ۱۹ قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.» ۲۰ و خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. ۲۱ و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. ۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسری که زایده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.»

۲

تولد موسی

۱ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. ۲ و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظر دید، وی را سه ماه نهان داشت. ۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. ۴ و خواهرش از دور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. ۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. ۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینکه پسری گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» ۷ و خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نزدت بخوانم تا طفل را برایت شیردهد؟» ۸ دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. ۹ و دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیرده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته،

بدو شیر می داد. ۱۰ و چون طفل ثموکرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.»

فرار موسی

۱۱ و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می زند. ۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. ۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دومرد عبرانی منازعه می کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می زنی؟» ۱۴ گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تومی خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی ترسید و گفت: «یقین این امر شیوع یافته است.» ۱۵ و چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و بر سر چاهی بنشست. ۱۶ و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آبخورها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند. ۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گله ایشان را سیراب نمود. ۱۸ و چون نزد پدر خود رعوئیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟» ۱۹ گفتند: «شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» ۲۰ پس به دختران خود گفت: «او بکجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.»

۲۱ و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد. ۲۲ و آن زن پسری زایید، و موسی (او را جرشون نام نهاد، چه گفت: «در زمین بیگانه زایل شدم.») ۲۳ و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصر بمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. ۲۴ و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیاد آورد. ۲۵ و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

۳

بوته مشتعل

۱ و اما موسی گله پدر زن خود، یترون، کاهن مدیان را شبانی می کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. ۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته ای بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی شود. ۳ و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی شود.» ۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سوی می شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لبیک.» ۵ گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهای بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده ای زمین مقدس است.» ۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد. ۷ و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که در مصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان رامی دادم. ۸ و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یویسیان. ۹ و الان اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و وظلی را نیز که مصریان بر ایشان می کنند، دیده ام. ۱۰ پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.»

۱۱ موسی به خدا گفت: «من کیستم که زدفرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» ۱۲ گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوردی، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» ۱۳ موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و ازمن بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» ۱۴ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: اهیة (هستم) مرا نزد شما فرستاده.» ۱۵ و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالابد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل. ۱۶ برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما از آنچه به شما در مصر کرده‌اند، تفقد کرده‌ام، ۱۷ و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزیان و حویان و یوسیای، به زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۸ و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گوید: یهوه خدای عبرانیان ما راملاقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. ۱۹ و من می‌دانم که پادشاه مصر شما را نمی‌گذارد بروید، و نه هم به دست زور آور. ۲۰ پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور می‌آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهد کرد. ۲۱ و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت. ۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.»

۴

و موسی در جواب گفت: «همانا مرا

۱ تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» ۲ پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.» ۳ گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. ۴ پس خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را برگرفت، که در دستش عصا شد. ۵ تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.» ۶ و خداوند دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف مبروص شد. ۷ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود. ۸ و واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد. ۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.» ۱۰ پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطنی الکلام و کند زبان.» ۱۱ خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟» ۱۲ پس الان برو و من با زیانت خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» ۱۳ گفت: «استعدا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می‌فرستی.»

۱۴ آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت، هارون لای را نمی دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید. ۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت. ۱۶ و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود. ۱۷ و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.»

بازگشت موسی به مصر

۱۸ پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترن، برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تا کنون زنده اند.» یترن به موسی گفت: «به سلامتی برو.» ۱۹ و خداوند در مدیان به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده اند.» ۲۰ پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علاماتی را که به دست سپرده ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رهانند. ۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین می گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، ۲۳ و به تو می گویم پسر من را رهان کن تا مرا عبادت نمایند، و اگر از رها کردنش ابا نمایی، همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می کشم.»

۲۴ و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورد، قصد قتل وی نمود. ۲۵ آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلافه پسر خود را خخته کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «تو مرا شوهر خون هستی.» ۲۶ پس او وی را رها کرد، آنگاه (صفوره) گفت: «شوهر خون هستی،» به سبب خخته. ۲۷ و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. ۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. ۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند. ۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی درافتاده، سجده کردند.

۵

پیگاری بنی اسرائیل

۱ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «بیهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عیدنگاه دارند.» ۲ فرعون گفت: «بیهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ بیهوه را نمی شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد بیهوه، خدای خود، قربانی بگذاریم، مبادا مارا به وبا یا شمشیر مبتلا سازد.» ۴ پس پادشاه مصر ایشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان بازمی دارید؟ به شغلای خود بروید!» ۵ و فرعون گفت: «اینک الان اهل زمین بسیاریند، و ایشان را از شغلای ایشان بیکاری سازید.»

۶ و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قلدغن فرموده، گفت: ۷ «بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند. ۸ و همان حساب خشت پایی را که پیشتر می ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می کنند و می گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی بگذاریم.» ۹ و خدمت ایشان سخت تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل

اعتنا نکنند.»^{۱۰} پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می‌فرماید که من کاه به شما نمی‌دهم.^{۱۱} خود بروید و کاه برای خود از هرجا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.»

^{۱۲} پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند.^{۱۳} و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.»^{۱۴} و ناظران، بنی‌اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گاشته بودند، می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی‌کنید؟»^{۱۵} آنگاه ناظران بنی‌اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می‌کنی؟^{۱۶} کاه به بندگان نمی‌دهند و می‌گویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگان را می‌زنند و اما خطا از قوم تو می‌باشد.»^{۱۷} گفت: «کاهل هستید. شما کاهلید! از این سبب شما می‌گویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذاریم.»^{۱۸} اکنون رفته، خدمت بکنید، و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.»^{۱۹} و ناظران بنی‌اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار شده‌اند، زیرا گفت: «از حساب یومیه خشت‌های خود هیچ کم نکنید.»^{۲۰} و چون از نزد فرعون بیرون آمدند، به موسی و هارون برخوردند، که برای ملاقات ایشان ایستاده بودند.^{۲۱} و بدیشان گفتند: «خداوند بر شما بنگرد و داوری فرماید! زیرا که رایحه ما را نزد فرعون و ملازمانش متعفن ساخته‌اید، و شمشمیری به‌دست ایشان داده‌اید تا ما را بکشند.»

و عده رهایی

^{۲۲} آنگاه موسی نزد خداوند برگشته، گفت: «خداوند! چرا بدین قوم بدی کردی؟ و برای چه مرا فرستادی؟^{۲۳} زیرا از وقتی که نزد فرعون آدمم تا به نام تو سخن گویم، بدین قوم بدی کرده است و قوم خود را هرگز خلاصی ندادی.»

۶

^۱ خداوند به موسی گفت: «الان خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به‌دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به‌دست زورآوران ایشان را از زمین خود خواهد راند.»^۲ و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم.^۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم.^۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند.^۵ و من نیز چون ناله بنی‌اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم.^۶ بنابراین بنی‌اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقت‌های مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم.^۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقت‌های مصریان بیرون آوردم.^۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که درباره آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.»

^۹ و موسی بنی‌اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او را نشنیدند.^{۱۰} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «^{۱۱} برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی‌اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.»^{۱۲} و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک بنی‌اسرائیل مرا نمی‌شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من ناخوتون لب هستم؟»

^{۱۳} و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی‌اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنی‌اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند.^{۱۴} و اینانند روسای خاندان‌های آبای ایشان: پسران روبین،

نخست زاده اسرائیل، خنوک و فلو و حصرون و کرعی؛ ایناند قبایل روبین. ۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود؛ ایناند قبایل شمعون. ۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. ۱۷ پسران جرشون: لبنی و شعی، به حسب قبایل ایشان. ۱۸ و پسران قهات: عرام و یصهار و حبرون و عزییئیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود. ۱۹ و پسران مراری: محلی و موشی؛ ایناند قبایل لاویان به حسب پدایش ایشان. ۲۰ و عرام عمه خود، یوکید را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زاید، و سالهای عمر عرام صد و سی و هفت سال بود. ۲۱ و پسران یصهار: قورح و ناخج و زکری. ۲۲ و پسران عزییئیل: میشائیل و ایلصافن و ستری. ۲۳ و هارون، الیشاب، دختر عیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتامر را زاید. ۲۴ و پسران قورح: اسیر و القانه و ابیاساف؛ ایناند قبایل قورحیان. ۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران فوئیئیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زاید؛ ایناند روسای آباء لاویان، بحسب قبایل ایشان. ۲۶ ایناند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.» ۲۷ ایناند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هاروند. ۲۸ و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد. ۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من بیهو هستم هرا آنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.» ۳۰ و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من ناختون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

۷

هارون بنی

۱ و خداوند به موسی گفت: «ببین تو را بر فرعون خدا ساخته ام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود. ۲ هرا آنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون بازگوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. ۳ و من دل فرعون را سخت می کنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیاری سازم. ۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم. ۵ و مصریان خواهند دانست که من بیهو هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» ۶ و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. ۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند.

۸ پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌های برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا اژدها شود.» ۱۰ آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و اژدها شد. ۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند، ۱۲ هر یک عصای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصای هارون عصاهای ایشان را بلعید. ۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را نشنید، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای خون

۱۴ و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است. ۱۵ بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می آید، و برای ملاقات وی به گار نهر بایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. ۱۶ و او را بگو: بیهو خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک تا بحال نشنیده‌ای، ۱۷ پس خداوند چنین می گوید، از این خواهی دانست که

من پیوه هستم، همانا من به عصبانی که در دست دارم آب نهر را می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. ^{۱۸} و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت.»

^{۱۹} و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصبای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه‌های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصر در ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.» ^{۲۰} و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد. ^{۲۱} و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود. ^{۲۲} و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود. ^{۲۳} و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و براین نیز دل خود را متوجه نساخت. ^{۲۴} و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید. ^{۲۵} و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روزسپری شد.

۸

بلای وزغها

^۱ و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، ^۲ و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می‌کنی، همانا من تمامی حدود تو را به وزغها مبتلا سازم. ^۳ و نهر، وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه ات و خوابگاهت و بستر و خانه‌های بندگانت و برقومت و به تنورهایت و تغارهای خمیرت، درخواهند آمد، ^۴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها برخواهند آمد.» ^۵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور.»

^۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند. ^۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند. ^۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهیم کرد تا برای خداوند قربانی گذارند.» ^۹ موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.» ^{۱۰} گفت: «فردا»، موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل پیوه خدای ما دیگری نیست، ^{۱۱} و وزغها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.» ^{۱۲} و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود. ^{۱۳} و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه‌ها و از دهات و از صحراها مردند، ^{۱۴} و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد. ^{۱۵} اما فرعون چون دید که آسایش پدید آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای پشه‌ها

^{۱۶} و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بر زن تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.» ^{۱۷} پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید، ^{۱۸} و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آورند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد. ^{۱۹} و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند گفته بود.

بلای مگسها

۲۰ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می آید. و او را بگو: خداوند چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند،^{۲۱} زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه هایت انواع مگسها فرستم و خانه های مصریان و زمینی نیز که برآنداز انواع مگسها پر خواهد شد.^{۲۲} و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین یهوه هستم.^{۲۳} و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.»^{۲۴} و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد.

۲۵ و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.»^{۲۶} موسی گفت: «چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای یهوه خدای خود ذبح می کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم، آیاما را سنگسار نمی کنند؟^{۲۷} سفر سه روزه به صحرا برویم و برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.»

۲۸ فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای یهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مروید و برای من دعا کنید.»^{۲۹} موسی گفت: «همانا من از حضورت بیرون می روم و نزد خداوند دعا می کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد اما زهار فرعون بار دیگر حیل نکند که قوم را رهایی ندهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.»^{۳۰} پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد،^{۳۱} و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند.^{۳۲} اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم را رهایی نداد.

۹

بلا بر مواشی

۱ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند.^۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را بازنگاه داری،^۳ همانا دست خداوند بر مواشی تو که در صحرائند خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان، یعنی وبایی بسیار سخت.^۴ و خداوند در میان مواشی اسرائیلیان و مواشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.»^۵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا خداوند این کار را در این زمین خواهد کرد.»^۶ پس در فردا خداوند این کار را کرد و همه مواشی مصریان مردند و از مواشی بنی اسرائیل یکی هم نمرده.^۷ و فرعون فرستاد و اینک از مواشی اسرائیلیان یکی هم نمرده بود اما دل فرعون سخت شده، قوم را رهایی نداد.

بلا ی دملها

۸ و خداوند به موسی و هارون گفت: «از خاکستر کوره، مشت های خود را پر کرده، بردارید و موسی آن را به حضور فرعون بسوی آسمان بپاشد،^۹ و غبار خواهد شد بر تمامی زمین مصر و سوزشی که دملها بیرون آورد بر انسان و بر بهایم در تمامی زمین مصر خواهد شد.»^{۱۰} پس از خاکستر کوره گرفتند و به حضور فرعون ایستادند و موسی آن را بسوی آسمان پراکند، و سوزشی پدید شده، دملها بیرون آورد، در انسان و در بهایم.^{۱۱} و جادوگران به سبب آن سوزش به حضور موسی نتوانستند ایستاد، زیرا که سوزش بر جادوگران و بر همه مصریان بود.^{۱۲} و خداوند دل فرعون را سخت ساخت که بدیشان گوش نگرفت، چنانکه خداوند به موسی گفته بود.

بلا ی تگرگ

۱۳ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته، پیش روی فرعون بایست، و به وی بگو: یهوه خدای عبرانیان چنین می گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند.^{۱۴} زیرا در این دفعه تمامی بلایای خود را بر دل تو

و بندگانت و قومت خواهم فرستاد، تا بدانی که در تمامی جهان مثل من نیست. ^{۱۵} زیرا اگر تاکنون دست خود را دراز کرده، و تو را و قومت را به وبا مبتلا ساخته بودم، هرآینه از زمین هلاک می شدی. ^{۱۶} و لکن برای همین تو را برپا داشته‌ام تا قدرت خود را به توفشان دهم، و نام من در تمامی جهان شایع شود. ^{۱۷} و آیا تا بحال خویشتن را بر قوم من برتری سازی و ایشان را رهائی نمی دهی؟ ^{۱۸} همانا فردا این وقت، تگرگی بسیار سخت خواهم بارانید، که مثل آن در مصر از روز بنیانش تاکنون نشده است. ^{۱۹} پس الان بفرست و مواشی خود و آنچه را در صحرا داری جمع کن، زیرا که برهرا انسان و بهایی که در صحرا یافته شوند، و به خانه‌ها جمع نشوند، تگرگ فرود خواهد آمد و خواهند مرد.»

^{۲۰} پس هر کس از بندگان فرعون که از قول خداوند ترسید، نوکران و مواشی خود را به خانه‌ها گریزانید. ^{۲۱} اما هر که دل خود را به کلام خداوند متوجه نساخت، نوکران و مواشی خود را در صحرا وا گذاشت. ^{۲۲} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان دراز کن، تا در تمامی زمین مصر تگرگ بشود، بر انسان و بر بهایم و بر همه نباتات صحرا، در کل ارض مصر.» ^{۲۳} پس موسی عصای خود را به سوی آسمان دراز کرد، و خداوند رعد و تگرگ داد، و آتش بر زمین فرود آمد، و خداوند تگرگ بر زمین مصر بارانید. ^{۲۴} و تگرگ آمد و آثنی که در میان تگرگ آمیخته بود، و به شدت سخت بود، که مثل آن در تمامی زمین مصر از زمانی که امت شده بودند، نبود. ^{۲۵} و در تمامی زمین مصر، تگرگ آنچه را که در صحرا بود، از انسان و بهایم زد. و تگرگ همه نباتات صحرا را زد، و جمیع درختان صحرا را شکست. ^{۲۶} فقط در زمین جوشن، جایی که بنی اسرائیل بودند، تگرگ نبود. ^{۲۷} آنگاه فرعون فرستاده، موسی و هارون را خواند، و بدیشان گفت: «در این مرتبه گاه کرده‌ام، خداوند عادل است و من و قوم من گناهکاریم. ^{۲۸} نزد خداوند دعا کنید، زیرا کافی است تا رعدهای خدا و تگرگ دیگر نشود، و شما را رها خواهم کرد، و دیگر درنگ نخواهید نمود.» ^{۲۹} موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تا رعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است. ^{۳۰} و اما تو و بندگانت، می‌دانم که تا بحال از یهوه خدا نخواهید ترسید.» ^{۳۱} و گنان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و گنان تخم داشته. ^{۳۲} و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود. ^{۳۳} و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نیارید. ^{۳۴} و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گاه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگان. ^{۳۵} پس دل فرعون سخت شده، بنی اسرائیل را رهائی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

۱۰

بلای ملخها

^۱ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگان را سخت کرده‌ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم. ^۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسر و پسر پسر و بازگویی تا بدانی که من یهوه هستم.» ^۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من اباخواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ^۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هرآینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم. ^۵ که روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تنه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا رویده است، خواهند خورد. ^۶ و خانه تو و خانه‌های بندگانت و خانه‌های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه‌ای که پدران و پدران پدران از روزی که بر زمین بوده‌اند تا الیوم ندیده‌اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت.

۷ آنگاه پندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دمی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تا بحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟»^۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که می‌روند؟»^۹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.»^{۱۰} بدیشان گفت: «خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم با حذر باشید زیرا که بدی پیش روی شماست!^{۱۱} نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند.^{۱۲} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را برای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر برآیند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.»^{۱۳} پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد.^{۱۴} و ملخها بر تمامی زمین مصر برآمدند، و در همه حدود مصر نشستند، بسیار سخت که قبل از آن چنین ملخها نبود، و بعد از آن نخواهد بود.^{۱۵} و روی تمامی زمین را پوشانیدند، که زمین تاریک شد و همه نباتات زمین و همه میوه درختان را که از تگرگ باقی مانده بود، خوردند، به حدی که هیچ سبزی بر درخت، و نبات صحرا در تمامی زمین مصر نماند.^{۱۶} آنگاه فرعون، موسی و هارون را به زودی خوانده، گفت: «به یهوه خدای شما و به شما نگاه کرده‌ام.^{۱۷} و اکنون این مرتبه فقط نگاه مرا عفو فرمایید، و از یهوه خدای خود استدعا نمایید تا این موت را فقط از من برطرف نماید.»^{۱۸} پس از حضور فرعون بیرون شده، از خداوند استدعا نمود.^{۱۹} و خداوند باد غربی‌ای بسیار سخت برگردانید، که ملخها را برداشته، آنها را به دریای قلزم ریخت، و در تمامی حدود مصر ملخی نماند.^{۲۰} اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، که بنی اسرائیل را رهایی نداد.

بلای تاریکی

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را به سوی آسمان برافراز، تا تاریکی‌ای بر زمین مصر پدید آید، تاریکی‌ای که بتوان احساس کرد.»^{۲۲} پس موسی دست خود را به سوی آسمان برافراشت، و تاریکی غلیظ تا سه روز در تمامی زمین مصر پدید آمد.^{۲۳} و یکدیگر را نمی دیدند. و تا سه روز کسی از جای خود برخاست، لیکن برای جمیع بنی اسرائیل در مسکنهای ایشان روشنایی بود.^{۲۴} و فرعون موسی را خوانده، گفت: «بروید خداوند را عبادت کنید، فقط گله ها و رمة های شما بماند، اطفال شما نیز با شما بروند.»^{۲۵} موسی گفت: «ذبیح و قربانی های سوختنی نیز می‌باید به‌دست ما بدهی، تا زده‌یوه، خدای خود بگذرانیم.»^{۲۶} مواشی ما نیز با ما خواهد آمد، یک سبی باقی نخواهد ماند زیرا که از اینها برای عبادت یهوه، خدای خود می‌باید گرفت، و تا بدانجا نسیم، نخواهیم دانست به چه چیز خداوند را عبادت کنیم.»^{۲۷} و خداوند، دل فرعون را سخت گردانید که از رهایی دادن ایشان ابا نمود.^{۲۸} پس فرعون وی را گفت: «از حضور من برو! و با حذر باش که روی مرا دیگر نبینی، زیرا در روزی که مرا ببینی خواهی مرد.»^{۲۹} موسی گفت: «نیکو گفتی، روی تو را دیگر نخواهم دید.»

بلای آخر

۱ و خداوند به موسی گفت: «یک بلای دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجا خواهد راند.^۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.»^۳ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر پندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود.^۴ و موسی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهم آمد.^۵ و هر نخست زاده‌ای

که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد. ^۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن شده، و مانند آن دیگر خواهد شد. ^۷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانید که خداوند در میان مصریان و اسرائیلیان فرقی گذارده است. ^۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشند، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهم رفت.»

^۹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.» ^{۱۰} و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهائی نداد.

۱۲

عید فطیر

^۱ و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت: ^۲ «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست. ^۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گوید که در دهم این ماه هر یکی از ایشان بره‌ای به حسب خانه های پدران خود بگیرند، یعنی برای هر خانه یک بره. ^۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه‌اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگیرند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. ^۵ بره شامی عیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگیرد. ^۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند. ^۷ و از خون آن بگیرند، و آن را بر هر دو قائمه، و سر در خانه که در آن، آن را می‌خورند، بپاشند. ^۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند. ^۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله‌اش و پاچه‌هایش و اندرویش را. ^{۱۰} و چیزی از آن تا صبح نگاه مدارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید. ^{۱۱} و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصیح خداوند است.

^{۱۲} «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهم کرد. من بیهوشم. ^{۱۳} و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه‌هایی که در آنها می‌باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می‌زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد. ^{۱۴} و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید. ^{۱۵} هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه‌های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد. ^{۱۶} و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد، آن فقط در میان شما کرده شود. ^{۱۷} پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکرهاي شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ^{۱۸} در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه. ^{۱۹} هفت روز خمیرمایه در خانه‌های شما یافت نشود، زیرا هر که چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین. ^{۲۰} هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.»

۲۱ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خوانده، بدیشان گفت: «بروید و بره‌ای برای خود موافق خاندانهای خویش بگیرید، و فصح را ذبح نمایید. ۲۲ و دسته‌ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فروبرید، و بر سر در و دو قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. ۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سر در و دو قایمه‌اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگارد که هلاک کننده به خانه‌های شما درآید تا شما را بزند. ۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید. ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، ۲۷ گوید این قربانی فصح خداوند است، که از خانه‌های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه‌های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافتاده، پیچیده کردند. ۲۸ پس بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود همچنان کردند. ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده‌های بهایم را زد.

خروج عظیم

۳۰ و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه‌ای نبود که در آن میتی نباشد. ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! و رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ۳۲ گله‌ها و رمة‌های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ۳۳ و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ماهمه مرده‌ایم. ۳۴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. ۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هرآنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند. ۳۷ و بنی اسرائیل از رمسيس به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاپی، سواى اطفال. ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله‌ها و رمة‌ها و مواشی بسیار سنگین. ۳۹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرصهای فطیر پختند، زیرا خیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند. ۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکرهاى خدا از زمین مصر بیرون رفتند. ۴۲ این است شبی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر جمیع بنی اسرائیل نسل بعد نسل واجب است که آن را نگاه دارند.

قوانین فصح

۴۳ و خداوند به موسی و هارون گفت: «این است فریضه فصح که هیچ بیگانه از آن نخورد. ۴۴ و اما هر غلام زرخید، او را ختنه کن و پس آن را بخورد. ۴۵ تزیل و مزدور آن را نخورد. ۴۶ در یک خانه خورده شود، و چیزی از گوشه‌اش از خانه بیرون مبر، و استخوانی از آن مشکیند. ۴۷ تمامی جماعت بنی اسرائیل آن را نگاه بدارند. ۴۸ و اگر غریبی نزد تو نزیل شود، و بخواد فصح را برای خداوند مرعی بدارد، تمامی ذکورانش مختون شوند، و بعد از آن نزدیک آمده، آن را نگاه دارد، و مانند بومی زمین خواهد بود و اما هر نامختون از آن نخورد. ۴۹ یک قانون خواهد بود برای اهل وطن و بیجغت غریبی که در میان شما نزیل شود.» ۵۰ پس تمامی بنی اسرائیل این را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بود، عمل نمودند. ۵۱ و واقع شد که خداوند در همان روز بنی اسرائیل را با لشکرهاى ایشان از زمین مصر بیرون آورد.

نخست زادگان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر نخست زاده‌ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما، او از آن من است.» ۳ و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان نحیر، خورده نشود. ۴ این روز، در ماه ایب بیرون آمدید. ۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است. ۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز تخمیر شده نزد تو دیده نشود، و تخمیرمایه نزد تو در تمامی حدودت پیدا نشود. ۸ و در آن روز پسر خود را خبر داده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم. ۹ و این برای تو علامتی بر دستت خواهد بود و تذکره‌ای در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد. ۱۰ و این فریضه را در موسمش سال به سال نگاه دار.

۱۱ «و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدرانت قسم خورد، و آن را به تو بخشد. ۱۲ آنگاه هر چه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده‌ای از بچه‌های بهایم که از آن توست، زینه‌ها از آن خداوند باشد. ۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌ای فدیه بده، و اگر فدیه ندهی گردش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از پسران فدیه بده. ۱۴ و در زمان آینده چون پسریت از تو سوال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، بیه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد. ۱۵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه زینه‌ها را که رحم را گشاید، برای خداوند ذبح می‌کنم، لیکن هر نخست زاده‌ای از پسران خود را فدیه می‌دهم. ۱۶ و این علامتی بر دستت و عصبه‌ای در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را با قوت دست از مصر بیرون آورد.»

ستون ابر و آتش

۱۷ و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هر چند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ ببینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» ۱۸ اما خدا قوم را از راه صحرائی دریای قلزم دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. ۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هرآینه خدا از شما تقصد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.» ۲۰ و از سکوت کوچ کرده، در ایلام به کنار صحرائردو زدند. ۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشایی بخشد، و روز و شب راه روند. ۲۲ و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

گذشتن از دریا

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو که برگردیده، برابر فم الحیروت در میان مجدل و دریا اردو زنند. و در مقابل بعل صفون، در برابر آن به کنار دریا اردو زنند. ۳ و فرعون درباره بنی اسرائیل خواهد گفت: در زمین گرفتار شده‌اند، و صحرا آنها را محصور کرده است. ۴ و دل فرعون را سخت گردانم تا ایشان

را تعاقب کند، و در فرعون و تمامی لشکرش جلال خود را جلوه دهد، تا مصریان بدانند که من یهوه هستم.» پس چنین کردند. ^۵ و به پادشاه مصر گفته شد که قوم فرار کردند، و دل فرعون و بندگانش بر قوم متغیر شد، پس گفتند: «این چیست که کردیم که بنی اسرائیل را از بندگی خود رهایی دادیم؟» ^۶ پس اراهه خود را بیاراست، و قوم خود را با خود برداشت، ^۷ و ششصد اراهه برگزیده برداشت، و همه اراهه های مصر را و سرداران را بر جمیع آنها. ^۸ و خداوند دل فرعون، پادشاه مصر را سخت ساخت تا بنی اسرائیل را تعاقب کرد، و بنی اسرائیل به دست بلند بیرون رفتند.

^۹ و مصریان با تمامی اسبان و اراهه های فرعون و سوارانش و لشکرش در عقب ایشان تاخته، بدیشان در رسیدند، وقتی که به گار دریا نزد فرعون، برابر بعل صفون فرود آمده بودند. ^{۱۰} و چون فرعون نزدیک شد، بنی اسرائیل چشمان خود را بالا کرده، دیدند که اینک مصریان از عقب ایشان می آیند. پس بنی اسرائیل سخت بترسیدند، و نزد خداوند فریاد برآوردند. ^{۱۱} و به موسی گفتند: «آیا در مصر قبرها نبود که ما را برداشته ای تا در صحرا بمیریم؟ این چیست به ما کردی که ما را از مصر بیرون آوردی؟» ^{۱۲} آیا این آن سخن نیست که به تو در مصر گفتیم که ما را بگذار تا مصریان را خدمت کنیم؟ زیرا که ما را خدمت مصریان بهتر است از مردن در صحرا! ^{۱۳} موسی به قوم گفت: «مترسید. بایستید و نجات خداوند را ببینید، که امروز آن را برای شما خواهد کرد، زیرا مصریان را که امروز دیدید تا به ابد دیگر نخواهید دید. ^{۱۴} خداوند برای شما جنگ خواهد کرد و شما خاموش باشید.»

^{۱۵} و خداوند به موسی گفت: «چرا نزد من فریاد می کنی؟ بنی اسرائیل را بگو که کوچ کنند.

^{۱۶} و اما تو عصای خود را برافراز و دست خود را بر دریا دراز کرده، آن را منقش کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند. ^{۱۷} و اما من اینک، دل مصریان را سخت می سازم، تا از عقب ایشان بیایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و اراهه ها و سوارانش جلال خواهم یافت. ^{۱۸} و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، وقتی که از فرعون و اراهه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.»

^{۱۹} و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، و ستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد. ^{۲۰} و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می بود، و اینها را در شب روشنایی می داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند. ^{۲۱} پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منقش گردید. ^{۲۲} و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می رفتند و آنها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود. ^{۲۳} و مصریان با تمامی اسبان و اراهه ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. ^{۲۴} و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد. ^{۲۵} و چرخهای اراهه های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می کند.»

^{۲۶} و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آنها بر مصریان برگردد، و بر اراهه ها و سواران ایشان.» ^{۲۷} پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. ^{۲۸} و آنها برگشته، عرابه ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریادرآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. ^{۲۹} اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آنها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ. ^{۳۰} و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به گار دریا مرده دیدند. ^{۳۱} و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

سرود رهایی

- ۱ آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که «یهوه را سرود می‌خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است.
- اسب و سوارش را به دریا انداخت.
- ۲ خداوند قوت و تسبیح من است.
- و او نجات من گردیده است.
- این خدای من است، پس او را تعجید می‌کنم.
- خدای پدر من است، پس او را متعال می‌خوانم.
- ۳ خداوند مرد جنگی است.
- نام او یهوه است.
- ۴ آرا به‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.
- مبارزان برگزیده او در دریای قلزم غرق شدند.
- ۵ لجه‌ها ایشان را پوشانید.
- مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند.
- ۶ دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده.
- دست راست توای خداوند، دشمن را خردشکسته است.
- ۷ و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته‌ای.
- غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌ای.
- ۸ و به نفعه بینی تو آنها فراهم گردید.
- و موجها مثل توده بایستاد و لجه‌ها در میان دریامنجمد گردید.
- ۹ دشمن گفت تعاقب می‌کنم و ایشان را فرومی‌گیرم.
- و غارت را تقسیم کرده، جانم از ایشان سیرخواهد شد.
- شمشیر خود را کشیده، دست من ایشان را هلاک خواهد ساخت.
- ۱۰ و چون به نفعه خود دمیدی، دریا ایشان را پوشانید.
- ۱۱ کیست مانند توای خداوند در میان خدایان؟
- کیست مانند تو جلیل در قدوسیت؟
- ۱۲ چون دست راست خود را دراز کردی، زمین ایشان را فرو برد.
- ۱۳ این قوم خویش را که فدیه دادی، به رحمانیت خود، رهبری نمودی.
- ایشان را به قوت خویش به سوی مسکن قدس خود هدایت کردی.
- ۱۴ ام‌ها چون شنیدند، مضطرب گردیدند.
- لرزه بر سکنه فلسطین مستولی گردید.
- ۱۵ آنگاه امرای ادوم در حیرت افتادند.
- و اکابر موآب را لرزه فرو گرفت، و جمیع سکنه کنعان گداخته گردیدند.
- ۱۶ ترس و هراس، ایشان را فرو گرفت.
- از بزرگی بازوی تو مثل سنگ ساکت شدند.
- تا قوم توای خداوند عبور کنند.
- تا این قومی که تو خریده‌ای، عبور کنند.
- ۱۷ ایشان را داخل ساخته، در جبل میراث خود غرس خواهی کرد، به مکانی که توای خداوند مسکن خود ساخته‌ای، یعنی آن مقام مقدسی که دستهای توای خداوند مستحکم کرده است.

۱۸ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالابد.»

۱۹ زیرا که اسبهای فرعون با اراجه‌ها و سوارانش به دریا درآمدند، و خداوند آب دریا را بر ایشان برگردانید. اما بنی اسرائیل از میان دریا به خشکی رفتند.

۲۰ و مریم نبیه، خواهر هارون، دف را به دست خود گرفته، و همه زنان از عقب وی دفها گرفته، رقص کنان بیرون آمدند. ۲۱ پس مریم در جواب ایشان گفت: «خداوند را بسرایید، زیرا که با جلال مظفر شده است، اسب و سوارش را به دریانداخت.»

آب تلخ

۲۲ پس موسی اسرائیل را از بحر قلزم کوچانید، و به صحرای شور آمدند، و سه روز در صحرا می‌رفتند و آب نیافتند. ۲۳ پس به ماره رسیدند، و از آب ماره نتوانستند نوشید زیرا که تلخ بود. از این سبب، آن را ماره نامیدند. ۲۴ و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چه بنوشیم؟» ۲۵ چون نزد خداوند استغاثه کرد، خداوند درختی بدو نشان داد، پس آن را به آب انداخت و آب شیرین گردید. و در آنجا فریضه‌ای و شریعتی برای ایشان قرار داد، و در آنجا ایشان را امتحان کرد. ۲۶ و گفت: «هرآینه اگر قول یهوه، خدای خود را بشنوی، و آنچه را در نظر او راست است بجا آوری، و احکام او را بشنوی، و تمامی فرایض او را نگاه داری، همانا هیچ‌یک از همه مرضیهایی را که بر مصریان آورده‌ام بر تو نیاورم، زیرا که من یهوه، شفا دهنده تو هستم.» ۲۷ پس به ایلم آمدند، و در آنجا دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا نزد آب خیمه زدند.

۱۶

«من»

۱ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. ۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا بر موسی و هارون شکایت کردند. ۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستم و نان را سیر می‌خوردیم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید، تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.»

۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه. ۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دوچندان آن خواهد بود که هر روز برمی‌چیدند.» ۶ و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است. ۷ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ماشکایت می‌کنید؟» ۸ و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و بامداد نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شما را که بروی کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم؟ بر ما فی، بلکه بر خداوند شکایت نموده‌اید.» ۹ و موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیایید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است.»

۱۰ و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرائگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. ۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده، بگو: در عصر گوشت خواهید خورد، و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم.» ۱۳ و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبم گرداگرد اردو نشست. ۱۴ و چون شبی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خرد،

مثل ژاله بر زمین بود. ۱۵ و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می دهد تا بخورید. ۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.» ۱۷ پس بنی اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. ۱۸ اما چون به عومر پیوندند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. ۱۹ و موسی بدیشان گفت: «زنهار کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.» ۲۰ لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرما بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد.

۲۱ و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم می شد، می گذاخت. ۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند. ۲۳ او بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید پخت بپزد، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.» ۲۴ پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن پیدا شد. ۲۵ و موسی گفت: «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت. ۲۶ شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.» ۲۷ و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند. ۲۸ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می نمایید؟ ۲۹ ببینید چونکه خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ کس از مکانش بیرون نرود.» ۳۰ پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند.

۳۱ و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عسل. ۳۲ و موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که عومری از آن پرکنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آورد، آن را به شما خوراندم.» ۳۳ پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.» ۳۴ چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (شهادت) گذاشت تا نگاه داشته شود. ۳۵ و بنی اسرائیل مدت چهل سال من را می خوردند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود. ۳۶ و اما عومر، دهیک ایفه است.

۱۷

آبی از صخره

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود. ۲ و قوم باموسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می کنید، و چرا خداوند را امتحان می نمایید؟ ۳ و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» ۴ آنکه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» ۵ خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر رازدی به دست خود گرفته، برو. ۶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره ای که در حوریب است، می ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ

اسرائیل چنین کرد. ^۷ و آن موضع را مسه و مریبه نامید، به سبب منازعه بنی اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

^۸ پس عمالیق آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. ^۹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزن و بیرون رفته، با عمالیق مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را به دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.» ^{۱۰} پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیق محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند. ^{۱۱} و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی افراشت، اسرائیل غلبه می یافتند و چون دست خود را فرو می گذاشت، عمالیق چیره می شدند. ^{۱۲} و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشینند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را برمی داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند. ^{۱۳} و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منہزم ساخت. ^{۱۴} پس خداوند به موسی گفت: «این را برای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.» ^{۱۵} و موسی مذبحی بنا کرد و آن را یهوه نسی نامید. ^{۱۶} و گفت: «زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ با عمالیق نسلا بعد نسل خواهد بود.»

۱۸

یترون پدر زن موسی

^۱ و چون یترون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، ^۲ آنگاه یترون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود. ^۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیرا گفت: «در زمین بیگانه غریب هستم.» ^۴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهاانید.»

^۵ پس یترون، پدر زن موسی، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود. ^۶ و به موسی خبر داد که من یترون، پدر زن تو با زن تو و دو پسرش نزد تو آمده ایم. ^۷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسید و سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند. ^۸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبرداد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهاانیده بود. ^۹ و یترون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهاانیده بود. ^{۱۰} و یترون گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و از دست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را از دست مصریان رهاانیده. ^{۱۱} الان دانستم که یهوه از جمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند.» ^{۱۲} و یترون، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبائح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند.

^{۱۳} بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند. ^{۱۴} و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می کرد دید، گفت: «این چه کار است که تو با قوم می نمایی؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟» ^{۱۵} موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسالت نمایند. ^{۱۶} هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم، و فریض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.» ^{۱۷} پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تو می کنی، خوب نیست. ^{۱۸} هرآینه تو و این قوم نیز که با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین

است. تنها این را نمی توانی کرد. ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می‌دهم. و خدا با تو باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار. ۲۰ و فرائض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می‌باید رفتار نمود، و عملی را که می‌باید کرد، بدیشان اعلام نما. ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تا روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند. ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصله دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یارای استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.»

۲۴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد. ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده. ۲۶ و در داوری قوم پیوسته مشغول می‌بودند. هر امر مشکل را نزد موسی می‌آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصله می‌دادند. ۲۷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

۱۹

کوه سینا

۱ و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روز به صحرای سینا آمدند، ۲ و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۳ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه اورا ندا درداد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر ده: ۴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده‌اید، و چگونه شما را بر پاهای عقاب برداشته، نزد خود آورده‌ام. ۵ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوی، و عهد مرا نگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنی که به بنی اسرائیل می‌باید گفت.» ۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد. ۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد.

۹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابرمظلم نزد تو می‌آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت. ۱۰ خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. ۱۱ و در روز سوم می‌باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا نازل شود. ۱۲ و حدود برای قوم از هر طرف قرار ده، و بگو: باحذر باشید از اینکه به فرازکوه برآیید، یا دامنه آن را لمس نمائید، زیرا هر که کوه را لمس کند، هراینه کشته شود. ۱۳ دست بر آن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیرکشته شود، خواه بهایم باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیید.»

۱۴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند. ۱۵ و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی منمائید.» ۱۶ و واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقها و ابر غلیظ برکوه پدید آمد، و آواز کرنا بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند. ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌ای بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید.

۱۹ و چون آواز کرنا زیاده و زیاده سخت نواخته می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد. ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبادا نزد خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویشان را تقدیس نمایند، مبادا خداوند بر ایشان هجوم آورد.» ۲۳ موسی به خداوند گفت: «قوم نمی‌تواند به فراز کوه سینا آید، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.» ۲۴ خداوند وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآید، اما کهنه و قوم از حد تجاوز نکنید، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبادا بر ایشان هجوم آورد.» ۲۵ پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

۲۰

ده فرمان

۱ و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: ۲ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. ۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. ۵ نزد آنها بنده مکن، و آنها را عبادت ننما، زیرا من که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آتانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم. ۶ و تا هزار پشت بر آتانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم. ۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. ۸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمایی. ۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. ۱۰ اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه های تو باشد. ۱۱ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود. ۱۳ قتل مکن. ۱۴ زنا مکن. ۱۵ دزدی مکن. ۱۶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۱۷ به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاوش و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

۱۸ و جمیع قوم رعدا و زبانه های آتش و صدای کرنا و کوه را که پراز دود بود دیدند، و چون قوم این را بدیدند لرزیدند، و از دور بایستادند. ۱۹ و به موسی گفتند: «تو به ما سخن بگو و خواهیم شنید، اما خدا به ما نگوید، مبادا بمیریم.» ۲۰ موسی به قوم گفت: «مترسید زیرا خدا آمده است، تا ترس او پیش روی شما باشد و نگاه نکنید.» ۲۱ پس قوم از دور ایستادند و موسی به ظلمت غلیظ که خدا در آن بود، نزدیک آمد. ۲۲ و خداوند به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: شما دیدید که از آسمان به شما سخن گفتم: ۲۳ با من خدایان نقره مسازید و خدایان طلا برای خود مسازید. ۲۴ مذبحی از خاک برای من بساز، و قربانی های سوختنی خود و هدایای سلامتی خود را از گله و رومه خویش بر آن بگذران، در هر جایی که یادگاری برای نام خود سازم، نزد تو خواهم آمد، و تو را برکت خواهم داد. ۲۵ و اگر مذبحی از سنگ برای من سازی، آن را از سنگهای تراشیده بنا مکن، زیرا اگر افزار خود را بر آن بلند کردی، آن را نجس خواهی ساخت. ۲۶ و بر مذبح من از پله ها بالا مرو، مبادا عورت تو بر آن مکشوف شود.»

۲۱

حکم در مورد غلامان عبری

۱ «و این است احکامی که پیش ایشان می گذاری: ۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی قیمت، آزاد بیرون رود. ۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود.

۴ اگر آقایش زنی بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقایش باشند، و آن مرد تنها بیرون رود. ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می دارم و نمی خواهم که آزاد بیرون روم، ۶ آنگاه آقایش او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک در یا قایمه در برساند، و آقایش گوش او را با درفش سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگان نماید. ۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. ۸ هرگاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است. ۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید. ۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. ۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکنند، آنگاه بی قیمت و رایگان بیرون رود.

حکم در مورد برخورد های شخصی

۱۲ «هر که انسانی را بزند و او بمیرد، هرآینه کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدای را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند. ۱۴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان. ۱۵ و هر که پدر یا مادر خود را زند، هرآینه کشته شود. ۱۶ و هر که آدمی را بدزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود. ۱۷ و هر که پدر یا مادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود. ۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود، ۱۹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده او بی گاه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را بدهد. ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصا بزند، و او زیر دست او بمیرد، هرآینه انتقام او گرفته شود. ۲۱ لیکن اگر یک دوروز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زرخیر اوست. ۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شوهر زن بدو گذارد، و به حضور داوران ادا نماید. ۲۳ و اگر ادبیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بده. ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را ببندازد او را به عوض دندانش آزاد کند. ۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشش را نغورند و صاحب گاو بی گاه باشد. ۲۹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند.

۳۰ و اگر دبه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیه جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی مثقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و میتة از آن او باشد. ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشد، و

قیمت آن را تقسیم کنند، و میته را نیز تقسیم نمایند،^{۳۶} اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و میته از آن او باشد.

۲۲

حکم در مورد محافظت مالکیت

۱ «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزدد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد.^۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد.^۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود.^۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند.^۵ اگر کسی مرتعی یا تاکستانی را بچراند، یعنی مواشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد.^۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فراگیرد و بافه های غله یا خوشه های نادریده یا مزرعه ای سوخته گردد، هر که آتش را افروخته است، البته عوض بدهد.^۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید.^۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب خانه را به حضور حاکم بیاورند، تا حکم شود که آیا دست خود را بر اموال همسایه خویش دراز کرده است یا نه.^۹ در هر خیانتی از گاو و الاغ و گوسفند و رخت و هر چیز گم شده، که کسی بر آن ادعا کند، امر هر دو به حضور خدا برده شود، و بر گاه هر کدام که خدا حکم کند، دو چندان به همسایه خود رد نماید.^{۱۰} اگر کسی الاغی یا گاوی یا گوسفندی یا جانوری دیگر به همسایه خود امانت دهد، و آن بمیرد یا پایش شکسته شود یا دزدیده شود، و شاهی نباشد،^{۱۱} قسم خداوند در میان هر دو نهاده شود، که دست خود را به مال همسایه خویش دراز نکرده است. پس مالکش قبول بکند و او عوض ندهد.^{۱۲} لیکن اگر از او دزدیده شد، به صاحبش عوض باید داد.^{۱۳} و اگر دریده شد، آن را برای شهادت بیاورد، و برای دریده شده، عوض ندهد.^{۱۴} و اگر کسی حیوانی از همسایه خود عاریت گرفت، و پای آن شکست یا مرد، و صاحبش همراهش نبود، البته عوض باید داد.^{۱۵} اما اگر صاحبش همراهش بود، عوض نباید داد، و اگر کرایه شد، برای کرایه آمده بود.

حکم در مورد وظایف اجتماعی

۱۶ «اگر کسی دختری را که نامزد نبود فریب داده، با او هم بستر شد، البته می‌باید او را زن منکوحه خویش سازد.^{۱۷} و هرگاه پدرش راضی نباشد که او را بدو دهد، موافق مهر دوشیزگان نقدی بدو باید داد.^{۱۸} زن جادوگر را زنده نگذار.^{۱۹} هر که با حیوانی مقاربت کند، هرآینه کشته شود.^{۲۰} هر که برای خدای غیر از یهوه و بس قربانی گذراند، البته هلاک گردد.^{۲۱} غریبی را اذیت مرسانید، و بر او ظلم نکنید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید.^{۲۲} بر یهوه زنی یا یتیمی ظلم نکنید.^{۲۳} و هر گاه بر او ظلم کردی، و او نزد من فریاد برآورد، البته فریاد او را مستجاب خواهم فرمود.^{۲۴} و خشم من مشتعل شود، و شمارا به شمشیر خواهم کشت، و زنان شما بیهوش شوند و پسران شما یتیم.^{۲۵} اگر نقدی به فقیری از قوم من که همسایه تو باشد قرض دادی، مثل رباخوار با او رفتار مکن و هیچ سود بر او نگذار.^{۲۶} اگر رخت همسایه خود را به گروگرفتی، آن را قبل از غروب آفتاب بدو رد کن.^{۲۷} زیرا که آن فقط پوشش او و لباس برای بدن اوست، پس در چه چیز بخوابد، و اگر نزد من فریاد برآورد، هرآینه اجابت خواهم فرمود، زیرا که من کریم هستم.^{۲۸} به خدا ناسزا مگو و رئیس قوم خود را لعنت مکن.^{۲۹} درآوردن نوبر غله و عصیر رز خود تاخیر منما. و نخست زاده پسران خود را به من بده.^{۳۰} با گاو

وگوسفندان خود چنین بکن. هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتمین آن را به من بده. ^{۳۱} و برای من مردان مقدس باشید، و گوشتی را که در صحرا دریده شود غمورید؛ آن را نزد سگان بیندازید.

۲۳

حکم عدالت و رحمت

^۱ «خبر باطل را انتشار مده، و با شیران همدستان مشو، که شهادت دروغ دهی. ^۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و در مرافعه، محض متابعت کثیری، سختی برای انحراف حق مگو. ^۳ و در مرافعه فقیر نیز طرفداری او منما. ^۴ اگر گاویا الاغ دشمن خود رایافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او بازبیاور. ^۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادن او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. ^۶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز. ^۷ از امر دروغ اجتناب نما و بی گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل نخواهم شمرد. ^۸ و رشوت محور زیرا که رشوت بینایان را کور می کند و سخن صدیقان را کج می سازد. ^۹ و بر شخص غریب ظلم منما زیرا که از دل غریبان خبر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید.

حکم سبت

^{۱۰} «و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن، ^{۱۱} لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. ^{۱۲} شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغ آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. ^{۱۳} و آنچه را به شما گفته ام، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید، از زبانت شنیده نشود.

اعیاد

^{۱۴} «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. ^{۱۵} عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ کس به حضور من تهی دست حاضر نشود. ^{۱۶} و عید حصاد نور غلات خود را که در مزرعه کاشته ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده ای. ^{۱۷} در هر سال سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه حاضر شوند. ^{۱۸} خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذاران و پیه عید من تا صبح باقی نماند. ^{۱۹} نور نخستین زمین خود را به خانه یهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش مپز.

فرشته خدا

^{۲۰} «اینک من فرشته ای پیش روی تومی فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده ام برساند. ^{۲۱} از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او تمرد منما زیرا گاه ها شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست.

^{۲۲} و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفته ام عمل نمودی، هرآینه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود، ^{۲۳} زیرا فرشته من پیش روی تو می رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزندان و کنعانیان و حویان و یبوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت. ^{۲۴} خدایان ایشان را بجهده منما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بهای ایشان را بشکن. ^{۲۵} و یهوه، خدای خود را عبادت نمایند تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهم کرد، ^{۲۶} و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد. ^{۲۷} و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت. ^{۲۸} و زنبروها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حویان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند. ^{۲۹} ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم

راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی. ۳۱ و حدود تو را از بحر قزقم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قراردادهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. ۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد ببند. ۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دمی برای تو باشد.»

۲۴

موسی احکام را بازگو می کند

۱ و به موسی گفت: «نزد خداوند بالایا، تو و هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل و از دور بجهه کنید. ۲ و موسی تنها نزدیک خداوند بیاید و ایشان نزدیک نیایند و قوم همراه او بالا نیایند.» ۳ پس موسی آمده، همه سخنان خداوند و همه این احکام را به قوم بازگفت و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «همه سخنانی که خداوند گفته است، بجا خواهیم آورد.» ۴ و موسی تمامی سخنان خداوند را نوشت و بامدادان برخاسته، مذبحی در پای کوه و دوازده ستون، موافق دوازده سبط اسرائیل بنا نهاد. ۵ و بعضی از جوانان بنی اسرائیل را فرستاد و قربانی های سوختنی گذاریدند و قربانی های سلامتی از گاوان برای خداوند ذبح کردند. ۶ و موسی نصف خون را گرفته، در لگنهای ریخت و نصف خون را بر مذبح پاشید، ۷ و کتاب عهد را گرفته، به سمع قوم خواند. پس گفتند: «هرآنچه خداوند گفته است، خواهیم کرد و گوش خواهیم گرفت.»

۸ و موسی خون را گرفت و بر قوم پاشید، گفت: «اینک خون آن عهدهی که خداوند بر جمیع این سخنان با شما بسته است.» ۹ و موسی با هارون و ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از مشایخ اسرائیل بالا رفت. ۱۰ و خدای اسرائیل را دیدند، و زیر پایهایش مثل صنعتی از یاقوت کبود شفاف و مانند ذات آسمان در صفا. ۱۱ و بر سروران بنی اسرائیل دست خود را نگذارد، پس خدا را دیدند و خوردند و آشامیدند. ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «نزد من به کوه بالا بیا، و آنجا باش تا لوحهای سنگی و تورات و احکامی را که نوشته ام تا ایشان را تعلیم نمایی، به تو دهم.» ۱۳ پس موسی با خادم خود یوشع برخاست، و موسی به کوه خدا بالا آمد. ۱۴ و به مشایخ گفت: «برای ما در اینجا توقف کنید، تا نزد شما برگردیم، همانا هارون و حور با شما می باشند. پس هر که امری دارد، نزد ایشان برود.» ۱۵ و چون موسی به فراز کوه برآمد، ابر کوه را فرو گرفت. ۱۶ و جلال خداوند بر کوه سینا قرار گرفت، و شش روز ابر آن را پوشانید، و روز هفتمین، موسی را از میان ابر ندا درداد. ۱۷ و منظر جلال خداوند، مثل آتش سوزنده در نظر بنی اسرائیل برقله کوه بود. ۱۸ و موسی به میان ابر داخل شده، به فراز کوه برآمد، و موسی چهل روز و چهل شب در کوه ماند.

۲۵

هدایا

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل بگو که برای من هدایا بیاورند، از هر که به میل دل بیاورد، هدایای مرا بگیرد. ۳ و این است هدایا که از ایشان می گیرید: طلا و نقره و برنج، ۴ و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک و پشم بز، ۵ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطم، ۶ و روغن برای چراغها، و ادویه برای روغن مسح، و برای بخور معطر، ۷ و سنگهای عقیق و سنگهای مرصعی برای ایفود و سینه بند. ۸ و مقای و مقدسی برای من بسازند تا در میان ایشان ساکن شوم. ۹ موافق هرآنچه به تو نشان دهم از نمونه مسکن و نمونه جمیع اسبابش، همچنین بسازید.

تابوت عهد

۱۰ «و تا بوقت از چوب شطیم بسازند که طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشان. آن را از درون و بیرون پوشان، و بر زبرش به هر طرف تاجی زرین بساز. ۱۲ و برایش چهار حلقه زرین بریز، و آنها را بر چهار قایمه اش بگذار، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. ۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پوشان. ۱۴ و آن عصاها را در حلقه هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذاران، تا تابوت را به آنها بردارند. ۱۵ و عصاها در حلقه های تابوت بماند و از آنها برداشته نشود. ۱۶ و آن شهادتی را که به تو می دهم، در تابوت بگذار. ۱۷ و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۱۸ و دو کروی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز. ۱۹ و یک کروی در این سر و کروی دیگر در آن سر بساز، کرویانی را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز. ۲۰ و کرویانی بالهای خود را بر زبر آن پهن کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود پوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کرویانی به طرف تخت رحمت باشد. ۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذار و شهادتی را که به تو می دهم در تابوت بنه. ۲۲ و در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروی که بر تابوت شهادت می باشند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که بجهت بنی اسرائیل تو را امر خواهم فرمود.

خوان

۲۳ «و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. ۲۴ و آن را به طلای خالص پوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. ۲۵ و حاشیه ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه اش تاجی زرین از هر طرف بساز. ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه ها را بر چهار گوشه چهار قایمه اش بگذار. ۲۷ و حلقه هادر برابر حاشیه باشد، تا خانه ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خوان. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا پوشان تا خوان را بدانها بردارند. ۲۹ و صحنه و کاسه ها و جامها و پیاله هایش را که به آنها هدایای ریختنی می ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز. ۳۰ و نان مقدمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذار.

چراغدان

۳۱ «و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعده اش و پایه اش و پیاله هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد. ۳۲ و شش شاخه از طرفینش بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید. ۳۴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد. ۳۵ و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه ای که از چراغدان بیرون می آید. ۳۶ و سیبها و شاخه هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص. ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذار تا پدیدش روی آن را روشنایی دهند. ۳۸ و گلی گیره و سینهایش از طلای خالص باشد. ۳۹ خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

۲۶

خیمه

۱ «و مسکن را از ده پرده گان نازک تابیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کرویانی از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده ها را یک اندازه باشد. ۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته. ۴ و مادگیهای لاجورد برنگار هر پرده ای بر لب پیوستگی اش بساز، و برنگار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز. ۵ پنجاه مادگی در یک پرده

بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد. ۶ و پنجاه تکه زرین بساز و پرده‌ها را به تکه‌ها یا یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد. ۷ و خیمه بالای مسکن را از پرده‌های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن. ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده یک باشد. ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. ۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است. ۱۱ و پنجاه تکه برنجین بساز، و تکه‌ها را در مادگیها بگذاران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. ۱۲ و زیادتی پرده‌های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. ۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده‌های خیمه زیاده باشد، برطرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را پیوشد. ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خنزیر بر آن.

۱۵ «و تخته‌های قائم از چوب شطم برای مسکن بساز. ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته‌های مسکن را چنین بساز. ۱۸ و تخته‌ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. ۱۹ و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش، و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش. ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد. ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز. ۲۳ و برای گوشه‌های مسکن در موخرش دو تخته بساز. ۲۴ و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه باهم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد. ۲۵ و هشت تخته باشد و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر.

۲۶ «و پشت بندها از چوب شطم بساز، پنج از برای تخته‌های یک طرف مسکن، ۲۷ و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب. ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته‌هاست، از این سر تا آن سر بگذرد. ۲۹ و تخته‌ها را به طلا پیوشان و حلقه‌های آنها را از طلا بساز تا خانه‌های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا پیوشان.

۳۰ «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد. ۳۱ و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک تاپیده شده بساز، از صنعت نساج ماهر با کرویوان ساخته شود. ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قائم شود. ۳۳ و حجاب را زیر تکه‌ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد. ۳۴ و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار. ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. ۳۶ و پرده‌ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و گمان نازک تاپیده شده از صنعت طراز بساز. ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطم بساز، و آنها را به طلا پیوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

۲۷

مذبح

۱ «و مذبح را از چوب شطم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع، و مذبح مربع باشد. و بلندی‌اش سه ذراع. ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش بساز و شاخه‌هایش از همان باشد و آن را به برنج پیوشان. ۳ و لگنه‌هایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازه‌هایش و جامه‌هایش و چنگاله‌هایش و مجره‌هایش و همه اسبابش را از برنج بساز. ۴ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه‌اش بساز. ۵ و

آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد. ۶ و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج پوشان. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند. ۸ و آن را بجوف از تخته‌ها بساز، همچنانکه درکوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود.

صحن مسکن

۹ و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از گان نازک تابیده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. ۱۰ و ستونهایش بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده‌ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده. ۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۵ و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۶ و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهایش چهار و پایه هایش چهار. ۱۷ همه ستونهای گرداگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد. ۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندیش پنج ذراع از گان نازک تابیده شده، و پایه هایش از برنج باشد. ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

روغن مصفی

۲۰ «و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوبیده شده برای روشنایی نزد تو بیاورند تا چراغها دائم روشن شود. ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح، به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

۲۸

رخت کهنات

۱ «و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکنند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتامار، پسران هارون. ۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجبهت عزت و زینت بساز. ۳ و تو به جمیع دانادانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته‌ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند. ۴ و رختهایی که می‌سازند این است: سینه بند و ایفود و رداء و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجبهت من کهنات کنند. ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک را بگیرند، ۶ «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند. ۷ و دو کتفش را بر دو گوشه‌اش ببندند تا پیوسته شود. ۸ و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده. ۹ و دو سنگ جزع بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن. ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان. ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد. ۱۳ و دو طوق از طلا بساز. ۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار.

۱۵ «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده بساز. ۱۶ و مربع و دولا باشد، طولش یک وجب و عرضش یک وجب. ۱۷ و

آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصف و زمرد باشد،^{۱۸} و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید،^{۱۹} و رسته سوم عین الھر و یشم و جمشت،^{۲۰} و رسته چهارم زیرجد و جزع و یشب. و آنها در رسته های خود با طلا نشاندہ شود.^{۲۱} و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هریک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد.^{۲۲} و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز.^{۲۳} و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار.^{۲۴} و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه ای که بر سر سینه بند است بگذار.^{۲۵} و دو سر دیگر آن دوزنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بطرف پیش بگذار.^{۲۶} و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه بند، به گار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار.^{۲۷} و دو حلقه دیگر زرین بساز و آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زیر زنار ایفود بگذار.^{۲۸} و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود.^{۲۹} و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائم بردارد.^{۳۰} و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود.

۳۱ «و ردای ایفود را تمام از لاجورد بساز.^{۳۲} و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود.^{۳۳} و در دامنش، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، و زنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف.^{۳۴} زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گرداگرد دامن ردا.^{۳۵} و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد.^{۳۶} و تکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یهوه نقش کن.^{۳۷} و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود.^{۳۸} و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گاه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقت می نمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند.^{۳۹} و پیراهن گان نازک را بیاف و عمامه ای از گان نازک بساز و کمر بندی از صنعت طراز بساز.^{۴۰} و برای پسران هارون پیراهنها بساز و بجهت ایشان کمر بندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز بجهت عزت و زینت.^{۴۱} و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهنات کنند.^{۴۲} و زیرجامه های گان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد،^{۴۳} و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریش فریضه ابدی است.

۲۹

تقدیس کاهنان

۱ «و این است کاری که بدیشان می کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهنات کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیر،^۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آرد نرم گندم بساز.^۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذاران.^۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده،^۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند.^۶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار،^۷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن.^۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنها بپوشان.^۹ و بر ایشان، یعنی هارون و پسرانش کمر بندها ببند و عمامه هارا بر ایشان بگذار و کهنات برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. پس هارون و پسرانش را تخصیص نما.^{۱۰} و گوساله را پیش خیمه

اجتماع پسران، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند. ^{۱۱} و گوساله را به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع ذبح کن. ^{۱۲} و از خون گوساله گرفته، بر شاخهای مذبح به انگشت خود بگذار، و باقی خون را بر بنیان مذبح بریز. ^{۱۳} و همه پیه را که احشا را می پوشاند، و سفیدی که بر جگر است، و دو گرده را با پیه که بر آنهاست، گرفته، بر مذبح بسوزان. ^{۱۴} اما گوشت گوساله را و پوست و سرگینش را بیرون از اردو به آتش بسوزان، زیرا قربانی گناه است.

^{۱۵} «و یک قوچ بگیر و هارون و پسران، دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ^{۱۶} و قوچ را ذبح کرده، خوش را بگیر و گرداگرد مذبح پاش. ^{۱۷} و قوچ را به قطعه هایش ببر، و احشا و پاچه هایش را بشوی، و آنها را بر قطعه ها و سرش بنه. ^{۱۸} و تمام قوچ را بر مذبح بسوزان، زیرا برای خداوند قربانی سوختنی است، و عطر خوشبو، و قربانی آتشین برای خداوند است. ^{۱۹} پس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند. ^{۲۰} و قوچ را ذبح کرده، از خوشش بگیر و به نرمة گوش راست هارون، و به نرمة گوش پسرانش، و به شست دست راست ایشان، و به شست پای راست ایشان، بگذار، و باقی خون را گرداگرد مذبح پاش. ^{۲۱} و از خونی که بر مذبح است، و از روغن مسح گرفته، آن را بر هارون و رخت وی و بر پسرانش و رخت پسرانش با وی پاش، تا او و رختش و پسرانش و رخت پسرانش با وی تقدیس شوند. ^{۲۲} پس پیه قوچ را، و دنبه و پیه که احشا را می پوشاند، و سفیدی جگر، و دو گرده و پیه که بر آنهاست، و ساق راست را بگیر، زیرا که قوچ، قربانی تخصیص است. ^{۲۳} و یک گرده نان و یک قرص نان روغنی، و یک رقیق از سبب نان فطیر را که به حضور خداوند است، ^{۲۴} و این همه را به دست هارون و به دست پسرانش بنه، و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. ^{۲۵} و آنها را از دست ایشان گرفته، برای قربانی سوختنی بر مذبح بسوزان، تا برای خداوند عطر خوشبو باشد، زیرا که این قربانی آتشین خداوند است. ^{۲۶} و سینه قوچ قربانی تخصیص را که برای هارون است گرفته، آن را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبان. و آن حصه تو می باشد. ^{۲۷} و سینه جنبانیدنی و ساق رفیع را که از قوچ قربانی تخصیص هارون و پسرانش جنبانیده، و برداشته شد، تقدیس نمای. ^{۲۸} و آن از آن هارون و پسرانش از جانب بنی اسرائیل به فریضه ابدی خواهد بود، زیرا که هدیه رفیع است و هدیه رفیع از جانب بنی اسرائیل از قربانی های سلامتی ایشان برای خداوند خواهد بود. ^{۲۹} و رخت مقدس هارون بعد از او، و از آن پسرانش خواهد بود، تا در آنها مسح و تخصیص شوند. ^{۳۰} هفت روز، آن کاهن که جانشین او می باشد از پسرانش و به خیمه اجتماع داخل شده، خدمت قدس را می کند، آنها را بپوشد. ^{۳۱} و قوچ قربانی تخصیص را گرفته، گوشتش را در قدس آب پزکن. ^{۳۲} و هارون و پسرانش گوشت قوچ را با نانی که در سب است، به در خیمه اجتماع بخورند. ^{۳۳} و آنانی که برای تخصیص و تقدیس خود بدین چیزها کفاره کرده شدند، آنها را بخورند، لیکن شخص اجنبی نخورد زیرا که مقدس است. ^{۳۴} و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تا صبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است.

^{۳۵} «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما. ^{۳۶} و گوساله قربانی گناه را هر روز بجهت کفاره ذبح کن. ^{۳۷} و مذبح را طاهر ساز به کفاره ای که بر آن می کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود. ^{۳۸} هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقدس خواهد بود. هر که مذبح را لمس کند، مقدس باشد. ^{۳۹} و این است قربانی هایی که بر مذبح باید گذرانید: دوبره یکساله. هر روز پیوسته ^{۴۰} یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما. ^{۴۱} و ده یک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود. ^{۴۲} و بره دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح موافق هدیه ریختنی آن بگذار، تا عطر خوشبو قربانی آتشین برای خداوند باشد. ^{۴۳} این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه

اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، درجایی که با شما ملاقات می‌کنم تا آنجا به تو سخن گویم. ۴۴ و در آنجا با بنی‌اسرائیل ملاقات می‌کنم، تا از جلال من مقدس شود. ۴۵ و خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می‌کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می‌کنم تا برای من کهانت کنند. ۴۶ و در میان بنی‌اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می‌باشم. ۴۷ و خواهند دانست که من یهوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من یهوه خدای ایشان هستم.

۳۰

مذبح بخور

۱ «و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شطم بساز. ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی‌اش دو ذراع، و شاخهایش ازخودش باشد. ۳ و آن را به طلای خالص بپوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش راو تاجی از طلا گرداگردش بساز. ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه‌اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشند برای عصاها، تا آن را بدانها بردارند. ۵ و عصاها را از چوب شطم بساز و آنها را به طلا بپوشان. ۶ و آن را پیش حجابی که روبروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زیر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار. ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می‌آرید، آن را بسوزاند. ۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می‌کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد. ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن مگذارید، و هدیه ریختنی بر آن مرزید. ۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گاه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.»

فدیه

۱۱ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۲ «وقتی که شماره بنی‌اسرائیل را بر حسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هرکس فدیه جان خود را به خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبدا در حین شمردن ایشان، وبایی در ایشان حادث شود. ۱۳ هر که به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است. ۱۴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد. ۱۵ دولتند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می‌دهند. ۱۶ و نقد کفاره را از بنی‌اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنی‌اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.»

حوض

۱۷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۸ «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، و پایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۱۹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند. ۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبدا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی‌های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند، ۲۱ آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبدا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریتش، نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.»

روغن مسح

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «و تو عطریات خاص بگیر، از مرچکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دویست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دویست و پنجاه مثقال. ۲۴ و از سلیخه

پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین. ۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد. ۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن. ۲۷ و خوان را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخوررا، ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه اش. ۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هر که آنها را لمس نماید مقدس باشد. ۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند. ۳۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما. ۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود. ۳۳ هر که مثل آن ترکیب نماید، و هر که چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.»

عطریات

۳۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قنه و از این عطریات با کندر صاف حصه ها مساوی باشد. ۳۵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس. ۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد. ۳۷ و موافق ترکیب این بخور که می سازی، دیگری برای خود مسازید، نزد تو برای خداوند مقدس باشد. ۳۸ هر که مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

۳۱

حکمت و هنر

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «آگاه باش بصلیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده ام. ۳ و او را به روح خدا پر ساخته ام، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، ۴ برای اختراع مخترعات، تادر طلا و نقره و برنج کار کند. ۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هر صنعتی اشتغال نماید. ۶ و اینک من، اهلایاب بن اخیسامک را از سبط دان، انباز او ساخته ام، و دردل همه دانادلان حکمت بخشیده ام، تا آنچه را به تو امر فرموده ام، بسازند. ۷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه، ۸ و خوان و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور، ۹ و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض و پایه اش، ۱۰ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهنات، ۱۱ و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرموده ام، بسازند.»

سبت

۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من پیوه هستم که شما را تقدیس می کنم. ۱۴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هر که آن را بی حرمت کند، هر آینه کشته شود، و هر که در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود. ۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هر که در روز سبت کار کند، هر آینه کشته شود. ۱۶ پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلا بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند. ۱۷ این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.» ۱۸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سینا پایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

۳۲

۱ و چون قوم دیدند که موسی در فرودآمدن از کوه تاخیر نمود، قوم زدهارون جمع شده، وی را گفتند: «برخیز و برای ماخدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی داند ما را چه شده است.»

۲ هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.» ۳ پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. ۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.» ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا در داده، گفت: «فردا عید یهوه می باشد.» ۶ و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند. ۷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزی برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده ای، فاسد شده اند.» ۸ و به زودی از آن طریق که بدیشان امر فرموده ام، انحراف ورزیده، گوساله ریخته شده برای خویشتن ساخته اند، و نزد آن سجده کرده، و قربانی گذرانیده، می گویند که ای اسرائیل این خدایان تو می باشند که تو را از زمین مصر بیرون آورده اند.» ۹ و خداوند به موسی گفت: «این قوم را دیده ام و اینک قوم گردنکش می باشند. ۱۰ و اکنون مرا بگذار تا خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را هلاک کنم و تو را قوم عظیمی خواهم ساخت.» ۱۱ پس موسی نزد یهوه، خدای خود تضرع کرده، گفت: «ای خداوند چرا خشم تو بر قوم خود که با قوت عظیم و دست زورآور از زمین مصر بیرون آورده ای، مشتعل شده است؟ ۱۲ چرا مصریان این سخن گویند که ایشان را برای بدی بیرون آورد، تا ایشان را در کوهها بکشد، و از روی زمین تلف کند؟ پس از شدت خشم خود برگرد، و از این قصد بدی قوم خویش رجوع فرما. ۱۳ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و اسرائیل را بیادآور، که برای ایشان به ذات خود قسم خورده، بدیشان گفتی که ذریه شما را مثل ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمامی این زمین را که دربارہ آن سخن گفته ام به ذریه شما بخشم، تا آن را متصرف شوند تا ابدالابد.» ۱۴ پس خداوند از آن بدی که گفته بود که به قوم خود برساند، رجوع فرمود.

۱۵ آنگاه موسی برگشته، از کوه به زیر آمد، و دو لوح شهادت به دست وی بود، و لوحها به هردو طرف نوشته بود، بدین طرف و بدان طرف مرقوم بود. ۱۶ و لوح ها صنعت خدا بود، و نوشته، نوشته خدای بود، منقوش بر لوح ها. ۱۷ و چون یوشع آواز قوم را که می خروشیدند شنید، به موسی گفت: «در اردو صدای جنگ است.» ۱۸ گفت: «صدای خروش ظفر نیست، و صدای خروش شکست نیست، بلکه آواز مغنیان را من می شنوم.»

۱۹ و واقع شد که چون نزدیک به اردو رسید، و گوساله و رقص کنندگان را دید، خشم موسی مشتعل شد، و لوحها را از دست خود افکند، آنها را زیر کوه شکست. ۲۰ و گوساله ای را که ساخته بودند گرفته، به آتش سوزانید، و آن را خرد کرده، نرم ساخت، و بر روی آب پاشیده، بنی اسرائیل را نوشانید. ۲۱ و موسی به هارون گفت: «این قوم به تو چه کرده بودند که گاه عظیمی بر ایشان آوردی؟» ۲۲ هارون گفت: «خشم آقایم افروخته نشود، تو این قوم را می شناسی که مایل به بدی می باشند. ۲۳ و به من گفتند، برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا که این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورده است، نمی داند ما را چه شده. ۲۴ بدیشان گفتم هر که را طلا باشد آن را بیرون کند، پس به من دادند، و آن را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد.» ۲۵ و چون موسی قوم را دید که بی لگام شده اند، زیرا که هارون ایشان را برای رسوایی ایشان در میان دشمنان ایشان بی لگام ساخته بود، ۲۶ آنگاه موسی به دروازه اردو ایستاده، گفت: «هر که به طرف خداوند باشد، نزد من آید.» پس جمیع بنی لایوی نزد وی جمع شدند. ۲۷ او بدیشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین

می گوید: هر کس شمشیر خود را بران خویش بگذارد، و از دروازه تا دروازه اردوآمد و رفت کند، و هر کس برادر خود و دوست خویش و همسایه خود را بکشد.»^{۲۸} و بنی لاوی موافق سخن موسی کردند. و در آن روز قریب سه هزار نفر از قوم افتادند.^{۲۹} و موسی گفت: «امروز خویشتن را برای خداوند تخصیص نماید. حتی هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروز شما را برکت دهد.»

^{۳۰} و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گاهی عظیم کرده اید. اکنون نزد خداوند بالا می روم، شاید گاه شما را کفاره کنم.»^{۳۱} پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گاهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته اند.»^{۳۲} الان هرگاه گاه ایشان رامی آمرزی و اگر نه مرا از دقترت که نوشته ای، محو سازم.»^{۳۳} خداوند به موسی گفت: «هر که گاه کرده است، او را از دقت خود محو سازم.»^{۳۴} و اکنون برو و این قوم را بدانجایی که به تو گفته ام، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن دریوم تفقد من، گاه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.»^{۳۵} و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

۳۳

^۱ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته ام آن را به ذریت تو عطا خواهم کرد.»^۲ و فرشته ای پیش روی تو می فرستم، و کنعانیان و اموریان و حیتیان و فرزریان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد.^۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.»^۴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند، ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود نهد.^۵ و خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه ای در میان تو آیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.»^۶ پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند.

خیمه اجتماع

^۷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هر که طالب یهوه می بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می رفت.^۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می ایستاد، و در عقب موسی می نگرست تا داخل خیمه می شد.^۹ و چون موسی به خیمه داخل می شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می ایستاد، و خدا با موسی سخن می گفت.^{۱۰} و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود بنجده می کرد.^{۱۱} و خداوند با موسی روبرو سخن می گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی آمد.

موسی و جلال خدا

^{۱۲} و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی دهی که همراه من که را می فرستی. و تو گفته ای، تو را به نام می شناسم، و ایض در حضور من فیض یافته ای.»^{۱۳} الان اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می باشند.»^{۱۴} گفت: «روی من خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.»^{۱۵} به وی عرض کرد: «هرگاه روی تو نیاید، ما را از اینجا ببر.»^{۱۶} زیرا به چه چیز معلوم می شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده ایم، آیانه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.»

۱۷ خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تو را بنام می‌شناسم.» ۱۸ عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بمانی.» ۱۹ گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تو می‌گذارم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رفت می‌کنم بر هر که رثوف هستم و رحمت خواهم کرد بر هر که رحیم هستم. ۲۰ و گفت روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند و زنده بماند.» ۲۱ و خداوند گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صفحه بایست. ۲۲ و واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را در شکاف صفحه می‌گذارم، و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. ۲۳ پس دست خود را خواهم برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود.»

۳۴

دو لوح جدید

۱ و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بر تراش، و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی بر این لوح ها خواهم نوشت. ۲ و بامدادان حاضر شو صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست. ۳ و هیچکس با تو بالا نیاید، و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله ورمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.» ۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت. ۵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا درداد. ۶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا درداد که «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رثوف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا، ۷ نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصیان و گناه، لکن نگاه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.» ۸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد. ۹ و گفت: «ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش می‌باشند، پس خطا و گناه ما را بپارمزد و ما را میراث خود بسازد.»

۱۰ گفت: «اینک عهدی می‌بندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می‌کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتها کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است. ۱۱ آنچه را من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزبان و حویان و یبوسیای را خواهم راند. ۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بدانجا می‌روی، عهد نبندی، مبادا در میان شما دای باشد. ۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بتای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمائید. ۱۴ زناهر خدای غیر را عبادت ننما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است. ۱۵ زناهار با ساکنان آن زمین عهد میند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می‌کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می‌گذارند، و تو را دعوت می‌نمایند و از قربانی های ایشان می‌خوری. ۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود می‌گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود. ۱۷ خدایان ریخته شده برای خویشتن مساز. ۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه ایب بخور، زیرا که در ماه ایب از مصر بیرون آمدی. ۱۹ هر که رحم را گشاید، از آن من است و هر که نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاوچه از گوسفند، ۲۰ و برای نخست زاده الاغ، بره‌ای فدیة بده، و اگر فدیة ندهی، گردنش را بشکن و هر نخست زاده‌ای از پسران را فدیة بده. و هیچکس به حضور من تپی دست حاضر نشود. ۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار. ۲۲ و عید هفته‌ها را نگاه

دار، یعنی عید نور حصادگندم و عید جمع در تحویل سال. ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند. ۲۴ زیرا که امتهارا از پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد. ۲۵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگذران، و قربانی عید فصح تا صبح ثماند. ۲۶ نخستین نوبرزمین خود را به خانه یهوه، خدای خود، بیاور. و بزغال را در شیر مادرش میزد. ۲۷ و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.» ۲۸ و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب ننوشید و او سخنان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت.

۲۹ و چون موسی از کوه سینا بزمی آمد، و دود لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بزمی آمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهره وی می‌درخشید. ۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره او می‌درخشید. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند. ۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت. ۳۲ و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود. ۳۳ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید. ۳۴ و چون موسی به حضور خداوند داخل می‌شد که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل می‌گفت. ۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را می‌دیدند که پوست چهره او می‌درخشید. پس موسی نقاب را به روی خود باز می‌کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می‌رفت.

۳۵

قوانین سبت

۱ و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: ۲ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هر که در آن کاری کند، کشته شود. ۳ در روز سبت آتش در همه مسکنهای خود می‌فرورزد.»

هدیه جهت مسکن و خیمه

۴ و موسی تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است امری که خداوند فرموده، و گفته است: ۵ از خودتان هدیه‌ای برای خداوند بگیرید. هر که از دل راغب است، هدیه خداوند را از طلا و نقره و برنج بیاورد، ۶ و ازلاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک و پشم بز، ۷ و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز و چوب شطیم، ۸ و روغن برای روشنائی، و عطریات برای روغن مسح و برای بخور معطر، ۹ و سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بند، ۱۰ و همه داناتان از شما بیایند و آنچه را خداوند امر فرموده است، بسازند. ۱۱ مسکن و خیمه‌اش و پوشش آن و تکه هایش و تخته هایش و پشت بند هایش و ستونهایش و پایه هایش، ۱۲ و تابوت و عصاهایش و کرسی رحمت و حجاب ستر، ۱۳ و خوان و عصاهایش و کل اسبابش و نان تقدمه، ۱۴ و چراغدان برای روشنائی و اسبابش و چراغهایش و روغن برای روشنائی، ۱۵ و مذبح بخور و عصاهایش و روغن مسح و بخور معطر، و پرده دروازه برای درگاه مسکن، ۱۶ و مذبح قربانی سوختنی و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و کل اسبابش و حوض و پایه‌اش، ۱۷ و پرده های صحن و ستونهایش و پایه های آنها و پرده دروازه صحن، ۱۸ و میخهای مسکن و میخهای صحن و طنابهای آنها، ۱۹ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، یعنی رخت مقدس هارون کاهن، و رختهای پسرانش راتا کهنات ثمانند.»

۲۰ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از حضور موسی بیرون شدند. ۲۱ و هر که دلش او را ترغیب کرد، و هر که روحش او را با اراده گردانید، آمدند و هدیه خداوند را برای کار خیمه اجتماع، و برای تمام خدمتش و برای رختهای مقدس آوردند. ۲۲ مردان و زنان آمدند، هر که از دل راغب بود، و حلقه های یببی و گوشواره ها

و انگشترها و گردن بندها و هر قسم آلات طلا آوردند، و هر که هدیه طلا برای خداوند گذرانیده بود. ۲۳ و هرکسی که لاجورد و ارغوان و قرمز و گن نازک و پشم بز و پوست قوچ سرخ شده و پوست خز زرداویافت شد، آنها را آورد. ۲۴ هر که خواست هدیه نقره و برنج بیاورد، هدیه خداوند را آورد، و هر که چوب شطیم برای هر کار خدمت نزد اویافت شد، آن را آورد. ۲۵ و همه زنان دانادل به دستهای خود می‌رشتند، و رشته شده را از لاجورد و ارغوان و قرمز و گن نازک، آوردند. ۲۶ و همه زنانی که دل ایشان به حکمت مایل بود، پشم بز را می‌رشتند. ۲۷ و سروان، سنگهای جزع و سنگهای ترصیع برای ایفود و سینه بد آوردند. ۲۸ و عطریات و روغن برای روشنایی و برای روغن مسح و برای بخور معطر. ۲۹ و همه مردان و زنان بنی اسرائیل که دل ایشان، ایشان رازاغب ساخت که چیزی برای هر کاری که خداوند امر فرموده بود که به وسیله موسی ساخته شود، برای خداوند به اراده دل آوردند.

۳۰ و موسی بنی اسرائیل را گفت: «آگاه باشید که خداوند بصلیل بن اوری بن حور را از سیطیودا به نام دعوت کرده است. ۳۱ و او را به روح خدا از حکمت و فطانت و علم و هر هنری پرسیخته، ۳۲ و برای اختراع مخترعات و برای کار کردن در طلا و نقره و برنج، ۳۳ و برای تراشیدن و مرصع ساختن سنگها، و برای درودگری چوب تاهر صنعت هنری را بکند. ۳۴ و در دل او تعلیم دادن را القا نمود، و همچنین اهلایاب بن اخیسامک را از سیط دان، ۳۵ و ایشان را به حکمت دلی پر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و گن نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع مخترعات بشوند.

۳۶

۱ «و بصلیل و اهلایاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.» ۲ پس موسی، بصلیل و اهلایاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آنان را که دل ایشان، ایشان را رازاغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیایند، دعوت کرد. ۳ و همه هدایایی را که بنی اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی می‌آوردند. ۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس رامی ساختند، هریک از کار خود که در آن مشغول می‌بود، آمدند. ۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می‌آورند.» ۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند. ۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود.

ساختن مسکن

۸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از گن نازک تاییده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را با کرویان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند. ۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده‌ها را یک اندازه بود. ۱۰ و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، ۱۱ و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت. ۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده‌ای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود. ۱۳ و پنجاه تکه زرین ساخت، و پرده‌ها را به تکه‌ها با یکدیگر پیوست، تا مسکن یک باشد. ۱۴ و پرده‌ها از پشم بز ساخت بجهت خیمه‌ای که بالای مسکن بود، آنها را پانزده پرده ساخت. ۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع، و یازده پرده را یک اندازه بود. ۱۶ و پنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا. ۱۷ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی بیرونی

بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم. ۱۸ و پنجاه تکه برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد. ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زیر آن از پوست خز. ۲۰ و تخته های قائم از چوب شطیم برای مسکن ساخت. ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۲۲ هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته های مسکن را ساخت. ۲۳ و تخته های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف بمائی، ۲۴ و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته ای برای دوزبانه اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوزبانه اش. ۲۵ و برای جانب دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت. ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته ای و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت. ۲۸ و دو تخته برای گوشه های مسکن در هر دو جانبش ساخت. ۲۹ و از زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد. ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته. ۳۱ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن، ۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های موخر جانب غربی مسکن. ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته ها از سر تا سر بگذرد. ۳۴ تخته ها را به طلا پوشانید، و حلقه های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید. ۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد. ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلاب های آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت. ۳۷ و پرده ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تاییده شده از صنعت طراز بساخت. ۳۸ و پنج ستون آن و قلاب های آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

۳۷

ساختن تابوت

۱ و بصلیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندی یک ذراع و نیم. ۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت. ۳ و چهار حلقه زرین برای چهار قایمه اش ریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. ۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۵ و عصاهارا در حلقه ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت. ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۷ و دو کروی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت. ۸ یک کروی بر این طرف و کروی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کرویانی را بر هر دو طرفش ساخت. ۹ و کرویانی بالهای خود را بر زیر آن پهن می کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می بود، یعنی رویهای کرویانی به جانب کرسی رحمت می بود.

ساختن خوان

۱۰ و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندی یک ذراع و نیم. ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت. ۱۲ و حاشیه ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت. ۱۳ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه ها را بر چهار گوشه ای که بر چهار قایمه اش بود گذاشت. ۱۴ و حلقه ها مقابل حاشیه بود، تا خانه های عصاها باشد، برای برداشتن خوان. ۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای برداشتن خوان. ۱۶ و ظروفی را که بر خوان می بود از صحنه و کاسه ها و پیاله ها و جامهای که بدانها هدایای ریختنی می ریختند، از طلای خالص ساخت.

ساختن چراغدان

۱۷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه‌اش و شاخه‌هایش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود. ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۱۹ و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آمد. ۲۰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن. ۲۱ و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، برای شش شاخه‌ای که از آن بیرون می‌آمد. ۲۲ سیبهای آنها و شاخه‌های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص. ۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سیبهایش را از طلای خالص ساخت. ۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت.

ساختن مذبح بخور

۲۵ و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه‌هایش از همان بود. ۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گردگردش، و شاخه‌هایش، و تاجی گردگردش از طلای خالص ساخت. ۲۷ و دوحلقه زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه‌اش بر دوطرفش ساخت، تا خانه‌های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطار ساخت.

۳۸

ساختن مذبح قربانی و حوض

۱ و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع. ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش ساخت. شاخه‌هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید. ۳ و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازها و کاسه‌ها و چنگالها و مجرها و همه ظروفش را از برنج ساخت. ۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیر حاشیه‌اش بطرف پایین تا نصفش برسد. ۵ و چهار حلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تا خانه‌های عصاها باشد. ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج پوشانید. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت. ۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه‌اش را از برنج از آینه‌های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع می‌شدند.

ساختن صحن مسکن

۹ و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده‌های صحن از گان نازک تابیده شده صد ذراعی بود. ۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه‌های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها پشت بندهای آنها از نقره. ۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود. ۱۲ و برای طرف غربی، پرده‌های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود. ۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه ذراعی بود. ۱۴ و پرده‌های یک طرف دروازه پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ۱۵ و برای طرف دیگر دروازه صحن از این طرف و از آن طرف پرده‌ها پانزده ذراعی بود، ستونهای آنها سه و پایه‌های آنها سه. ۱۶ همه پرده‌های صحن به هر طرف از گان نازک تابیده شده بود. ۱۷ و پایه‌های ستونها از برنج بود، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره، و پوشش سرهای آنها از نقره، و جمیع ستونهای صحن به پشت بندهای نقره پیوسته شده بود. ۱۸ و پرده دروازه صحن از صنعت طراز از لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده بود. طولش بیست ذراع، و بلندیش به عرض

پنج ذراع موافق پرده های صحن. ۱۹ و ستونهای آنها چهار، و پایه های برنجین آنها چهار، و قلابهای آنها از نقره، و پوشش سرهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره بود. ۲۰ و همه میخهای مسکن و صحن، به هر طرف از برنج بود.

حساب مسکن

۲۱ این است حساب مسکن، یعنی مسکن شهادت، چنانکه حسب فرمان موسی به خدمت لایوان، به توسط ایتمار بن هارون کاهن حساب آن گرفته شد. ۲۲ و بصلئیل بن اوری بن حور از سبط یهودا، آنچه را که خداوند به موسی امر فرموده بود بساخت. ۲۳ و با وی اهلویاب بن اخیسامک از سبط دان بود، نقاش و مخترع و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک. ۲۴ و تمام طلایی که در کار صرف شد، یعنی در همه کار قدس، از طلای هدایا بیست و نه وزنه و هفتصد و سی مثقال موافق مثقال قدس بود. ۲۵ و نقره شمرده شدگان جماعت صد وزنه و هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال بود، موافق مثقال قدس. ۲۶ یک درهم یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، برای هر نفری از آتانی که به سوی شمرده شدگان گذشتند، از بیست ساله و بالاتر، که ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۲۷ و اما آن صد وزنه نقره برای ریختن پایه های قدس و پایه های پرده بود. صد پایه از صد وزنه یعنی یک وزنه برای یک پایه. ۲۸ و از آن هزار و هفتصد و هفتاد و پنج مثقال قلابها برای ستونها ساخت، و سرهای آنها را پوشانید، و پشت بندها برای آنها ساخت. ۲۹ و برنج هدایا هفتاد وزنه و دو هزار و چهارصد مثقال بود. ۳۰ و از آن پایه های دروازه خیمه اجتماع، و مذبح برنجین، و شبکه برنجین آن و همه اسباب مذبح را ساخت. ۳۱ و پایه های صحن را به هر طرف، و پایه های دروازه صحن و همه میخهای مسکن و همه میخهای گردا گرد صحن را.

۳۹

لباس کهان

۱ و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، ساخت. ۳ و تنگه های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک به صنعت نساج ماهر بیافند. ۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد. ۵ و زنار بسته شده ای که بر آن بود از همان پارچه و از همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۶ و سنگهای جزع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی اسرائیل درست کردند. ۷ آنها را بر کتفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۸ و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و گان نازک تابیده شده. ۹ و آن مربع بود و سینه بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دولا. ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رسته ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول. ۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید. ۱۲ و رسته سوم از عین اهر و یشم و جمست. ۱۳ و رسته چهارم از زیرج و جزع و یشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود. ۱۴ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سبط. ۱۵ و بر سینه بند زنجیرهای تابیده شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند. ۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند. ۱۷ و آن دو زنجیر تابیده شده زرین را در دو حلقه ای که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند. ۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود درپیش نصب کردند. ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر نگاری که بر طرف اندرونی ایفود بود. ۲۰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب

پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند. ۲۱ و سینه بند را به حلقه هایش با حلقه های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۲۲ و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی ساخت. ۲۳ و دهنه ای در وسط ردابود، مثل دهنه زره با حاشیه ای گرداگرد دهنه تادریده نشود. ۲۴ و بر دامن ردا، انارها از لاجورد وارغوان و قرمز و گان تاییده شده ساختند. ۲۵ و زنگوله ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله ها را در میان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گرداگردش در میان انارها. ۲۶ و زنگوله ای و اناری، و زنگوله ای و اناری گرداگرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۷ و پیراهن را برای هارون و پسرانش از گان نازک از صنعت نساج ساختند. ۲۸ و عمامه را از گان نازک و دستارهای زیبا را از گان نازک، و زیرجامه های گانی را از گان نازک تاییده شده. ۲۹ و کمربند را از گان نازک تاییده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۰ و تنگه افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن کلابی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه. ۳۱ و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

پایان کار و برکت موسی

۳۲ پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند. ۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکه ها و تخته ها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش. ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر. ۳۵ و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت. ۳۶ و خوان و همه اسبابش و نان تقدّمه. ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش، چراغهای آراسته شده و همه اسبابش، و روغن برای روشنایی. ۳۸ و مذبح زرین و روغن مسح و بخور معطر و پرده برای دروازه خیمه. ۳۹ و مذبح برنجین و شبکه برنجین آن، و عصاهایش و همه اسبابش و حوض و پایه اش. ۴۰ و پرده های صحن و ستونها و پایه هایش و پرده دروازه صحن، و طنابهایش و میخهایش و همه اسباب خدمت مسکن برای خیمه اجتماع. ۴۱ و رختهای بافته شده برای خدمت قدس، و رخت مقدس برای هارون کاهن، و رختها برای پسرانش تا کهنات نمایند. ۴۲ موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، بنی اسرائیل همچنین تمام کار را ساختند. ۴۳ و موسی تمام کارها را ملاحظه کرد، و اینک موافق آنچه خداوند امر فرموده بود ساخته بودند، همچنین کرده بودند. و موسی ایشان را برکت داد.

۴۰

برپایی مسکن

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «در غره ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما. ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن. ۴ و خوان را درآورده، چیزهایی را که می باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن. ۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز. ۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار. ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۸ و صحن را گرداگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن را بیاویز. ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود. ۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. ۱۱ و حوض را با پایه اش مسح نموده، تقدیس کن. ۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده. ۱۳ و هارون را به رخت مقدس بپوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهنات کند. ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای پوشان. ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدر ایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نمایند. و مسح ایشان هر آینه برای کهنات

ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.»^{۱۶} پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد.

^{۱۷} و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد،^{۱۸} و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه هایش را بنهاد و تخت هایش را قائم کرد، و پشت بندهایش را گذاشت، و ستونهایش را برپا نمود،^{۱۹} و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود.^{۲۰} و شهادت را گرفته، آن را در تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت.^{۲۱} و تابوت را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۲۲} و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد.^{۲۳} و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۲۴} و چراغان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد.^{۲۵} و چراغها را به حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۲۶} و مذبح زرین را در خیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد.^{۲۷} و بخور معطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۲۸} و پرده دروازه مسکن را آویخت.^{۲۹} و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۳۰} و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت.^{۳۱} و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند.^{۳۲} وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.^{۳۳} و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید.

جلال خدا

^{۳۴} آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت.^{۳۵} و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پر ساخته بود.^{۳۶} و چون ابر از بالای مسکن برمی خاست، بنی اسرائیل در همه مراحل خود کوچ می کردند.^{۳۷} و هرگاه ابر بر می خاست، تاروز برخاستن آن، نمی کوچیدند.^{۳۸} زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می بود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

کتاب لاویان

قربانی سوختنی

۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذارند، پس قربانی خود را از بهایم یعنی از گاو یا از گوسفند بگذارند. ۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را زنبی عیب بگذارند، و آن را نزد در خیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند. ۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد در خیمه اجتماع است بپاشند. ۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند. ۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند. ۸ و پسران هارون کهنه قطعه‌ها و سر و پیه را بر هیزی که بر آتش روی مذبح است بچینند. ۹ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند. ۱۰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را زنبی عیب بگذارند. ۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خوش را به اطراف مذبح بپاشند. ۱۲ و آن را با سرش و پیه‌اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزی که بر آتش روی مذبح است بچیند. ۱۳ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۱۴ «و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از افزاخته‌ها یا از جوجه‌های کبوتر بگذارند. ۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خوش را بر پهلوی مذبح افشوده شود. ۱۶ و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد. ۱۷ و آن را از میان بالهایش چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح بر هیزی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۲

قربانی هدیه آردی

۱ «و هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذارند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد. ۲ و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد. ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده‌ای در تنور بگذرانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده‌های فطیر مالیده شده به روغن باشد. ۵ و اگر قربانی توهیدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد. ۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریزد. این هدیه آردی است. ۷ و اگر قربانی تو هدیه آردی تا به باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود. ۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاورد، و آن را پیش کاهن بگذار، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد. ۹ و کاهن از هدیه آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است.

۱۱ «و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوندی گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید. ۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذرانید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیراند. ۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را به شک ثمن کن کن، و ثمنک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود بازمدار، با هر قربانی خود شک بگذران. ۱۴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذرانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خود بگذران. ۱۵ و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیه آردی است. ۱۶ و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن و از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

۳

ذبحه سلامتی

۱ «و اگر قربانی او ذبحه سلامتی باشد، اگر از مره بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضور خداوند بگذراند. ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون که نه خون را به اطراف مذبح پاشند. ۳ و از ذبحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پپی که احشا را می پوشاند و همه پپه را که بر احشاست. ۴ و دو گرده و پپه که بر آنهاست که بر دو تپهگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده ها جدا کند. ۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی برهیزی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۶ و اگر قربانی او برای ذبحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نر یا ماده بی عیب بگذراند. ۷ اگر بره ای برای قربانی خود بگذراند، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خوش را به اطراف مذبح پاشند. ۹ و از ذبحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذراند، یعنی پپه اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصص جدا کند، و پپی که احشا را می پوشاند و همه پپه را که بر احشاست. ۱۰ و دو گرده و پپی که بر آنهاست که بر دو تپهگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند. ۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است.»

۱۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۱۳ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خوش را به اطراف مذبح پاشند. ۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذراند، پپی که احشا را می پوشاند و تمامی پپی که بر احشاست. ۱۵ و دو گرده و پپی که بر آنهاست که بر دو تپهگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند. ۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پپه از آن خداوند است. ۱۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پپه را نخورید.»

۴

قربانی نگاه

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو نگاه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هریک از آنها عمل کند، ۱۳ اگر کاهن که مسح شده است گاهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گاهی که کرده است، گوساله ای بی عیب از مره برای قربانی نگاه نزد خداوند بگذراند. ۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید. ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد. ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش جاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه پاشد. ۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه های مذبح بخور معطر که درخیمه اجتماع است، به

حضور خداوند پیاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به در خیمه اجتماع است بریزد. ۸ و تمامی پیه گوساله قربانی گاه، یعنی پچی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست ازان بردارد. ۹ و دو گرده و پچی که بر آنهاست که بر دو تیگه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده ها جدا کند. ۱۰ چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته می شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند. ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگینش، ۱۲ یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر را می ریزند ببرد، و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می ریزند سوخته شود.

۱۳ «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گاه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند. ۱۴ چون گاهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله ای از مره برای قربانی گاه بگذارند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند. ۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود. ۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع درآورد. ۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فروبرد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه پیاشد. ۱۸ و قدری از خون را بر شاخه های مذبح که به حضور خداوند در خیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد در خیمه اجتماع است بریزد. ۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند. ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گاه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آمرزیده خواهند شد. ۲۱ و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را سوزانید. این قربانی گاه جماعت است.

۲۲ «و هرگاه رئیس گاه کند، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی بیهو خدای خود سهو بکند و مجرم شود، ۲۳ چون گاهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه بز نر بیعیب برای قربانی خود بیاورد. ۲۴ و دست خود را بر سر بز بنهد و آن را در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند به حضور خداوند ذبح نماید. این قربانی گاه است. ۲۵ و کاهن قدری از خون قربانی گاه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و خوش را بر بنیان مذبح سوختنی بریزد. ۲۶ و همه پیه آن را مثل پیه ذبیحه سلامتی بر مذبح بسوزاند، و کاهن برای او گاهش را کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۲۷ «و هرگاه کسی از اهل زمین سهو گاه ورزد و کاری را که نباید کرد از همه نواهی خداوند بکند و مجرم شود، ۲۸ چون گاهی که کرده است بر او معلوم شود، آنگاه برای قربانی خود بز ماده بیعیب بجهت گاهی که کرده است بیاورد. ۲۹ و دست خود را بر سر قربانی گاه بنهد و قربانی گاه را در جای قربانی سوختنی ذبح نماید. ۳۰ و کاهن قدری از خوش را به انگشت خود گرفته، آن را بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد، و همه خوش را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۱ و همه پیه آن را جدا کند چنانکه پیه از ذبیحه سلامتی جدای شود، و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند برای عطر خوشبو بجهت خداوند و کاهن برای او کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۳۲ و اگر برای قربانی خود بره ای بجهت قربانی گاه بیاورد آن را ماده بیعیب بیاورد. ۳۳ و دست خود را بر سر قربانی گاه بنهد و آن را برای قربانی گاه در جایی که قربانی سوختنی ذبح می شود ذبح نماید. ۳۴ و کاهن قدری از خون قربانی گاه را به انگشت خود گرفته، بر شاخهای مذبح قربانی سوختنی بگذارد و همه خوش را بر بنیان مذبح بریزد. ۳۵ و همه پیه آن را جدا کند، چنانکه پیه بره ذبیحه سلامتی جدا می شود، و کاهن آن را بر مذبح بر هدایای آتشین خداوند بسوزاند، و کاهن برای او بجهت گاهی که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد.

۱ بشوند، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گاه او را متحمل خواهد بود. ۲ یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد. ۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. ۴ و اگر کسی غفلت به لبهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. ۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید.

۶ و قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌ای از گله برای یابزی بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گاهش را کفاره خواهد کرد. ۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گاهی که کرده است دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختن. ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند، ۹ و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذب پیاشد، و باقی خون بر بنیان مذب افشوده شود. این قربانی گناه است. ۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختن موافق قانون بگذراند، و کاهن برای وی گاهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۱۱ و اگر دستش به دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گاهی که کرده است ده یک ایفه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است. ۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذب بسوزاند. این قربانی گناه است. ۱۳ و کاهن برای وی گاهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.»

قربانی جرم

۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۵ «اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی‌عیب از گله نزد خداوند موافق برآورد، و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است. ۱۶ و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۷ و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواحی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ و قوچی بی‌عیب از گله موافق برآورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم می‌باشد.»

۶

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، ۳ یا چیز گذشته را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند. ۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید. ۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد. ۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی‌عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن. ۷ و

کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.»

قانون قربانی سوختنی

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد، و آتش مذبح بر آن افروخته بماند. ۱۰ و کاهن لباس گان خود را بپوشد، و زیرجامه گان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد. ۱۱ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد. ۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند، ۱۳ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود.

قانون هدیه آردی

۱۴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذارند. ۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند. ۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در حصن خیمه اجتماع آن را بخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام، این قدس اقداس است مثل قربانی گاه و مثل قربانی جرم. ۱۸ جمیع ذکوران از پسران هارون آن را بخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.»

۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۰ «این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذارند، ده یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام، ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بپاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذاران. ۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذارند. این است فریضه ابدی که تمامی نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.»

قانون قربانی گاه

۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گاه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود، قربانی گاه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است. ۲۶ و کاهنی که آن را برای گاه می‌گذارد آن را بخورد، در مکان مقدس، در حصن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خوشش بر جامه‌ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی. ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده، و به آب شسته شود. ۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است. ۳۰ و هیچ قربانی گاه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفاره نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

قانون قربانی جرم

۱ «و این است قانون قربانی جرم، این اقداس اقداس است. ۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خوشش را به اطراف مذبح پاشند. ۳ و از آن همه پیه‌اش را بگذارند، دنبه و پیه که احشا

رامی پوشاند. ^۴ و دو گرده و پیپی که بر آنهاست که بر دو تپهگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گرده‌ها جدا کند. ^۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است. ^۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است. ^۷ قربانی جرم مانند قربانی گناه است، آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفار کند از آن او خواهد بود. ^۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد. ^۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود. ^{۱۰} و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بی تفاوت یکدیگر خواهد بود.

قانون ذبیحه سلامتی

^{۱۱} «و این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند. ^{۱۲} اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذراند. ^{۱۳} با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذراند. ^{۱۴} و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را می‌باشد خواهد بود. ^{۱۵} و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد. ^{۱۶} و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را می‌گذراند خورده شود، و باقی آن در فردای آن روز خورده شود. ^{۱۷} و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود. ^{۱۸} و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد. ^{۱۹} و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد. ^{۲۰} لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد. ^{۲۱} و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس را لمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

قانون در مورد پیه و خون

^{۲۲} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۳} «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: پیه گاوی و گوسفند و بز را مخورید. ^{۲۴} اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می‌شود، لیکن هرگز خورده نشود. ^{۲۵} زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می‌گذراند بخورد، آن کس که خورده، از قوم خود منقطع شود. ^{۲۶} و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همه مسکنهای خود مخورید. ^{۲۷} هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.»

حصه کاهنان

^{۲۸} و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۲۹} «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد. ^{۳۰} به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدی به حضور خداوند جنبانیده شود. ^{۳۱} و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود. ^{۳۲} و ران راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. ^{۳۳} آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی و پیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. ^{۳۴} زیرا سینه جنبانیدی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفت، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.» ^{۳۵} این است حصه

مسح هارون و حصه مسح پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهنات کنند. ۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنی اسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است. ۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گاه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبحه سلامتی، ۳۸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنی اسرائیل را مامور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذارند در صحرای سینا.

۸

مسح هارون و پسرانش

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسح و گوساله قربانی گاه و دو قوچ و سبندگان فطیر را بگیر. ۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.» ۴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به درخیمه اجتماع جمع شدند. ۵ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.» ۶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد. ۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به ردا ملیس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر روی استوار ساخت ۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تمیم را در سینه بند گذارد. ۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه درپیش آن تکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۱۰ و موسی روغن مسح را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود. ۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید. ۱۲ و قدری از روغن مسح را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید. ۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهنها را پوشانید و کمر بندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۱۴ پس گوساله قربانی گاه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گاه نهادند. ۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را طاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید. ۱۶ و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح سوزانید ۱۷ و گوساله و پوستش و گوشش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه ها و چربی را سوزانید. ۲۱ و احشا و پاچه ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید.

۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصیص را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۲۳ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خولش را گرفته، بر نرمه گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید. ۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نرمه گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت. ۲۶ و از سبب نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد. ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانید. ۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی

سوختنی سوزانید. این هدیه تخصیص برای عطر خوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود. ۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدی جنبانید، و از قوچ تخصیص، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود.

۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختپاش و بر پسرانش و رختپای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختپاش و پسرانش و رختپای پسرانش را با وی تقدیس نمود. ۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد درخیمه اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبد تخصیص است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند. ۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید. ۳۳ و از درخیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تا روزی که ایام تخصیص شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصیص خواهد کرد. ۳۴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد. ۳۵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روزو شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنین مامور شده‌ام.» ۳۶ و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

۹

شروع کار کاهنان

۱ و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند. ۲ و هارون را گفت: «گوساله‌ای زبینه برای قربانی گاه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو رانی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران. ۳ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله زبینه برای قربانی گاه، و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بنی عیب برای قربانی سوختنی بگیرید. ۴ و گاو و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.» ۵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه اجتماع آوردند. و تمامی جماعت نزدیک شده، به حضور خداوند ایستادند. ۶ و موسی گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است که بکنید، و جلال خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.» ۷ و موسی هارون را گفت: «نزدیک مذبح بیا و قربانی گاه خود و قربانی سوختنی خود را بگذران، و برای خود و برای قوم کفاره کن، و قربانی قوم را بگذران و بجهت ایشان کفاره کن، چنانکه خداوند امر فرموده است.» ۸ و هارون به مذبح نزدیک آمده، گوساله قربانی گاه را که برای خودش بود ذبح کرد. ۹ و پسران هارون خون را نزد او آوردند و انگشت خود را به خون فرو برده، آن را بر شاخهای مذبح مالید و خون را بر بنیان مذبح ریخت. ۱۰ و پیه و گرده‌ها و سفیدی جگر از قربانی گاه را بر مذبح سوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۱ و گوشت و پوست را بیرون لشکرگاه به آتش سوزانید. ۱۲ و قربانی سوختنی را ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند، و آن را به اطراف مذبح پاشید. ۱۳ و قربانی را به قطعه هایش و سرش به او سپردند، و آن را بر مذبح سوزانید. ۱۴ و احشا و پاچه‌ها را شست و آنها را بر قربانی سوختنی بر مذبح سوزانید. ۱۵ و قربانی قوم را نزدیک آورد، و بز قربانی گاه را که برای قوم بود گرفته، آن را ذبح کرد و آن را مثل اولین برای گاه گذرانید. ۱۶ و قربانی سوختنی را نزدیک آورده، آن را به حسب قانون گذرانید. ۱۷ و هدیه آردی را نزدیک آورده، مشتی از آن برداشت، و آن را علاوه بر قربانی سوختنی صبح بر مذبح سوزانید. ۱۸ و گاو و قوچ ذبیحه سلامتی را که برای قوم بود ذبح کرد، و پسران هارون خون را به او سپردند و آن را به اطراف مذبح پاشید. ۱۹ و پیه گاو و دنبه قوچ و آنچه احشا را می‌پوشاند و گرده‌ها و سفیدی جگر را. ۲۰ و پیه را بر سینه‌ها نهند، و پیه را بر مذبح سوزانید. ۲۱ و هارون سینه‌ها و ران راست را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند جنبانید، چنانکه موسی امر فرموده بود. ۲۲ پس هارون دستهای خود را به سوی قوم برافراشته، ایشان را برکت داد، و از گذرانیدن قربانی گاه و قربانی

سوختنی و ذبایح سلامتی بریز آمد. ۲۳ و موسی و هارون به خیمه اجتماع داخل شدند، و بیرون آمده، قوم را برکت دادند و جلال خداوند بر جمیع قوم ظاهر شد. ۲۴ و آتش از حضور خداوند بیرون آمده، قربانی سوختنی و پیه را بر مذبح بلعید، و چون تمامی قوم این را دیدند، صدای بلند کرده، به روی درافتادند.

۱۰

اهمیت تقدیس

۱ و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی بجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نفرموده بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند. ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعید، و به حضور خداوند مردند. ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آنانی که به من نزدیک آیند تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد. ۴ و موسی میشائیل و الصافان، پسران عزرائیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه ببرد.» ۵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود. ۶ و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتمار را گفت: «مویهای سر خود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزید مبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد. ۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مروید مبدا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند.

۸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «تو پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شوید شراب و مسکری منوشید مبدا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما. ۱۰ و تا در میان مقدس و غیر مقدس و نجس و طاهر تمیز دهید، ۱۱ و تا به بنی اسرائیل همه فرایضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.» ۱۲ و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتمار که باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیری، و آن را بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است. ۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران توست چنانکه مامور شده‌ام. ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است. ۱۵ ران افراشتنی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین پیه بیاورند، تا هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهد بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.» ۱۶ و موسی بز قربانی گاه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتمار پسران هارون که باقی بودند خشم نمود، گفت: ۱۷ «چرا قربانی گاه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گاه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید. ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.» ۱۹ هارون به موسی گفت: «اینک امروز قربانی گاه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز قربانی گاه را می‌خوردم آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟» ۲۰ چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

۱۱

غذای نجس و طاهر

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگوید: اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید، از همه بهایی که بر روی زمین اند. ۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده‌ای از بهایم، آن را بخورید. ۴ اما از نشخوار کنندگان و شکافته‌گان سم اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا

نشخوار می کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است. ^۵ وونک، زیرا نشخوار می کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ^۶ و خرگوش، زیرا نشخوار می کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ^۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. ^۸ از گوشت آنها بخورید و لاش آنها را لمس نکنید، اینها برای شما نجس اند. ^۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید، هرچه پر و فلس دارد در آب خواه در نهرا، آنها را بخورید. ^{۱۰} و هرچه پر و فلس ندارد در دریا یا در نهرا، از همه حشرات آب و همه جانورانی که در آب می باشند، اینها نزد شما مکروه باشند. ^{۱۱} البته نزد شما مکروه اند، از گوشت آنها بخورید و لاشهای آنها را مکروه دارید. ^{۱۲} هرچه در آنها پر و فلس ندارد نزد شما مکروه خواهد بود. ^{۱۳} و از مرغان اینها را مکروه دارید، خورده نشوند، زیرا مکروه اند، عقاب و استخوان خوار و سربخر. ^{۱۴} و کرکس و لاشخوار به اجناس آن. ^{۱۵} و غراب به اجناس آن. ^{۱۶} و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز به اجناس آن. ^{۱۷} و بوم و غواص و بوتیار. ^{۱۸} و قاز و مرغ سقا و رخم. ^{۱۹} و لقلق و کلنگ به اجناس آن و هدهد و شبیره. ^{۲۰} و همه حشرات بالدار که بر چهارپای می روند برای شما مکروه اند. ^{۲۱} لیکن اینها را بخورید از همه حشرات بالدار که بر چهارپای می روند، هر کدام که بر پایهای خود ساقها برای جستن بر زمین دارند. ^{۲۲} از آن قسم اینها را بخورید. ملخ به اجناس آن و دبا به اجناس آن و حروان به اجناس آن و حذب به اجناس آن. ^{۲۳} و سایر حشرات بالدار که چهارپا دارند برای شما مکروه اند. ^{۲۴} از آنها نجس می شوید، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ^{۲۵} و هر که چیزی از لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. ^{۲۶} و هر بیمه ای که شکافته سم باشد لیکن شکاف تمام ندارد و نشخوار نکند اینها برای شما نجسند، و هر که آنها را لمس کند نجس است. ^{۲۷} و هرچه برکف پا رود از همه جانورانی که بر چهارپای می روند، اینها برای شما نجس اند، هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد. ^{۲۸} و هر که لاش آنها را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. اینها برای شما نجس اند.

^{۲۹} «و از حشراتی که بر زمین می خزند اینها برای شما نجس اند: موش کور و موش و سوسمار به اجناس آن، ^{۳۰} و دله و وول و چلپاسه و کرباسه و بوقلون. ^{۳۱} از جمیع حشرات اینها برای شما نجس اند: هر که لاش آنها را لمس کند تا شام نجس باشد، ^{۳۲} و بر هر چیزی که یکی از اینها بعد از موتش بیفتد نجس باشد، خواه هر ظرف چوبی، خواه رخت، خواه چرم، خواه جوال؛ هر ظرفی که در آن کار کرده شود در آب گذاشته شود و تا شام نجس باشد، پس طاهر خواهد بود. ^{۳۳} و هر ظرف سفالین که یکی از اینها در آن بیفتد آنچه در آن است نجس باشد و آن را بشکنید. ^{۳۴} هر خوراک در آن که خورده شود، اگر آب بر آن ریخته شد نجس باشد، و هر مشرونی که آشامیده شود که در چنین ظرف است نجس باشد. ^{۳۵} و بر هر چیزی که پاره ای از لاش آنها بیفتد نجس باشد، خواه تنور، خواه اجاق، شکسته شود؛ اینها نجس اند و نزد شما نجس خواهند بود. ^{۳۶} و چشمه و حوض که جمیع آب باشد طاهر است لیکن هر که لاش آنها را لمس کند نجس خواهد بود. ^{۳۷} و اگر پاره ای از لاش آنها بر تخم کاشتنی که باید کاشته شود بیفتد طاهر است. ^{۳۸} لیکن اگر آب بر تخم ریخته شود و پاره ای از لاش آنها بر آن بیفتد، این برای شما نجس باشد. ^{۳۹} و اگر یکی از بهایی که برای شما خوردنی است بمیرد، هر که لاش آن را لمس کند تا شام نجس باشد. ^{۴۰} و هر که لاش آن را بخورد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. و هر که لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد.

^{۴۱} «و هر حشراتی که بر زمین می خزند مکروه است؛ خورده نشود. ^{۴۲} و هرچه بر شکم راه رود و هرچه بر چهارپا راه رود و هرچه پایهای زیاده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می خزند، آنها را بخورید زیرا که مکروه اند. ^{۴۳} خویشتن را به هر حشراتی که می خزند مکروه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مبدا از آنها ناپاک شوید. ^{۴۴} زیرا من بیهو خدای شما هستم، پس خود را تقدیس نمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می خزند نجس مسازید. ^{۴۵} زیرا من بیهو هستم که شما را از زمین

مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیرا من قدوس هستم. ^{۴۶} این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت می کند و هر حیوانی که بر زمین می خزد. ^{۴۷} تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

۱۲

تطهیر مادر

^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر نرینه ای بزاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد. ^۳ و در روز هشتم گوشت غلفه او بخون شود. ^۴ و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود. ^۵ و اگر دختری بزاید، دو هفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند. ^۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، بره ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد. ^۷ و او آن را به حضور خداوند خواهد گذراند، و برایش کفاره خواهد کرد، تا از چشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزاید، خواه پسر خواه دختر. ^۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

۱۳

قانون امراض پوستی

^۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ^۲ «چون شخصی را در پوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند. ^۳ و کاهن آن بلا را که در پوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلا سفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. ^۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد. ^۵ و روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا در نظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد. ^۶ و در روز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ^۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیر بخود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید. ^۸ و کاهن ملاحظه نماید، و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است. ^۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزد کاهن بیاورند. ^{۱۰} و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد، ^{۱۱} این در پوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است. ^{۱۲} و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هرجایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد، ^{۱۳} پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فروگرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است. ^{۱۴} لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود. ^{۱۵} و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است. ^{۱۶} و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید. ^{۱۷} و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است.

۱۸ «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد،^{۱۹} و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید. ۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بالای برص است که از دمل درآمده است. ۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او را هفت روز نگاه دارد. ۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بالای باشد. ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. ۲۴ یا گوشتی که در پوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدید آید، ۲۵ پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو در لکه براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بالای برص است. ۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز نگاه دارد. ۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بالای برص است. ۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است.

۲۹ «و چون مرد یا زن، بالای در سر یا در زنج داشته باشد، ۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعه یعنی برص سر یا زنج است. ۳۱ و چون کاهن بالای سعه را ببیند، اگر گودتر از پوست نباشد و موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعه گودتر از پوست نباشد، ۳۳ آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعه را نتراند و کاهن آن مبتلای سعه را باز هفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعه را ملاحظه نماید. اگر سعه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر نباشد، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارتش سعه در پوست پهن شود، ۳۶ پس کاهن او را ملاحظه نماید. اگر سعه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، و انجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد. ۳۸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، ۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بقی است که از پوست درآمده. او طاهر است. ۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می باشد. ۴۱ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلع است، و طاهر می باشد. ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است. ۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، ۴۴ او مبروص است، و انجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بالای وی در سرش است. ۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سر او گشاده، و شاربه های او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس. ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد.

قانون برص

۴۷ «و رختی که بالای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه ای، ۴۸ خواه در تارو خواه در بود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود، ۴۹ اگر آن بلا مایل به سبزی

یا به سرخی باشد، در رخت یا در چرم، خواه در تار خواه در پود یا در هر ظرف چرمی، این بالای برص است. به کاهن نشان داده شود. ۵۰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد. ۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در پود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد. ۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه پود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود. ۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد، ۵۴ پس کاهن امر فرماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن راهفت روز دیگر نگاه دارد. ۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس است. آن را به آتش بسوزان. این خوره است، خواه فرسودگی آن در درون باشد یا در بیرون. ۵۶ و چون کاهن ملاحظه نماید، اگر بلا بعد از شستن آن کم رنگ شده باشد، پس آن را از رخت یا از چرم خواه از تار خواه از پود، پاره کند. ۵۷ و اگر باز در آن رخت خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی ظاهر شود، این برآمدن برص است. آنچه را که بلا دارد به آتش بسوزان. ۵۸ و آن رخت خواه تار و خواه پود، یا هر ظرف چرمی را که شسته ای و بلا از آن رفع شده باشد، دوباره شسته شود و طاهر خواهد بود. ۵۹ این است قانون بالای برص در رخت پشمین یا پنبه ای خواه در تار خواه در پود، یا در هر ظرف چرمی برای حکم به طهارت یا نجاست آن.

۱۴

قانون تطهیر مبروص

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است قانون مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود. ۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بالای برص از مبروص رفع شده باشد، ۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفابگیرند. ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند. ۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفابگیرند و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد. ۷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه پاشد، و حکم به طهارتش بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند. ۸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراند، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند. ۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراند از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراند و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود.

۱۰ «و در روز هشتم دوباره نرینه بی عیب، و یک بره ماده یک ساله بی عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لچ روغن بگیرد. ۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر می کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند. ۱۲ و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را با آن لچ روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدی به حضور خداوند بجنباند. ۱۳ و بره را در جایی که قربانی گاه و قربانی سوختنی را ذبح می کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گاه از آن کاهن است. این قدس اقداس است. ۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نریمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد. ۱۵ و کاهن قدری از لچ روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند پاشد. ۱۷ و کاهن

از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود، بالای خون قربانی جرم بمالد. ۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود. ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند. ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود. ۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لچ روغن، ۲۲ و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود.

۲۳ «و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد. ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لچ روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدن به حضور خداوند بجنباند. ۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر نرمه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیری شود بمالد. ۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد. ۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند پاشد. ۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد. ۲۹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند. ۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند. ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد.» ۳۲ این است قانون کسی که بالای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی رسد.

تطهیر بالای برص

۳۳ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می دهم داخل شوید، و بالای برص رادر خانه ای از زمین ملک شما عارض گردانم، ۳۵ آنگاه صاحب خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر می آید که مثل بلا در خانه است. ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کنند، مبادا آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود، ۳۷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گود تر نباشد، ۳۸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد. ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد، ۴۰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کنده، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشند و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند. ۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذارند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود کنند. ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند، ۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است. ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۶ و هر که داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود. ۴۷ و هر که در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هر که در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید. ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است. ۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد. ۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید، ۵۱ و چوب ارز

وزوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه بپاشد. ۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید. ۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود. ۵۴ این است قانون، برای هر بلای برص و برای سعه، ۵۵ و برای برص رخت و خانه، ۵۶ و برای آماس و قوبا و لکه براق. ۵۷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

۱۵

جریان نجس

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگوید: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است. ۳ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشتش روان باشد خواه جریانش از گوشتش بسته باشد. این نجاست اوست. ۴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است. ۵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۹ و هر زینی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد. ۱۰ و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، و دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد. ۱۴ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد. ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گاه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد. ۱۶ و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد. ۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و ازال کند، به آب غسل کنند و تا شام نجس باشند.

۱۹ «و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد. ۲۱ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۲۳ و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود. ۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است. ۲۶ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود. ۲۷ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۸ و اگر از جریان خود طاهر شده باشد،

هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود. ۲۹ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۳۰ و کاهن یکی را برای قربانی گاه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند. ۳۱ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهد کرد، مبادا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند. ۳۲ این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی درآید و از آن نجس شده باشد. ۳۳ و حیض و درحیض و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

۱۶

روز کفاره

۱ و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت: ۲ «پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبادا بمیرد، زیرا که در برابر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد. ۳ و باین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌ای برای قربانی گاه، و قوچی برای قربانی سوختنی. ۴ و پیراهن گان مقدس را بپوشد، و زیر جامه گان بر بدنش باشد، و به کمر بند گان بسته شود، و به عمامه گان معمم باشد. اینها رخت مقدس است. پس بدن خود را به آب غسل داده، آنها را بپوشد. ۵ و از جماعت بنی اسرائیل دو بز نرینه برای قربانی گاه، و یک قوچ برای قربانی سوختنی بگیرد. ۶ و هارون گوساله قربانی گاه را که برای خود اوست بگذراند، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید. ۷ و دو بز را بگیرد و آنها را به حضور خداوند به در خیمه اجتماع حاضر سازد. ۸ و هارون بر آن دو بز قرعه اندازد، یک قرعه برای خداوند و یک قرعه برای عزرایل. ۹ و هارون بزى را که قرعه برای خداوند بر آن برآمد نزدیک بیاورد، و بیجهت قربانی گاه بگذراند. ۱۰ و بزى که قرعه برای عزرایل بر آن برآمد به حضور خداوند زنده حاضر شود، و بر آن کفاره نماید و آن را برای عزرایل به صحرا بفرستد.

۱۱ «و هارون گاو قربانی گاه را که برای خود اوست نزدیک بیاورد، و برای خود و اهل خانه خود کفاره نماید، و گاو قربانی گاه را که برای خود اوست ذبح کند. ۱۲ و بجمری پر از زغال آتش از روی مذبح که به حضور خداوند است و دو مشت پر از بخور معطر کوبیده شده برداشته، به اندرون حجاب بیاورد. ۱۳ و بخور را بر آتش به حضور خداوند بنهد تا ابر بخور کرسی رحمت را که بر تابوت شهادت است بپوشاند، مبادا بمیرد. ۱۴ و از خون گاو گرفته، بر کرسی رحمت به انگشت خود به طرف مشرق بپاشد، و قدری از خون را پیش روی کرسی رحمت هفت مرتبه بپاشد. ۱۵ پس بز قربانی گاه را که برای قوم است ذبح نماید، و خوش را به اندرون حجاب بیاورد، و با خوش چنانکه با خون گاو عمل کرده بود عمل کند، و آن را بر کرسی رحمت و پیش روی کرسی رحمت بپاشد. ۱۶ و برای قدس کفاره نماید به سبب نجاسات بنی اسرائیل، و به سبب تقصیرهای ایشان با تمامی گناهان ایشان، و برای خیمه اجتماع که با ایشان در میان نجاسات ایشان ساکن است، همچنین بکنند. ۱۷ و هیچکس در خیمه اجتماع نباشد، و از وقتی که برای کردن کفاره داخل قدس بشود تا وقتی که بیرون آید، پس برای خود و برای اهل خانه خود و برای تمامی جماعت اسرائیل کفاره خواهد کرد. ۱۸ پس نزد مذبح که به حضور خداوند است بیرون آید، و برای آن کفاره نماید، و از خون گاو و از خون بز گرفته، آن را بر شاخه های مذبح بهر طرف بپاشد. ۱۹ و قدری از خون را به انگشت خود هفت مرتبه بر آن بپاشد و آن را تطهیر کند، و آن را از نجاسات بنی اسرائیل تقدیس نماید.

۲۰ «و چون از کفاره نمودن برای قدس و برای خیمه اجتماع و برای مذبح فارغ شود، آنگاه بزنده را نزدیک بیاورد. ۲۱ و هارون دو دست خود را بر سر بزنده بنهد، و همه خطایای بنی اسرائیل و همه تقصیرهای ایشان را با همه گناهان ایشان اعتراف نماید، و آنها را بر سر بز بگذارد و آن را به دست شخص حاضر به صحرا بفرستد. ۲۲ و بز همه گناهان ایشان را به زمین ویران بر خود خواهد برد. پس بز را به صحرا رها کند. ۲۳ و هارون به خیمه اجتماع داخل

شود، و رخت گان را که در وقت داخل شدن به قدس پوشیده بود بیرون کرده، آنها را در آنجا بگذارد. ۲۴ و بدن خود را در جای مقدس به آب غسل دهد، و رخت خود را پوشیده، بیرون آید، و قربانی سوختنی خود و قربانی سوختنی قوم را بگذراند، و برای خود و برای قوم کفاره نماید. ۲۵ و پیه قربانی گاه را بر مذبح بسوزاند. ۲۶ و آنکه بز را برای عزازیل رها کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۷ و گاو قربانی گاه و بز قربانی گاه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند. ۲۸ و آنکه آنها را سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود.

۲۹ «و این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار نکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ماوا گزیده باشد. ۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گاهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد. ۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی. ۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهانت نماید کفاره را بنماید. و رختهای گان یعنی رختهای مقدس را بپوشد. ۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید. ۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنی اسرائیل از تمامی گاهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

۱۷

اهمیت خون

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می فرماید و می گوید: ۳ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بزدر لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید، ۴ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذراند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند. ۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود. ۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود.

۸ «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذراند، ۹ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوند بگذراند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد بر می گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می کند. ۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفته ام: هیچکس از شما خون نخورد و غریبی که در میان شما ماوا گیرند خون نخورد. ۱۳ و هر شخص از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گیرند، که هر جانور یا مرغی را که خورده می شود صید کند، پس خون آن را بریزد و به خاک بپوشاند. ۱۴ زیرا جان هر ذی جسد خون آن و جان آن یکی است، پس بنی اسرائیل را گفته ام خون هیچ ذی جسد را نخورید، زیرا جان هر ذی جسد خون آن است، هر که آن را بخورد منقطع خواهد شد. ۱۵ و هر کسی از متوطنان یا از غریبانی که میته

یا دریده شده‌ای بخورد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. پس طاهر خواهد شد. ۱۶ و اگر آن را نشوید و بدن خود را غسل ندهد، متحمل گناه خود خواهد بود.»

۱۸

روابط نامشروع

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می‌بودید عمل ننمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل ننمایید، و برحسب فرایض ایشان رفتار مکنید. ۴ احکام مرا بجا آورید و فرایض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار ننمایید، من یهوه خدای شما هستم. ۵ پس فرایض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم. ۶ هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. ۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید، او مادر توست. کشف عورت او مکن. ۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است. ۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف ننماید. ۱۰ عورت دختر پست و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است. ۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن. ۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است. ۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است. ۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی ننماید. او به منزله (عمه تو است). ۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پست تو است. عورت او را کشف مکن. ۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است. ۱۷ عورت زنی را با دخترش کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می‌باشند و این فجور است. ۱۸ و زنی را با خواهرش مگیر، تاهوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف نمایی. ۱۹ و به زنی در نجاست حیضش نزدیکی ننماید، تا عورت او را کشف کنی. ۲۰ و با زن همسایه خود همبستر مشو، تا خود را با وی نجس سازی. ۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی حرمت مساز. من یهوه هستم. ۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است. ۲۳ و با هیچ بهیمه‌ای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمه‌ای نایستد تا با آن جماع کند، زیرا که این فجور است. ۲۴ «به هیچ کدام از اینها خویشستن را نجس مسازید، زیرا به همه اینها امتحانی که من پیش روی شما بیرون می‌کنم، نجس شده‌اند. ۲۵ و زمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود. ۲۶ پس شما فرایض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غریبی که در میان شما ماوا گیرند. ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است. ۲۸ مبادا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتحانی را که قبل از شما بودند، قی کرده است. ۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل ننمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

۱۹

قوانین مختلف

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم. ۳ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبت

های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم. ^۴ به سوی بتها میل نکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم. ^۵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذارید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید، ^۶ در روزی که آن را ذبح نمائید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود. ^۷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می باشد، مقبول نخواهد شد. ^۸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی حرمت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد.

^۹ «و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی نکنید. ^{۱۰} و تاکستان خود را دانه چینی ننماید، و خوشه های ریخته شده تاکستان خود را بر چین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم. ^{۱۱} دزدی نکنید، و مکر ننمائید، و با یکدیگر دروغ مگویید. ^{۱۲} و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی حرمت نموده باشی، من یهوه هستم. ^{۱۳} مال همسایه خود را غصب ننماید، و ستم مکن، و مزد مزدور زدت تو تا صبح نماند. ^{۱۴} کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم. ^{۱۵} در داوری بی انصافی مکن، و فقیر را طرفداری ننماید، و بزرگ را محترم مدار، و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ ^{۱۶} در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم. ^{۱۷} برادر خود را در دل خود بغض ننماید، البته همسایه خود را تنبیه کن، و به سبب او متحمل گناه باش. ^{۱۸} از ابائی قوم خود انتقام مگیر، و کینه مورز، و همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما. من یهوه هستم. ^{۱۹} فرائض مرا نگاه دارید. بهیمه خود را با غیر جنس به جماع و امذار، و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار، و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن. ^{۲۰} و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن کنیز و نامزد کسی باشد، اما فدیّه نداده شده، و نه آزادی به او بخشیده، ایشان را سیاست باید کرد، لیکن کشته نشوند زیرا که او آزاد نبود. ^{۲۱} و مرد برای قربانی جرم خود قوچ قربانی جرم را نزد خداوند به در خیمه اجتماع بیاورد. ^{۲۲} و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم را نزد خداوند گاهش را که کرده است کفار خواهد کرد، و او از گاهی که کرده است آمرزیده خواهد شد.

^{۲۳} «و چون به آن زمین داخل شدید و هر قسم درخت را برای خوراک نشانید، پس میوه آن را مثل ناخنوتی آن بشمارید، سه سال برای شماناخنوت باشد؛ خورده نشود. ^{۲۴} و در سال چهارم همه میوه آن برای تجید خداوند مقدس خواهد بود. ^{۲۵} و در سال پنجم میوه آن را بخورید تا محصول خود را برای شما زیاده کند. من یهوه خدای شما هستم. ^{۲۶} هیچ چیز را با خون مخورید و تفال مزیند و شگون نکنید. ^{۲۷} گوشه های سر خود را متراشید، و گوشه های ریش خود را چینیید. ^{۲۸} بدن خود را بجهت مرده مجروح مسازید، و هیچ نشان بر خود داغ نکنید. من یهوه هستم. ^{۲۹} دختر خود را بی عصمت مساز، و او را به فاحشگی و امذار، مبادا زمین مرتکب زنا شود و زمین پر از فجور گردد. ^{۳۰} سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا محترم دارید. من یهوه هستم. ^{۳۱} به اصحاب اجنه توجه نکنید، و از جادوگران پرسش ننمائید، تا خود را به ایشان نجس سازید. من یهوه خدای شما هستم. ^{۳۲} در پیش ریش سفید برخیز، و روی مرد پیر را محترم دار، و از خدای خود بترس. من یهوه هستم.

^{۳۳} و چون غریبی با تو در زمین شما ماوا گزیند، او را میازارید. ^{۳۴} غریبی که در میان شما ماوا گزیند، مثل متوطن از شما باشد. و او را مثل خود محبت نما، زیرا که شما در زمین مصر غریب بودید. من یهوه خدای شما هستم. ^{۳۵} در عدل هیچ بی انصافی نکنید، یعنی در پیمایش یا در وزن یا در پیمانه. ^{۳۶} ترازوهای راست و سنگهای راست و ایفه راست و هین راست بدارید. من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم. ^{۳۷} پس جمیع فرائض مرا و احکام مرا نگاه دارید و آنها را بجا آورید. من یهوه هستم.»

مجازات گناه

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گیرند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند. ۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی حرمت کند. ۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص پوشانند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشند، ۵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی را که در عقب او زنا کار شده، در پیروی مولک زنا کرده اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت. ۶ و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۷ پس خود را تقدیس نماید و مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم. ۸ و فرائض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می نمایم. ۹ و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خویش بر خود او خواهد بود. ۱۰ و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هر که با زن همسایه خود زنا نماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. ۱۱ و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده اند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۳ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو مجور کرده اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباح است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد. ۱۵ و مردی که با بهیمه ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. ۱۶ و زنی که به بهیمه ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست. ۱۷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هر دوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۱۹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود. ۲۰ و کسی که با زن عموی خود بخوابد، عورت عموی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بی کس خواهند بود. ۲۱ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی کس خواهند بود.

۲۲ «پس جمیع فرائض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به آنجا می آورم تا در آن ساکن شوید، شما راقی نکنید. ۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم. ۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده ام. ۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیزی که بر زمین می خزد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده ام تا نجس باشند. ۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شما را از امتها امتیاز

کرده‌ام تا از آن من باشید. ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

۲۱

قوانین برای کاهنان

۱ و خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، ۲ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد. ۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشان را بی عصمت ننماید. ۵ سر خود را بی مو نسازند، و گوشه های ریش خود را تراشند، و بدن خود را مجروح ننمایند. ۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می گذرانند. پس مقدس باشند. ۷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح ننمایند، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است. ۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را می گذرانند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه که شما را تقدیس می کنم، قدوس هستم. ۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی عصمت کرده است. به آتش سوخته شود.

۱۰ «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را نکشاید و گریبان خود را چاک نکند، ۱۱ و نزد هیچ شخص مرده نزود، و برای پدر خود و مادر خود خویشان را نجس نسازد. ۱۲ و از مکان مقدس بیرون نزود، و مکان مقدس خدای خود را بی عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می باشد. من یهوه هستم. ۱۳ و اوزن باکره ای نکاح کند. ۱۴ و بیوه و مطلقه و بی عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط باکره ای از قوم خود را به زنی بگیرد. ۱۵ و ذریت خود را در میان قوم خود بی عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می سازم.»

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذرانند. ۱۸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، نه مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضاء، ۱۹ و نه کسی که شکسته یا پا شکسته دست باشد، ۲۰ و نه گوز پشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه. ۲۱ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند را بگذرانند، چونکه معیوب است، برای گذراندن طعام خدای خود نزدیک نیاید. ۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد. ۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذهب نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس مرا بی حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می کنم.» ۲۴ پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

۲۲

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف می کنند احتراز ننمایند، و نام قدوس مرا بی حرمت نسازند. من یهوه هستم. ۳ به ایشان بگو: هر کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من یهوه هستم. ۴ هر کس از ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا طاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید، ۵ و کسی که هر حشرات را که از آن نجس می شوند لمس نماید، یا آدمی

را که از او نجس می‌شوند از هرنجاستی که دارد. ۶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد. ۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است. ۸ مینه یا دریده شده را نخورد تا از آن نجس شود. من یهوه هستم. ۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبدا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی حرمت نمایند بمیرند. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم. ۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد. ۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخرد، زر خرید او می‌باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز، هر دو خوراک او را بخورد. ۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخورد. ۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد. ۱۴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد. ۱۵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می گذراند، بی حرمت نسازند. ۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم.»

قربانی نامقبول

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذراند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می گذراند، ۱۹ تا شما مقبول شوید. آن را نری عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید. ۲۰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد. ۲۱ و اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافلة، چه از رمه چه از گله، آن بی عیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد. ۲۲ کور یا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذرانید. ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذاران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد. ۲۴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید. ۲۵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ یک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهند شد.»

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «چون گاو یا گوسفند یا بز زاییده شود، هفت روز نزد مادر خود بماند و در روز هشتم و بعد برای قربانی هدیه آتشین نزد خداوند مقبول خواهد شد. ۲۸ اما گاو یا گوسفند آن را با بچه اش در یک روز ذبح ننمایید. ۲۹ و چون ذبیحه تشکر برای خداوند ذبح نمایید، آن را ذبح کنید تا مقبول شوید. ۳۰ در همان روز خورده شود و چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید. من یهوه هستم. ۳۱ پس اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم. ۳۲ و نام قدوس مرا بی حرمت مسازید و در میان بنی اسرائیل تقدیس خواهم شد. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم. ۳۳ و شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من یهوه هستم.»

۲۳

محلل های مقدس

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسهای من می‌باشند.

۳ «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کارمکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است.»

فصح

۴ «اینها موسسه‌های خداوند و محفلهای مقدس می‌باشد، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصح خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.»

عید نوبرها

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می‌دهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود رانزد کاهن بیاورید. ۱۱ و بافه را به حضور خداوند بچیناند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سبت کاهن آن را بچیناند. ۱۲ و در روزی که شما بافه را می‌چینانید، بره یک ساله بی‌عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود. ۱۴ و نان و خوشه‌های برشته شده و خوشه‌های تازه بخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود.»

عید هفته‌ها

۱۵ و از فردای آن سبت، از روزی که بافه چنیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود. ۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید. ۱۷ از مسکنهای خود دونان چنیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیر مایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد. ۱۸ و همراه نان، هفت بره یک ساله بی‌عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند. ۱۹ و یک بز برای قربانی گاه، و دو بره نزدیک ساله برای ذبحه سلامتی بگذرانید. ۲۰ و کاهن آنها را با نان نوبر بجهت هدیه چنیدنی به حضور خداوند با آن دو بره بچیناند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد. ۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد، و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما بر پشتهای شما فریضه ابدی باشد. ۲۲ و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه‌های مزرعه خود را تمام درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی نمائید، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من بپوه خدای شما هستم.»

عید کرناها

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس. ۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید.»

عید کفارها

۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «در دهم این ماه هفتم، روز کفارها است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. ۲۸ و در همان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفارها است تا برای شما به حضور بپوه خدای شما کفارها بشود. ۲۹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۰ و هر کسی که در همان روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم او منقطع خواهم ساخت. ۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما

فریضه‌ای ابدی است. ۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.»

عید خیمه‌ها

۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه‌ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود. ۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل نکنید. ۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید. این تکمیل عید است؛ هیچ کار از شغل نکنید. ۳۷ این موسمه‌ای خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روزش، ۳۸ سواى سبت های خداوند و سواى عطایای خود و سواى جميع نذرهای خود و سواى همه نوافل خود که برای خداوند می‌دهید. ۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت. ۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه‌های خرما و شاخه‌های درختان پر برگ، و ویدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایند. ۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شما فریضه‌ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید. ۴۲ هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند. ۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی‌اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گردانیدم. من یهوه خدای شما هستم.» ۴۴ پس موسی بنی‌اسرائیل را از موسمه‌ای خداوند خبر داد.

۲۴

هدایای آتشین

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ که «بنی‌اسرائیل را امر بفرما تا روغن زیتون صاف کوبیده شده برای روشنایی بگیرند، تا چراغ را دائم روشن کنند. ۳ هارون آن را بیرون حجاب شهادت در خیمه اجتماع از شام تا صبح به حضور خداوند پیوسته بیاراید. در پشتهای شما فریضه ابدی است. ۴ چراغها را بر چراغدان طاهر، به حضور خداوند پیوسته بیاراید. ۵ و آرد نرم بگیر و از آن دوازده گرده بپز، برای هر گرده دوعشر باشد. ۶ و آنها را به دو صف، در هر صف شش، بر میز طاهر به حضور خداوند بگذار. ۷ و بر هر صف بخور صاف بنه، تا بجهت یادگاری برای نان و هدیه آتشین باشد برای خداوند. ۸ در هر روز سبت آن را همیشه به حضور خداوند بیاراید. از جانب بنی‌اسرائیل عهد ابدی خواهد بود. ۹ و از آن هارون و پسرانش خواهد بود تا آن را در مکان مقدس بخورند، زیرا این از هدایای آتشین خداوند به فریضه ابدی برای وی قدس اقداس خواهد بود.»

مجازات لعنت کننده

۱۰ و پسر زن اسرائیلی که پدرش مرد مصری بود در میان بنی‌اسرائیل بیرون آمد، و پسر زن اسرائیلی با مرد اسرائیلی در لشکرگاه جنگ کردند. ۱۱ و پسر زن اسرائیلی اسم را کفر گفت و لعنت کرد. پس او را نزد موسی آوردند و نام مادر او شلومیت دختر دبری از سبط دان بود. ۱۲ و او را در زندان انداختند تا از دهن خداوند اطلاع یابند.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۴ «آن کس را که لعنت کرده است، بیرون لشکرگاه ببر، و همه آنانی که شنیدند دستهای خود را بر سر وی بپند، و تمامی جماعت او را سنگسار کنند. ۱۵ و بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر کسی که خدای خود را لعنت کند متحمل نگاه خود خواهد بود. ۱۶ و هر که اسم یهوه را کفر گوید هراینه کشته شود، تمامی جماعت او را البته سنگسار کنند، خواه غریب خواه متوطن. چونکه اسم را کفر گفته است کشته شود. ۱۷ و کسی که آدمی را بزند که بمیرد، البته کشته شود. ۱۸ و کسی که بهیمة‌ای

را بزند که بمیرد عوض آن را بدهد، جان به عوض جان. ۱۹ و کسی که همسایه خود را عیب رسانیده باشد چنانکه او کرده باشد، به او کرده خواهد شد. ۲۰ شکستگی عوض شکستگی، چشم عوض چشم، دندان عوض دندان، چنانکه به آن شخص عیب رسانیده، همچنان به او رسانیده شود. ۲۱ و کسی که بهیمه‌ای را کشت، عوض آن را بدهد، اما کسی که انسان را کشت، کشته شود. ۲۲ شما را یک حکم خواهد بود، خواه غریب خواه متوطن، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۲۳ و موسی بنی اسرائیل را خبر داد، و آن را که لعنت کرده بود، بیرون لشکرگاه بردند، و او را به سنگ سنگسار کردند. پس بنی اسرائیل چنان که خداوند به موسی امر فرموده بود به عمل آوردند.

۲۵

سال سبت

۱ و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد. ۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تاکستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن. ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تاکستان خود را پازش ننما. ۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای موپازش ناکرده خود را چین، سال آرامی برای زمین باشد. ۶ و سبت زمین، خوراک بجعت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد شما گیرند. ۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود.

سال پنجاهم

۸ «و برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. ۹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنای بلندآواز را بگردان، در تمامی زمین خود کرنا را بگردان. ۱۰ سال پنجاهم را تقدیس نمایند، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنید. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد. ۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچینید، و انگورهای موپازش ناکرده آن را مچینید. ۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید. ۱۳ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد. ۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید. ۱۵ برحسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخر و برحسب سالهای محصولش تو بفروشد. ۱۶ برحسب زیادی سالها قیمت آن را زیاده کن، و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها رابه تو خواهد فروخت. ۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم. ۱۸ پس فریض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید. ۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود. ۲۰ و اگر گوید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، ۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد. ۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید. ۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید. ۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید. ۲۵ اگر برادر تو فقیر شده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بپاید، و آنچه را که برادرت می‌فروشد، انفکاک نماید. ۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدانماید. ۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته

بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد. ۲۸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و در یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت.

۲۹ «و اگر کسی خانه سکونت در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود. ۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه‌ای که در شهر حصاردار است، برای خریداران آنسلا بعد نسل برقرار باشد، در یوبیل رها نشود. ۳۱ لیکن خانه‌های دهات که حصار گرد خود ندارد، با مزرعه‌های آن زمین شمرده شود. برای آنها حق انفکاک هست و در یوبیل رها خواهد شد. ۳۲ و اما شهرهای لاویان، خانه‌های شهرهای ملک ایشان، حق انفکاک آنها همیشه برای لاویان است. ۳۳ و اگر کسی از لاویان بخرد، پس آنچه فروخته شده است از خانه یا از شهر ملک او در یوبیل رها خواهد شد، زیرا خانه‌های شهرهای لاویان در میان بنی‌اسرائیل، ملک ایشان است. ۳۴ و مزرعه‌های حوالی شهرهای ایشان فروخته نشود، زیرا که این برای ایشان ملک ابدی است.

۳۵ «و اگر برادرت فقیر شده، نزد تویی دست باشد، او را مثل غریب و مهمان دستگیری نما تا باتو زندگی نماید. ۳۶ از او ربا و سود مگیر و از خدای خود بترس، تا برادرت با تو زندگی نماید. ۳۷ نقد خود را به او به ربا مده و خوراک خود را به او به سود مده. ۳۸ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا زمین کنعان را به شما دهم و خدای شما باشم. ۳۹ و اگر برادرت نزد تو فقیر شده، خود را به تو بفروشد، بر او مثل غلام خدمت مگذار. ۴۰ مثل مزدور و مهمان نزد تو باشد و تا سال یوبیل نزد تو خدمت نماید. ۴۱ آنگاه از نزد تو بیرون رود، خود او و پسرانش همراه وی، و به خاندان خود برگردد و به ملک پدران خود رجعت نماید. ۴۲ زیرا که ایشان بندگان منند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم؛ مثل غلامان فروخته نشوند. ۴۳ بر او به سختی حکم رانی ننما و از خدای خود بترس. ۴۴ و اما غلامان و کنیزان که برای تو خواهند بود، از امتهایی که به اطراف تو می‌باشند از ایشان غلامان و کنیزان بخرید. ۴۵ و هم از پسران مهمانانی که نزد شما ماوا گیرند، و از قبیل‌های ایشان که نزد شما باشند، که ایشان را در زمین شما تولید نمودند، بخرید و مملوک شما خواهند بود. ۴۶ و ایشان را بعد از خود برای پسران خود واگذارید، تا ملک موروثی باشند و ایشان را تا به ابد مملوک سازید. و اما برادران شما از بنی‌اسرائیل هیچکس بر برادر خود به سختی حکمرانی نکند.

۴۷ «و اگر غریب یا مهمانی نزد شما برخوردار گردد، و برادرت نزد او فقیر شده، به آن غریب یا مهمان تو یا به نسل خاندان آن غریب، خود را بفروشد، ۴۸ بعد از فروخته شدنش برای وی حق انفکاک می‌باشد. یکی از برادرانش او را انفکاک نماید. ۴۹ یا عمویش یا پسر عمویش او را انفکاک نماید، یا یکی از خویشان او از خاندانش او را انفکاک نماید، یا خود او اگر برخوردار گردد، خویشش را انفکاک نماید. ۵۰ و با آن کسی که او را خرید از سالی که خود را فروخت تا سال یوبیل حساب کند، و نقد فروش او بر حسب شماره سالها باشد، موافق روزهای مزدور نزد او باشد. ۵۱ اگر سالهای بسیار باقی باشد، بر حسب آنها نقد انفکاک خود را از نقد فروش خود، پس بدهد. ۵۲ و اگر تا سال یوبیل، سالهای کم باقی باشد با وی حساب بکند، و بر حسب سالهای نقد انفکاک خود را رد نماید. ۵۳ مثل مزدوری که سال به سال اجیر باشد نزد او بماند، و در نظر تو به سختی بروی حکمرانی نکند. ۵۴ و اگر به اینها انفکاک نشود پس در سال یوبیل رها شود، هم خود او و پسرانش همراه وی. ۵۵ زیرا برای من بنی‌اسرائیل غلام اند، ایشان غلام من می‌باشند که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم. من یهوه خدای شما هستم.

۱ «برای خود بتم مسازید، و مثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپا ننمایید، و سنگی مصور در زمین خود نگذارید تا به آن بنجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۲ سبت‌های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم. ۳ اگر در فرائض من سلوک ننمایید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید،

۴ آنگاه بارانهای شما را درموسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد. ۵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سیری خورده، درزمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد. ۶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خوابید و ترسانده‌ای نخواهد بود، و حیوانات موزی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گذر نخواهد کرد. ۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۹ و بر شما التفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود. ۱۰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، و کهنه را برای نو بیرون خواهید آورد. ۱۱ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شمارا مکروه نخواهد داشت. ۱۲ و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود. ۱۳ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما را شکستم، و شما را راست روان ساختم.

تنبيه نامطیعان

۱۴ «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجای آورید، ۱۵ و اگر فرائض مرا رد نمائید و دل شما احکام مرا مکروه دارد، تا تمامی اوامر مرا بجای آورده، عهد مرا بشکنید، ۱۶ من این را به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بی فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد. ۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منزهم خواهید شد، و آتانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده‌ای فرار خواهید نمود. ۱۸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گاهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد. ۱۹ و غرقوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت. ۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد. ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابا نمائید، آنگاه برحسب گاهانتان هفت چندان بلایای زیاده بر شما عارض گردانم. ۲۲ و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شمارا در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد. ۲۳ و اگر با این همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید، ۲۴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و شما را برای گاهانتان هفت چندان سزا خواهم داد. ۲۵ و بر شما شمشیری خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و با در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن تسلیم خواهید شد. ۲۶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد. ۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمائید، ۲۸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گاهانتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد. ۲۹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد. ۳۰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه های شمارا بر لاشه های پتهای شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت. ۳۱ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرها و خوشبوی شما را نخواهم بویید. ۳۲ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد. ۳۳ و شما را در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد. ۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی اش،

حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، ازسبت های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبت های خود تمتع خواهد برد. ۳۵ تمامی روزهای ویرانی اش آرامی خواهدیافت، یعنی آن آرامی که در سبت های شما حینی که در آن ساکن می بودید، نیافته بود.

۳۶ «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد. ۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، بآنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود. ۳۸ و در میان امتهایاک خواهید شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد. ۳۹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گاهان خود فانی خواهند شد، و در گاهان پدران خود نیز فانی خواهند شد. ۴۰ پس به گاهان خود و به گاهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده اند، اعتراف خواهند کرد. ۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل ناخون ایشان متواضع شود و سزای گاهان خود را بپذیرند، ۴۲ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیادخواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد. ۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد ازسبت های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گاه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فرایض مرامکروه داشت. ۴۴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان راهلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من بپوه خدای ایشان هستم. ۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم آورد که ایشان را در نظر امتهای از زمین مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من بپوه هستم.» ۴۶ این است فرایض و احکام و شریعی که خداوند در میان خود و بنی اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

۲۷

موقوفات برای خداوند

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند. ۳ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود. ۴ و اگر اناث باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود. ۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت اناث ده مثقال خواهد بود. ۶ و اگر از یک ماهه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت اناث، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود. ۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای اناث ده مثقال خواهد بود. ۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید. ۹ و اگر بهیمه ای باشد از انبیهایی که برای خداوند قربانی می گذرانند، هرآنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود. ۱۰ آن را مبادله ننماید و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکند. و اگر بهیمه ای را به بهیمه ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود. ۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند. ۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد توای کاهن، چنین باشد. ۱۳ و اگر آن را فدیه دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد. ۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند. ۱۵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیه دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود. ۱۶ و اگر کسی قطعه ای از

زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی می‌باشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود. ۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیه دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود. ۲۰ و اگر نخواهد زمین را فدیه دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیه داده نخواهد شد. ۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید، ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد. ۲۴ و آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود. ۲۵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است.

۲۶ «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است. ۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را بر حسب برآورد تو فدیه دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیه داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود. ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است. ۲۹ هر وقتی که از انسان وقف شده باشد، فدیه داده نشود. البته کشته شود. ۳۰ و تمامی دهیک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. ۳۱ و اگر کسی از دهیک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید. ۳۲ و تمامی دهیک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود. ۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.» ۳۴ این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

کتاب اعداد

سرشماری اول

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند دریابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرید. ۳ از بیست ساله و زیاده، هر که از اسرائیل به جنگ بیرون می رود، تو وهارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. ۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. ۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصور بن شدیثور.

۶ و از شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای.

۷ و از یهودا، نحشون بن عمیناداب.

۸ و از یساکار، نتائیل بن صوغر.

۹ و از زبولون، الیاب بن حیلون.

۱۰ و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیپود. و از منسی، جلیئیل بن فدهصور.

۱۱ از بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

۱۲ و از دان، اخیعزر بن عبیشدای.

۱۳ و از اشیر، جعینیل بن عکران.

۱۴ و از جاد، الیاساف بن دعوییل.

۱۵ و از نفتالی، اخیرع بن عینان.»

۱۶ ایانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل.

۱۷ و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. ۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم ها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند. ۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در دریابان سینا بشمرده.

۲۰ و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نامها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می رفتند. ۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند.

۲۲ و انساب بنی شمعون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسم ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت. ۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند.

۲۴ و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت. ۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند.

۲۶ و انساب بنی یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت. ۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفر بودند.

۲۸ و انساب بنی یساکار برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت. ۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۰ و انساب بنی زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می رفت. ۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند.

۳۲ و انساب بنی یوسف از بنی افرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم هاز بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۳۴ و انساب بنی منسی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دو بیست نفر بودند. ۳۶ و انساب بنی بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۸ و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ می‌رفت. ۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند. ۴۰ و انساب بنی اشیر برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند. ۴۲ و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هر که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند. ۴۴ اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمرده شدند. ۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت، ۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۴۷ اما لاویان برحسب سبط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. ۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «اما سبط لاوی را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی اسرائیل مگیر. ۵۰ لیکن لاویان را برمسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هر چه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند. ۵۱ و چون مسکن روانه شود لاویان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افراشته شود لاویان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود. ۵۲ و بنی اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند. ۵۳ و لاویان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبادا غضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لاویان شعائر مسکن شهادت را نگاه دارند.» ۵۴ پس بنی اسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

۲

ترتیب قرارگیری اسباب

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر کس از بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. ۳ و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهودا برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون بن عیناداب باشد. ۴ و فوج او که از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۵ و سبط یساکار در پهلوئی او خیمه زنند، و رئیس بنی یساکار نتائیل بن صوغر باشد. ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۷ و سبط یبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد. ۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۹ جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند. ۱۰ و بر جانب جنوب، علم محله روبین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیور باشد. ۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۱۲ و در پهلوئی او سبط شمعون خیمه زنند و رئیس بنی شمعون شلومیتیل بن صوریشدا ی باشد. ۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و

سیصد نفر بودند. ۱۴ و سبط جادو رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوثیل باشد. ۱۵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۱۶ جمیع شمرده شدگان محله روبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند.

۱۷ و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لاویان در میان محله‌ها کوچ کند، چنانکه خیمه می‌زنند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند.

۱۸ و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیهود باشد. ۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۲۰ و درپهلوی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد. ۲۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دویست نفر بودند. ۲۲ و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ایدان بن جدعونی باشد. ۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۲۴ جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند.

۲۵ و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیزر بن عمیشدای باشد. ۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند. ۲۷ و درپهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زنند، و رئیس بنی اشیر یغعیئیل بن عکران باشد. ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند. ۲۹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیرع بن عینان باشد. ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند.

۳۲ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، جمیع شمرده شدگان محله‌ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۳۳ اما لاویان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند.

۳۴ و بنی اسرائیل موافق هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند، به اینطور نزد علمهای خود خیمه می‌زدند و به اینطور هرکس برحسب قبایل خود با خاندان آبای خود کوچ می‌کردند.

۳

لاویان

۱ این است انساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد. ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده‌اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار. ۳ این است نامهای پسران هارون که نه مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود. ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پسری نبود و العازار و ایتمار به حضور پدر خود هارون، کهانت می‌نمودند.

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «سبط لاوی را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند. ۷ و ایشان شعائر او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجاآورند. ۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنی اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجاآورند. ۹ و لاویان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده‌اند. ۱۰ و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «که اینک من لاویان را از میان بنی اسرائیل، به عوض هر نخست زاده‌ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته‌ام، پس لاویان از آن من می‌باشند. ۱۳ زیرا جمیع نخست

زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می‌باشند، من یهوه هستم.»

۱۴ و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ۱۵ «بنی لاوی را برحسب خاندان آبای قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» ۱۶ پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد. ۱۷ و پسران لاوی موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری. ۱۸ و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شعی. ۱۹ و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمرام و یصهار و حبرون و عزریئیل. ۲۰ و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاویان برحسب خاندان آبای ایشان.

۲۱ و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شعی. اینانند قبایل جرشونیان. ۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند. ۲۳ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زند. ۲۴ و سرور خاندان آبای جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد. ۲۵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد. ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذبح است و طنابهایش با هر خدمت آنها.

۲۷ و از قهات، قبیله عمرامیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزریئیلیان، اینانند قبایل قهاتیان. ۲۸ به شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش صد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند. ۲۹ و قبایل بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند. ۳۰ و سرور خاندان آبای قبایل قهاتیان، الیاصافان بن عزریئیل باشد. ۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبحها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد. ۳۲ و سرور سروران لاویان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود.

۳۳ و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان، اینانند قبایل مراری. ۳۴ و شمرده شدگان ایشان و شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند. ۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صوریئیل بن ایحیال باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند. ۳۶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه‌هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد. ۳۷ و ستونهای اطراف صحن و پایه‌های آنها و میخها و طنابهای آنها.

۳۸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود. ۳۹ و جمع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمرند، همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند.

۴۰ و خداوند به موسی گفت: «جمیع نخست زادگان تریه بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر. ۴۱ و لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل برای من که یهوه هستم بگیر، و بهایم لاویان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنی اسرائیل.»

۴۲ پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنی اسرائیل را شمرد. ۴۳ و جمیع نخست زادگان تریه، برحسب شماره اسم‌های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند.

۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «لاویان را به عوض جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل، و بهایم لاویان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لاویان از آن من خواهند بود. من یهوه هستم. ۴۶ و اما درباره فدیة دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر لاویان زیاده‌اند، ۴۷ پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. ۴۸ و نقد فدیة آنان که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.»

۴۹ پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لاویان فدیه آنها شده بودند، گرفت. ۵۰ و از نخست زادگان بنی اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و شصت و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت. ۵۱ و موسی نقد فدیه را برحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

۴

بنی قهات

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب بنی قهات را از میان بنی لاوی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر. ۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هر که داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند.

۴ و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع، کار قدس الاقداس باشد.

۵ و هنگامی که اردو کوچ می کند هارون و پسرانش داخل شده، پوشش حجاب را پایین بیاورند، و تابوت شهادت را به آن بپوشانند. ۶ و بر آن پوشش پوست خز آبی بگذارند و جامه ای که تمام آن لاجوردی باشد بالای آن پهن نموده، چوب دستپایش را بگذارند.

۷ و بر میز نان تقدّمه، جامه لاجوردی بگسترانند و بر آن، بشقابها و قاشقها و کاسه ها و پیاله های ریختنی را بگذارند و نان دائمی بر آن باشد. ۸ و جامه قرمز بر آنها گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند و چوب دستپایش را بگذارند.

۹ و جامه لاجوردی گرفته، شمعدان روشنایی و چراغهایش و گلگیرهایش و سینی هایش و تمامی ظروف روغنش را که به آنها خدمتش می کنند بپوشانند، ۱۰ و آن را و همه اسبابش را در پوشش پوست خز گذارده، بر چوب دستی بگذارند.

۱۱ و بر مذبح زرین، جامه لاجوردی گسترانیده، آن را به پوشش پوست خز بپوشانند، و چوب دستپایش را بگذارند.

۱۲ و تمامی اسباب خدمت را که به آنها در قدس خدمت می کنند گرفته، آنها را در جامه لاجوردی بگذارند، و آنها را به پوشش پوست خز بپوشانیده، بر چوب دست بنهند.

۱۳ و مذبح را از خاکستر خالی کرده، جامه ارغوانی بر آن بگسترانند. ۱۴ و جمیع اسبابش را که به آنها خدمت آن را می کنند یعنی مجرّها و جنگالها و خاک اندازها و کاسه ها، همه اسباب مذبح را بر روی آن بنهند، و بر آن پوشش، پوست خز گسترانیده، چوب دستپایش را بگذارند.

۱۵ و چون هارون و پسرانش در هنگام کوچ کردن اردو، از پوشانیدن قدس و تمامی اسباب قدس فارغ شوند، بعد از آن پسران قهات برای برداشتن آن بیایند، اما قدس را لمس ننمایند مبادا بمیرند، این چیزها از خیمه اجتماع حل بنی قهات می باشد.

۱۶ و ودیعت العازار بن هارون کاهن، روغن بجهت روشنایی و بخور خوشبو و هدیه آردی دائمی و روغن مسح و نظارت تمامی مسکن می باشد، با هر آنچه در آن است، خواه از قدس و خواه از اسبابش.»

۱۷ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «سبط قبایل قهاتیان را از میان لاویان منقطع مسازید. ۱۹ بلکه با ایشان چنین رفتار نمائید تا چون به قدس الاقداس نزدیک آید، زنده بمانند و نمیرند. هارون و پسرانش داخل آن بشوند، و هریک از ایشان را به خدمت و حمل خود بگذارند. ۲۰ و اما ایشان بجهت دیدن قدس لحظه ای هم داخل نشوند، مبادا بمیرند.»

بنی جرشون

۲۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۲ «حساب بنی جرشون را نیز برحسب خاندان آبای قبایل ایشان بگیر. ۲۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله ایشان را بشمار، هر که داخل شود تادر خیمه اجتماع به شغل پردازد و خدمت بنماید.

۲۴ «این است خدمت قبایل بنی جرشون در خدمت گذاری و حمل، ۲۵ که تجیرهای مسکن و خیمه اجتماع را با پوشش آن و پوشش پوست خز که بر بالای آن است، و پرده دروازه خیمه اجتماع را بردارند. ۲۶ و تجیرهای صحن و پرده مدخل دروازه صحن، که پیش مسکن و به اطراف مذبح است، و طنابهای آنها و همه اسباب خدمت آنها و هرچه به آنها باید کرده شود، ایشان بکنند. ۲۷ و تمامی خدمت بنی جرشون در هر حمل و خدمت ایشان، به فرمان هارون و پسران او بشود، و جمیع حملهای ایشان را بر ایشان ودیعت گذارید. ۲۸ این است خدمت قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع، و نظارت ایشان به دست ایتمار بن هارون کاهن باشد.

بنی مراری

۲۹ «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بشمار. ۳۰ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل شود، تا کارخیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. ۳۱ این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش ۳۲ و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب ودیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید. ۳۳ این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زیر دست ایتمار بن هارون کاهن.»

۳۴ و موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمرند. ۳۵ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. ۳۶ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. ۳۷ اینانند شمرده شدگان قبایل قهاتیان، هرکه در خیمه اجتماع کاری کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند. ۳۸ و شمرده شدگان بنی جرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۳۹ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۰ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، دو هزار و ششصد و سی نفر بودند. ۴۱ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی جرشون، هرکه در خیمه اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان خداوند شمرند.

۴۲ و شمرده شدگان قبایل بنی مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۴۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۴ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر بودند. ۴۵ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمرند.

۴۶ جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمرند، ۴۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه داخل می شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکند. ۴۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند، ۴۹ برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، او ایشان را شمرد.

۵

تطهیر اردوگاه

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هرکه جریان دارد و هرکه از میت نجس شود، از اردو اخراج کنند. ۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نماید؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نماید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.» ۴ و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند.

جبران جرم

۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را بگو: هرگاه مردی یا زنی به هرکدام از جمیع گناهان انسان مرتکب شده، به خداوند خیانت ورزد، و آن شخص مجرم شود،^۷ آنگاه گاهی را که کرده است اعتراف بنماید، واصل جرم خود را رد ننماید، و خمس آن را برآن مزید کرده، به کسی که بر او جرم نموده است، بدهد. ۸ و اگر آن کس را ویلی نباشد که دیه جرم به او داده شود، آنگاه دیه جرمی که برای خداوند داده می شود، از آن کاهن خواهد بود، علاوه بر قوچ کفاره که به آن دربارہ وی کفاره می شود. ۹ و هر هدیه افراشتنی از همه موقوفات بنی اسرائیل که نزد کاهن می آورند، از آن او باشد. ۱۰ و موقوفات هر کس از آن او خواهد بود، و هر چه که کسی به کاهن بدهد، از آن او باشد.»

خیانت زن شوهر دار

۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه زن کسی از او برگشته، به وی خیانت ورزد،^{۱۳} و مردی دیگر با او همبستر شود، و این از چشمان شوهرش پوشیده و مستور باشد، آن زن نجس می باشد، و اگر بر او شهادتی نباشد و در عین فعل گرفتار نشود،^{۱۴} و روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس شده باشد، یا روح غیرت بر او بیاید و به زن خود غیور شود، و آن زن نجس نشده باشد،^{۱۵} پس آن مرد زن خود را نزد کاهن بیاورد، و بجهت او برای هدیه، یک عشر ایفه آرد جوین بیاورد، و روغن بر آن نریزد، و کند بر آن نهد، زیرا که هدیه غیرت است و هدیه یادگار، که نگاه را بیاد می آورد. ۱۶ و کاهن او را نزدیک آورده، به حضور خداوند برپا دارد. ۱۷ و کاهن آب مقدس در ظرف سفالین بگیرد، و کاهن قدری از غباری که بر زمین مسکن باشد گرفته، بر آب پاشد. ۱۸ و کاهن زن را به حضور خداوند برپا داشته، موی سر او را باز کند و هدیه یادگار را که هدیه غیرت باشد بردست آن زن بگذارد، و آب تلخ لعنت بر دست کاهن باشد. ۱۹ و کاهن به زن قسم داده، به وی بگوید: اگر کسی با تو همبستر نشده، و اگر بسوی نجاست به کسی غیر از شوهر خود برگشته ای، پس از این آب تلخ لعنت میرا شوی. ۲۰ و لیکن اگر به غیر از شوهر خود برگشته، نجس شده ای، و کسی غیر از شوهرت با تو همبستر شده است،^{۲۱} آنگاه کاهن زن را قسم لعنت بدهد و کاهن به زن بگوید: خداوند تو را در میان قوم مورد لعنت و قسم بسازد به اینکه خداوند ران تو را ساقط و شکم تو را منتفخ گرداند. ۲۲ و این آب لعنت در احشای تو داخل شده، شکم تو را منتفخ و ران تو را ساقط بسازد. و آن زن بگوید: آمین آمین.

۲۳ و کاهن این لعنت را در طوماری بنویسد، و آنها را در آب تلخ محو کند. ۲۴ و آن آب لعنت تلخ را به زن بنوشاند، و آن آب لعنت در او داخل شده، تلخ خواهد شد. ۲۵ و کاهن هدیه غیرت را از دست زن گرفته، آن هدیه را به حضور خداوند بچیناند، و آن را نزد مذبح بیاورد. ۲۶ و کاهن مشتی از هدیه برای یادگاری آن گرفته، آن را بر مذبح بسوزاند و بعد از آن، آب آن را به زن بنوشاند. ۲۷ و چون آب را به او نوشاند، اگر نجس شده و به شوهر خود خیانت ورزیده باشد، آن آب لعنت داخل او شده، تلخ خواهد شد، شکم او منتفخ و ران او ساقط خواهد گردید، و آن زن در میان قوم خود مورد لعنت خواهد بود. ۲۸ و اگر آن زن نجس نشده، طاهر باشد، آنگاه میرا شده، اولاد خواهد زاید.

۲۹ «این است قانون غیرت، هنگامی که زن از شوهر خود برگشته، نجس شده باشد. ۳۰ یا هنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپا بدارد، و کاهن تمامی این قانون را دربارہ او اجرا دارد. ۳۱ پس آن مرد از نگاه میرا شود، و زن نگاه خود را متحمل خواهد بود.»

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، ۳ آنگاه از شراب و مسکرات بهره‌برد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیرانگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد. ۴ و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد.

۵ «و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد.

۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید. ۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خوشیدن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می‌باشد. ۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود.

۹ «و اگر کسی دفعت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش بتراشد، یعنی در روز هفتم آن را بتراشد. ۱۰ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۱۱ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید. ۱۲ و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (از نذر) تخصیص نماید، و به نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است.

۱۳ «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورند. ۱۴ و قربانی خود را برای خداوند بگذارند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی عیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی عیب بجهت ذبیحه سلامتی. ۱۵ و یک سبد نان فطیر یعنی گرده های آرد نرم سرشته شده باروغن، و قرصهای فطیر مسح شده باروغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها.

۱۶ «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذارند. ۱۷ و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذارند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذارند. ۱۸ «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع بتراشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آئینی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذارند.

۱۹ «و کاهن سردست بریان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. ۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدی به حضور خداوند بجنباند، این با سینه جنبانیدی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد.

۲۱ «این است قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذارند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند.»

برکت کاهنان

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: ۲۴ «بپوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. ۲۵ بپوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. ۲۶ بپوه روی خود را بر تو برافرازد و تو را سلامتی بخشد، ۲۷ و نام مرا بنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

۱ و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود،^۲ سروران اسرائیل و روسای خاندان آبای ایشان هدیه گذراندند. و اینها روسای اسباط بودند که برشمرده شدگان گماشته شدند.^۳ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارابه سرپوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارابه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها را پیش روی مسکن آوردند.

۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لاویان به هرکس به اندازه خدمتش تسلیم نما.»

۶ پس موسی ارابه‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لاویان تسلیم نمود.^۷ دو ارابه و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود.^۸ و چهار ارابه و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به دست ایامار بن هارون کاهن تسلیم نمود.^۹ اما به بنی قهات هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند.^{۱۰} و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذراندند. و سروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند.^{۱۱} و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند.

۱۲ و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبط یهودا هدیه خود را گذراند.^{۱۳} و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هدیه آردی.^{۱۴} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.^{۱۵} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.^{۱۶} و یک بز بجهت قربانی گناه.^{۱۷} و بجهت ذبحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب.

۱۸ و در روز دوم، تنائیل بن صوغر، سرور ساسا کار هدیه گذراند.^{۱۹} و هدیه‌ای که او گذراند یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.^{۲۰} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.^{۲۱} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی.^{۲۲} و یک بز بجهت قربانی گناه.^{۲۳} و بجهت ذبحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله، این بود هدیه تنائیل بن صوغر.

۲۴ و در روز سوم، الیاب بن حیلون سرور بنی زبولون، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.^{۲۵} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور،^{۲۶} و یک گاو جوان و یک قوچ بره زینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.^{۲۷} و یک بز بجهت قربانی گناه.^{۲۸} و بجهت ذبحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله، این بود هدیه الیاب بن حیلون.

۳۰ و در روز چهارم، ایصور بن شدیئور سرور بنی روبین، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.^{۳۱} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.^{۳۲} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی.^{۳۳} و یک بز بجهت قربانی گناه.^{۳۴} و بجهت ذبحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله، این بود هدیه ایصور بن شدیئور.

۳۶ و در روز پنجم، شلومیئیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون، هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی.^{۳۷} و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور.^{۳۸} و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک

ساله بجعت قربانی سوختنی. ۴۰ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۴۱ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه شلومیئیل بن صوریشدای.

۴۲ و در روز ششم، الیاساف بن دعوثیل سرور بنی جاد. ۴۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۴۶ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۴۷ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوثیل.

۴۸ و در روز هفتم، الیشمع بن عمیمو سرور بنی افرایم. ۴۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۵۲ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۵۳ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیمو.

۵۴ و در روز هشتم، جلیئیل بن فدهصور سرور بنی منسی. ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۷ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۵۸ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۵۹ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه جلیئیل بن فدهصور.

۶۰ و در روز نهم، ابیدان بن جدعون سرور بنی بنیامین. ۶۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن، بجعت هدیه آردی. ۶۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۶۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۶۴ و یک بز بز به جهت قربانی گناه ۶۵ به جهت ذبیحه سلامتی دو گاو و پنج قوچ و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه ابیدان بن جدعون.

۶۶ و در روز دهم، اخیعزر بن عمیشدای سرور بنی دان. ۶۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۶۸ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور. ۶۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۷۰ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۷۱ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه اخیعزر بن عمیشدای.

۷۲ و در روز یازدهم، فجعیئیل بن عکران سرور بنی اشیر. ۷۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۷۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۷۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک ساله بجعت قربانی سوختنی. ۷۶ و یک بز بز بجعت قربانی گناه. ۷۷ و بجعت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره زینه یک ساله. این بود هدیه فجعیئیل بن عکران.

۷۸ و در روز دوازدهم، اخیرع بن عینان، سرور بنی نفتالی. ۷۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجعت هدیه آردی. ۸۰ و یک قاشق طلا، ده مثقال پر از بخور. ۸۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره زینه یک

ساله بجهت قربانی سوختنی. ^{۸۲} و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ^{۸۳} و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه اخیر ع بن عینان.

^{۸۴} این بود تبرک مذبح در روزی که مسح شده بود، از جانب سروران اسرائیل دوازده طبق نقره و دوازده لگن نقره و دوازده قاشق طلا. ^{۸۵} هر طبق نقره صد و سی مثقال و هر لگن هفتاد، که تمامی نقره ظروف، دوهزار و چهارصد مثقال موافق مثقال قدس بود. ^{۸۶} و دوازده قاشق طلا پراز بخور هر کدام ده مثقال موافق مثقال قدس، که تمامی طلای قاشقها صد و بیست مثقال بود. ^{۸۷} تمامی گاوان بجهت قربانی سوختنی، دوازده گاو و دوازده قوچ و دوازده بره نرینه یک ساله. با هدیه آردی آنها و دوازده بز نر بجهت قربانی گناه. ^{۸۸} و تمامی گاوان بجهت ذبیحه سلامتی، بیست و چهار گاو و شصت قوچ و شصت بز نر و شصت بره نرینه یک ساله. این بود تبرک مذبح بعد از آنکه مسح شده بود.

^{۸۹} و چون موسی به خیمه اجتماع داخل شد تا با وی سخن گوید، آنگاه قول را می شنید که از بالای کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروی به وی سخن می گفت، پس با او تکلم می نمود.

۸

برافروختن چراغها

^۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۲ «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعان روشنایی بدهد.» ^۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ^۴ و صنعت شمعان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلهایش چرخکاری بود، موافق نمونه ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعان را ساخت.

تطهیر لاویان

^۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^۶ «لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما. ^۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفاره گناه را بر ایشان پاش و بر تمام بدن خود استره بگذارند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند. ^۸ و گاو جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نرم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی گناه بگیر. ^۹ و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن. ^{۱۰} و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذارند. ^{۱۱} و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذارند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند. ^{۱۲} و لاویان دستهای خود را بر سر گاوان بنهند، و تویی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذاران، تا بجهت لاویان کفاره شود. ^{۱۳} و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذاران. ^{۱۴} و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود. ^{۱۵} «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذاران. ^{۱۶} زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته ام. ^{۱۷} زیرا که جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من اند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. ^{۱۸} پس لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم. ^{۱۹} و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، و با به بنی اسرائیل عارض نشود.»

^{۲۰} پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند: بر حسب هر آنچه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند. ^{۲۱} و لاویان برای گناه خود کفاره کرده،

رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. ۲۲ و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خودپردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به ایشان عمل نمودند. ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. ۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. ۲۶ لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور با لاویان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

۹

عید فصح

۱ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ۳ در روز چهاردهم این ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فربایش و همه احکامش آن را معمول دارید.» ۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند. ۵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آورند، برحسب هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود. بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند. ۷ و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شویم؟»

۸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.»

۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعقاب شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصح را برای خداوند بجا آورد. ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند. ۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذارند و از آن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فربایش فصح آن را معمول دارند. ۱۳ اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذاریده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۴ و اگر غریبی در میان شما ماوا گیرند و بخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فربیشه و حکم فصح عمل نمائید، برای شما یک فربیشه می باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.»

ابرو آتش

۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می بود. ۱۶ همیشه چنین بوده که ابر آن را می پوشانید و منظر آتش در شب. ۱۷ و هرگاه ابر از خیمه برمی خاست بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می کردند و در هر جایی که ابر ساکن می شد آنجا بنی اسرائیل اردو می زدند. ۱۸ به فرمان خداوند بنی اسرائیل کوچ می کردند و به فرمان خداوند اردو می زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می بود، در اردو می ماندند. ۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می نمود، بنی اسرائیل ودیعت خداوند را نگاه می داشتند و کوچ نمی کردند. ۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلبی بر مسکن می ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردو می ماندند و به فرمان خداوند کوچ می کردند. ۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح می ماند و در وقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ می کردند، یا اگر روز و شب می ماند چون ابر برمی خاست، می کوچیدند. ۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن

ساکن می‌بود، بنی اسرائیل در اردوم می‌ماندند، و کوچ نمی‌کردند و چون برمی‌خواست، می‌کوچیدند. ۲۳ به فرمان خداوند اردو می‌زدند، و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می‌داشتند.

۱۰

دو کرنای نقره

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. ۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمه اجتماع جمع شوند. ۴ و چون یکی را بنوازند، سروان و روسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند. ۵ و چون تیز آهنگ بنوازید محله هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. ۶ و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازید، محله هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند، بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. ۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازید، لیکن تیز آهنگ منوازید.

۸ و بنی هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. ۹ و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می‌نماید می‌روید، کرناها را تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور پوهه خدای خود پیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. ۱۰ و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کرناها را بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من پوهه خدای شما هستم.»

کوچ از صحرای سینا

۱۱ و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابراز بالای خیمه شهادت برداشته شد، ۱۲ و بنی اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد، ۱۳ و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند.

۱۴ و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. ۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، تنائیل بن صوغر. ۱۶ و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون.

۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند.

۱۸ و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او ایصور بن شدیئور بود. ۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شلومیئیل بن صوریشدای. ۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوئیل.

۲۱ پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپاداشتند.

۲۲ پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیئود بود. ۲۳ و بر فوج سبط بنی منسی، جمیلئیل بن فدهصور. ۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعونی.

۲۵ پس علم محله بنی دان که موخر همه محله ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود.

۲۶ و بر فوج سبطی اشیر، یغعیئیل بن عکران. ۲۷ و بر فوج سبطی نفتالی، اخیرع بن عینان. ۲۸ این بود مراحل بنی اسرائیل با افواج ایشان. پس کوچ کردند.

۲۹ و موسی به حوخاب بن رعوئیل مدیانی که برادرزن موسی بود، گفت: «ما به مکانی که خداوند درباره آن گفته است که آن را به شما خواهم بخشید کوچ می‌کنیم، همراه ما بیا و بتواضع خواهیم نمود، چونکه خداوند درباره اسرائیل نیکو گفته است.»

۳۰ او وی را گفت: «نمی‌آیم، بلکه به زمین و به خاندان خود خواهم رفت.»

- ۳۱ گفت: «ما را ترک مکن زیرا چونکه تو منازل ما را در صحرا می‌دانی، بجهد ما مثل چشم خواهی بود.
- ۳۲ و اگر همراه ما بیایی، هر احسانی که خداوند بر ما بنماید، همان را بر تو خواهیم نمود.»
- ۳۳ و از کوه خداوند سفر سه روزه کوچ کردند، و تابوت عهد خداوند سفر سه روزه پیش روی ایشان رفت تا آرامگاهی برای ایشان بطلبد. ۳۴ و ابر خداوند در روز بالای سر ایشان بود، و وقتی که از لشکرگاه روانه می‌شدند.
- ۳۵ و چون تابوت روانه می‌شد، موسی می‌گفت: «ای خداوند برخیز و دشمنانت پراکنده شوند و مبغضانت از حضور تو منزهم گردند.»
- ۳۶ و چون فرود می‌آمد، می‌گفت: «ای خداوند نزد هزاران هزار اسرائیل رجوع نما.»

۱۱

طغیان قوم

- ۱ و قوم شکایت کآن در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. ۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورده، موسی نزد خداوند دعا نمود و آتش خاموش شد. ۳ پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد.
- ۴ و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت‌پرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! ۵ ماهی‌ای را که در مصر مفت می‌خوردیم و خیار و خربوزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می‌آوریم. ۶ و الا نجان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی‌آید!»
- ۷ و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل. ۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع می‌نمودند، و آن را در آسیا خرد می‌کردند یا در هاون می‌کوبیدند، و در دیگها پخته، گرده‌ها از آن می‌ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. ۹ و چون شبین در وقت شب بر اردو می‌بارید، من نیز بر آن می‌ریختم.
- ۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می‌گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد. ۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرا بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ ۱۲ آیامن به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییده‌ام که به من می‌گویند ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی‌دارد؟ ۱۳ گوشت از جکا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می‌گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. ۱۴ من به تنهایی نمی‌توانم تحمل تمامی این قوم را بنجام زیرا بر من زیاد سنگین است. ۱۵ و اگر ما من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافت مرا کشته، نابود ساز تا بدبختی خود را نبینم.»

۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان را می‌دانی که مشایخ قوم و سروران آنها می‌باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند. ۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که برتوست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی.»

۱۸ «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایند تا گوشت بخورند، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخوراند! زیرا که در مصر ما را خوش می‌گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. ۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست

روز، ۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکروه شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.»

۲۱ موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. ۲۲ آیا گله‌ها و رمله‌ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟»

۲۳ خداوند موسی را گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع می‌شود یا نه.»

۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. ۲۵ و خداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند.

۲۶ اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند. ۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می‌کنند.»

۲۸ و یوشع بن نون خادم موسی که از برگزیدگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را منع نما!» ۲۹ موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می‌بری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می‌بودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه می‌نمود!» ۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند.

۳۱ و بادی از جانب خداوند وزید، سلوی راز دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تغین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند. ۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حومر جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند. ۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می‌بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بلای بسیار سخت مبتلا ساخت. ۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند. ۳۵ و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

۱۲

شکایت مریم و هارون

۱ و مریم و هارون درباره زن حبشی که موسی گرفته بود، بر او شکایت آوردند، زیرا زن حبشی گرفته بود. ۲ و گفتند: «آیا خداوند با موسی به تنهایی تکلم نموده است، مگر به ما نیز تکلم ننموده؟» و خداوند این را شنید. ۳ و موسی مرد بسیار حلیم بود، بیشتر از جمیع مردمانی که در روی زمینند.

۴ در ساعت خداوند به موسی و هارون و مریم گفت: «شما هر سه نزد خیمه اجتماع بیرون آید.» و هر سه بیرون آمدند. ۵ و خداوند در ستون ابر نازل شده، به در خیمه ایستاد، و هارون و مریم را خوانده، ایشان هر دو بیرون آمدند. ۶ و او گفت: «الان سخنان مرا بشنوید: اگر در میان شما نبی‌ای باشد، من که یهوه هستم، خود را در رویا بر او ظاهر می‌کنم و در خواب به او سخن می‌گویم. ۷ اما بنده من موسی چنین نیست. او در تمامی خانه من امین است. ۸ با وی روبرو و آشکارا و نه در رمزها سخن می‌گویم، و شبیه خداوند را معاینه می‌بیند، پس چرا نرسیدید که بر بنده من موسی شکایت آوردید؟» ۹ و غضب خداوند بر ایشان افروخته شده، برفت. ۱۰ و چون ابر از روی خیمه برخاست، اینک مریم مثل برف مبروص بود، و هارون بر مریم نگاه کرد و اینک مبروص بود.

۱۱ و هارون به موسی گفت: «وایای آقام بار این نگاه را بر ما مگذار زیرا که حماقت کرده، نگاه ورزیده‌ایم. ۱۲ و او مثل میته‌ای نباشد که چون از رحم مادرش بیرون آید، نصف بدنش پوسیده باشد.»

۱۳ پس موسی نزد خداوند استغاثه کرده، گفت: «ای خدا او را شفا بده!» ۱۴ خداوند به موسی گفت: «اگر پدرش به روی وی فقط آب دهان می‌انداخت، آبا هفت روز نخل نمی شد؟ پس هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس بشود، و بعد از آن داخل شود.» ۱۵ پس مریم هفت روز بیرون لشکرگاه محبوس ماند، و تا داخل شدن مریم، قوم کوچ نکردند.

۱۶ و بعد از آن، قوم از حضیروت کوچ کرده، در صحرای فاران اردو زدند.

۱۳

تجسس کنعان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را ازهر سبط آبای ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.»

۳ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنی اسرائیل بودند. ۴ و نامهای ایشان اینهاست: ازسبط روبین، شمعون بن زکور. ۵ ازسبط شمعون، شافاط بن حوری. ۶ ازسبط یهوذا، کالیب بن یفنه. ۷ ازسبط یساکار، یجال بن یوسف. ۸ ازسبط فرام، هوشع بن نون. ۹ ازسبط بنیامین، فلعی بن رافو. ۱۰ ازسبط زبولون، جدیثیل بن سودی. ۱۱ ازسبط یوسف ازسبط بنی منشی، جدی بن سوسی. ۱۲ ازسبط دان، عمیثیل بن جلی. ۱۳ ازسبط اشیر، ستور بن میکائیل. ۱۴ ازسبط نفتالی، نحی بن وفسی. ۱۵ ازسبط جاد، جاوئیل بن ماکي. ۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را بهوشع نام نهاد.

۱۷ و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید. ۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف، قلیل‌اند یا کثیر. ۱۹ و زمینی که در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ ۲۰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی‌دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود.

۲۱ پس رفته زمین را از بیابان سین تا رحوب، نزد مدخل حات جاسوسی کردند. ۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلبای بنی عناق در آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوغن مصر بنا شده بود. ۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دوفتر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند. ۲۴ و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد.

۲۵ و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند. ۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. ۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه‌اش این است. ۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زورآوردند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق رانیز در آنجا دیدیم. ۲۹ و معامله در زمین جنوب ساکنند، و حیتان و یبوسیان و اموریان در کوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و برکناره اردن ساکنند.»

۳۰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.» ۳۱ اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ماقوی ترند.» ۳۲ و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده،

گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتم زمینی است که ساکنان خود را می خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند. ۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می نمودیم.»

۱۴

شورش قوم اسرائیل

۱ و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می گریستند. ۲ و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون همههم کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می مردم یا در این صحرا وفات می یافتیم! ۳ و چرا خداوند ما را به این زمین می آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟» ۴ و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.»

۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند. ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. ۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خویست. ۸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۹ زهار از خداوند متمدد نشوید، و از اهل زمین ترسان مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ما است، از ایشان مترسید.»

۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد. ۱۱ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا اهانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟ ۱۲ ایشان را به وبا مبتلا ساخته، هلاک می کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم ترا از ایشان خواهم ساخت.»

۱۳ موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده اند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که توای خداوند، معاینه دیده می شوی، و ابر تو بر ایشان قائم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابرو شب در ستون آتش می خرامی. ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوایفی که آوازه تو را شنیده اند، خواهند گفت: ۱۶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ۱۷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی ۱۸ که یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گاه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم می رساند. ۱۹ پس گناه این قوم را بر حسب عظمت رحمت خود بیامرز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آمرزیده ای.»

۲۰ و خداوند گفت: «بر حسب کلام تو آمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمود دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا اهانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریه او وارث آن خواهند شد. ۲۵ و چونکه عمالیقیان و کنعانیان دروادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قزقم به صحرا کوچ کنید.»

۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «تا به کی این جماعت شریر را که بر من همه می کنند متحمل بشوم؟ همه بنی اسرائیل را که بر من همه می کنند، شنیدم. ۲۸ به ایشان بگو خداوند می گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من همه کرده اید. ۳۰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. ۳۱ اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. ۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد. ۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل خواهند شد، تالاشه های شما در صحرا تلف شود. ۳۴ برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگاهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست. ۳۵ من که یهوه هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریر که به ضد من جمع شده اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.»

۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله مند ساختند. ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از وایامردند. ۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند.

۳۹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضریم و به مکانی که خداوند وعده داده است می رویم، زیرا گاه کرده ایم.» ۴۱ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! ۴۲ مروید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منزه شوید. ۴۳ زیرا عمالیقان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.» ۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. ۴۵ آنگاه عمالیقان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرود آمده، ایشان را زدند و تا حرما منزه ساختند.

۱۵

هدایا و قربانی ها

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می دهم داخل شوید، ۳ و می خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، چه قربانی سوختنی و چه ذیحه وفای نذر، یا برای نافله یادر عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیه خوشبو بجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ۴ آنگاه کسی که هدیه خود را می گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. ۵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذیحه بجهت هر بره حاضر کن.»

۶ «یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضر کن. ۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضر کن.»

۸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا ذیحه ای برای ادای نذری یا برای ذیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می کنی، ۹ آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند. ۱۰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود.

۱۱ «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره نرینه و هر بزغاله کرده شود. ۱۲ برحسب شماره‌ای که حاضر کنید بدین قسم برای هریک، موافق شماره آنها عمل نمائید.

۱۳ «هر متوطن چون هدیه آشتین خوشبو برای خداوند می گذراند، این اوامر را به اینطور بجا بیاورد. ۱۴ و اگر غریبی که در میان شما ماوا بگیرد، هر که در قرنهای شما در میان شما باشد، می خواهد هدیه آشتین خوشبو برای خداوند بگذراند، به نوعی که شما عمل می نمائید، او نیز عمل نماید. ۱۵ برای شما که اهل جماعت هستید و برای غریبی که نزد شما ماوا بگیرد یک فریضه باشد، فریضه ابدی در نسلهای شما؛ مثل شما به حضور خداوند مثل غریب است. ۱۶ یک قانون و یک حکم برای شما و برای غریبی که در میان شما ماوا بگیرد، خواهد بود.»

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من شما را در آن درمی آورم داخل شوید، ۱۹ و از محصول زمین بخورید، آنگاه هدیه افراشتنی برای خداوند بگذارید. ۲۰ از خمیر اول خود کرده‌ای بجهت هدیه افراشتنی بگذارید؛ مثل هدیه افراشتنی خرمن، همچنان آن را بگذارید. ۲۱ از خمیر اول خود، هدیه افراشتنی در قرنهای خود برای خداوند بگذارید.

۲۲ «و هرگاه سبوح خطا کرده، جمیع این اوامرها که خداوند به موسی گفته است، بجا نیاورده باشید، ۲۳ یعنی هرچه خداوند به واسطه موسی شما را امر فرمود، از روزی که خداوند امر فرمود و از آن به بعد در قرنهای شما. ۲۴ پس اگر این کار سبوح و بدون اطلاع جماعت کرده شد، آنگاه تمامی جماعت یک گاو جوان برای قربانی سوختنی و خوشبویی بجهت خداوند با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن، موافق رسم بگذارند، و یک بز نر بجهت قربانی نگاه. ۲۵ و کاهن برای تمامی جماعت بنی اسرائیل کفاره نماید، و ایشان آمرزیده خواهند شد، زیرا که آن کار سبوح شده است، و ایشان قربانی خود را بجهت هدیه آشتین خداوند و قربانی نگاه خود را بجهت سبوحش، به حضور خداوند گذرانیده اند. ۲۶ و تمامی جماعت بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، آمرزیده خواهند شد، زیرا که به تمامی جماعت سبوح شده بود.

۲۷ «و اگر یک نفر سبوح خطا کرده باشد، آنگاه بز ماده یک ساله برای قربانی نگاه بگذارند. ۲۸ و کاهن بجهت آن کسی که سبوح کرده است چونکه خطای او از نادانستگی بود، به حضور خداوند کفاره کند تا بجهت وی کفاره بشود و آمرزیده خواهد شد. ۲۹ بجهت کسی که سبوح خطا کند، خواه متوطنی از بنی اسرائیل و خواه غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، یک قانون خواهد بود.

۳۰ «و اما کسی که به دست بلند عمل نماید، چه متوطن و چه غریب، او به خداوند کفر کرده باشد، پس آن شخص از میان قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۱ چونکه کلام خداوند را حقیر شمرد، حکم او را شکسته است، آن کس البته منقطع شود و گاهش بروی خواهد بود.»

۳۲ و چون بنی اسرائیل در صحرا بودند، کسی را یافتند که در روز سبت هیزم جمع می کرد. ۳۳ و کسانی که او را یافتند که هیزم جمع می کرد، او را نزد موسی و هارون و تمامی جماعت آوردند. ۳۴ و او را در حبس نگاه داشتند، زیرا که اعلام نشده بود که با وی چه باید کرد. ۳۵ و خداوند به موسی گفت: «این شخص البته کشته شود، تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه با سنگها سنگسار کنند.» ۳۶ پس تمامی جماعت او را بیرون از لشکرگاه آورده، او را سنگسار کردند و بمرد، چنانکه خداوند به موسی امر کرده بود.

۳۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۸ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو که: برای خود بر گوشه های رخت خویش در قرنهای خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هر گوشه صیصیت بگذارند. ۳۹ و بجهت شما صیصیت خواهد بود تا بر آن بنگردی و تمام اوامر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و در پی دلها و چشمان خود که شما در پی آنها زنا می کنید، منحرف نشوید. ۴۰ تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید. ۴۱ من پوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من پوه خدای شما هستم.»

مجازات باغیان

۱ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی وداتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روبین (کسان) گفته،^۲ با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دویست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیده گان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند.^۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خوشتن را بر جماعت خداوند برمی افرازید؟»^۴ و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد.^۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد.»^۶ این را بکنید که مجرهار برای خود بگیری، ای قورح و تمامی جمعیت تو.^۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می نمایید!»^۸ و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی بشنوید! آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟»^۹ و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی را با تو نزدیک آورد، و آیا کهنات را نیز می طلبید؟

۱۱ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده اید، و اما هارون چیست که براو همهمه می کنید؟»
۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی آیم!»^{۱۳} آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟^{۱۴} و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیابوردی و ملکیتی از مزرعه ها و تاکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان رامی کنی؟ نخواهیم آمد!

۱۵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خرا از ایشان نگرفتم، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.»^{۱۶} و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون.»^{۱۷} و هر کس مجر خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس مجر خود، یعنی دویست و پنجاه مجر به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هریک مجر خود را بیاورید.»^{۱۸} پس هر کس مجر خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند.
۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد.

۲۰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «^{۲۱} خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه ای هلاک کنم.»^{۲۲} پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گاه ورزد ویر تمام جماعت غضبناک شوی؟»

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «^{۲۴} جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.»^{۲۵} پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند.
۲۶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه های این مردمان شیر دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبدا در همه گاهان ایشان هلاک شوید.»^{۲۷} پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، بازان و پسران و اطفال خود به در خیمه های خود ایستادند.
۲۸ و موسی گفت: «از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است.»^{۲۹} اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیرند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود،

خداوند مرا نفرستاده است. ۳۰ و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بنیاد و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نموده‌اند.» ۳۱ و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد. ۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعد. ۳۳ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرو رفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند. ۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مباد زمین ما را نیز بلعد. ۳۵ و آتش از حضور خداوند بدرآمده، دو یست و پنجاه نفر را که بخوری گذرانیدند، سوزانید. ۳۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۷ «به العازار بن هارون کاهن بگو که مجررها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف پیاش زیرا که آنها مقدس است. ۳۸ یعنی مجرهای این گاهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تختهای پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده‌اند مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.» ۳۹ پس العازار کاهن مجرهای برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند. ۴۰ تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود.

۴۱ و در فردای آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید. ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند، و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود در افتادند.

۴۶ و موسی به هارون گفت: «مجمهر خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و وبا شروع شده است.» ۴۷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک وبا در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود. ۴۸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و وبا بازداشته شد. ۴۹ و عدد کسانی که از وبا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سواي آنانی که در حادثه قورح هلاک شدند. ۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و وبا رفع شد.

۱۷

عصای هارون

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاها بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان. و نام هرکس را بر عصای او بنویس. ۳ و اسم هارون را بر عصای لاوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آبای ایشان یک عصا خواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می کنم بگذار. ۵ و شخصی را که من اختیار می کنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس همه بنی اسرائیل را که بر شما می کنند از خود ساکت خواهم نمود.»

۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاها دادند، یک عصای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبای ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاها را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد،

اینک عصای هارون که بجهت خاندان لاوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. ^۹ و موسی همه عصاها را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هریک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند.

^{۱۰} و خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای ابناي تورد نگاه داشته شود، و همه ایشان را از من رفع نمایی تا نمیرند.»

^{۱۱} پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. ^{۱۲} و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک فانی و هلاک می شویم. جمیع ما هلاک شده ایم! ^{۱۳} هر که نزدیک می آید که به مسکن خداوند نزدیک می آید می میرد. آیا تمام فانی شویم؟»

۱۸

وظایف کاهنان و لاویان

^۱ و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبایت با تو، گاه مقدس رامتحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گاه کهانت خود را متحمل شوید. ^۲ و هم برادران خود یعنی سبط لاوی را که سبط آبای تو باشند باخود نزدیک پیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و اما تو با پسرانت پیش خیمه شهادت باشید. ^۳ و ایشان ودیعت تو را و ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیابند مبدا بگیرند، ایشان و شما نیز. ^۴ و ایشان با تو متفق شده، و دیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید. ^۵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود. ^۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می باشند که به خداوند داده شده اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند. ^۷ و اما تو با پسرانت، کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.»

^۸ و خداوند به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراشتنی خود را با همه چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم. ^۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گاه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذارند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد. ^{۱۰} مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکوز از آن بخورد، برای تو مقدس باشد. ^{۱۱} و این هم از آن تو باشد، هدیه افراشتنی از عطایای ایشان با هر هدیه جنباینی بنی اسرائیل را به تو و به پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ^{۱۲} تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می دهند، به تو بخشیدم. ^{۱۳} و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند می آورند از آن تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ^{۱۴} و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد. ^{۱۵} و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می گذارند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیة دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیة ای بده.

^{۱۶} «و اما درباره فدیة آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیة بده. ^{۱۷} ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیة ندهی؛ آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح پاش و بپه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان. ^{۱۸} و گوشت آنها مثل سینه جنباینی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد. ^{۱۹} جمیع هدایای افراشتنی را از

چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می گذراند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.»
 ۲۰ و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تو در میان بنی اسرائیل من هستم.

۲۱ «و به بنی لاوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می کنند یعنی خدمت خیمه اجتماع. ۲۲ و بعد از این بنی اسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گاه را متحمل شده، بمیرند. ۲۳ اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گاه ایشان بشوند، این در قرنهای شما فریضه ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت. ۲۴ زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند برای هدیه افراشتی بگذراند به لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به ایشان گفتم که در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.»

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «که لاویان را نیز خطاب کرده، به ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم از ایشان بگیرد، آنگاه هدیه افراشتنی خداوند را از آن، یعنی عشری از عشر بگذرانید. ۲۷ و هدیه افراشتنی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری چرخشت حساب می شود. ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که از بنی اسرائیل می گیرید، هدیه افراشتنی برای خداوند بگذرانید، و از آنها هدیه افراشتنی خداوند را به هارون کاهن بدهید. ۲۹ از جمیع هدایای خود هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید. ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد. ۳۱ و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شما است، به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می کنید. ۳۲ و چون پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گاه نخواهید بود، و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

۱۹

۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است فریضه شریعتی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی اسرائیل بگو که گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد تو بیاورند. ۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده، پیش روی وی کشته شود. ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بپاشد. ۵ و گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته شود. ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو بیندازد. ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد. ۸ و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد.

۹ «و شخص طاهر، خاکستر گاو را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی نگاه است. ۱۰ و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. این برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد، فریضه ای ابدی خواهد بود.

۱۱ «هرکه میتة هر آدمی را لمس نماید هفت روز نجس باشد. ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند، و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد، در روز هفتم طاهر خواهد بود. ۱۳ و هرکه میتة هر آدمی را که مرده باشد لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او پاشیده شده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر وی باقی است.

۱۴ «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود. ۱۵ و هر ظرف گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود. ۱۶ و هرکه در بیابان کشته شمیر یا میت به استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت روز نجس باشد. ۱۷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی نگاه بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند. ۱۸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر شخصی که استخوان یا مقتول یا میت به قبر را لمس کرده باشد، پاشد. ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز هفتم پاشد، و در روز هفتم خوشن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود. ۲۰ و اما کسی که نجس شده، خوشن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود، چونکه مقدس خداوند را ملوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است. او نجس است. ۲۱» و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب تنزیه را پاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

۲۰

آب از صخره

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و قوم در قادش اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد. ۲ و برای جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. ۳ و قوم با موسی منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور خداوند مردند! ۴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ ۵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این جای بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که بنوشیم!» ۶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد درخیمه اجتماع آمدند، و به روی خود در افتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. ۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۸ «عصا را بگیر و تو و برادرت هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و بهایم ایشان را خواهی نوشانید.» ۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند، چنانکه او را فرموده بود، گرفت. ۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این صخره آب برای شما بیرون آوریم؟» ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده، صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و بهایم ایشان نوشیدند. ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا تصدیق ننمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نمایم، لذا شما این جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.» ۱۳ این است آب مریمه‌جایی که بنی اسرائیل با خداوندخاصه کردند، و او خود را در میان ایشان تقدیس نمود.

درخواست عبور از ادوم

۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد ملک ادوم فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی. ۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند. ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخر حدود توست. ۱۷ تنها اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب از جاهای نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه‌ها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.»

۱۸ ادم وی را گفت: «از من نخواستی والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.» ۱۹ بنی اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راههای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب تو بنوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می گذرم و پس.» ۲۰ گفت: «نخواستی گذشت.» و ادم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد. ۲۱ بدینطور ادم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید.

رحلت هارون

۲۲ پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند. ۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادم خطاب کرده، گفت: ۲۴ «هارون به قوم خود خواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد. ۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور. ۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.»

۲۷ پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند. ۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار بپوشانید. و هارون در آنجا بر قلعه کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند. ۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

۲۱

شکست عراد

۱ و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم می آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد. ۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایی، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.» ۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد.

مار برنجی

۴ و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادم را دور زنند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک ضعیف کراهت دارد!»

۶ پس خداوند، مارهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گزیدند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند. ۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده ایم، پس نزد خداوند دعا کن تا مارها را از ما دور کند.» و موسی بجهت قوم استغاثه نمود. ۸ و خداوند به موسی گفت: «مار آتشی بساز و آن را بر نیزه ای بردار، و هر گزیده شده ای که بر آن نظر کند، خواهد زیست.» ۹ پس موسی مار برنجی ساخت، و بر سر نیزه ای بلند کرد، و چنین شد که اگر مار کسی را گزیده بود، به مجرد نگاه کردن بر آن مار برنجین، زنده می شد.

سفر به مواب

۱۰ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در اوپوت اردو زدند. ۱۱ و از اوپوت کوچ کرده، در عی عباریم، در بیابانی که در مقابل مواب به طرف طلوع آفتاب است، اردو زدند. ۱۲ و از آنجا کوچ کرده، به وادی زارد اردو زدند. ۱۳ و از آنجا کوچ کرده، به آن طرف ارنون که در بیابان خارج از حدود اموریان می باشد اردو زدند، زیرا که ارنون حدمواب در میان مواب و اموریان است. ۱۴ از این جهت، در کتاب جنگهای خداوند گفته می شود:

«واهییب در سوفه و وادیهای ارنون،^{۱۵} و رودخانه وادیهای که بسوی مسکن عار متوجه است، و برحدود موآب تکیه می‌زند.»

^{۱۶} و از آنجا به بئر کوچ کردند. این آن چاهی است که خداوند درباره‌اش به موسی گفت: «قوم را جمع کن تا به ایشان آب دهم.»^{۱۷} آنگاه اسرائیل این سرود را سراییدند: «ای چاه بجوش آی، شما برایش سرود بخوانید،^{۱۸} چاهی که سروران حفره زدند، و نجیای قوم آن را کنند. به صولجان حاکم، به عصاهای خود آن را کنندند.»^{۱۹} و ازمتانه به نخلیئیل و از نخلیئیل به باموت.^{۲۰} و ازباموت به دره‌ای که در صحرای موآب نزد قله فسجه که به سوی بیابان متوجه است.

فتح سرزمین اموریان

^{۲۱} و اسرائیل، رسولان نزد سیحون ملک اموریان فرستاده، گفت: «^{۲۲} مرا اجازت بده تا اززمین تو بگذرم، به سوی مزرعه یا تا کستان انحراف نخواهیم ورزید، و از آب چاه نخواهیم نوشید، و به شاهراه خواهیم رفت تا از سرحد تو بگذریم.»^{۲۳} اما سیحون، اسرائیل را از حدود خود راه نداد. و سیحون تمامی قوم خود را جمع نموده، به مقابله اسرائیل به بیابان بیرون آمد. و چون به یاهص رسید با اسرائیل جنگ کرد.^{۲۴} و اسرائیل او را به دم شمشیر زده، زمینش را از ارنون تا ییوق و تا حد بنی عمون به تصرف آورد، زیرا که حد بنی عمون مستحکم بود.^{۲۵} و اسرائیل تمامی آن شهرها را گرفت و اسرائیل در تمامی شهرهای اموریان در حبشون و در تمامی دهاتش ساکن شد.^{۲۶} زیرا که حبشون، شهر سیحون، ملک اموریان بود، و او با ملک سابق موآب جنگ کرده، تمامی زمینش را تا ارنون از دستش گرفته بود.

^{۲۷} بنابراین مثل آوردندگان می‌گویند: «به حبشون بپایید تا شهر سیحون بنا کرده، و استوار شود.^{۲۸} زیرا آتشی از حبشون برآمد و شعله‌ای از قریه سیحون. و عار، موآب را سوزانید و صاحبان بلندپای ارنون را.^{۲۹} وای بر توای موآب! ای قوم کوش، هلاک شدیدی! پسران خود را مثل گریزندگان تسلیم نمود، و دختران خود را به سیحون ملک اموریان به اسیری داد.^{۳۰} به ایشان تیر انداختیم. حبشون تا به دیون هلاک شد. و آن را تا نوح که نزد میدباست ویران ساختم.»

^{۳۱} و اسرائیل در زمین اموریان اقامت کردند.^{۳۲} و موسی برای جاسوسی یعزیر فرستاد و دهات آن را گرفته، اموریان را که در آنجا بودند، بیرون کردند.

فتح باشان

^{۳۳} پس برگشته، از راه باشان برآمدند. و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله ایشان از برای جنگ به ادربی بیرون آمد.^{۳۴} و خداوند به موسی گفت: «از او مترس زیرا که او را با تمامی قومش و زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حبشون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.»^{۳۵} پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدند، به حدی که کسی از برایش باقی نماند و زمینش را به تصرف آوردند.

۲۲

ماجرای بلعام

^۱ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عربات موآب به آنطرف اردن، در مقابل اریحاردو زدند.^۲ و چون بالاق بن صفور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید،^۳ موآب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و موآب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند.^۴ و موآب به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاو سبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک موآب بود.

۵ پس رسولان به فتور که برکار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور می‌سازند، و در مقابل من مقیم می‌باشند. ۶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آیم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می‌دانم هر که را تو برکت دهی مبارک است و هر که را لعنت نمایی، ملعون است.»

۷ پس مشایخ موآب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند. ۸ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران موآب نزد بلعام ماندند. ۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» ۱۰ بلعام به خدا گفت: «بالاق بن صفور ملک موآب نزد من فرستاده است، ۱۱ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند روی زمین را پوشانیده‌اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.» ۱۲ خدا به بلعام گفت: «بایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.» ۱۳ پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی‌دهد که با شما بیایم.» ۱۴ و سروران موآب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن با ما انکار نمود.»

۱۵ و بالاق بار دیگر سروران زیادی و بزرگتر از آنان فرستاد. ۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «بالاق بن صفور چنین می‌گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی. ۱۷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هر آنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.» ۱۸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من ببخشد، نمی‌توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم. ۱۹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگر چه خواهد گفت.» ۲۰ و خدا در شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیایند برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.» ۲۱ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را پیاراست و همراه سروران موآب روانه شد.

۲۲ و غضب خدا به سبب رفتن او افروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند. ۲۳ و الاغ، فرشته خداوند را با شمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند. ۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تا کستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود. ۲۵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسباند، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد. ۲۶ و فرشته خداوند پیش رفته، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود. ۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام افروخته شده، الاغ را به عصای خود زد. ۲۸ آنگاه خداوند هان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی. ۲۹ بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الان تو را می‌کشتم.» ۳۰ الاغ به بلعام گفت: «آیا من الاغ تو نیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای، آیا هرگز عادت می‌داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی» ۳۱ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد. ۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظر من از روی تمرد است. ۳۳ و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من نگاره جست، و اگر از من نگاره

ثمی جست یقین الان تو را می کشتم و او را زنده نگاه می داشتم.»^{۳۴} بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی گردم.»^{۳۵} فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت.

^{۳۶} و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر موآب که برحد ارنون و برقصای حدود وی بود، بیرون آمد. ^{۳۷} و بالاق به بلعام گفت: «آیا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟»^{۳۸} بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می گذارد همان را خواهم گفت.»^{۳۹} پس بلعام همراه بالاق رفته، به قریت حصوت رسیدند. ^{۴۰} و بالاق گاوان و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد. ^{۴۱} و بامدادان بالاق بلعام را بریداشته، او را به بلندیهای بعل آورد، تا از آنجا قصای قوم خود را ملاحظه کند.

۲۳

^۱ و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برام حاضر کن.»^۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاو و قوچی بر هر مذبح گذارند. ^۳ و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم، شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هرچه او به من نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد.

^۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتی و گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.»^۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته چنین بگو.»^۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران موآب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود. ^۷ و مثل خود را آورده، گفت: «بالاق ملک موآب مرا از آرام از کوههای مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما. ^۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟^۹ زیرا از سرخسرها او را می بینم. و از کوهها او را مشاهده می نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می شود، و در میان امتهای حساب نخواهد شد. ^{۱۰} کیست که غبار یعقوب را تواند شرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.»

^{۱۱} پس بالاق به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردم تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!»^{۱۲} او در جواب گفت: «آیا نمی باید باحذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟»

^{۱۳} بالاق وی را گفت: «بیا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را نخواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.»^{۱۴} پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد. ^{۱۵} و او به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا (خداوند را) (ملاقات نمایم).»^{۱۶} و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالاق برگشته، چنین بگو.»^{۱۷} پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران موآب ایستاده بود، و بالاق از او پرسید که «خداوند چه گفت؟»^{۱۸} آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ای بالاق برخیز و بشنو. وای پسر صفور مرا گوش بگیر. ^{۱۹} خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟^{۲۰} اینک مامور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی توانم نمود. ^{۲۱} او گاهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده ننموده است. یهوه خدای او با وی است. و نعره پادشاه در

میان ایشان است. ۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. ۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است. ۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را نوشد، نخواهد خوابید.»

۲۵ بالاق به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده». ۲۶ بلعام در جواب بالاق گفت: «آیاتو را نگفتم که هرآنچه خداوند به من گوید، آن را باید بگویم؟»

۲۷ بالاق به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از اینجا لعنت نمایی». ۲۸ پس بالاق بلعام را بر قله فغور که مشرف بر بیابان است، برد. ۲۹ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن». ۳۰ و بالاق به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاوی و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

۲۴

۱ و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می آید، مثل دفعه های پیش برای طلبیدن افسون زفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود. ۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباب خود ساکن می بودند. و روح خدا بر او نازل شد. ۳ پس مثل خود را آورد، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۴ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشاده گردید. ۵ چه زیباست خیمه های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل! ۶ مثل وادیهای کشیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جویهای آب، ۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بدر او در آبهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد. ۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت. ۹ مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزاند؟ مبارک باد هر که تو را برکت دهد. و ملعون باد هر که تو را لعنت نماید!»

۱۰ پس خشم بالاق بر بلعام افروخته شده، هردو دست خود را بر هم زد و بالاق به بلعام گفت: «تو را خواندم تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. ۱۱ پس الان به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام بازداشته است». ۱۲ بلعام به بالاق گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم: ۱۳ که اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بگویم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟ ۱۴ و الان اینک نزد قوم خود می روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد.

۱۵ پس مثل خود را آورد، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۱۶ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه بیفتاد و چشمان او گشوده گردید. ۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصبانی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف مواب را خواهد شکست. و جمیع انبای فتنه را هلاک خواهد ساخت. ۱۸ و ادوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل (سعیر، ملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود.

۱۹ و کسی که از یعقوب ظاهر می شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.»

۲۰ و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «عمالیق اول امته بود، اما آخر او منتهی به هلاکت است.»
 ۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد و گفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده) شده است
 (. [] لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.»
 ۲۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وای! چون خدا این را می کند، کیست که زنده بماند؟ ۲۴ و کشتیا از جانب کیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.»
 ۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خودرفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

۲۵

دختران موآب

۱ و اسرائیل در شطیم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند. ۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خود دعوت نمودند، پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند. ۳ و اسرائیل به بل فغور ملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد. ۴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» ۵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بل فغور ملحق شدند، بکشید.»
 ۶ و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانی ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، و ایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می کردند. ۷ و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه ای به دست خود گرفت، ۸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرد اسرائیلی و زن را به شکمش فروبرد، و ویا از بنی اسرائیل رفع شد. ۹ و آنانی که از ویا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند.
 ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه باغیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ۱۲ لهذا بگو اینک عهد سلامتی خود را به او می بخشم. ۱۳ و برای او و برای ذریش بعد از او این عهد کهانت جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.»
 ۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمری ابن سالو رئیس خاندان آبی سبط شمعون بود. ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و اورئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود.
 ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید. ۱۸ زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امر خواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روزوبا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

۲۶

سرشماری دوم

۱ و بعد از ویا، خداوند موسی و العازار بن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: ۲ «شماره تمامی بنی اسرائیل را برحسب خاندان آبی ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می روند، بگیرید.» ۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را در عربات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: ۴ «قوم را از بیست ساله و بالاتر بشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.»
 ۵ روبین نخست زاده اسرائیل: بنی روبین: ازحنوک، قبیله حنوکان. و از فلو، قبیله فلوئیان. ۶ و از حصرون، قبیله حصرونیان. و از کریمی، قبیله کریمیان. ۷ اینانند قبایل روبینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و

هفتصد و سی نفر بودند.^۸ و بنی فلو: ایاب.^۹ و بنی ایاب: نموئیل و داتان و ابیرام. اینانند داتان و ابیرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند،^{۱۰} و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دو پست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند.^{۱۱} لکن پسران قورح نمرودند.

^{۱۲} و بنی شمعون برحسب قبایل ایشان: از نموئیل، قبیله نموئیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان.^{۱۳} و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان.^{۱۴} اینانند قبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دو پست نفر.

^{۱۵} و بنی جاد برحسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از جی قبیله حجیان و از شونی قبیله شونیان.^{۱۶} و از ازی قبیله ازیان و از عیری، قبیله عیریان.^{۱۷} و از اود قبیله اودیان و از اریلی قبیله اریلیان.^{۱۸} اینانند قبایل بنی جاد برحسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر.

^{۱۹} و بنی یهودا عیر و اوانان. و عیر و اوانان در زمین کنعان مردند.^{۲۰} و بنی یهودا برحسب قبایل ایشان اینانند: از شیهه قبیله شیشیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان.^{۲۱} و بنی فارص اینانند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامل قبیله حاملیان.^{۲۲} اینانند قبایل یهودا برحسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر.

^{۲۳} و بنی یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان.^{۲۴} و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان.^{۲۵} اینانند قبایل یساکار برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر.

^{۲۶} و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از سارد قبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و از یحلیئیل قبیله یحلیئیلیان.^{۲۷} اینانند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر.

^{۲۸} و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم.^{۲۹} و بنی منسی: از ماکیر قبیله ماکیریان و ماکیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان.^{۳۰} اینانند بنی جلعاد: از ابعرز قبیله ابعریان، از حاق قبیله حاقیان،^{۳۱} از اسرئیل قبیله اسرئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان.^{۳۲} از شمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافریان.^{۳۳} و صلحفاد بن حافر را پسری نودلیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجه و ملکه و ترصه.^{۳۴} اینانند قبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دوهزار و هفتصد نفر بودند.

^{۳۵} و اینانند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتاح قبیله شوتاحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان.^{۳۶} و بنی شوتاح اینانند: از عبران قبیله عبرانیان.^{۳۷} اینانند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان اینانند.

^{۳۸} و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالغ قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان.^{۳۹} از شوفام قبیله شوفامیان از حوفام قبیله حوفامیان.^{۴۰} و بنی بالغ: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان.^{۴۱} اینانند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند.

^{۴۲} اینانند بنی دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. اینانند قبایل دان برحسب قبایل ایشان.^{۴۳} جمع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بودند.

^{۴۴} اینانند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: از یمنه قبیله یمنیان، از یشوی قبیله یشویان، از بریعه قبیله بریعیان،^{۴۵} از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکئیل قبیله ملکئیلیان.^{۴۶} و نام دختر اشیر، ساره بود.^{۴۷} اینانند قبایل بنی اشیر برحسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر.

^{۴۸} اینانند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان.^{۴۹} از یصر قبیله یصریان از شلم قبیله شلمیان.^{۵۰} اینانند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهارصد نفر بودند.

^{۵۱} اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر.

۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «۵۳» برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود. ۵۴ برای کثیر، نصیب او را زیاده کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هرکس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود. ۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبای خود در آن تصرف نمایند. ۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.»

۵۷ و ایناند شمرده شدگان لاوی برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان. ۵۸ ایناند قبایل لاویان: قبیله لبنیان و قبیله هبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عزام را آورد. ۵۹ و نام زن عزام، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عزام، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زایید. ۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار زاییده شدند. ۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند. ۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکور آن از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد.

۶۳ ایناند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنی اسرائیل را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمرند. ۶۴ و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمرند. ۶۵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوای کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

۲۷

دختران صلفحاد

۱ و دختران صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیر بن منسی، که از قبایل منسی ابن یوسف بود نزدیک آمدند، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و جله و ملکه و ترصه. ۲ و به حضور موسی و العازار کاهن، و به حضور سروران و تمامی جماعت نزد در خیمه اجتماع ایستاده، گفتند: «۳» پدر ما در بیابان مرد و او از آن گروه نبود که در جمعی قورح به ضد خداوند همداستان شدند، بلکه در گاه خود مرد و پسری نداشت. ۴ پس چرا نام پدر ما از این جهت که پسری ندارد از میان قبیله اش محو شود، لذا ما را در میان برادران پدر ما نصیبی بدهد.» ۵ پس موسی دعوی ایشان را به حضور خداوند آورد. ۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «۷» دختران صلفحاد راست می گویند، البته در میان برادران پدر ایشان ملک موروثی به ایشان بده، و نصیب پدر ایشان را به ایشان انتقال نما. ۸ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی بمیرد و پسری نداشته باشد، ملک او را به دخترش انتقال نمایند. ۹ و اگر او را دختری نباشد، ملک او را به برادرانش بدهید. ۱۰ و اگر او را برادری نباشد، ملک او را به برادران پدرش بدهید. ۱۱ و اگر پدر او را برادری نباشد، ملک او را به هر کس از قبیله اش که خویش نزدیکتر او باشد بدهید، تا مالک آن بشود، پس این برای بنی اسرائیل فریضه شرعی باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.»

یوشع، جانشین موسی

۱۲ و خداوند به موسی گفت: «به این کوه عباریم برای و زمینی را که به بنی اسرائیل داده ام، بین. ۱۳ و چون آن را دیدی تو نیز به قوم خود ملحق خواهی شد، چنانکه برادرت هارون ملحق شد. ۱۴ زیرا که در بیابان صین وقتی که جماعت مخامصه نمودند شما از قول من عصیان ورزیدید، و مرا نزد آب در نظر ایشان تقدیس ننمودید.» این است آب مریه قادش، در بیابان صین. ۱۵ و موسی به خداوند عرض کرده، گفت: «۱۶» ملتسم اینکه بیوه خدای ارواح تمامی بشر، کسی را بر این جماعت بگمارد ۱۷ که پیش روی ایشان بیرون رود، و پیش روی ایشان داخل شود، و ایشان را بیرون برد و ایشان را در آورد، تا جماعت خداوند مثل گوسفندان بی شبان نباشند.» ۱۸ و خداوند به موسی گفت: «یوشع بن نون را که مردی صاحب روح است گرفته، دست خود را بر او بگذار. ۱۹ و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپاداشته، در نظر ایشان به وی وصیت نما. ۲۰ و

از عزت خود بر او بگذارد تا تمامی جماعت بنی اسرائیل او را اطاعت نمایند. ۲۱ و او به حضور العازار کاهن بایستد تا از برای او به حکم اوریم به حضور خداوند سوال نماید، و به فرمان وی، او و تمامی بنی اسرائیل با وی و تمامی جماعت، بیرون روند، و به فرمان وی داخل شوند» ۲۲ پس موسی به نوعی که خداوند او را امر فرموده بود عمل نموده، یوشع را گرفت و او را به حضور العازار کاهن و به حضور تمامی جماعت برپا داشت. ۲۳ و دستهای خود را بر او گذاشته، او را به طوری که خداوند به واسطه موسی گفته بود، وصیت نمود.

۲۸

هدایا

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید. ۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن. ۵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین خداوند معین شد. ۷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. ۸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد.

۹ و در روز سبت دو بره یک ساله بی عیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سواى قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. ۱۱ و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی عیب. ۱۲ و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. ۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. ۱۵ و یک بز نر بجهت قربانی گاه سواى قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود.

عید فصح

۱۶ و در روز چهاردهم ماه اول، فصح خداوند است. ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود. ۱۸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی عیب باشد. ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید. ۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گاه تا برای شما کفاره شود. ۲۳ اینها را سواى قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید. ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سواى قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن. ۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید.

عید هفته ها

۲۶ و در روز نوپرها چون هدیه آردی تازه در عید هفته های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان

و یک قوچ و هفت بره زینه یک ساله قربانی کنید. ۲۸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۳۰ و یک بز نر تا برای شما کفاره شود. ۳۱ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی عیب باشد.

۲۹

عید کرناها

۱ «و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت مکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد. ۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ، و هفت بره زینه یک ساله بی عیب. ۳ و هدیه آردی آنها، سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۴ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۵ و یک بز نر بجهت قربانی گاه تا برای شما کفاره شود. ۶ سوای قربانی سوختنی اول ماه و هدیه آردی اش، و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش، با هدایای ریختنی آنها برحسب قانون آنها تا عطر خوشبو و هدیه آتشین خداوند باشد.

روز کفاره

۷ «و در روز دهم این ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد. جانهای خود را ذلیل سازید و هیچ کار مکنید. ۸ و قربانی سوختنی عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره زینه یک ساله که برای شما بی عیب باشند. ۹ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۱۰ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۱۱ و یک بز نر برای قربانی گاه سوای قربانی گاه کفاره ای و قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش و هدایای ریختنی آنها.

عید خیمه ها

۱۲ «و در روز پانزدهم ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار خدمت مکنید و هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید. ۱۳ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید. سیزده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره زینه یک ساله که برای شما بی عیب باشند. ۱۴ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو از آن سیزده گاو، و دو عشر برای هر قوچ از آن دو قوچ. ۱۵ و یک عشر برای هر بره از آن چهارده بره. ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی گاه، سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی و هدیه ریختنی آن.

۱۷ «و در روز دوم، دوازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره زینه یک ساله بی عیب. ۱۸ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون. ۱۹ و یک بز نر بجهت قربانی گاه، سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش، و هدایای ریختنی آنها.

۲۰ «و در روز سوم، یازده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره زینه یک ساله بی عیب. ۲۱ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گاه سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۳ «و در روز چهارم ده گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره زینه یک ساله بی عیب. ۲۴ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۵ و یک بز نر بجهت قربانی گاه، سوای قربانی سوختنی دائمی، و هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۶ «و در روز پنجم، نه گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره زینه یک ساله بی عیب. ۲۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره ها به شماره آنها برحسب قانون. ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گاه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی اش و هدیه ریختنی آن.

۲۹ «و در روز ششم، هشت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۰ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۱ و یک بز نر بجهت قربانی گاه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدایای ریختنی آن.

۳۲ «و در روز هفتم، هفت گاو جوان و دو قوچ و چهارده بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۳ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گاه سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۳۵ «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت نکنید. ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۸ و یک بز نر برای قربانی گاه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن.

۳۹ اینها را شما در موسمه‌ای خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.»

۴۰ پس برحسب هر آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی اسرائیل را اعلام نمود.

۳۰

نذر و قسم

۱ و موسی سروران اسباط بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: ۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هر آنچه از دهانش برآمد، عمل نماید.

۳ «و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید، ۴ و پدرش نذرا و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۵ اما اگر پدرش در روزی که شنید او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکالیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید.

۶ «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، ۷ و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیف‌هایی که خویشتن را به آنها الزام نموده است، قایم خواهند ماند. ۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید. ۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هر چه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند. ۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید، ۱۱ و شوهرش بشنود و او را هیچ نگویید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قایم خواهد بود. ۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هر چه از لبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد. ۱۴ اما اگر شوهرش روز به روز به او هیچ نگویید، پس همه نذرهایش

و همه تکالیفش را که بروی باشد استوار نموده باشد، چونکه در روزی که شنید به وی هیچ نگفت، پس آنها را استوار نموده است. ۱۵ و اگر بعد از شنیدن، آنها را باطل نمود، پس او گناه وی را متحمل خواهد بود. ۱۶ این است فرایضی که خداوند به موسی امر فرمود، در میان مرد و زنش و در میان پدر و دخترش، در زمان جوانی او در خانه پدر وی.

۳۱

جنگ با مدیان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «انتقام بنی اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» ۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآید، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند. ۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.»

۵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. ۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به جنگ فرستاد، ایشان را با فینحاس بن العازار کاهن و اسباب قدس و کرناها برای نواختن در دستش به جنگ فرستاد. ۷ و با مدیان به طوری که خداوند موسی را امر فرموده بود، جنگ کرده، همه ذکور را کشتند. ۸ و در میان کشتگان ملوک مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، پنج پادشاه مدیان را کشتند، بلعام بن بعور را به شمشیر کشتند. ۹ و بنی اسرائیل زنان مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند، و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند. ۱۰ و تمامی شهرها و مسکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. ۱۱ و تمامی غنیمت و جمیع غارت را از انسان و بهایم گرفتند. ۱۲ و اسیران و غارت و غنیمت را نزد موسی و العازار کاهن و جماعت بنی اسرائیل در لشکرگاه در عربات موآب، که نزد اردن در مقابل اریحاست، آوردند.

۱۳ و موسی و العازار کاهن و تمامی سروران جماعت بیرون از لشکرگاه به استقبال ایشان آمدند. ۱۴ و موسی بر روسای لشکر یعنی سرداران هزاره ها و سرداران صدها که از خدمت جنگ باز آمده بودند، غضبناک شد. ۱۵ و موسی به ایشان گفت: «آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید؟ ۱۶ ایک ایناند که بر حسب مشورت بلعام، بنی اسرائیل را واداشتند تا در امر فغور به خداوند خیانت ورزیدند و در جماعت خداوند و باعارض شد. ۱۷ پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید، و هر زنی را که مرد را شناخته، با او همبستر شده باشد، بکشید. ۱۸ و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته، و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. ۱۹ و شما هفت روز بیرون از لشکرگاه خیمه زید، و هر شخصی را کشته و هر که کشته ای را لمس نموده باشد از شما و اسیران شما در روز سوم و در روز هفتم، خود را تطهیر نماید. ۲۰ و هر جامه و هر ظرف چرمی و هر چه از پشم بز ساخته شده باشد و هر ظرف چوبین را تطهیر نماید.»

۲۱ و العازار کاهن به مردان جنگی که به مقاتله رفته بودند، گفت: «این است قانون شرعی که خداوند به موسی امر فرموده است: ۲۲ طلا و نقره و برنج و آهن و روی و سرب، ۲۳ یعنی هر چه متحمل آتش بشود، آن را از آتش بگذرانید و طاهر خواهد شد، و به آب تنزیه نیز آن را طاهر سازند و هر چه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید. ۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.»

۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبابی جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرید. ۲۷ و غنیمت رادر میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته اند، و تمامی جماعت نصف نما. ۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افراشتی برای خداوند باشد. ۳۰ و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه

نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند و چه از جمیع بهایم بگیر، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌دارند، بده.»

۳۱ پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار راس. ۳۵ و از انسان از زانی که مرد را شناخته بودند، سی و دو هزار نفر بودند.

۳۶ و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ۳۸ و گاو سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ۳۹ و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک راس بود. ۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند. ۴۱ و موسی زکات را هدیه افراشتی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۴۲ و از قسمت بنی اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، ۴۳ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود. ۴۴ و از گاو سی و شش هزار راس. ۴۵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس. ۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر. ۴۷ و موسی از قسمت بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود.

۴۸ و روسایی که بر هزاره های لشکر بودند، سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند. ۴۹ و به موسی گفتند: «بندگان حساب مردان جنگی را که زبردست ما می‌باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است. ۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه‌ای برای خداوند آورده‌ایم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.» ۵۱ و موسی و العازار کاهن، طلا و همه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند. ۵۲ و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای خداوند گذرانیدند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود. ۵۳ زیرا که هریک از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند. ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره‌ها و صدها گرفته، به خیمه اجتماع آوردند تا بجهت بنی اسرائیل، به حضور خداوند یادگار باشد.

۳۲

مالکیت زمینهای دو طرف اردن

۱ و بنی روبین و بنی جاد را مواشی بی نهایت بسیار و کثیر بود، پس چون زمین یعزیر و زمین جلعاد را دیدند که اینک این مکان، مکان مواشی است. ۲ بنی جاد و بنی روبین نزد موسی و العازار کاهن و سروران جماعت آمده، گفتند: ۳ «عطاروت و دیبون و یعزیر و ثمره و حشبون و العاله و شبام و نیو و بعون، ۴ زمینی که خداوند پیش روی جماعت اسرائیل مفتوح ساخته است، زمین مواشی است، و بندگان صاحب مواشی می‌باشیم. ۵ پس گفتند: اگر در نظر تو التفات یافته‌ایم، این زمین به بندگان به ملکیت داده شود، و ما را از اردن عبور مده.»

۶ موسی به بنی جاد و بنی روبین گفت: «آیا برادران شما به جنگ روند و شما اینجا بنشینید؟ ۷ چرا دل بنی اسرائیل را افسرده می‌کنید تا به زمینی که خداوند به ایشان داده است، عبور نکنند؟ ۸ به همین طور پدران شما عمل نمودند، وقتی که ایشان را از قادش برنیع برای دیدن زمین فرستادم. ۹ به وادی اشکول رفته، زمین را دیدند و دل بنی اسرائیل را افسرده ساختند تا به زمینی که خداوند به ایشان داده بود، داخل نشوند. ۱۰ پس غضب خداوند در آن روز افروخته شد به حدی که قسم خورده، گفت: ۱۱ البته هیچکدام از مردانی که از مصر بیرون آمدند از بیست ساله و بالاتر آن زمین را که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خوردم، نخواهند دید، چونکه ایشان

مرا پیروی کامل نمودند. ۱۲ سوی کالیب بن یفته قنزی و یوشع بن نون، چونکه ایشان خداوند را پیروی کامل نمودند. ۱۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را چهل سال در بیابان آواره گردانید، تا تمامی آن گروهی که این شرارت را در نظر خداوند ورزیده بودند، هلاک شدند. ۱۴ و اینک شما به جای پدران خودانبوهی از مردان خطا کار برپا شده‌اید تا شدت غضب خداوند را بر اسرائیل باز زیاده کنید؟ ۱۵ زیرا اگر از پیروی او روگردانید بار دیگر ایشان را در بیابان ترک خواهد کرد و شما تمامی این قوم را هلاک خواهید ساخت.»

۱۶ پس ایشان نزد وی آمده، گفتند: «آغلها را اینجا برای مواشی خود و شهرها بجهت اطفال خویش خواهیم ساخت. ۱۷ و خود مسلح شده، حاضر می‌شویم و پیش روی بنی اسرائیل خواهیم رفت تا آنها را به مکان ایشان برسانیم. و اطفال ما از ترس ساکنان زمین در شهرهای حصاردار خواهند ماند. ۱۸ و تا هر یکی از بنی اسرائیل ملک خود را نگرفته باشد، به خانه های خود مراجعت نخواهیم کرد. ۱۹ زیرا که ما با ایشان در آن طرف اردن و ماورای آن ملک نخواهیم گرفت، چونکه نصیب ما به این طرف اردن به طرف مشرق به ما رسیده است.»

۲۰ و موسی به ایشان گفت: «اگر این کار را بکنید و خویشان را به حضور خداوند برای جنگ میا سازید، ۲۱ و هر مرد جنگی از شما به حضور خداوند از اردن عبور کند تا او دشمنان خود را از پیش روی خود اخراج نماید، ۲۲ و زمین به حضور خداوند مغلوب شود، پس بعد از آن برگردیده، به حضور خداوند و به حضور اسرائیل بی‌گاه خواهید شد، و این زمین از جانب خداوند ملک شما خواهد بود. ۲۳ و اگر چنین نکنید اینک به خداوند گناه ورزیده‌اید، و بدانید که گناه شما را درخواهد گرفت. ۲۴ پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.»

۲۵ پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگانت به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد. ۲۶ اطفال و زنان و مواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند. ۲۷ و جمیع بندگانت میهای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.»

۲۸ پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آبابی اسباط بنی اسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود. ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی جاد و بنی روبین میهای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبور کنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید. ۳۰ و اگر ایشان میا نشوند و همراه شما عبور ننمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.» ۳۱ بنی جاد و بنی روبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگانت گفته است، همچنین خواهیم کرد. ۳۲ ما میهای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.»

۳۳ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی روبین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف. ۳۴ و بنی جاد، دیون و عطاروت و عروعر. ۳۵ و عطرورت، شوفان و یعزیز و یجبهه. ۳۶ و بیت ثمره و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلای گله‌ها. ۳۷ و بنی روبین حبشون و الیعاله و قریتایم. ۳۸ و نبو و بعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سببه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند. ۳۹ و بنی ماکیر بن منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند. ۴۰ و موسی جلعاد را به ماکیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد. ۴۱ و یائیر بن منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید. ۴۲ و نوبخ رفته، قنات و دهانش را گرفته، آنها را به اسم خود نوبخ نامید.

۱ این است منازل بنی اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زیر دست موسی و هارون کوچ کردند. ۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان: ۳ پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند. ۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود.

۵ و بنی اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، در سکوت فرود آمدند. ۶ و از سکوت کوچ کرده، در ایام که به کلار بیابان است، فرود آمدند. ۷ و از ایام کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرود آمدند. ۸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایام سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند. ۹ و از ماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرود آمدند. ۱۰ و از ایلم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند. ۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند. ۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده، در دقفه فرود آمدند. ۱۳ و از دقفه کوچ کرده، درالوش فرود آمدند. ۱۴ و از الوش کوچ کرده، در رفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند. ۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند. ۱۶ و از بیابان سینا کوچ کرده، در قبروت هتاوه فرود آمدند. ۱۷ و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند. ۱۸ و از حصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند. ۱۹ و از رتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند. ۲۰ و از رمون فارص کوچ کرده، در لبنه فرود آمدند. ۲۱ و از لبنه کوچ کرده، در رسه فرود آمدند. ۲۲ و از رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرود آمدند. ۲۳ و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند. ۲۴ و از جبل شافر کوچ کرده، در حراده فرود آمدند. ۲۵ و از حراده کوچ کرده، در مقهیلول فرود آمدند. ۲۶ و از مقهیلول کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند. ۲۷ و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند. ۲۸ و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند. ۲۹ و از متقه کوچ کرده، در حشموئه فرود آمدند. ۳۰ و از حشموئه کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند. ۳۱ و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند. ۳۲ و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورالجداد فرود آمدند. ۳۳ و از حورالجداد کوچ کرده، در یطبات فرود آمدند. ۳۴ و از یطبات کوچ کرده، در عبرونه فرود آمدند. ۳۵ و از عبرونه کوچ کرده، در عصیون جابر فرود آمدند. ۳۶ و از عصیون جابر کوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرود آمدند. ۳۷ و از قادش کوچ کرده، در جبل هور در سرحد زمین دوم فرود آمدند.

۳۸ هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهارم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت. ۳۹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد.

۴۰ و ملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت. ۴۱ پس از جبل هور کوچ کرده، در صلمونه فرود آمدند. ۴۲ و از صلمونه کوچ کرده در فونون فرود آمدند ۴۳ و از فونون کوچ کرده، در اوپوت فرود آمدند. ۴۴ و از اوپوت کوچ کرده، در عیباریم در حدود موآب فرود آمدند. ۴۵ و از عییم کوچ کرده، در دیون جاد فرود آمدند. ۴۶ و از دیون جاد کوچ کرده، در علون دبلاتایم فرود آمدند. ۴۷ و از علون دبلاتایم کوچ کرده، در کوههای عیباریم در مقابل نیو فرود آمدند. ۴۸ و از کوههای عیباریم کوچ کرده، در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا فرود آمدند. ۴۹ پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبیل شطیم در عربات موآب اردو زدند.

۵۰ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ۵۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۵۲ جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بتهای ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه

مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید. ۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید. ۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد برحسب اسباط آبی شما آن را تقسیم نمائید. ۵۵ و اگر ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج ننماید کسانی را که از ایشان باقی می گذارید در چشمان شما خار خواهند بود، و در پهلوهایی شما تیغ و شما را در زمینی که در آن ساکن شوید، خواهند رنجانید. ۵۶ و به همان طوری که قصد نمودم که با ایشان رفتار نمایم، با شما رفتار خواهم نمود.»

۳۴

مرزهای کنعان

۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش. ۳ آنگاه حد جنوبی شما از بیابان سین بر جانب ادوم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود. ۴ و حد شما از جانب جنوب گردنه عقریم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت. ۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر دور زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود.

۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما. ۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیرید. ۸ و از جبل هور تا مدخل حمات را نشان گیرید. و انتهای این حد نزد صدد باشد. ۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود.

۱۰ و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شفام را نشان گیرید. ۱۱ و این حد از شفام تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کنرت به طرف مشرق برسد. ۱۲ و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین برحسب حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود.»

۱۳ و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود. ۱۴ زیرا که سبط بنی روبین برحسب خاندان آبی خود و سبط بنی جاد برحسب خاندان آبی خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته اند. ۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی طوع آفتاب نصیب خود را گرفته اند.»

۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون. ۱۸ و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیرید. ۱۹ و این است نامهای ایشان. از سبط یهودا کالیب بن یفنه. ۲۰ و از سبطی شمعون شموئیل بن عمیهد. ۲۱ و از سبط بنیامین الیداد بن کسلون. ۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی ابن یجلی. ۲۳ و از بنی یوسف از سبطی منسی رئیس خنیئیل بن ایفود. ۲۴ و از سبطی افرایم رئیس قوئیل بن شفطان. ۲۵ و از سبطی زبولون رئیس الیصافان بن فرناک. ۲۶ و از سبطی یساکار رئیس فلطئیل بن عزان. ۲۷ و از سبطی اشیر رئیس اخیهود بن شلومی. ۲۸ و از سبطی نفتالی رئیس فدهئیل بن عمیهد. ۲۹ اینانند که خداوند مامور فرمود که ملک را در زمین کنعان برای بنی اسرائیل تقسیم نمایند.

۳۵

شهرهای لاویان

۱ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لاویان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لاویان

بدهید. ^۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد. ^۴ و نواحی شهرها که به لاویان بدهید از دیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد. ^۵ و از بیرون شهر به طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دو هزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود.

^۶ «و از شهرها که به لاویان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوای آنها چهل و دو شهر بدهید. ^۷ پس جمیع شهرها که به لاویان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. ^۸ و اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می‌دهید از کثیر، کثیر و از قلیل، قلیل بگیریید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لاویان بدهد.»

شهرهای ملجا

^۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ^{۱۰} «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ^{۱۱} آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی را سهو کشته باشد، به آنجا فرار کند. ^{۱۲} و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمیرد.

^{۱۳} «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجا برای شما باشد. ^{۱۴} سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا باشد. ^{۱۵} بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گیرند، این شش شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی را سهو کشته باشد به آنجا فرار کند.

^{۱۶} «و اگر او را به آلت آهتین زد که مرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ^{۱۷} و اگر او را بادت خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ^{۱۸} و اگر او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ^{۱۹} ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورد، او را بکشد. ^{۲۰} و اگر از روی بغض او را با تیغ زد یا قصد چیزی بر او انداخت که مرد، ^{۲۱} یا از روی عداوت او را بادت خود زد که مرد، آن زنده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد.

^{۲۲} «لیکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ زندیا چیزی بدون قصد بر او اندازد، ^{۲۳} و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نادیده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد، ^{۲۴} پس جماعت در میان قاتل و ولی خون برحسب این احکام داوری نمایند. ^{۲۵} و جماعت، قاتل را از دست ولی خون رهایی دهند، و جماعت، وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد. ^{۲۶} و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید، ^{۲۷} و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیاید، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود. ^{۲۸} زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد.

^{۲۹} «و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد بود.

^{۳۰} «هر که شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد. ^{۳۱} و هیچ فدیة به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود. ^{۳۲} و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیة مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود. ^{۳۳} و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد. ^{۳۴} پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن می‌باشم.»

۳۶

ملک دختران صلفحاد

۱ و روسای خاندان آبای قبیله بنی جلعاد بنی ماکیر بن منسی که از قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آبای بنی اسرائیل عرض کرده،^۲ گفتند: «خداوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به دخترانش بدهد.^۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع خواهد شد.^۴ و چون یوییل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.»

۵ پس موسی بنی اسرائیل را برحسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند.^۶ این است آنچه خداوند درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هر که در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند.^۷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هریکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند.^۸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هریکی از بنی اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند.^۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هر کس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.»

۱۰ پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند.^{۱۱} و دختران صلفحاد، محله و ترصه و جله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده شدند.^{۱۲} در قبایل بنی منسی ابن یوسف منکوحه شدند و ملک ایشان در سبط قبیله پدر ایشان باقی ماند.

۱۳ این است اوامر و احکامی که خداوند به واسطه موسی در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا به بنی اسرائیل امر فرمود.

گاب تنبیه

این است سخنانی که موسی به آنطرف

۱ اردن، در بیابان عربیه مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لابان و حضیروت و دی ذهب باتمامی اسرائیل گفت. ۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش برنیع، سفریازده روزه است. ۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهارم، موسی بنی اسرائیل را برحسب هرآنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود، ۴ بعد ازآنکه سیحون ملک اموریان را که در حشبون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت درادری ساکن بود، کشته بود. ۵ به آن طرف اردن درزمین موآب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب ۶ یهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف شما در این کوه پس شده است. ۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربیه و کوهستان وهامون و جنوب و نگاره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید. ۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.»

۹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم. ۱۰ یهوه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید. ۱۱ یهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستید بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد. ۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل سخت و بار و منازعت شما بشوم. ۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شما روسا سازم.» ۱۴ و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتی نیکو است که بکنیم.» ۱۵ پس روسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گفته، ایشان را بر شما روسا ساختم، تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند. ۱۶ و در آنوقت داوران شما را امر کرده، گفت: دعوای برداران خود را بشنوید، و در میان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نمایید. ۱۷ و در داوری طرف داری نکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنوید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوایی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم. ۱۸ و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم.

تجسس کنعان

۱۹ پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتم، چنانکه یهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش برنیع رسیدیم. ۲۰ و به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که یهوه خدای ما به ما می دهد، رسیده اید. ۲۱ اینک یهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.» ۲۲ آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «مردان چند، پیش روی خود بفروستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها می رویم، خبر بیاورند.» ۲۳ و این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتم، ۲۴ و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند. ۲۵ و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته، گفتند: «زمینی که یهوه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.»

عصیان قوم

۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. ۲۷ و درخیمه های خود همه هم کرده، گفتید: «چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد. ۲۸ و حال بجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گداخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیده ایم.» ۲۹ پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان مباشید. ۳۰ یهوه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.» ۳۱ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه یهوه خدای تو مثل کسی که پس خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتید برمی داشت تا به اینجا رسیدید. ۳۲ لیکن با وجود این، همه شما به یهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ۳۳ که پیش روی شما در راه می رفت تاجایی برای نزول شما بطلید، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر. ۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: ۳۵ «هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شیر، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهد دید. ۳۶ سوای کالیب بن یفنه که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.» ۳۷ و خداوند بخاطر شما برمن نیز خشم نموده، گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد. ۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود. ۳۹ و اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند. ۴۰ و اما شما روگردانیده از راه بحر قلزم به بیابان کوچ کنید.»

۴۱ و شما در جواب من گفتید که «به خداوند نگاه ورزیده ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هرآنچه یهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه برآید. ۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که زنود و جنگ منماید زیرا که من در میان شما نیستم، مبدا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.» ۴۳ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید. ۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تاحرما شکست دادند. ۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد. ۴۶ و در قاش برحسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

۲

سرگردانی در بیابان

۱ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحر قلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم. ۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۳ «دور زدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید. ۴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسیار احتیاط کنید. ۵ و با ایشان منازعه نکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پایی هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت داده ام. ۶ خوراک را از ایشان به نقره خرید، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خرید، بنوشید.» ۷ زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دست برکت داده است، او راه رفتن رادر این بیابان بزرگ می داند، الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده ای. ۸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عربی از ایلت و عصیون جابر عبور نمودیم.

۹ پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتم، و خداوند مرا گفت: «موآب را اذیت مرسا و بالیشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عاررا به بنی لوط برای ملکیت داده‌ام.» ۱۰ ایمان که قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند. ۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفتن محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمان می‌خوانند. ۱۲ و حوریان در سعیر پیشتر ساکن بودند، و بنی عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند. ۱۳ الان برخیزید و از وادی زارد عبور نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم. ۱۴ وایابی که از قاشد برنیع راه می‌رفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود. ۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان می‌بود تا ایشان را از میان اردو بالکل هلاک کند. ۱۶ پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند، ۱۷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۱۸ «تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری. ۱۹ و چون به مقابل بنی عمون برسی ایشان را مرئجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیت داده‌ام. ۲۰ آن نیز زمین رفتن شمرده می‌شود و رفتن پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عمونیان ایشان را زمزمیان می‌خوانند. ۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قدم مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، در جای ایشان ساکن شدند. ۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند. ۲۳ و عویان را که در دهات تا به غزا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند. (۲۴ پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حبشون و زمین او را به دست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما. ۲۵ امروز شروع کرده، خوف و ترس تو را بر قومهای زیر تمام آسمان مستولی می‌گردانم، و ایشان آوازه تو را شنیده، خواهند لرزید، و از ترس تو مضطرب خواهند شد.»

پیروزی بر حبشون

۲۶ پس قاصدان با سخنان صلح‌آمیز از بیابان قدیموت نزد سیحون ملک حبشون فرستاده، گفتیم: ۲۷ «اجازت بده که از زمین تو بگذرم، به شاهراه خواهیم رفت و به طرف راست یا چپ میل نخواهم کرد. ۲۸ خوراک را به نقره به من بفروش تا بخورم، و آب را به نقره به من بده تا بنوشم، فقط اجازت بده تا بر پایهای خود بگذرم. ۲۹ چنانکه بنی عیسو که در سعیر ساکنند و موآبیان که در عارساکنند به من رفتار نمودند، تا از اردن به زمینی که یهوه خدای ما به ما می‌دهد، عبور نمایم.» ۳۰ اما سیحون ملک حبشون نخواست که ما را از سرحد خود راه بدهد، زیرا که یهوه خدای تو روح او را به قساوت و دل او را به سختی وا گذاشت، تا او را چنانکه امروز شده است، به دست تو تسلیم نماید.

۳۱ و خداوند مرا گفت: «اینک به تسلیم نمودن سیحون و زمین او به دست تو شروع کردم، پس بنابه تصرف آن بنما تا زمین او را مالک شوی.» ۳۲ آنگاه سیحون با تمامی قوم خود به مقابله ما برای جنگ کردن در یاهص بیرون آمدند. ۳۳ و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده، او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم. ۳۴ و تمامی شهرهای او را در آنوقت گرفته، مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. ۳۵ لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم، برای خود به غارت بردیم. ۳۶ از عروعر که برگزاه وادی ارنون است، و شهری که در وادی است، تا جلعاد قریه‌ای نبود که به ما منتع باشد، یهوه خدای ما همه را به ما تسلیم نمود.

۳۷ لیکن به زمین بنی عمون و به تمامی کَلاره وادی ییوق و شهرهای کوهستان، و به هر جایی که یهوه خدای ما نمی فرموده بود، نزدیک نشدیم.

۳

پیروزی بر باشان

۱ پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابله مایرون آمده، در ادروی جنگ کرد. ۲ و خداوند مرا گفت: «از او مترس زیرا که او و تمامی قومش وزمینش را به دست تو تسلیم نموده ام، تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، عمل نمودی، با وی نیز عمل نمایی.» ۳ پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. ۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ۵ جمیع اینها شهرهای حصاردار بادیارهای بلند و دروازه‌ها و پشت بندها بود، سواى قرای بی حصار بسیار کثیر. ۶ و آنها را بالکل هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حشبون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم. ۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم.

۸ و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم. ۹ (و این حرمون را صیدونیان سریون می خوانند و اموریان آن را سیری می خوانند. ۱۰) تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادروی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود. ۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفائیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تحت آهتین است آیان در ربت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع بر حسب ذراع آدمی می باشد.

تقسیم اراضی

۱۲ و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عروعر که برکار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد؛ و شهرهایش را به رویینیان و جادیان دادیم. ۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سبطمنسی دادیم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را با تمامی باشان که زمین رفائیان نامیده می شود. ۱۴ یائیر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدجشوریان و معکان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حووت یائیر نامید. ۱۵ و جلعاد را به ماکیر دادیم. ۱۶ و به رویینیان و جادیان، ازجلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم کَلاره اش تا وادی ییوق را که حد بنی عمون باشد، دادیم. ۱۷ و غرب را به نیز و اردن و کَلاره اش را ازکرت تا دریای عربی که بحرالملح باشد، زیردامنه های فسیجه به طرف مشرق دادیم.

۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: «یهوه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما میها شده، پیش روی برادران خود، بنی اسرائیل، عبور کنید. ۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه می دانه مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادیم، بمانند. ۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اردن به ایشان می دهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادیم، برگردید.» ۲۱ و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «هرآنچه یهوه، خدای شما، به این دو پادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می کنی، چنین خواهد کرد. ۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ می کند.»

۲۳ و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم: ۲۴ «ای خداوند یهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده‌ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می‌تواند عمل نماید. ۲۵ تنها اینکه عبور نمام و زمین نیکو را که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.» ۲۶ لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ۲۷ به قله فسجه برای و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود بین، زیرا که از این اردن نخواستی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.» ۲۹ پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

۴

فرمان اطاعت

۱ پس الان ای اسرائیل، فرایض و احکامی را که من به شما تعلیم می‌دهم تا آنها را بجا آورید بشنوید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما، به شما می‌دهد به تصرف آورید. ۲ بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی میفزاید و چیزی از آن کم ننمایید، تا اوامر یهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید. ۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا هر که پیروی بعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت. ۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امروز زنده ماندید.

۵ اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرایض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می‌آورید، چنان عمل نمایید. ۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرایض را بشنوند، خواهند گفت: «هرآینه این طایفه‌ای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه‌اند.» ۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یهوه، خدای ما است، در هروقت که نزد او دعا می‌کنیم؟ ۸ و کدام طایفه بزرگ است که فرایض و احکام عادلانه‌ای مثل تمام این شریعتی که من امروز پیش شما می‌گذارم، دارند؟

۹ لیکن احتراز نما و خوشتن را بسیار متوجه باش، مبدا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبدا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده. ۱۰ در روزی که در حضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوام، تا پیامورند که در تمامی روزهایی که بر روی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.» ۱۱ و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می‌سوخت. ۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید. ۱۳ و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دلو لوح سنگ نوشت. ۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرایض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می‌کنید، بجا آورید.

منع بستی

۱۵ پس خوشتن را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم می‌نمود، هیچ صورتی ندیدید. ۱۶ مبدا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث بسازید. ۱۷ یا شبیه هر بهیمه‌ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می‌پرد. ۱۸ یا شبیه هر خزنده‌ای بر زمین یا شبیه هر ماهی‌ای که در آبهای زیر زمین است. ۱۹ و مبدا چشمان خود را بسوی آسمان بلند

کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی. ^{۲۰} لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید.

^{۲۱} و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت می‌دهد، داخل نشوم. ^{۲۲} بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهید آورد. ^{۲۳} پس احتیاط نمائید، مبدا عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش ننمائید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خود بسازی. ^{۲۴} زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است.

^{۲۵} چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید، ^{۲۶} آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می‌آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبوری کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد. ^{۲۷} و خداوند شما را در میان قوما پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می‌برد، قلیل العدد خواهید ماند. ^{۲۸} و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوب و سنگ را عبادت خواهید کرد، که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و نمی‌خورند و نمی‌پویند. ^{۲۹} لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. ^{۳۰} چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. ^{۳۱} زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدرانت را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد.

^{۳۲} زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک نگاره آسمان تا به نگاره دیگر پیرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ ^{۳۳} آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟ ^{۳۴} و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد با تجربه‌ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟ ^{۳۵} این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. ^{۳۶} از آسمان آواز خود را به تو شنوایت تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به توشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی. ^{۳۷} و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد. ^{۳۸} تا امتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را درآورده، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امروز شده است. ^{۳۹} لهذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست. ^{۴۰} و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد تا به ابد طویل نمایی.

شهرهای ملجا

^{۴۱} آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد. ^{۴۲} تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و بیشتر باوی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند. ^{۴۳} یعنی باصر دریابان، در زمین همواری به جهت رویینیان، و راموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان در ایشان به جهت منسیان.

شریعت

۴۴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد. ۴۵ این است شهادت و فرایض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند. ۴۶ به آنطرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند. ۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند. ۴۸ از عروعر که بر کتاره وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد. ۴۹ و تمامی عربیه به آنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عربیه زیر دامنه های فسخه.

۵

ده فرمان

۱ و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز به گوش شما می گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید. ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهدبست. ۳ خداوند این عهد را با پدران ما نبست، بلکه با ما که جمیع امروز در اینجا زنده هستیم. ۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد. ۵ من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می ترسیدید و به فراز کوه برنیا میدید (و گفت: ۶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم. ۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند.

۸ «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ مثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز. ۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و گاه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آثانی که مرادشمن دارند، می رسانم. ۱۰ و رحمت می کنم تا هزار پشت بر آثانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند.

۱۱ «نام یهوه خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی نگاه نخواهد شمرد. ۱۲ «روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است. ۱۳ شش روز مشغول باش و هرکار خود را بکن. ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچکاری مکن، تو و پسر و دختر و غلامت و کنیزت و گاو و الاغت و همه بهایت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ۱۵ و پیاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری.

۱۶ «پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می بخشد، نیکویی باشد.

۱۷ «قتل مکن. ۱۸ و زنا مکن. ۱۹ و دزدی مکن. ۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۲۱ و برزن همسایه ات طمع موز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هرچه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.»

۲۲ این سخنان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بر دلو لوح سنگ نوشته، به من داد. ۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، ۲۴ گفتید: اینک یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می گوید و زنده است. ۲۵ و اما الان چرا بمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر

آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنوم، خواهیم مرد. ۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟ ۲۷ تو نزدیک برو و هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هر آنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما بیان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد.

۲۸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هر چه گفتند نیکو گفتند. ۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می ترسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد. ۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید. ۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فرایض و احکامی را که می باید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می دهم تا در آن تصرف نمایند، بجا آورند.»

۳۲ «پس توجه نماید تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید. ۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نماید، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نماید.

۶

محبت و اطاعت خداوند

۱ و این است اوامر و فرایض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرف عبور می کنید، بجا آورید. ۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فرایض و اوامر او را که من به شما امر می فرمایم نگاه داری، تو و پسر و پسر پسر، در تمامی ایام عمرت و تا عمرت دراز شود. ۳ پس ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تورا وعده داده است. ۴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. ۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ۶ و این سخنانی که من امروز تورا امر می فرمایم، بر دل تو باشد. ۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. ۸ و آنها را بر دست خود برای علامت ببند، و در میان چشمانت عصابه باشد. ۹ و آنها را بر باهوی درختان و بر دروازه های بنویس.

۱۰ و چون یهوه، خدایت، تورا به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، درآورد، به شهرهای بزرگ و خوشمآبی که تو بنا نکرده ای، ۱۱ و به خانه های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده ای، و حوضهای کنده شده ای که نکرده ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس ننوده ای، و از آنها خورده، سیر شدی. ۱۲ آنگاه با حذر باش مبدا خداوند را که تورا از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۳ از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور. ۱۴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تو می باشند، پیروی ننماید. ۱۵ زیرا یهوه خدای تودر میان تو خدای غیور است، مبدا غضب یهوه، خدایت، بر تو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد.

۱۶ یهوه خدای خود را میاز نماید، چنانکه او را در مسا آزمودید. ۱۷ توجه نماید تا اوامر یهوه خدای خود را و شهادت و فرایض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو را که خداوند برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری.

۱۹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است.

۲۰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نمود، گوید که مراد از این شهادت و فرایض و احکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟ ۲۱ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر بادیست قوی بیرون آورد. ۲۲ و خداوند آیات و معجزات عظیم و ردی ای بر مصر و فرعون و تمامی اهل

خانه او در نظر ما ظاهر ساخت. ۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، درآورد. ۲۴ و خداوند ما را مامور داشت که تمام این فرائض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است. ۲۵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

۷

تصرف امتها

۱ چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی درآورد، و امت‌های بسیار را که حتیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و بیوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید. ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد مبند و بر ایشان ترحم مینما. ۳ و با ایشان مصاهرت مینما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود بگیر. ۴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من برخوانند گردانند، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت. ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمائید؛ مذبح‌های ایشان را منهدم سازید، و تمثال‌های ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمائید، و ب‌های تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید. ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قوم‌هایی که بر روی زمین‌اند، قوم مخصوص برای خود او باشی.

۷ خداوند دل خود را با شما نیست و شما را برنگزید از این سبب که از سایر قوم‌ها کثیرتر بودید، زیرا که شما از همه قوم‌ها قلیتر بودید. ۸ لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیه داد. ۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آنانی که او را دوست می‌دارند و اوامر او را بجا می‌آورند تا هزار پشت نگاه می‌دارد. ۱۰ و آنانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می‌سازد. و به هر که او را دشمن دارد، تاخیر نموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید. ۱۱ پس اوامر و فرائض و احکامی را که من امروز به جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم نگاه دار.

۱۲ پس اگر این احکام را بشنوید و آنها را نگاه داشته، بجا آورید، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، با تو نگاه خواهد داشت. ۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو و میوه زمین تو را و غله و شیر و روغن تو را و نتاج رمة تو را و بچه‌های گله تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد. ۱۴ از همه قوم‌ها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بهام شما، زیا مادہ، نازد نخواهد بود. ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرض‌های بد مصر را که می‌دانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد. ۱۶ و تمامی قوم‌ها را که یهوه بدست تو تسلیم می‌کند هلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت مینما، مبادا برای تو دام باشد.

۱۷ و اگر در دلت گویی که این قوم‌ها از من زیاده‌اند، چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟ ۱۸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت با فرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور. ۱۹ یعنی تجربه‌های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قوم‌هایی که از آنها می‌ترسی، چنین خواهد کرد. ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند. ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه

خدایت که در میان توست، خدای عظم و مهیب است. ۲۲ و یهوه، خدایت، این قوما را از حضورتو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی غمی توانی تلف نمایی مبادا وحوش صحرا برتوزیاد شوند. ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند. ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی. ۲۵ و تمثلهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلایی که بر آنهاست، طمع مورز، و برای خودمگیر، مبادا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است. ۲۶ و چیزمکروه را به خانه خود میاور، مبادا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

۸

حفظ اوامر خداوند

۱ تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، حفظ داشته، بجا آورید، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایند. ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بداند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه. ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خوراند که نه تو آن رامی دانستی و نه پدران می دانستند، تا تو را بیاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می کند بلکه به هر کلمه ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می شود. ۴ در این چهل سال لباس تو در یرت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد. ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب می نماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است. ۶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقه های او سلوک نما و از او بترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمه ها و دریاچه ها که از دره ها و کوهها جاری می شود. ۸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است. ۹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهای آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند. ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، متبارک خواهی خواند.

۱۱ پس باحذر باش، مبادا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرائض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، نگاه نداری. ۱۲ مبادا خورده، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی. ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و مایملک تو افزوده گردد. ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بی آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد. ۱۶ که تو را در بیابان من را خوراند که پدران آن را ندانسته بودند، تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان نماید. ۱۷ مبادا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است. ۱۸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت می دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدران تو قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است. ۱۹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت می دهم که البته هلاک خواهید شد. ۲۰ مثل قومایی که خداوند پیش روی تو هلاک می سازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.

۹

۱ ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اردن عبوری کنی، تا داخل شده، قومایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری،^۲ یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی عناق را که می شناسی و شنیده ای که گفته اند کیست که یارای مقاومت باینی عناق داشته باشد.^۳ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است.

۴ پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین درآورد تا آن را به تصرف آورم، بلکه به سبب شرارت این امتها، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج می نماید.^۵ نه به سبب عدالت خود و نه به سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش می شوی، بلکه به سبب شرارت این امتها، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می نماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید.

۶ پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را به سبب عدالت تو به تو نمی دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی.^۷ پس پیادآور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در پیا بان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی می شدیدی.

۸ و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما را هلاک نماید.^۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تالوهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم.^{۱۰} و خداوند دولوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد.^{۱۱} و واقع شده بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد،^{۱۲} و خداوند مرا گفت: «برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده اند، و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند»^{۱۳} و خداوند مرا خطاب کرده، گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند.^{۱۴} مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیتر از ایشان بوجود آورم.»

۱۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می سوخت و دولوح عهد در دو دست من بود.^{۱۶} و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خودگاه ورزیده، گوساله ای ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید.^{۱۷} پس دولوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود انداخته، در نظر شما شکستم.^{۱۸} و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی در افتادم، نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به سبب همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید.^{۱۹} زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می ترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود.^{۲۰} و خداوند بر هارون بسپا غضبناک شده بود تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم.^{۲۱} و اما گناه شما یعنی گوساله ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزانیدم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نهی که از کوه جاری بود، پاشیدم.

۲۲ و در تعبیر و مسا و کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید. ۲۳ و وقتی که خداوند شما را از قاشد برنیع فرستاده، گفت: بروید و در زمینی که به شما داده‌ام تصرف نمایید، از قول یهوه خدای خود عاصی شدید و به اوایمان نیاورده، آواز او را نشنیدید. ۲۴ از روزی که شما را شناخته‌ام به خداوند عصیان ورزیده‌اید. ۲۵ پس به حضور خداوند به روی درافتادم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد. ۲۶ و نزد خداوند استدعا نمود، گفتم: «ای خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز. ۲۷ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و بر سخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما. ۲۸ مبدا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود درآورد، و چونکه ایشان را دشمن می‌داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد. ۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

۱۰

دولوح جدید

۱ و در آن وقت خداوند به من گفت: «دولوح سنگ موافق اولیه برای خودبتراش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز. ۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.» ۳ پس تابوتی از چوب سنط ساختم، و دولوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشتم، به کوه برآمدم. ۴ و بر آن دولوح موافق کلمات اولین، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، در روز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد. ۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هستم، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود. ۶ و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهنات پرداخت. ۷ و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است. ۸ در آنوقت خداوند سبط لاوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است. ۹ بنابراین لاوی را در میان برادرانش نصیب و میراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود. ۱۰ و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روز و چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تورا هلاک سازد. ۱۱ و خداوند مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.»

ترس خداوند

۱۲ پس الان ای اسرائیل، یهوه خدایت از توجه می‌خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بترسی و در همه طریقههای سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی. ۱۳ و او امر خداوند و فرایض او را که من امروز تو را برای خیریت امر می‌فرمایم، نگاه داری. ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توسست، و زمین و هر آنچه در آن است. ۱۵ لیکن خداوند به پدران تو رغبت داشته، ایشان را محبت می‌نمود، و بعد از ایشان ذریه ایشان، یعنی شما را از همه قومها برگزید، چنانکه امروز شده است. ۱۶ پس غلغه دلهای خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشتی ننمایید. ۱۷ زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب الارباب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی‌گیرد. ۱۸ یتیمان و بیوه‌زنان را دادرسی می‌کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد. ۱۹ پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ۲۰ از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به

او ملصق شو و به نام او قسم بخور. ۲۱ او نفرتوست و او خدای توست که برای تو این اعمال عظم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است. ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

۱۱

خدا را دوست بدار

۱ پس یهوه خدای خود را دوست بدار، و ودیعت و فرائض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار. ۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن غمی گویم که ندانسته‌اند، و تادیب یهوه خدای شما را ندیده‌اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افزاشته او را. ۳ و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد. ۴ و آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به ارابه های ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلزم را برایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می نمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت. ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید. ۶ و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید. ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند.

۸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می کنید، به تصرف آورید. ۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می شوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می کاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب می کردی. ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می کنید، زمین کوهها و دره هاست که از بارش آسمان آب می نوشد، ۱۲ زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است.

۱۳ و چنین خواهد شد که اگر اوامری را که من امروز برای شما امر می فرمایم، بشنوید، و یهوه خدای خود را دوست بدارید، و او را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمائید، ۱۴ آنگاه باران زمین شما یعنی باران اولین و آخرین را در موسم شما بباران بخشید، تا غله و شیره و روغن خود را جمع نمایی. ۱۵ و در صحرای تو برای بهایمت علف خواهم داد تا بخوری و سیر شوی. ۱۶ باحذر باشید مبادا دل شما فریفته شود و برگشته، خدایان دیگر را عبادت و بتجده نمائید. ۱۷ و خشم خداوند بر شما افروخته شود، تا آسمان را مسدود سازد، و باران نبارد، و زمین محصول خود را ندهد و شما از زمین نیکویی که خداوند به شما می دهد، بزودی هلاک شوید.

۱۸ پس این سخنان مرا در دل و جان خود جادهید، و آنها را بر دستهای خود برای علامت ببندید، و در میان چشمان شما عصابه باشد. ۱۹ و آنها را به پسران خود تعلیم دهید، و حین نشستنت در خانه خود، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نمائید. ۲۰ و آنها را بر باهوای در خانه خود و بر دروازه های خود بنویسید. ۲۱ تا ایام شما و ایام پسران شما بر زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که به ایشان بدهد، کثیر شود، مثل ایام افلاک بر بالای زمین.

۲۲ زیرا اگر تمامی این اوامر را که من به جهت عمل نمودن به شما امر می فرمایم، نیکو نگاه دارید، تا یهوه خدای خود را دوست دارید، و در تمامی طرقهای او رفتار نموده، به او ملصق شوید، ۲۳ آنگاه خداوند جمیع این امته را از حضور شما اخراج خواهد نمود، و شما امتهای بزرگتر و قویتر از خود را تسخیر خواهید نمود. ۲۴ هر جایی که کف پای شما بر آن گذارده شود، از آن شما خواهد بود، از بیابان و لبنان و از نهر، یعنی نهر فرات تا دریای غربی، حدود

شما خواهد بود. ۲۵ و هیچکس یارای مقاومت با شما نخواهد داشت، زیرا یهوه خدای شما ترس و خوف شما را بر تمامی زمین که به آن قدم می‌زنید مستولی خواهد ساخت، چنانکه به شما گفته است.

۲۶ اینک من امروز برکت و لعنت پیش شما می‌گذارم. ۲۷ اما برکت، اگر اوامر یهوه خدای خود را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، اطاعت نمایید. ۲۸ و اما لعنت، اگر اوامر یهوه خدای خود را اطاعت ننموده، از طریق که من امروز به شما امر می‌فرمایم برگردید، و خدایان غیر را که شناخته‌اید، پیروی نمایید. ۲۹ و واقع خواهد شد که چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که به جهت گرفتنش به آن می‌روی داخل سازد، آنگاه برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه ایبال خواهی گذاشت. ۳۰ آیا آنها به آنطرف اردن نیستند پشت راه غروب آفتاب، در زمین کنعانیانی که در عرب ساکنند مقابل جلجال نزد بلوطهای موره.

۳۱ زیرا که شما از اردن عبور می‌کنید تا داخل شده، زمینی را که یهوه خدایت به تو می‌بخشد به تصرف آورید، و آن را خواهید گرفت و در آن ساکن خواهید شد. ۳۲ پس متوجه باشید تا جمیع این فرائض و احکامی را که من امروز پیش شما می‌گذارم، به عمل آورید.

۱۲

تنها محل عبادت

۱ اینهاست فرائض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدرانت به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی.

۲ جمیع اماکن امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را اخراج می‌نمایید خراب نمایید، خواه بر کوههای بلند خواه بر تله‌ها و خواه زیر هر درخت سبز. ۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشیره‌های ایشان را به آتش بسوزانید، و بت‌های تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمایید، و نام‌های ایشان را از آنجا محو سازید. ۴ با یهوه خدای خود چنین عمل ننمایید. ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزید تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. ۶ و به آنجا قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دست‌های خویش، و نذرها و نوافل خود و نخست زاده‌های رمه و گله خویش را ببرید. ۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمایید.

۸ موافق هر آنچه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هر کس پسند آید، نکنید. ۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می‌دهد داخل نشده‌اید. ۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم می‌کند، ساکن شوید، و او شما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمایید. ۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هر چه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دست‌های خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمایید. ۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمایید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لاویانی که درون دروازه‌های شما باشند، چونکه ایشان را باشما حصه‌ای و نصیبی نیست.

۱۳ با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی قربانی‌های سوختنی خود را نگذاری، ۱۴ بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزید در آنجا قربانی‌های سوختنی خود را بگذاری، و در آنجا هر چه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری.

۱۵ لیکن گوشت را بر حسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه‌های ذبح کرده، بخور، اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهومی خورند. ۱۶ ولی خون را نخور، آن را مثل آب بر زمین بریز. ۱۷ عشر غله و شیر و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه‌های خود بخور،

و نه هیچ‌یک از نذرهای خود را که نذری کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را. ۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت درمکانی که یهوه خدایت برگزید، بخور، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوانی که درون دروازه‌های تو باشند، و به هرچه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۱۹ با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک ننمایی.

۲۰ چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور. ۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از رمه و گله خود که خداوند به تو دهد ذبح کن، چنانکه به تو امر فرموده‌ام و از هرچه دلت بخواهد در دروازه‌های بخور. ۲۲ چنانکه غزال و آهو خورده شود، آنها را چنین بخور، شخص نجس و شخص طاهر از آن برابر بخورند. ۲۳ لیکن هوشیار باش که خون را نخوری زیرا خون جان است و جان را با گوشت نخوری. ۲۴ آن را بخور، بلکه مثل آب برزمینش بریز. ۲۵ آن را بخور تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت نیکو باشد هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است، بجا آوری. ۲۶ لیکن موقوفات خود را که داری و نذرهای خود را برداشته، به مکانی که خداوند برگزید، برو. ۲۷ و گوشت و خون قربانی‌های سوختنی خود را بر مذبح یهوه خدایت بگذاران و خون ذبایح تو بر مذبح یهوه خدایت ریخته شود و گوشت را بخور.

۲۸ متوجه باش که همه این نشانی را که من به تو امر می‌فرمایم بشنوی تا برای تو و بعد از تو برای پسرانت هنگامی که آنچه در نظر یهوه، خدایت، نیکو و راست است بجا آوری تا به ابد نیکو باشد. ۲۹ وقتی که یهوه، خدایت، امتیابی را که به جهت گرفتن آنها به آنجا می‌روی، از حضور تو منقطع سازد، و ایشان را اخراج نموده، در زمین ایشان ساکن شوی. ۳۰ آنگاه با حذر باش، مبدا بعد از آنکه از حضور تو هلاک شده باشند به دام گرفته شده، ایشان را پیروی نمایی و درباره خدایان ایشان دریافت کرده، بگویی که این امتها خدایان خود را چگونه عبادت کردند تا من نیز چنین کنم. ۳۱ با یهوه، خدای خود، چنین عمل نمما، زیرا هرچه را که نزد خداوند مکروه است و از آن نفرت دارد، ایشان برای خدایان خود می‌کردند، حتی اینکه پسران و دختران خود را نیز برای خدایان خود به آتش می‌سوزانیدند. ۳۲ هر آنچه من به شما امر می‌فرمایم متوجه شوید، تا آن را به عمل آورید، چیزی بر آن میفزاید و چیزی از آن کم نکنید.

۱۳

خدایان دیگر

۱ اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، ۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نمایم، و آنها را عبادت کنیم، ۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نماید؟ ۴ یهوه خدای خود را پیروی نماید و از او بترسید، و او امر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید. ۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیہ داد، گفته است تا تو را از طریقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد.

۶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یا دختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیق که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو شناختید عبادت نمایم، ۷ از خدایان امتیابی که به اطراف شما می‌باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگران،

۸ او را قبول مکن و او را گوش مده، و چشم تو بروی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن. ۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل اودراز شود و بعد دست تمامی قوم. ۱۰ و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه میخواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، منحرف سازد. ۱۱ و جمیع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد. ۱۲ اگر درباره یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد خبر یابی، ۱۳ که بعضی پسران بلیعال از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اند برویم و خدایان غیر را که نشناخته اید، عبادت نمایم، ۱۴ آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکو استفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است، ۱۵ البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بکش و آن را با هرچه در آن است و بهائش را به دم شمشیر هلاک نما. ۱۶ و همه غنیمت آن را در میان کوچهاش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگر بنا نخواهد شد. ۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دست نجسبند تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رافت بنماید، و تو را بیفزاید بطوری که برای پدران قسم خورده بود. ۱۸ هنگامی که قول یهوه خدای خود را شنیده، و همه اوامرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

۱۴

حلال و حرام

۱ شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشان را مجروح ننمایید، و مابین چشمان خود را متراشید. ۲ زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتیابی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی. ۳ هیچ چیز مکروه نخور. ۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز، ۵ و آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مہات. ۶ و هر حیوان شکافته سم که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید. ۷ لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را نخورید: یعنی شتر و خرگوش و وونک، زیرا که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس اند. ۸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را لمس نکنید. ۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید: هرچه پر و فلس دارد، آنها را بخورید. ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد نخورید، برای شما نجس است. ۱۱ از همه مرغان طاهر بخورید. ۱۲ و این است آتهایی که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسر بحر، ۱۳ و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن، ۱۴ و هر غراب به اجناس آن، ۱۵ و شتر مرغ و جغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن، ۱۶ و بوم و بوتیمار و قاز، ۱۷ و قات و رخم و غواص، ۱۸ و لقلق و کلنک، به اجناس آن، و هدهد و شبیره. ۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس اند، خورده نشوند. ۲۰ اما از همه مرغان طاهر بخورید. ۲۱ هیچ میته نخورید، به غریبی که درون دروازه های تو باشد بده تا بخورد، یا به اجنبی بفروش، زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی و بزغاله را در شیر مادرش میزند.

ده یک

۲۲ عشر تمامی محصولات مزرعه خود را که سال به سال از زمین برآید، البته بده. ۲۳ و به حضور یهوه خدایت در مکانی که برگزید تا نام خود را در آنجا ساکن سازد، عشر غله و شیر و روغن خود را و نخست زادگان رمه و گله خویش را بخور، تا پیاموی که از یهوه خدایت همه اوقات بترسی. ۲۴ و اگر راه از برایت دور باشد که آن را

نمی توانی برد، و آن مکانی که یهوه، خدایت، خواهد برگزید تا نام خود را در آن بگذارد، وقتی که یهوه، خدایت، تو را برکت دهد، از تو دور باشد. ۲۵ پس آن را به نقره بفروش و نقره را بدست خود گرفته، به مکانی که یهوه خدایت برگزید، برو. ۲۶ و نقره را برای هرچه دلت می خواهد از گاو و گوسفند و شراب و مسکرات و هرچه دلت از تو بطلبد، بده، و در آنجا بحضور یهوه، خدایت، بخور و خودت با خاندانت شادی نما. ۲۷ و لاوی ای را که اندرون دروازه هایت باشد، ترک منما چونکه او را با تو حصه و نصیبی نیست.

۲۸ و در آخر هر سه سال تمام عشر محصول خود را در همان سال بیرون آورده، در اندرون دروازه هایت ذخیره نما. ۲۹ و لاوی چونکه با تو حصه و نصیبی ندارد و غریب و یتیم و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند، بیاند و بخورند و سیر شوند، تا یهوه، خدایت، تو را در همه اعمال دستت که می کنی، برکت دهد.

۱۵

سال انفکاک

۱ و در آخر هر هفت سال، انفکاک ثمائی. ۲ و قانون انفکاک این باشد، هر طلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشد منفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است. ۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هر آنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد. ۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می دهد، البته برکت خواهد داد، ۵ اگر قول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری. ۶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد.

۷ اگر نزد تو در یکی از دروازه هایت، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو می بخشد، یکی از برادرانت فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دستت را بر برادر فقیر خود میند. ۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ۹ و باحذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگوئی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند فریاد برآورده، برایت گناه باشد. ۱۰ البته به او بدهی و دلت از دادنش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه، خدایت، تو را در تمامی کارهایت و هرچه دست خود را بر آن درازی کنی، برکت خواهد داد. ۱۱ چونکه فقیر از زمین معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده، می گویم البته دست خود را برای برادر مسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار.

آزادی غلامان

۱۲ اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به توفروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، او را تبی دست روانه مساز. ۱۴ او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته زاد بده، به اندازه ای که یهوه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده. ۱۵ و بیاد آور که تو در زمین مصر غلام بودی و یهوه، خدایت، تو را فدیه داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می فرمایم، ۱۶ و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ۱۷ آنگاه درفشش گرفته، گوشش را با آن به در بدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما.

۱۸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهای کنی، بنظر بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و یهوه خدایت در هرچه می کنی تو را برکت خواهد داد.

۱۹ همه نخست زادگان نرینه را که از رمه و گله تو زاییده شوند برای یهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن و نخست زاده گوسفند خود را پشم مبر. ۲۰ آنها را به حضور یهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزید، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید. ۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلاً لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای یهوه خدایت ذبح مکن. ۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهوبخورند. ۲۳ اما خوش را بخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

۱۶

فصح

۱ ماه ایب را نگاهدار و فصح را به جهت یهوه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه ایب یهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد. ۲ پس فصح را از رمه و گله برای یهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزید، تا نام خود را در آن ساکن سازد. ۳ با آن، خمیرمایه بخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیاد آوری. ۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می کنی چیزی تا صبح باقی نماند. ۵ فصح را در هر یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می دهد، ذبح کنی توانی کرد. ۶ بلکه در مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن. ۷ و آن را در مکانی که یهوه، خدایت، برگزید بپز و بخور و بامدادان بر خاسته، به خیمه هایت برو. ۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای یهوه خدایت باشد، در آن هیچ کار مکن.

عید هفته ها

۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن. ۱۰ و عید هفته ها را با هدیه نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، بده. ۱۱ و به حضور یهوه، خدایت، شادی نمائ و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوی که درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوه زنی که در میان تو باشند، در مکانی که یهوه خدایت برگزید تا نام خود را در آن ساکن گرداند. ۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور.

عید خیمه ها

۱۳ عید خیمه ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار. ۱۴ و در عید خود شادی نمائ، تو و پسرت و دخترت و غلامت و کنیزت و لایوی و غریب و یتیم و بیوه زنی که درون دروازه هایت باشند. ۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزید، برای یهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که یهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود. ۱۶ سه مرتبه در سال جمیع ذکورات به حضور یهوه خدایت در مکانی که او برگزید حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته ها و عید خیمه ها و به حضور خداوند تهنی دست حاضر نشوند. ۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که یهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد.

تعیین داوران

۱۸ داوران و سروران در جمیع دروازه هایی که یهوه، خدایت، به تو می دهد بر حسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند. ۱۹ داوری را منحرف مساوی و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکما را کور می سازد و سخنان عادلان را کج می نماید. ۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی و زمینی را که یهوه خدایت به تو می دهد، مالک شوی.

خدایان غیر

۲۱ اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح یهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما. ۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا یهوه خدایت آن را مکروه می‌دارد.

۱۷

۱ گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای یهوه خدای خودذبح منما، چونکه آن، نزد یهوه خدایت مکروه است.

۲ اگر در میان تو، در یکی از دروازه هایت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر یهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند،^۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجدہ نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نفرموده‌ام،^۴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است،^۵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند.^۶ از گواهی دویا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود.^۷ اولاً دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افزاشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

داوری اختلافات

۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه هائی که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که یهوه، خدایت، برگزیند، برو. ۹ و نزد لاویان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تو را از فتوی قضایا مخبر خواهند ساخت. ۱۰ و بر حسب فتوی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می‌کنند، عمل نما. و هوشیار باش تا موافق هر آنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی. ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوی که برای تو بیان می‌کنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن. ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجای ایستد یا داور را گوش نگیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده‌ای. ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود.

پادشاه اسرائیل

۱۴ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم،^{۱۵} البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادران را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه‌ای را که از برادران نباشد، نمی‌توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نگیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه برنگردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نگیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نفره و طلا برای خود بسیار زیاده نیندوزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لاویان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرایض را نگاه داشته، به عمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افزاشته شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طویل داشته باشند.

۱۸

هدایا برای کاهنان و لاویان

۱ لاویان کهنه و تمامی سبط لاوی راحصه و نصیبی با اسرائیل نباشد.

۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است.

۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آتانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندی گذراند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنجه را به کاهن بدهند. ۴ و نویر غله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بدهد، ۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسبابت برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند.

۶ و اگر احدی از لاویان از یکی از دروازه هایت از هر جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزید، برسد، ۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لاویانی که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید. ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه از اراثیت خود بفرشود.

اعمال مکروه

۹ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتهای عمل نمایی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسریا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، ۱۱ و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می کند. ۱۲ زیرا هر که این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج می کند. ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش. ۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون می کنی به غیب گویان و فالگیران گوش می گیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی.

مبعوث کردن نبی

۱۵ یهوه، خدایت، نبی ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنوید. ۱۶ موافق هر آنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خود مسالت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر بنیم، مبادا بمیرم.» ۱۷ و خداوند به من گفت: «آنچه گفتند نیکو گفتند. ۱۸ نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هر آنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر نفرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.» ۲۱ و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.» ۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او ترس.

۱۹

شهر ملجا

۱ وقتی که خدایت این امتهای را که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تومی دهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه های ایشان ساکن شوی، ۲ پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تومی دهد، جدا کن. ۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند.

۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هر که همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت. ۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تبر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار

کرده، زنده ماند. ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت. ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جداکن.

۸ و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدران قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدران وعده داده است، ۹ و اگر تمامی این اوامرها که من امروز به تو می‌فرمایم نگاه داشته، بجا آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طرقهای او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهر دیگر بر این سه برای خود مزید کن. ۱۰ تا خون بی‌گناه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می‌دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد.

۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، ۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود. ۱۳ چشم تو بر او ترحم نکند، تا خون بی‌گناهی را از اسرائیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد.

۱۴ حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تو می‌دهد، منتقل مساز.

۱۵ یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد امری ثابت شود. ۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، ۱۷ آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و حضور کاهنان و داورانی که در آن زمان باشند، حاضر شوند. ۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و برادر خود شهادت دروغ داده باشد، ۱۹ پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایی. ۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند ترسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهد کرد. ۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

۲۰

دستور العمل برای جنگ

۱ چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسبها و ارابه‌ها و قومی را زیاده از خود بینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. ۲ و چون به جنگ نزدیک شوی آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. ۳ و ایشان را گوید: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله با دشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما را نجات دهد.» ۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه تو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری آن را تخصیص نماید. ۶ و کیست که تا کستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؛ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیاورده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مبادا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.» ۸ و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان و ضعیف دل است؛ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مبادا دل برادرش مثل دل او گداخته شود.» ۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند.

۱۰ چون به شهری نزدیک آیی تا با آن جنگ نمایی، آن را برای صلح ندا بکن. ۱۱ و اگر تو را جواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. ۱۲ و اگر باتو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بکش. ۱۴ لیکن زنان و اطفال و بهایم و آنچه در شهر باشد، یعنی تمامی غنیمتش را برای خود به تاراج ببر، و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد، بخور. ۱۵ به همه شهرهایی که از تو بسیار دورند که از شهرهای این امته نباشند، چنین رفتار نما. ۱۶ اما از شهرهای این امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، هیچ ذی نفس را زنده نگذار. ۱۷ بلکه ایشان را، یعنی حثیان و اموریان و کنعانیان و فرزریان و حویان و ویوسیان را، چنانکه یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است، بالکل هلاک ساز. ۱۸ تا شما را تعلیم ندهند که موافق همه رجاساتی که ایشان با خدایان خود عمل می‌نمودند، عمل نمایند. و به یهوه، خدای خود، گناه کنید.

۱۹ چون برای گرفتن شهری با آن جنگ کنی، و آن را روزهای بسیار محاصره نمایی، تبر بر درختپایش مزن و آنها را تلف مساز. چونکه از آنها می‌خوری پس آنها را قطع نمما، زیرا آبادرخت صحرا انسان است تا آن را محاصره نمایی؟ ۲۰ و اما درختی که میدانی درختی نیست که از آن خورده شود آن را تلف ساخته، قطع نما و سنگری بر شهری که با تو جنگ می‌کند، بنا کن تا منهدم شود.

۲۱

قتل نامعین

۱ اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو می‌دهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، ۲ آنگاه مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، پیمایند. ۳ و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زده، و یوغ به آن بسته‌اند، بگیرند. ۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. ۵ و بنی لاوی که نه نزدیک بیایند، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هرمنازه و هر آزاری فیصل پذیرد. ۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله‌ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. ۷ و جواب داده، بگویند: «دستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است. ۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌ای بیامرز، و مگذار که خون بی‌گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. ۹ پس خون بی‌گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌ای.

ازدواج با اسرا

۱۰ چون بیرون روی تا با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، ۱۱ و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و بخوای او را به زنی خود بگیری، ۱۲ پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمد، شوهر او بشو و زن تو خواهد بود. ۱۴ و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده‌ای.

حق نخست زاده

۱۵ و اگر مردی را دوزن باشد یکی محبوبه و یکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزايند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی تواند پسر محبوبه را بر پسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه حصه‌ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اومی باشد.

پسر سرکش

۱۸ اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تادیب نمایند ایشان را نشنود، ۱۹ پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند. ۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی شنود و مسرف و میگسار است.» ۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید.

قوانین دیگر

۲۲ و اگر کسی گاهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دار کشیده باشی، ۲۳ بدنش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که بیهو، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نجس نسازی.

۲۲

۱ اگر گلو یا گوسفند برادر خود را گم شده بینی، از او رومگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان. ۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما. ۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی توانی از او رومگردانی.

۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده بینی، از آن رومگردان، البته آن را با او برخیزان.

۵ متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن را نبپوشد، زیرا هر که این کار را کند مکروه بیهو خدای توست.

۶ اگر اضاقت آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یا تخمها باشد، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه‌ها بگیر. ۷ مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی.

۸ چون خانه تو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبدا کسی از آن بیفتد و خون بر خانه خود بیاوری.

۹ در تاجکستان خود دو قسم تخم مکار، مباداتمامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاجکستان، وقف شود.

۱۰ گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار منما.

۱۱ پارچه مختلط از پشم و گنابا هم میپوش.

۱۲ بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن می‌پوشانی، رشته‌ها بساز.

مکروه داشتن زن

۱۳ اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودر آید، او را مکروه دارد. ۱۴ و اسباب حرف بدو نسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیکی نمودم، او را با کره نیافتم. ۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزدروازه بیاورند. ۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام، و از او کراهت دارد، ۱۷ و اینک اسباب حرف بدو نسبت داده، می‌گوید دختر تو را با کره نیافتم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگسترانند. ۱۸ پس

مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند. ۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه برپا کره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عرش نمی تواند او را رها کند.

۲۰ لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، ۲۱ آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۲۲ اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که بازن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای.

۲۳ اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، ۲۴ پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند، اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۲۵ اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود. ۲۶ و اما با دختری هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد. ۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رها ننده‌ای نبود.

۲۸ و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند، ۲۹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عرش نمی تواند او را رها کند.

۳۰ هیچ کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

۲۳

ممانعت از حضور در

۱ جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود.

۲ حرام زاده‌ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود.

۳ عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود. ۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور را از فتور ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند. ۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت. ۶ ابد در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش.

۷ ادومی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی. ۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند.

تقدیس اردو

۹ چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خوشتن را از هر چیز بد نگاه دار.

۱۰ اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود. ۱۱ چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود.

۱۲ و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی. ۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می‌نشینی با آن بکن و برگشته، فضله خود را از آن بپوشان. ۱۴ زیرا که یهوه خدایت در میان اردوی تو می‌خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنان را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیز پلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند.

احکام مختلف

۱۵ غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آقايش مسپار. ۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزینند دریکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفامنا.

۱۷ از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد. ۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه یهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد یهوه خدایت مکروه است.

۱۹ برادر خود را به سود قرض مده نه به سودنقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می‌شود. ۲۰ غریب را می‌توانی به سودقرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تا یهوه خدایت در زمین که برای تصرفش داخل آن می‌شوی تو را به هرچه دست را بر آن دراز می‌کنی، برکت دهد.

۲۱ چون نذری برای یهوه خدایت می‌کنی دروهای آن تاخیر منما، زیرا که یهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود. ۲۲ اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو را گناه نخواهد بود. ۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای یهوه خدایت از اراده خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای.

۲۴ چون به تاختستان همسایه خود درآیی، از انگور، هرچه می‌خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ

مگذار. ۲۵ چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را به دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود مگذار.

۲۴

۱ چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیابد آنگاه طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه‌اش رها کند. ۲ و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود. ۳ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، ۴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، گناه می‌آورد.

۵ چون کسی زن تازه‌ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد.

۶ هیچکس آسیا یا سنگ بالایی آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است.

۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود از بنی اسرائیل را دزدیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای.

۸ درباره بالای برص هوشیار باش که به هر آنچه لاویان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم، هوشیار باشید که عمل نمایید. ۹ پیادآور که یهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید.

۱۰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه‌اش داخل مشو. ۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. ۱۲ و اگر مرد فقیر باشد در گرو او خواب، ۱۳ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا درخت خود بخوابد و تو را برکت دهد و به حضور یهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد.

۱۴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمینت دراندرون دروازه های تو باشند ظلم منما. ۱۵ در همان روز مزدش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد.

۱۶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود.

۱۷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بپوه را به گرو مگیر. ۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و بپوه، خدایت، تو را از آنجا فدیة داد. بنابراین من تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

۱۹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، باقه ای فراموش کنی، برای برداشتن آن برمگرد، برای غریب و یتیم و بپوه زن باشد تا بپوه خدایت تو را در همه کارهای دستت برکت دهد. ۲۰ چون زیتون خود را بتکائی باردیگر شاخه ها را متکان، برای غریب و یتیم و بپوه باشد.

۲۱ چون انگور تاکستان خود را بچینی باردیگر آن را بچین، برای غریب و یتیم و بپوه باشد. ۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می فرمایم که این کار را معمول داری.

۲۵

۱ اگر در میان مردم مرافعه ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمارند، و شریر را ملزم سازند. ۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواباند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند. ۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، مبدا اگر از این زیاد کرده، تازیانه بسیار زند، برادرت در نظرتو خوار شود.

۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، میند.

۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی اولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد.

۶ ونخست زاده ای که بزاید به اسم برادر متوفای او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود. ۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از برپا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکاری کند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می نماید.» ۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند نمی خواهم او را بگیریم، ۹ آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «با کسی که خانه برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود.» ۱۰ و نام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود.

۱۱ و اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زنده اش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، ۱۲ پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکند.

۱۳ در کیسه تو وزنه های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد. ۱۴ در خانه تو یکلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد. ۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد، تا عترت در زمینی که بپوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود. ۱۶ زیرا هر که این کار کند یعنی هر که بی انصافی نماید، نزد بپوه خدایت مکروه است.

۱۷ بیاد آور آنچه عمالیک وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند. ۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه واماندگان را در عقب تو از موخرت قطع نمودند، در حالی که توضیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند. ۱۹ پس چون بپوه خدایت تو را در زمینی که بپوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می دهد، از جمیع دشمنان آرامی بخشد، آنگاه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

۲۶

نوبر و دهیک

۱ و چون به زمینی که بپوه خدایت تو را نصیب می دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی، ۲ آنگاه نویر تمامی حاصل زمین را که از زمینی که بپوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سید گذاشته، به مکانی که بپوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گردانند، برو. ۳ و نزد کاهنی که در

آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یهوه خدایت اقرار می‌کنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده‌ام.»^٤ و کاهن سبد را از دست گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد.^٥ پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «پدر من ارامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غربت پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد.»^٦ و مصریان با ما پدرفتاری نمود، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند.^٧ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید.^٨ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد.^٩ و ما رابه این مکان درآورده، این زمین را زمینی که به شیرو شهد جاری است به ما بخشید.^{١٠} و الان اینک تو نور حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده‌ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما.^{١١} و تو با لاوی و غربی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود.^{١٢} و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند.^{١٣} و به حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم.»^{١٤} در ماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها صرف ننخودم، و برای اموات از آنها ندادم، بلکه به قول یهوه، خدایم، گوش داده، موافق هر آنچه به من امر فرمودی، رفتار نمودم.^{١٥} از مسکن مقدس خود از آسمان بنگر، و قوم خود اسرائیل و زمینی را که به ما دادی چنانکه برای پدران ما قسم خوردی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، برکت بده،»

نگهداری اوامر خدا

^{١٦} امروز یهوه، خدایت، تو را امر می‌فرماید که این فرایض و احکام را بجا آوری، پس آنها رابه تمامی دل و تمامی جان خود نگاه داشته، بجاآور.^{١٧} امروز به یهوه اقرار نمودی که خدای توست، و اینکه به طریقه‌های او سلوک خواهی نمود، و فرایض و احکام او را نگاه داشته، آواز او را خواهی شنید.^{١٨} و خداوند امروز به تو اقرار کرده است که تو قوم خاص او هستی، چنانکه به تو وعده داده است، و تا تمامی اوامر او را نگاه داری.^{١٩} و تا تو را در ستایش و نام و اکرام از جمیع امتهایی که ساخته است، بلند گرداند، و تا برای یهوه، خدایت، قوم مقدس باشی، چنانکه وعده داده است.

٢٧

مذبح در کوه عیبال

^١ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، نگاه دارید.»^٢ و در روزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال.^٣ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تابه زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است.^٤ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر می‌فرمایم در کوه عیبال برپا کرده، آنها را با گچ بمال.^٥ و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار میر.^٦ مذبح یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی های سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن بگردان.^٧ و ذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما.^٨ و تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس.»

لعنت ها

۹ پس موسی و لاویان کهنه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: ^{۱۰} «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی. ^{۱۱} پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا آر.»

۱۲ «چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. ^{۱۳} و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبیل بایستند تا نفرین کنند. ^{۱۴} و لاویان جمیع مردان اسرائیل رابه آواز بلند خطاب کرده، گویند: ^{۱۵} «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یاریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین!»

۱۶ «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۷ «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۸ «ملعون باد کسی که ناپینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۱۹ «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و یتیم و یتیم را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۰ «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبسترشود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۱ «ملعون باد کسی که با هر قسم پهای بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۲ «ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۳ «ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۴ «ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۵ «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی گاهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۶ «ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات نماید تا آنها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۸

برکت

۱ «و اگر آواز یهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. ^۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز یهوه خدای خود را بشنوی. ^۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود. ^۴ میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایت و بچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود. ^۵ سید و ظرف خیر تو مبارک خواهد بود. ^۶ وقت درآمدن مبارک، و وقت بیرون رفتن مبارک خواهی بود. ^۷ و خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو منزه خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گرفت. ^۸ خداوند در انبارهای تو و به هر چه دست خود را به آن دراز می کنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تو می دهد، مبارک خواهد ساخت. ^۹ و اگر اوامر یهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است. ^{۱۰} و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند رسید. ^{۱۱} و خداوند تو را در میوه بطن و ثمر بهایت و محصول زمین، در زمینی که خداوند برای پدران تو قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود. ^{۱۲} و خداوند خزینة نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در مومش بباراند، و تو را در جمیع اعمال دست مبارک

سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. ۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر او امریوه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجاآوری. ۱۴ و از همه سختانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدايان غير را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی.

لغت

۱۵ «و اما اگر آواز یهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و فرایض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. ۱۶ در شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. ۱۷ سبد و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو و بچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود. ۱۹ وقت درآمدت ملعون، و وقت بیرون رفتن ملعون خواهی بود. ۲۰ و به هر چه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی خداوند بر تولعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای، ۲۱ خداوند با را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، هلاک سازد. ۲۲ و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و یرقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی. ۲۳ و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن. ۲۴ و خداوند باران زمین را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی.

۲۵ «و خداوند تو را پیش روی دشمنان منهدم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد. ۲۶ و بدن شما برای همه پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچ کس آنها را دور نخواهد کرد. ۲۷ خداوند تو را به دنبل مصر و خراج و جرب و خارش که تواز آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۲۸ خداوند تو را به دیوانگی و نایبانی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت. ۲۹ و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کوران راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهای مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات دهنده های نخواهد بود. ۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن نخواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه اش را نخواهی خورد. ۳۱ گاو تو در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهند آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می شود و برای تو رهاکننده های نخواهد بود. ۳۲ پسران و دختران به امت دیگر داده می شوند، و چشمانت نگرسته از آرزوی ایشان تمامی روز گاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه ای نخواهد بود. ۳۳ میوه زمین و مشقت تو را امتی که نشناخته ای، خواهند خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود. ۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمش می بیند، دیوانه خواهی شد. ۳۵ خداوند زانوها و ساقهای واز کف پا تا فرق سر تو را به دنبل بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۳۶ خداوند تو را و پادشاهی را که بر خود نصب می نمایی، بسوی امتی که تو و پدرانت نشناخته ای، خواهد برد، و در آنجا خدايان غير را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد. ۳۷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد. ۳۸ «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد. ۳۹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد. ۴۰ تو را در تمامی حدود درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشتن را به زیت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد. ۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت. ۴۲ تمامی درختان و محصول زمین را ملخ به تصرف خواهد آورد. ۴۳ غربی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و متزل خواهی گردید. ۴۴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود.

۴۵ «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا اوامر و فریاضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری. ۴۶ و تو را و ذریت تو را تا به ابدآیت و شگفت خواهد بود.

۴۷ «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت ننمودی. ۴۸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و برهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد. ۴۹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر تو خواهد آورد، امتی که زبانش را نخواهی فهمید.

۵۰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید. ۵۱ و نتایج بهام و محصول زمین را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه های گاو و بره های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد. ۵۲ و تو را در تمامی دروازه های محاصره کند تا دیواره های بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمین منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه های، در تمامی زمینی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود. ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دختران را که یهوه خدایت به تو می‌دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زیون خواهند ساخت، خواهی خورد. ۵۴ مردی که در میان شما نرم و بسیار متمتع است، چشمش بر برادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیه فرزندان که باقی می‌مانند بد خواهد بود. ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که می‌خورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه های به آن زیون سازند، چیزی برای او باقی نخواهد ماند. ۵۶ و زنی که در میان شما نازک و متمتع است که به سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی‌کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود. ۵۷ و بر مشیمه‌ای که از میان پایهای او درآید و بر اولادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه های به آن تو را زیون سازند به پنهانی خواهد خورد.»

۵۸ اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیارنشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه، خدایت، ترسی، ۵۹ آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن. ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می‌ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید. ۶۱ و نیز همه مرضها و همه بلایایی که در طومار این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوند بر تو مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی. ۶۲ و گروه قلیل خواهی ماند، برعکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آواز یهوه خدای خود را نشنیدید. ۶۳ و واقعی می‌شود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید همچنین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند، و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل می‌شوید کنده خواهد شد. ۶۴ و خداوند تو را در میان جمیع امتهای از کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر از از چوب و سنگ که تو و پدرانت شناخته‌اید، عبادت خواهی کرد. ۶۵ و در میان این امتهای استراحت نخواهی یافت و برای کف پایت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پرمردگی جان خواهد داد. ۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، به جان خود اطمینان نخواهی داشت. ۶۷ بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می‌بود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می‌بود، به سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید، و به سبب رویت چشمت که خواهی دید. ۶۸ و خداوند تو را در کشتیهای آزار می‌دهد که به تو گفتند آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهی فروخت و مشتری نخواهد بود.»

نگه داشتن احکام خداوند

۱ این است کلمات عهدی که خداوند در زمین مواب به موسی امر فرمود که بانی اسرائیل ببندد، سوی آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود.

۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هرآنچه خداوند در زمین مصر بافرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید. ۳ تجربه‌های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم. ۴ اما خداوند دل را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوشهائی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است. ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشها درپای شما پاره نشد. ۶ نان نخورده و شراب و مسکرت ننوشیده‌اید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم. ۸ و زمین ایشان را گرفته، به رویینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم. ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید.

۱۰ «امروز جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروان شما و جمیع مردان اسرائیل. ۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکان تا آب کشان شما. ۱۲ تا در عهد یهوه خدایت و سگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی. ۱۳ تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است. ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی‌نمایم. ۱۵ بلکه باآنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما در اینجا حاضرند، و هم باآنانی که امروز با ما در اینجا حاضر نیستند. ۱۶ زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم. ۱۷ و رجاسات و بتهای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید. ۱۸ تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود و خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حنظل و افسنتین بارآورد.

۱۹ «و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: هرچند در سختی دل خود سلوک می‌نمایم تا سیراب و نشته را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود. ۲۰ خداوند او را نخواهد آمرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت. ۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است. ۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می‌آیند، خواهند گفت: هنگامی که بلایای این زمین و بیماریهای که خداوند به آن می‌رساند ببینند. ۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می‌شود و نه حاصل می‌رود و هیچ علف در آن نمونی کندو مثل انقلاب سدوم و عموره و ادمه صبوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را وازگون ساخت، گشته است.

۲۴ پس جمیع امتها خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟ ۲۵ آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند. ۲۶ و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود. ۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد. ۲۸ و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین

ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است. ۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

۳۰

برای بازگشت بسوی خدا

۱ و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو گذاشتم برتو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتیانی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، پیادآوری. ۲ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هرآنچه که من امروز به تو امر می فرمایم، اطاعت نمایی. ۳ آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را از میان جمیع امتیانی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود. ۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود، یهوه، خدایت، تو را از آنجا جمع خواهد کرد و تو را از آنجا خواهد آورد. ۵ و یهوه، خدایت، تو را به زمینی که پدرانت مالک آن بودند خواهد آورد، و مالک آن خواهی شد، و بر تو احسان نموده، تو را بیشتر از پدرانت خواهد افزود. ۶ «و یهوه خدایت دل تو و دل ذریه تو را بخون خواهد ساخت تا یهوه خدایت را به تمامی دل و تمامی جان خود دوست داشته، زنده بمانی. ۷ و یهوه خدایت جمیع این لعنتها را بر دشمنان و بر خصمانت که تو را آزرده، نازل خواهد گردانید. ۸ و تو بازگشت نموده، قول خداوند را اطاعت خواهی کرد، و جمیع اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا خواهی آورد. ۹ و یهوه، خدایت، تو را در تمامی اعمال دست و در میوه بطن و نتایج بهایت و محصول زمین به نیکویی خواهد افزود، زیرا خداوند بار دیگر بر تو برای نیکویی شادی خواهد کرد، چنانکه بر پدران تو شادی نمود. ۱۰ اگر آواز یهوه خدای خود را اطاعت نموده، اوامر و فرایض او را که در طومار این شریعت مکتوب است، نگاه داری، و به سوی یهوه، خدای خود، با تمامی دل و تمامی جان بازگشت نمایی.

حیات و موت

۱۱ «زیرا این حکمی که من امروز به تو امر می فرمایم، برای تو مشکل نیست و از تو دور نیست. ۱۲ نه در آسمان است تا بگویی کیست که به آسمان برای ما صعود کرده، آن را نزد ما بیاورد و آن را به ما بشنوند تا به عمل آوریم. ۱۳ و نه آن طرف دریا که بگویی کیست که برای ما به آنطرف دریا عبور کرده، آن را نزد ما بیاورد و به ما بشنوند تا به عمل آوریم. ۱۴ بلکه این کلام، بسیار نزدیک توست و در دهان و دل توست تا آن را بجا آوری.

۱۵ «بین امروز حیات و نیکویی و موت و بدی را پیش روی تو گذاشتم. ۱۶ چونکه من امروز تو را امر می فرمایم که یهوه خدای خود را دوست بداری و در طریقههای او رفتار نمایی، و اوامر و فرایض و احکام او را نگاه داری تا زنده مانده، افزوده شوی، و تا یهوه، خدایت، تو را در زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، برکت دهد. ۱۷ لیکن اگر دل تو برگردد و اطاعت ننمایی و فریفته شده، خدایان غیر را سجده و عبادت نمایی، ۱۸ پس امروز به شما اطلاع می دهم که البته هلاک خواهید شد، و در زمینی که از اردن عبور می کنید تا در آن داخل شده، تصرف نمائید، عمر طویل نخواهید داشت. ۱۹ امروز آسمان وزمین را بر شما شاهد می آورم که حیات و موت و برکت و لعنت را پیش روی تو گذاشتم، پس حیات را برگزین تا تو با ذریه زنده بمانی. ۲۰ و تا یهوه خدای خود را دوست بداری و آواز او را بشنوی و با او ملصق شوی، زیرا که او حیات تو و درازی عمر توست تا در زمینی که خداوند برای پدرانت، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده که آن را به ایشان بدهد، ساکن شوی.»

۳۱

۱ و موسی رفته، این سخنان را به تمامی اسرائیل بیان کرد،^۲ و به ایشان گفت: «من امروز صد و بیست ساله هستم و دیگر طاقت خروج و دخول ندارم، و خداوند به من گفته است که از این اردن عبور نخواهی کرد.^۳ یهوه خدای تو، خود به حضور تو عبور خواهد کرد، و او این امتها را از حضور تو هلاک خواهد ساخت، تا آنها را به تصرف آوری، و یوشع نیز پیش روی تو عبور خواهد نمود چنانکه خداوند گفته است.^۴ و خداوند چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد.^۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما بالایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید.^۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تومی رود و تو را و انخواهگذاشت و ترک نخواهد نمود.»

۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود.^۸ و خداوند خود پیش روی تومی رود او با تو خواهد بود و تو را و انخواهگذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش.»

قرائت تورات

۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد.^{۱۰} و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک در عید خیمه‌ها،^{۱۱} چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزید حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان.^{۱۲} قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند.^{۱۳} و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تا مادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می کنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.»

پیشگویی سرکشی اسرائیل

۱۴ و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند.^{۱۵} و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد.

۱۶ و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خواهی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست.^{۱۷} و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟»^{۱۸} و به سبب تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد.^{۱۹} پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگزار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد.^{۲۰} زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، در آورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فربه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا هانت کرده، عهد مرا خواهند شکست.^{۲۱} و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد داد، زیرا که از دهان ذریت ایشان فراموش نخواهد شد، زیرا خیالات ایشان را نیز که امروز دارند می‌دانم، قبل از آن

که ایشان را به زمینی که درباره آن قسم خوردم، درآورم.»^{۲۲} پس موسی این سرود را در همان روز نوشته، به بنی اسرائیل تعلیم داد.

^{۲۳} و یوشع بن نون را وصیت نموده، گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو بنی اسرائیل را به زمینی که برای ایشان قسم خوردم داخل خواهی ساخت، و من با تو خواهم بود.»

^{۲۴} و واقع شد که چون موسی نوشتن کلمات این تورات را در کتاب، تمام به انجام رسانید،^{۲۵} موسی به لایوانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند وصیت کرده، گفت: «^{۲۶} این کتاب تورات را بگیرید و آن را در پهلوی تابوت عهد یهوه، خدای خود، بگذارید تا در آنجا برای شما شاهد باشد.»^{۲۷} زیرا که من تمرد و گردن کشی شما را می دانم، اینک امروز که من هنوز با شما زنده هستم بر خداوند فتنه انگیزیده اید، پس چند مرتبه زیاده بعد از وفات من.^{۲۸} جمیع مشایخ اسباط و سروران خود را نزد من جمع کنید تا این سخنان را در گوش ایشان بگویم، و آسمان و زمین را برایشان شاهد بگیرم.^{۲۹} زیرا می دانم که بعد از وفات من خویشتن را بالکل فاسد گردانیده، از طریقی که به شما امر فرمودم خواهید برگشت، و در روزهای آخر بدی بر شما عارض خواهد شد، زیرا که آنچه در نظر خداوند بد است خواهید کرد، و از اعمال دست خود، خشم خداوند را به هیجان خواهید آورد.»

^{۳۰} پس موسی کلمات این سرود را در گوش تمامی جماعت اسرائیل تمام گفت: سرود موسی ای آسمان گوش بگیر تا بگویم.

۳۲

^۱ و زمین سخنان دهانم را بشنود.

^۲ تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشها بر نباتات.

^۳ زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایم.

^۴ او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقهای او انصاف است. خدای امین و از ظلم مبرا. عادل و راست است او.

^۵ ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمردند.

^۶ آیا خداوند را چنین مکافات می دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود.

^۷ ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تامل نما. از پدر خود پیرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند.

^۸ چون حضرت اعلی به امتها نصیب ایشان را داد و بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتها را قرار داد، برحسب شماره بنی اسرائیل.

^۹ زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث اوست.

^{۱۰} او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب و هولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود.

^{۱۱} مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه های خود را فرو گیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پرهای خود ببرد.

^{۱۲} همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود.

^{۱۳} او را بر بلندبای زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به اوداد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا.

- ۱۴ کره گاو و شیر گوسفندان را با پیه بره‌ها و قوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه گرده های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی.
- ۱۵ لیکن یثورون فربه شده، لگد زد. تو فربه و تنومند و چاق شده‌ای. پس خدایی را که او را آفریده بود، ترک کرد. و حضره نجات خود را حقیر بشرد.
- ۱۶ او را به خدایان غریب به غیرت آوردند. و خشم او را به رجاسات جنبش دادند.
- ۱۷ برای دیوهایی که خدایان نبودند، قربانی گذرانیدند، برای خدایانی که شناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها نترسیده بودند.
- ۱۸ و به حضره‌ای که تو را تولید نمود، اعتنائودی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی.
- ۱۹ چون بیهو این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند.
- ۲۰ پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود.
- زیرا طبقه بسیار گردن کشند. و فرزندی که امانتی در ایشان نیست.
- ۲۱ ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت.
- ۲۲ زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاهایه پایین‌ترین شعله‌ور شده است. و زمین را با حاصلش می‌سوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.
- ۲۳ بر ایشان بلایا را جمع خواهم کرد. و تیرهای خود را تمام بر ایشان صرف خواهم نمود.
- ۲۴ از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از ویای تلخ تلف می‌شوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمین.
- ۲۵ شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را. شیرخواره را با ریش سفید هلاک خواهد کرد.
- ۲۶ می‌گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم.
- ۲۷ اگر از کینه دشمن نمی‌ترسیدم که مباد مخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و بیهو همه این را نکرده است.
- ۲۸ زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند. و در ایشان بصیرتی نیست.
- ۲۹ کاش که حکیم بوده، این را می‌فهمیدید. و در عاقبت خود تامل می‌نمودند.
- ۳۰ چگونه یک نفر هزار را تعاقب می‌کرد. و دو نفرده هزار را منزه می‌ساختند. اگر حضره ایشان، ایشان را نفروخته. و خداوند، ایشان را تسلیم نغوده بود.
- ۳۱ زیرا که حضره ایشان مثل حضره ما نیست. اگرچه هم دشمنان ما خود، حکم باشند.
- ۳۲ زیرا که مو ایشان از موهای سدوم است، و از تانکستانهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است.
- ۳۳ شراب ایشان زهر اژدرهاست. و سم قاتل افعی. ۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و درخزانه های من مختمونی.
- ۳۵ انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می‌شتابد.
- ۳۶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود. و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می‌بیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست.

۳۷ و خواهد گفت: خدایان ایشان بجایند، و صخره‌ای که بر آن اعتماد می‌داشتند. ۳۸ که پیه قربانی‌های ایشان را می‌خوردند. و شراب هدایای ریختنی ایشان را می‌نوشیدند. آنها برخاسته، شما را امداد کنند. و برای شما ملجأ باشند.

۳۹ الان ببینید که من خود، او هستم. و با من خدای دیگری نیست. من می‌میرانم و زنده می‌کنم. مجروح می‌کنم و شفا می‌دهم. و از دست من رهاننده‌ای نیست.

۴۰ زیرا که دست خود را به آسمان برمی‌افرازم، و می‌گویم که من تا ابدالاباد زنده هستم.

۴۱ اگر شمشیر براق خود را تیز کنم. و قصاص را به دست خود گیرم. آنگاه از دشمنان خود انتقام خواهم کشید. و به خصمان خود مکافات خواهم رسانید.

۴۲ تیرهای خود را از خون مست خواهم ساخت. و شمشیر من گوشت را خواهد خورد. از خون کشتگان و اسیران، با روسای سروران دشمن.

۴۳ ای امتهای با قوم او آواز شادمانی دهید. زیرا انتقام خون بندگان خود را گرفته است. و از دشمنان خود انتقام کشیده و برای زمین خود و قوم خویش کفاره نموده است.

۴۴ و موسی آمده، تمامی سخنان این سرود را به سمع قوم رسانید، او و یوشع بن نون. ۴۵ و چون موسی از گفتن همه این سخنان به تمامی اسرائیل فارغ شد، ۴۶ به ایشان گفت: «دل خود را به همه سخنانی که من امروز به شما شهادت می‌دهم، مشغول سازید، تا فرزندان خود را حکم دهید که متوجه شده، تمامی کلمات این تورات را به عمل آورند. ۴۷ زیرا که این برای شما امر باطل نیست، بلکه حیات شماست، و به واسطه این امر، عمر خود را در زمینی که شما برای تصرفش از اردن به آنجا عبور می‌کنید، طویل خواهید ساخت.»

اخبار رحلت موسی

۴۸ و خداوند در همان روز موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «به این کوه عباریم یعنی جبل نبوک که در زمین مواب در مقابل اریحاست برای، و زمین کنعان را که من آن را به بنی اسرائیل به ملکیت می‌دهم ملاحظه کن. ۵۰ و تو در کوهی که به آن برمی‌آیی وفات کرده، به قوم خود ملحق شو، چنانکه برادرت هارون در کوه هور مرد و به قوم خود ملحق شد. ۵۱ زیرا که شما در میان بنی اسرائیل نزد آب مریبا قادش در بیابان سین به من تقصیر نمودید، چون که مرا در میان بنی اسرائیل تقدیس نکردید. ۵۲ پس زمین را پیش روی خود خواهی دید، لیکن به آنجا به زمینی که به بنی اسرائیل می‌دهم، داخل نخواهی شد.»

۳۳

دعای برکت موسی

۱ و این است برکتی که موسی، مرد خدا، قبل از وفاتش به بنی اسرائیل برکت داده، ۲ گفت: «یهوه از سینا آمد، و از سعیر برایشان طلوع نمود. و از جبل فاران درخشان گردید. و با کرورهای مقدسین آمد، و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد. ۳ به درستی که قوم خود را دوست می‌دارد. و جمیع مقدساتش در دست تو هستند. و زردپایای تو نشسته، هر یکی از کلام تو بهره‌مندی شوند. ۴ موسی برای ما شریعتی امر فرمود که میراث جماعت یعقوب است. ۵ و او در یثرون پادشاه بود هنگامی که روسای قوم اسباط اسرائیل با هم جمع شدند. ۶ روبین زنده بماند و نمیرد. و مردان او در شماره کم نباشند.»

۷ و این است درباره یهودا که گفت: «ای خداوند آواز یهودا را بشنو. و او را به قوم خودش برسان. به دستهای خود برای خرویدن جنگ می‌کند. و تو از دشمنانش معاون می‌باشی.»

۸ و درباره لاوی گفت: «تسیم و اوریم تو نزد مرد مقدس توست. که او را در مسامحتان نمودی. و با او نزد آب مریبا منازعت کردی. ۹ که درباره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده‌ام و برادران خود را نشناخت.

و پسران خود راندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می داشتند. و عهد تو را محافظت می نمودند. ۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو. ۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.»

۱۲ و درباره بنیامین گفت: «حبیب خداوند نزدی این ساکن می شود. تمامی روز او را مستوری سازد. و در میان کتفهایش ساکن می شود.»

۱۳ و درباره یوسف گفت: «زمینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است. ۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه. ۱۵ از نغزهای کوههای قدیم، و از نفایس تلهای جاودانی. ۱۶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که در بوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفرق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردد. ۱۷ جاه او مثل نخست زاده گلاش باشد. و شاخهای مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتها را جمیع تا به اقصای زمین خواهد زد. و ایناند ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.»

۱۸ و درباره زیبولن گفت: «ای زیبولن در پیرون رفتن شاد باش، و توای یساکار در خیمه های خویش. ۱۹ قوما را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید.

زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.»

۲۰ و درباره جاد گفت: «متبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیرماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیز می درد، ۲۱ و حصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و با روسای قوم می آید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجای آورد.»

۲۲ و درباره دان گفت: «دان بچه شیر است که از باشان می جهد.»

۲۳ و درباره نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.»

۲۴ و درباره اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد. ۲۵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود. ۲۶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود برافلاک.

۲۷ خدای ازلی مسکن توست. و در زیر تو بازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، می گوید هلاک کن. ۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پر از غله و شیره باشد. و آسمان آن شبنم می ریزد. ۲۹ خوشابه حال توای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافته اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاد توست. و دشمنان مطیع تو خواهند شد. و تو بلندبهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

۳۴

رحلت موسی، مرد خدا

۱ موسی از عربات موآب، به کوه نبو، برقله فسیحه که در مقابل اریحااست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد. ۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا دریای مغربی. ۳ و جنوب را و میدان دره اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر. ۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریت تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواستی کرد.» ۵ پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین موآب برحسب قول خداوند مرد. ۶ و او را در زمین موآب در مقابل بیت فغور، در دره دفن کرد، و واحدی قبر او را تا امروز ندانسته است. ۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده

بود.^۸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات موآب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت.

^۹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند.

^{۱۰} و نبی ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برخاسته است که خداوند او را روبرو شناخته باشد. ^{۱۱} در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بدگانش و تمامی زمینش بنماید. ^{۱۲} و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

کتاب یوشع

فرمان عبور به یوشع

۱ و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «موسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. ۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حیتان و تادریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. ۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. ۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. ۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنه‌ار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز نم‌ما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. ۸ این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد. ۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی یهوه خدای تو، با توست.»

۱۰ پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت: ۱۱ «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگوئید: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که یهوه خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.»

۱۲ و یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «بیاد آوری‌د آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: یهوه، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما می‌بخشد. ۱۴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمینی که موسی در آن طرف اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایند. ۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که یهوه، خدای شما به ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.»

۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: «هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط یهوه، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود. ۱۸ هر کسی که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»

۲

راحاب و جاسوسان

۱ و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، زمین واریخا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیه‌ای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. ۲ و ملک اریخا را خبر دادند که «اینک مردمان از بنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.» ۳ و ملک اریخا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، پیرون بیاور زیرا برای جاسوسی

تمامی زمین آمده‌اند.»^۴ و زن آن دومرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از جکا بودند.»^۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و غمی دادم که ایشان جکا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایند که به ایشان خواهید رسید.»^۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، در شاخه های گان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود.^۷ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند.

^۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام برآمد.^۹ و به آن مردان گفت: «می‌دانم که یهوه این زمین را به شما داده، و ترس شما بر ماستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده‌اند.^{۱۰} زیرا شنیده‌ام که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دودپادشاه اموریان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سیهون و عوج که ایشان راهلاک ساختید.^{۱۱} و چون شنیدیم دلهای ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که یهوه خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست.^{۱۲} پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید.^{۱۳} که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هرچه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.»^{۱۴} آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما می‌برند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را بروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.»

^{۱۵} پس ایشان را با طناب از در یچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود.^{۱۶} و ایشان را گفت: «به کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.»^{۱۷} آن مردان به وی گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی مبرا خواهیم شد.^{۱۸} اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به در یچه‌ای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادرانت و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن.^{۱۹} و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خویش بر سرش خواهد بود و ما مبرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خویش بر سر ما خواهد بود.^{۲۰} و اگر این کار ما را بروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای مبرا خواهیم بود.»^{۲۱} او گفت: «موافق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به در یچه بست.

^{۲۲} پس ایشان روانه شده، به کوه آمدند و در آنجا سه روز ماندند تا تعاقب کنندگان برگشتند، و تعاقب کنندگان تمامی راه را جستجو کردند ولی ایشان را نیافتند.^{۲۳} پس آن دومرد برگشته، از کوه به زیر آمدند و از نهر عبور نموده، نزد یوشع بن نون رسیدند، و هر آنچه به ایشان واقع شده بود، برای وی بیان کردند.^{۲۴} و به یوشع گفتند: «هرآینه خداوند تمامی زمین را به دست ما داده است و جمیع ساکنان زمین به سبب ما گداخته شده‌اند.»

۳

عبور از اردن

^۱ بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از شطم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند.^۲ و بعد از سه روز روسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند.^۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لاویان که آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید.^۴ و در میان شما و آن، به مقدار دوهزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میابید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.»^۵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید

زیرا فردا خداوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.»^۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند.

^۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود.»^۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن برسید در اردن بایستید.»^۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنوید.»^{۱۰} و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حیتیان و حویان و فرزندان و جرجاشیان و اموریان و یبوسیان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد.»^{۱۱} اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند.^{۱۲} پس الان دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید.^{۱۳} و واقع خواهد شد چون کف پایهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهای که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.»

^{۱۴} و چون قوم از خیمه‌های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می‌بردند.^{۱۵} و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پایهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت (و اردن، تمام موسم حصاد، بر همه گلاره هایش سیلاب می‌شود.)^{۱۶} واقع شد که آبهای که از بالای آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آدم که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عرب، یعنی بحرالملح می‌رفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند.^{۱۷} و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قائم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

۴

و واقع شد که چون تمامی قوم از اردن

^۱ بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبط یک نفر را بگیرد.»^۲ و ایشان را امر فرموده، بگویند: از اینجا از میان اردن از جایی که پایهای کاهنان قائم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می‌آید بنهید.»^۳ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید.^۴ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنی اسرائیل بردوش خود بردارد.» تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟^۵ آنگاه به ایشان بگویند: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می‌گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.»

^۸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند.^۹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پایهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست.

^{۱۰} و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هر آنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگویند تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند.^{۱۱} و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند.^{۱۲} و بنی روبین و

بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود. ۱۳ قریب به چهل هزار نفر میباشده کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحای برای جنگ عبور کردند. ۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند.

۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۱۶ «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن برآیند.» ۱۷ پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اردن برآیند.» ۱۸ و چون کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند از میان اردن برآمدند و کف پایهای کاهنان برخشی گذارده شد، آنگاه آب اردن بجای خود برگشت و مثل پیش بر تمامی نگاره هایش جاری شد.

۱۹ و در روز دهم از ماه اول، قوم از اردن برآمدند و در جلجال به جانب شرقی اریحا اردو زدند. ۲۰ و یوشع آن دوازده سنگ را که از اردن گرفته بودند، در جلجال نصب کرد. ۲۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «چون پسران شما در زمان آینده از پدران خود پرسیده، گویند: که این سنگها چیست؟ ۲۲ آنگاه پسران خود را تعلیم داده، گویند که اسرائیل از این اردن به خشکی عبور کردند. ۲۳ زیرا یهوه، خدای شما، آب اردن را از پیش روی شما خشکانید تا شما عبور کردید، چنانکه یهوه خدای شما به بحر قلزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ما عبور کردیم. ۲۴ تا تمامی قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از یهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

۵

فرمان اختنان

۱ و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به نگاره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دهلای ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند.

۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کاردها از سنگ خچماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.» ۳ و یوشع کاردها از سنگ خچماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلفه ختنه کرد. ۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به سر راه در صحرا مردند. ۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به سر راه مولود شدند، مختون نگشتند. ۶ زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورده، گفت: «شما را نمی گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.» ۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها بر خیزانیده بود یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نا مختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند.

۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جاهای خود در لشکرگاه مانند تا شفا یافتند. ۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز مصر را از روی شما غلظانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلجال خوانده می شود.»

۱۰ و بنی اسرائیل در جلجال اردو زدند و عید فصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند. ۱۱ و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازکهای فطیر و خوشه های برشته شده خوردند. ۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می خوردند.

ویرانی اریحا

۱۳ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟» ۱۴ گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم». پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می گوید؟» ۱۵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

۶

۱ و اریحا به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی کرد. (۲ و یهوه به یوشع گفت: «بین اریحا و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم. ۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین کن. ۴ و هفت کاهن پیش تابوت، هفت کرنا ی یوبیل بردارند، و در روز هفتم شهر را هفت مرتبه طواف کنید، و کاهنان کرناها را بنوازند. ۵ و چون بوق یوبیل کشیده شود و شما آواز کرنا را بشنوید، تمامی قوم به آواز بلند صدا کنند، و حصار شهر به زمین خواهد افتاد، و هر کس از قوم پیش روی خود برآید،» ۶ پس یوشع بن نون کاهنان را خواند، به ایشان گفت: «تابوت عهد را بردارید و هفت کاهن هفت کرنا ی یوبیل را پیش تابوت خداوند بردارند.» ۷ و به قوم گفتند: «پیش بروید و شهر را طواف کنید، و مردان مسلح پیش تابوت خداوند بروند.»

۸ و چون یوشع این را به قوم گفت، هفت کاهن هفت کرنا ی یوبیل را برداشته، پیش خداوند رفتند و کرناها را نواختند و تابوت عهد خداوند از عقب ایشان روانه شد. ۹ و مردان مسلح پیش کاهنانی که کرناها را می نواختند رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت روانه شدند و چون می رفتند، کاهنان کرناها را می نواختند. ۱۰ و یوشع قوم را امر فرموده، گفت: «صدا زنید و آواز شما شنیده نشود، بلکه سحری از دهان شما بیرون نیاید تا روزی که به شما بگویم که صدا کنید. آن وقت صدا زنید.» ۱۱ پس تابوت خداوند را به شهر طواف داد و یک مرتبه دور شهر گردش کرد. و ایشان به لشکرگاه برگشتند و شب را در لشکرگاه به سر بردند.

۱۲ بامدادان یوشع به زودی برخاست و کاهنان تابوت خداوند را برداشتند. ۱۳ و هفت کاهن هفت کرنا ی یوبیل را برداشته، پیش تابوت خداوند می رفتند، و کرناها را می نواختند، و مردان مسلح پیش ایشان می رفتند، و ساقه لشکر از عقب تابوت خداوند رفتند، و چون می رفتند (کرناها را می نواختند. ۱۴ پس روز دوم، شهر را یک مرتبه طواف کرده، به لشکرگاه برگشتند، و شش روز چنین کردند.

۱۵ و در روز هفتم، وقت طلوع فجر، به زودی برخاسته، شهر را به همین طور هفت مرتبه طواف کردند، جز اینکه در آن روز شهر را هفت مرتبه طواف کردند. ۱۶ و چنین شد در مرتبه هفتم، چون کاهنان کرناها را نواختند که یوشع به قوم گفت: «صدا زنید زیرا خداوند شهر را به شما داده است. ۱۷ و خود شهر و هر چه در آن است برای خداوند حرام خواهد شد، و راحاب فاحشه فقط، با هر چه با وی در خانه باشد زنده خواهد ماند، زیرا رسولانی را که فرستادیم پنهان کرد. ۱۸ و اما شما زنها را از چیز حرام نگاه دارید، مباد بعد از آنکه آن را حرام کرده باشید، از آن چیز حرام بگیری و لشکرگاه اسرائیل را حرام کرده، آن را مضطرب سازید. ۱۹ و تمامی نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین، وقف خداوند می باشد و به خزانه خداوند گذارده شود.» ۲۰ آنگاه قوم صدا زدند و کرناها را نواختند. و چون قوم آواز کرنا را شنیدند و قوم به آواز بلند صدا زدند، حصار شهر به زمین افتاد. و قوم یعنی هر کس پیش روی خود به شهر برآمد و شهر را گرفتند. ۲۱ و هر آنچه در شهر بود از مرد و زن و جوان و پیر و حتی گاو و گوسفند و الاغ را به دم شمشیر هلاک کردند.

۲۲ و یوشع به آن دو مرد که به جاسوسی زمین رفته بودند، گفت: «به خانه زن فاحشه بروید، و زن را با هرچه دارد از آنجا بیرون آرید چنانکه برای وی قسم خوردید.» ۲۳ پس آن دو جوان جاسوس داخل شده، راحاب و پدرش و مادرش و برادرانش را با هرچه داشت بیرون آوردند، بلکه تمام خویشان را آورده، ایشان را بیرون لشکرگاه اسرائیل جا دادند. ۲۴ و شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند. ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هرچه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحا فرستاده بود پنهان کرد.

۲۶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه هایش را برپا خواهد نمود.» ۲۷ و خداوند با یوشع می بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

۷

خیانت در مال حرام

۱ و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عغان ابن کرمی ابن زیدی ابن زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد.

۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت ثیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنایند، به قدر دویا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا زحمت ندهی زیرا که ایشان کمانند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید.

۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تابوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آهای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. ۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟»

۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده ای. ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته اند. ۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده اند، زیرا که ملعون شده اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازید، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشان را تقدیس نمایم، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی توانی ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیایید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله های خود نزدیک آید، و قبیله ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک بیایند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آید. ۱۵ و هر که آن چیز حرام نزد او یافت شود با

هرچه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، قباحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.»

۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبط یهودا گرفته شد. ۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبیدی گرفته شد. ۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عثان بن کریمی ابن زبیدی بن زارح از سبط یهودا گرفته شد. ۱۹ و یوشع به عثان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از ما مخفی مدار.» ۲۰ عثان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل نگاه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام. ۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست مثقال نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه مثقال بود دیدم، آنها را طمع ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می باشد.»

۲۲ آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن. ۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند. ۲۴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی عثان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی غور بردند. ۲۵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند.

۲۶ و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی غور نامیده شده است.

۸

ویرانی عای

۱ و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردار و برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم او و شهرش و زمینش را به دست تو دادم. ۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتش را با بهایمیش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کهن ساز.»

۳ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهردر کهن باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید. ۵ و من و تمام قومی که با منند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند از پیش ایشان فرار خواهیم کرد. ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فراری کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت. ۷ آنگاه از کهن گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد. ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق سخن خداوند به عمل آورید. اینک شما را امر نمودم.» ۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کهن گاه رفته، در میان بیت تیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد.

۱۰ و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم را صاف آرای نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند. ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی ای بود. ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را

درمیان بیت ثیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد. ۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت. ۱۴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجب نمود، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنی اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عربی بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند. ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منهدم ساخته، به راه بیابان فرار کردند. ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند نادر دادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند. ۱۷ و هیچکس در عای و بیت ثیل باقی نماند که از عقب بنی اسرائیل بیرون رفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند.

۱۸ و خداوند به یوشع گفت: «مزارقی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم و یوشع، مزارقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد. ۱۹ و آنانی که در کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجب نمود، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۰ و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر بسوی آسمان بالا می رود. پس برای ایشان طاق تماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا می گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند. ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اند و دود شهر بالا می رود ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند. ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت. ۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند.

۲۴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می نمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند. ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای. ۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با مزارق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد. ۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است. ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است.

تجدید عهد

۳۰ آنگاه یوشع مذبیحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبیل بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبیحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت. ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لاویان کهته که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان و هم متوطنان؛ نصف ایشان به طرف کوه جریزم و نصف ایشان به طرف کوه عیبیل چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند. ۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکت ها و هم لعنت ها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند. ۳۵ از هر چه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می رفتند، نخواند.

حیله جبعونیان

۱ واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و ییوسیان، که به آن طرف اردن در کوه و هامون و در تمامی کثرت دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند،^۲ با هم جمع شدند، تا بابوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند.

۳ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند،^۴ ایشان نیز به حیله رفتار نمودند و روانه شده، خویشتن را مثل ایلچیان ظاهر کرده، جوالهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند.^۵ و بر پایهای خود کفشهای مندرس و پنبه زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود.^۶ و نزد یوشع به اردو در جلیل آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور آمده ایم پس الان با ما عهد ببندید.»^۷ و مردان اسرائیل به حویان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟»

۸ ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما یکانید و از بجای آید؟»^۹ به وی گفتند: «بندگانگ به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده ایم زیرا که آوازه او و هر چه را که در مصر کرد، شنیدیم.^{۱۰} و نیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حشبون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد.^{۱۱} پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه ای به جهت راه به دست خود بگیرید و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگوئید که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید.^{۱۲} این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، و الان اینک خشک و کفه زده شده است.^{۱۳} و این مشکهای شراب که پر کردیم تازه بود و اینک پاره شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.»^{۱۴} آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند.^{۱۵} و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و روسای جماعت بالیشان قسم خوردند.

۱۶ اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند.^{۱۷} پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بیروت و قریه یعاریم، بود.^{۱۸} و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بروسا همه هم کردند.^{۱۹} و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی توانیم به ایشان ضرر برسانیم.^{۲۰} این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود.^{۲۱} و روسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند.

۲۲ و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما از شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید.^{۲۳} پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.»^{۲۴} ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خبر دادند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کنند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم.^{۲۵} و الان، اینک ما در دست تو هستیم، به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.»^{۲۶} پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند.

۲۷ یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکنان و سقايان آب برای جماعت و برای مذبح خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

۱۰

توقف آفتاب

۱ و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تباه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می‌باشند،^۲ ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند.^۳ پس ادونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوهام، ملک حبرون، و فرام، ملک یرموت، و یافیع، ملک لایخیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت: «نزد من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را برزیم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده‌اند.»

۵ پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لایخیش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند.

۶ پس مردان جبعون نزد یوشع به اردو در جلال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده‌اند.»^۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلال آمد.^۸ و خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.»^۹ پس یوشع تمامی شب از جلال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد.^{۱۰} و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهنم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عریقه و مقیده ایشان را کشت.^{۱۱} و چون از پیش اسرائیل فراری کردند ایشان در سرازیری بیت حورون می‌بودند، آنگاه خداوند تا عریقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آتانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند.

۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و توای ماه بر وادی ایلون.»^{۱۳} پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در گلاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد.^{۱۴} و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع شده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می‌کرد.^{۱۵} پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلال برگشتند.

کشتن پنج ملک

۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند.^{۱۷} و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده‌اند و در مغاره مقیده پنهانند.»^{۱۸} یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه مغاره بغلطانید و بر آن مردمان بگجارید تا ایشان را نگاهیانی کنند.»^{۱۹} و اما شما توقف ننمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.»^{۲۰} و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه‌ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآوردند.^{۲۱} آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیز نداشت.

۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه مغاره را بگشایید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاخلیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند. ۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می‌رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مایشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می‌کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دارکشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان را به مغاره‌ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند.

۲۸ و در آن روز یوشع مقیده را گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود، با ملک مقیده نیز رفتار کرد.

تصرف شهرهای جنوبی

۲۹ و یوشع با تمامی اسرائیل از مقیده به لینه گذشت و با لینه جنگ کرد. ۳۰ و خداوند آن را نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک اریحا رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد.

۳۱ و یوشع با تمامی اسرائیل از لینه به لاخلیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.

۳۲ و خداوند لاخلیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت چنانکه به لینه کرده بود.

۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لاخلیش آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او باقی نگذاشت.

۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لاخلیش به عجلون گذشتند و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته، به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد چنانکه به لاخلیش کرده بود.

۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق هر آنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت.

۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به دبیر برگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند، هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون رفتار نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لینه و ملکش نیز رفتار نموده بود.

۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس را هلاک کرده، چنانکه بهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود. ۴۱ و یوشع ایشان را از قادش برنیع تاغزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد. ۴۲ و یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که بهوه، خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می‌کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل به اردو در جلبال مراجعت کردند.

پیروزی بر پادشاهان شمال

۱ و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد. ۲ و نزد ملوکی که به طرف شمال در کوهستان، و در عرب، جنوب کنروت، و در هامون و در نافوت دور، به طرف مغرب بودند. ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و مغرب و اموریان و حیتیان و فرزبان و یبوسیان در کوهستان، و حویان زیر حرمون در زمین مصفه. ۴ و آنها با تمامی لشکریان خود که قوم بسیاری بودند و عدد ایشان مثل ریگ درکاره دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار پیرون آمدند. ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند و نزد آبهای میروم در یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند.

۶ و خداوند به یوشع گفت: «از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به حضور اسرائیل تسلیم خواهیم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.» ۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند. ۸ و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرق تعاقب کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند. ۹ و یوشع به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید.

۱۰ و یوشع در آن وقت برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل از آن سر جمیع آن ممالک بود. ۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید. ۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود. ۱۳ لکن همه شهرهایی که بر تلهای خود استوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سوای حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید. ۱۴ و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم رابه دم شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را باقی نگذاشتند. ۱۵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود، همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.

۱۶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین جوشن و هامون و عرب و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت. ۱۷ از کوه حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت. ۱۸ و یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد.

۱۹ و شهری نبود که با بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حویانی که در جبعون ساکن بودند و همه دیگران را در جنگ گرفتند. ۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جبرون و دیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت، و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد. ۲۲ کسی از عناقیان در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت و اشدود بعضی باقی ماندند. ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را بر حسب آنچه خداوند به موسی گفته بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل بر حسب فرقه ها و اسباط ایشان به ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

پادشاهان مغلوب

۱ و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عربیه شرقی را متصرف شدند. ۲ سیهون ملک اموریان که در حبشون ساکن بود، و از عروعر که به نگاره وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی بیوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی می کرد. ۳ و از عربیه تا دریای کنزوت به طرف مشرق و تا دریای عربیه، یعنی بحرالملح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسیجه. ۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشتاروت و ادرعی سکونت داشت. ۵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سرحد جشوریان و معیکان و بر نصف جلعاد تا سرحد سیهون، ملک حبشون حکمرانی می کرد. ۶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به رویبنیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت داد. ۷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بلع جاد در وادی لبنان، تا کوه حالق که به سعیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیت داد. ۸ در کوهستان و هامون و عربیه و دشتها و صحرا و در جنوب از حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و یوسیان. ۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ثیل است. ۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون. ۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لاخلیش. ۱۲ و یکی ملک نجلون و یکی ملک جازر. ۱۳ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر. ۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد. ۱۵ و یکی ملک لبنه و یکی ملک عدلام. ۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت ثیل. ۱۷ و یکی ملک تفع و یکی ملک حافر. ۱۸ و یکی ملک عقیق و یکی ملک لشارون. ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور. ۲۰ و یکی ملک شمرن و یکی ملک اکشاف. ۲۱ و یکی ملک تغناک و یکی ملک مجدو. ۲۲ و یکی ملک قاش و یکی ملک یقنعام در کرمل. ۲۳ و یکی ملک دور در نفت دور و یکی ملک امته در جلجال. ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

زمینهای تصرف نشده

۱ و یوشع پیر و سانشورده شد، و خداوند به وی گفت: «تو پیر و سانشورده شده ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می ماند. ۲ و این است زمینی که باقی می ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان. ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزبان و اشدودیان و اشقلونیان و جتیان و عقرونیان و عویان. ۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغاره ای که از صیدونیان است تا افیق و تا سرحد اموریان. ۵ و زمین جلیبان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بلع جاد که زیر کوه حرمون است تا مدخل حات. ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد، لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده ام. ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای ملکیت تقسیم نما.»

تقسیم زمینهای شرق اردن

۸ با او رویبنیان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود. ۹ از عروعر که بر نگاره وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیبون. ۱۰ و جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حبشون تا سرحد بنی عمون حکمرانی می کرد. ۱۱ و جلعاد و سرحد جشوریان و معیکان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه. ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشتاروت و ادرعی حکمرانی می کرد، و او از بقیه رفائیان بود.

پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد. ۱۳ اما بنی اسرائیل جشوریان و معکان را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند.

۱۴ لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین یهوه خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود.

۱۵ و موسی به سبط بنی روبین برحسب قبیله های ایشان داد. ۱۶ و حدود ایشان از عروعر بود که به کنار وادی ازنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدباست. ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیبون و باموت بعل و بیت بعل معون. ۱۸ ویهسه و قدیموت و میفاعت. ۱۹ و قریتام و سبجه و سارت شحر که در کوه دره بود. ۲۰ و بیت فغورو دامن فسجه و بیت یشیموت. ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیهون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی می کرد، و موسی او را با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم وصور و حور و رابع، امرای سیهون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیر کشتند. ۲۳ و سرحد بنی روبین اردن و کاره اش بود. این ملکیت بنی روبین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله های ایشان داد. ۲۵ و سرحد ایشان یعزیز بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعر که در مقابل ربه است. ۲۶ واز حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از مخنایم تا سرحد دیر. ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت ثمره و سکوت و صافون و بقیه مملکت سیهون، ملک حشبون، و اردن و کاره آن تا انتهای دریای کزرت در آن طرف اردن به سمت مشرق. ۲۸ این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها.

۲۹ و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد. ۳۰ و حدود ایشان از مخنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ۳۱ و نصف جلعاد و عشتاروت و ادرعی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماگیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ماگیر برحسب قبیله های ایشان بود.

۳۲ اینهاست آنچه موسی در عربات مواب در آن طرف اردن در مقابل اریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ۳۳ لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

۱۴

تقسیم زمینهای غرب اردن

۱ و اینهاست ملکهای که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن و یوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. ۲ برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی منسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان. ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند.

قسمت کالیب

۶ آنگاه بنی یهودا در جلعاد نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قززی وی را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و تو وقادش برنوع گفت می دانی. ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برنوع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر بازآوردم چنانکه در دل من بود. ۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم.

۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی. ۱۰ و الان اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرانده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل دریابان راه می‌رفتند، و الان، اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. ۱۱ و حال امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. ۱۲ پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند دربارهاش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهایش بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.»

۱۳ پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید. ۱۴ بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

۱۵

قسمت بنی یهودا

۱ و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به سر حد دوم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. ۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالمح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود. ۳ و به طرف جنوب، فراز عکربیم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادش برنیم برآمده، به حصرون گذشت، و به اداری برآمده، به سوی قرقع برگشت. ۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حد تا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. ۵ و حد شرقی، بحرالمح تا آخر اردن بود، و حد طرف شمال، از خلیج دریا تا آخر اردن بود. ۶ و این حد تا بیت جله برآمده، به طرف شمالی بیت عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد. ۷ و این حد از وادی غخور نزد دبیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلجلال که مقابل فرازادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می‌شود، و این حد نزد آبهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود. ۸ و این حد از وادی پسر هنوم به جانب بیوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت. ۹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعاریم باشد، کشیده شد. ۱۰ و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس بزرگ آمده، از تنه گذشت. ۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عفرون بیرون آمد، و تا شکرون کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد ییشئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود. ۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان.

۱۳ و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد. ۱۴ و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد. ۱۵ و از آنجا به ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن قریه سفر بود. ۱۶ و کالیب گفت: «هر که قریه سفر را بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او خواهم داد. ۱۷ و عنتیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ۱۸ و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از الاغ خود پایین آمد، و کالیب وی را گفت: «چه می‌خواهی؟» ۱۹ گفت: «مرا

برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من داده‌ای، چشمه های آب نیز به من بده. پس چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او بخشید.

۲۰ این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان. ۲۱ و شهرهای انتهای سیطینی یهودا به سمت جنوب بر سرحد ادم قبضئیل و عیدر و یاجور بود، ۲۲ و قینه و دیمونه و عدده، ۲۳ و قادش و حاصور و یتان، ۲۴ و زیف و طالم و بعلوت، ۲۵ و حاصور حدته و قریوت حصرون که حاصور باشد. ۲۶ امام و شماع و مولاده، ۲۷ و حصرجده و حشمون و بیت فالط، ۲۸ و حصر شوعال و بیرشیع و بزیه، ۲۹ و بعاله و عیم و عاصم، ۳۰ و التولد و کسلیل و حرمه، ۳۱ و صقلج و مدمنه و سنسنه، ۳۲ و لباوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها با دهات آنهاست و نه می باشد. ۳۳ و در هامون اشتاول و صصره و اشنه، ۳۴ و زانوح و عین جنیم و تفوح و عینام، ۳۵ و یرموت و عدلام و سوکوه و عزریق، ۳۶ و شعرایم و عدیتایم و الجدییره و جدیرتایم، چهارده شهر با دهات آنها. ۳۷ صنان و حداشاه و مجدل جاد. ۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل. ۳۹ و لاخیش و بصفه و بعلون. ۴۰ و کبون و لثمان و کلکیش. ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نعمه و مقیده. شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لینه و عاتر و عاشان.

۴۳ و یفتاح و اشنه و نصیب. ۴۴ و قعیله و اکریب و مریشه. نه شهر با دهات آنها. ۴۵ و عقرون و قصبه ها و دهات آن. ۴۶ از عقرون تا دریا، همه که به اطراف اشدود بود با دهات آنها.

۴۷ و اشدود و قصبه ها و دهات آن. و غزا و قصبه ها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن. ۴۸ و در کوهستان شامیر و یتیر و سوکوه. ۴۹ و دونه و قریه سنه که دبیر باشد. ۵۰ و عناب و اشتموه و عانیم. ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها.

۵۲ و اراب و دومه و اشعان. ۵۳ و یانوم و بیت تفوح و افیقه. ۵۴ و حمطه و قریه اربع که حبرون باشد، و صیعور، نه شهر با دهات آنها.

۵۵ و معون و کرمل و زیف و یوطه. ۵۶ و وزیرعیل و یقدهام و زانوح. ۵۷ و القاین و جبعه و قتمه، ده شهر با دهات آنها.

۵۸ و حلحول و بیت صور و جدور. ۵۹ و معارات و بیت عنوت و التقون، شش شهر با دهات آنها.

۶۰ و قریه بعل که قریه یعاریم باشد و الریه، دوشهر با دهات آنها.

۶۱ و در بیابان بیت عربیه و مدین و سکا که. ۶۲ و التیشان و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر با دهات آنها.

۶۳ و اما ییوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس ییوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۱۶

قسمت بنی یوسف

۱ و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحا به طرف آبهای اریحا تا صحرائی که از اریحا به سوی کوه بیت ثیل بر می آید، بیرون آمد. ۲ و از بیت ثیل تا لوز برآمده، به سرحد ارکان تا عطاروت گذشت. ۳ و به سمت مغرب به سرحد بفلیطیان تا کلاریت حورون پایین و تا جازر پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود. ۴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند.

۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرق ملک ایشان عطاروت ادارتا بیت حورون بالا بود. ۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکمیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیلوه برگشته، به طرف مشرق یانوحه از آن گذشت. ۷ و از یانوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اردن منتهی شد. ۸ و سرحد غربی آن از تفوح تا وادی فانه رفت و آخر آن به دریا بود، این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان. ۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها

بادها تآها بود. ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

۱۷

قسمت بنی منسی

۱ و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ما کبرنخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و باشان به او رسید. ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف بر حسب قبایل ایشان می باشند. ۳ و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ما کبرین منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و محله و ملکه و ترصه. ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد.» پس بر حسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد. ۵ و به منسی سواي زمین جلعاد و باشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید. ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند. ۷ و حد منسی از اشیر تا مکتبه که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تفوح رسید. ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سرحد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود. ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود. ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا یساکار رسیدند. ۱۱ و منسی در یساکار و در اشیر بیت شان و قصبه هایش، و بیلعام و قصبه هایش، و ساکنان دور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تعناک و قصبه هایش، و ساکنان مجدو و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت. ۱۲ لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند. ۱۳ و واقع شده که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند.

۱۴ و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الان مرا برکت داده است.» ۱۵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برآی و در آنجا در زمین فرزندان و رفائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.» ۱۶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، اربابه های آهنین دارند، چه آنانی که در بیت شان و قصبه هایش، و چه آنانی که در وادی یزرعیل هستند.» ۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی بریدی، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه اربابه های آهنین داشته، و زورآور باشند.»

۱۸

تقسیم بقیه زمین

۱ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود.

۲ و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می ورزید و داخل نمی شوید تا در آن زمینی که بیوه خدای پدران شما، به شما داده

است، تصرف نمایند؟^۴ سه نفر برای خود از هر سبط انتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت.^۵ و آن را به هفت حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند.^۶ و شما زمین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در اینجا در حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهم انداخت.

^۷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است، و جادو و روبین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرق گرفته‌اند.»

^۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آنان را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.»^۹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طولماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند.^{۱۰} و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای بنی اسرائیل برحسب فرقه های ایشان تقسیم نمود.

قسمت بنی بنیامین

^{۱۱} و قرعه سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد.^{۱۲} و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود.^{۱۳} و حد ایشان از آنجا تا لوزگشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت ثیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار برجانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت.^{۱۴} و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریت یعاریم می‌گویند و یکی از شهرهای بنی یهوداست. این جانب غربی است.^{۱۵} و جانب جنوبی از انتهای قریت یعاریم بود، و این حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه آبهای نفتوح برآمد.^{۱۶} و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن هنوم است که در جنوب وادی رفائیل باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی یوسیای رفته، تا عین روجل رسید.^{۱۷} و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوحن بن روبین به زیر آمد.^{۱۸} و به جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربه به زیر آمد.^{۱۹} و این حد به جانب بیت حمله به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرامالح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است.^{۲۰} و به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و برحسب قبایل ایشان این بود.

^{۲۱} و این است شهرهای سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان اریحا و بیت حمله و عمیق قصیص.^{۲۲} و بیت عربه و صماریم و بیت ثیل.^{۲۳} و عویم و فاره و عفرت.^{۲۴} و کفر عموئی و عفی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها.^{۲۵} و جبعون و رامه و بثیروت.^{۲۶} و مصفه و کفیره و موصه.^{۲۷} و راقم و یرفئیل و تراله.^{۲۸} و صیله و آلف و یبوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریت، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

قسمت بنی شمعون

^۱ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود.^۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بثیر شمع و شمع و مولادا،^۳ و حصر شوعل و بالح و عاصم.

۴ و التولد و بتول و حرمه. ۵ صقلغ و بیت مرکبوت و حصر سوسه. ۶ و بیت لباعوت و شاروحن. سیزده شهر با دهات آنها. ۷ و عین و رمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر با دهات آنها. ۸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بعلت بنیر رame جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان این بود. ۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند.

قسمت بنی زبولون

۱۰ و قرعه سوم برای بنی زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا ساریدرسید. ۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرعله رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید. ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تابور پیچید، و نزد دایره بیرون آمده، به یافیع رسید. ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و تاع ت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تانیعه کشیده شد. ۱۴ و این حد به طرف شمال تا حناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحیل بود. ۱۵ و قطه و نهلال و شمرون و یداله و بیت لحم، دوازده شهر با دهات آنها. ۱۶ این ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یساکار

۱۷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل ایشان. ۱۸ و حد ایشان تا یزرعیل و کسلوت و شونم بود. ۱۹ و حفارام و شیئون و اناحره. ۲۰ و ربیت و قشیون و آبص. ۲۱ و رمه و عین جنیم و عین حده و بیت فصیص. ۲۲ و این حد به تابور و شخصیمه و بیت شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ۲۳ این ملک سبط بنی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی اشیر

۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۲۵ و حد ایشان حلقه وحلی و باطن و اکشاف. ۲۶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیحور لینه رسید. ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یفتحیل و بیت عامق و نعئیل و به طرف چپ نزد کاپول بیرون آمد. ۲۸ و به حبرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ. ۲۹ و این حد به سوی رame به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حوصه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکریب بود. ۳۰ و عمه و عقیق و رحوب، و بیست و دو شهر با دهات آنها. ۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی نفتالی

۳۲ و قرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان. ۳۳ و حد ایشان از حالف از بلوطی که در صنعیم است و ادای و ناقب و یبنئیل تا لقوم بود و آخرش نزد اردن بود. ۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن. ۳۵ و شهرهای حصاردار صدیم و صیر و حمه و رقه و کازه. ۳۶ و ادامه و رame و حاصور. ۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور. ۳۸ و بیرون و مجدلیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر با دهات آنها. ۳۹ ملک سبط بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها.

قسمت بنی دان

۴۰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۴۱ و حد ملک ایشان صرعه و اشتول و عیر شمس بود. ۴۲ و شعلبین و ایلون و یتله. ۴۳ و ایلون و تمه و عقرون. ۴۴ و التقیه و جبتون و بعله. ۴۵ و یهود و بنی برق و جت رمون. ۴۶ و میاه یرقون و رقون با سرحدی که در مقابل یافا است. ۴۷ و حد بنی دان از طرف

ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم رادان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود. ^{۴۸} این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها.

قسمت یوشع

^{۴۹} و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع بن نون دادند. ^{۵۰} برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تهنه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهرها بنا کرده، در آن ساکن شد.

^{۵۱} این است ملکهای که العازار کاهن با یوشع بن نون و روسای آباء اسباط بنی اسرائیل در شیولو به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

۲۰

شهرهای ملجاء

^۱ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ^۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید ^۳ تا قاتلی که کسی را سهو و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجاء باشد. ^۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر درآورده، مکانی به او بدهند تا بایشان ساکن شود. ^۵ و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسپارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود. ^۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود.

^۷ پس قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که در حبرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند. ^۸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق اریحا باصر را در صحرا در بیابان از سبط روبین و راموت را در جلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبط منسی تعیین نمودند. ^۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان ماوا گیرند معین شده بود، تا هر که کسی را سهو کشته باشد به آنها فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

۲۱

شهرهای لاویان

^۱ آنگاه روسای آباء لاویان نزد العازر کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آباء اسباط بنی اسرائیل آمدند. و ایشان را در شیولو در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.» ^۳ پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لاویان دادند.

^۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که از جمله لاویان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و از سبط بنیامین به قرعه رسید.

^۵ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید. ^۶ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید.

^۷ و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط یولون رسید.

^۸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لاویان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود.

^۹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می‌شود، دادند. ^{۱۰} و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان از بنی لاوی بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود. ^{۱۱} پس قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند. ^{۱۲} لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند.

^{۱۳} و به پسران هارون کاهن، حبرون را که شهرملجای قاتلان است با حوالی آن، و لبتنه را با حوالی آن دادند. ^{۱۴} و پتیر را با نواحی آن و اشتموع را با نواحی آن. ^{۱۵} و حولون را با نواحی آن و دبیر را با نواحی آن. ^{۱۶} و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را. ^{۱۷} و از سبطبنیامین جبعون را با نواحی آن و جبع را با نواحی آن. ^{۱۸} عناتوت را با نواحی آن و علون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر دادند. ^{۱۹} تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود.

^{۲۰} و اما قبایل بنی قهات لاویان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود. ^{۲۱} پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر را با نواحی آن به ایشان دادند. ^{۲۲} و قصبایم را با نواحی آن و بیت حورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ^{۲۳} و از سبط دان التقی را با نواحی آن و جبتون را با نواحی آن. ^{۲۴} و ایلون را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ^{۲۵} و از نصف سبط منسی تعنک را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ^{۲۶} تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود.

^{۲۷} و به بنی جرشون که از قبایل لاویان بودند از نصف سبط منسی جولان را در باشان که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و بعشتره را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ^{۲۸} و از سبطیساکار قشویون را با نواحی آن و دایره را با نواحی آن. ^{۲۹} و یرموت را با نواحی آن و عین جنیم را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ^{۳۰} و از سبط اشیرمشال را با نواحی آن و عیدون را با نواحی آن. ^{۳۱} و حلقات را با نواحی آن و رحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ^{۳۲} و از سبط نفتالی قادش رادر جلیل که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و حموت دور را با نواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند. ^{۳۳} و تمامی شهرهای جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها. ^{۳۴} و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون یقنعام را با نواحی آن و قرته را با نواحی آن. ^{۳۵} و دمنه را با نواحی آن و نخلال را با نواحی، یعنی چهار شهر. ^{۳۶} و از سبطروبین، باصر را با نواحی آن و یهصه را با نواحی آن. ^{۳۷} و قدیموت را با نواحی آن و میفعه را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ^{۳۸} و از سبط جادراموت را در جلعاد که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و مخنایم را با نواحی آن. ^{۳۹} و حبشون را با نواحی آن و یعیزر را با نواحی آن، همه این شهرها چهار می‌باشد. ^{۴۰} همه اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود.

^{۴۱} و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنی اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود. ^{۴۲} این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود.

^{۴۳} پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورده، در آن ساکن شدند. ^{۴۴} و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به دست ایشان سپرده بود. ^{۴۵} و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

۱ آنگاه یوشع رویینان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده،^۲ به ایشان گفت: «شما هرچه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هرچه به شما امر فرموده‌ام، اطاعت نمودید.^۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که یهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید.^۴ و الان یهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید.^۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا یهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقه های او سلوک نمایید، و او امر او را نگاه داشته، به او پاسخ دهید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.»^۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند.

۷ و به نصف سبط منسی، موسی ملک در ایشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه می کرد، ایشان را برکت داد.^۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.»^۹ پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی از نزد بنی اسرائیل از شیلوه که در زمین کنعان است برگشته، روانه شدند تا به زمین جلعاد، و به زمین ملک خود که آن را به واسطه موسی برحسب فرمان خداوند به تصرف آورده بودند، بروند.

۱۰ و چون به حوالی اردن که در زمین کنعان است رسیدند، بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در آنجا به کار اردن مذهبی بنا نمودند، یعنی مذهب عظیم المنظری.^{۱۱} و بنی اسرائیل خبر این را شنیدند که اینک بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی، به مقابل زمین کنعان، در حوالی اردن، بر گاری که از آن بنی اسرائیل است، مذهب بنا کرده اند.^{۱۲} پس چون بنی اسرائیل این را شنیدند، تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیلوه جمع شدند تا برای مقاتله ایشان برآیند.

۱۳ و بنی اسرائیل فینحاس بن العازار کاهن رازد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد فرستادند.^{۱۴} و با او ده رئیس، یعنی یک رئیس از هر خاندان آبی از جمیع اسباط اسرائیل را که هر یکی از ایشان رئیس خاندان آبی ایشان از قبایل بنی اسرائیل بودند.^{۱۵} پس ایشان نزد بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی به زمین جلعاد آمدند و ایشان را مخاطب ساخته، گفتند:^{۱۶} «تمامی جماعت خداوند چنین می گویند: این چه فتنه است که به خدای اسرائیل انگیزیده‌اید که امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و برای خود مذهب ساخته، امروز از خداوند متمرد شده‌اید؟^{۱۷} آیا گاه فغور برای ما کم است که تا امروز خود را از آن ظاهر نساخته‌ایم، اگرچه وبا در جماعت خداوند عارض شد.^{۱۸} شما امروز از متابعت خداوند برگشته‌اید و واقع خواهد شد چون شما امروز از خداوند متمرد شده‌اید که او فردا بر تمامی جماعت اسرائیل غضب خواهد نمود.^{۱۹} ولیکن اگر زمین ملکیت شما نجس است، پس به زمین ملکیت خداوند که مسکن خداوند در آن ساکن است عبور نمایید، و در میان ما ملک بگیرید و از خداوند متمرد نشوید، و از ما نیز متمرد نشوید، در این که مذهب برای خود سواى مذهب یهوه خدای ما بنا کنید.^{۲۰} آیا عثان بن زارح درباره چیز حرام خیانت نورزید؟ پس بر تمامی جماعت اسرائیل غضب آمد، و آن شخص درگاه خود تنها هلاک نشد.»

۲۱ آنگاه بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی در جواب روسای قبایل اسرائیل گفتند:^{۲۲} «یهوه خدای خدایان! یهوه خدای خدایان! اوی داند و اسرائیل خواهند دانست اگر این کار از راه غمرد یا از راه خیانت بر خداوند بوده باشد، امروز ما را خلاصی مده،^{۲۳} که برای خود مذهب ساخته‌ایم تا از متابعت خداوند برگشته، قربانی سوختنی و هدیه آردی بر آن بگذرانیم، و ذبایح سلامتی بر آن بنماییم، خود خداوند بازخواست بنماید.^{۲۴} بلکه این کار را از راه احتیاط و هوشیاری کرده‌ایم، زیرا گفتیم شاید در وقت آینده پسران شما به پسران ما بگویند شما را با یهوه خدای اسرائیل چه علاقه است؟^{۲۵} چونکه خداوند اردن را در میان ما و شمالی بنی روبین و بنی جاد حد

گذارده است. پس شما را در خداوند بهره‌ای نیست و پسران شما پسران ما را از ترس خداوند باز خواهند داشت. ۲۶ پس گفتم برای ساختن مذبحی به جهت خود تدارک بینم، نه برای قربانی سوختی و نه برای ذبحه، ۲۷ بلکه تا در میان ما و شما و در میان نسلهای ما بعد از ما شاهد باشد تا عبادت خداوند را به حضور او با قربانی های سوختی و ذبایح سلامتی خود به جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. ۲۸ پس گفتم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ماساختند نه برای قربانی سوختی و نه برای ذبحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. ۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختی و هدیه آردی و ذبحه سوای مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.»

۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. ۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نورزیده‌اید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.»

۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را مبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. ۳۴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

۲۳

وصیت یوشع به رهبران قوم

۱ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سانخورده شده بود. ۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سانخورده شده‌ام. ۳ و شما هرآنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیرا یهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این طوایف را که باقی مانده‌اند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساخته‌ام تادریای بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. ۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هرچه در سفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. ۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی مانده‌اند داخل نشوید، و نهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. ۸ بلکه به یهوه، خدای خود بچسبید چنانکه تا امروز کرده‌اید. ۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یارای مقاومت نبوده است. ۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱ پس بسیار متوجه شده، یهوه خدای خود را محبت نمایید. ۱۲ و اما اگر برگشته، یا بقیه این طوایفی که در میان شما مانده‌اند بچسبید و با ایشان مصاهرت ننمایید، و به ایشان درآید و ایشان به شما درآیند، ۱۳ یقین بدانید که یهوه خدای شما این طوایف را از حضور شما دیگر بیرون نخواهد کرد، بلکه برای شما دام و تله و برای پهلوهایی شما تازیانه و در چشمان شما خار خواهند بود، تا وقتی که از این زمین نیکو که یهوه خدای شما، به شما داده است، هلاک شوید.

۱۴ و اینک من امروز به طریق اهل تمامی زمین می‌روم، و به تمامی دل و به تمامی جان خود می‌دانید که یک چیز از تمام چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما درباره شما گفته است به زمین نیفتاده، بلکه همه‌اش واقع شده است، و یک حرف از آن به زمین نیفتاده. ۱۵ و چنین واقع خواهد شد که چنانکه همه چیزهای نیکو که یهوه، خدای شما به شما گفته بود برای شما واقع شده است، همچنان خداوند همه چیزهای بد را بر شما عارض خواهد گردانید، تا شما را از این زمین نیکو که یهوه، خدای شما به شما داده است، هلاک سازد. ۱۶ اگر از عهد یهوه، خدای خود، که به شما امر فرموده است، تجاوز نمایید، و رفته، خدایان دیگر را عبادت نمایید، و آنها را بنجده کنید، آنگاه غضب خداوند بر شما افروخته خواهد شد، و از این زمین نیکو که به شما داده است به زودی هلاک خواهید شد.

۲۴

تجدید پیمان

۱ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را درشکیم جمع کرد، و مشایخ اسرائیل و روسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریه او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او شود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه دروسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم.

۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با ارا به‌ها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند. ۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را برایشان آورد، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ۸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ۹ و بالاق بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ۱۰ و نخواستیم که بلعام را بشنوم لهذا شما را برکت می‌داد و شما را از دست او رهانیدم. ۱۱ و از اردن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حیتیان و جرجاشیان و حیوان و یبوسیان با شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم. ۱۲ و زنبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دو پادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و از تاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید.

۱۴ پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایید. ۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.»

۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ۱۷ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ۱۸ و

یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.»

^{۱۹} پس یوشع به قوم گفت: «نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید. ^{۲۰} اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمائید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.» ^{۲۱} قوم به یوشع گفتند: «نی‌بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.» ^{۲۲} یوشع به قوم گفت: «شما برخود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شاهد هستیم.» ^{۲۳} گفت: «پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دلهای خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.» ^{۲۴} قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ^{۲۵} پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ^{۲۶} و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ^{۲۷} و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبدا خدای خود را انکار نمائید.» ^{۲۸} پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خود روانه نمود.

رحلت یوشع

^{۲۹} و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ^{۳۰} و او را در حدود ملک خودش در تهنه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند.

^{۳۱} و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بودند، خداوند را عبادت نمودند. ^{۳۲} و استخوانهای یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد. ^{۳۳} و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

کتاب داوران

جنگ با بقیه کنعانیان

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و بالیشان جنگ نماید؟» ۲ خداوند گفت: «یهودا برآید، اینک زمین را به دست او تسلیم کرده‌ام.» ۳ و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعه تو خواهیم آمد.» پس شمعون همراه او رفت. ۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به دست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازق کشتند. ۵ و ادونی بازق را در بازق یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند. ۶ و ادونی بازق فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، و شستهای دست و پایش را بریدند. ۷ و ادونی بازق گفت: «هفتاد ملک با شستهای دست و پا بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد.

۸ و بنی یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند. ۹ و بعد از آن بنی یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند. ۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلهای را کشتند.

۱۱ و از آنجا بر ساکنان دیر برآمد و اسم دیر قبل از آن، قریه سفیر بود. ۱۲ و کالیب گفت: «آنکه قریه سفیر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه را به او به زنی خواهد داد.» ۱۳ و عتئیئل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ۱۴ و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می خواهی؟» ۱۵ به وی گفت: «مرا برکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه های آب بده.» و کالیب چشمه های بالا و چشمه های پایین را به او داد.

۱۶ و پسران قینی پدر زن موسی از شهر نخلستان همراه بنی یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند. ۱۷ و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حرما نامیدند. ۱۸ و یهودا غزه و نواحی اش و اشقلون و نواحی اش و عقرون و نواحی اش را گرفت. ۱۹ و خداوند با یهودا می بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی را نتوانست بیرون کند، زیرا که اراهه های آهنین داشتند. ۲۰ و حبرون را بر حسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. ۲۱ و بنی بنیامین یبوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان بابی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند.

۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت ثیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود. ۲۳ و خاندان یوسف بیت ثیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود. ۲۴ و کشیکچیان مردی را که از شهر بیرون می آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر را به ما نشان بده که با تو احسان خواهیم نمود.» ۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داده، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. ۲۶ و آن مرد به زمین حتیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است.

۲۷ و منسی اهل بیت شان و دهات آن را و اهل تنگک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن و ساکنان بیلعام و دهات آن و ساکنان مجدو و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند. ۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند. ۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان در جازر ساکن ماندند. ۳۰ و زیبولن ساکنان فطرون و ساکنان نهول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد. ۳۱ و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون و احلب و اکزیب و حلبه و عقیق و رحوب را بیرون نکرد. ۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند. ۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه می دادند. ۳۴ و اموریان بنی دان را به کوهستان مسدود ساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آیند. ۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلیم در کوه حارس ساکن باشند، و لیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. ۳۶ و حد اموریان از سر بالای عقریم و از ساحل تا بالاتر بود.

۲

ملاقات فرشته خدا

۱ و فرشته خداوند از جلال به بوکم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. ۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبنیدید و مذهب های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرا نشنیدید. این چه کار است که کرده اید؟ ۳ لهذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خارها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» ۴ و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذرانیدند.

نتیجه ناطاعی

۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی اسرائیل هریکی به ملک خود رفتند تا زمین را به تصرف آورند. ۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حدود ملکش در تخته حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند.

۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند.

۱۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلاها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را بتجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. ۱۳ و یهوه را ترک کرده، بعل و عشتاروت را عبادت نمودند. ۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هر جا که بیرون می رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند.

۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز داوران خود را اطاعت نمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل نمودند. ۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی انگیزخت خداوند با داورمی بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی آوردند، پشیمانی می شد. ۱۹ و واقع می شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی گذاشتند. ۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل افروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، ۲۱ من نیز هیچ یک از امتها را که یوشع وقت وفاتش وا گذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود. ۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.» ۲۳ پس خداوند آن طوایف را وا گذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست یوشع تسلیم نمود.

۳

۱ پس اینانند طوایفی که خداوند وا گذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند. ۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن را پیشتر به هیچ وجه نمی دانستند. ۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بلع حرمون تا مدخل حمات ساکن بودند. ۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه. ۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حتیان و اموریان و فرزندان و حویان و یبوسیان ساکن می بودند. ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می دادند، و خدایان آنها را عبادت می نمودند.

عتنیل

۷ و بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و یهوه خدای خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست کوشان رشعتمایم، پادشاه ارام نهرین، فروخت، و بنی اسرائیل کوشان رشعتمایم را هشت سال بندگی کردند. ۹ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، خداوند برای بنی اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عتنیل بن قناز برادر کوچک کالیب را برپا داشت، و او ایشان را نجات داد. ۱۰ و روح خداوند بر او نازل شد پس بنی اسرائیل رادآوری کرد، و برای جنگ بیرون رفت، و خداوند کوشان رشعتمایم، پادشاه ارام را به دست او تسلیم کرد، و دستش بر کوشان رشعتمایم مستولی گشت. ۱۱ و زمین چهل سال آرامی یافت. پس عتنیل بن قناز مرد.

ایهود

۱۲ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند بدی کردند، و خداوند عجولون، پادشاه مواب را بر اسرائیل مستولی ساخت، زیرا که در نظر خداوند شرارت ورزیده بودند. ۱۳ و او بنی عمون و عمالیک را نزد خود جمع کرده، آمد، و بنی اسرائیل را شکست داد، و ایشان شهر نخلستان را گرفتند. ۱۴ و بنی اسرائیل عجولون، پادشاه مواب را هجده سال بندگی کردند.

۱۵ و چون بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد آوردند، خداوند برای ایشان نجات دهنده ای یعنی ایهود بن جیریای بنیامینی را که مرد چپ دستی بود، برپا داشت، و بنی اسرائیل به دست او برای عجولون، پادشاه مواب، ارمغانی فرستادند. ۱۶ و ایهود خنجر دودی که طولش یک ذراع بود، برای خود ساخت و آن را در زیر جامه بر ران

راست خود بست. ۱۷ و ارمغان را نزد عجلون، پادشاه مواب عرضه داشت. و عجلون مرد بسیار فرهی بود. ۱۸ و چون از عرضه داشتن ارمغان فارغ شد، آنانی را که ارمغان را آورده بودند، روانه نمود. ۱۹ و خودش از معدنهای سنگ که نزد جلال بود، برگشته، گفت: «ای پادشاه سخنی مخفی برای تو دارم.» گفت: «ساکت باش.» و جمیع حاضران از پیش او بیرون رفتند. ۲۰ و ایهود نزد وی داخل شد و او بتهایی در بالاخانه تابستانی خود می‌نشست. ایهود گفت: «کلامی از خدا برای تو دارم.» پس از کرسی خود برخاست. ۲۱ و ایهود دست چپ خود را دراز کرده، خنجر را از ران راست خویش کشید و آن را در شکمش فرو برد. ۲۲ و دسته آن با تیغه‌اش نیز فرو رفت و پیه، تیغه را پوشانید زیرا که خنجر را از شکمش بیرون نکشید و به فضلات رسید. ۲۳ و ایهود به دهلیز بیرون رفته، درهای بالاخانه را بر وی بسته، قفل کرد.

۲۴ و چون او رفته بود، نوکرانش آمده، دیدند که اینک درهای بالاخانه قفل است. گفتند، یقین پاپهای خود را در غره تابستانی می‌پوشاند. ۲۵ و انتظار کشیدند تا بخیل شدند، و چون او درهای بالاخانه را نگشود پس کلید را گرفته، آن را باز کردند، و اینک آقای ایشان بر زمین مرده افتاده بود.

۲۶ و چون ایشان معطل می‌شدند، ایهود به دررفت و از معدنهای سنگ گذشته، به سعیرت به سلامت رسید. ۲۷ و چون داخل آنجا شد کرنا را در کوهستان افرام نواخت و بنی اسرائیل همراهش از کوه به زیر آمدند، و او پیش روی ایشان بود. ۲۸ و به ایشان گفت: «از عقب من بیاید زیرا خداوند، موآبیان، دشمنان شما را به دست شما تسلیم کرده است.» پس از عقب او فرود شده، معبرهای اردن را پیش روی موآبیان گرفتند، و نگذاشتند که احدی عبور کند. ۲۹ و در آن وقت به قدر ده هزار نفر از موآبیان را، یعنی هرزورآور و مرد جنگی را کشتند و کسی رهایی نیافت. ۳۰ و در آن روز موآبیان زیر دست اسرائیل ذلیل شدند، و زمین هشتاد سال آرامی یافت.

شمجرب

۳۱ و بعد از او شمجرب بن عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

۴

دوره

۱ و بنی اسرائیل بعد از وفات ایهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند. ۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتهاسکونت داشت. ۳ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نهصد اربه آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می‌کرد.

۴ و در آن زمان دوره نیه زن لقیودت اسرائیل را داوری می‌نمود. ۵ و او زیر نخل دوره که در میان رامه و بیت ثیل در کوهستان افرام بود، می‌نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می‌آمدند. ۶ پس او فرستاده، باراق بن اینونعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیر؟» ۷ و سیسرا، سردار لشکر یابین را با اربه‌ها و لشکرش به هنریشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد. ۸ باراق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می‌روم و اگر همراه من نیایی نمی‌روم.» ۹ گفت: «البته همراه تو می‌آیم، لیکن این سفر که می‌روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دوره برخاسته، همراه باراق به قادش رفت. ۱۰ و باراق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دوره همراهش برآمد.

۱۱ و حابر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حوباب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنایم که نزد قادش است، برپا داشت.

۱۲ و به سیسرا خبر دادند که باراق بن ایبنوعم به کوه تابور برآمده است. ۱۳ پس سیسرا همه ارا به هایش، یعنی نهصد ارا به آهتین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتهاتنهر قیشون جمع کرد. ۱۴ و دپوره به باراق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون نرفته است؟» ۱۵ پس باراق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی. ۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی ارا بهها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش باراق منہزم ساخت، و سیسرا از ارا به خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد. ۱۶ و باراق ارا بهها و لشکر را تا حروشت امتهاتعاقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند.

۱۷ و سیسرا به چادر یاعیل، زن حارقیقی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حارقیقی صلح بود. ۱۸ و یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگردای آقای من، به سوی من برگرد، ۱۹ و مترس»، پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم». پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید. ۲۰ او وی را گفت: «به در چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگوید که آیا کسی در اینجا است، بگویی». ۲۱ و یاعیل زن حارمیخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به شقیقه اش کوبید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد. ۲۲ و اینک باراق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «بیا تا کسی را که می‌جویی تو را نشان بدهم». پس نزد وی داخل شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه‌اش بود.

۲۳ پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنی اسرائیل ذلیل ساخت. ۲۴ و دست بنی اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاده و زیاده استیلا می‌یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

۵

سرود دپوره

۱ و در آن روز دپوره و باراق بن ایبنوعم سرود خوانده، گفتند: ۲ «چونکه پیش روان در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید. ۳ ای پادشاهان بشنوی! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سرایید. برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند.

۴ ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادوم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت. و ابرها هم آب‌بارانید.

۵ کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل.

۶ در ایام شمعربن عنات، در ایام یاعیل شاهراهاترک شده بود، و مسافران از راههای غیرمتعارف می رفتند.

۷ حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دپوره، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم.

۸ خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازه‌ها رسید. در میان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه‌ای پیدا نشد.

۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید.

۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندهای نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید.

۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلانه خداوند را بیان می‌کنند، یعنی احکام عادلانه او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می‌آیند.

- ۱۲ بیدار شو بیدار شوای دپوره. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. برخیزای باراق وای پسرایینوعم، اسیران خود را به اسیری ببر.
- ۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت.
- ۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیق است. در عقب تو بنیامین با قومهای تو، و از ماکیر داوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصبای صف آرا را به دست می گیرند.
- ۱۵ و سروران یساکار همراه دپوره بودند. چنانکه باراق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکرهای دل نزد شعوب روبین عظیم بود.
- ۱۶ چرا در میان آنها نشستی. آیا تا فی گلهها را بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب روبین عظیم بود.
- ۱۷ جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرانزد کشتیها درنگ نمود. اشیر به نگاره دریا نشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند.
- ۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطرموت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان.
- ۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تعنگ نزد آبهای مجدو. و هیچ منفعت نقره نبردند.
- ۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند.
- ۲۱ نهر قیشون ایشان را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی.
- ۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازدن گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان.
- ۲۳ فرشته خداوند می گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند.
- ۲۴ یاعیل، زن حارقی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان چادر نشین مبارک باد!
- ۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سرشیر رادر ظرف ملوکانه پیش آورد.
- ۲۶ دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سیسرا را زده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرو دوخت.
- ۲۷ نزد پایهای خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایهای خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد.
- ۲۸ از در پیچه نگریست و نعره زد، مادر سیسرا از شبکه (نعره زد): چرا ارباباش در آمدن تاخیری کند؟ و چرا چرخهای ارباب هایش توقف می نماید؟
- ۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد.
- ۳۰ آیا غنیمت را نیافته، و تقسیم نمی کنند؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد. و برای سیسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوزی، رخت رنگارنگ قلابدوزی دورو. بر گردنهای اسیران.
- ۳۱ همچنین ای خداوند جمیع دشمنانت هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می کنند.»
- و زمین چهل سال آرامی یافت.

۶

جدعون

- ۱ و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود.
- ۲ و دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی اسرائیل شکافها و مغارهها و ملاذها را که در کوهها می باشند، برای خود ساختند. ۳ و چون اسرائیل زراعت می کردند، مدیان و عمالیق و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می آوردند. ۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند. ۵ زیرا که ایشان بامواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند، و ایشان و

شتران ایشان را حساسی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند. ^۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند.

^۷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند، ^۸ که خداوند نبی ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم، ^۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهائی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم. ^{۱۰} و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.»

^{۱۱} و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعزری بود، نشست و پسرش جدعون گندم را در چرخشت می کوید تا آن را از مدیان پنهان کند. ^{۱۲} پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.» ^{۱۳} جدعون وی را گفت: «آهای خداوند من، اگر یهوه با ماست پس چرا این همه بر ما واقع شده است، و کجاست جمیع اعمال عجیب او که پدران ما برای ما ذکر کرده، و گفته اند که آیا خداوند ما را از مصر بیرون نیاورد، لیکن الان خداوند ما را ترک کرده، و به دست مدیان تسلیم نموده است.» ^{۱۴} آنگاه یهوه بروی نظر کرده، گفت: «به این قوت خود برو و اسرائیل را از دست مدیان رهائی ده، آیا من تو را نفرستادم.» ^{۱۵} او در جواب وی گفت: «آهای خداوند چگونه اسرائیل را رهائی ده، اینک خاندان من در منسی ذلیل تر از همه است و من در خانه پدرم کوچکترین هستم.» ^{۱۶} خداوند وی را گفت: «یقین من با تو خواهم بود و مدیان را مثل یک نفر شکست خواهی داد.» ^{۱۷} او وی را گفت: «اگر الان در نظر تو فیض یافتم، پس آتی به من بنما که تو هستی آنکه با من حرف می زنی. ^{۱۸} پس خواهش دارم که از اینجا نروی تا نزد تو برگردم، و هدیه خود را آورده، به حضور تو بگذارم.» گفت: «من می مانم تا برگردی.»

^{۱۹} پس جدعون رفت و بزغاله ای را باقرصهای نان فطیر از یک ایفه آرد نرم حاضر ساخت، و گوشت را در سبیدی و آب گوشت را در کاسه ای گذاشته، آن را نزد وی، زیر درخت بلوط آورد و پیش وی نهاد. ^{۲۰} و فرشته خدا او را گفت: «گوشت و قرصهای فطیر را بردار و بروی این صخره بگذار، و آب گوشت را بریز.» پس چنان کرد. ^{۲۱} آنگاه فرشته خداوند نوک عصا را که در دستش بود، دراز کرده، گوشت و قرصهای فطیر را لمس نمود که آتش از صخره برآمده، گوشت و قرصهای فطیر را بلعید، و فرشته خداوند از نظرش غایب شد. ^{۲۲} پس جدعون دانست که او فرشته خداوند است. و جدعون گفت: «آهای خداوند یهوه، چونکه فرشته خداوند را رو بردیدم.» ^{۲۳} خداوند وی را گفت: «سلامتی بر تو باد! مترس نخواهی مرد.» ^{۲۴} پس جدعون در آنجا برای خداوند مذبحی بنا کرد و آن را یهوه شالوم نامید که تا امروز در عفره ابیعزریان باقی است.

^{۲۵} و در آن شب، خداوند او را گفت: «گاو پدر خود، یعنی گاو دومین را که هفت ساله است بگیر، و مذبح بعل را که از آن پدرت است منهدم کن، و تمثال اشیره را که نزد آن است، قطع نما. ^{۲۶} و برای یهوه، خدای خود، بر سر این قلعه مذبحی موافق رسم بنا کن، و گاو دومین را گرفته، با چوب اشیره که قطع کردی برای قربانی سوختنی بگذار.» ^{۲۷} پس جدعون ده نفر از نوکران خود را برداشت و به نوعی که خداوند وی را گفته بود، عمل نمود، اما چونکه از خاندان پدر خود مردان شهر می رسید، این کار را در روز نتوانست کرد، پس آن را در شب کرد.

^{۲۸} و چون مردمان شهر در صبح برخاستند، اینک مذبح بعل منهدم شده، و اشیره که در نزد آن بود، بریده، و گاو دومین بر مذبحی که ساخته شده بود، قربانی گشته. ^{۲۹} پس به یکدیگر گفتند، کیست که این کار را کرده است، و چون دریافت و متحوص کردند، گفتند جدعون بن یوآش این کار را کرده است. ^{۳۰} پس مردان شهر به یوآش گفتند: «پسر خود را بیرون بیاور تا بمیرد زیرا که مذبح بعل را منهدم ساخته، و اشیره را که نزد آن بود،

بریده است.»^{۳۱} اما یوآش به همه کسانی که برضد او برخاسته بودند، گفت: «آیا شما برای بعل محاجه می کنید؟ و آیا شما او را می رها کنید؟ هر که برای او محاجه نماید همدین صبح کشته شود، و اگر او خداست، برای خود محاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است.»^{۳۲} پس در آن روز او را ریربعل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.»

^{۳۳} آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیک و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، دروادی یزرعیل اردو زدند.^{۳۴} و روح خداوند جدعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ابیعزر در عقب وی جمع شدند.^{۳۵} و رسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند.

^{۳۶} و جدعون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را برحسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد،^{۳۷} اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواه دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.»^{۳۸} و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرده و کاسه‌ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد.^{۳۹} و جدعون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همدین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.»^{۴۰} و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

۷

پیروزی بر مدیان

^۱ و ریربعل که جدعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود.

^۲ و خداوند به جدعون گفت: «قومی که با توهستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، مبادا اسرائیل بر من نغر غوده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد.»^۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند.

^۴ و خداوند به جدعون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب بیاور تا ایشان را آنجا برای تو بیازمایم، و هر که را به تو گویم این با تو برود، او همراه تو خواهد رفت، و هر که را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.»^۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جدعون گفت: «هر که آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می‌نوشد او را تنها بگذار، و همچنین هر که بر زانوی خود خم شده، بنوشد.»^۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند.^۷ و خداوند به جدعون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بروند.»^۸ پس آن گروه توشه و کرناهای خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود.

^۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیز و به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده‌ام. لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو.»^{۱۱} و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی خواهد شد، و به اردو فرود خواهی آمد.» پس او و خادمش، فوره به گاره سلاح دارانی که در اردو بودند، فرود آمدند.^{۱۲} و اهل مدیان و عمالیک و جمیع بنی مشرق مثل ملخ، بی شمار در وادی ریخته بودند، و

شتران ایشان را مثل ریگ که برکاره دریای حساب است، شماره‌ای نبود. ^{۱۳} پس چون جدعون رسید، دید که مردی به رفیقش خوابی بیان کرده، می‌گفت که «اینک خوابی دیدم، و هان گرده‌ای نان جوین در میان اردوی مدیان غلطانیده شده، به خیمه‌ای برخورد آن را چنان زد که افتاد و آن را واژگون ساخت، چنانکه خیمه بر زمین پهن شد.» ^{۱۴} رفیقش در جواب وی گفت که «این نیست جز شمشیر جدعون بن یوآش، مرد اسرائیلی، زیرا خدامدیان و تمام اردو را به دست او تسلیم کرده است.»

^{۱۵} و چون جدعون نقل خواب و تعبیرش را شنید، سجده نمود، و به لشکرگاه اسرائیل برگشته، گفت: «برخیزید زیرا که خداوند اردوی مدیان را به دست شما تسلیم کرده است.» ^{۱۶} و آن سیصد نفر را به سه فرقه منقسم ساخت، و به دست هریکی از ایشان کرناها و سبوها را خالی داد و مشعلها در سبوها گذاشت. ^{۱۷} و به ایشان گفت: «بر من نگاه کرده، چنان بکنید. پس چون به کار اردو برسیم، هرچه من می‌کنم، شما هم چنان بکنید. ^{۱۸} و چون من و آنانی که با من هستند کرناها را بنوازیم، شما نیز از همه اطراف اردو کرناها را بنوازید و بگوئید (شمشیر) خداوند و جدعون.»

^{۱۹} پس جدعون و صد نفر که با وی بودند در ابتدای پاس دوم شب به کار اردو رسیدند و در همان حین کشیکچی‌ای تازه گذارده بودند، پس کرناها را نواختند و سبوها را که در دست ایشان بود، شکستند. ^{۲۰} و هر سه فرقه کرناها را نواختند و سبوها را شکستند و مشعلها را به دست چپ و کرناها را به دست راست خود گرفته، نواختند، و صدا زدند شمشیر خداوند و جدعون. ^{۲۱} و هرکس به جای خود به اطراف اردو ایستادند و تمامی لشکر فرار کردند و ایشان نعره زده، آنها را منبزم ساختند. ^{۲۲} و چون آن سیصد نفر کرناها را نواختند، خداوند شمشیر هر کس را بر رفیقش و بر تمامی لشکر گردانید، و لشکر ایشان تایت شطه به سوی صریرت و تا سر حد آبل محوله که نزد طبات است، فرار کردند. ^{۲۳} و مردان اسرائیل از نفتالی و اشیر و تمامی منسی جمع شده، مدیان را تعاقب نمودند.

^{۲۴} و جدعون به تمامی کوهستان افرایم، رسولان فرستاده، گفت: «به جهت مقابله با مدیان به زیر آبیید و آنها را تا تایت باره واردن پیش ایشان بگیرید.» پس تمامی مردان افرایم جمع شده، آنها را تا تایت باره واردن گرفتند. ^{۲۵} و غراب و ذئب، دو سردار مدیان را گرفته، غراب را بر صخره غراب و ذئب را در چرخشت ذئب کشتند، و مدیان را تعاقب نمودند، و سرهای غراب و ذئب را به آن طرف اردن، نزد جدعون آوردند.

۸

ملوک مدیان

^۱ و مردان افرایم او را گفتند: «این چه کار است که به ما کرده‌ای که چون برای جنگ مدیان می‌رفتی ما را نخواندی و به سختی با وی منازعت کردند.» ^۲ او به ایشان گفت: «الان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی ابیعزر بهتر نیست؟ ^۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست.

^۴ و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگرچه خسته بودند، لیکن تعاقب می‌کردند. ^۵ و به اهل سکوت گفت: «تمنای این که چند نان به رفقایم بدهید زیرا خسته‌اند، و من زنج و صلبونع، ملوک مدیان را تعاقب می‌کنم.» ^۶ سرداران سکوت به وی گفتند: «مگر دستهای زنج و صلبونع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تو نان بدهیم.» ^۷ جدعون گفت: «پس چون خداوند زنج و صلبونع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم دید.» ^۸ و از آنجا به فتوعل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فتوعل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند. ^۹ و به اهل فتوعل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.»

۱۰ و زنج و صلبونع در قرقور بالشر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکری مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند. ۱۱ و جدعون به راه چادر نشینان به طرف شرقی نوح و ییجابه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند. ۱۲ و زنج و صلبونع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زنج و صلبونع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهدم ساخت.

۱۳ و جدعون بن یوآش از بالای حارس از جنگ برگشت. ۱۴ و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفتیش کرد و او برای وی نامه‌ای سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت. ۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «اینک زنج و صلبونع را که درباره ایشان مرا طعنه زده، گفتید مگر دست زنج و صلبونع الان در دست تو است تا به مردان خسته تو نان بدهیم.» ۱۶ پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود. ۱۷ و برج فنوعیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت.

۱۸ و به زنج و صلبونع گفت: «چگونه مردمانی بودند که در تابور کشیده» گفتند: «ایشان مثل تو بودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.» ۱۹ گفت: «ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی‌کشتم.» ۲۰ و به نخست زاده خود، یتر، گفت: «برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود. ۲۱ پس زنج و صلبونع گفتند: «تو برخیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زنج و صلبونع را بکشت و هلاهلایی که بر گردن شتران ایشان بود، گرفت.

ایفود جدعون

۲۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ماسلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهایی.» ۲۳ جدعون در جواب ایشان گفت: «من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.» ۲۴ و جدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهم دارم که هر یکی از شما گوسواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوسواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند. ۲۵ در جواب گفتند: «البته می‌دهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوسواره های غنیمت خود را در آن انداختند. ۲۶ و وزن گوسواره های طلایی که طلبیده بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه‌ها و جامه های ارغوانی که بر ملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود. ۲۷ و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود عفره برپاداشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد. ۲۸ پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین در ایام جدعون چهل سال آرامی یافت.

۲۹ و ربیعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد. ۳۰ و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت. ۳۱ و کنیز او که در شکم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ایملک نام نهاد.

۳۲ و جدعون بن یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در عفره ایعزری دفن شد. ۳۳ و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلاها زنا کردند، و بعل بریت را خدای خود ساختند. ۳۴ و بنی اسرائیل یهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند. ۳۵ و با خاندان ربیعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکوئی نکردند.

۱ و ایملک بن یربعل نزد برادران مادر خود به شکم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: ۲ «الان درگوشهای جمیع اهل شکیم بگوئید، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم.» ۳ و برادران مادرش درباره او در گوشهای جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ایملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست. ۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ایملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند. ۵ پس به خانه پدرش به عفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود. ۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملو جمع شده، رفتند، و ایملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند.

۷ و چون یوتام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا درداد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود. ۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. ۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۰ و درختان به انجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۱ انجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیر خود را که خدا و انسان را خوش می سازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما.

۱۵ خار به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می کنید، پس بیاید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند. ۱۶ و الان اگر راستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل و خاندانش نیکویی کردید و برحسب عمل دستپایش رفتار نمودید. ۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهایی داد. ۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشیدید، و پسر کنیز او ایملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید. ۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت بایربعل و خاندانش عمل نمودید، از ایملک شاد باشید و او از شما شاد باشد. ۲۰ و اگر نه آتش از ایملک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان ملو بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.» ۲۱ پس یوتام فرار کرده، گریخت و به بئیر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایملک، ساکن شد.

۲۲ و ایملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد. ۲۳ و خدا روحی خبیث در میان ایملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایملک خیانت ورزیدند. ۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادر ایشان ایملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستپایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود. ۲۵ پس اهل شکیم بر قله های کوهها برای او کین گذاشتند، و هر کس را که از طرف ایشان در راه می گذشت، تاراج می کردند. پس ایملک را خبر دادند.

۲۶ و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند. ۲۷ و به مزرعه ها بیرون رفته، موها را چیدند و انگور را فشرده، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایملک را لعنت نمودند. ۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ایملک کیست و شکیم کیست که او را بندگان نمایم؟ آیا او پسر یربعل و زیول، و یکل او نیست؟ مردان حامور پدر شکیم را بندگان نمایید. ما چرا باید او را بندگان کنیم؟

۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می‌بودند تا ایملک را رفع می‌کردم، و به ایملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.»

۳۰ و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او افروخته شد. ۳۱ پس به حیلۀ قاصدان نزد ایملک فرستاده، گفت: «اینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده‌اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می‌کنند. ۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قوی که همراه توست، و در صحرا کمین کن. ۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.»

۳۴ پس ایملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند. ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایملک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند. ۳۶ و چون جعل آن گروه را دید به زبول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می‌آیند.» زبول وی را گفت: «سایه کوهها را مثل مردم می‌بینی.» ۳۷ بار دیگر جعل متکلم شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می‌آیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم می‌آیند.» ۳۸ زبول وی را گفت: «الان زبان تو تجاست که گفتی ایملک کیست که او را بندگانم می‌آیند؟ آیا این آن قوم نیست که حقیر شمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.» ۳۹ و جعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ایملک جنگ کرد. ۴۰ و ایملک او را منہزم ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند. ۴۱ و ایملک درارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم نباشند.

۴۲ و در فردای آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایملک را خبر دادند. ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می‌آیند، پس برایشان برخاسته، ایشان را شکست داد. ۴۴ و ایملک با فرقه‌ای که با وی بودند حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه بر کسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند. ۴۵ و ایملک در تمامی آن روز با شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منہدم ساخته، نمک در آن کاشت.

۴۶ و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه بیت ثیل بریت داخل شدند. ۴۷ و به ایملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند. ۴۸ آنگاه ایملک با همه کسانی که با وی بودند به کوه صلبون برآمدند، و ایملک تبری به دست گرفته، شاخه‌ای از درخت بریده، آن را گرفت و بردوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.» ۴۹ و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایملک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سرایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند.

۵۰ و ایملک به تاباص رفت و بر تاباص اردو زده، آن را گرفت. ۵۱ و در میان شهر برج محکم بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند. ۵۲ و ایملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند. ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالا نین آسیایی گرفته، بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست. ۵۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا دربارۀ من بگویند زنی او را کشت.» پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که مرد. ۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ایملک مرده است، هر کس به مکان خود رفت. ۵۶ پس خدا شرا ایملک را که به پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد. ۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یربعل برایشان رسید.

دو داور

^۱ و بعد از ایملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار، برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرایم ساکن بود. ^۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد.

^۳ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و دو سال داوری نمود. ^۴ و او راسی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می شدند، و ایشان را سی شهر بود که تا امروز به حووت یائیر نامیده است، و در زمین جلعاد می باشد. ^۵ و یائیر وفات یافته، در قامون دفن شد.

تنگی اسرائیل

^۶ و بنی اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند. ^۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت. ^۸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند. ^۹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل در نهایت تنگی بودند.

^{۱۰} و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورد، گفتند: «به تو گناه کرده ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم را عبادت نمودیم.» ^{۱۱} خداوند به بنی اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟ ^{۱۲} و چون صیدونیان و عمالقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآوردید و شما را از دست ایشان رهایی دادم. ^{۱۳} لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد. ^{۱۴} بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده اید، فریاد برآوردید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.» ^{۱۵} بنی اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده ایم، پس بر حسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.» ^{۱۶} پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد.

^{۱۷} پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردو زدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مصفه اردو زدند. ^{۱۸} و قوم یعنی سروان جلعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعاد خواهد بود.»

۱۱

^۱ و یفتاح جلعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشه ای بود، و جلعاد یفتاح را تولید نمود. ^۲ و زن جلعاد پسران برای وی زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.» ^۳ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، درزمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون می رفتند.

^۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند. ^۵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از زمین طوب بیاروند. ^۶ و به یفتاح گفتند بیا سردار ما باش تا با بنی عمون جنگ نماییم. ^۷ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «آیا شما به من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستید چرا نزد من آمده اید؟»

۸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، بابی عمون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.»^۹ یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ کردن با بنی عمون بازآورید و خداوند ایشان را به‌دست من بسپارد، آیا من سردار شما خواهم بود.»

۱۰ و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداوند در میان ما شاهد باشد که البته به‌رحسب سخن تو عمل خواهیم نمود. ۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند، و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت.

۱۲ و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده‌ای تا با زمین من جنگ نمایی؟»^{۱۳} ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از ارنون تا بیوق و اردن گرفتند، پس الان آن زمین‌ها را به سلامتی به من رد نما.»

۱۴ و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد. ۱۵ و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت. ۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قلزم سفر کرده، به قادش رسیدند.»^{۱۷} و اسرائیل رسولان نزد ملک ادم فرستاده، گفتند: «تئما اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند. ۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادم و زمین موآب را دور زدند و به‌جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردو زدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حد موآب بود. ۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حبشون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تئما اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نمایم. ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد ننمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند. ۲۱ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به‌دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند. ۲۲ و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا بیوق و از بیابان تا اردن به تصرف آوردند. ۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟ ۲۴ آیا آنچه خدای تو، کوش به تصرف تو بیاورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود. ۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟ ۲۶ هنگامی که اسرائیل در حبشون و دهاتش و عروعر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر گلاره ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتید؟ ۲۷ من به تو گاه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داوود مطلق است امروز در میان بنی اسرائیل و بنی عمون داووری نماید.»^{۲۸} اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت.

۲۹ و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعاد و منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و از مصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت. ۳۰ و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر بنی عمون را به‌دست من تسلیم نمایی، ۳۱ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه‌ام بیرون آید از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهم گذرانید.»^{۳۲} پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به‌دست او تسلیم کرد. ۳۳ و ایشان را از عروعر تا منیت که بیست شهر بود و تا آیل کرامیم به صدمه بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند.

۳۴ و یفتاح به مصفه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دف و رقص بیرون آمد و او دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یا دختری نداشت. ۳۵ و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آای دختر

من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزارندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی توانم برگردم.»^{۳۶} و او وی را گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه ازدهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عمون کشیده است.»^{۳۷} و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.»^{۳۸} او گفت: «برو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او بارقهای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت.^{۳۹} و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق نذری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را شناخت، پس در اسرائیل عادت شد،^{۴۰} که دختران اسرائیل سال به سال می رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۲

^۱ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «چرا برای جنگ کردنت با بنی عمون رفتی و ما را نطلبیدی تا همراه تو پیایم؟ پس خانه تو را بر سرتو خواهیم سوزانید.»^۲ و یفتاح به ایشان گفت: «مرا و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت می بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید.»^۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی دهید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا با من جنگ نمایید؟^۴ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جلعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند ای اهل جلعاد شما فراریان افرایم در میان افرایم و در میان منسی هستید.^۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد می گفتند: «آیاتو افرایمی هستی؟» و اگر می گفت فی،^۶ پس او را می گفتند: بگو سبولت، و او می گفت سبولت، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن می کشتند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند.^۷ و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد.

سایر داوران

^۸ و بعد از او ابصان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود.^۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود.^{۱۰} و ابصان مرد و در بیت لحم دفن شد.^{۱۱} و بعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل داوری نمود و داوری او بر اسرائیل ده سال بود.^{۱۲} و ایلون زبولونی مرد و در ایلون در زمین زبولون دفن شد.^{۱۳} و بعد از او عبدون بن هلیل فرعونتی بر اسرائیل داوری نمود.^{۱۴} و او را چهل پسر و سی نواده بود، که بر هفتاد کره الاغ سوار می شدند و هشت سال بر اسرائیل داوری نمود.^{۱۵} و عبدون بن هلیل فرعونتی مرد و در فرعون در زمین افرایم در کوهستان عمالقیان دفن شد.

۱۳

ششون

^۱ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد.^۲ و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زایید.^۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، او را گفت: «اینک تو حامل نازاد هستی و زنایده ای لیکن حامله شده، پسری خواهی زایید.^۴ و الا ن باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور.»^۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زایید،

واستره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رها نیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.»

۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار میب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زاید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس نخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روز وفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.»

۸ و مانوح از خداوند استعاضا نموده، گفت: «آهای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نمایم.»

۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا بار دیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشست، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، بار دیگر ظاهر شده است.»

۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا تو آن مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟»

۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل موزنها نخورد و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.»

۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو را تعویق بیندازیم و برایت گوساله ای تهیه بینیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه مرا تعویق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سوال می کنی چونکه آن عجیب است.»

۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و مانوح و زنش می دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، و در این وقت مثل این امور را به سع ما نمی رسانید.» ۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

۱۴

ازدواج شمشون

۱ و شمشون به تمته فرود آمده، زنی از دختران فلسطینیان در تمته دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی از دختران فلسطینیان در تمته دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرید.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامحنت زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمده.» ۴ اما پدر و مادرش نمی

دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان عتی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند.

۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تنه فرود آمد، و چون به تاکستانهای تنه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید. ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، بآن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتنش برمی گشت، از راه به کار رفت تا لاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبر، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند. اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود.

۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در آنجایمانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمائید، به شما سی جامه گان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه گان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنوم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراک بیرون آمد، و از زور آور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معمّا را نتوانستند حل کنند.

۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمّای خود را برای ما بیان کند مبدا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمائید یا نه.» ۱۶ پس زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمائی و دوست نمی‌داری زیرا معمّای به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معمّا را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چيست شیرين تراز عسل و چيست زورآور تراز شير.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خيش نمی‌کردید، معمّا مرا دریافت نمی‌نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقلاون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنان داد که معمّا را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

۱۵

انتقام شمشون

۱ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت نزد زن خود به جره خواهم درآمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گاه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بردم گذاشت، و در میان هر دودم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و باغه‌ها و زرعها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون داماد تنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به

ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.»^۸ و ایشان را از اساق تا ران به صدمه‌ای عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عظیم ساکن شد.

^۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لخی متفرق شدند. ^{۱۰} و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمیدی.» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و برحسب آنچه به ما کرده است به او عمل نماییم.»^{۱۱} پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عظیم رفته، به شمشون گفتند: «آیا ندانستی‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.»^{۱۲} ایشان وی را گفتند: «ما آمده‌ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.»^{۱۳} ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو را بسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نوبسته، از صخره برآوردند.

^{۱۴} و چون او به لخی رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند بر وی مستقر شده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل گانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستپایش فروریخت. ^{۱۵} و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ^{۱۶} و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده برتوده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.»^{۱۷} و چون از گفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لخی نامید.

^{۱۸} پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بمیرم و به دست ناخوتونان بیفم؟»^{۱۹} پس خدا کفه‌ای را که در لخی بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جانش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لخی است. ^{۲۰} و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

۱۶

شمشون و دلیله

^۱ و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دیده، نزد او داخل شد. ^۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزد دروازه شهر کین گذاردند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می کشیم. ^۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنکهای دروازه شهر و دوباهو را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته، بر قله کوهی که در مقابل حبرون است، برد.

^۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلیله بود، دوست می داشت. ^۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیل نماییم، و هر یکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.»^۶ پس دلیله به شمشون گفت: «تمنا اینکه به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توان تو را بست و ذلیل نمود.»^۷ شمشون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.»^۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست. ^۹ و کسان نزد وی در جره در کین می بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان گان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد.

^{۱۰} و دلیله به شمشون گفت: «اینک استرا کرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.»^{۱۱} او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف

و مثل سایر مردان خواهم شد.»^{۱۲} و دلیل طنابهای تازه گفته، او را با آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در جره درکین می بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت.
^{۱۳} و دلیل به شمشون گفت: «تایحال مرا استیزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار بافی.»^{۱۴} پس آنها را به میخ قائم بست و وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، هم میخ نورد نساج و هم تار را برکنند.
^{۱۵} و او وی را گفت: «چگونه می گویی که مرادوست می داری و حال آنکه دل تو با من نیست. این سه مرتبه مرا استیزا نموده، مرا خبر ندادی که قوت عظیم تو در چه چیز است.»^{۱۶} و چون او وی را هر روز به سختان خود عاجز می ساخت و او را الحاح می نمود و جانفش تا به موت تنگ می شد،^{۱۷} هرچه در دل خود داشت برای او بیان کرده، گفت که «استره بر سر من نیامده است، زیرا که از رحم مادرم برای خداوند نذره شده ام، و اگر تراشیده شوم، قوتم از من خواهد رفت وضعیف و مثل سایر مردمان خواهم شد.»

گفتار شدن شمشون

^{۱۸} پس چون دلیل دید که هرآنچه در دلش بود، برای او بیان کرده است، فرستاد و سروران فلسطینیان را طلبیده، گفت: «این دفعه بیاید زیرا هرچه در دل داشت مرا گفته است.» آنگاه سروران فلسطینیان نزد او آمدند و نقد را به دست خود آوردند.^{۱۹} و او را بر زانوهای خود خوابانیده، کسی را طلبید و هفت گیسوی سرش را تراشید. پس به ذلیل نمودن او شروع کرد و قوتش از او پرقت.^{۲۰} و گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه از خواب بیدار شده، گفت: «مثل پیشتر بیرون رفته، خود را می افشانم. اما او ندانست که خداوند از او دور شده است.»^{۲۱} پس فلسطینیان او را گرفته، چشمانش را کردند و او را به غزه آورده، به زنجیرهای برنجین بستند و در زندان دستاس می کرد.^{۲۲} و موی سرش بعد از تراشیدن باز به بلند شدن شروع نمود.
^{۲۳} و سروران فلسطینیان جمع شدند تا قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون بگذارند، و بزم نمایند زیرا گفتند خدای ما دشمن ما شمشون را به دست ما تسلیم نموده است.^{۲۴} و چون خلق او را دیدند خدای خود را تحقید نمودند، زیرا گفتند خدای ما دشمن ما را که زمین ما را خراب کرد و بسیاری از ما را کشت، به دست ما تسلیم نموده است.^{۲۵} و چون دل ایشان شاد شد، گفتند: «شمشون را بخوانید تا برای ما بازی کند.» پس شمشون را از زندان آورده، برای ایشان بازی می کرد، و او را در میان ستونها برپا داشتند.^{۲۶} و شمشون به پسری که دست او را می گرفت، گفت: «مرا واگذار تا ستونهایی که خانه بر آنها قائم است، لمس نموده، بر آنها تکیه نمایم.»^{۲۷} و خانه از مردان و زنان پر بود و جمیع سروران فلسطینیان در آن بودند و قریب به سه هزار مرد و زن بر پشت بام، بازی شمشون را تماشا می کردند.

وفات شمشون

^{۲۸} و شمشون از خداوند استدعا نموده، گفت: «ای خداوند پیوه مرا بیاد آور وای خدا این مرتبه فقط مرا قوت بده تا یک انتقام برای دو چشم خود از فلسطینیان بکشم.»^{۲۹} و شمشون دو ستون میان را که خانه بر آنها قائم بود، یکی را به دست راست و دیگری را به دست چپ خود گرفته، بر آنها تکیه نمود.^{۳۰} و شمشون گفت: «همراه فلسطینیان بمیرم و با زور خم شده، خانه بر سروران و تمامی خلقی که در آن بودند، افتاد. پس مردگانی که در موت خود کشت از مردگانی که در زندگی اش کشته بود، زیادتربودند.»^{۳۱} آنگاه برادرانش و تمامی خاندان پدرش آمده، او را برداشتند و او را آورده، در قبر پدرش مانوح در میان صرعه و اشتاول دفن کردند. و او بیست سال بر اسرائیل داوری کرد.

۱ و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت. ۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مثقال نقره‌ای که از تو گرفته شد، و درباره آن لعنت کردی و در گوشه‌ای من نیز پنهان گفتم، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت دهد.» ۳ پس آن هزار و یکصد مثقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسرم بالکل وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را به تو باز می‌دهم.» ۴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دوبست مثقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بود. ۵ و میخا خانه خدایان داشت، و ایفود و ترافیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود. ۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد.

۷ و جوانی از بیت لحم یهودا از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گردید. ۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیابد ماوا گیرند، و چون سیر می‌کرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید. ۹ و میخا او را گفت: «از کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می‌روم تا هر جایی که بیابم ماوا گیرم.» ۱۰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مثقال نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی داخل شد. ۱۱ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود. ۱۲ و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانه میخا می‌بود. ۱۳ و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی‌ای را کاهن خود دارم.»

۱۸

سکونت سبط دان

۱ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ملکی برای سکونت خود طلب می‌کردند، زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود. ۲ و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاول فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند. ۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می‌کنی و در اینجا چه داری؟» ۴ او به ایشان گفت: «میخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده‌ام.» ۵ وی را گفتند: «از خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می‌رویم خیر خواهد بود.» ۶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی بروید. راهی که شما می‌روید منظور خداوند است.»

۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطعمیان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار نداشتند. ۸ پس نزد برادران خود به صرعه و اشتاول آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «چه خبر دارید؟» ۹ گفتند: «برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم، زیرا که زمین را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی موزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین را در تصرف آورید. ۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هر چه در جهان است، باقی ندارد.»

۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاول روانه شدند. ۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم در یهودا اردو زدند. لذا تا امروز آن مکان را محنه دان می‌خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است. ۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند.

۱۴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.» ۱۵ پس به آنسو برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند. ۱۶ و آن پنج ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند. ۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود. ۱۸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترافیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟» ۱۹ ایشان به وی گفتند: «خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله‌ای در اسرائیل شوی؟» ۲۰ پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترافیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد.

۲۱ پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند. ۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه‌های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند. ۲۳ و بنی دان را صدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه شده است که با این جمعیت آمده‌ای؟» ۲۴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته‌اید، و مرا دیگر چه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می‌گویید که تو را چه شده است؟» ۲۵ و پسران دان او را گفتند: «آواز تو در میان ماشینیده نشود مبادا مردان تند خو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.» ۲۶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت.

۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیر کشته، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۸ و رهانده‌ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله‌ای نبود و آن شهر در وادی‌ای که نزدیبت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا کرده، در آن ساکن شدند. ۲۹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود. ۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تا روز اسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان می‌بودند. ۳۱ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوه بود، برای خود نصب نمودند.

۱۹

لاوی و کنیزش

۱ و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا از برای خود گرفته بود. ۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه ماند. ۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد. ۴ و پدرزش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند. ۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تا روانه شود، اما پدر کنیز

به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید. ^۶ پس هردو با هم نشسته، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان و دلت شاد باشد.»

^۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدر زنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند. ^۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود را تقویت نما و تازوال روز تاخیر نمایید.» و ایشان هردو خوردند.

^۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب را بمانید اینک روز تمام می‌شود، در اینجا شب را بمان و دلت شاد باشد و فردا بامدادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.»

^{۱۰} اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که اورشلیم باشد، رسید، و دو الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. ^{۱۱} و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر ببریم.» ^{۱۲} آقای وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بر نمی‌گردیم بلکه به جبعه بگذریم.» ^{۱۳} و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبعه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.»

^{۱۴} پس از آنجا گذشته، رفتند و نزد جبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. ^{۱۵} پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر برند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد.

^{۱۶} و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مزرعه می‌آمد، و این شخص از کوهستان افرام بوده، در جبعه ماوا گزیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. ^{۱۷} و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «کجا می‌روی و از کجا می‌آیی؟» ^{۱۸} او وی را گفت: «ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرام می‌رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ کس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد، ^{۱۹} و نیز گاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگان است، می‌باشد و احتیاج به چیزی نیست.» ^{۲۰} آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوچه بسر ببر.» ^{۲۱} پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند.

^{۲۲} و چون دلهای خود را شاد می‌کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلعالم خانه را احاطه کردند، و در را زده، به آن مرد پیر صاحب خانه خطاب کرده، گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا او را بشناسیم.» ^{۲۳} و آن مرد صاحب خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نی‌ای برادرانم شرارت موزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را ننمایید. ^{۲۴} اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می‌آورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.» ^{۲۵} اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی عصمت می‌کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. ^{۲۶} و آن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقاییش در آن بود، افتاد تا روشن شد.

^{۲۷} و در وقت صبح آقاییش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستپایش بر آستانه بود. ^{۲۸} و او وی را گفت: «برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت. ^{۲۹} و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضای او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد. ^{۳۰} و هر که این

را دید گفت: «از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده‌اند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تامل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

۲۰

جنگ با بنی بنیامین

۱ و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا بئر شبع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند. ۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند. ۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه برآمده‌اند. و بنی اسرائیل گفتند: «بگویید که این عمل زشت چگونه شده است.» ۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با کنیز خود به جعبه که از آن بنیامین باشد، آمدم تا شب را بسر ببرم. ۵ و اهل جعبه بر من برخاسته، خانه رادر شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد. ۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند. ۷ هان جمیع شما، ای بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید.»

۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت. ۹ و حال کاری که به جعبه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآیم. ۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جعبه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قیاحی که در اسرائیل نموده‌اند، رفتار نمایند.» ۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند. ۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ ۱۳ پس الان آن مردان بنی بلعال را که در جعبه هستند، تسلیم نمائید تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نفوس استند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند. ۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جعبه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند. ۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیر زن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جعبه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد. ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها موی را به سنگ فلاخن می‌زدند و خطائی کردند. ۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیر زن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند.

۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ثیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که اولاً از ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برآید.»

۱۹ و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جعبه اردو زدند. ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جعبه صف آرایی کردند. ۲۱ و بنی بنیامین از جعبه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند. ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی‌دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند. ۲۳ و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.»

۲۴ و بنی اسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند. ۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جعبه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیر زن بودند. ۲۶ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ثیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذراندند. ۲۷ و

بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. وتابوت عهد خدا آن روزها در آنجا بود. ۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و بابرادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهم نمود.»

۲۹ پس اسرائیل در هر طرف جبهه کمین ساختند. ۳۰ و بنی اسرائیل در روز سوم به مقابله بنی بنیامین برآمدند، و مثل سابق در برابر جبهه صف آرایی نمودند. ۳۱ و بنی بنیامین به مقابله قوم بیرون آمده، از شهر کشیده شدند و به زدن و کشتن قوم در راهها که یکی از آنها به سوی بیت ثیل و دیگری به سوی جبهه می رود مثل سابق شروع کردند، و به قدر سی نفر از اسرائیل در صحرا کشته شدند. ۳۲ و بنی بنیامین گفتند که «ایشان مثل سابق پیش ما منهزم شدند.» اما بنی اسرائیل گفتند: «بگریزیم تا ایشان را از شهر به راههای یکشیم.» ۳۳ و تمامی مردان اسرائیل از مکان خود برخاسته، در بعل تمار صف آرایی نمودند، و کمین کنندگان اسرائیل از مکان خود یعنی از معره جبهه به در جستند. ۳۴ و ده هزار مرد برگزیده از تمام اسرائیل در برابر جبهه آمدند و جنگ سخت شد، و ایشان نمی دانستند که بلا بر ایشان رسیده است.

۳۵ و خداوند بنیامین را به حضور اسرائیل مغلوب ساخت و بنی اسرائیل در آن روز بیست و پنج هزار و یکصد نفر را از بنیامین هلاک ساختند که جمیع ایشان شمشیرزن بودند.

۳۶ و بنی بنیامین دیدند که شکست یافته اند زیرا که مردان اسرائیل به بنیامینان جا داده بودند، چونکه اعتماد داشتند بر کمینی که به اطراف جبهه نشانداده بودند. ۳۷ و کمین کنندگان تعجیل نموده، بر جبهه هجوم آوردند و کمین کنندگان خود را پراکنده ساخته، تمام شهر را به دم شمشیرزدند. ۳۸ و در میان مردان اسرائیل و کمین کنندگان علامتی قرار داده شد که تراکم دود بسیار بلند از شهر برافرازدند. ۳۹ پس چون مردان اسرائیل در جنگ رو گردانیدند، بنیامینیان شروع کردند به زدن و کشتن قریب سی نفر از مردان اسرائیل زیرا گفتند یقین ایشان مثل جنگ اول از حضور ماشکست یافته اند. ۴۰ و چون آن تراکم ستون دود از شهر بلند شدن گرفت، بنیامینیان از عقب خود نگرستند و اینک تمام شهر به سوی آسمان به دود بالا می رود. ۴۱ و بنی اسرائیل برگشتند و بنیامینیان پریشان شدند، زیرا دیدند که بلا برایشان رسیده است. ۴۲ پس از حضور مردان اسرائیل به راه صحرا رو گردانیدند. اما جنگ، ایشان را در گرفت و آنانی که از شهر بیرون آمدند ایشان را در میان، هلاک ساختند. ۴۳ پس بنیامینیان را احاطه کرده، ایشان را تعاقب نمودند، و در منوحه در مقابل جبهه به سوی طلوع آفتاب ایشان را پایمال کردند. ۴۴ و مجده هزار نفر از بنیامین که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، افتادند. ۴۵ و ایشان برگشته، به سوی صحرا تاصخره رمون برگریختند. و پنج هزار نفر از ایشان را به سر راهها هلاک کردند، و ایشان را تا جدعوم تعاقب کرده، دو هزار نفر از ایشان را کشتند. ۴۶ پس جمیع کسانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرزن بودند که جمیع آنها مردان جنگی بودند. ۴۷ اما ششصد نفر برگشته، به سوی بیابان به صخره رمون فرار کردند، و در صخره رمون چهار ماه بماندند. ۴۸ و مردان اسرائیل بر بنیامینیان برگشته، ایشان را به دم شمشیر کشتند، یعنی تمام اهل شهر و بهایم و هرچه را که یافتند و همچنین همه شهرهایی را که به آنها رسیدند، به آتش سوزانیدند.

۲۱

سوگند بنی اسرائیل در مورد بنی بنیامین

۱ و مردان اسرائیل در مصفه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.» ۲ و قوم به بیت ثیل آمده، در آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند. ۳ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟» ۴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذهبی در آنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند. ۵ و بنی اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده

است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هر که به حضور خداوند به مصفه نیاید، البته کشته شود. ۶ و بنی اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است. ۷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.»

۸ و گفتند: «کدامیک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفه نیامده است؟» و اینک از یابیش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود. ۹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یابیش جلعاد احدی در آنجا نبود. ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان یابیش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید. ۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشد، هلاک کنید.» ۱۲ و در میان ساکنان یابیش جلعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری خوابیده و مردی را شناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیلوله که در زمین کنعان است، آوردند.

۱۳ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند. ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یابیش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد.

۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود. ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده اند؟» ۱۷ و گفتند: میراثی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود. ۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد. ۱۹ و گفتند: «اینک هر سال در شیلوله که به طرف شمال بیت ثیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ثیل به شکم می رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می باشد.» ۲۰ پس بنی بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاکستانها در کین باشید، ۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوله بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاکستانها درآیید، و از دختران شیلوله هر کس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود. ۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما بخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می باشید.» ۲۳ پس بنی بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را برحسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند. ۲۴ و در آن وقت بنی اسرائیل هر کس به سبط خود و به قبیله خود روانه شدند، و از آنجا هر کس به ملک خود بیرون رفتند.

۲۵ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می آمد، می کرد.

کتاب روت

نعومی و عروسانش

۱ واقع شد در ایام حکومت داوران که خطی در زمین پیدا شد، و مردی از بیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش. ۲ و اسم آن مرد ایملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش به محلون و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند. ۳ و ایملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند. ۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند. ۵ و هر دوی ایشان محلون و کلیون نیز مردند، و آن زن ازدو پسر و شوهر خود محروم ماند.

۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است. ۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند. ۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من گردید. ۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۱۰ و به او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.» ۱۱ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیاید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟ ۱۲ ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزرایم، ۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ فی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.»

۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اماروت به وی چسبید. ۱۵ و او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.» ۱۶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود. ۱۷ جایی که بمیری، می میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از توجدا نماید.»

۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد. ۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟ ۲۰ او به ایشان گفت: «مرا نعومی بخوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرا رت سخت رسانیده است. ۲۱ من پر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی می خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی رسانیده است.»

۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت موآبه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

۱ و نوعی خویش شوهری داشت که مردی دولتند، بوعز نام از خاندان الہملک بود. ۲ و روت موآبیه به نوعی گفت: «مرا اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات بایم خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: «بروای دخترم». ۳ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی می نمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعز که از خاندان الہملک بود، افتاد. ۴ و اینک بوعز از بیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند باشما باد». ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد».

۵ و بوعز به نوکر خود که بر دروندگان گاشته بود، گفت: «این دختر از آن کیست؟» ۶ نوکر که بر دروندگان گاشته شده بود، در جواب گفت: «این است دختر موآبیه که با نوعی از بلاد موآب برگشته است، ۷ و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافہا جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است».

۸ و بوعز به روت گفت: «ای دخترم مگر غنی شوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه با کنیزان من در اینجا باش. ۹ و چشمانت به زمینی که می دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آبا جوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر گشته باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می کشند، بنوش». ۱۰ پس به روی درافاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم».

۱۱ بوعز در جواب او گفت: «از هر آنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر و زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی. ۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب پیوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد». ۱۳ گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات بیایم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویز گفتی، اگرچه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم».

۱۴ بوعز وی را گفت: «در وقت چاشت اینجا بیا و از نان بخور و لقمه خود را در شیر فرو بر». پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادند و خورد و سیر شده، باقی مانده را وا گذاشت. ۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست بوعز جوانان خود را امر کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافہا هم خوشه چینی نماید و او را زجر منماید. ۱۶ و نیز از دسته ها کشیده، برایش بگذارید تا برچند او را عتاب مکنید».

۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوید و به قدر یک ایفه جو بود. ۱۸ پس آن را برداشته، به شهردارآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیرشدنش باقی مانده بود، بیرون آورده، به وی داد. ۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «امروز بجا خوشه چینی نمودی و بجا کار کردی؟ مبارک باد آنکه بر تو توجه نموده است». پس مادر شوهر خود را از کسی که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعز است».

۲۰ و نوعی به عروس خود گفت: «او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک ننوده است». و نوعی وی را گفت: «این شخص، خویش ما و از ولی های ماست». ۲۱ و روت موآبیه گفت که «او نیز مرا گفت با جوانان من باش تا همه درو مرا تمام کنند». ۲۲ نوعی به عروس خود روت گفت که «ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی تو را در کشتزار دیگر نیابد». ۲۳ پس با کنیزان بوعز برای خوشه چینی می ماند تا درو جو و درو گندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

۱ و مادر شوهرش، نعومی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجویم تا برایت نیکو باشد. ۲ و الان آیا بوعز که تو باکنیزانش بودی خویش ما نیست؟ و اینک اوامشب در خرمن خود، جو پاک می کند. ۳ پس خویشتن را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود. ۴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.» ۵ او وی را گفت: «هرچه به من گفتی، خواهم کرد.» ۶ پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادرشوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود. ۷ پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید. ۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است. ۹ و گفت: «تو کیستی؟» او گفت: «من کنیزتو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.»

۱۰ او گفت: «ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، زرقی. ۱۱ و حالای دختر من، مترس! هرآنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می دانند. ۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولی ای نزدیکتر از من هست. ۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.»

۱۴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایه اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «زنها کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است. ۱۵ و گفت چادری که برتوست، بیاور و بگیر.» پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیوده، بروی گذارد و به شهر رفت. ۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ای دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هرآنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد. ۱۷ و گفت: «این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادرشوهرت تهدست مرو.» ۱۸ او وی را گفت: «ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که این امر چگونه خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امر و تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

۴

ازدواج روت

۱ و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز درباره او سخن گفته بود می گذشت، و به او گفت: «ای فلان! به اینجا برگشته، بنشین» و او برگشته، نشست. ۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجا بنشینید.» و ایشان نشستند. ۳ و به آن ولی گفت: «نعومی که از بلاد موآب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیلک بود، می فروشد. ۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک می کنی، بکن، و اگر انفکاک نمی کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.» او گفت: «من انفکاک می کنم.» ۵ بوعز گفت: «در روزی که زمین را از دست نعومی می خری، از روت موآبیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزی.» ۶ آن ولی گفت: «نمی توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیر زیرا نمی توانم انفکاک نمایم.»

۷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می داد. و این در اسرائیل قانون شده است. ۸ پس آن ولی به بوعز گفت: «آن را

برای خود بخیز.» و کفش خود را بیرون کرد. ^۹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک ایملک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعومی خریدم. ^{۱۰} و هم روت موآبیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محله اش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.»

^{۱۱} و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افراشته کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش. ^{۱۲} و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تamar برای یهودا زایید، از اولادی که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.»

نسب نامه داود

^{۱۳} پس بوعز روت را گرفت و او زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زایید. ^{۱۴} و زنان به نعومی گفتند: «متبارک باد خداوند که تو را امروز بی ولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود. ^{۱۵} و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروسست که تو را دوست می دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زایید.» ^{۱۶} و نعومی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد. ^{۱۷} و زنان همسایه اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعومی پسری زاییده شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدریسی پدر داود است.

^{۱۸} این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛ ^{۱۹} و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛ ^{۲۰} و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلهون را آورد؛ ^{۲۱} و سلهون بوعز را آورد؛ و بوعز عوبید را آورد؛ ^{۲۲} و عوبیدیسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

کتاب اول سموئیل

تولد سموئیل

۱ و مردی بود از رame تایم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه بن یروحام بن الیهو بن توحون صوف. و او افرایمی بود. ۲ و او دوزن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فتنه بود. و فتنه اولاد داشت لیکن حنا را اولاد نبود.

۳ و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذراندن برای یهوه صباپوت از شهر خود به شیلوه می آمد، و حنفی و فینحاس دو پسر عیلی، کاهنان خداوند در آنجا بودند. ۴ و چون روزی می آمد که القانه قربانی می گذراند، به زن خود فتنه و همه پسران و دختران خود قسمت های داد. ۵ و اما به حنا قسمت مضاعف می داد زیرا که حنا را دوست می داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود. ۶ و هئوی وی او را نیز سخت می رنجانید به حدی که وی را خشمناک می ساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود. ۷ و همچنین سال به سال واقع می شد که چون حنا به خانه خدا می آمد، فتنه همچنین او را می رنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد. ۸ و شوهرش، القانه، وی را می گفت: «ای حنا چرا گریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟»

۹ و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنا برخاست و عیلی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشست. ۱۰ و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زارزار بگریست. ۱۱ و نذر کرده، گفت: «ای یهوه صباپوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.» ۱۲ و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیلی دهن او را ملاحظه کرد. ۱۳ و حنادر دل خود سخن می گفت، و لبهاش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که مست است. ۱۴ پس عیلی وی را گفت: «تا به کی مست می شوی؟ شرابت را از خود دور کن.» ۱۵ و حنا در جواب گفت: «نی آقام، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات نوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام. ۱۶ کنیز خود را از دختران بیعالم مشمار، زیرا که از کثرت غم و رنجیدگی خود تابحال می گفتم.» ۱۷ عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتی را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.» ۱۸ گفت: «کنیزت در نظرت الثفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر ترشرو نبود. ۱۹ و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رame آمدند، و القانه زن خود حنا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد. ۲۰ و بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند سوال نمودم.»

وقف سموئیل

۲۱ و شوهرش القانه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذراند. ۲۲ و حنا رفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دایم خواهد ماند. ۲۳ شوهرش القانه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید، بکن، تا وقت باز داشتنت از شیر بمان، لیکن خداوند کلام خود را استوار نماید.» پس آن زن ماند و تا وقت بازداشتن پسر خود از شیر، او را شیر می داد.

۲۴ و چون او را از شیر باز داشته بود، وی را با سه گاو و یک ایفه آرد و یک مشک شراب با خود آورده، به خانه خداوند در شیلوه رسانید و آن پسر کوچک بود. ۲۵ و گاو را ذبح نمودند، و پسر را نزد عیلی آوردند. ۲۶ و

حنا گفت: «عرض می‌کنم ای آقای! جانم زنده بادای آقای! من آن زن هستم که در اینجا نزد تو ایستاده، از خداوند مسئلت نمودم. ۲۷ برای این پسر مسالت نمودم و خداوند مسالت مرا که از او طلب نموده بودم، به من عطا فرموده است. ۲۸ و من نیز او را برای خداوند وقف نمودم؛ تمام ایایی که زنده باشد و وقف خداوند خواهد بود.» پس در آنجا خداوند را عبادت نمودند.

۲

دعای حنا

۱ و حنا دعا نموده، گفت: «دل من در خداوند وجد می‌نماید.
و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم.
۲ مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما خضره‌ای نیست.
۳ سخنان تکبرآمیز دیگر مگویند. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده می‌شود.
۴ کج‌ان جباران را شکسته است. و آنانی که می‌لغزیدند، کمر آنها به قوت بسته شد.
۵ سپرشدگان، خویشان را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، زیون گردیده.
۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند؛ به قبر فرودی آورد و برمی‌خیزاند.
۷ خداوند فقیر می‌سازد و غنی می‌گرداند؛ پست می‌کند و بلند می‌سازد.
۸ فقیر را از خاک برمی‌افرازد. و مسکین را از مزبله برمی‌دارد تا ایشان را با امیران بنشانند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است.
۹ پاهای مقدسین خود را محفوظ می‌دارد. اما شریان در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد.
۱۰ آنانی که با خداوند خصامه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.»
۱۱ پس القانه به خانه خود به راما رفت و آن پسر به حضور عیسی کاهن، خداوند را خدمت می‌نمود.

پسران عیسی

۱۲ و پسران عیسی از بنی بلعیال بودند و خداوند را نشناختند. ۱۳ و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی می‌گذرانید هنگامی که گوشت پخته می‌شد، خادم کاهن با چنگال سه دندان در دست خود می‌آمد ۱۴ و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هرچه چنگال برمی‌آورد کاهن آن را برای خود می‌گرفت، و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیوه می‌آمدند، رفتار می‌نمودند. ۱۵ و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می‌گذرانید، می‌گفت: «گوشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تو نمی‌گیرد بلکه خام.» ۱۶ و آن مرد به وی می‌گفت: «پیه را اول بسوزانند و بعد هرچه دلت می‌خواهد برای خود بگیر.» او می‌گفت: «نی، بلکه الان بده، والا به زور می‌گیرم.» ۱۷ پس گاهان آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می‌داشتند.

۱۸ و اما سمویل به حضور خداوند خدمت می‌کرد، و او پسر کوچک بود و بر کرش ایفودگان بسته بود. ۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک می‌ساخت، و آن را سال به سال همراه خود می‌آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی‌آمد تا قربانی سالیانه را بگذرانند. ۲۰ و عیسی القانه و زنش را برکت داده، گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده‌ای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند.

۲۱ و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زاید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمودی کرد.

۲۲ و عیسی بسیار سانخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می نمودند، می شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می کردند، می خوابیدند. ۲۳ پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می شنوم. ۲۴ چنین مکنیدای پسرانم زیرا خبری که می شنوم خوب نیست، شما باعث عصبان قوم خداوند می باشید. ۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان راهلاک سازد.

۲۶ و آن پسر، سموئیل، نمودی یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده می شد.

پیشگویی در مورد خاندان عیسی

۲۷ و مرد خدایی نزد عیسی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر نساختم؟ ۲۸ و آیا او را از جمیع اسباط اسرائیل برگزیدم تا کاهن من بوده، زدمذبح من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود پوشد، و آیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت بخشیدم؟ ۲۹ پس چرا قربانی ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می کنید و پسران خود را زیاد از من محترم می داری، تا خویشان را از نیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فربه سازی. ۳۰ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل می گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می گوید: حاشا از من! زیرا آتانی که مرا تکریم نماید، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. ۳۱ اینک ایامی می آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرت را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود. ۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود. ۳۳ و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد. ۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دوپسرت حنفی و فینحاس واقع می شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ۳۵ و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. ۳۶ و واقع خواهد شد که هر که در خانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره ای نقره و قرص نانی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهنات بگذار تا لقمه ای نان بخورم.»

۳

دعوت سموئیل

۱ و آن پسر، سموئیل، به حضور عیسی، خداوند را خدمت می نمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی شد. ۲ و در آن زمان واقع شد که چون عیسی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی توانست دید، ۳ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیكل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می خوابید، ۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لیبیک.»

۵ پس نزد عیسی شفاخته، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید.

۶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسرم تو را نخواندم، برگشته، بخواب.»

^۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود. ^۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیسی فهمید که یهوه، پسر را خوانده است. ^۹ و عیسی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگویی خداوند بفرما زیرا که بنده تو می شنود.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید.

^{۱۰} و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا که بنده تو می شنود.» ^{۱۱} و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می کنم که گوشه های هر که بشنود، صدا خواهد داد. ^{۱۲} در آن روز هرچه درباره خانه عیسی گفتم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید. ^{۱۳} زیرا به او خبر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نمود به سبب گاهی که می داند، چونکه پسرانش بر خود لعنت آوردند و او ایشان را منع ننمود. ^{۱۴} بنابراین برای خاندان عیسی قسم خوردم که گاه خاندان عیسی به قربانی و هدیه، تا به ابد كفاره نخواهد شد.»

^{۱۵} و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل ترسید که عیسی را از روی اطلاع دهد. ^{۱۶} اما عیسی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسر من سموئیل!» او گفت: «بلیک» ^{۱۷} گفت: «چه سخنی است که به تو گفته است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته است چیزی از من مخفی داری.» ^{۱۸} پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است آنچه در نظر او پسند آید بکند.»

^{۱۹} و سموئیل بزرگ می شد و خداوند با وی می بود و نمی گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد. ^{۲۰} و تمامی اسرائیل از دان تا بئر شبع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ^{۲۱} و خداوند بار دیگر در شیلوله ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوله خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

۴

جنگ با فلسطینیان

^۱ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ پیرون آمده، نزد ابن عزر اردو زدند، و فلسطینیان در افیق فرود آمدند. ^۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرایی کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند. ^۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوله نزد خود بیاوریم تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.» ^۴ و قوم به شیلوله فرستاده، تابوت عهد یهوه صباوت را که در میان کرویایان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیسی حنفی و فینحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند.

^۵ و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد. ^۶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت خداوند به اردو آمده است. ^۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است!» ^۸ وای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا مبتلا ساختند. ^۹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبادا عبرانیان را بندگان کنید، چنانکه ایشان شما را بندگان نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.»

^{۱۰} پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند. ^{۱۱} و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیسی حنفی و فینحاس کشته شدند.

مرگ عیلی

^{۱۲} و مردی بنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیله آمد. ^{۱۳} و چون وارد شد اینک عیلی به کنار راه برکسی خود مراقب نشسته، زیرا که دلش درباره تابوت خدا مضطرب می بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند. ^{۱۴} و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شتافته، عیلی را خبر داد. ^{۱۵} و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی توانست دید.

^{۱۶} پس آن مرد به عیلی گفت: «منم که از لشکرآمده، و من امروز از لشکر فرار کرده ام.» گفت: «ای پسرم کار چگونه گذشت؟» ^{۱۷} و آن خبرآورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر حنفی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.» ^{۱۸} و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود. ^{۱۹} و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را برگرفت. ^{۲۰} و در وقت مردنش زنانی که نزد وی ایستاده بودند، گفتند: «مترس زیرا که پسرزاییدی،» اما او جواب نداد و اعتنا ننمود. ^{۲۱} و پسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد، چونکه تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش. ^{۲۲} پس گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

۵

تابوت خدا نزد فلسطینیان

^۱ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از ابن عزر به اشدود آوردند. ^۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون درآورده، نزدیک داجون گذاشتند. ^۳ و بامدادان چون اشدودیان برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. و داجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند. ^۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود. ^۵ از این جهت کاهنان داجون و هر که داخل خانه داجون می شود تا امروز بر آستانه داجون در اشدود پا نمی گذرد.

^۶ و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شده، ایشان را تباه ساخت و ایشان را هم اشدود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت. ^۷ و چون مردان اشدود دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است. ^۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «تابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند. ^۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد. ^{۱۰} پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.» ^{۱۱} پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود. ^{۱۲} و آنانی که نمردند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

بازگشت تابوت خدا

۱ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند. ۲ و فلسطینیان، کاهنان وفالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.» ۳ گفتند: «اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی بفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفاخواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.» ۴ ایشان گفتند: «چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟»

۵ پس تمائیل خراجهای خود و تمائیل موشهای خود را که زمین را خراب می کنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد. ۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیاعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟ ۷ پس الان ارا به تازه بسازید و دو گاو شیرده را که یوغ برگردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو رابه ارا به ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید. ۸ و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر ارا به بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می فرستید در صندوقچه ای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود. ۹ و نظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بالای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاق است.»

۱۰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به ارا به بستند، و گوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند. ۱۱ و تابوت خداوند و صندوقچه طلا و تمائیل خراجهای خود بر ارا به گذاشتند. ۱۲ و گاو ران راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهراه رفته، بانگ می زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند. ۱۳ و اهل بیت شمس در دره گندم را درو می کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند. ۱۴ و ارا به به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمده، در آنجا بایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب ارا به را شکسته، گاو ران را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند. ۱۵ و لایوان تابوت خداوند و صندوقچه ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند. ۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرن برگشتند.

۱۷ و این است خراجهای طلایی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدود یک، و برای غزه یک، و برای اشلون یک، و برای بت یک، و برای عقرن یک. ۱۸ و موشهای طلا برحسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است.

۱۹ و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگرستند، پس پنجاه هزار وهفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بالای عظیم مبتلا ساخته بود. ۲۰ و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه می تواند بایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» ۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده اند، بیاید و آن را نزد خود ببرید.»

۱ خداوند را آوردند، و آن را به خانه ایندآباد در جبهه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگهبانی کند.

داوری سموئیل

۲ و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند.

۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمائید، و خدایان غیر و عشتاروت را از میان خود دور کنید، و دلهای خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمائید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهد رها کند.»^۴ آنگاه بنی اسرائیل بعلم و عشتاروت رادور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند.

۵ و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مصفه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعائیم.»^۶ و در مصفه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز را روزه داشته، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده ایم، و سموئیل بنی اسرائیل را در مصفه داوری نمود.

۷ و چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه جمع شده اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند.^۸ و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما زدیپوه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.»^۹ و سموئیل بره شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود.^{۱۰} و چون سموئیل قربانی سوختنی رامی گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را مهزم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند.^{۱۱} و مردان اسرائیل از مصفه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند.

۱۲ و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفه و سن برپا داشت و آن را ابن عزز نامیده، گفت: «تا بحال خداوند ما را اعانت نموده است.»^{۱۳} پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود.^{۱۴} و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رها کردند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد.

۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود.^{۱۶} و هر سال رفته، به بیت ثیل و جلیجال و مصفه گردش می کردند، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می نمود.^{۱۷} و به رومه بر می گشت زیرا خانه اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذهبی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

۸

در طلب پادشاه

۱ و واقع شد که چون سموئیل پیر شد، پسران خود را بر اسرائیل داوران ساخت.^۲ و نام پسر نخست زاده اش یوئیل بود و نام دومیش ابیه؛ و در بئرشیع داور بودند.^۳ اما پسرانش به راه او رفتار نمی نمودند بلکه در پی سود رفته، رشوه می گرفتند و داوری را منحرف می ساختند.

۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل جمع شده، نزد سموئیل به رومه آمدند.^۵ و او را گفتند: «اینک تو پیر شده ای و پسرانت به راه تو رفتار نمی نمایند، پس الان برای ما پادشاهی نصب نمائ تا مثل سایر امتهای ما حکومت نمائید.»^۶ و این امر در نظر سموئیل ناپسند آمد، چونکه گفتند: «ما را پادشاهی بده تا بر ما حکومت نمائید.» و سموئیل نزد خداوند دعا کرد.^۷ و خداوند به سموئیل گفت: «آواز قوم را در هر چه به تو گفتند بشنو، زیرا که تو را ترک نکردند بلکه مرا ترک کردند تا بر ایشان پادشاهی بنمایم.»^۸ برحسب همه اعمالی که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم،

بجا آوردند و مرا ترک نمود، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار می نمایند.^۹ پس الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.»

^{۱۰} و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. ^{۱۱} و گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را برارابه‌ها و سواران خود خواهد گاشت و پیش ارا به هایش خواهند دوید. ^{۱۲} و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارا به هایش تعیین خواهد نمود. ^{۱۳} و دختران شما را برای عطرکشی و طبخی و خبازی خواهد گرفت. ^{۱۴} و بهترین مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد. ^{۱۵} و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته، به خواجه‌سرایان و خادمان خود خواهد داد. ^{۱۶} و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گاشت. ^{۱۷} و عشرگله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. ^{۱۸} و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده‌اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.»

^{۱۹} اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: «نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد. ^{۲۰} تا ما نیز مثل سایر امتهای باشیم و پادشاه ما بر ماداوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.» ^{۲۱} و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شما هرکس به شهر خود بروید.»

۹

مسح شاول

^۱ و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ایثیل بن ضرور بن بکورت بن افیح بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود. ^۲ و او را پسر شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کتفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود.

^۳ و الاغهای قیس پدر شاول گم شد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «الان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، بر خیز و رفته، الاغها را جستجو نما.» ^۴ پس از کوهستان افرایم گذشته، و از زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شلعم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند.

^۵ و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم مباد پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.» ^۶ او در جواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکر است و هر چه می‌گوید البته واقع می‌شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.» ^۷ شاول به خادمش گفت: «اینک اگر برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه‌ای نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم.» ^۸ و آن خادم باز در جواب شاول گفت که «اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به مرد خدا می‌دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.» ^۹ در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می‌رفت، چنین می‌گفت: «ببیاید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می‌گفتند. ^{۱۰} و شاول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند.

^{۱۱} و چون ایشان به فراز شهر بالا می‌رفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می‌آمدند و به ایشان گفتند: «آیا رائی در اینجا است؟» ^{۱۲} در جواب ایشان گفتند: «بلی اینک پیش روی شماست. حال بشناید

زیرا امروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست. ۱۳ به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیاید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او می باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او را خواهید یافت.» ۱۴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود.

۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت: ۱۶ «فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بر قوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.» ۱۷ و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که درباره اش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.»

۱۸ و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه رائی نجاست؟» ۱۹ سموئیل در جواب شاول گفت: «من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها کرده، هر چه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد. ۲۰ و اما الاغهای که سه روز قبل از این گم شده است، درباره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟» ۲۱ شاول در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می گویی؟»

۲۲ و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد. ۲۳ و سموئیل به طبابخ گفت: «قسمتی را که به تو دادم و درباره اش به تو گفتم که پیش خوندگهار، بیاور.» ۲۴ پس طبابخ ران را با هر چه بر آن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت: «اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تونگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخواهم.»

۲۵ و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد. ۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر سموئیل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند.

۲۷ و چون ایشان به کار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «خادم را بگو که پیش ما برود. (او او پیش رفت) و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوام.»

۱۰

۱ پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیله، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟ ۲ امروز بعد از رفتن از نزد من دو مرد، نزد قیر راحیل به سرحد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می گوید به جهت پسرم چکنم. ۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت ثیل می روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشک شراب. ۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت. ۵ بعد از آن به جعبه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر برسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر می آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بربط بوده، نبوت می کنند، به تو خواهند برخورد. ۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، بالایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد. ۷ و هنگامی که این علامات به تو درو نماید، هر چه دست

یابد بکن زیرا خدا باتوست.^۸ و پیش من به جلال برو و اینک من برای گذراندن قربانی های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می آمیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیایم و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد.»

^۹ و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل برود، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد. ^{۱۰} و چون آنجا به جعبه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می کرد. ^{۱۱} و چون همه کسانی که او را پیشتر می شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می کند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسر قیس واقع شده است، آیا شاول نیز از جمله انبیا است؟» ^{۱۲} و یکی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز از جمله انبیا است. ^{۱۳} و چون از نبوت کردن فارغ شد به مکان بلند آمد.

^{۱۴} و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «کجا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتم.» ^{۱۵} عموی شاول گفت: «مرا بگو که سموئیل به شما چه گفت؟» ^{۱۶} شاول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت.

^{۱۷} و سموئیل قوم را در مصفه به حضور خداوند خواند ^{۱۸} و به بنی اسرائیل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: من اسرائیل را از مصر برآوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم. ^{۱۹} و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدیها و مصیبت های شما رها کند، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور خداوند حاضر شوید.»

^{۲۰} و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد. ^{۲۱} و سبط بنیامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مطری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند. ^{۲۲} پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.» ^{۲۳} و دودیده، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود. ^{۲۴} و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!»

^{۲۵} پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هر کس از تمامی قوم را به خانه اش روانه نمود. ^{۲۶} و شاول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند. ^{۲۷} اما بعضی پسران بلعال گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و او را حقیر شمرد، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

۱۱

رهای اهل یایش و استقرار سلطنت

^۱ و ناحاش عمونی برآمده، در برابر یایش جلعاد اردو زد، و جمیع اهل یایش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بندگی خواهیم نمود.» ^۲ ناحاش عمونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.» ^۳ و مشایخ یایش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای مارها نندهای نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.» ^۴ پس رسولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند.

^۵ و اینک شاول در عقب گاو از صحرای آمد، و شاول گفت: «قوم را چه شده است که می گریند؟» پس سخنان مردان یایش را به او بازگفتند. ^۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته،

خشمش به شدت افروخته شد.^۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر که در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاو او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند.^۸ و ایشان را در بازق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند.^۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش جلعاد چنین گویند: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند.^{۱۰} و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.»^{۱۱} و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عومیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نمائند.

^{۱۲} و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید تا ایشان را بکشیم.»^{۱۳} اما شاول گفت: «کسی امروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.»

^{۱۴} و سموئیل به قوم گفت: «ببایید تا به جلعال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.»^{۱۵} پس تمامی قوم به جلعال رفتند، و آنجا در جلعال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

۱۲

سخنان آخر سموئیل

^۱ و سموئیل به تمامی بنی اسرائیل گفت: «اینک قول شما را در هر آنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم.^۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شما راه می‌رود و من پیر و موسفید شده‌ام، و اینک پسران من با شما می‌باشند، و من از جوانیم تا امروز پیش روی شما سلوک نموده‌ام.^۳ اینک من حاضرم، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمار نمایم.»^۴ گفتند: «بر ما ظلم نکرده‌ای و بر ما ستم نموده‌ای و چیزی از دست کسی نگرفته‌ای.»^۵ به ایشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهد است.»

^۶ و سموئیل به قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد.^۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادلانه خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم.^۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند.^۹ و چون پیوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سببر، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه موآب فروخت که با آنها جنگ کردند.^{۱۰} پس نزد خداوند فریاد برآورد، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشاروت را عبادت نموده‌ایم، و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود.»^{۱۱} پس خداوند ریعل و بدان و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهایی داد و در اطمینان ساکن شدید.^{۱۲} و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عون، بر شما می‌آید به من گفتید: فی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه پیوه، خدای شما، پادشاه شما بود.^{۱۳} و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است.^{۱۴} اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایند و قول او را بشنویید و از فرمان خداوند عصیان نرزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما

سلطنت می کند، یهوه، خدای خود را پیروی نمایید خوب. ۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنودید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود. ۱۶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند به نظر شما بجا می آورد، ببینید. ۱۷ آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهم نمود و او رعدها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.» ۱۸ پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز رعدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند.

۱۹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از یهوه، خدای خود استدعا نما تا تمیزیم، زیرا که بر تمامی گاهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.» ۲۰ و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایید. ۲۱ و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید. ۲۲ زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد. ۲۳ و اما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد. ۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید. ۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

۱۳

ناطاعتی شاول

۱ و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، ۲ شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت ثیل بودند، و یک هزار با یونانان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم را به خیمه اش فرستاد. ۳ و یونانان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرناواخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!» ۴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده اند، قوم نزد شاول در جلیجال جمع شدند.

۵ و فلسطینیان سی هزار ارباب و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کلاه دریا پیشمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت آون اردو زدند. ۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره ها و بیشه ها و گریوه ها و حفره ها و صخره ها پنهان کردند. ۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلیجال بود و تمامی قوم در عقب او لرزان بودند.

۸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلیجال نیامد و قوم از او پراکنده می شدند. ۹ و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی رازد من بیاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید. ۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۱ و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس جمع شده اند، ۱۲ پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلیجال فروز خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خواستن را مجبور ساخته، قربانی سوختنی را گذرانیدم.»

۱۳ و سموئیل به شاول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که یهوه خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوند سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. ۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خود طلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» ۱۵ و سموئیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد.

۱۶ و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند. ۱۸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صبویم به جانب بیابان است، توجه نمودند.

۱۹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، زیرا که فلسطینیان می‌گفتند: «مباد اعرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.» ۲۰ و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرو می‌آمدند تا هر کس بیل و گاوآهن و تبر و داس خود را تیز کنند. ۲۱ اما به جهت بیل و گاوآهن و چنگال سه دندانه و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند. ۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه در دست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودند یافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود. ۲۳ و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

۱۴

حمله یوناتان به فلسطین

۱ و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جوان سلاح دار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد. ۲ و شاول در کتاره جبعه زیر درخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند. ۳ و اخیا ابن اخیطوب برادر اینخابود بن فیحاس بن عیلي، کاهن خداوند، در شیلوه با یافود ملبس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبر نداشتند. ۴ و در میان معبرهائی که یوناتان می‌خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بویصص و اسم دیگری سنه بود. ۵ و یکی از این صخره‌ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه.

۶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیانزد قراول این ناخمتوان بگذریم شاید خداوند برای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهانیدن با کثیری با قلیل مانعی نیست.» ۷ و سلاحدارش به وی گفت: «هرچه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق رای تو با تو هستم.» ۸ و یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذر نمایم و خود را به آنها ظاهر سازیم، ۹ اگر به ما چنین گویند: بایستد تا نزد شما برسیم، آنگاه در جای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت. ۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به بدست ما تسلیم نموده است و به جهت ما، این علامت خواهد بود.»

۱۱ پس هر دوی ایشان خویشتن را به قراول فلسطینیان ظاهر ساختند و فلسطینیان گفتند: «اینک اعرانیان از حفره‌هایی که خود را در آنها پنهان ساخته‌اند، بیرون می‌آیند.» ۱۲ و قراولان، یوناتان و سلاحدارش را خطاب کرده، گفتند: «نزد ما برآید تا چیزی به شما نشان دهیم.» و یوناتان به سلاحدار خود گفت که «در عقب من بیا زیرا خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نموده است.»

۱۳ و یوناتان به دست و پای خود نزد ایشان بالارفت و سلاحدارش در عقب وی، و ایشان پیش روی یوناتان افتادند و سلاحدارش در عقب او می‌کشت. ۱۴ و این کشتار اول که یوناتان و سلاحدارش کردند به قدر بیست

نفر بود در قریب نصف شیار یک جفت گاو زمین. ۱۵ و در اردو وصحرا و تمامی قوم تزلزل درافتاد و قراولان و تاراج کنندگان نیز لرزان شدند و زمین متزلزل شد، پس تزلزل عظیمی واقع گردید.

۱۶ و دیده بانان شاول در جعبه بنیامین نگاه کردند و اینک آن انبوه گداخته شده، به هر طرف پراکنده می شدند. ۱۷ و شاول به قومی که همراهش بودند، گفت: «الان تفحص کنید و ببینیداز ما که بیرون رفته است؟» پس تفحص کردند که اینک یوناتان و سلاحدارش حاضر نبودند. ۱۸ و شاول به اخیا گفت: «تا بوقت خدا را نزدیک بیاور.» زیرا تابوت خدا در آن وقت همراه بنی اسرائیل بود. ۱۹ و واقع شد چون شاول با کاهن سخن می گفت که اغتشاش در اردوی فلسطینیان زیاد و زیاد می شد، و شاول به کاهن گفت: «دست خود را نگاهدار.»

۲۰ و شاول و تمامی قومی که با وی بودند جمع شده، به جنگ آمدند، و اینک شمشیر هر کس به ضد رفیقش بود و قتل بسیار عظیمی بود. ۲۱ و عبرانیانی که قبل از آن با فلسطینیان بودند و همراه ایشان از اطراف به اردو آمده بودند، ایشان نیز نزد اسرائیلیانی که با شاول و یوناتان بودند، برگشتند. ۲۲ و تمامی مردان اسرائیل نیز که خود را در کوهستان افرام پنهان کرده بودند چون شنیدند که فلسطینیان منهزم شده اند، ایشان را در جنگ تعاقب نمودند. ۲۳ پس خداوند در آن روز اسرائیل را نجات داد و جنگ تا بیت آون رسید.

۲۴ و مردان اسرائیل آن روز در تنگی بودند زیرا که شاول قوم را قسم داده، گفته بود: «تا من از دشمنان خود انتقام نکشیده باشم ملعون باد کسی که تا شام طعام بخورد.» و تمامی قوم طعام نخشیدند. ۲۵ و تمامی قوم به جنگی رسیدند که در آنجا عسل بر روی زمین بود. ۲۶ و چون قوم به جنگی داخل شدند، اینک عسل می چکید اما احدی دست خود را به دهانش نبرد زیرا قوم از قسم ترسیدند. ۲۷ لیکن یوناتان هنگامی که پدرش به قوم قسم می داد نشنیده بود، پس نوک عصایی را که در دست داشت دراز کرده، آن را به شان عسل فرو برد، و دست خود را به دهانش برده، چشمان او روشن گردید.

۲۸ و شخصی از قوم به او توجه نموده، گفت: «پدرت قوم را قسم سخت داده، گفت: ملعون باد کسی که امروز طعام خورد.» و قوم بی تاب شده بودند. ۲۹ و یوناتان گفت: «پدرم زمین را مضطرب ساخته است، الان ببینید که چشمانم چه قدر روشن شده است که اندکی از این عسل چشیده ام. ۳۰ و چه قدر زیاده اگر امروز قوم از غارت دشمنان خود که بافته اند بی ممانعت می خوردند، آیا قتل فلسطینیان بسیار زیاده نمی شد؟»

۳۱ و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا بایلون منهزم ساختند و قوم بسیار بی تاب شدند. ۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوساله ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند. ۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند نگاه ورزیده، با خون می خورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده اید امروز سگی بزرگ نزد من بغلطانید.» ۳۴ و شاول گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگوئید: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا گاه نورزیده، با خون بخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاوش را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند. ۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود.

۳۶ و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنائی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هر چه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «در اینجا به خدا تقرب بجویم.» ۳۷ و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد. ۳۸ آنگاه شاول گفت: «ای تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید و ببینید که امروز این گاه در چه چیز است. ۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رهنانده اسرائیل که اگر در پسر یوناتان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد.

۴۰ پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یوناتان به یک طرف باشم.» و قوم به شاول گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید، بکن.» ۴۱ و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «قرعه‌ای راست بده.» پس یوناتان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند. ۴۲ و شاول گفت: «در میان من و پسر یوناتان قرعه بیندازید.» و یوناتان گرفته شد.

۴۳ و شاول به یوناتان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یوناتان به او خبر داد، گفت: «به نوک عصبانی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟» ۴۴ و شاول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکندای یوناتان! زیرا البته خواهی مرد.» ۴۵ اما قوم به شاول گفتند: «آیایوناتان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یوناتان را خلاص نمودند که نمرد. ۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند.

۴۷ و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادوم و ملوک صوبه و فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می نمود، غالب می شد. ۴۸ و به دلیری عمل می نمود و عمالیقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نمود.

۴۹ و پسران شاول، یوناتان و ییشوی و ملکشوی بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال. ۵۰ و اسم زن شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیر بن نیر، عموی شاول بود. ۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسر ابیتیل بود.

۵۲ و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت بود و هر صاحب قوت و صاحب شجاعت که شاول می دید، او را نزد خود می آورد.

۱۵

خلع شاول از سلطنت

۱ و سموئیل به شاول گفت: «خداوند مرا فرستاد که ترا مسح نمایم تا بر قوم او اسرائیل پادشاه شوی. پس الان آواز کلام خداوند را بشنو. ۲ یهوه صباوت چنین می گوید: آنچه عمالیق به اسرائیل کرد، بخاطر داشته‌ام که چگونه هنگامی که از مصر برمی آمد، با او در راه مقاومت کرد. ۳ پس الان برو و عمالیق را شکست داده، جمیع مایملک ایشان را بالکل نابود ساز، و بر ایشان شفقت مفرما بلکه مرد و زن و طفل و شیرخواره و گاو و گوسفند و شتر و الاغ را بکش.»

۴ پس شاول قوم را طلبید و از ایشان دویست هزار پیاده و ده هزار مرد از یهودا در طلایم سان دید. ۵ و شاول به شهر عمالیق آمده، در وادی کین گذاشت. ۶ و شاول به قینان گفت: «بروید و برگشته، از میان عمالقه دور شوید، مبادا شما را با ایشان هلاک سازم و حال آنکه شما با همه بنی اسرائیل هنگامی که از مصر برآمدند، احسان نمودید.» پس قینان از میان عمالقه دور شدند. ۷ و شاول عمالقه را از حویله تا شور که در برابر مصر است، شکست داد. ۸ و اجاج پادشاه عمالیق رازنده گرفت و تمامی خلق را به دم شمشیر، بالکل هلاک ساخت. ۹ و اما شاول و قوم اجاج را و بهترین گوسفندان و گاو و پرواریها و بره‌ها و هر چیز خوب را دریغ نموده، نخواستند آنها را هلاک سازند. لیکن هر چیز خوار و بی‌قیمت را بالکل نابود ساختند.

۱۰ و کلام خداوند بر سموئیل نازل شده، گفت: ۱۱ «پشیمان شدم که شاول را پادشاه ساختم زیرا از پیروی من برگشته، کلام مرا بجا نیاورده است.» و سموئیل خشمناک شده، تمامی شب نزد خداوند فریاد برآورد. ۱۲ و بامدادان سموئیل برخاست تا شاول را ملاقات نماید و سموئیل را خبر داده، گفتند که «شاول به کرمل آمد و اینک به جهت خویشتن ستونی نصب نموده دور زده، گذشت و در جلجال فرود آمده است.» ۱۳ و چون سموئیل نزد

شاول رسید شاول به او گفت: «برکت خداوند بر تو باد! من فرمان خداوند را بجا آوردم.»^{۱۴} سموئیل گفت: «پس این صدای گوسفندان در گوش من و بانگ گاوان که من می شنوم چیست؟»^{۱۵} شاول گفت: «اینها راز عمالقه آورده اند زیرا قوم بهترین گوسفندان و گاوان را دریغ داشتند تا برای یهوه خدایت قربانی نمایند، و بقیه را بالکل هلاک ساختیم.»^{۱۶} سموئیل به شاول گفت: «تامل نما تا آنچه خداوند دیشب به من گفت به تو بگویم.» او وی را گفت: «بگو.»

^{۱۷} و سموئیل گفت: «هنگامی که تو در نظر خود کوچک بودی، آیا رئیس اسباط اسرائیل نشدی و آیا خداوند تو را مسح نکرد تا بر اسرائیل پادشاه شوی؟»^{۱۸} و خداوند تو را به راهی فرستاده، گفت: این عمالقه گاهکار را بالکل هلاک ساز و با ایشان جنگ کن تا نابود شوند.^{۱۹} پس چرا قول خداوند را نشنیدی بلکه بر غنیمت هجوم آورده، آنچه را که در نظر خداوند بد است عمل نمودی؟»^{۲۰} شاول به سموئیل گفت: «قول خداوند را استماع نمودم و به راهی که خداوند مرا فرستاد، رفتم و اجاج، پادشاه عمالقه را آوردم و عمالقه را بالکل هلاک ساختم.»^{۲۱} اما قوم از غنیمت، گوسفندان و گاوان، یعنی بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلیل قربانی بگذرانند.»^{۲۲} سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی ها و گوش گرفتن از پیه قوچها نیکوتر است.
^{۲۳} زیرا که تلمذ مثل گاه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود.»

^{۲۴} و شاول به سموئیل گفت: «گناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.»^{۲۵} پس حال تنها اینکه گاه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.»^{۲۶} سموئیل به شاول گفت: «با تو بر نمی گردم چونکه کلام خداوند را ترک نموده ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.»

^{۲۷} و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، اودامن جامه او را بگرفت که پاره شد.^{۲۸} و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتر است، داده است.»^{۲۹} و نیز جلال اسرائیل دروغ نمی گوید، و تغییر به اراده خود نمی دهد زیرا او انسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.»^{۳۰} گفت: «گناه کرده ام، حال تنها اینکه مرا به حضور مشایخ قوم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.»^{۳۱} پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود.

^{۳۲} و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالقی رازد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.»^{۳۳} و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر تو زنان را بی اولاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بی اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلیل پاره پاره کرد.^{۳۴} و سموئیل به راهی رفت و شاول به خانه خود به جعبه شاول برآمد.^{۳۵} و سموئیل برای دیدن شاول تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاول ماتم می گرفت، و خداوند پیشیمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

۱۶

مسح داود

^۱ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شاول ماتم می گیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حق خود را از روغن پر کرده، بیا تا تو را نزد یسای بیت لحمی بفروسم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده ام.»^۲ سموئیل گفت: «چگونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت:

«گوساله‌ای همراه خود ببرو بگو که به جهت گذراندن قربانی برای خداوند آمده‌ام. ۳ و یسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما. ۴ و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لرزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می‌آیی؟» ۵ گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذراندن برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بپایید.» و او یسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود. ۶ و واقع شد که چون آمدند بر الیاب نظر انداخته، گفت: «یقین مسح خداوند به حضوری است.» ۷ اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر منما زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.» ۸ و یسا ایناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۹ و یسا شام را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۱۰ و یسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.»

۱۱ و سموئیل به یسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند.» و سموئیل به یسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهم نشست.» ۱۲ پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکوچشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.» ۱۳ پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموئیل برخاسته، به رame رفت.

داود در خدمت شاول

۱۴ و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت. ۱۵ و بندگان شاول وی را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می‌سازد. ۱۶ پس آقای ما بندگان خود را که به حضور هستند امر فرماید تا کسی را که بر بریط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازد، و تو را نیکو خواهد شد.» ۱۷ و شاول به بندگان خود گفت: «الان کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.» ۱۸ و یکی از خادماش در جواب وی گفت: «اینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می‌باشد.»

۱۹ پس شاول قاصدان نزد یسا فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.» ۲۰ آنگاه یسا یک بار الاغ از نان و یک مشگ شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد. ۲۱ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد. ۲۲ و شاول نزد یسا فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد.» ۲۳ و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داود بریط گرفته، به دست خود می‌نواخت، و شاول راحه و صحت حاصل می‌شد و روح بد از او می‌رفت.

۱۷

داود و جلیات

۱ و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و غزیه درافس دمیم اردو زدند. ۲ و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند. ۳ و فلسطینیان برکوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود.

۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود. ۵ و بر سر خود، خودبرنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زرهش پنج هزار مثقال برنج بود. ۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزارق برنجین بود. ۷ و چوب نیزه‌اش مثل نوردجولا هگان و سر نیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت. ۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خود شخصی برگزینید تا نزد من درآید. ۹ اگر او تواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگی خواهید نمود.» ۱۰ و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می‌آورم، شخصی به من بدهد تا با هم جنگ نمایم.» ۱۱ و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هراسان شده، بسیار ترسیدند.

۱۲ و داود پسر آن مرد افرائی بیت لحم یهودا بود که یسا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود. ۱۳ و سه پسر بزرگ یسا روانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده‌اش الیاب و دومش ایناداب و سوم شاه بود. ۱۴ و داود کوچکتر بود و آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند. ۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می‌کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچراند. ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می‌آمد و چهل روز خود را ظاهر می‌ساخت. ۱۷ و یسا به پسر خود داود گفت: «الان به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب. ۱۸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت پیرس و از ایشان نشانی‌ای بگیر.»

۱۹ و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می‌کردند. ۲۰ پس داود بامدادان برخاسته، گله را به دست چوپان و گذاشت و برداشته، چنانکه یسا او را امر فرموده بود رفت، و به سنگر اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می‌زدند. ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند. ۲۲ و داود اسبابی را که داشت به دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را پیرسید. ۲۳ و چون با ایشان گفتگو می‌کرد اینک آن مرد مبارز فلسطینی جتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید.

۲۴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند. ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که برمی‌آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی‌آید و هر که او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولتند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.» ۲۶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردارد چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی ناخوتن کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟» ۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.» ۲۸ و چون با مردمان سخن می‌گفتند برادر بزرگش الیاب شنید و خشم الیاب بر داود افروخته شده، گفت:

«برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می‌دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده‌ای.» ۲۹ داود گفت: «الان چه کردم آیا سببی نیست؟» ۳۰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند.

۳۱ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخبر ساختند و او وی را طلبید. ۳۲ و داود به شاول گفت: «دل کسی به سبب او نیفتد. بنده ات می‌رود و با این فلسطینی جنگ می‌کنم.» ۳۳ شاول به داود گفت: «تو نمی‌توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.» ۳۴ داود به شاول گفت: «بنده ات گله پدر خود را می‌چراند که شیر و خرسی آمده، بره‌ای از گله

رو بودند. ۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رها نمودم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم. ۳۶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت، و این فلسطینی ناختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به تنگ آورده است. ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از چنگ شیر و از چنگ خرس رها نمود، مرا از دست این فلسطینی خواهد رها نمود.» و شاول به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.» ۳۸ و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زرهی به او پوشانید. ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و میخواست که برود زیرا که آنها را نیازموده بود و داود به شاول گفت: «با اینها می توانم رفت چونکه نیازموده ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد. ۴۰ و چوب دستی خود را به دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سوا کرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی در انبان خود گذاشت و فلاخنش را به دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد.

۴۱ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی داشت پیش رویش می آمد. ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود. ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «آیا من سگ هستم که با چوب دستی نزد من می آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد. ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.»

۴۵ داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزارق نزد من می آیی اما من به اسم یهوه صباوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به تنگ آورده ای نزد تو می آمم. ۴۶ و خداوند امروز تو را به دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تن جدا خواهم کرد، و لاشه های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست. ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به دست ما خواهد داد.» ۴۸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. ۴۹ و داود دست خود را به کیسه اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی خود بر زمین افتاد.

۵۰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود. ۵۱ و داود دویده، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، از غلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند. ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جت و تادروازه های عقرون تعاقب نمودند و مجروحان فلسطینیان به راه شعریم تا به جت و عقرون افتادند. ۵۳ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند. ۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت.

۵۵ و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می رود، به سردار لشکرش ابییر گفت: «ای ابییر، این جوان پسر کیست؟» ابییر گفت: «ای پادشاه به جان تو قسم که نمی دانم.» ۵۶ پادشاه گفت: «پسر کیست این جوان پسر کیست.» ۵۷ و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابییر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود. ۵۸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «پسر بنده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

حسادت شاول

۱ واقع شد که چون از سخن گفتن با شاول فارغ شد، دل یونانان بر دل داود چسبید، و یونانان او را مثل جان خویش دوست داشت. ۲ و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد. ۳ و یونانان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود. ۴ و یونانان ردایی را که در برش بود، بیرون

کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز،^۵ و داود به هر جایی که شاول او را می‌فرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد و شاول او را بر مردان جنگی خود گذاشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد.

^۶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی‌گشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کمان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند.^۷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.»^۸ و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.»^۹ و از آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد می‌نگریست.

^{۱۰} و در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به دست خود می‌نواخت و موزی را در دست شاول بود.^{۱۱} و شاول موزی را رانداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهم زد، اما داود دو مرتبه از حضورش خویشتن را به کار کشید.

^{۱۲} و شاول از داود می‌ترسید زیرا خداوند با او بود و از شاول دور شده.^{۱۳} پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می‌کرد.^{۱۴} و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می‌نمود، و خداوند با وی می‌بود.^{۱۵} و چون شاول دید که او بسیار عاقلانه حرکت می‌کند به سبب او هراسان می‌بود.^{۱۶} اما تمامی اسرائیل و یهویدا داود را دوست می‌داشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول می‌کرد.

^{۱۷} و شاول به داود گفت: «اینک دختر بزرگ خود میرب را به تو به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.»^{۱۸} و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.»^{۱۹} و در وقتی که میرب دختر شاول می‌بایست به داود داده شود او به عدریئیل محلاتی به زنی داده شد.

^{۲۰} و میکال، دختر شاول، داود را دوست می‌داشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد.^{۲۱} و شاول گفت: «او را به وی می‌دهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.»^{۲۲} و شاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویند: «اینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست می‌دارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.»

^{۲۳} پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مرد مسکین و حقیرم.»^{۲۴} و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است.^{۲۵} و شاول گفت: «به داود چنین بگویند که پادشاه مهر نمی‌خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاول فکر کرد که داود را به دست فلسطینیان به قتل رساند.

^{۲۶} پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود.^{۲۷} پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دو پیست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد.^{۲۸} و شاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او را دوست می‌داشت.^{۲۹} و شاول از داود باز بیشتر ترسید، و شاول همه اوقات دشمن داود بود.

^{۳۰} و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاده عاقلانه حرکت می‌کرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

قصه قتل داود

۱ و شاول به پسر خود یوناتان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند. ۲ اما یوناتان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یوناتان داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا بامدادان خوشتر را نگاهدار و در جای مخفی مانده، خود را پنهان کن. ۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرایی که تو در آن می باشی خواهم ایستاد، و درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.»

۴ و یوناتان درباره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بنده خود داود نگاه نکند زیرا که او به تو نگاه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است. ۵ و جان خویش را به دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی تقصیری نگاه کرده، داود را بی سبب بکشی؟» ۶ و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد. ۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می بود.

۸ و باز جنگ واقع شده، داود پیروز رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند. ۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشست، مزراق خویش را در دست داشت و داود به دست خود می نواخت. ۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت.

۱۱ و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. امامیکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص نکنی، فردا کشته خواهی شد.» ۱۲ پس میکال داود را از بخیره فرو هشته، اوروانه شد و فرار کرده، نجات یافت. ۱۳ اما میکال ترافیم را گرفته، آن را در بستر نهاده و بالین از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید. ۱۴ و چون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است. ۱۵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.» ۱۶ و چون قاصدان داخل شدند، ایک ترافیم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود. ۱۷ و شاول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن، برای چه تو را بکشم؟»

۱۸ و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سموئیل به رامه آمده، از هر آنچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموئیل رفته، در نایوت ساکن شدند. ۱۹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «اینک داود در نایوت رامه است.» ۲۰ و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می کنند و سموئیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند.

۲۲ پس خود او نیز به رامه رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «سموئیل و داود بجای می باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت رامه هستند.» ۲۳ و به آنجا به نایوت رامه روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که می رفت نبوت می کرد تا به نایوت رامه رسید. ۲۴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموئیل نبوت می کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیا شاول نیز از جمله انبیاست؟»

داود و یوناتان

۱ و داود از نابوت رامه فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه کرده‌ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گاهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟» ۲ او وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر من امری بزرگ و کوچک نخواهد کرد جز آنکه مرا اطلاع خواهد داد. پس چگونه پدرم این امر را از من مخفی بدارد؟ چنین نیست.»

۳ و داود نیز قسم خورده، گفت: «پدرت نیکومی داند که در نظر تو التفات یافته‌ام، و می‌گویم ببادا یوناتان این را بداند و غمگین شود، و لکن به حیات خداوند و به حیات تو که در میان من و موت یک قدم بیش نیست.» ۴ یوناتان به داود گفت: «هرچه دلت بخواهد آن را برای تو خواهم نمود.»

۵ داود به یوناتان گفت: «اینک فردا اول ماه است و من می‌باید با پادشاه به غذا بنشینم، پس مرا رخصت بده که تا شام سوم، خود را در صحرا پنهان کنم. ۶ اگر پدرت مرا مفقود بیند بگو داود از من بسیار التماس نمود که به شهر خود به بیت لحم بشتابد، زیرا که تمامی قبیله او را آنجا قربانی سالیانه است. ۷ اگر گوید که خوب، آنگاه بنده ات را سلامتی خواهد بود، و اما اگر بسیار غضبناک شود بدانکه او به بدی جازم شده است. ۸ پس باینده خود احسان نما چونکه بنده خویش را باخودت به عهد خداوند درآوردی و اگر عصیان در من باشد، خودت مرا بکش زیرا برای چه مرا نزد پدرت ببری.»

۹ یوناتان گفت: «حاشا از تو! زیرا اگر می‌دانستم بدی از جانب پدرم جزم شده است که بر تو بیاید، آیا تو را از آن اطلاع نمی‌دادم؟» ۱۰ داود به یوناتان گفت: «اگر پدرت تو را به درشتی جواب دهد کیست که مرا مخبر سازد؟» ۱۱ یوناتان به داود گفت: «بیا تا به صحرا برویم.» و هر دوی ایشان به صحرا رفتند.

۱۲ و یوناتان به داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، چون فردا یا روز سوم پدر خود را مثل این وقت آزمودم و اینک اگر برای داود خیر باشد، اگر من نزد او نفرستم و وی را اطلاع ندهم، ۱۳ خداوند به یوناتان مثل این بلکه زیاده از این عمل نماید، و اما اگر پدرم ضرر تو را صواب بیند، پس تو را اطلاع داده، رها خواهم نمود تا به سلامتی بروی و خداوند همراه تو باشد چنانکه همراه پدرم بود. ۱۴ و نه تنها مادام حیاتم، لطف خداوند را با من بجا آوری تا نمیرم، ۱۵ بلکه لطف خود را از خاندانم تا به ابد قطع نمایی، هم در وقتی که خداوند دشمنان داود را جمیع از روی زمین منقطع ساخته باشد.» ۱۶ پس یوناتان باخاندان داود عهد بست و گفت خداوند این را از دشمنان داود مطالبه نماید. ۱۷ و یوناتان بار دیگر به سبب محبتی که با او داشت داود را قسم داد زیرا که او را دوست می‌داشت چنانکه جان خود را دوست می‌داشت.

۱۸ و یوناتان او را گفت: «فردا اول ماه است و چونکه جای تو خالی می‌باشد، تو را مفقود خواهند یافت. ۱۹ و در روز سوم به زودی فرو رفته، به جایی که خود را در آن در روز شغل پنهان کردی بیا و در جانب سنگ آزل بنشین. ۲۰ و من سه تیر به طرف آن خواهم انداخت که گویا به هدف می‌اندازم. ۲۱ و اینک خادم خود را فرستاده، خواهم گفت برو و تیرها را پیدا کن و اگر به خادم گویم: اینک تیرها از این طرف تو است. آنها را بگیر. آنگاه بیا زیرا که برای تو سلامتی است و به حیات خداوند تو را هیچ ضرری نخواهد بود. ۲۲ اما اگر به خادم چنین بگویم که: اینک تیرها از آن طرف تو است، آنگاه برو زیرا خداوند تو را رها کرده است. ۲۳ و اما آن کاری که من و تو درباره آن گفتگو کردیم اینک خداوند در میان من و تو تا به ابد خواهد بود.»

۲۴ پس داود خود را در صحرا پنهان کرد و چون اول ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست. ۲۵ و پادشاه در جای خود بر حسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشست، و یوناتان ایستاده بود و اینیر به پهلوی شاول نشست، و جای داود خالی بود.

۲۶ و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می‌برد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!»
 ۲۷ و در فردای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟» ۲۸ یوناتان در جواب شاول گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود. ۲۹ و گفت: تنها اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادرم مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظرتو التفات یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.»

۳۰ آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آيايی دانم که تو پسر یسا را به جهت افتضاح خود و افتضاح عورت مادرت اختیار کرده‌ای؟» ۳۱ زیرامادی که پسر یسا بر روی زمین زنده باشد تو وسلطنت تو پایدار نخواهید ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.» ۳۲ یوناتان پدر خود شاول را جواب داده، وی را گفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟»
 ۳۳ آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است. ۳۴ و یوناتان به شدت خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را بخیل ساخته بود.

۳۵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود. ۳۶ و به خادم خود گفت: «بدو و تیرها را که می‌اندازم پیدا کن.» و چون پسر می‌دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ۳۷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می‌رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داده، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟» ۳۸ و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت. ۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می‌دانستند. ۴۰ و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داده، وی را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.»

۴۱ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذرانید. ۴۲ و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریه من و ذریه تو تا به ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

۲۱

داود در نوب

۱ و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، به استقبال داود آمده، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟» ۲ داود به اخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می‌فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. ۳ پس الان چه در دست داری، پنج قرص نان یا هر چه حاضر است به من بده.»

۴ کاهن در جواب داود گفت: «هیچ نان عام در دست من نیست، لیکن نان مقدس هست اگر خصوص خادمان، خویشان را از زنان بازداشته باشند.» ۵ داود در جواب کاهن گفت: «به درستی که در این سه روز زنان از ما دور بوده‌اند و چون بیرون آمدم ظروف جوانان مقدس بود، و آن بطوری عام است خصوص چونکه امروز دیگری در ظرف مقدس شده است.» ۶ پس کاهن، نان مقدس را به او داد زیرا که در آنجا نانی نبود غیر از نان تقدسه که از حضور خداوند برداشته شده بود، تا در روز برداشتنش نان گرم بگذارند.

۷ و در آن روز یکی از خادمان شاول که مسمی به دواغ ادومی بود، به حضور خداوند اعتکاف داشت، و بزرگترین شبانان شاول بود.

۸ و داود به اخیملک گفت: «آیا اینجا در دست نیزه یا شمشیر نیست زیرا که شمشیر و سلاح خویش را با خود نیاورده‌ام چونکه کارپادشاه به تعجیل بود.» ۹ کاهن گفت: «اینک شمشیر جلیات فلسطینی که در دره ایلاه کشتی، در پشت ایفود به جامه ملفوف است. اگر می خواهی آن را بگیری بگیر، زیرا غیر از آن در اینجا نیست.» داود گفت: «مثل آن، دیگری نیست. آن را به من بده.»

داود در جت

۱۰ پس داود آن روز برخاسته، از حضور شاول فرار کرده، نزد اخیش، ملک جت آمد. ۱۱ و خادمان اخیش او را گفتند: «آیا این داود، پادشاه زمین نیست؟ و آیا در باره او رقص کان سرود خوانده، نگفتند که شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشت؟» ۱۲ و داود این سخنان را در دل خود جا داده، از اخیش، ملک جت بسیار ترسید. ۱۳ و در نظر ایشان رفتار خود را تغییر داده، به حضور ایشان خویشن را دیوانه نمود، و بر لنگه های در خط می کشید و آب دهانش را بر ریش خود می ریخت. ۱۴ و اخیش به خادمان خود گفت: «اینک این شخص را می بینید که دیوانه است، او را چرا نزد من آوردید؟» ۱۵ آیا محتاج به دیوانگان هستم که این شخص را آوردید تا نزد من دیوانگی کند؟ و آیا این شخص داخل خانه من بشود؟»

۲۲

داود در عدلام و مصفه

۱ و داود از آنجا رفته، به مغاره عدلام فرار کرد و چون برادرانش و تمامی خاندان پدرش شنیدند، آنجا نزد او فرود آمدند. ۲ و هر که در تنگی بود و هر قرض دار و هر که تلخی جان داشت، نزد او جمع آمدند، و بر ایشان سردار شد و تخمین چهار صد نفر با او بودند. ۳ و داود از آنجا به مصفه مواب رفته، به پادشاه مواب گفت: «تمنا اینکه پدرم و مادرم نزد شما بیایند تا بدانم خدا برای من چه خواهد کرد.» ۴ پس ایشان را نزد پادشاه مواب برد و تمامی روزهایی که داود در آن ملاذ بود، نزد او ساکن بودند. ۵ و جاد نبی به داود گفت که «در این ملاذ دیگر توقف ننما بلکه روانه شده، به زمین یهودا برو.» پس داود رفت و به جنگل حارث درآمد.

قتل کاهنان

۶ و شاول شنید که داود و مردمانی که با وی بودند پیدا شده اند، و شاول در جبعه، زیر درخت بلوط در رامه نشسته بود، و نیزه اش در دستش، و جمیع خادمانش در اطراف او ایستاده بودند. ۷ و شاول به خادمانی که در اطرافش ایستاده بودند، گفت: «حالی بنیامینیان بشنوید! آیا پسر یسا به جمیع شما کشتزارها و تاکستانها خواهد داد و آیا همگی شما را سردار هزاره ها و سردار صده ها خواهد ساخت؟» ۸ که جمیع شما بر من فتنه انگیز شده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خبر دهد که پسر من بنده مرا برانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امروز هست.» ۹ و دواغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «پسر یسا را دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اختیوب درآمد. ۱۰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود و توشه ای به او داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.»

۱۱ پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اختیوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند. ۱۲ و شاول گفت: «ای پسر اختیوب بشنو.» او گفت: «لبیک ای آقام!» ۱۳ شاول به او گفت: «تو پسر یسا چرا بر من فتنه انگیزتید به اینکه به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کمین بنشیند چنانکه امروز شده است.» ۱۴ اخیملک در جواب پادشاه گفت: «کیست از جمیع بندگان که مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مکرم است. ۱۵ آیا امروز به سوال نمودن از خدا برای او شروع کردم،

حاشا از من. پادشاه این کار را به بنده خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده ات از این چیزها کم یا زیاد ندانسته بود.»^{۱۶} پادشاه گفت: «ای اخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.»^{۱۷} آنگاه پادشاه به شاطرائی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، کاهنان خداوند را بکشید زیرا که دست ایشان نیز با داود است و بالینکه داشتند که او فرار می کند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند.^{۱۸} پس پادشاه به دواغ گفت: «تو برگرد و بر کاهنان حمله آور.» و دواغ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودگان می پوشیدند در آن روز کشت.^{۱۹} و نوب رانیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت.

^{۲۰} اما یکی از پسران اخیملک بن اخیوتوب که ایپاتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد.^{۲۱} و ایپاتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت.^{۲۲} داود به ایپاتار گفت: «روزی که دواغ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم.^{۲۳} نزد من بمان و مترس زیرا هر که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

۲۳

نجات ساکنان قبیله

^۱ و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قبیله جنگ می کنند و خرمنا را غارت می نمایند.»^۲ و داود از خداوند سوال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم؟» خداوند به داود گفت: «برو و فلسطینیان را شکست داده، قبیله را خلاص کن.»^۳ و مردمان داود وی را گفتند: «اینک اینجا در یهودا می ترسیم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قبیله برویم.»

^۴ و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قبیله برو زیرا که من فلسطینیان را به دست تو خواهم داد.»^۵ و داود با مردانش به قبیله رفتند و با فلسطینیان جنگ کرده، مواشی ایشان را بردند، و ایشان را به کشتار عظیمی کشتند. پس داود ساکنان قبیله را نجات داد.

تعاقب داود

^۶ و هنگامی که ایپاتار بن اخیملک نزد داود به قبیله فرار کرد، ایفود را در دست خود آورد.^۷ و به شاول خبر دادند که داود به قبیله آمده است و شاول گفت: «خدا او را به دست من سپرده است، زیرا به شهری که دروازه ها و پشت بنده دارد داخل شده، محبوس گشته است.»^۸ و شاول جمیع قوم را برای جنگ طلبید تا به قبیله فرود شده، داود و مردانش را محاصره نماید.

^۹ و چون داود دانست که شاول شرارت را برای او اندیشیده است، به ایپاتار کاهن گفت: «ایفود را نزدیک بیاور،^{۱۰} و داود گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، بنده ات شنیده است که شاول عزیمت دارد که به قبیله بیاید تا به خاطر من شهر را خراب کند.»^{۱۱} آیا اهل قبیله مرا به دست او تسلیم خواهند نمود؟ و آیا شاول چنانکه بنده ات شنیده است، خواهد آمد؟ ای یهوه، خدای اسرائیل، مسالت آنکه بنده خود را خبر دهی.» خداوند گفت که او خواهد آمد.^{۱۲} داود گفت: «آیا اهل قبیله مرا و کسان مرا به دست شاول تسلیم خواهند نمود؟» خداوند گفت که «تسلیم خواهند نمود.»

^{۱۳} پس داود و مردانش که تخمین ششصد نفر بودند، برخاسته، از قبیله بیرون رفتند و هر جایی که توانستند بروند، رفتند. و چون به شاول خبر دادند که داود از قبیله فرار کرده است، از بیرون رفتن باز ایستاد.^{۱۴} و داود در بیابان در ملاذهانشست و در کوهی در بیابان زیف توقف نمود. و شاول همه روزه او را می طلبید لیکن خداوند او را به دستش تسلیم نمود.

۱۵ و داود دید که شاول به قصد جان او بیرون آمده است و داود در بیابان زیف در جنگل ساکن بود. ۱۶ و یوناتان، پسر شاول، به جنگل آمده، دست او را به خدا تقویت نمود. ۱۷ و او را گفت: «مترس زیرا که دست پدر من، شاول تو را نخواهد جست، و تو بر اسرائیل پادشاه خواهی شد، و من دومین تو خواهم بود و پدرم شاول نیز این را می داند.» ۱۸ و هر دوی ایشان به حضور خداوند عهد بستند و داود به جنگل برگشت و یوناتان به خانه خود رفت.

۱۹ و زیفیان نزد شاول به جعبه آمده، گفتند: «آیا داود در ملاذهای جنگل در کوه خنبله که به طرف جنوب بیابان است، خود را نزد ما پنهان نکرده است؟» ۲۰ پس ای پادشاه چنانکه دلت کمال آرزو برای آمدن دارد بیا و تکلیف ما این است که او را به دست پادشاه تسلیم نماییم.» ۲۱ شاول گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید چونکه بر من دلسوزی نمودید. ۲۲ پس بروید و بیشتر تحقیق نموده، جایی را که آمد و رفت می کند ببینید و بفهمید، و دیگر اینکه کیست که او را در آنجا دیده است، زیرا به من گفته شد که بسیار با مکر رفتار می کند. ۲۳ پس ببینید و جمیع مکانهای مخفی را که خود را در آنها پنهان می کند بدانید و حقیقت حال را به من باز رسانید تا با شما بیایم و اگر در این زمین باشد او را از جمیع هزاره های یهودا پیدا خواهیم کرد.» ۲۴ پس برخاسته، پیش روی شاول به زیف رفتند.

۲۵ و شاول و مردان او به تفحص او رفتند و چون داود را خبر دادند، او نزد صخره فرود آمده، در بیابان معون ساکن شد و شاول چون این را شنید، داود را در بیابان معون تعاقب نمود. ۲۶ و شاول به یک طرف کوه می رفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داوومی شتافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند. ۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده اند. ۲۸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره محفلوت نامیدند. ۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن شد.

۲۴

گذشت داود

۱ و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.» ۲ و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره های بزه های کوهی رفت. ۳ و به سر راه به آغل های گوسفندان که در آنجا مغاره ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را بپوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند. ۴ و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دست تسلیم خواهم نمود تا هر چه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید. ۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود. ۶ و به کسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.» ۷ پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت.

۸ و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد. ۹ و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می شنوی که می گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد. ۱۰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نمود، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. ۱۱ وای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من بین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نکشتم بدان و بین

که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو نگاه نکرده‌ام، اما تو جان مرا شکار می‌کنی تا آن را گرفتار سازی. ۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بگیرد اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۳ چنانکه مثل قدیمان می‌گوید که شرارت از شیران صادر می‌شود اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می‌آید و کیست که او را تعاقب می‌نماید، در عقب سگ مرده‌ای بلکه در عقب یک کیکی! ۱۵ پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برباند.»

۱۶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند کرده، گریست. ۱۷ و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم. ۱۸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرا نکشتی. ۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی. ۲۰ و حال اینکه می‌دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. ۲۱ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نکنی.» ۲۲ و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

۲۵

نابال و ایجیل

۱ و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه‌اش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد. ۲ و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم می‌برد. ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش ایجیل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بدرفتار و از خاندان کالیب بود. ۴ و داود در بیابان شنید که نابال گله خود را پشم می‌برد.

۵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «به کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را بپرسید. ۶ و چنین گوید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هر چه داری سلامتی باشد. ۷ و الان شنیده‌ام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان گم نشد. ۸ از خادمان خود بپرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روز سعادت من آمده‌ام، تنها اینکه آنچه دستت بیابد به بندگانت و پسرت داود بدهی.»

۹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند. ۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داده، گفت: «داود کیست و پسر یسا کیست؟ امروز بسا بندگان هریکی از آقای خویش می‌گیرند. ۱۱ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذخیره نموده‌ام، بگیرم و به کسانی که نمی‌دانم از کجا هستند بدهم.» ۱۲ پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند. ۱۳ و داود به مردان خود گفت: «هر یک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هر یک شمشیر خود را بستند و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دوستان نفر نزد اسباب ماندند. ۱۴ و خادمی از خادمانش به ایجیل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحت گویند و او ایشان را اهانت نمود. ۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد. ۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان

گوسفندان را می‌چرانیدیم هم در شب و هم در روز برای ما مثل حصار بودند. ^{۱۷} پس الان بدان و بین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش می‌بایست، چونکه او به حدی پسر بلعال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.»

^{۱۸} آنگاه ایچایل تعجیل نموده، دوپست کرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند می‌پاشیده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دوپست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت. ^{۱۹} و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد. ^{۲۰} و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد. ^{۲۱} و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی مایملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است. ^{۲۲} خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نماید اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.»

^{۲۳} و چون ایچایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود. ^{۲۴} و نزد پاهایش افتاده، گفت: «ای آقایم این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگوید، و سخنان کنیز خود را بشنو. ^{۲۵} و آقایم دل خود را بر این مرد بلعال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت بالوست، لیکن من کنیز تو خادمی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم. ^{۲۶} و الانای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند. ^{۲۷} و الان این هدیه‌ای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقایم می‌روند، داده شود. ^{۲۸} و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می‌کوشد و بدی در تمام روزهایت به تو نخواهد رسید. ^{۲۹} و اگرچه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقایم در دسته حیات، نزد یهوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت. ^{۳۰} و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید. ^{۳۱} آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بود که خون بی‌جهت ریخته‌ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقایم احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاد آورد.»

^{۳۲} داود به ایچایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، مبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد. ^{۳۳} و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی. ^{۳۴} ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل ننموده، به استقبال من نمی‌آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی‌ماند.» ^{۳۵} پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو و بین که سختی را شنیده، تو را مقبول داشتم.»

^{۳۶} پس ایچایل نزد نابال برگشت و اینک اوضیافقی مثل ضیافت ملوکانه در خانه خود می‌داشت و دل نابال در اندرویش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد. ^{۳۷} و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرویش مرده گردید و خود مثل سنگ شد. ^{۳۸} و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد.

^{۳۹} و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بنده خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است و داود

فرستاده، با ایچایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.^{۴۰} و خادمان داود نزد ایچایل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.»^{۴۱} و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.»^{۴۲} و ایچایل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد.

^{۴۳} و داود اخینوم یزرعیلیه را نیز گرفت و هردوی ایشان زن او شدند.^{۴۴} و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فطلی ابن لایش که از جلم بود، داد.

۲۶

گذشت دوباره شاول

^۱ پس زرفیان نزد شاول به جعبه آمده، گفتند: «آیا داود خویشتن را در تل خنیله که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟»^۲ آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زیف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زیف جستجو نمایند.^۳ و شاول در تل خنیله که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است،^۴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است.

^۵ و داود برخاسته، به جایی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگری خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند.

^۶ و داود به اخیملک حتی و ابیشای ابن صروه برادر یوآب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شاول به اردو پیاید؟» ابیشای گفت: «من همراه تو می‌آیم.»^۷ پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگردراز شده، خوابیده بود، و نیزه‌اش نزد سرش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند.^۸ و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دست تسلیم نموده. پس الان اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.»^۹ و داود به ابیشای گفت: «اورا هلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بی گناه باشد.»^{۱۰} و داود گفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلس رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید.»^{۱۱} حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه‌ای را که نزد سرش است و سبوی آب را بگیر و بروم.»^{۱۲} پس داود نیزه و سبوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود.

^{۱۳} و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سرکوه باستان و مسافت عظیمی در میان ایشان بود.^{۱۴} و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟»^{۱۵} داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقامت پادشاه را هلاک کند.»^{۱۶} این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شمامستوجب قتل هستی، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردی، پس الان بین که نیزه پادشاه و سبوی آب که نزد سرش بود، بجاست؟»

^{۱۷} و شاول آواز داود را شناخته، گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقام پادشاه آواز من است.»^{۱۸} و گفت: «این از چه سبب است که آقام بنده خود را تعاقب می کنی؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟»^{۱۹} پس الان آقام پادشاه سخنان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر

من تحریک نموده است پس هدیه‌ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از التصاق به نصیب خداوندی رانند و می‌گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما. ۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که کبک را بر کوه‌ها تعاقب می‌کند به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.»

۲۱ شاول گفت: «گناه ورزیدم‌ای پسر دود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد اینک احقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.» ۲۲ دود در جواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد. ۲۳ و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانتش پاداش دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. ۲۴ و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد و مرا از هر تنگی بربانند.» ۲۵ شاول به دود گفت: «مبارک باش‌ای پسر دود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس دود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

۲۷

فرار دود

۱ و دود در دل خود گفت: «الحال روزی به دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.» ۲ پس دود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت. ۳ و دود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردمانش هر کس با اهل خانه‌اش، و دود با دوزنش اخینوم یزرعیلیه و ایجلیل کرملیه زن نابال. ۴ و به شاول گفته شد که دود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد.

۵ و دود به اخیش گفت: «الا اگر من در نظر توالتفات یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در شهر دار السلطنه با تو ساکن شود.» ۶ پس اخیش در آن روز صقلع را به او داد، لهذا صقلع تا امروز از آن پادشاهان یهوداست. ۷ و عدد روزهایی که دود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود.

۸ و دود و مردانش برآمده، بر جشوریان و جرزیان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می‌بودند. ۹ و دود اهل آن زمین را شکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت و گوسفندان و گاو و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد. ۱۰ و اخیش گفت: «امروز به بجای تاخت آوردید.» دود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرحمئیلیان و به جنوب قینیان. ۱۱ و دود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیاید زیرا گفت مبادا درباره ما خبر آورده، بگویند که دود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.»

۱۲ و اخیش دود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتن را نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

۲۸

شاول و صاحب اجنه

۱ و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکری خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به دود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.» ۲ دود به اخیش

گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهد کرد.» اخبش به داود گفت: «از این جهت تو راهمیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.»

۳ و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را در شهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود. ۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلعول اردو زدند. ۵ و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد. ۶ و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا. ۷ و شاول به خادمان خود گفت: «زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بتلید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینک زنی صاحب اجنه در عین دور می باشد.»

۸ و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنای آنکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برآیم برآوری.» آن زن وی را گفت: «اینک آنچه شاول کرده است می دانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می گذاری تا مرا به قتل رسانی؟» ۱۰ و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.» ۱۱ آن زن گفت: «از برایت که را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.» ۱۲ و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاول هستی.» ۱۳ پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «خدایی را می بینم که از زمین بر می آید.» ۱۴ او وی را گفت: «صورت او چگونه است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد.

۱۵ و سموئیل به شاول گفت: «چرا مرا برآورده، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خوابها دیگر جواب می دهد، لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.» ۱۶ سموئیل گفت: «پس چرا از من سوال می نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمن گردیده است. ۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است. ۱۸ چونکه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امر وزان عمل را به تو نموده است. ۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسران فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.»

۲۰ و شاول فور به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چونکه تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت. ۲۱ و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی را گفت: «اینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم. ۲۲ پس حال تمنای آنکه تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا لقمه ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.» ۲۳ اما او انکار نموده، گفت: «نمی خورم.» لیکن چون خادمانش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست. ۲۴ و آن زن گوساله ای پرواری در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت. ۲۵ و آنها را نزد شاول و خادمانش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

۱ و فلسطینیان همه لشکرهای خود را درافیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمه‌ای که در یزرعیل است، فرود آمدند. ۲ و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها می‌گذاشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنباله ایشان می‌گذاشتند. ۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان کیستند؟» و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این روزها این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.»

۴ اما سرداران فلسطینیان بر روی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده‌ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبدا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟ ۵ آیا این داود نیست که درباره او با یکدیگر رقص کرده، می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.»

۶ آنگاه اخیش داود را خوانده، او را گفت: «به حیات یهوه قسم که تو مرد راست هستی و خروج و دخول تو با من در اردو به نظر من پسند آمد، زیرا از روز آمدنت نزد من تا امروز از تو بدی ندیده‌ام لیکن در نظر سرداران پسند نیستی. ۷ پس الان برگشته، به سلامتی برو مبدا مرتکب عملی شوی که در نظر سرداران فلسطینیان ناپسند آید.» ۸ و داود به اخیش گفت: «چه کرده‌ام و از روزی که به حضور تو بوده‌ام تا امروز در بنده ات چه یافته‌ای تا آنکه به جنگ نیایم و با دشمنان آقایم پادشاه جنگ بنمایم؟»

۹ اخیش در جواب داود گفت: «می‌دانم که تودر نظر من مثل فرشته خدا نیکو هستی لیکن سرداران فلسطینیان گفتند که با ما به جنگ نیاید. ۱۰ پس الحال بامدادان با بندگان آقاییت که همراه تو آمده‌اند، برخیز و چون بامدادان برخاسته باشی و روشنائی برای شما بشود، روانه شوی.» ۱۱ پس داود با کسان خود صبح زود برخاستند تا روانه شده، به زمین فلسطینیان برگردند و فلسطینیان به یزرعیل برآمدند.

۳۰

پیروزی داود بر اخیملک

۱ و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقل رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقل هجوم آورده بودند، و صقل رازده آن را به آتش سوزانیده بودند. ۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچ کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. ۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، زنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. ۴ پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند. ۵ و دو زن داود اخینوم یزرعیلیه و ابیجیل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند. ۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می‌گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هریک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویشتن را از یهوه، خدای خود، تقویت نمود.

۷ و داود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داود آورد. ۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» ۹ پس داود و ششصد نفر که همراهش بودند روانه شده، به وادی بسور آمدند و واماندگان در آنجا توقف نمودند. ۱۰ و داود با چهارصد نفر تعاقب نمود و دوپست نفر توقف نمودند زیرا به حدی خسته شده بودند که از وادی بسور نتوانستند گذشت.

۱۱ پس شخصی مصری در صحرا یافته، او را نزد داود آوردند و به او نان دادند که خورد و او را آب نوشانیدند. ۱۲ و پاره‌ای از قرص انجیر و دوقص کشمش به او دادند و چون خورد روحش به وی بازگشت زیرا که سه روز و سه شب نه نان خورده، و نه آب نوشیده بود. ۱۳ و داود او را گفت: «از آن که هستی و از گجایم باشی؟» او گفت: «من جوان مصری و بنده شخص عمالقی هستم، و آقایم مرا ترک کرده است زیرا سه روز است که بیمار

شده‌ام. ۱۴ ما به جنوب کریتیان و بر ملک یهودا و بر جنوب کالیب تاخت آوردیم. صقلغ را به آتش سوزانیدیم.»
 ۱۵ داود وی را گفت: «آیا مرا به آن گروه خواهی رسانید؟» او گفت: «برای من به خدا قسم بخور که نه مرا بکشی و نه مرا به دست آقایم تسلیم کنی، پس تو را نزد آن گروه خواهم رسانید.»

۱۶ و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، می‌خوردند و می‌نوشیدند و بزم می‌کردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند. ۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. ۱۸ و داود هرچه عمالقه گرفته بودند، بازگرفت و داود دوزن خود را بازگرفت. ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد. ۲۰ و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگران دادند و گفتند این است غنیمت داود.

۲۱ و داود نزد آن دوست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بسور و گذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. ۲۲ اما جمیع کسان شیر و مردان بلیعال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده‌ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.» ۲۳ لیکن داود گفت: «ای برادرانم چنین مکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می‌مانند مثل قسمت آنانی که به جنگ می‌روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.» ۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد.

۲۶ و چون داود به صقلغ رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «اینک هدیه‌ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.» ۲۷ برای اهل بیت ثیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر، ۲۸ و برای اهل عروعر و اهل سمفوت و اهل اشقوع، ۲۹ و برای اهل راگال و اهل شهرهای یرحئیلیان و اهل شهرهای قینیا، ۳۰ و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق، ۳۱ و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت می‌کردند.

۳۱

مرگ شاول

۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دلتنگ گردید.

۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر مبادا این ناخوتوان آمده، مرا مجروح سازند و مرا اقتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد.

۵ و هنگامی که سلاحدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاد، با او بمرد. ۶ پس شاول و سه پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند. ۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده‌اند و شاول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند.

^۸ و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش را یافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند. ^۹ پس سر او را بریدند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بخانه‌های خود و به قوم مرده برسانند. ^{۱۰} و اسلحه او را درخانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند. ^{۱۱} و چون ساکنان یابیش جلعاد، آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، ^{۱۲} جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند. ^{۱۳} و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

کتاب دوم سموئیل

آگاهی داود از مرگ شاول

۱ و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود دو روز در صقلع توقف نمود. ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۳ و داود وی را گفت: «از کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.» ۴ داود وی را گفت: «مرا خبر بده که کار چگونه شده است.» او گفت: «قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یوناتان، مردند.» ۵ پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «چگونه دانستی که شاول و پسرش یوناتان مرده‌اند.» ۶ و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «اتفاق مرا در کوه جلبوع گذر افتاد و اینک شاول بر نیزه خود تکیه می‌نمود، و اینک اربابها و سواران او را به سختی تعاقب می‌کردند. ۷ و به عقب نگریده، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیک. ۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عمالیتی هستم. ۹ او به من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پریشانی مرا در گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است. ۱۰ پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقام آوردم.»

۱۱ آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند. ۱۲ و برای شاول و پسرش، یوناتان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند. ۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد غریب عمالیتی هستم.» ۱۴ داود وی را گفت: «چگونه ترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟» ۱۵ آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد. ۱۶ و داود او را گفت: «خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.»

سوگواری داود

۱۷ و داود این مرثیه را در باره شاول و پسرش یوناتان انشا کرد. ۱۸ و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یاشر مکتوب است: ۱۹ «زیبایی توای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونه افتادند.»

۲۰ در جت اطلاع ندهید و در کوچه های اشقلون خبر مرسانید، مبدا دختران فلسطینیان شادی کنند. و مبدا دختران ناخشنودان وجد نمایند.

۲۱ ای کوههای جلبوع، شبم و باران بر شما نبارد. و نه از کشتزارهای هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد. سپر شاول که گویابه روغن مسح نشده بود.

۲۲ از خون کشتگان و از پیه جباران، کن یوناتان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت.

۲۳ شاول و یوناتان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابا تیزتر و از شیران توانا تر بودند.

۲۴ ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس مجلس می ساخت و زیورهای طلا بر لباس شما می گذاشت.

۲۵ شجاعان در معرض جنگ چگونگی افتادند. ای یونانان بر مکان های بلند خود کشته شدی.
 ۲۶ ای برادر من یونانان برای تو دلتنگ شده ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود.
 ۲۷ جباران چگونگی افتادند. و چگونگی اسلحه جنگ تلف شد.»

۲

داود، پادشاه یهودا

۱ و بعد از آن واقع شد که داود از خداوند سوال نمود، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برای.» داود گفت: «کجا برآیم؟» گفت: «به حبرون.»
 ۲ پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز از خینوع یزرعیلیه و ایجیل زن نابال کرملی. ۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هریکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند. ۴ و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند. تا برخاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خبر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شاول رادفن کردند.» ۵ پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید. ۶ والان خداوند به شما احسان و راستی بخناید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید. ۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.»

جنگ داود با خاندان شاول

۸ اما ابنیر بن نیر سردار لشکر شاول، ایشیوش بن شاول را گرفته، او را به مخنایم برد. ۹ و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بر یزرعیل و بر افرازم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت. ۱۰ و ایشیوش بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند. ۱۱ و عدد ایامی که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود.
 ۱۲ و ابنیر بن نیر و بندگان ایشیوش بن شاول از مخنایم به جیعون بیرون آمدند. ۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جیعون با آنها ملتی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند. ۱۴ و ابنیر به یوآب گفت: «الان جوانان برخیزند و در حضور مابازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.» ۱۵ پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشیوش بن شاول و دوازده نفر از بندگان داود. ۱۶ و هریک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلویش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جیعون است، حلقه حضوریم نامیدند. ۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و ابنیر و مردان اسرائیل از حضور بندگان داود منزم شدند.

۱۸ و سه پسر صرویه، یوآب و ایشیای و عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود. ۱۹ و عسائیل، ابنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب ابنیر انحراف نورزید. ۲۰ و ابنیر به عقب نگریسته، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۱ ابنیر وی را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف ورزد. ۲۲ پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد چرا تو را به زمین بزنم، پس چگونه روی خود را نزد برادرت یوآب برافرازم.» ۲۳ و چون نخواست که برگردد ابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، در جایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد.

۲۴ اما یوآب و ایشیای، ابنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جیعون است رسیدند، آفتاب فرو رفت. ۲۵ و بنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل

ایستادند. ۲۶ و ابیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر می کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.» ۲۷ یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی گشتند.» ۲۸ پس یوآب کرنا نواخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند.

۲۹ و ابیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربه رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی پترون گذشته، به حنایم رسیدند. ۳۰ و یوآب از عقب ابیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند. ۳۱ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابیر را زنده که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند. ۳۲ و عسائیل را برداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

۳

۱ و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت می گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می شدند. ۲ و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عمون، از اخینوعم یزرعیلیه بود. ۳ و دومش، کیلاب، از ایجاییل، زن نابال کرملی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلبای پادشاه جشور. ۴ و چهارم ادونیا، پسر ججیت، و پنجم شفقیا پسر ابیطال، ۵ و ششم، یترعام از عجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند.

سرگذشت ابیر

۶ و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می بود، ابیر، خاندان شاول را تقویت می نمود. ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشبوش به ابیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟» ۸ و خشم ابیر به سبب سخن ایشبوش بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و اصحابش احسان نموده ام و تو را به دست داود تسلیم نکرده ام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد می دهی؟» ۹ خدا مثل این و زیاده از این به ابیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل ننمایم. ۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بترشیع پایدار گردانم.» ۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب ابیر سخنی گوید زیرا که از او می ترسید.

۱۲ پس ابیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو بامن عهد ببند و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.» ۱۳ او گفت: «خوب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو می طلسم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.» ۱۴ پس داود رسولان نزد ایشبوش بن شاول فرستاده، گفت: «زن من، میکال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.» ۱۵ پس ایشبوش فرستاده، او را از نزد شوهرش فلتیل بن لایش گرفت. ۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می کرد. پس ابیر وی را گفت: «برگشته، برو.» و او برگشت.

۱۷ و ابیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده، گفت: «قبل از این داود را می طلبید تا بر شهابادشاهی کند. ۱۸ پس الان این را به انجام برسانید زیرا خداوند درباره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهد داد.» ۱۹ و ابیر به گوش بنیامینیان نیز سخن گفت. و ابیر هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید.

۲۰ پس ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر و رفقایاش ضیافتی برپا کرد.
 ۲۱ و ابنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل رازد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت می‌خواهد سلطنت نمایی. پس داود ابنیر را مرخص نموده، او به سلامتی رفت.»

۲۲ و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی بازآمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود. ۲۳ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «ابنیر بن نیر نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.»
 ۲۴ پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟»
 ۲۵ ابنیر بن نیر را می‌دانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می‌کنی دریافت کند.»

۲۶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد که او را از چشمه سیره بازآورند اما داود ندانست. ۲۷ و چون ابنیر به حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به تکار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد. ۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیر بن نیر تا به ابد بری هستم. ۲۹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی که جریان و پیرص داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.» ۳۰ و یوآب و برادرش ایشای، ابنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود.

۳۱ و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید و پلاس بپوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت. ۳۲ و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرد، نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند. ۳۳ و پادشاه برای ابنیر مرثیه خوانده، گفت: «ایا باید ابنیر بمیرد به طوری که شخص احق می‌میرد. ۳۴ دستهای تو بسته نشد و پایهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی که پیش شیران افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند. ۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود را نان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.» ۳۶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هر چه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد. ۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیر بن نیر از پادشاه نبود. ۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «ایا نمی‌دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟» ۳۹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صرویه از من تواناترند. خداوند عامل شرارت را بر حسب شرارتش جزا دهد.»

۴

مرگ ایشبوشت

۱ و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستپایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند.
 ۲ و پسر شاول دو مرد داشت که سردار فوج بودند، اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بئیروتی از بنی بنیامین، زیرا که بئیروت با بنیامین محسوب بود. ۳ و بئیروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند.

۴ و یوناتان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خبر شاول و یوناتان از یزرعیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل می‌نمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مقیوشت بود.

۵ و ریکاب و بعنه، پسران رمون بیرونی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشیوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود. ۶ پس به بهانه‌ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند. ۷ و چون به خانه داخل شدند و او بر بسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند. ۸ و سرایشیوشت را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمنت، ایشیوشت، پسرشاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.»

۹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون بیرونی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیّه داده است. ۱۰ وقتی که کسی مرا خبر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلع کشتم و این اجرت بشارت بود که به او دادم. ۱۱ پس چندمرتبه زیاده چون مردان شیریر، شخص صالح را در خانه‌اش بر بسترش بکشتند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟» ۱۲ پس داود خادمان خود را امر فرموده که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشیوشت را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

۵

داود، پادشاه اسرائیل

۱ و جمیع اسباط اسرائیل نزد داود به حبرون آمدند و متکلم شده، گفتند: «اینک ما استخوان و گوشت تو هستیم. ۲ و قبل از این نیز چون شاول بر ما سلطنت می‌نمود تو بودی که اسرائیل را بیرون می‌بردی و اندرون می‌آوردی، و خداوند تو را گفت که تو قوم من، اسرائیل را رعایت خواهی کرد و بر اسرائیل پیشوا خواهی بود.» ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند، و داود پادشاه در حبرون به حضور خداوند با ایشان عهد بست و داود را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودند. ۴ و داود هنگامی که پادشاه شد سی ساله بود، و چهل سال سلطنت نمود. ۵ هفت سال و شش ماه در حبرون بر یهودا سلطنت نمود، و سی و سه سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل و یهودا سلطنت نمود.

۶ و پادشاه با مردانش به اورشلیم به مقابله ییوسیان که ساکنان زمین بودند، رفت، و ایشان به داود متکلم شده، گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد جز اینکه کوران و لنگان را بیرون کنی.» زیرا گان بردند که داود به اینجا داخل نخواهد شد. ۷ و داود قلعه صهیون را گرفت که همان شهر داوداست. ۸ و در آن روز داود گفت: «هر که ییوسیان را بزند و به قات رسیده، لنگان و کوران را که مبعوض جان داود هستند (بزند)». بنابراین می‌گویند کور و لنگ، به خانه داخل نخواهند شد. ۹ و داود در قلعه ساکن شد و آن را شهر داود نامید، و داود به اطراف ملو و اندرونش عمارت ساخت. ۱۰ و داود ترقی کرده، بزرگ می‌شد و یهوه، خدای صیایوت، با وی می‌بود.

۱۱ و حیرام، پادشاه صور، قاصدان و درخت سرو آزاد و نجاران و سنگ تراشان نزد داود فرستاده، برای داود خانه‌ای بنا نمودند. ۱۲ پس داود فهمید که خداوند او را بر اسرائیل به پادشاهی استوار نموده، و سلطنت او را به خاطر قوم خویش اسرائیل برافراشته است.

۱۳ و بعد از آمدن داود از حبرون کنیزان و زنان دیگر از اورشلیم گرفت، و باز برای داود پسران و دختران زاییده شدند. ۱۴ و نامهای آنان که برای او در اورشلیم زاییده شدند، این است: شمعون و شوباب و ناتان و سلیمان، ۱۵ و یجار و الیشوع و ناخ و یافیع، ۱۶ و الیشمع و الیداع و الیفلط.

۱۷ و چون فلسطینیان شنیدند که داود را به پادشاهی اسرائیل مسح نموده‌اند، جمیع فلسطینیان برآمدند تا داود را بطلبند، و چون داود این را شنید به قلعه فرود آمد. ۱۸ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۱۹ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند به داود گفت: «برو زیرا که فلسطینیان را البته به دست تو خواهیم داد.» ۲۰ و داود به بعل فراصم آمد و داود ایشان را در آنجا شکست داد، گفت: «خداوند دشمنانم را از حضور من رخنه کرد مثل رخنه آبها.» بنابراین آن مکان را بعل فراصم نام نهادند. ۲۱ و بتهای خود را در آنجا ترک کردند و داود و کسانش آنها را برداشتند. ۲۲ و فلسطینیان بار دیگر برآمده، در وادی رفائیان منتشر شدند. ۲۳ و چون داود از خداوند سوال نمود، گفت: «برمیا، بلکه از عقب ایشان دورزده، پیش درختان توت بر ایشان حمله آور.» ۲۴ و چون آواز صدای قدمها در سر درختان توت بشنوی، آنگاه تعجیل کن زیرا که در آن وقت خداوند پیش روی تو بیرون خواهد آمد تا لشکر فلسطینیان را شکست دهد.» ۲۵ پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان را از جعبه تا جازر شکست داد.

۶

بازگرداندن تابوت عهد

۱ و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد. ۲ و داود باتمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از بعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صباوت که بر کرویایان نشسته است، مسمی می‌باشد، از آنجا بیاورند. ۳ و تابوت خدا را بر ابراهای نو گذاشتند و آن را از خانه اینناداب که در جعبه است، برداشتند، و عزه و اخیو، پسران اینناداب، ابراهه نو را راندند. ۴ و آن را از خانه اینناداب که در جعبه است با تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت می‌رفت. ۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند بازی می‌کردند. ۶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوای می‌لغزیدند. ۷ پس غضب خداوند بر عزه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد. ۸ و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد. ۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بپاید. ۱۰ و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید ادم جتی برگردانید. ۱۱ و تابوت خداوند در خانه عوبید ادم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبید ادم و تمامی خاندانش را برکت داد. ۱۲ و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبید ادم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبید ادم به شهر داود به شادمانی آورد. ۱۳ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوان و پرورایها ذبح نمود. ۱۴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص می‌کرد، و داود به ایفودگان ملبس بود. ۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند. ۱۶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود می‌شد، میکال دختر شاول از پنجره نگرسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست و خیز و رقص می‌کند، پس او را در دل خود حقیر شمرد. ۱۷ و تابوت خداوند را درآورده، آن را در مکانش در میان خیمه‌ای که داود برایش برپاداشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. ۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صباوت برکت داد. ۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کשמش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند.

۲۰ اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفنها خود را برهنه می‌کند.»^{۲۱} و داود به میکال گفت: «به حضور خداوند بود که مرا بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم.»^{۲۲} و از این نیز خود را زیاده حقیق خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزی که درباره آنهافتن گفتم، معظم خواهم بود.»^{۲۳} و میکال دختر شاول را تا روز وفاتش اولاد نشد.

۷

و عده خدا به داود

۱ واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشست، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود،
۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الان مرا می‌بینی که در خانه سرو آزاد ساکن می‌باشم، و تابوت خدا در میان پرده‌ها ساکن است.»^۳ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هر آنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.»
۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: «^۵ برو و به بنده من داود بگو، خداوند چنین می‌گوید: آیا تو خانه‌ای برای سکونت من بنا می‌کنی؟^۶ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوردم تا امروز، در خانه‌ای ساکن نشده‌ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده‌ام.»^۷ و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه‌ای از سرو آزاد برای من بنا نکردید؟^۸ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صباوت چنین می‌گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی.^۹ و هر جایی که می‌رفتی من با تو می‌بودم و جمیع دشمنان را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم.^{۱۰} و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شیران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند.^{۱۱} و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنان آرامی دادم، و خداوند تو را خبر می‌دهد که خداوند برای تو خانه‌ای بنا خواهد نمود.^{۱۲} زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابیدی و ذریه تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود.^{۱۳} او برای اسم من خانه‌ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت.^{۱۴} من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گاه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه‌های بنی آدم تادیب خواهم نمود.^{۱۵} ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم.^{۱۶} و خانه و سلطنت تو، به حضور تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.»^{۱۷} بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رویا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

۱۸ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟^{۱۹} و این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟^{۲۰} و داود دیگر به تو چه تواند گفت زیرا که تو ای خداوند یهوه، بنده خود را می‌شناسی،^{۲۱} و بر حسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی.^{۲۲} بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیرا چنانکه به

گوشای خود شنیده ایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست. ۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل کدام یک امت بر روی زمین است که خدایان را ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجا آورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصرو از امتهای و خدایان ایشان فدیه دادی. ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تا ایشان تا به ابد قوم تو باشند، و توای یهوه، خدای ایشان شدی. ۲۵ و الانای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه اش گفتی تا به ابد استوار کن، و بر حسب آنچه گفتی، عمل نما. ۲۶ و اسم تو تا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صباوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۷ زیرا توای یهوه صباوت، خدای اسرائیل، به بنده خود اعلان نموده، گفتی که برای تو خانه ای بنا خواهم نموده، بنابراین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید. ۲۸ و الانای خداوند یهوه تو خدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکوکاری را به بنده خود وعده داده ای. ۲۹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه در حضورت تا به ابد بماند، زیرا که توای خداوند یهوه گفته ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

۸

پیروزیهای داود

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود زمام البلاد را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داده، ایشان را به زمین خوابانیده، با ریسمانی پیود و دو ریسمان برای کشتن پیود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود، هددعزر بن رحوب، پادشاه صوبه راهنگاهی که می رفت تا استیلای خود را نزد نهر باز به دست آورد، شکست داد. ۴ و داود هزار و هفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای اربه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت. ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هددعزر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت. ۶ و داود در ارام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا می آوردند، و خداوند، داود را در هر جا که می رفت، نصرت می داد. ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هددعزر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و از بانه و بیروتای شهرهای هددعزر داود پادشاه، برنج از حد افزون گرفت.

۹ و چون توعی، پادشاه حماه شنید که داود تمامی لشکر هددعزر را شکست داده است، ۱۰ توعی، یورام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او پرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هددعزر جنگ نموده، او را شکست داده بود، زیرا که هددعزر با توعی مقاتله می نمود و یورام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد. ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از جمیع امت هایی که شکست داده بود، وقف نموده بود، ۱۲ یعنی از ارام و موآب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هددعزر بن رحوب پادشاه صوبه.

۱۳ و داود برای خویش تذکره ای برپا نمود هنگامی که از شکست دادن همد هزار نفر از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود. ۱۴ و در ادم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی ادم قراولان گذاشته، جمیع ادمیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را هر جا که می رفت، نصرت می داد.

۱۵ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرایی داشت. ۱۶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بود و یوشافات بن اخیلود وقایع نگار. ۱۷ و صادق بن اخیطوب و اخیمیلک بن ایاتار، کاهن بودند و سرایا کاتب بود. ۱۸ و بنیاهو بن یهوئاداع برکریتیا و فلیتیا بود و پسران داود کاهن بودند.

داود و مفیوش

۱ و داود گفت: «آیا از خاندان شاول کسی تابه حال باقی است تا به خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟»^۲ و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبا بود، پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.»^۳ پادشاه گفت: «آیا تا به حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان راتا به حال پسری لنگ باقی است.»^۴ پادشاه از وی پرسید که «او کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر بن عمیئیل در لودباراست.»^۵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر بن عمیئیل از لودبار گرفت.

۶ پس مفیوش بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی درافتاده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ای مفیوش! گفت: «اینک بنده تو.»^۷ داود وی را گفت: «مترس! زیرا به خاطر پدرت یوناتان برتو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دایم بر سفره من نان خواهی خورد.»^۸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟»

۹ و پادشاه، صیبا، بنده شاول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسر آقای تو دادم. ۱۰ و تو و پسرانت و بندگان به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقایت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوش، پسر آقایت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت. ۱۱ و صیبا به پادشاه گفت: «موافق هر آنچه آقایت پادشاه به بنده‌اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوش بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد. ۱۲ و مفیوش را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبا بنده مفیوش بودند. ۱۳ پس مفیوش در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پا لنگ بود.

۱۰

پیروزی بر بنی عمون

۱ و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، درجایش سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «به حانون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش درباره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند. ۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان می‌بری که برای تکریم پدرت که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آیا داود خادمان خود را نزد تو فرستاده است تا شهر را تفحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟»^۴ پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. ۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجل بودند، و پادشاه گفت: «در اینجا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»

۶ و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند. ۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند.

۹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود. ۱۰ و بقیه قوم را به دست برادرش ایشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند. ۱۱ و گفت: «اگر ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.»^{۱۲} دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت

شهرهای خدای خود مردانه بکوشم، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.»^{۱۳} پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضوروی فرار کردند.^{۱۴} و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ایشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد.

^{۱۵} و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته‌اند، با هم جمع شدند.^{۱۶} و هددعزر فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلام آمدند، و شوبک، سردار لشکر هددعزر، پیشوای ایشان بود.^{۱۷} و چون به داودخبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلام آمد، و ارامیان به مقابل داودصف آرایی نموده، با او جنگ کردند.^{۱۸} و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد اربه و چهل هزار سوار را کشت و شوبک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد.^{۱۹} و چون جمیع پادشاهانی که بنده هددعزر بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

۱۱

داود و بتشیع

^۱ و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند.

^۲ و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته، بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد و از پشت بام زنی را دید که خویشن را شستشوی کند و آن زن بسیار نیکومنظر بود.^۳ پس داود فرستاده، درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که «آیا این بتشیع، دختر الیعام، زن اورایی حتی نیست؟»^۴ و داود قاصدان فرستاده، او را گرفت و او نزد وی آمده، داود با او همبستر شد و او از نجاست خود طاهر شده، به خانه خود برگشت.^۵ و آن زن حامله شد و فرستاده، داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم.

^۶ پس داود نزد یوآب فرستاد که اورایی حتی را نزد من بفرست و یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد.^۷ و چون اوریا نزد وی رسید، داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید.^۸ و داود به اوریا گفت: «به خانه ات برو و پایهای خود را بشو.» پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش، خوانی از پادشاه فرستاده شد.^۹ اما اوریا نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقايش خوابیده، به خانه خود نرفت.^{۱۰} و داود را خبر داده، گفتند که «اوریا به خانه خود نرفته است.» پس داود به اوریا گفت: «آیا تو از سفر نیامده‌ای، پس چرا به خانه خود نرفته‌ای؟»^{۱۱} اوریا به داود عرض کرد که «تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه‌ها ساکنند و اقام، یوآب، و بندگان اقام بر روی پیاپیان خیمه نشینند و آیا من به خانه خود بروم تا اکل و شرب بنایم و با زن خود بخوام؟ به حیات تو و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد.»^{۱۲} و داود به اوریا گفت: «امروز نیز اینجا باش و فردا تو را روانه می‌کنم.» پس اوریا آن روز و فردایش را در اورشلیم ماند.^{۱۳} و داود او را دعوت نمود که در حضورش خورد و نوشید و او را مست کرد، و وقت شام بیرون رفته، بر بسترش با بندگان آقايش خوابید و به خانه خود نرفت.

^{۱۴} و بامدادان داود مکتوبی برای یوآب نوشته، به دست اوریا فرستاد.^{۱۵} و در مکتوب به این مضمون نوشت که «اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید، و از عقبش پس بروید تا زده شده، بمیرد.»^{۱۶} و چون یوآب شهر را محاصره می‌کرد اوریا را در مکانی که می‌دانست که مردان شیاع در آنجا می‌باشند، گذاشت.^{۱۷} و مردان شهر بیرون آمده، با یوآب جنگ کردند و بعضی از قوم، از بندگان داود، افتادند و اوریا حتی نیز بمرد.^{۱۸} پس یوآب فرستاده، داود را از جمیع وقایع جنگ خبر داد.^{۱۹} و قاصد را امر فرموده، گفت: «چون از تمامی وقایع جنگ

به پادشاه خبر داده باشی،^{۲۰} اگر خشم پادشاه افروخته شود و تو را گوید چرا برای جنگ به شهر نزدیک شدید، آیا نمی دانستید که از سر حصار، تیر خواهند انداخت؟^{۲۱} کیست که ایملک بن یربوشت را کشت؟ آیا زنی سنگ بالابین آسیایی را از روی حصار بر او نینداخت که در تاباص مرد؟ پس چرا به حصار نزدیک شدید؟ آنگاه بگو که «بنده ات، اوربای حتی نیز مرده است».

^{۲۲} پس قاصد روانه شده، آمد و داود را از هرآنچه یوآب او را پیغام داده بود، مخبر ساخت. ^{۲۳} و قاصد به داود گفت که «مردان بر ما غالب شده، در عقب ما به صحرا بیرون آمدند، و ما برایشان تا دهنه دروازه تاخیم.

^{۲۴} و تیراندازان برندگان تو از روی حصار تیر انداختند، و بعضی از بندگان پادشاه مردند و بنده تو اوربای حتی نیز مرده است.» ^{۲۵} داود به قاصد گفت: «به یوآب چنین بگو: این واقعه در نظر تو بد نیاید زیرا که شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.»

^{۲۶} و چون زن اوربای شنید که شوهرش اوربای مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ^{۲۷} و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

۱۲

عقاب داود

^۱ و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دومرد بودند، یکی دولتند و دیگری فقیر. ^۲ و دولتند را گوسفند و گاو، بی نهایت بسیار بود. ^۳ و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می شد، از خوراک وی می خورد و از کاسه او می نوشید و در آغوشش می خوابید و برایش مثل دختری می بود. ^۴ و مسافری نزد آن مرد دولتند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوآن خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.» ^۵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. ^۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننوده، بره را چهار چندان باید رد کند.»

^۷ ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و بهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دژست شاول رهایی دادم. ^۸ و خانه آقایت را به تودادم و زنان آقای تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می بود، چنین و چنان برای تو مزید می کردم. ^۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظروی عمل بد بجا آوردی و اوربای حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. ^{۱۰} پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوربای حتی را گرفتی تا زن تو باشد. ^{۱۱} خداوند چنین می گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید. ^{۱۲} زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.» ^{۱۳} و داود با ناتان گفت: «به خداوند نگاه کرده ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز نگاه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. ^{۱۴} لیکن چون از این امر باعت کفر گفتن دشمنان خداوند شده ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.» ^{۱۵} پس ناتان به خانه خود رفت.

^{۱۶} پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید. ^{۱۷} و مشایخ خانه اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد. ^{۱۸} و در روز

هفتم طفل ببرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل اورا اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگر به او خبر دهیم که طفل مرده است، چه قدر زیاده رنجیده می شود.»^{۱۹} و چون داود دید که بندگانش با یکدیگر نجوی می کنند، داود فهمید که طفل مرده است، و داود به خادمان خود گفت: «آیا طفل مرده است؟» گفتند: «مرده است.»

^{۲۰} آنگاه داود از زمین برخاسته، خویشتن راشست و شو داده، تدهین کرد و لباس خود را عوض نموده، به خانه خداوند رفت و عبادت نمود و به خانه خود آمده، خوراک خواست که پیشش گذاشتند و خورد.^{۲۱} و خادمانش به وی گفتند: «این چه کار است که کردی؟ وقتی که طفل زنده بود روزه گرفته، گریه نمودی و چون طفل مرد، برخاسته، خوراک خوردی؟»^{۲۲} او گفت: «وقتی که طفل زنده بود روزه گرفتم و گریه نمودم زیرا فکر کردم کیست که بداند که شاید خداوند بر من ترحم فرماید تا طفل زنده بماند،^{۲۳} اما الان که مرده است، پس چرا من روزه بدارم، آیا می توانم دیگر او را باز بیاورم؟! من نزد او خواهم رفت لیکن او نزد من باز نخواهد آمد.»

^{۲۴} و داود زن خود بتشیع را تسلی داد و نزد وی درآمده، با او خوابید و او پسری زاییده، او را سلیمان نام نهاد. و خداوند او را دوست داشت.
^{۲۵} و به دست ناتان نبی فرستاد و او را به خاطر خداوند یدیدیا نام نهاد.

^{۲۶} و یوآب بار به بنی عمون جنگ کرده، شهپادشاه نشین را گرفت.^{۲۷} و یوآب قاصدان نزد داود فرستاده، گفت که «بار به جنگ کردم و شهرآنها را گرفتم.»^{۲۸} پس الان بقیه قوم را جمع کن و در برابر شهر اردو زده، آن را بگیر، مبادا من شهر را بگیرم و به اسم من نامیده شود.»^{۲۹} پس داود تمامی قوم را جمع کرده، به ربه رفت و با آن جنگ کرده، آن را گرفت.^{۳۰} و تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند، و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.^{۳۱} و خلق آتجا را بیرون آورده، ایشان را زیراره هاو چومهای آهنین و تیشه های آهنین گذاشت و ایشان را از کوره آجرپزی گذرانید، و به همین طور با جمیع شهرهای بنی عمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.

۱۳

امنون و تamar

^۱ و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تamar بود، و امنون، پسر داود، او را دوست می داشت.^۲ و امنون به سبب خواهر خود تamar چنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او با کره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند.^۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود.^۴ و او وی را گفت: «ای پسر پادشاه چرا روزه به روز چنین لاغر می شوی و مرا خبر نمی دهی؟» امنون وی را گفت که «من تamar، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست می دارم.»

^۵ و یوناداب وی را گفت: «بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تamar بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا بینم و از دست وی بخورم.»^۶ پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تamar بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم.»

^۷ و داود نزد تamar به خانه اش فرستاده، گفت: «الان به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.»^۸ و تamar به خانه برادر خود، امنون، رفت. و او خوابیده بود. و آرد گرفته، خیر کرد، و پیش او قرصها ساخته، آنها را پخت.^۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن ابا نمود و گفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند.^{۱۰} و امنون به تamar گفت: «خوراک را به اطاق بیاور تا از دست

تو بخورد.» و تamar قرصها را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد. ۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.» ۱۲ او وی را گفت: «نای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحت را به عمل میاور. ۱۳ اما من بجای تنگ خود را بپرم و اما تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.» ۱۴ لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آورده، او را مجبور ساخت و با او خوابید.

۱۵ آنگاه امنون با شدت بر وی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «برخیز و برو.» ۱۶ او وی را گفت: «چنین ممکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود. ۱۷ پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده، گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.» ۱۸ و او جامه رنگارنگ دربر داشت زیرا که دختران باکره پادشاه به این گونه لباس، ملبس می شدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. ۱۹ و تamar خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می رفت، فریادی نمود.

۲۰ و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «که آیا برادرت، امنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر دوست و از این کار متفکر مباش.» پس تamar در خانه برادر خود، ابشالوم، در پریشان حالی ماند. ۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد. ۲۲ و ابشالوم به امنون سخنی نیک یا بد نگفت، زیرا که ابشالوم امنون را بغض می داشت، به علت اینکه خواهرش تamar را ذلیل ساخته بود.

مرگ امنون

۲۳ و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم است، پشم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود. ۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک حال، بنده تو، پشم برندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیاید.» ۲۵ پادشاه به ابشالوم گفت: «نای پسر، همه ما نخواستیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم.» و هر چند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید او را برکت داد. ۲۶ و ابشالوم گفت: «پس تمنا اینکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا با تو بیاید؟» ۲۷ اما چون ابشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. ۲۸ و ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که امنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مت رسید، آیا من شما را امر نفرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.» ۲۹ و خادمان ابشالوم با امنون به طوری که ابشالوم امر فرموده بود، به عمل آوردند، و جمیع پسران پادشاه برخاسته، هر کس به قاطر خود سوار شده، گریختند.

۳۰ و چون ایشان در راه می بودند، خبر به داود رسانیده، گفتند که «ابشالوم همه پسران پادشاه را کشته و یکی از ایشان باقی نمانده است.» ۳۱ پس پادشاه برخاسته، جامه خود را درید و به روی زمین دراز شد و جمیع بندگان با جامه دریده در اطرافش ایستاده بودند. ۳۲ اما یوناداب بن شعی برادر داود متوجه شده، گفت: «آقایم گمان نبرد که جمیع جوانان، یعنی پسران پادشاه کشته شده اند، زیرا که امنون تنها مرده است چونکه این، نزد ابشالوم مقرر شده بود از روزی که خواهرش تamar را ذلیل ساخته بود. ۳۳ و الان آقایم، پادشاه از این امر متفکر نشود، و خیال نکند که تمامی پسران پادشاه مرده اند زیرا که امنون تنها مرده است.»

۳۴ و ابشالوم گریخت، و جوانی که دیده بانی می کرد، چشمان خود را بلند کرده، نگاه کرد و اینک خلق بسیاری از پهلوی کوه که در عقبش بود، می آمدند. ۳۵ و یوناداب به پادشاه گفت: «اینک پسران پادشاه

می‌آید، پس به طوری که بنده ات گفت، چنان شد.»^{۳۶} و چون از سخن گفتن فارغ شد، اینک پسران پادشاه رسیدند و آواز خود را بلند کرده، گریستند، و پادشاه نیز و جمیع خادمانش به آواز بسیار بلند گریه کردند.

^{۳۷} و ابشالوم فرار کرده، نزد تلبای ابن عمی بود، پادشاه جشور رفت، و داود برای پسر خود هر روز نوحه گری می‌نمود. ^{۳۸} و ابشالوم فرار کرده، به جشور رفت و سه سال در آنجا ماند. ^{۳۹} و داود آرزو می‌داشت که نزد ابشالوم بیرون رود، زیرا درباره امنون تسلی یافته بود، چونکه مرده بود.

۱۴

بازگشت ابشالوم به اورشلیم

^۱ و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ابشالوم مایل است. ^۲ پس یوآب به تقویم فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «تمنا اینکه خویش را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی. ^۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت.

^۴ و چون زن تقویمه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ای پادشاه، اعانت فرما.» ^۵ و پادشاه به او گفت: «تو راجه شده است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هستم و شوهرم مرده است. ^۶ و کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا محاصره نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت. ^۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می‌گویند قاتل برادر خود را بسپار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به اینطور اخگر مرا که باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین و خواهند گذاشت.»

^۸ پادشاه به زن فرمود: «به خانه ات برو و من درباره ات حکم خواهم نمود.» ^۹ و زن تقویمه به پادشاه عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.» ^{۱۰} و پادشاه گفت: «هر که با تو سخن گوید، او را نزد من بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.» ^{۱۱} پس زن گفت: «ای پادشاه، بیوه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که موی از سر پسترت به زمین نخواهد افتاد.»

^{۱۲} پس زن گفت: «مستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «بگو.» ^{۱۳} زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیر کار است، چونکه پادشاه آواره شده خود را باز نیاورده است. ^{۱۴} زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن را نتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی‌گیرد بلکه تدبیرها می‌کند تا آواره شده‌ای از او آواره نشود.

^{۱۵} و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید. ^{۱۶} زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می‌خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند. ^{۱۷} و کنیز تو فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست تانیک و بد را تشخیص کند، و بیوه، خدای تو همراه تو باشد.»

^{۱۸} پس پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی را که از تو سوال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد: «آقایم پادشاه، بفرماید.» ^{۱۹} پادشاه گفت: «آیا دست یوآب در همه این کار با توییست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچ کس از هر چه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی‌

تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یوآب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است. ۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یوآب، این کار را کرده است، اما حکمت آقا، مثل حکمت فرشته خدا می باشد تا هر چه بر روی زمین است، بداند.»

۲۱ پس پادشاه به یوآب گفت: «اینک این کار را کرده ام. حال برو و ایشالوم جوان را باز آورد.» ۲۲ آنگاه یوآب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یوآب گفت: «ای آقا، پادشاه امروز بنده ات می داند که در نظر تو التفات یافته ام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» ۲۳ پس یوآب برخاسته، به جشور رفت و ایشالوم را به اورشلیم بازآورد. ۲۴ و پادشاه فرمود که به خانه خود برگردد و روی مرا ببیند. پس ایشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید.

۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار مدوح مثل ایشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. ۲۶ و هنگامی که موی سرخود را می چید، (زیرا آن را در آخر هر سال می چید، چونکه بر او سنگین می شد و از آن سبب آن را می چید) موی سر خود را وزن نموده، دوپست مثقال به وزن شاه می یافت. ۲۷ و برای ایشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به تامل زاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود.

۲۸ و ایشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. ۲۹ پس ایشالوم، یوآب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید. ۳۰ پس به خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یوآب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ایشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. ۳۱ آنگاه یوآب برخاسته، نزد ایشالوم به خانه اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مرا آتش زده اند؟» ۳۲ ایشالوم به یوآب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگوئی برای چه از جشور آمده ام؟ مرا بهتر می بود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گاهی در من باشد، مرا بکشد.» ۳۳ پس یوآب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ایشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ایشالوم را بوسید.

۱۵

شگرد ایشالوم

۱ و بعد از آن، واقع شد که ایشالوم اربابه ای و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بدوند، مهیا نمود. ۲ و ایشالوم صبح زود برخاسته، به نگاره راه دروازه می ایستاد، و هر کسی که دعوائی می داشت و نزد پادشاه به محاکمه می آمد، ایشالوم او را خوانده، می گفت: «تو از کدام شهر هستی؟» و او می گفت: «بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.» ۳ و ایشالوم او را می گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.» ۴ و ایشالوم می گفت: «کاش که در زمین داور می شدم و هر کس که دعوائی یا مرافعه ای می داشت، نزد من می آمد و برای او انصاف می نمودم.» ۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می نمود، دست خود را دراز کرده، او را می گرفت و می بوسید. ۶ و ایشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری می آمدند بدین منوال عمل می نمود، پس ایشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت.

۷ و بعد از انقضای چهل سال، ایشالوم به پادشاه گفت: «مستدعی اینکه بروم تا نذری را که برای خداوند در حبرون کرده ام، وفا نمایم، ۸ زیرا که بنده ات وقتی که در جشور ارام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم بازآورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.» ۹ پادشاه وی را گفت: «به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت. ۱۰ و ایشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «به مجرد

شنیدن آواز کرنا بگویند که ایشالوم در حبرون پادشاه شده است.»^{۱۱} و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه ایشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی ندانستند.^{۱۲} و ایشالوم اختیوفل جیلونی را که مشیر داود بود، از شورش، جیلوه، وقتی که قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ایشالوم روزبه روز زیاده می‌شدند.

فرار داود

^{۱۳} و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «دلهای مردان اسرائیل در عقب ایشالوم گرویده است.»^{۱۴} و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «برخاسته، فرار کنیم والا ما را از ایشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد و بدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیر بزنند.»^{۱۵} و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «اینک بندگان حاضرند برای هرچه آقای مبادشاه اختیار کند.»^{۱۶} پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او بودند، برای نگاه داشتن خانه وا گذاشت.^{۱۷} و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، در بیت مرحتی توقف نمودند.^{۱۸} و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جبتیان، یعنی ششصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند.

^{۱۹} و پادشاه به اتای جتی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می‌آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده‌ای.»^{۲۰} دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می‌روم به جایی که می‌روم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.»^{۲۱} و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هر جایی که آقایم پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.»^{۲۲} و داود به اتای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند.^{۲۳} و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه پیاپی گذشتند.

^{۲۴} و اینک صادوق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا را نهادند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایلاتا قربانی می‌گذرانید.^{۲۵} و پادشاه به صادوق گفت: «تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن را و مسکن خود را به من نشان خواهد داد.»^{۲۶} و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضرم هرچه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.»^{۲۷} و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «آیا تو رایی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یونانان، پسر ایلاتار، همراه شما باشند.»^{۲۸} بدانید که من در کاره‌های پیاپی درنگ نخواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا بخبر سازد.»^{۲۹} پس صادوق و ایلاتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانید، در آنجا ماندند.

^{۳۰} و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هریک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند.^{۳۱} و داود را خبر داده، گفتند: «که اختیوفل، یکی از فتنه انگیزان، با ایشالوم شده است. و داود گفت: «ای خداوند، مشورت اختیوفل را حماقت گردان.»

^{۳۲} و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا را بجمعه می‌کنند رسید، اینک حوشای ارکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد.^{۳۳} و داود وی را گفت: «اگر همراه من بپایی برای من بار خواهی شد.»^{۳۴} اما اگر به شهر برگردی و به ایشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اختیوفل را برای من باطل خواهی گردانید.^{۳۵} و آیا صادوق و ایلاتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هر چیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و ایلاتار کهنه اعلام نما.^{۳۶} و

اینک دوپسر ایشان اخیمعص، پسر صادوق، و یوناتان، پسر ایلتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می شنوید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.»^{۳۷} پس حوشای، دوست داود، به شهر رفت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

۱۶

داود و صیبا

۱ و چون داود از سر کوه اندکی گذشته بود، اینک صیبا، خادم مفیبوش، بایک جفت الاغ آراسته که دوپست قرص نان و صد قرص کشمش و صد قرص انجیر و یک مشک شراب بر آنها بود، به استقبال وی آمد. ۲ و پادشاه به صیبا گفت: «از این چیزها چه مقصود داری؟» صیبا گفت: «الاغها به جهت سوار شدن اهل خانه پادشاه، و نان و انجیر برای خوراک خادمان، و شراب به جهت نوشیدن خسته شدگان در پایان است.» ۳ پادشاه گفت: «اما پسر آقایت کجا است؟» صیبا به پادشاه عرض کرد: «اینک در اورشلیم مانده است، زیرا فکر می کند که امروز خاندان اسرائیل سلطنت پدر مرا به من رد خواهند کرد.» ۴ پادشاه به صیبا گفت: «اینک کل مایملک مفیبوش از مال توست.» پس صیبا گفت: «اظهار بندگی می نمایم ای آقام پادشاه، تنها اینکه در نظر تو التفات یابم.»

دشنام شعی

۵ و چون داود پادشاه به بحوریم رسید، اینک شخصی از قبیله خاندان شاول مسمی به شعی از آنجا بیرون آمد و چون می آمد، دشنام می داد. ۶ و به داود و به جمیع خادمان داود پادشاه سنگهای انداخت، و تمامی قوم و جمیع شیاعان به طرف راست و چپ او بودند. ۷ و شعی دشنام داده، چنین می گفت: «دور شو شوای مردخون ریز وای مرد بیعالم! ۸ خداوند تمامی خون خاندان شاول را که در جایش سلطنت نمودی بر تو رد کرده، و خداوند سلطنت را به دست پسر تو ابشالوم، تسلیم نموده است، و اینک چونکه مردی خون ریز هستی، به شرارت خود گرفتار شده ای.»

۹ و ایشای ابن صرویه به پادشاه گفت که «چرا این سگ مرده، آقام پادشاه را دشنام دهد؟ مستدعی آنکه بروم و سرش را از تن جدا کنم.»

۱۰ پادشاه گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است؟ بگذارید که دشنام دهد، زیرا خداوند او را گفته است که داود را دشنام بده، پس کیست که بگوید چرا این کار را می کنی؟» ۱۱ و داود به ایشای و به تمامی خادمان گفت: «اینک پسر من که از صلب من بیرون آمد، قصد جان من دارد، پس حال چند مرتبه زیاده این بنیامینی، پس او را بگذارید که دشنام دهد زیرا خداوند او را امر فرموده است. ۱۲ شاید خداوند بر مصیبت من نگاه کند و خداوند به عوض دشنامی که او امروز به من می دهد، به من جزای نیکو دهد.» ۱۳ پس داود و مردانش راه خود را پیش گرفتند و اما شعی در برابر ایشان به جانب کوه می رفت و چون می رفت، دشنام داده، سنگها به سوی او می انداخت و خاک به هوا می پاشید. ۱۴ و پادشاه با تمامی قومی که همراهش بودند، خسته شده، آمدند و در آنجا استراحت کردند.

۱۵ و اما ابشالوم و تمامی گروه مردان اسرائیل به اورشلیم آمدند، و اختیوئل همراهش بود، ۱۶ و چون حوشای ارکی، دوست داود، نزد ابشالوم رسید، حوشای به ابشالوم گفت: «پادشاه زنده بماند! پادشاه زنده بماند!» ۱۷ و ابشالوم به حوشای گفت: «آیا مهربانی تو با دوست خود این است؟ چرا با دوست خود زلفی؟» ۱۸ و حوشای به ابشالوم گفت: «نی، بلکه هر کس را که خداوند و این قوم و جمیع مردان اسرائیل برگزیده باشند، بنده او خواهد بود و نزد او خواهم ماند. ۱۹ و ثانی که را می باید خدمت نمایم؟ آیا نه نزد پسر او؟ پس چنانکه به حضور پدر تو خدمت نموده ام، به همان طور در حضور تو خواهم بود.»

۲۰ و ابشالوم به اخیتوفل گفت: «شما مشورت کنید که چه بکنیم.»^{۲۱} و اخیتوفل به ابشالوم گفت که «نزد متعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، درآی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.»^{۲۲} پس خیمه‌ای بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد متعه های پدرش درآمد.^{۲۳} و مشورتی که اخیتوفل در آن روزها می‌داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اخیتوفل هم به داود و هم به ابشالوم می‌داد، چنین می‌بود.

۱۷

۱ و اخیتوفل به ابشالوم گفت: «مراذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم.»^۲ پس در حالی که او خسته و دستپایش سست است بر اورسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت.^۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می‌طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.»^۴ و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد.

۵ و ابشالوم گفت: «حوشای ارکی را نیز بخوانید تا بشنوم که او چه خواهد گفت.»^۶ و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «اخیتوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که بر حسب رای او عمل نمایم یا نه.»^۷ حوشای به ابشالوم گفت: «مشورتی که اخیتوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.»^۸ و حوشای گفت: «می‌دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تلخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم غمی ماند.^۹ اینک او الان در حفره‌ای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدایفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است.»^{۱۰} و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می‌دانند که پدرت و جباری است و رفیقانش شجاع هستند.^{۱۱} لذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا بثرشبع که مثل ریگ کنار دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود.^{۱۲} پس در مکانی که یافت می‌شود بر او خواهیم رسید، و مثل شبی که بر زمین می‌ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می‌باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند.^{۱۳} و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزه‌ای هم در آن پیدا نشود.»

۱۴ پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای ارکی از مشورت اخیتوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اخیتوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند.^{۱۵} و حوشای به صادق و ابیاتار کهنه گفت: «اخیتوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده‌ام.^{۱۶} پس حال به زودی بفرستید و داود را اطلاع داده، گوید: امشب در گازه های بیابان توقف منما بلکه به هر طوری که توانی عبور کن، مبادا پادشاه و همه کسانی که همراه وی می‌باشند، بلعیده شوند.»

۱۷ و یوناتان و اخیمعص نزد عین روجل توقف می‌نمودند و کنیزی رفته، برای ایشان خبر می‌آورد، و ایشان رفته، به داود پادشاه خبر می‌رسانیدند، زیرا نمی‌توانستند به شهر داخل شوند که مبادا خویشترن را ظاهر سازند.^{۱۸} اماغلامی ایشان را دیده، به ابشالوم خبر داد، و هر دوی ایشان به زودی رفته، به خانه شخصی در بحوریم داخل شدند و در حیاط او چاهی بود که در آن فرود شدند.^{۱۹} و زن، سرپوش چاه را گرفته، بر دهنه‌اش گسترانید و بلغور بر آن ریخت. پس چیزی معلوم نشد.^{۲۰} و خادمان ابشالوم زندان زن به خانه درآمده، گفتند: «اخیمعص

و یونانان کجایند؟» زن به ایشان گفت: «از نهر آب عبور کردند.» پس چون جستجو کرده، نیافتند، به اورشلیم برگشتند.

۲۱ و بعد از رفتن آنها، ایشان از چاه برآمدند و رفته، داود پادشاه را خبر دادند و به داود گفتند: «برخیزید و به زودی از آب عبور کنید، زیرا که اخیئوفل درباره شما چنین مشورت داده است.» ۲۲ پس داود و تمامی قومی که همراهش بودند، برخاستند و از اردن عبور کردند و تا طلوع فجر یکی باقی نماند که از اردن عبور نکرده باشد. ۲۳ اما چون اخیئوفل دید که مشورت او بجا آورده نشد، الاغ خود را بیاراست و برخاسته، به شهر خود به خانه‌اش رفت و برای خانه خود تدارک دیده، خویشتن را خفه کرد و مرد و او را در قبر پدرش دفن کردند. ۲۴ اما داود به محنائیم آمد و ابشالوم از اردن گذشت و تمامی مردان اسرائیل همراهش بودند. ۲۵ و ابشالوم، عماسا را به جای یوآب به سرداری لشکر نصب کرد، و عماسا پسر شخصی مسمی به یترای اسرائیلی بود که نزد ایجایل، دختر ناحاش، خواهر صرویه، مادر یوآب درآمده بود. ۲۶ پس اسرائیل و ابشالوم در زمین جلعاد اردوزدند. ۲۷ و واقع شد که چون داود به محنائیم رسید، شوبی ابن ناحاش از ریت بنی عمون و ماکیر بن عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعادی از روجلیم، ۲۸ بسترها و کاسه‌ها و ظروف سفالین و گندم و جو و آرد و خوشه‌های برشته و باقلا و عدس و نخود برشته، ۲۹ و عسل و کره و گوسفندان و پیترگا و برای خوراک داود و قومی که همراهش بودند آوردند، زیرا گفتند که قوم در بیابان گرسنه و خسته و تشنه می‌باشند.

۱۸

مرگ ابشالوم

۱ و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود. ۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به دست یوآب و ثلثی به دست ایبشای ابن صرویه، برادر یوآب، و ثلثی به دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می‌آیم.» ۳ اما قوم گفتند: «تو همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم درباره ما فکر نخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم برای ما فکر نخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی، پس الان بهتر این است که ما را از شهر امداد کنی.» ۴ پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهیم کرد.» و پادشاه به جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها و هزاره هابیرون رفتند. ۵ و پادشاه یوآب و ایبشای و اتای را امر فرموده، گفت: «به خاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون پادشاه جمیع سرداران را درباره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند.

۶ پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود. ۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند. ۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند.

۹ و ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه‌های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوط گرفتار شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگشت. ۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «اینک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» ۱۱ و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «هان تو دیده‌ای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مثقال نقره و کربندی به تو می‌دادم.» ۱۲ آن شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مثقال نقره به دست من می‌رسید دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی‌کردم، زیرا که پادشاه تو را و ایبشای و اتای را به سمع ما امر فرموده، گفت: «زنهار هر یکی از شما درباره ابشالوم جوان باحذر باشید. ۱۳ والا بر جان خود ظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی‌ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.»

۱۴ آنگاه یوآب گفت: «نمی توانم با تو به اینطور تاخیر نمایم.» پس سه تیر به دست خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود. ۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور ابشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند.

۱۶ و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود. ۱۷ و ابشالوم را گرفته، او را در حفرة بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هریک به خیمه خود فرار کردند. ۱۸ اما ابشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ید ابشالوم خوانده می شود.

آگاهی داود از مرگ ابشالوم

۱۹ و اخیمعص بن صادوق گفت: «حال بروم و مرده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.» ۲۰ یوآب او را گفت: «تو امروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امروز مرده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.» ۲۱ و یوآب به کوشی گفت: «برو و از آنچه دیده ای به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید. ۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «هرچه بشود، ملتئم اینک من نیز در عقب کوشی بدم.» یوآب گفت: «ای پسر من چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که ببری؟» ۲۳ گفت: «هرچه بشود، بدم.» او وی را گفت: «بدو.» پس اخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست.

۲۴ و داود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می دود. ۲۵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست بشارت می آورد.» و او می آمد و نزدیک می شد. ۲۶ و دیده بان، شخص دیگر را دید که می دود و دیده بان به دربان آواز داده، گفت: «شخصی به تنهایی می دود.» و پادشاه گفت: «او نیز بشارت می آورد.» ۲۷ و دیده بان گفت: «دویدن اولی رای بینم که مثل دویدن اخیمعص بن صادوق است.» پادشاه گفت: «او مرد خوبی است و خبر خوب می آورد.»

۲۸ و اخیمعص ندا کرده، به پادشاه گفت: «سلامتی است.» و پیش پادشاه رو به زمین افتاده، گفت: «یهوه خدای تو متبارک باد که مردمانی که دست خود را بر آقام پادشاه بلند کرده بودند، تسلیم کرده است.» ۲۹ پادشاه گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت است؟ و اخیمعص در جواب گفت: «چون یوآب، بنده پادشاه و بنده تو رافراستاد، هنگامه عظیمی دیدم که ندانستم که چه بود.» ۳۰ و پادشاه گفت: «بگرد و اینجا بایست.» و او به آن طرف شده، بایستاد.

۳۱ و اینک کوشی رسید و کوشی گفت: «برای آقام، پادشاه، بشارت است، زیرا خداوند امروز انتقام تو را از هر که با تو مقاومت می نمود، کشیده است.» ۳۲ و پادشاه به کوشی گفت: «آیا ابشالوم جوان به سلامت است؟» کوشی گفت: «دشمنان آقام، پادشاه، و هر که برای ضرر تو برخیزد، مثل آن جوان باشد.»

۳۳ پس پادشاه، بسیار مضطرب شده، به بالاخانه دروازه برآمد و می گریست و چون می رفت، چنین می گفت: «ای پسر ابشالوم! ای پسر! پسر ابشالوم! کاش که به جای تومی مردم، ای ابشالوم پسر من!»

۱۹

۱ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می کند و برای ابشالوم ماتم گرفته است. ۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است. ۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی نجات دزدانه می آیند.

۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد که ای پسر! ایشالوم! ای ایشالوم! پسر! ای پسر من! ۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمده، گفت: «امروز روی تمامی بندگان خود را شرم‌نده ساختی که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنانت و جان متعه هایت را امروز نجات دادند. ۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امروز ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد توهیچند و امروز فهمیدیم که اگر ایشالوم زنده می‌ماند و جمیع ما امروز می‌مردیم آنگاه در نظرتو پسند می‌آمد. ۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل‌آویز بگو، زیرا به خداوند قسم می‌خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلایایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.» ۸ پس پادشاه برخاست و زردروازه بنشست و تمامی قوم را خبر قوم را داده، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند.

بازگشت داود به اورشلیم

۹ و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، می‌گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رها نیده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب ایشالوم از زمین فرار کرده است. ۱۰ و ایشالوم که او را برای خود مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بازآوردن پادشاه تاخیر می‌نمایید؟»

۱۱ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار که نه فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگوئید: شما چرا در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانه‌اش رسیده است. ۱۲ شما برداران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه، آخر همه می‌باشید؟ ۱۳ و به عمارا بگوئید: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر، نباشی.» ۱۴ پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که تو تمامی بندگان برگردید. ۱۵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند.

۱۶ و شعی بن جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد. ۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبیا، خادم خاندان شاول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند. ۱۸ و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هرچه در نظرش پسند آید بجا آورند.

۱۹ و به پادشاه گفت: «آقایم گاهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می‌آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد. ۲۰ زیرا که بنده تو می‌داند که گاه کرده‌ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده‌ام و به استقبال آقایم، پادشاه، فرود شده‌ام.» ۲۱ و ابیشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟» ۲۲ اما داود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیا نمی‌دانم که من امروز بر اسرائیل پادشاه هستم؟» ۲۳ پس پادشاه به شعی گفت: «نخواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد.

۲۴ و مغیوبشت، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود. ۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه وی را گفت: «ای مغیوبشت چرا با من نیامدی؟» ۲۶ او عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیرا بنده ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بنده تولنگ است. ۲۷ و او بنده تو را نزد آقایم، پادشاه، متهم کرده است، لیکن

آقام، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هرچه در نظرت پسند آید، به عمل آور. ۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقام، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خوردگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگرچه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم.» ۲۹ پادشاه وی را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می گویی؟ گفتیم که تو صیبا، زمین را تقسیم نمایم.» ۳۰ مفیوبشت به پادشاه عرض کرد: «نی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقام، پادشاه، به خانه خود به سلامتی برگشته است.»

۳۱ و برزلائی جلعادی از روجلیم فرود آمد و با پادشاه از اردن عبور کرد تا او را به آن طرف اردن مشایعت نماید. ۳۲ و برزلائی مرد بسیار پیر هشتادساله بود، و هنگامی که پادشاه در محنایم توقف می نمود او را پرورش می داد زیرا مردی بسیار بزرگ بود. ۳۳ و پادشاه به برزلائی گفت: «تو همراه من بیا و تو را در اورشلیم پرورش خواهم داد.»

۳۴ برزلائی به پادشاه عرض کرد: «ایام سالهای زندگی من چند است که با پادشاه به اورشلیم پیام؟ ۳۵ من امروز هشتاد ساله هستم و آبی می توانم در میان نیک و بد تمیز بدهم و آیا بنده تو طعم آنچه را که می خورم و می نوشم، توانم دریافتم؟ یا دیگر آواز مغنیان و مغنیات را توانم شنیدم؟ پس چرا بنده ات دیگر برای آقام پادشاه بار باشد؟ ۳۶ لهذا بنده تو همراه پادشاه اندکی از اردن عبور خواهد نمود و چرا پادشاه مرا چنین مکافات بدهد. ۳۷ بگذار که بنده ات برگردد تا در شهر خود نزد قبر پدر و مادر خویش بمیرم، و اینکه بنده تو، که هم، همراه آقام پادشاه بروم و آنچه در نظرت پسند آید با او به عمل آور.»

۳۸ پادشاه گفت: «که هم همراه من خواهد آمد و آنچه در نظر تو پسند آید، با وی به عمل خواهم آورد و هرچه از من خواهش کنی برای تو به انجام خواهم رسانید.» ۳۹ پس تمامی قوم از اردن عبور کردند و چون پادشاه عبور کرد، پادشاه برزلائی را بوسید و وی را برکت داد و او به مکان خود برگشت. ۴۰ و پادشاه به جلیل رفت و که هم همراهش آمد و تمامی قوم یهودا و نصف قوم اسرائیل نیز پادشاه را عبور دادند.

۴۱ و اینکه جمیع مردان اسرائیل نزد پادشاه آمدند و به پادشاه گفتند: «چرا بردارن ما، یعنی مردان یهودا، تو را دزدیدند و پادشاه و خاندانش را و جمیع کسان داود را همراهش از اردن عبور دادند؟» ۴۲ و جمیع مردان یهودا به مردان اسرائیل جواب دادند: «از این سبب که پادشاه از خویشان ماست، پس چرا از این امر حسدی بریدی؟ آیا چیزی از پادشاه خورده ایم یا انعامی به ما داده است؟» ۴۳ و مردان اسرائیل در جواب مردان یهودا گفتند: «ما را در پادشاه ده حصه است و حق ما در داود از شما بیشتر است. پس چرا ما را حقیر شمردید؟ و آیا ما برای بازآوردن پادشاه خود، اول سخن نگفتیم؟» اما گفتگوی مردان یهودا از گفتگوی مردان اسرائیل مختصرتر بود.

۲۰

گردنکنشی شمع

۱ و اتفاق مرد بلعال، مسمی به شمع بن بکری بنیامینی در آنجا بود و کرنا را نواخته، گفت که «ما را در داود حصه ای نیست، و برای ما در پسر یسا نصیبی نی، ای اسرائیل! هرکس به خیمه خود برود.» ۲ و تمامی مردان اسرائیل از متابعت داود به متابعت شمع ابن بکری برگشتند، اما مردان یهودا از اردن تا اورشلیم، پادشاه را ملازمت نمودند.

۳ و داود به خانه خود در اورشلیم آمد، و پادشاه ده زن متعه را که برای نگاهبانی خانه خود گذاشته بود، گرفت و ایشان را در خانه محروس نگاه داشته، پرورش داد، اما نزد ایشان داخل نشد و ایشان تا روز مردن در حالت بیوگی محبوس بودند.

۴ و پادشاه به عماسا گفت: «مردان یهودا را در سه روز نزد من جمع کن و تو در اینجا حاضر شو.» ۵ پس عماسا رفت تا یهودا را جمع کند، اما از زمانی که برایش تعیین نموده بود تاخیر کرد. ۶ و داود به ابیشای گفت:

«الان شمع بن بکری پیشتر از ایشالوم به ما ضرر خواهد رسانید، پس بندگان آقایت را برداشته، او را تعاقب نما مبادا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از نظر ما رهایی یابد.»^۷ و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شمع بن بکری از اورشلیم روانه شدند.^۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی در برداشت و بر آن بندششیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می‌رفت شمشیر از غلاف افتاد.^۹ و یوآب به عماسا گفت: «ای برادرم آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد.^{۱۰} و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا نمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احشایش به زمین ریخت و او را دوباره نزد و مرد.

^{۱۱} و یکی از خادمان یوآب نزدوی ایستاده، گفت: «هرکه یوآب را می‌خواهد و هرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.»^{۱۲} و عماسا در میان راه در خوش می‌غلطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند، عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هر که نزدش می‌آید، می‌ایستد.^{۱۳} پس چون از میان راه برداشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شمع بن بکری را تعاقب نمایند.

^{۱۴} و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تا بیت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند.^{۱۵} و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشته‌ای در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تا آن را منهدم سازند.^{۱۶} و زنی حکیم از شهر صدادرداد که بشنود: «به یوآب بگوید: اینجا نزدیک یا تا تو سخن گویم.»^{۱۷} و چون نزدیک وی شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.»^{۱۸} پس زن متکلم شده، گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که هرآینه درآبل می‌باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می‌کردند.^{۱۹} من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می‌کنی؟»^{۲۰} پس یوآب در جواب گفت: «حاشا از من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم.»^{۲۱} کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شمع بن بکری از کوهستان افرازم دست خود را بر داود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.»^{۲۲} پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شمع بن بکری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا را نواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت.

^{۲۳} و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بنایاهو ابن یهویداع سردار کریتیان و فلیتیان بود.^{۲۴} و ادورام سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار،^{۲۵} و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند،^{۲۶} و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.

۲۱

انتقام برای جبعونیان

^۱ و در ایام داود، سه سال علی‌الافتعال قحطی شد، و داود به حضور خداوند سوال کرد و خداوند گفت: «به سبب شاول و خاندان خون ریز او شده است زیرا که جبعونیان را کشت.»^۲ و پادشاه جبعونیان را خوانده، به ایشان گفت (اما جبعونیان از بنی اسرائیل نبودند بلکه از بقیه اموریان، و بنی اسرائیل برای ایشان قسم خورده بودند؛ لیکن شاول از غیرتی که برای اسرائیل و یهودا داشت، قصد قتل ایشان می‌نمود.)^۳ و داود به جبعونیان گفت: «برای شما چه بکنم و با چه چیز کفاره نمایم تا نصیب خداوند را برکت دهید.»^۴ جبعونیان وی را گفتند: «از شاول و خاندانش، نقره و طلا نمی‌خواهیم و نه آنکه کسی در اسرائیل برای ما کشته شود.» او گفت: «هرچه

شما بگوئید، برای شما خواهم کرد.»^۵ ایشان به پادشاه گفتند: «آن شخص که مارا تباه می‌ساخت و برای ما تدبیر می‌کرد که ما راه‌لاک سازد تا در هیچ کدام از حدود اسرائیل باقی نمانیم،^۶ هفت نفر از پسران او به ما تسلیم شوند تا ایشان را در حضور خداوند در جعبه شاول که برگزیده خداوند بود به دار کشیم.» پادشاه گفت: «ایشان را به شما تسلیم خواهم کرد.»

^۷ اما پادشاه، مفی‌بوش بن یوناتان بن شاول را دریغ داشت، به سبب قسم خداوند که در میان ایشان، یعنی در میان داود و یوناتان بن شاول بود.^۸ و پادشاه ارمونی و مفی‌بوش، دو پسر رصفه، دختر ایه که ایشان را برای شاول زاییده بود، و پنج پسر میکال، دختر شاول را که برای عدرئیل بن برزلی محولاتی زاییده بود، گرفت،^۹ و ایشان را به دست جبعونیان تسلیم نموده، آنها را در آن کوه به حضور خداوند به دار کشیدند و این هفت نفر با هم افتادند، و ایشان در ابتدای ایام حصاد دراول درویدن جو کشته شدند.

^{۱۰} و رصفه، دختر ایه، پلاسی گرفته، آن را برای خود از ابتدای درو تا باران از آسمان برایشان بارانیده شد، بر صخره‌ای گسترانید، و نگذاشت که پرندگان هوا در روز، یا بهایم صحرادر شب برایشان بیایند.^{۱۱} و داود را از آنچه رصفه، دختر ایه، متعه شاول کرده بود، خبر دادند.^{۱۲} پس داود رفته، استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از اهل یابیش جلعاد گرفت که ایشان آنها را از شارع عام بیت‌شان دزدیده بودند، جایی که فلسطینیان آنها را آویخته بودند در روزی که فلسطینیان شاول را در جلیوع کشته بودند.^{۱۳} و استخوانهای شاول و استخوانهای پسرش، یوناتان را از آنجا آورد و استخوانهای آنانی را که بر دار بودند نیز، جمع کردند.^{۱۴} و استخوانهای شاول و پسرش یوناتان را در صیلع، در زمین بنیامین، در قبر پدرش قیس، دفن کردند و هر چه پادشاه امر فرموده بود، بجا آوردند. و بعد از آن، خدا به جهت زمین اجابت فرمود.

جنگ با فلسطینیان

^{۱۵} و باز فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و داود با بندگانش فرود آمده، با فلسطینیان مقاتله نمودند و داود و امانده شد.^{۱۶} و ییشی بنوب که از اولاد رافا بود و وزن نیزه او سیصد مثقال برنج بود و شمشیری نو بر کمر داشت، قصد کشتن داود نمود.^{۱۷} اما ایشای ابن صرویه او را مدد کرده، آن فلسطینی را زد و کشت. آنگاه کسان داود قسم خورده، به وی گفتند: «بار دیگر همراه ما به جنگ نخواستی آمد مبادا چراغ اسرائیل را خاموش گردانی.»^{۱۸} و بعد از آن نیز، جنگی با فلسطینیان در جوب واقع شد که در آن سبکای حوشاتی، صاف را که او نیز از اولاد رافا بود، کشت.^{۱۹} و باز جنگ با فلسطینیان در جوب واقع شد و الحانان بن یعری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیزه‌اش مثل نورد جولاهکان بود.^{۲۰} و دیگر جنگی در جت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هریک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود.^{۲۱} و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شعی، برادر داود، او را کشت.^{۲۲} این چهار نفر برای رافا در جت زاییده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

۲۲

سرود داود

^۱ و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود.^۲ و گفت: «خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است.^۳ خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سپر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات‌دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهانید.^۴ خداوند را که سزاورا کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت.^۵ زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، و سیلهای عصیان مرا ترسانیده بود.

- ۶ رسنهای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند.
- ۷ در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیكل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید.
- ۸ آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم او متحرک گردیدند.
- ۹ از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن فروخته گردید.
- ۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهایش بود.
- ۱۱ بر کروبین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید.
- ۱۲ ظلمت را به اطراف خود سایبانها ساخت. و اجتماع آنها و ابرهای متراکم افلاک را.
- ۱۳ از درخشندگی‌ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش فروخته گردید.
- ۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید.
- ۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید.
- ۱۶ پس عمق‌های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توبیخ خداوند و از نفخه باد بینی وی.
- ۱۷ از اعلی علین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید.
- ۱۸ مرا از دشمنان زور آوردم رهائی داد. و از میغضاتم، چونکه از من قویتر بودند.
- ۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود.
- ۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می‌داشت.
- ۲۱ پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید.
- ۲۲ زیرا که طریق‌های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصیان نورزیدم.
- ۲۳ چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. و از فرائض او انحراف نورزیدم.
- ۲۴ و به حضور او کامل شدم. و از عصیان ورزیدن، خویشتن را باز داشتم.
- ۲۵ بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و بر حسب صداقتی که در نظر وی داشتم.
- ۲۶ با شخص رحیم، خویشتن را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد.
- ۲۷ با شخص طاهر به طهارت عمل خواهی نمود. و با کج خلقان مخالفت خواهی کرد.
- ۲۸ و قوم مستمند را نجات خواهی داد. اما چشمان تو بر متکبران است تا ایشان را پست گردانی.
- ۲۹ زیرا که توای خداوند، نور من هستی. و خداوند، تاریکی مرا به روشنائی مبدل خواهد ساخت.
- ۳۰ زیرا که به استعانت تو بر لشکری تاخت آوردم. و به مدد خدای خود بر حصارها جست و خیز نمودم.
- ۳۱ و اما خدا، طریق وی کامل است؛ و کلام خداوند مضاف؛ و او برای جمیع متوکلاش سپهری باشد.
- ۳۲ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صخره غیر از خدای ما؟
- ۳۳ خدا قلعه استوار من است. و طریق مرا کامل می‌سازد.
- ۳۴ و پایهایم را مثل پای غزال می‌گرداند، و مرا بر مکانهای بلندم برپا می‌دارد.
- ۳۵ دستهای مرا به جنگ تعلیم می‌دهد، و به بازوی خود کمان برنجین را می‌کشم.
- ۳۶ و سپهر نجات خود را به من خواهی داد، و لطف تو مرا بزرگ خواهد ساخت.
- ۳۷ قدمهای مرا در زیر من وسعت دادی که پایهایم نلغزید.
- ۳۸ دشمنان خود را تعاقب نموده، ایشان را هلاک خواهم ساخت، و تا نابود نشوند بر نخواهم گشت.
- ۳۹ ایشان را خراب کرده، خرد خواهم ساخت تا دیگر برنجیزند، و زیر پایهایم خواهند افتاد.

۴۰ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت خواهی بست، و آنانی را که به ضد من برخیزند در زیر من خم خواهی ساخت.
 ۴۱ و دشمنانم را پیش من منهزم خواهی کرد تا خصمان خود را منقطع سازم.
 ۴۲ فریاد برمی آورند، اما رهندهای نیست؛ و به سوی خداوند، لیکن ایشان را اجابت نخواهد کرد.
 ۴۳ پس ایشان را مثل غبار زمین نرم می کنم. و مثل گل کوجه‌ها کوبیده، پایمال می سازم.
 ۴۴ و تو مرا از مخاصمات قوم من خواهی رها کنید، و مرا برای سرداری امت‌ها حفظ خواهی کرد، و قومی را که نشناخته بودم، مرا بندگی خواهند نمود.
 ۴۵ غریبان نزد من تذلل خواهند کرد و به مجرد شنیدن من، مرا اطاعت خواهند نمود.
 ۴۶ غریبان پرمرده خواهند گردید و از مکان‌های مخفی خود با ترس بیرون خواهند آمد.
 ۴۷ خداوند زنده است و صخره من متبارک و خدای صخره نجات من متعال باد.
 ۴۸ ای خدایی که برای من انتقام می کنی و قومهارا زیر من پست می سازی.
 ۴۹ و مرا از دست دشمنانم بیرون می آوری و بر مقاومت کنندگانم مرا بلند می گردانی. تو مرا از مردم ظالم خلاصی خواهی داد.
 ۵۰ بنابراین ای خداوند، تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. و به نام تو ترنم خواهم نمود.
 ۵۱ نجات عظیمی برای پادشاه خود می نمایم. و برای مسیح خویش رحمت را پدید می آورم. به جهت داود و ذریت وی تا ابدالابد.»

۲۳

سخنان آخر داود

۱ و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبانم جاری گردید. ۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشد و با خدا ترسی سلطنت نماید. ۴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بی‌ابر، هنگامی که علف سبز از زمین می‌روید، به سبب درخشندگی بعد از باران. ۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هر چند آن را نمونی دهد. ۶ لیکن جمیع مردان بلیعال مثل خارهایند که دور انداخته می‌شوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت. ۷ و کسی که ایشان را لمس نماید، می‌باید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد.»

شجاعان داود

۸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشبت تحکونی که سردار شالیشیم بود که همان عدینو عصبی باشد که بر هشتصد نفرتاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت.
 ۹ و بعد از او العازار بن دودو این اخوخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطینیان را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ۱۰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر چسبید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او فقط برای غارت کردن برگشتند.
 ۱۱ و بعد از او شمه بن آجی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پراز عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد.

۱۳ و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، زرداود در وقت حصاد به مغاره علام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۴ داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که زردروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» ۱۶ پس آن سه مرد شیخ، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ۱۷ و گفت: «ای خداوند حاشا از من که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است.

۱۸ و ایشای، برادر یوآب بن صرویه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سبب نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید.

۲۰ و بنیاهو ابن یهویداع، پسر مردی شیخ قبصیل، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره‌ای فرود شده، شیری را بکشت. ۲۱ و مرد خوش اندام مصری‌ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه‌ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت. ۲۲ و بنیاهو ابن یهویداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شیخ اسم یافت. ۲۳ و از آن سی نفر مکرم‌تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گذاشت.

۲۴ و عسائیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ۲۵ و شمه حرودی و الیقای حرودی، ۲۶ و حالص فطی و عبرا ابن عقیش تقوعی، ۲۷ و ابیعزر عناتوتی و موبنای حوشاتی، ۲۸ و صلون اخونی و مبرای نطوفاتی، ۲۹ و حالب بن بعنه نطوفاتی و اتای بن ریبای از جبعه بنی بنیامین، ۳۰ و بنیای فرعاتونی و هدای از وادی‌های جاعش، ۳۱ و ابوعلیون عرباتی و عزموت برحومی، ۳۲ و الیجای شعلونی و از بنی یاشن یونانان، ۳۳ و شمه حراری و اخیم بن شارراری، ۳۴ و الیفلط بن احسبای ابن معکاتی و الیعام بن اختوفل جیلونی، ۳۵ و حصرای کرملی و فرعی اربی، ۳۶ و یحال بن ناتان از صوبه و بانی جادی، ۳۷ و صالح عمونی و نحرای بیرونی که سلاحداران یوآب بن صرویه بودند، ۳۸ و عیرای یتری و جارب یتری، ۳۹ و اوربای حتی، که جمیع اینها سی و هفت نفر بودند.

۲۴

شمارش مردان جنگی

۱ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.» ۲ و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «الان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بئرشیع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.» ۳ و یوآب به پادشاه گفت: «حال پهوه، خدای تو، عدد قوم را هرچه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقام، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقام، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟» ۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند. ۵ و از اردن عبور کرده، در عروعر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند. ۶ و به جلعاد و زمین تخیم حدشی آمدند و به دان یعن رسیده، به سوی صیدون دور زدند. ۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بئرشیع گذشتند. ۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای نه ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند. ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند.

۱۰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، دردل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، نگاه عظیمی ورزیدم و حالای خداوند نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار

نمودم.»^{۱۱} و بامدادان چون داود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که رابی داود بود، نازل شده، گفت:
 «برو داود را بگو خداوند چنین می گوید: سه چیز پیش تو می گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن
 تا برایت به عمل آورم.»^{۱۲} پس جاد نزد داود آمده، او را مخبر ساخت و گفت: «آیا هفت سال خط در زمین
 بر تو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا و با سه روز در زمین
 تو واقع شود. پس الان تشخیص نموده، بین که نزد فرستنده خود چه جواب بپرسم.»^{۱۴} داود به جاد گفت: «در
 شدت تنگی هستم. تنها اینکه به دست خداوند میقیمت زیرا که رحمتهای او عظیم است و به دست انسان نیقیمت.»

^{۱۵} پس خداوند و با بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بئر شمع مردند.
^{۱۶} و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به
 فرشتهای که قوم را هلاک می ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد
 خرمنگاه ارونه پیوستی بود. ^{۱۷} و چون داود، فرشتهای را که قوم را هلاک می ساخت دید، به خداوند عرض
 کرده، گفت: «اینک من گناه کرده ام و من عصیان ورزیده ام اما این گوسفندان چه کرده اند؟ تنها اینکه دست تو
 بر من و بر خاندان پدرم باشد.»

^{۱۸} و در آن روز جاد نزد داود آمده، گفت: «برو و مذهبی در خرمنگاه ارونه پیوستی برای خداوند برپا کن.»
^{۱۹} پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت. ^{۲۰} و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه
 و بندگانش را دید که نزد وی می آیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم
 نمود. ^{۲۱} و ارونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده است؟» داود گفت: «تا خرمنگاه را از تو
 بخرم و مذهبی برای خداوند بنا نمایم و تا و با از قوم رفع شود.»^{۲۲} و ارونه به داود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه
 را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چوما و اسباب گاوان به
 جهت هیزم. این همه را ای پادشاه، ارونه به پادشاه می دهد. و ارونه به پادشاه گفت: «بپوه، خدایت، تو را قبول
 فرماید.»^{۲۳} اما پادشاه به ارونه گفت: «نی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای بپوه، خدای خود،
 قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به بپجاه مقل نقره خرید.

^{۲۴} و داود در آنجا مذهبی برای خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند
 به جهت زمین اجابت فرمود و و با از اسرائیل رفع شد.

گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و و با از اسرائیل رفع شد.

کتاب اول پادشاهان

و داود پادشاه پیر و سالخورده شده، هر

۱ چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی شد. ۲ و خادمش وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، با کره‌ای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.» ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ابیشک شوئیمه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نمود، و او را خدمت می کرد، اما پادشاه او را نشناخت.

۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشان را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود ارا به‌ها و سواران و پیچاه نفر را که پیش روی وی بدوند، مهیا ساخت. ۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانید، و نگفته بود چرا چنین و چنان می کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ابشالوم زاییده بود. ۷ و با یوآب بن صرویه و ایاتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ۸ و اما صادوق کاهن و بنیاهو ابن یهویداع و ناتان نبی و شمعی و ربیی و شیجاعی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند.

۹ و ادنیا گوسفندان و گاو و پرواریها نزد سنگ زو حلت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود. ۱۰ اما ناتان نبی و بنیاهو و شیجاع و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد.

۱۱ و ناتان به بتشیع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می کند و آقای ما داود نمی داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پست، سلیمان را برهانی. ۱۳ برو نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقایم پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟ ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گوئی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.»

۱۵ پس بتشیع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ابیشک شوئیمه، پادشاه را خدمت می نمود. ۱۶ و بتشیع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ او وی را گفت: «ای آقایم تو برای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردی که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست. ۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹ و گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ایاتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت ننموده است. ۲۰ و اما ای آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم، پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست. ۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر من سلیمان مقصر خواهیم بود.»

۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به حضور پادشاه درآمده، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ۲۴ و ناتان گفت: «ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته‌ای که ادنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ۲۵ زیرا که امروز او روانه شده، گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ایاتار کاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و

می گویند ادنیای پادشاه زنده بماند. ۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویداع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیین کار از جانب آقام، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقام، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟»

پادشاهی سلیمان

۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: «بتشیع راززد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه ایستاد. ۲۹ و پادشاه سوگندخورده، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رهانیده است. ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ۳۱ و بتشیع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقام، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!»

۳۲ و داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو بن یهویداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ۳۶ و بنایاهو ابن یهویداع در جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقام، پادشاه نیز چنین بگوید. ۳۷ چنانکه خداوند با آقام، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقام داود پادشاه عظیم تر گرداند.»

۳۸ و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و صادوق کاهن، حقه روغن را از خیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا را نواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.» ۴۰ و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می شد.

۴۱ و ادنیا و تمامی دعوت شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این را شنیدند و چون یوباب آواز کرنا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب در شهر؟» ۴۲ و چون او هنوز سخن می گفت، اینک یوناتان بن ابیتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «بیا زیرا که تو مرد شجاع هستی و خبر نیکو می آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب ادنیا گفت: «به درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او را بر قاطر پادشاه سوار کرده اند. ۴۵ و صادوق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده اند و از آنجا شادی گان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید. ۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ۴۷ و ایض بندگان پادشاه به جهت تهنیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بستر خود سجده نمود. ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: مبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می بیند.»

۴۹ آنگاه تمامی مهمانان ادنیا ترسان شده، برخاستند و هر کس به راه خود رفت. ۵۰ و ادنیا از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت. ۵۱ و سلیمان را خبر داده، گفتند که «اینک ادنیا از سلیمان پادشاه می ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.» ۵۲ و سلیمان گفت: «اگر مرد صالح باشد، یکی از مویهایش بر زمین نخواهد

افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.»^{۵۳} و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آوردند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود برو.»

۲

وصیت داود به سلیمان

۱ و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس توفی و دلیر باش. ۳ و صبا‌یای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق‌های وی سلوک نما، و فرا‌یض و اوامر و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمایی، برخورداری باشی. ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. ۵ و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد می‌دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل ابیئرن بن نیر و عماسا بن یتزکرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر گریبندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایپایش بود، پاشید. ۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. ۷ و اما با پسران برزلا‌ی جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خوردگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ایشالوم فرار می‌کردم، نزد من چنین آمدند. ۸ و اینک شعی ابن جیریای بنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به مخنایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت. ۹ پس الان او را بی‌نگاه مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می‌دانی. پس مویهای سفید او را به قبر باخون فرود آور.»

۱۰ پس داود با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد. ۱۱ و ایامی که داود بر اسرائیل سلطنت می‌نمود، چهل سال بود. هفت سال در حبرون سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال سلطنت نمود. ۱۲ و سلیمان بر کرسی پدر خود داود نشست و سلطنت او بسیار استوار گردید.

سلطنت سلیمان

۱۳ و ادنیا پسر حجیت نزد بششع، مادر سلیمان آمد و او گفت: «آیا به سلامتی آمدی؟» او جواب داد: «به سلامتی.» ۱۴ پس گفت: «با تو حرفی دارم.» او گفت: «بگو.» ۱۵ گفت: «تو می‌دانی که سلطنت با من شده بود و تمامی اسرائیل روی خود را به من مایل کرده بودند تا سلطنت نمایم، اما سلطنت منتقل شده، از آن برادرم گردید زیرا که از جانب خداوند از آن او بود. ۱۶ و الان خواهشی از تو دارم، مسالت مرا رد مکن.» او وی را گفت: «بگو.» ۱۷ گفت: «تو این که به سلیمان پادشاه بگویی زیرا خواهش تو را رد نخواهد کرد تا ایشک شوغیه را به من به زنی بدهد.» ۱۸ بششع گفت: «خوب، من نزد پادشاه برای تو خواهم گفتم.»

۱۹ پس بششع نزد سلیمان پادشاه داخل شد تا با او درباره ادنیا سخن گوید. و پادشاه به استقبالش برخاسته، او را تعظیم نمود و بر کرسی خود نشست و فرمود تا به جهت مادر پادشاه کرسی بیاورند و او به دست راستش بنشست. ۲۰ و اوعرض کرد: «یک مطلب جزئی دارم که از تو سوال نمایم. مسالت مرا رد ننما.» پادشاه گفت: «ای مادرم بگو زیرا که مسالت تو را رد نخواهم کرد.» ۲۱ و او گفت: «ایشک شوغیه به برادرت ادنیا به زنی داده شود.» ۲۲ سلیمان پادشاه، مادر خود را جواب داده، گفت: «چرا ایشک شوغیه را به جهت ادنیا طلبیدی؟ سلطنت را نیز برای وی طلب کن چونکه او برادر بزرگ من است، هم به جهت او و هم به جهت ایتانار کاهن و هم به جهت یوآب بن صرویه.» ۲۳ و سلیمان پادشاه به خداوند قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه

زیاده از این عمل نماید اگر ادنیا این سخن را به ضرر جان خود نگفته باشد. ۲۴ و الان قسم به حیات خداوند که مرا استوار نموده، و مرا برکسی پدرم، داود نشانیده، و خانه‌ای برایم به طوری که وعده نموده بود، برپا کرده است که ادنیا امروز خواهد مرد.» ۲۵ پس سلیمان پادشاه به دست بنیاهو این یهویاداع فرستاد و او وی را زده که مرد. ۲۶ و پادشاه به ایباتار کاهن گفت: «به مزرعه خود به عنایت برو زیرا که تو مستوجب قتل هستی، لیکن امروز تو را نخواهم کشت، چونکه تابوت خداوند، بهوه را در حضور پدرم داود برمی داشتی، و در تمامی مصیبت های پدرم مصیبت کشیدی.» ۲۷ پس سلیمان، ایباتار را از کهنات خداوند اخراج نمود تا کلام خداوند را که درباره خاندان عیسی در شیلوله گفته بود، کامل گرداند.

۲۸ و چون خبر به یوآب رسید، یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، شاخهای مذبح را گرفت زیرا که یوآب، ادنیا را متابعت کرده، هرچند ایشالوم را متابعت نخوده بود. ۲۹ و سلیمان پادشاه را خبر دادند که یوآب به خیمه خداوند فرار کرده، و اینک به پهلوی مذبح است. پس سلیمان، بنیاهو این یهویاداع را فرستاده، گفت: «برو و او را بکش.» ۳۰ و بنیاهو به خیمه خداوند داخل شده، او را گفت: «پادشاه چنین می فرماید که بیرون بیا.» او گفت: «نی، بلکه اینجا می میرم.» و بنیاهو به پادشاه خبر رسانیده، گفت که «یوآب چنین گفته، و چنین به من جواب داده است.»

۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی گاهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دور نمایی. ۳۲ و خداوند خونس را بر سر خودش رد خواهد گردانید به سبب اینکه بر دو مرد که از او عداوت و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابنیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا بن یتر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون ایشان بر سر یوآب و بر سر ذریش تا به ابد برخواهد گشت و برای داود و ذریش و خاندانش و کرسی اش سلامتی از جانب خداوند تا ابدالابد خواهد بود.» ۳۴ پس بنیاهو این یهویاداع رفته، او را زد و کشت و او را در خانه اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه بنیاهو این یهویاداع را به جایش به سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ایباتار گذاشت.

۳۶ و پادشاه فرستاده، شمعی را خوانده، وی را گفت: «به جهت خود خانه ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.» ۳۸ و شمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی نیکوست. به طوری که آقام پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود.

۳۹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دو غلام شمعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شمعی را خبر داده، گفتند که «اینک غلامان در جت هستند.» ۴۰ و شمعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شمعی رفته، غلامان خود را از جت باز آورد. ۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است. ۴۲ و پادشاه فرستاده، شمعی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به خداوند قسم ندامد و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتی سخنی که شنیدم نیکوست. ۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چرا نگاه نداشتی؟» ۴۴ و پادشاه به شمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده ای، می دانی و خداوند شرارت تو را به سرت برگردانیده است. ۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود در حضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.» ۴۶ پس پادشاه بنیاهو این یهویاداع را امر فرمود و او بیرون رفته، او را زد که مرد.

و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

درخواست سلیمان از خدا

۱ و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند. ۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود.

۳ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فرائض پدر خود، داود رفتار می نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می گذرانید و بخور می سوزانید. ۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند زیرا که مکان بلند عظیم، آن بود و سلیمان بر آن مدیخ هزار قربانی سوختنی گذرانید. ۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» ۶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می نمود، احسان عظیم می نمودی، و این احسان عظیم را برای اונگاه داشتی که پسر من به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. ۷ و الان ای پسر، خدای من، تو بنده خود را به جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی دانم. ۸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. ۹ پس به بنده خود دل فہیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۰ و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. ۱۱ پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن تطہیدی، و دولت برای خود سوال ننمودی، و جان دشمنان را تطہیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف را بفهمی، ۱۲ اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکم و فہیم به تو دادم به طوری که پیش از تو مثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست. ۱۳ و نیز آنچه را تطہیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهای کسی مثل تو در میان پادشاهان نخواهد بود. ۱۴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فرائض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهای را طویل خواهم گردانید.»

۱۵ پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی های سوختنی گذرانید و ذبائح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگانش ضیافت نمود.

حکمت سلیمان

۱۶ آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده، درحضورش ایستادند. ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و در آن خانه با او زاییدم. ۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه تنها بودیم. ۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تاپسر خود را شیر دهم اینک مرده بود اما چون در وقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسر من است که من زاییده بودم، نیست.»

۲۲ زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می کردند.

۲۳ پس پادشاه گفت: «این می گوید که این پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» ۲۴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.»

پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ و پادشاه گفت: «پسرزنده را به دو حصه تقسیم نمایم و نصفش را به این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ و زنی که پسرزنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسرزنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایم.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسرزنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

۴

سرداران سلیمان

۱ و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو ابن صادوق کاهن، ۳ و الیاحورف و اخیاسران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۴ و بنایاهو ابن یهویاداع، سردار لشکر، و صادوق و ابیاتار کاهنان، ۵ و عزریاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه، ۶ و اخیشار ناظر خانه و ادونیرام بن عبدا، رئیس باجگیران.

۷ و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می دیدند، که هریک از ایشان یک ماه در سال تدارک می دیدند. ۸ و نامهای ایشان این است: بنحور در کوهستان افرام ۹ و بندقر در ماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان ۱۰ و بنحسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت ۱۱ و بنتینداب در تمامی نفت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود ۱۲ و بعنا ابن اخیلود در تنعک و مجدو و تمامی بیتشان که به جانب صرتان زیر زرعیل است از بیتشان تا ابل محوله تا آن طرف یقمعام ۱۳ و بنجایر در راموت جلعاد که قرای یاعیر بن منسی که در جلعاد می باشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین ۱۴ و اخیناداب بن عدو در بنحایم ۱۵ و اخیمعص در نفتالی که اونیز باسنت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود ۱۶ و بعنا ابن حوشای در اشیر و بعلوت ۱۷ و یهوشافاط بن فاروح در یساکار ۱۸ و شمعی ابن ایلا در بنیامین ۱۹ و جابر بن اوری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود.

۲۰ و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کازه در یابیشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی می کردند. ۲۱ و سلیمان بر تمامی ممالک، از نهر(فرات) تا زمین فلسطینیان و تا سرحد مصر سلطنت می نمود، و هدایا آورده، سلیمان را در تمامی ایام عمرش خدمت می کردند.

۲۲ و آذوقه سلیمان برای هر روز می کر آرد نرم و شصت کر بلغور بود. ۲۳ و ده گاو پرواری و بیست گاو از چراگاه و صد گوسفند سوای غزالها و آهوا و گوزنها و مرغهای فربه. ۲۴ زیرا که بر تمام ماورای نهر از تفسح تا غزه بر جمیع ملوک ماورای نهر حکمرانی می نمود و او را از هرجانب به همه اطرافش صلح بود. ۲۵ و یهودا و اسرائیل، هرکس زیر مو و انجیر خود از دان تا بترشع در تمامی ایام سلیمان امین می نشستند. ۲۶ و سلیمان را چهل هزار آخور اسب به جهت اربابه هایش و دوازده هزار سوار بود. ۲۷ و آن وکلا از برای خوراک سلیمان پادشاه و همه کسانی که بر سفره سلیمان پادشاه حاضر می بودند، هر یک در ماه خود تدارک می دیدند و نمی گذاشتند که به هیچ چیز احتیاج باشد. ۲۸ و جو و کاه به جهت اسبان و اسبان تازی به مکانی که هر کس بر حسب وظیفه اش مقرر بود، می آوردند.

حکمت سلیمان

۲۹ و خدا به سلیمان حکمت و فطانت از حدزاده و وسعت دل مثل ریگ کازه دریا عطا فرمود. ۳۰ و حکمت سلیمان از حکمت تمامی بنی مشرق و از حکمت جمیع مصریان زیاده بود. ۳۱ و از جمیع آدمیان از ایوان ازرابی و از پسران ماحول، یعنی حیمان و کلکول و دردع حکیم تربود و اسم او در میان تمامی امتهایی که به اطرافش

بودند، شهرت یافت. ۳۲ و سه هزار مثل گفت و سرودهایش هزار و پنج بود. ۳۳ و درباره درختان سخن گفت، از سرو آزاد لبنان تا زوفائی که بر دیوارها می‌روید و درباره بهایم و مرغان و حشرات و ماهیان نیز سخن گفت. ۳۴ و از جمیع طوایف و از تمام پادشاهان زمین که آوازه حکمت او را شنیده بودند، می‌آمدند تا حکمت سلیمان را استماع نمایند.

۵

قصد بنای هیکل

۱ و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او را به جای پدرش به پادشاهی مسح کرده‌اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود. ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت ۳ که «تو پدر من داود را می‌دانی که نتوانست خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگهایی که او را احاطه می‌نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد. ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. ۵ و اینک مراد من این است که خانه‌ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر تو که او را به جای تو بر کرسی خواهم نشاند، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد. ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمان را موافق هر آنچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می‌دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.»

۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسر ی سرور حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.» ۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد و چوب صنوبر بجا خواهم آورد. ۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به جبا خواهی آورد.» ۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده‌اش به سلیمان داد. ۱۱ و سلیمان بیست هزار کر گندم و بیست هزار کر روغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه‌اش داد، و سلیمان هر ساله اینقدر به حیرام می‌داد. ۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند.

۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و آن سخره سی هزار نفر بود. ۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود. ۱۵ و سلیمان را هشتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود. ۱۶ سوای سروران گاشنگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند. ۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنند. ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه می‌با ساختند.

۶

بنای هیکل

۱ و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیوک ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود. ۳ و رواق پیش هیکل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش روبروی خانه ده ذراع بود. ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت. ۵ و

بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیکل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت. ^۶ و طبقه تختانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود. ^۷ و چون خانه بنا می‌شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد.

^۸ و در غرفه‌های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله‌های پیاپی بالا می‌رفتند. ^۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرها و تخته‌های چوب سرو آزاد پوشانید. ^{۱۰} و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد.

^{۱۱} و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ^{۱۲} «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به‌جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سختن خود را که با پدرت، داود، گفته‌ام با توستوار خواهم گردانید. ^{۱۳} و در میان بنی‌اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.»

^{۱۴} پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ^{۱۵} و اندرون دیوارهای خانه را به تخته‌های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تا دیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته‌های صنوبر فرش کرد. ^{۱۶} و از پشت خانه بیست ذراع با تخته‌های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها را در اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس‌الاقداص بنا نمود. ^{۱۷} و خانه، یعنی هیکل پیش روی محراب چهل ذراع بود. ^{۱۸} و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته‌های گل بود چنانکه همه‌اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ^{۱۹} و در اندرون خانه، محراب را ساخت تا تابوت عهد خداوند را در آن بگذارد. ^{۲۰} و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندی‌اش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید. ^{۲۱} پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید. ^{۲۲} و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید.

^{۲۳} و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود. ^{۲۴} و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سربال تا به سربال دیگر ده ذراع بود. ^{۲۵} و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود. ^{۲۶} بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر. ^{۲۷} و کروبیان را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کروبیان پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر به دیوار دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد. ^{۲۸} و کروبیان را به طلا پوشانید.

^{۲۹} و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقش‌های تراشیده شده کروبیان و درختان خرما و بسته‌های گل در اندرون و بیرون کند. ^{۳۰} و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید.

^{۳۱} و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوهای آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت. ^{۳۲} پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقش‌های کروبیان و درختان خرما و بسته‌های گل کند و به طلا پوشانید. و کروبیان و درختان خرما را به طلا پوشانید.

^{۳۳} و همچنین به جهت در هیکل باهوهای چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت. ^{۳۴} و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ^{۳۵} و بر آنها کروبیان و درختان خرما و بسته‌های گل کند و آنها را به طلایی که موافق نقش‌ها ساخته بود، پوشانید. ^{۳۶} و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود.

۳۷ و بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم درماه بول که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقانش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

۷

بنای قصر سلیمان

۱ اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت. ۳ و آن بر زیر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود. ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۵ و جمیع درها و باهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواق پیش آنها. ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواق به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تاسقف پوشانید.

۸ و خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این رواق ساخت. ۹ همه این عمارات از سنگهای گرانبایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره‌ها بریده شده بود از بنیاد تا به سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانبها و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود. ۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانبها که به اندازه تراشیده شده، و وجوبهای سرو آزاد بود. ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود.

تزیین هیکل

۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. ۱۴ و او پسر بیوه‌زنی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید.

۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ۱۷ و شبکه‌های شبکه کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود. ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بودند بطنی که به جانب شبکه بود، و آنها را در صفها گرداگرد تاج دیگر دویست بود. ۲۱ و ستونها را در رواق هیکل برپا نمود و ستون راست را برپا نموده، آن را با یکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بوعز نامید. ۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد.

۲۳ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت. ۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود. ۲۵ و آن بردوازه گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود

و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۲۶ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می داشت.

۲۷ و ده پایه اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرضش چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود. ۲۸ و صنعت پایه ها اینطور بود که حاشیه ها داشت و حاشیه ها در میان زبانه ها بود. ۲۹ و بر آن حاشیه ها که درون زبانه ها بود شیران و گاوان و کرویوان بودند و همچنین بر زبانه ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوان بسته های گل کاری آویزان بود. ۳۰ و هر پایه چهار چرخ برنجین با میله های برنجین داشت و چهار پایه آن را دوشها بود و آن دوشها زیر حوض ریخته شده بود و بسته ها به جانب هریک طرف از آنها بود. ۳۱ و دهندش در میان تاج و فوق آن یک ذراع بود و دهندش مثل کار پایه مدور و یک ذراع و نیم بود. و بر دهندش نیز نقشها بود و حاشیه های آنها مربع بود نه مدور. ۳۲ و چهار چرخ زیر حاشیه ها بود و تیره های چرخها در پایه بود و بلندی هر چرخ یک ذراع و نیم بود. ۳۳ و کار چرخها مثل کار چرخهای ارابه بود و تیره ها و فلکها و پره ها و قبه های آنها همه ریخته شده بود. ۳۴ و چهار دوش بر چهار گوشه هر پایه بود و دوشهای پایه از خودش بود. ۳۵ و در سر پایه، دایره ای مدور به بلندی نیم ذراع بود و بر سر پایه، تیرهایش و حاشیه هایش از خودش بود. ۳۶ و بر لوحه های تیره ها و بر حاشیه هایش، کرویوان و شیران و درختان خرما را به مقدار هریک نقش کرد و بسته ها گردا گردش بود. ۳۷ به این طور آن ده پایه را ساخت که همه آنها را یک ریخت و یک پیمایش و یک شکل بود.

۳۸ و ده حوض برنجین ساخت که هر حوض گنجایش چهل بت داشت. و هر حوض چهار ذراعی بود و بر هر پایه ای از آن ده پایه، یک حوض بود. ۳۹ و پنج پایه را به جانب راست خانه و پنج را به جانب چپ خانه گذاشت و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۴۰ و حیرام، حوضها و خاک اندازها و کاسه هارا ساخت. پس حیرام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند می کرد به انجام رسانید. ۴۱ دو ستون و دو پیاله تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر سر ستونها بود. ۴۲ و چهار صد انار برای دو شبکه که دو صف انار برای هر شبکه بود به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بالای ستونها بود، ۴۳ و ده پایه و ده حوضی که بر پایه ها بود، ۴۴ و یک دریاچه و دوازده گاو زبرد دریاچه.

۴۵ و دیگرها و خاک اندازها و کاسه ها، یعنی همه این ظروفی که حیرام برای سلیمان پادشاه در خانه خداوند ساخت از برنج صیقلی بود. ۴۶ آنها را پادشاه در صحرای اردن در کل رست که در میان سکوت و صرطان است، ریخت. ۴۷ و سلیمان تمامی این ظروف را بی وزن و گذاشت زیرا چونکه از حد زیاده بود، وزن برنج دریافت نشد. ۴۸ و سلیمان تمامی آلاتی که در خانه خداوند بود ساخت، مذبح را از طلا و میز را که نان تقدّمه بر آن بود از طلا. ۴۹ و شمعدانها را که پنج از آنها به طرف راست و پنج به طرف چپ روبروی محراب بود، از طلای خالص و گنها و چراغها و انبرها را از طلا، ۵۰ و طاسها و گلگیرها و کاسه ها و قاشقها و مجرها را از طلای خالص و پاشنه ها را هم به جهت درهای خانه اندرونی، یعنی به جهت قدس الاقداس و هم به جهت درهای خانه، یعنی هیکل، از طلا ساخت.

۵۱ پس تمامی کاری که سلیمان پادشاه برای خانه خداوند ساخت تمام شد و سلیمان چیزهایی را که پدرش داود وقت کرده بود، از نقره و طلا و آلات درآورده، در خزینه های خانه خداوند گذاشت.

تابوت عهد در هیکل

۱ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبابی بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۲ و جمیع مردان

اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عید نزد سلیمان پادشاه جمع شدند. ^۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند. ^۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان ولایان آنها را برآوردند. ^۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد. ^۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکاش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کرویبن درآوردند. ^۷ زیرا کرویبن بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کرویبن تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند. ^۸ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای از قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست. ^۹ و در تابوت چیزی نبود سواي آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست. ^{۱۰} و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را بر ساخت. ^{۱۱} و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود.

^{۱۲} آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ^{۱۳} فی الواقع خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.»

^{۱۴} و پادشاه روی خود را برگردانیده، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ^{۱۵} پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ^{۱۶} از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآورد، شهری از جمیع اسباط اسرائیل برگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را برگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ^{۱۷} و در دل پدرم، داود بود که خانه ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نماید. ^{۱۸} اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایم، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ^{۱۹} لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ^{۲۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته ام، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده ام. ^{۲۱} و در آن، مکانی مقرر کرده ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.»

دعای تقدیس هیكل

^{۲۲} و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ^{۲۳} و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می نمایند، عهد و رحمت را نگاه می داری. ^{۲۴} و آن وعده ای که به بنده خود، پدرم داود داده ای، نگاه داشته ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است. ^{۲۵} پس الان ای یهوه، خدای اسرائیل، باینده خود، پدرم داود، آن وعده ای را نگاه دار که به او داده و گفته ای کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو به حضور من منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریق های خود را نگاه داشته، به حضور من سلوک نمایند چنانکه تو به حضورم رفتار نمودی. ^{۲۶} و الان ای خدای اسرائیل تمنا اینکه کلامی که به بنده خود، پدرم داود گفته ای، ثابت بشود.

^{۲۷} «اما آیا خدا فی الحقیقه بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک را تو گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه ای که من بنا کرده ام. ^{۲۸} لیکن ای یهوه، خدای من، به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات امروز به حضور تو می کند، بشنو، ^{۲۹} تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که در باره اش گفتی که اسم من در آنجا خواهد بود و تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان

بنماید، اجابت کنی. ۳۰ و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعای نمایند، بشنو و از مکان سکونت خود، یعنی از آسمان بشنو و چون شنیدی عفو نما.

۳۱ «اگر کسی به همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده پیش منج تو در این خانه قسم خورد، ۳۲ آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت حکم نما و شیرین را ملزم ساخته، راه ایشان را به سر ایشان برسان و عادلان را عادل شمرده، ایشان را بر حسب عدالت ایشان جزا ده.

۳۳ «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند اگر به سوی تو بازگشت نموده، اسم تو را اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع نمایند، ۳۴ آنگاه از آسمان بشنو و گناه قوم خود، اسرائیل را بیامرز و ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ای بازآور.

۳۵ «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گاهی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و اسم تو را اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، ۳۶ آنگاه از آسمان بشنو و گناه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیامرز و ایشان را به راه نیکو که در آن باید رفت، تعلیم ده و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده ای، باران بفرست.

۳۷ «اگر در زمین خطی باشد و اگر و یا بادیسموم یا یرقان باشد و اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند، هر بلای یا هر مرضی که بوده باشد، ۳۸ آنگاه هر دعا و هر استغاثه ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو، اسرائیل، کرده شود که هریک از ایشان بلای دل خود را خواهند دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز نمایند، ۳۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیامرز و عمل نموده، به هر کس که دل او را می دانی به حسب راههایش جزا ده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. ۴۰ تا آنکه ایشان در تمام روزهایی که به روی زمینی که به پدران ما داده ای زنده باشند، از تو بترسند.

۴۱ «و نیز غربی که از قوم تو، اسرائیل، نباشد و به خاطر اسم تو از زمین بعید آمده باشد، ۴۲ زیرا که آوازه اسم عظیمت و دست قویت و بازوی دراز تو را خواهند شنید، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ۴۳ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست بشنو و موافق هر چه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه ای که بنا کرده ام، نهاده شده است.

۴۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده ای و خانه ای که به جهت اسم تو بنا کرده ام، نزد خداوند دعا نمایند، ۴۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور.

۴۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، ۴۷ پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده ایم، ۴۸ و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده ای و شهری که برگزیده و خانه ای که برای اسم تو بنا کرده ام، نزد تو دعا نمایند، ۴۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بیامرز و ایشان را در دل اسیر کنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. ۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می باشند که از من میان کوره آهن بیرون آوردی. ۵۲ تا چشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را

در هرچه زدتودعا نمائید، اجابت نمایی. ۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای ارثیت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.»

۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، ۵۵ و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت: ۵۶ «مبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هرچه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نیفتاد. ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران ما می بود و ما را ترک نکند و رد ننماید. ۵۸ و دلهای ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، اوامر و فرایض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را برحسب اقتضای هر روز بجا آورد. ۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فرایض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.»

مبارک ساختن خانه

۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به حضور خداوند قربانی ها گذاریدند. ۶۳ و سلیمان به جهت ذبایح سلامتی که برای خداوند گذارید، بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند ذبح نمود و پادشاه و جمیع بنی اسرائیل، خانه خداوند را تبریک نمودند. ۶۴ و در آن روز پادشاه وسط صحن را که پیش خانه خداوند است تقدیس نمود زیرا چونکه مذبح برنجینی که به حضور خداوند بود به جهت گنجایش قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه قربانی های سلامتی کوچک بود، از آن جهت قربانی های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح سلامتی را در آنجا گذارید.

۶۵ و در آن وقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی عید را نگاه داشتند و آن انجمن بزرگ ازمداخل حیات تا وادی مصر هفت روز و هفت روز یعنی چهارده روز به حضور یهوه، خدای مایوند. ۶۶ و در روز هشتم، قوم را مرخص فرمود و ایشان برای پادشاه برکت خواسته، و با شادمانی و خوشدلی به سبب تمامی احسانی که خداوند به بنده خود، داود و به قوم خویش اسرائیل نموده بود، به خیمه های خود رفتند.

۹

ظهور خداوند به سلیمان

۱ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد، ۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر وی ظاهر شده بود. ۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود. ۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نمود به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و فرایض و احکام مرا نگاه داری، ۵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد.

۶ اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فرایضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، ۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت،

و اسرائیل در میان جمیع قوم‌ها ضرب‌المثل و مضحکه خواهد شد.^۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هر که نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟^۹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را بتجده و عبادت نمودند. لهذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.»

سلیر اعمال سلیمان

^{۱۰} و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد،^{۱۱} و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام داد.^{۱۲} و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد.^{۱۳} و گفت: «ای برادر من این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کابول نامید.^{۱۴} و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد.

^{۱۵} و این است حساب سخره‌ای که سلیمان پادشاه گفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصورو مجدو و جازرو.^{۱۶} زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بوده به جهت مهر داده بود.^{۱۷} و سلیمان، جازر و بیت حورون تختانی را بنا کرد.^{۱۸} و بعلت و تدمرا در صحرای زمین،^{۱۹} و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای ارابه‌ها و شهرهای سواران را و هراچیه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (□□ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزبان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند،^{۲۱} یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آنان که بنی اسرائیل نتوانستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج گذار و غلامان ساخت.^{۲۲} اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای ارابه‌ها و سواران او بودند.

^{۲۳} و اینانند ناظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند.

^{۲۴} پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو را بنا می‌کرد.^{۲۵} و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه را به اتمام رسانید.

^{۲۶} و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب ایلبوت بر گاره بحر قلزم در زمین ادوم است، کشتیا ساخت.^{۲۷} و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیا همراه بندگان سلیمان فرستاد.^{۲۸} پس به اوفیر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۱۰

ملکه سبا

^۱ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را در باره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند.^۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانبهارا شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد.^۳ و سلیمان تمامی مسائلی که برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد.^۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را

که بنا کرده بود،^۵ و طعام سفره او و مجلس بندگان را و نظام و لباس خادمانش را و ساقیان و وزینه‌ای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند.

^۶ و به پادشاه گفت: «آوازهای که دربار کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود.

^۷ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است.^۸ خوشباه حال مردان تو و خوشباه حال این بندگان که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند.^۹ متبارک بادیهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را برکسی اسرائیل نشانید.^{۱۰} از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.»

^{۱۱} و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد.^{۱۲} و کشتیهای حیران نیز که طلا از او فیر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانها از او فیر آوردند.

^{۱۳} و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و وربطها برای مغنیا ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است.

^{۱۴} و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او بندگان را به ولایت خود توجه نموده، رفت.

مایملک سلیمان

^{۱۵} و وزن طلائی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود.

^{۱۶} سوای آنچه از تاجران و تجارت بازگنان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید.^{۱۷} و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت.^{۱۸} و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید.^{۱۹} و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته هابود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند.^{۲۰} و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود.^{۲۱} و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد.^{۲۲} زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیران به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند.

^{۲۳} پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد.^{۲۴} و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند.^{۲۵} و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند.

^{۲۶} و سلیمان اربابها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارباب و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای اربابها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت.^{۲۷} و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در حصر است، فراوان ساخت.^{۲۸} و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین.^{۲۹} و یک ارباب را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حیتان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

زنان سلیمان

۱ و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادمویان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. ۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیاید و ایشان به شما درنیاید مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زناش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زناش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ۵ پس سلیمان در عقب عشورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود. ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که رو بروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کوش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بخور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود.

۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فرایض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داود نخواهم کرد اما از دست پسترت آن را پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیزانید، یعنی هدد ادموی را که از ذریت پادشاهان ادم بود. ۱۵ زیرا هنگامی که داود در ادم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادم را کشته بود. ۱۶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادم را منقطع ساختند.) آنگاه هدد با بعضی ادمویان که از بندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود. ۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ۱۹ و هدد در نظر فرعون الثفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفنیس ملکه را به وی به زنی داد. ۲۰ و خواهر تحفنیس پسری جنوب نام برای وی زایید و تحفنیس او را در خانه فرعون از شیربازداشت و جنوب در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود. ۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران خویش خوابیده، و یوآب، سردار لشکر مرده است، هدد به فرعون گفت: «مرا رخصت بده تا به ولایت خود بروم.» ۲۲ فرعون وی را گفت: «اما تو را نزد من چه چیز کم است که اینک می‌خواهی به ولایت خود بروی؟» گفت: «هیچ، لیکن مرا البته مرخص نما.»

۲۳ و خدا دشمنی دیگر برای وی برانگیزانید، یعنی رزون بن الیداع را که از نزد آقای خویش، هددعزر، پادشاه صوبه فرار کرده بود. ۲۴ و مردان چندی نزد خود جمع کرده، سردار فوجی شده‌گامی که داود بعضی ایشان را کشت. پس به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شده، در دمشق حکمرانی نمودند. ۲۵ و او در تمامی روزهای سلیمان، دشمن اسرائیل می‌بود، علاوه بر ضرری که هدد می‌رسانید و از اسرائیل نفرت داشته، برارام سلطنت می‌نمود.

۲۶ ویربعام بن نباط افرایمی از صرده که بنده سلیمان و مادرش مسمی به صروعه و بیوه‌زنی بود، دست خود را نیز به ضد پادشاه بلند کرد. ۲۷ و سبب آنکه دست خود را به ضد پادشاه بلند کرد، این بود که سلیمان ملو را بنا می‌کرد، و رخنه شهر پدر خود داود را تعمیر می‌نمود. ۲۸ ویربعام مرد شجاع جنگی بود. پس چون سلیمان آن جوان را دید که در کار مردی زرنگ بود او را بر تمامی امور خاندان یوسف بگاشت. ۲۹ و در آن زمان واقع شد که یربعام از اورشلیم بیرون می‌آمد و اخیای شیلونی نبی در راه به او برخورد، و جامه تازه‌ای در برداشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. ۳۰ پس اخیای جامه تازه‌ای که در برداشت گرفته، آن را به دوازده قسمت پاره کرد. ۳۱ و به یربعام گفت: «ده قسمت برای خود بگیر زیرا که بیوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید، اینک من مملکت را از دست سلیمان پاره می‌کنم و ده سبطه تو می‌دهم. ۳۲ و به خاطر بنده من، داود و به خاطر اورشلیم، شهری که از تمامی اسباطی اسرائیل برگزیده‌ام، یک سبط از آن او خواهد بود. ۳۳ چونکه ایشان مرا ترک کردند و عشتورت، خدای صیدونیان، و کوش، خدای موآب، و ملکوم، خدای بنی‌عون را سجده کردند، و در طریقهای من سلوک نمودند و آنچه در نظر من راست است، بجا نیاوردند و فرائض و احکام مرا مثل پدرش، داود نگاه نداشتند. ۳۴ لیکن تمام مملکت را از دست او نخواهم گرفت بلکه به خاطر بنده خود داود که او را برگزیدم، از آنرو که اوامر و فرائض مرا نگاه داشته بود، او را در تمامی ایام روزهایش سرور خواهم ساخت. ۳۵ اما سلطنت را از دست پسرش گرفته، آن را یعنی ده سبط به تو خواهم داد. ۳۶ و یک سبط به پسرش خواهم بخشید تا بنده من، داود در اورشلیم، شهری که برای خود برگزیده‌ام تا اسم خود را در آن بگذارم، نوری در حضور من همیشه داشته باشد. ۳۷ و تو را خواهم گرفت تا موافق هرچه دلت آرزو دارد، سلطنت نمایی و بر اسرائیل پادشاه شوی. ۳۸ و واقع خواهد شد که اگر هرچه تو را مرا فرمایم، بشنوی و به طریق هایم سلوک نموده، آنچه در نظرم راست است بجا آوری و فرائض و اوامر مرا نگاه داری چنانکه بنده من، داود آنها را نگاه داشت، آنگاه با تو خواهم بود و خانه‌ای مستحکم برای تو بنا خواهم نمود، چنانکه برای داود بنا کردم و اسرائیل را به تو خواهم بخشید. ۳۹ و ذریه داود را به سبب این امر ذلیل خواهم ساخت اما نه تا به ابد.» ۴۰ پس سلیمان قصد کشتن یربعام داشت و یربعام برخاسته، به مصر نزد شیشق، پادشاه مصر فرار کرد و تا وفات سلیمان در مصر ماند.

وفات سلیمان

۴۱ و بقیه امور سلیمان و هرچه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ۴۲ و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهر پدر خود داود دفن شد و پسرش رحبعام در جای او سلطنت نمود.

۱۲

قیام یربعام

۱ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. ۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید، او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن می‌بود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند. (آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوگ ما ریاضت ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوگ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند.

۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می‌بینید تا به این قوم جواب دهیم؟» ۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز

این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.»^۸ اما مشورت مشایخ را که به او دادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند، مشورت کرد.^۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم؟ که به من عرض کرده، گفته‌اند یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.»^{۱۰} و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تراست.^{۱۱} و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.»

^{۱۲} و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رجبعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید.^{۱۳} و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد.^{۱۴} و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه می‌نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.»^{۱۵} و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند.

^{۱۶} و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ و در پسر یسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینک ای داود به خانه خود متوجه باش!»

^{۱۷} اما رجبعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند، سلطنت می‌نمود.^{۱۸} و رجبعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رجبعام پادشاه تعجیل نموده، بر اربابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد.^{۱۹} پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند.

^{۲۰} و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزد جماعت طلبیدند و او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهودا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد.

^{۲۱} و چون رجبعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهودا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا با خاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رجبعام بن سلیمان برگرداند.^{۲۲} اما کلام خدا بر شمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت: ^{۲۳} «به رجبعام بن سلیمان، پادشاه یهودا و به تمامی خاندان یهودا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ^{۲۴} خداوند چنین می‌گوید: مروید و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ منماید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند.

گوساله طلایی یربعام

^{۲۵} و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فنیئیل را بنا نمود.^{۲۶} و یربعام در دل خود فکر کرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت.^{۲۷} اگر این قوم به جهت گذراندن قربانی‌ها به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانا این قوم به آقای خویش، رجبعام، پادشاه یهودا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رجبعام، پادشاه یهودا خواهند برگشت.^{۲۸} پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین

مصر برآوردند!»^{۲۹} و یکی را در بیت ثیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد.^{۳۰} و این امر باعث گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می‌رفتند.

^{۳۱} و خانه‌ها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لاوی نبودند، کاهنان تعیین نمود. ^{۳۲} و یربعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوداست برپا کرد و نزد آن مذهب می‌رفت و در بیت ثیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله‌هایی که ساخته بود، قربانی می‌گذاشت. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ثیل قرار داد. ^{۳۳} و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذهب که در بیت ثیل ساخته بود می‌رفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذهب برآمده، بخور می‌سوزانید.

۱۳

نبوت مرد خدا

^۱ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهودا به بیت ثیل آمد و یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذهب ایستاده بود. ^۲ پس به فرمان خداوند مذهب را ندا کرده، گفت: «ای مذهب! ای مذهب! خداوند چنین می‌گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاییده می‌شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخوری سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود و استخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.»^۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذهب چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته خواهد گشت.»^۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذهب را که در بیت ثیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذهب دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خود باز بکشد. ^۵ و مذهب چاک شد و خاکستر از روی مذهب ریخته گشت بر حسب علامتی که آن مرد خدا به فرمان خداوند نشان داده بود. ^۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تو اینک زدیوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید. ^۷ و پادشاه به آن مرد خدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.»^۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ^۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان بخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای برگرد.»^{۱۰} پس به راه دیگر گرفت و از راهی که به بیت ثیل آمده بود، مراجعت نمود.

^{۱۱} و نبی سانخورده‌ای در بیت ثیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت ثیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. ^{۱۲} و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. ^{۱۳} پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من بیاورید.» و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد. ^{۱۴} و از عقب مرد خدا رفته، او را زیر درخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.»^{۱۵} وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.»^{۱۶} او در جواب گفت که «همراه تو نمی‌توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا با تو نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ^{۱۷} زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجانان بخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت نمما.»^{۱۸} او وی را گفت: «من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت. ^{۱۹} پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید.

۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد،^{۲۱} و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه از فرمان خداوند تمرد نمود، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی،^{۲۲} و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا بخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.»^{۲۳} پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود.^{۲۴} و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود.^{۲۵} و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می بود، خبر دادند.

۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند تمرد نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را دریده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود.^{۲۷} پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و ایشان آن را آراستند.^{۲۸} و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورده و الاغ را ندریده بود.^{۲۹} و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را بازآورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را در دفن نماید.^{۳۰} و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای برادر من!»^{۳۱} و بعد از آنکه او را در دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید.^{۳۲} زیرا کلامی را که درباره مذبحی که در بیت ثیل است و درباره همه خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد.

۳۳ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خود بازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که می خواست، او را تخصیص می کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود.^{۳۴} و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

۱۴

نبوت بضد یربعام

۱ در آن زمان ایبا پسر یربعام بیمار شد.^۲ و یربعام به زن خود گفت که «الان برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا شناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیوه برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که بر این قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست.^۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر طفل واقع می شود، خبر خواهد داد.»

۴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیوه رفته، به خانه اخیای رسید و اخیای توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود.^۵ و خداوند به اخیای گفت: «اینک زن یربعام می آید تا درباره پرسش که بیمار است، چیزی از تو پرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می شود به هیات، متکبر خواهد بود.»^۶ و هنگامی که اخیای صدای پایهای او را که به در داخل می شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متکبر ساخته ای؟ زیرا که من باخبر سخت نزد تو فرستاده شده ام.^۷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم،^۸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که او امر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می نمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول می داشت و بس.^۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بت های ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب

مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی. ۱۰ بنابراین اینک من بر خاندان یربعام بلا عارضی می گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می اندازند. ۱۱ هر که از یربعام در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوند این را گفته است. ۱۲ پس تو برخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایتخت به شهر، پسر خواهد مرد. ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است. ۱۴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه (بگویم (الان نیز) واقع شده است. (□□) و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل فی ای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۶ و اسرائیل را به سبب گاهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گاه ساخته است، تسلیم خواهد نمود.» ۱۷ پس زن یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد. ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود. ۱۹ و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس با پدران خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

۲۱ و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گاهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند. ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند. ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتیابی که خداوند از حضور نبی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می نمودند.

۲۵ و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد. ۲۶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود، برد. ۲۷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می کردند، سپرد. ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به جره شاطران باز می آوردند.

۲۹ و بقیه وقایع رحبعام و هر چه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۳۰ و در میان رحبعام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ می بود. ۳۱ و رحبعام با پدران خویش خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد، و اسم مادرش نعمه عمونیه بود و پسرش ابیام در جایش پادشاهی نمود.

ابیام، پادشاه یهودا

۱ و در سال مجدهم پادشاهی یربعام بن نباط، ابیام، بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش معکه دختر ابشالوم بود. ۳ و در تمامی گاهانی که پدرش قبل از او کرده بود، سلوک می نمود، و دلش

با یهوه، خدایش مثل دل پدرش داود کامل نبود. ۴ اما یهوه، خدایش به خاطر داود وی را نوری در اورشلیم داد تا پسرش را بعد از او برقرار گرداند، و اورشلیم را استوار نماید. ۵ چونکه داود آنچه در نظر خداوند راست بود، بجای آورد و از هرچه او را امر فرموده، تمام روزهای عمرش تجاوز ننموده بود، مگر در امر اوربایی حتی. ۶ و در میان رحبعام و یربعام تمام روزهای عمرش جنگ بود. ۷ و بقیه وقایع ایام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ و در میان ایام و یربعام جنگ بود. ۸ و ایام با پدران خویش خوابید و او را در شهر دفن کردند و پسرش آسا در جایش سلطنت نمود.

آسا، پادشاه یهودا

۹ و در سال بیستم یربعام پادشاه اسرائیل، آسایر یهودا پادشاه شد. ۱۰ و در اورشلیم چهل و یک سال پادشاهی کرد و اسم مادرش معکه دختر ایشالوم بود. ۱۱ و آسا آنچه در نظر خداوند راست بود، مثل پدرش، داود عمل نمود. ۱۲ و الواط را از ولایت بیرون کرد و بت هایی را که پدران او ساخته بودند، دور نمود. ۱۳ و مادر خود، معکه را نیز از ملک بودن معزول کرد، زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود. و آسا تمثال او را قطع نمود، آن را در وادی قدرون سوزانید. ۱۴ اما مکان های بلند برداشته نشد لیکن دل آسا در تمام ایامش با خداوند کامل می بود. ۱۵ و چیزهایی را که پدرش وقف کرده و آنچه خودش وقف نموده بود، از نقره و طلا و ظروف، در خانه خداوند آورد.

۱۶ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، تمام روزهای ایشان جنگ می بود. ۱۷ و بعشاپادشاه اسرائیل بر یهودا برآمده، راه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا، پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۱۸ آنگاه آسا تمام نقره و طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه باقی مانده بود گرفته، آن را به دست بندگان خود سپرد و آسا پادشاه ایشان را نزد بنهد بن طیرمون بن حزیون، پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است، اینک هدیه ای از نقره و طلا نزد تو فرستادم، پس بیا و عهد خود را بابعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او از نزد من برود.» ۲۰ و بنهد، آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و عیون ودان و آبل بیت معکه و تمامی کنزوت را با تمامی زمین نفتالی مغلوب ساخت. ۲۱ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن راه را ترک کرده، در ترصه اقامت نمود. ۲۲ و آسا پادشاه در تمام یهودا ندادارداد که احدی از آن مستثنی نبود تا ایشان سنگهای راه و چوب آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند، و آسا پادشاه جعب بنیامین و مصفه را بآنها بنا نمود. ۲۳ و بقیه تمامی وقایع آسا و تهور او و هرچه کرد و شهرهایی که بنا نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مذکور نیست؟ اما در زمان پیریش درد پا داشت. ۲۴ و آسا با پدران خویش خوابید و او را در شهر داود با پدران او دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود.

ناداب، پادشاه اسرائیل

۲۵ و در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد. ۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد. و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک می نمود.

۲۷ و بعشا ابن اخیا که از خاندان یساکار بود، بروی فتنه انگیزت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند. ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و در جایش سلطنت نمود. ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیای شیلونی گفته بود. ۳۰ و این به سبب گناهی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود.

۳۱ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۲ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود.

بعشا، پادشاه اسرائیل

۳۳ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا ابن اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می‌کرد و به راه یربعام و به گاهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود.

۱۶

۱ و کلام خداوند بر یهو ابن خنانی درباره بعشا نازل شده، گفت: ۲ «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گاهان خود به هیجان آورند. ۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید. ۴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.»

۵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۶ پس بعشا با پدران خود خوابید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد. ۷ و نیز کلام خداوند بر یهو ابن خنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت.

ایله، پادشاه اسرائیل

۸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۹ و بنده او، زمری که سردار نصف ارا به های او بود، بر او فتنه انگیزت و او در ترصه در خانه ارضا که ناظر خانه او در ترصه بود، می‌نوشید و مستی می‌نمود. ۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. ۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت. ۱۲ پس زمری تمامی خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه یهو نبی درباره بعشا گفته بود، هلاک کرد. ۱۳ به سبب تمامی گاهانی که بعشا و گاهانی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهو، خدای اسرائیل را به هیجان آورد. ۱۴ و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست.

زمری، پادشاه اسرائیل

۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند. ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه برانگیزت و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکری بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. ۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند. ۱۸ و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد. ۱۹ و این به سبب گاهانی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یربعام و به گاهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. ۲۰ و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیزت بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

عمری، پادشاه اسرائیل

۲۱ آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تینی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری. ۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تینی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تینی مرد و عمری سلطنت نمود. ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد.

۲۴ پس کوه سامره را از سامره به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامره که مالک کوه بود، سامره نامید.

۲۵ و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آنانی که پیش از او بودند، بدتر کرد. ۲۶ زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گاهانی که اسرائیل را به آنها مرتکب گاه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک می نمود. ۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۸ پس عمری با پدران خویش خوابید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود.

اخاب، پادشاه اسرائیل

۲۹ و اخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. ۳۰ و اخاب بن عمری از همه آنانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد.

۳۱ و گویا سلوک نمودن او به گاهان یربعام بن نباط سهل می بود که ایزابل، دختر اتعل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل را عبادت نمود و او را بتجده کرد. ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود. ۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد. ۳۴ و در ایام او، حیثیل بیت ثلی، اریحا را بنا کرد و بنیادش را بر نخست زاده خود ابیرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سنجوب برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

۱۷

ایلیا و نهر خشک

۱ و ایلیای نشی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.»

۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ «از اینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده ام که تو را در آنجا پیروند.» ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، ساکن شد. ۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می آوردند و از نهر می نوشید. ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهر خشکید زیرا که باران در زمین نبود.

ایلیا و بیهودن

۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۹ «برخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیهودنی در آنجا امر فرموده ام که تو را پیروند.» ۱۰ پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیهودنی در آنجا هیزم برمی چید، پس او را صدا زد، گفت: «تو اینک جرعه ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.» ۱۱ و چون به جهت آوردن آن می رفت وی را صدا زد، گفت: «لقمه ای نان برای من در دست خود بیاور.» ۱۲ او گفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت

آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو چوبی برمی چپم تارفته، آن را برای خود و پسرم بیزم که بخوریم و بمیرم»^{۱۳} ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گردهای کوچک از آن برای من بپز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بپز. ^{۱۴} زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید که تا روزی که خداوند باران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.»^{۱۵} پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند. ^{۱۶} و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود.

^{۱۷} و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند. ^{۱۸} و به ایلیا گفت: «ای مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گاه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟» ^{۱۹} او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. ^{۲۰} و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به یهوه زنی نیز که من نزد او ماوا گردیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» ^{۲۱} آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسالت اینکه جان این پسر به وی برگردد.» ^{۲۲} و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد. ^{۲۳} و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به زیر آورد و به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «ببین که پسرت زنده است!» ^{۲۴} پس آن زن به ایلیا گفت: «الان از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند در دهان تو راست است.»

۱۸

ایلیا و عوبدیا

^۱ و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» ^۲ پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و نقطه در سامره سخت بود. ^۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می ترسید. ^۴ و هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را هلاک می ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. ^۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» ^۶ پس زمین را در میان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت.

^۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدو برخورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟» ^۸ او را جواب داد که «من هستم، برو و به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.» ^۹ گفت: «چه گاه کرده‌ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم می کنی تا مرا بکشد. ^{۱۰} به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقام به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می گفتند که اینجانیست به آن مملکت و قوم قسم می داد که تو رانیافته‌اند. ^{۱۱} و حال می گوئی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟» ^{۱۲} و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی دادم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند می ترسد. ^{۱۳} مگر آقام اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابل انبیای خداوند را می کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پروردم. ^{۱۴} و حال تو می گوئی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.» ^{۱۵} ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صبیابت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.» ^{۱۶} پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد.

ایلیا بر کوه کرمل

۱۷ و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می سازی؟» ۱۸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه اوامر خداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم را نمودی. ۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابل می خورند.»

۲۰ پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد. ۲۱ و ایلیا به تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی در میان دو فرقه می لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نماید! و اگر بعل است، وی را پیروی نماید!» اما قوم در جواب او هیچ نگفتند. ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: «من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ پس به مادو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می گذارم و آتش نمی نهم. ۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» ۲۵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» ۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذهبی که ساخته بودند، جست و خیز می نمودند. ۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکر است یا به خلوت رفته، یا در سفر می باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» ۲۸ و ایشان به آواز بلند می خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری می شد. ۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نیوت می کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید.

۳۰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «نزد من بیایید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبیح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. ۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. ۳۲ و به آن سنگها مذهبی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبیح خندق که گنجایش دو پیمان بزر داشت، ساخت. ۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» ۳۴ پس گفت: «بار دیگر بکنید،» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. ۳۵ و آب گرداگرد مذبیح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت.

۳۶ و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. ۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.» ۳۸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لبسید. ۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!» ۴۰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نایب.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت.

۴۱ و ایلیا به اخاب گفت: «برآمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می آید. ۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا بر قله کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.

۴۳ و به خادم خود گفت: «بالا رفته، به سوی دریا نگاه کن.» و او بالا رفته، نگریست و گفت که چیزی نیست و او گفت: «هفت مرتبه دیگر برو.» ۴۴ و در مرتبه هفتم گفت که «اینک ابری کوچک به قدر کف دست آدمی از دریا برمی آید.» او گفت: «برو و به اخاب بگو که ارابه خود را ببند و فرود شو مبادا باران تو را مانع شود.» ۴۵ و واقع شد که در اندک زمانی آسمان از ابر غلیظ و باد، سیاه فام شد، و باران سخت بارید و اخاب سوار شده، به یزرعیل آمد. ۴۶ و دست خداوند بر ایلیا نهاده شده، کمر خود را بست و پیش روی اخاب دوید تا به یزرعیل رسید.

۱۹

فرار ایلیا

۱ و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. ۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.» ۳ و چون این را فهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بئرشبع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا وا گذاشت.

۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند پس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.» ۵ و زیر درخت اردج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.» ۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» ۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ۹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد.

۱۰ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.»

۱۱ او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند در کوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره هارا به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. ۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته. ۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هاتفی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» ۱۴ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.» ۱۵ پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن. ۱۶ و یهوه ابن نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از آبل محوله است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. ۱۷ و واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، یهوه او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر یهوه رهایی یابد، الیشع او را به قتل خواهد رسانید. ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر را باقی خواهم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بلع خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را بنوسیده است.»

۱۹ پس از آنجا روانه شده، الیشع بن شافاط را یافت که شیار می کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیاز او می گذشت، ردای خود را بر وی انداخت. ۲۰ و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را بیوسم و بعد از آن در عقب تو آمم». او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده ام! ۲۱ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوان پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

۲۰

حمله بنهدد به سامره

۱ و بنهدد، پادشاه ارام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. ۲ و رسولان زداخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «بنهدد چنین می گوید: ۳ نقره تو و طلای توازان من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.» ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقام پادشاه! موافق کلام تو، من و هرچه دارم از آن تو هستم.» ۵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بنهدد چنین امر فرموده، می گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی. ۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می فرستم تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هرچه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.» ۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلایم فرستاده بود، او را انکار نکردم.» ۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنو و قبول منما.» ۹ پس به رسولان بنهدد گفت: «به آقام، پادشاه بگوئید: هرچه باراول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند. ۱۰ آنگاه بنهدد زدوی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشتهای همه مخلوق را که همراه من باشند بکنند.» ۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگوئید: آنکه اسلحه می پوشد مثل آنکه می گشاید نفر نکند.» ۱۲ و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه هامیگساری می نمودند، به بندگان خود گفت: «صف آرایی بنمایید.» پس در برابر شهر صف آرایی نمودند.

پیروزی اخاب

۱۳ و اینک نبی ای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا این گروه عظیم را می بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می نمایم تا بدانی که من پیوه هستم.» ۱۴ اخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خداوند می گوید به واسطه خادمان سروران کشورها.» گفت: «کیست که جنگ را شروع کند؟» جواب داد: «تو.» ۱۵ پس خادمان سروران کشورها را سان دید که ایشان دویرست و سی و دو نفر بودند و بعد از ایشان، تمامی قوم، یعنی تمامی بنی اسرائیل را سان دید که هفت هزار نفر بودند. ۱۶ و در وقت ظهر بیرون رفتند و بنهدد با آن پادشاهان یعنی آن سی و سه پادشاه که مددکار او می بودند، در خیمه ها به میگساری مشغول بودند. ۱۷ و خادمان سروران کشورها اول بیرون رفتند و بنهدد کسان فرستاد و ایشان او را خبر داده، گفتند که «مردمان از سامره بیرون می آیند.» ۱۸ او گفت: «خواه برای صلح بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید، و خواه به جهت جنگ بیرون آمده باشند، ایشان را زنده بگیرید.»

۱۹ پس ایشان از شهر بیرون آمدند، یعنی خادمان سروران کشورها و لشکری که در عقب ایشان بود. ۲۰ هر کس از ایشان حریف خود را کشت و ارامیان فرار کردند و اسرائیلیان ایشان را تعاقب نمودند و بنهدد پادشاه ارام

بر اسب سوار شده، با چند سوار رهایی یافتند. ۲۱ و پادشاه اسرائیل بیرون رفته، سواران و ارابه‌ها را شکست داد، و ارامیان را به کشتار عظیمی کشت.

۲۲ و آن نبی نزد پادشاه اسرائیل آمده، وی را گفت: «برو و خویشتن را قوی ساز و متوجه شده، بین که چه می‌کنی زیرا که در وقت تحویل سال، پادشاه ارام بر تو خواهد برآمد.»

۲۳ و بندگان پادشاه ارام، وی را گفتند: «خدایان ایشان خدایان کوهها می‌باشند و از این سبب بر ما غالب آمدند اما اگر با ایشان در همواری جنگ نمایم، هر آینه بر ایشان غالب خواهیم آمد. ۲۴ پس به اینطور عمل نما که هریک از پادشاهان را از جای خود عزل کرده، به جای ایشان سرداران بگذار. ۲۵ و تو لشکری رامثل لشکری که از تو تلف شده است، اسب به جای اسب و ارابه به جای ارابه برای خود بشمار تا با ایشان در همواری جنگ نمایم و البته بر ایشان غالب خواهیم آمد.» پس سخن ایشان را اجابت نمود، به همین طور عمل نمود.

۲۶ و در وقت تحویل سال، بنهد ارامیان راسان دیده، به افیق برآمد تا با اسرائیل جنگ نماید. ۲۷ و بنی اسرائیل را سان دیده، زاد دادند و به مقابله ایشان رفتند و بنی اسرائیل در برابر ایشان مثل دو گله کوچک بزغاله اردو زدند، اما ارامیان زمین را پر کردند. ۲۸ و آن مرد خدا نزدیک آمده، پادشاه اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «خدایان چنین می‌گویند: چگونه ارامیان می‌گویند که بهوه خدای کوههاست و خدای وادیا نیست، لهذا تمام این گروه عظیم را به دست تو تسلیم خواهم نمود تا بدانید که من بهوه هستم.» ۲۹ و اینان در مقابل آنان، هفت روز اردو زدند و در روز هفتم جنگ، با هم پیوستند و بنی اسرائیل صد هزار پیاده ارامیان را در یک روز کشتند. ۳۰ و باقی ماندگان به شرافت فرار کردند و حصار بر پیست و هفت هزار نفر از باقی ماندگان افتاد.

۳۱ و بندگان وی را گفتند: «همانا شنیده‌ایم که پادشاهان خاندان اسرائیل، پادشاهان حلیم می‌باشند، پس بر کمر خود پلاس و بر سر خود ریسمانها بپندیم و نزد پادشاه اسرائیل بیرون رویم شاید که جان تو را زنده نگاه دارد. ۳۲ و پلاس بر کمرهای خود و ریسمانها بر سر خود بسته، نزد پادشاه اسرائیل آمده، گفتند: «بنده تو، بنهد می‌گویند: تمنا اینکه جانم زنده بماند.» او جواب داد: «آیا او تا حال زنده است؟ او برادر من می‌باشد.» ۳۳ پس آن مردان تقال نمود، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «برادر تو بنهد!» پس او گفت: «بروید و او را بیاورید.» و چون بنهد نزد او بیرون آمد، او را بر ارابه خود سوار کرد. ۳۴ و (بنهد) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می‌دهم و برای خود در دمشق کوچه‌ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت: «من تو را به این عهد رها می‌کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد.

تویخ شدن اخاب

۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بزن.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود. ۳۶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوند را نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت. ۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بزن.» و آن مرد او را ضربتی زده، مجروح ساخت. ۳۸ پس آن نبی رفته، به سرراه منتظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را بر چشمان خود کشیده، خویشتن را متکبر نمود. ۳۹ و چون پادشاه در گذر می‌بود او به پادشاه ندا درداد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ و او وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

تاکستان نابوت

۱ و بعد از این امور، واقع شد که نابوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت. ۲ و اخاب، نابوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر در نظرت پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.» ۳ نابوت به اخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ۴ پس اخاب به سبب سخنی که نابوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد.

۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی خوری؟» ۶ او وی را گفت: «از این جهت که نابوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی دهم.» ۷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»

۸ آنگاه مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهر او مختوم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ و نجیبانی که با نابوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و نابوت را به صدر قوم بنشانید. ۱۰ و دو نفر از بنی بلیعال را پیش او و او دارید که براوشهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفر گفته ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.» ۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ و نجیبانی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و بر حسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ۱۲ و به روزه اعلان کرده، نابوت را در صدر قوم نشاندند. ۱۳ و دو نفر از بنی بلیعال درآمد، پیش وی نشستند و آن مردان بلیعال به حضور قوم بر نابوت شهادت داده، گفتند که نابوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که نابوت سنگسار شده و مرده است.

۱۵ و چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «برخیز و تاکستان نابوت یزرعیل را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که نابوت زنده نیست بلکه مرده است.» ۱۶ و چون اخاب شنید که نابوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تاکستان نابوت یزرعیلی فرود آمد.

۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیای تنبی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تاکستان نابوت است که به آنجا فرود شد تا آن را متصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می گوید: در جایی که سگان خون نابوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.»

۲۰ اخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته ای تا آنچه در نظر خداوند بداست، بجا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مرد را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا این اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل

خواهند خورد. ۲۴ هر که را از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورند.»

۲۵ و کسی نبود مثل اخاب که خویشتن را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ۲۶ و در پیروی بها رجاسات بسیار می نمود، بر حسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می کردند.

۲۷ و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می رفت. ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تشبی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع می نماید، این بلا را در ایام وی نمی آوردم، لیکن در ایام پسرش، این بلا را بر خاندانش عارض خواهم گردانید.»

۲۲

نبوت میکایا بصد اخاب

۱ و سه سال گذشت که در میان ارام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرو درآمد. ۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل می باشیم؟» ۴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو و قوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می باشم.»

۵ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنائیکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» ۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برای و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟» ۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجها سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله را به زودی حاضر کن.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کمری خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند. ۱۱ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می گوید: ارامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ۱۲ و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

۱۳ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.» ۱۴ میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هر آنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.»

۱۵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» او در جواب وی گفت: «برای و فیروز شو. و خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ۱۶ پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگوئی.» ۱۷ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گلهای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نکتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

۱۹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند. ۲۰ و خداوند گفت: کیست که اخاب را اغوا نماید تا به راموت جلعاد برآمده، بیفتد. و یکی به اینطور سخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۱ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم. ۲۲ و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیای روح کاذب خواهم بود. او گفت: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست. پس برو و چنین بکن. ۲۳ پس الان خداوند روحی کاذب در دهان جمیع این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

۲۴ آنگاه صدیق این کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «روح خداوند به کدام راه از نزد من به سوی تو رفت تا به تو سخن گوید؟» ۲۵ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۶ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیر و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببر. ۲۷ و بگو پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پرورید تا من به سلامتی برگردم.» ۲۸ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی خداوند به من تکلم نغوده است، و گفت ای قوم جمیع بشنوید.»

مرگ اخاب

۲۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۳۰ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من خود را متکبر ساخته، به جنگ می روم و تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خود را متکبر ساخته، به جنگ رفت. ۳۱ و پادشاه ارام سی و دوسر دار اربه های خود را امر کرده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایم.» ۳۲ و چون سرداران اربه های یهوشافاط را دیدند، گفتند: «یقین این پادشاه اسرائیل است.» پس برگشتند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد. ۳۳ و چون سرداران اربه ها دیدند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ۳۴ اما کسی کآن خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به اربه ران خود گفت: «دست خود را برگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.» ۳۵ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه را در اربه اش به مقابل ارامیان برپا می داشتند، و وقت غروب مرد و خون زخمش به میان اربه ریخت. ۳۶ و هنگام غروب آفتاب در لشکر ندا در داده، گفتند: «هر کس به شهر خود و هر کس به ولایت خویش برگردد.» ۳۷ و پادشاه مرد و او را به سامره آوردند و پادشاه را در سامره دفن کردند. ۳۸ و اربه را در برکه سامره شستند و سگان خوش را لیسیدند و اسلحه او را شستند، برحسب کلامی که خداوند گفته بود. ۳۹ و بقیه وقایع اخاب و هرچه او کرد و خانه عاجی که ساخت و تمامی شهرهایی که بنا کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست. ۴۰ پس اخاب با اجداد خود خوابید و پسرش، اخزیا به جایش سلطنت نمود.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۴۱ و یهوشافاط بن آسا در سال چهارم اخاب، پادشاه اسرائیل بر یهودا پادشاه شد. ۴۲ و یهوشافاط سی و پنج ساله بود که آغاز سلطنت نمود و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی، بود. ۴۳ و در تمامی طریقهای پدرش، آسا سلوک نمود، از آنها تجاوز نمی نمود و آنچه در نظر خداوند راست بود، بجا می آورد. مگر اینکه مکانهای بلندبرداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی نمی گذرانیدند و بخور نمی سوزانیدند. ۴۴ و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

۴۵ و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۴۶ و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین ناپود ساخت.

۴۷ و در ادوم، پادشاهی نبود. لیکن ویکلی پادشاهی می کرد. ۴۸ و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیر بروند، اما نرفتند زیرا کشتیا در عصیون جابر شکست. ۴۹ آنگاه اخزیا ابن اخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیا بروند.» اما یهوشافاط قبول نکرد. ۵۰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود.

اخزیا، پادشاه اسرائیل

۵۱ و اخزیا ابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می نمود. ۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و برحسب هرچه پدرش عمل نموده بود، خشم خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

کتاب دوم پادشاهان

و بعد از وفات اخاب، موآب بر اسرائیل
عاصی شدند.

۲ و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل زیوب، خدای عقرون رفته، پیرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟»^۳ و فرشته خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون می‌روید؟»^۴ پس خداوند چنین می‌گوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»

۵ و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟»^۶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، مراجعت کرده، او را گوید: خداوند چنین می‌فرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زیوب، خدای عقرون می‌فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.»^۷ او به ایشان گفت: «هیأت شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟»^۸ ایشان او را جواب دادند: «مرد موی دار بود و کمر بند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلیای تشبی است.»

۹ آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد در حالی که او بر قله کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه می‌گوید به زیر آبی؟»^{۱۰} ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۱ و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین می‌فرماید که به زودی به زیر آبی؟»^{۱۲} ایلیا در جواب ایشان گفت: «اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت.

۱۳ پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو درآمد و از او التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا، تنها اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگان تو در نظر تو عزیز باشد. اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان سوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.»^{۱۴} و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آبی و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد.^{۱۵} و وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه رسولان فرستادی تا از بعل زیوب، خدای عقرون سوال نماید، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او سوال نمائی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.»

۱۷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و یهورام در سال دوم یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه شد، زیرا که او را پسری نبود.^{۱۸} و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۲

رپوده شدن ایلیا

۱ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را در گردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا والیشع از جلعال روانه شدند.^۲ و ایلیا به الیشع گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیت ثیل فرستاده است.» الیشع گفت: «به

حیات یهوه و حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت ثیل رفتند. ^۳ و پسران انبیاپی که در بیت ثیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «آیامی دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سرتو خواهد برداشت.» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»

^۴ و ایلیا به او گفت: «ای الیشع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به اریحا آمدند. ^۵ و پسران انبیاپی که در اریحا بودند، نزد الیشع آمده، وی را گفتند: «آیا می‌دانی که امروز خداوند، آقای تو را از فوق سرتو برمی‌دارد؟» او گفت: «من هم می‌دانم؛ خاموش باشید.»

^۶ و ایلیا وی را گفت: «در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هردوی ایشان روانه شدند. ^۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند. ^۸ پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هردوی ایشان بر خشکی عبور نمودند.

^۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: «آنچه را که می‌خواهی برای تو بکنم، پیش از آنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «نصیب مضاعف روح تو بر من بشود.» ^{۱۰} او گفت: «چیز دشواری خواستی اما اگر حینی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد والا نخواهد شد.» ^{۱۱} و چون ایشان می‌رفتند و گفتگو می‌کردند، ایک ارا به آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا در گردباد به آسمان صعود نمود. ^{۱۲} و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارا به اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندیدو جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه چاک زد.

^{۱۳} و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کناره اردن ایستاد. ^{۱۴} پس ردای ایلیارا که از او افتاده بود، گرفت و آب را زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا بجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود.

^{۱۵} و چون پسران انبیا که روبروی او در اریحا بودند او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع می‌باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند. ^{۱۶} و او را گفتند: «اینک حال با بندگات پنجاه مرد قوی هستند، تنها اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «مفرستید.» ^{۱۷} اما به حدی بروی ابرام نمودند که نخل شده، گفت: «بفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند. ^{۱۸} و چون او در اریحا توقف می‌نمود، ایشان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «آیا شما را نگفتم، که نزوید.»

شفای آب

^{۱۹} و اهل شهر به الیشع گفتند: «اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می‌بیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی‌حاصل است.» ^{۲۰} او گفت: «نزد من طشت نوی آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند. ^{۲۱} و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوند چنین می‌گوید: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی‌حاصلی از آن پدید نیاید.» ^{۲۲} پس آب تا به امروز برحسب سخنی که الیشع گفته بود، شفا یافت.

لعنت الیشع

^{۲۳} و از آنجا به بیت ثیل برآمد و چون او به راه برمی‌آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را سخریه نموده، گفتند: «ای کچل برای! ای کچل برای!» ^{۲۴} و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و دو خر از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید. ^{۲۵} و از آنجا به کوه کامل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

سرکشی پادشاه موآب

^۱ و یهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره براسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل می آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد. ^۳ لیکن به گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نورزید.

^۴ و میشع، پادشاه موآب، صاحب مواشی بودو به پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها ادا می نمود. ^۵ و بعد از وفات اخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد. ^۶ و در آن وقت یهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید. ^۷ و رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «خواهم آمد، من چون تو هشتم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.» ^۸ او گفت: «به کدام راه برویم؟» گفت: «به راه بیابان اودوم.»

^۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه اودوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود. ^{۱۰} و پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.» ^{۱۱} و یهوشافاط گفت: «آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیشع بن شافاط که آب بر دستهای ایلایی ریخت، اینجاست.» ^{۱۲} و یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه اودوم نزد وی فرود آمدند.

^{۱۳} و الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «مرا با توجه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «نی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.» ^{۱۴} الیشع گفت: «به حیات یهوه صبا یوت که به حضور وی ایستاده ام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا را نگاه نمی داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم. ^{۱۵} اما الان برای من مطربی بیاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بر وی آمد. ^{۱۶} و او گفت: «خداوند چنین می گوید: این وادی را پر از خندقها بساز. ^{۱۷} زیرا خداوند چنین می گوید: باد نخواهد دید و باران نخواهد دید اما این وادی از آب پر خواهد شد تا شما و مواشی شما و بهایم شما بنوشید. ^{۱۸} و این در نظر خداوند قلیل است بلکه موآب را نیز به دست شما تسلیم خواهد کرد. ^{۱۹} و تمامی شهرهای حصاردار و همه شهرهای بهترین را منهدم خواهید ساخت و همه درختان نیکو را قطع خواهید نمود و جمیع چشمه های آب را خواهید بست و هر قطعه زمین نیکو را با سنگها خراب خواهید کرد.» ^{۲۰} و بامدادان در وقت گذراندن هدیه، اینک آب از راه اودوم آمد و آن زمین را از آب پر ساخت.

^{۲۱} و چون تمامی موآبیان شنیده بودند که پادشاهان برای مقاتله ایشان برمی آیند هر که به اسلح جنگ مسلح می شد و هر که بالاتر از آن بود، جمع شدند و به سرحد خود اقامت کردند. ^{۲۲} پس بامدادان چون برخاستند و آفتاب بر آن آب تابید، موآبیان از آن طرف، آب را مثل خون سرخ دیدند، ^{۲۳} و گفتند: «این خون است، پادشاهان البته مقاتله کرده، یکدیگر را کشته اند، پس حالای موآبیان به غنیمت بشتابید.» ^{۲۴} اما چون به لشکرگاه اسرائیل رسیدند، اسرائیلیان برخاسته، موآبیان را شکست دادند که از حضور ایشان مهزوم شدند، و به زمین ایشان داخل شده، موآبیان را می کشتند. ^{۲۵} و شهرها را منهدم ساختند و بر هر قطعه نیکو هر کس سنگ خود را انداخته، آن را پر کردند و تمام چشمه های آب را مسدود ساختند، و تمامی درختان خوب را قطع نمودند لکن سنگهای

قبحارست را در آن وا گذاشتند و فلاخن اندازان آن را احاطه کرده، زدند. ۲۶ و چون پادشاه مواب دید که جنگ بر او سخت شد هفتصد نفر ششیرزن گرفت که تا نزد پادشاه اودم را بشکافند اما نتوانستند. ۲۷ پس پسر نخست زاده خود را که به جایش می‌بایست سلطنت نماید، گرفته، او را بر حصار به جهت قربانی سوختنی گذراند. و غیظ عظیمی بر اسرائیل پدید آمد. پس از نزد وی روانه شده، به زمین خود مراجعت کردند.

۴

روغن بیوه‌زن

۱ و زنی از زنان پسران انبیا نزد الیشع تضرع نموده، گفت: «بنده ات، شوهرم مرد و تومی دانی که بنده ات از خداوند می‌ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.» ۲ الیشع وی را گفت: «بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را در خانه چیزی سواي ظرفی از روغن نیست.» ۳ او گفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه. ۴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و در تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر شود به کنار بگذار.» ۵ پس از نزد وی رفته، در را بر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، اومی ریخت. ۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد. ۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و پسرانت از باقی مانده گذران کنی.»

زنده شدن یک پسر

۸ و روزی واقع شد که الیشع به شونیم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نمود که طعام بخورد و هرگاه عبور می‌نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می‌کرد. ۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «اینک فهمیده‌ام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما می‌گذرد. ۱۰ پس برای وی بالاخانه‌ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذاریم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.» ۱۱ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرود آمده، در آنجا خوابید. ۱۲ و به خادم خود، جیحیزی گفت: «این زن شونیمی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد. ۱۳ و او به خادم گفت: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده‌ای پس برای تو چه شود؟ آیا پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم.» ۱۴ و او گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحیزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.» ۱۵ آنگاه الیشع گفت: «او را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد. ۱۶ و گفت: «در این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «نیای آقا، ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.» ۱۷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که الیشع به او گفته بود، پسری زایید.

۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگران رفت. ۱۹ و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! و او به خادم خود گفت: «وی را نزد مادرش ببر.» ۲۰ پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد. ۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت. ۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «تمنا اینکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفروستی تا نزد مرد خدا بشتام و برگردم.» ۲۳ او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.» ۲۴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «بران و برو و تا تو را نگویم در راندن کوتاهی منما.» ۲۵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید.

۲۶ پس حال به استقبال وی بشتاب و وی را بگو: آیا تو را سلامتی است و آیا شهرت سالم و پُست سالم است؟» او گفت: «سلامتی است.» ۲۷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایپایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: «او را واگذار زیرا که جانش دروی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.» ۲۸ و زن گفت: «آیا پسری از آقام در خواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟» ۲۹ پس او به جیحزی گفت: «کمر خود را ببند و عصای مرا به دست گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.» ۳۰ اما مادر طفل گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد. ۳۱ و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد.

۳۲ پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است. ۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود.

۳۴ و برآمده بر طفل دراز شد و دهان خود را بر دهان وی و چشم خود را بر چشم او و دست خود را بر دست او گذاشته، بر وی خم گشت و گوشت پسر گرم شد. ۳۵ و برگشته، در خانه یک مرتبه این طرف و آن طرف بخرامید و برآمده، بر وی خم شد که طفل هفت مرتبه عطسه کرد، پس طفل چشمان خود را باز کرد. ۳۶ و جیحزی را آواز داد، گفت: «این زن شوئی را بخوان.» پس او را خواند و چون نزد او داخل شد، او وی را گفت: «پسر خود را بردار.» ۳۷ پس آن زن داخل شده، نزد پایپایش افتاد و رو به زمین خم شد و پسر خود را برداشته، بیرون رفت.

مرگ در دیگ

۳۸ و الیشع به جلجال برگشت و قطی در زمین بود و پسران انبیا به حضور وی نشسته بودند. و او به خادم خود گفت: «دیگ بزرگ را بگذار و آش به جهت پسران انبیا بپز.» ۳۹ و کسی به صحرا رفت تا سبزیها بچیند و بوته بری یافت و خیارهای بری از آن پخته، دامن خود را پُر ساخت و آمده، آنها را در دیگ آش خرد کرد زیرا که آنها را نشناختند. ۴۰ پس برای آن مردمان ریختند تا بخورند و چون قدری آش خوردند، صدا زده، گفتند: «ای مرد خدا مرگ در دیگ است.» و نتوانستند بخورند. ۴۱ او گفت: «آرد بیاورید.» پس آن را در دیگ انداخت و گفت: «برای مردم بریز تا بخورند.» پس هیچ چیز مضر در دیگ نبود.

۴۲ و کسی از بعل شلیشه آمده، برای مرد خدا خوراک نور، یعنی پیست قرص نان جو و خوشه‌ها در کیسه خود آورد. پس او گفت: «به مردم بده تا بخورند.» ۴۳ خادمش گفت: «اینقدر را چگونه پیش صد نفر بگذارم؟» او گفت: «به مردمان بده تا بخورند، زیرا خداوند چنین می گوید که خواهند خورد و از ایشان باقی خواهد ماند.» ۴۴ پس پیش ایشان گذاشت و به موجب کلام خداوند خوردند و از ایشان باقی ماند.

۵

شفای نعمان

۱ و نعمان، سردار لشکر پادشاه ارام، در حضور آقایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او ارام را نجات داده بود، و آن مرد جبار، شجاع ولی ابرص بود. ۲ و فوجهای ارامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت می کرد. ۳ و به خاتون خود گفت: «کاش که آقام در حضور نبی ای که در سامره است، می بود که او را از برصش شفا می داد.» ۴ پس کسی درآمده، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان می گوید.» ۵ پس پادشاه ارام گفت: «بیا برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می فرستم.»

۶ و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «الان چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از برصش شفا دهی.»^۷ اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «آیا من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از برصش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که او بهانه جویی از من می کند.»

۸ اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «لباس خود را چرا دریدی؟ او نزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.»^۹ پس نعمان با اسبان و ارابه های خود آمده، نزد در خانه الیشع ایستاد. ^{۱۰} و الیشع رسولی نزد وی فرستاده، گفت: «برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نمأ. و گوشتت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.»^{۱۱} اما نعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد. ^{۱۲} آیا ابانه و فرفره، نه‌های دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت. ^{۱۳} اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما اگر نبی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجای نمی آوردی؟ پس چند مرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.»^{۱۴} پس فرود شده، هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، طاهر شد.

۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدا مراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست و حال تمنائیکه هدیه‌ای از بنده ات قبول فرمایی.»^{۱۶} او گفت: «به حیات یهوه که در حضور وی ایستاده‌ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هر چند او را ابرام نمود که بپذیرد اما نمود. ^{۱۷} و نعمان گفت: «اگر نه تنها این که دو بار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزد یهوه. ^{۱۸} اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقام به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نمایم و بر دست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.»^{۱۹} او وی را گفت: «به سلامتی برو.»

۲۰ اما جیحیزی که خادم الیشع مرد خدا بود گفت: «اینک آقام از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.»^{۲۱} پس جیحیزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می دود از ارابه خود به استقبالش فرود آمد و گفت: «آیا سلامتی است؟»^{۲۲} او گفت: «سلامتی است. آقام مرا فرستاده، می گوید: اینک الان دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرام نزد من آمده‌اند، تنها اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.»^{۲۳} نعمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دو کیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خود نهاد تا پیش او بردند. ^{۲۴} و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند.

۲۵ و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و الیشع وی را گفت: «ای جیحیزی از کجای آیی؟» گفت: «بنده ات جایی نرفته بود.»^{۲۶} الیشع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از ارابه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله ها و رمه ها و غلامان و کنیزان است؟»^{۲۷} پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

آهن روی آب

۱ و پسران انبیا به البشع گفتند که «اینک مکانی که در حضور تو در آن ساکنیم، برای ما تنگ است. ۲ پس به اردن برویم و هریک چونی از آنجا بگیریم و مکانی برای خود در آنجا بسازیم تا در آن ساکن باشیم.» او گفت: «بروید.» ۳ و یکی از ایشان گفت: «مرحمت فرموده، همراه بندگانم بیا.» او جواب داد که «می‌آیم.» ۴ پس همراه ایشان روانه شد و چون به اردن رسیدند، چوپانان را قطع نمودند. ۵ و هنگامی که یکی از ایشان تیر را می‌برد، آهن تیر در آب افتاد و او فریاد کرده، گفت: «آهای آقایم زیرا که عاریه بود.» ۶ پس مرد خدا گفت: «کجا افتاد؟» و چون جا را به وی نشان داد، او چونی بریده، در آنجا انداخت و آهن را روی آب آورد. ۷ پس گفت: «برای خود بردار.» پس دست خود را دراز کرده، آن را گرفت.

کوری لشکر ارام

۸ و پادشاه ارام با اسرائیل جنگ می‌کرد و با بندگان خود مشورت کرده، گفت: «در فلان جا اردوی من خواهد بود.» ۹ اما مرد خدا نزد پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «با حذر باش که از فلان جا گذر نکنی زیرا که ارامیان به آنجا نزول کرده‌اند.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل به مکانی که مرد خدا او را خبر داد و وی را از آن انداز نمود، فرستاده، خود را از آنجا نه یکبار و نه دو بار محافظت کرد. ۱۱ و دل پادشاه ارام از این امر مضطرب شد و خادمان خود را خوانده، به ایشان گفت: «آیا مرا خبر نمی‌دهید که کدام از ما به طرف پادشاه اسرائیل است؟» ۱۲ و یکی از خادمانش گفت: «ای آقایم چنین نیست، بلکه البشع نبی که در اسرائیل است، پادشاه اسرائیل را از سخنی که در خوابگاه خود می‌گویی، مخبر می‌سازد.» ۱۳ او گفت: «بروید و ببینید که او کجاست، تا بفرستم او را بگیرم.» پس او را خبر دادند که اینک در دوتان است. ۱۴ پس سواران و ارابه‌ها و لشکر عظیمی بدانجا فرستاد و ایشان وقت شب آمده، شهر را احاطه نمودند. ۱۵ و چون خادم مرد خدا صبح زود برخاسته، بیرون رفت. اینک لشکری با سواران و ارابه‌ها شهر را احاطه نموده بودند. پس خادمش وی را گفت: «آهای آقایم چه بکنیم؟» ۱۶ او گفت: «مترس زیرا آنانی که با ما می‌اند از آنانی که با ایشانند بیشترند.» ۱۷ و البشع دعا کرده، گفت: «ای خداوند چشمان او را بگشا تا ببیند.» پس خداوند چشمان خادم را گشود و او دید که اینک کوههای اطراف البشع از سواران و ارابه‌های آتشین پر است. ۱۸ و چون ایشان نزد وی فرود شدند البشع نزد خداوند دعا کرده، گفت: «تمنا اینکه این گروه را به کوری مبتلا سازی.» پس ایشان را به موجب کلام البشع به کوری مبتلا ساخت. ۱۹ و البشع، ایشان را گفت: «راه این نیست و شهر این نیست. از عقب من بیاید و شما را به کسی که می‌طلبید، خواهم رسانید.» پس ایشان را به سامره آورد. ۲۰ و هنگامی که وارد سامره شدند، البشع گفت: «ای خداوند چشمان ایشان را بگشا تا ببینند.» پس خداوند چشمان ایشان را گشود و دیدند که اینک در سامره هستند. ۲۱ آنگاه پادشاه اسرائیل چون ایشان را دید، به البشع گفت: «ای پدرم آیا بزم؟ آیا بزم؟» ۲۲ او گفت: «مزن آیا کسانی را که به شمشیر و کمان خود اسیر کرده‌ای، خواهی زد؟ نان و آب پیش ایشان بگذار تا بخورند و بنوشند و نزد آقای خود بروند.» ۲۳ پس ضیافتی بزرگ برای ایشان برپا کرد و چون خوردند و نوشیدند، ایشان را مرخص کرد که نزد آقای خویش رفتند. و بعد از آن، فوجهای ارام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند.

قحطی در سامره

۲۴ و بعد از این، واقع شد که بنهد، پادشاه ارام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود. ۲۵ و قحطی سخت در سامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلفوزه، به پنج پاره نقره فروخته می‌شد. ۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می‌نمود، زنی نزد

وی فریاد برآورده، گفت: «ای آقایم پادشاه، مدد کن.»^{۲۷} او گفت: «اگر خداوند تو را مدد نکند، من از یکجا تو را مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از چرخشت؟»^{۲۸} پس پادشاه او را گفت: «تو را چه شد؟» او عرض کرد: «این زن به من گفت: پسر خود را بده تا امروز او را بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد.»^{۲۹} پس پسر مرا پختیم و خوردیم و روز دیگری را گفتم: پسر را بده تا او را بخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.»^{۳۰} و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بردید و او بر باره می گذشت و قوم دیدند که اینک در زیرلباس خود پلاس دربر داشت. ^{۳۱} و گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر سر الیشع بن شافاط امروز بر تنش بماند.»^{۳۲} و الیشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «آیامی بینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مرا از تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آقایش در عقبش نیست.»^{۳۳} و چون او هنوز به ایشان سخن می گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم.»

V

^۱ و الیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می گوید که «فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثال و دو کیل جوبه یک مثال نزد دروازه سامره فروخته می شود.»^۲ و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می نمود در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پیغمبرها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «همانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.»

پیروزی بر ارامیان

^۳ و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تا بمیریم؟^۴ اگر گویم به شهر داخل شویم همانا خطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان ببندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.»^۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود. ^۶ زیرا خداوند صدای اربابها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنواید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حثیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.»^۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند.^۸ و آن مبروصان به کنار اردو آمده، به خیمه ای داخل شدند و اکل و شرب نموده، از آنجا نقره و طلا و لباس گرفته، رفتند و آنها را پنهان کردند و برگشته، به خیمه ای دیگر داخل شده، از آن نیز بردند و رفته، پنهان کردند.

^۹ پس به یکدیگر گفتند: «ما خوب نمی کنیم؛ امروز روز بشارت است و ما خاموش می مانیم و اگر تا روشنایی صبح به تاخیر اندازیم، بلایی به ما خواهد رسید، پس الان بیایید برویم و به خانه پادشاه خبر دهیم.»^{۱۰} پس رفته، در بانان شهر را صدا زدند و ایشان را مخبر ساخته، گفتند: «به اردوی ارامیان درآمدم و اینک در آنجا نه کسی و نه صدای انسانی بود مگر اسبان بسته شده، و الاغها بسته شده و خیمه ها به حالت خود.»^{۱۱} پس دربانان صدا زده، خاندان پادشاه را در اندرون اطلاع دادند.^{۱۲} و پادشاه در شب برخاست و به خادمان خود گفت: «به تحقیق شمارا خبر می دهم که ارامیان به ما چه خواهند کرد: می دانند که ما گرسنه هستیم پس از اردو بیرون رفته، خود را در صحرا پنهان کرده اند و می گویند چون از شهر بیرون آیند، ایشان را زنده خواهیم گرفت و به شهر داخل خواهیم شد.»^{۱۳} و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «پنج راس از اسبان باقی مانده که در شهر باقی اند، بگیرند اینک آنها مثل تمامی گروه اسرائیل که در آن باقی اند یا مانند تمامی گروه اسرائیل که

هلاک شده‌اند، می‌باشند) و بفرستیم تا دریافت نمایم.»^{۱۴} پس دو ارابه با اسبها گرفتند و پادشاه از عقب لشکر ارام فرستاده، گفت: «بروید و تحقیق کنید.»^{۱۵} پس از عقب ایشان تا اردن رفتند و اینک تمامی راه از لباس و ظروفی که ارامیان از تعجیل خود انداخته بودند، پر بود. پس رسولان برگشته، پادشاه را مخبر ساختند.^{۱۶} و قوم بیرون رفته، اردوی ارامیان را غارت کردند و یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جو به یک مثقال به موجب کلام خداوند به فروش رفت.^{۱۷} و پادشاه آن سردار را که بر دست وی تکیه می‌نمود بر دروازه گماشت و خلق، او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد برحسب کلامی که مرد خدا گفت هنگامی که پادشاه نزد وی فرود آمد.^{۱۸} و واقع شد به نهجی که مرد خدا، پادشاه را خطاب کرده، گفته بود که فردا مثل این وقت دو کیل جو به یک مثقال و یک کیل آرد نرم به یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته خواهد شد.^{۱۹} و آن سردار در جواب مرد خدا گفته بود: اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بگشاید، آیا مثل این امر واقع تواند شد؟ و او گفت: «اینک به چشمان خود خواهی دید اما از آن نخواستی خورد.»^{۲۰} پس او را همچنین واقع شد زیرا خلق او را نزد دروازه پایمال کردند که مرد.

۸

بازگرداندن مایملک بیوه‌زن

^۱ و الیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می‌توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قطعی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.»^۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گردید.^۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید.^۴ و پادشاه با جیحیزی، خادم مرد خدا گفتگو می‌نمود و می‌گفت: «حال تمام اعمال عظمی را که الیشع بجا آورده است، به من بگو.»^۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می‌کرد که چگونه مرده‌ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحیزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.»^۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجهگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «تمامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.»

مرگ بنهد

^۷ و الیشع به دمشق رفت و بنهد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است.^۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه‌ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»^۹ و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه‌ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «پسرت، بنهد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، می‌گوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟»^{۱۰} و الیشع وی را گفت: «برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هرآینه او خواهد مرد.»^{۱۱} و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگرست تا نخل گردید. پس مرد خدا بگریست.^{۱۲} و حزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می‌کند؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، می‌دانم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.»^{۱۳} و حزائیل گفت: «بنده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظمی بکند؟» الیشع گفت: «خداوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.»^{۱۴} پس از نزد

الیسع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیسع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «به من گفت که البته شفا خواهی یافت.»^{۱۵} و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترده که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد.

^{۱۶} و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ^{۱۷} و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ^{۱۸} و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل می نمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد. ^{۱۹} اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش راهبیشه اوقات، چراغی بدهد. ^{۲۰} و در ایام وی اودوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند. ^{۲۱} و یورام با تمامی اربابه های خود به صعیبر رفتند و در شب برخاسته، اودومیان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران اربابه را شکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند. ^{۲۲} و اودوم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده اند و لبنه نیز در آن وقت عاصی شد. ^{۲۳} و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ^{۲۴} و یورام با پدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اخزیا به جایش پادشاهی کرد.

^{۲۵} و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ^{۲۶} و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. ^{۲۷} و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اخاب بود. ^{۲۸} و با یورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند. ^{۲۹} و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحتی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ می نمود، شفا یابد. و اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرئیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

۹

یورام، پادشاه یهودا

^۱ و الیسع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو. ^۲ و چون به آنجا رسیدی، یهو این یهوشافاط بن مثنی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش بر خیزان و او را به اطاق خلوت ببر. ^۳ و حقه روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین می گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.»

^۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد. ^۵ و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار با تو سخن دارم.» یهو گفت: «به کدام یک از جمیع ما؟» گفت: «به تو ای سردار!» پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم. ^۷ و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزابل بکشم. ^۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و رهشده ای در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت. ^۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت. ^{۱۰} و سگان، ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دفن کنند ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، برگریخت. ^{۱۱} و یهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شمالین مرد و کلامش را می دانید.» ^{۱۲} گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع

بده.» پس او گفت: «چنین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می‌فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.»^{۱۳} آنگاه ایشان تعجیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «بیهو پادشاه است.»

قتل یورام و اخزیا

^{۱۴} لذا بیهو بن یوشافاط بن مثنی بر یورام بشورید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از حزائیل، پادشاه ارام نگاه می‌داشتند.^{۱۵} اما یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که ارامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه ارام، جنگ می‌نمود، شفا یابد. پس بیهو گفت: «اگر رای شمایین است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبدا رفته، به یزرعیل خبر برساند.»^{۱۶} پس بیهو به اراهه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهودا برای عیادت یورام فرود آمده بود.

^{۱۷} پس دیده یانی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، بیهو را وقتی که می‌آمد، دید و گفت: «جمعیتی می‌بینم.» و یورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟»^{۱۸} پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد که «تو را باسلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، اما برنگی گردد.»^{۱۹} پس سوار دیگری فرستاد و اوزند ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می‌فرماید که آیا سلامتی است؟» بیهو جواب داد: «تو را باسلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.»^{۲۰} و دیده بان خبر داده، گفت که «نزد ایشان رسید اما برنگی گردد و راندن مثل راندن بیهو بن مثنی است زیرا که به دیوانگی می‌راند.»

^{۲۱} و یورام گفت: «حاضر کنید.» پس اراهه او را حاضر کردند و یورام، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهودا، هریک بر اراهه خود بیرون رفتند و به استقبال بیهو بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند.^{۲۲} و چون یورام، بیهو را دید گفت: «ای بیهو آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادرت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟»^{۲۳} آنگاه یورام، دست خود را بر گردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ای اخزیا خیانت است.»^{۲۴} و بیهو کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در اراهه خود افتاد.^{۲۵} و بیهو به بدقر، سردار خود گفت: «او را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیادآور که چگونه وقتی که من و تو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار می‌بودیم، خداوند این وحی را درباره او فرمود.^{۲۶} خداوند می‌گوید: هرآینه خون نابوت و خون پسرانش را دیروز دیدم و خداوند می‌گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهیم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.»

^{۲۷} اما چون اخزیا، پادشاه یهودا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و بیهو او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزنید و او را نیز در اراهه‌اش به فراز جور که نزد ییلعام است (زدند) و او را بمجدو فرار کرده، در آنجا مرد.^{۲۸} و خادمانش او را در اراهه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند.^{۲۹} و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا بر یهودا پادشاه شد.

مرگ ایزابل

^{۳۰} و چون بیهو به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگرست.^{۳۱} و چون بیهو به دروازه داخل شد، او گفت: «آیا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟»^{۳۲} و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند.^{۳۳} و او گفت: «اورا بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری از خوشش بر دیوار و اسبان پاشیده شد و او را پایمال کرد.^{۳۴} و داخل شده، به اکل و شرب مشغول گشت. پس گفت:

«این زن ملعون را نظر کنید، و او را دفن نمایند زیرا که دختر پادشاه است.»^{۳۵} اما چون برای دفن کردنش رفتند، جز کاسه سر و پایها و کفهای دست، چیزی از او نیافتند.^{۳۶} پس برگشته، وی را خبر دادند. و او گفت: «این کلام خداوند است که به واسطه بنده خود، ایلیای تَشپی تکلم نموده، گفت که سگان گوشت ایزابل را در ملک یزرعیل خواهند خورد.^{۳۷} و لاش ایزابل مثل سرگین به روی زمین، در ملک یزرعیل خواهد بود، به طوری که نخواهند گفت که این ایزابل است.»

۱۰

مرگ پسران اخاب

^۱ و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس یهو مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مربیان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: ^۲ «الان چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و ارا به‌ها و اسباب و شهر حصاردار و اسلحه با شما است،^۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.»^۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه توانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟»^۵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مربیان را نزد یهو فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هر چه به ما بفرمائی بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.»^۶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگیرید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیاوید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می کردند، می بودند.

^۷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند.^۸ و قاصدی آمده، او را خبر داد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «آنها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.»^۹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟»^{۱۰} پس بدانید که از کلام خداوند که خداوند درباره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجا آورده است.»^{۱۱} و یهو جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگانش و اصدقایش و کاهانش را تا از برایش کسی باقی نماند.

^{۱۲} پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید،^{۱۳} یهو به برادران اخزیا، پادشاه یهودا دچار شده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران اخزیا هستیم و می آیم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحیت گویم.»^{۱۴} او گفت: «اینها را زنده بگیرید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی راهی نیافت.

^{۱۵} و چون از آنجا روانه شد، به یهوناداب بن رکاب که به استقبال او می آمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» یهوناداب جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به ارا به برکشید.^{۱۶} و گفت: «همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را بر ارا به وی سوار کردند.^{۱۷} و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخاب را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را نابود ساخت بر حسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود.

۱۸ پس یهو تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «آخاب بعل را پرستش قلیل کرد اما یهو او را پرستش کثیر خواهد نمود. ۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگانش و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما یهو این را از راه حیلہ کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ۲۰ و یهو گفت: «محفلی مقدس برای بعل تقدیس نمایم.» و آن را اعلان کردند. ۲۱ و یهو نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سرتاسر پر شد. ۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که «برای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آور.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد. ۲۳ و یهو و یهوناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان یهو در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.» ۲۴ پس داخل شدند تا ذابح و قربانی های سوختنی بگذرانند. و یهو هشتاد نفر برای خود بیرون در گاشته بود و گفت: «اگر یکنفر از اینانی که به دست شما سپردم راهی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.» ۲۵ و چون از گذراندن قربانی سوختنی فارغ شدند، یهو به شاطران و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهریت بعل رفتند. ۲۶ و تمثال را که در خانه بعل بود، بیرون آورده، آنها را سوزانیدند. ۲۷ و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزبله ساختند. ۲۸ پس یهو، اثر بعل را از اسرائیل نابود ساخت. ۲۹ اما یهو از پیروی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله های طلا که در بیت ثیل و دان بود. ۳۰ و خداوند به یهو گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هرچه در دل من بود باخانه آخاب عمل نمودی، از این جهت پسران تو تا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.» ۳۱ اما یهو توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت یهو، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گاهان یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب نمود.

۳۲ و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می زد، یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و روبینیان و منسیان را از عروعر که بر وادی ارنون است و جلعاد و باشان. ۳۴ و بقیه وقایع یهو و هرچه کرد و تمامی تهر او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۵ پس یهو با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش یهوآخاز به جایش پادشاه شد. ۳۶ و ایامی که یهو در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

۱۱

عتلیا و یوآش

۱ و چون عتلیا، مادر اخزیا دید که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت. ۲ اما یهو شمع دختر یورام پادشاه که خواهر اخزیا بود، یوآش پسر اخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، دزدیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد. ۳ و او نزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت می نمود. ۴ و در سال هفتم، یهو یاداع فرستاد، یوزباشیهای کرتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورده، با ایشان عهد بست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. ۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک ثلث شما که در سبت داخل می شوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید. ۶ و ثلث دیگر به دروازه سور و ثلثی به دروازه ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود. ۷ و دودسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون می روید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید. ۸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف

پادشاه احاطه نمایند و هر که از میان صف‌ها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانند.»

^۹ پس یوزباشیا موافق هرچه یهویداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشته، نزد یهویداع کاهن آمدند. ^{۱۰} و کاهن نیزه‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیا داد. ^{۱۱} و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند. ^{۱۲} و اوپسر پادشاه را بیرون آورده، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

^{۱۳} و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ^{۱۴} و دید که اینک پادشاه بر حسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرنانوازان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می‌کردند و کرناها را می‌نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت! ^{۱۵} و یهویداع کاهن، یوزباشیا را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صف‌ها بیرون کنید و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد. ^{۱۶} پس او راره دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می‌آمدند، رفت و در آنجا کشته شد.

^{۱۷} و یهویداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم. ^{۱۸} و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تمثالیش را خرد درهم شکستند. و کاهن بعل، متان را رو بر روی مذبح‌ها کشتند و کاهن ناظران برخانه خداوند گاشت. ^{۱۹} و یوزباشیا و کریتیا و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او بر کرسی پادشاهان بنشست. ^{۲۰} و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزد خانه پادشاه به شمشیر کشتند.

^{۲۱} و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

۱۲

ترمیم هیکل

^۱ در سال هفتم یهوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد.

^۲ و یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهویداع کاهن او را تعلیم می‌داد، بجا می‌آورد. ^۳ مگر این که مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان‌های بلند قربانی می‌گذاشتند و بخور می‌سوزانیدند.

^۴ و یهوآش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس بر حسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره‌ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، ^۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.» ^۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند. ^۷ و یهوآش پادشاه، یهویداع کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده‌اید؟ پس الان نقره‌ای دیگر از آشنایان خودمگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.» ^۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند.

۹ و یهویداع کاهن صندوق گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوندی شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحفظان در بودند، تمامی نقره‌ای را که به خانه خداوندی آوردند، در آن گذاشتند.

۱۰ و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت می‌شد، در کیسه هابسته، حساب آن را می‌دادند. ۱۱ و نقره‌ای را که حساب آن داده می‌شد، به‌دست کارگزارانی که برخانه خداوند گاشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کاری کردند، صرف می‌نمودند، ۱۲ و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیرخانه لازم می‌بود. ۱۳ اما برای خانه خداوند طاسهای نقره و گلگیرها و کاسه‌ها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوندی آوردند، ساخته نشد. ۱۴ زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیر نمایند. ۱۵ و از کسانی که نقره را به‌دست ایشان می‌دادند تا به کارگزاران بپسارند، حساب نمی‌گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتاری نمودند. ۱۶ اما نقره قربانی‌های جرم و نقره قربانی‌های گناه را به خانه خداوند نمی‌آوردند، چونکه از آن کاهنان می‌بود.

۱۷ آنگاه حزائیل، پادشاه ارام برآمده، با جت جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نمود، به سوی اورشلیم برآمد. ۱۸ و یهوشا، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوشافاط و یهورام و اخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود و تمامی طلا را که در خزانه‌های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه ارام فرستاد و او از اورشلیم رفت.

۱۹ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۰ و خادمانش برخاسته، فتنه‌انگیختند و یوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرو می‌رود، کشتند. ۲۱ زیرا خادمانش، یوزاکربن شمع و یهوآباد بن شومیر، او را زدند که مرد او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش امصیا در جایش سلطنت نمود.

۱۳

یهواخاز، پادشاه اسرائیل

۱ در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا، پادشاه یهودا، یهواخاز بن یهو، براسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گاهان یربعام بن نباطکه اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد. ۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به‌دست حزائیل، پادشاه ارام و به‌دست بنهد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود. ۴ و یهواخاز نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه ارام، ایشان را به تنگی می‌آورد. ۵ و خداوند نجات‌دهنده‌ای به اسرائیل داد که ایشان از زیر دست ارامیان بیرون آمدند و بنی اسرائیل مثل ایام سابق در خیمه‌های خود ساکن شدند. ۶ اما از گاهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند. ۷ و برای یهواخاز، از قوم به جز پنجاه سوار و ده ارابه و ده هزار پیاده و انگداشت زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود. ۸ و بقیه وقایع یهواخاز و هرچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۹ پس یهواخاز با پدران خود خواهید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

۱۰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهواخاز بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود. ۱۱ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از تمامی گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل

را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرده، در آنها سلوک می نمود. ۱۲ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۳ و یوآش با پدران خود خواهید ویربعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد.

۱۴ و الیشع به بیماری ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او برگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای اربابه اسرائیل و سوارانش!» ۱۵ و الیشع وی را گفت: «کمان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت. ۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد. ۱۷ و گفت: «پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «بینداز.» پس انداخت.

۱۸ و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد. ۱۹ و مرد خدابه او خشم نموده، گفت: «می یابست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست می دادی تا تلف می شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.»

۲۰ و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکریهای مواب به زمین درآمدند. ۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن می کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبر الیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خود ایستاد.

۲۲ و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی ایام یهوآخاز به تنگ آورد. ۲۳ اما خداوند بر ایشان رفت و ترحم نموده، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان را هلاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت.

۲۴ پس حزائیل، پادشاه ارام مرد و پسرش، بنهد به جایش پادشاه شد. ۲۵ و یهوآش بن یهوآخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهوآخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهد بن حزائیل باز پس گرفت، و یهوآش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

۱۴

امصیا، پادشاه یهودا

۱ در سال دوم یوآش بن یهوآخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هرچه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می نمود. ۴ لیکن مکان های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان های بلند قربانی می گذاریدند و بخوری سوزانیدند. ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.

۷ و او ده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز قتیل نامید.

۸ آنگاه امصیا رسولان نزد یهوآش بن یهوآخاز بن یهو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نماییم.» ۹ و یهوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرو آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشی ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار

را باایمال نمود. ۱۰ اودم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است پس نغمه نموده، درخانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بپشتی.»

۱۱ اما امصیا گوش نداد. پس یهوش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوداست، با یکدیگر مقابله نمودند. ۱۲ و یهودا از حضور اسرائیل منہزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۱۳ و یهوش، پادشاه اسرائیل، امصیا ابن یهوش بن اخزیا پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و به اورشلیم آمده، حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه، یعنی چهار صد ذراع منہدم ساخت. ۱۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، و یرغمالان گرفته، به سامره مراجعت کرد.

۱۵ و بقیه اعمالی را که یهوش کرد و تهور او و چگونه با امصیا پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۶ و یهوش با پدران خود خوابید و با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد و پسرش یربعام در جایش پادشاه شد.

۱۷ و امصیا ابن یوش، پادشاه یهودا، بعد از وفات یهوش بن یواخاز، پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۱۸ و بقیه وقایع امصیا، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۹ و در اورشلیم بر وی فتنه انگیزیدند. پس او به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستاده، او را در آنجا کشتند. ۲۰ و او را بر اسبان آوردند و با پدران خود در اورشلیم در شهر داود، دفن شد. ۲۱ و تمامی قوم یهودا، عزریا را که شانزده ساله بود گرفته، او را به جای پدرش، امصیا، پادشاه ساختند. ۲۲ او ایلت را بنا کرد و بعد از آنکه پادشاه با پدران خود خوابیده بود، آن را برای یهودا استرداد ساخت.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

۲۳ و در سال پانزدهم امصیا بن یوش، پادشاه یهودا، یربعام بن یهوش، پادشاه اسرائیل، در سامره آغاز سلطنت نمود، و چهل و یک سال پادشاهی کرد. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، از تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب نگاه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ او حدود اسرائیل را از مدخل حمات تا دریای عربی استرداد نمود، موافق کلامی که یهوه، خدای اسرائیل، به واسطه بنده خود یونس بن امتای نبی که از جت حافر بود، گفته بود. ۲۶ زیرا خداوند دید که مصیبت اسرائیل بسیار تلخ بود چونکه نه محبوس و نه آزادی باقی ماند. و معاونی به جهت اسرائیل وجود نداشت. ۲۷ اما خداوند به محو ساختن نام اسرائیل از زیر آسمان تکلم نمود لهذا ایشان را به دست یربعام بن یوش نجات داد.

۲۸ و بقیه وقایع یربعام و آنچه کرد و تهور او که چگونه جنگ نمود و چگونه دمشق و حمات را که از آن یهودا بود، برای اسرائیل استرداد ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۹ پس یربعام با پدران خود، یعنی با پادشاهان اسرائیل خوابید و پسرش زکریا در جایش سلطنت نمود.

۱۵

عزریا پادشاه یهودا

۱ و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا ابن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلیای اورشلمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر چه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند و بخوری سوزانیدند. ۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه ای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری

می نمود. ۶ و بقیه وقایع عزریا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۷ پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدراش در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود. ۸ در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا ابن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد. ۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدراش می کردند، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتبک گاه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۰ پس شلوم بن یاییش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود. ۱۱ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۲ این کلام خداوند بوده که آن را به یهو خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست.

شلوم، پادشاه اسرائیل

۱۳ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یاییش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود. ۱۴ و منحیم بن جادی از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یاییش رادر سامره زده، او را کشت و به جایش سلطنت نمود. ۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنه‌ای که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۶ آنگاه منحیم تفصح را با هرچه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله‌اش را شکم پاره کرد.

۱۷ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جادی، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتبک گاه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار وزنه نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت رادر دستش استوار سازد. ۲۰ و منحیم این نقد را بر اسرائیل، یعنی بر جمیع متمدنان گذاشت تا هر یک از ایشان پنجاه مثقال نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت ننمود. ۲۱ و بقیه وقایع منحیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۲ پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش فحقیا به جایش پادشاه شد.

منحیم، پادشاه اسرائیل

۲۳ و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، فحقیا ابن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتبک گاه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ و یکی از سردارانش، فحق بن رملیا بر او شوریده، او را با ارجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود. ۲۶ و بقیه وقایع فحقیا و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

فحق، پادشاه اسرائیل

۲۷ و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، فحق بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود. ۲۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گاهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتبک گاه ساخته بود، اجتناب ننمود.

۲۹ در ایام فحق، پادشاه اسرائیل، تغل فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه و یانوح و قاش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی را گرفته، ایشان را به آشور به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیستم یوتام بن عزریا، هوشع بن ابله، بر فحق بن رملیا بشورید و او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود. ۳۱ و بقیه وقایع فحق و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است.

یوتام، پادشاه یهودا

۳۲ در سال دوم فتح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزریا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا، دختر صادق بود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هر آنچه پدرش عزریا کرد، به عمل آورد. ۳۵ لیکن مکان های بلندبرداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود. ۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه ارام و فتح بن رملیا را بر یهودا فرستاد. ۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

۱۶

آحاز، پادشاه یهودا

۱ در سال هفدهم فتح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظریه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل نمود. ۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتیاهی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود. ۴ و در مکان های بلند و تله و زیر هر درخت سبز قربانی می گذرانید و بخور می سوزانید.

۵ آنگاه رصین، پادشاه ارام، و فتح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند. ۶ در آن وقت رصین، پادشاه ارام، ایلت را برای ارامیان استرداد نمود و یهود را از ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند. ۷ و آحاز رسولان نزد تغلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه ارام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضد من برخاسته اند، رهایی ده». ۸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید.

۱۰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را بر حسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد. ۱۱ و اوربای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، بران قربانی گذرانید. ۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید. ۱۴ و مذبح برنجین را که پیش خداوند بود، آن را از روبروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت. ۱۵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگردان، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن پاش اما مذبح برنجین برای من باشد تا مسالت تمام». ۱۶ پس اوربای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود.

۱۷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گاوان برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرش گذاشت. ۱۸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه از بیرون به آن داخل می شد، در خانه خداوند به خاطر پادشاه آشور تغییر داد. ۱۹ و بقیه اعمال آحاز

که کرد، آيا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۲۰ پس آحاز با پدران خود خوابید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیا در جایش پادشاه شد.

۱۷

هوشع، آخرین پادشاه اسرائیل

۱ در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. ۳ و شلبناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد. ۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت. ۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود. ۶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را در حله و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادبان سکونت داد.

اسارت اسرائیل

۷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیر دست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ۸ و در فریض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ۹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و در جمیع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تا شهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خود ساختند. ۱۰ و تمثال و شیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ۱۱ و در آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضور ایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۲ و بتها را عبادت نمودند که درباره آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را نکنید. ۱۳ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع راثیان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می داد و می گفت: «از طریقهای زشت خود بازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعتی که به پدران شما امر فرمودم و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما فرستادم، نگاه دارید.» ۱۴ اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. ۱۵ و فرایض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی باطل نموده، باطل گردیدند و امتهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل ننمایید، پیروی کردند. ۱۶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره را ساخته، به تمامی لشکر آسمان سجد کردند و بعل را عبادت نمودند. ۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشتن را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند. ۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهودا فقط باقی نماند.

۱۹ اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند. ۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را ذلیل ساخت و ایشان را به دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دور انداخت.

۲۱ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منشق ساخت و ایشان یربعام بن نباط را به پادشاهی نصب نمودند و یربعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت. ۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی

گاهانی که یربعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند. ۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند.

۲۴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عوا و حما و سفروایم آورده، ایشان را به جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند. ۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند ترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند. ۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی دانند و او شیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می کشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی دانند.» ۲۷ و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان را موافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.» ۲۸ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت ثیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید پرستند.

۲۹ اما هر امت، خدایان خود را ساختند و در خانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هرامتی در شهر خود که در آن ساکن بودند. ۳۰ پس اهل بابل، سکوت بنوت را و اهل کوت، نرجل را و اهل حما، اشیا را ساختند. ۳۱ و عویان، نبز و ترناک را ساختند و اهل سفروایم، پسران خود را برای ادرملک و عنملک که خدایان سفروایم بودند، به آتش می سوزانیدند. ۳۲ پس یهوه را می پرستیدند و کاهنان برای مکان های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه های مکان های بلند قربانی می گذرانیدند. ۳۳ پس یهوه را می پرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتیابی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می نمودند. ۳۴ ایشان تا امروز برحسب عادت نخستین خود رفتار می نمایند و نه از یهوه می ترسند و نه موافق فرایض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتاری کنند، ۳۵ با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را بجهده نمائید و عبادت نکنید و برای آنها قربانی مگذارید. ۳۶ بلکه از یهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را بجهده نمائید و برای او قربانی بگذارید. ۳۷ و فرایض و احکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به جا آورید و از خدایان غیر مترسید. ۳۸ و عهدی را که با شما بستم، فراموش نکنید و از خدایان غیر مترسید. ۳۹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شما را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید.» ۴۰ اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند. ۴۱ پس آن امتها، یهوه را می پرستیدند و بهای خود را نیز عبادت می کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار می نمایند.

۱۸

حزقیال، پادشاه یهودا

۱ و در سال سوم هوش بن ایله، پادشاه اسرائیل، حزقیال بن آحاز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ابی، دختر زکری بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۴ او مکان های بلند را برداشت و تمائیل را شکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنی اسرائیل تا آن زمان برایش بخوری سوزانیدند. و او آن را نخشان نامید. ۵ او بریهوه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند. ۶ و به خداوند چسبیده، از پیروی او

انحراف نورزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت. ^۷ و خداوند با او می بود و به هر طرفی که رو می نمود، فیروز می شد و بر پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود. ^۸ او فلسطینیان را تا غزه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد.

^۹ و در سال چهارم حزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شلبناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد. ^{۱۰} و در آخر سال سوم در سال ششم حزقیای آن را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد. ^{۱۱} و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حلب و خابور، نهر جوزان، و در شهرهای مادیان برده، سکونت داد. ^{۱۲} از این جهت که آواز یهوه، خدای خود را نشنیده بودند و از عهد او و هرچه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل نیاوردند.

^{۱۳} و در سال چهاردهم حزقیای پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ^{۱۴} و حزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت. ^{۱۵} و حزقیای تمامی نقره ای را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، داد. ^{۱۶} در آن وقت حزقیای طلارا از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حزقیای، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کنده، آن را به پادشاه آشور داد.

تهدید اورشلیم

^{۱۷} و پادشاه آشور، ترتان و ریساریس و ربشاقی را از لاکیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزدقات برکه فوقانی که به سر راه مزرعه گذر است، ایستادند. ^{۱۸} و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبانی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند.

^{۱۹} و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیای بگوئید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می نمایی، چیست؟ ^{۲۰} تو سخن می گویی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده ای که بر من عاصی شده ای. ^{۲۱} اینک حال بر عصای این فی خرد شده، یعنی بر مصر توکل می نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می نمایند. ^{۲۲} و اگر مرا گوئید که بر یهوه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیای مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمائید؟ ^{۲۳} پس حال با آقا، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تویی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ^{۲۴} پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقا، را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابه ها و سواران توکل داری؟ ^{۲۵} و آیا من الان بی اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

^{۲۶} آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تو آینه که بندگان به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمایی.» ^{۲۷} ربشاقی به ایشان گفت: «آیا آقا، مرا نزد آقا، و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟»

^{۲۸} پس ربشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید. ^{۲۹} پادشاه چنین می گوید: حزقیای شما را فریب ندهد زیرا که او شما را نمی تواند از دست وی

برهاند. ۳۰ و حزقیاشما را بر یهوه مطمئن سازد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رها کند و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۳۱ به حزقیاشما گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هرکس از مو خود و هرکس از انجیر خویش بخورد و هرکس از آب چشمه خود بنوشد. ۳۲ تا بیام و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حزقیاشما گوش دهید زیرا که شما را فریب می دهد و می گوید: یهوه ما را خواهد رها کند. ۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امتهای هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رها کرده است؟ ۳۴ خدایان حیات و افراد کجایند؟ و خدایان سفروایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رها کرده اند؟ ۳۵ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یهوه، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟»

۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید. ۳۷ پس الیاقيم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبته کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیاشما آمدند و سخنان ربشاقی را به او باز گفتند.

۱۹

پیشگویی رهایی اورشلیم

۱ و واقع شد که چون حزقیای پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ و الیاقيم، ناظر خانه و شبته کاتب و مشایخ کهنه راملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده، ۳ به وی گفتند: «حزقیاشما چنین می گوید که «امروز روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسیده اند و قوت زاید نیست. ۴ شاید یهوه خدایت تمامی سخنان ربشاقی را که آقايش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که یهوه، خدایت شنیده است، توبیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند، تضرع نما. ۵ و بندگان حزقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید که خداوند چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفر گفته اند، مترس. ۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

۸ پس ربشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که بالبنه جنگ می کرد، زیرا شنیده بود که ازلاکیش کوچ کرده است. ۹ و درباره ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با توبیرون آمده است (پس چون شنید) بار دیگر ایلیچان نزد حزقیاشما فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیاشما، پادشاه یهودا چنین گوید: «خدای تو که به او توکل می نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان را هلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تسلسار می باشند، ایشان را نجات دادند؟ ۱۳ پادشاه حماه کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیاشما

۱۴ و حزقیاشما مکتوب را از دست ایلیچان گرفته، آن را خواند و حزقیاشما به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیاشما نزد خداوند دعا نموده، گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل که بر کرویایان جلوس می نمایی، تویی که به تنهایی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای. ۱۶ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنو. ای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، استماع نما. ۱۷ ای خداوند، راست است که پادشاهان آشور امتها و زمین ایشان

را خراب کرده است،^{۱۸} و خدایان ایشان را به آتش انداخته، زیرا که خدا نبودند، بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تپه ساختند.^{۱۹} پس حال یهوه، خدای ما، ما را از دست اورهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنهای یهوه، خدا هستی.»

نبوت اشعیا

^{۲۰} پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می گوید: آنچه را که درباره سنحاریب، پادشاه آشور، نزد من دعا نمودی اجابت کردم.^{۲۱} کلامی که خداوند درباره اش گفته، این است: آن باکره، دختر صهیون، تو را حقیر شمرد، استهزا نموده است و دختر اورشلم سر خود را به تو جنبانیده است.^{۲۲} کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟^{۲۳} به واسطه رسولانت، خداوند را اهانت کرده، گفته ای: به کثرت اربابه های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده ام.^{۲۴} و من، حفزه کنده، آب غریب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.^{۲۵} آیا نشنیده ای که من این را از زمان سلف کرده ام و از ایام قدیم صورت داده ام و الان، آن را به وقوع آورده ام تا توبه ظهور آمده و شهرهایی حصاردار را خراب نموده، به توده های ویران مبدل سازی؟^{۲۶} از این جهت، ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و نخل شدند، مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل غله ای که پیش از رسیدنش پژمرده شود، گردیدند.^{۲۷} «اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری، می دانم.^{۲۸} چونکه خشمی که بر من داری و غرور تو، به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو ولگام خود را به لبایت گذاشته، تو را به راهی که آمده ای، برخوام گردانید.

^{۲۹} «و علامت، برای تو این خواهد بود که امسال غله خود رو خواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و در سال سوم بکارید و بدروید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.^{۳۰} و بقیه ای که از خاندان یهودا رستگار شوند، باردیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد.^{۳۱} زیرا که بقیه ای از اورشلم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه این را بجا خواهد آورد.

^{۳۲} «بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین می گوید که «به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق را در پیش آن بر نخواهد افراشت.^{۳۳} به راهی که آمده است به همان بر خواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می گوید.^{۳۴} زیرا که این شهر را حمایت کرده، به خاطر خود و به خاطر بنده خویش داود، آن را نجات خواهم داد.»

^{۳۵} پس فرشته خداوند در آن شب بیرون آمده، صد و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند، اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند.^{۳۶} و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، در نیوی ساکن شد.^{۳۷} و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش، نسر و عبادت می کرد، پسرانش او را به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آرات فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

بیماری حزقیا

^۱ در آن ایام، حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.»^۲ آنگاه او روی خود را به سوی

دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت: ^۳ «ای خداوند مسالت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست. ^۴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهربیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ^۵ «برگرد و به پیشوای قوم من حزقیا بگو: خدای پدرت، داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدیم و اشکهای تو را دیدیم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد. ^۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.» ^۷ و اشعیا گفت که «قرصی از انجیر بگیری.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت.

^۸ و حزقیا به اشعیا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمد، چیست؟» ^۹ و اشعیا گفت: «علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آبیاسیه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد؟» ^{۱۰} حزقیا گفت: «سهل است که سایه ده درجه پیش برود، فی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.» ^{۱۱} پس اشعیا نبی از خداوند استدعا نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آهاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید.

مرسلین از بابل

^{۱۲} و در آن زمان، مرو دک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیا فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیا بیمار شده است. ^{۱۳} و حزقیای ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین اویافت می شد، به ایشان نشان داد، و در خانه اش و در تمامی ملککش چیزی نبود که حزقیا آن را به ایشان نشان نداد. ^{۱۴} پس اشعیا نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیا جواب داد: «از جایی دور، یعنی از بابل آمده‌اند.» ^{۱۵} او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیا جواب داد: «هر چه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»

^{۱۶} پس اشعیا به حزقیا گفت: «کلام خداوند را بشنو: ^{۱۷} اینک روزها می آید که هر چه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی باقی نخواهد ماند. ^{۱۸} و بعضی از پسرانت را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید ثمنی، خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل، خواهد خوانند شد.» ^{۱۹} حزقیا به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکوست.» و دیگر گفت: «هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

^{۲۰} و بقیه وقایع حزقیا و تمامی تهو را و وحاکیت حوض و قناتی که ساخت و آب را به شهر آورد، آبا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ^{۲۱} پس حزقیا با پدران خود خوابید و پسرش، منسی به جایش سلطنت نمود.

۲۱

منسی، پادشاه یهودا

^۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیه بود. ^۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هائی که خداوند، آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ^۳ زیرامکانهای بلند را که پدرش، حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمود و اشیره را به نوعی که اخاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ^۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در باره اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلیم خواهم گذاشت.»

۵ و مذبح‌ها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراده می نمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار و رزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانه‌ای که خداوند درباره اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود. ۸ و پاپاهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده‌ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرمودم و برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.» ۹ اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتیابی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت: ۱۱ «چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به بهتای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت، ۱۲ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر اورشلیم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشه‌های هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد. ۱۳ و بر اورشلیم، ریسمان سامره و ترازوی خانه اخاب را خواهم کشید و اورشلیم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشقاب را زدوده و واژگون ساخته، آن را پاک می کند. ۱۴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد، ۱۵ چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.»

۱۶ و علاوه بر این، منسی خون بی گاهان را از حد زیاده ریخت تا اورشلیم را سراسر پر کرد، سوای گاه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجا آوردند.

۱۷ و بقیه وقایع منسی و هر چه کرد و گاهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۸ پس منسی با پدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی در باغ عزرا دفن شد و پسرش، آمون، به جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

۱۹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلخت، دختر حاروص، از یطیه بود. ۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود. ۲۱ و به تمامی طریقتی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت هایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود. ۲۲ و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک ننمود. ۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه اش کشتند. ۲۴ اما اهل زمین همه آنان را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند. ۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجا آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۶ و در قبر خود در باغ عزرا دفن شد و پسرش یوشیا به جایش سلطنت نمود.

بازیابی تورات

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدابه، از یصقت بود. ۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نرورزید.

۳ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت: «۴ نزد حلقیای رئیس کهنه برو و او نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده می‌شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد. ۵ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند، ۶ یعنی به تجاران و بنایان و معماران، و تا چوپا و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخزند.» ۷ و امانقره‌ای را که به دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند.

۸ و حلقیای، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند. ۹ و شافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «بندگان، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.» ۱۰ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای، کاهن، گابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

۱۱ پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید. ۱۲ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیام بن شافان و عکیور بن میکایا و شافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: «۱۳ بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسالت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما افروخته شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هر آنچه درباره مامکتوب است، عمل نمایند.»

۱۴ پس حلقیای کاهن و اخیام و عکیور و شافان و عسایا نزد حلدی نبیه، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن گفتند. ۱۵ و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ۱۶ خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهودا خوانده است، ۱۷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد. ۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای ۱۹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرادرباره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران و مورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تورا اجابت فرمودم. ۲۰ لهذا اینک من، تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۳

تجدید عهد

۱ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند. ۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند آمدند. و او تمامی سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فرایض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عهد را برپا داشتند.

۴ و پادشاه، حلقیا، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیره و تمامی لشکرآستان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه های قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت تیل برد. ۵ و کاهنان آنها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلند شهرهای یهودا و نواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آتانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکرآستان بخور می سوزانیدند، معزول کرد. ۶ و اشیره را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید. ۷ و خانه های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنها خیمه ها به جهت اشیره می یافتند، خراب کرد. ۸ و تمامی کاهنان را از شهرهای یهودا آورد و مکانهای بلند را که کاهنان در آنها بخوری سوزانیدند، از جعب تا بترشیع نجس ساخت، و مکان های بلند دروازه ها را که نزد دهنه دروازه یهوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت. ۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم برنیامدند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند. ۱۰ و توفت را که در وادی بنی هنوم بود، نجس ساخت تا کسی پسریا دختر خود را برای مولک از آتش نگیراند. ۱۱ و اسپهانی را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد جیره نتملک خواجه سرا در پیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دور کرد و ارا به های آفتاب را به آتش سوزانید. ۱۲ و مذبح های را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح هایی را که منسی در دو صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنها خراب کرده، گرد آنها را در نهر قدرون پاشید. ۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشتورت، رجاست صیدونیان و برای کوش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت. ۱۴ و تمائیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت.

۱۵ و نیز مذبحی که در بیت تیل بود و مکان بلندی که یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانیده، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید. ۱۶ و یوشیا تلفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانیده، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبار نموده بود، به آن ندا درداد. ۱۷ و پرسید: «این مجسمه های که می بینم، چیست؟» مردان شهر وی را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت تیل کرده ای، ندا کرده بود.» ۱۸ او گفت: «آن را و گذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که از سامره آمده بود، و گذاشتند. ۱۹ و یوشیا تمامی خانه های مکان های بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، ختم (خداوند) را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت تیل کرده بود، عمل نمود. ۲۰ و جمیع کاهنان مکان های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح ها کشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانیده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۲۱ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصح را به نحوی که در این کتاب عهد مکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.» ۲۲ به تحقیق فصحی مثل این فصح از ایام داورانی که بر اسرائیل داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه داشته نشد. ۲۳ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند.

۲۴ و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران و ترافیم و بتها و تمام رجاسات را که در زمین یهودا و در اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا بخنان تورات را که در گابی که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، به جا آورد. ۲۵ و

قبل از او پادشاهی نبود که به تمامی دل و تمامی جان و تمامی قوت خود موافق تمامی تورات موسی به خداوند رجوع نماید، و بعد از او نیز مثل او ظاهر نشد.

۲۶ اما خداوند از حدت خشم عظیم خود برگشت زیرا که غضب او به سبب همه کارهایی که منسی خشم او را از آنها به هیچان آورده بود، بر یهودا مشتعل شد. ۲۷ و خداوند گفت: «یهودا را نیز از نظر خود دور خواهم کرد چنانکه اسرائیل را دور کردم و این شهر اورشلیم را که برگزیدم و خانه‌ای را که گفتم اسم من در آنجا خواهد بود، ترک خواهم نمود.»

۲۸ و بقیه وقایع یوشیا و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۹ و در ایام او، فرعون نکوه، پادشاه مصر، بر پادشاه آشور به نهر فرات برآمد و یوشیای پادشاه به مقابل او برآمد و چون (فرعون (او را دید، وی را در مجدو کشت. ۳۰ و خادمانش او را در اربه نهاده، از مجدو به اورشلیم، مرده آوردند و او را در قبرش دفن کردند و اهل زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفتند و او را مسح نموده، به جای پدرش به پادشاهی نصب کردند.

یهوآحاز، پادشاه یهودا

۳۱ و یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و سه ماه در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش حموطل، دختر ارمیا از لبنه بود. ۳۲ و او آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد. ۳۳ و فرعون نکوه، او را در ربلا، در زمین حات، در بند نهاد تا در اورشلیم سلطنت نماید و صد وزنه نقره و یک وزنه طلا بر زمین گذارد. ۳۴ و فرعون نکوه، الیاقیم بن یوشیا را به جای پدرش، یوشیا، به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به یهوایقیم تبدیل نمود و یهوآحاز را گرفته، به مصر آمد. و او در آنجا مرد. ۳۵ و یهوایقیم، آن نقره و طلا را به فرعون داد اما زمین را تقویم کرد تا آن مبلغ را موافق فرمان فرعون بدهند و آن نقره و طلا را از اهل زمین، از هر کس موافق تقویم او به زور گرفت تا آن را به فرعون نکوه بدهد.

یهوایقیم، پادشاه یهودا

۳۶ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش زبیده، دختر فدایه، از رومه بود. ۳۷ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه پدرانش کرده بودند، به عمل آورد.

۲۴

۱ و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهوایقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد. ۲ و خداوند فوجهای کلدانیان و فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خود انبیا گفته بود. ۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند بر یهودا واقع شد تا ایشان را به سبب گناهان منسی و هرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد. ۴ و نیز به سبب خون بی گاهانی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بی گاهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید. ۵ و بقیه وقایع یهوایقیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۶ پس یهوایقیم با پدران خود خوایید و پسرش یهوایکین به جایش پادشاه شد. ۷ و پادشاه مصر، بار دیگر از ولایت خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهر فرات، به تصرف آورده بود.

یهوایکین، پادشاه یهودا

^۸ و یهو یاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشطا دختر التانان اورشلمی بود. ^۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هراچیه پدرش کرده بود، به عمل آورد. ^{۱۰} در آن زمان بندگان نیوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند. و شهر محاصره شد. ^{۱۱} و نیوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگان آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. ^{۱۲} و یهو یاکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگان و سردارانش و خواجه سرایش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت.

^{۱۳} و تمامی خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. ^{۱۴} و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. ^{۱۵} و یهو یاکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواجه سرایش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. ^{۱۶} و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد. ^{۱۷} و پادشاه بابل، عموی وی، متیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدقیا مبدل ساخت.

صدقیا، پادشاه یهودا

^{۱۸} صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حیطل، دختر ارمیا از لبنه بود. ^{۱۹} و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هراچیه یهو یاقیم کرده بود، به عمل آورد. ^{۲۰} زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی شد.

۲۵

سقوط اورشلیم

^۱ واقع شد که نیوکدنصر، پادشاه بابل، با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گردا گردش بنا نمود. ^۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه، محاصره شد. ^۳ و در روز نهم آن ماه، حقیقی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ^۴ پس در شهر رخنه ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه (به راه عربی رفت. ^۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ^۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله آوردند و بر او فتوی دادند. ^۷ و پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیا را کندند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند.

^۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نیوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نوزرئادان، رئیس جلازان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد. ^۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ^{۱۰} و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلازان بودند، حصارهای اورشلیم را به هر طرف منهدم ساختند. ^{۱۱} و نوزرئادان، رئیس جلازان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجی را که به طرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ^{۱۲} اما رئیس جلازان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحی وا گذاشت.

۱۳ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خداوند بود، شکستند و برنج آنها را به بابل بردند. ۱۴ و دیگها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که با آنها خدمت می کردند، بردند. ۱۵ و مجرها و کاسه هایینی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود، رئیس جلادان برد. ۱۶ اما دو ستون و یک دریاچه و پایه هایی که سلیمان آنها را برای خانه خداوند ساخته بود، وزن برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ۱۷ بلندی یک ستون هجده ذراع و تاج برنجین بر سرش و بلندی تاج سه ذراع بود و شبکه و انارهای گرداگرد روی تاج، همه از برنج بود و مثل اینها برای ستون دوم بر شبکه‌اش بود. ۱۸ و رئیس جلادان، سرایا، رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. ۱۹ و سرداری که بر مردان جنگی گماشته شده بود و پنج نفر را از آنانی که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت را سان می دید، و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۰ و نوزردان رئیس جلادان، ایشان را برداشته، به ربله، نزد پادشاه بابل برد. ۲۱ و پادشاه بابل، ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید. پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند. ۲۲ و اما قومی که در زمین یهودا باقی ماندند و نبوکدنصر، پادشاه بابل ایشان را رها کرده بود، پس جدلیا بن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشت. ۲۳ و چون تمامی سرداران لشکر با مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل، جدلیا را حاکم قرار داده است، ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند، یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحنا بن قاری و سرایا بن تخومت نطوفاتی و یازنیا بن معکاتی با کسان ایشان. ۲۴ و جدلیا برای ایشان و برای کسان ایشان قسم خورده، به ایشان گفت: «از بندگان کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نماید و برای شما نیکو خواهد بود.» ۲۵ اما در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشمع که از ذریت پادشاه بود، به اتفاق ده نفر آمدند و جدلیا را زدند که بمردو یهودیان و کلدانیان را نیز که با او در مصفه بودند) کشتند. (□□ و تمامی قوم، چه خرد و چه بزرگ، و سرداران لشکرها برخاسته، به مصر رفتند زیرا که از کلدانیان ترسیدند.

آزادی یهوایکین

۲۷ و در روز بیست و هفتم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایکین، پادشاه یهودا، واقع شد که اوایل مروتک، پادشاه بابل، در سالی که پادشاه شد، سر یهوایکین، پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۲۸ و با او سخنان دلاویز گفت و کرمی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند، گذاشت. ۲۹ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه در حضور وی نان می خورد. ۳۰ و برای معیشت او وظیفه دائمی، یعنی قسمت هر روز در روزش، در تمامی ایام عمرش از جانب پادشاه به او داده می شد.

کتاب اول تواریخ ایام

از آدم تا ابراهیم

۱ آدم، شِیث آنوش، ۲ قینان مهلبیل یارد، ۳ خَنوخ مَتُشَالِخ لَمک، ۴ نُوح سام حام یافث. ۵ پسران یافث: جُومَر و مَاجُوج و مادای و یاولان و ماشک و تیراس. ۶ و پسران جُومَر: اَشْکَاز و رِیفات و نُجْرمَه. ۷ و پسران یاولان: اَلْمِشَه و تَرشِیش و کَتیم و دُودانیم. ۸ و پسران حام: کُوش و مِصرایم و فُوت و کَنعان. ۹ و پسران کُوش: سَبا و حَویله و سَبتا و رَعْما و سَبْتکا. و پسران رَعْما: شَبا و دَدان. ۱۰ و کُوش، نمرود را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود. ۱۱ و مِصرایم، لُودیم و عَنامیم و لَهامیم و نَفْتُوحیم را آورد، ۱۲ و قَترُوسیم و کَسْلُوحیم را که فَلَستیم و کَفْتُوریم از ایشان پدید آمدند. ۱۳ و کَنعان نَحْست زاده خود، صیدون و حِث را آورد، ۱۴ و ییوسی و اُمُوری و جَرِشایی، ۱۵ و حَوی و عَرِقی و سِینی، ۱۶ و اروادی و صَماری و حَماتی را. ۱۷ پسران سام: عیلام و اَشُور و اَرَفْکَشاد و لُود و آرام و عُوص و حُول و جاتَر و ماشک. ۱۸ و اَرَفْکَشاد، شالُخ را آورد و شالُخ، عابِر را آورد. ۱۹ و برای عابِر، دو پسر متولد شدند که یکی را فالُخ نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یقطان بود. ۲۰ و یقطان، اَلْمُوداد و شالَف و حَضَرَموت و یارَح را آورد، ۲۱ و هَدُورام و اُوزال و دِقْله، ۲۲ و اِلِیال و اَبِیلیل و شَبا، ۲۳ و اُوفیر و حَویله و یویاب را که جمیع اینها پسران یقطان بودند. ۲۴ سام، اَرَفْکَشاد سالُخ، ۲۵ عابِر فالُخ رَعُو، ۲۶ سَروِج نَاحُور تارَح، ۲۷ اَبَرام که همان ابراهیم باشد. ۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل. ۲۹ این است پیدایش ایشان: نَحْستزاده اسماعیل: نَبیوت و قیدار و اَدَبیل و مِیسم، ۳۰ و مِشَماع و دُومَه و مَسا و حَدَد و تِیما، ۳۱ و یَطُور و نَافِیش و قَدَمَه که اینان پسران اسماعیل بودند. ۳۲ و پسران قَطُورَه که متعه ابراهیم بود، پس او زِمران و یقشان و مَدان و مِدیان و یِشَباق و شُوحا را زایید و پسران یقشان: شَبا و دَدان بودند. ۳۳ و پسران مِدیان عِیْفَه و عِیْفَر و خَنُوح و اَبِیداع و اَلدَعَه بودند. پس جمیع اینها پسران قَطُورَه بودند. ۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد، و پسران اسحاق عِیْسُو و اسرائیل بودند. ۳۵ و پسران عِیْسُو: اَلِیْفاز و رَعُوثیل و یَعُوش و یَعْلان و قُورَح. ۳۶ پسران اَلِیْفاز: تِیمان و اُومار و صَنی و جَعتام و قَناز و تِمْناع و عَمالِیق. ۳۷ پسران رَعُوثیل: نَحْت و زارَح و شَمَه و مَرَه. ۳۸ و پسران سَعِیر: لُوطان و شُوبال و صِیعون و عَنه و دِیْشُون و اِیصر و دِیْشان. ۳۹ و پسران لُوطان: حُوری و هُومام و خواهر لُوطان تِمْناع. ۴۰ پسران شُوبال: عَلِیان و مَناحَت و عِیْبیل و شَفِی و اُوانام و پسران صِیعون: اَیه و عَنه. ۴۱ و پسران عَنه: دِیْشُون و پسران دِیْشُون: حَمران و اِشبان و یِتران و کَران. ۴۲ پسران اِیصر: اِلْهان و زَعوان و یَعقان و پسران دِیْشان: عُوص و اَران. ۴۳ و پادشاهانی که در زمین اَدُوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بَالَع بن بَعُور و اسم شهر او دَنبَاهه بود. ۴۴ و بَالَع مُرد و یویاب بن زارَح از بَصَرَه به جایش پادشاه شد. ۴۵ و یویاب مُرد و حوشام از زمین تِیانی به جایش سلطنت نمود. ۴۶ و حُوشام مُرد و هَدَد بن بَدَد که مِدیان را در زمین مَوآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَوِیت بود. ۴۷ و هَدَد مُرد و سَمَلَه از مَسَرِیْقَه به جایش پادشاه شد. ۴۸ و سَمَلَه مُرد و شاول از رَحُویوت نهر به جایش پادشاه شد. ۴۹ و شاول مُرد و بَعْل حانان بن عَکبُور به جایش پادشاه شد. ۵۰ و بَعْل حانان مُرد و هَدَد به جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعِی

و اسم زَنَش مِیْطَبْئیل دختر مَطَرْد دختر مِیْ ذَهَب بود. ۵۱ و هَدَد مُرْد و آمِیرانِ اَدُومِ امیرِ تَمْناع و امیرِ آلِیه و امیرِ یَتِیت بودند. ۵۲ و امیرِ اَهلِیَآمَه و امیرِ لَیلَه و امیرِ فِینُون، ۵۳ و امیرِ قَناز و امیرِ تِیمان و امیرِ مِیْصار، ۵۴ و امیرِ مِجِدِیْئیل و امیرِ عِیرام؛ اینان امیرانِ اَدُوم بودند.

۲

اسرائیل پسران

۱ پسران اسرائیل اینانند: رؤبِن و شمعون و لاوی یهودا و یساکار زبولون^۲ و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر. ۳ پسران یهودا: عِیر و اُوان و شیلَه؛ این سه نفر از بَشُوع کُتَنانیه برای او زاییده شدند، و عِیر نخست زاده یهودا به نظر خداوند شیر بود؛ پس او را کُشت. ۴ و عروس وی تamar فارص و زارح را برای وی زاید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند. ۵ و پسران فارص: حَصْرُون و حامول. ۶ و پسران زارح: زمری و ایتان و هیمان و کلکول و دارع که همگی ایشان پنج نفر بودند. ۷ و از پسران کِرمی، عاکار مضطرب کننده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید. ۸ و پسرانِ ایتان: عَزْرِیا بود. ۹ و پسران حَصْرُون که برای وی زاییده شدند، یرحمئیل و رام و کلوبای. ۱۰ و رام عیناداب را آورد و عیناداب نحشون را آورد که رئیس بنی یهودا بود. ۱۱ و نحشون سلما را آورد و سلما بوعز را آورد. ۱۲ و بوعز عوید را آورد و عوید یسی را آورد. ۱۳ یسی نخست زاده خویش اَلِیَاب را آورد، و دومین ایناداب را، و سومین شِعی را، ۱۴ و چهارمین تَنئیل را و پنجمین رَدای را، ۱۵ و ششمین اُوصم را و هفتمین داود را آورد. ۱۶ و خواهران ایشان صُرویه و اَیْجَیل بودند. و پسران صُرویه، اَبْشای و یوآب و عَسائیل، سه نفر بودند. ۱۷ و اَیْجَیل عَماسا را زاید و پدر عَماسا یَترِ اِسماعیلی بود. ۱۸ و کالِب بن حَصْرُون از زن خود عَزُوبَه و از یریعوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: یاشر و شُواب و اَرْدُون. ۱۹ و عَزُوبَه مُرْد و کالِب اُفَرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زاید. ۲۰ و حور، اُوری را آورد و اُوری بَصْئیل را آورد. ۲۱ و بعد از آن، حَصْرُون به دختر ماکیر پدر جلعاد درآمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سَجُوب را برای وی زاید. ۲۲ و سَجُوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین جلعاد داشت. ۲۳ و او جَشُور و اُرام را که حوَب یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع آنها از آن بنی ماکیر پدر جلعاد بودند. ۲۴ و بعد از آنکه حَصْرُون در کالِب اُفَراته وفات یافت، آیه زن حَصْرُون اَشُور پدر تَقُوع را برای وی زاید. ۲۵ و پسران یرحمئیل نخست زاده حَصْرُون نخست زاده اش: رام و بُونَه و اُورَن و اُوصم و اُخیا بودند. ۲۶ و یرحمئیل از زن دیگر مَسَمَه به عطاره بود که مادر اُونام باشد. ۲۷ و پسران رام نخست زاده یرحمئیل مَعَص و یامین و عافَر بودند. ۲۸ و پسران اُونام: شَمای و یاداع بودند، و پسران شَمای ناداب و آبیشور. ۲۹ و اسم زن آبیشور اَیْجَیل بود و او احبان و مُوید را برای وی زاید. ۳۰ ناداب سَلَد و اَقایم بودند و سَلَد بی اولاد مُرْد. ۳۱ و بنی اَقایم یِشی و بنی یِشی شیشان و بنی شیشان اَحلاي. ۳۲ و پسران یاداع برادر شَمای یَتر و یونانان، و یَتر بی اولاد مُرْد. ۳۳ و پسران یونانان: فالت و زازا. اینها پسران یرحمئیل بودند. ۳۴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یرحاح نام داشت. ۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یرحاح به زنی داد و او عَتای را برای وی زاید. ۳۶ و عَتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد. ۳۷ و زاباد اَفلال را آورد و اَفلال عوید را آورد. ۳۸ و عوید ییهو را آورد، و ییهو عَزْرِیا را آورد. ۳۹ و عَزْرِیا حالَص را آورد و حالَص

الْعَاسَهُ را آورد. ۴۰ و الْعَاسَهُ سَسْمَای را آورد و سَسْمَای شَلُوم را آورد. ۴۱ و شَلُوم یَقْمِیا را آورد و یَقْمِیا اَلِشْمَعَ را آورد. ۴۲ و بنی کالِب برادر یَرَحْمِیل نخست زاده اش می‌شاع که پدر زِیف باشد و بنی مارِشَه که پدر حَبْرُون باشد بودند. ۴۳ و پسران حَبْرُون: قُورَح و تَفُوح و رَاقَم و شامَع. ۴۴ و شامَع رَاحَم پدر یَرَقَم را آورد و رَاقَم شَمَای را آورد. ۴۵ و پسر شَمَای ماعُون و پسر یَت پدر یَت صُور بود. ۴۶ عِیْقَه مُتَعه کالِب حاران و موَصا و جازِیز را زاید و حاران جازِیز را آورد. ۴۷ و پسران یهدای رَاحَم و یوتام و جیشان و فالت و عِیْقَه و شاعَف. ۴۸ و مَعْکَه مُتَعه کالِب، شَارو تَرَحْنه را زاید. ۴۹ و او نیز شاعَف، پدر مَدْمَنه و شوا، پدر مَکینا پدر جِبع را زاید؛ و دختر کالِب عَکْسَه بود. ۵۰ و پسران کالِب بن حُور نخست زاده افراته اینانند: شُوبال پدر قریه یعاریم، ۵۱ و سَلْما پدر یِت لحم و حاریف پدر یِت جَادَر. ۵۲ و پسران شُوبال پدر قریه یعاریم اینانند: هَرُواه و نصف مَنُوحُوت. ۵۳ و قِبایل قریه یعاریم اینانند: یَتْرِیان و فُوتیان و شُومانیان و مِشرعیان که از ایشان صارعانیان و اِشطاوُلِیان پیدا شدند. ۵۴ و بنی سَلْما یِت لحم و نطوفاتیان و عَطروت یِت یوآب و نصف مَانَحْثیان و صُرعیان بودند. ۵۵ و قِبایل کاتبانی که در یعیص ساکن بودند، تَرعاتیان و شِمعاتیان و سُوکاتیان بودند. اینان قِیانی اند که از حَتَّ پدر یِت ریکاب بیرون آمدند.

۳

پسران داود

۱ و پسران داود که برای او در حَبْرُون زاید شدند، اینانند: نخست زاده اش اَمَنون از اَخِیْنُوعِمْ یَزْرَعِیلِیه؛ و دومین دانیال از اَیْجِیلِ کَرْمِلیه؛ ۲ و سومین اِشالوم پسر مَعْکَه دختر تَلْماي پادشاه جَشُور؛ و چهارمین اُدُونیا پسر حَیْت. ۳ و پنجمین شَفْطِیا از اَیْطال و ششمین یَتْرَعَم از زن او عَجلَه. ۴ این شش برای او در حَبْرُون زاید شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی سه سال سلطنت کرد. ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زاید شدند: شَمعی و شوباب و ناتان و سُلیمان. این چهار از بَشُوع دختر عَمِیئیل بودند. ۶ و یَحْزَاق و اَلِشامَع و اَلْیافَظ. ۷ و تَوْجَه و نَاج و یافِیع. ۸ و اَلِشَمَع و اَلْیاداع و اَلْیَفَظ که نه نفر باشند. ۹ همه اینها پسران داود بودند سوای پسران مُتَعه ها. و خواهر ایشان تamar بود.

پادشاهان یهودا

۱۰ و پسر سُلیمان، رَحْبعام و پسر او اَیْیا و پسر او آسا و پسر او یهوُشَافاط. ۱۱ و پسر او یورام و پسر او اَحْزَیا و پسر او یوآش. ۱۲ و پسر او اَمَصِیا و پسر او عَزْرِیا و پسر او یوتام. ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او حَزْقیّا و پسر او مَسْی. ۱۴ و پسر او اَمون و پسر او یوشیا. ۱۵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهوُیاقِم و سومین صِدْقیّا و چهارمین شَلُوم. ۱۶ و پسران یهوُیاقِم پسر او یَکْئِیا و پسر او صِدْقیّا. ۱۷ و پسران یَکْئِیا اَشْیر و پسر او شالْتِیْشیل. ۱۸ و مَلْکِیرام و فدایا و شَنأَصْر و یَقْمِیا و هوشاماع و نَدَبِیا. ۱۹ و پسران فدایا زَرْبَابِل و شَمعی و پسران زَرْبَابِل مِشَلَّام و حَنْنِیا و خواهر ایشان شَلُومیت بود. ۲۰ و حَشُوبَه و اُوْهَل و بَرْخِیا و حَسَدِیا و یوْشَب حَسَد که پنج نفر باشند. ۲۱ و پسران حَنْنِیا قَلْطِیا و اِشعیّا، بنی رفایا و بنی اَرْتان و بنی عُوْبدِیا و بنی شَکْئِیا. ۲۲ و شَکْئِیا شَمعیّا و پسران شَمعیّا، حَطُوش و یَحْآل و بارِیح و نَعْرِیا و شافاط که شش باشند. ۲۳ و پسران نَعْرِیا اَلْیوعِنای و حَزْقیّا و عَزْرِیقام که سه باشند. ۲۴ و بنی اَلْیوعِنای هُودایا و اَلْیاشِیب و فَلَایا و عَقُوب و یوحانان و دَلْیاَع و عَنانِی که هفت باشند.

بقیه سبط یهودا

۱ بنی یهودا: فارص و حصرون و گرمی و حور و شوبال. ۲ و رایا ابن شوبال یحٰث را آورد و یحٰث اُخوَمای و لاهَد را آورد. اینانند قبایل صرعاتیان. ۳ و اینان پسران پدر عیظام اند: یزعیل و یشما و یدباش و اسم خواهر ایشان هَصْلَفُونِی بود. ۴ فَنُوئیل پدر جَدُور و عازَر پدر خُوشَه اینها پسران حور نخست زاده آفراته پدر بیت لحم بودند. ۵ و اَنخُور پدر تَقْوَع دوزن داشت: حَلا و نعره. ۶ و نعره، اَنزَام و حافر و تِیانی و اَخْشطاری را برای او زایید؛ اینان پسران نعره اند. ۷ و پسران حَلا: صَرَت و صُوحَر و اَتان. ۸ و قُوس عانوب و صُوبِیبه و قبایل اَخرحیل بن هارم را آورد. ۹ و یعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش او را یعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با حزن زاییدم». ۱۰ و یعیص از خدای اسرائیل استدعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میگردانیدی و دست تو با من می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم». و خدا آنچه را که خواست به او بخشید. ۱۱ و کُلب برادر شُوحَه بحیر را که پدر اَشْتون باشد آورد. ۱۲ و اَشْتون بیت رافا و فاسیح تَنخَه پدر عیر ناحاش را آورد. اینان اهل رِیقه می باشد. ۱۳ و پسران قَناز و عَتِئِیل و سَرایا بودند؛ و پسر عَتِئِیل حَتّات. ۱۴ و مَعُونَتای عَفْره را آورد و سَرایا، یوآب پدر جیحراشیم را آورد، زیرا که صنعتگر بودند. ۱۵ و پسران کالِب بن یَفْنَه، عِیرو و ایلَه و ناعَم بودند؛ و پسر ایلَه قَناز بود. ۱۶ و پسران یِهْلئیل، زیف و زیفَه و تیریا و اَسْرئیل. ۱۷ و پسران عَزْرَه یَتر و مَرَد و عافر و یالون و زَن مَرَد (مریم و شَمای و یشیح پدر اَشْتَمُوع را زایید. ۱۸ و زن یهودیه او یارَد، پدر جَدُور، و جابر پدر سُوکو و یقوتئیل پدر زانوح را زایید. اما آنان پسران پتیّه دختر فرعون که مَرَد او را به زنی گرفته بود می باشند. ۱۹ و پسران زن یهودیه او که خواهر نَحَم بود پدر قَعِله جَرمی و اَشْتَمُوع مَعاکَی بودند. ۲۰ و پسران شیعون: اَمْنون و رَنه و یحانان و تیلون و پسران یسعی زَنزُوحیت. ۲۱ و بنی شیلَه بن یهودا، عیر پدر لیکَه، و لَعَدَه پدر مَرِیْشَه و قبایل خاندان عاملان گَنان نازک از خانواده اَشْبِیع بودند. ۲۲ و یوقیم و اهل کُوزِیا و یوآش و ساراف که در موآب ملک داشتند، و یَشُوبی لَحَم، و این وقایع قدیم است. ۲۳ و اینان کوزه گر بودند با ساکنان تناعیم و جلدیره که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند.

پسران شمعون

۲۴ پسران شمعون: مُئوئیل و یامین و یاریب و زارح و شاوُل. ۲۵ و پسرش سَلُوم و پسرش مِباسم و پسرش مِشعاع. ۲۶ و بنی مِشعاع پسرش حوئیل و پسرش زُکُور و پسران شِعی. ۲۷ و شِعی را شانزده پسر و شش دختر بود و لیکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند. ۲۸ و ایشان در بئر شِیع و مَوْلَدَه و حَصْر سُوال، ۲۹ و در بِلْهَه و عاصَم و تولاد، ۳۰ و در بَتوئیل و حَرْمَه و صِقلَع ۳۱ و در بیت مرکبوت و حَصْر سوسیم و بیت بَرّی و شَعْرَایم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود. ۳۲ و قریه های ایشان عیظام عین و رَمون و تُوکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود، ۳۳ و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تابعِل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند. ۳۴ و مَثوبات و یملیک و یوشَه بن اَمَصِیا، ۳۵ یوئیل و یهو ابن یوشِیا ابن سَرایا ابن عِسیئیل، ۳۶ و اَلِیوعِنای و یَعکوبَه و یَشوحایا و عَسایا و عِدئیل و یسِیمئیل و بنابا، ۳۷ و زیزا ابن شِفعِی ابن اَلُون بن یدایا ابن شِغری ابن شَمْعِیا، ۳۸ اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رؤسا بودند

و خانه های آبی ایشان بسیار زیاد شد. ۳۹ و به مدخل جدورتا طرف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بجویند. ۴۰ پس برومند نیکو یافتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند. ۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام حزقیا پادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونین را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباه ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود. ۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شمعون به کوه سعیر رفتند؛ و فلطیا و نعربا و رفایا و عزریئیل پسران یشیع رؤسای ایشان بودند. ۴۳ و بقیه عمالقه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امروز در آنجا ساکن شده اند.

۵

پسران رؤین

۱ و پسران رؤین نخست زاده اسرائیل اینانند: زیرا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدر خویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود. ۲ زیرا یهودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود. ۳ پس پسران رؤین نخست زاده اسرائیل: حنوک و فلو و حصرون و گرمی. ۴ و پسران یوئیل: پسرش شمعی و پسرش جوج و پسرش شمعی؛ ۵ و پسرش میکا و پسرش رایا و پسرش بعل؛ ۶ و پسرش بئیره که تلغت فلناسر پادشاه آشور او را به اسیری برد و او رئیس رؤیینان بود. ۷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه موالید ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان یعیئیل بود و زگربا، ۸ و بالغ بن عزاز بن شامع بن یوئیل که در عزروعر تائو و بعل معون ساکن بود، ۹ و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سکا گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جلعاد زیاده شد. ۱۰ و در ایام شاؤل ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جلعاد ساکن شدند.

پسران جاد

۱۱ و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند. ۱۲ و مقدم ایشان یوئیل بود و دومین شافام و یعنای و شافاط در باشان ساکن بود. ۱۳ و برادران ایشان بر حسب خانه های آبی ایشان، میکائیل و مشلام و شبع و یورای و یعکان و زیع و عابر که هفت نفر باشند. ۱۴ اینانند پسران ایچایل بن حوری ابن یاروح بن جلعاد بن میکائیل بن ییشیاشی بن یحدو ابن بوز. ۱۵ آخی ابن عبدیئیل بن جونی رئیس خاندان آبی ایشان. ۱۶ و ایشان در جلعاد باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند. ۱۷ نسب نامه جمیع اینها در ایام یوتام پادشاه یهودا و در ایام یربعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید. ۱۸ از بنی رؤین و جادیان و نصف سبط منسی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر برمی داشتند و تیراندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل هزار و هفت صد و شصت نفر بودند. ۱۹ و ایشان با حاجریان و یطور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند. ۲۰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود. ۲۱ پس از مواشی ایشان، پنجاه هزار شتر و دویست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند. ۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند. ۲۳ و پسران نصف سبط منسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل حرمون و سنیر و جبیل حرمون زیاد شدند. ۲۴ و اینانند رؤسای

خاندان آباي ايشان عاف و يشعي و آليئيل و عزريئيل و ارميا و هودويا يحدیثیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رؤساي خاندان آباي ايشان بودند. ۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ايشان هلاک کرده بود، زنا کردند. ۲۶ پس خدای اسرائیل روح فُل پادشاه آشور و روح تَلْت فَلتاسر پادشاه آشور را برانگیخت که رؤیینیان و جادیان و نصف سبط منسی را اسیر کرده، ايشان را به حلح و خابور و هارا و نهر جوزان تا امروز برد.

۶

پسران لایو

۱ بنی لایو: جرشون و قَهات و مَراری. ۲ بنی قَهات: عَمرام و یصهار و حَبرون و عَزْریئیل. ۳ و بنی عَمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و ابیهو و الیعازار و ایتامار. ۴ و الیعازار فینحاس را آورد و فینحاس اییشوع را آورد. ۵ و اییشوع بقی را آورد و بقی عَزْری را آورد. ۶ و عَزْری زَرَحیا را آورد و زَرَحیا مَرایوت را آورد. ۷ و مَرایوت اَمَریا را آورد و اَمَریا اخیطوب را آورد. ۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اخیمَصاص را آورد. ۹ و اخیمَصاص عَزْریا را آورد و عَزْریا یوحانان را آورد. ۱۰ و یوحانان عَزْریا را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود. ۱۱ و عَزْریا اَمَریا را آورد و اَمَریا اخیطوب را آورد. ۱۲ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق شَلوم را آورد. ۱۳ و شَلوم حَلقی را آورد و حَلقی عَزْریا را آورد. ۱۴ و عَزْریا سَرایا را آورد و سَرایا یهوُصادق را آورد. ۱۵ و یهوُصادق به اسیری رفت هنگامی که خداوند یهودا و اورشلیم را به دست نبوکدنصر اسیر ساخت. ۱۶ پسران لایو: جرشون و قَهات و مَراری. ۱۷ و اینها است اسمهای پسران جرشون: لَبنی و شَمعی. ۱۸ و پسران قَهات: عَمرام و یصهار و حَبرون و عَزْریئیل. ۱۹ و پسران مَراری: حَلْی و موشی پس اینها قبایل لایوان بر حسب اجداد ايشان است. ۲۰ از جرشون پسرش لَبنی، پسرش یَحْت، پسرش زَمه. ۲۱ پسرش یواخ پسرش عدو پسرش زارح پسرش یاترای. ۲۲ پسران قَهات، پسرش عَمیناداب پسرش قورح پسرش آسیر. ۲۳ پسرش اَلقانه پسرش آبیآ ساف پسرش آسیر. ۲۴ پسرش تَحْت پسرش اُورئیل پسرش عَزْریا، پسرش شاول. ۲۵ و پسران اَلقانه عَماسای و اخیموت. ۲۶ و اما اَلقانه. پسران اَلقانه پسرش صوفای پسرش تَحْت. ۲۷ پسرش اَلیاب پسرش یروحام پسرش اَلقانه. ۲۸ و پسران سموئیل نخست زاده اش و شنی و دومش آبیآ. ۲۹ پسران مَراری حَلْی و پسرش لَبنی پسرش شَمعی پسرش عَزْه. ۳۰ پسرش شَمعی پسرش هَچیا پسرش عَسایا.

سرایندگان در هیكل

۳۱ و اینانند که داود ايشان را بر خدمت سرود در خانه خداوند تعیین نمود بعد از آنکه تابوت مستقر شد. ۳۲ و ايشان پیش مسکن خیمه اجتماع مشغول سراییدن می شدند تا حَتی که سلیمان خانه خداوند را در اورشلیم بنا کرد. پس بر حسب قانون خویش بر خدمت خود مواظب شدند. ۳۳ پس آنهایی که با پسران خود معین شدند، اینانند: از بنی قَهاتیان هَمان مَغْنی ابن یوئیل بن سموئیل. ۳۴ بن اَلقانه بن یروحام بن اَلیئیل بن نوح. ۳۵ ابن صوف بن اَلقانه بن مَهت بن عَماسای. ۳۶ ابن اَلقانه بن یوئیل بن عَزْریاء بن صَفْئیا. ۳۷ ابن تَحْت بن آسیر بن آبیآ ساف بن قورح. ۳۸ ابن یصهار بن قَهات بن لایو بن اسرائیل. ۳۹ و برادرش آساف که به دست راست وی می ایستاد. آساف بن بَرکیا ابن شَمعی. ۴۰ ابن میکائیل بن بَعسیا ابن مَلْکِیا. ۴۱ ابن آتِی ابن زارح بن عَدایا. ۴۲ ابن لیثان بن زَمه

بن شمعئ، ۴۳ ابن یحٰث بن جَرشوم بن لاوي. ۴۴ و به طرف چپ برادران ایشان که پسران مَراري بودند: ایشان بن قینثی ابن عَبدی ابن مَلوک، ۴۵ ابن حَشِیّا ابن اَمَصیا ابن حَلِقِیّا، ۴۶ ابن اَمَصِی ابن بانی ابن شامَر، ۴۷ ابن مَحَلّی ابن موشی ابن مَراري ابن لاوي. ۴۸ و لاویانی که برادران ایشان بودند، به تمامی خدمت مسکن خانه خدا گماشته شدند. ۴۹ و اما هارون و پسرانش بر مذهب قربانی سوختنی و بر مذهب بخور به جهت تمامی عمل قدس الاقداس قربانی می گذرانیدند تا به جهت اسرائیل موافق هر آنچه موسی بنده خدا امر فرموده بود، کفاره نمایند. ۵۰ و اینانند پسران هارون: پسرش اَلعازار، پسرش فینحاس، پسرش اَیִشوع. ۵۱ پسرش بُقّی، پسرش عُرّی، پسرش زَرَحِیّا، ۵۲ پسرش مَرایوت پسرش اَمَریّا پسرش اَخیطوب، ۵۳ پسرش صادوق، پسرش اَخیمِمعص. ۵۴ و مسکن های ایشان بر حسب موضع ها و حدود ایشان اینها است: از پسران هارون به جهت قبایل قَهّاتیان زیرا قرعه اوّل از آن ایشان بود. ۵۵ پس حَبْرُون در زمین یهودا با حوالی آن به هر طرفش به ایشان داده شد. ۵۶ و اما زمینهای آن شهر دهاتش را به کَلیب بن یُفَنّه دادند. ۵۷ به پسران هارون به جهت شهرهای مِلجا حَبْرُون و لَبَنه و حوالی آن، و یَیִر و اَشْتَمُوع و حوالی آن را دادند. ۵۸ و جِلین و حوالی آن را و دَیִر و حوالی آن را، ۵۹ و عاشان و حوالی آن را و بیت شمس و حوالی آن را، ۶۰ و از بسط بنیامین جَعّ و حوالی آن را و عَکّث و حوالی آن را و عَناتوت و حوالی آن را. پس جمیع شهرهای ایشان بر حسب قبایل ایشان سیزده شهر بود. ۶۱ و به پسران قَهّات که از قبایل آن سبط باقی ماندند، ده شهر از نصف سبط یعنی از نصف مَنّسی به قرعه داده شد. ۶۲ و به بنی جَرشوم بر حسب قبایل ایشان از بسط یساکار و از بسط اَشیر و از بسط نَفْتالی و از بسط مَنّسی درباشان سیزده شهر. ۶۳ و به پسران مَراري بر حسب قبایل ایشان از بسط رُوبین و از بسط جاد و از بسط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد. ۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لاویان دادند. ۶۵ و از بسط بنی یهودا و از بسط بنی شمعون و از بسط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند. ۶۶ و بعضی از قبایل بنی قَهّات شهرهای حدود خود را از بسط افرایم داشتند. ۶۷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرایم و جازَر را با حوالی آن به جهت شهرهای مِلجا به ایشان دادند. ۶۸ و یَمَعام را با حوالی آن و بیت حُورُون را با حوالی آن. ۶۹ و ایلُون را با حوالی آن و جَت رَمُون را با حوالی آن. ۷۰ و از نصف سبط مَنّسی، عانیر را با حوالی آن، و بِلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی مانده بقی قَهّات دادند. ۷۱ و به پسران جَرشوم از قبایل نصف سبط مَنّسی، جُولان را در باشان با حوالی آن و عَشْتاروت را با حوالی آن. ۷۲ و از بسط یساکار قَادِش را با حوالی آن و دَیִره را با حوالی آن. ۷۳ و راموت را با حوالی آن و عانیر را با حوالی آن. ۷۴ و از بسط اَشیر مَشآل را با حوالی آن عِدْیون را با حوالی آن. ۷۵ و حَقُوق را با حوالی آن و رَحوب را با حوالی آن. ۷۶ و از بسط نَفْتالی قَادِش را در جِلیل با حوالی آن و حَمّون را با حوالی آن و قَریَتایم را با حوالی آن. ۷۷ و به پسران مَراري که از لاویان باقی مانده بودند، از بسط زبولون رَمُون را با حوالی آن و تابور را با حوالی آن. ۷۸ و از آن طرف اُردُن در برابر اریحا به جانب شرقی اُردُن از بسط رُوبین، باصَر را در بیابان با حوالی آن و یَهصّه را با حوالی آن. ۷۹ و قدیموت را با حوالی آن و مِیفعه را با حوالی آن. ۸۰ و از بسط جاد راموت را در جلعاد با حوالی آن و مَحْنایم را با حوالی آن. ۸۱ و حَشْبون را با حوالی آن و یعزیر را با حوالی آن.

۱ و اما پسران یساکار: تولاع و فوه و یاشوب و شمرون چهار نفر بودند. ۲ و پسران تولاع: عُرّی و رفایا و یربئیل و یحای و بیسام و سموئیل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در داود بیست و دو هزار و شصت بود. ۳ و پسر عُرّی، یزرَحیا و پسران یزرَحیا، میکائیل و عوبدیا و یوئیل و یشیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند. ۴ و با ایشان بر حسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند. ۵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یساکار مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند.

پسران بنیامین

۶ و پسران بنیامین: بالَع و باکر و یدیعئیل، سه نفر بودند. ۷ و پسران بالَع: اَصْبُون و عُرّی و یرموت و عبری، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شجاع که بیست و دو هزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند. ۸ و پسران باکر: زَمیره و یوعاش و الیعازار و الیوعنای و عُمري و یرموت و آپا و عَناتوت و علامت. جمیع اینها پسران باکر بودند. ۹ و بیست هزار و دو بیست نفر از ایشان بر حسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آباي ایشان مردان قوی شجاع در نسب نامه ثبت شدند. ۱۰ و پسر یدیعئیل: بلهان و پسران بلهان: یعیش و بنیامین و یهود و کنعنه و زیتان و ترشیش و اخیشاحر. ۱۱ جمیع اینها پسران یدیعئیل بر حسب رؤسای آبا و مردان جنگی شجاع هفده هزار و دو بیست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند. ۱۲ و پسران عیر: شَفیم و حَفیم و پسر اَحیر حوشیم.

پسران نفتالی

۱۳ و پسران نفتالی: یحییئیل و جونی و یصر و شلوم از پسران بلهه بودند.

پسران منسی

۱۴ پسران منسی اَسْرئیل که زوجه اش او را زایید، و ماکیر پدر جلعاد که مُتعه آرامیه وی او را زایید. ۱۵ و ماکیر خواهر حَفیم و شَفیم را که به مَعکه مسماء بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صُلْفَحاد بود؛ و صُلْفَحاد دختران داشت. ۱۶ و مَعکه زن ماکیر پسری زاییده، او را فَارَش نام نهاد و اسم برادرش شارَش بود و پسرانش، اَلَام و راقم بودند. ۱۷ و پسر اولام بدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ماکیر بن منسی. ۱۸ و خواهر او هُمولکه ایشود و ابِعزر و محلّه را زایید. ۱۹ و پسران شَمیداع آخیان و شکیم و لَحْجی و انیعام.

پسران افرایم

۲۰ و پسران افرایم شوتالَح و پسرش بارد و پسرش تَحَت و پسرش اَلعادا و پسرش تَحَت. ۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شوتالَح و عازَر و اَلعاد که مردان جَتّ که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند. ۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزهای بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند. ۲۳ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسری زایید و او را برِیعَه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلایی عارض شده بود. ۲۴ و دخترش شیرَه بود که بیت حورون پایین و بالا را و اَزین شیرَه را بنا کرد. ۲۵ و پسرش راع و راشف و پسرش تالَح و پسرش تاحن، ۲۶ و پسرش لَعدان، و پسرش عَمیود، و پسرش اَلشَمع، ۲۷ و پسرش نون، و پسرش یهوشوع، ۲۸ و املاک و مسکن های ایشان بیت ثیل و دهات آن بود و به طرف مشرق نَعْران و به طرف مغرب جازَر و دهات آن و شکیم و دهات آن تا غَرّه و دهات آن. ۲۹ و

زدد حدود بني مَنَسِي بيت شان و دهات آن و تَعْنَاک و دهات آن و مَجْدُو و دهات آن و دُور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند.

پسران آشیر

۳۰ پسران آشیر، یمنه و یشوَه و یشوي و برِيعه بودند، و خواهر ایشان سارَح بود. ۳۱ و پسران برِيعه، حابر و مَلْکِیثیل که همان پدر پِرْزَاوت باشد. ۳۲ حابر، یفلیط و شومیر و حوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد. ۳۳ و پسران یفلیط فاسک و بِمِهال و عَشَوْت بودند. اینانند بني یفلیط. ۳۴ و پسران شامراخی و رُحْجَه و یحْجَه و آرام. ۳۵ و پسران هیلام برادر وي صُوح و یمناع و شالَش و عامال بودند. ۳۶ و پسران صُوح، سُوح و حَنْفَر و شُوعال و پیری و یمره. ۳۷ و باصِر و هُود و شَمّا و شَلْشَه و پتران و بِئیرا. ۳۸ و پسران یتر، یقَنه و فسفا و آرا. ۳۹ و پسران علا، آرح و حَنیثیل و رَصیا. ۴۰ جمیع اینها پسران آشیر و رؤسای خاندان آباي ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

۸

نسب نامه شاؤل

۱ و بنیامین نخست زاده خود باَلع را آورد و دومین آشیل و سومش اَخْرَح، ۲ و چهارم نُوحَه و پنجم را فارا. ۳ و پسران باَلع: آدار و جیرا و اِبِهود. ۴ و اَیْشُوع و نُعمان و اَخُوح. ۵ و جیرا و شَفُوفان و حُورام بودند. ۶ و اینانند پسران اَحود که رؤسای خاندان آباي ساکنان جَبَع بودند و ایشان را به مناحت کوچانیدند. ۷ و او نُعمان و اَحیا و جیرا را کوچانید و او عَزّا و اَحِیحود را تولید نمود. ۸ و شُحرايم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود خوشیم و بَعرا فرزندان تولید نمود. ۹ پس از زن خویش که خودش نام داشت یوباب و ظلیا و میشا و ملکام را آورد. ۱۰ و یَعُوض و شِکّا و مِرمَه را که اینها پسران او و رؤسای خاندانهای آبا بودند. ۱۱ و از خوشیم اِیطوب و اَلْفعل را آورد. ۱۲ و پسران اَلْفعل عابر و مِشعَام و شامِر که اُونو و لُود و دهانش را بنا نهاد بودند. ۱۳ و برِيعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آباي ساکنان اِلُول بودند و ایشان ساکنان جَت را اخراج نمودند. ۱۴ و اَخیو و شاشق و یریموت. ۱۵ و زَبْدیا و عارَد و عادر. ۱۶ و میکائیل و یشفه و یوحا پسران برِيعه بودند. ۱۷ و زَبْدیا و مِشَلّام و جَزَقی و حابر، ۱۸ و یَشْمَراي و یزلیاه و یوباب پسران اَلْفعل بودند. ۱۹ و یعقیم و زِکْري و زَبْدی، ۲۰ و اَلِیعیناي و صِلَتاي و ایلئیل، ۲۱ و آدایا و یریا و شِمْرَت پسران شعی، ۲۲ و یشفان و عابر و ایلئیل. ۲۳ و عبدون و زِکْري و حانان، ۲۴ و حَنّیا و عیلام و عَنّتوتیا، ۲۵ و یَفْدیا و فَنُوتیل پسران شاشق بودند. ۲۶ و شِمْشَراي و شُحْریا و عَتلیا. ۲۷ و یعرشیا و ایلیا و زِکْري پسران یرحام بودند. ۲۸ اینان رؤسای خاندان آبا بر حسب انساب خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند. ۲۹ و در جَبْعون پدر جَبْعون سکونت داشت و اسم زنش مَعْکَه بود. ۳۰ و نخست زاده اش عبدون بود، پس صور و قیس و بعل و ناداب، ۳۱ و جَدُور و اَخیو و زاگر؛ ۳۲ و مَقْلُوت شَمّاه را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۳ و نیر قیس را آورد و قیس شاؤل را آورد و شاؤل و یهوناتان و مَلْکِیشوع و اِیناداب و اَشْبَعْل را آورد. ۳۴ و پسر یهوناتان مَرِیب بعل بود و مَرِیب بعل میکا را آورد. ۳۵ و پسران میکا، فیتون و مالک و تاربع و آحاز بودند. ۳۶ و آحاز یهوعده را آورد، یهوعده عَلمت و عَزْمُوت و زِمْري را آورد و زِمْري موصا را آورد. ۳۷ و موصا پَنعا را آورد و پسرش رافه بود و پسرش اَلعاسه و

پسرش آصیل بود. ۳۸ و آصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: عَزْرِیقام و بُکُرو و اِسْمَعِیل و شَعْرِیا و عُوْدَیا و حانان. و جمیع اینها پسران آصیل اند. ۳۹ و پسران عِشَق برادر او نخست زاده اش اُولام و دومین یَعُوش و سومین اَلِفْقَط. ۴۰ و پسران اُولام، مردان زورآور شجاع و تیرانداز بودند؛ و پسران و پسرانِ پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها از بنی بنیامین میباشند.

۹

ساکنان اورشلیم

۱ و تمامی اسرائیل بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و یهودا به سبب خیانت خود به بابل اسیری رفتند. ۲ و کسانی که اول در مُلکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نَتَنیم بودند. ۳ و در اورشلیم بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و مَنَسِی ساکن بودند. ۴ عوتای ابن عَمِیهُود بن عُمَرِی ابن اِمْرِی ابن بانی از بنی فَرّاص بن یهودا. ۵ و از شیولیان نخست زاده اش عسایا و پسران او. ۶ و از بنی زَارَح یَعُوئیل و برادران ایشان ششصد و نود نفر. ۷ و از بنی بنیامین سَلُو ابن مَشَلّام بن هُودَیا ابن هَسُوآه. ۸ و یَبْنِیا ابن یَرواحم و ایلَه بن عَزْری ابن مِکْری و مَشَلّام بن شَفطِیا بن رَاوُئیل بن یَبْنِیا. ۹ و برادران ایشان بر حسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینها رؤسای اجداد بر حسب خاندانهای آبی ایشان بودند. ۱۰ و از کاهنان، یَدَعِیا و یهواریب و یاکین، ۱۱ عَزْری ابن حَلْقِیا ابن مَشَلّام بن صادوق بن مَرايوت بن آخِطُوب رئیس خانه خدا، ۱۲ و عَدایا ابن یَرواحم بن فَشَحُور بن مَلْکِیا و مَعَسای ابن عَدِیئیل بن یَحْزیره بن مَشَلّام بن مَشِلمِیت بن اِمیر. ۱۳ و برادران ایشان که رؤسای خاندان آبی ایشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند. ۱۴ و از لاویان شَمْعِیا ابن حُشُوب بن عَزْرِیقام بن حَشَبِیا از بنی مَراری. ۱۵ و یَقِئَر و حَارَش و جَلال و مَتَنیا ابن مِکَا ابن زَکْری ابن آساف. ۱۶ و عُوْدَیا ابن شَمْعِیا ابن جَلال و بن یَدُوْتون و بَرخِیا ابن آسا ابن اَلْفانَه که در دهات نَطُوفتایان ساکن بود. ۱۷ و در بانان، شَلُوم و عَقُوب و طَلُبون و اَحِیمان و برادران ایشان. و شَلُوم رئیس بود. ۱۸ و ایشان تا الآن بر دروازه شرقی پادشاه (می) باشند) و در بانان فرقه بنی لاوی بودند. ۱۹ و شَلُوم بن قُورِی ابن اَلِیا آساف بن قُورَح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی بنی قُورَح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اُردوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند. ۲۰ و فینَحاس بن العازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود. ۲۱ و زَکْریا ابن مَشَلّیا دربان دروازه خیمه اجتماع بود. ۲۲ و جمیع اینانی که برای درباری دروازه ها منتخب شدند، دویست دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیل رائی ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند. ۲۳ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگهداری آن گماشته شدند. ۲۴ و دربانان به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند. ۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند. ۲۶ زیرا چهار رئیس دربانان که لاویان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران جِره ها و خزانه های خانه خدا بودند. ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود. ۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند. ۲۹ از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور

و عطریات مأمور بودند. ۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند. ۳۱ و مَتِّیا که از جمله لاویان و نخست زاده شُلُوم قُورحی بود، بر عمل مطبوخات گجاشته شده بود. ۳۲ و بعضی از برادران ایشان از پسران قَهاتیان، بر نان تقدّمه مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند. ۳۳ و مغنیان از رؤسای خاندان آبای لاویان در جره ها سکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می بودند. ۳۴ اینان رؤسای خاندان آبای لاویان و بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

۳۵ و در جِبْعون، پدر جِبْعون، یعوئیل سکونت داشت و اسم زنش مَعکَه بود. ۳۶ و نخست زاده اش عَبدون بود، پس صور و قیس و بعل و نیر و ناداب، ۳۷ و جَدور و آخيو و زکریا و مَقْلُوت، ۳۸ و مَقْلُوت شِثام را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۹ و نیر قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهونان و ملکیشوع و ایناداب و اشبعل را آورد. ۴۰ و پسر یهونان، مَریب بعل بود و مَریب بعل میکا را آورد. ۴۱ و پسر میکا، فیتون و مالک و تحریع و آحاز بودند. ۴۲ و آحاز یعره را آورد و یعره عَلت و عَزْمُوت و زمَری را آورد و زمَری موصا را آورد. ۴۳ و موصا بنعا را آورد و پسرش رفایا و پسرش العاسه و پسرش آصیل. ۴۴ و آصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عَزْرِیقام و بُکرو و اسمعیل و شَعریا و عُوْدیا و حانان اینها پسران آصیل می باشند.

۱۰

خودکشی شاول

۱ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جَلُبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاول یونان و ایناداب و ملکیشوع را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان او را دریافتند و از تیراندازان مجروح شد. ۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر را بکش و به من فرو بر، مبدا این ناخوتنان بیابند و مرا اقتضاح کنند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار می ترسید؛ پس شاول شمشیر را گرفته بر آن افتاد. ۵ و سلاحدارش چون شاول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بُرد. ۶ و شاول مُرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند. ۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منہزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرار گرفتند. ۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاول و پسرانش را در کوه جَلُبوع افتاده یافتند. ۹ پس او را برهنه ساخته، سَر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به بَها و قوم خود مرده برسانند. ۱۰ و اسلحه اش را در خانه خدایان خود گذاشتند و سرش را در خانه داجون به دیوار کوبیدند. ۱۱ و چون تمامی اهل یائیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، ۱۲ جمیع شجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد های پسرانش را برداشته، آنها را به یائیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یائیش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند. ۱۳ پس شاول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحبه اجنه سؤال نموده بود. ۱۴ و چونکه خداوند را نطلبیده بود، او را کُشت و سلطنت او را به داود بن یسی برگردانید.

داود، پادشاه اسرائیل

۱ و تمامی اسرائیل نزد داود در حبرون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تو می باشیم.» و قبل از این نیز هنگامی که شاول پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی؛ و یهوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد.»^۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حبرون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حبرون عهد بست، و داود را بر حسب کلامی که خداوند به واسطه سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند.^۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که ییوس باشد، آمدند و ییوسیان در آن زمین ساکن بودند.^۵ و اهل ییوس به داود گفتند: «به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داود قلعه صهیون را که شهر داود باشد بگرفت.^۶ و داود گفت: «هر که ییوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب بن صرویه اول برآمد و رئیس شد.^۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند.^۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد ملوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود.^۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یهوه صباوت با وی می بود.

شجاعان داود

۱۰ و اینانند رؤسای شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود پادشاه سازد.^{۱۱} و عدد شجاعانی که داود داشت این است: یشبعام بن حکونی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت.^{۱۲} و بعد از او اعازار بن دودوی اخوخی که یکی از آن سه شجاع بود.^{۱۳} او با داود در فسدیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند.^{۱۴} و ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد.^{۱۵} و سه نفر از آن سه سردار به صخره نزد داود به مغاره عدلام فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند.^{۱۶} و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند.^{۱۷} و داود خواهش نمود، گفت: «کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.»^{۱۸} پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت،^{۱۹} و گفت: «ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس خواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است.^{۲۰} و آبیشای برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت.^{۲۱} در میان آن سه نفر از دو مکرّم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید.^{۲۲} و بنایا ابن یهوئاداع پسر مردی شجاع قبصیتی بود که کارهای عظیم کرده بود، و پسر آریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را کشت.^{۲۳} و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت.^{۲۴} بنایا ابن یهوئاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت.^{۲۵} اینک اواز

آن سی نفر مکرّم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود برگاشت. ۲۶ و نیز از شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و آلحانان بن دودوئی بیت لحمی، ۲۷ و شوت هروئی و حالص فلونی، ۲۸ و عیرا ابن عقیبش تّوعمی و ابیعزر عناتوئی، ۲۹ و سبکای خوشاتی و عیلائی اخوخی، ۳۰ و مَهرای نطوفاتی و خالد بن بَعَنَه نطوفاتی، ۳۱ و اِتای ابن ربیای از جَبعه بنی بنیامین و بنیای فرعائونی، ۳۲ و خورای از وادیهای جاعش و ابیشیل عَرَباتی، ۳۳ و عَزْموت بحرومی و ابیحای شعلبونی. ۳۴ و از بنی هاشم جَزُونی یونانان بن شاجای هراری، ۳۵ و آخام بن ساکار هراری و الیفال بن اُور، ۳۶ و حافر مکبرائی و اخیای فلونی، ۳۷ و حصروی کرمی و نعرای ابن ازبای. ۳۸ و یوئیل برادر ناتان و مبحار بن هجری، ۳۹ و صالّی عمّونی و نحرای پیروئی که اسلحدار یوآب بن صرویه بود. ۴۰ و عیرای یتری و جارَب یتری، ۴۱ و اُوربای حَتّی و زاباد بن آحلائی، ۴۲ و عدنای ابن شیزای رُوبینی که سردار رُوبینیان بود و سی نفر همراهش بودند. ۴۳ و حانان بن مَعکَه و یوشافاط مِتنی، ۴۴ و عَزَبای عَشْتروئی و شاماع و یعوئیل پسران حوتم عَزْوَعیری، ۴۵ و یدیعئیل بن شمیری و برادرش یوخیای تِیسی، ۴۶ و اَلِیئیل از مَحْوم و یریبای یو شویا پسران اَلناعم و بَنه موائی، ۴۷ و اَلِیئیل و عوبید و یعیسیئیل مصوباتی.

۱۲

۱ و ایانند که نزد داود به صِقْلَع آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند. ۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کانه از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند. ۳ سردار ایشان آخیعزر بود، و بعد از او یوآش پسران شَماعَه جَبعائی و یزئیل و فالط پسران عَزْموت و براگَه و یهویی عناتوئی، ۴ و یشمعیای جَبعونی که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و ارمیا و یجزئیل و یوحانان و یوزاباد جدیرائی، ۵ و اَلعوزای و یریموت و بعلیا و شمربا و شَفطیای حُروفی، ۶ و اَلقانه و یشیا و عَزَرئیل و یوعزر و یشععام که از قُورحیان بودند، ۷ و یوعلیه و زبدیا پسران یروحام جدوری، ۸ و بعضی از جادیان که مردان قوی شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خوشتر را نزد داود در ملاذ پیاپان جدا ساختند، ۹ که رئیس ایشان عازر و دومین عوبدیا و سومین اَلیآب بود، ۱۰ و چهارمین مِشمَنه و پنجمین ارمیا، ۱۱ و ششم عتّای و هفتم اَلِیئیل، ۱۲ و هشتم یوحانان و نهم اَلزّاباد، ۱۳ و دهم ارمیا و یازدهم مِکَنبائی. ۱۴ اینان از بنی جاد رؤسای لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود. ۱۵ ایانند که در ماه اول از اُردُن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان و ادبها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهدم ساختند. ۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند. ۱۷ داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و انصاف نماید.» ۱۸ آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (و او گفت: «ای داود ما از آن تو و ای پسرِیسی ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصارتو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.» پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت. ۱۹ و بعضی از مَنسّی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان

را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقاي خود شاؤل ملحق خواهد شد.»^{۲۰} و هنگامی که به صِقلَع می رفت، بعضی از منّسی به او پیوستند یعنی عدناح و یوزاباد و یدیعئیل و میکائیل و یوزاباد و آلِیو و صِلتایی که سرداران هزارهای منّسی بودند.^{۲۱} ایشان داود را به مقاومت فوجهای (عمالقه) مدد کردند، زیرا جمیع ایشان مردان قوی شجاع و سردار لشکر بودند.^{۲۲} زیرا در آن وقت، روز به روز برای اعانت داود نزد وی می آمدند تا لشکر بزرگ، مثل لشکر خدا شد.^{۲۳} و این است شماره افراد آنانی که برای جنگ مسلح شده، نزد داود به حبرون آمدند تا سلطنت شاؤل را بر حسب فرمان خداوند به وی تحویل نمایند.^{۲۴} از بنی یهودا شش هزار و هشتصد نفر که سپر و نیزه داشتند و مسلح جنگ بودند.^{۲۵} از بنی شمعون هفت هزار و یکصد نفر که مردان قوی شجاع برای جنگ بودند.^{۲۶} از بنی لاوی چهار هزار و ششصد نفر.^{۲۷} و یوئاداع رئیس بنی هارون و سه هزار و هفتصد نفر همراه وی.^{۲۸} و صادوق که جوان قوی و شجاع بود با بیست و دو سردار از خاندان پدرش.^{۲۹} و از بنی بنیامین سه هزار نفر از برادران شاؤل و تا آن وقت اکثر ایشان وفای خاندان شاؤل را نگاه می داشتند.^{۳۰} و از بنی افرایم بیست هزار و هشتصد نفر که مردان قوی و شجاع و در خاندان پدران خویش نامور بودند.^{۳۱} و از نصف سبط منّسی هجده هزار نفر که به نامهای خود تعیین شده بودند که بیاید و داود را به پادشاهی نصب نمایند.^{۳۲} و از بنی یساکار کسانی که از زمانها مخبر شده، می فهمیدند که اسرائیلیان چه باید بکنند، سرداران ایشان دوست نفر و جمیع برادران ایشان فرمان بردار ایشان بودند.^{۳۳} و از زبولون پنجاه هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را با همه آلات حرب بپارایند و صف آرای کنند و دو دل نبودند.^{۳۴} و از نفتالی هزار سردار و با ایشان سی و هفت هزار نفر با سپر و نیزه.^{۳۵} و از بنی دان بیست و هشت هزار و ششصد نفر برای جنگ مهیا شدند.^{۳۶} و از آشیر چهل هزار نفر که با لشکر بیرون رفته، می توانستند جنگ را مهیا سازند.^{۳۷} و از آن طرف اُردُن از بنی جاد و نصف سبط منّسی صد و بیست هزار نفر که با جمیع آلات لشکر برای جنگ مهیا شدند. (□□ جمیع اینها مردان جنگی بودند که بر صف آرائی قادر بودند با دل کامل به حبرون آمدند تا داود را بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نمایند، و تمامی بقیه اسرائیل نیز برای پادشاه ساختن داود یک دل بودند.^{۳۹} و در آنجا با داود سه روز اکل و شرب نمودند زیرا که برادران ایشان به جهت ایشان تدارک دیده بودند.^{۴۰} و مجاوران ایشان نیز تا یساکار و زبولون و نفتالی نان بر الاغها و شتران و قاطران و گاوآوردند و مأکولات از اُرد و قرصهای انجیر و کشمش و شراب و روغن و گاوآوردند و گوسفندان به فراوانی آوردند چونکه در اسرائیل شادمانی بود.

۱۳

بازگرداندن تابوت عهد

۱ و داود با سرداران هزاره و صده و با جمیع رؤسا مشورت کرد.^۲ و داود به تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لایوانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند،^۳ و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاؤل نزد آن مسألت ننمودیم.»^۴ و تمامی جماعت گفتند که: «چنین بکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد.^۵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیحور مصر تا مدخل حَمات جمع کرد تا تابوت خدا را از قریت یعاریم بیاورند.^۶ و داود و تمامی اسرائیل به بعله که همان قریت یعاریم است و از آن یهودا بود، برآمدند تا تابوت خدا یهوه را که در میان کرویپان در جایی

که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند. ^۷ و تابوت خدا را بر اراهه ای تازه از خانه آپیناداب آوردند و عُرّا و آخیر اراهه را می رانند. ^۸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند. ^۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عُرّا دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوآن می لغزیدند. ^{۱۰} و خشم خداوند بر عُرّا افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد. ^{۱۱} و داود محزون شد چونکه خداوند بر عُرّا رخنه نمود و آن مکان را تا امروز فارص عُرّا نامید. ^{۱۲} و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدا را نزد خود چگونگی بیاورم؟» ^{۱۳} پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانه عوبید اُدوم جتی برگردانید. ^{۱۴} و تابوت خدا نزد خاندان عوبید اُدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عوبید اُدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

۱۴

خانه و خاندان داود

^۱ و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنیان و نجاران نزد داود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند. ^۲ و داود دانست که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود. ^۳ و داود در اورشلیم با زنان گرفت، و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود. ^۴ و این است نامهای فرزندان که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شُمُوع و شُوباب و ناتان و سُلیمان، ^۵ و یحار و الیشوع و الیفالط، ^۶ و نُوحه و نایح و یافیع، ^۷ و الیشامع و بعلیاداع و الیفالط. پیروزی داود بر فلسطینیان ^۸ و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (برای جنگ) بطلبند؛ و چون داود شنید، به مقابله ایشان برآمد. ^۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند. ^{۱۰} و داود از خدا مسألت نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برآی و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ^{۱۱} پس به بعل فَرَصِیم برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: «خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بعل فَرَصِیم نام نهادند. ^{۱۲} و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند. ^{۱۳} و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند. ^{۱۴} و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: «از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو. ^{۱۵} و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ پیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو پیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.» ^{۱۶} پس داود بر وفق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از جَبْعُون تا جازز شکست دادند. ^{۱۷} و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی اُمّت ها مستولی ساخت.

۱۵

آوردن تابوت عهد به اورشلیم

^۱ و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود. ^۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لایوان کسی تابوت خدا را برندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت خدا بردارند و او را همیشه خدمت نمایند. ^۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به

مکاني که برايش مهيا ساخته بود، بياورند. ۴ داود پسران هارون و لاويان را جمع کرد. ۵ از بني قَهَات اُورِيئِيل رئيس و صد بيست نفر برادرانش را. ۶ از بني مَراري، عَسايي رئيس و دوست بيست نفر برادرانش را. ۷ از بني جَرشوم، يوئيل رئيس و صد و سي نفر برادرانش را. ۸ از بني اليصافان، شَمْعِي رئيس و دوست نفر برادرانش را. ۹ از بني حَبرون، اِيلِيئِيل رئيس و هشتاد نفر برادرانش را. ۱۰ از بني عَزْرِيئِيل، عَمِيناداب رئيس و صد و دوازده نفر برادرانش را. ۱۱ داود صادق و ايماندار كَهَنَه و لاويان يعني اُريئِيل و عَساي و يوئيل و شَمْعيا و اِيلِيئِيل و عَمِيناداب را خوانده، ۱۲ به ايشان گفت: «شما رؤساي خاندانهاي آباي لاويان هستيد؛ پس شما و برادران شما خويشتن را تقدیس نماييد تا تابوت يهُوه خدای اسرائيل را به مکاني که برايش مهيا ساخته ام بياوريد. ۱۳ زیرا از اين سبب که شما دفعه اول آن را نياوردید، يهُوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.» ۱۴ پس کاهنان و لاويان خويشتن را تقدیس نمودند تا تابوت يهُوه خدای اسرائيل را بياورند. ۱۵ و پسران لاويان بر وفق آنچه موسي بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستپاي تابوت خدا را بر کتفهاي خود گذاشته، آن را برداشتند. ۱۶ داود رؤساي لاويان را فرمود تا برادران خود مغنيان را با آلات موسيقي از عودها و بربطها سنجها تعين نمايند، تا به آواز بلند و شادمانی صدا زنند. ۱۷ پس لاويان هيمان بن يوئيل و از برادران او آساف بن بَرِکيا و از برادران ايشان بني مَراري ايتان بن قوشيا را تعين نمودند. ۱۸ و با ايشان از برادران درجه دوم خود: زَکريا و بِن و يعريئِيل شَميراموت و يَحْيِيئِيل و عَنّي و اَلِيآب و بَنايَا و مَعَسيا و مَتّيا و اَلِفَلّيا و مَقَنيا و عُويد اُدوم و يعيئِيل دربانان را. ۱۹ و از مغنيان: هيمان و آساف و ايتان را با سنجهاي برنجين تا بنوازند. ۲۰ و زَکريا و عَزْرِيئِيل و شَميراموت و يَحْيِيئِيل و عَنّي و اَلِيآب و مَعَسيا و بَنايَا را با عودها بر آلاموت. ۲۱ و مَتّيا و اَلِفَلّيا و مَقَنيا و عُويد اُدوم و يعيئِيل و عَزْريا را با بربطهاي بر نَماني تا پيشروي نمايند. ۲۲ و کَنّيا رئيس لاويان بر نغمات بود و مغنيان را تعليم مي داد زیرا که ماهر بود. ۲۳ و بَرِکيا و اَلْقَاهَن دربانان تابوت بودند. ۲۴ و شَبّيا و يوشافاط و تَنثِيل و عَماساي و زَکريا و بَنايَا و اَلْبَعَزَر كَهَنَه پيش تابوت خدا کرنا مي نواختند، و عُويد اُدوم و يَحْيي دربانان تابوت بودند. ۲۵ و داود و مشايخ اسرائيل و سرداران هزاره رفتند تا تابوت عهد خداوند را از خانه عُويد اُدوم با شادمانی بياورند. ۲۶ و چون خدا لاويان را که تابوت عهد خداوند را برمي داشتند اعانت کرد، ايشان هفت گاو و هفت قوچ ذبح کردند. ۲۷ و داود و جميع لاوياني که تابوت را برمي داشتند و مغنيان و کَنّيا که رئيس نغمات مغنيان بود به گان نازک ملبس بودند، و داود ايفود گان دربرداشت. ۲۸ و تمامی اسرائيل تابوت عهد خداوند را به آواز شادمانی و آواز بوق و کرنا و سنج و عود و بربط مي نواختند. ۲۹ و چون تابوت عهد خداوند وارد شهر داود مي شد، ميکال دختر شاول از پنجره نگرست و داود پادشاه را ديد که رقص و وجد مي نمايد، او را در دل خود خوار شمرد.

۱۶

سرود داود

۱ و تابوت خدا را آورده، آن را در خيمه اي که داود برايش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي به حضور خدا گذرانيدند. ۲ و چون داود از گذرانيدن قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد. ۳ و به جميع اسرائيليان به مردان و زنان به هريکي يک کرده نان و يک پاره گوشت و يک قرص کشمش بخشيد. ۴ و بعضي لاويان براي خدمتگاري پيش تابوت خداوند تعين نمود تا يهُوه خدای اسرائيل را ذکر نمايند و شکر گویند و تسبیح خوانند، ۵ يعني آساف رئيس و بعد از او زَکريا و يعيئِيل

و شَیرَامُوت و یَحْیِئیل و مَتَنیا و آلیاب و بنایا و عُوید اُدوم و یعیئیل را با عودها و بریطها و آساف با سنجها می نواخت. ۶ و بنایا و یَحْیِئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا با گَرَنَها دائماً حاضر می بودند. (□ پس در همان روز داود اولاً) این سرود را (به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند:

۸ یهوه را حمد گوید و نام او را بخواند. اعمال او را در میان قوما اعلام نماید. ۹ اورا بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۱۰ در نام قدوس او نغمه کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۱۱ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او را و داوریهایی دهان وی را، ۱۳ ای ذریت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او! ۱۴ یهوه خدای ما است. داوریهایی او در تمامی جهان است. ۱۵ عهد او را بیاد آورید تا ابدالآباد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است، ۱۶ آن عهدهی را که با ابراهیم بسته، و قسمی را که برای اسحاق خورده است، ۱۷ و آن را برای یعقوب فریضه قرار داد و برای اسرائیل عهد جاودانی، ۱۸ و گفت زمین کنعان را به تو خواهم داد، تا حصه میراث شما شود، ۱۹ هنگامی که عددی معدود بودید، قلیل العدد و غربا در آنجا، ۲۰ و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودند، و از یک مملکت تا قوم دیگر. ۲۱ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود، ۲۲ که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر مرسانید. ۲۳ ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید. ۲۴ در میان اُمّت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای عجیب او را در جمیع قوم ها. ۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محود، و او مهربان است بر جمیع خدایان. ۲۶ زیرا جمیع خدایان اُمّت ها بهتایند. اما یهوه آسمانها را آفرید. ۲۷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است. ۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید. ۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بپایید. خداوند را در زینت قدوسیت بپرسنید. ۳۰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. ۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان اُمّت ها بگویند که یهوه سلطنت می کند. ۳۲ دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید. ۳۳ آنگاه درختان جنگل ترنم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داورِ جهان می آید. ۳۴ یهوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۳۵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان اُمّت ها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گویم، و در تسبیح تو نغمه نمایم. ۳۶ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابدالآباد.

و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند. ۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند. ۳۸ و عُوید اُدوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عُوید اُدوم بن یدئون و حوسه دربانان را. ۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جبعون بود، ۴۰ تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائماً صبح و شام بگذارند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود مکتوب است. ۴۱ و با ایشان هیمان و یدوئون و سلیر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۴۲ و همراه ایشان هیمان و یدوئون را با گَرَنَها و سنجها و آلات نغمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یدوئون را تا نزد دروازه باشند. ۴۳ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود

برگشت تا خانه خود را تبرک نماید.

۱۷

وعدۀ خدا به داود

۱ و واقع شد چون داود در خانه خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: «اینک من خانه سروآزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها است.» ۲ ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است.» ۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت: ۴ «برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا خواهی کرد. ۵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آوردم تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام. ۶ و به هر جایی که با تمامی اسرائیل گردش کرده ام، آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود مأمور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سروآزاد برای من بنا نکردید؟ ۷ و حال به بنده من داود چنین بگو: یهوه صباوت چنین می فرماید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من اسرائیل باشی. ۸ و هر جایی که می رفتم، من با تو می بودم و جمیع دشمنان را از حضور تو منقطع ساختم و برای تو اسمی مثل اسم بزرگانی که بر زمین اند پیدا کردم. ۹ و به جهت قوم خود اسرائیل مکانی تعیین نمودم و ایشان را غرس کردم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شریران ایشان را دیگر مثل سابق ذلیل نسازند. ۱۰ و از ابایی که داوران را بر قوم خود اسرائیل تعیین نمودم و تمامی دشمنان را مغلوب ساختم، تو را خبر می دادم که خداوند خانه ای برای تو بنا خواهد نمود. ۱۱ و چون روزهای عمر تو تمام شود که نزد پدران خود رحلت کنی، آنگاه ذریه تو را که پسران تو خواهد بود، بعد از تو خواهیم برانگیخت و سلطنت او را پایدار خواهیم نمود. ۱۲ او خانه ای برای من بنا خواهد کرد و من کرسی او را تا به ابد استوار خواهیم ساخت. ۱۳ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود و رحمت خود را از او دور نخواهم کرد چنانکه آن را از کسی که قبل از تو بود دور کردم. ۱۴ و او را در خانه و سلطنت خود تا به ابد پایدار خواهم ساخت و کرسی او استوار خواهد ماند تا ابدابد.» ۱۵ بر حسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رؤیا ناتان به داود تکلم نمود.

دعای داود

۱۶ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای یهوه خدا، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ ۱۷ و این نیز در نظر تو ای خدا امر قلیل نمود زیرا که درباره خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم نمودی و مرا ای یهوه خدا، مثل مرد بلند مرتبه منظور داشتی. ۱۸ و داود دیگر درباره اکرامی که به بنده خود کردی، نزد تو چه تواند افزود زیرا که تو بنده خود را می شناسی. ۱۹ ای خداوند، به خاطر بنده خود و موافق دل خویش جمیع این کارهای عظیم را به جا آوردی تا تمامی این عظمت را ظاهر سازی. ۲۰ ای یهوه مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نی. موافق هر آنچه به گوشه های خود شنیدیم، ۲۱ و مثل قوم تو اسرائیل کدام امتی بر روی زمین است که خدا بیاید تا ایشان را فدیه داده، برای خویش قوم بسازد، و به کارهای عظیم و مهیب اسمی برای خود پیدا نمایی و امت ها را از حضور قوم خود که ایشان را از مصر فدیه دادی، اخراج نمایی. ۲۲ و قوم خود اسرائیل را برای خویش تا به ابد قوم ساختنی و تو ای یهوه خدای ایشان شدی. ۲۳ «و الآن ای خداوند کلامی که درباره بنده ات و خانه اش گفتم تا به ابد استوار شود و بر حسب آنچه گفتی عمل نما. ۲۴ و اسم تو تا به ابد استوار و معظم بماند تا گفته شود که یهوه صباوت خدای اسرائیل خدای اسرائیل است

و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۵ زیرا تو ای خدای من بر بنده خود کشف نمودی که خانه ای برایش بنا خواهی نمود؛ بنابراین بنده ات جرأت کرده است که این دعا را نزد تو بگوید. ۲۶ و الآن ای یهوه، تو خدا هستی و این احسان را به بنده خود وعده دادی. ۲۷ و الآن تو را پسند آمد که خانه بنده خود را برکت دهی تا در حضور تو با به ابد بماند زیرا که تو ای خداوند برکت داده ای و مبارک خواهد بود تا ابدالآباد».

۱۸

فتوحات داود

۱ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جت و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود هَدَرَعَزَر پادشاه صوبه را در حَمَات هنگامی که می رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد. ۴ و داود هزار اربه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان اربه را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت. ۵ و چون آرامیان دمشق به مدد هَدَرَعَزَر پادشاه صوبه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرامیان را کشت. ۶ و داود در آرام دمشق (قراولان) گذاشت و آرامیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد. ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هَدَرَعَزَر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و داود از طِبِیْحَت و کُون شهرهای هَدَرَعَزَر برنج از حد زیاده گرفت که از آن سلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت. ۹ و چون تُوْعُو پادشاه حَمَات شنید که داود تمامی لشکر هَدَرَعَزَر پادشاه صوبه را شکست داده است، ۱۰ پسر خود هَدْرَام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تَهْنِیْت گوید از آن جهت که با هَدَرَعَزَر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدَرَعَزَر با تُوْعُو مقاتله می نمود؛ و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد). ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلائی که از جمیع امت ها یعنی از اُدُوم و موآب و بنی عَمُون و فلسطینیان و عَمَالَقَه آورده بود. ۱۲ و اِشْشای ابن صَرُویه هجده هزار نفر از اُدُومیان را در وادی مِلِح کشت. ۱۳ و در اُدُوم قراولان قرار داد و جمیع اُدُومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد. ۱۴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزا می داشت. ۱۵ و یوآب بن صَرُویه سردار لشکر بود و یهوشافاط بن اَحِیْلُود وقایع نگار. ۱۶ و صادوق بن اَحِیْطُوب و اِیْمَلِک بن اَبِیاتار کاهن بودند و شوشا کاتب بود. ۱۷ و بنایا ابن یهویاداع رئیس گریتیان و فلیتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

۱۹

جنگ با بنی عمون

۱ و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه بنی عَمُون مرد و پسرش در جایی او سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «با حائُون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد». پس داود قاصدان فرستاد تا او را درباره پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عَمُون نزد حائُون برای تعزیت وی آمدند. ۳ و سروران بنی عَمُون به حائُون گفتند: «آیا گمان می بری که به جهت تکریم پدر تو است که داود تعزیت کنندگان نزد تو فرستاده است؟» فی بلکه بندگان او به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمدند. ۴ پس حائُون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جایی نشستن دریده، ایشان را رها کرد. ۵ و چون

بعضی آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار نجل بودند، و پادشاه گفت: «در آریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.»^۶ و چون بنی عُمون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حائون و بنی عُمون هزار وزنه نقره فرستادند تا ارابه ها و سواران از آرام نهرین و آرام مَعکَه و صُوبَه برای خود اجیر سازند.^۷ پس سی و دو هزار ارابه و پادشاه مَعکَه و جمعیت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل مِیدبا اُردو زدند، و بنی عُمون از شهرهای خود جمع شده، برای مقاتله آمدند.^۸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد.^۹ و بنی عُمون بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا علیحده بودند.^{۱۰} و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرامیان صف آرایی نمود.^{۱۱} و بقیه قوم را به دست برادر خود اِیشای سپرده و به مقابل بنی عُمون صف کشیدند.^{۱۲} و گفت: «اگر آرامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا؛ و اگر بنی عُمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد.»^{۱۳} دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.»^{۱۴} پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند.^{۱۵} و چون بنی عُمون دیدند که آرامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش اِیشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت.^{۱۶} و چون آرامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، آرامیان را که به آن طرف نهر بودند، و شُوفک سردار لشکر هَدَرعَزَر پیشوای ایشان بود.^{۱۷} و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اُردن عبور نمود و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با آرامیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند.^{۱۸} و آرامیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مردان هفت هزار ارابه و چهل هزار پیاده از آرامیان را کشت، و شُوفک سردار لشکر را به قتل رسانید.^{۱۹} و چون بندگان هَدَرعَزَر دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نمود، بنده او شدند، و آرامیان بعد از آن در اعانت بنی عُمون اقدام ننمودند.

۲۰

جنگ بارَبه و فلسطینیان

^۱ و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عُمون را ویران ساخت و آمده، رَبه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب رَبه را تسخیر نمود، آن را منهدم ساخت.^۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند.^۳ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به آره ها و چومهای آهنین و تیشه ها پاره پاره کرد؛ و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عُمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند.^۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازَر، واقع شد که در آن سِبکای حُوشاتی سِقَای را که از اولاد رافا بود کشت و ایشان مغلوب شدند.^۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و اَلحانان بن یاعیر لَمیرا که برادر جُلیات جِیی بود کُشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهکان بود.^۶ و باز جنگ در جَتّ واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش

بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاییده شده بود. ^۷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهوئنان بن شمعاء برادر داود او را کُشت. ^۸ اینان برای رافا در جَت زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگانِش افتادند.

۲۱

شمارش مردان جنگی

^۱ و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد. ^۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بئر شمع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.» ^۳ یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند، و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان اقام نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟» ^۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود. ^۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشر زن بودند. ^۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود. ^۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت. ^۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال نگاه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ^۹ و خداوند جاد را که رای داود بود خطاب کرده، گفت: ^{۱۰} «برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» ^{۱۱} پس جاد نزد داود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن: ^{۱۲} یا سه سال قحط بشود، یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشر دشمنان تو را درگیرد، یا سه روز شمشر خداوند و وبا در زمین تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن بین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.» ^{۱۳} داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند نیفتم زیرا که رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.» ^{۱۴} پس خداوند وبا بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند. ^{۱۵} و خدا فرشته ای به اورشلیم فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون می خواست آن را هلاک کند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا بشیمان شد و به فرشته ای که (قوم را) هلاک می ساخت گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارنان ییوسی ایستاده بود. ^{۱۶} و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود درافتادند. ^{۱۷} و داود به خدا گفت: «آیا من برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که نگاه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس ای یهوه خدایم، مستدعی اینکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.» ^{۱۸} و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود پرود و مذبحی به جهت خداوند در خرمنگاه ارنان ییوسی برپا کند. ^{۱۹} پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت برفت. ^{۲۰} و ارنان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و ارنان گندم می کوبید. ^{۲۱} و چون داود نزد ارنان آمد، ارنان نگریسته، داود را دید و از خرمنگاه بیرون آمده، به حضور داود رو به زمین افتاد. ^{۲۲} و داود به ارنان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا وبا از قوم رفع شود.» ^{۲۳} ارنان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقایم پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید به عمل آورد؛ بین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و چومها را برای هیزم و گندم را به جهت

هدیه آردي دادم و همه را به تو بخشیدم.»^{۲۴} اما داود پادشاه به اُرنان گفت: «ني، بلکه آن را البته به قيمت تمام از تو خواهم خريد، زیرا که از اموال تو براي خداوند نخواهم گرفت و قرباني سوختني بجائاً نخواهم گذرانيد.»^{۲۵} پس داود براي آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به اُرنان داد.^{۲۶} و داود در آنجا مذهبي به جهت خداوند بنا نمود، قرباني هاي سوختني و ذبايح سلامتي گذرانيد و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشي از آسمان بر مذهب قرباني سوختني نازل کرده، (او را مستجاب فرمود.^{۲۷} و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشير خود را در غلافش برگردانيد.^{۲۸} در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه اُرنان ييوسي مستجاب فرموده است، در آنجا قرباني ها گذرانيد.^{۲۹} اما مسکن خداوند که موسي در بيابان ساخته بود و مذهب قرباني سوختني، در آن ايام در مکان بلند جيعون بود.^{۳۰} ليکن داود نتوانست نزد آن برود تا از خدا مسألت نمايد، چونکه از شمشير فرشته خداوند مي ترسيد.

۲۲

ندارک براي خانه خدا

^۱ پس داود گفت: « این است خانه يهوه خدا، و این مذهب قرباني سوختني براي اسرائيل مي باشد.»^۲ و داود فرمود تا غريبان را که در زمين اسرائيل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معين کرد تا سنگهاي مريع براي بني خانه خدا بتراشند.^۳ و داود آهن بسياري به جهت ميخها براي لنگه هاي دروازه ها و براي وصلها حاضر ساخت و برنج بسيار که نتوان وزن نمود.^۴ و چوب سروآزاد بيشمار زیرا اهل صيدون و صور چوب سروآزاد بسيار براي داود آوردند.^۵ و داود گفت: « پسر من سليمان صغير و نازک است و خانه اي براي يهوه بايد بنا نمود، مي بايست بسيار عظيم و نامي و جليل در تمامی زمينها بشود؛ لهذا حال برايش تهيّه مي بينم.» پس داود قبل از وفاتش تهيّه بسيار ديد.^۶ پس پسر خود سليمان را خوانده، او را وصيت نمود که خانه اي براي يهوه خدای اسرائيل بنا نمايد.^۷ و داود به سليمان گفت که: « اي پسر من! من اراده داشتم که خانه اي براي اسم يهوه خدای خود بنا نمايم.^۸ ليکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسيار خون ريخته اي و جنگهاي عظيم کرده اي، پس خانه اي براي اسم من بنا نخواهي کرد، چونکه به حضور من بسيار خون بر زمين ريخته اي.^۹ اينک پسري براي تو متولد خواهد شد که مرد آرامي خواهد بود زیرا که من او را از جميع دشمنانش از هر طرف آرامي خواهم بخشيد، چونکه اسم او سليمان خواهد بود در ايام او اسرائيل را سلامتي و راحت عطا خواهم فرمود.^{۱۰} او خانه اي براي اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و کُسي سلطنت او را بر اسرائيل تا ابدالآباد پايدار خواهم گردانيد.^{۱۱} پس حال اي پسر من خداوند همراه تو باد تا کامياب شوي و خانه يهوه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمائي.^{۱۲} اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرمايد و تو را درباره اسرائيل وصيت نمايد تا شريعت يهوه خدای خود را نگاه داري.^{۱۳} آنگاه اگر متوجه شده، فريض و احکامي را که خداوند به موسي درباره اسرائيل امر فرموده است، به عمل آوري کامياب خواهي شد. پس قوي دلير باش و ترسان و هراسان مشو.^{۱۴} و اينک من در تنگي خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن اينقدر زياده که به وزن نياید، براي خانه خداوند حاضر کرده ام، و چوب و سنگ نيز مهيا ساخته ام و تو بر آنها مريد کن.^{۱۵} و نزد تو عمهله بسيارند، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و انخفاص هنرمند براي هر صنعتي.^{۱۶} طلا و نقره و برنج و آهن بيشمار است پس برخيز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد.»^{۱۷} و داود تمامی سروران اسرائيل را امر فرمود که پسرش سليمان را اعانت نمايند.^{۱۸} و گفت: « آيا يهوه خدای شما با

شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرمی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است. ۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطلبید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نماید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود درآورد.»

۲۳

لاویان

۱ و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود. ۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لاویان را جمع کرد. ۳ و لاویان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود. ۴ از ایشان بیست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند. ۵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلاتی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند. ۶ و داود ایشان را بر حسب پسران لاوی یعنی جرشون و قهات و مراری به فرقه ها تقسیم نمود.

۷ از جرشونیان لعدان و شمعی. ۸ پسران لعدان اول یحییئیل و زیتام و سومین یوئیل. ۹ پسران شمعی شلومیت و حزئیئیل و هارون سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آبی لعدان بودند. ۱۰ و پسران شمعی یحی و زینا و یعوش و بریعه. اینان چهار پسر شمعی بودند. ۱۱ و یحی و اولین و زیزا دومین و یعوش و بریعه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد. ۱۲ پسران قهات عَرم و یصهار و حَبْرُون و عَزْرِئیل چهار نفر. ۱۳ پسران عَرم هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند. ۱۴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لاوی نامیده شدند. ۱۵ پسران موسی جرشوم و العازار. ۱۶ از پسران جرشوم شَبُئیل رئیس بود. ۱۷ و از پسران العازار رَحَبیا رئیس بود و العازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رَحَبیا بسیار زیاد بودند. ۱۸ از پسران یصهار شلومیت رئیس بود. ۱۹ پسران حَبْرُون، اولین پریا و دومین آمِریا و سومین یحزئیئیل و چهارمین یقَمعام. ۲۰ پسران عَزْرِئیل اولین میکا و دومین یَشیا. ۲۱ پسران مراری محلی و موشی و پسران محلی العازار و قیس. ۲۲ و العازار مرد و او را پسری نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند. ۲۳ پسران موشی محلی و عَادِر و یریموت سه نفر بودند. ۲۴ اینان پسران لاوی موافق خاندانهای آبی خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند می پرداختند. ۲۵ زیرا که داود گفت: «یهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرمی داده است و او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد. ۲۶ و نیز لاویان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.» ۲۷ لذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لاوی از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند. ۲۸ زیرا که منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا. ۲۹ و بر نان تقدیمه و آرد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و ربیکه ها و بر همه کیکها و وزنها. ۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام. ۳۱ و به جهت گذرانیدن همه قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غره ها و

عیدها بر حسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند. ۳۲ و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

۲۴

فرقه های کهنات

۱ و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار. ۲ و ناداب و ابیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس العازار و ایتمار به کهنات پرداختند. ۳ و داود با صادق که از بنی العازار بود و اخیملک که از بنی ایتمار بود، ۴ و از پسران العازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتمار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی العازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتمار معین ایشان را بر حسب وکالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند. ۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خدا هم از بنی العازار و هم از بنی ایتمار بودند. ۶ و شمعیا ابن نثنیل کاتب که از بنی لاوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادق کاهن و اخیملک بن ابیاتار و رؤسای خاندان آبای کاهنان و لاویان نوشت و یک خاندان آبا به جهت العازار گرفته شد و یک به جهت ایتمار گرفته شد. ۷ و قرعه اول برای یهواریب بیرون آمد و دوم برای یدعیا، ۸ و سوم برای حاریم و چهارم برای سعوریم، ۹ و پنجم برای ملکیه و ششم برای میامین، ۱۰ و هفتم برای هقوص و هشتم برای آبیا، ۱۱ و نهم برای یسوع و دهم برای شکنیا، ۱۲ و یازدهم برای الیاشیب و دوازدهم برای یاقیم، ۱۳ و سیزدهم برای حفه و چهاردهم برای یشبآب، ۱۴ و پانزدهم برای بلجه و شانزدهم برای امیر، ۱۵ و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هفصیص، ۱۶ و نوزدهم برای فتحیا و بیستم برای یحزقیل، ۱۷ و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جامول، ۱۸ و بیست و سوم برای دلایا و بیست و چهارم برای معزیا. ۱۹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون موافق فرمان یهوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد.

بقیه لاویان

۲۰ و اما درباره بقیه بنی لاوی، از بنی عמרان شوبائیل و از بنی شوبائیل یحدیا. ۲۱ و اما رحبیا. از بنی رحبیا یشیای رئیس، ۲۲ و از بنی یصهار شلوموت و از بنی شلوموت یحت. ۲۳ و از بنی حبرون یریا و دومین آمریا و سومین یحزئیل و چهارمین یقمعام. ۲۴ از بنی عزربئیل میکا و از بنی میکا شامیر. ۲۵ و برادر میکا یشیا و از بنی یشیا زکریا. ۲۶ و از بنی مراری محلی و موثی و پسر یعزیا بنو. ۲۷ و از بنی مراری پسران یعزیا بنو و شوهم و زکور و عبری. ۲۸ و پسر محلی العازار و او را فرزندی نبود. ۲۹ و اما قیس، از بنی قیس برحمیل، ۳۰ و از بنی موثی محلی و عادر و یریموت. اینان بر حسب خاندان آبای ایشان بنی لاوی می باشند. ۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادق و اخیملک و رؤسای آبای کهنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آبای برادر بزرگتر برابر خاندانهای کوچکتر او بودند.

۲۵

نوازندگان

١ و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یِدوئون را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بربط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنانى که بر حسب خدمت خود به کار می پرداختند این است: ٢ و اما از بنی آساف، زُکُور و یوسف و نَتْنِیا و اَشْرَثِیلَه پسران آساف زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود. ٣ و از یِدوئون، پسران یِدوئون جَدَلِیا و صَرِی و اَشعِیا و حَشَبِیا و مَتْنِیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یِدوئون با بربطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود. ٤ و از هیمان، پسران هیمان بَقِیا و مَتْنِیا و عَزْرَیئیل و شَبوئیل و یریموت و حَنَنِیا و حَنانِی و اَلِیَآتَه و جَدَلِی و رُومَیَی عَزَر و یَشَبَقَاشَه و مَلوُتِی و هَوْتِیر و مَحْزِیوت. ٥ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رای پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد. ٦ جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بربط بسرایند و زیر دست پادشاه و آساف و یِدوئون و هیمان به خدمت خانه خدا بپردازند. ٧ و شماره ایشان با برادران ایشان که سراییدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر دویست و هشتاد و هشت نفر بودند. ٨ و برای وظیفه های خود کوچک با بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند. ٩ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جَدَلِیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده نفر بودند. ١٠ و سوم برای زُکُور و پسران و برادران او دوازده نفر. ١١ و چهارم برای صَرِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٢ و پنجم برای نَتْنِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٣ و ششم برای بَقِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٤ و هفتم برای یَشْرَثِیلَه و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٥ و هشتم برای اَشعِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٦ نهم برای مَتْنِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٧ و دهم برای شَعِی و پسران او و برادران او دوازده نفر. ١٨ و یازدهم برای عَزْرَیئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ١٩ و دوازدهم برای حَشَبِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٠ و سیزدهم برای شَبوئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢١ و چهاردهم برای مَتْنِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٢ و پانزدهم برای یریموت و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٣ و شانزدهم برای حَنَنِیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٤ و هفدهم برای یَشَبَقَاشَه و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٥ و هجدهم برای حَنانِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٦ و نوزدهم برای مَلوُتِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٧ و بیستم برای اَلِیَآتَه و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٨ و بیست و یکم برای هَوْتِیر و پسران و برادران او دوازده نفر. ٢٩ و بیست و دوم برای جَدَلِی و پسران و برادران او دوازده نفر. ٣٠ و بیست و سوم برای مَحْزِیوت و پسران و برادران او دوازده نفر. ٣١ و بیست و چهارم برای رُومَیَی عَزَر و پسران و برادران او دوازده نفر.

٢٤

فرقه های دربانان

١ و اما فرقه های دربانان: پس از قُورَحِیان مَشَلَمَیا ابن قُورِی که از بنی آساف بود. ٢ و مَشَلَمَیا را پسران بود. نخست زاده اش زَکْریا و دوم یدیعئیل و سوم زَبَدِیا و چهارم یتئیل. ٣ و پنجم عِیلام و ششم یهوحنان و هفتم اَلْیَهوَعِیانی. ٤ و عُوید اَدوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَعِیا و دوم یهوآباد و سوم یوآخ و چهارم ساکار و پنجم نَتْنِیل. ٥ و ششم عَمِیئیل و هفتم یساکار و هشتم فَعَلَتائی زیرا خدا او را برکت داده بود. ٦ و برای پسرش شَعِیا پسری که بر خاندان آبی خویش تسلط یافتند، زایده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند. ٧ پسران شَعِیا عَنّی و رَفائیل و عُوید و اَلْزَباد که برادران او مردان شجاع بودند و اَهُو و سَمْکِیا. ٨ جمیع اینها از بنی عُوید

اَدُوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوتِ خدمتِ مردانِ قابل بودند یعنی شصت و دو نفر) از اولادِ عوبید اَدُوم. ۹ و مَشَلَمِیا هجده نفر مردانِ قابل از پسران و برادران خود داشت. ۱۰ و حُوسَه که از بنی مَراری بود پسران داشت که شِمری رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت. ۱۱ و دوم حَلقی و سوم طَلِیا و چهارم زَکریا و جمیع پسران و برادران حُوسَه سیزده نفر بودند. ۱۲ و به اینان یعنی به رؤسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند. ۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آبی خویش برای هر دوازده فرقه انداختند. ۱۴ و قرعه شرقی به شَلَمِیا افتاد و بعد از او برای پسرش زَکریا که مُشیر دانا بود، قرعه انداختند و قرعه او به سمت شمال پیرون آمد. ۱۵ و برای عوبید اَدُوم (قرعه) جنوبی و برای پسرانش (قرعه) بیت المال. ۱۶ و برای شُفیم و حُوسَه قرعه مغربی نزد دروازه شَلکت در جاده ای که سر بالا می رفت و محرس این مقابل محرس آن بود. ۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لایوان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت. ۱۸ و به طرف غربی فرّوار برای جاده سر بالا چهار نفر و برای فرّوار دو نفر. ۱۹ اینها فرقه های دربانان از بنی قُورح و از بنی مَراری بودند.

خزانه داران و بقیه مقامات

۲۰ و اما از لایوان اَخیّا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود. ۲۱ و اما بنی لادان: از پسران لادان جَرشونی رؤسای خاندان آبی لادان یحییایی جَرشونی. ۲۲ پسران یحییایی زینام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند. ۲۳ از عَمرامیان و از یصهاریان و از حَبْرُونیان و از عَزْیَلیان. ۲۴ و شَبُویِل بن جَرشوم بن موسی ناظر خزانه ها بود. ۲۵ و از برادرانش بنی اَلعازار، پسرش رَحَبِیا و پسرش اَشعِیا و پسرش یورام و پسرش زَکری و پسرش شَلومیت. ۲۶ این شَلومیت و برادرانش بر جمیع خِزائن موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند. ۲۷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند. ۲۸ و هر آنچه سموئیل رابی و شاول بن قیس و اَبِئیرین نیز و یوآب بن صَروِبَه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شَلومیت و برادرانش بود. ۲۹ و از یصهاریان کَنّیا و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داوران بودند. ۳۰ و از حَبْرُونیان حَشَبِیا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اُردُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند. ۳۱ از حَبْرُونیان: بر حسب انساب آبی ایشان یریا رئیس حَبْرُونیان بود و در سال چهلیم سلطنت داود طلبیده شدند و در میان ایشان مردان شجاع در عِزیر جلعاد یافت شدند. ۳۲ و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رُوبِینیان و جادیان و نصف سبط مَنَسِی برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

۲۷

رؤسای لشکر

۱ و از بنی اسرائیل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند. ۲ و بر فرقه اول برای ماه اول یَشبعام بن زَبْدِیئیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۳ و از پسران فَاَرَص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود. ۴ و بر فرقه ماه دوم دُودای

أَخُوخِي و از فرقه او مَقْلُوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا ابن یهویداع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۶ این همان بنایا است که در میان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت و از فرقه او پسرش عَمْرِیاد بود. ۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسَائِل برادر یوآب و بعد از او برادرش زَبْدیا بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمُهوَت یزاحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عِرا ابن عَقِیش تَمَوَعی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۰ و رئیس هفتم برای ماه هفتم حَالِصِ فُلُوئی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۱ و رئیس هشتم برای ماه هشتم سِبکائی حُوشاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۲ و رئیس نهم برای ماه نهم أَبِیعَزَر عَناتوئی از بنی بنیامین بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۳ و رئیس دهم برای ماه دهم مَهرای نَطُوفاتی از زارحیان بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۴ و رئیس یازدهم برای ماه یازدهم بنایای فِرعاتوئی از بنی افرایم بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۵ و رئیس دوازدهم برای ماه دوازدهم خَلدای نَطُوفاتی از بنی عَنانِئیل و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند.

رؤسای اسباط

۱۶ و اما رؤسای اسباط بنی اسرائیل: رئیس رُؤیینان أَلعازار بن زُکری، و رئیس شَمعونان شَفطیا ابن مَعکَه. ۱۷ و رئیس لایوان عَشَبیا ابن قُئوئیل و رئیس بنی هارون صادق. ۱۸ و رئیس یهودا أَلیو از برادران داود و رئیس یساکار عُمَری ابن میکائیل. ۱۹ و رئیس زبولون یَشَمعیّا ابن عُودیا و رئیس نفتالی ریموت بن عَزَرئیل. ۲۰ و رئیس بنی افرایم هُوشَع بن عَزَریا و رئیس نصف سبط مَنَسِی یوئیل بن قَدایا. ۲۱ و رئیس نصف سبط مَنَسِی در جلعاد یَدُو ابن زُکریا و رئیس بنیامین یَعِشئیل بن أَبنیر. ۲۲ و رئیس دان عَزَرئیل بن یروحام. اینها رؤسای اسباط اسرائیل بودند. ۲۳ و داود شماره کسانی که بیست ساله و کمتر بودند، نگرفت زیرا خداوند وعده داده بود که اسرائیل را مثل ستارگان آسمان کثیر گرداند. ۲۴ و یوآب بن صَرُویه آغاز شمردن نمود، اما به اتمام نرسانید و از این جهت غضب بر اسرائیل وارد شد و شماره آنها در دفتر اخبار ایام پادشاه ثبت نشد.

ناظران پادشاه

۲۵ و ناظر انبارهای پادشاه عَزْمُوت بن عَدِئیل بود و ناظر انبارهای مزرعه ها که در شهرها و در دهات و در قلعه ها بود، یهوناتان بن عَزْریّا بود. ۲۶ و ناظر عملجات مزرعه ها که کار زمین می کردند، عَزْری ابن کُلوَب بود. ۲۷ و ناظر تاکستانها شَمعی راماتی بود و ناظر محصول تاکستانها و انبارهای شراب زَبْدی شَفماتی بود. ۲۸ و ناظر درختان زیتون و افراغ که در همواری بود بَعْل حانان جَدیری بود و ناظر انبارهای روغن یوآش بود. ۲۹ و ناظر رَمه های که در شارون می چریدند شَطْرای شارونی بود. و ناظر رَمه های که در وادیا بودند شافاط بن عَدلایی بود. ۳۰ و ناظر شتران عُوْبیل اسمعیل بود و ناظر الاغها یَحْدیای میرونوتی بود. ۳۱ و ناظر گله ها یازیز هاجری بود. جمیع اینان ناظران اندوخته های داود پادشاه بودند. ۳۲ و یهوناتان عموی داود مشیر و مرد دانا و فقیه بود و یحئیل بن حَکْمونی همراه پسران پادشاه بود. ۳۳ أَخِیتوَفَل مشیر پادشاه و حوْشای اَرکِی دوست پادشاه بود. ۳۴ و بعد از أَخِیتوَفَل یهویداع بن بنایا و آبئاتار بودند و سردار لشکر پادشاه یوآب بود.

۲۸

طرح داود برای خانه خدا

۱ و داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه هایی که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد. ۲ پس داود پادشاه برپا ایستاده، گفت: «ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده داشتم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم. ۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای. ۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید. ۵ و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسر من سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند. ۶ و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. ۷ و اگر او به جهت بجا آوردن فرایض و احکام من مثل امروز ثابت بماند، آنگاه سلطنت او را تا به ابد استوار خواهم گردانید. ۸ پس الآن در نظر تمامی اسرائیل که جماعت خداوند هستند و به سمع خدای ما متوجه شده، تمامی اوامر یهوه خدای خود را بطلیبید تا این زمین نیکو را به تصرف آورده، آن را بعد از خودتان به پسران خویش تا به ابد به ارثیت واگذارید. ۹» و تو ای پسر من سلیمان خدای پدر خود را بشناس و او را به دل کامل و به ارادت تمام عبادت نما زیرا خداوند همه دلها را تنقیش می نماید و هر تصور فکرها را ادراک می کند؛ و اگر او را طلب نمایی، او را خواهی یافت؛ اما اگر او را ترک کنی، تو را تا به ابد دور خواهد انداخت. ۱۰ حال با حذر باش زیرا خداوند تو را برگزیده است تا به خانه ای به جهت مقدس او بنا نمایی. پس قوی شده، مشغول باش.» ۱۱ و داود به پسر خود سلیمان نمونه رواق و خانه ها و خزاین و بالاخانه ها و حجره های اندرونی آن و خانه کرسی رحمت، ۱۲ و نمونه هر آنچه را که از روح به او داده شده بود، برای صحن های خانه خداوند و برای همه حجره های گرداگردش و برای خزاین خانه خدا و خزاین موقوفات داد. ۱۳ و برای فرقه های کاهنان و لاویان و برای تمامی کار خدمت خانه خداوند و برای همه اسباب خدمت خانه خداوند. ۱۴ و از طلا به وزن برای همه آلات طلا به جهت هر نوع خدمتی و از نقره به وزن برای همه آلات نقره به جهت هر نوع خدمتی. ۱۵ و طلا را به وزن به جهت شمعدهای طلا و چراغهای آنها به جهت هر شمعدها و چراغهای آنها. ۱۶ و طلا را به وزن به جهت میزهای نان تقدیمه برای هر میز علیحده و نقره را برای میزهای نقره. ۱۷ و زر خالص را برای چنگالها و کاسها و پیاله ها و به جهت طاسهای طلا موافق وزن هر طاس و به جهت طاسهای نقره موافق وزن هر طاس. ۱۸ و طلای مصق را به وزن به جهت مذبح بخور و طلا را به جهت نمونه مرکب کروبیان که بالهای خود را چن کرده، تابوت عهد خداوند را می پوشانیدند. ۱۹ و داود گفت: «خداوند این همه را یعنی تمامی کارهای این نمونه را از نوشته دست خود که بر من بود به من فهمانید.» ۲۰ و داود به پسر خود سلیمان گفت: «قوی و دلیر باش و مشغول شو و ترسان و هراسان مباش، زیرا یهوه خدا که خدای من می باشد، با تو است و تا همه کار خدمت خانه خداوند تمام نشود، تو را و نخواهد گذاشت و تو را ترک نخواهد نمود. ۲۱ اینک فرقه های کاهنان و لاویان برای تمام خدمت خانه خدا (حاضرند) و برای هر گونه عمل همه کسان دلگرم که برای هر صنعتی مهارت دارند، با تو هستند و سروران و تمامی قوم مطیع کامل اوامر تو می باشند.»

هدایا برای خانه خدا

۱ داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسرم سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این مِهْمٌ عظیمی است زیرا که هیکل به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است.»^۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانها و سنگ مرمر فراوان.^۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای برای خانه خدای خود دادم.^۴ یعنی سه هزار وزنه طلا از طلای اوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها.^۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خوشتن را امروز برای خداوند وقف نماید؟^۶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند.^۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن دادند.^۸ و هر کس که سنگهای گرانها نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یحییئیل جرشونی داد.^۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبریعی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد.^{۱۰} و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را متبارک خواند و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد متبارک هستی.»^{۱۱} و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تو می باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی.^{۱۲} و دولت از تو می آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است.^{۱۳} و الآن ای خدای ما تو را حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم.^{۱۴} لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده ایم.^{۱۵} زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد.^{۱۶} ای یهوه خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می باشد.^{۱۷} و می دانم ای خدایم که دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند.^{۱۸} ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکریهای دل قوم خود نگاه دار و دلهای ایشان را به سویی خود ثابت گردان.^{۱۹} و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا اوامر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیکل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.»

سلطنت سلیمان

۲۰ پس داود به تمامی جماعت گفت: «یهوه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند.^{۲۱} و در فردای

آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانی های سوختنی برای خداوند گذرانیدند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل. ۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صندوق را به کهنات مسح نمودند. ۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند. ۲۴ و جمیع سروران و شجاعان و همه پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند. ۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود. ۲۶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود. ۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در حَبْرُون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد. ۲۸ و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد. ۲۹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سِفَر اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی، ۳۰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

کتاب دوم تواریخ ایام

سلیمان و درخواست او

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می بود و او را عظمت بسیار بخشید.
 ۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آبا خواند. ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود. ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه ای برایش در اورشلیم برپا نمود. ۵ و مدیخ برنجینی که بصللیل بن اوری ابن حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مدیخ برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذراند.

۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما». ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. ۹ حالای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کنی پادشاه ساختی. ۱۰ الان حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟»

۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطرتو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنان را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت را درخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده ام داوری نمای. ۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت». ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود.

۱۴ و سلیمان اربابه و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد اربابه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای اربابه و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۱۷ و یک اربابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می آوردند و می رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حیتان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می آوردند.

۲

تدارک برای خانه خدا

۱ و سلیمان قصد نمود که خانه ای برای اسم یهوه و خانه ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید. ۲ و سلیمان هشتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرد.

۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت: «چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما). [اینک من خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان

تقدمه دائمی و قربانی های سوختنی صبح وشام، و به جهت سبت ها و غره ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه ای ابدی است. ^۵ و خانه ای که من بنا می کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم تر می باشد. ^۶ و کیست که خانه ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارند؛ و من کیستم که خانه ای برای وی بنا نمایم؟ فی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی. ^۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانچونی ماهرو در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد. ^۸ و چوب سروآزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرنده و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود. ^۹ تا چوب فراوان برای من میسازند زیرا خانه ای که من بنا می کنم عظیم و عجیب خواهد بود. ^{۱۰} و اینک به چوب بران که این چوب را می برند، من بیست هزار کرگندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزار بت شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگان تو خواهم داد.»

^{۱۱} و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می دارد از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.» ^{۱۲} و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می باشد، زیرا که به داود پادشاه پرسی حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه ای برای خداوند و خانه ای برای سلطنت خود بنا نماید.

^{۱۳} و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم. ^{۱۴} و او پسرزنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانچونی و گان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران توو صنعتگران آقام پدرت داود کاری معین بشود. ^{۱۵} پس حال آقام گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. ^{۱۶} و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.»

^{۱۷} پس سلیمان تمامی مردان غریب را که در زمین اسرائیل بودند، بعد از شماره ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرد، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. ^{۱۸} و از ایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

۳

شروع بنای خانه خداوند

^۱ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه ارنون یبوسی تعیین کرده بود. ^۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. ^۳ و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، ^۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش رابه طلای خالص پوشانید. ^۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشته ها نقش نمود. ^۶ و خانه را به سنگهای گرانها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود. ^۷ و تیرها و آستانه ها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کرویایان نقش نمود.

۸ و خانه قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصدوزنه پوشانید. ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانه‌ها را به طلا پوشانید.

۱۰ و در خانه قدس الاقداس دو کروی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید. ۱۱ و طول بالهای کروی بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگری پنج ذراع بوده، به بال کروی دیگر می‌خورد. ۱۲ و بال کروی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می‌رسید و بال دیگری پنج ذراع بوده، به بال کروی دیگر ملصق می‌شد. ۱۳ و بالهای این کروی بیست ذراع پهن می‌بود و آنها بر پایه‌های خود ایستاده بودند، و رویه‌های آنها به سوی اندرون خانه می‌بود. ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و گنان نازک ساخت، و کروی بیست ذراع آن نقش نمود.

۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود. ۱۶ و رشته‌ها مثل آنها پی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشته‌ها گذاشت. ۱۷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یا کین و آن را که به طرف چپ بود بو عزن نام نهاد.

۴

وسایل خانه خداوند

۱ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود. ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می‌داشت. ۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاو بود که آن را گرداگرد احاطه می‌داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می‌داشتند، و آن گاو در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند. ۴ و آن بر دوازده گاو قائم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار بت به پیمایش داشت. ۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنها می‌شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهان بود.

۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت. ۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ در هیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت. ۹ و صحن کاهان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید. ۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت.

۱۱ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسه‌ها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می‌کرد به انجام رسانید. ۱۲ دو ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دو ستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود ۱۳ و چهار صد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود بپوشاند. ۱۴ و پایه‌ها را ساخت و حوضها را بر پایه‌ها ساخت. ۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زیر دریاچه ساخت. (□□ و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقلی ساخت. ۱۷ آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت. ۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی‌شد.

۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدیمه بر آنها بود ساخت. ۲۰ و شمعاندانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا برحسب معمول در مقابل محراب افروخته شود. ۲۱ و گلهای و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت. ۲۲ و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجرها را از طلای خالص (ساخت) و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

۵

آوردن تابوت عهد به خانه خدا

۱ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت. ۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبای بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند. ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لایوان تابوت را برداشتند. ۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود برآوردند، و لایوان کهنه آنها را برداشتند. ۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد. ۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند. ۹ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز در آنجا است. ۱۰ و در تابوت چیزی نبود سوای آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست.

۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خوشترن را تقدیس کردند. ۱۲ و جمیع لایوانی که مغنی بودند یعنی آساف و هیمان و یدوتون و پسران و برادران ایشان به گان نازک ملبس شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صد و بیست کاهن بودند که کرنا می نواختند. □□ پس واقع شد که چون کرنا نوازان و مغنیان مثل یک نفر به یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابد آباد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد. ۱۴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

۶

۱ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ۲ اما من خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.»

۳ و پادشاه روی خود را برگردانید، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل مبارک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آوردم شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه ای بنا ننمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۶ اما اورشلیم را برگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۷ و در دل پدرم داود بود که خانه ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید. ۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه

پسر تو که از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ^{۱۰} پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم. ^{۱۱} و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشته‌ام.»

دعای تقدیس خانه خداوند

^{۱۲} و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت. ^{۱۳} زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندیش سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته، ^{۱۴} گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می‌نمایند، عهد و رحمت را نگاه می‌داری. ^{۱۵} و آن وعده‌ای را که به بنده خود پدرم داود داده‌ای نگاه داشته‌ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی چنانکه امروز شده است. ^{۱۶} پس الان ای یهوه خدای اسرائیل با بنده خود پدرم داود آن وعده را نگاه دار که به او داده و گفته‌ای که به حضور من کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند برای تو منقطع نخواهد شد، به شرطی که پسرانت طریقه‌های خود را نگاه داشته، به شریعت من سلوک نمایند چنانکه تو به حضور من رفتار نمودی. ^{۱۷} و الان ای یهوه خدای اسرائیل کلامی که به بنده خود داود گفته‌ای ثابت بشود.

^{۱۸} «اما آیا خدا فی الحقیقه در میان آدمیان بر زمین ساکن خواهد شد؟ اینک فلک و فلک الافلاک تو را گنجایش ندارد تا چه رسد به این خانه‌ای که بنا کردم. ^{۱۹} لیکن ای یهوه خدای من به دعا و تضرع بنده خود توجه نما و استغاثه و دعایی را که بنده ات به حضور تو می‌کند اجابت فرما. ^{۲۰} تا آنکه شب و روز چشمان تو بر این خانه باز شود و بر مکانی که درباره‌اش وعده داده‌ای که اسم خود را در آنجا قرار خواهی داد تا دعایی را که بنده ات به سوی این مکان بنماید اجابت کنی. ^{۲۱} و تضرع بنده ات و قوم خود اسرائیل را که به سوی این مکان دعا می‌نمایند استماع نما و از آسمان مکان سکونت خود بشنو و چون شنیدی عفو فرما.

^{۲۲} «اگر کسی با همسایه خود گناه ورزد و قسم بر او عرضه شود که بخورد و او آمده، پیش مذبح تو در این خانه قسم خورد، ^{۲۳} آنگاه از آسمان بشنو و عمل نموده، به جهت بندگانت داوری کن و شریران را جزا داده، طریق ایشان را بسر ایشان برسان، و عادلان را عادل شمرده، ایشان را به حسب عدالت ایشان جزا بده.

^{۲۴} «و هنگامی که قوم تو اسرائیل به سبب گاهانی که به تو ورزیده باشند به حضور دشمنان خود مغلوب شوند، اگر به سوی تو بازگشت نموده، به اسم تو اعتراف نمایند و نزد تو در این خانه دعا و تضرع کنند، ^{۲۵} آنگاه از آسمان بشنو و نگاه قوم خود اسرائیل را بیمارز و ایشان را به زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده‌ای بازآور.

^{۲۶} «هنگامی که آسمان بسته شود و به سبب گاهانی که به تو ورزیده باشند باران نیارد، اگر به سوی این مکان دعا کنند و به اسم تو اعتراف نمایند و به سبب مصیبتی که به ایشان رسانیده باشی از گناه خویش بازگشت کنند، ^{۲۷} آنگاه از آسمان بشنو و نگاه بندگانت و قوم خود اسرائیل را بیمارز و راه نیکو را که در آن باید رفت به ایشان تعلیم بده، و به زمین خود که آن را به قوم خویش برای میراث بخشیده‌ای باران بفرست.

^{۲۸} «اگر در زمین قحطی باشد و اگر و یا با دسموم یا یرقان باشد یا اگر ملخ یا کرم باشد و اگر دشمنان ایشان، ایشان را در شهرهای زمین ایشان محاصره نمایند هر بلایی یا هر مرضی که بوده باشد. ^{۲۹} آنگاه هر دعا و هر استغاثه‌ای که از هر مرد یا از تمامی قوم تو اسرائیل کرده شود که هریک از ایشان بلا و غم دل خود را خواهد دانست، و دستهای خود را به سوی این خانه دراز خواهد کرد. ^{۳۰} آنگاه از آسمان که مکان سکونت تو باشد بشنو و بیمارز

و به هر کس که دل او را می‌دانی به حسب راهپایش جزا بده، زیرا که تو به تنهایی عارف قلوب جمیع بنی آدم هستی. ۳۱ تا آن که ایشان در تمامی روزهایی که بروی زمینی که به پدران ما داده‌ای زنده باشند از تو بترسند.

۳۲ و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ۳۳ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هر آنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است.

۳۴ اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۳۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به جا آور.

۳۶ و اگر به تو گاه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گاه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیر کنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یا نزدیک ببرند، ۳۷ پس اگر در زمینی که در آن اسیر باشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گاه کرده و عصیان ورزیده، و شریرانه رفتار نموده‌ایم، ۳۸ و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند، ۳۹ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گاه ورزیده باشند بیاמרز. ۴۰ پس الانای خدای من چشمان تو باز شود و گوشهای تو به دعاها پی که در این مکان کرده شود بشنوا باشد. ۴۱ و حال توای یهوه خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز، ای یهوه خدا کاهنان تو به نجات ملیس گردند و مقدسات به نیکویی شادمان بشوند ۴۲ ای یهوه خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمتهای بنده خود داود را بیاد آور.

۷

تقدیس خانه خدا

۱ و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی‌های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملو ساخت. ۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال یهوه خانه خداوند را پر کرده بود. ۳ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا ابد آباد است.

۴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور خداوند گذرانیدند. ۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند. ۶ و کاهنان بر سر شغل‌های مخصوص خود ایستاده بودند و لاویان، آلات نغمه خداوند را (به دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابد آباد است، و داود به وساطت آنها تسبیح می‌خواند و کاهنان پیش ایشان کرنا می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند.

۷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در آنجا قربانی‌های سوختنی و پیه ذبایح سلامتی رامی گذرانید، چونکه مذهب برنجینی که سلیمان ساخته بود، قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و پیه ذبایح را گنجایش نداشت.

۸ و در آنوقت سلیمان و تمامی اسرائیل با وی هفت روز را عید نگاه داشتند و آن انجن بسیار بزرگ از مدخل حمت تا نهر مصر بود. ۹ و در روز هشتم محفل مقدس برپا داشتند، زیرا که برای تبریک مذهب هفت روز و برای

عید هفت روز نگاه داشتند. ۱۰ و در روز بیست و سوم ماه هفتم قوم را به خیمه های ایشان مرخص فرمود و ایشان به سبب احسانی که خداوند به داود و سلیمان و قوم خود اسرائیل کرده بود، شادمان و خوشدل بودند. ۱۱ پس سلیمان خانه خداوند و خانه پادشاه را تمام کرد و هرآنچه سلیمان قصد نموده بود که در خانه خداوند و در خانه خود بسازد، آن را نیکو به انجام رسانید.

سخن خدا به سلیمان

۱۲ و خداوند بر سلیمان در شب ظاهر شده، اورا گفت: «دعای تو را اجابت نمودم و این مکان را برای خود برگزیدم تا خانه قربانی ها شود. ۱۳ اگر آسمان را ببندم تا باران نیارد و اگر امر کنم که ملخ، حاصل زمین را بخورد و اگر وبا در میان قوم خود بفرستم، ۱۴ و قوم من که به اسم من نامیده شده اند متواضع شوند، و دعا کرده، طالب حضور من باشند، و از راههای بد خویش بازگشت نمایند، آنگاه من از آسمان اجابت خواهم فرمود، و نگاهان ایشان را خواهم آمرزید و زمین ایشان راشفا خواهم داد. ۱۵ و از این به بعد چشمان من گشاده، و گوشهای من به دعایی که در این مکان کرده شود شنوا خواهد بود. ۱۶ و حال این خانه را اختیار کرده، و تقدیس نموده ام که اسم من تا به ابد در آن قرار گیرد و چشم و دل من همیشه بر آن باشد. ۱۷ و اگر تو به حضور من سلوک نمایی، چنانکه پدرت داود سلوک نمود و برحسب هرآنچه تو را امر فرمایم عمل نمایی و فرائض و احکام مرا نگاه داری، ۱۸ آنگاه کرسی سلطنت تو را استوار خواهم ساخت چنانکه با پدرت داود عهد بسته، گفتم کسی که بر اسرائیل سلطنت نماید از تو منقطع نخواهد شد.

۱۹ «لیکن اگر شما برگردید و فرائض و احکام مرا که پیش روی شما نهاده ام ترک نمایید و رفته، خدایان غیر را عبادت کنید، و آنها را سجده نمایید، ۲۰ آنگاه ایشان را از زمینی که به ایشان داده ام خواهم کند و این خانه را که برای اسم خود تقدیس نموده ام، از حضور خود خواهم افکند و آن را در میان جمیع قوم ها ضرب المثل و مسخره خواهم ساخت. ۲۱ و این خانه که اینقدر رفیع است هر که از آن بگذرد متحیر شده، خواهد گفت: برای چه خداوند به این زمین و به این خانه چنین عمل نموده است؟ ۲۲ و جواب خواهند داد: چونکه بیهو خدای پدران خود را که ایشان را از زمین مصر بیرون آورد ترک کردند و به خدایان غیر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند از این جهت تمامی این بلا را بر ایشان وارد آورده است.»

۸

بقیه کارهای سلیمان

۱ و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می کرد، ۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید.

۳ و سلیمان به حیات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود. ۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حیات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ۵ و بیت حورون بالا و بیت حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه ها و پشت بندها بود. ۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اربابه ها و شهرهای سواران را و هرآنچه را که سلیمان می خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (بنا نمود). ۷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی مانده بودند، و بنی اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سخره گرفت. ۹ اما از بنی اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اربابه ها و سواران او بودند. ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می کردند دویست و پنجاه نفر بودند.

۱۱ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس می‌باشد.»

۱۲ آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی برمنذ خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذرانید. ۱۳ یعنی قربانی‌های سوختنی قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ۱۴ و فرقه‌های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرارداد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود. ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز ننمودند. ۱۶ پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیادخانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید.

۱۷ آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین ادم است، رفت. ۱۸ و حورام کشته‌یا و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به اوفیر رفتند، و چهارصد و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۹

دیدار ملکه سبا

۱ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید باموکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بارشده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد. ۲ و سلیمان تمامی مسائلی را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۴ و طعام سفره او و مجلس بندگانش و نظم و لباس خادمانش را و ساقیانش و لباس ایشان و زینه‌ای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد دید، روح دیگر در او نماند.

۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم اخبار آنها را باور نکردم، و همانا نصف عظمت حکمت تو به من اعلام نشده بود، و از خبری که شنیده بودم افزوده‌ای. ۷ خوشباه حال مردان تو و خوشباه حال این خادمانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۸ مبارک بادیهو خدای تو که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی خود نشاند تا برای بیهو خدایت پادشاه بشوی. چونکه خدای تو اسرائیل را دوست می‌دارد تا ایشان را تا به ابد استوار نماید، از این جهت تو را بر پادشاهی ایشان نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ۹ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده، و سنگهای گرانها داد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز دیده نشد.

۱۰ و نیز بندگان حورام و بندگان سلیمان که طلا از اوفیر می‌آوردند چوب صندل و سنگهای گرانها آوردند. ۱۱ و پادشاه از این چوب صندل زینه‌ها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بریطه‌ها برای مغنیان ساخت، و مثل آنها قبل از آن در زمین یهودا دیده نشده بود.

۱۲ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا تمامی آرزوی او را که خواسته بود داد، سوای آنچه که او برای پادشاه آورده بود، پس با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، برفت.

دولت سلیمان

۱۳ و وزن طلائی که در یک سال به سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ۱۴ سوای آنچه تاجران و بازرگانان آوردند و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان کشورها طلا و نقره برای سلیمان می‌آوردند. ۱۵ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا بکار برده شد. ۱۶ و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سیصد مثقال طلا بکار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۷ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زرخالص پوشانید. ۱۸ و تخت را شش پله و پانصدازی زین بود که به تخت پیوسته بود و به این طرف و آن طرف نزد جای کرسیش دستها بود، و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ۱۹ و دوازده شیر از این طرف و آن طرف، بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۰ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود، و نقره در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد ۲۱ زیرا که پادشاه را کشتیها بود که با بندگان حورام به ترشیش می‌رفت، و کشتیهای ترشیشی هر سه سال یک مرتبه می‌آمد، و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاموسها می‌آورد.

۲۲ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان کشورها بزرگتر شد. ۲۳ و تمامی پادشاهان کشورها حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکتی را که خدا در دلش نهاده بود بشنوند. ۲۴ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبها و قاطرهای یعنی قسمت هر سال را در سالش می‌آوردند. ۲۵ و سلیمان چهار هزار آخور به جهت اسبان و اربابها و دوازده هزار سوار داشت. و آنها را در شهرهای اربابها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۶ و بر جمیع پادشاهان از نهر فرات (تا زمین فلسطینیان و سرحد مصر حکمرانی می‌کرد. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست فراوان ساخت. ۲۸ و اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می‌آوردند.

وفات سلیمان

۲۹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیات آنها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیا ی شیلونی و در رویای یعدوی رایی در باره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟ ۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

۱۰

جدا شدن اسرائیل از رحبعام

۱ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند. ۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود. ۵ او به ایشان گفت: «بعد از سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند.

۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویزگویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهیم که به من عرض کرده، گفته‌اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند

او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را باتازیانها تنبیه می‌نمود اما من شما را با عقربها.»

۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآید. ۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه هانتیه می‌نمود اما من با عقربها.» ۱۵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند.

۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ درپرسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حال ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند. ۱۷ اما بنی اسرائیلی که در شهرهای یهودا ساکن بودند رحبعام بر ایشان سلطنت می‌نمود. ۱۸ پس رحبعام پادشاه هدرام را که رئیس باجگیران بود فرستاد، و بنی اسرائیل او را سنگسار کردند که مرد و رحبعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خود سوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شده‌اند.

۱۱

۱ و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صد و هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند. ۲ اما کلام خداوند بر شمعیا مرد خدا نازل شده، گفت: ۳ «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می‌باشند خطاب کرده، بگو: ۴ خداوند چنین می‌گوید: برمیاید و با برادران خود جنگ منماید. هرکس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند.

رحبعام، پادشاه یهودا

۵ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت. ۶ پس بیت لحم و عیتام و تقوع و بیت صور و سوکو و عدلام، ۸ و جت و مریشه و زیف، ۹ و ادورایم و لاکیش و عزریق، ۱۰ و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند. ۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت. ۱۲ و در هر شهری سپهرها و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسپار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با او ماندند.

۱۳ و کاهنان و لایوانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ۱۴ زیرا که لایوان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهنات یهوه اخراج کرده بودند. ۱۵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد. ۱۶ و بعد از ایشان آتانی که دلهای خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذارند. ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند.

۱۸ و رحبعام محله دختر یریموت بن داود و ایحایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت. ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیرا و زهم را زایید. ۲۰ و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ایبا و عتای و زبزا و شلومیت را زایید. ۲۱ و رحبعام، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاده دوست می داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود. ۲۲ و رحبعام ایبا پسر معکه که در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

۱۲

حمله شیشق به اورشلیم

۱ و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند. ۲ و در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند. ۳ هزار و دویست اربه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لوبیان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند پیشمار بودند. ۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ۵ و شمععیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود». ۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است». ۷ و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده اند کلام خداوند بر شمععیانازل شده، گفت: «چونکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد. ۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند».

۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد، خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرهای طلا را که سلیمان ساخته بود برد. ۱۰ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپهرهای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه رانگهبانی می کردند سپرد. ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می شد شاطران آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند. ۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک نسازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد.

۱۳ و رحبعام پادشاه، خویشان را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عموئیه بود. ۱۴ و او شرارت ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب نمود.

۱۵ و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمععیای نبی و تواریخ انساب عدوی رایی مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می بود. ۱۶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ایبا به جایش سلطنت کرد.

۱۳

ایبا، پادشاه یهودا

۱ در سال هجدهم سلطنت یربعام، ایبا بر یهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایا دختر اورئیل از جبعه بود.

۳ و ایبا با فوجی از شیاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شیاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرایی نمود. ۴ و ایبا برکوه صماریم که در کوهستان افرایم است برپاشده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید! ۵ آیا شما نمی دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟ ۶ و یربعام بن نابینده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید. ۷ و مردان بیوهه که پسران لیبعل بودند نزد وی جمع شده، خویشان را به ضد رجبعام بن سلیمان تقویت دادند، هنگامی که رجبعام جوان و رقیق القلب بود و با ایشان مقاومت نمی توانست نمود. ۸ و شما الان گمان می برید که با سلطنت خداوند که در دست پسران داود است مقابله توانید نمود؟ و شما گروه عظیمی می باشید و گوساله های طلا که یربعام برای شما به جای خدایان ساخته است با شما می باشد. ۹ آیا شما گفته خداوند را از بنی هارون و لاویان را نیز اخراج ننمودید و مثل قومهای کشورهای برای خود کاهنان نساختید؟ و هر که بیاید و خویشان را با گوساله ای و هفت قوچ تقدیس نماید، برای آنها پی که خدایان نیستند کاهن می شود. ۱۰ و اما ما یهوه خدای ماست و او را ترک نکرده ایم و کاهنان از پسران هارون خداوند را خدمت می کنند و لاویان در کار خود مشغولند. ۱۱ و هر صبح و هر شام قربانی های سوختنی و بخور معطر برای خداوند می سوزانند و نان تقدیمه بر میز طاهر می نهند و شمعدان طلا و چراغهایش را هر شب روشن می کنند زیرا که ما وصایای یهوه خدای خود را نگاه می داریم اما شما او را ترک کرده اید. ۱۲ و اینک با ما خدا رئیس است و کاهنان او با کرناهای بلند آواز هستند تا به ضد شما بنوازند. پس ای بنی اسرائیل با یهوه خدای پدران خود جنگ نمکنید زیرا کامیاب نخواهید شد.»

۱۳ اما یربعام کمین گذاشت که از عقب ایشان بیایند و خود پیش روی یهودا بودند و کمین در عقب ایشان بود. ۱۴ و چون یهودا تگزیستند، اینک جنگ هم از پیش و هم از عقب ایشان بود، پس نزد خداوند استغاثه نمودند و کاهنان کرناها را نواختند. ۱۵ و مردان یهودا بانگ بلند برآوردند، و واقع شد که چون مردان یهودا بانگ برآوردند، خدا یربعام و تمامی اسرائیل را به حضور ایبا و یهودا شکست داد. ۱۶ و بنی اسرائیل از حضور یهودا فرار کردند و خدا آنها را به دست ایشان تسلیم نمود. ۱۷ و ایبا و قوم او آنها را به صدمه عظیمی شکست دادند، چنانکه پانصد هزار مرد برگزیده از اسرائیل مقتول افتادند. ۱۸ پس بنی اسرائیل در آن وقت ذلیل شدند و بنی یهودا چونکه بر یهوه خدای پدران خود توکل نمودند، قوی گردیدند. ۱۹ و ایبا یربعام را تعاقب نموده، شهرهای بیت ثیل را با دهاتش و یشانه را با دهاتش و افرون را با دهاتش از او گرفت. ۲۰ و یربعام در ایام ایبا دیگر قوت بهم نرسانید و خداوند او را زد که مرد. ۲۱ و ایبا قوی می شد و چهارده زن برای خود گرفت و بیست و دو پسر و شانزده دختر به وجود آورد. ۲۲ پس بقیه وقایع ایبا از رفتار و اعمال او در مدرس عدوی نبی مکتوب است.

۱۴

آسا، پادشاه یهودا

۱ و ایبا با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند و پسرش آسا درجایش پادشاه شد و در ایام او زمین ده سال آرامی یافت. ۲ و آسا آنچه را که در نظر یهوه خدایش نیکو و راست بود به جا می آورد. ۳ و منبج های غریب و مکانهای بلند را برداشت و بتها را بشکست و اشوریم را قطع نمود. ۴ و یهودا را مرفرمود که یهوه خدای پدران خود را بطلبند و شریعت و اوامر او را نگاه دارند. ۵ و مکانهای بلند و تمثال شمس را از جمیع شهرهای یهودا دور کرد، پس مملکت به سبب او آرامی یافت. ۶ و شهرهای حصاردار در یهودا بنا نمود زیرا که زمین آرام بود و در آن سالها کسی با او جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید. ۷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نمایم و دیوارها و برجها با دروازه ها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم. ۸ زیرا چونکه یهوه خدای خود را

طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند.

^۹ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دوست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند. ^{۱۰} پسی زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد اربه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ^{۱۱} و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف آرایی نمودند. ^{۱۲} و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زورآوران یا به پیچرگان نزد تو یکسان است، پس ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.»

^{۱۳} آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ^{۱۴} و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جرار تعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند و به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ^{۱۵} و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ^{۱۶} و خیمه های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

۱۵

اصلاحات آسا

^۱ و روح خدا به عزریا ابن عودید نازل شد. ^۲ و او برای ملاقات آسا بیرون آمده، وی را گفت: «ای آسا و تمامی یهودا و بنیامین از من بشنوید! خداوند با شما خواهد بود هر گاه شما با او باشید و اگر او را بطلبید او را خواهید یافت، اما اگر او را ترک کنید او شما را ترک خواهد نمود. ^۳ و اسرائیل مدت مدیدی بی‌خدای حق و بی‌کاهن معلم و بی‌شریعت بودند.

^۴ اما چون در تنگیهای خود به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نموده، او را طلبیدند او را یافتند. ^۵ و در آن زمان به جهت هر که خروج و دخول می‌کرد هیچ امنیت نبود بلکه اضطراب سخت بر جمیع سکنه کشورها می‌بود. ^۶ و قومی از قومی و شهری از شهری هلاک می‌شدند، چونکه خدا آنها را به هر قسم بلا مضطرب می‌ساخت. ^۷ اما شما قوی باشید و دستهای شماست نشود زیرا که اجرت اعمال خود را خواهید یافت.»

^۸ پس چون آسا این سخنان و نبوت (پسر عودید نبی را شنید، خویشین را تقویت نموده، رجاسات را از تمامی زمین یهودا و بنیامین و از شهرهایی که در کوهستان افرایم گرفته بود دور کرد، و مذبخ خداوند را که پیش روی رواق خداوند بود تعمیر نمود. ^۹ و تمامی یهودا و بنیامین و غربیان را که از افرایم و منسی و شعون در میان ایشان ساکن بودند جمع کرد زیرا گروه عظیمی از اسرائیل چون دیدند که یهوه خدای ایشان با او می‌بود به او پیوستند. ^{۱۰} پس در ماه سوم از سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم جمع شدند. ^{۱۱} و در آن روز هفتصد گاو و هفت هزار گوسفند از غنیمتی که آورده بودند برای خداوند ذبح نمودند. ^{۱۲} و به تمامی دل و تمامی جان خود عهد بستند که یهوه خدای پدران خود را طلب نمایند. ^{۱۳} و هر کسی که یهوه خدای اسرائیل را طلب ننماید، خواه کوچک و خواه بزرگ، خواه مرد و خواه زن، کشته شود. ^{۱۴} و به صدای بلند و آواز شادمانی و کرناها و بوقها برای خداوند قسم خوردند. ^{۱۵} و تمامی یهودا به سبب این قسم شادمان شدند زیرا که به تمامی دل خود قسم خورده بودند، و چونکه او را به رضامندی تمام طلبیدند وی را یافتند و خداوند ایشان را از هر طرف امنیت داد.

^{۱۶} و نیز آسا پادشاه مادر خود معکه را از ملکه بودن معزول کرد زیرا که او تمثالی به جهت اشیره ساخته بود و آسا تمثال او را قطع نمود و آن را خرد کرده، در وادی قدرون سوزانید. ^{۱۷} اما مکانهای بلند از میان اسرائیل برداشته نشد. لیکن دل آسا در تمامی ایامش کامل می‌بود. ^{۱۸} و چیزهایی را که پدرش وقف کرده، و آنچه را

که خودش وقف نموده بود از نقره و طلا و ظروف به خانه خداوند درآورده^{۱۹} و تا سال سی و پنجم سلطنت آسا جنگ نبود.

۱۶

سلاهای آخر آسا

۱ اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، و رame را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسا پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهد پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۳ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدهی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.» ۴ و بنهد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و ابل مایم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند. ۵ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن رame را ترک کرده، از کاری که می کرد باز ایستاد. ۶ و آسا پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای رame و چوبهای آن را که بعشا بنا می کرد برداشتند و او جمع و مصفه را با آنها بنامود.

۷ و در آن زمان حنانی رایی نزد آسا پادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو پیر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت. ۸ آیا حبشیان و لوبیان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارا بها و سوران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه برخداوند توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود. ۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می کند تا قوت خویش را برآنانی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احقانه رفتار نمودی، لهذا از این بیعد در جنگها گرفتار خواهی شد.» ۱۰ اما آسا بر آن رایی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی افروخته شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود.

۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پاییهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مدد نخواست بلکه از طبیبان. ۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم از سلطنت خود وفات یافت. ۱۴ و او را در مقبره ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دهمه ای که از عطریات و انواع حنوطکه به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بی نهایت عظیم برافروختند.

۱۷

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱ و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد. ۳ و خداوند با یهوشافاط می بود زیرا که در طریقهای اول پدر خود داود سلوک می کرد و از بعلم طلب نمی نمود. ۴ بلکه خدای پدر خویش را طیبیده، در اوامر وی سلوک می نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظمی پیدا کرد. ۶ و دلش به طریقهای خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و شیرها را از یهودا دور کرد. ۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بحایل و عوبدیا و زکریا و نتنیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ۸ و با ایشان بعضی از لایویان یعنی شمعی و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهونتان و ادنیا و طویا و توب ادنیا را که لایویان بودند، فرستاد و با ایشان الیشمع و یهورام که نه را. ۹ پس ایشان

در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می دادند.

۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا بایهوشافاط جنگ نکردند. ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بز برای او آوردند. ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اوورشلم داشت. ۱۴ و شماره ایشان برحسب خاندان آبی ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ۱۵ و بعد از او یهوحنان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ۱۶ و بعد از او، عمسیا ابن زکری بود که خویش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ۱۸ و بعد از او یهوزیاد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد میهای جنگ بودند. ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

۱۸

نبوت بضد اخاب

۱ و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود. ۲ و بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون قوم تو هستم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.»

۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنّا آنکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایم.» ۵ و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نمایم؟» ۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا ابن یملای باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.»

۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجه‌سرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملا را به زودی حاضر کن.» ۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هریکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع زده‌هنه دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند. ۱۰ و صدقیا ابن کعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می گوید: ارامیان را با اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ۱۱ و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شو زیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.»

۱۲ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.» ۱۳ میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.»

۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «برآیید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.» ۱۵ پادشاه وی را گفت:

«من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگیری.»^{۱۶} او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند برکوها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.»^{۱۷} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.»

^{۱۸} او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. ^{۱۹} و خداوند گفت: «کیست که احاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به اینطور سخن راند و دیگری به انطور تکلم نمود. ^{۲۰} و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ ^{۲۱} او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیایش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن. ^{۲۲} پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیای تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.»

^{۲۳} آنگاه صدق این کهنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟» ^{۲۴} میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ^{۲۵} و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرد. ^{۲۶} و بگوید پادشاه چنین می فرماید: این شخص را در زندان بیندازید و او را به نان تنگی و آب تنگی پرورانید تا من به سلامتی برگردم.» ^{۲۷} میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم ننوده است، و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.»

مرگ احاب

^{۲۸} پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ^{۲۹} و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متکبر ساخته، به جنگ می روم اما تو لباس خود را بپوش. پس پادشاه اسرائیل خویشان را متکبر ساخت و ایشان به جنگ رفتند. ^{۳۰} و پادشاه ارام سرداران اربه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمائید.» ^{۳۱} و چون سرداران اربه های یهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید. ^{۳۲} و چون سرداران اربه ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ^{۳۳} اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به اربه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون ببر زیرا که مجروح شدم.» ^{۳۴} و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در اربه اش به مقابل ارامیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹

^۱ و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت. ^۲ و یهوآن حنانی رابی برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شریان را می بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است. ^۳ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است چونکه اشیره ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده ای.»

داوران یهوشافاط

^۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، باردیگر به میان قوم از بشریعت تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید. ^۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر

به شهر قرارداد. ۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان داوری نمی‌نماید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری ورشوه خواری نیست.»

۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لایویان و کاهنان را و بعضی از روسای آباء اسرائیل را به جهت داوری خداوند و مراقبه‌ها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند. ۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ۱۰ و در هر دعوی‌ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرایض و احکام پیش شما آید، ایشان را انداز نمایید تا نزد خداوند مجرم نشوند، مبدا غضب بر شما و بر برادران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ۱۱ و اینک امریاء، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبدیا ابن اسمعیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لایویان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

۲۰

پیروزی یهوشافاط بر موآب و عمون

۱ و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و بالایشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله با یهوشافاط آمدند. ۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می‌آیند و اینک ایشان در حصون تامار که همان عین جدی باشد، هستند.» ۳ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد. ۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسالت نمایند و از تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند.

۵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد، ۶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امت‌ها سلطنت نمی‌نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود. ۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالاباد داده‌ای؟ ۸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا لقطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده. ۱۰ و الان اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک نساختند. ۱۱ اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند. ۱۲ ای خدای ما آیا تو بر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.»

۱۳ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند. ۱۴ آنگاه روح خداوند بر یحزقیل بن زکریا ابن بنیا ابن یعیثیل بن متیای لایوی که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد. ۱۵ و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! وای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آیید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ۱۷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده

ثُمَّ اِيَهُودَا و اورشليم ترسان و هراسان مِباشيد و فردا به مقابل ايشان بيرون رويدو خداوند همراه شما خواهد بود.»

۱۸ پس يهوشافاط رو به زمين افتاد و تمامی يهودا و ساکنان اورشليم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند. ۱۹ و لاويان از بنی قهاتيان و از بنی قورحيان برخاسته، يهوه خدای اسرائيل را به آواز بسيار بلند تسبیح خواندند.

۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تقويع بيرون رفتند و چون بيرون می رفتند، يهوشافاط بایستادو گفت: «مرا بشنويدای يهودا و سکنه اورشليم! بر يهوه خدای خود ايمان آوريد و استوارخواهيد شد و به انبيای او ايمان آوريد که کامياب خواهيد شد.» ۲۱ و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معين کرد تا پيش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرايند و زينت قدوسيت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گوید زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. ۲۲ و چون ايشان به سراييدن و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعير که بر يهودا هجوم آورده بودند، کمين گذاشت و ايشان منکسر شدند. ۲۳ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعير برخاسته، ايشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعير فارغ شدند، يکديگر را به کار هلاکت امداد کردند.

۲۴ و چون يهودا به دیده بانگه پيايان رسيدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اينک لاشه ها بر زمين افتاده، و احدی رهائی نيافته بود. ۲۵ و يهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنيمت ايشان آمدند و در ميان آنها اموال و رخوت و چيزهای گرانبها بسيار يافتند و برای خود آنقدر گرفتند که نتوانستند ببرند و غنيمت اينقدر زياد بود که سه روز مشغول غارت می بودند. ۲۶ و در روز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از اين جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می نامند. ۲۷ پس جميع مردان يهودا و اورشليم و يهوشافاط مقدم ايشان با شادمانی برگشته، به اورشليم مراجعت کردند زیرا خداوند ايشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود. ۲۸ و با بربطها و عودها و کرناها به اورشليم به خانه خداوند آمدند. ۲۹ و ترس خدا بر جميع ممالک کشورها مستولی شد چونکه شنيدند که خداوند با دشمنان اسرائيل جنگ کرده است. ۳۰ و مملکت يهوشافاط آرام شد، زیرا خدايش او را از هر طرف رفاهيت بخشيد.

پايان سلطنت يهوشافاط

۳۱ پس يهوشافاط بر يهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بيست و پنج سال در اورشليم سلطنت کرد و اسم مادرش عزربه دختر شلحي بود. ۳۲ و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نورزيد و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا می آورد. ۳۳ ليکن مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دلهای خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند.

۳۴ و بقيه وقايع يهوشافاط از اول تا آخر در اخبار ييويان حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائيل مندرج می باشد، مکتوب است.

۳۵ و بعد از اين، يهوشافاط پادشاه يهودا با اخزيا پادشاه اسرائيل که شريانه رفتار می نمود، طرح آميزش انداخت. ۳۶ و در ساختن کشتيه برای رفتن به ترشيش با وی مشارکت نمود و کشتيه را در عصيون جابر ساختند. ۳۷ آنگاه العازر بن دوداوهی مریشانی به ضد يهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با اخزيا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباه ساخته است.» پس آن کشتيه شکسته شدند و نتوانستند به ترشيش بروند.

۲۱

۱ و يهوشافاط با پدران خود خوابيد و در شهر داود با پدرانش دفن شد، و پسرش يهورام به جایش پادشاه شد. ۲ و پسران يهوشافاط عزريا و يحيئيل و زکريا و عزرياهو و ميکائيل و شفطيا برادران او بودند. اين همه پسران

یهوشافاط پادشاه اسرائیل بودند.^۳ و پدر ایشان عطایای بسیار از نقره و طلا و نغایس با شهرهای حصاردار در یهودا به ایشان داد و اما سلطنت را به یهورام عطا فرمود زیرا که نخست زاده بود.

یهورام، پادشاه یهودا

^۴ و چون یهورام بر سلطنت پدرش مستقر شد خویشین را تقویت نموده، همه برادران خود و بعضی از سروان اسرائیل را نیز به شمشیر کشت.^۵ یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت کرد.^۶ و موافق رفتار پادشاهان اسرائیل به طوری که خاندان اخاب رفتار می کردند، سلوک نمود زیرا که دختر اخاب زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد.^۷ لیکن خداوند به سبب آن عهدی که با داود بسته بود و چونکه وعده داده بود که چراغی به وی و به پسرانش همیشه اوقات بخشد، نخواست که خاندان داود را هلاک سازد.

^۸ و در ایام او اودوم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی برای خود نصب نمودند.^۹ و یهورام با سرداران خود و تمامی اربابه هایش رفت، و شبانگاه برخاسته، اودومیان را که او را احاطه کرده بودند با سرداران اربابه های ایشان شکست داد.^{۱۰} اما اودوم تا امروز از زیر دست یهودا عاصی شده اند، و در همان وقت لبنه نیز از زیر دست او عاصی شد، زیرا که او یهوه خدای پدران خود را ترک کرد.

^{۱۱} و او نیز مکان های بلند در کوههای یهوداساخت و ساکنان اورشلیم را به زنا کردن تحریض نموده، یهودا را گمراه ساخت.^{۱۲} و مکتوبی از ایلیای نبی بدو رسیده، گفت که «یهوه، خدای پدرت داود، چنین می فرماید: چونکه به راههای پدرت یهوشافاط و به طریقه های آسا پادشاه یهودا سلوک نمودی،^{۱۳} بلکه به طریق پادشاهان اسرائیل رفتار نموده، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمودی که موافق زناکاری خاندان اخاب مرتکب زنا بشوند و برادران خویش را نیز از خاندان پدرت که از تو نیکوتر بودند به قتل رسانیدی،^{۱۴} همانا خداوند قومت و پسران و زنان و تمامی اموالت را به بالای عظیم مبتلا خواهد ساخت.^{۱۵} و تو به مرض سخت گرفتار شده، در احشای چنان بیماری ای عارض خواهد شد که احشایت از آن مرض روزبه روز بیرون خواهد آمد.»^{۱۶} پس خداوند دل فلسطینیان و عربانی را که مجاور حبشیان بودند، به ضد یهورام برانگیزانید.^{۱۷} و بر یهودا هجوم آورده، در آن ثلثه انداختند و تمامی اموالی که در خانه پادشاه یافت شد و پسران و زنان او را نیز به اسیری بردند. و برای او پسری سوای پسر که ترش یهواخاز باقی نماند.

^{۱۸} و بعد از اینهمه خداوند احشایش را به مرض علاج ناپذیر مبتلا ساخت.^{۱۹} و به مرور ایام بعد از انقضای مدت دو سال، احشایش از شدت مرض بیرون آمد و با دردهای سخت مرد، و قومش برای وی (عطریات) نسوزانیدند، چنانکه برای پدرش می سوزانیدند.^{۲۰} و او سی و دو ساله بود که پادشاه شد و هشت سال در اورشلیم سلطنت نمود، و بدون آنکه بر او رقتی شود، رحلت کرد و او را در شهر داود، اما نه در مقبره پادشاهان دفن کردند.

۲۲

اخزیا، پادشاه یهودا

^۱ و ساکنان اورشلیم پسر که ترش اخزیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد.^۲ و اخزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیادختر عبری بود.^۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند.^۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند.^۵ پس بر حسب مشورت ایشان رفتار نمود، با یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند.^۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی

که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رامه یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عبادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود.

^۷ و هلاکت اخزیا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله ییو این نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت. ^۸ و چون ییهو قصاص بر خاندان اخاب می‌رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخزیا را که ملازمان اخزیا بودند یافته، ایشان را کشت. ^۹ و اخزیا را طلیبد و او را در حالتی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهوشافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلیبد»، پس، از خاندان اخزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند.

^{۱۰} پس چون عتلیا مادر اخزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد. ^{۱۱} لیکن یهوشبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند زدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهوشبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهویاداع کاهن که خواهر اخزیا بود، او را از عتلیا پنهان کرد که او را نکشت. ^{۱۲} و او نزد ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت می‌کرد.

۲۳

^۱ و در سال هفتم، یهویاداع خویشتن را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا ابن یهورام و اسماعیل بن ییوحنان و عزریا ابن عویبد و معسیا ابن عدایا و الیشافاط بن زکری را با خود همدستان ساخت. ^۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبی اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند. ^۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند درباره پسران داود گفته است. ^۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان و لاویان در سبت داخل می‌شوید در بانهای آستانه‌ها باشید. ^۵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند. ^۶ و کسی غیر از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می‌باشند، داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند. ^۷ و لاویان هر کس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.»

^۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هر چه یهویاداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشتند زیرا که یهویاداع کاهن فرقه هارا مرخص نفرمود. ^۹ و یهویاداع کاهن نیزه‌ها و مجن‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیا داد. ^{۱۰} و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد. ^{۱۱} و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهویاداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.»

^{۱۲} اما چون عتلیا آواز قوم را که می‌دویدند و پادشاه را مدح می‌کردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ^{۱۳} و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرناوازان نزد پادشاه می‌باشند و تمامی قوم زمین شادی می‌کنند و کرناها را می‌نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح، آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که «خیانت، خیانت!» ^{۱۴} و یهویاداع کاهن، یوزباشیا را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته

شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید. ^{۱۵} پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند.

^{۱۶} و یهویداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند. ^{۱۷} و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تماتیلش را شکستند و کاهن بعل متان را روبه روی مذبحها کشتند. ^{۱۸} و یهویداع باشادمانی و نغمه سرائی برحسب امر داود، وظیفه های خانه خداوند را به دست کاهنان و لایوان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی های سوختنی خداوند را بگذارند. ^{۱۹} و دربانان را به دروازه های خانه خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود. ^{۲۰} و یوزباشیا و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانه پادشاه درآورده، او را بر کرسی سلطنت نشانید. ^{۲۱} و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

۲۴

تعمیر خانه خدا

^۱ و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بثرشیعی بود. ^۲ و یوآش در تمامی روزهای یهویداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می آورد. ^۳ و یهویداع دو وزن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود.

^۴ و بعد از آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید. ^۵ و کاهنان و لایوان راجع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودایرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل نمایید.» اما لایوان تعجیل نمودند. ^۶ پس پادشاه، یهویداع رئیس (کهنه) (راخوانده، وی را گفت: «چرا از لایوان بازخواست نکردی که جزیه ای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرارداده اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟» ^۷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلیم کرده بودند.

^۸ و پادشاه امر فرمود که صندوق بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. ^۹ و دریودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود برای خداوند بیاورند. ^{۱۰} و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد. ^{۱۱} و چون صندوق به دست لایوان، نزد وکلای پادشاه آورده می شد و ایشان می دیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و وکل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می کردند و آن را برداشته، باز به جایش می گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند. ^{۱۲} و پادشاه و یهویداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیر خانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند. ^{۱۳} پس عملها به کار برداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن را محکم ساختند. ^{۱۴} و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویداع، قربانی های سوختنی دائم در خانه خداوند می گذرانیدند.

^{۱۵} اما یهویداع پیر و سالخورده شده، بمرد و حین وفاتش صد و سی ساله بود. ^{۱۶} و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه اونیکوی کرده بود.

۱۷ و بعد از وفات یهویداع، سروران یهود آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. ۱۸ و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بتها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ و اوانبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگردانند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند.

۲۰ پس روح خدا زکریا ابن یهویداع کاهن راملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می فرماید: شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده اید، او شما را ترک نموده است.» ۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. ۲۲ پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهویداع، به وی نموده بود، پیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.»

۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و اورشلیم داخل شده، جمیع سروران قوم را از میان قوم هلاک ساختند، و تمامی غنیمت ایشان را نزد پادشاه دمشق فرستادند. ۲۴ زیرا که لشکر ارام با جمعیت کمی آمدند و خداوند لشکر بسیار عظیمی به دست ایشان تسلیم نمود، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده بودند، پس بر یوآش قصاص نمودند.

۲۵ و چون از نزد او رفتند (زیرا که او را در مرضهای سخت وا گذاشتند)، بندگانش به سبب خون پسران یهویداع کاهن، بر او فتنه انگیزته، او را بر بسترش کشتند. و چون مرد، او را در شهر داود دفن کردند، اما او را در مقبره پادشاهان دفن نکردند. ۲۶ و آنانی که بر او فتنه انگیزته، اینانند: زاباد، پسر شمعه عمونیه و یهوآباد، پسر شمیریت موآبیه. ۲۷ و اما حکایت پسرانش وعظمت وحی که بر او نازل شد و تعمیر خانه خدا، اینک در مدرس تاریخ پادشاهان مکتوب است، و پسرش امصیا در جایش پادشاه شد.

۲۵

امصیا، پادشاه یهودا

۱ امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلمیه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.»

۵ و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرد، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می رفتند، یافت. ۶ و صد هزار مرد شیاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت. ۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تونروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست. ۸ و اگر می خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.»

۹ امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» ۱۰ پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند.

۱۱ و امصیا خویشانش را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملح رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت. ۱۲ و بنی یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله سالع برده، از قله سالع به زیر

انداختند که جمیع خرد شدند. ۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا بازفرستده بود تا همراهش به جنگ نروند، برشهرهای یهودا از سامره تا بیت حورون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند. ۱۴ و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سعیر را آورده، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده، بخور برای آنها سوزانید. ۱۵ پس خشم خداوند برامصیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو توانستند رها کنید، طلبیدی؟» ۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته‌اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می‌دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.»

۱۷ پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن یهو پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» ۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سروآزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۹ می‌گویی، هان ادوم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی‌انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بپشتی؟» ۲۰ اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادوم را طلبیدند. ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند. ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا ابن یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افرایم تا دروازه زاویه منهدم ساخت. ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا (زبد) بنی (عوبید ادوم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۲۵ و امصیا ابن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۷ و از زمانی که امصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزیدند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدراش در شهر یهودا دفن کردند.

۲۶

عزیا، پادشاه یهودا

۱ و تمامی قوم یهودا عزیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا پادشاه ساختند. ۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدراش خوابیده بود، ایلبوت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود. ۳ و عزیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش ییکلای اورشلمی بود. ۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۵ و در روزهای زکریا که در روایهای خدا بصیر بود، خدا را می‌طلبید و مدامی که خداوند را می‌طلبید، خدا او را کامیاب می‌ساخت. ۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار یبنة و حصار اشدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود. ۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جوربعل ساکن بودند و بر معونیان نصرت داد. ۸ و معونیان به عزیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی‌نهایت قوی گشت. ۹ و عزیا برجها در اورشلیم نزد دروازه زاویه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. ۱۰ و برجها در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که مواشی کثیر در همواری و در هامون

داشت وفلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحان را دوست می داشت. ۱۱ و عزیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می رفتند، برحسب تعداد ایشان که یعیئیل کاتب و معسیای رئیس زیردست حنیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند. ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود. ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می کردند. ۱۴ و عزیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزه ها و خودها وزره ها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت. ۱۵ و منجنیقهای را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجها و گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید.

۱۶ لیکن چون زور آور شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به پیوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخور بر مذبح بخور بسوزاند. ۱۷ و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند. ۱۸ و ایشان با عزیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزیا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب پیوه خدا موجب عزت تو نخواهد بود.»

۱۹ آنگاه عزیا که بجمعی برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبح بخور بر پیشانی اش پدید آمد. ۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگرستند و اینک برص بر پیشانی اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود. ۲۱ و عزیا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می بود.

۲۲ و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت. ۲۳ پس عزیا با پدران خود خوابید و او را با پدران در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

۲۷

یوتام، پادشاه یهودا

۱ و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشع دختر صادوق بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند. ۳ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنا نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار ساخت. ۴ و شهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه ها و برجها در جنگلها ساخت. ۵ و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ۶ پس یوتام زور آور گردید زیرا رفتار خود را به حضور پیوه خدای خویش راست ساخت. ۷ و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، اینک در تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ۸ و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۹ پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

۲۸

آحاز، پادشاه یهودا

۱ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیامد. ۲ بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تماشاها نیز برای بعلم ریخت. ۳ و در وادی ابن هنوم بخورسوزانید، و پسران خود را برحسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید. ۴ و بر مکان های بلند و تله و زیر هر درخت سبز قربانی ها گذرانید و بخورسوزانید.

۵ بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد. ۶ و فتح بن رملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ۷ و زگری که مرد شیاع افراپی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعد از پادشاه بود، کشت.

۸ پس بنی اسرائیل دو بیست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت را به سامره بردند. ۹ و در آنجا بنی از جانب خداوند عودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «اینک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهودا غضبناک می باشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید. ۱۰ و حال شما خیال می کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیر هابه ضد یهوه خدای شما نیست؟ ۱۱ پس الان مرا بشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می باشد.»

۱۲ آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا ابن یهوحنان و بریکا ابن مشلیموت و یحزقیا ابن شلوم و عماسا ابن حدلای با آنانی که از جنگ می آمدند، مقاومت نمودند. ۱۳ و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می خواهید که گناهان و تقصیرهای ما را مزید کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.» ۱۴ پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت وا گذاشتند. ۱۵ و آنانی که اسم ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملبس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان را خوارانیدند و نوشانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند.

۱۶ و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند. ۱۷ زیرا که ادومیان هنوز می آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می بردند. ۱۸ و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاشت و نمنه را با دهاشت و جزورا با دهاشت گرفته، در آنها ساکن شدند. ۱۹ زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید. ۲۰ پس تلغت فلناسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد و وی را تقویت نداد. ۲۱ زیرا که آحاز خانه خداوند و خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت نمود.

۲۲ و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ۲۳ زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داده اند، پس من برای آنها قربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند. ۲۴ و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند را بسته، مذبح ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ۲۵ و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا

برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد. ۲۶ و بقیه وقایع وی و همه طریق های اول و آخر او، اینک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۲۷ پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهر اورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیا به جایش پادشاه شد.

۲۹

حزقیای پادشاه و تقدیس خانه خدا

۱ حزقیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ابیه دختر زکریا بود. ۲ و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۳ و در ماه اول از سال اول سلطنت خود درهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیر نمود. ۴ و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را در میدان شرقی جمع کرد. ۵ و به ایشان گفت: «ای لاویان مرا بشنوید! الان خویشین را تقدیس نمایم و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید. ۶ زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند. ۷ و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند. ۸ پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش و دهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می بینید. ۹ و اینک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. ۱۰ الان اراده دارم که بایهوه خدای اسرائیل عهد ببندم تا حدت خشم اواز ما برگردد. ۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی موزید زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایم و خادمان او شده، بخورسوزانید.»

۱۲ آنگاه بعضی از لاویان برخاستند یعنی از بنی قهاتیان محبت بن عماسای و یوئیل بن عزریا و از بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا بن یهلئیل و از جرشونیان یواخ بن زمه و عیدن بن یواخ. ۱۳ و از بنی الیصافان شمیری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متینا. ۱۴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعئیل و از بنی یدوتون شمعیا و عزییئیل. ۱۵ و برادران خود را جمع کرده، خویشین را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند. ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیكل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لاویان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند. ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نمود، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند. ۱۸ پس نزد حزقیا پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدیمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم. ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حتی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.»

۲۰ پس حزقیا پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند آمد. ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز را آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گاه بشود و او پسران هارون کهنه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند. ۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند. ۲۳ پس بزهای قربانی گاه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند. ۲۴ و کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گاه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گاه به جهت تمامی اسرائیل بشود.

۲۵ و او لایوان را با سنجها و بریطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رابی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیای او شده بود. ۲۶ پس لایوان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند. ۲۷ و حزقیا امر فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذارند و چون به گذراندن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بنا کردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد. ۲۸ و تمامی جماعت سبیده کردند و مغنیان سرآیدند و کرنا نوازان نواختند و همه این کارها می شد تا قربانی سوختنی تمام گردید. ۲۹ و چون قربانی های سوختنی تمام شد، پادشاه و جمیع حاضرین با وی رکوع کرده، سبیده نمودند. ۳۰ و حزقیا پادشاه و روسا لایوان را امر فرمودند که به کلمات داود و آساف رابی برای خداوند تسبیح بخوانند. پس با شادمانی تسبیح خواندند و رکوع نموده، سبیده کردند.

۳۱ پس حزقیا جواب داده، گفت: «حال خویشتن را برای خداوند تقدیس نمودید. پس نزدیک آمده، قربانی ها و ذبایح شکر به خانه خداوند بیاورید.» آنگاه جماعت قربانی ها و ذبایح شکر آوردند و هر که از دل راغب بود قربانی های سوختنی آورد. ۳۲ و عدد قربانی های سوختنی که جماعت آوردند، هفتاد گاو و صدقوچ و دویست بره بود. همه اینها قربانی های سوختنی برای خداوند بود. ۳۳ و عدد موقوفات ششصد گاو و سه هزار گوسفند بود. ۳۴ و چون کاهنان کم بودند و به پوست کنند همه قربانی های سوختنی قادر نبودند، برادران ایشان لایوان، ایشان را مدد کردند تا کار تمام شد و تا کاهنان، خود را تقدیس نمودند زیرا که دل لایوان از کاهنان برای تقدیس نمودن خود مستقیم تر بود. ۳۵ و قربانی های سوختنی نیز با پیله ذبایح سلامتی و هدایای ریختنی برای هر قربانی سوختنی، بسیار بود. پس خدمت خانه خداوند آراسته شد. ۳۶ و حزقیا و تمامی قوم شادی کردند چونکه خدا قوم را مستعد ساخته بود زیرا این امر ناگهان واقع شد.

۳۰

برگزاری مجدد عید فصح

۱ و حزقیا نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عید فصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند. ۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند. ۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند. ۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از برشبع تا دان ندا نمایند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند. ۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمائید تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته اید، رجوع نماید. ۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباحثید که ایشان را محل دهشت چنانکه می بینید گردانیده است. ۸ پس مثل پدران خود گردن خود را تحت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمائید و به قدس او که آن را تا ابدالابد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمائید تا حدت خشم او از شما برگردد. ۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمائید، برادران و پسران شما به نظر آنانی که ایشان را به اسیری برده اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمائید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.»

۱۰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و ستخریه می نمودند. ۱۱ اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند. ۱۲ و دست خدا بر یهودا بود که ایشان را یک دل بخشدا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آوردند.

۱۳ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد. ۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند. ۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصیح را ذبح کردند و کاهنان و لاویان نجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خدا ایستادند و کاهنان خون را از دست لاویان گرفته، پاشیدند. ۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لاویان مامور شدند که قربانی های فصیح را به جهت هر که طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار و زبولون طاهر نشده بودند و معهدا فصیح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیا برای ایشان دعا کرده، گفت: «۱۹ خداوند مهربان، هر کس را که دل خود را میا سازد تا خدایعی یهوه خدای پدران خویش را طلب نماید پیامرزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.» ۲۰ و خداوند حزقیا را اجابت نموده، قوم را شفا داد. ۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتند و لاویان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند. ۲۲ و حزقیا به جمیع لاویانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلاویز گفت. پس هفت روزمرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانیده، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند.

۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید راهفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر را با شادمانی نگاه داشتند. ۲۴ زیرا حزقیا، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشان را تقدیس نمودند. ۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لاویان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند و غریبانی که (در یهودا ساکن بودند، شادی کردند. ۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ابام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود. ۲۷ پس لاویان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس اوبه آسمان رسید.

۳۱

تعیین خدمات عبادت

۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا حاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحهارا از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هرکس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند.

۲ و حزقیا فرقه های کاهنان و لاویان، را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لاویان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های اردوی خداوند حاضر شوند. ۳ و حصه پادشاه را از اموال خاصش برای قربانی های سوختنی معین کرد، یعنی برای قربانی های سوختنی صبح و شام و قربانی های سوختنی سبت ها و هلالها و موسمه برحسب آنچه در تورات خداوند مکتوب بود. ۴ و به قومی که در اورشلیم ساکن بودند، امر فرمود که حصه کاهنان و لاویان را بدهند تا به شریعت خداوند مواظب باشند. ۵ و چون این امر شایع شد، بنی اسرائیل نوبر گندم و شیر و روغن و عسل و تمامی محصول زمین را به فراوانی دادند و عشر همه چیز را به کثرت آوردند. ۶ و بنی اسرائیل و یهودا که در شهرهای

یهودا ساکن بودند نیز عشر گاوان و گوسفندان و عشر موقوفاتی که برای یهوه خدای ایشان وقف شده بود آورده، آنها را توده توده نمودند.^۷ و در ماه سوم به ساختن توده‌ها شروع نمودند، و در ماه هفتم آنها را تمام کردند.^۸ و چون حزقیا و سروران آمدند و توده‌ها را دیدند، خداوند را متبارک خواندند و قوم او اسرائیل را مبارک خواندند.^۹ و حزقیا درباره توده‌ها از کاهنان و لاویان سؤال نمود.^{۱۰} و عزریا رئیس کهنه که از خاندان صادوق بود او را جواب داد و گفت: «از وقتی که قوم به آوردن هدایا برای خانه خداوند شروع کردند، خوردیم و سیر شدیم و بسیاری باقی گذاشتیم، زیرا خداوند قوم خود را برکت داده است و آنچه باقی مانده است، این مقدار عظیم است.»

^{۱۱} پس حزقیا امر فرمود که انبارها در خانه خداوند مهیا سازند و مهیا ساختند.^{۱۲} و هدایا و عشرها و موقوفات را در آنها در مکان امانت گذاشتند و کونیای لاوی بر آنها رئیس بود و برادرش شمعئ ثانی اثین.^{۱۳} و یحییئیل و عزریا و نخت و عسائیل و یریموت و یوزاباد و ایلمئیل و یسمخیا و نخت و بنایا برحسب تعیین حزقیادشاه و عزریا رئیس خانه خدا زیر دست کونیای برادرش شمعئ و کلاء شدند.^{۱۴} و قوری ابن یمنه لاوی که دربان دروازه شرقی بود ناظر نوافل خدا شد تا هدایای خداوند و موقوفات مقدس را تقسیم نماید.^{۱۵} و زیر دست او عیدن و منیامین و یسوع و شمعیا و امریا و شکنیا در شهرهای کاهنان به وظیفه های امانتی مقرر شدند تا به برادران خود، خواه بزرگ و خواه کوچک، برحسب فرقه های ایشان برسانند.^{۱۶} علاوه بر حصه یومیه ذکوری که در نسب نامه‌ها شمرده شده بودند، از سه ساله و بالاتر یعنی همه آنانی که به خانه خداوند داخل می شدند، برای خدمت های ایشان در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان.^{۱۷} و حصه (آنانی که در نسب نامه‌ها شمرده شده بود، از کاهنان برحسب خاندان آبیای ایشان و از لاویان از بیست ساله و بالاتر در وظیفه های ایشان برحسب فرقه های ایشان.^{۱۸} و) حصه (جمع اطفال و زنان و پسران و دختران ایشان که در تمامی جماعت در نسب نامه‌ها شمرده شده بودند، پس در وظیفه های امانتی خود خویششان را تقدیس نمودند.^{۱۹} و نیز برای پسران هارون کهنه که در زمینهای حوالی شهرهای خود ساکن بودند، کسان، شهر به شهر به نامهای خود معین شدند تا به همه ذکوران کهنه و به همه لاویانی که در نسب نامه‌ها شمرده شده بودند حصه‌ها بدهند.

^{۲۰} پس حزقیا در تمامی یهودا به اینطور عمل نمود و آنچه در نظر یهوه خدایش نیکو و پسند و امین بود بجا آورد.^{۲۱} و در هر کاری که در خدمت خانه خدا و در شرایع و اوامر برای طلبیدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

۳۲

تهدید سنخاریب

^۱ و بعد از این امور و این امانت، سنخاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید.^۲ و چون حزقیا دید که سنخاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد،^۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس اورا اعانت کردند.^۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمه‌ها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟»^۵ پس خویشان را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحه‌ها و سپرهای بسیاری ساخت.^۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلایز به ایشان گفت^۷ که «دلیر و قوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می باشد.^۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیا پادشاه یهودا اعتماد نمودند.

۹ و بعد از آن سنخاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: «سنخاریب پادشاه آشور چنین می‌فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می‌مانید؟^{۱۱} آیا حزقیای شما را اغوا نمی‌کند تا شما را با خط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می‌گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟^{۱۲} آیا همین حزقیای مکانهای بلند و مذبحهای اورا منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر نفرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟^{۱۳} آیا نمی‌دانید که من و پدرام به همه طوایف کشورها چه کرده‌ایم؟ مگر خدایان امت‌های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من بربانند؟^{۱۴} کدامیک از همه خدایان این امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته‌اند، قادر بر رهایی قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟^{۱۵} پس حال، حزقیای شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امت‌ها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرام رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما شما را از دست من نخواهد رهایی.»

۱۶ و بندگانش سخنان زیادی به ضد یهوه خدا و به ضد بنده‌اش حزقیای گفتند.^{۱۷} و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت‌های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیای قوم خویش را از دست من نخواهد رهایی.»^{۱۸} و به آواز بلند به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادرداند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند.^{۱۹} و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت‌های جهان که مصنوع دست آدمیان می‌باشند، سخن گفتند.

۲۰ پس حزقیای پادشاه و اشیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند.^{۲۱} و خداوند فرشته‌ای فرستاده، همه شیاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او باروی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آنانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند.^{۲۲} پس خداوند حزقیای و سکنه اورشلیم را از دست سنخاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگهداری نمود.^{۲۳} و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیای پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت ها محترم شد.

بیماری و غرور حزقیای

۲۴ و در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد.^{۲۵} لیکن حزقیای موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل ننمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید.^{۲۶} اما حزقیای با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیای بر ایشان نازل نشد.

۲۷ و حزقیای دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت.^{۲۸} و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرها برای انواع بهایم و اغلبا به جهت گله‌ها.^{۲۹} و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گله‌ها و رمة‌های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته‌های بسیار فراوان به او عطا فرمود.^{۳۰} و همین حزقیای منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیای در تمامی اعمالش کامیاب شد.^{۳۱} اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آبتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را وا گذاشت تا او را امتحان نماید و هر چه در دلش بود بداند.

وفات حزقیای

۳۲ و بقیه وقایع حزقیا و حسنات او اینک در رویای اشعیا ابن آموص نبی و در تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۳۳ پس حزقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

۳۳

منسی، پادشاه یهودا

۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هائی که خداوند آنها را از حضور بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرامکانهائی بلند را که پدرش حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم برپا کرد و اشیره‌ها ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نمود، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که در باره‌اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسران خود رادر وادی ابن هنوم از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری و جادوگری می‌کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مراوده می‌نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که در باره‌اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده‌ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد. ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که مقرر پدران شما ساخته‌ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرموده‌ام و برحسب تمامی شریعت و فریض و احکامی که به دست موسی داده‌ام، عمل نمایند.» ۹ اما منسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا از امت هائی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند.

۱۰ و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند. ۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند. ۱۲ و چون در تنگی بود یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود. ۱۳ و چون از او مسالت نمودوی را اجابت نموده، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است.

۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گرداگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد. ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بودند برداشته، آنها را از شهر بیرون ریخت. ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نموده، ذبایح سلامتی و تشکر بر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند. ۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود.

۱۸ و بقیه وقایع منسی و دعائی که نزد خدای خود کرد و سخنان رائیانی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تاریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گاه و خیاانتش و جایبائی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیره‌ها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپا نمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است. ۲۰ پس منسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد.

آمون، پادشاه یهودا

۲۱ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بت‌هایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد. ۲۳ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصیان ورزید. ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند. ۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جاییش به پادشاهی نصب کردند.

۳۴

پادشاهی یوشیا و اصلاحات او

۱ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یکسال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد و به طریق‌های پدر خود داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نورزید. ۳ و در سال هشتم سلطنت خود، حینی که هنوز جوان بود، به طلبیدن خدای پدر خود داود شروع کرد و در سال دوازدهم به طاهر ساختن یهودا و اورشلیم از مکان‌های بلند و اشیره‌ها و تمالها و بت‌ها آغاز نمود. ۴ و مذبح‌های بعلم را به حضور وی منهدم ساختند، و تمالیل شمس را که بر آنها بود قطع نمود، و اشیره‌ها و تمالها و بت‌های ریخته شده را شکست، و آنها را خرد کرده، بر روی قبرهای آنانی که برای آنها قربانی می‌گذرانیدند، پاشید. ۵ و استخوانهای کاهنان را بر مذبح‌های خودشان سوزانید. پس یهودا و اورشلیم را طاهر نمود. ۶ و در شهرهای منسی و افرایم و شمعون حتی نفتالی نیز در خرابه‌هایی که به هر طرف آنها بود (همچنین کرد). ۷ و مذبح‌ها را منهدم ساخت و اشیره‌ها و تمالها را کوبیده، نرم کرد و همه تمالهای شمس را در تمامی زمین اسرائیل قطع نموده، به اورشلیم مراجعت کرد.

۸ و در سال نهم سلطنت خود، بعد از آنکه زمین و خانه را طاهر ساخته بود، شافان بن اصلیا و معسیا رئیس شهر و یوآخ بن یوآحاز وقایع نگار را برای تعمیر خانه یهوه خدای خود فرستاد. ۹ و نزد حلقیای رئیس کهنه آمدند و نقره‌ای را که به خانه خدا درآورده شده، و لایوان مستحقان آستانه، آن را از دست منسی و افرایم و تمامی بقیه اسرائیل و تمامی یهودا و بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده بودند، به او تسلیم نمودند. ۱۰ و آن را به دست سرکارانی که بر خانه خداوند گاشته شده بودند، سپردند تا آن را به عمله‌هایی که در خانه خداوند کار می‌کردند، به جهت اصلاح و تعمیر خانه بدهند. ۱۱ پس آن را به نجاران و بنایان دادند تا سنگهای تراشیده و چوب به جهت اردیها و تیرها برای خانه‌هایی که پادشاهان یهودا آنها را خراب کرده بودند، بخرند. ۱۲ و آن مردان، کار را به امانت بجا می‌آوردند، و سرکاران ایشان که نظارت می‌کردند، یحت و عوبدای لایوان از بنی مراری و زکریا و مشلام از بنی قهاتیان بودند، و نیز از لایوان هر که به آلات موسیقی ماهر بود. ۱۳ و ایشان ناظران حاملان و وکلاء بر همه آنانی که در هر گونه‌ای خدمت، اشتغال داشتند بودند، و از لایوان کتابیان و سرداران و دربانان بودند.

۱۴ و چون نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده شده بود، بیرون می‌بردند، حلقیای کاهن، کتاب تورات خداوند را که به واسطه موسی نازل شده (بود پیدا کرد. ۱۵ و حلقیای شافان کتاب را خطاب کرده، گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافتیم.» و حلقیای آن کتاب را به شافان داد. ۱۶ و شافان آن کتاب را نزد پادشاه برد و نیز به پادشاه خبر رسانیده، گفت: «هر آنچه به دست بندگان سپرده شده است آن را بجا می‌آورند.» ۱۷ و نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به دست سرکاران و به دست عمله‌ها دادند. ۱۸ و شافان کتاب پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقیای کاهن گابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند.

۱۹ و چون پادشاه سخنان تورات را شنید، لباس خود را درید. ۲۰ و پادشاه، حلقیای کاهن و اخیقام بن شافان و عبدون بن میکا و شافان کتاب و عسایا خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ۲۱ «بروید و از خداوند برای من و

برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسئله نمایید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم می‌باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هرآنچه در این کتاب مکتوب است عمل نکردند.»^{۲۲} پس حلقیا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدیه بنیه زن شلوم بن توفیه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند.^{۲۳} و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویید: ^{۲۴} خداوند چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتیانی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است. ^{۲۵} چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانید تا به تمامی اعمال دستهای خودخشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ^{۲۶} لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئله نمودن از خداوند فرستاده است، بگویید: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای، ^{۲۷} چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم. ^{۲۸} اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خودبه سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می‌رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

^{۲۹} و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند. ^{۳۰} و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لاویان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ^{۳۱} و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر و شهادت و فرائض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند. ^{۳۲} و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ^{۳۳} و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهای که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نورزیدند.

۳۵

برگزاری مجدد فصح

^۱ و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند. ^۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قوی‌دل ساخت. ^۳ و به لاویانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل بنا کرده است بگذارید. و دیگر بر دوش شما بار نباشد. الان به خدمت یهوه خدای خود و به قوم او اسرائیل بپردازید. ^۴ و خویشان را برحسب خاندانهای آبای خود و فرقه‌های خویش بر وفق نوشته داود، پادشاه اسرائیل و نوشته پسرش سلیمان مستعد سازید. ^۵ و برحسب فرقه‌های خاندانهای آبای برادران خویش یعنی بنی قوم و موافق فرقه‌های خاندانهای آبای لاویان در قدس بایستید. ^۶ و فصح را ذبح نمایید و خویشان را تقدیس نموده، برای برادران خود تدارک بینید تا برحسب کلامی که خداوند به واسطه موسی گفته است عمل نمایند.»

^۷ پس یوشیا به بنی قوم یعنی به همه آنانی که حاضر بودند، از گله بره‌ها و بزغالها به قدر سی هزار راس، همه آنها را به جهت قربانی‌های فصح داد و از گاوان سه هزار راس که همه اینها از اموال خاص پادشاه بود. ^۸ و

سروران او به قوم و به کاهنان و به لایوان هدایای تبرعی دادند. و حلقیای و زکریا و یحییئیل که روسای خانه خدا بودند، دوهزار و ششصد بره و سیصد گاو به جهت قربانی های فصیح دادند.^۹ و کونیا و شمعیان و نتئیئیل برادرانش و حشیا و یعیئیل و یوزاباد که روسای لایوان بودند، پنج هزار بره و پانصد گاو به لایوان به جهت قربانی های فصیح دادند.

^{۱۰} پس آن خدمت میا شد و کاهنان در جایهای خود و لایوان در فرقه های خویش، برحسب فرمان پادشاه ایستادند. ^{۱۱} و فصیح را ذبح کردند و کاهنان خون را از دست ایشان (گرفته) پاشیدند و لایوان پوست آنها را کردند. ^{۱۲} و قربانی های سوختنی را برداشتند تا آنها را برحسب فرقه های خاندانهای آبا به پسران قوم بدهند تا ایشان آنها را برحسب آنچه در کتاب موسی نوشته بود، برای خداوند بگذارند و با گاوان نیز چنین عمل نمودند. ^{۱۳} و فصیح را موافق رسم به آتش پختند و هدایای مقدس را در دیگهای پاتیلها و تابه ها پخته، آنها را به تمامی پسران قوم به زودی دادند. ^{۱۴} و بعد از آن برای خودشان و برای کاهنان میا ساختند زیرا که پسران هارون کهنه در گذارند قربانی های سوختنی و پیه تاشام مشغول بودند. لذا لایوان برای خودشان و برای پسران هارون کهنه میا ساختند. ^{۱۵} و مغنیان از بنی آساف برحسب فرمان داود و آساف و هیمان و یدوتون که رایی پادشاه بود، به جای خود ایستادند و دربانان نزد دروازه و برای ایشان لازم نبود که از خدمت خود دور شوند زیرا که برادران ایشان لایوان به جهت ایشان میا ساختند. ^{۱۶} پس تمامی خدمت خداوند در همان روز آماده شد تا فصیح را نگاه دارند و قربانی های سوختنی را بر مذبح خداوند برحسب فرمان یوشیا پادشاه بگذارند. ^{۱۷} پس بنی اسرائیل که حاضر بودند، در همان وقت، فصیح و عید فطیر را هفت روز نگاه داشتند. ^{۱۸} و هیچ عید فصیح مثل این از ایام سموئیل نبی در اسرائیل نگاه داشته نشده بود، و هیچ کدام از پادشاهان اسرائیل مثل این عید فصیحی که یوشیا و کاهنان و لایوان و تمامی حاضران یهودا و اسرائیل و سکنه اورشلیم نگاه داشتند، نگاه نداشته بود. ^{۱۹} و این فصیح در سال هجدهم سلطنت یوشیا واقع شد.

^{۲۰} بعد از همه این امور چون یوشیا هیکل را آماده کرده بود، نکو پادشاه مصر برآمد تا با کرکیئش نزد نهر فرات جنگ کند. و یوشیا به مقابله او بیرون رفت. ^{۲۱} و (نکو) قاصدان نزد او فرستاده، گفت: «ای پادشاه یهودا مرا با تو چه کار است؟ من امروز به ضد تو نیامده ام بلکه به ضد خاندانی که با آن محاربه می نمایم. و خدا مرا امر فرموده است که بشتایم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مباد تو را هلاک سازد.»

^{۲۲} لیکن یوشیا روی خود را از او برگردانید بلکه خویشتن را متکبر ساخت تا با وی جنگ کند و به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجدو درآمد. ^{۲۳} و تیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده ام.» ^{۲۴} پس خادمانش او را از ازاره اش گرفتند و بر ازاره دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. ^{۲۵} و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیان یوشیا را در مرثی خوش تا امروز ذکر می کنند و آن را فریضه ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثائی مکتوب است. ^{۲۶} و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه ای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، ^{۲۷} و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

^۱ و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ^۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ^۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول

نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریحه کرد. ^۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوایقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحازرا گرفته، به مصر برد.

پادشاهی یهوایقیم

^۵ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. ^۶ و نیوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. ^۷ و نیوکدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت. ^۸ و بقیه وقایع یهوایقیم و رجاساتی که به عمل آورد آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد.

پادشاهی یهوایکین

^۹ یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ^{۱۰} و در وقت تحویل سال، نیوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانمای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت.

پادشاهی صدقیا

^{۱۱} صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ^{۱۲} و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع ننمود. ^{۱۳} و نیز بر نیوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویش را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت ننمود. ^{۱۴} و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امت‌ها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند.

^{۱۵} و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویش نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و بر مسکن خویش شفقت نمود. ^{۱۶} اما ایشان رسولان خدا را اهانت نمودند و کلام او را خوار شمردند، انبیایش را استهزا نمودند، چنانکه غضب خداوند بر قوم او فروخته شد، به حدی که علاجی نبود. ^{۱۷} پس پادشاه کلدانیان را که جوانان ایشان را در خانه مقدس ایشان به شمشیر کشت و بر جوانان و دوشیزگان و پیران و ریش سفیدان ترحم نمود، بر ایشان آورد و همه را به دست او تسلیم کرد. ^{۱۸} و او سایر ظروف خانه خدا را از بزرگ و کوچک و خزانه های خانه خداوند و گنجهای پادشاه و سرورانش را تمام به بابل برد. ^{۱۹} و خانه خدا را سوزانیدند و حصار اورشلیم را منهدم ساختند و همه قصرهایش را به آتش سوزانیدند و جمیع آلات نفیسه آنها را ضایع کردند. ^{۲۰} و بقیه السیف را به بابل به اسیری برد که ایشان تازمان سلطنت پادشاهان فارس او را و پسرانش را بنده بودند. ^{۲۱} تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود و زمین از سبت های خود تمتع برد زیرا در تمامی ایامی که ویران ماند آرامی یافت، تا هفتادسال سپری شد.

^{۲۲} و در سال اول کورش، پادشاه فارس، تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش، پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ^{۲۳} «کورش، پادشاه فارس چنین می فرماید: یهوه خدای آسمانها، تمامی ممالک زمین را به من داده است و او مرا امر فرمود که خانه ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بنا نمایم. پس کیست از شما از تمامی قوم او؟ یهوه خدایش همراهش باشد و برود.»

کتاب عزرا

حکم کورش

۱ و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان ارمیا کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ۲ «کورش پادشاه فارس چنین می‌فرماید: یهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم. ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهوداست، برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنماید. ۴ و هر که باقی‌مانده باشد، در هر مکانی از مکان‌هایی که در آنها غریب می‌باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند.» ۵ پس روسای آبای یهودا و بنیامین و کاهنان ولایان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند. ۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند. ۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبوکدنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. ۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه‌دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرده. ۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست و نه کارد، ۱۰ و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنج هزار و چهارصد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد.

۲

بازگشت اسیران

۱ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن شخصی که نبوکدنصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند. ۲ اما انانی که همراه زربابل آمدند، یسوع و نحیا و سرایا و رعیلایا و مردخای و بلشان و مسفار و بغوی و رحوم و یبعه، و شماره مردان قوم اسرائیل: ۳ بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. ۴ بنی شفتلیا سیصد و هفتاد و دو. ۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج. ۶ بنی گت موآب از بنی یسوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده. ۷ بنی عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۸ بنی زتونه صد و چهل و پنج. ۹ بنی زکای هفتصد و شصت. ۱۰ بنی بانی ششصد و چهل و دو. ۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه. ۱۲ بنی ازجد هزار و دویست و بیست و دو. ۱۳ بنی ادونیکام ششصد و شصت و شش. ۱۴ بنی بغوی دو هزار و پنجاه و شش. ۱۵ بنی عادی چهارصد و پنجاه و چهار. ۱۶ بنی اطیر (از خاندان یحزقیا نود و هشت. ۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه. ۱۸ بنی پوره صد و دوازده. ۱۹ بنی حاشوم دویست و بیست و سه. ۲۰ بنی جبار نود و پنج. ۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه. ۲۲ مردان نطوفه پنجاه و شش. ۲۳ مردان عناتوت صد و بیست و هشت. ۲۴ بنی عز مومت چهل و دو. ۲۵ بنی قریه عاریم و کفیره و بیروت هفتصد و چهل و سه. ۲۶ بنی رامه و جمیع ششصد و بیست و یک. ۲۷ مردان مکاس صد و بیست و دو. ۲۸ مردان بیت تیل و عای دویست و بیست و سه. ۲۹ بنی نبو پنجاه و دو. ۳۰ بنی مغیش صد و پنجاه و شش. ۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه چهار. ۳۲ بنی حارم سیصد و بیست. ۳۳ بنی لود و حادید و ارتو هفتصد و بیست و پنج. ۳۴ بنی اریحا سیصد و چهل و پنج. ۳۵ بنی سناثه سه هزار و ششصد و سی.

۳۶ و اما کاهنان: بنی یدعیا از خاندان یسوع نه صد و هفتاد و سه. ۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو. ۳۸ بنی فشحور هزار و دویست و چهل و هفت. ۳۹ بنی حاریم هزار و هفده.

۴۰ و اما لاویان: بنی یسوع و قدمیئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار. ۴۱ و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت.

۴۲ و پسران دربانان: بنی شلوم و بنی آطیر و بنی طلهون و بنی عقوب و بنی حطیطا و بنی شوای جمع اینها صد و سی و نه. ۴۳ و اماننیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت، ۴۴ و بنی قیروس و بنی سیهما و بنی فادوم، ۴۵ و بنی لبانه و بنی حجاب و بنی عقوب، ۴۶ و بنی حاجاب و بنی شملائی و بنی حانان، ۴۷ و بنی جدیل و بنی بحر و بنی رابا، ۴۸ و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام، ۴۹ و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای، ۵۰ و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم، ۵۱ و بنی بقبوق و بنی حقوفا و بنی حرحور، ۵۲ و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا، ۵۳ و بنی برقوس و بنی سیسرا و بنی تاح، ۵۴ و بنی نصیح و بنی حطیفنا.

۵۵ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای و بنی هصوفرت و بنی فرودا، ۵۶ و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل، ۵۷ و بنی شفتلیا و بنی حطیل و بنی فوخره ظبائیم و بنی آمی.

۵۸ جمیع تنیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو.

۵۹ و اینانند آنانی که از تل ملح و تل حرشایرآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۰ بنی دلایا و بنی طوییا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو. ۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حبابا و بنی حقوص و بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۲ اینان انساب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند. ۶۳ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود ایشان از قدس اقداس نخورند. ۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۵ سوای غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیاه ایشان دویست نفر بودند. ۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دویست و چهل و پنج. ۶۷ و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست.

۶۸ و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپا نمایند. ۶۹ برحسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (دست) لباس کهنات به خزانه به جهت کار دادند. ۷۰ پس کاهنان و لاویان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و تنیم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

۳

بازسازی مذبح

۱ و چون ماه هفتم رسید بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند. ۲ و یسوع بن یوصاداق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیئیل با برادران خود برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذرانند.

۳ پس مذبح را برجایش برپا کردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می بود و قربانی های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی های سوختنی، صبح و شام را بر آن گذرانیدند. ۴ و عید خیمه ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی های سوختنی روز به روز، معتاد هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند. ۵ و بعد از آن، قربانی های سوختنی دائمی را در غره های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند می آورد، می گذرانیدند.

۶ از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذراندن قربانی های سوختنی برای خداوند شروع کردند. ۷ و به جاران و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور ماکولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود پیاورند.

۸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصاداق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لایوان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لایوان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند. ۹ و یشوع با پسران و برادران خود و قدیمییل با پسرانش از بنی یهودا باهم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لایوان در کار خانه خدا مشغول می بودند، نظارت نمایند.

۱۰ و چون بنایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لایوان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند. ۱۱ و بر یکدیگر می سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می گفتند، که «او نیکوست زیرا که رحمت او بر اسرائیل تا ابدالابد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح می خواندند.

۱۲ و بسیاری از کاهنان و لایوان و روسای آبا که پیر بودند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی صداهای خود را بلند کردند. ۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می شد.

۴

مخالفت با بازسازی

۱ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنای کنند، ۲ آنگاه نزد زربابل و روسای آبا آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می طلبیم و برای او قربانی می گذرانیم».

۳ اما زربابل و یشوع و سایر روسای آبا ی اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود».

۴ آنگاه اهل زمین دسته های قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می آوردند، ۵ و به ضد ایشان مدیران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند. ۶ و چون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند. ۷ و در ایام ارتخشستا، بشلام و متردات و طبئیل و سایر رفقای ایشان به ارتخشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرای نوشته شد و معنی اش در زبان ارامی. ۸ رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب رساله به ضد اورشلیم، به ارتخشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند: ۹ «پس رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سائر رفقای ایشان از دنیان و افرستکیان و طرفلیان و افرسیان و ارکیان و بابلیان و شوشنکیان و دهائیان و عیلامیان، ۱۰ و سایر امت هایی که اسفتر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهر سامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد. ۱۱ (این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتخشستا پادشاه فرستادند. بندگان که ساکنان ماورای نهر می باشیم و اما بعد. ۱۲) پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمده اند، به اورشلیم رسیده اند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می نمایند و حصارها را برپا می کنند و بنیادها را مرمت می نمایند. ۱۳ الان پادشاه را معلوم

باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید. ۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم، ۱۵ تا درکتاب تواریخ پدران تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه می انگیزختند. و از همین سبب این شهر خراب شد. ۱۶ بنابراین پادشاه را اطلاع می دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصبی نخواهد بود.»

۱۷ پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «سلامتی و اما بعد. ۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ۱۹ و فرمای از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می نموده و فتنه و فساد در آن واقع می شده است. ۲۰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می دادند. ۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود. ۲۲ پس باحذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟» ۲۳ پس چون نامه ارتحشستا پادشاه به حضور رحوم و شمشائی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

۵

نامه تتائی به داریوش

۱ آنگاه دویی، یعنی هچی نبی و زکریا ابن عدو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می بود نبوت کردند. ۲ و در آن زمان زربابل بن شالثیثیل و یسوع بن یوصادق برخاسته، به بنا نمودن خانه خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان را مساعدت می نمودند. ۳ در آن وقت تتائی، والی ماورای نهر و شتر یوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایند و این حصار را برپا کنید؟» ۴ پس ایشان را بدین موال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا می کردند اطلاع دادیم.

۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار باز دارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره اش داده شود. ۶ سواد مکتوبی که تتائی، والی ماورای نهر و شتر یوزنای و رفقای او افرسیکان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفیقیم و آن را از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش می گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می شود. ۹ آنگاه از مشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایند؟ ۱۰ و نیز نامه های ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نمایم و نامه های کسانی که روسای ایشانند نوشته ایم. ۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه ای را تعمیر می نمایم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود. ۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ما خشم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس او ایشان را به دست نیوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد

و قوم را به بابل به اسیری برد. ۱۳ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند. ۱۴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود. ۱۵ و او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا در جایش بنا کرده شود. ۱۶ آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می شود و هنوز تمام نشده است. ۱۷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کنند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

۶

فرمان داریوش

۱ آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه ها در آن موضوع بود تفحص کردند. ۲ و در قصر احتما که در ولایت مادایان است، طوماری یافت شد و تذکره ای در آن بدین مضمون مکتوب بود: ۳ «در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه ای که قربانی ها در آن می گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. ۴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود. ۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند.»

۶ «پس حال ای تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای شما و افرسیکانی که به آنطرف نهر می باشید، از آنجا دور شوید. ۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهودو مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنامایند. ۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایند. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تأخیر داده شود تا معطل نباشند. ۹ و میبایست ایشان را از گاوان و قوچها و بره ها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی کم و زیاد داده شود. ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود. ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تأخیر کرده شود.»

۱۳ آنگاه تتنای، والی ماورای نهر و شتربوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تأخیر عمل نمودند. ۱۴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوت ججی نبی و زکریا بن عدو کار را پیش بردند و برحسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتخشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند. ۱۵ و این خانه، در روز سوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. ۱۶ و بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لاویان و سایر آنان که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند. ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دویست قوچ و چهارصد بره و به جهت قربانی گاه برای تمامی

اسرائیل، دوازده یزر موافق شماره اسباطاسرائیل گذرانیدند.^{۱۸} و کاهنان را در فرقه های ایشان و لاویان را در قسمتهای ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند.^{۱۹} و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عیدفصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند.^{۲۰} زیرا که کاهنان و لاویان، جمیع خویشان را طاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند.^{۲۱} و بنی اسرائیل که از اسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشان را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خورندند.^{۲۲} و عید فطیر را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

۷

آمدن عزرا به اورشلیم

^۱ و بعد از این امور، در سلطنت ارتخشستپادشاه فارس، عزرا ابن سرایا ابن عزریا ابن حلقیا،^۲ ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب،^۳ بن امریا ابن عزریا ابن مرایوت،^۴ بن زرحیا ابن عزری ابن بقی،^۵ ابن ایشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه،^۶ این عزرا از بابل برآمد و اودر شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن را داده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می بود، هرچه را که اومی خواست به وی می داد.^۷ و بعضی از بنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تئیم نیز در سال هفتم ارتخشستپادشاه به اورشلیم برآمدند.^۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید.^۹ زیرا که در روز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می بود، به اورشلیم رسید.^{۱۰} چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرائض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود.

نامه پادشاه به عزرا

^{۱۱} و این است صورت مکتوبی که ارتخشستپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات وصایای خداوند و فرائض او بر اسرائیل بود:^{۱۲} «از جانب ارتخشستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد.^{۱۳} فرمای از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند.^{۱۴} چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفتحص نمایی.^{۱۵} و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می باشد بذل کرده اند، ببری.^{۱۶} و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده اند، (ببری).^{۱۷} لهذا با این گاو و قوچها و بره ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بحر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران.^{۱۸} و هرچه به نظر تو و برادرانت پسند آید که با بقیه نقره و طلا بکنید، برحسب اراده خدای خود به عمل آورید.^{۱۹} و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما.^{۲۰} و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده.^{۲۱} و از من ارتخشستپادشاه فرمانی به تمامی خزانه داران ماورای نهر صادر شده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود.^{۲۲} تا صد و زنه نقره و تا صد کرگندم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هرچه بخواهد.^{۲۳} هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای

آسمان بلاتأخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید. ۲۴ و شما را اطلاع می‌دهم که بر همه کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تنییم و خادمین این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهدان جایز نیست. ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می‌باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می‌دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمی‌دانند تعلیم دهید. ۲۶ و هر که به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی‌محابه حکم شود، خواه به قتل یا به جلائی وطن یا به ضبط اموال یا به حبس.»

۲۷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد. ۲۸ و مرا در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می‌بود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

۸

کسانی که با عزرا برگشتند

۱ و اینانند روسای آبابی ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتخشست پادشاه، با من از بابل برآمدند: ۲ از بنی فینحاس، جرشوم و از بنی ایتامار، دانیال و از بنی داود، حطوش. ۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و بااو صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند. ۴ از بنی نفت، موآب الیهو عینای ابن زرحیا و با او دو بیست نفر از ذکور. ۵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور. ۶ از بنی عادین، عابد بن یونانان و با او پنجاه نفر از ذکور. ۷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتاد نفر از ذکور. ۸ از بنی شغفیا، زبدیا ابن میکائیل و با او هشتاد نفر از ذکور. ۹ از بنی یوآب، عوبدیا ابن یحزیئیل و با او دو بیست و هجده نفر از ذکور. ۱۰ و از بنی سلومیت بن یوسفیا و با او صد و شصت نفر از ذکور. ۱۱ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور. ۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با او صد و ده نفر از ذکور. ۱۳ و موخران از بنی ادونیقام بودند و این است نامهای ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعیبا و ایشان شصت نفر از ذکور. ۱۴ و از بنی بغوای، عوتای و زویود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور.

بازگشت به اورشلیم

۱۵ پس ایشان را نزد نهروی که به اهو می‌رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدیم و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از بنی لاوی کسی را در آنجا نیافتم. ۱۶ پس نزد الیعزر و اریئیل و شمعیبا و الناتان و یاریب و الناتان و ناتان و زکریا و مشلام که روسا بودند و نزد یواریب و الناتان که علما بودند، فرستادم. ۱۷ و پپغای برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که باید به عدو و برادرانش تنییم که در مکان کاسفیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خادمین به جهت خانه خدای ما نزد ما بیاورند. ۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما می‌بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لاوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریبا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند. ۱۹ و حبشیا را نیز و با او از بنی مراری اشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند. ۲۰ و از تنییم که داود و سروران، ایشان را برای خدمت لاویان تعیین نموده بودند. از تنییم دو بیست و بیست نفر که جمیع به نام ثبت شده بودند. ۲۱ پس من در آنجا نزد نهروا به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشین را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم. ۲۲ زیرا نجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهم تا مرا از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هر که او را می‌طلبد، به نیکویی می‌باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می‌کنند.

۲۳ پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود. ۲۴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شریبا و حبشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم. ۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای

ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم. ۲۶ پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه ظروف نقره و صد وزنه طلا به دست ایشان وزن نمودم. ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دوظرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانبها بود. ۲۸ و به ایشان گفتم: «شما برای خداوند مقدس می‌باشید و ظروف نیز مقدس است و طلا به جهت بیهوده خدای پدران شما هدیه تبرعی است. ۲۹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لایوان و سروران آبی اسرائیل در اورشلیم، به جره های خانه خداوند به وزن بسپارید.»

۳۰ آنگاه کاهنان و لایوان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند. ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهو کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد.

۳۲ و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم. ۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست مریوت بن اوربای کاهن وزن کردند و العازار بن فینحاس با ابود و یوزاباد بن یشوع و نوعدیا ابن بنوی لایوان بالایشان بودند. ۳۴ همه را به شماره و به وزن (حساب کردند) و وزن همه در آن وقت نوشته شد. ۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز، به جهت قربانی نگاه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود. ۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

۹

دعای عزرا

۱ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لایوان خویشان را از امت های کشورها جدا نکرده اند بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حتیان و فرزبان و یبوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان (رفتار نموده اند). [□] زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورها مخلوط کرده اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.»

۲ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم. ۳ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می‌ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم. ۴ و در وقت هدیه شام، از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را بسوی بیهوده خدای خویش برافراشتم. ۵ و گفتم: «ای خدای من، نجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی توای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است. ۶ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده ایم و ما پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورها به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده ایم، چنانکه امروز شده است. ۷ و حال اندک زمانی لطف از جانب بیهوده خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما و گذاشته است و ما را در مکان مقدس خود میخی عطا فرموده است و خدای ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است. ۸ زیرا که ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنا نماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعه ای بخشیده است. ۹ و حال ای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که اوامر تو را ترک نموده ایم. ۱۰ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته ای که آن زمینی که شما برای تصرف آن می‌روید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورها نجس

شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته‌اند. ^{۱۲} پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود بگیرید و سلامتی و سعادتندی ایشان را تا به ابد مطبوع و تقوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید. ^{۱۳} و بعد از همه این بلایایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه توای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده‌ای و چنین خلاصی‌ای به ما داده‌ای، ^{۱۴} آیا می‌شود که ما بار دیگر اوامر تو را بشکنیم و با امت‌هایی که مرتکب این رجاسات شده‌اند، مصاهرت نمایم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیی و نجاتی باقی نماند؟ ^{۱۵} ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیی از ما مثل امروز ناجی شده‌اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

۱۰

دعای اعتراف قوم اسرائیل

^۱ پس چون عزرا دعا و اعتراف می‌نمود و گریه‌کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زارزار می‌گریستند. ^۲ و شکنیا ابن یخیئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته‌ایم، لیکن الان امیدی برای اسرائیل در این باب باقی است. ^۳ پس حال با خدای خویش عهد ببندیم که آن زنان و اولاد ایشان را برحسب مشورت اقامیم و آنانی که از امر خدای ما می‌ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم. ^۴ برخیز زیرا که این کار تو است و مابا تو می‌باشیم. پس قوی دل باش و به کار پرداز.»

^۵ آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لایوان و تمامی اسرائیل را قسم داد که برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند. ^۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به جرحه یهوحنان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ماتم گرفته بود. ^۷ و به همه اسیران در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که به اورشلیم جمع شوند. ^۸ و هر کسی که تا روز سوم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود. ^۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت می‌لرزیدند. ^{۱۰} آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزوده‌اید. ^{۱۱} پس الان یهوه خدای پدران خود را تحقید نمایید و به اراده او عمل کنید و خویشتان را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.»

^{۱۲} تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «چنانکه به ما گفته‌ای همچنان عمل خواهیم نمود. ^{۱۳} اما خلق بسیاریند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امر کاریک یا دو روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده‌ایم. ^{۱۴} پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته‌اند، در وقت‌های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.»

^{۱۵} لهذا یوناتان بن عسائیل و یحزیا ابن تقوه براین امر معین شدند و مشلام و شبتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند. ^{۱۶} و اسیران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، برحسب خاندانهای آبای خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند. ^{۱۷} و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند. ^{۱۸} و بعضی از پسران کاهنان پیدا

شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یسوع بن یوصادق و برادرانش معسیا و الیعزرو یاریب و جدلیا. ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند.

۲۰ و از بنی امیر، حنانی و زبدیا. ۲۱ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعیا و یحییئیل و عزریا. ۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و نتئیل و یوزاباد و العاسه. ۲۳ و از لاویان، یوزاباد و شمعیا و قلایا که قلیطا باشد. و فتحیا و یهودا و الیعزر. ۲۴ و از مغنیان، الیاشیب و از دربانان، شلوم و طالم و اوری. ۲۵ و اما از اسرائیلیان: از بنی فرعوش، رمیا و یزیا و ملکیا و میامین و العازار و ملکیا و بنایا. ۲۶ و از بنی عیلام، متنیا و زکریا و یحییئیل و عبدی و یریموت و ایلیا. ۲۷ و از بنی زتو، الیوعینای و الیاشیب و متنیا و یریموت و زاباد و عزیزا. ۲۸ و از بنی بابای، یهوحنان و حننیا و زبای و عتلائی. ۲۹ و از بنی بانی، مشلام و ملوک و عدایا و یاشوب و شال و راموت. ۳۰ و از بنی فخت، موآب عدنا و کلل و بنایا و معسیا و متنیا و بصلئیل و بنوی و منسی.

۳۱ و از بنی حاریم، الیعزر و اشیا و ملکیا و شمعیا و شمعون. ۳۲ و بنیامین و ملوک و شمیرا. ۳۳ از بنی حاشوم، متنای و متاته و زاباد و الیفلط و یریمای و منسی و شمعیا. ۳۴ از بنی بانی، معدای و عمرام و اوئیل. ۳۵ و بنایا و پدیا و کلوهی. ۳۶ و ونیا و یریموت و الیاشیب. ۳۷ و متنیا و متنای و یعیسو. ۳۸ و بانی و بنوی و شمعیا. ۳۹ و شلمیا و ناتان و عدایا. ۴۰ و مکندبای و شاشای و شارای. ۴۱ و عزرائیل و شلمیا و شمیرا. ۴۲ و شلوم و امریا و یوسف. ۴۳ از بنی نبو، یعیئیل و متنیا و زاباد و زینا و یدوویوئیل و بنایا. ۴۴ جمیع اینها زنان غریب گرفته بودند و بعضی از ایشان زنانی داشتند که از آنها پسران تولید نموده بودند.

کتاب نحیا

دعای نحیا

۱ کلام نحیا ابن حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من در دارالسلطنه شوشان بودم، واقع شد که حناتی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهود آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقی مانده بودند و درباره اورشلیم سوال نمودم. ۲ ایشان مراجواب دادند: «آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده اند در مصیبت سخت و افتضاح می باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.» ۳ و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۴ و گفتم: «آهای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می دارند و اوامر تو را حفظ می نمایند، نگاه می داری، ۵ گوشهای تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگان بنی اسرائیل می نمایم، اجابت فرمایی و به گماهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده ام، اعتراف می نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم نگاه کرده ام. ۶ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده ام و اوامر و فرایض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته ام.»

۷ پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی امر فرمودی، بیاد آور که گفתי شما خیانت خواهید ورزید و من شما را در میان امت ها پراکنده خواهم ساخت. ۸ اما چون بسوی من بازگشت نمایند و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایند، اگرچه پراکنده گان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده ام تا نام خود را در آن ساکن سازم درخواهم آورد. ۹ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیہ داده ای. ۱۰ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگان که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

۲

عزیمت نحیا به اورشلیم

۱ و در ماه نیشان، در سال بیستم ارتخشست پادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «رویی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بی نهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قهرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.»

۴ پادشاه مرا گفت: «چه چیزی می طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم ۵ و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهر مقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.»

۶ پادشاه مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشست: «طول سفر تو چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و زمانی برایش تعیین نمودم. ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند. ۸ و مکتوبی

نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه ای که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود.

^۹ پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ^{۱۰} اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکویی بنی اسرائیل آمده است.

^{۱۱} پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. ^{۱۲} و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفته بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکشم، و چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود. ^{۱۳} پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروب به بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم. ^{۱۴} و از دروازه چشمه، زدیبر که پادشاه گزشم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود. ^{۱۵} و در آن شب به نگار نهر آمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم. ^{۱۶} و سروران ندانستند که گجارتی یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می بودند، هنوز خبر نداده بودم.

^{۱۷} پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، می بینید. بیایید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوایان نباشیم.»

^{۱۸} و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می بود و نیز از سختی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نمایم.» پس دستهای خود را برای کار خوب قوی ساختند. ^{۱۹} اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمونی و جشم عربی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمرده، گفتند: «این چه کار است که شما می کنید؟ آیا بر پادشاه فتنه می انگیزید؟» ^{۲۰} من ایشان را جواب داده، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می باشد.»

۳

بنا کنندگان حصار

^۱ و الیاشیپ، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج میا و برج حنثیل تقدیس نمودند. ^۲ و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود. ^۳ و پسران هسنا، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ^۴ و به پهلوی ایشان، مریوت بن اوریا این حقوص تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن یزیکا این مشیزبئیل تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادوق بن بعنا تعمیر نمود. ^۵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهادند. ^۶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ^۷ و به پهلوی ایشان، ملتئیای جبعونی و یادون میرونتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کریمی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند. ^۸ و به پهلوی ایشان، عزبئیل بن حرهابا که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حنیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند. ^۹ و به پهلوی ایشان، رفایا بن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود. ^{۱۰} و به پهلوی ایشان، یدایا ابن حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حطوش بن حشبنیا، تعمیر نمود. ^{۱۱} و

ملکیا ابن حاریم و حشوب بن خفت مواب، قسمت دیگر و برج تنورها را تعمیر نمودند. ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلوحیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند. ۱۳ و حانون و ساکان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشبتندهایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکروبه. ۱۴ و ملکیا ابن رکاب رئیس بلد بیت هکاریم، دروازه خاکروبه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشبتندهایش برپا نمود. ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمود و حصار برکه شلح رانزد باغ پادشاه نیز تا زینه‌ای که از شهر داود فرود می‌آمد. ۱۶ و بعد از او نحمیا ابن عزبوق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود. ۱۷ و بعد از او لایوان، رحمون بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حشیا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود. ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود. ۱۹ و به پهلوی او، عازرن بن یسوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزد زاویه، تعمیر نمود. ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود. ۲۱ و بعد از او میریموت بن اوریا ابن هقوص قسمت دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود. ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند. ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریا ابن معسیا ابن عتلیا به جانب خانه خود تعمیر نمود. ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ۲۵ و فالال بن اوزای از برابر زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزد دانه‌خانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایا ابن فرعوش، ۲۶ و تینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند. ۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند. ۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعیان ابن شنکیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ۳۰ و بعد از او حننیا ابن شلمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن برکیا در برابر مسکن خود، تعمیر نمود. ۳۱ و بعد از او ملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های تینیم و تجار را در برابر دروازه مفقاد تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ۳۲ و میان بالاخانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

۴

مخالفت با بازسازی حصار

۱ و هنگامی که سنبط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می‌کنند؟ آیا شهر را برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگهای توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.» ۳ و طویبای عمونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می‌کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان را منهدم خواهد ساخت.»

۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده‌ایم و ملامت ایشان را بسر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را مستور منما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان به هیجان آورده‌اند.

۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندی اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم درکار بود. ۷ و چون سنبط و طویبا و اعراب و عمونیان و اشودودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهایش

بسته می‌شود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد.^۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیایند و باورشلم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند.^۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قرار دادیم.^{۱۰} و یهودیان گفتند که «قوت حملان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی‌توانیم حصار را بنا نماییم».^{۱۱} و دشمنان ما می‌گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم».^{۱۲} و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید ایشان از هر طرف بر ما حمله خواهند آورد».

^{۱۳} پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را برحسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزه‌ها و کمانهای ایشان قرار دادیم.^{۱۴} پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را بیاد آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه‌های خود جنگ نمایید».

^{۱۵} و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده‌ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به کار خود به حصار برگشتم.^{۱۶} و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به کار مشغول می‌بودند و نصف دیگر ایشان، نیزه‌ها و سپرها و کمانها و زره‌ها را می‌گرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهود می‌بودند.^{۱۷} و آنانی که حصار را بنا می‌کردند و آنانی که باری بردند و عمه‌ها هر کدام به یک دست کاری کردند و به دست دیگر اسلحه می‌گرفتند.^{۱۸} و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنایی می‌کردند و کرنا نواز نزد من ایستاده بود.

^{۱۹} و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور می‌باشیم».^{۲۰} پس هر جا که آواز کرنا را بشنوید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود».^{۲۱} پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می‌گرفتند.^{۲۲} و هم در آن وقت به قوم گفتم: «هر کس با بندگانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار پردازد».^{۲۳} و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می‌بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس با اسلحه خود به آب می‌رفت.

۵

کمک به فقیران

^۱ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند.^۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم، پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم».^۳ و بعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه‌های خود را گرو می‌دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم».^۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم».^۵ و حال جسد ما مثل جسد های برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است».

^۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم.^۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید!» و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم.^۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت هافروخته شده‌اند، حتی المقدور فدیة کرده‌ایم. و آیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شود که ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند.

۹ و گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست، آیا نمی‌باید شما به سبب ملامت امت هابی که دشمن ما می‌باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟»^{۱۰} و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض دادیم. پس سزواراست که این ربا را ترک نمایم.^{۱۱} و الان امروز مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه‌های ایشان و صد یک از نقره و غله و عصیر انگور و روغن که بر ایشان نهاده‌اید به ایشان رد کنید.»^{۱۲} پس جواب دادند که «رد خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروفی این کلام رفتار نمایند.^{۱۳} پس دامن خود را تکانیده گفتم: «خدا هر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم برحسب این کلام عمل نمودند.^{۱۴} و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتخشستا پادشاه، که دوازده سال بود من و برادرانم وظیفه والیگری را نخوردیم.^{۱۵} اما والیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می‌گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می‌کردند. لیکن من به سبب ترس خدا چنین نکردم.^{۱۶} و من نیز در ساختن حصار مشغول می‌بودم و هیچ مزرعه نخریدیم و همه بندگان من در آنجا به کار جمع بودند.^{۱۷} و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوای آنانی که از امت‌های مجاور ما نزد ما می‌آمدند، بر سفره من خوراک می‌خوردند.^{۱۸} و آنچه برای هر روز می‌بای شد، یک گاو و شش گوسفند پرواری می‌بود و مرغها نیز برای من حاضر می‌کردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب. اما معه‌ها وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگانم سخت بر این قوم می‌بود.^{۱۹} ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکویی یاد آور.

۶

مخالفت‌های دیگر در

۱ بازسازی حصار و چون سنبط و طوبیا و جشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است، بآنکه درهای دروازه‌هایش را هنوز برپا ننوده بودم،^۲ سنبط و جشم نزد من فرستاده، گفتند: «بیاتا در یکی از دهات پیاپان اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند.^۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من درهم عظیمی مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم، چرا کار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.»^۴ و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم.^۵ پس سنبط دفعه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود،^۶ که در آن مرقوم بود: «در میان امت‌ها شهرت یافته است و جشم این را می‌گوید که تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می‌کنی و تو بروفی این کلام، می‌خواهی که پادشاه ایشان بشوی.^۷ و انبیا نیز تعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بروفی این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا باهم مشورت نمایم.»

۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می‌گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده‌ای.»^۹ زیرا جمیع ایشان خواستند ما را بترسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حال‌ای خدا دستهای مرا قوی ساز.^{۱۰} و به خانه شعیان دلایا ابن میطیل رفتم و او در را بر خود بسته بود، پس گفت: «در خانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.»

۱۱ من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.» ۱۲ زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت می کند و طوییا و سنبلطو را اجیر ساخته اند. ۱۳ و از این جهت او را اجیر کرده اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند. ۱۴ ای خدایم، طوییا و سنبلطو را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعیه نبیه و سایر انبیا را که می خواهند مرا بترسانند، به یاد آور.

اتمام بنای حصار

۱۵ پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید. ۱۶ و واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت های که مجاور ما بودند، این را دیدند، در نظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کار از جانب خدای ما معمول شده است. ۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طوییا می فرستادند و مکتوبات طوییا نزد ایشان می رسید، ۱۸ زیرا که بسا از اهل یهودا با او همداستان شده بودند، چونکه او داماد شکینا ابن آره بود و پسرش یوحانان، دختر مشلام بن بریکار به زنی گرفته بود، ۱۹ و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو می کردند و سخنان مرا به او می رسانیدند. و طوییا مکتوبات می فرستاد تا مرا بترساند.

۷

تعداد اسیرانی که بازگشته بودند

۱ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپانمودم و دربانان و مغنیان و لاویان ترتیب داده شدند، ۲ آنگاه برادر خود حنانی و حننایریس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خداترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم. ۳ و ایشان را گفتم دروازه های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضر باشند، درها را ببندند و قفل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضر باشند.

۴ و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه ها بنا نشده بود. ۵ و خدای من در دلم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا بر حسب نسب نامه ها ثبت کردند و نسب نامه آنان را که مرتبه اول برآمده بودند یافتیم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم: ۶ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند. ۷ اما آنان که همراه زربابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و بغوی و نخوم و بعنه، و شماره مردان قوم اسرائیل: ۸ بنی فرعوش، دوهزار و یک صد و هفتاد و دو. ۹ بنی شفطیا، سیصد و هفتاد و دو. ۱۰ بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو. ۱۱ بنی فخت مواب از بنی یسوع و یواب، دو هزار و هشتصد و هجده. ۱۲ بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۱۳ بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج. ۱۴ بنی زکای، هفتصد و شصت. ۱۵ بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت. ۱۶ بنی بابای، ششصد و بیست و هشت. ۱۷ بنی عزجد، دو هزار و سیصد و بیست و دو. ۱۸ بنی ادونیقام، ششصد و شصت و هفت. ۱۹ بنی بغوی، دو هزار و شصت و هفت. ۲۰ بنی عادن، ششصد و پنجاه و پنج. ۲۱ بنی اطیراز (خاندان) حزقیا، نود و هشت. ۲۲ بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت. ۲۳ بنی بیضای، سیصد و بیست و چهار. ۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده. ۲۵ بنی جیعون، نود و پنج. ۲۶ مردمان بیت لحم و نطفه، صد و هشتاد و هشت. ۲۷ مردمان غناتوت، صد و بیست و هشت. ۲۸ مردمان بیت عزموت، چهل و دو. ۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بثیروت، هفتصد و چهل و سه. ۳۰ مردمان رامه و جبع، ششصد و بیست و یک. ۳۱ مردمان مکاس، صد و بیست و دو. ۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. ۳۳ مردمان نبوی دیگر، پنجاه و دو. ۳۴ بنی عیلام دیگر، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۳۵ بنی حاریم، سیصد و بیست. ۳۶ بنی اریحا، سیصد و چهل و پنج. ۳۷ بنی لود و حادید و اونو،

هفتصد و بیست و یک. ۳۸ بنی سناثه، سه هزار و نه صد و سی. ۳۹ و اما کاهنان: بنی بدعیا از خاندان یسوع، نه صد و هفتاد و سه. ۴۰ بنی امیر، هزار و پنجاه و دو. ۴۱ بنی فشحور، هزار و دویست و چهل و هفت. ۴۲ بنی حاریم، هزار و هفده. ۴۳ و اما لاویان: بنی یسوع (از خاندان) قدمیئل و از بنی هودویا، هفتاد و چهار. ۴۴ و مغنیان: بنی آساف، صد و چهل و هشت. ۴۵ و دربانان: بنی شلوم و بنی آطیرو بنی طلمون و بنی عقوب و بنی حطیطه و بنی سوبای، صد و سی و هشت. ۴۶ و اما ناتییم: بنی صیحه، بنی حسوفا، بنی طبايوت. ۴۷ بنی فیروس، بنی سیعا، بنی فادون. ۴۸ بنی لبانه، بنی حجابا، بنی سلمای. ۴۹ بنی حانان، بنی جدیل، بنی جاحر. ۵۰ بنی رایا، بنی رصین، بنی نقودا. ۵۱ بنی جزام، بنی عزرا، بنی فاسیح. ۵۲ بنی ییسیا، بنی معونیم، بنی نفیشسیم. ۵۳ بنی بقبوق، بنی حقوفا، بنی حرحور. ۵۴ بنی بصلیت، بنی محیده، بنی حرشا. ۵۵ بنی برفوس، بنی سیسرا، بنی تاح. ۵۶ بنی نصیح، بنی حطیفنا. ۵۷ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای، بنی سوفرت، بنی فریدا. ۵۸ بنی یعلا، بنی درقون، بنی جدیل. ۵۹ بنی شفیطای، بنی حطیل، بنی فخره حطبائیم، بنی آمون. ۶۰ جمیع تنبیم و پسران خادمان سلیمان، سیصد و نود و دو. ۶۱ و ایناند آنانی که از تل ملح و تل حرشا کروب و ادون و امیر برآمده بودند، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آیا از اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۲ بنی دلایا، بنی طویبا، بنی نقوده، ششصد و چهل و دو. ۶۳ و از کاهنان: بنی حجابا، بنی هقوص، بنی برزلای که یکی از دختران برزلای جلعادی را به زنی گرفته بود، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۴ اینان اسباب خود را در میان آنانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند.

۶۵ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اوریم و تمیم برقرار نشود، از قدس اقداس نخورند. ۶۶ تمامی جماعت با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۷ سواى غلامان و کنیزان ایشان که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند و مغنیان و مغنیات ایشان دویست و چهل و پنج نفر بودند. ۶۸ و اسبان ایشان، هفتصد و سی و شش و قاطران ایشان، دویست و چهل و پنج. ۶۹ و شتران، چهار صد و سی و پنج و حماران، شش هزار و هفتصد و بیست بود.

۷۰ و بعضی از روسای آبا هدا یا به جهت کاردادند. اما ترشاتا هزار درم طلا و پنجاه قاب و پانصد و سی دست لباس کهنات به خزانه داد. ۷۱ و بعضی از روسای آبا، بیست هزار درم طلا و دوهزار و دویست منای نقره به خزینه به جهت کاردادند. ۷۲ و آنچه سایر قوم دادند این بود: بیست هزار درم طلا و دو هزار منای نقره و شصت و هفت دست لباس کهنات. ۷۳ پس کاهنان و لاویان و دربانان و مغنیان و بعضی از قوم و تنبیم و جمیع اسرائیل، در شهرهای خود ساکن شدند و چون ماه هفتم رسید، بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند.

۸

قرايت کتاب تورات

۱ و تمامی، قوم مثل یک مرد در سعه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. ۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می توانستند بشنوند و بفهمند، آورد. ۳ و آن را در سعه پیش دروازه آب از روشنائی صبح تا نصف روز، در حضور مردان و زنان و هر که می توانست بفهمد خواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فرا گرفتند. ۴ و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلویش از دست راستش متیا و شمع و عنایا و اوریا و حلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا و میشائیل و ملکیا و حاشوم و حبشیدانه و زکریا و مشلام. ۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گشود زیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن را گشود، تمامی قوم ایستادند. ۶ و عزرا، یهوه خدای عظیم را مبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رکوع نموده، و روبه زمین نهاده، خداوند را بجهده نمودند.

۷ و یسوع و بانی و شریا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیا و قلیطا و عزریا و یوزاباد و حنان و فلایا و لاویان، تورات را برای قوم بیان می کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند.

۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که می خواندند، بفهمند. ۹ و نحیا که ترشانا باشد و عزرای کاهن و کاتب و لاویانی که قوم را می فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه خدای شما روز مقدس است. پس نوحه گری ننمایید و گریه نکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند.

۱۰ پس به ایشان گفت: «بروید و خوراکیهای لطیف بخورید و شربت بنوشید و نزد هر که چیزی برای او مهیا نیست حصه ها بفرستید، زیرا که امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شماست.» ۱۱ و لاویان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس محزون نباشید.» ۱۲ پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و حصه ها فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند.

۱۳ و در روز دوم روسای آبابی تمامی قوم و کاهنان و لاویان نزد عزرای کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را اصغا نمایند. ۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود که بنی اسرائیل در عید ماه هفتم، در سایانها ساکن بشوند. ۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های زیتون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل و شاخه های درختان کشن بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند.

۱۶ پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سعه دروازه آب و در سعه دروازه افرایم، سایانها برای خود ساختند. ۱۷ و تمامی جماعتی که از اسیری برگشته بودند، سایانها ساختند و در سایانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنی اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود. ۱۸ و هر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را می خواند و هفت روز عید را نگاه داشتند. و در روز هشتم، محفل مقدس برحسب قانون برپا شد.

۹

توبه اسرائیلیان

۱ و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی اسرائیل روزه دار و پلاس دربر و خاک بر سر جمع شدند. ۲ و ذریت اسرائیل خویشان را از جمیع غربا جدا نموده، ایستادند و به گاهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند. ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند. ۴ و یسوع و بانی و قدیمیئل و شبنیا و بنی و شریا و بانی و کانی برزیه لاویان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند. ۵ آنگاه لاویان، یعنی یسوع و قدیمیئل و بانی و حشبنیا و شریا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسبیحات اعلی تر است متبارک باد. ۶ توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هرچه بر آن است و دریاها را و هرچه در آنها است، ساخته ای و تو همه اینها را حیات می بخشی و جنود آسمان تو را بجهده می کنند. ۷ توای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی. ۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهدبستی که زمین کنعانیان و حثیان و اموریان و فرزندان و یبوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی. ۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قلزم شنیدی. ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی،

چونکه می‌دانستی که بر ایشان ستم می‌نمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است. ۱۱ و دریا را به حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی. ۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی. ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی. ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی. ۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند.

۱۶ «لیکن ایشان و پدران ما متکبرانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تو را اطاعت ننمودند. ۱۷ و از شنیدن ابا نمودند و اعمال عیبیه‌ای را که در میان ایشان نمودی بیادیاوردند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزیدند، سرداری تعیین نمودند تا به زمین (بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی. ۱۸ بلکه چون گوساله ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: ای اسرائیل! (این خدای تو است که تو را از مصر بیرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند. ۱۹ آنگاه تو نیز بر حسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند برای ایشان روشن می‌ساخت. ۲۰ و روح نیکوی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی. ۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایی ایشان ورم نکرد. ۲۲ و ممالک و قوما به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حشبون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند. ۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آورند، درآوردی.

۲۴ «پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند. ۲۵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه‌های پر از نفایس و چشمه‌های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند. ۲۶ و بر تو فتنه انگیزیدند و تمرد نموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیای تو را که برای ایشان شهادت می‌آوردند تابسوی تو بارگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. ۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورند و در حین تنگی خویش، نزد تو استغاثه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رهانیدند.

۲۸ «اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان وا گذاشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغاثه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و بر حسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهائی دادی. ۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانه رفتار نموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطا ورزیدند و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند.

۳۰ «معهدا سالهای بسیار با ایشان مدارا نمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به دست قوم‌های کشورها تسلیم نمودی. ۳۱ اما بر حسب رحمتهای

عظمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی. ۳۲ و الانای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می‌داری، زهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان آشور تا امروز مستولی شده است، در نظر تو قلیل ننماید. ۳۳ و تو در تمامی این چیزهایی که بر ما وارد شده است عادل هستی، زیرا که تو به راستی عمل نموده‌ای، اما ما شرارت ورزیده‌ایم. ۳۴ و پادشاهان و سروران و کاهنان و پدران ما به شریعت تو عمل ننمودند و به اوامر و شهادت تو که به ایشان امر فرمودی، گوش ندادند. ۳۵ و در مملکت خودشان و در احسان عظیمی که به ایشان نمودی و در زمین وسیع و پرورمند که پیش روی ایشان نهادی تو را عبادت ننمودند و از اعمال شنیع خویش بازگشت نکردند.

۳۶ «اینک ما امروز غلامان هستیم و در زمینی که به پدران ما دادی تا میوه و نفایس آن را بخوریم، اینک در آن غلامان هستیم. ۳۷ و آن، محصول فراوان خود را برای پادشاهانی که به سبب گاهان ما، بر ما مسلط ساخته‌ای می‌آورد و ایشان بر جسدهای ما و چهارپایان ما برحسب اراده خود حکمرانی می‌کنند و ما در شدت تنگی گرفتار هستیم. ۳۸ و به سبب همه این امور، ما عهد محکم بسته، آن را نوشتم و سروران و لایوان و کاهنان ما آن را مهر کردند.»

۱۰.

۱ و کسانی که آن را مهر کردند اینانند: نحمیای ترشانا ابن حکلیا و صدقیا. ۲ و سربا و عزریا و ارمیا. ۳ و فشحور و امربا و ملکیا. ۴ و حطوش و شبنیا و ملوک. ۵ و حاریم و مریموت و عوبدیا. ۶ و دانیال و جنتون و باروک. ۷ و مشلام و ایبا و میامین. ۸ و معزیا و بلجای و شمعیا، اینها کاهنان بودند. ۹ و اما لایوان: یشوع بن ازینا و بنوی از پسران حیناداد و قدیمیل. ۱۰ و برادران ایشان شبنیا و هودیا و قلیطا و فلایا و حانان. ۱۱ و میخا و رحوب و حشیا. ۱۲ و زکور و شربیا و شبنیا. ۱۳ و هودیا و بانی و بنینو. ۱۴ و سروران قوم فروغوش و غت موآب و عیلام و زتو و بانی. ۱۵ و بنی و عزجد و بابای. ۱۶ و ادونیا و یغوی و عودین. ۱۷ و عاطر و حزقیا و عزور. ۱۸ و هودیا و حاشوم و بیصای. ۱۹ و حاریف و عناتوت و نیبای. ۲۰ و مجفیعاش و مشلام و حزیر. ۲۱ و مشیزبیل و صادوق و یدوع. ۲۲ و فلفطیا و حانان و عنایا. ۲۳ و هوشع و حننیا و حشوب. ۲۴ و هلوحیش و فلحا و شوبیق. ۲۵ و روحوم و حشبن و معسیا. ۲۶ و اخیا و حانان و عانان. ۲۷ و ملوک و حاریم و یعنه.

۲۸ «و سایر قوم و کاهنان و لایوان و دربانان و مغنیان و تنینم و همه کسانی که خویشان را از اهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت، ۲۹ به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک ننمایند و تمامی اوامر پیه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند. ۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم. ۳۱ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع یا هر گونه آذوقه به جهت فروختن بیاورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخریم (و حاصل سال هفتمین و مطالبه هر قرض را ترک نمایم. ۳۲ و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث مثقال در هر سال، بر خویشان لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما. ۳۳ برای نان تقدیمه و هدیه آردی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبت‌ها و هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گاه تا کفاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما. ۳۴ و ما کاهنان و لایوان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود برحسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقتهای معین بیاوریم تا بر مذبح پیه خدای ماموافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود. ۳۵ و تا آنکه نوبرهای زمین خود و نوبرهای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم. ۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاو و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای

کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت می کنند بیاوریم. ^{۳۷} و نیز نور نمبر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به جیره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لاویان بیاوریم، زیرا که لاویان عشر رادر جمیع شهرهای زراعتی ما می گیرند. ^{۳۸} و هنگامی که لاویان عشر می گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لاویان عشر عشرها را به خانه خدای ما به جیره های بیت المال بیاورند. ^{۳۹} زیرا که بنی اسرائیل و بنی لاوی هدایای افراشتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به جیره ها می بایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می کنند و دربانان و مغنیان حاضر می باشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهم کرد.»

۱۱

ساکنان اورشلیم

^۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند. ^۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند. ^۳ و اینانند سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و نتینیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند).

^۴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عنایا بن عزریا بن زکریا ابن امریا ابن شفتایا ابن مللئیل از بنی فارص. ^۵ و معسیا ابن باروک بن کلحوزه ابن حزایا ابن عدایا ابن یویاریب بن زکریا ابن شیلونی. ^۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند. ^۷ و اینانند پسران بنیامین: سلوان بن مشلام بن یوید بن فدایا ابن قولایا ابن معسیا ابن ایتیل بن اشعیا. ^۸ و بعد از او جبای و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر. ^۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودا بن هسنوا، رئیس دوم شهر بود. ^{۱۰} و از کاهنان، یدعیا ابن یویاریب و یاکین. ^{۱۱} و سرایا ابن حلقیایا بن مشلام بن صادوق بن مرایوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا. ^{۱۲} و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول می بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایا ابن یروحام بن فلایا ابن امصی ابن زکریا ابن فشحور بن ملکایا. ^{۱۳} و برادران او که روسای آبا بودند، دویست و چهل و دو نفر. و عمشیسای بن عزرائیل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر. ^{۱۴} و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست و هشت نفر. و زبدیئیل بن مجدولم رئیس ایشان بود. ^{۱۵} و از لاویان شمعی ابن حشوب بن عزریقام بن حشیا ابن بونی. ^{۱۶} و شبتای و یوزابا در کارهای خارج خانه خدا از روسای لاویان بودند. ^{۱۷} و متنیا ابن میکا ابن زبدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقیعیا که از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدا ابن شمعون بن جلال بن یدوتون. ^{۱۸} جمیع لاویان در شهر مقدس دویست و هشتاد و چهار نفر بودند.

^{۱۹} و دربانان عقوب و طلمون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می کردند، صد و هفتاد و دو نفر. ^{۲۰} و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لاویان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (ساکن شدند). ^{۲۱} و نتینیم در عوفل سکنی گرفتند و جشفا و صیحا و جشفا روسای نتینیم ^{۲۲} و رئیس لاویان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزریا ابن بانی ابن حشیا ابن متنیا ابن میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، می بود. ^{۲۳} زیرا که درباره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضه ای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روزش. ^{۲۴} و فتحیا ابن مشیزئیل از بنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود. ^{۲۵} و بعضی از بنی یهودا در قصبه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیون و دهات آن و یقبصیئیل و دهات آن. ^{۲۶} و دریشوع و مولاده و بیت فالط. ^{۲۷} و در حصرشوعال و برشبع و دهات آن. ^{۲۸} و در صقلغ و مکونه و دهات آن. ^{۲۹} و در عین رمون و صرعه

ویرموت. ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها ولاکش و نواحی آن و عزیرقه و دهات آن. پس ازبشرع تا وادی هنوم ساکن شدند. ۳۱ و بنی بنیامین از جبع تا مکاش ساکن شدند. در عیال بیت یل و دهات آن. ۳۲ و عناتوت و نوب و عنثیه، ۳۳ و حاصور و رامه و جتایم، ۳۴ و حادیدو صبویم و نبلاط، ۳۵ و لود و اوونو و وادی حراشیم. ۳۶ و بعضی فرقه های لایوان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

۱۲

۱ و ایناند کاهنان و لایوانی که با زربابل بن شلتائیشیل ویشوع برآمدند. سرایا و ارمیا و عزرا. ۲ ارمیا و ملوک و حطوش. ۳ و شکنیا و رحوم و مریموت. ۴ و عدو و جنتوی و ایبا. ۵ و میامین و معدیا و بلجه. ۶ و شمعی و یویاریب و یدعی. ۷ و سلو و عاموق و حلقیا و یدعی. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یشوع بودند. ۸ و لایوان: یشوع و بنوی و قدمیثیل و شریا و یهودا و متنیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند. ۹ و برادران ایشان بقبقیه و عتی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند. ۱۰ و یشوع یویاقیم را تولید نمود و یویاقیم الیاشیب را آورد و الیاشیب یویاداع را آورد. ۱۱ و یویاداع یوناتان را آورد و یوناتان یدوع را آورد. ۱۲ و در ایام یویاقیم روسای خاندانهای آبی کاهنان اینان بودند. از سرایا مرایا و از ارمیا حننیا. ۱۳ و از عزرا، مشلام و از ارمیا، یهوحنان. ۱۴ و از میکو، یوناتان و از شبنیا، یوسف. ۱۵ و از حاریم، عدنا و از مرایوت، حلقای. ۱۶ و از عدو، زکریا و از جنتون، مشلام. ۱۷ و از ایبا، زکری و از منیامین و معدیا، فطای. ۱۸ و از بلجه، شمع و از شمعی، یهوناتان. ۱۹ و از یویاریب، متنای و از یدعی، عزی. ۲۰ و از سلای، قلا و از عاموق، عابر. ۲۱ و از حلقیا، حشبیا و از یدعی، نتنیل.

۲۲ و روسای آبی لایوان، در ایام الیاشیب و یهوحنان و یدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی. ۲۳ و روسای آبی بنی لایوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحنان بن الیاشیب ثبت گردیدند. ۲۴ و روسای لایوان، حشبیا و شریا و یشوع بن قدمیثیل و برادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داود مرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخواندند. ۲۵ و متنیا و بقیقی و عوبدیا و مشلام و طلهون و عقوب و دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاپاسبانی می نمودند. ۲۶ اینان در ایام یویاقیم بن یشوع بن یوصاداق و در ایام نحمیا والی و عزرای کاهن کاتب بودند.

تقدیس حصار اورشلیم

۲۷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لایوان را از همه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بریط و عود آن را تبریک نمایند. ۲۸ پس پسران مغنیا، از دایره گرداگرد اورشلیم و از دهات نطوفاتین جمع شدند. ۲۹ و از بیت لجلال و از مزرعه های جبع و عزموت، زیرا که مغنیا به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند. ۳۰ و کاهنان و لایوان خویشتن را تظهِر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تظهِر کردند. ۳۱ و من روسای یهودا را بر سر حصار آوردند و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تا دروازه خاکروب به هیئت اجماعی رفتند. ۳۲ و در عقب ایشان، هوشعیا و نصف روسای یهودا. ۳۳ و عزریا و عزرا و مشلام. ۳۴ و یهودا و بنیامین شمعی و ارمیا. ۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناها یعنی زکریا بن یوناتان بن شمعیان بن متنیا بن میکایا بن زکوری بن آصاف. ۳۶ و برادران او شمعی و عزریثیل و مللای و جللای و ماعای و نتنیل و یهودا و حنانی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود. ۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهر داود بر فراز حصار بالای خانه داود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند. ۳۸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از زرد برج تنور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتم. ۳۹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حنتیل و برج مئه تا دروازه گوسفندان (رفته)، نزد دروازه سجن توقف نمودند. ۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا

ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم. ^{۴۱} و الیاقم و معسیا و منیامین و میکایا و الیوعنای و زکریا و حننای کهته با کرناها، ^{۴۲} و معسیا و شمعی و العازار و عزری و یوحانان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزرخیای و کل به آواز بلند سراییدند.

^{۴۳} و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد. ^{۴۴} و در آن روز، کسانی چند بر جره ها به جهت خزانه ها و هدایا و نویرها و عشرها تعیین شدند تا حصه های کاهنان و لاویان را از مزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا درباره کاهنان و لاویانی که به خدمت می ایستادند، شادی می نمودند. ^{۴۵} و ایشان با مغنیان و دربانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، و دیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند. ^{۴۶} زیرا که در ایام داود و آساف از قدیم، روسای مغنیان بودند و سروده های حمد و تسبیح برای خدا می خواندند. (□□) و تمامی اسرائیل در ایام زربابل و در ایام نحمیا، حصه های مغنیان و دربانان را روز به روز می دادند و ایشان وقف به لاویان می دادند و لاویان وقف به بنی هارون می دادند.

۱۳

آخرین اصلاحات نحمیا

^۱ در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته ای یافت شد که عمونیان و موآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند. ^۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود. ^۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند.

^۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر جره های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طوییا قراستی داشت. ^۵ و برای او جره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور و ظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لاویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می گذاشتند. ^۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتخشستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رفتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم. ^۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب درباره طوییا کرده بود، از اینکه جره ای برایش در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم. ^۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طوییا را از جره بیرون ریختم. ^۹ و امر فرمودم که جره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن بازآوردم.

^{۱۰} و فهمیدم که حصه های لاویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لاویان و مغنیان که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند. ^{۱۱} پس با سروران مشاجره نموده، گفتم چرا درباره خانه خدا غفلت می نمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم. ^{۱۲} و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیر انگور و روغن را در خزانه ها آوردند. ^{۱۳} و شلمیای کاهن و صادوق کاتب و فدایا را که از لاویان بود، بر خزانه ها گاشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیار، زیرا که مردم ایشان را امین می پنداشتند و کار ایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند.

^{۱۴} ای خدایم مرا درباره این کار بیاد آور و حسنانی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده ام محو مساز.

^{۱۵} در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت می فشرده و بافه های آوردند و الاغها را بار می کردند و شراب و انگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم می آوردند. پس ایشان را

به سبب فروختن ماکولات در آن روز تهدید نمودم. ۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می آوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می فروختند.

۱۷ پس با بزرگان یهودا مشاجره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سبت را بی حرمت می نمایید؟ ۱۸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ و شما سبت را بی حرمت نموده، غضب را بر اسرائیل زیاد می کنید.» ۱۹ و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سبت سایه می افکند، امر فرمودم که دروازه ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه ها قرار دادم که هیچ بار در روز سبت آورده نشود.

۲۰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب را بسر بردند. ۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را بسر می برید؟ اگر بار دیگر چنین کنید، دست بر شما می اندازم.» پس از آنوقت دیگر در روز سبت نیامدند.

۲۲ و لاویان را امر فرمودم که خویشتن را تطهیر نمایند و آمده، دروازه ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و بر حسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما.

۲۳ در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشدودیان و عموئیان و موآبیان گرفته بودند. ۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشدود می بود و به زبان یهود نمی توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم. ۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید. ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر نگاه نورزید با آنکه در امت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگر چه او محبوب خدای خود می بود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب نگاه ساختند. ۲۷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟»

۲۸ و یکی از پسران یهویداع بن الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبلیط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم.

۲۹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بی عصمت کرده اند.

۳۰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود. ۳۱ و هدایای هیزم، در زمان معین و نویرها رانیز.

ای خدای من مرا به نیکویی بیاد آور.

کتاب استر

^۱ در ایام اخشورش (این امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد. ^۲ در آن ایام حینی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود.

^۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروان و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امرا و سروان ولایتها، به حضور او بودند. ^۴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد. ^۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود. ^۶ پرده ها از گان سفید و لاجورد، با ربسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید و در و مرمر سیاه بود. ^۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابه ای ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ^۸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید.

^۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود. ^{۱۰} در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجه سرا یعنی مهومان و بزتا و حربونا و بغتا و ابغتا و زاتر و کرکس را که در حضور اخشورش پادشاه خدمت می کردند، امر فرمود ^{۱۱} که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروان نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ^{۱۲} اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجه سریان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید.

^{۱۳} آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ^{۱۴} و مقربان او کرشنا و شیتار و ادماتا و ترشیش و مرس و مرسانا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند) ^{۱۵} گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجه سریان فرستاده است، عمل ننموده.»

^{۱۶} آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروان عرض کرد که «وشتی ملکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می باشند، ^{۱۷} زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حینی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است. ^{۱۸} و در آنوقت، خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد. ^{۱۹} پس اگر پادشاه این را مصلحت داند، فرمان ملوکانه ای از حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل ننمیرد، که وشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد. ^{۲۰} و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.»

^{۲۱} و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود. ^{۲۲} و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

استر در مقام ملکه

^۱ بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. ^۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند. ^۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلابگارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیجای که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان می باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ^۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود.

^۵ شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر ابن شمعی ابن قیس بنیامینی مسمی بود. ^۶ و او از اورشلیم جلالی وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یکنیا پادشاه یهودا جلالی وطن شده بودند که نیوکونصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود. ^۷ و او هدهسه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مردخای وی را به جای دختر خود گرفت.

^۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیجای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیجای که مستحفظ زنان بود آوردند. ^۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد. ^{۱۰} و استر، قومی و خویشاوندی خود رافاش نکرد، زیرا که مردخای او را امر فرموده بود که نکند. ^{۱۱} و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می کرد تا از احوال استر و آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد.

^{۱۲} و چون نوبه هر دختری می رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می شد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان. ^{۱۳} آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می شد که هرچه را می خواست به وی می دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ^{۱۴} در وقت شام داخل می شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شمعغاز که خواجه سرای پادشاه و مستحفظ متعه ها بود، برمی گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل می شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند.

^{۱۵} و چون نوبه استر، دختر ایچایل، عموی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بود رسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سواي آنچه هیجای، خواجه سرای پادشاه و مستحفظ زنان گفته بود نخواست و استر در نظر هر که او را می دید، التفات می یافت. ^{۱۶} پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه اش در ماه دهم که ماه طیبیت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند. ^{۱۷} و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ^{۱۸} و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت.

^{۱۹} و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود. ^{۲۰} و استر هنوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می یافت بجا می آورد.

۲۱ در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دونفر از خواجیه‌سرایان پادشاه و محافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند. ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت. ۲۳ پس این امر را تفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

۳

توطئه هامان

۱ بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاهی بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه درباره‌اش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمایی؟»

۴ اما هرچند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظر وی سهل آمد و او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند.

۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیشان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. ۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت: «قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قوم‌ها است و شرایع پادشاه را به‌جا نمی‌آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به‌دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشت خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تو دادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.»

۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هر ولایت بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به‌دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایات رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوم‌ها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم در دراز سلطنته شوش نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشیدن نشستند. اما شهر شوش مشوش بود.

۴

۱ و چون مردخای از هرآنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را دریده، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تاروی روی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند.

۴ پس کنیزان و خواجه‌سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را ببوشانند و پلاس او را ازوی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه‌سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امر است و سببش چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهرکه پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت. ۷ و مردخای او را از هرچه به او واقع شده واز مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که درشوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبر سازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند.

۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داده، او را امر فرمود که به مردخای بگوید ۱۱ که «جمع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به صحن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تازه‌ده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.»

۱۲ پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.»

۱۵ پس استر فرمود به مردخای جواب دهید ۱۶ که «برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز با کنیزانم همچنین روزه خواهم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهم شد، اگرچه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.» ۱۷ پس مردخای رفته، موافق هرچه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

۵

درخواست استر از پادشاه

۱ و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به صحن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در صحن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد.

۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.»

۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسندآید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیا کرده‌ام بیاید.»

۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تا بحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.»

۷ استر در جواب گفت: «مسول و درخواست من این است،^۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسئول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.»

غضب هامان بر مردخای

۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او برنی خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نیز کسی را سوای من به ضیافتی که برپا کرده بود، همراه پادشاه دعوت نفرمود و فردا نیز او را همراه پادشاه دعوت کرده است. ۱۳ لیکن همه این چیزها نزد من هیچ است، مادامی که مردخای یهود را می‌بینم که در دروازه پادشاه نشسته است.»

۱۴ آنگاه زوجه‌اش زرش و همه دوستانش او را گفتند: «داری به بلندی پنجاه ذراع بسازند و بامدادان، به پادشاه عرض کن که مردخای را بر آن مصلوب سازند. پس با پادشاه با شادمانی به ضیافت برو.» و این سخن به نظر هامان پسند آمده، امر کرد تا دار را حاضر کردند.

۶

تکریم مردخای

۱ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و در آن، نوشته‌ای یافتند که مردخای درباره بغتان و ترش خواجه سربان پادشاه و حافظان آستانه وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسید که «چه حرمت و عزت به عوض این خدمت (به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.»

۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامان به حیاط پیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را بر داری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند. ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامان در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود.

۶ و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامان به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد،^۸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به دست یکی از ازمای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه‌های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.»

۱۰ آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفتم به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هر چه گفتم چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانیده و او را سوار کرده، در کوچه‌های شهر گردانید و پیش روی او ندای کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ و مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خود شتافت. ۱۳ و هامان به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیمانش و زرش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که

پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.»^{۱۴} و ایشان هنوز با او گفتگویی کردند که خواجه سیرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

۷

اعدام هامان

^۱ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند. ^۲ و پادشاه در روز دوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استر ملکه، مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگر چه نصف مملکت باشد بجا آورده خواهد شد.»

^۳ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه راپسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ^۴ زیرا که من و قومم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شدیم، سکوت می‌نمودم با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.»

^۵ آنگاه اخشورش پادشاه، استر ملکه را خطاب کرده، گفت: «آن کیست و بجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ^۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شیر راست.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لرزه درآمد.

^۷ و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تا نزد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ^۸ و چون پادشاه از باغ قصر به جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بود افتاده بود، پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان را پوشانیدند. ^۹ آنگاه حربونا، یکی از خواجه‌سرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن را به جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.»

^{۱۰} پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

۸

ابطال حکم هامان

^۱ در آتروز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبی که با وی داشت خبر داده بود. ^۲ و پادشاه انگشت خود را که از هامان گرفته بود بیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را برخانه هامان گماشت. ^۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از او التماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ^۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استر برخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ^۵ و گفت: «اگر پادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسم را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیر کرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ^۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع می‌شود چگونه توان دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توان نگرست؟»

^۷ آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ^۸ و شما آنچه را که در نظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به

یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیرا هر چه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد کسی نمی تواند آن را تبدیل نماید.»

^۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضار کردند و موافق هر آنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و روسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودند نوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان. ^{۱۰} و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به دست چاباران اسب سوار فرستاد و ایشان بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره های مادیانهای او بودند، سوار شدند. ^{۱۱} و در آنها پادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خود مقاومت نمایند و تمامی قوت قوما و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند و اموال ایشان را تاراج کنند. ^{۱۲} در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای اخشورش پادشاه. ^{۱۳} و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قوما اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند.

^{۱۴} پس چاباران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوش نافذ شد. ^{۱۵} و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای نگین نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوش شادی و وجود نمودند، ^{۱۶} و برای یهودیان، روشنی و شادی و سرور و حرمت پدید آمد. ^{۱۷} و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم و فرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری از قوم های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

۹

استیلای یهودیان بر دشمنان

^۱ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم و فرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهود منتظر می بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. ^۲ و یهودیان در شهرهای خود در همه ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا برآنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازند و کسی با ایشان مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قوما مستولی شده بود. ^۳ و جمیع روسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای بر ایشان مستولی شده بود، ^۴ چونکه مردخای در خانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر می شد.

^۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هر چه خواستند، به عمل آوردند. ^۶ و یهودیان در دارالسلطنه شوش پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند. ^۷ و فرزند اطفا و دلفون و اسفاتا، ^۸ و فوراتا و ادلیا و اریداتا، ^۹ و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا، ^{۱۰} یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگذاشتند.

^{۱۱} در آن روز، عدد آتانی را که در دارالسلطنه شوش کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند. ^{۱۲} و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوش پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده اند. پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده اند؟ حال مسول توچیست که به تو داده خواهد شد و دیگر چه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟» ^{۱۳} استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوش می باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند.» ^{۱۴} و

پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوش نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند. ^{۱۵} و یهودیانی که در شوش بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوش کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگذاشتند. ^{۱۶} و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از بغضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. امادست خود را به تاراج نگذاشتند.

^{۱۷} این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ^{۱۸} و یهودیانی که در شوش بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ^{۱۹} بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می دارند و هدایا برای یکدیگر می فرستند.

^{۲۰} و مردخای این مطلب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، ^{۲۱} تا بر ایشان فریضه ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ^{۲۲} چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند.

^{۲۳} پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ^{۲۴} زیرا که هامان بن همدانای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فوریعی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ^{۲۵} اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند.

^{۲۶} از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده بود، ^{۲۷} یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریت خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب گلبت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند.

^{۲۸} و آن روزها را در همه طبقات و قبایل و ولایتها و شهرها بیاد آورند و نگاه دارند و این روزهای فوریم، از میان یهود منسوخ نشود و یادگاری آنها از ذریت ایشان نابود نگردد. ^{۲۹} و استر ملکه، دختر ایحایل و مردخای یهودی، به اقتدار تمام نوشتند تا این مراسم دوم را در باره فوریم برقرار نمایند. ^{۳۰} و مکتوبات، مشتمل بر بخنان سلامتی و امنیت نزد جمیع یهودیانی که در صد و بیست و هفت ولایت مملکت اخشورش بودند، فرستاد، ^{۳۱} تا این دو روز فوریم را در زمان معین آنها فریضه قرار دهند، چنانکه مردخای یهودی و استر ملکه بر ایشان فریضه قرار دادند و ایشان آن را بر ذمه خود و ذریت خویش گرفتند، به یادگاری ایام روزه و تضرع ایشان. ^{۳۲} پس سنن این فوریم، به فرمان استر فریضه شد و در گلبت مرقوم گردید.

۱۰

مردخای، وزیر پادشاه

^۱ و اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایر دریا جزیه گذارد، ^۲ و جمیع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟ ^۳ زیرا که مردخای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادتمندی قوم خویش را می طلبید و برای تمامی انبای جنس خود، بخنان صلح آمیز می گفت.

مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش را می‌طلبید و برای تمامی ابنای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

کتاب ایوب

مقدمه

۱ در زمین عوص، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می نمود. ۲ و برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند. ۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. ۴ و پسرانش می رفتند و در خانه هریکی از ایشان، در روزش مهمانی می کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می نمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند. ۵ و واقع می شد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر می رفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می نمود و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی، به شماره همه ایشان می گذرانید، زیرا ایوب می گفت: «شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می کرد.

امتحان اول ایوب

۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد. ۷ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن». ۸ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می کند». ۹ شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب بجان از خدا می ترسد؟ ۱۰ آیا تو گرد او و گردخانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصارنکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ ۱۱ لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود». ۱۲ خداوند به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، لیکن دستت را بر خود او دراز مکن». پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب می نوشیدند. ۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «گاوان شیار می کردند و ماده الاغان نزد آنها می چریدند. ۱۵ و سایبان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم». ۱۶ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم». ۱۷ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم». ۱۸ و او هنوز سخن می گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می خوردند و شراب می نوشیدند ۱۹ که اینک بادشدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه رازد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم».

۲۰ آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، بخیده کرد ۲۱ و گفت: «برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشت، خداوند داد و خداوند گرفت و نام خداوند متبارک باد». ۲۲ در این همه، ایوب نگاه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

۲

امتحان دوم ایوب

۱ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن». ۳ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر نمودی

که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از بدی اجتناب می‌نماید و تا الان کاملیت خود را قایم نگاه می‌دارد، هر چند مرا بر آن واداشتی که او را بی سبب اذیت رسانم.»^۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست، و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد.»^۵ لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.»^۶ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.»

^۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دملهای سخت مبتلا ساخت. ^۸ و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. ^۹ و زنش او را گفت: «آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر.»

^{۱۰} او وی را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بیایم و بدی را ناییم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود گناه نگرد.

دوستان ایوب

^{۱۱} و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بودند شنیدند، هریکی از مکان خود، یعنی یلفاز تیمانی و بلدل شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و با یکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند. ^{۱۲} و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هریک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشاندند. ^{۱۳} و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است.

۳

نوحه ایوب

^۱ و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد. ^۲ و ایوب متکلم شده، گفت: ^۳ «روزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت،^۴ آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنا نکند و روشنائی بر او نیابد. ^۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترسانند. ^۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فروگیرد و در میان روزهای سال شادی نکند، و به شماره ماهها داخل نشود. ^۷ اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود. ^۸ لغت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در برانگیزانیدن لویاتان ماهر می‌باشند. ^۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نور بکشد و نباشد، و مژگان بحر را نبیند، ^{۱۰} چونکه درهای رحم مادرم را نبست، و مشقت را از چشمانم مستور ساخت.»

^{۱۱} «چرا از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟^{۱۲} چرا زانوها مرا قبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟^{۱۳} زیرا تا بحال می‌خواهیدم و آرام می‌شدم. در خواب می‌بودم و استراحت می‌یافتم. ^{۱۴} با پادشاهان و مشیران جهان، که خرابه‌ها برای خویشتن بنا نموده،^{۱۵} یا با سروران که طلا داشتند، و خانه‌های خود را از نقره پر ساختند. ^{۱۶} یا مثل سقط پنهان شده نیستم می‌بودم، مثل بچه‌هایی که روشنائی را ندیدند. ^{۱۷} در آنجا شیریان از شورش باز می‌ایستند، و در آنجا خستگان می‌آرامند،^{۱۸} در آنجا اسیران در اطمینان با هم ساکنند، و آواز کارگزاران را می‌شنوند. ^{۱۹} کوچک و بزرگ در آنجا یک‌اند. و غلام از آقاایش آزاد است. ^{۲۰} چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟^{۲۱} که انتظار موت را می‌کشند و یافت نمی‌شود، و برای آن حفره می‌زنند بیشتر از گنجها. ^{۲۲} که شادی و ابتهاج می‌نمایند و مسرور می‌شوند چون قبر رای یابند؟^{۲۳} چرا نور داده می‌شود به کسی که راهش مستور است، که خدا اطرافش را مستور ساخته است؟^{۲۴} زیرا که ناله من، پیش از خوراکم می‌آید و نعره من، مثل آب ریخته می‌شود،^{۲۵} زیرا ترسی که از آن می‌ترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید. ^{۲۶} مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پریشانی بر من آمد.»

الیفاز

۱ و الیفاز تمانی در جواب گفت: ۲ «اگر کسی جرات کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند می‌آید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن باز ایستد؟ ۳ اینک بسیاری را ادب آموخته‌ای و دستهای ضعیف را تقویت داده‌ای. ۴ سخنان تو لغزنده را قائم داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی. ۵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده‌ای، تو را لمس کرده است و پیرانشان گشته‌ای. ۶ آیا توکل تو بر تقوای توییست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار تو نی؟ ۷ الان فکر کن! کیست که بی‌گناه هلاک شود؟ و راستان در جاکت تلف شدند؟ ۸ چنانکه من دیدم اتانی که شرارت را شیر می‌کنند و شقاوت را می‌کارند همان را می‌دروند. ۹ از نفخه خدا هلاک می‌شوند و از باد غضب او تپاه می‌گردند. ۱۰ غرش شیر و نعره سبع و دندان شیر بچه‌ها شکسته می‌شود. ۱۱ شیر ناز نابودن شکار هلاک می‌شود و بچه‌های شیر ماده پراکنده می‌گردند.

۱۲ «سخنی به من در خفا رسید، و گوش من آواز زبی از آن احساس نمود. ۱۳ در تفکرها از رویاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود، ۱۴ خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد. ۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم برخاست. ۱۶ در آنجا ایستاد، اما سیمایش را تشخیص نخردم. صورتی در پیش نظرم بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم ۱۷ که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟ ۱۸ اینک بر خادمان خود اعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می‌دهد. ۱۹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه‌های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده می‌شوند! ۲۰ از صبح تا شام خرد می‌شوند، تا به ابد هلاک می‌شوند و کسی آن را به‌خاطر نمی‌آورد. ۲۱ آیا طناب خیمه ایشان از ایشان کنده نمی‌شود؟ پس بدون حکمت می‌میرند.

۵

۱ «الان استغاثه کن و آیا کسی هست که تو را جواب دهد؟ و به کدامیک از مقدسان توجه خواهی نمود؟ ۲ زیرا غصه، احمق را می‌کشد و حسد، ابله را می‌میراند. ۳ من احمق را دیدم که ریشه می‌گرفت و ناگهان مسکن او را نفرین کردم. ۴ فرزندان او از امنیت دور هستند و در دروازه پامال می‌شوند و رهاننده‌ای نیست. ۵ که گرسنگان محصول او را می‌خورند، و آن را نیز از میان خارها می‌چینند، و دهان تله برای دولت ایشان باز است. ۶ زیرا که بلا از غبار درغی آید، و مشقت از زمین نمی‌روید. ۷ بلکه انسان برای مشقت مولود می‌شود، چنانکه شماره‌ها بالایم پرد. ۸ و لکن من نزد خدا طلب می‌کردم، و دعوی خود را بر خدا می‌سپردم، ۹ که اعمال عظیم و بی‌قیاس می‌کند و عجایب بی‌شمار، ۱۰ که بر روی زمین باران می‌باراند، و آب بر روی صخره‌ها جاری می‌سازد، ۱۱ تا مسکینان را به مقام بلند برساند، و ماتمیان به سلامتی سرفراشته شوند. ۱۲ که فکرهای حیل‌گران را باطل می‌سازد، به طوری که دستهای ایشان هیچ کار مفید نمی‌تواند کرد. ۱۳ که حکیمان را در حیل‌هایشان گرفتار می‌سازد، و مشورت مکاران منوش می‌شود. ۱۴ در روز به تاریکی بر می‌خورند و به وقت ظهر، مثل شب کورانه راه می‌روند. ۱۵ که مسکین را از شمشیر دهان ایشان، و از دست زور آور نجات می‌دهد. ۱۶ پس امید، برای ذلیل پیدا می‌شود و شرارت دهان خود را می‌بندد.

۱۷ «هان، خوشحال شخصی که خدا تنبیهش می‌کند. پس تادیب قادر مطلق را خوار بشمار. ۱۸ زیرا که او مجروح می‌سازد و التیام می‌دهد، و می‌کوبد و دست او شفا می‌دهد. ۱۹ در شش بلا، تو را نجات خواهد داد و در هفت بلا، هیچ ضرر بر تو نخواهد رسید. ۲۰ در لحظت تو را از موت فدیة خواهد داد، و در جنگ از دم شمشیر. ۲۱ از تازیانه زبان پنهان خواهی ماند، و چون هلاکت آید، از آن نخواهی ترسید. ۲۲ بر خرابی و تنگسالی خواهی خندیدی، و از وحوش زمین بزم نخواهی داشت. ۲۳ زیرا با سنگهای صحرا همداستان خواهی بود، و وحوش صحرا با تو صلح خواهند کرد. ۲۴ و خواهی دانست که خیمه تو این است، و مسکن خود را تجسس خواهی کرد و چیزی مفقود نخواهی یافت. ۲۵ و خواهی دانست که ذریعت کثیر است و اولاد تو مثل علف زمین. ۲۶ و در

شیخوخت به قبرخواهی رفت، مثل بافه گندم که در موسم برداشته می شود. ۲۷ اینک این را تفتیش نمودیم و چنین است، پس تو این را بشنو و برای خویشتن بدان.»

۶

ایوب

۱ و ایوب جواب داده، گفت: ۲ «کاش که غصه من سنجیده شود. و مشقت مرا در میزان با آن بگذارند. زیرا که الان از ریگ دریا سنگینتر است. از این سبب سخنان من بیپوده می باشد. ۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من است. و روح من زهر آنها را می آشامد، و ترسهای خدا بر من صف آرائی می کند. ۵ آیا گورخر با داشتن علف عرعر می کند؟ یا گاو بر آذوقه خودبانگ می زند؟ ۶ آیا چیز بی مزه، بی نمک خورده می شود؟ یا در سفیده تخم، طعم می باشد؟ ۷ جان من از لمس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است.»

۸ «کاش که مسالت من برآورده شود، و خدا آرزوی مرا به من بدهد! ۹ و خدا راضی شود که مرا خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرا منقطع سازد! ۱۰ آنگاه معذا مرا تسلی می شد و در عذاب الیم شاد می شدم، چونکه کلمات حضرت قدوس را انکار نمودم. ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبر نمایم؟ ۱۲ آیا قوت من قوت سنگها است؟ و یا گوشت من برنج است؟ ۱۳ آیا بالکل بی اعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده است؟ ۱۴ حق شکسته دل از دوستش رحم است، اگرچه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید. ۱۵ اما برادران من مثل نهرها مرا فریب دادند، مثل رودخانه وادیا که می گذرند. ۱۶ که از یخ سیاه فام می باشند، و برف در آنها مخفی است. ۱۷ وقتی که آب از آنها می رود، نابود می شوند. و چون گرماشود، از جای خود ناپدید می گردند. ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف می شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می گردند. ۱۹ کاروانیان تیما به آنها نگران بودند. قافله های سبا امید آن را داشتند. ۲۰ از امید خود نخل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرمند گشتند. ۲۱ زیرا که الان شما مثل آنها شده اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید. ۲۲ آیا گفتم که چیزی به من بخشید؟ یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟ ۲۳ یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیة دهید؟

۲۴ «مرا تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم. ۲۵ سخنان راستی چقدر زور آور است! اما تنبیه شما چه نتیجه می بخشد؟ ۲۶ آیا گمان می برید که سخنان را تنبیه می نماید و سخنان مایوس را که مثل باد است؟ ۲۷ یقین برای یتیم قرعه می اندازید و دوست خود را مال تجارت می شمارید. ۲۸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایند، و روبروی شما دروغ نخواهم گفت. ۲۹ برگردید و بی انصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت من قائم است. ۳۰ آیا در زبان من بی انصافی می باشد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی دهد؟

۷

۱ «آیا برای انسان بر زمین مجاهده ای نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدور نی؟ ۲ مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است، ۳ همچنین ماههای بطلالت نصیب من شده است، و شبهای مشقت برای من معین گشته. ۴ چون می خواهم می گویم: کی برخیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته می شوم. ۵ جسدم از کرها و باره های خاک ملبس است، و پوستم تراکیده و مقروح می شود. ۶ روزهایم از ماکوی جولا تیزرتر است، و بدون امید تمام می شود. ۷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید. ۸ چشم کسی که مرا می بیند دیگر به من نخواهد نگریست، و چشمانت برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود. ۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود می شود. همچنین کسی که به گور فرو می رود، برنی آید. ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او

را نخواهد شناخت. ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن می‌رانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد. ۱۲ آیا من دریا هستم یا نهنگ که بر من کشیکچی قرار می‌دهی؟ ۱۳ چون گفتم که تحت خوابم مرا تسلی خواهد داد و بستم شکایت مرا رفع خواهد کرد، ۱۴ آنگاه مرا به خوابها ترسان گردانیدی، و به رویاها مرا هراسان ساختی. ۱۵ به حدی که جانم خفه شدن را اختیار کرد و مرگ رایشتر از این استخوانهایم. ۱۶ کاهیده می‌شوم و غمی خواهم تا به ابد زنده بمانم. مرا ترک کن زیرا روزهایم نفسی است.

۱۷ «انسان چیست که او را عزت بخشی، و دل خود را با او مشغول سازی؟ ۱۸ و هر بامداد از اوتفقد ثنایی و هر لحظه او را بیازمائی؟ ۱۹ تا به کی چشم خود را از من برمی گردانی؟ مرا واگذار تا آب دهان خود را فرو برم. ۲۰ من نگاه کردم، اما با توای پاسبان بنی آدم چه کنم؟ برای چه مرا به جهت خود هدف ساخته‌ای، به حدی که برای خود بار سنگین شده‌ام؟ ۲۱ و چرا گاهم را نمی‌آمیزی، و خطایم را دور نمی‌سازی؟ زیرا که الان در خاک خواهم خوابید، و مرا تفحص خواهی کرد و نخواهم بود.»

۸

بلد

۱ پس بلد شوی در جواب گفت: ۲ «تا به کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟ ۳ آیا خداوند داوری را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟ ۴ چون فرزندان تو به او نگاه ورزیدند، ایشان را به دست عصیان ایشان تسلیم نمود. ۵ اگر تو به جد و جهد خدا را طلب می‌کردی و نزد قادر مطلق تضرع می‌نمودی، ۶ اگر پاک و راست می‌بودی، البته برای تو بیداری شد، و مسکن عدالت تو را برخورداری ساخت. ۷ و اگر چه ابتدایت صغیر می‌بود، عاقبت تو بسیار رفیع می‌گردید. ۸ زیرا که از قرنهای پیشین سوال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحص کردند توجه نما، ۹ چونکه ما دیروزی هستیم و هیچ غی دانیم، و روزهای ما سایه‌ای بر روی زمین است. ۱۰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و با تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟ ۱۱ آیا نی، بی‌خلاف می‌روید، یا قصب، بی‌آب غمی کند؟ ۱۲ هنگامی که هنوز سبزا است و بریده نشده، پیش از هر گاه خشک می‌شود. ۱۳ همچنین است راه جمیع فراموش کنندگان خدا. و امید ریاکار ضایع می‌شود، ۱۴ که امید او منقطع می‌شود، و اعتمادش خانه عنکبوت است. ۱۵ بر خانه خود تکیه می‌کند و غمی ایستد، به آن متمسک می‌شود و لیکن قائم نمی‌ماند. ۱۶ پیش روی آفتاب، تر و تازه می‌شود و شاخه هایش در باغش پهن می‌گردد. ۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ درهم بافته می‌شود، و بر سنگلاخ نگاه می‌کند. ۱۸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، می‌گوید: تو را غمی بینم. ۱۹ اینک خوشی طریقتش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید. ۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی‌شمارد، و شیریرادستگیری نمی‌نماید، ۲۱ تا دهان تو را از خنده پر کند، و لبهایت را از آواز شادمانی. ۲۲ خصمان توبه بختالت ملبس خواهند شد، و خیمه شیران نابود خواهد گردید.»

۹

ایوب

۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «یقین می‌دانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ ۳ اگر بخواهد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد. ۴ اودر ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ ۵ آنکه کوهها را منتقل می‌سازد و غمی فهمند، و در غضب خویش آنها را واژگون می‌گرداند، ۶ که زمین را از مکانش می‌جنباند، و ستونهایش متزلزل می‌شود. ۷ که آفتاب را امر می‌فرماید و طلوع غمی کند و ستارگان را مختوم می‌سازد. ۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می‌کند و بر موجهای دریای خرامد. ۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را افرید، و برجهای جنوب را ۱۰ که کارهای عظیم

بی قیاس را می کند و کارهای عجیب بی شمار را. ۱۱ اینک از من می گذرد و او را نمی بینم، و عبور می کند و او را احساس نمی نمایم. ۱۲ اینک او می رباید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه می کنی؟ ۱۳ خدا خشم خود را بازمی دارد و مددکاران رحب زیر او خم می شوند.

۱۴ «پس به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و سخنان خود را بگریزم تا با او مباحثه نمایم؟ ۱۵ که اگر عادل می بودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می نمودم. ۱۶ اگر او را می خواندم و مرا جواب می داد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است. ۱۷ زیرا که مرا به تبدادی خرد می کند و بی سبب، زخمهای مرا بسیار می سازد. ۱۸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا به تلخیایی پرمی کند. ۱۹ اگر دوباره قوت سخن گویم، اینک او قادر است؛ و اگر دوباره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ ۲۰ اگر عادل می بودم دهانم را مجرم می ساخت، و اگر کامل می بودم مرا فاسق می شمرد. ۲۱ اگر کامل هستم، خوشتن رانی شناسم، و جان خود را مکروه می دارم. ۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین می گویم که او صالح است و شریر را هلاک می سازد. ۲۳ اگر تازیانه ناگهان بکشد، به امتحان بی گناهان استزای کند. ۲۴ جهان به دست شیران داده شده است و روی حاکمش را می پوشانند. پس اگر چنین نیست، کیست که می کند؟ ۲۵ و روزهایم از پیک تیز رفتار تندرو تر است، می گریزد و نیکویی رانی بیند. ۲۶ مثل کشتیهای تیز رفتار می گریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید. ۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده رو شوم، ۲۸ از تمامی مشقتهای خود می ترسم و می دانم که مرا بی گناه نخواهی شمرد، ۲۹ چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجا زحمت بکشم؟ ۳۰ اگر خوشتن را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک کنم، ۳۱ آنگاه مرا در لجن فرو می ری، و رختهایم را مکروه می دارد. ۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم به محاکمه بیایم. ۳۳ در میان ما حکمی نیست که بر هر دوی ما دست بگذارد. ۳۴ کاش که عصای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا ترساند. ۳۵ آنگاه سخن می گفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.

۱۰

۱ «جانم از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان می سازم و در تلخی جان خود سخن می رانم. ۲ به خدا می گویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می کنی؟ ۳ آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت شیران بتابی؟ ۴ آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان می بینی؟ ۵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا ساهای تو مثل روزهای مرد است؟ ۶ که معصیت مرا تفحص می کنی و برای گناهانم تجسس می نمایی؟ ۷ اگرچه می دانی که شریر نیستم و از دست تو رهاننده ای نیست.

۸ «دستهای مرا جمیع و تمام سرشته است، و مرا آفریده است و آیا مرا هلاک می سازی؟ ۹ به یاد آور که مرا مثل سفال ساختی و آیا مرا به غباربری گردانی؟ ۱۰ آیا مرا مثل شیر زبختی و مثل پنیر، منجمد نساختی؟ ۱۱ مرا به پوست و گوشت ملبس نمودی و مرا با استخوانها و پپا بافتی. ۱۲ حیات و احسان به من عطا فرمودی و لطف تو روح مرا محافظت نمود. ۱۳ اما این چیزها را در دل خود پنهان کردی، و می دانم که اینها در فکرتو بود. ۱۴ اگر گناه کردم، مرا نشان کردی و مرا از معصیتم مبرا نخواهی ساخت. ۱۵ اگر شریر هستم وای بر من! و اگر عادل هستم سر خود را برخواهم افراشت، زیرا از اهانت پر هستم و مصیبت خود را می بینم! ۱۶ و اگر سرم (برافراشته شود، مثل شیر مرا شکار خواهی کرد و باز عظمت خود را بر من ظاهر خواهی ساخت. ۱۷ گواهان خود را بر من پی در پی می آوری و غضب خویش را بر من می افزایی و افواج متعاقب یکدیگر به ضد منند. ۱۸ پس برای چه مرا از رحم بیرون آوردی؟ کاش که جان می دادم و چشمی مرا نمی دید. ۱۹ پس می بودم، چنانکه نبودم و از

رحم مادرم به قبر برده می‌شدم. ۲۰ آیا روزهایم قلیل نیست؟ پس مرا ترک کن، و از من دست بردار تا اندکی گشاده روشوم، ۲۱ قبل از آنکه بروم به جایی که از آن برخوام گشت، به زمین ظلمت و سایه موت! ۲۲ به زمین تاریکی غلیظ مثل ظلمات، زمین سایه موت و بی ترتیب که روشنایی آن مثل ظلمات است.»

۱۱

صوفی

۱ و صوفی نعماتی در جواب گفت: ۲ «آیا به کثرت سخنان جواب نباید داد و مردپرگو عادل شمرده شود؟ ۳ آیا بی‌پوده گویی تو مردمان را ساکت کند و یا سخریه کنی و کسی تو را نخل نسازد؟ ۴ و می‌گویی تعلیم من پاک است، و من در نظر تو بی‌گناه هستم. ۵ و لیکن کاش که خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید، ۶ و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که در ماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گلهات تو را سزا داده است. ۷ آیا عمق‌های خدا را می‌توانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادر مطلق توانی رسید؟ ۸ مثل بلندبهای آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گود تر از هاویه است؛ چه توانی دانست؟ ۹ پیمایش آن از جهان طویل تر و از دریا پهن تر است. ۱۰ اگر سخت بگیرد و حبس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست که او را مانعت نماید؟ ۱۱ زیرا که بطالت مردم را می‌داند و شرارت را می‌بیند اگر چه در آن تامل نکند. ۱۲ و مرد جاهل آنوقت فهم می‌شود که بچه خرواحشی، انسان متولد شود. ۱۳ اگر تو دل خود را راست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی، ۱۴ اگر در دست تو شرارت باشد، آن را از خود دور کن، و بی‌انصافی در خیمه‌های تو ساکن نشود. ۱۵ پس یقین روی خود را بی‌عیب برخواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی ترسید. ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد، ۱۷ و روزگار تو از وقت ظهر روشن تر خواهد شد، و اگر چه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت. ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسس نموده، این خواهی خوابید. ۱۹ و خواهی خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود، و بسیاری تو را تملق خواهند نمود. ۲۰ لیکن چشمان شیران کاهیده می‌شود و ملجای ایشان از ایشان نابود می‌گردد و امید ایشان جان‌کندن ایشان است.»

۱۲

ایوب

۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «به درستی که شما قوم هستید، و حکمت با شما خواهد مرد. ۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی‌داند؟ ۴ برای رفیق خود مسخره گردیده‌ام. کسی که خدا را خوانده است و او را مستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است. ۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. مهیا شده برای هر که پایش بلغزد. ۶ خیمه‌های دزدان به سلامت است و آنانی که خدا را غضبناک می‌سازند این هستند، که خدای خود را در دست خود می‌آورند. ۷ «لیکن الان از بهایم پیرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهند نمود. ۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهند داد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید. ۹ کیست که از جمیع این چیزها نمی‌فهمد که دست خداوند آنها را به‌جا آورده است، ۱۰ که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟ ۱۱ آیا گوش سخنان را نمی‌آزماید، چنانکه کام خوراک خود را می‌چشد؟ ۱۲ نزد پیران حکمت است، و عمر دراز فطانت می‌باشد. ۱۳ لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن او است. ۱۴ اینک او منهدم می‌سازد و نمی‌توان بنا نمود. انسان را می‌بندد و نمی‌توان گشود. ۱۵ اینک آبهار باز می‌دارد و خشک می‌شود، و آنها را رهای کند و زمین را و ازگون می‌سازد. ۱۶ قوت و وجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است. ۱۷ مشیران را غارت زده می‌رباید، و حاکمان را احق می‌گرداند. ۱۸ بند پادشاهان را می‌گشاید و در کمر ایشان کمر بند می‌بندد. ۱۹ کاهنان را غارت زده می‌رباید، و زوراوران

راسرنگون می‌سازد. ۲۰ بلاغت معتمدین را نابودی گرداند، و فهم پیران را برمی‌دارد. ۲۱ اهانت را برنجیان می‌ریزد و کمر بند مقتدران را سست می‌گرداند. ۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف می‌سازد، و سایه موت را به روشنائی بیرون می‌آورد. ۲۳ امت‌ها را ترقی می‌دهد و آنها را هلاک می‌سازد، امت‌ها را وسعت می‌دهد و آنها را جلای وطن می‌فرماید. ۲۴ عقل روسای قوم‌های زمین را می‌رباید، و ایشان را در بیابان آواره می‌گرداند، جایی که راه نیست. ۲۵ در تاریکی کورانه راه می‌روند و نور نیست، و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان می‌گرداند.

۱۳

۱ «اینک چشم من همه این چیزها را دیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است. ۲ چنانکه شما می‌دانید من هم می‌دانم. و من کمتر از شما نیستم. ۳ لیکن می‌خواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم. ۴ اما شما دروغها جعل می‌کنید، و جمیع شما طبیبان باطل هستید. ۵ کاش که شما به کلی ساکت می‌شدید که این برای شما حکمت می‌بود. ۶ پس حجت مرا بشنوید. و دعوی لپایم را گوش گیرید. ۷ آیابرای خدا به بی‌انصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟ ۸ آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدادعوی خواهید کرد؟ ۹ آیا نیکو است که او شما را تفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره می‌نماید او را مسخره می‌سازید. ۱۰ البته شما را توبیخ خواهد کرد. اگر در خفا طرف داری نمایند. ۱۱ آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟ ۱۲ ذکرهای شما، مثل های غبار است. و حصارهای شما، حصارهای گل است.

۱۳ «از من ساکت شوید و من سخن خواهم گفتم. و هرچه خواهد، بر من واقع شود. ۱۴ چرا گوشت خود را با دندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟ ۱۵ اگرچه مرا بکشد، برای او انتظارخواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت. ۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد. زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی‌شود. ۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید. و دعوی من به گوشهای شما برسد. ۱۸ اینک الان دعوی خود را مرتب ساختم. و می‌دانم که عادل شمرده خواهم شد. ۱۹ کیست که بامن خصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد. ۲۰ فقطدو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور تو پنهان نخواهم ساخت. ۲۱ دست خود را از من دورکن. و هیبت تو مرا هراسان نسازد. ۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مراجواب بده. ۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان. ۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟ و مرا دشمن خود می‌شماری؟ ۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌گزینی؟ و کاه خشک را تعاقب می‌کنی؟ ۲۶ زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می‌نویسی، و گناهان جوانی‌ام را نصیب من می‌سازی. ۲۷ و پایهای مرا در کنده می‌گذاری، و جمیع راههایم را نشان می‌کنی و گرد کف پاهایم خط می‌کشی؛ ۲۸ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه پید خورده هستم.

۱۴

انسان که از زن زاییده می‌شود،

۱ «قلیل الایام و پر از زحمت است. ۲ مثل گل می‌روید و بریده می‌شود. و مثل سایه می‌گریزد و نمی‌ماند. ۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را می‌گشایی و مرا با خود به محاکمه می‌آوری؟ ۴ کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست. ۵ چونکه روزهایش مقدر است و شماره ماههایش نزد توست و حدی از برایش گذاشته‌ای که از آن تجاوز نتواند نمود. ۶ از او رو بگردان تا آرام گیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند.

۷ «زیرا برای درخت امید است که اگر بریده شود باز خواهد رویید، و رمونهایش نابود نخواهد شد. ۸ اگرچه ریشه‌اش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد. ۹ لیکن از بوی آب، رمونه می‌کند و مثل نهال نو، شاخه‌ها

می آورد. ۱۰ اما مردم می میرد و فاسد می شود و آدمی چون جان را سپارد کجا است؟ ۱۱ چنانکه آنها از دریا زایل می شود، و نهرها ضایع و خشک می گردد. ۱۲ همچنین انسان می خوابد و برگی خیزد، تانیتس شدن آسمانها بیدار نخواهند شد و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید. ۱۳ کاش که مرا در هاویه پنهان کنی؛ و تا غضبت فرو نشیند، مرا مستور سازی؛ و برآم زمانی تعیین نمایی تا مرا به یاد آوری. ۱۴ اگر مرد بمیرد باردیگر زنده شود؛ در تمامی روزهای مجاهده خود انتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد. ۱۵ تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد. ۱۶ اما الان قدمهای مرا می شماری و آیا برگاه من پاسبانی نمی کنی؟ ۱۷ معصیت من در کیسه مختوم است. و خطای مرا مسدود ساخته ای. ۱۸ به درستی کوهی که می افتد فانی می شود و صخره از مکانش منتقل می گردد. ۱۹ آب سنگهارا می ساید، و سیلهايش خاک زمین را می برد. همچنین امید انسان را تلف می کنی، ۲۰ بر او تا به ابد غلبه می کنی، پس می رود. روی او را تغییر می دهی و او را رها می کنی. ۲۱ پسرانش به عزت می رسند و او نمی داند. یا به ذلت می افتند و ایشان را به نظر نمی آورد. ۲۲ برای خودش فقط جسد او از درد بی تاب می شود. و برای خودش جان او ماتم می گیرد.»

۱۵

الیفاز

۱ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیا مرد حکیم از علم باطل جواب دهد؟ و بطن خود را از باد شرقی پر سازد؟ ۳ آیا به سخن بی فایده محاجه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی بخشد؟ ۴ اما تو خداترسی را ترک می کنی و تقوا را به حضور خدا ناقص می سازی. ۵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر می سازد و زبان حبله گران را اختیار می کنی. ۶ دهان خودت تو را ملزم می سازد و نه من، و لبهایت بر تو شهادت می دهد. ۷ آیا شخص اول از آدمیان زایده شده ای؟ و پیش از تلها به وجود آمده ای؟ ۸ آیا مشورت مخفی خدا را شنیده ای و حکمت را بر خود منحصر ساخته ای؟ ۹ چه می دانی که ما هم نمی دانیم؟ و چه می فهمی که نزد ما هم نیست؟ ۱۰ نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند. ۱۱ آیا تسلی های خدا برای تو کم است و کلام ملایم با تو؟ ۱۲ چرا دلت تو را می رباید؟ و چرا چشمانت را بر هم می زنی ۱۳ که روح خود را به ضد خدا بر می گردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون می آوری؟

۱۴ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟ ۱۵ اینک بر مقدسان خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست. ۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می نوشد. ۱۷ من برای تو بیان می کنم پس مرا بشنو. و آنچه دیده ام حکایت می نمایم. ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند، ۱۹ که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد، ۲۰ شریر در تمامی روزهایش مبتلای درد است. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم میا است. ۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بروی می آید. ۲۲ باور نمی کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مراقب است. ۲۳ برای نان می گردد و می گوید کجاست. و می داند که روزتاریکی نزد او حاضر است. ۲۴ تنگی و ضیق او را می ترساند، مثل پادشاه میهای جنگ بر او غلبه می نماید. ۲۵ زیرا دست خود را به ضد خدا دراز می کند و بر قادر مطلق تکیه می نماید. ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت می آورد، با گل میخهای سخت سپر خویش، ۲۷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شخم ملبس ساخته است. ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه های غیرمسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن می شود. ۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید. ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه هایش را خواهد خشکانید، و به نفعه دهان او زائل خواهد شد. ۳۱ به بطالت توکل ننماید و خود را فریب ندهد، والا بطالت اجرت او خواهد بود. ۳۲ قبل از رسیدن و قتش تمام ادا خواهد شد و شاخه او سبز نخواهد ماند. ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، ۳۴ زیرا که جماعت ریاکاران،

بی کس خواهند ماند، و خیمه های رشوه خواران را آتش خواهد سوزانید. ^{۳۵} به شقاوت حامله شده، معصیت را می زایند و شکم ایشان فریب را آماده می کند.»

۱۶

ایوب

^۱ پس ایوب در جواب گفت: ^۲ «بسیار چیزها مثل این شنیدم. تسلی دهندگان مزاحم همه شما هستید. ^۳ آیا سخنان باطل را انتہا نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک می کند؟ ^۴ من نیز مثل شمایی توانستم بگویم، اگر جان شما در جای جان من می بود، و سخنها به ضد شما ترتیب دهم، و سرخود را بر شما بجنبانم، ^۵ لیکن شما را به دهان خود تقویت می دادم و تسلی لہایم غم شما رافع می نمود.

^۶ «اگر من سخن گویم، غم من رفع نمی گردد؛ و اگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل می شود؟ ^۷ لیکن الان او مرا خسته نموده است. تو تمامی جماعت مرا ویران ساخته ای. ^۸ مرا سخت گرفتی و این بر من شاهد شده است. و لاغری من به ضد من برخاسته، و برویم شهادت می دهد. ^۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرد و مثل دشمن چشمان خود را بر من تیز کرده است. ^{۱۰} دهان خود را بر من گشوده اند، بر رخسار من به استحقار زده اند، به ضد من با هم اجتماع نموده اند. ^{۱۱} خدام را به دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به دست شیران افکنده است. ^{۱۲} چون در راحت بودم مرا پاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است. ^{۱۳} تیرهایش مرا احاطه کرد. گرده هام را پاره می کند و شفقت نمی نماید. و زهره مرا به زمین می ریزد. ^{۱۴} مرا زخم بر زخم، مجروح می سازد و مثل جبار، بر من حمله می آورد. ^{۱۵} بر پوست خود پلاس دوخته ام، و شاخ خود را در خاک خوار نموده ام. ^{۱۶} روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مرغانم سایه موت است. ^{۱۷} اگرچه هیچ بی انصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است. ^{۱۸} ای زمین خون مرا مپوشان، و استغاثه مرا آرام نباشد. ^{۱۹} اینک الان نیز شاهد من در آسمان است، و گواه من در اعلی علین. ^{۲۰} دوستانم مرا استهزا می کنند، لیکن چشمانم نزد خدا اشک می ریزد. ^{۲۱} و آیا برای انسان نزد خدا محاجه می کند، مثل بنی آدم که برای همسایه خود می نماید؟ ^{۲۲} زیرا سالهای اندک سپری می شود، پس به راهی که برمی گردم، خواهم رفت.

۱۷

^۱ «روح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من حاضر است. ^۲ به درستی که استهزا کنندگان نزد منند، و چشم من در منازعت ایشان دائم می ماند. ^۳ الان گرو بده و به جهت من نزد خود ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟ ^۴ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت. ^۵ کسی که دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد. ^۶ مرا نزدامت ها مثل ساخته است، و مثل کسی که بر رویش آب دهان اندازند شده ام. ^۷ چشم من از غصه کاهیده شده است، و تمامی اعضايم مثل سایه گردیده. ^۸ راستان به سبب این، حیران می مانند و صالحان خویشتن را بر ریاکاران برمی انگیزانند. ^۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک می شود، و کسی که دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهد نمود.

^{۱۰} «اما همه شما برگشته، الان بیاید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت. ^{۱۱} روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکرهای دلم منقطع شده است. ^{۱۲} شب را به روز تبدیل می کنند و باوجود تاریکی می گویند روشنائی نزدیک است. ^{۱۳} وقتی که امید دارم هاویه خانه من می باشد، و بستر خود را در تاریکی می گسترانم، ^{۱۴} و به

هلاکت می گویم تو پدر من هستی و به کرم که تو مادر و خواهر من می باشی. ^{۱۵} پس امید من بجا است؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟ ^{۱۶} تابنده های هاویه فرو می رود، هنگامی که با هم در خاک نزول نماییم.»

۱۸

بلد

^۱ پس بلد شوی در جواب گفت: ^۲ «تابه کی برای سخنان، دامای گسترانید؟ تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود. ^۳ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نمایم؟ ^۴ ای که در غضب خود خویشتن را پاره می کنی، آیا به خاطر تو زمین متروک شود، یا صخره از جای خود منتقل گردد؟ ^۵ البته روشنائی شیران خاموش خواهد شد، و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد. ^۶ در خیمه اوروشنائی به تاریکی مبدل می گردد، و چراغش براو خاموش خواهد شد. ^۷ قدمهای قوتش تنگ می شود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند. ^۸ زیرا به پایهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تله ها راه خواهد رفت. ^۹ تله پاشنه او را خواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت. ^{۱۰} دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه. ^{۱۱} ترسها از هر طرف او را هراسان می کند، و به او چسبیده، وی را می گریزند. ^{۱۲} شقاوت، برای او گرسنه است، و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است. ^{۱۳} اعضای جسد او را می خورد. نخست زاده موت، جسد او را می خورد. ^{۱۴} آنچه بر آن اعتماد می داشت، از خیمه او ربوده می شود، و خود او نزد پادشاه ترسها رانده می گردد. ^{۱۵} کسانی که از وی نباشند در خیمه او ساکن می گردند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده می شود. ^{۱۶} ریشه هایش از زیری خشکد، و شاخه اش از بالا بریده خواهد شد. ^{۱۷} یادگار او از زمین نابود می گردد، و در کوچه هاسم نخواهد داشت. ^{۱۸} از روشنائی به تاریکی رانده می شود. و او را از ربع مسکون خواهند گریزانید. ^{۱۹} او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریت خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند. ^{۲۰} متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر مقتدمین، ترس مستولی شده بود. ^{۲۱} به درستی که مسکن های شیران چنین می باشد، و مکان کسی که خدا را نمی شناسد مثل این است.»

۱۹

ایوب

^۱ پس ایوب در جواب گفت: ^۲ «تابه کی جان مرا می رنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده می سازید؟ ^۳ این ده مرتبه است که مرا مذمت نمودید، و نجات نمی کشید که با من سختی می کنید؟ ^۴ و اگر فی الحقیقه خطا کرده ام، خطای من نزد من می ماند. ^۵ اگر فی الواقع بر من تکبر نمائید و عار مرا بر من اثبات کنید، ^۶ پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است. ^۷ اینک از ظلم، تضرع می نمایم و مستجاب نمی شوم و استغاثه می کنم و دادرسی نیست. ^۸ طریق مرا حصار نموده است که از آن نمی توانم گذشت و بر راههای من تاریکی را گذارده است. ^۹ جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من برداشته، ^{۱۰} مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است. ^{۱۱} غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است. ^{۱۲} فوجهای او با هم می آیند و راه خود را بر من بلند می کنند و به اطراف خیمه من اردو می زنند.

^{۱۳} «برادرانم را از نزد من دور کرده است و آشنایانم از من بالکل بیگانه شده اند. ^{۱۴} خویشانم مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده اند. ^{۱۵} زیلان خانها و کنیزانم مرا غریب می شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده ام. ^{۱۶} غلام خود را صدا می کنم و مرا جواب نمی دهد، اگرچه او را به دهان خود التماس بکنم. ^{۱۷} نفس من نزد زخم مکرره شده است و تضرع من نزد اولاد رحم مادرم. ^{۱۸} بچه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند و چون برمی خیزم به ضد من حرف می زنند. ^{۱۹} همه اهل مشورتم از من نفرت می نمایند، و کسانی را که دوست می داشتم از

من برگشته‌اند. ۲۰ استخوانم به پوست و گوشتم چسبیده است، و با پوست دندانهای خود خلاصی یافته‌ام. ۲۱ بر من ترحم کنید! ترحم کنید شمای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس نموده است. ۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می‌کنید و از گوشت من سیر نمی‌شوید. ۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته می‌شد! کاش که در گنجایی ثبت می‌گردید، ۲۴ و با قلم آهنین و سرب بر صفحه‌ای تا به ابد کنده می‌شد! ۲۵ و من می‌دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد برخاست. ۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید. ۲۷ و من او را برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری. اگرچه کرده‌هایم در اندرونم تلف شده باشد. ۲۸ اگر بگویند چگونه بر او جفا نمائیم و حال آنکه اصل امر در من یافت می‌شود. ۲۹ پس از شمشیر برترسید، زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

۲۰

صوفی

۱ پس صوفی نعماتی در جواب گفت: ۲ «از این جهت فکرایم مرا به جواب دادن تحریک می‌کند و به این سبب، من تعجیل می‌نمایم. ۳ سرزنش تو بیخ خود را شنیدم، و از فطانت روح من مرا جواب می‌دهد. ۴ آیا این را از قدیم ندانستهای، از زمانی که انسان بر زمین قرارداده شد، ۵ که شادی شیران، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظه‌ای؟ ۶ اگرچه شوکت اوتا به آسمان بلند شود، و سر خود را تا به فلک برافرازد. ۷ لیکن مثل فضل خود تا به ابد هلاک خواهد شد، و بینندگان خواهند گفت: کجاست؟ ۸ مثل خواب، می‌برد و یافت نمی‌شود. و مثل رویای شب، او را خواهند گریزاند. ۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز بر او نخواهد نگرست. ۱۰ فرزندان نزد فقیران تذلل خواهند کرد، و دستپايش دولت او را پس خواهد داد. ۱۱ استخوانهایش از جوانی پر است، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید. ۱۲ اگرچه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند. ۱۳ اگرچه او را دریغ دارد و از دست ندهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد. ۱۴ لیکن خوراک او در احشایش تبدیل می‌شود، و در اندرونش زهرامی گردد. ۱۵ دولت را فرو برده است و آن را قی خواهد کرد، و خدا آن را از شکش بیرون خواهد نمود. ۱۶ اوزهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت. ۱۷ بر رودخانه‌ها نظر خواهند کرد، بر نه‌رها و جویهای شهد و شیر. ۱۸ ثمره زحمت خود را رد کرده، آن را فرو نخواهد برد، و بر حسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود. ۱۹ زیرا فقیران را زیون ساخته و ترک کرده است. پس خانه‌ای را که دزدیده است، بنا نخواهد کرد. ۲۰ «زیرا که در حرص خود قناعت را ندانست. پس از نغایس خود، چیزی استرداد نخواهد کرد. ۲۱ چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت. ۲۲ هنگامی که دولت او بی‌نهایت گردد، در تنگی گرفتاری می‌شود، و دست همه ذلیلان بر او استیلا خواهد یافت. ۲۳ در وقتی که شکم خود را پرمی‌کند، خدا حلد خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که می‌خورد آن را بر او خواهد بارانید. ۲۴ از اسلحه آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سفت. ۲۵ آن را می‌کشد و از جسدش بیرون می‌آید، و پیکان برقی از زهره‌اش درمی‌رود و ترسها بر او استیلا می‌یابد. ۲۶ تمامی تاریکی برای ذخیره او نگاه داشته شده است. و آتش ندمیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد. ۲۷ آسمانها عصیان را مکشوف خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهد برخاست. ۲۸ محصول خانه‌اش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت. ۲۹ این است نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقدر او از قادر مطلق.»

۲۱

۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «بشنوید، کلام مرا بشنوید. و این، تسلی شما باشد. ۳ با من تحمل نمایید تا بگویم، و بعد از گفتم استهزا نمایید. ۴ و اما من، آیا شکایتم نزد انسان است؟ پس چرا بی صبر نباشم؟ ۵ به من توجه کنید و تعجب نمایید، و دست به دهان بگذارید. ۶ هرگاه به یاد می آورم، حیران می شوم. و لرزه جسد مرا می گیرد. ۷ چرا شیران زنده می ماند، پیر می شوند و در توانایی قوی می گردند؟ ۸ ذریبت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار می شوند و اولاد ایشان در نظر ایشان. ۹ خانه های ایشان، از ترس این می باشد و عصبای خدا بر ایشان نمی آید. ۱۰ گاو نر ایشان جماع می کند و خطا نمی کند و گاو ایشان می زاید و سقط نمی نماید. ۱۱ بچه های خود را مثل گله بیرون می فرستند و اطفال ایشان رقص می کنند. ۱۲ با دف و عود می سرایند، و با صدای نای شادی می نمایند. ۱۳ روزهای خود را در سعادتندی صرف می کنند، و به لحظه ای به هاویه فرودمی روند. ۱۴ و به خدا می گویند: از ما دور شو زیرا که معرفت طریق تو را نمی خواهیم. ۱۵ قادر مطلق کیست که او را عبادت نمایم، و ما را چه فایده که از او استدعا نمایم. ۱۶ اینک سعادتندی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شیران از من دور باشد.

۱۷ «بسا چراغ شیران خاموش می شود و ذلت ایشان به ایشان می رسد، و خدا در غضب خود دردها را نصیب ایشان می کند. ۱۸ مثل سفال پیش روی باد می شوند و مثل کاه که گردباد پراکنده می کند. ۱۹ خدا گاهش را برای فرزندانش ذخیره می کند، و او را مکافات می رساند و خواهد دانست. ۲۰ چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید. ۲۱ زیرا که بعد از او در خانه اش او را چه شادی خواهد بود، چون عدد ماههایش منقطع شود؟ ۲۲ آیا خدا را علم توان آموخت؟ چونکه او بر اعلی علین داوری می کند. ۲۳ یکی در عین قوت خود می میرد، در حالی که بالکل در امنیت و سلامتی است. ۲۴ قدحهای او پر از شیر است، و مغز استخوانش تر و تازه است. ۲۵ و دیگری در تلخی جان می میرد و از نیکویی هیچ لذت نمی برد. ۲۶ اینها باهم در خاک می خوابند و گرمای ایشان را می پوشانند. ۲۷ اینک افکار شما رامی دایم و تدبیری که ناحق بر من می اندیشید. ۲۸ زیرا می گوید کجاست خانه امیر، و خیمه های مسکن شیران؟ ۲۹ آیا از راه گذریان نپرسیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی توانید نمود، ۳۰ که شیران برای روز ذلت نگاه داشته می شوند و در روز غضب، بیرون برده می گردند. ۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟ ۳۲ که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مزار او نگاهیانی خواهند کرد. ۳۳ کلوخهای وادی برایش شیرین می شود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او به شماره رفته اند. ۳۴ پس چگونه مراتلی باطل می دهید که در جوابهای شما محض خیانت می ماند!»

۲۲

الفیاض

۱ پس الفیاض تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیا مرد به خدا فایده برساند؟ البته مرد دانا برای خویشتن مفید است. ۳ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ می نماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او را فایده می شود؟ ۴ آیا به سبب ترس تو، تو را توبیخ می نماید؟ یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟ ۵ آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بی انتہائی، ۶ چونکه از برادران خود بی سبب گرو گرفتی و لباس برهنگان را کندی، ۷ به تشنگان آب ننوшاندی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟ ۸ امارد جبار، زمین از آن او می باشد و مرد عالیجاه، در آن ساکن می شود. ۹ بیوه زنان را تبی دست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید. ۱۰ بنابراین داما تو را احاطه می نماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب می سازد. ۱۱ یا تاریکی که آن را نمی بینی و سیلابها تو را می پوشانند. ۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سر ستارگان را بنگر چگونه عالی هستند. ۱۳ و تو می گویی خدا چه می داند و آیا از تاریکی غلیظ داوری تواند نمود؟ ۱۴ ابرها ستر اوست پس نمی بیند، و بردیره افلاک می خرامد. ۱۵ آیا طریق قدما را نشان کردی که مردمان شریر در آن سلوک نمودند، ۱۶ که قبل از زمان خود ربوده شدند، و اساس آنها مثل

نهر ریخته شد ۱۷ که به خدا گفتند: از ما دورشو و قادر مطلق برای ما چه تواند کرد؟ ۱۸ و حال آنگاه او خانه های ایشان را از چیزهای نیکو پر ساخت. پس مشورت شیران از من دور شود.

۱۹ «عادلان چون آن را ببینند، شادی خواهند نمود و بی گناهان بر ایشان استیزا خواهند کرد. ۲۰ آیا مقاومت کنندگان ما منقطع نشدند؟ و آتش بقیه ایشان را نسوزانید؟ ۲۱ پس حال با او انس بگیر و سالم باش. و به این منوال نیکویی به تو خواهد رسید. ۲۲ تعلیم را از دهانش قبول نما، و کلمات او را در دل خود بنه. ۲۳ اگر به قادر مطلق بازگشت نمایی، بنا خواهی شد. و اگر شرارت را از خیمه خود دور نمایی ۲۴ و اگر گنج خود را در خاک و طلای اوفیر را در سنگهای نهرها بگذاری، ۲۵ آنگاه قادر مطلق گنج تو و نقره خالص برای تو خواهد بود، ۲۶ زیرا در آنوقت از قادر مطلق تلذذ خواهی یافت، و روی خود را به طرف خدا برخوای افراشت. ۲۷ نزد او دعا خواهی کرد و او تو را اجابت خواهد نمود، و نذرهای خود را ادا خواهی ساخت. ۲۸ امری را جزم خواهی نمود و برایت برقرار خواهد شد، و روشنایی بر راههایت خواهد تابید. ۲۹ وقتی که ذلیل شونی، خواهی گفت: رفعت باشد، و فروتنان را نجات خواهد داد. ۳۰ کسی را که بی گناه نباشد خواهد رهانید، و به پاکی دستهای تو رهانیده خواهد شد.»

۲۳

ایوب

۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «امروز نیز شکایت من تلخ است، و ضرب من از ناله من سنگینتر. ۳ کاش می دانستم که او را بجا بیايم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم. ۴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می دادم، و دهان خود را از جثت ها پر می ساختم. ۵ سخنانی را که در جواب من می گفت می دانستم، و آنچه را که به من می گفت می فهمیدم. ۶ آیا به عظمت قوت خود با من مخاصمه می نمود؟ حاشا! بلکه به من التفات می کرد. ۷ آنگاه مرد راست با او محاجه می نمود و از داور خود تا به ابد نجات می یافتم. ۸ اینکه به طرف مشرق می روم و او یافت نمی شود و به طرف مغرب و او را نمی بینم. ۹ به طرف شمال جایی که او عمل می کند، و او را مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب می پوشاند و او را نمی بینم، ۱۰ زیرا او طریقی را که می روم می داند و چون مرا می آزماید، مثل طلا بیرون می آیم. ۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است و طریق او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم. ۱۲ از فرمان لهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم. ۱۳ لیکن او واحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او می خواهد، به عمل می آورد. ۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجا می آورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است. ۱۵ از این جهت از حضور او هراسان هستم، و چون تفکر می نمایم از او می ترسم، ۱۶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده. ۱۷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشدم، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.

۲۴

۱ «چونکه زمانها از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او را ملاحظه نمی کنند؟ ۲ بعضی هستند که حدود را منتقل می سازند و گله ها را غصب نموده، می چرانند. ۳ الاغهای یتیمان را می رانند و گاوپیوه زنان را به گرو می گیرند. ۴ فقیران را از راه منحرف می سازند، و مسکینان زمین جمیع خویشین را پنهان می کنند. ۵ اینکه مثل خرواحشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را می جویند و صحرا به ایشان نان برای فرزندان ایشان می رساند. ۶ علوفه خود را در صحرا درو می کنند و تا کستان شیران را خوشه چینی می نمایند. ۷ برهنه و بی لباس شب راه می برند و در سرما پوششی ندارند. ۸ از باران کوهها تر می شوند و از عدم پناهگاه، صحرها را در بغل می گیرند. ۹ و کسانی هستند که تیم را از پستان می ربایند و از فقیر گرو می گیرند. ۱۰ پس ایشان بی لباس و برهنه راه می روند و بافه ها را برمی دارند و گرسنه می مانند. ۱۱ در دروازه های آنها روغن می گیرند و

چرخشت آنها را با پمال می کنند و نشسته می مانند. ۱۲ از شهرآباد، نعره می زنند و جان مظلومان استغاثه می کند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد.

۱۳ «و دیگرانند که از نور متمردند و راه آن را نمی دانند. و در طریق هایش سلوک نمی نمایند. ۱۴ قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین را می کشد. و در شب مثل دزد می شود. ۱۵ چشم زنا کار نیز برای شام انتظار می کشد و می گوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می کشد. ۱۶ در تاریکی به خانه ها نقب می زنند و در روز، خویش را پنهان می کنند و روشنائی را نمی دانند، ۱۷ زیرا صبح برای جمیع ایشان مثل سایه موت است، چونکه ترسهای سایه موت را می دانند. ۱۸ آنها بر روی آبها سبک اند و نصیب ایشان بر زمین ملعون است، و به راه تا کستان مراجعت نمی کنند. ۱۹ چنانکه خشکی و گرمی آب برف را نابود می سازد، همچنین هاویه خطا کاران را. ۲۰ رحم (مادرش) او را فراموش می نماید و گرم، او را نوش می کند. و دیگر مذکور نخواهد شد، و شرارت مثل درخت بریده خواهد شد. ۲۱ زن عاقر را که نمی زاید می بلعد و به زن بیوه احسان نمی نماید، ۲۲ و اما خدا جباران را به قوت خود محفوظ می دارد. برمی خیزند اگرچه امید زندگی ندارند، ۲۳ ایشان را اطمینان می بخشد و بر آن تکیه می نمایند، اما چشمان او بر راههای ایشان است. ۲۴ اندک زمانی بلند می شوند، پس نیست می گردند و پست شده، مثل سایرین برده می شوند و مثل سر سنبله ها بریده می گردند، ۲۵ و اگر چنین نیست پس کیست که مرا تکذیب نماید و کلام مرا ناچیز گرداند؟»

۲۵

بلد

۱ پس بلد شوی در جواب گفت: ۲ «سلطنت و هیبت از آن اوست و سلامتی را در مکان های بلند خود ایجاد می کند. ۳ آیا افواج او شمرده می شود و کیست که نور او بر روی طلوع نمی کند؟ ۴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟ ۵ اینک ماه نیز روشنائی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند. ۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خرنده زمین و بنی آدم که مثل کرم می باشد.»

۲۶

ایوب

۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «شخص بی قوت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟ ۳ شخص بی حکمت را چه نصیحت نمودی؟ و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی! ۴ برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفخه کیست که از تو صادر شد؟ ۵ ارواح مردگان می لرزند، زیر آنها و ساکنان آنها. ۶ هاویه به حضور او عریان است، و ابدون را ستری نیست. ۷ شمال را بر جو پهن می کند، و زمین را بر نیستی آویزان می سازد. ۸ آنها را در ابرهای خود می بندد، پس ابر، زیر آنها چاک نمی شود. ۹ روی تخت خود را محبوب می سازد و ابرهای خویش را پیش آن می گستراند. ۱۰ به اطراف سطح آنها حد می گذارد تا کران روشنائی و تاریکی. ۱۱ ستونهای آسمان متزلزل می شود و از عتاب او حیران می ماند. ۱۲ به قوت خود دریا را به تلاطم می آورد، و به فهم خویش رهب را خرد می کند. ۱۳ به روح او آسمانها زینت داده شد، و دست او مارتیز روراست. ۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز آهسته ای درباره او می شنویم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»

۲۷

۱ و ایوب دیگر باره مثل خود را آورده، گفت: ۲ «به حیات خدا که حق برابر داشته و به قادر مطلق که جان مرا تلخ نموده است. ۳ که مادامی که جانم در من باقی است و نفخه خدا در بینی من می باشد، ۴ یقین لبهایم به بی انصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطق نخواهد نمود. ۵ حاشا از من که شما را تصدیق نمایم، و تا بمیرم کاملیت خویش را از خود دور نخواهم ساخت. ۶ عدالت خود را قایم نگاه می دارم و آن را ترک نخواهم نمود،

و دلم تازنده باشم، مرا مذمت نخواهد کرد. ^۷ دشمن من مثل شریر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطاکاران. ^۸ زیرا امید شریر چیست هنگامی که خدا او را منقطع می‌سازد؟ و حتی که خدا جان او را می‌گیرد؟ ^۹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟ ^{۱۰} آیا در قادر مطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات از خدا مسالت خواهد نمود؟

^{۱۱} «شما را درباره دست خدا تعلیم خواهد داد و از اعمال قادر مطلق چیزی مخفی نخواهم داشت. ^{۱۲} اینک جمیع شما این را ملاحظه کرده‌اید، پس چرا بالکل باطل شده‌اید. ^{۱۳} این است نصیب مرد شریر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادر مطلق می‌بایند. ^{۱۴} اگر فرزندان بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از نان سیر نخواهند شد. ^{۱۵} باز ماندگان او از وبا دفن خواهند شد، و بیوه‌زنانش گریه خواهند کرد. ^{۱۶} اگرچه نقره را مثل غبار اندوخته کند، و لباس را مثل گل آماده سازد. ^{۱۷} او آماده می‌کند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود. ^{۱۸} خانه خود را مثل بید بنا می‌کند، و مثل سایبانی که دشتبان می‌سازد ^{۱۹} او دولتند می‌خواهد اما دفن نخواهد شد. چشمان خود را می‌گشاید و نیست می‌باشد. ^{۲۰} ترسها مثل آب او را فرو می‌گیرد، و گردباد او را در شب می‌رباید. ^{۲۱} باد شرقی او را برمی‌دارد و نابود می‌شود و او را از مکانش دوری اندازد، ^{۲۲} زیرا خدا (بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگرچه اومی خواهد از دست وی فرار کرده، بگریزد. ^{۲۳} مردم کنه‌های خود را بر او بهم می‌زنند و او را از مکانش صفیر زده، بیرون می‌کنند.

۲۸

^۱ «یقین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است که آن را قال می‌گذارند. ^۲ آهن از خاک گرفته می‌شود و مس از سنگ گداخته می‌گردد. ^۳ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام تفحص می‌نمایند، تابه سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت. ^۴ کافی دور از ساکنان زمین می‌کنند، از راه گذریان فراموش می‌شوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحرک می‌گردند. ^۵ از زمین نان بیرون می‌آید، و ژرفیایش مثل آتش سرنگون می‌شود. ^۶ سنگهایش مکان یاقوت کبود است. و ششهای طلا دارد. ^۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی‌داند، و چشم شاهین آن را ندیده است، ^۸ و جانوران درنده بر آن قدم نزده‌اند، و شیر غران بر آن گذر نکرده. ^۹ دست خود را به سنگ خارا دراز می‌کنند، و کوهها را از بین بر می‌کنند. ^{۱۰} نهرها از صخره‌ها می‌کنند و چشم ایشان هر چیز نفیس را می‌بیند. ^{۱۱} نهرها را از تراوش می‌بندند و چیزهای پنهان شده را به روشنائی بیرون می‌آورند. ^{۱۲} اما حکمت از کجا پیدا می‌شود؟ و جای فطانت کجا است؟ ^{۱۳} انسان قیمت آن را نمی‌داند و در زمین زندگان پیدا نمی‌شود. ^{۱۴} لجه می‌گوید که در من نیست، و دریا می‌گوید که نزد من نمی‌باشد. ^{۱۵} زر خالص به عوض داده نمی‌شود و نقره برای قیمتش سنجیده نمی‌گردد.

^{۱۶} به زر خالص اوفیر آن را قیمت نتوان کرد، و نه به جزع گرانها و یاقوت کبود. ^{۱۷} با طلا و آبگینه آن را برابر نتوان کرد، و زبورهای طلای خالص بدل آن نمی‌شود. ^{۱۸} مرجان و بلور مذکور نمی‌شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است. ^{۱۹} زیرج حبش با آن مساوی نمی‌شود و به زر خالص سنجیده نمی‌گردد. ^{۲۰} پس حکمت از کجا می‌آید؟ و مکان فطانت کجا است؟ ^{۲۱} از چشم تمامی زندگان پنهان است، و از مرغان هوا مخفی می‌باشد. ^{۲۲} بدون و موت می‌گویند که آوازه آن را به گوش خود شنیده‌ایم. ^{۲۳} خدا راه آن را درک می‌کند و او مکانش را می‌داند. ^{۲۴} زیرا که او تا کرانه‌های زمین می‌نگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است می‌بیند. ^{۲۵} تا وزن از برای با در قرار دهد، و آنها را به میزان پیماید. ^{۲۶} هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای سهام رعد، ^{۲۷} آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد. آن رامپا ساخت و هم تفتیشش نمود. ^{۲۸} و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است، و ازبیدی اجتناب نمودن، فطانت می‌باشد.»

۲۹

۱ وایوب باز مثل خود را آورده، گفت: ۲ «کاش که من مثل ماههای پیش می بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می داشت. ۳ هنگامی که چراغ او بر سر من می تابید، و با نور او به تاریکی راه می رفتم. ۴ چنانکه در روزهای کارانی خود می بودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من می ماند. ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می بود، و فرزندانم به اطراف من می بودند. ۶ حتی که قدمای خود را با کره می شستم و صفزه، نهرهای روغن را برای من می ریخت. ۷ چون به دروازه شهر بیرون می رفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر می ساختم. ۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می ساختند، و پیران برخاسته، می ایستادند. ۹ سروران از سخن گفتن بازمی ایستادند، و دست به دهان خود می گذاشتند. ۱۰ آواز شریفان ساکت می شد و زبان به کام ایشان می چسبید. ۱۱ زیرا گویی که مرا می شنید، مرا خوشحال می خواند و چشمی که مرا می دید، برایم شهادت می داد. ۱۲ زیرا فقری که استغاثه می کرد او را می رها نیدم، و یتیمی که نیز معاون نداشت. ۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می رسید و دل بیوه زن را خوش می ساختم. ۱۴ عدالت را پوشیدم و مرا ملبس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود. ۱۵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای. ۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوائی را که نمی دانستم، تفحص می کردم. ۱۷ دندانهای آسیای شیر را می شکستم و شکار را از دندانهایش می ربودم.

۱۸ «و می گفتم، در آشیانه خود جان خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت. ۱۹ ریشه من به سوی آنها کشیده خواهد گشت، و شبنم بر شاخه هایم ساکن خواهد شد. ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کجاستم در دستم نو خواهد ماند. ۲۱ مرا می شنیدند و انتظاری کشیدند، و برای مشورت من ساکت می ماندند. ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی گفتند و قول من بر ایشان فرو می چکید. ۲۳ و برای من مثل باران انتظار می کشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین بازمی کردند. ۲۴ اگر بر ایشان می خندیدم باور نمی کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی ساختند. ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می نشستم، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن می بودم، و مثل کسی که نوحه گران را تسلی می بخشد.

۳۰

۱ «و اما الان کسانی که از من خرد سالتزند بر من استهزا می کنند، که کراهت می داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم. ۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود، ۳ از احتیاج و قحطی بی تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می خاییدند. ۴ خبازی را در میان پوته ها می چیدند، و ریشه شورگاه نان ایشان بود. ۵ از میان مردمان (رانده می شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاومی کردند. ۶ در گریه های وادیا ساکن می شدند. در حفره های زمین و در صفزه ها. ۷ در میان پوته ها عرعر می کردند، زیر خارها با هم جمع می شدند. ۸ ابنای احمقان و ابنای مردم بی نام، بیرون از زمین رانده می گردیدند. ۹ و اما الان سرود ایشان شده ام و از برای ایشان ضرب المثل گردیده ام. ۱۰ مرا مکروه داشته، از من دوری شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، بازمی ایستند. ۱۱ چونکه زه را بر من باز کرده، مرا مبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند. ۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، باهایم را از پیش در می برند، و راههای هلاکت خویش را بر من میا می سازند. ۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیت اقدام می نمایند، و خود معاونی ندارند. ۱۴ گویا از ثله های وسیع می آیند، و از میان خرابه ها بر من هجوم می آورند. ۱۵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می کنند، و فیروزی من مثل ابر می گردد. ۱۶ و الان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است. ۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می شود، و پیهام

آرام ندارد. ۱۸ از شدت سختی لباس متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می‌گیرد. ۱۹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام.

۲۰ «نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی‌کنی، و برمی‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی. ۲۱ خویشتن را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده‌ای، با قوت دست خود به من جفا می‌نمایی. ۲۲ مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرادر تندباد پراکنده ساختی. ۲۳ زیرا می‌دانم که مرا به موت باز خواهی گردانید، و به خانه‌ای که برای همه زندگان معین است. ۲۴ یقین بر توده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی در بلا گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی‌کند؟ ۲۵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی‌کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی‌شد. ۲۶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نورکشیدم ظلمت رسید. ۲۷ احشایم می‌جوشد و آرام نمی‌گیرد، و روزهای مصیبت مرا در گرفته است. ۲۸ ماتم گمان بی‌آفتاب گردش می‌کنم و در جماعت برخاسته، تضرع می‌نمایم. ۲۹ برادرشغالان شده‌ام، و رفیق شترمرغ گردیده‌ام. ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است. ۳۱ بر بطن من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

۳۱

۱ «با چشمان خود عهد بسته‌ام، پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم؟ ۲ زیرا قسمت خدا از اعلی‌ چپست؟ و نصیب قادر مطلق، از اعلی‌ علین؟ ۳ آیا آن برای شیرینان هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نی؟ ۴ آیا او راههای مرا نمی‌بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی‌شمارد؟ ۵ اگر با دروغ راه می‌رفتم یا پایهایم با فریب می‌شتابید، ۶ مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرا بداند. ۷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلم در پی چشمانم رفته، و لکه‌ای به دستپایم چسبیده باشد، ۸ پس من کشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از ریشه کنده شود. ۹ اگر قلم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایه خود در کین نشسته باشم، ۱۰ پس زن من برای شخصی دیگر آسیا کند، و دیگران بر او خنم شوند. ۱۱ زیرا که آن قباح می‌بود و تقصیری سزاوار حکم داوران. ۱۲ چونکه این آنتی می‌بود که تا ابدون می‌سوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه می‌کند. ۱۳ اگر دعوی بنده و کنیز خود را رد می‌کردم، هنگامی که بر من مدعی می‌شدند. ۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟ ۱۵ آیا آن کس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نساخت؟

۱۶ «اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه‌زنان را تار گردانیده، ۱۷ اگر قلمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول ننموده، ۱۸ و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش می‌یافت، و از بطن مادرم بیوه‌زن را رهبری می‌نمودم. ۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش، ۲۰ اگر کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده، ۲۱ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه می‌دیدم، ۲۲ پس بازوی من از کتفم می‌فتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود. ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می‌بود و به سبب کبربایی او توانایی نداشتم. ۲۴ اگر طلا را امید خود می‌ساختم و به زر خالص می‌گفتم تو اعتماد من هستی، ۲۵ اگر از فراوانی دولت خویش شادی می‌نمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود، ۲۶ اگر چون آفتاب می‌تابید بر آن نظری کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیری کرد. ۲۷ و دل من خفیه فریفته می‌شد و دهانم دستم را می‌بوسید. ۲۸ این نیز گاهی مستوجب قصاص می‌بود زیرا خدای متعال را منکرمی شدم. ۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی

می کردم یا حینی که بلا به او عارض می شد و جدی نمودم،^{۳۰} و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن باز داشته، بر جان او لعنت را سوال ننمودم.^{۳۱} اگر اهل خیمه من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد،^{۳۲} غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می گشودم.^{۳۳} اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصیان خویش را در سینه خود مخفی می ساختم،^{۳۴} از این جهت که از انبوه کثیری ترسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان می ساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم.^{۳۵} کاش کسی بود که مرا می شنید، اینک امضای من حاضر است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک گنجایی که مدعی من نوشته است.^{۳۶} یقین که آن را بر دوش خود بری داشتم و مثل تاج بر خود می بستم.^{۳۷} شماره قدمهای خود را برای اویان می کردم و مثل امیری به او تقرب می جستم.^{۳۸} اگر زمین من بر من فریاد می کرد و مرزهایش با هم گریه می کردند،^{۳۹} اگر محسولاتش را بدون قیمت می خوردم و جان مالکانش را تلف می نمودم،^{۴۰} پس خارا به عوض گندم و کرکاس به عوض جو بروید.»

سخنان ایوب تمام شد.

۳۲

^۱ پس آن سه مرد از جواب دادن به ایوب باز ماندند چونکه او در نظر خود عادل بود.^۲ آنگاه خشم الیو این برکنیل بوزی که از قبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر ایوب افروخته گردید، از این جهت که خویش را از خدا عادلتر می نمود.^۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این جهت که هر چند جواب نمی یافتند، اما ایوب را مجرم می شمرندند.^۴ و الیو از سخن گفتن با ایوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند.^۵ اما چون الیو دید که به زبان آن سه مرد جوانی نیست، پس خشمش افروخته شد.^۶ و الیو این برکنیل بوزی به سخن آمده، گفت: «من در عمر صغیر هستم، و شما موسفید، بنابراین ترسیده، جرات نکردم که رای خود را برای شما بیان کنم.»^۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید.^۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه قادر مطلق، ایشان را فطانت می بخشد.^۹ بزرگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را می فهمند.^{۱۰} بنابراین می گویم که مرا بشنوی. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.^{۱۱} اینک از سخن گفتن با شما درنگ نمودم، و براهین شما را گوش گرفتم. تا سخنان را کاوش گردید.^{۱۲} و من در شما تامل نمودم و اینک کسی از شما نبود که ایوب را ملزم سازد. یا سخنان او را جواب دهد.^{۱۳} مبدا بگوید که حکمت را دریافت نموده ایم، خدا او را مغلوب می سازد و نه انسان.^{۱۴} زیرا که سخنان خود را به ضد من ترتیب نداده است، و به سخنان شما او را جواب نخواهم داد.^{۱۵} ایشان حیران شده، دیگر جواب ندادند، و سخن از ایشان منقطع شد.^{۱۶} پس آیا من انتظار بکشم چونکه سخن نمی گویند؟ و ساکت شده، دیگر جواب نمی دهند؟^{۱۷} پس من نیز از حصه خود جواب خواهم داد، و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود.^{۱۸} زیرا که از سخنان، مملو هستم. و روح باطن من، مرا به تنگ می آورد.^{۱۹} اینک دل من مثل شرابی است که مفتوح نشده باشد، و مثل مشکهای تازه نزدیک است بترکد.^{۲۰} سخن خواهم راند تا راحت یابم و لبهای خود را گشوده، جواب خواهم داد.^{۲۱} حاشا از من که طرفداری نمایم و به احدی کلام تملق آمیز گویم.^{۲۲} چونکه به گفتن سخنان تملق آمیز عارف نیستم. والا خالقم مرا به زودی خواهد برداشت.

۳۳

^۱ «لیکن ای ایوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من گوش بگیر.»^۲ اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانم در کامم متکلم شد.^۳ کلام من موافق راستی قلبم خواهد بود. و لبهام به معرفت خالص تنطق

خواهد نمود. ^۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است. ^۵ اگر می‌توانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست. ^۶ اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل سرشته شده‌ام. ^۷ اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید، و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد.

^۸ «یقین در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تو را شنیدم ^۹ که گفتی من زکی و بی‌تقصیر هستم. من پاک هستم و در من گاهی نیست. ^{۱۰} اینک او علت‌ها بر من می‌جوید. و مرا دشمن خودی می‌شمارد. ^{۱۱} پایا بیا که در کننده می‌گذارد و همه راه‌هایم را مراقبت می‌نماید. ^{۱۲} هان در این امر تو صادق نیستی. من تو را جواب می‌دهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است. ^{۱۳} چرا با او معارضه می‌نمایی، از این جهت که از همه اعمال خود اطلاع نمی‌دهد؟ ^{۱۴} زیرا خدا یک دفعه تکلم می‌کند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی‌نماید. ^{۱۵} در خواب، در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستوی می‌شود، حینی که در بستر خود در خواب می‌باشد. ^{۱۶} آنگاه گوش‌های انسان را می‌گشاید و تادیب ایشان را ختم می‌سازد. ^{۱۷} تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکبر را از مردمان بپوشاند.

^{۱۸} جان او را از حفره نگاه می‌دارد و حیات او را از هلاکت شمشیر. ^{۱۹} بادر در بستر خود سرزنش می‌یابد، و اضطراب دائمی در استخوان‌های وی است. ^{۲۰} پس جان او را مرگ می‌دارد و نفس او خوراک لطیف را. ^{۲۱} گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی‌شود و استخوان‌های وی که دیده نمی‌شد برهنه گردیده است. ^{۲۲} جان او به حفره نزدیک می‌شود و حیات او به هلاک کنندگان.

^{۲۳} «اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان راست است به وی اعلان نماید، ^{۲۴} آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نمودم. ^{۲۵} گوشت او از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت. ^{۲۶} نزد خدا دعا کرده، او را مستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود. ^{۲۷} پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. ^{۲۸} نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد، و جان من، نور را مشاهده می‌کند. ^{۲۹} اینک همه این چیزها را خدایه عمل می‌آورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان. ^{۳۰} تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نوزندگان، منور سازد. ^{۳۱} ای ایوب متوجه شده، مرا استماع نما، و خاموش باش تا من سخن رانم. ^{۳۲} اگر سخنی داری به من جواب بده، متکلم شوی زیرا می‌خواهم تو را مبری سازم. ^{۳۳} و اگر نه، تو مرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

۳۴

^۱ پس البه تکلم نموده، گفت: ^۲ «ای حکیمان سخنان مرا بشنوید، وای عارفان، به من گوش گیرید. ^۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان می‌کند، چنانکه کام، طعام را ذوق می‌نماید. ^۴ انصاف را برای خود اختیار کنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم. ^۵ چونکه ایوب گفته است که بی‌گناه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است. ^۶ هر چند انصاف با من است دروغ‌گو شمرده شده‌ام، و هر چند بی‌تقصیرم، جراحت من علاج ناپذیر است. ^۷ کدام شخص مثل ایوب است که سخریه را مثل آب می‌نوشد ^۸ که در رفاقت بدکاران سالک می‌شود، و با مردان شریر رفتار می‌نماید. ^۹ زیرا گفته است انسان رافیده‌ای نیست که رضامندی خدا را بجوید. ^{۱۰} پس الان ای صاحبان فطانت مرا بشنوید، حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید.

^{۱۱} زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات می‌دهد، و بر هر کس موافق راهش می‌رساند. ^{۱۲} و به درستی که خدا بدی نمی‌کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی‌سازد. ^{۱۳} کیست که زمین را به او تفویض نموده، و کیست که تمامی ربع مسکون را به او سپرده باشد. ^{۱۴} اگر او دل خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفخه خویش را نزد خود بازگیرد، ^{۱۵} تمامی بشر با هم هلاک می‌شوند و انسان به خاک راجع می‌گردد. ^{۱۶} پس

اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده. ^{۱۷} آیا کسی که از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسناد می دهی؟ ^{۱۸} آیا به پادشاه گفته می شود که لثم هستی، یا به نجیبان که شیر می باشی؟ ^{۱۹} پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی نماید و دولتند را بر فقیر ترجیح نمی دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی اند. ^{۲۰} در لحظه ای در نصف شب می میرند. قوم مشوش شده، می گذرند، و زورآوران بی واسطه دست انسان هلاک می شوند.

^{۲۱} «زیرا چشمان او بر راههای انسان می باشد، و تمامی قدمهایش را می نگیرد. ^{۲۲} ظلمتی نیست و سایه موت نی، که خطا کاران خویشتن را در آن پنهان نمایند. ^{۲۳} زیرا اندک زمانی بر احدى تأمل نمی کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید. ^{۲۴} زورآوران را بدون تفحص خرد می کند، و دیگران را به جای ایشان قرار می دهد. ^{۲۵} هرآینه اعمال ایشان را تشخیص می نماید، و شبانگاه ایشان را واژگون می سازد تا هلاک شوند. ^{۲۶} به جای شیران ایشان را می زند، در مکان نظرکنندگان. ^{۲۷} از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همه طریقه های وی تأمل نمودند. ^{۲۸} تا فریاد فقیر را به او برسانند، و اوفغان مسکینان را بشنود. ^{۲۹} چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را پیوشاند کیست که او را تواند دید. خواه به امتی خواه به انسانی مساوی است، ^{۳۰} تا مردمان فاجر سلطنت نمایند و قوم را به دام گرفتار نسازند. ^{۳۱} لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزایافتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید. ^{۳۲} و آنچه را که نمی بینم تو به من پیاموز، و اگر گناه کردم باردیگر نخواهم نمود. ^{۳۳} آیا بر حسب رای تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تو رد می کنی پس تو اختیار کن و نه من. و آنچه صواب می دانی بگو. ^{۳۴} صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا می شنود ^{۳۵} که ایوب بدون معرفت حرف می زند و کلام او از روی تعقل نیست. ^{۳۶} کاش که ایوب تا به آخر آزموده شود، زیرا که مثل شیران جواب می دهد. ^{۳۷} چونکه برگاه خود طغیان را مزید می کند و در میان مادستک می زند و به ضد خدا سخنان بسیاری می گوید.»

۳۵

و الیو باز متکلم شده، گفت:

^۱ «آیا این را انصاف می شماری که گفتمی من از خدا عادل تر هستم؟ ^۲ زیرا گفته ای برای توجه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از گناه منفعت خواهم یافت. ^۳ من تو را جواب می گویم و رفقایات را با تو. ^۴ به سوی آسمانها نظر کن و بین و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلندترند. ^۵ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟ ^۶ اگر بی گناه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟ ^۷ شرارت تو به مردی چون تو (ضرر می رساند) و عدالت تو به بنی آدم (فایده می رساند). ^۸ از کثرت ظلمها فریاد برمی آورند و از دست زورآوران استغاثه می کنند، ^۹ و کسی نمی گوید که خدای آفریننده من کجا است که شبانگاه سروده های می بخشد ^{۱۰} و ما را از بهایم زمین تعلیم می دهد، و از پرندگان آسمان حکمت می بخشد. ^{۱۱} پس به سبب تکبر شیران فریادی کنند اما او اجابت نمی نماید، ^{۱۲} زیرا خدا بطالت را نمی شنود و قادر مطلق بر آن ملاحظه نمی فرماید. ^{۱۳} هرچند می گویی که او را نمی بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او باش. ^{۱۴} و اما الان از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی کند و به کثرت نگاه اعتنا نمی نماید، ^{۱۵} از این جهت ایوب دهان خود را به بطالت می گشاید و بدون معرفت سخنان بسیار می گوید.»

۳۶

^۱ و الیو باز گفت: ^۲ «برای من اندکی صبر کن تا تو را اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است. ^۳ علم خود را از دور خواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود. ^۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد تو حاضر است. ^۵ اینک خدا قلیدر است و کسی را هانت نمی کند و در قوت

عقل قادر است. ۶ شیر را زنده نگاه نمی دارد و داد مسکینان را می دهد. ۷ چشمان خود را از عادلان بر نمی گرداند، بلکه ایشان را با پادشاهان بر کرسی تا به ابد می نشاند، پس سرافراشته می شوند. ۸ اما هرگاه به زنجیرهای بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند، ۹ آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می نمایاند و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نموده اند، ۱۰ و گوشه‌ای ایشان را برای تادیب بازی می کند، و امری فرماید تا از نگاه بازگشت نمایند. ۱۱ پس اگر بشنوند و او را عبادت نمایند، ایام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی. ۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد. ۱۳ اما آنانی که در دل، فاجرند غضب را ذخیره می نمایند، و چون ایشان را می بندد استغاثه نمی نمایند. ۱۴ ایشان در عنفوان جوانی می میرند و حیات ایشان با فاسقان (تلف می شود). [۱۵] مصیبت کشان را به مصیبت ایشان نجات می بخشد و گوش ایشان را در تنگی باز می کند.

۱۶ «پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می آورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود وزاد سفره تو از فریبی مملو می شد، ۱۷ و تو از داوری شیر پر هستی، لیکن داوری و انصاف باهم ملتصقند. ۱۸ باحذر باش مبادا خشم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را منحرف سازد. ۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ فی، نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را. ۲۰ برای شب آرزومند باش، که امت ها را از جای ایشان می برد. ۲۱ با حذر باش که به گاه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده ای. ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال می باشد. کیست که مثل او تعلیم بدهد؟ ۲۳ کیست که طریق او را به او تفویض کرده باشد؟ و کیست که بگوید تو بی انصافی نموده ای؟ ۲۴ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گویی که درباره آنها مردمان می سرایند. ۲۵ جمیع آدمیان به آنها می نگرند. مردمان آنها را از دور مشاهده می نمایند. ۲۶ اینک خدا متعال است و او را نمی شناسیم. و شماره سالهای او را نتحصى توان کرد. ۲۷ زیرا که قطره های آب را جذب می کند و آنها باران را از بخارات آن می چکاند. ۲۸ که ابرها آن را به شدت می ریزد و بر انسان به فراوانی می تراود. ۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می شوند، یارعهای خیمه او را بداند؟ ۳۰ اینک نور خود را بر آن می گستراند. و عمق های دریا را می پوشاند. ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قوم ها را داوری می کند، و رزق را به فراوانی می بخشد. ۳۲ دستهای خود را بر بقی می پوشاند، و آن را بر هدف ماموری سازد. ۳۳ رعدش از او خبر می دهد و مواشی از برآمدن او اطلاع می دهند.

۳۷

۱ «از این نیز دل می لرزد و از جای خود متحرک می گردد. ۲ گوش داده، صدای آواز او را بشنود، و زمزمه ای را که از دهان وی صادر می شود، ۳ آن را در زیر تمامی آسمانهای فرستد، و برق خویش را تا کرانه های زمین. ۴ بعد از آن صدای غرش می کند و به آواز جلال خویش رعد می دهد و چون آوازش شنیده شد آنها را تاخیر نمی نماید. ۵ خدا از آواز خود رعهای عجیب می دهد. اعمال عظیمی که مآلها را ادراک نمی کنیم به عمل می آورد، ۶ زیربرف را می گوید: بر زمین بیفت. و همچنین بارش باران را و بارش بارانهای زورآور خویش را. ۷ دست هر انسان را بختم می سازد تا جمیع مردمان اعمال او را بدانند. ۸ آنگاه وحوش به ملاوی خود می روند و در پیشه های خویش آرام می گیرند. ۹ از برجهای جنوب گردباد می آید و از برجهای شمال بروند. ۱۰ از نفخه خدا بچسته می شود و سطح آنها منجمد می گردد. ۱۱ ابرها رانیز به رطوبت سنگین می سازد و سحاب، برق خود را پراکنده می کند. ۱۲ و آنها به دلالت او به هر سو منقلب می شوند تا هر آنچه به آنها امر فرماید بر روی تمامی ربع مسکون به عمل آورند. ۱۳ خواه آنها را برای تادیب بفرستد یا به جهت زمین خود یا برای رحمت.

۱۴ «ای ایوب این را استماع نما. بایست و در اعمال عجیب خدا تامل کن. ۱۵ آیا مطلع هستی وقتی که خدا عزم خود را به آنها قرار می دهد و برق، ابرهای خود را درخشان می سازد؟ ۱۶ آیا توازن موازنه ابرها مطلع هستی؟ یا از اعمال عجیبه او که در علم، کامل است. ۱۷ که چگونه رختهای تو گرم می شود هنگامی که زمین از باد جنوبی ساکن

می‌گردد. ۱۸ آیا مثل او می‌توانی فلک را بگسترانی که مانند آینه ریخته شده مستحکم است؟ ۱۹ ما را تعلیم بده که با وی چه توانیم گفت، زیرا به سبب تاریکی سخن نیکو نتوانیم آورد. ۲۰ آیا چون سخن گویم به او خبر داده می‌شود یا انسان سخن گوید تا هلاک گردد. ۲۱ و حال آفتاب را نمی‌توان دید هر چند در سپهر درخشان باشد تاباد وزیده آن را پاک کند. ۲۲ درخشندگی طلایی از شمال می‌آید و نزد خدا جلال مهیب است. ۲۳ قادر مطلق را ادراک نمی‌توانیم کرد، او در قوت و راستی عظیم است و در عدالت کبیر که بی‌انصافی نخواهد کرد. ۲۴ لہذا مردمان از او می‌ترسند، اما او بر جمیع داندالان نمی‌نگرد.»

۳۸

سخنان خداوند

۱ و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: ۲ «کیست که مشورت را از سخنان بی‌علم تاریک می‌سازد؟ ۳ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از توسوال می‌نایم پس مرا اعلام نما. ۴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم بجای بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. ۵ کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می‌دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ ۶ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه‌اش را نهاد، ۷ هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ ۸ و کیست که دریا را به درهامسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟ ۹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکی غلیظ را قنداقه آن ساختم. ۱۰ و حدی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم. ۱۱ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز ننما. و در اینجا امواج سرکش تو باز داشته شود.

۱۲ «آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعش عارف گردانیدی؟ ۱۳ تا کرانه‌های زمین را فروگیرد و شیران از آن افشاندند شوند. ۱۴ مثل گل زیر خاتم مبدل می‌گردد. و همه چیز مثل لباس صورت می‌پذیرد. ۱۵ و نور شیران از ایشان گرفته می‌شود، و بازوی بلند شکسته می‌گردد. ۱۶ آیا به چشمه‌های دریا داخل شده، یا به عمقهای لجه رفته‌ای؟ ۱۷ آیا درهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیده‌ای؟ ۱۸ آیا پهنای زمین را ادراک کرده‌ای؟ خبر بده اگر این همه را می‌دانی. ۱۹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت بجای می‌باشد، ۲۰ تا آن را به حدودش برسانی، و راههای خانه او را درک نمایی؟ ۲۱ البته می‌دانی، چونکه در آنوقت مولود شدی، و عدد روزهایت بسیار است!

۲۲ «آیا به مخزن‌های برف داخل شده، و خزینہ‌های تگرگ را مشاهده نموده‌ای، ۲۳ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتم، به جهت روزمقاتله و جنگ؟ ۲۴ به چه طریق روشنائی تقسیم می‌شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می‌گردد؟ ۲۵ کیست که رودخانه‌ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه‌ها ساخت. ۲۶ تا برزمینی که کسی در آن نیست ببارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد، ۲۷ تا (زمین (ویران و بلیر راسپراب کند، و علفهای تازه را از آن برویاند؟ ۲۸ آیا باران را پدری هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟ ۲۹ از رحم کیست که بجز بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟ ۳۰ آنها مثل سنگ منجمد می‌شود، و سطح لجه یخ می‌بندد. ۳۱ آیا عقد ثریا را می‌بندی؟ یا بندهای جبار را می‌گشایی؟ ۳۲ آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می‌آوری؟ و دب اکبر را با بنات او رهبری می‌نمایی؟ ۳۳ آیا قانون‌های آسمان را می‌دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می‌گردانی؟ ۳۴ آیا آواز خود را به ابرها می‌رسانی تا سیل آنها تو را پوشانند؟ ۳۵ آیا برقها را می‌فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟ ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟ ۳۷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟ ۳۸ چون غبار گل شده، جمع می‌شود و کلوخها باهم می‌چسبند. ۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می‌کنی؟ و اشتیای شیر ژیان را سیری نمایی؟ ۴۰ حتی که در ماوای خود خویشتن را جمع می‌کنند و در بیشه در کهن می‌نشینند؟

۴۱ کیست که غذا را برای غراب آماده می‌سازد، چون بچه هایش نزد خدا فریاد برمی‌آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می‌گردند؟

۳۹

۱ «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می‌دانی؟ یا زمان وضع حمل آهو را نشان می‌دهی؟ ۲ آیا ماهیانی را که کامل می‌سازند حساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنها را می‌دانی؟ ۳ خم شده، بچه‌های خود را می‌زاید و از دردهای خود فارغ می‌شوند. ۴ بچه‌های آنها قوی شده، در بیابان غم می‌کنند، می‌روند و نزد آنها برمی‌گردند. ۵ کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود. ۶ که من بیابان را خانه او ساختم، و شوره زار را مسکن او گردانیدم. ۷ به غوغای شهر استیز می‌کند و خروش رمه بان را گوش نمی‌گیرد. ۸ دایره کوهها چراگاه او است و هرگونه سبزه را می‌طلبد. ۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل بگیرد؟ ۱۰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیار توانی بست؟ یا وادیا را از عقب تو مازو خواهد نمود؟ ۱۱ آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟ ۱۲ آیا بر او توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاهت جمع کند؟

۱۳ «بال شتر مرغ به شادی متحرک می‌شود و اما پر و بال او مثل لقلق نیست. ۱۴ زیرا که تنه‌های خود را به زمین وامی‌گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می‌کند ۱۵ و فراموش می‌کند که پا آنها را می‌افشرد، و وحوش صحرا آنها را پامال می‌کنند. ۱۶ با بچه‌های خود سختی می‌کند که گویا از آن او نیستند، محنت او باطل است و متاسف نمی‌شود. ۱۷ زیرا خدا او را از حکمت محروم ساخته، و از فطانت او را نصیبی نداده است. ۱۸ هنگامی که به بلندی پرواز می‌کند اسب و سوارش را استیز می‌نماید.

۱۹ «آیا تو اسب را قوت داده و گردن او را به یال ملبس گردانیده‌ای؟ ۲۰ آیا او را مثل ملخ به جست و خیز آورده‌ای؟ خرورش شبیه او میباید است. ۲۱ در وادی پا زده، از قوت خود وجد می‌نماید و به مقابله مسلحان بیرون می‌رود. ۲۲ بر خوف استیز کرده، هراسان نمی‌شود، و از دم شمشیر برمی‌گردد. ۲۳ ترکش بر او چک‌چک می‌کند، و نیزه درخشنده و مزارق ۲۴ با خشم و غیض زمین را می‌نوردد. و چون کرنا صدا می‌کند نمی‌ایستد، ۲۵ وقتی که کرنا نواخته شود هه هه می‌گوید و جنگ را از دور استشمام می‌کند، و خرورش سرداران و غوغا را. ۲۶ آیا از حکمت توشاهین می‌پرد؟ و بالهای خود را بطرف جنوب پهن می‌کند؟ ۲۷ آیا از فرمان تو عقاب صعود می‌نماید و آشیانه خود را به جای بلند می‌سازد؟ ۲۸ بر صخره ساکن شده، ماو می‌سازد. بر صخره تیز و بر ملاذ منبع. ۲۹ از آنجا خوراک خود را به نظر می‌آورد و چشمانش از دور می‌نگرد. ۳۰ بچه هایش خون را می‌مکند و جایی که کشندگان او آنجا است.»

۴۰

و خداوند مکر کرده، آیوب را گفت:

۲۱ «آیا مجادله کننده با قادر مطلق محاصره نماید؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.»
۳ آنگاه آیوب خداوند را جواب داده، گفت: ۴ «اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشته‌ام. ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.»

۶ پس خداوند آیوب را از گردباد خطاب کرد و گفت: ۷ «الان کمر خود را مثل مرد بپند. از توسال می‌نایم و مرا اعلام کن. ۸ آیا دوری مرا نیز باطل می‌نمائی؟ و مرا ملزم می‌سازی تا خویشیت را عادل بنمائی؟ ۹ آیا تو را مثل خدا با زویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ ۱۰ الان خویشیت را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملبس ساز. ۱۱ شدت غضب خود را بریز و به هرکه متکبر است نظر افکنده، او را به زیر انداز. ۱۲ بر هرکه متکبر است نظر کن و او را ذلیل بساز. و شریان را در جای ایشان پامال کن. ۱۳ ایشان را

با هم در خاک پنهان نما و رویهای ایشان را در جای مخفی محبوس کن. ۱۴ آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد، که دست راست تو را نجات تواند داد. ۱۵ اینک بهیموت که او را باتو آفریده‌ام که علف را مثل گاو می‌خورد، ۱۶ همانا قوت او در کمرش می‌باشد، و توانایی وی در رگهای شکمش. ۱۷ دم خود را مثل سروآزاد می‌جیناند. رگهای رانش بهم پیچیده است. ۱۸ استخوانهایش مثل لوله‌های برنجین و اعضایش مثل تیرهای آهنین است. ۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حربه‌اش را به او داده است. ۲۰ به درستی که کوهها برایش علوفه می‌رویند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی می‌کنند ۲۱ زیر درختهای کُمار می‌خوابد. در سایه نیزار و در خلاب. ۲۲ درختهای کُمار او را به سایه خود می‌پوشاند، و بیدهای نهر، وی را احاطه می‌نماید. ۲۳ اینک رودخانه طغیان می‌کند، لیکن او نمی‌ترسد و اگرچه اردن در دهانش ریخته شود ایمن خواهد بود. ۲۴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاب توان سفت؟

۴۱

۱ «آیا لویاتان را با قلاب توانی کشید؟ یا زبانش را با ریسمن توانی فشرد؟ ۲ آبادر بینی او مهار توانی کشید؟ یا چانه‌اش را با قلاب توانی سفت؟ ۳ آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملایم به تو خواهد گفت؟ ۴ آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟ ۵ آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟ ۶ آیا جماعت (صیادان) از او داد و ستد خواهند کرد؟ یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟ ۷ آیا پوست او را با نیزه هائلو توانی کرد؟ یا سرش را با خطافهای ماهی گیران؟ ۸ اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به یاد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد. ۹ اینک امید به او باطل است. آیا از رویش نیز آدمی به روی درافکنده نمی‌شود؟ ۱۰ کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزاند. پس کیست که در حضور من بایستد؟ ۱۱ کیست که سبقت جست، چیزی به من داده، تابه او ورد نمایم؟ هرچه زیر آسمان است از آن من می‌باشد.

۱۲ «درباره اعضایش خاموش نخواهم شد و از جبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد. ۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟ و کیست که در میان دو صف دنداننش داخل شود؟

۱۴ کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟ دایره دندانهایش هولناک است. ۱۵ سپرهای زورآورش نغز او می‌باشد، با مهر محکم وصل شده است. ۱۶ با یکدیگر چنان چسبیده‌اند که باد از میان آنها نمی‌گذرد. ۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند و باهم ملتصقند که جدا نمی‌شوند. ۱۸ از عطسه‌های او نور ساطع می‌گردد و چشمان او مثل پلکهای بفر است. ۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید و شعله‌های آتش برمی‌جهد. ۲۰ از بینی‌های او دود برمی‌آید مثل دیمک جوشنده و پاتیل. ۲۱ از نفس او اخگرها افروخته می‌شود و از دهانش شعله بیرون می‌آید. ۲۲ بر گردش قوت نشیمن دارد، و هیبت پیش رویش رقص می‌نماید. ۲۳ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و بر وی مستحکم است که متحرک نمی‌شود. ۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می‌باشد. ۲۵ چون او برمی‌خیزد نیرومندان هراسان می‌شوند، و از خوف بی‌خود می‌گردند. ۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی‌کند، و نه نیزه و نه مزارق و نه تیر. ۲۷ آهن را مثل کاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده. ۲۸ تیرهای کُمان او را فرار نمی‌دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل می‌شود. ۲۹ عمود مثل کاه شمرده می‌شود و بر حرکت مزارق می‌خندد. ۳۰ در زیرش پاره‌های سفال تیز است و گردون پر میخ را بر گل پهن می‌کند. ۳۱ لجه را مثل دیمک می‌جوشاند و دریا را مانند پاتیلجه عطاران می‌گرداند. ۳۲ راه را در عقب خویش تابان می‌سازد به نوعی که لجه را سفیدمو گان می‌برند. ۳۳ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد. ۳۴ بر هر چیز بلند نظر می‌افکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

ایوب

۱ و ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ۲ «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، وایدا قصد تو را منع نتوان نمود. ۳ کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم. ۴ الان بشنوتا من سخن گویم. از تو سوال می‌نمایم مرا تعلیم بده. ۵ از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. ۶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.»

موخره کتاب

۷ و واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیقت افروخته شده، زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید. ۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیری و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بنده‌ام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهیم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم چونکه درباره من آنچه راست است مثل بنده‌ام ایوب نگفتید.»

۹ پس الیفاز تیمانی و بلد شوحی و صوفر نعماتی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب را مستجاب فرمود. ۱۰ و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو چندان آنچه پیش داشته بود عطا فرمود. ۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هرکس یک قسیطه و هرکس یک حلقه طلا به او داد. ۱۲ و خداوند آخر ایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود. ۱۳ و او را هفت پسر و سه دختر بود. ۱۴ و دختر اول را یمیمه و دوم را قصیعه و سوم را قرن هفوک نام نهاد. ۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد. ۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. ۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

کتاب مزامیر

۱

خوشبحال خدا ترسان

۱ خوشبحال کسی که به مشورت شریان نرود و به راه گاهکاران نایستد، و در مجلس استهزا کنندگان ننشیند؛
۲ بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکر می کند. ۳ پس مثل درختی نشانده نزد
نهرهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسم می دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هر آنچه می کند نیک
انجام خواهد بود.

۴ شریان چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می کند. ۵ لهذا شریان در داوری نخواهند ایستاد
و نه گاهکاران در جماعت عادلان. ۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می داند، ولی طریق گاهکاران هلاک خواهد
شد.

۲

اراده خدا و فکر باطل انسانی

۱ چرا امت ها شورش نموده اند و طوائف در باطل تفکر می کنند؟ ۲ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با
هم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛ ۳ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از
خود بپندازیم. ۴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند. ۵ آنگاه در خشم خود
بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت.

۶ «و من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس خود صهیون.» ۷ فرمان را اعلام می کنم: خداوند به
من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم. ۸ از من درخواست کن و امت هارا به میراث تو
خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید. ۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل
کوزه کوزه گران آنها را خرد خواهی نمود.»

۱۰ و الانای پادشاهان تعقل نماند! ای داوران جهان متنبه گردید! ۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید و با
لرز سادی نمانید! ۱۲ پسر را بوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی افروخته
می شود. خوشبحال همه آنانی که بر او توکل دارند.

۳

یاری از سوی خداوند

مزمور داود وقتی که از پسر خود ایشالوم فرار کرد

۱ ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند. بسیاری به ضد من برمی خیزند. ۲ بسیاری برای جان من می گویند:
«به جهت او در خدا خلاصی نیست.» سلاه.

۳ لیکن تو ای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من. ۴ به آواز خود نزد خداوند می خوانم
و مرا از کوه مقدس خود اجابت می نماید. سلاه.

۵ و اما من خسبیده، به خواب رفتم و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت می دهد. ۶ از کورهای مخلوق نخواهم
ترسید که گرداگرد من صف بسته اند.

۷ ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شریان را شکستی.
۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می باشد. سلاه.

۴

طلب کمک در تنگی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمر داود
 ۱ ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده،
 دعای مرا بشنو. ۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطالت را دوست داشته، دروغ را
 خواهید طلبید؟ سلاه ۳ اما بدانید که خداوند مرد صالح را برای خود انتخاب کرده است، و چون او را بخوانم
 خداوند خواهد شنید.
 ۴ خشم گیرید و نگاه مورزید. در دلها بریسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه ۵ قربانی های عدالت
 را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید.
 ۶ بسیاری می گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز. ۷ شادمانی
 در دل من پدید آورده ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید.
 ۸ بسلامتی می خسم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقطای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی.

۵

درخواست هدایت به راه راست

برای سالار مغنیان برذوات نفخه. مزمر داود
 ۱ ای خداوند، به سخنان من گوش بده! در فکر من تأمل فرما! ۲ ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه
 کن زیرا که نزد تو دعای کم. ۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد
 تو آراسته می کنم و انتظار می کشم. ۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گاهکار نزد تو ساکن
 نخواهد شد. ۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطالت کنندگان نفرت می کنی. ۶ دروغ گویان را هلاک
 خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه می دارد.
 ۷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت
 خواهم نمود. ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست
 گردان.
 ۹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گوی ایشان قبرگشاده است و زبانهای
 خود را جلا می دهند. ۱۰ ای خدای ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورت های خود بیفتند، و به کثرت خطای
 ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده اند، ۱۱ و همه متوکلان شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم
 خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آنانی که اسم تو را دوست می دارند در تو وجد خواهند نمود. ۱۲ زیرا
 توای خداوند مرد عادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپر احاطه خواهی نمود.

۶

دعا به هنگام پریشانی

برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثانی. مزمر داود
 ۱ ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ ننما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن! ۲ ای خداوند، بر من
 کرم فرما زیرا که پشمرده ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است، ۳ و جان من بشدت
 پریشان است. پس توای خداوند، تا به کی؟ ۴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش
 مرا نجات بخش! ۵ زیرا که در موت ذکر تو نمی باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟
 ۶ از ناله خود و امانده ام! تمامی شب تحت خواب خود را غرق می کنم، و بستر خویش را به اشکها تر می سازم!
 ۷ چشم من از غصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تارگردد.

۸ ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است! ۹ خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای مرا اجابت خواهد نمود. ۱۰ همه دشمنانم به شدت نخل و پریشان خواهند شد. رو برگردانیده، ناگهان نخل خواهند گردید.

۷

دعا برای اجرای عدالت

سرود داود که آن را برای خداوند سرایید به سبب تخلفان کوش بنیامینی
۱ ای یهوه خدای من، در تو پناه می برم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. ۲ مبادا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات دهنده ای نباشد. ۳ ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، ۴ اگر به خیراندیش خود بدی کردم و بی سبب دشمن خود را تاراج نمودم، ۵ پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه.
۶ ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده ای! ۷ و مجمع امت ها گرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما.
۸ خداوند امت ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالت و کمالی که در من است مرا داد بده!
۹ بدی شریان ناپود شود و عادل را پایدار کن زیرا امتحان کننده دلتا و قلوب، خدای عادل است. ۱۰ سپر من بر خدای باشد که راست دلان را نجات دهنده است. ۱۱ خدا داور عادل است و هر روزه خدا خشمناک می شود. ۱۲ اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کجای خود را کشیده و آماده کرده است. ۱۳ و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله ور گردانیده است. ۱۴ اینک به بطالت آبتن شده، و به ظلم حمله گردیده، دروغ را زاییده است. ۱۵ حفره ای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. ۱۶ ظلم او بر سرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقهش فرو خواهد آمد. ۱۷ خداوند را بر حسب عدالتش حمد خواهم گفت. و اسم خداوند تعالی را تسبیح خواهم خواند.

۸

چه مجید است نام تو

برای سالار مغنیان برجست. مزمور داود
۱ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده ای! ۲ از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. ۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده ای، ۴ پس انسان چیست که او را به یادآوری، و بنی آدم که از او تفقد نمایی؟ ۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. ۶ او را بر کارهای دست خود مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی، ۷ گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم حصرا را نیز، ۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هر چه بر راههای آنها سیر می کند. ۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

۹

داوری عادل خدا

برای سالار مغنیان بر موت لین. مزمور داود
۱ خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. ۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را ای متعال خواهم سرایید. ۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک

خواهند شد. ^۴ زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. ^۵ امت‌ها را تو بیخ نموده‌ای و شیریران را هلاک ساخته، نام ایشان را محو کرده‌ای تا ابدالاباد.

^۶ و اما دشمنان نیست شده خرابه‌های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. ^۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابدالاباد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است. ^۸ و او ربیع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت‌ها را به راستی دادخواهد داد. ^۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی. ^{۱۰} و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر تو توکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای.

^{۱۱} خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛ کارهای او را در میان قوم‌ها اعلان نمایید، ^{۱۲} زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است.

^{۱۳} ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می‌کشم نظر افکن! ای که برافرازانده من از درهای موت هستی! ^{۱۴} تا همه تسبیحات تو را بیان کنم در دروازه‌های دختر صهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود.

^{۱۵} امت‌ها به چاهی که کنده بودند خود افتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد. ^{۱۶} خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شیریران از کار دست خود به دام گرفتار گردیده است. هجایون سلاطین. ^{۱۷} شیریران به هاویه خواهند برگشت و جمیع امت‌هایی که خدا را فراموش می‌کنند، ^{۱۸} زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود.

^{۱۹} برخیزی خداوند تا انسان غالب نیاید. بر امت‌ها به حضور تو داوری خواهد شد. ^{۲۰} ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امت‌ها بدانند که انسانند. سلاطین.

۱۰

دعا برای اجرای عدالت

^۱ ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای و خود را در وقت‌های تنگی پنهان می‌کنی؟ ^۲ از تکبر شیریران، فقیر سوخته می‌شود؛ در مشورت‌هایی که اندیشیده‌اند، گرفتار می‌شوند. ^۳ زیرا که شیریر به شہوات نفس خود غفر می‌کند، و آنکه می‌ریاید شکر می‌گوید و خداوند را اهانت می‌کند.

^۴ شیریر در غرور خود می‌گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست. ^۵ راهب‌های او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد. ^۶ در دل خود گفته است: «هرگز جنبش نخواهم خورد، و دور به دور بدی را نخواهم دید.»

^۷ دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیربانش مشقت و گناه است؛ ^۸ در کینهای دهات می‌نشیند؛ در جایبای مخفی بی‌گناه را می‌کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛ ^۹ در جای مخفی مثل شیر در پیشه خود کمین می‌کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می‌کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می‌سازد. ^{۱۰} پس کوفته و زبون می‌شود؛ و مساکین در زیر جباران اومی افتند. ^{۱۱} در دل خود گفت: «خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پوشانیده و هرگز نخواهد دید.»

^{۱۲} ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافراز! و مسکینان را فراموش مکن. ^{۱۳} چرا شیریر خدا را اهانت کرده، در دل خود می‌گوید: «تو بازخواست نخواهی کرد؟» ^{۱۴} البته دیده‌ای زیرا که تو بر مشقت و غم می‌نگری، تا به دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به تو تسلیم کرده است. مددکار یتیمان، تو

هستی. ^{۱۵} بازوی گاهکار را بشکن. و اما شیریر را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیابی. ^{۱۶} خداوند پادشاه است تا ابدالاباد. امت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد. ^{۱۷} ای خداوند مسالمت مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نموده‌ای و گوش خود را فرا گرفته‌ای، ^{۱۸} تا یتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی. انسانی که از زمین است، دیگر ترسانند.

۱۱

توکل به عدالت خداوند

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به‌جانم می‌گویند: «مثل مرغ به کوه خودبگریزید. ۲ زیرا اینک شیران کآن را می‌کشند و تیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند. ۳ زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟»

۴ خداوند در هیكل قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای وی بنی آدم را می‌آزماید. ۵ خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛ و اما از شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد. ۶ بر شریر دامها و آتش و کبریت خواهد بارانید، و باد سموم حصه پیااله ایشان خواهد بود. ۷ زیرا خداوند عادل است و عدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او را خواهند دید.

۱۲

دعا برای نجات و حفاظت

برای سالار مغنیان برثمائی. مزبور داود

۱ ای خداوند نجات بده زیرا که مردمقدس نابود شده است و امانه از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند! ۲ همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لهای چاپلوس و دل منافق سخن می‌رانند. ۳ خداوند همه لهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید. ۴ که می‌گویند: «به زبان خویش غالب می‌آیم. لهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟»

۵ خداوند می‌گوید: «به سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی خیزم و او را در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت.»

۶ کلام خداوند کلام طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه پاک شده است. ۷ توای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا ابدالابد محافظت خواهی فرمود. ۸ شیران به هر جانب می‌خرامند، وقتی که خباثت در بنی آدم بلند می‌شود.

۱۳

دعا برای مدد الهی

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ ای خداوند تا به کی همیشه مرا فراموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟ ۲ تا به کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هرروزه غم خواهد بود؟ تا به کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟

۳ ای یهوه خدای من نظر کرده، مرا مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخسم. ۴ مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پریشانی‌ام شادی نمایند.

۵ و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد کرد. ۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده است.

۱۴

تفکر افراد فاسد

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ احق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری نیست. ۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم و طالب خدایی هست؟ ۳ همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نمی‌.

۴ آیا همه نگاهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می خورند چنانکه نان می خورند؟ و خداوند را نمی خوانند؟
 ۵ آنگاه ترس بر ایشان مستولی شد، زیرا خدادار طبقه عادلان است. ۶ مشورت مسکین را بخیل می سازید چونکه خداوند ملیجای اوست.
 ۷ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهری می شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

۱۵

فرو آمدن در خیمه خداوند

مزمو ر داود

۱ ای خداوند کیست که در خیمه تو فرود آید؟ و کیست که در کوه مقدس توساکن گردد؟
 ۲ آنکه بی عیب سالک باشد و عدالت را به جا آورد، و در دل خویش راست گو باشد، ۳ که به زبان خود غیبت ننماید، و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول ننماید، ۴ که در نظر خود حقیر و خوار است و آنانی را که از خداوند می ترسند مکرم می دارد و قسم به ضرر خود می خورد و تغییر نمی دهد. ۵ نقره خود را به سود نمی دهد و رشوه بر بی گناه نمی گیرد.
 آنکه این را به جا آورد تا ابدالابد جنبش نخواهد خورد.

۱۶

اطمینان در خداوند

مکتوم داود

۱ ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا بر تو توکل می دارم. ۲ خداوند را گفتم: «تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از تو.»
 ۳ و اما مقدسانی که در زمین اند و فاضلان، تمامی خوشی من در ایشان است. ۴ دردهای آنانی که عقب (خدا)ی (دیگر) می شتابند، بسیار خواهد شد. هدایای خوبی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به زبانم نخواهم آورد.

۵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. تو قرعه مرا نگاه می داری. ۶ خطه های من به جایهای خوش افتاد. میراث بی به من رسیده است. ۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می خوانم. شبانگاه نیز قلم مرا تنبیه می کند.
 ۸ خداوند را همیشه پیش روی خود می دارم. چونکه به دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. ۹ از این رو دلم شادی می کند و جلالم به وجد می آید؛ جسمم نیز در اطمینان ساکن خواهد شد. ۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند. ۱۱ طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و به دست راست تو لذت ها تا ابدالابد!

۱۷

دعای مرد عادل

صلوات داود

۱ ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما! و دعای مرا که از لب بی ریایم آید، گوش بگیر! ۲ داد من از حضور تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند. ۳ دل مرا آزموده ای، شبانگاه از آن تفقد کرده ای. مرا قال گذاشته ای و هیچ نیافته ای، زیرا عزیمت کردم که زبانم تجاوز نکند. ۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از راههای ظالم نگاه داشتم.
 ۵ قدمهایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم نخواهد لغزید.

۶ ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو.
 ۷ رحمت های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی. ۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن، ۹ از روی شیرینی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند. ۱۰ دل فربه خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیزی گویند. ۱۱ الان قدمای ما را احاطه کرده‌اند، و چشمان خود را دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند. ۱۲ مثل او مثل شیر است که در دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژبان که در پیشه خود درکین است.
 ۱۳ ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شریر به شمشیر خود برهان، ۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخیره خود پر ساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زبانی مال خود را برای اطفال خویش ترک می‌کنند. ۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو سیر خواهم شد.

۱۸

خداوند، قلعه بلند

برای سالار مغنیان، مزبور داود بنده خداوند که کلام این سرود را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول رهایی داد. پس گفت:
 ۱ ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می‌نمایم. ۲ خداوند صخره من است و ملجا و نجات‌دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم. سپر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. ۳ خداوند را که سزوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت.

۴ رسنهای موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود. ۵ رسنهای گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده. ۶ در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیكل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید.

۷ زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوه‌ها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته شد. ۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشی از آن افروخته گردید. ۹ آسمان را خیم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ می‌بود. ۱۰ برکوبی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد. ۱۱ تاریکی را پرده خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آنها و ایرهای مترکم را. ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند، تگرگ و آتشیهای افروخته. ۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشیهای افروخته را. ۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و بر آنها بینداخت و ایشان را پریشان نمود. ۱۵ آنگاه عمق های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفخه باد بینی تو!

۱۶ پس، از اعلی فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید. ۱۷ و مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصما تم، زیرا که از من توان‌تر بودند. ۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من بود. ۱۹ و مرا بجای وسیع بیرون آورد؛ مرا نجات داد زیرا که در من رغبت می‌داشت.

۲۰ خداوند موافق عدالتم مرا جزا داد و به حسب طهارت دستم مرا مکافات رسانید. ۲۱ زیرا که راههای خداوند را نگاه داشته، و به خدای خویش عصیان نورزیده‌ام، ۲۲ و جمیع احکام او پیش روی من بوده است و فرائض او را از خود دور نکرده‌ام، ۲۳ و نزد او بی‌عیب بوده‌ام و خویشتم را از گناه خود نگاه داشته‌ام. ۲۴ پس خداوند مرا موافق عدالتم پاداش داده است و به حسب طهارت دستم در نظر وی. ۲۵ خویشتم را با رحیم، رحیم می‌نمائی، و با مرد کامل، خود را کامل می‌نمائی. ۲۶ خویشتم را با طاهر، طاهر می‌نمائی و با مکار، به مکر رفتار می‌کنی. ۲۷ زیرا قوم مظلوم را خواهی رهایی و چشمان متکبران را به زیر خواهی انداخت. ۲۸ زیرا که تو چراغ

مراخواهی افروخت؛ یهوه خدایم تاریکی مرا روشن خواهد گردانید. ۲۹ زیرا به مدد تو بر فوجها حمله می‌برم و به خدای خود از حصارها برمی‌جهم. ۳۰ و اما خدا طریق او کامل است و کلام خداوند مصفی. او برای همه متوکلان خود سپر است، ۳۱ زیرا کیست خدا غیر از یهوه؟ و کیست صفزه‌ای غیر از خدای ما؟ ۳۲ خدایی که کمر مرا به قوت بسته و راههای مرا کامل گردانیده است. ۳۳ پایهای مرا مثل آهو ساخته و مرا به مقامهای اعلای من برپا داشته است. ۳۴ دستهای مرا برای جنگ تعلیم داده است، که کمان برنجین به بازوی من خم شد. ۳۵ سپر نجات خود را به من داده‌ای. دست راست عمود من شده و مهربانی تو مرا بزرگ ساخته است. ۳۶ قدمهایم را زیرم وسعت دادی که پایهای من نلغزید. ۳۷ دشمنان خود را تعاقب نمود، بدیشان خواهم رسید و تا تلف نشوند برنخواهم گشت. ۳۸ ایشان را فرو خواهم کوفت که نتوانند برخاست و زیر پایهای من خواهند افتاد. ۳۹ زیرا کمر مرا برای جنگ به قوت بسته‌ای و مخالفانم را زیر پایم انداخته‌ای. ۴۰ گردنهای دشمنانم را به من تسلیم کرده‌ای تا خصمان خود را نابود بسازم. ۴۱ فریاد برآوردند اما رهانده‌ای نبود نزد خداوند، ولی ایشان را اجابت نکرد. ۴۲ ایشان را چون غبار پیش باد ساییده‌ام؛ مثل گل کوچها ایشان را دور ریخته‌ام. ۴۳ مرا از مزاحه قوم رهانیده، سر امت هاساخته‌ای. قومی را که نشاخته بودم، مرا خدمت می‌نمایند. ۴۴ به مجرد شنیدن مرا اطاعت خواهند کرد؛ فرزندان غربا نزد من تذلل خواهند نمود. ۴۵ فرزندان غربا پژمرده می‌شوند و در قلعه‌های خود خواهند لرزید. ۴۶ خداوند زنده است و صفزه من متبارک باد، و خدای نجات من متعال! ۴۷ خدایی که برای من انتقام می‌گیرد و قوم‌ها را زیر من مغلوب می‌سازد. ۴۸ مرا از دشمنانم رهانیده، بر خصمان بلند کرده‌ای و از مرد ظالم مرا خلاصی داده‌ای! ۴۹ لهذای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت و به نام تو سرود خواهم خواند. ۵۰ که نجات عظیمی به پادشاه خود داده و به مسیح خویش رحمت غوده است. یعنی به داود و ذریت او تا ابدالابد.

۱۹

خلق و عظمت خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱ آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دستپایش خبر می‌دهد. ۲ روز تنخ می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب. ۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی‌شود. ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا اقصای ربع مسکون. ۵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از جمله خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان ازدویدن در میدان شادی می‌کند. ۶ خروجش از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛ و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست.

۷ شریعت خداوند کامل است و جان را برمی‌گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند. ۸ فرايض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند. ۹ ترس خداوند طهارست و ثابت تا ابدالابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است. ۱۰ از طلا مرغوب تر و از زر خالص بسیار. از شهد شیرین تر و از قطرات شانه عسل. ۱۱ بنده تو نیز از آنها متنبه می‌شود، و در حفظ آنها ثواب عظیمی است.

۱۲ کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفی ام طاهر ساز. ۱۳ بنده ات را نیز از اعمال متکبران به باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی‌عیب و از گناه عظیم مبرا خواهم بود.

۱۴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صفزه من و نجات دهنده من هستی!

۲۰

نصرت از خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱ خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرفراز نماید. ۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تأیید نماید. ۳ جمیع هدایای تو را به یاد آورد و قربانی های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه. ۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورت های تو را به انجام رساند. ۵ به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسالت تو را به انجام خواهد رسانید. ۶ الان دانسته ام که خداوند مسیح خود را می رها کند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهد نمود، به قوت نجات بخش دست راست خویش. ۷ اینان ارباب ها را و آنان اسباب را، اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ۸ ایشان خم شده، افتاده اند و اما ما برخاسته، ایستاده ایم. ۹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

۲۱

شادی در نجات خدا

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱ ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد. ۲ مراد دل او را به وی بخشیدی و مسالت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه. ۳ زیرا به برکت تیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زر خالص بر سر وی نهادی. ۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالاباد. ۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده ای. ۶ زیرا او را مبارک ساخته ای تا ابدالاباد. به حضور خود او را بی نهایت شادمان گردانیده ای. ۷ زیرا که پادشاه برخداوند توکل می دارد، و به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد. ۸ دست تو همه دشمنان را خواهد دریافت. دست راست تو آنانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت. ۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد. ۱۰ ثمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریه ایشان را از میان بنی آدم. ۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکاری را اندیشیدند که آن را نتوانستند بجا آورد. ۱۲ زیرا که ایشان را روگردان خواهی ساخت. بر زوهای خود تیرها را به روی ایشان نشان خواهی گرفت. ۱۳ ای خداوند در قوت خود متعال شو. جبروت تو را ترنم و تسبیح خواهیم خواند.

۲۲

سرود غم و پیروزی

برای سالار مغنیان بر غزله صبح. مزمور داود

۱ ای خدای من، ای خدای من، چرا مرا ترک کرده ای و از نجات من و یغیان فریادم دور هستی؟ ۲ ای خدای من در روزی خوانم و مرا اجابت نمی کنی. در شب نیز و مرا خاموشی نیست. ۳ و اما تو قدوس هستی، ای که بر تسبیحات اسرائیل نشست ای. ۴ پدران ما بر تو توکل داشتند. بر تو توکل داشتند و ایشان را خلاصی دادی. ۵ نزد تو فریاد برآوردند و رهایی یافتند. بر تو توکل داشتند، پس نجل نشدند. ۶ و اما من کرم هستم و انسان فی. عار آدمیان هستم و حقیر شمرده شده قوم. ۷ هر که مرا ببیند به من استهزا می کند. لبهای خود را باز می کنند و سرهای خود را می جنبانند و می گویند: (۸) «برخداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد. او را برباند چونکه به وی رغبت می دارد.» ۹ زیرا که تو مرا از شکم بیرون آوردی؛ وقتی که بر آغوش مادر خود بودم مرا مطمئن ساختی. ۱۰ از رحم بر تو انداخته شدم. از شکم مادرم خدای من توهستی. ۱۱ از من دور مباش زیرا تنگی نزدیک است. و کسی نیست که مدد کند. ۱۲ گلاو نر بسیار دور مرا گرفته اند. زورمندان باشان مرا احاطه کرده اند. ۱۳ دهان خود را بر من باز کردند، مثل شیر درنده غران. ۱۴ مثل آب ریخته شده ام. و همه استخوانهایم از هم گسیخته. دلم مثل موم گردیده، در میان احشایم گداخته شده است.

۱۵ قوت من مثل سفال خشک شده و زیانم به کامم چسبیده. و مرا به خاک موت نهاده‌ای. ۱۶ زیراسگان دور مرا گرفته‌اند. جماعت اشرار مرا احاطه کرده، دستها و پایهای مرا سفته‌اند. ۱۷ همه استخوانهای خود را می‌شمارم. ایشان به من چشم دوخته، می‌نگرند. ۱۸ رخت مرا در میان خود تقسیم کردند. و بر لباس من قرعه انداختند.

۱۹ اما توای خداوند دور مباش. ای قوت من برای نصرت من شتاب کن. ۲۰ جان مرا از شمشیر خلاص کن. و یگانه مرا از دست سگان. ۲۱ مرا از دهان شیر خلاصی ده. ای که از میان شاخهای گاو وحشی مرا اجابت کرده‌ای. ۲۲ نام تو را به برادران خود اعلام خواهم کرد. در میان جماعت تو راتسبیح خواهم خواند.

۲۳ ای ترسندگان خداوند او را حمد گوید. تمام ذریت یعقوب او را تحمید نمایند. و جمیع ذریت اسرائیل از وی بترسید. ۲۴ زیرا مسکنت مسکین را حقیر و خوار نشمرده، و روی خود را از او نهوشانیده است. و چون نزد وی فریاد برآورد او را اجابت فرمود. ۲۵ تسبیح من در جماعت بزرگ از تو است. نذرهای خود را به حضور ترسندگان ادا خواهم نمود. ۲۶ حلیمان غذا خورده، سیر خواهند شد. و طالبان خداوند او را تسبیح خواهند خواند. و دهلی شما زیست خواهد کرد تا ابدالاباد. ۲۷ جمیع کرانه های زمین متذکر شده، بسوی خداوند بازگشت خواهند نمود. و همه قبایل امت‌ها به حضور تو سجد خواهند کرد. ۲۸ زیرا سلطنت از آن خداوند است. و او بر امت‌ها مسلط است. ۲۹ همه متمولان زمین غذا خورده، سجد خواهند کرد. و به حضور وی هر که به خاک فرو می‌رود رکوع خواهد نمود. و کسی جان خود را زنده نخواهد ساخت. ۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد و دربار خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود. ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خبر خواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که اولین کار کرده است.

۲۳

خداوند شبان من است

مزمر داود

۱ خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. ۲ در مرتعهای سبز مرا می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. ۳ جان مرا برمی گرداند. و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می‌نماید. ۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم رسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد. ۵ سفره‌ای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. ۶ هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالاباد.

۲۴

دروازه های ابدی

مزمر داود

۱ زمین و پری آن از آن خداوند است. ربع مسکون و ساکنان آن. ۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرا ثابت گردانید. ۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ ۴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطلالت ندهد و قسم دروغ نخورد. ۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود. ۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (خدای) یعقوب. سلاوه.

۷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافرازد! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود! ۸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است. ۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافرازد! ای درهای ابدی برافرازد تا پادشاه جلال داخل شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ یهوه صباپوت پادشاه جلال اوست. سلاوه.

۲۵

درخواست تعلیم الهی

مزبور داود

۱ ای خداوند بسوی تو جان خود را برمی افرازم. ای خدای من بر تو توکل می‌دارم. ۲ پس مگدار که نخل بشوم و دشمنانم بر من نفر نمایند. ۳ بی هر که انتظار تو می‌کشند نخل نخواهد شد. آنانی که بی سبب خیانت می‌کنند نخل خواهند گردید. ۴ ای خداوند طریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده. ۵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام. ۶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است. ۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میاور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن. ۸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت. ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد. ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند. ۱۱ ای خداوند به خاطر اسم خود، گناه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است. ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت. ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریه او وارث زمین خواهند شد. ۱۴ سر خداوند با ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می‌آورد. ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم. ۱۷ تنگیهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور. ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز. ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیاری و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند. ۲۰ جانم را حفظ کن و مرا راهی ده تا نخل نشوم زیرا بر تو توکل دارم. ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم. ۲۲ ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقتهای وی.

۲۶

دعای مرد عادل

مزبور داود

۱ ای خداوند مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نموده‌ام و بر خداوند توکل داشته‌ام، پس نخواهم لغزید. ۲ ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا مصفی گردان. ۳ زیرا که رحمت تو در مد نظر من است و در راستی تو رفتار نموده‌ام. ۴ با مردان باطل نشستام و با منافقین داخل نخواهم شد. ۵ از جماعت بدکاران نفرت می‌دارم و با طالحین نخواهم نشست. ۶ دستهای خود را در صفای شویم. مذهب تو رای خداوند طواف خواهم نمود. ۷ تا آواز حمد تو را بشنوام و عجایب تو را اخبار نمایم. ۸ ای خداوند محل خانه تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را. ۹ جانم را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز. ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است. ۱۱ و اما من در کمال خود سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما. ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعتها مبارک خواهم خواند.

۲۷

اطمینان در خداوند

مزبور داود

۱ خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟ ۲ چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند. ۳ اگر لشکری

بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت. ^۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیكل او تفكر نمایم. ^۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت. ^۶ والان سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شادکامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند.

^۷ ای خداوند چون به آواز خود می خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. ^۸ دل من به تو می گوید (که گفته ای: «روی مرا بطلبید.») بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید. ^۹ روی خود را از من مپوشان و بنده خود را در خشم بر مگردان. تو مددگار من بوده ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما. ^{۱۰} چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا بری دارد. ^{۱۱} ای خداوند طریق خود را به من پیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه راست هدایت فرما. ^{۱۲} مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که بشود کذب و دمنده گان ظلم بر من برخاسته اند. ^{۱۳} اگر باور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم. ^{۱۴} برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظر خداوند باش.

۲۸

درخواست کمک

مزمور داود

^۱ ای خداوند، زدت تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبدا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می روند. ^۲ آواز تضرع مرا بشنو چون زدت تو استغاثه می کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم. ^۳ مرا با شیران و بدکاران مکش که با هسیانگان خود سخن صلح آمیزی گویند و آزار در دل ایشان است. ^۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتار ایشان را به خود ایشان رد نما. ^۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفكر نمی کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود. ^۶ خداوند مبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است. ^۷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمد خواهم گفت. ^۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات. ^۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و برافراز تا ابد الاباد.

۲۹

تجئید خداوند

مزمور داود

^۱ ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوند توصیف نمایید. ^۲ خداوند را به جلال اسم او تجئید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید. ^۳ آواز خداوند فوق آنها است. خدای جلال رعد می دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است. ^۴ آواز خداوند با قوت است. آواز خداوند با جلال است. ^۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان را می شکند. ^۶ آنها را مثل گوساله می جهانند. لبنان و سریون را مثل بچه گاو وحشی. ^۷ آواز خداوند زبانه های آتش را می شکافد. ^۸ آواز خداوند صحرای را متزلزل می سازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل می سازد. ^۹ آواز خداوند غزالهارا به درد زه می اندازد، و جنگل را بی برگ می گرداند. و در هیكل او جمیع جلال را ذکر می کنند. ^{۱۰} خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابد الاباد.

^{۱۱} خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهد نمود.

۳۰

تسبیح خداوند

سرود برای متبرک ساختن خانه. مزبور داود

۱ ای خداوند تو را تسبیح می خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی. ۲ ای یهوه خدای من! نزد توستغاثه نمودم و مرا شفا دادی. ۳ ای خداوند جانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هاویه فرو نروم. ۴ ای مقدسان خداوند او را برسر آید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید! ۵ زیرا که غضب او لحظه ای است و در رضامندی او زندگانی. شامگاه گریه نزیل می شود. صبحگاهان شادی رخ می نماید. ۶ و اما من در کامیابی خود گفتم: «جنش نخواهم خورد تا ابدالاباد.» ۷ ای خداوند به رضامندی خود کوه مرا در قوت ثابت گردانیدی و چون روی خود را پوشاندی پریشان شدم. ۸ ای خداوند نزد تو فریاد برمی آورم و نزد خداوند تضرع می نمایم. ۹ در خون من چه فایده است چون به حفره فرو روم. آیا خاک تو را حمدی گوید و راستی تو را اخبار می نماید؟ ۱۰ ای خداوند بشنو و به من کرم فرما. ای خداوند مددکار من باش. ۱۱ ماتم مرا برای من به رقص مبدل ساخته ای. پلاس را از من بیرون کرده و کمر مرا به شادی بسته ای. ۱۲ تا جلالم ترا سرود خواند و خاموش نشود. ای یهوه خدای من، تو را حمد خواهم گفت تا ابدالاباد.

۳۱

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ ای خداوند بر تو توکل دارم پس نخل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده. ۲ گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برآیم صفه ای قوی و خانه ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی. ۳ زیرا صفه و قلعه من تو هستی. به خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برآیم پنهان کرده اند بیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به دست تو می سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرا فایده دادی. ۶ از آنانی که اباطیل دروغ را پیروی می کنند نفرت می کنم. و اما من بر خداوند توکل می دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیها شناخته ای. ۸ مرا به دست دشمن اسیر نساخته ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده ای.

۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم و جسد من نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و ساهلام از ناله فانی گردیده است. قوتم از گاهم ضعیف و استخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده ام. هر که مرا بیرون بینداز من می گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده ام و مانند ظرف تلف شده گردیده ام. ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می باشد، زیرا بر من با هم مشورت می کنند و در قصد جانم تفکر می نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می دارم و گفته ام خدای من توهستی. ۱۵ و قتهای من در دست تو می باشد. مرا از دست دشمنانم و جفا کنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را بر بنده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ۱۷ ای خداوند نخل نشوم چونکه تو را خوانده ام. شیران نخل شوند در حفره خاموش باشند. ۱۸ لبهای دروغ گو گنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت بر عادلان سخن می گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان تو که برای ترسندگانت ذخیره کرده ای و برای متوکلان پیش بخی آدم ظاهر ساخته ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت. ۲۱ متبارک باد خداوند که رحمت عجیب خود را در شهر حصین به من ظاهر کرده است. ۲۲ و اما من در حیرت خود گفتم که از نظر تو منقطع شده ام. لیکن چون نزد تو فریاد کردم آواز تضرع مرا شنیدی. ۲۳ ای جمیع مقدسان خداوند

او را دوست دارید. خداوند امن را محفوظ می‌دارد و متکبران را مجازات کثیر می‌دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما را تقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوند انتظار می‌کشید!

۳۲

اعتراف به گناه

قصیده داود

۱ خوشبخت کسی که عصیان او آمرزیده شد و نگاه وی مستور گردید. ۲ خوشبخت کسی که خداوند به وی جرمی در حساب نیاورد. و در روح او حيله‌ای نمی باشد.

۳ هنگامی که خاموش می‌بودم، استخوانهایم پوسیده می‌شد از نعره‌ای که تمامی روزی زدم. ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می‌بود. رطوبت به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه. ۵ به نگاه خود نزد تو اعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصیان خود را نزد خداوند اقراری کنم. پس تو آرایش گاهم را عفو کردی، سلاه. ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تو دعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید. ۷ تو ملجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه.

۸ تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود. ۹ مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می‌دهند، والا نزدیک تو نخواهند آمد.

۱۰ غمهای شیرین بسیاری باشد. اما هر که برخداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد. ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید وای همه راست دلان ترم نمایید.

۳۳

سرود تسبیح

۱ ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان را می‌شاید. ۲ خداوند را بربط حمید بگویید. با عودده تار او را سرود بخوانید. ۳ سرودی تازه برای او بسرایید. نیکو بنوازید با آهنگ بلند. ۴ زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است. ۵ عدالت و انصاف را دوست می‌دارد. جهان از رحمت خداوند پر است. ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفع دهان او. ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می‌کند و لجه‌ها را در خزانه‌ها ذخیره می‌نماید. ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند. ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قائم گردید. ۱۰ خداوند مشورت امت‌ها را باطل می‌کند. تدبیرهای قبائل را نیست می‌گرداند. ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابد الاباد. تدابیر قلب او تا دهرالدور. ۱۲ خوشبخت امتی که بهو خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است. ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگریست. ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می‌افکند، بر جمیع ساکنان جهان. ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است. ۱۶ پادشاه به زیادتى لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت. ۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوت خود کسی را رهایی نخواهد داد. ۱۸ اینک چشم خداوند بر آتانی است که از او می‌ترسند، بر آتانی که انتظار رحمت او را می‌کشند. ۱۹ تاجان ایشان را از موت رهایی بخشد و ایشان را در نقط زنده نگاه دارد. ۲۰ جان ما منتظر خداوند می‌باشد. او اعانت و سپر ما است. ۲۱ زیرا که دل ما در او شادی می‌کند و در نام قدوس او توکل می‌داریم. ۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد. چنانکه امیدوار تو بوده‌ایم.

خدا نزدیک شکسته دلان است

مزبور داود وقتی که منش خود را به حضور ایلک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت
 ۱ خداوند را در هر وقت متبارک خواهم گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود. ۲ جان من در خداوند
 نفر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. ۳ خداوند را با من تکبیر نماید. نام او را با یکدیگر برافرازم.
 ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید. ۵ بسوی او نظر کردند و منور
 گردیدند و رویهای ایشان نخل نشد. ۶ این مسکین فریاد کرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگبایش رهایی
 بخشید. ۷ فرشته خداوند گردا گرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان را می رهند. ۸ بچشید و ببینید که خداوند
 نیکو است. خوشبالحال شخصی که بدو توکل می دارد. ۹ ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او
 را هیچ کمی نیست. ۱۰ شیر پچگان بی نوا شده، گرسنگی می کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی
 نخواهد شد. ۱۱ ای اطفال بیاید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. ۱۲ کیست آن شخصی که
 آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می دارد تا نیکویی را ببیند. ۱۳ زبانت را از بدی نگاه دار و لہایت
 را از سخنان حیلہ آمیز. ۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکویی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش. ۱۵ چشمان
 خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان.
 ۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکر ایشان را از زمین منقطع سازد. ۱۷ چون (صالحان) فریاد برآوردند
 خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید.

۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد. ۱۹ زحمات مرد صالح بسیار
 است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهایی. ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می دارد، که یکی از آنها شکسته
 نخواهد شد. ۲۱ شیر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح مواخذه خواهد شد. ۲۲ خداوند جان
 بدگان خود را فدیه خواهد داد و از آنانی که بر وی توکل دارند مواخذه نخواهد شد.

طلب کمک از خداوند

مزبور داود

۱ ای خداوند با خصمان من خصامه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می کنند. ۲ سپر و محن را بگیر
 و به اعانت من برخیز. ۳ و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفا کنندگانم ببند و به جان من بگو من نجات
 تو هستم. ۴ نخل و رسو شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و نخل شوند.
 ۵ مثل گاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند. ۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند
 ایشان را تعاقب کند. ۷ زیرا دام خود را برای من بی سبب در حفره ای پنهان کردند که آن را برای جان من
 بی جهت کنده بودند. ۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دمی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت
 گرفتار گردد. ۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود. ۱۰ همه استخوانهایم
 می گویند «ای خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تر از او می رهند و مسکین فقیر را از تاراج
 کننده وی.» ۱۱ شاهدان کینه ور خراسته اند. چیزهایی را که نمی دانستم از من می پرسند. ۱۲ به عوض نیکویی
 بدی به من می کنند. جان مرا بیکس گردانیده اند. ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار می بودم پلاس می پوشیدم.
 جان خود را به روزی می رنجانیدم و دعایم به سینه ام بر می گشت. ۱۴ مثل آنکه اودوست و برادر من بود، سرگردان
 می رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می شدم. ۱۵ ولی چون افتادم شادی کتان جمع
 شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مرا دریدند و ساکت نشدند. ۱۶ مثل فاجرانی

که برای نان مسخرگی می کنند. دندانه‌های خود را بر من می افشردند. ۱۷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیر یچگان. ۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند. ۱۹ تا آنانی که بی سبب دشمن منند، بر من نفر نکنند. و آنانی که بر من بی سبب بغض می نمایند، چشمک نزنند. ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرامند سخنان حيله آمیز را تفکری کنند. ۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، می گویند هه هه چشم ما دیده است. ۲۲ ای خداوند تو آن را دیده‌ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش. ۲۳ خویش را بر انگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من. ۲۴ ای بیوه خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبادا بر من شادی نمایند. ۲۵ تادر دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او را بلعیده ایم. ۲۶ و آنانی که در بدی من شادند، با هم نجمل و شرمند شوند. و آنانی که بر من تکبری کنند، به نجلت و رسوائی ملبس شوند. ۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترغ و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد. ۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

۳۶

راه بدکاران

برای سالار مغنیان. مزمر داود بنده خداوند

۱ معصیت شریر در اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست. ۲ زیرا خویش را در نظر خود تملق می گوید تا گاهش ظاهر نشود و مکروه نگردد. ۳ سخنان زبانش شرارت و حيله است. از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است. ۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد.

۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است و امانت تو تا افلاک. ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات می دهی. ۷ ای خدارحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه می برند. ۸ از چربی خانه تو شاداب می شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی. ۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید. ۱۰ رحمت خود را برای ارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان. ۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شیران مرا گریزان سازد. ۱۲ در اینجا بدکرداران افتاده اند. ایشان انداخته شده اند و نمی توانند برخاست.

۳۷

سرنوشت شیران

مزمر داود

۱ به سبب شیران خویش را مشوش مساز و بر فتنه انگیزان حسد مبر. ۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده می شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد.

۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو. ۴ و در خداوند تمتع ببر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد. ۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بروی توکل کن که آن را انجام خواهد داد. ۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهر. ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حيله گر خود رامشوش مساز. ۸ از غضب برکار شو و خشم را ترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد. ۹ زیرا که شیران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود. ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شیران نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. ۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید.

۱۲ شیر بر مرد عادل شورا می کند و دندانه‌های خود را بر او می افشرد. ۱۳ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می بیند که روز او می آید. ۱۴ شیران شمشر را برهنه کرده و کتان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را ببندازند و راست

روان را مقتول سازند. ۱۵ شمیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کجایان ایشان شکسته خواهد شد. ۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شیران کثیر. ۱۷ زیرا که بازوهای شیران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تاید می کند. ۱۸ خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالابد. ۱۹ در زمان بلا نخل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود. ۲۰ زیرا شیران هلاک می شوند و دشمنان خداوند مثل خرمی مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دخان فانی خواهند گردید. ۲۱ شیر قرض می گیرد و وفا نمی کند و اما صالح رحم و بخشنده است. ۲۲ زیرا آتانی که از وی برکت یابد وارث زمین گردند. و اما آتانی که ملعون وی اند، منقطع خواهند شد. ۲۳ خداوند قدمای انسان رامستحکم می سازد، و در طریق هایش سروری دارد. ۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می گیرد. ۲۵ من جوان بودم والان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده ام و نه نسلس را که گدای نان بشوند. ۲۶ تمامی روز رثوف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهد بود.

۲۷ از بدی برگار شو و نیگویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالابد. ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالابد. و اما نسل شریر منقطع خواهد شد. ۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود. ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان می کند و زبان او انصاف را ذکر می نماید. ۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمایش نخواهد لغزید. ۳۲ شیر برای صالح کین می کند و قصد قتل وی می دارد. ۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد. ۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافزاند. چون شیران منقطع شوند آن را خواهی دید. ۳۵ شیر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز خود را بهر سومی کشید. ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد. ۳۷ مرد کامل را ملاحظه کن و مرد راست را بین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است. ۳۸ اما خطاکاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شیران منقطع خواهد شد. ۳۹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود. ۴۰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شیران خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

۳۸

دعای مصیبت دیده

مزبور داود برای تذکر

۱ ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تادیب مفرما. ۲ زیرا که تیرهای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است. ۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خودم سلامتی نی. ۴ زیرا گاهام از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقم سنگین ترشده. ۵ جراحات من متعفن و مقروح شده است، به سبب حماقت من. ۶ به خود می پیچم و بی نهایت منحنی شده ام. تمامی روز ماتم کان تردد می کنم. ۷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست. ۸ من بی حس و بی نهایت کوفته شده ام و از فغان دل خود نعره می زنم.

۹ ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد. ۱۰ دل من می تپد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست. ۱۱ دوستان و رفیقانم از بالای من برگار می ایستند و خویشان من دور ایستاده اند. ۱۲ آتانی که قصد جانم دارند دام می گسترند و بداندیشانم فتنه انگیزی می گویند و تمام روزحیه را تفکر می کنند.

۱۳ و اما من مثل کر غمی شوم. مانند گنگم که دهان خود را باز نکند. ۱۴ و مثل کسی گردیده ام که غمی شنود و کسی که در زبانش حقی نباشد. ۱۵ زیرا که ای خداوند انتظار تو را می کشم. تو ای یهوه خدایم جواب

خواهی داد. ۱۶ چونکه گفته‌ام مبادا بر من شادی نمایند و چون پام بلغزد بر من تکبر کنند. ۱۷ زیرا که برای افتادن نصب شده‌ام و درد من همیشه پیش روی من است. ۱۸ زیرا گاه خود را اخبار می‌نمایم و از خطای خود غمگین هستم. ۱۹ اما دشمنانم زنده و زورآوراند و آنانی که بی‌سبب بر من بغض می‌نمایند بسیارند. ۲۰ و آنانی که به عوض نیکی به من بدی می‌رسانند. بر من عداوت می‌ورزند زیرا نیکویی را پیروی می‌کنم. ۲۱ ای خداوند مرا ترک منما. ای خدای من از من دور مباش. ۲۲ و برای اعانت من تعجیل فرمای خداوندی که نجات من هستی.

۳۹

دعای مرد رنجیده

برای یدوتون سالار مغنیان. مزبور داود

۱ گفتم راهبای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نورزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شریر پیش من است. ۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد. ۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکرمی کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم. ۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدار ایامم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم. ۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای و زندگانی‌ام در نظر تو هیچ است. یقین هر آدمی محض بطلالت قرار داده شد، سلاه. ۶ اینک انسان در خیال رفتار می‌کند و محض بطلالت مضطرب می‌گردد. ذخیره می‌کند و نمی‌داند کیست که از آن متع خواهد برد.

۷ و الا انای خداوند برای چه منتظر باشم؟ امید من بر تو می‌باشد. ۸ مرا از همه نگاهانم برهان و مرا نزد جاهلان عار مگردان. ۹ من گنگ بودم و زبان خود را باز نکردم زیرا که تو این را کرده‌ای. ۱۰ بلای خود را از من بردار زیرا که از ضرب دست تو من تلف می‌شوم. ۱۱ چون انسان را به سبب نگاهش به عتابها تادیب می‌کنی، نفایس او را مثل بید می‌گذاری. یقین هر انسان محض بطلالت است، سلاه. ۱۲ ای خداوند دعای مرا بشنو و به فریادم گوش بده و از اشکهایم ساکت مباش، زیرا که من غریب هستم در نزد تو و نزیل هستم مثل جمیع پدران خود. ۱۳ روی (خشم خود را از من بگردان تا فرحناک شوم قبل از آنکه رحلت کنم و نایاب گردم.

۴۰

سرودی تازه

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید. ۲ و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پایهایم را بر صخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید. ۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، برخداوند توکل خواهند کرد. ۴ خوشبخت کسی که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود. ۵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی که برای ما نموده‌ای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاده است. ۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی. ۷ آنگاه گفتم: «اینک می‌آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است. ۸ در بجا آوردن اراده توای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.» ۹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده‌ام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و توای خداوند می‌دانی. ۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشته‌ام. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام.

۱۱ پس توای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند. ۱۲ زیرا که بلا یای بیشمار مرا احاطه می کند. گگاهام دور مرا گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویه های سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است.

۱۳ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما. ۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع نجل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانده و رسوا گردند. ۱۵ آنانی که بر من هه می گویند، به سبب نجات خویش حیران شوند. ۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است. ۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره من تفکر می کند. تو معاون و نجات دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر مفرما.

۴۱

دعای مرد بیمار

برای سالار مغنیان. مزمور داود

۱ خوشبحال کسی که برای فقیر تفکرمی کند. خداوند او را در روز بلا خلاصی خواهد داد. ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد. ۳ خداوند او را بر بستر بیماری تأیید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او را در بیماری خواهی گسترانید. ۴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده ام.» ۵ دشمنانم درباره من به بدی سخن می گویند که کی بمیرد و نام او گم شود. ۶ و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می گوید و دلش در خود شرارت را جمع می کند. چون بیرون رود آن را شایع می کند. ۷ و جمیع خصمانم بایکدیگر بر من تمامی می کنند و درباره من بدی می اندیشند، ۸ که «حادثه ای مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.» ۹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می داشتم که نان مرا نیز می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد.

۱۰ و اما توای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم. ۱۱ از این می دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من نفر نمی نماید. ۱۲ و مرا به سبب کلام مستحکم نموده ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود. ۱۳ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

۴۲

همچون آهو

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

۱ چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان ای خدا جان من اشتیاق شدیدی برای تو دارد. ۲ جان من تشنه خداست تشنه خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. ۳ اشکهایم روز و شب نان من می بود، چون تمامی روز مرا می گفتند: «خدای تو کجاست؟» ۴ چون این را بیاد می آورم جان خود را بر خود می ریزم. چگونه با جماعت می رفتم و ایشان را به خانه خدا پیشروی می کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عید کنندگان. ۵ ای جانم چرا منحنی شده ای و چرا درمن پریشان گشته ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را برای نجات روی او باز حمد خواهم گفت.

۶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوه های حرمون و از جبل مصفر. ۷ لجه به لجه ندا می دهد از آواز آبشارهای تو جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است. ۸ در

روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود او با من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من. ۹ به خدا گفته‌ام: «ای صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به سبب ظلم دشمن ماتم کتان تردد بکنم؟ ۱۰ دشمنانم به کوییدگی در استخوانهایم مرا ملامت می‌کنند، چونکه همه روزه مرا می‌گویند: «خدای تو کجاست؟» ۱۱ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۳

دعای شخص پریشان

۱ ای خدا مرا داوری کن و دعوی مرا باقوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حيله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ماتم کتان تردد بکنم؟ ۳ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمائید. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند. ۴ آنگاه به مذهب خدا خواهم رفت، بسوی خدایی که سرور و خرمی من است. و تورا ای خدا، خدای من با ربط تسبیح خواهم خواند. ۵ ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او را باز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۴

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان. قصیده بنی قورح

۱ ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خبر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای. ۲ تو به دست خود امت‌ها را بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قوما را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی. ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی. ۴ ای خدا تو پادشاه من هستی. پس بر نجات یعقوب امر فرما. ۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پایمال خواهیم ساخت. ۶ زیرا بر کتان خود توکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد. ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و میغضان ما را نجل ساختی. ۸ تمامی روزیر خدا نغفر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه. ۹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرهای ما بیرون نمی‌آیی. ۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویش تاراج می‌کنند. ۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امت‌ها پراکنده ساخته‌ای. ۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی. ۱۳ ما را نزد همسایگان معار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنانی که گرداگرد ما می‌گردند. ۱۴ ما را در میان امت حاضر بامثل ساخته‌ای. جنبانیدن سر در میان قوم‌ها. ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و نجالت رویم مرا پوشانیده است، ۱۶ از آواز ملامت گو و لغاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده.

۱۷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نورزیدیم. ۱۸ دل ما به عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نورزید. ۱۹ هر چند ما را در مکان اژدرها کوییدی و ما را به سایه موت پوشانیدی. ۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیزراشتیم. ۲۱ آیا خدا این را غرور می‌خواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب را می‌داند. ۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته می‌شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می‌شویم. ۲۳ ای خداوند بیدار شو چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز. ۲۴ چرا روی

خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی مارا فراموش کردی؟^{۲۵} زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده.^{۲۶} به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما را فدیة ده.

۴۵

سرود عروس پادشاه

برای سالار مغنیان بر سوسنها، قصیده بنی قورح، سرود حییات

۱ دل من به کلام نیکو می جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است.
 ۲ تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالابد.
 ۳ ای جبار شمشیر خود را بر ران خود بیند، یعنی جلال و کبریایی خویش را.^۴ و به کبریایی خود سوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت و دست راست چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت.^۵ به تیرهای تیز تو امت ها زیر تومی افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می رود.^۶ ای خدا، تخت تو تا ابدالابد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است.^۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای توتو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقای مسخ کرده است.^۸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند.^۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب توهستند. ملکه به دست راست در طلای اوفیر ایستاده است.^{۱۰} ای دختر بشنو و بین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن،^{۱۱} تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما.^{۱۲} و دختر صورت با ارمغانی. و دولتندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید.^{۱۳} دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است.^{۱۴} به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می شود. باکره های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد.^{۱۵} به شادمانی و خوشی آورده می شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد.^{۱۶} به عوض پدران و پسران خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت.^{۱۷} نام تو را در همه دهرها ذکر خواهم کرد. پس قوم ها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالابد.

۴۶

کمک خدا در تنگیها

برای سالار مغنیان، سرود بنی قورح بر علامت

۱ خدا ملجا و قوت ماست، و مددکاری که در تنگیها فور یافت می شود.^۲ پس نخواهیم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد و کوهها در قعر دریا به لرزش آید.^۳ اگرچه آبهای آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها از سرکشی آن متزلزل گردند، سلا.^۴ نهری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک می سازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را.^۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح.^۶ امت ها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید.^۷ یهوه صباوت باماست. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلا.^۸ بیایید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود.^۹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می دهد. کمان را می شکنند و نیزه را قطع می کند و ارا بها را به آتش می سوزاند.^{۱۰} باز ایستید و بدانید که من خدا هستم. در میان امت ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد.^{۱۱} یهوه صباوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلا.

۴۷

تسبیح خدایی که پادشاه است

برای سالار مغنیان، مزمو ر بنی قورح

۱ ای جمیع امت ها دستک زنید. نزد خدایه آواز شادی بانگ بر آورید.^۲ زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامی جهان خدای بزرگ.^۳ قوم ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه ها را در زیر پایهای ما.^۴ میراث

مارا برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد، سلاه. ^۵ خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا. ^۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید. ^۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید. ^۸ خدا بر امت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است. ^۹ سروران قوم‌ها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

۴۸

خدا در کوه صهیون

سرود و مزمو: بنی قورح

^۱ خداوند بزرگ است و بی‌نیایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش. ^۲ جلیل در بلندی‌اش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم. ^۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است. ^۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند. ^۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند. ^۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درددشید مثل زنی که می‌زاید. ^۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی. ^۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهو صباپوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالاباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه. ^۹ ای خدا در رحمت توفتقر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو. ^{۱۰} ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین. دست راست تو از عدالت پر است. ^{۱۱} کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به سبب داوریهای تو. ^{۱۲} صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید. ^{۱۳} دل خود را به حصارهایش بنهد و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینده را اطلاع دهید. ^{۱۴} زیرا این خدا، خدای ماست تا ابدالاباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

۴۹

حماقت اعتماد بر دولت

برای سالار مغنیان. مزمو: بنی قورح

^۱ ای تمامی قوم‌ها این را بشنوید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش بگیرید! ^۲ ای عوام و خواص! ای دولتمندان و فقیران جمیع! ^۳ زبانم به حکمت سخن می‌راند و تفکر دل من فطانت است. ^۴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بربط می‌گشایم.

^۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناه پاشنه‌هایم مرا احاطه می‌کند؛ ^۶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش نغمه می‌نمایند. ^۷ هیچ کس هرگز برای برادر خود فدیة نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. ^۸ زیرا فدیة جان ایشان گران بهاست و ابد بدن نمی‌توان رسید ^۹ تا زنده بماند تا ابدالاباد و فساد را نبیند. ^{۱۰} زیرا می‌بیند که حکیمان می‌میرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولت خود را برای دیگران ترک می‌کنند. ^{۱۱} فکر دل ایشان این است که خانه‌های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دور به دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند. ^{۱۲} لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می‌شود. ^{۱۳} این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه. ^{۱۴} مثل گوسفندان درهاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صحبگاهان راستان بر ایشان حکومت خواهند کرد و جمال ایشان درهاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد. ^{۱۵} لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه.

^{۱۶} پس ترسان مباش، چون کسی دولتند گردد و جلال خانه او افزوده شود! ^{۱۷} زیرا چون بمیرد چیزی از آن نخواهد برد و جلالتش در عقب او فرو نخواهد رفت. ^{۱۸} زیرا در حیات خود، خویشتن را مبارک می‌خواند. و

چون بر خود احسان می کنی، مردم ترا می ستایند. ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید. ۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می شود.

۵۰

پرستش مقدسان خداوند

مزموراساف

۱ خدا، خدا یهوه تکلم می کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می خواند.

۲ از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است. ۳ خدای ما می آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می بلعد. و طوفان شدید گردا گرد وی خواهد بود. ۴ آسمان را از بالا می خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند: ۵ «مقدسان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته اند.» ۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داور است، سلاه.

۷ «ای قوم من بشنوتا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تومن هستم. ۸ درباره قربانی هایت تو را تو بیخ نمی کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظر من است. ۹ گوساله ای از خانه تو نمی گیرم و نه بز از آغل تو. ۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهایی که بر هزاران کوه می باشند. ۱۱ همه پرندگان کوهها را می شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند. ۱۲ اگر گرسنه می بودم تو را خبر نمی دادم. زیرا ربع مسکون و پری آن از آن من است. ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون بزها را بنوشم؟ ۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلی وفاتما. ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را خلاصی دهم و مرا تجئید بنمای.»

۱۶ و اما به شیر خدا می گوید: «ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیاوری؟ ۱۷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته ای. ۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زنا کاران است. ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده ای و زبانت حيله را اختراع می کند. ۲۰ نشسته ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره پسر مادر خویش غیبت گوئی. ۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را تو بیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد. ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباد شما را بدرم و رهانده ای نباشد. ۲۳ هر که قربانی تشکر را گذراند مرا تجئید می کند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

۵۱

طلب بخشش

برای سالار مغنیان. مزمو ر داود وقتی که ناتان نبی بعد از درآمدنش به بتشیع نزد او آمد

۱ ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رفت خویش گناهانم را بخو ساز. ۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شوده و از گاهم مرا طاهر کن. ۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می کنم و گاهم همیشه در نظر من است. ۴ به تو و به تو تنها گاه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده ام. تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مزکی شوی.

۵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم درگاه به من آستن گردید. ۶ اینک براسی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من پیاموز. ۷ مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از برف سفیدتر گردم. ۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده ای به وجد آید. ۹ روی خود را از گناهانم پیوشان و همه خطایای مرا بخو کن. ۱۰ ای خدادل طاهر در من بیافزین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز.

۱۱ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من بگیر. ۱۲ شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تایید فرما. ۱۳ آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناه کاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود. ۱۴ مرا از خون‌ها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترنم نماید. ۱۵ خداوند لبهام را بگشاید تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید. ۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دادم. قربانی سوختنی را پسند نکردی. ۱۷ قربانی‌های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. ۱۸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما. ۱۹ آنگاه از قربانی‌های عدالت و قربانی‌های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

۵۲

هلاکت شریر

برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دوآغ ادومی آمد و شاول را خبر داده، گفت که داود به خانه اخیم‌لک رفت
 ۱ ای جبار چرا از بدی نغمی می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است. ۲ زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حیل ساز! ۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گوئی، سلاه. ۴ همه ستخان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حیل ساز! ۵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد و تو را روبروده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه. ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید. ۷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زورآور ساخت. ۸ و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابدالابد. ۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

۵۳

همه مرتد شده‌اند

برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیده داود
 ۱ احق در دل خود می‌گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکروه کرده‌اند. و نیکوکاری نیست. ۲ خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهم و طالب خدایی هست. ۳ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا نگاهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی‌خوانند؟ ۵ آنگاه سخت ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خدا استخوانهای محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را بخل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را رد نموده است. ۶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

۵۴

دعا برای محافظت

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار وقتی که زیفیان نزد شاول آمده، گفتند آیا داود نزد ما خود را پنهان نمی‌کند
 ۱ ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ۲ ای خدا دعای مرا بشنو و ستخان زبانم را گوش بگیر. ۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خود نگذاشته‌اند، سلاه. ۴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تایید کنندگان جان من است. ۵ بدی را بر

دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خودریشه ایشان را بکن. ^۶ قربانی های تیرعی نزد تو خواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمدخواهم گفت زیرا نیکوست. ^۷ چونکه از جمیع تنگیها مرا خلاصی داده ای، و چشم من بردشمنانم نگرسته است.

۵۵

ناله از ظلم دوست

برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار
^۱ ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خود را از تضرع من پنهان مکن! ^۲ به من گوش فراگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خود متحیرم و ناله می کنم. ^۳ از آواز دشمن و به سبب ظلم شریر، زیرا که ظلم بر من می اندازند و با خشم بر من جفا می کنند. ^۴ دل من در اندروتم پیچ و تاب می کند، و ترسهای موت بر من افتاده است. ^۵ ترس و لرزه به من درآمده است. وحشتی هولناک مرا در گرفته است. ^۶ و گفتم کاش که مرا باها مثل کیوتر می بود تا پرواز کرده، استراحت می یافتم. ^۷ هرآینه بجای دور می پریدم، و در صحرا ماوا می گزیدم، سلاه. ^۸ می شتافتم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید.

^۹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زیانهایشان را تفریق نما زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده ام. ^{۱۰} روز و شب بر حصارهایش گردش می کنند و شرارت و مشقت در میانش می باشد. ^{۱۱} فسادها در میان وی است و جور و حيله از کوچه هایش دور نمی شود. ^{۱۲} زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می کرد والا تحمل می کردم؛ و خصم من نبود که بر من سربلندی می نمود؛ والا خود را از وی پنهان می ساختم. ^{۱۳} بلکه تو بودی ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من! ^{۱۴} که با یکدیگر مشورت شیرین می کردیم و به خانه خدا در انبوه می خرامیدیم. ^{۱۵} موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است. ^{۱۶} و اما من نزد خدا فریاد می کنم و خداوند مرا نجات خواهد داد. ^{۱۷} شامگاهان و صبح و ظهر شکایت و ناله می کنم و او آواز مرا خواهد شنید. ^{۱۸} جانم را از جنگی که بر من شده بود، بسلامتی فدیة داده است. زیرا بسیاری با من مقاومت می کردند. ^{۱۹} خدا خواهد شنید و ایشان را جواب خواهد داد، او که از ازل نشسته است، سلاه. زیرا که در ایشان تبدیلهای نیست و از خدائی ترسند. ^{۲۰} دست خود را بر صلح اندیشان خویش دراز کرده، و عهد خویش را شکسته است. ^{۲۱} سخنان چرب زبانش نرم، لیکن دلش جنگ است. سخنانش چرب تر از روغن لیکن شیرهای برهنه است. ^{۲۲} نصیب خود را به خداوند بسپار و تو را رزق خواهد داد. او تا به ابد نخواهد گذاشت که مرد عادل جنبش خورد. ^{۲۳} و توای خدا ایشان را به چاه هلاکت فرو خواهی آورد. مردمان خون ریز و حيله ساز، روزهای خود را نیمه نخواهند کرد، لیکن من بر تو توکل خواهم داشت.

۵۶

توکل بر خدا

برای سالار مغنیان بر فاخته ساکت در بلاد بعیده. مکتوم داود وقتی که فلسطینیان او را در جت گرفتند
^۱ ای خدا بر من رحم فرما، زیرا که انسان مرا به شدت تعاقب می کند. تمامی روز جنگ کرده، مرا اذیت می نماید. ^۲ خصمان تمامی روز مرا به شدت تعاقب می کنند. زیرا که بسیاری با تکبر با من می جنگند. ^۳ هنگامی که ترسان شوم، من بر تو توکل خواهم داشت.

^۴ در خدا کلام او را خواهم ستود. بر خدا توکل کرده، نخواهم ترسید. انسان به من چه می تواند کرد؟ ^۵ هر روزه سخنان مرا منحرف می سازند. همه فکرهای ایشان درباره من بر شرارت است. ^۶ ایشان جمع شده، کمین می سازند. بر قدمهای من چشم دارند زیرا قصد جان من دارند. ^۷ آیا ایشان به سبب شرارت خود نجات خواهند

یافت؟ ای خدا امت‌ها را در غضب خویش بپنداز. ^۸ تو آوارگیهای مرا تقرر کرده‌ای. اشکهایم را در مشک خود بگذار. آیا این در دفتر تو نیست؟ ^۹ آنگاه در روزی که تو رابخوانم دشمنانم رو خواهند گردانید. این رامی دانم زیرا خدا با من است.

^{۱۰} در خدا کلام او را خواهم ستود. در خداوند کلام او را خواهم ستود. ^{۱۱} بر خدا توکل دارم پس نخواهم ترسید. آدمیان به من چه می‌توانند کرد؟ ^{۱۲} ای خدا نذرهای تو بر من است. قربانی‌های حمد را نزد تو خواهم گذرانید. ^{۱۳} زیرا که جانم را از موت رها نموده‌ای. آیا پایهایم را نیز از لغزیدن نگاه نخواهی داشت تا در نور زندگان به حضور خدا سالک باشم؟

۵۷

پناه زیر سایه بالهای تو

برای سالار مغنیان برلاته‌لک. مکثم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد

^۱ ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و در سایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد. ^۲ زده‌خداى تعالى آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند. ^۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رها نمود. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت می‌کند، سلاه. خدا رحمت و راستی خود را خواهد فرستاد. ^۴ جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خوابم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست. و زبان ایشان شمشیر برنده است. ^۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان. ^۶ دای برای پایهایم می‌ساختند و جانم خرم گردید. چاهی پیش رویم کنند، و خود در میانش افتادند، سلاه.

^۷ دل من مستحکم است خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود. ^۸ ای جلال من بیدار شو! ای بریط وعود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد. ^۹ ای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قوم‌ها تسبیح خواهم خواند. ^{۱۰} زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستی تو تا افلاک. ^{۱۱} خدایا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

۵۸

مجازات شیران

برای سالار مغنیان برلاته‌لک. مکثم داود

^۱ آیا فی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می‌گویید؟ وای بنی آدم آیابه راستی داوری می‌نمایید؟ ^۲ بلکه در دل خود شرارتها به عمل می‌آورید و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید. ^۳ شیران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند. ^۴ ایشان را زهری است مثل زهر مار. مثل افعی که گوش خود را می‌بندد. ^۵ که آواز افسوسگران را نمی‌شنود، هر چند به مهارت افسون می‌کند. ^۶ ای خدا دندانهایشان را درد هانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران را خرد بشکن. ^۷ گداخته شده، مثل آب بگذرد. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد. ^۸ مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سقط زن، آفتاب را نخواهند دید. ^۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتش خاها را احساس کند. آنها را چه تر و چه خشک خواهد رفت. ^{۱۰} مرد عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شیر خواهد شست. ^{۱۱} و مردم خواهند گفت: «هرآینه ثمره‌ای برای عادلان هست. هرآینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

۵۹

دعا برای رهایی

برای سالار مغنیان برلاته‌لک. مکثم داود وقتی که شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشد

۱ تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنانم برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافرازا! ۲ مرا از نگاهکاران خلاصی ده! و از مردمان خون ریزرهای بخش! ۳ زیرا اینک برای جانم کمین می سازند و زورآوران به ضد من جمع شده اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون نگاه من. ۴ بی قصور من می شتابند و خود را آماده می کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین. ۵ اما توای یهوه، خدای صباوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امت ها را مکافات برسان و بر غداران بدکار شفقت مفرما، سلاه. ۶ شامگاهان برمی گردند و مثل سنگ بانگ می کنند و در شهر دور می زنند. ۷ از دهان خود بدی را فرو می ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا می گویند: «کیست که بشنود؟»

۸ و اما توای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامی امت ها را استهزا خواهی نمود. ۹ ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیرا خدا قلعه بلند من است. ۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشمنانم نگران خواهد ساخت. ۱۱ ایشان را به قتل مرسان.

۱۲ به سبب نگاه زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که می گویند، ۱۳ ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدادر یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می کند. سلاه. ۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سنگ بانگ زنند و در شهر گردش کنند. ۱۵ و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند. ۱۶ و اما من قوت تو را خواهم سرباید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی و در روز تنگی ملجای منی. ۱۷ ای قوت من برای تو سرود می خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است و خدای رحمت من.

۶۰

درخواست اعانت

برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با ارم نهرین و ارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از ادمیان را در وادی الملح کشت ۱ ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته ای! خشمناک بودی، بسوی مارجوع فرما! ۲ زمین را متزلزل ساخته، آن را شکافته ای! شکستگی پایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است. ۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده ای. باده سرگردانی به مانوشانیده ای. ۴ علی به ترسندگان خود داده ای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه. ۵ تا حبیبان تو نجات یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما. ۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می کنم و وادی سکوت را خواهم پیود. ۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است و یهوذا عصای سلطنت من. ۸ موآب ظرف طهارت من است و بر ادم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور! ۹ کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادم رهبری کند؟ ۱۰ مگر نه توای خدا که ما را دور انداخته ای و با لشکرهای مای خدا بیرون نمی آیی؟ ۱۱ مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است. ۱۲ با خدا ظفر خواهم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

۶۱

فریاد مرا بشنو

برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. مزمور داود ۱ ای خدا فریاد مرا بشنو! و دعای مرا اجابت فرما! ۲ از اقصای جهان تو را خواهم خواند، هنگامی که دلم بیپوش می شود، مرا به صفحه ای که از من بلند تر است هدایت نما. ۳ زیرا که تو ملجای من بوده ای و برج قری از روی دشمن. ۴ در خیمه تو ساکن خواهم بود تا ابد الاباد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه. ۵ زیرا توای خدا نذرهای مرا شنیده ای و میراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده ای. ۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی

افزود و سالهای اوتا نسلها باقی خواهد ماند. ^۷ به حضور خدا خواهد نشست تا ابدالاباد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند. ^۸ پس نام تو را تا به ابد خواهیم سرایید تا هر روز نذرهای خود را وفا کنیم.

۶۲

نجات از جانب خدا

برای یدوتون سالار مغنیان. مزبور داود
^۱ جان من فقط برای خدا خاموش می شود زیرا که نجات من از جانب اوست. ^۲ او تنها حضره و نجات من است و قلعه بلند من. پس بسیار جنبش نخواهم خورد. ^۳ تا به کی بر مردی هجوم می آورید تا همگی شما او را هلاک کنید مثل دیوار خم شده و حصار جنبش خورده؟ ^۴ در این فقط مشورت می کنند که او را از مرتبه اش بپندارند. و دروغ را دوست می دارند. به زبان خود برکت می دهند و در دل خود لعنت می کنند، سلاه.
^۵ ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است. ^۶ او تنها حضره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. ^۷ برخداست نجات و جلال من. حضره قوت من و پناه من در خداست. ^۸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دلهای خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه. ^۹ البته بنی آدم بطالت اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می روند زیرا جمیع از بطالت سبکترند. ^{۱۰} بر ظلم توکل نکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن میندید. ^{۱۱} خدا یک بار گفته است و دوبار این را شنیده ام که قوت از آن خداست. ^{۱۲} ای خداوند رحمت نیز از آن توست، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

۶۳

جان من تشنه توست

مزبور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود
^۱ ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه توست و جسد من مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی آب. ^۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم. ^۳ چونکه رحمت تو از حیات نیکوتر است. پس لبهای من ترا آسپیح خواهد خواند. ^۴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت. ^۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت، ^۶ چون تو را بر بستر خود یاد می آورم و در پاسهای شب در تو تفکرمی کنم. ^۷ زیرا تو مددکار من بوده ای و زیر سایه بالهای تو شادی خواهم کرد. ^۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تپید کرده است. ^۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت. ^{۱۰} ایشان به دم شمشیر سپرده می شوند و نصیب شغالها خواهند شد. ^{۱۱} اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هر که بدو قسم خورد نفر خواهد نمود. زیرا دهان دروغ گویان بسته خواهد گردید.

۶۴

حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار

برای سالار مغنیان. مزبور داود
^۱ ای خدا وقتی که تضرع می نمایم، آواز مرا بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار! ^۲ مرا از مشاورت شریران پنهان کن و از هنگامه گاهکاران. ^۳ که زبان خود را مثل شمشیر تیز کرده اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را برزه آراسته اند. ^۴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل بپندازند. ناگهان بر او می اندازند و نمی ترسند. ^۵ خوشتر برای کار زشت تقویت می دهند. درباره پنهان کردن دامها گفتگو می کنند. می گویند: «کیست که ما را ببیند؟» ^۶ کارهای بد را تدبیر می کنند و می گویند: «تدبیر نیکو کرده ایم.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است. ^۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت های ایشان خواهد شد. ^۸ و زبانهای خود را بر خود فروود خواهند آورد و هر که ایشان را ببیند فرار خواهد کرد. ^۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام

خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود. ^{۱۰} و مرد صالح در خداوند شادی می کند و بر او توکل می دارد و جمیع راست دلان، نغمه خواهند نمود.

۶۵

سرود تسبیح

برای سالار مغنیان. مزبور و سرود داود

^۱ ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر توست. و نذرهای تو وفا خواهد شد. ^۲ ای که دعا می شنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد. ^۳ گاهان بر من غالب آمده است. تو تقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد. ^۴ خوشحال کسی که او را برگزیده، و مقرب خود ساخته ای تا به درگاههای تو ساکن شود. از نیکوئی خانه تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیكل تو.

^۵ به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده دریاهستی. ^۶ و کوهها را به قوت خود مستحکم ساخته ای، و کمر خود را به قدرت بسته ای. ^۷ و تلاطم دریا را ساکن می گردانی، تلاطم امواج آن و شورش امت ها را. ^۸ ساکنان اقصای جهان از آیات تو ترسند. مطلع های صبح و شام را شادمان می سازی. ^۹ از زمین تفقد نموده، آن را سیراب می کنی و آن را بسیار توانگر می گردانی. نهر خدا از آب پر است. غله ایشان را آماده می کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده ای. ^{۱۰} پشته هایش را سیراب می کنی و مرزهایش را بست می سازی. به بارشها آن را شاداب می نمایی. نباتاتش را برکت می دهی. ^{۱۱} به احسان خویش سال را تاجدار می سازی و راههای تو چربی را می چکاند. ^{۱۲} مرتع های صحرا نیز می چکاند. و کمر تنها به شادمانی بسته شده است. ^{۱۳} چنبا به گوسفندان آراسته شده است و دره ها به غله پراسته؛ از شادی بانگ می زنند و نیز می سرایند.

۶۶

بانگ شادمانی برای خدا

برای سالار مغنیان. سرود و مزبور

^۱ ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید! ^۲ جلال نام او را بسرایید! و در تسبیح او جلال او را توصیف نمائید! ^۳ خدا را گویند: «چه میب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنانت نزد تو تذلل خواهند کرد! ^۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سراپید و به نام تو ترنم خواهند نمود.» سلاه.

^۵ بپایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم میب است. ^۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم. ^۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می کند و چشماتش مراقب امت ها است. فتنه انگیزان خویش را برنفرانزد، سلاه. ^۸ ای قوم ها، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوید. ^۹ که جانهای ما را در حیات قرار می دهد و غمی گذارد که پایهای مالغزش خورد. ^{۱۰} زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده ای و ما را غال گذاشته ای چنانکه نقره را غال می گذارند. ^{۱۱} ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشتهای ما نهادی. ^{۱۲} مردمان را بر سرما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی. ^{۱۳} قربانی های سوختنی به خانه تو خواهیم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهیم نمود، ^{۱۴} که لهای خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم. ^{۱۵} قربانی های سوختنی پرواری را نزد تو خواهیم گذرانید. گوساله ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهیم کرد، سلاه.

^{۱۶} ای همه خدا ترسان بپایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهیم. ^{۱۷} به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود. ^{۱۸} اگر بدی را در دل خود منظور می داشتم، خداوند مرا

نمی شنید. ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده. ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا ازخود، و رحمت خویش را از من برگردانیده است.

۶۷

سرود حمد و شادی

برای سالار مغنیان. مزمور و سرود برذوات اوتار
 ۱ خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد و نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه. ۲ تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امت‌ها. ۳ ای خدا قوم‌ها تو را حمدگویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند.
 ۴ امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قوم‌ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت‌های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه. ۵ ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمدگویند. ۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خدا خدای ما، ما را مبارک خواهد فرمود. ۷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصای جهان از او خواهند ترسید.

۶۸

سرود پیروزی

برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود
 ۱ خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آتانی که از او نفرت دارند از حضورش بگریزند! ۲ چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شیران به حضور خدا هلاک گردند.

۳ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند. ۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمائید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او یهوه است! به حضورش به وجد آید! ۵ پدر یتیمان و داور یهوه‌زنان، خداست در مسکن قدس خود! ۶ خدا بی‌کسان را ساکن خانه می‌گرداند و اسیران را به رستگاری پیرون می‌آورد، لیکن فتنه‌انگیزان در زمین تفتیده ساکن خواهند شد. ۷ ای خدا هنگامی که پیش روی قوم خود پیرون رفتی، هنگامی که در صحرا خرامیدی، سلاه. ۸ زمین متزلزل شد و آسمان به حضور خدا بارید. این سینا نیز از حضور خدا، خدای اسرائیل. ۹ ای خدا باران نعمت‌ها بارانیدی و میراث را چون خسته بود مستحکم گردانیدی. ۱۰ جماعت تو در آن ساکن شدند. ای خدا، به جود خویش برای مساکین تدارک دیده‌ای.

۱۱ خداوند سخن را می‌دهد. مبشرات انبوه عظیمی می‌شوند. ۱۲ ملوک لشکرها فرار کرده، منهزم می‌شوند. و زنی که در خانه مانده است، غارت را تقسیم می‌کند. ۱۳ اگرچه در آغل‌ها خوابیده بودید، لیکن مثل بالهای فاخته شده‌اید که به نقره پوشیده است و پرهایش به طلای سرخ. ۱۴ چون قادر مطلق پادشاهان را در آن پراکنده ساخت، مثل برف بر صلبون درخشان گردید.

۱۵ کوه خدا، کوه باشان است، کوهی با قله‌های افراشته کوه باشان است. ۱۶ ای کوه‌های باقله‌های افراشته، چرا نگرانید؟ بر این کوهی که خدا برای مسکن خود برگزیده است هر آینه خداوند در آن تا به ابد ساکن خواهد بود. ۱۷ ازبایه‌های خدا کور و هزارهاست. خداوند در میان آنهاست و سینا در قدس است. ۱۸ براعلی علین صعود کرده، و اسیران را به اسیری برده‌ای. از آدمیان بخششها گرفته‌ای. بلکه از فتنه‌انگیزان نیز تا یهوه خدا در ایشان مسکن گیرد.

۱۹ متبارک باد خداوندی که هر روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، سلاه. ۲۰ خدا برای ما، خدای نجات است و مغرهای موت از آن خداوند یهوه است. ۲۱ هر آینه خدا سردشمنان خود را خرد خواهد کوبید و کله مویدار کسی را که در گناه خود سالک باشد.

۲۲ خداوند گفت: «از باشان باز خواهم آورد. از ژرفیای دریا باز خواهم آورد. ۲۳ تا پای خود را در خون فروبری و زبان سگان تو از دشمنانت بهره خود را بیابد.» ۲۴ ای خدا طریق های تو رادیده اند یعنی طریق های خدا و پادشاه مرا در قدس. ۲۵ در پیش رو، مغنیان می خرامند و در عقب، سازندگان. و در وسط دوشیزگان دف زن. ۲۶ خدا را در جماعت ها مبارک خوانید و خداوند را از چشمه اسرائیل. ۲۷ آنجاست بنیامین صغیر، حاکم ایشان و روسای یهودا محفل ایشان. روسای زیبولون و روسای نفتالی. ۲۸ خدایت برای تو قوت را امر فرموده است. ای خدا آنچه را که برای ما کرده ای، استوار گردان. ۲۹ به سبب هیکل تو که در اورشلم است، پادشاهان هدایا نزد تو خواهند آورد. ۳۰ و وحش فی زار را تو بیخ فرما و رمه گاوان را با گوساله های قوم که با شمشهای نقره نزد تو گردن می نهند، و قوم هایی که جنگ را دوست می دارند پراکنده ساخته است. ۳۱ سروان از مصر خواهند آمد و حبشه دستهای خود را نزد خدا بزودی دراز خواهد کرد.

۳۲ ای ممالک جهان برای خدا سرود بخوانید. برای خداوند سرود بخوانید، سلاوه. ۳۳ برای او که بر فلک الافلاک قدیمی سوار است. ۳۴ اینک آواز خود را می دهد آوازی که قوت است. ۳۵ خدا را به قوت توصیف نمایید. جلال وی بر اسرائیل است و قوت او در افلاک. ۳۶ ای خدا از قدسهای خود مهیب هستی. خدای اسرائیل قوم خود را قوت و عظمت می دهد. مبارک باد خدا.

۶۹

فریاد کمک

برای سالار مغنیان بر سوسنها. مزبور داود

۱ خدایا مرا نجات ده! زیرا آنها به جان من درآمده است. ۲ در خلایب ژرف فرو رفته ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده ام و سیل مرا می پوشاند. ۳ از فریاد خود خسته شده ام و گلوی من سوخته و چشمانم از انتظار خدا تار گردیده است. ۴ آنانی که بی سبب از من نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زور آورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم. ۵ ای خدا، تو حماقت مرا می دانی و گناهانم از تو مخفی نیست. ۶ ای خداوند یهوه صباوت، منتظرین تو به سبب من بخل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به سبب من رسوا نگردند. ۷ زیرا به خاطر تو متحمل عار گردیده ام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است. ۸ زدرادرانم اجنبی شده ام و نزد پسران مادر خود غریب. ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده. ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته ام. و این برای من عار گردیده است. ۱۱ پلاس را لباس خود ساخته ام و نزد ایشان ضرب المثل گردیده ام. ۱۲ دروازه نشینان درباره من حرف می زنند و سرود می گساران گشته ام. ۱۳ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می کنم. ای خدا در کثرت رحانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما. ۱۴ مرا از خلایب خلاصی ده تا غرق نشوم و از نفرت کنندگانم و از ژرفیای آب رستگار شوم. ۱۵ مگذار که سیلان آب مرا بپوشاند و ژرفی مرا ببلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد. ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تو نیکوست. به کثرت رحانیت بر من توجه نما. ۱۷ و روی خود را از بنده ات مپوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما. ۱۸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدی ده.

۱۹ تو عار و نجالت و رسوایی مرا می دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تو اند. ۲۰ عار، دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده ام. انتظار مشفق کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیافتم. ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند. ۲۲ پس مانده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند دامی باشد. ۲۳ چشمان ایشان تار گردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لرزان گردان. ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد. ۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان

هیچ کس ساکن نشود. ۲۶ زیرا بر کسی که تو زده‌ای جفای کنند و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایند. ۲۷ گاه بر گاه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند. ۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند. ۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرفراز سازد. ۳۰ و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود. ۳۱ و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله‌ای که شاخها و سمها دارد. ۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، وای طالبان خدا دل شما زنده گردد، ۳۳ زیرا خداوند فقیران را مستجاب می کند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد. ۳۴ آسمان وزمین او را تسبیح بخوانند. آنها نیز و آنچه در آنها می جنبد. ۳۵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهودا را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند. ۳۶ و ذریت بدگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

۷۰

دعای اعانت

برای سالار مغنیان، مزمور داود به جهت یادگاری
۱ خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما! ۲ آنانی که قصد جان من دارند، نجل و شرمند شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو برگردانیده و رسوا گردند، ۳ و آنانی که هه هه می گویند، به سبب نجات خویش رو برگردانیده شوند.
۴ و اما جمیع طالبان تو، در تو وجود و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند: «خدا متعال باد»! ۵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار و نجات‌دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر ننما.

۷۱

دعای مرد پیر

۱ در توای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد نجل نخواهم شد. ۲ به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده. ۳ برای من خضره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده‌ای، زیرا خضره و قلعه من تو هستی. ۴ خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار و ظالم. ۵ زیرا ای خداوند یهوه، تو امید من هستی و از طفولیت اعتماد من بوده‌ای. ۶ از شکم بر توانداخته شده‌ام. از رحم مادر ملجای من تو بوده‌ای و تسبیح من دائم درباره تو خواهد بود. ۷ بسیاری را آیتی عجیب شده‌ام. لیکن تو ملجای زورآور من هستی. ۸ دهانم از تسبیح تو پر است و از کبریا بی تو تمامی روز.
۹ در زمان پیری مرا دور مینداز چون قوم زایل شود مرا ترک منما. ۱۰ زیرا دشمنانم بر من حرف می زنند و مترصدان جانم با یکدیگر مشورت می کنند ۱۱ و می گویند: «خدا او را ترک کرده است. پس او را تعاقب کرده، بگیرد، زیرا که رهاننده‌ای نیست.»
۱۲ ای خدا از من دور مشو. خدایا به اعانت من تعجیل نما. ۱۳ خصمان جانم نجل و فانی شوند.

۱۴ و اما من دائم امیدوار خواهم بود و بر همه تسبیح تو خواهم افزود. ۱۵ زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و نجات را تمامی روز. زیرا که حد شماره آن را نمی دانم. ۱۶ در توانایی خداوند یهوه خواهم آمد. و از عدالت تو و بس خبر خواهم داد. ۱۷ ای خدا از طفولیت مرا تعلیم داده‌ای و تا الان، عجایب تو را اعلان کرده‌ام. ۱۸ پس ای خدا، مرا تا زمان پیری و سفید مویی نیز ترک مکن، تا این طبقه را از بازوی تو خبر دهم و جمیع آیندگان را از توانایی تو. ۱۹ خدایا عدالت تو تا اعلی علین است. تو کارهای عظیم کرده‌ای. خدایا مانند تو کیست؟ ۲۰ ای که تنگیهای بسیار و سخت را به ما نشان داده‌ای، رجوع کرده، باز ما را زنده خواهی ساخت؛ و برگشته، ما را از

عمق های زمین برخوای آورد. ۲۱ بزرگی مرا مزید خوای کرد و برگشته، مرا تسلی خوای بخشید. ۲۲ پس من نیز تو را با بریط خواهم ستود، یعنی راستی تو را ای خدای من. و تو را ای قدوس اسرائیل با عود ترنم خواهم نمود. ۲۳ چون برای تو سرود می خوانم لبهایم بسیار شادی خواهد کرد و جانم نیز که آن را فدیہ داده ای. ۲۴ زبانم نیز تمامی روز عدالت تو را ذکر خواهد کرد. زیرا آنانی که برای ضرر من می کوشیدند نجل و رسوا گردیدند.

۷۲

دعا برای پادشاه

مزبور سلیمان

۱ ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش را به پسر پادشاه! ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. ۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تلهای نیز در عدالت. ۴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهد ساخت. ۵ از تو خواهند رسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات. ۶ او مثل باران بر علف زار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگرود. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرائشان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لبسید. ۱۰ پادشاهان ترشیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبارمغانها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت ها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقری را که رهاننده ای ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جانهای ایشان را از ظلم و ستم فدیہ خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود. ۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که غره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد. ۱۷ نام او تا ابدالابد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ متبارک باد یهوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می کند. ۱۹ و متبارک بادنام مجید او تا ابدالابد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین. دعاها ی داود بن یسی تمام شد.

۷۳

عدالت خدا

مزبور اساف

۱ هراینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند. ۲ و اما من نزدیک بود که پایهایم از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد. ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شیران را دیدم. ۴ زیرا که در موت ایشان قیدهایی نیست و قوت ایشان مستحکم است. ۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند. ۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می پوشانند. ۷ چشمان ایشان از فریبی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاویز می کنند. ۸ استهزا می کنند و حرفهای بد می زنند و سخنان ظلم آمیز

را از جای بلندی گویند. ۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده‌اند و زبان ایشان در جهان گردش می‌کند. ۱۰ پس قوم او بدینجا برمی‌گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می‌شود. ۱۱ و ایشان می‌گویند: «خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟» ۱۲ اینک ایشان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتندی افزوده می‌شوند. ۱۳ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکی شسته‌ام. ۱۴ و من تمامی روز مبتلای شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است. ۱۵ اگر می‌گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می‌کردم. ۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد. ۱۷ تابه قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم. ۱۸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده‌ای. ایشان را به خرابیا خواهی انداخت. ۱۹ چگونه بگفته به هلاکت رسیده‌اند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده‌اند. ۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شرد. ۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم. ۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم. ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تایید کرده‌ای. ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید. ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی‌خواهم. ۲۶ اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خداست تا ابدالاباد. ۲۷ زیرا آتانی که از تو دورد هلاک خواهند شد. و آتانی را که از تو زنا می‌کنند، نابود خواهی ساخت. ۲۸ و اما مرا نیکوست که به خدا تقرب جویم. بر خداوند بهو توکل کرده‌ام تا همه کارهای تو را بیان کنم.

۷۴

دعا برای نجات قوم

قصیده آساف

۱ چرا ای خدا ما را ترک کرده‌ای تا به ابدو خشم تو بر گوسفندان مرتع خود فروخته شده است؟ ۲ جماعت خود را که از قدیم خریده‌ای، بیاد آور و آن را که فدیه داده‌ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بوده‌ای. ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه‌های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که در قدس تو بود خراب کرده است. ۴ دشمنانت در میان جماعت تو غرش می‌کنند و علمهای خود را برای علامات برپا می‌نمایند. ۵ و ظاهر می‌شوند چون کسانی که تبراها را بر درختان جنگل بلندی می‌کنند. ۶ و الان همه نقشهای تراشیده آن را به تبراها و چکشها خرد می‌شکنند. ۷ قدس‌های تو را آتش زده‌اند و مسکن نام تو را تابه زمین بی‌حرمت کرده‌اند. ۸ و در دل خود می‌گویند آنها را تمام خراب می‌کنیم. پس جمیع کنیسه‌های خدا را در زمین سوزانیده‌اند. ۹ آیات خود را نمی‌بینیم و دیگر هیچ نمی‌بینیم. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود. ۱۰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟ ۱۱ چرا دست خود یعنی دست راست خویش را برگردانیده‌ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن. ۱۲ و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجات‌ها پدید می‌آورد. ۱۳ تو به قوت خود دریا را منشق ساختی و سرهای نهنگان را در آبها شکستی. ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرائشان گردانیده‌ای. ۱۵ تو چشمه‌ها و سیلها را شکافی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی. ۱۶ روز از آن توست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده‌ای. ۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته‌ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده‌ای.

۱۸ ای خداوند این را بیاد آور که دشمن ملامت می‌کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می‌نمایند. ۱۹ جان فاخته خود را به جانور وحشی میسپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن. ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن‌های ظلم پراست. ۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو

را حمدگویند. ۲۲ ای خدا برخیز و دعوی خود را برپادار؛ و پیادآور که احق تمامی روز تو را ملامت می کند. ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می شود.

۷۵

خدا، داور جهان

برای سالار مغنیان برلاتهلهک. مزمور و سرود آساف
 ۱ تو را حمد می گویم! ای خدا تو را حمد می گویم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می کنند. ۲ هنگامی که به زمان معین برسم راستی داوری خواهم کرد. ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نموده ام، سلاه. ۴ متکبران را گفتم: «فخر مکنید!» و به شیران که «شاخ خود را میفرایزد. ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرایزد. و با گردن کشتی سخنان تکبرآمیز مگویند.» ۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرافرازی می آید. ۷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می اندازد و آن را سرافرازی می نماید. ۸ زیرا در دست خداوند کاسه ای است و باده آن پر جوش. از شراب ممزوج پر است که از آن می ریزد. و امداردهایش را جمیع شیران جهان افشرد، خواهند نوشید. ۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود. ۱۰ جمیع شاخهای شیران را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

۷۶

مجید خدا

برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمور و سرود آساف
 ۱ خدا در یهودا معروف است و نام او در اسرائیل عظیم! ۲ خیمه او است در شالیم و مسکن او در صهیون. ۳ در آنجا، برقهای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه. ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما! ۵ قوی دلان تاراج شده اند و خواب ایشان را در ربود و همه مردان زورآور دست خود را نیاافتند. ۶ از تو بیخ توای خدای یعقوب، برارابه هاو اسبان خوایی گران مستولی گردید. ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟ ۸ از آسمان داوری را شنوایدی. پس جهان بترسید و ساکت گردید. ۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه، ۱۰ آنگاه خشم انسان تو را حمد خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خود خواهی بست. ۱۱ نذر کنی و وفا نمایید برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذرانند نزد او که مهیب است. ۱۲ روح روسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می باشد.

۷۷

راحت در روز تنگی

برای سالار مغنیان بریدوتون. مزمور آساف
 ۱ آواز من بسوی خداست و فریادی کم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت. ۲ در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت. ۳ خدا را یاد می کنم و پریشان می شوم. تفکری غمناک و روح من متعیر می گردد، سلاه. ۴ چشمانم را بیدار می داشتی. بی تاب می شدم و سخن نمی توانستم گفت. ۵ درباره ایام قدیم تفکر کرده ام. درباره سالهای زمانهای سلف. ۶ سرودشبان خود را بخاطر می آورم و در دل خود تفکری کم و روح من تفتیش نموده است. ۷ مگر خداتا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد. ۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدالاباد؟ ۹ آیا خدا را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته

است؟ سلاه. ۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلیٰ! ۱۱ کارهای خداوند را ذکرخواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهم آورد. ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکرخواهم نمود.

۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟ ۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می کنی و قوت خویش را بر قوم ها معروف گردانیده ای. ۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رها نهاده ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه. ۱۶ آنها تو را دید، ای خدا آنها تو را دیده، متزلزل شد. لجه ها نیز سخت مضطرب گردید. ۱۷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید. ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و برقه ها ربع مسکون را روشن کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید. ۱۹ طریق تو در دریاست و راههای تو در آبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست. ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

۷۸

قوم خدا

قصیده آساف

۱ ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید! ۲ دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تطلق خواهم نمود. ۳ که آنها را شنیده و دانسته ایم و پدران ما برای ما بیان کرده اند. ۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می کنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است. ۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خود تعلیم دهند؛ ۶ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندان که می بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ ۷ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند. ۸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساختند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود.

۹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برتافتند. ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند، ۱۱ و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود، ۱۲ و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعن. ۱۳ دریا را منشق ساخته، ایشان را عبور داد و آنها را مثل توده برپا نمود. ۱۴ و ایشان را در روز به ابر راهنمایی کرد و تمامی شب به نور آتش. ۱۵ در صحرا خضره ها را بشکافت و ایشان را گویا از لجه های عظیم نوشانید. ۱۶ پس سیلها را از خضره بیرون آورد و آب را مثل نهرها جاری ساخت. ۱۷ و بار دیگر بر او نگاه ورزیدند و بر حضرت اعلیٰ در صحرا فتنه انگیزختند، ۱۸ و در دلهای خود خدا را امتحان کردند، چونکه برای شهوات خود غذا خواستند. ۱۹ و برضد خدا تکلم کرده، گفتند: «آیا خدا می تواند در صحرا سفره ای حاضر کند؟ ۲۰ اینک خضره را زد و آنها روان شد و وادیها جاری گشت. آیا می تواند نان را نیز بدهد. و گوشت را برای قوم خود حاضر سازد؟»

۲۱ پس خدا این را شنیده، غضبناک شد و آتش در یعقوب افروخته گشت و خشم بر اسرائیل مشتعل گردید. ۲۲ زیرا به خدا ایمان نیاوردند و به نجات او اعتماد ننمودند. ۲۳ پس ابرها را از بالا امر فرمود و درهای آسمان را گشود ۲۴ و من را بر ایشان بارانید تا بخوردند و غله آسمان را بدیشان بخشید. ۲۵ مردمان، نان زورآوران را خوردند و آذوقه ای برای ایشان فرستاد تا سیر شوند. ۲۶ باد شرقی را در آسمان وزانید و به قوت خود، باد جنوبی را آورد، ۲۷ و گوشت را برای ایشان مثل غبار بارانید و مرغان بالدار را مثل ریگ دریا. ۲۸ و آن را در میان اردوی ایشان فرود آورد، گردا گرد مسکن های ایشان. ۲۹ پس خوردند و نیکو سیر شدند و موافق شهوات ایشان بدیشان داد.

۳۰ ایشان از شهوت خود دست نکشیدند. و غذاهوز در دهان ایشان بود ۳۱ که غضب خدا برایشان افروخته شده؛ توهمندان ایشان را بکشت وجوانان اسرائیل را هلاک ساخت.

۳۲ با وجود این همه، باز گاه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند. ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بطالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس. ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت او را طلبیدند و بازگشت کرده، درباره خدا تفحص نمودند، ۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است. ۳۶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به او دروغ گفتند. ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند.

۳۸ اما او به حسب رحمانیتش گاه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارها غضب خود را برگردانیده، تمامی خشم خویش را برینگیخت. ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرند، بادی که می رود و بر نمی گردد. ۴۰ چند مرتبه در صحرا بدو فتنه انگیزیدند و او را در بادیه رنجانیدند. ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند، ۴۲ و قوت او را به خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رها کرده بود. ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصر ظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صوعن. ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید. ۴۵ انواع پشه ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهایی که ایشان را تباہ نمودند؛ ۴۶ و محصول ایشان را به کرم صد پا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد. ۴۷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان حمیز ایشان را به تگرگهای درشت. ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله های برق. ۴۹ و آتش خشم خود را برایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر. ۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به ویا تسلیم نمود. ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه های حام.

۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود. ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نرسند و دریادشمنان ایشان را پوشانید. ۵۴ و ایشان را به حدود مقدس خود آورد، بدین کوهی که به دست راست خود تحصیل کرده بود. ۵۵ و امت ها را از حضور ایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه های ایشان ساکن گردانید.

۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه انگیزیدند و شهادت او را نگاه نداشتند. ۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطا کننده منحرف شدند. ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیچان آوردند و به بتهای خویش غیرت او را جنبش دادند. ۵۹ چون خدا این را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت. ۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه ای را که در میان آدمیان برپا ساخته بود، ۶۱ (و تابوت (قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به دست دشمن سپرد، ۶۲ و قوم خود را به شمشر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید. ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد. ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشر افتادند و بویه های ایشان نوحه گری نمودند.

۶۵ آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بود بیدار شد، مثل جباری که از شراب می خروشد، ۶۶ و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عارابدی گردانید. ۶۷ و خیمه یوسف را رد نموده، سبط افرایم را برنگزید. ۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست می داشت. ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالابد بنیاد نهاد. ۷۰ و بنده خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت. ۷۱ از عقب میشهای شیره او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند.

۷۲ پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

دعا برای نجات قوم

مزمو ر آساف

۱ ای خدا، امت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند.
 ۲ لاشهای بندگان را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را به وحوش صحرا. ۳ خون ایشان را گرداگرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند. ۴ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و تخریه شده‌ایم. ۵ تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالاباد؟ ۶ قهر خود را بر امت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز و برمالکی که نام تو را نمی‌خوانند! ۷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند.
 ۸ گناهان اجداد ما را بر ما بیاد می‌آورد. رحمت‌های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم.
 ۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بپامرز. ۱۰ چرا امت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگان که ریخته شده است، بر امت‌ها در نظر ما معلوم شود. ۱۱ ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنان را که به موت سپرده شده‌اند، برهان. ۱۲ و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان مارسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند. ۱۳ پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را سلا بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

۸۰

دعا برای تفقد از قوم

برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنبا. مزمو ر آساف

۱ ای شیان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که برگزین جلولس نموده‌ای، تجلی فرما! ۲ به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا! ۳ ای خدا ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم!

۴ ای یهوه، خدای صبیوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود، ۵ نان ماتم را بدیشان می‌خورانی و اشکهای بی‌اندازه بدیشان می‌نوشانی؟ ۶ ما را محل منازعه همسایگان ماساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزای نمایند. ۷ ای خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۸ موی را از مصر بیرون آوردی. امت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی. ۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت. ۱۰ کوه‌ها به سایه‌اش پوشانیده شد و سروهای آزاد خدا به شاخه‌هایش. ۱۱ شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر. ۱۲ پس چرا دیوارهایش را شکسته‌ای که هر راهگداری آن را می‌چیند؟ ۱۳ گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند و وحوش صحرا آن را می‌چرند.

۱۴ ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و بین و از این مو تفقد نما ۱۵ و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای! ۱۶ مثل هیثم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده‌اند! ۱۷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای. ۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما را حیات بده تا نام تو را بخوانیم. ۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

۸۱

پیروی از خداوند

برای سالار مغنیان برجیت. مزور آساف

۱ ترنم نمایید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آواز شادمانی دهید! ۲ سرود را بلند کنید و دف راپیورید و بربط دلنواز را با رباب! ۳ کرنا را بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما. ۴ زیرا که این فریضه‌ای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب. ۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم: ۶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سبدها شد. ۷ در تنگی استعدا نمودی و تو را خلاصی دادم. در ستر رعد، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مریبه امتحان نمودم.

۸ «ای قوم من بشنو و تو را تاکید می‌کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی. ۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما. ۱۰ من بپوه خدای تو هستم که تو را از زمین مصر برآوردیم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پرخواهم ساخت. ۱۱ لیکن قوم من سخن مرا شنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند. ۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورت‌های خود سلوک نمایند. ۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش می‌گفتند و اسرائیل در طریقه‌های من سالک می‌بودند. ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را بزودی به زیر می‌انداختم و دست خود را بر خصمان ایشان برمی‌گردانیدم. ۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می‌نهادند. اما زمان ایشان باقی می‌بود تا ابدالاباد. ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد، و تو را به عسل از صخره سیر می‌کردم.»

۸۲

خدا در جماعت خدا

مزور آساف

۱ خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری می‌کند: ۲ «تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شریزان را طرقداری خواهید نمود؟ سلاه. ۳ فقیران و یتیمان را دادرسی نکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید. ۴ مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شریزان خلاصی دهید. ۵ نمی‌دانند و نمی‌فهمند و در تاریکی راه می‌روند و جمیع اساس زمین متزلزل می‌باشد. ۶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی. ۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!» ۸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امت‌ها را متصرف خواهی شد.

۸۳

دعا برای شکست دشمنان

سرود و مزور آساف

۱ ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام! ۲ زیرا اینک دشمنانت شورش می‌کنند و آنانی که از تو نفرت دارند، سر خود را برافراشته‌اند. ۳ بر قوم تو مکایدی اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت می‌کنند. ۴ و می‌گویند: «بیابید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.» ۵ زیرا به یک دل با هم مشورت می‌کنند و برضد تو عهد بسته‌اند. ۶ خیمه‌های ادوم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان. ۷ جبال و عمون و عمالیق و فلسطین با ساکنان صور. ۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوط کردند، سلاه.

۹ بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون. ۱۰ که در عیندور هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند. ۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح و صلبناع. ۱۲ که می گفتند: «مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نمایم».

۱۳ ای خدای من، ایشان را چون غبار گردباد بساز و مانند کاه پیش روی باد. ۱۴ مثل آتشی که جنگل را می سوزاند و مثل شعله‌ای که کوهها را مشتعل می سازد. ۱۵ همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان. ۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام توراای خداوند بطلبند. ۱۷ نخل و پریشان بشوند تا ابدالآباد و شرمنده و هلاک گردند. ۱۸ و بدانند تو که اسمت یهوه می باشد، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

۸۴

اشتیاق برای خانه خدا

برای سالار مغنیان برجیت. مزمر بنی قورح

۱ ای یهوه صباپوت، چه دل پذیر است مسکنهای تو! ۲ جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسمم برای خدای حی صبیحه می زند. ۳ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه‌ای تا بچه های خود را در آن بگذارد، در مذبغ های توای یهوه صباپوت که پادشاه من و خدای من هستی. ۴ خوشبحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو رادائم تسبیح می خوانند، سلاه. ۵ خوشبحال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق های تو در دلهای ایشان. ۶ چون از وادی بکا عبوری کنند، آن را چشمه می سازند و باران آن را به برکات می پوشانند. ۷ از قوت تا قوت می خرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضری شوند.

۸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه. ۹ ای خدای که سپر ما هستی، بین و به روی مسیح خود نظر انداز. ۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می پسندم از ساکن شدن در خیمه های اشرار. ۱۱ زیرا که یهوه خدا آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند. ۱۲ ای یهوه صباپوت، خوشبحال کسی که بر تو توکل دارد.

۸۵

دعا برای سعادت قوم

برای سالار مغنیان. مزمر بنی قورح

۱ ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیری یعقوب را باز آورده‌ای. ۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه. ۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای. ۴ ای خدای نجات ما، مارا برگردان. و غیظ خود را از ما بردار. ۵ آیا تا به ابد ما با غضبناک خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟ ۶ آیا برگشته مارا حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟

۷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما. ۸ آنچه خدا یهوه می گوید خواهم شنید زیرا به قوم خود و به مقدسان خویش به سلامتی خواهد گفت تا بسوی جهالت برگردند. ۹ یقین نجات او به ترسندگان او نزدیک است تا جلال در زمین ما ساکن شود. ۱۰ رحمت و راستی با هم ملاقات کرده‌اند. عدالت و سلامتی یکدیگر را بوسیده‌اند. ۱۱ راستی، از زمین خواهد رویید و عدالت، از آسمان خواهد نگرست. ۱۲ خداوند نیز چیزهای نیکو را خواهد بخشید و زمین ماحصول خود را خواهد داد. ۱۳ عدالت پیش روی او خواهد خرامید و آثار خود را طریقی خواهد ساخت.

۸۶

دعا برای نجات

دعای داود

۱ ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، مرا مستجاب فرما زیرا مسکین و نیازمندهستم! ۲ جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده. ۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم! ۴ جان بنده خود را شادمان گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی‌دارم. ۵ زیرا تو ای خداوند، نیکو و غفار هستی و بسیار رحم برای آنانی که تو را می‌خوانند. ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما! ۷ در روز تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود. ۸ ای خداوند در میان خدایان مثل تونیست و کاری مثل کارهای تونی. ۹ ای خداوند همه امت‌هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور تو بچده خواهند کرد و نام تو را تحمید خواهند نمود. ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم. ۱۲ ای خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تحمید خواهم کرد تا ابد الاباد. ۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و جان مرا از هاویه اسفل رهانیده‌ای. ۱۴ ای خدا متکبران بر من برخاسته اند و گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد نظر خود نمی‌آورند. ۱۵ و تو ای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پرازدحم و راستی. ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش. ۱۷ علامت خوبی را به من بجا تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، نجل شوند زیرا که تو ای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

۸۷

در وصف اورشلیم

مزبور و سرود بنی قورح

۱ اساس او در کوه‌های مقدس است. ۲ خداوند دروازه‌های صهیون رادوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکن‌های یعقوب. ۳ سخنه‌های مجید درباره تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سلاه. ۴ ره‌ب و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک فلسطین و صور و حبش، این در آنجا متولد شده است. ۵ و درباره صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود. ۶ خداوند چون امت‌ها را می‌نویسد، ثبت خواهد کرد که این در آنجا متولد شده است، سلاه. ۷ مغنیان و رقص کنندگان نیز. جمیع چشمه‌های من در تو است.

۸۸

فریاد کمک

سرود و مزبور بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنوت. قصیده هیمان ازراحی

۱ ای یهوه خدای نجات من، شب و روز نزد تو فریاد کرده‌ام. ۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر. ۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده. ۴ از فروروندگان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مرد بی‌قوت گشته‌ام. ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگر به یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند. ۶ مرا در هاویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت در زرفیها. ۷ خشم تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای، سلاه. ۸ آشنایانم

را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی توانم آمد. ^۹ چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، زدتو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تودراز کرده‌ام.

^{۱۰} آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حد خواهند گفت؟ سلاه. ^{۱۱} آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟ ^{۱۲} آیا کار عجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و عدالت تودر زمین فراموشی؟ ^{۱۳} و اما من زدتوای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من در پیش تویی آید. ^{۱۴} ای خداوند چرا جان مرا ترک کرده، و روی خود را از من پنهان نموده‌ای. ^{۱۵} من مستمند و از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تورا متحمل شده، متحیر گردیده‌ام. ^{۱۶} حلدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته. ^{۱۷} مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سواحاطه نموده. ^{۱۸} یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

۸۹

دعا برای قوم

قصیده ایقان ازراحی

^۱ رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم سراپید. امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسل اعلام خواهم کرد.

^۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالآباد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت. ^۳ با برگزیده خود عهد بسته‌ام. برای بنده خویش داود قسم خورده‌ام. ^۴ که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهم نمود، سلاه. ^۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را ای خداوند تحید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدسان. ^۶ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟ ^۷ خدا بی نهایت مہیب است در جماعت مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. ^۸ ای یهوه خدای لشکرها! کیست‌ای یاه قدیر مانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند. ^۹ بر تکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلندی شود، آنها را ساکن می‌گردانی. ^{۱۰} رهب را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای. به بازوی زورآور خویش دشمنان را پراکنده نموده‌ای. ^{۱۱} آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون ویری آن را تو بنیاد نهاده‌ای. ^{۱۲} شمال و جنوب را تو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند. ^{۱۳} بازوی تو با قوت است. دست توزورآور است و دست راست تو متعال. ^{۱۴} عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند.

^{۱۵} خوشبحال قومی که آواز شادمانی را می‌دانند. در نور روی توای خداوند خواهند خرامید. ^{۱۶} در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرفراشته خواهند گردید. ^{۱۷} زیرا که نفرت تو ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد. ^{۱۸} زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل. ^{۱۹} آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهدم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم. ^{۲۰} بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم. ^{۲۱} که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید. ^{۲۲} دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید. ^{۲۳} و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید. ^{۲۴} و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد.

^{۲۵} دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرا. ^{۲۶} او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. ^{۲۷} من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان. ^{۲۸} رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالآباد و عهد من با او استوار خواهد بود. ^{۲۹} و ذریت وی را باقی خواهم داشت تا ابدالآباد و تخت او را مثل روزهای آسمان.

۳۰ اگر فرزندان شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک نمایند، ۳۱ اگر فرائض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندارند، ۳۲ آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب نمود و نگاه ایشان را به تازیانه‌ها. ۳۳ لیکن رحمت خود را از او برخواهم داشت و امانت خویش را باطل نخواهم ساخت. ۳۴ عهد خود را نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد. ۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت. ۳۶ که ذریت اوبایی خواهد بود تا ابد الایاد و تخت او به حضور من مثل آفتاب، ۳۷ مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابد الایاد و مثل شاهد امین در آسمان، سلاه. ۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و بامسیح خود غضبناک شده‌ای. ۳۹ عهد بنده خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای. ۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای. ۴۱ همه راه گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است. ۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای. ۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای. ۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای. ۴۵ ایام شبایش را کوتاه کرده، و او را به نجات پوشانیده‌ای، سلاه.

۴۶ تا به کی ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟ ۴۷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است، چرا تمامی بنی آدم را برای بطلت آفریده‌ای؟ ۴۸ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قبر خلاص خواهد ساخت؟ سلاه. ۴۹ ای خداوند رحمت‌های قدیم تو کجاست؟ که برای داود به امانت خود قسم خوردی. ۵۰ ای خداوند ملامت بنده خود را به یاد آور که آن را از قوهای بسیار در سینه خود متحمل می‌باشم. ۵۱ که دشمنان توای خداوند ملامت کرده‌اند، یعنی آثار مسیح تورا ملامت نموده‌اند. ۵۲ خداوند متبارک باد تا ابد الایاد. آمین و آمین.

۹۰

فانی بودن انسان

دعای موسی مرد خدا

۱ ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسل‌ها، ۲ قبل از آنکه کوهها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی. ۳ انسان را به غباری می‌گردانی، و می‌گویی ای بنی آدم رجوع نمایم. ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاهی از شب. ۵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گنجایی که می‌رویید. ۶ بامدادان می‌شکنند و می‌رویید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود. ۷ زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم. ۸ چونکه گاهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نور روی خویش. ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم. ۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن نفرت آنها محنت و بطلت است زیرا به زودی تمام شده، پروازی کنیم. ۱۱ کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید.

۱۲ ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نمایم. ۱۳ رجوع کن ای خداوند تا به کی و بر بندگان خود شفقت فرما. ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نمایم. ۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم. ۱۶ اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود و کبریاپی تو بر فرزندان ایشان. ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

۹۱

در ستر حضرت اعلی

۱ آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود. ۲ درباره خداوند می گویم که او ملجاء قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم. ۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهانید و ازوبای خبیث، ۴ به پره‌های خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهای پناه خواهی گرفت. راستی او تو را بچن و سپر خواهد بود. ۵ از خوفی در شب نخواستی ترسید و نه از تیری که در روز می پرد. ۶ و نه از وبایی که در تاریکی می خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می کند. ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید. ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پاداش شیرین را خواهی دید. ۹ زیرا گفتی توای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیده‌ای. ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید. ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهند فرمود تا در تمامی راهبایت تو را حفظ نمایند. ۱۲ تو را بر دستهای خود برخوانند داشت، مباداپای خود را به سنگ بزنی. ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد، شیر بچه و اژدها را پایمال خواهی کرد. ۱۴ «چونکه به من رغبت دارد او را خواهم رهانید و چونکه به اسم من عارف است او را سرافراز خواهم ساخت. ۱۵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت. ۱۶ به طول ایام او را سیر می گردانم و نجات خویش را بدو نشان خواهم داد.»

۹۲

سرود حمد و تسبیح

مزمور و سرود برای روز سبت

۱ خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی. ۲ بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را. ۳ بر ذات ده اوتار و بر رباب و به نغمه هجایون و بربط. ۴ زیرا که ای خداوند مرابه کارهای خودت شادمان ساخته‌ای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود. ۵ ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تویی نهایت عمیق. ۶ مرد وحشی این را نمی داند و جاهل در این تأمل نمی کند. ۷ وقتی که شیران مثل علف می رویند و جمیع بدکاران می شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند. ۸ لیکن توای خداوند بر اعلی علین هستی، تا ابدالاباد. ۹ زیرا اینک دشمنان توای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد.

۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده‌ای و به روغن تازه مسح شده‌ام. ۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست و گوشهای من از شیرینی که با من مقاومت می کنند خواهد شنید. ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد. ۱۳ آنانی که در خانه خداوند غرس شده‌اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت. ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود. ۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در وی هیچ بی انصافی نیست.

۹۳

اقتدار خداوند

۱ خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد. ۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی. ۳ ای خداوند سیلابها برافراشته اند سیلابها آواز خود را برافراشته‌اند. سیلابها خروش خود را برافراشته‌اند. ۴ فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی علین زورآورتر است. ۵ شهادت تویی نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو را می زبید تا ابدالاباد.

۹۴

مکافات شیران

۱ ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما! ۲ ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان! ۳ ای خداوند تا به کی شیران، تا به کی شیران نفر خواهند نمود؟ ۴ حرفها می‌زنند و سخنان ستم آمیز می‌گویند. جمیع بدکاران لاف می‌زنند. ای خداوند، قوم تو را می‌شکنند و میراث تو را ذلیل می‌سازند. ۵ بیوه‌زنان و غریبان را می‌کشند و یتیمان را به قتل می‌رسانند. ۶ و می‌گویند یاه غنی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی‌نماید. ۷ ای احقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟ ۸ او که گوش را غرس نمود، آیائی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیائی بیند؟ ۹ او که امت‌ها را تادیب می‌کند، آیا تو بیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می‌آموزد؟ ۱۰ خداوند فکرهای انسان را می‌داند که محض بطلالت است.

۱۱ ای یاه خوشحال شخصی که او را تادیب می‌غالی و از شریعت خود او را تعلیم می‌دهی ۱۲ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شیران کنده شود. ۱۳ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود. ۱۴ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود.

۱۵ کیست که برای من با شیران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهد نمود. ۱۶ اگر خداوند مددکار من نمی‌بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می‌شد. ۱۷ چون گفتم که پای من می‌لغزد، پس رحمت توای خداوند مرا تأیید نمود.

۱۸ در کثرت اندیشه‌های دل من، تسلی‌های توجاتم را آسایش بخشید. ۱۹ آیا کرسی شرارت باتو رفاقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می‌کند؟ ۲۰ بر جان مرد صدیق با هم جمع می‌شوند و بر خون بی‌گناه فتوا می‌دهند. ۲۱ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است. ۲۲ و نگاه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

۹۵

سرود حمد و شادی

۱ بیایید خداوند را برسریم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم! ۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او را آواز شادمانی دهیم! ۳ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است، ۴ و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او. ۵ دریا از آن اوست، او آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود.

۶ بیایید عبادت و سجده نمائیم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زنیم! ۷ زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست اومی باشیم! امروز کاش آواز او را می‌شنیدید! ۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مربیای مانند یوم مسا در صحرا. ۹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند. ۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «قوم گمراه دل هستند که طرق مرا شناختند. ۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

۹۶

بزرگی و جلال خدا

۱ یهوه را سرود تازه برسرید! ای تمامی زمین خداوند را برسرید! ۲ خداوند را برسرید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمائید. ۳ در میان امت‌ها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قوما.

۴ زیرا خداوند، عظیم است و بی‌نهایت حمید. و او میب است بر جمیع خدایان. ۵ زیرا جمیع خدایان امت‌ها بتایند، لیکن یهوه آسمان‌ها را آفرید. ۶ مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی. ۷ ای قبایل قوم‌ها خداوند را توصیف نمایند! خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایند! ۸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایند! هدیه بیاورید و به صحنای او بیایید! ۹ خداوند را در زینت قدوسیت پیرستید! ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید! ۱۰ در میان امت‌ها گویند خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قوما را به انصاف داوری خواهد نمود. ۱۱ آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید. ۱۲ صحرا و هرچه در آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود ۱۳ به حضور خداوند زیرا که می‌آید. زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قوم‌ها را به امانت خود.

۹۷

بزگی و مجد خداوند

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره‌های بسیار مسرور گردند. ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف قاعده تخت اوست. ۳ آتش پیش روی وی می‌رود و دشمنان او را به اطرافش می‌سوزاند. ۴ برقهایش ربع مسکون را روشن می‌سازد. زمین این را بدید و بلرزید. ۵ کوه‌ها از حضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود، از حضور خداوند تمامی جهان. ۶ آسمان‌ها عدالت او را اعلام می‌کنند و جمیع قوم‌ها جلال او را می‌بینند. ۷ همه پرستندگان بت‌های تراشیده نخل می‌شوند که به بت‌ها نفر می‌نمایند. ای جمیع خدایان او را پیرستید. ۸ صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودا مسرور گردیدند، ای خداوند به سبب داوری‌های تو. ۹ زیرا که توای خداوند بر تمامی روی زمین متعال هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی. ۱۰ ای شما که خداوند را دوست می‌دارید، از بدی نفرت کنید! او حافظ جان‌های مقدسان خود است. ایشان را از دست شریران می‌رهاند. ۱۱ نور برای عادلان کاشته شده است و شادمانی برای راست دلان. ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و ذکر قدوسیت او را حمد بگویند.

۹۸

سرود تازه

مزمر

۱ برای خداوند سرود تازه بسرایید زیرا کارهای عجیب کرده است. دست راست و بازوی قدوس او، او را مظفر ساخته است. ۲ خداوند نجات خود را اعلام نموده، و عدالتش را به نظر امت‌ها مکشوف کرده است. ۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یاد آورد. همه اقصای زمین نجات خدای ما را دیده‌اند. ۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز شادمانی دهید. بانگ زیند و ترنم نمایند و بسرایید. ۵ خداوند را با بریط بسرایید! با بریط و با آوازه‌نگار! ۶ با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه پادشاه آواز شادمانی دهید! ۷ دریا و پری آن بخروشند! ربع مسکون و ساکنان آن! ۸ نهرها دستک بزنند! و کوه‌ها با هم ترنم نمایند. ۹ به حضور خداوند زیرا به داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قوم‌ها را به راستی.

۹۹

سلطنت و اقتدار خداوند

۱ خداوند سلطنت گرفته است، پس قوم‌ها بلرزند! بر کرویین جلوس می‌فرماید، زمین متزلزل گردد! ۲ خداوند در صهیون عظیم است و او بر جمیع قوم‌ها متعال است! ۳ اسم عظیم و میب تو را حمد بگویند، که او قدوس است. ۴ قوت پادشاه، انصاف را دوست می‌دارد. تو راستی را پایدار کرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده‌ای. ۵ یهوه خدای ما را تکریم نمایند و نزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس است. ۶ موسی و هارون

از کاهنانش و سموئیل از خوانندگان نام او. یهوه را خواندند و او ایشان را اجابت فرمود. ^۷ در ستون ابر بدیشان سخن گفت. شهادت او و فریضه‌ای را که بدیشان داد نگاه داشتند. ^۸ ای یهوه خدای ما تو ایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفور بودی. اما از اعمال ایشان انتقام کشیدی. ^۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

۱۰۰

آواز شادمانی

^۱ ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید. ^۲ خداوند را باشادی عبادت نمایند و به حضور او با ترنم بیایند. ^۳ بدانید که یهوه خداست، او ما را آفرید. ما قوم او هستیم و گوسفندان مرتع او. ^۴ به دروازه‌های او با حمد بیایید و به صحنه‌ای او با تسبیح! او را حمدگویند و نام او را متبارک خوانید! ^۵ زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت وی تا ابدالابد.

۱۰۱

عهد پادشاه

مزمو ر داود

^۱ رحمت و انصاف را خواهم سرایید. نزد توای خداوند، تسبیح خواهم خواند. ^۲ در طریق کامل به خردمندی رفتار خواهم نمود. نزد من کی خواهی آمد؟ در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد. ^۳ چیزی بد را پیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار خج روان را مکره می‌دارم، به من نخواهد چسبید. ^۴ دل خج از من دور خواهد شد. شخص شریر را نخواهم شناخت. ^۵ کسی را که در خفیه به همسایه خود غیبت گوید، هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم کرد. ^۶ چشم‌ام بر امنای زمین است تا بامن ساکن شوند. کسی که به طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود. ^۷ حبله‌گر در خانه من ساکن نخواهد شد. دروغ‌گو پیش نظر من نخواهد ماند. ^۸ همه شریان زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند منقطع سازم.

۱۰۲

دعا در پریشانی

دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به حضور یهوه می‌ریزد

^۱ ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریادم نزد تو برسد. ^۲ در روز تنگی‌ام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما. ^۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد و استخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید. ^۴ دل من مثل گیاه زده شده و خشک گردیده است زیرا خوردن غذای خود را فراموش می‌کنم. ^۵ به سبب آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است. ^۶ مانند مرغ سقایی صحرا شده، و مثل بوم خرابه‌ها گردیده‌ام. ^۷ پاسبانی می‌کنم و مثل گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته‌ام. ^۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش می‌کنند و آنانی که بر من دیوانه شده‌اند مرا لعنت می‌نمایند. ^۹ زیرا خاکستر را مثل نان خورده‌ام و مشروب خود را با اشک آمیخته‌ام، ^{۱۰} به سبب غضب و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده‌ای. ^{۱۱} روزهایم مثل سایه زوال پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده‌ام.

^{۱۲} لیکن توای خداوند جلوس فرموده‌ای تا ابدالابد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست! ^{۱۳} تو برخاسته، بر صهیون ترحم خواهی نمود زیرا وقتی است که بر او رافت کنی و زمان معین رسیده است. ^{۱۴} چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر خاک او شفقت می‌نمایند. ^{۱۵} پس امتها از نام خداوند خواهند ترسید و جمیع پادشاهان جهان

از کبریاى تو. ۱۶ زیرا خداوند صهیون را بنا نموده، و در جلال خود ظهور فرموده است. ۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و دعای ایشان را خوار نشمرده است.

۱۸ این برای نسل آینده نوشته می شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند. ۱۹ زیرا که از بلندی قدس خود نگریده، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است. ۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنان را که به موت سپرده شده اند آزاد نماید. ۲۱ تا نام خداوند را در صهیون ذکر نماید و تسبیح او را در اورشلیم، ۲۲ هنگامی که قوم ها با هم جمع شوند و ممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند.

۲۳ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید. ۲۴ گفتم ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمیع نسل ها است. ۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی و آسمان ها عمل دستهای تو است. ۲۶ آنها فانی می شوند، لیکن تو باقی هستی و جمیع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و مبدل خواهند شد. ۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید. ۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

۱۰۳

ستایش خدا

مزمور داود

۱ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هر چه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند. ۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسان های او را فراموش مکن! ۳ که تمام گناهات را می آرزود همه مرض های تو را شفا می بخشد. ۴ که حیات تو را از هاویه فدی می دهد و تاج رحمت و رافت را بر سر تو می نهد. ۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود.

۶ خداوند عدالت را به جا می آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان. ۷ طریق های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل های خود را به بنی اسرائیل. ۸ خداوند رحمان و کریم است دیر غضب و بسیار رحیم. ۹ تا به ابد محاکمه نخواهد نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت. ۱۰ باما موافق گاهان ما عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است. ۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است. ۱۲ به اندازه ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گاهان ما را از ما دور کرده است. ۱۳ چنانکه پدر فرزندان خود رثوف است همچنان خداوند بر ترسندگان خود رافت می نماید. ۱۴ زیرا جبلت ما را می داند و یاد می دارد که ما خاک هستیم. ۱۵ و اما انسان، ایام او مثل گناه است، مثل گل صحرا همچنان می شکفت. ۱۶ زیرا که باد بر آن می وزد و نابود می گردد و مکانش دیگر آن را نمی شناسد.

۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش ازاال تا ابد الابد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان. ۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ می کنند و فرایض او را یاد می دارند تا آنها را به جا آورند. ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوار نموده، و سلطنت او بر همه مسلط است. ۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زور آورید و کلام او را به جا می آورید و آواز کلام او را گوش می گیرید! ۲۱ ای جمیع لشکریهای او خداوند را متبارک خوانید! وای خادمان او که اراده او را بجا می آورید! ۲۲ ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکان های سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

۱۰۴

ستایش خداوند

۱ ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! ای یهوه خدای من تویی نهایت عظیم هستی! به عزت و جلال ملبس هستی. ۲ خویشتن را به نور مثل ردا پوشانیده ای.

۳ آن که غرقات خود را بر آنها بنا کرده است و ابرها را مرکب خود نموده و بر بالهای باد می خرامد. ۴ فرشتگان خود را با دها می گرداند و خادمان خود را آتش مشتعل. ۵ که زمین را بر اساسش استوار کرده، تا جنبش نخورد تا ابدالاباد. ۶ آن را به لجه ها مثل ردا پوشانیده ای، که آنها بر کوهها استاده اند. ۷ از عتاب تو می گیرند. از آواز رعد تو پراکنده می شوند. ۸ به فراز کوهها برمی آیند، و به هوارها فرود می آیند، به مکانی که برای آنها می ساخته ای. ۹ حدی برای آنها قرار داده ای که از آن نگذرند و برنگردند تا زمین را ببوشانند. ۱۰ که چشمه ها را در وادیا جاری می سازد تا در میان کوهها روان بشوند. ۱۱ تمام حیوانات صحرا را سیراب می سازد تا گورخران تشنگی خود را فرو نهند. ۱۲ بر آنها مرغان هوا ساکن می شوند و از میان شاخه ها آواز خود را می دهند. ۱۳ او از غرقات خود کوهها را سیراب می کند و از ثمرات اعمال تو زمین سیر می شود.

۱۴ نباتات را برای بهایم می رویاند و سبزه ها را برای خدمت انسان، و نان را از زمین بیرون می آورد. ۱۵ و شراب را که دل انسان را شادمان می کند، و چهره او را به روغن شاداب می سازد و دل انسان را به نان قوی می گرداند. ۱۶ درختان خداوند شادابند، یعنی سروهای آزاد لبنان که غرس کرده است، ۱۷ که در آنها مرغان آشیانهای خود را می گیرند و اما صنوبر خانه لق لقی می باشد. ۱۸ کوههای بلند برای بزه های کوهی و صخره ها برای یربوع ملجاء است. ۱۹ ماه را برای موسمه ساخت و آفتاب مغرب خود را می داند.

۲۰ تاریکی می سازی و شب می شود که در آن همه حیوانات جنگلی راه می روند. ۲۱ شیرپچگان برای شکار خود غرش می کنند و خوراک خویش را از خدا می جویند. ۲۲ چون آفتاب طلوع می کند جمع می شوند و در پیشه های خود می خوابند. ۲۳ انسان برای عمل خود بیرون می آید و به جهت شغل خویش تا شامگاه.

۲۴ ای خداوند اعمال تو چه بسیار است. جمیع آنها را به حکمت کرده ای. زمین از دولت تو پر است. ۲۵ و آن دریای بزرگ و وسیع الاطراف نیز که در آن حشرات از حد شماره زیاده اند و حیوانات خرد و بزرگ. ۲۶ و در آن کشتیا راه می روند و آن لویاتان که به جهت بازی کردن در آن آفریده ای. ۲۷ جمیع اینها از تو انتظاری کشند تا خوراک آنها را در وقتش برسانی. ۲۸ آنچه را که به آنها می دهی، فرا می گیرند. دست خود را باز می کنی، پس از چیزهای نیکو سیری شوند. ۲۹ روی خود را می پوشانی پس مضطرب می گردند. روح آنها را قبض می کنی، پس می میرند و به خاک خود برمی گردند. ۳۰ چون روح خود را می فرستی، آفریده می شوند و روی زمین را تازه می گردانی.

۳۱ جلال خداوند تا ابدالاباد است. خداوند از اعمال خود راضی خواهد بود. ۳۲ که به زمین نگاه می کند و آن می لرزد. کوهها را لمس می کند، پس آتش فشان می شوند. ۳۳ خداوند را خواهم سرایید تا زنده می باشم. برای خدای خود تسبیح خواهم خواند تا وجود دارم. ۳۴ تفکر من او را لذت بشود و من در خداوند شادمان خواهم بود. ۳۵ گاهکاران از زمین نابود گردند و شیران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلولیاه!

۱۰۵

کارهای خدا برای قوم او

۱ یهوه را حمد گوید و نام او را بخواند. اعمال او را در میان قوم ها اعلام نماید. ۲ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۳ در نام قدوس او نفر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۴ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریهای دهان او را.

۶ ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او! ۷ یهوه خدای ماست. داوریهای او در تمامی جهان است. ۸ عهد خود را یاد می دارد تا ابدالاباد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است. ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای امتحاق خورده است. ۱۰ و آن را برای یعقوب فیضه ای استوار ساخت و

برای اسرائیل عهد جاودانی. ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهیم داد تا حصه میراث شما شود. ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غربا در آنجا. ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان می بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر. ۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود ۱۵ که بر مسیحان من دست مگذارید. و انبیای مرا ضررمرسانید. ۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست، ۱۷ و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند. ۱۸ پایهای وی را به نجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد ۱۹ تا وقتی که سخن او واقع شد. و کلام خداوند او را امتحان نمود. ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بندهای او را گشاد و سلطان قوم ها او را آزاد ساخت. ۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش. ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد.

۲۳ پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت. ۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت. ۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بندگان وی حيله نمایند. ۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود. ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام. ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند. ۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید. ۳۰ زمین ایشان غوکها را به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرملای پادشاهان ایشان.

۳۱ او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه هادر همه حدود ایشان. ۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان. ۳۳ موها و نجیرهای ایشان را زد و درختان محال ایشان را بشکست. ۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد و کرملها از حد شماره افزون. ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه های زمین ایشان را خوردند. ۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، اوائل تمامی قوت ایشان را. ۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود. ۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود. ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنایی دهد. ۴۰ سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیر گردانید. ۴۱ سخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید. ۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را. ۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنم. ۴۴ و زمینهای آنها را بدیشان داد و زحمت قوم ها را وارث شدند. ۴۵ تا آنکه فرایض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلولیاه!

۱۰۶

رحمت خداوند برای قوم خود

۱ هلولیاه! خداوند را حمد بگویند زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابد الابد! ۲ کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه تسبیحات او را بشنوند؟ ۳ خوشبخت آنانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد. ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خود می داری و به نجات خود از من تفقد نما. ۵ تاسعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو نغمه نمایم.

۶ با پدران خود گناه نموده ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده ایم. ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیز شدند. ۸ لیکن به خاطر اسم خود ایشان را نجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید. ۹ و بحر قلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجه ها مثل بیابان رهبری فرمود. ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید. ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند. ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را

سراییدند. ۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند. ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون. ۱۵ و مسالت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری در جانهای ایشان فرستاد.

۱۶ پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس یهوه. ۱۷ و زمین شکافته شده، داناتان را فرو برد و جماعت ابیرام را پوشانید. ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شیران را سوزانید. ۱۹ گوساله‌ای در حوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند. ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می‌خورد. ۲۱ و خدای نجات‌دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود. ۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسناک را در بحر قلزم. ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند. اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی نمی‌ایستاد، تاغضب او را از هلاکت ایشان برگرداند. ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمردند و به کلام وی ایمان نیاوردند. ۲۵ و در خیمه‌های خود همه کردند و قول خداوند را استعاق نمودند. ۲۶ لهذا دست خود را بر ایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از پا درآورد. ۲۷ و ذریت ایشان را در میان امتها بیندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند. ۲۸ پس به بلع فغور پیوستند و قربانی‌های مردگان را خوردند. ۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و وبا بر ایشان سخت آمد.

۳۰ آنگاه فینحاس برپا ایستاده، داوری نمود و وبا برداشته شد. ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابد الاباد. ۳۲ و او را نزد آب مریه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید. ۳۳ زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزا گفت. ۳۴ و آن قوم‌ها را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود. ۳۵ بلکه خویشتر را با امتها آمیختند و کارهای ایشان را آموختند. ۳۶ و بتهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید. ۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند. ۳۸ و خون بی‌گناه را ریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بتهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید. ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند. ۴۰ لهذا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت. ۴۱ و ایشان را به دست امتها تسلیم نمود تا آنانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند. ۴۲ و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند. ۴۳ بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورت‌های خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند.

۴۴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. ۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود. ۴۶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسیرکنندگان ایشان. ۴۷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتها جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گویم و در تسبیح تو نغمه‌نمایم. ۴۸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابد الاباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیاه!

۱۰۷

ستایش نیکویی خداوند

۱ خداوند را حمد بگویند زیرا که اونیکو است و رحمت او باقی است تا ابد الاباد. ۲ قدیه شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن قدیه داده است. ۳ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب واز شمال و جنوب. ۴ در صحرا آواره شدند و در بادیه‌ای بی‌طریق و شهری برای سکونت نیافتند. ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید. ۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگهای ایشان رهائی بخشید. ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند.

۸ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم. ۹ زیرا که جان آرزومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت. ۱۰ آنانی که در تاریکی و سایه موت نشستند بودند، که

درمذلت و آهن بسته شده بودند. ۱۱ زیرا به کلام خدا مخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند. ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مدد کننده‌ای نبود. ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگست.

۱۵ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۱۶ زیرا که دروازه های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده است. ۱۷ احقان به سبب طریق شریرانه خود و به سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند. ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراک را مکروه داشت و به دروازه های موت نزدیک شدند. ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهایی.

۲۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۲۲ و قربانی های تشکر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنم ذکر کنند. ۲۳ اتانی که در کشتیها به دریارفتند، و در آبهای کثیر شغل کردند. ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجه‌ها. ۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت. ۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجه‌ها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید. ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید. ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهای ساکن گردید. ۳۰ پس سرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندر مراد ایشان رسانید.

۳۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۳۲ و او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند. ۳۳ او نهرها را به بادیه مبدل کرد و چشمه های آب را به زمین تشنه، ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار، به سبب شرارت ساکنان آن. ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب.

۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند. ۳۷ و مزرعه‌ها کاشتند و تاکستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند. ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند. ۳۹ و بازگم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن. ۴۰ ذلت را بر روسا می‌ریزد و ایشان را در بادیه‌ای که راه ندارد آواره می‌سازد. ۴۱ اما مسکین را از مشقتش برمی افروزد و قبیله‌ها را مثل گله هارایش پیدا می‌کند. ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می‌شوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست. ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند را خواهند فهمید.

۱۰۸

طلب کک علیه دشمنان

سرود و مزمو ر داود

۱ ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سرایید و ترنم خواهم نمود و جلال من نیز. ۲ ای عود و بربط بیدار شوید! من نیز در سحرگاه بیدار خواهم شد. ۳ ای خداوند، تو را در میان قوم‌ها حمد خواهم گفت و در میان طایفه‌ها تو را خواهم سرایید. ۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می‌رسد! ۵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین! ۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما.

۷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکم را تقسیم می‌کنم و وادی سکوت را خواهم پیود. ۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهو دا عصبای سلطنت من. ۹ مواب ظرف شست و شوی من است، و بر اودم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین نفر خواهم نمود.

۱۰ کیست که مرا به شهر حصین درآورد؟ کیست که مرا به اودم رهبری نماید؟^{۱۱} آیا نه توای خدا که ما را ترک کرده‌ای؟ و توای خدا که بالشکهای ما بیرون نمی‌آید؟^{۱۲} ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است.^{۱۳} در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پامال خواهد نمود.

۱۰۹

شکایت مرد ریجده

برای سالار مغنیان، مزمور داوای

۱ خدای تسبیح من، خاموش مباش! زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده‌اند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته‌اند.^۲ به سخن کینه مرا احاطه کرده‌اند و بی‌سبب با من جنگ نموده‌اند.^۳ به عوض محبت من، با من مخالفت می‌کنند، و اما من دعا.^۴ و به عوض نیکویی به من بدی کرده‌اند. و به عوض محبت، عداوت نموده.^۵ مردی شریر را براو بگاز، و دشمن به‌دست راست او بایستد.^۶ هنگامی که در محاکمه بپاید، خطا کار بیرون آید و دعای او گناه بشود.^۷ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید.^۸ فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد.^۹ و فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه‌های خود قوت را بجویند.^{۱۰} طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند.^{۱۱} کسی نباشد که براو رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رفت نماید.^{۱۲} ذریت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود.^{۱۳} عصیان پدرانش نزد خداوند به یاد آورده شود و گناه مادرش محو نگردد.^{۱۴} و آنها در مد نظر خداوند دائم بماند تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد.^{۱۵} زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیارود، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند.^{۱۶} چون که لعنت را دوست می‌داشت بدو رسیده و چون که برکت را نمی‌خواست، از او دور شده است.^{۱۷} و لعنت را مثل ردای خود در برگرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل روغن در استخوانهای وی.^{۱۸} پس مثل جامه‌ای که او را می‌پوشاند، و چون کمر بندی که به آن همیشه بسته می‌شود، خواهد بود.^{۱۹} این است اجرت مخالفتانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می‌گویند.

۲۱ اما توای یهوه خداوند به‌خاطر نام خود بامن عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده.^{۲۲} زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندرونم مجروح است.^{۲۳} مثل سایه‌ای که در زوال باشد رفته‌ام و مثل ملخ رانده شده‌ام.^{۲۴} زانوهایم از روزه داشتن می‌لرزد و گوشتم از فربهی کاهیده می‌شود.^{۲۵} و من نزد ایشان عار گردیده‌ام. چون مرا می‌بینند سر خود را می‌جنبانند.^{۲۶} ای یهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده،^{۲۷} تا بدانند که این است دست تو، و توای خداوند این را کرده‌ای.^{۲۸} ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان بر خیزند و نخل گردند و اما بنده توشادمان شود.^{۲۹} جفا کنندگانم به رسوایی ملیس شوند و نجات خویش را مثل ردا بپوشند.^{۳۰} خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم گفت.^{۳۱} زیرا که به‌دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می‌دهند بربھاند.

۱۱۰

کاهن به رتبه ملک‌یصق

مزمور داود

۱ یهوه به خداوند من گفت: «به‌دست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم.»^۲ خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن.^۳ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی می‌باشند. در زینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست.^۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «تو کاهن هستی تا ابد الا باد، به رتبه ملک‌یصق.»^۵ خداوند که به‌دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد.^۶ در میان امتها داوری خواهد کرد. از لاشها

پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید. ^۷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

۱۱۱

رحمت خداوند

^۱ هلولویه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت. ^۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می کنند. ^۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابدالاباد. ^۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است. ^۵ ترسندگان خود را رزقی نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابدالاباد. ^۶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امته را بدیشان عطا فرماید. ^۷ کارهای دستپایش راستی و انصاف است و جمیع فرایض وی امین. ^۸ آنها پایدار است تا ابدالاباد. در راستی و استقامت کرده شده. ^۹ فدیه ای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدوس و مهیب است. ^{۱۰} ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابدالاباد.

۱۱۲

سعادت شخص خدا ترس

^۱ هلولویه! خوشبخت کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد. ^۲ ذریتش در زمین زور آور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد. ^۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است. ^۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند. او کریم و رحیم و عادل است. ^۵ فرخنده است شخصی که رثوف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استواری دارد. ^۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود. ^۷ از خبر بد نخواهد رسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکل دارد. ^۸ دل او استوار است و نخواهد رسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند. ^۹ بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزت افراشته خواهد شد. ^{۱۰} شریر این را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شریران زایل خواهد گردید.

۱۱۳

محبت خداوند

^۱ هلولویه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید. ^۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تا ابدالاباد. ^۳ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود. ^۴ خداوند بر جمیع امته متعال است و جلال وی فوق آنها. ^۵ کیست مانند بیهوده خدای ما که بر اعلیٰ علین نشسته است؟ ^۶ و متواضع می شود تا نظرنماید بر آسمانها و بر زمین. ^۷ که مسکین را از خاک برمی دارد و فقیر را از مزبله برمی افرازد. ^۸ تا او را با بزرگان بنشاند یعنی با بزرگان قوم خویش. ^۹ زن نازاد را خانه نشین می سازد و مادر فرحناک فرزندان. هلولویه!

۱۱۴

سرود فصیح

^۱ وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان، ^۲ یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی. ^۳ دریا این را بدید و گریخت واردن به عقب برگشت. ^۴ کوهها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله. ^۵ ای دریائو را چه شد که گریختی؟ وای اردن که به عقب برگشتی؟ ^۶ ای کوهها که مثل قوچها به جستن درآمدید وای تلها که مثل بره های گله. ^۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب. ^۸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمه آب.

۱۱۵

در وصف خدای حقیقی

۱ ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمت و به سبب راستی خویش. ۲ امتها چرا بگویند که «خدای ایشان الان کجاست؟» ۳ اما خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است. ۴ بتهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان. ۵ آنها را دهان است و سخن نمی گویند. آنها را چشمهاست و نمی بینند. ۶ آنها را گوشهاست و نمی شنوند. آنها را بینی است و نمی بویند. ۷ دستها دارند و لمس نمی کنند. و پایها و راه نمی روند. و به گلوی خود تنطق نمی نمایند. ۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هر که بر آنها توکل دارد.

۹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. او معاون و سپر ایشان است. ۱۰ ای خاندان هارون بر خداوند توکل نمایید. او معاون و سپر ایشان است. ۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایید. او معاون و سپر ایشان است. ۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت می دهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد. ۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ. ۱۴ خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را. ۱۵ شمامبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید. ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود. ۱۷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح می خوانند؛ و نه آتانی که به خاموشی فرو می روند. ۱۸ لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابدالابد. هلولیاه!

۱۱۶

سپاسگزاری برای رهایی

۱ خداوند را محبت می نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است. ۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهم خواند. ۳ ریسمان های موت مرا احاطه کرد و تنگیهای هاویه مرا دریافت، تنگی و غم پیدا کردم. ۴ آنگاه نام خداوند را خواندم. آهای خداوند جان مرا رهایی ده! ۵ خداوند رؤوف و عادل است و خدای ما رحیم است. ۶ خداوند ساده دلان را محافظت می کند. ذلیل بودم و مرا نجات داد.

۷ ای جان من به آرامی خود برگرد، زیرا خداوند به تو احسان نموده است. ۸ زیرا که جان مرا از موت خلاصی دادی و چشمانم را از اشک و پایهایم را از لغزیدن. ۹ به حضور خداوند سالک خواهم بود، در زمین زندگان. ۱۰ ایمان آوردم پس سخن گفتم. من بسیار مستمند شدم. ۱۱ در پریشانی خود گفتم که «جمیع آدمیان دروغ گویند.» ۱۲ خداوند را چه ادا کنم، برای همه احسانهایی که به من نموده است؟ ۱۳ پالاه نجات را خواهم گرفت و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۴ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم او. ۱۵ موت مقدسان خداوند در نظر وی گرانها است. ۱۶ آهای خداوند، من بنده تو هستم! من بنده تو و پسر کنیز تو هستم. بندهای مرا گشوده ای! ۱۷ قربانی های تشکر نزد تو خواهم گذرانید و نام خداوند را خواهم خواند. ۱۸ نذرهای خود را به خداوند ادا خواهم کرد، به حضور تمامی قوم وی، ۱۹ در صحن های خانه خداوند، در اندرون توای اورشلیم. هلولیاه!

۱۱۷

تسبیح خداوند

۱ ای جمیع امتها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او را حمد گویند! ۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابدالابد. هلولیاه!

۱۱۸

سرود پیروزی

۱ خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالاباد است. ۲ اسرائیل بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است»، ۳ خاندان هارون بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است»، ۴ ترسندگان خداوند بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است».

۵ در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد. ۶ خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟ ۷ خداوند برایم از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش را خواهم دید. ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان. ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر امیران. ۱۰ جمیع امتها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا پیغم، لیکن خداوند مرا اعانت نمود. ۱۴ خداوند قوت و سرود من است و نجات من شده است. ۱۵ آواز ترنم و نجات درخیمه های عادلان است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می کند. ۱۷ غی میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود. ۱۸ یاه مرا به موت نسپرده است. ۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشاید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت. ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱ تو را حمد می گویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده ای. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آه ای خداوند نجات بخش! آه ای خداوند سعادت عطا فرما! ۲۶ متبارک باد او که به نام خداوندی آید، شما را از خانه خداوند برکت می دهیم. ۲۷ بیهو خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید. ۲۸ تو خدای من هستی تو، پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهم خواند. ۲۹ خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالاباد است.

۱۱۹

در وصف طریق و شریعت خدا

۱ خوشابه حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند. ۲ خوشابه حال آنانی که شهادت او را حفظ می کنند و به تمامی دل او را می طلبند. ۳ حج روی نیز نمی کنند و به طریق های وی سلوک می نمایند. ۴ تو وصایای خود را امر فرموده ای تا آنها را تمام نگاه داریم. ۵ کاش که راههای من مستحکم شود تا فرائض تو را حفظ کنم. ۶ آنگاه بخیل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مد نظر خود دارم. ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم. ۸ فرائض تو را نگاه می دارم. مرا بالکلیه ترک منما.

ب

۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو. ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذاور که از اوامر تو گره شوم. ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم. ۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فرائض خود را به من بیاموز. ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی داوری های دهان تو را. ۱۴ در طریق شهادت تو شادمانم. ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می کنم و به طریق های تو نگران خواهم بود. ۱۶ از فرائض تو لذت می برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد.

ج

۱۷ به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم. ۱۸ چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم. ۱۹ من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار. ۲۰ جان من شکسته می شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت. ۲۱ متکبران ملعون را تو بیخ نمودی، که از اوامر تو گمراه می شوند. ۲۲ تنگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادت تو را حفظ کرده ام. ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند. لیکن بنده تو در فرایض تو تفکری کند. ۲۴ شهادت تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده اند.

د

۲۵ جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز. ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فرایض خویش را به من بیاموز. ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۲۸ جان من از حزن گداخته می شود. مرا موافق کلام خود برپا بدار. ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما. ۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم. ۳۱ به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند مرا بخل مساز. ۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که دل مرا وسعت دادی.

ه

۳۳ ای خداوند طریق فرایض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت. ۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود. ۳۵ مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم. ۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه به سوی طمع. ۳۷ چشمانم را از دیدن بطلات برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز. ۳۸ کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است. ۳۹ تنگ مرا که از آن می ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکو است. ۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز.

و

۴۱ ای خداوند رجهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو. ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم. ۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم. ۴۴ و شریعت تو را دائم نگاه خواهم داشت تا ابدالابد. ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده ام. ۴۶ و در شهادت تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و بخل نخواهم شد. ۴۷ و از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست می دارم. ۴۸ و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می دارم بر خواهم افراشت و در فرایض تو تفکر خواهم نمود.

ز

۴۹ کلام خود را با بنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی. ۵۰ این در مصیبت تسمی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت. ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم. ۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویشتن را تسلی دادم. ۵۳ حدت خشم مرا در گرفته است، به سبب شیرانی که شریعت تو را ترک کرده اند. ۵۴ فرایض تو سرودهای من گردید، در خانه غریب من. ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم. ۵۶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.

ح

۵۷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو رانگاه خواهم داشت. ۵۸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما. ۵۹ در راههای خود تفکر کردم و پایهای خود را به شهادت تو مایل ساختم. ۶۰ شتاییدم و درنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم. ۶۱ ریسمانهای شریز را احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم. ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو. ۶۳ من همه ترسندگان را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می‌دارند. ۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فرایض خود را به من بیاموز.

ط

۶۵ با بنده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش. ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم. ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم. ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می‌کنی. فرایض خود را به من بیاموز. ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و اما من به تمامی دل و صیای تو را نگاه داشتم. ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است. و اما من در شریعت تو تلذذی یابم. ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فرایض تو را بیاموزم. ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره.

ی

۷۳ دستهای تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهم گردان تا اوامر تو را بیاموزم. ۷۴ ترسندگان تو چون مرا ببینند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم. ۷۵ ای خداوند دانسته‌ام که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت داده‌ای. ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بنده خویش. ۷۷ رحمت‌های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو تلذذ من است. ۷۸ متکبران خجل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و اما من در وصایای تو تفکری کنم. ۷۹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و آنانی که شهادت تو را می‌دانند. ۸۰ دل من در فرایض تو کامل شود، تا خجل نشوم.

ک

۸۱ جان من برای نجات تو کاهیده می‌شود. لیکن به کلام تو امیدوار هستم. ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و می‌گویم کی مرا تسلی خواهی داد. ۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام. لیکن فرایض تو را فراموش نکرده‌ام. ۸۴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی بر جفا کنندگانم داوری خواهی نمود؟ ۸۵ متکبران برای من حفره‌ها زدند زیرا که موافق شریعت تو نیستند. ۸۶ تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق جفا کردند. پس مرا امداد فرما. ۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند. اما من وصایای تو را ترک نکردم. ۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز تا شهادت دهان تو را نگاه دارم.

ل

۸۹ ای خداوند کلام تو تا ابد الابد در آسمان پایدار است. ۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریده‌ای و پایدار می‌ماند. ۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستاده‌اند زیرا که همه بنده تو هستند. ۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی‌بود، هرآینه در مذلت خود هلاک می‌شدم. ۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها مرا زنده ساخته‌ای. ۹۴ من از آن توهستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو را طلبیدم. ۹۵ شریان برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن در شهادت تو تامل می‌کنم. ۹۶ برای هر کجالی انتهایی دیدم، لیکن حکم تو بی‌نهایت وسیع است.

م

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم.

۹۸ اوامر تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من می‌باشد. ۹۹ از جمیع مصلیان خود فهمیم تر شدیم زیرا که شهادت تو تفکر من است. ۱۰۰ از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم. ۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ کنم. ۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی. ۱۰۳ کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از عسل شیرین تر. ۱۰۴ از وصایای تو فطانت را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکره می‌دارم.

ن
۱۰۵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است. ۱۰۶ قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده ساز! ۱۰۸ ای خداوند هدایای تبرعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را به من بیاموز. ۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو را فراموش نمی‌کنم. ۱۱۰ شیرین برای من دامن گذاشته‌اند، اما از وصایای تو گمراه نشدم. ۱۱۱ شهادت تو را تا به ابد میراث خود ساخته‌ام زیرا که آنها شادمانی دل من است. ۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فرایض تو مایل ساختم، تا ابد الابد و تا نهایت.

س
۱۱۳ مردمان دور و را مکره داشته‌ام، لیکن شریعت تو را دوست می‌دارم. ۱۱۴ ستر و سپهر من تو هستی. به کلام تو انتظار می‌کشم. ۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش را نگاه خواهم داشت. ۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تأیید کن تا زنده شوم و از امید خود بخل نگردم. ۱۱۷ مرا تقویت کن تا راستگار گردم و بر فرایض تو دائم نظر نمایم. ۱۱۸ همه کسانی را که از فرایض تو گمراه شده‌اند، حقیر شمردی زیرا که مکر ایشان دروغ است. ۱۱۹ جمیع شیرین زمین را مثل درد هلاک می‌کنی. بنابراین شهادت تو را دوست می‌دارم. ۱۲۰ موی بدن من از خوف تو برخاسته است و از داوریهای تو ترسیدم.

ع
۱۲۱ داد و عدالت را به جا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم منما. ۱۲۲ برای سعادت بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند. ۱۲۳ چشمانم برای نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو. ۱۲۴ با بنده خویش موافق رحمانیت عمل نما و فرایض خود را به من بیاموز. ۱۲۵ من بنده تو هستم. مرا فهمی گردان تا شهادت تو را دانسته باشم. ۱۲۶ وقت است که خداوند عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند. ۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را دوست می‌دارم، زیاده‌تر از طلا و زر خالص. ۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو را در هر چیز راست می‌دانم، و هر راه دروغ را مکره می‌دارم.

ف
۱۲۹ شهادت تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد. ۱۳۰ کشف کلام تو نور می‌بخشد و ساده دلان را فهمی می‌گرداند. ۱۳۱ دهان خود را نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم. ۱۳۲ بر من نظر کن و کرم فرما، بر حسب عادت تو به آنانی که نام تو را دوست می‌دارند. ۱۳۳ قدم های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط نیابد. ۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم. ۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فرایض خود را به من بیاموز. ۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی‌دارند.

ص
۱۳۷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است. ۱۳۸ شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت. ۱۳۹ غیرت من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند.

۱۴۰ کلام تو بی نهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست می دارد. ۱۴۱ من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم. ۱۴۲ عدالت تو عدل است تا ابدالآباد و شریعت تو راست است. ۱۴۳ تنگی و ضیق مرا در گرفته است، اما اوامر تو تلذذ من است. ۱۴۴ شهادت تو عادل است تا ابدالآباد. مرا فهمم گردان تا زنده شوم.

ق

۱۴۵ به تمامی دل خوانده ام. ای خداوند مراجوب ده تا فرایض تو را نگاه دارم! ۱۴۶ تو را خوانده ام، پس مرا نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۴۷ بر طلوع فجر سبقت جست، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم. ۱۴۸ چشمانم بر پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم. ۱۴۹ به حسب رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۰ آنانی که در پی خباثت می روند، نزدیک می آیند، و از شریعت تو دوری باشند. ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست است. ۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانسته ام که آنها را بنیان کرده ای تا ابدالآباد.

ر

۱۵۳ بر مذلت من نظر کن و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو را فراموش نکرده ام. ۱۵۴ در دعوای من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز. ۱۵۵ نجات از شیران دور است زیرا که فرایض تو را نمی طلبند. ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است. به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۷ جفا کنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برگردانیدم. ۱۵۸ خیانت کاران را دیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند. ۱۵۹ بین که وصایای تو را دوست می دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز! ۱۶۰ جمله کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابدالآباد است.

ش

۱۶۱ سرورانی بی جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است. ۱۶۲ من در کلام توشادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد. ۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست می دارم. ۱۶۴ هر روز تو را رهفت مرتبه تسبیح می خوانم، برای داوریهای عدالت تو. ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد. ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می آورم. ۱۶۷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنها را بی نهایت دوست می دارم. ۱۶۸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشته ام زیرا که تمام طریقه های من در مد نظر تو است.

ت

۱۶۹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهمم گردان. ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا خلاصی ده. ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فرایض خود را به من آموخته ای. ۱۷۲ زبان من کلام تو را بسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است. ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده ام. ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده ام و شریعت تو تلذذ من است. ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد. ۱۷۶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

۱ نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود. ۲ ای خداوند جان مرا خلاصی ده از زب دروغ و از زبان حيله گر. ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حيله گر؟ ۴ تیرهای تیزجباران با اخگرهای طاق!

۵ وای بر من که در ماشک ماوا گزیده‌ام و در خیمه‌های قیدار ساکن شده‌ام. ۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می‌دارد. ۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

۱۲۱

اعانت الهی

سرود درجات

۱ چشمان خود را به سوی کوههایم افرازم، که از آنجا اعانت من می‌آید. * [ترجمه درست این آیه اینست: «چشمان خود را بسوی کوهها برمی افرازم. اعانت من از کجا می‌آید؟»] ۲ اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید. ۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید. ۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، غی خوابد و به خواب غی رود.

۵ خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به دست راست سایه تو است. ۶ آفتاب در روز به تو اذیت نخواهد رسانید و نه ماهتاب در شب. ۷ خداوند تو را از هر بدی نگاه می‌دارد. او جان تو را حفظ خواهد کرد. ۸ خداوند خروج و دخول تو را نگاه خواهد داشت، از الان و تا ابدالابد.

۱۲۲

در وصف اورشلیم

سرود درجات از داود

۱ شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند: «به خانه خداوند برویم.» ۲ پایهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه های تو، ای اورشلیم! ۳ ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد، ۴ که بدانجا اسباط بالا می‌روند، یعنی اسباط یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند. ۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری برپاشده است، یعنی کرسیهای خاندان داود.

۶ برای سلامتی اورشلیم مسالت کنید. آنانی که تو را دوست می‌دارند، نجسته حال خواهند شد. ۷ سلامتی در باره های تو باشد، و رفاهیت در قصرهای تو. ۸ به خاطر برادران و یاران خویش، می‌گویم که سلامتی بر تو باد. ۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

۱۲۳

طلب کرم

سرود درجات

۱ به سوی تو چشمان خود را برمی افرازم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده‌ای! ۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقايان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید. ۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیراچه بسیار از اهانت پر شده‌ایم. ۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

۱۲۴

اعانت از جانب خدا

سرود درجات از داود

۱ اگر خداوند با ما نمی بود، اسرائیل الان بگوید؛^۲ اگر خداوند با ما نمی بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند،^۳ آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود.^۴ آنگاه آنها ما را غرق می کرد و نهرها بر جان ما می گذشت.^۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می گذشت.
۶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت.^۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم.^۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان وزمین را آفرید.

۱۲۵

متوکلان خدا جنبش نخواهند خورد

سرود درجات

۱ آنانی که بر خداوند توکل دارند، مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی خورد و پایدار است تا ابدالابد.
۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الان و تا ابدالابد است.^۳ زیرا که عصای شریان بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبدا عادلان دست خود را به گاه دراز کنند.^۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می باشند.^۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۶

بازآوردن اسیران صهیون

سرود درجات

۱ چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم.^۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه در میان آنها گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.»
۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم.^۴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب.^۵ آنانی که با اشکهای کارند، با ترنم درو خواهند نمود.^۶ آنکه با گریه بیرون می رود و نخم برای زراعت می برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

۱۲۷

اعتماد بر خدا

سرود درجات از سلیمان

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنیانش زحمت بی فایده می کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی فایده پاسبانی می کنند.^۲ بی فایده است که شما صبح زود برمی خیزید و شب دیر می خوابید و نان مشقت را می خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می بخشد.^۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند می باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست.^۴ مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی.^۵ خوشبحال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. نخل نخواهند شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

۱۲۸

خوشبحال ترسندگان خدا

سرود درجات

۱ خوشبحال هر که از خداوندی ترسد و بر طریق های او سالک می باشد.^۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشبحال تو و سعادت با تو خواهد بود.^۳ زن تو مثل موبارآور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسران تو مثل نهالهای زیون، گرداگرد سفره تو.^۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می ترسد.^۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلیم را خواهی دید.^۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

۱۲۹

رهایی از شیران

سرود درجات

۱ چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند: ۲ چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند. ۳ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند. ۴ اما خداوند عادل است و بندهای شیران را گسیخت. ۵ نخل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند. ۶ مثل گیاه بر پشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند می خشکد. ۷ که درونده دست خود را از آن پر نمی کند و نه دسته بند آغوش خود را. ۸ و راهگذاران نمی گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می خوانیم.

۱۳۰

انتظار برای خدا

سرود درجات

۱ ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد برآوردم. ۲ ای خداوند! آواز مرا بشنو و گوشهای تو به آواز تضرع من ملتفت شود. ۳ ای یاه، اگر گاهان را به نظر آوری، کبست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟ ۴ لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند. ۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم. ۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح، بی زیاده از منتظران صبح. ۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان. ۸ و او اسرائیل را فدیة خواهد داد، از جمیع گاهان وی.

۱۳۱

فروتنی در مقابل خدا

سرود درجات از داود

۱ ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشماتم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است. ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه ای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر باز داشته شده. ۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابدالابد.

۱۳۲

در وصف هیکل

سرود درجات

۱ ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلتهای او را. ۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود ۳ که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بریستر تختخواب خود بر نخواهم آمد. ۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مژگان خویش، ۵ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب. ۶ اینک ذکر آن را در افراشته شنیدیم و آن را در صحرای یعاریم یافتیم. ۷ به مسکن های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم. ۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو. ۹ کاهنان تو به عدالت ملبس شوند و مقدسانت ترنم نمایند. ۱۰ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را بر مگردان. ۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن بر نخواهد گشت که «از ثمره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت. ۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادتم را که بدیشان می آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.»

۱۳ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده. ۱۴ «این است آرامگاه من تا ابدالابد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم. ۱۵ آذوقه آن را هرآینه برکت خواهم داد و فقرایش را به نان سیر خواهم ساخت، ۱۶ و کاهنش را به نجات ملبس خواهم ساخت و مقدساش هرآینه ترم خواهند نمود. ۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت. ۱۸ دشمنان او را به نجات ملبس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.»

۱۳۳

در وصف یکدلی

سرود درجات از داود

۱ اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند. ۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فروود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فروود می‌آید. ۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فروود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالابد.

۱۳۴

تخمد خدا

سرود درجات

۱ هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه در خانه خداوند می‌ایستید! ۲ دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید. ۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

۱۳۵

تسبیح خداوند

۱ هلولویه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید! ۲ ای شما که در خانه خداوند می‌ایستید، در صحن های خانه خدای ما. ۳ هلولویه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است. ۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش. ۵ زیرا می‌دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان.

۶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها. ۷ ابرها را از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها را برای باران می‌سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می‌آورد. ۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهائم. ۹ آیات و معجزات را در وسط توای مصر فرستاد، و بفرعون و بر جمیع بندگان وی. ۱۰ که امتهای بسیاری را زد و پادشاهان عظیم را کشت. ۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را. ۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل.

۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابدالابد، وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات. ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود و بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود. ۱۵ بهای امتها طلا و نقره می‌باشند، عمل دستهای انسان. ۱۶ دهنها دارند و سخن نمی‌گویند؛ چشمان دارند و نمی‌بینند؛ ۱۷ گوشها دارند و نمی‌شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست. ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها می‌باشند و هر که بر آنها توکل دارد. ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید. ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید. ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلیم ساکن است. هلولویه.

۱۳۶

سرود سپاسگزاری

- ۱ خداوند را حمد گوید زیرا که نیکو است و رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲ خدای خدایان را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۳ رب‌الارباب را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می‌کند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۶ او را که زمین را بر آنها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۷ او را که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۲ با دست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۳ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۵ و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۸ و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۱۹ سیحون پادشاه اموریان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۰ و عوج پادشاه باشان را، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۱ و زمین ایشان را به ارثیت داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۲ یعنی به ارثیت بنده خویش اسرائیل، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۳ و ما را در مذلت ما به یاد آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۴ و ما را از دشمنان ما رهایی داد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۵ که همه بشر را روزی می‌دهد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.
- ۲۶ خدای آسمانها را حمد گوید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است.

۱۳۷

سرود تجلیلون

- ۱ نزد نهرهای بابل آنجا نشستیم و گریه نیز کردیم، چون صهیون را به یاد آوردیم. ۲ بریطهای خود را آویختیم بر درختان بید که در میان آنها بود. ۳ زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرود خواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (خواستند) که «یکی از سرودهای صهیون را برای ما بسراید.»
- ۴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟
- ۵ اگر تو را ای اورشلیم فراموش کنم، نگاه دست راست من فراموش کند. ۶ اگر تو را به یاد نیآورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبد، اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم. ۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادوم به یاد آور، که گفتند: «منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید»!

۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشبختال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ماجرا دادی! ۹ خوشبختال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره‌ها بزند.

۱۳۸

سرود حمد مزبور داود

۱ تو را به تمامی دل خود حمدخواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت. ۲ به سوی هیکل قدس تو عبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را بر تمام اسم خود تنجید نموده‌ای. ۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت درجام شجاع ساختی. ۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند. ۵ و طریق های خداوند را خواهند سرایید، زیرا که جلال خداوند عظیم است. ۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتان نظر می کند. و اما متکبران را از دور می شناسد. ۷ اگرچه در میان تنگی راه می روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی و دست راست مرا نجات خواهد داد. ۸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالابد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

۱۳۹

حکمت و علم خدا

برای سالار مغنیان، مزبور داود

۱ ای خداوند مرا آزموده و شناخته‌ای. ۲ تو نشستن و برخاستن مرا می دانی و فکرهای مرا از دور فهمیده‌ای. ۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق های مرا دانسته‌ای. ۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه توای خداوند آن را تمام دانسته‌ای. ۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای. ۶ این گونه معرفت برام زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید. ۷ از روح تو بجا بروم؟ و از حضور تو بجاگیرم؟ ۸ اگر به آسمان صعود کنم، تو آنجا هستی! و اگر در هاویه بستر بگسترانم، اینک تو آنجا هستی! ۹ اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، ۱۰ در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت.

۱۱ و گفتم: «یقین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید. ۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است. ۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادرم نقش یستی. ۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهرب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این را نیکو می داند. ۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می شدم و در اسفل زمین نقشبندی می گشتم. ۱۶ چشمان تو جنین مرا دیده است و در دقت تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می شد، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت.

۱۷ ای خدا، فکرهای تو نزد من چه قدر گرای است و جمله آنها چه عظیم است! ۱۸ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیداری شوم هنوز نزد تو حاضر هستم. ۱۹ یقین ای خدا شیران را خواهی کشت. پس ای مردمان خون ریز از من دور شوید. ۲۰ زیرا سخنان مکرآمیز درباره تو می گویند و دشمنان نام تو را به باطل می بزد. ۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی دارم از آنانی که تو را نفرت می دارند، و آیا مخالفان تو را مکروه نمی شمارم؟ ۲۲ ایشان را به نفرت تام نفرت می دارم. ایشان را دشمنان خویش می شمارم.

۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرهای مرا بدان، ۲۴ و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

۱۴۰

دعای حفاظت

برای سالار مغنیان. مزبور داود

۱ ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما! ۲ که در دلهای خود در شرارت تفکر می کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می شوند. ۳ دندانهای خود را مثل مار تیزی کنند و زهرافعی زیر لب ایشان است، سلاه. ۴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می کنند تا پایهای مرا بلغزانند.

۵ متکبران برای من تله و ریسمانها پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کندوها برای من نهاده اند، سلاه. ۶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!» ۷ ای یهوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده ای. ۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیآور و تدابیر ایشان را به انجام مرسان مبادا سرافراشته شوند، سلاه. ۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می کنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید. ۱۰ احگرهای سوزنده را برایشان خواهند ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفها که دیگر نخواهند برخاست. ۱۱ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند ۱۲ می دانم که خداوند ادرسی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود. ۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.

۱۴۱

درخواست کمک

مزبور داود

۱ ای خداوند تو را می خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آواز مرا بشنو! ۲ دعای من به حضور تو مثل بخور آراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام. ۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهیانی فرما و در لبهایم را نگاه دار. ۴ دل مرا به عمل بد مایل نگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکار نشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم. ۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را با خواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیز دعای من دایم خواهد بود. ۶ چون داوران ایشان از سر صغره ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شیرین است. ۷ مثل کسی که زمین را فلاح و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده می شود. ۸ زیرا که ای یهوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف ننما! ۹ مرا از دای که برای من نهاده اند نگاه دار و از کندهای گناهکاران. ۱۰ شیرین به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

۱۴۲

دعا در تنگی

قصیده داود و دعا وقتی که در مغاره بود

۱ به آواز خود نزد خداوند فریادبری آورم. به آواز خود نزد خداوند تضرع می نمایم. ۲ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد. ۳ وقتی که روح من در من مدهوش می شود. پس تو طریقت مرا دانسته ای. در راهی که می روم دام برای من پنهان کرده اند. ۴ به طرف راست بنگر و بین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من ناپود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد. ۵ نزد تو ای خداوند فریاد کردم و گفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی. ۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیل! مرا از جفا کنندگان برهان، زیرا که از من زور آورترند. ۷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده ای.

۱۴۳

تضرع به حضور خدا

مزبور داود

۱ ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما! ۲ و بر بنده خود به محاکمه برمیا. زیرا زنده ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود. ۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا در ظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند. ۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندروم متحیر گردیده است.

۵ ایام قدیم را به یاد می آورم. در همه اعمال توفکر نموده، در کارهای دست تو تامل می کنم. ۶ دستهای خود را بسوی تو دراز می کنم. جان من مثل زمین خشک، نشنه تو است، سلاه. ۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبدا مثل فروروندگان به هاویه بشوم. ۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که بر آن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را بری افرازم.

۹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده ام. ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجا آورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان تو مرادر زمین هوار هدایت بنماید. ۱۱ به خاطر نام خودای خداوند مرا زنده ساز. به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان. ۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

۱۴۴

سرود پیروزی

مزبور داود

۱ خداوند که صخره من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ وانگشتهای مرا به حرب تعلیم داد! ۲ رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیر اطاعت من می دارد. ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب پیآوری؟ ۴ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه ای است که می گذرد.

۵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند. ۶ رعد را جهنده ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهزم نما. ۷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهانیده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجنبی. ۸ که دهان ایشان به باطل سخن می گوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است. ۹ ای خدا، تو راسرودی تازه می سرایم. با بریط ذات ده تار، تو را ترنم خواهم نمود. ۱۰ که پادشاهان را نجات می بخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک می رهانی.

۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می گوید. و دست راست ایشان دست دروغ است. ۱۲ تا پسران ما در جوانی خود غم کرده، مثل نالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر. ۱۳ و انبهارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گله های ما هزارها و کرور هادر صحراهای ما بزیایند. ۱۴ و گاوان ما باربردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله ای در کوچه های ما نباشد. ۱۵ خوشبحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشبحال آن قوم که یهوه خدای ایشان است.

۱۴۵

پرستش خداوند

تسبیح داود

۱ ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می خوانم و نام تو را متبارک می گویم، تا ابدالاباد! ۲ تمامی روز تو را متبارک می خوانم، و نام تو را حمد می گویم تا ابدالاباد. ۳ خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح. وعظمت او را تفتیش نتوان کرد. ۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود. ۵ در مجد جلیل کبریایی تو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود. ۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سرایید. ۸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیر الاحسان. ۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است. ۱۰ ای خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد می گویند. و مقدسان تو، تو را متبارک می خوانند. ۱۱ درباره جلال ملکوت تو سخن می گویند و توانایی تو را حکایت می کنند. ۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تو را. ۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع دهرها و سلطنت تو باقی تا تمام دورها. ۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تایید می کند و خم شدگان را برمی خیزاند. ۱۵ چشمان همگان منتظر تومی باشد و تو طعام ایشان را در موسم می دهی. ۱۶ دست خویش را باز می کنی و آرزوی همه زندگان را سیر می نمایی. ۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش. ۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می خوانند، به آنانی که او را به راستی می خوانند. ۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می دهد. ۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه می دارد و همه شیران را هلاک خواهد ساخت. ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابدالاباد.

۱۴۶

سعادت توکل به خدا

۱ هلولایه! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان! ۲ تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سرایید. ۳ بر روستا توکل نکنید و نه بر این آدم که نزد او اعانتی نیست. ۴ روح او بیرون می رود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهاش نابود می شود. ۵ خوشبخت آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر بیه خدای وی می باشد، ۶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست، که راستی را نگاه دارد تا ابدالاباد؛ ۷ که مظلومان را دادرسی می کند؛ و گرسنگان را نان می بخشد. خداوند اسیران را آزاد می سازد. ۸ خداوند چشمان کوران را باز می کند. خداوند خم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان را دوست می دارد. ۹ خداوند غریبان را محافظت می کند و یتیمان و بیوه زنان را پایدار می نماید. لیکن طریق شیران را بچ می سازد. ۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد و خدای توای صهیون، نسلا بعد نسل. هلولایه!

۱۴۷

تسبیح خدای توانا

۱ هلولایه، زیرا خدای ما را سراییدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است! ۲ خداوند اورشلم را بنای کند و پراکندگان اسرائیل را جمع می نماید. ۳ شکسته دلان را شفا می دهد و جراحات های ایشان را می بندد. ۴ عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام می خواند. ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیر متناهی. ۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شیران را به زمین می اندازد. ۷ خداوند را با تشکر بسرایید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید. ۸ که آسمانها را با ابرها می پوشاند و باران را برای زمین میبارد و گیاه را بر کوهها می رویاند. ۹ که بهایم را آذوقه می دهد و بچه های غراب را که او را می خوانند. ۱۰ در قوت

اسب رغبت ندارد، و از اسقاهای انسان راضی نمی باشد. ^{۱۱} رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند.

^{۱۲} ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو. ^{۱۳} زیرا که پشت بندهای دروازه هایت را مستحکم کرده و فرزندان را در اندرون مبارک فرموده است. ^{۱۴} که حدود تو را سلامتی می دهد و تو را از مغز گندم سیری گرداند. ^{۱۵} که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هر چه تمام تر می دود. ^{۱۶} که برف را مثل پشم می باراند، و ژاله را مثل خاکستر می باشد. ^{۱۷} که تگرگ خود را در قطعه های اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟ ^{۱۸} کلام خود را می فرستد و آنها را می گذازد. باد خویش را می وزاند؛ پس آنها جاری می شود. ^{۱۹} کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فریض و داوریهای خویش را به اسرائیل. ^{۲۰} با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را نداشته اند. هلولیاه!

۱۴۸

همه خدا را تسبیح بخوانند

^۱ هلولیاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلی علین او را تسبیح بخوانید! ^۲ ای همه فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همه لشکریهای او او را تسبیح بخوانید. ^۳ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان نور او را تسبیح بخوانید. ^۴ ای فلک الافلاک او را تسبیح بخوانید، وای آبهای که فوق آسمانهاست. ^۵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند. ^۶ و آنها را پایدار نمود تا ابدالابد و قانونی قرار داد که از آن در نگذرند.

^۷ خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه ها. ^۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و باد تند که فرمان او را به جا می آورید. ^۹ ای کوهها و تمام تل ها و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد. ^{۱۰} ای وحوش و جمیع بهایم و حشرات و مرغان بالدار. ^{۱۱} ای پادشاهان زمین و جمیع امت ها و سروران و همه داوران جهان. ^{۱۲} ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال. ^{۱۳} نام خداوند را تسبیح بخوانید، زیرا نام او تنهامتعال است و جلال او فوق زمین و آسمان. ^{۱۴} و او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا نغز باشد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او می باشند. هلولیاه!

۱۴۹

سرود تازه برای خداوند

^۱ هلولیاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان! ^۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. ^۳ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بریط و عود او را بسرایند. ^۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می سازد. ^۵ مقدسان از جلال نغز بنمایند. و بر بسترهای خود ترم بکنند. ^۶ تسبیحات بلند خدادار دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان. ^۷ تا از امت ها انتقام بکشند و تادیبها بر طوایف بنمایند. ^۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین. ^۹ و داوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

۱۵۰

تسبیح خدا

^۱ هلولیاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او را تسبیح بخوانید! ^۲ او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. ^۳ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با بریط و عود تسبیح بخوانید. ^۴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید. ^۵ او

را با صنجهای بلند آواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید. ۶ هر که روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

کتاب امثال سلیمان نبی

مقدمه کتاب

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل^۲ به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت. ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت. ۴ تا ساده دلان را زیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز. ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. و مرد فهم تدابیر را تحصیل نماید. ۶ تا امثال و کلیات را بفهمند، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را. ۷ ترس یهوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند.

هشدار علیه وسوسه

۸ ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما. ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سرتو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود. ۱۰ ای پسر من اگر گاهکاران تو رافرفته سازند، قبول منما. ۱۱ اگر گویند: «همراه ما بیا تا برای خون در کمن بنشینیم، و برای بی‌گانه‌ای جهت پنهان شویم، ۱۲ مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو می‌روند. ۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه‌های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت. ۱۴ قرعه خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.»

۱۵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان باز دار ۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابد. ۱۷ به تحقیق، گسرتدن دام در نظر هر بالرداری بی‌فایده است. ۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمن می‌سازند، و برای جان خویش پنهان می‌شوند. ۱۹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد.

تشویق به پذیرفتن حکمت

۲۰ حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند. ۲۱ در سرچهارراهها در دهنه دروازه‌ها می‌خواند و در شهر به سخنان خود متکلم می‌شود ۲۲ که «ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی مستهزین از استهزا شادی می‌کنند و احقان از معرفت نفرت می‌نمایند؟ ۲۳ به سبب عتاب من بازگشت نمایند. اینک روح خود را بر شما افزایم خواه نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد. ۲۴ زیرا که چون خواندم، شما با نمودید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنا نکرد. ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توبیخ مرا نخواستید. ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود. ۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما دررسد، حینی که تنگی و ضیق بر شما آید. ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مراجستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت. ۲۹ چونکه معرفت را مکروه داشتند، و ترس خداوند را اختیار ننمودند، ۳۰ و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمردند، ۳۱ بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد. ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احقان، ایشان را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ اما هر که مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریخ خواهد ماند.»

۲

فایده حکمت

۱ ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی، ۲ تا گوش خود را به حکمت فرا گیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی، ۳ اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلندی نمودی،

۴ اگر آن را مثل نقره می طلبیدی و مانند خزانه های مخفی جستجو می کردی، ۵ آنگاه ترس خداوند را می فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می نمودی. ۶ زیرا خداوند حکمت را می بخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می شود. ۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره می کند و برای آتانی که در کاملیت سلوک می نمایند، سپهر می باشد، ۸ تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد.

۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می فهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را. ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می شد و معرفت نزد جان تو عزیز می گشت. ۱۱ تمیز، تو را محافظت می نمود، و فطانت، تو را نگاه می داشت، ۱۲ تا تو را از راه شریرانهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم می شوند. ۱۳ که راههای راستی را ترک می کنند، و به طریقهای تاریکی سالک می شوند. ۱۴ از عمل بد خشنودند، و از دروغهای شریر خرسندند. ۱۵ که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج رو می باشند. ۱۶ تا تو را از زن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه ای که سخنان تلق آمیز می گوید؛ ۱۷ که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است. ۱۸ زیرا خانه او به موت فرو می رود و طریقهای او به مردگان. ۱۹ کسانی که نزد وی روند بربخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید. ۲۰ تا به راه صالحان سلوک نمانی و طریقهای عادلان را نگاه داری. ۲۱ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند. ۲۲ لیکن شریران از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتکاران از آن کنده خواهد گشت.

۳

سایر فواید حکمت

۱ ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد، ۲ زیرا که طول ایام و سالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود. ۳ زنجار که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار. ۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت. ۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. ۶ در همه راههای خود او را بر شناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید.

۷ خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما. ۸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهای مغز خواهد بود. ۹ از مایلک خود خداوند را تکریم نما و از نوبرهای همه محصول خویش. ۱۰ آنگاه انبارهای تو به وفور نعمت پر خواهد شد، و چرخشهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت. ۱۱ ای پسر من، تادیب خداوند را خوار مشمار، و توبیخ او را مکروه مدار. ۱۲ زیرا خداوند هر که را دوست دارد تادیب می نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او سرور می باشد. ۱۳ خوشبحال کسی که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید. ۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است. ۱۵ از لعلها گرانباتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند کرد. ۱۶ به دست راست وی طول ایام است، و به دست چپش دولت و جلال. ۱۷ طریقهای وی طریقهای شادمانی است و همه راههای وی سلامتی می باشد. ۱۸ به جهت آتانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسک می باشد نجسته است.

۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. ۲۰ به علم او لجه ها منشق گردید، و افلاک شبنم را می چکانید. ۲۱ ای پسر من، این چیزها از نظر تو دور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه دار. ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود. ۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید. ۲۴ هنگامی که بخوابی، نخوابی ترسید و چون دراز شوی خواب شیرین خواهد شد. ۲۵ از خوف ناگهان نخوابی ترسید، و نه از خرابی شریران چون واقع شود. ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود. ۲۷ احسان را از اهلش باز مدار، هنگامی که بجا آوردنش در قوت دست توست. ۲۸ به همسایه خود مگو برو و بازگرد، و فردا به تو خواهم داد، با آنکه نزد تو حاضر

است. ۲۹ بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. ۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب خصامه منما. ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راهپایش را اختیار مکن. ۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروهند، لیکن سر او زدر استان است، ۳۳ لعنت خداوند بر خانه شیران است. اما مسکن عادلان را برکت می دهد. ۳۴ یقین که مستزین را استزای می نماید، اما متواضعان رافض می بخشد. ۳۵ حکیمان وارث جلال خواهند شد، اما احمقان تجالت را خواهند برد.

۴

افضل بودن حکمت

۱ ای پسران، تادیب پدر را بشنوید و گوش دهید تا فطانت را بفهمید، ۲ چونکه تعلیم نیکو به شما می دهم. پس شریعت مرا ترک ننمایید. ۳ زیرا که من برای پدر خود پسر بودم، و در نظر مادرم عزیز و یگانه. ۴ و او مرا تعلیم داده، می گفت: «دل تو به سخنان من متمسک شود، و اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی. ۵ حکمت را تحصیل نما و فهم را پیدا کن. فراموش مکن و از کلمات دهانم انحراف موز. ۶ آن را ترک منما که تو را محافظت خواهد نمود. آن را دوست دار که تو را نگاه خواهد داشت. ۷ حکمت از همه چیز افضل است. پس حکمت را تحصیل نما و به رآنچه تحصیل نموده باشی، فهم را تحصیل کن. ۸ آن را محترم دار، و تو را بلند خواهد ساخت. و اگر او را در آغوش بکشی تو را معظم خواهد گردانید. ۹ بر سر تو تاج زیبایی خواهد نهاد. و افسر جلال به تو عطا خواهد نمود.»

۱۰ ای پسر من بشنو و سخنان مرا قبول نما، که سالهای عمرت بسیار خواهد شد. ۱۱ راه حکمت را به تو تعلیم دادم، و به طریقه های راستی تو را هدایت نمودم. ۱۲ چون در راه بروی قدمهای توتنگ نخواهد شد، و چون بدوی لغزش نخواهی خورد. ۱۳ ادب را به چنگ آور و آن را فرو مگذار. آن را نگاه دار زیرا که حیات تو است. ۱۴ به راه شیران داخل مشو، و در طریق گاهکاران سالک میاش. ۱۵ آن را ترک کن و به آن گذر منما، و از آن اجتناب کرده، بگذر. ۱۶ زیرا که ایشان تا بدی نکرده باشند، نمی خوابند و اگر کسی را نلغزانیده باشند، خواب از ایشان منقطع می شود. ۱۷ چونکه نان شرارت را می خورند، و شراب ظلم را می نوشند. ۱۸ لیکن طریق عادلان مثل نور مشرق است که تا نهار کامل روشنائی آن در تزیادی باشد. ۱۹ و اما طریق شیران مثل ظلمت غلیظ است، و نمی دانند که از چه چیزی می لغزند.

۲۰ ای پسر من، به سخنان من توجه نما و گوش خود را به کلمات من فرا گیر. ۲۱ آنها از نظر تو دور نشود. آنها را در اندرون دل خود نگاه دار. ۲۲ زیرا که آنها را بیاید برای او حیات است، و برای تمامی جسد او شفا می باشد. ۲۳ دل خود را به حفظ تمام نگاه دار، زیرا که مخرج های حیات از آن است. ۲۴ دهان دروغگو را از خود بینداز، و لبهای کج را از خویشتن دور نما. ۲۵ چشمانت به استقامت نگران باشد، و مرگانت پیش روی تو راست باشد. ۲۶ طریق پایهای خود را هموار ساز، تا همه طریقه های تو مستقیم باشد. ۲۷ به طرف راست یا چپ منحرف مشو، و پای خود را از بدی نگاه دار.

۵

هشدار در مورد زنا

۱ ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فرا گیر، ۲ تا تادیب را محافظت نمایی، و لهیات معرفت را نگاه دارد. ۳ زیرا که لبهای زن اجنبی عسل را می چکاند، و دهان او از روغن ملایم تراست. ۴ لیکن آخر او مثل افستین تلخ است و برنده مثل شمشیر دودم. ۵ پایهایش به موت فرو می رود، و قدمهایش به هویه متمسک می باشد. ۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدمهایش آواره شده است و او نمی داند. ۷ و الا ان ای پسرانم را بشنوید، و از سخنان دهانم انحراف موزید. ۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه او نزدیک مشو. ۹ مبادا عنفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان. ۱۰ و غریبان

از اموال تو سپر شوند، و ثمره محنت تو به خانه پیگانه رود. ^{۱۱} که در عاقبت خودنوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد، ^{۱۲} و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد، ^{۱۳} و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش ندادم. ^{۱۴} نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت.

^{۱۵} آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش. ^{۱۶} جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام، ^{۱۷} و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با تو. ^{۱۸} چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، ^{۱۹} مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانهایش تو را همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش. ^{۲۰} لیکن ای پسر من، چرا از زن پیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ ^{۲۱} زیرا که راههای انسان در مدنظر خداوند است، و تمامی طریقه‌های وی را می‌سنجد. ^{۲۲} تقصیرهای شریرو را گرفتار می‌سازد، و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. ^{۲۳} او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

۶

جلوه های جهالت

^۱ ای پسر من، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص پیگانه دست داده باشی، ^۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی، ^۳ پس ای پسر من، این را بکن و خویش را رهایی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویش را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما. ^۴ خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی رابه مژگان خویش. ^۵ مثل آهو خویش را از کندو مانند گنجشک از دست صیاد خلاص کن.

^۶ ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و در راههای او تامل کن و حکمت را بیاموز، ^۷ که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی. ^۸ اما خوراک خود را تابستان میهای سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. ^۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابیدی و از خواب خودکی خواهی برخاست؟ ^{۱۰} اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. ^{۱۱} پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح.

^{۱۲} مرد لثیم و مرد زشت خوی، با اعوجاج دهان رفتار می‌کند. ^{۱۳} با چشمان خود غمزه می‌زند و با پایهای خویش حرف می‌زند. بانگشتهای خویش اشاره می‌کند. ^{۱۴} در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع می‌کند. نزاعها را می‌پاشد. ^{۱۵} بنابراین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظه‌ای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت.

^{۱۶} شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. ^{۱۷} چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستهایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد. ^{۱۸} دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند. پایهایی که در زبان کاری تیزروی باشند. ^{۱۹} شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها پیاشد.

^{۲۰} ای پسر من اوامر پدر خود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک ننما. ^{۲۱} آنها را بر دل خود دائم ببند، و آنها را بر گردن خویش بپاویز. ^{۲۲} حینی که به راه می‌روی تو را هدایت خواهد نمود، و حینی که می‌خوابی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود. ^{۲۳} زیرا که احکام (ایشان) چراغ و تعلیم (ایشان) نور است، و تو بیخ تدبیرآمیز طریق حیات است. ^{۲۴} تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از چاپلوسی زبان زن پیگانه. ^{۲۵} در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو، ^{۲۶} زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود، و زن مرد دیگر، جان گرانها را صید می‌کند. ^{۲۷} آیا کسی آتش را در آغوش

خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟^{۲۸} یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایی‌اش سوخته نگردد؟^{۲۹} همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هر که او را لمس نماید بی‌گناه نخواهد ماند.^{۳۰} دزد را امانت نمی‌کنند اگر دزدی کند تاجان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد.^{۳۱} لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان رد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد.^{۳۲} اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هر که چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت.^{۳۳} او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد.^{۳۴} زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود.^{۳۵} بر هیچ کفاره‌ای نظر نخواهد کرد و هر چند عطایا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

۷

هشدار درباره زنا

۱ ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما. ۲ اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش. ۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار. ۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان ۵ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق‌آمیزی گوید.

۶ زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش. ۷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم، ۸ که در کوچه بسوی گوشه او می‌گذشت. و به راه خانه وی می‌رفت، ۹ در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ، ۱۰ که اینک زنی به استقبال وی می‌آمد، در لباس زانیه و در خیابان دل. ۱۱ زنی باوه‌گو و سرکش که پایی‌اش در خانه‌اش قرار نمی‌گیرد. ۱۲ گاهی در کوچه‌ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه‌ای در کمین می‌باشد. ۱۳ پس او را برگرفت و بوسید و چهره خود را بی‌حیا ساخت، و او را گفت: ۱۴ «نزد من ذبایح سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم. ۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلم و حال تو را یافته. ۱۶ بر بستر خود دوشکها گسترانیده‌ام، با دیباها از گان مصری. ۱۷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساخته‌ام. ۱۸ پیاتا صبح از عشق سیر شویم، و خویش را از محبت خرم سازیم. ۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است. ۲۰ کیسه نقره‌ای به دست گرفته و تا روز بدر تمام مراجعت نخواهد نمود.»

۲۱ پس او را از زیادتی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهایش او را اغوا نمود. ۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاخ خانه می‌رود، روانه شد و مانند احمق به زنجیرهای قصاص. ۲۳ تا تیر به جگرش فرو رود، مثل گنجشکی که به دام می‌شتابد و نمی‌داند که به خطر جان خود می‌رود.

۲۴ پس حالای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایید. ۲۵ دل تو به راههای مایل نشود، و به طریقه‌های گمراه مشو، ۲۶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است، و جمیع کشتگانش زور آوراند. ۲۷ خانه او طریق هاویه است و به جره‌های موت مودی می‌باشد.

۸

ندای حکمت

۱ آیا حکمت ندا نمی‌کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی‌نماید؟ ۲ به سر مکان‌های بلند، به بکاره راه، در میان طریقه‌ها می‌ایستد. ۳ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صدا می‌زند. ۴ که شما را ای مردان می‌خوانم و آواز من به بنی آدم است. ۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید وای احمقان عقل را درک نمایید. ۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می‌نمایم و گشادن لبایم استقامت است. ۷ دهانم به راستی نتلق می‌کند و لبایم شرارت را مکروه می‌دارد. ۸ همه سخنان دهانم برحق است و در آنها هیچ چیز کج یا معوج نیست. ۹ تمامی آنها نزد مرد فهم

واضح است و نزد بایندگان معرفت مستقیم است. ۱۰ تادیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص. ۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر توان کرد. ۱۲ من حکمت و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ۱۳ ترس خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می‌دارم.

۱۴ مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هشتم و قوت از آن من است. ۱۵ به من پادشاهان سلطنت می‌کنند، و داوران به عدالت فتوا می‌دهند. ۱۶ به من سروران حکمرانی می‌نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان. ۱۷ من دوست می‌دارم آنانی را که مرا دوست می‌دارند. و هر که مرا به جد و جهد بطلبد مرا خواهد یافت. ۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت. ۱۹ ثمره من از طلا و زر ناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص. ۲۰ در طریق عدالت می‌خرامم، در میان راههای انصاف، ۲۱ تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم.

۲۲ خداوند مرا مبدء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل. ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان. ۲۴ هنگامی که لجه هانیود من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر آزاب وجود نداشت. ۲۵ قبل از آنگاه کوهها برپاشود، پیش از تلها مولود گردیدم. ۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ریع مسکون را. ۲۷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را برسطح لجه قرار داد. ۲۸ وقتی که افلاک را بالااستوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید. ۲۹ چون به دریا حد قرار داد، تا آنها از فرمان او تجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد. ۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روزروز شادی می‌نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می‌کردم. ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من بانی آدم می‌بود.

۳۲ پس الانای پسران مرا بشنوید، و خوشباجال آنانی که طریقه های مرا نگاه دارند. ۳۳ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را رد ننمایید. ۳۴ خوشباجال کسی که مرا بشنود، و هرروز نزد درهای من دیده بانی کند، و باهوهای دروازه های مرا محافظت نماید. ۳۵ زیرا هر که مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید. ۳۶ و اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هر که مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

۹

دعوت حکمت و جهالت

۱ حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است. ۲ ذیابج خود را ذبح نمود و شراب خود را مزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است. ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلند شهر. ۴ هر که جاهل باشد به اینجا بیاید، و هر که ناقص العقل است او را می‌گوید. ۵ بیایید از غذای من بخورید، و از شرابی که مزوج ساخته‌ام بنوشید. ۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک نمایید. ۷ هر که استهزا کننده را تادیب نماید، برای خویشتن رسوایی را تحصیل کند، و هر که شریر را تنبیه نماید برای او عیب می‌باشد. ۸ استهزا کننده را تنبیه منما مبادا از توفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو را دوست خواهد داشت. ۹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علش خواهد افزود. ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می‌باشد.

۱۱ زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهد گردید. ۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزا نمایی به تنهایی متحمل آن خواهی بود.

۱۳ زن احمق یاوه گواست، جاهل است و هیچ نمی داند، ۱۴ و نزد در خانه خود می نشیند، در مکانهای بلند شهر بر کرسی، ۱۵ تا راه روندگان را بخواند، و آنان را که به راههای خود بپراستی می روند. ۱۶ هر که جاهل باشد به اینجا برگردد، و به ناقص العقل می گوید: ۱۷ «آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می باشد.» ۱۸ و او نمی داند که مردگان در آنجا هستند، و دعوت شدگان در عمقهای هوا به می باشند.

۱۰

امثال سلیمان

- ۱ امثال سلیمان: پسر حکم پدر خود را مسرور می سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می شود.
- ۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهائی می دهد.
- ۳ خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیرین را باطل می سازد.
- ۴ کسی که به دست سست کار می کند فقیری گردد، اما دست چابک غنی می سازد.
- ۵ کسی که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم حصاد می خوابد، پسر شرم آورنده است.
- ۶ بر سر عادلان برکت ها است، اما ظلم دهان شیرین را می پوشاند.
- ۷ یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیرین خواهد گنبد.
- ۸ دانادل، احکام را قبول می کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد.
- ۹ کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی که راه خود را بچ می سازد آشکار خواهد شد.
- ۱۰ هر که چشمک می زند الم می رساند، اما احمق پرگو تلف می شود.
- ۱۱ دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شیرین را می پوشاند.
- ۱۲ بغض نزاعها می انگیزاند، اما محبت هر گاه را مستور می سازد.
- ۱۳ در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می شود، اما چوب به جهت پشت مرد ناقص العقل است.
- ۱۴ حکیمان علم را ذخیره می کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است.
- ۱۵ اموال دولتندان شهر حصاردار ایشان می باشد، اما ینوایی فقیران هلاکت ایشان است.
- ۱۶ عمل مرد عادل مودی به حیات است، اما محصول شریر به گناه می انجامد.
- ۱۷ کسی که تادیب را نگاه دارد در طریق حیات است، اما کسی که تنبیه را ترک نماید گمراه می شود.
- ۱۸ کسی که بغض را می پوشاند دروغگویی باشد. کسی که بهتان را شیوع دهد احمق است.
- ۱۹ کثرت کلام از گناه خالی نمی باشد، اما آنکه لبهایش را ضبط نماید عاقل است.
- ۲۰ زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شیرین لاشیء می باشد.
- ۲۱ لبهای عادلان بسیاری را رعایت می کند، اما احقان از بی عقلی می میرند.
- ۲۲ برکت خداوند دولتند می سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید.
- ۲۳ جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت.
- ۲۴ خوف شیرین به ایشان می رسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد.
- ۲۵ مثل گذشتن گردباد، شریر نابود می شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است.
- ۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آنانی که او را می فرستند.
- ۲۷ ترس خداوند عمر را طویل می سازد، اما سالهای شیرین کوتاه خواهد شد.
- ۲۸ انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شیرین ضایع خواهد شد.
- ۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عاملان شر هلاکت می باشد.
- ۳۰ مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شیرین در زمین ساکن نخواهد گشت.
- ۳۱ دهان صدیقان حکمت را می رویند، اما زبان دروغگویان از ریشه کنده خواهد شد.
- ۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شیرین پراز دروغ ها است.

۱۱

- ۱ ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است.
- ۲ چون تکبر می آید نجات می آید، اما حکمت با متواضعان است.
- ۳ کاملیت راستان ایشان را هدایت می کند، اما کجی خیانتکاران ایشان را هلاک می سازد.
- ۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می بخشد.
- ۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می سازد، اما شریر از شرارت خود هلاک می گردد.
- ۶ عدالت راستان ایشان را خلاصی می بخشد، اما خیانتکاران در خیانت خود گرفتار می شوند.
- ۷ چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می گردد، و انتظار زورآوران تلف می شود.
- ۸ مرد عادل از تنگی خلاص می شود و شریر به جای او می آید.
- ۹ مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می یابند.
- ۱۰ از سعادت مندی عادلان، شهر شادی می کند، و از هلاکت شریران ابتهاج می نماید.
- ۱۱ از برکت راستان، شهر مرتفع می شود، اما از دهان شریران منهدم می گردد.
- ۱۲ کسی که همسایه خود را حقیر شمارد ناقص العقل می باشد، اما صاحب فطانت ساکت می ماند.
- ۱۳ کسی که به نمایی گردش می کند، سرها را فاش می سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می دارد.
- ۱۴ جایی که تدبیر نیست مردم می افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است.
- ۱۵ کسی که برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسی که ضمانت را مکروه دارد اینم می باشد.
- ۱۶ زن نیکوسیرت عزت را نگاه می دارد، چنانکه زورآوران دولت را محافظت می نماید.
- ۱۷ مرد رحیم به خویشتن احسان می نماید، اما مرد ستم کیش جسد خود را می رنجاند.
- ۱۸ شریر اجرت فریبنده تحصیل می کند، اما کارنده عدالت مزد حقیقی را.
- ۱۹ چنانکه عدالت مودی به حیات است، همچنین هر که شرارت را پیروی نماید او را به موت می رساند.
- ۲۰ کج خلقان نزد خداوند مکروهند، اما کاملان طریق پسندیده او می باشند.
- ۲۱ یقین شریر مبرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت.
- ۲۲ زن جمیله بی عقل حلقه زرین است در بینی گراز.
- ۲۳ آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شریران، غضب می باشد.
- ۲۴ هستند که می باشند و بیشتری اندوزند هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می دارند اما به نیازمندی می انجامد.
- ۲۵ شخص سخی فربه می شود، و هر که سیراب می کند خود نیز سیراب خواهد گشت.
- ۲۶ هر که غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود.
- ۲۷ کسی که نیکویی را بطلبد رضامندی رای جوید، و هر که بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد.
- ۲۸ کسی که بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد.
- ۲۹ هر که اهل خانه خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود، و احمق بنده حکیم دلان خواهد شد.
- ۳۰ ثمره مرد عادل درخت حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است.
- ۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گاهکار.

۱۲

- ۱ هر که تادیب را دوست می دارد معرفت را دوست می دارد، اما هر که از تنبیه نفرت کند وحشی است.
- ۲ مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می نماید، اما او صاحب تدبیر فاسد را ملزم خواهد ساخت.
- ۳ انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد.
- ۴ زن صالحه تاج شوهر خود می باشد، اما زنی که نخل سازد مثل پوسیدگی در استخوانهایش می باشد.
- ۵ فکرای عادلان انصاف است، اما تدابیر شریران فریب است.
- ۶ بخنان شریران برای خون در کین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می دهد.

- ۷ شیران واژگون شده، نیست می شوند، اما خانه عادلان برقرار می ماند.
- ۸ انسان بر حسب عقلش ممدوح می شود، اما کج دلان نخل خواهند گشت.
- ۹ کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشتر را برافرازد و محتاج نان باشد.
- ۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفکری کند، اما رحمت های شیران ستم کیشی است.
- ۱۱ کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما هر که اباطیل را پیروی نماید ناقص العقل است.
- ۱۲ مرد شیر به شکار بدکاران طمع می ورزد، اما ریشه عادلان میوه می آورد.
- ۱۳ در تقصیر لها دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می آید.
- ۱۴ انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیری شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهد شد.
- ۱۵ راه احق در نظر خودش راست است، اما هر که نصیحت را بشنود حکیم است.
- ۱۶ غضب احق فور آشکار می شود، اما خردمند نجالت را می پوشاند.
- ۱۷ هر که به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهر می کند، و شاهد دروغ، فریب را.
- ۱۸ هستند که مثل ضرب شمشیر حرف های باطل می زنند، اما زبان حکیمان شفا می بخشد.
- ۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می ماند، اما زبان دروغگو طرفه العینی است.
- ۲۰ در دل هر که تدبیر فاسد کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است.
- ۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی شود، اما شیران از بلا پر خواهند شد.
- ۲۲ لهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عاملان راستی پسندیده او هستند.
- ۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می دارد، اما دل احقان حماقت را شایع می سازد.
- ۲۴ دست شخص زرنگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد کاهل بندگی خواهد کرد.
- ۲۵ کدورت دل انسان، او را منحنی می سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید.
- ۲۶ مرد عادل برای همسایه خود هادی می شود، اما راه شیران ایشان را گمراه می کند.
- ۲۷ مرد کاهل شکار خود را بریان نمی کند، اما زرنگی، توانگری گرانهای انسان است.
- ۲۸ در طریق عدالت حیات است، و در گذرگاههایش موت نیست.

۱۳

- ۱ پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزا کننده تهدید رانمی شوند.
- ۲ مرد از میوه دهانش نیکویی را می خورد، اما جان خیانتکاران، ظلم را خواهد خورد.
- ۳ هر که دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد.
- ۴ شخص کاهل آرزو می کند و چیزی پیدا نمی کند. اما شخص زرنگ فربه خواهد شد.
- ۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شیر رسو و نخل خواهد شد.
- ۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت می کند، اما شرارت، گاهکاران را هلاک می سازد.
- ۷ هستند که خود را دولت مند می شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشتر را فقیری انگارند و دولت بسیار دارند.
- ۸ دولت شخص فدیبه جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید.
- ۹ نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شیران خاموش خواهد گردید.
- ۱۰ از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود، اما باآنانی که پند می پذیرند حکمت است.
- ۱۱ دولتی که از بطالت پیدا شود در تناقص می باشد، اما هر که به دست خود اندوزد در تزايد خواهد بود.
- ۱۲ امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات می باشد.
- ۱۳ هر که کلام را خوار شمارد خویشتر را هلاک می سازد، اما هر که از حکم می ترسد ثواب خواهد یافت.

- ۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی دهد.
- ۱۵ عقل نیکو نعمت را می بخشد، اما راه خیانتکاران، سخت است.
- ۱۶ هر شخص زیرک با علم عمل می کند. اما احق حماقت را منتشر می سازد.
- ۱۷ قاصد شیر در بلا گرفتار می شود، اما رسول امین شفا می بخشد.
- ۱۸ فقر و اهانت برای کسی است که تادیب را ترک نماید، اما هر که تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد.
- ۱۹ آرزوی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مکره احقان می باشد.
- ۲۰ با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت.
- ۲۱ بلا گاهکاران را تعاقب می کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت.
- ۲۲ مرد صالح پسران را ارث خواهد داد، و دولت گاهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد.
- ۲۳ در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بی انصافی هلاک می شوند.
- ۲۴ کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت می کند، اما کسی که او را دوست می دارد او را به سعی تمام تادیب می نماید.
- ۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می خورد، اما شکم شیران محتاج خواهد بود.

۱۴

- ۱ هر زن حکیم خانه خود را بنا می کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می نماید.
- ۲ کسی که به راستی خود سلوک می نماید از خداوند می ترسد، اما کسی که در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر می نماید.
- ۳ در دهان احق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود.
- ۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد می شود.
- ۵ شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق می کند.
- ۶ استهزاکننده حکمت را می طلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فهم علم آسان است.
- ۷ از حضور مرد احق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت.
- ۸ حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احقان فریب است.
- ۹ احقان به گاه استهزا می کنند، اما در میان راستان رضامندی است.
- ۱۰ دل شخص تلخی خویشتن را می داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد.
- ۱۱ خانه شیران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد آورد.
- ۱۲ راهی هست که به نظر آدمی مستقیم می نماید، اما عاقبت آن، طرق موت است.
- ۱۳ هم در لهو و لعب دل غمگین می باشد، و عاقبت این خوشی حزن است.
- ۱۴ کسی که در دل مرتد است از راههای خود سیر می شود، و مرد صالح به خود سیر است.
- ۱۵ مرد جاهل هر سخن را باور می کند، اما مرد زیرک در رفتار خود تأمل می نماید.
- ۱۶ مرد حکیم می ترسد و از بدی اجتناب می نماید، اما احق از غرور خود اطمینان می باشد.
- ۱۷ مرد کج خلق، احقانه رفتار می نماید، و مردم (از صاحب سوظن نفرت دارند.
- ۱۸ نصیب جاهلان حماقت است، اما معرفت، تاج زیرکان خواهد بود.
- ۱۹ بدکاران در حضور نیکان خم می شوند، و شیران نزد دروازه های عادلان می ایستند.
- ۲۰ همسایه فقیر نیز از او نفرت دارد، اما دوستان شخص دولت مند بسیارند.
- ۲۱ هر که همسایه خود را حقیر شمارد، گاه می ورزد، اما خوشبخت کسی که بر فقیران ترحم نماید.
- ۲۲ آیا صاحبان تدبیر فاسد گمراه نمی شوند، اما برای کسانی که تدبیر نیکو می نمایند، رحمت و راستی خواهد بود.
- ۲۳ از هر مشقتی منفعت است، اما کلام لبها به فقر محض می انجامد.

- ۲۴ تاج حکیمان دولت ایشان است، اما حماقت احمقان حماقت محض است.
- ۲۵ شاهد امین جانها را نجات می بخشد، اما هر که به دروغ تنطق می کند فریب محض است.
- ۲۶ در ترس خداوند اعتماد قوی است، و فرزندان او را ملجا خواهد بود.
- ۲۷ ترس خداوند چشمه حیات است، تا از دامهای موت اجتناب نمایند.
- ۲۸ جلال پادشاه از کثرت مخلوق است، و شکستگی سلطان از کمی مردم است.
- ۲۹ کسی که دیر غضب باشد کثیر الفهم است، و کج خلق حماقت را به نصیب خود می برد.
- ۳۰ دل آرام حیات بدن است، اما حسد پوسیدگی استخوانها است.
- ۳۱ هر که بر فقیر ظلم کند آفریننده خود را حقیر می شمارد، و هر که بر مسکین ترحم کند او را تقید می نماید.
- ۳۲ شیر از شرارت خود به زیر افکنده می شود، اما مرد عادل چون بمیرد اعتماد دارد.
- ۳۳ حکمت در دل مرد فهم ساکن می شود، اما درون جاهلان آشکار می گردد.
- ۳۴ عدالت قوم را رفیع می گرداند، اما گاه برای قوم، عار است.
- ۳۵ رضامندی پادشاه بر خادم عاقل است، اما غضب او بر پست فطرتان.

۱۵

- ۱ جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان می آورد.
- ۲ زبان حکیمان علم را زینت می بخشد، اما دهان احمقان به حماقت تنطق می نماید.
- ۳ چشمان خداوند در همه جاست، و بر بدن و نیکان می نگرد.
- ۴ زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است.
- ۵ احمق تادیب پدر خود را خوار می شمارد، اما هر که تنبیه را نگاه دارد زیرک می باشد.
- ۶ در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیرین، کدورت است.
- ۷ لبهای حکیمان معرفت را منتشر می سازد، اما دل احمقان، مستحکم نیست.
- ۸ قربانی شیرین نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده اوست.
- ۹ راه شیرین نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست می دارد.
- ۱۰ برای هر که طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هر که از تنبیه نفرت کند خواهد مرد.
- ۱۱ هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی آدم.
- ۱۲ استهزاکننده تنبیه را دوست ندارد، و نزد حکیمان نخواهد رفت.
- ۱۳ دل شادمان چهره را زینت می دهد، اما از تلخی دل روح منکسر می شود.
- ۱۴ دل مرد فهم معرفت را می طلبد، اما دهان احمقان حماقت را می چرد.
- ۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی است.
- ۱۶ اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب.
- ۱۷ خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گلو پرواری که با آن عداوت باشد.
- ۱۸ مرد تندخو نزاع را برمی انگیزد، اما شخص دیر غضب خصومت را ساکن می گرداند.
- ۱۹ راه کاهلان مثل خار است، اما طریق راستان شاهراه است.
- ۲۰ پسر حکیم پدر را شادمان می سازد، اما مرد احمق مادر خویش را حقیر می شمارد.
- ۲۱ حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهم به راستی سلوک می نماید.
- ۲۲ از عدم مشورت، تدبیرها باطل می شود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار می ماند.
- ۲۳ برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل می شود، و سخنی که در مجلس گفته شود چه بسیار نیکو است.
- ۲۴ طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویه اسفل دور شود.
- ۲۵ خداوند خانه متکبران را منهدم می سازد، اما حدود بیوه زن را استوار می نماید.

- ۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است.
- ۲۷ کسی که حریص سود باشد خانه خود رامکدر می‌سازد، اما هر که از هدیه‌ها نفرت دارد خواهد زیست.
- ۲۸ دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شیران، چیزهای بد را جاری می‌سازد.
- ۲۹ خداوند از شیران دور است، اما دعای عادلان را می‌شنود.
- ۳۰ نور چشمان دل را شادمان می‌سازد، و خبرنگو استخوانها را پر مغز می‌نماید.
- ۳۱ گوشتی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد.
- ۳۲ هر که تادیب را ترک نماید، جان خود را حقیر می‌شمارد، اما هر که تنبیه را بشنود عقل را تحصیل می‌نماید.
- ۳۳ ترس خداوند ادیب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت می‌باشد.

۱۶

- ۱ تدبیرهای دل از آن انسان است، اما تنطق زبان از جانب خداوند می‌باشد.
- ۲ همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می‌سازد.
- ۳ اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرها تو استوار شود.
- ۴ خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیران را نیز برای روز بلا.
- ۵ هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز مبرا نخواهد شد.
- ۶ از رحمت و راستی، گاه کفاره می‌شود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب می‌شود.
- ۷ چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد.
- ۸ اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف.
- ۹ دل انسان در طریقتش تفکر می‌کند، اما خداوند قدمایش را استوار می‌سازد.
- ۱۰ وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او دردآوری تجاوز نمی‌نماید.
- ۱۱ ترازو و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی می‌باشد.
- ۱۲ عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند.
- ۱۳ لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است، و راستگويان را دوست می‌دارند.
- ۱۴ غضب پادشاهان، رسولان موت است اما مرد حکیم آن را فرو می‌نشاند.
- ۱۵ در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است.
- ۱۶ تحصیل حکمت از زر خالص چه بسیار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر.
- ۱۷ طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هر که راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید.
- ۱۸ تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی.
- ۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران.
- ۲۰ هر که در کلام تعقل کند سعادت‌مندی خواهد یافت، و هر که به خداوند توکل نماید خوشبخت‌حال او.
- ۲۱ هر که دل حکم دارد فهم خوانده می‌شود، و شیرینی لبها علم را می‌افزاید.
- ۲۲ عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تادیب احقان، حماقت است.
- ۲۳ دل مرد حکیم دهان او را عاقل می‌گرداند، و علم را بر لبهایش می‌افزاید.
- ۲۴ سخنان پسندیده مثل شان عمل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده.
- ۲۵ راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می‌باشد.
- ۲۶ اشتباهی کارگر برایش کار می‌کند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض می‌نماید.
- ۲۷ مرد لثم شرارت را می‌اندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است.
- ۲۸ مرد دروغگو نزاع می‌پاشد، و تمام دوستان خالص را از همدیگر جدا می‌کند.
- ۲۹ مرد ظالم همسایه خود را اغوا می‌نماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت می‌کند.
- ۳۰ چشمان خود را بر هم می‌زند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را می‌خاید و بدی را به انجام می‌رساند.

- ۳۱ سفیدمویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود.
 ۳۲ کسی که دیر غضب باشد از جبار بهتر است، و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیرکننده شهر افضل است.
 ۳۳ قرعه در دامن انداخته می شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

۱۷

- ۱ لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با مخاصمت.
 ۲ بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را با برادران تقسیم خواهد نمود.
 ۳ بوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلها است.
 ۴ شیر به لبهای دروغگو اصغای کند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می دهد.
 ۵ هر که فقیر را استیزا کند آفریننده خویش رامدمت می کند، و هر که از بلا خوش می شود بی سزا نخواهد ماند.
 ۶ تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند.
 ۷ کلام کبرآمیز احمق را غمی شاید، و چندمرتبه زیاده لبهای دروغگو نجبار.
 ۸ هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانها است که هر بجا توجه نماید برخوردار می شود.
 ۹ هر که گاهی را مستور کند طالب محبت می باشد، اما هر که امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا می سازد.
 ۱۰ یک ملامت به مرد فهم اثر می کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل.
 ۱۱ مرد شریر طالب فتنه است و پس. لذا اقا صد ستمکیش نزد او فرستاده می شود.
 ۱۲ اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان برخورد، بهتر است از مرد احمق در حماقت خود.
 ۱۳ کسی که به عوض نیکویی بدی می کند بلا از خانه او دور نخواهد شد.
 ۱۴ ابتدای نزاع مثل رخنه کردن آب است، پس محاصره را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد.
 ۱۵ هر که شریر را عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروهند.
 ۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احمق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد.
 ۱۷ دوست خالص در همه اوقات محبت می نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است.
 ۱۸ مرد ناقص العقل دست می دهد و در حضور همسایه خود ضامن می شود.
 ۱۹ هر که معصیت را دوست دارد منازعه را دوست می دارد، و هر که در خود را بلند سازد خرابی را می طلبد.
 ۲۰ کسی که دل بچ دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هر که زبان دروغگو دارد در بلا گرفتار خواهد شد.
 ۲۱ هر که فرزند احمق آورد برای خویشتن غم پیدا می کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید.
 ۲۲ دل شادمان شفای نیکو می بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می کند.
 ۲۳ مرد شریر رشوه را از بغل می گیرد، تاراههای انصاف را منحرف سازد.
 ۲۴ حکمت در مد نظر مرد فهم است، اما چشمان احمق در اقصای زمین می باشد.
 ۲۵ پسر احمق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است.
 ۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به سبب راستی ایشان.
 ۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را بازی دارد، و هر که روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است.
 ۲۸ مرد احمق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می شمارند، و هر که لبهای خود را می بندد فهم است.

۱۸

- مرد معتزل، هوس خود را طالب
 می باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله می کند.

- ۲ احق از فطانت مسرور نمی شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد.
- ۳ هنگامی که شریر می آید، حقارت هم می آید، و با اهانت، نجات می رسد.
- ۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، نهر جاری است.
- ۵ طرفداری شریران برای منحرف ساختن داور عادلان نیکو نیست.
- ۶ لبهای احق به منازعه داخل می شود، و دهانش برای ضربهها صدا می زند.
- ۷ دهان احق هلاکت وی است، و لبهایش برای جان خودش دام است.
- ۸ سخنان تمام مثل لقمه های شیرین است، و به عمق شکم فرو می رود.
- ۹ او نیز که در کار خود احمال می کند برادر هلاک کننده است.
- ۱۰ اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می دود و ایمن می باشد.
- ۱۱ توانگری شخص دولتمند شهر محکم او است، و در تصور وی مثل حصار بلند است.
- ۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می گردد، و تواضع مقدمه عزت است.
- ۱۳ هر که سختی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می باشد.
- ۱۴ روح انسان بیماری او را متحمل می شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود.
- ۱۵ دل مرد فهم معرفت را تحصیل می کند، و گوش حکیمان معرفت را می طلبد.
- ۱۶ هدیه شخص، از برایش وسعت پدایمی کند و او را به حضور بزرگان می رساند.
- ۱۷ هر که در دعوی خود اول آید صادق می نماید، اما حریفش می آید و او را می آزماید.
- ۱۸ قرعه نزاعها را ساکت می نماید و زورآوران را از هم جدا می کند.
- ۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است.
- ۲۰ دل آدمی از میوه دهانش پرمی شود و از محصول لبایش، سیر می گردد.
- ۲۱ موت و حیات در قدرت زبان است، و آثانی که آن را دوست می دارند میوه اش را خواهند خورد.
- ۲۲ هر که زوجه ای یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است.
- ۲۳ مرد فقیر به تضرع تکلم می کند، اما شخص دولتمند به سختی جواب می دهد.
- ۲۴ کسی که دوستان بسیار دارد خویشان را هلاک می کند، اما دوستی هست که از برادر چسبنده تر می باشد.

۱۹

- ۱ فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغگویی که احق باشد بهتر است.
- ۲ دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هر که به پایهای خویش می شتابد گناه می کند.
- ۳ حماقت انسان، راه او را بچ می سازد، و دلش از خداوند خشمناک می شود.
- ۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می کند، اما فقیر از دوستان خود جدا می شود.
- ۵ شاهد دروغگویی سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت.
- ۶ بسیاری پیش امیران تذل می نمایند، و همه کس دوست بدل کننده است.
- ۷ جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور می شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می کند و نیستند.
- ۸ هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادتندی خواهد یافت.
- ۹ شاهد دروغگویی سزا نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید.
- ۱۰ عیش و عشرت احق را نمی شایند، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می کند.
- ۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می دارد، و گذشتن از تقصیر جلال او است.
- ۱۲ خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است.

- ۱۳ پسر جاهل باعث الم پدرش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد.
- ۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است.
- ۱۵ کاهل خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهل کار، گرسنه خواهد ماند.
- ۱۶ هر که حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد.
- ۱۷ هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می‌دهد، و احسان او را به او رد خواهد نمود.
- ۱۸ پسر خود را تادیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار.
- ۱۹ شخص تند خو متحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرر بجا آوری.
- ۲۰ پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکیم بشوی.
- ۲۱ فکریهای بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است.
- ۲۲ زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغگو بهتر است.
- ۲۳ ترس خداوند مودی به حیات است، و هر که آن را دارد در سیری ساکن می‌ماند، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد.
- ۲۴ مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می‌کند، و آن را هم به دهان خود بر نمی‌آورد.
- ۲۵ استهزاکننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهم را تنبیه نما و معرفت را درک خواهد نمود.
- ۲۶ هر که بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و نجات می‌آورد.
- ۲۷ ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه می‌سازد.
- ۲۸ شاهد لئیم انصاف را استهزا می‌کند، و دهان شیران گاه را می‌بلعد.
- ۲۹ قصاص به جهت استهزاکنندگان میباشد، و تازیانه‌ها برای پشت احقان.
- ۲۰
- ۱ شراب استهزا می‌کند و مسکرات عریده می‌آورد، و هر که به آن فریفته شود حکیم نیست.
- ۲ هیبت پادشاه مثل غرش شیر است، و هر که خشم او را به هیجان آورد، به جان خود خطای ورزد.
- ۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله می‌کند.
- ۴ مرد کاهل به سبب زمستان شیار نمی‌کند، لذا در موسم حصاد گدایی می‌کند و غمی یابد.
- ۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهم آن را می‌کشد.
- ۶ بسا کسانی که هر یک احسان خویش را اعلام می‌کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند.
- ۷ مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او نجسته خواهند شد.
- ۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می‌سازد.
- ۹ کیست که تواند گوید: «دل خود را طاهر ساختم، و از گناه خویش پاک شدم.»
- ۱۰ سنگهای مختلف و پیمانه‌های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است.
- ۱۱ طفل نیز از افعالش شناخته می‌شود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه.
- ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است.
- ۱۳ خواب را دوست مدار مبادا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی.
- ۱۴ مشتری می‌گوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه نفی می‌کند.
- ۱۵ طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانبها است.
- ۱۶ جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن پیگانگان است.
- ۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پر خواهد شد.
- ۱۸ فکرها به مشورت محکم می‌شود، و با حسن تدبیر جنگ نما.

- ۱۹ کسی که به نغمی گردش کند اسرار را فاش می نماید، لذا با کسی که لبای خود را می گشاید معاشرت
منما.
- ۲۰ هر که پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد.
- ۲۱ اموالی که اولاً به تعجیل حاصل می شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد.
- ۲۲ مگو که از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه برخداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد.
- ۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست.
- ۲۴ قدمهای انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟
- ۲۵ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس می گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می کند، در دام می افتد.
- ۲۶ پادشاه حکیم شریان را پراکنده می سازد و چوم را بر ایشان می گرداند.
- ۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می نماید.
- ۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند.
- ۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید.
- ۳۰ ضربهای سخت از بدی طاهر می کند و تازیانه ها به عمق دل فرو می رود.

۲۱

- ۱ دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی گرداند.
- ۲ هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را می آزماید.
- ۳ عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد خداوند از قربانی ها پسندیده تر است.
- ۴ چشمان بلند و دل متکبر و چراغ شریان، نگاه است.
- ۵ فکرای مرد زرنگ تمام به فراخی می انجامد، اما هر که عجول باشد برای احتیاج تعجیل می کند.
- ۶ تحصیل گنجها به زبان دروغگو، بخاری است بر هوا شده برای جویندگان موت.
- ۷ ظلم شریان ایشان را به هلاکت می اندازد، زیرا که از بجا آوردن انصاف ابا می نمایند.
- ۸ طریق مردی که زیر بار (باشد بسیار کج است، اما اعمال مرد طاهر، مستقیم است.
- ۹ در زاویه پشت بام ساکن شدن بهتر است، از ساکن بودن با زن ستیزه گر در خانه مشترک.
- ۱۰ جان شیر مرشقات شرارت است، و برهمسایه خود ترحم نمی کند.
- ۱۱ چون استهزاکننده سیاست یابد جاهلان حکمت می آموزند، و چون مرد حکیم تربیت یابد معرفت را تحصیل
می نماید.
- ۱۲ مرد عادل در خانه شیر تامل می کند که چگونه اشار به تباهی واژگون می شوند.
- ۱۳ هر که گوش خود را از فریاد فقیر می بندد، او نیز فریاد خواهد کرد و مستجاب نخواهد شد.
- ۱۴ هدیه ای در خفا خشم را فرو می نشاند، و رشوه ای در بغل، غضب سخت را.
- ۱۵ انصاف کردن خرمی عادلان است، اما باعث پریشانی بدکاران می باشد.
- ۱۶ هر که از طریق تعقل گمراه شود، در جماعت مردگان ساکن خواهد گشت.
- ۱۷ هر که عیش را دوست دارد محتاج خواهد شد، و هر که شراب و روغن را دوست دارد دولت مند نخواهد
گردید.
- ۱۸ شریان فدیه عادلان می شوند و خیانتکاران به عوض راستان.
- ۱۹ در زمین بلر ساکن بودن بهتر است از بودن با زن ستیزه گر و جنگجوی.
- ۲۰ در منزل حکیمان خزانه مرغوب و روغن است، اما مرد احمق آنها را تلف می کند.
- ۲۱ هر که عدالت و رحمت را متابعت کند، حیات و عدالت و جلال خواهد یافت.
- ۲۲ مرد حکیم به شهر جباران برخواید آمد، و قلعه اعتماد ایشان را به زیر می اندازد.
- ۲۳ هر که دهان و زبان خویش را نگاه دارد، جان خود را از تنگی محافظت می نماید.

- ۲۴ مرد متکبر و مغرور مسمی به استهزا کننده می شود، و به افزونی تکبر عمل می کند.
 ۲۵ شهوت مرد کاهل او را می کشد، زیرا که دستپایش از کار کردن ابا می نماید.
 ۲۶ هستند که همه اوقات به شدت حریص می باشند، اما مرد عادل بذل می کند و امساک نمی نماید.
 ۲۷ قربانی های شیرین مکروه است، پس چندمرتبه زیاده هنگامی که به عوض بدی آنها را می گذرانند.
 ۲۸ شاهد دروغگو هلاک می شود، اما کسی که استماع نماید به راستی تکلم خواهد کرد.
 ۲۹ مرد شریر روی خود را بی حیا می سازد، و مرد راست، طریق خویش را مستحکم می کند.
 ۳۰ حکمتی نیست و نه فطانتی و نه مشورتی که به ضد خداوند به کار آید.
 ۳۱ اسب برای روز جنگ مهیا است، اما نصرت از جانب خداوند است.

۲۲

- ۱ نیک نامی از کثرت دولتندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر.
 ۲ دولتند و فقیر با هم ملاقات می کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است.
 ۳ مرد زیرک، بلا را می بیند و خویشان را مخفی می سازد و جاهلان می گذرند و در عقوبت گرفتار می شوند.
 ۴ جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و حیات است.
 ۵ خارها و دامها در راه جکروان است، اما هر که جان خود را نگاه دارد از آنها دور می شود.
 ۶ طفل را در راهی که باید بروی تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید.
 ۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدیون غلام طلب کار می باشد.
 ۸ هر که ظلم بکارد بلا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد.
 ۹ شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از نان خود به فقرا می دهد.
 ۱۰ استهزا کننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و نجات ساکت خواهد گردید.
 ۱۱ هر که طهارت دل را دوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او می باشد.
 ۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می دارد و سخنان خیانتکاران را باطل می سازد.
 ۱۳ مرد کاهل می گوید شیر بیرون است، و در کوچه ها کشته می شوم.
 ۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هر که مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد.
 ۱۵ حماقت در دل طفل بسته شده است، اما چوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد.
 ۱۶ هر که بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هر که به دولتندان بخشد البته محتاج خواهد شد.

کلام حکما

- ۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان،^{۱۸} زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمیع ثابت ماند،^{۱۹} تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم دادم،^{۲۰} آیا امور شریف را برای تو نوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت،^{۲۱} تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و تو کلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟
 ۲۲ فقیر را از آن جهت که ذلیل است تاراج ننما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان،^{۲۳} زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد.
 ۲۴ با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباش،^{۲۵} مبدا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی.
 ۲۶ از جمله آنانی که دست می دهند مباش و نه از آنانی که برای قرضها ضامن می شوند.
 ۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرا بستر تو را از زیرت بردارد.

۲۸ حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز.
 ۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشد می بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

۲۳

- ۱ چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تامل نما.
- ۲ و اگر مرد اכול هستی کارد بر گوی خود بگذار.
- ۳ به خوراکیهای لطیف او حریص مباش، زیرا که غذای فریبده است.
- ۴ برای دولت مند شدن خود را زحمت مریسان و از عقل خود باز ایست.
- ۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می باشد؟ زیرا که دولت البته برای خود بالهای سازد، و مثل عقاب در آسمان می پرد.
- ۶ نان مرد تنگ نظر را بخور، و به جهت خوراکیهای لطیف او حریص مباش.
- ۷ زیرا چنانکه در دل خود فکری می کند خود او همچنان است. تو را می گوید: بخور و بنوش، امدارش با تو نیست.
- ۸ لقمه ای را که خورده ای قی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد.
- ۹ به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد.
- ۱۰ حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو،^{۱۱} زیرا که ولی ایشان زور آور است، و با تو در دعوی ایشان مقاومت خواهد کرد.
- ۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت.
- ۱۳ از طفل خود تادیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد،^{۱۴} پس او را با چوب بزنی، و جان او را از هویه نجات خواهی داد.
- ۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد.
- ۱۶ و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلم شود.
- ۱۷ دل تو به جهت گاهکاران غیور نباشد، امابه جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش،^{۱۸} زیرا که البته آخرت هست، و امید تو منقطع نخواهد شد.
- ۱۹ پس توای پسر من بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان.
- ۲۰ از زمره میگساران مباش، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می کنند.
- ۲۱ زیرا که میگسار و مسرف، فقیر می شود و صاحب خواب به خرقة ها ملبس خواهد شد.
- ۲۲ پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار بشمار.
- ۲۳ راستی را بخور و آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را.
- ۲۴ پدر فرزند عادل به غایت شادمان می شود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت.
- ۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، و والد تو مسرور خواهد گردید.
- ۲۶ ای پسر من دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد،^{۲۷} چونکه زن زانیه حفره ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ.
- ۲۸ او نیز مثل راهزن در کین می باشد، و خیانتکاران را در میان مردم می افزاید.
- ۲۹ وای از آن کیست و شقاوت از آن که نزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحات های بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟
- ۳۰ آنانی را است که شرب مدام می نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می شوند.
- ۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است، حینی که جبابهای خود را در جام ظاهر می سازد، و به ملائمت فرو می رود.

۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گزید، و مانند افعی نیش خواهد زد.
 ۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود، ۳۴ و مثل کسی که در میان دریا می‌خوابد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می‌خسبد، ۳۵ و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهی شد؟ همچنین معاودت می‌کنم و بار دیگر آن را می‌طلبم.

۲۴

۱ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدار تا با ایشان معاشرت نمایی، ۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می‌کند و لبهای ایشان درباره مشقت تکلم می‌نماید.
 ۳ خانه به حکمت بنا می‌شود، و با فطانت استوار می‌گردد، ۴ و به معرفت اطاقها پرمی‌شود، از هر گونه اموال گرانها و نغایس.
 ۵ مرد حکیم در قدرت می‌ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی می‌کند، ۶ زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است.
 ۷ حکمت برای احق زیاد بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی‌کند.
 ۸ هر که برای بدی تفکر می‌کند، او را فتنه انگیزی گویند.
 ۹ فکر احقان گناه است، و استهزاکننده نزد آدمیان مکروه است.
 ۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت توتنگ می‌شود.
 ۱۱ آنانی را که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیا اند کوتاهی مینما.
 ۱۲ اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزماییده دهانی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی‌داند؟ و به هر کس بر حسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟
 ۱۳ ای پسر من غسل را بخور زیرا که خوب است، و شان غسل را چونکه به کامت شیرین است.
 ۱۴ همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیابی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد.
 ۱۵ ای شریر برای منزل مرد عادل در کین مباش، و آرامگاه او را خراب مکن، ۱۶ زیرا مرد عادل اگر چه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیران در بلا خواهند افتاد.
 ۱۷ چون دشمن بیفتد شادی مکن، و چون بلغزد دلت وجد ننماید، ۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند.
 ۱۹ خویشتن را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شیران حسد مبر، ۲۰ زیرا که به جهت بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شیران خاموش خواهد گردید.
 ۲۱ ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و بامفسدان معاشرت مینما، ۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بداند؟

بقیه سخنان حکیمان

۲۳ اینها نیز از (سخنان حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست.
 ۲۴ کسی که به شریر بگوید تو عادل هستی، امت‌ها او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود.
 ۲۵ اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید.
 ۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید لبها را می‌بوسد.
 ۲۷ کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک مهیا ساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما.
 ۲۸ بر همسایه خود بی‌جهت شهادت مده، و بالهای خود فریب مده، ۲۹ و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را بر حسب اعمالش پادشاه خواهم داد.

- ۳۰ از مزرعه مرد کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم.
 ۳۱ و ایک بر تمامی آن خارها می‌روید، و خس تمامی روی آن را می‌پوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود،
 ۳۲ پس من نگریسته متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم.
 ۳۳ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دست‌ها به جهت خواب.
 ۳۴ پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

۲۵

سایر امثال سلیمان

- ۱ اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حرقیا، پادشاه یهود آنها را نقل نمودند.
 ۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است.
 ۳ آسمان را در بلندیش و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود.
 ۴ درد را از نقره دور کن، تا ظریفی برای زرگریرون آید.
 ۵ شریان را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند.
 ۶ در حضور پادشاه خویشتن را بر میفراز، و در جای بزرگان مایست،^۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالایا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او رادیده است تو را پایین برند.
 ۸ برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبدا در آخرش چون همسایه ات تو را بخل سازد، ندانی که چه باید کرد.
 ۹ دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما رازدپگری را فاش مساز،^{۱۰} مبدا هر که بشنود تو را ملامت کند، و بدنامی تو رفع نشود.

- ۱۱ سخنی که در مجلس گفته شود، مثل سیبهای طلا در مرصعکاری نقره است.
 ۱۲ مودب حکیم برای گوش شنوا، مثل حلقه طلا و زیور زر خالص است.
 ۱۳ رسول امین برای فرستندگان خود، چون خنکی بخ در موسم حصاد می‌باشد، زیرا که جان آقایان خود را تازه می‌کند.

- ۱۴ کسی که از بخششهای فریبده خود نفرمی کند، مثل ابرها و باد بی باران است.
 ۱۵ با تحمل داور را به رای خود توان آورد، و زبان ملائم، استخوان را می‌شکند.
 ۱۶ اگر غسل یافتی بقدر کفایت بخور، مبدا از آن پر شده، قی کنی.
 ۱۷ پای خود را از زیاد رفتن به خانه همسایه ات باز دار، مبدا از تو سیر شده، از تو نفرت نماید.
 ۱۸ کسی که درباره همسایه خود شهادت دروغ دهد، مثل تبرزین و شمشیر و تیر تیز است.
 ۱۹ اعتماد بر خیانتکار در روز تنگی، مثل دندان کرم زده و پای مرتعش می‌باشد.
 ۲۰ سراییدن سرودها برای دلتنگ، مثل کندن جامه در وقت سرما و ریختن سرکه بر شوره است.
 ۲۱ اگر دشمن تو گرسنه باشد او را نان بخوران، و اگر تشنه باشد او را آب بنوشان،^{۲۲} زیرا اخگرها بر سرش خواهی انباشت، و خداوند تو را پاداش خواهد داد.

- ۲۳ چنانکه باد شمال باران می‌آورد، همچنان زبان غیبتگو چهره را خشمناک می‌سازد.
 ۲۴ ساکن بودن در گوشه پشت بام بهتر است از بودن با زن جنگجو در خانه مشترک.
 ۲۵ خبر خوش از ولایت دور، مثل آب سرد برای جان تشنه است.
 ۲۶ مرد عادل که پیش شریر خم شود، مثل چشمه گل آلود و منبع فاسد است.
 ۲۷ زیاد غسل خوردن خوب نیست، همچنان طلبیدن جلال خود جلال نیست.
 ۲۸ کسی که بر روح خود تسلط ندارد، مثل شهر منهدم و بی حصار است.

۲۶

- ۱ چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست.

- ۲ لعنت، بی سبب نمی آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن.
- ۳ شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است.
- ۴ احمق را موافق حماقتش جواب مده، مبادا تو نیز مانند او بشوی.
- ۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویش را حکیم بشمارد.
- ۶ هر که پغای به دست احمق بفرستد، پایهای خود را می برد و ضرر خود را می نوشد.
- ۷ ساقهای شخص لنگ بی تمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است.
- ۸ هر که احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است.
- ۹ مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد.
- ۱۰ تیرانداز همه را مجروح می کند، همچنان است هر که احمق را به مزد گیرد و خطاکاران را اجیر نماید.
- ۱۱ چنانکه سگ به قی خود برمی گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می کند.
- ۱۲ آیا شخصی را می بینی که در نظر خود حکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است.
- ۱۳ کاهل می گوید که شیر در راه است، و اسددر میان کوجها است.
- ۱۴ چنانکه در بر پاشنه اش می گردد، همچنان کاهل بر بستر خویش.
- ۱۵ کاهل دست خود را در قاب فرو می برد و از برآوردن آن به دهانش خسته می شود.
- ۱۶ کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد که جواب عاقلانه می دهند.
- ۱۷ کسی که برود و در نزاعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشهای سگ را بگیرد.
- ۱۸ آدم دیوانه ای که مشعلها و تیرها و موت را می اندازد،^{۱۹} مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و می گوید آیا شوخی نمی کردم؟

- ۲۰ از نبودن هیزم آتش خاموش می شود، و از نبودن نمام منازعه ساکت می گردد.
- ۲۱ زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع.
- ۲۲ سخنان نمام مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو می رود.
- ۲۳ لبهای پر محبت با دل شریر، مثل نقره ای پردرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود.
- ۲۴ هر که بغض دارد با لبهای خود نیرنگ می نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می کند.
- ۲۵ هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است.
- ۲۶ هر چند بغض او به حیلۀ مخفی شود، اما خیانت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت.
- ۲۷ هر که حفره ای بکند در آن خواهد افتاد، و هر که سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت.
- ۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می کند.

۲۷

- ۱ درباره فردا غر منما، زیرا نمی دانی که روز چه خواهد زاید.
- ۲ دیگری تو را بستاند و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو.
- ۳ سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است.
- ۴ غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کیست که در برابر حسد تواند ایستاد.
- ۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است.
- ۶ جراحات دوست وفادار است، اما بوسه های دشمن افراط است.
- ۷ شکم سیرازشان عسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است.
- ۸ کسی که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه اش آواره گردد.
- ۹ روغن و عطر دل را شاد می کند، همچنان حلاوت دوست از مشورت دل.

- ۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک منما، و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادر دور بهتر است.
- ۱۱ ای پسر من حکمت پیاموز و دل مرا شادکن، تا ملامت کنندگان خود را مجاب سازم.
- ۱۲ مرد زیرک، بلا را می بیند و خوشتن را مخفی می سازد، اما جاهلان می گذرند و در عقوبت گرفتار می شوند.
- ۱۳ جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است.
- ۱۴ کسی که صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب می شود.
- ۱۵ چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه جو مشابه اند.
- ۱۶ هر که او را بازدارد مثل کسی است که باد رانگه دارد، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد.
- ۱۷ آهن، آهن را تیز می کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می سازد.
- ۱۸ هر که درخت انجیر را نگاه دارد میوه اش را خواهد خورد، و هر که آقای خود را ملازمت نماید محترم خواهد شد،^{۱۹} چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان.
- ۲۰ هاویه و ابدون سیر نمی شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد.
- ۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از دهان ستایش کنندگان خود آرموده می شود.
- ۲۲ احق را میان بلغور در هاون با دسته بکوب، و حماقتش از آن بیرون نخواهد رفت.
- ۲۳ به حالت گله خود نیکو توجه نما، و دل خود را به رمه خود مشغول ساز،^{۲۴} زیرا که دولت دائمی نیست، و تاج هم نسلا بعد نسل (پایدار) نی.
- ۲۵ علف را می برند و گیاه سبز می روید، و علوفه کوهها جمع می شود،^{۲۶} بره ها برای لباس تو، و بزها به جهت اجاره زمین به کار می آیند،^{۲۷} و شیر بزها برای خوراک تو و خوراک خاندانت، و معیشت کنیزانت کفایت خواهد کرد.

۲۸

شریری می گیرند جایی که

- ۱ تعاقب کننده ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند.
- ۲ از مصیبت اهل زمین حاکمانش بسیاری شوند، اما مرد فهم و دانا استقامتش برقرار خواهد ماند.
- ۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می کند مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد.
- ۴ هر که شریعت را ترک می کند شریران را می ستاید، اما هر که شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد.
- ۵ مردمان شریر انصاف را درک نمی نمایند، اما طالبان خداوند همه چیز را می فهمند.
- ۶ فقری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دوراه اگرچه دولت مند باشد.
- ۷ هر که شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش را رسوای سازد.
- ۸ هر که مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسی که بر فقیران تحم نماید، جمع می نماید.
- ۹ هر که گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می شود.
- ۱۰ هر که راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکو خواهند یافت.
- ۱۱ مرد دولت مند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود.
- ۱۲ چون عادلان شادمان شوند نعره عظیم است، اما چون شریران برافراشته شوند مردمان خود را مخفی می سازند.
- ۱۳ هر که گناه خود را بپوشاند بر خوردار نخواهد شد، اما هر که آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت.
- ۱۴ خوشبختی کسی که دائم می ترسد، اما هر که دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد.
- ۱۵ حاکم شریر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنده و خرس گردنده است.
- ۱۶ حاکم ناقص العقل بسیار ظلم می کند، اما هر که از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت.

- ۱۷ کسی که محتمل بار خون شخصی شود، به هاویه می‌شتابد. زنهار کسی او را باز ندارد.
- ۱۸ هر که به استقامت سلوک نماید رستگار خواهد شد، اما هر که در دو راه بچ رو باشد دریکی از آنها خواهد افتاد.
- ۱۹ هر که زمین خود را زرع نماید از نان سیر خواهد شد، اما هر که پیروی باطلان کند از فقر سیر خواهد شد.
- ۲۰ مرد امین برکت بسیار خواهد یافت، اما آنکه در پی دولت می‌شتابد بی‌سزا خواهد ماند.
- ۲۱ طرفداری نیکو نیست، و به جهت لقمه‌ای نان، آدمی خطا کار می‌شود.
- ۲۲ مرد تنگ نظر در پی دولت می‌شتابد و غمی داند که نیازمندی او را در خواهد یافت.
- ۲۳ کسی که آدمی را تنبیه نماید، آخر شکر خواهد یافت، بیشتر از آنکه به زبان خود چالپوسی می‌کند.
- ۲۴ کسی که پدر و مادر خود را غارت نماید و گوید گناه نیست، مصاحب هلاک کنندگان خواهد شد.
- ۲۵ مرد حریص نزاع را برمی‌انگیزاند، اما هر که برخداوند توکل نماید قوی خواهد شد.
- ۲۶ آنکه بر دل خود توکل نماید احمق می‌باشد، اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت.
- ۲۷ هر که به فقرا بدل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را پویشاند لعنت بسیار خواهد یافت.
- ۲۸ وقتی که شیران برافراشته شوند مردم خویشتن را پنهان می‌کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

۲۹

- ۱ کسی که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می‌کند، ناگهان منکسر خواهد شد و عیال را خواهد بود.
- ۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می‌کنند، اما چون شیران تسلط یابند مردم ناله می‌نمایند.
- ۳ کسی که حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور می‌سازد، اما کسی که با فاحشه‌ها معاشرت کند اموال را تلف می‌نماید.
- ۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می‌کند، اما مرد رشوه خوار آن را ویران می‌سازد.
- ۵ شخصی که همسایه خود را چالپوسی می‌کند دام برای پایپایش می‌گستراند.
- ۶ در معصیت مرد شریر دمی است، اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود.
- ۷ مرد عادل دعوی فقیر را درک می‌کند، اما شریر برای دانستن آن فهم ندارد.
- ۸ استهزا کنندگان شهر را به آشوب می‌آورند، اما حکیمان خشم را فرومی‌نشانند.
- ۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود.
- ۱۰ مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند.
- ۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تأخیر آن را فرومی‌نشانند.
- ۱۲ حاکی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شریر خواهند شد.
- ۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهد ساخت.
- ۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند.
- ۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد، اما پسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را نجل خواهد ساخت.
- ۱۶ چون شیران افزوده شوند تقصیر زیاده می‌گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. ۱۷ پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به جان تو لذات خواهد بخشید.
- ۱۸ جانی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند، اما خوشبختان کسی که شریعت را نگاه می‌دارد.
- ۱۹ خادم، محض سخن متنبه نمی‌شود، زیرا اگرچه بفهمد اجابت نمی‌نماید.
- ۲۰ آیا کسی را می‌بینی که در سخن گفتن عجول است، امید بر احمق زیاده است از امید براو.
- ۲۱ هر که خادم خود را از طفولیت به نازی پرورد، آخر پسر او خواهد شد.
- ۲۲ مرد تندخو نزاع برمی‌انگیزاند، و شخص بچ خلق در تقصیر می‌افزاید.

- ۲۳ تکبر شخص او را پست می کند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید.
- ۲۴ هر که با دزد معاشرت کند خویشتن را دشمن دارد، زیرا که لعنت می شود و اعتراف نمی نماید.
- ۲۵ ترس از انسان دام می گستراند، اما هر که برخداوند توکل نماید سرفراز خواهد شد.
- ۲۶ بسیاری لطف حاکم را می طلبند، اما دوری انسان از جانب خداوند است.
- ۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هر که در طریق، مستقیم است نزد شریان مکروه می باشد.

۳۰.

کلمات آکور

- ۱ کلمات و پیغام آکور بن باقه. وحی آن مرد به ایثیئیل یعنی به ایثیئیل و اکال.
- ۲ یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم.
- ۳ من حکمت را نیاموخته ام و معرفت قدوس را ندانسته ام.
- ۴ کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که باد را در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگر اطلاع داری.
- ۵ تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سپر است.
- ۶ به سخنان او چیزی میفزاید، مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی.
- ۷ دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من بازمدار: ^۸ بطلت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا پرور، ^۹ مبادا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم.
- ۱۰ بنده را نزد آقایش متهم مساز، مبادا تو را لعنت کند و مجرم شوی.
- ۱۱ گروهی می باشند که پدر خود را لعنت می نمایند، و مادر خویش را برکت نمی دهند.
- ۱۲ گروهی می باشند که در نظر خود پاک اند، اما از نجاست خود غسل نیافته اند.
- ۱۳ گروهی می باشند که چشمانشان چه قدر بلند است، و مرگانشان چه قدر برافراشته.
- ۱۴ گروهی می باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردها فقربران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند.
- ۱۵ زانو را دو دختر است که بده بده می گویند. سه چیز است که سیر نمی شود، بلکه چهار چیز که نمی گوید که کافی است: ^{۱۶} هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی شود، و آتش که نمی گوید که کافی است.
- ۱۷ چشمی که پدر را استیزا می کند و اطاعت مادر را خوار می شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه های عقاب آن را خواهند خورد.
- ۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: ^{۱۹} طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختر یا کره.
- ۲۰ همچنان است طریق زن زانیه، می خورد و دهان خود را پاک می کند و می گوید گناه نکردم.
- ۲۱ به سبب سه چیز زمین متزلزل می شود، و به سبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد: ^{۲۲} به سبب غلامی که سلطنت می کند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد، ^{۲۳} به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد.
- ۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می باشد: ^{۲۵} مورچه ها طایفه بی قوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می کنند.
- ۲۶ و نکها طایفه ناتوانند، اما خانه های خود را در صخره می گذارند.

۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون می روند.
 ۲۸ چلپاسه ها به دستهای خود می گیرند و در قصرهای پادشاهان می باشند.
 ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می باشد: ۳۰ شیر که در میان حیوانات توانا تر است، و از هیچکدام روگردان نیست.
 ۳۱ تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد.
 ۳۲ اگر از روی حماقت خویشتن را برافراشته ای و اگر بد اندیشیده ای، پس دست بردهان خود بگذار، ۳۳ زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنیر بیرون می آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می آید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می آید.

۳۱

کلام لموئیل پادشاه

۱ کلام لموئیل پادشاه، پیغامی که مادرش به او تعلیم داد.
 ۲ چه گویم ای پسر من، چه گویم ای پسر رحم من! و چه گویم ای پسر نذرهای من!
 ۳ قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است.
 ۴ پادشاهان را نمی شایدای لموئیل، پادشاهان را نمی شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخواهند.
 ۵ مبدا بنوشند و فرایض را فراموش کنند، و داوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند.
 ۶ مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتند بده. و شراب را به تلخ جانان، ۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، و مشقت خویش را دیگر بیاد نیاورند.
 ۸ دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان.
 ۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما.
 ۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است.
 ۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود.
 ۱۲ برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی.
 ۱۳ پشم و گان را می جوید. و به دستهای خود با رغبت کار می کند.
 ۱۴ او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می آورد.
 ۱۵ وقتی که هنوز شب است برمی خیزد، و به اهل خانه اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می دهد.
 ۱۶ درباره مزرعه فکر کرده، آن را می خرد، و از کسب دستهای خود تا کستان غرس می نماید.
 ۱۷ کمر خود را با قوت می بندد، و بازوهای خویش را قوی می سازد.
 ۱۸ تجارت خود را می بیند که نیکو است، و چراغش در شب خاموش نمی شود.
 ۱۹ دستهای خود را به دوک دراز می کند، و انگشتهایش چرخ را می گیرد.
 ۲۰ کفهای خود را برای فقیران مبسوط می سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می نماید.
 ۲۱ به جهت اهل خانه اش از برف نمی ترسد، زیرا که جمیع اهل خانه او به اطلس ملبس هستند.
 ۲۲ برای خود اسبابهای زینت می سازد. لباسش از گان نازک و ارغوان می باشد.
 ۲۳ شوهرش در دربارها معروف می باشد، و در میان مشایخ ولایت می نشیند.
 ۲۴ جامه های گان ساخته آنها را می فروشد، و کمربندها به تاجران می دهد.
 ۲۵ قوت و عزت، لباس او است، و درباره وقت آینده می خندد.
 ۲۶ دهان خود را به حکمت می گشاید، و تعلیم محبت آمیز بر زبان وی است.
 ۲۷ به رفتار اهل خانه خود متوجه می شود، و خوراک کاهلی نمی خورد.

- ۲۸ پسرانش برخاسته، او را خوشحال می گویند، و شوهرش نیز او را می ستاید.
- ۲۹ دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تو بر جمیع ایشان برتری داری.
- ۳۰ جمال، فربنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می ترسد ممدوح خواهد شد.
- ۳۱ وی را از ثمره دستپایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه ها بستاند.

کتاب جامعه

همه چیز بطالت است

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: ۲ باطل اباطیل، جامعه می گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است. ۳ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است؟ ۴ یک طبقه می روند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند. ۵ آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. ۶ باد بطرف جنوب می رود و بطرف شمال دور می زند؛ دوزنان دوزنان می رود و باد به مدارهای خود برمی گردد. ۷ جمع نهرها به دریاجاری می شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا بازمی گردد. ۸ همه چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملو نمی گردد. ۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست. ۱۰ آیا چیزی هست که دوباره اش گفته شود: بین این تازه است. در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود. ۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، نزدآنانی که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود.

بطالت حکمت

۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ و تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همه آنها بطالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ بج را راست توان کرد و ناقص را بشمار توان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از هگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛ ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هر که علم را بیفزاید، حزن را می افزاید.

۲

بطالت لذات

۱ من در دل خود گفتم: الان بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ درباره خنده گفتم که چگونه است و درباره شادمانی که چه می کند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب بپرورم، با آنکه دل من مرا به حکمت (ارشاد نماید) و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانه ها برای خود ساختم و تا کستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شود، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود. ۸ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم، و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم. ۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمت نیز با من برقرار ماند،

۱۰ و هرچه چشمانم آرزوی کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر سختی من شادی می نمود و نصیب من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتهایی که در عمل نمودن کشیده بودم نگرستم؛ و اینک تمامی آن بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود.

بطلالت حکمت و جهالت

۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت و جهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سروی است اما احمق در تاریکی راه می رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احمق واقع می شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطلالت است، ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مرد حکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز بالتامام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می میرد آیا نه مثل احمق؟

بطلالت زحمت

۱۷ لهذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن را به کسی که بعد از من بیاید واگذارم. ۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احمق خواهد بود، و معذرا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و برحمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطلالت است. ۲۰ پس من برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم. ۲۱ زیرا مردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطلالت و بلای عظیم است. ۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می شود؟ ۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطلالت است. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ ۲۶ زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد؛ اما به خطا کار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.

۳

برای هر چیزی زمانی است

۱ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی را زیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پرانده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دور انداختن. ۷ وقتی برای دریدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن. ۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح.

۹ پس کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه منفعت است؟^{۱۰} مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم.^{۱۱} او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیزادیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد.^{۱۲} پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خود به نیکویی مشغول باشند.^{۱۳} و نیز بخشش خداست که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند.^{۱۴} و فهمیدم که هر آنچه خدا می‌کند تا ابدالباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند.^{۱۵} آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد.^{۱۶} و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است.^{۱۷} و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داوری خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است.

۱۸ و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خود ایشان بفهمند که مثل بهایم می‌باشند.^{۱۹} زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می‌میرد به همانطور آن نیز می‌میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند.^{۲۰} همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می‌نمایند.^{۲۱} کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می‌نماید؟^{۲۲} لذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را بازآورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

۴

ظلم، محنت و تنهایی

۱ پس من برگشته، تمامی ظلهایی را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ملاحظه کردم. و اینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! و زور بطرف جفاکنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده‌اند آفرین گفتم.^۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ندیده است.

۴ و تمامی محنت و هر کامیابی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می‌باشد. و آن نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است.^۵ مرد کاهل دستهای خود را بر هم نهاده، گوشت خویشتن را می‌خورد.^۶ یک کف پر از راحت ازدو کف پر از مشقت و در پی باد زحمت کشیدن بهتر است.

۷ پس برگشته، بطلالت دیگر را زیر آسمان ملاحظه نمودم.^۸ یکی هست که ثانی ندارد و او را پسری یا برادری نیست و مشقتش را انتهای و چشمش نیز از دولت سیر نمی‌شود. و می‌گوید از برای که زحمت کشیده، جان خود را از نیکویی محروم سازم؟ این نیز بطلالت و مشقت سخت است.^۹ دو از یک بهترند چونکه ایشان را از مشقتشان اجرت نیکو می‌باشد؛^{۱۰} زیرا اگر بیفتند، یکی از آنها رفیق خود را خواهد برخیزانید. لکن وای بر آن یکی که چون بیفتد دیگری نباشد که او را برخیزاند.^{۱۱} و اگر دو نفر نیز بخوابند، گرم خواهند شد اما یک نفر چگونه گرم شود.^{۱۲} و اگر کسی بر یکی از ایشان حمله آورد، هر دو با او مقاومت خواهند نمود. و ریسمان سه لا بزودی گسیخته نمی‌شود.

بطالت ترقی

۱۳ جوان فقیر و حکیم از پادشاه پیر و خرف که پذیرفتن نصیحت را دیگر نمی‌داند بهتر است.^{۱۴} زیرا که او از زندان به پادشاهی بیرون می‌آید و آنکه به پادشاهی مولود شده است فقیر می‌گردد.^{۱۵} دیدم که تمامی زندگانی که

زیر آسمان راه می‌روند، بطرف آن پسر دوم که بجای او برخیزد، می‌شوند. ۱۶ و تمامی قوم یعنی همه کسانی را که او بر ایشان حاکم شود انتها نیست. لیکن اعقاب ایشان به او رغبت ندارند. به درستی که این نیزبطالت و درپی باد زحمت کشیدن است.

۵

در حضور خدا

۱ چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، ازگذرانیدن قربانی‌های احقمان بهتر است، چونکه ایشان نمی‌دانند که عمل بد می‌کنند. ۲ با دهان خود تعجیل منما و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتابد زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد. ۳ زیرا خواب از کثرت مشقت پیدا می‌شود و آواز احق از کثرت سخنان. ۴ چون برای خدا نذر نمایی دروفاي آن تاخیر منما زیرا که او از احقمان خشنود نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما. ۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. ۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطا کار سازد و درحضور فرشته مگو که این سهو شده است. چرا خدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستپاچت را باطل سازد؟ ۷ زیرا که این از کثرت خوابها و باطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو از خدا بترس.

بطالت ثروت

۸ اگر ظلم را بر فقیران و برکندن انصاف و عدالت را در کشوری بینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می‌کنند و حضرت اعلی فوق ایشان است. ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیز خدمت می‌کند. ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد از نقره سیر نمی‌شود، و هر که توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی‌شود. این نیز بطالت است. ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خوردگانش زیاد می‌شوند؛ و به جهت مالکش چه منفعت است غیور آنکه آن را به چشم خود می‌بیند؟

۱۲ خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او را نمی‌گذارد که بخوابد. ۱۳ بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای ضرر خود نگاه داشته بود. ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت. ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد. ۱۶ و این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او راجه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ ۱۷ و تمامی ایام خود را در تاریکی می‌خورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می‌شود.

۱۸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکویی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او می‌بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان می‌کشد به نیکویی تمتع ببرد زیرا که نصیبش همین است. ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او بخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است. ۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی‌آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.

۶

۱ مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن بر مردمان سنگین است: ۲ کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هر چه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بطالت و مصیبت سخت است.

۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه‌ای برپا نکنند، می‌گویم که سقط شده از او بهتر است. ۴ زیرا که این به بطالت

آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد. ^۵ و آفتاب رانیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد. ^۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجائی روند؟ ^۷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می باشد؛ و معهدا جان او سیر نمی شود. ^۸ زیرا که مرد حکیم را از احق چه برتری است؟ و برای فقری که می داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟ ^۹ رویت چشم از شہوت نفس بهتر است. این نیز بطلالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ^{۱۰} هر چه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن توانا تر است منازعه تواند نمود. ^{۱۱} چونکه چیزهای بسیار هست که بطلالت رامی افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟ ^{۱۲} زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکو است، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف می نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

۷

حکمت

^۱ نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزمات از روز ولادت. ^۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود می نهند. ^۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح می شود. ^۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احقان در خانه شادمانی. ^۵ شنیدن عتاب حکیمان بهتر است از شنیدن سرود احقان، ^۶ زیرا خنده احقان مثل صدای خارها در زیر دیگ است و این نیز بطلالت است. ^۷ به درستی که ظلم، مرد حکیم را جاهل می گرداند و رشوه، دل را فاسد می سازد. ^۸ انهای امر از ابتدایش بهتر است و دل حلیم از دل مغرور نیکوتر. ^۹ در دل خود به زودی خشمناک مشو زیرا خشم در سینه احقان مستقر می شود.

^{۱۰} مگو چرا روزهای قدیم از این زمان بهتر بود زیرا که در این خصوص از روی حکمت سوال نمی کنی. ^{۱۱} حکمت مثل میراث نیکو است بلکه به جهت بینندگان آفتاب نیکوتر. ^{۱۲} زیرا که حکمت ملجایی است و نقره ملجایی؛ اما فضیلت معرفت این است که حکمت صاحبانش را زندگی می بخشد. ^{۱۳} اعمال خدا را ملاحظه نما زیرا کیست که بتواند آنچه را که او سچ ساخته است راست نماید؟ ^{۱۴} در روز سعادت مندی شادمان باش و در روز شقاوت تامل نما زیرا خدا این را به ازاء آن قرار داد که انسان هیچ چیز را که بعد از او خواهد شد دریافت نتواند کرد.

^{۱۵} این همه را در روزهای بطلالت خود دیدم. مرد عادل هست که در عدالتش هلاک می شود و مرد شریر هست که در شرارتش عمر دراز دارد. ^{۱۶} پس گفتم به افراط عادل مباش و خود را زیاده حکم مپندار مبادا خویشتن را هلاک کنی. ^{۱۷} و به افراط شریر مباش و احق مشو مبادا پیش از اجلت بمیری. ^{۱۸} نیکو است که به این متمسک شوی و از آن نیز دست خود را برداری زیرا هر که از خدا بترسد، از این هر دو بیرون خواهد آمد. ^{۱۹} حکمت مرد حکیم را توانایی می بخشد بیشتر از ده حاکم که در یک شهر باشند. ^{۲۰} زیرا مرد عادل در دنیا نیست که نیکویی ورزد و هیچ خطا ننماید.

^{۲۱} و نیز به همه سخنانی که گفته شود دل خود را منه، مبادا بنده خود را که تو را لعنت می کند بشنوی. ^{۲۲} زیرا دلت می داند که تو نیز بسیار بارها دیگران را لعنت نموده ای. ^{۲۳} این همه را با حکمت آزمودم و گفتم به حکمت خواهم پرداخت اما آن از من دور بود. ^{۲۴} آنچه هست دور و بسیار عمیق است. پس کیست که آن را دریافت نماید؟ ^{۲۵} پس برگشته دل خود را بر معرفت و بحث و طلب حکمت و عقل مشغول ساختم تا بدانم که شرارت حماقت است و حماقت دیوانگی است. ^{۲۶} و دریافتم که زنی که

دلش دامها و تله‌ها است و دستپایش کمندها می‌باشد، چیز تلخ‌تر از موت است. هر که مقبول خدا است، از وی رستگار خواهد شد اما خطا کار گرفتار وی خواهد گردید.

۲۷ جامعه می‌گوید که اینک چون این را با آن مقابله کردم تا نتیجه را دریابم این را دریافتم، ۲۸ که جان من تا به حال آن را جستجو می‌کنم و نیافتم. یک مرد از هزار یافتم اما از جمیع آنها زنی نیافتم. ۲۹ همانا این را فقط دریافتم که خدا آدمی را راست آفرید، اما ایشان مخترعات بسیار طلبیدند.

۸

۱ کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان را روشن می‌سازد و سختی چهره او تبدیل می‌شود.

حکم پادشاه را نگاه دار

۲ من تو را می‌گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا. ۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جزم ننما زیرا که او هر چه می‌خواهد به عمل می‌آورد. ۴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و کیست که به او بگوید چه می‌کني؟ ۵ هر که حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می‌داند. ۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است. ۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی‌داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟ ۸ کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی بر روز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی‌دهد.

شریر و عادل

۹ این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می‌کند. ۱۰ و همچنین دیدم که شریران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطلالت است. ۱۱ چونکه فتوی بر عمل بد بزودی مجرا نمی‌شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدکرداری جازم می‌شود. ۱۲ اگرچه گاه‌گاه صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معه‌ذا می‌دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت‌مندی خواهد بود. ۱۳ اما برای شریر سعادت‌مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی‌ترسد. ۱۴ بطلالتی هست که بر روی زمین کرده می‌شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شریران واقع می‌شود و شریرانند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می‌شود. پس گفتم که این نیز بطلالت است. ۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد در محنتش با او باقی ماند.

۱۶ چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده بودیم (چونکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی‌بینند)، ۱۷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده می‌شود نمی‌تواند درک نماید و هر چند انسان برای تجسس آن زیاده تر تفحص نماید آن را کمتر درک می‌نماید و اگرچه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می‌داند اما آن را درک نخواهد نمود.

۹

یک واقعه برای همه

۱ زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی‌فهمد. همه چیز پیش روی ایشان است. ۲ همه چیز

برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیران یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می کند و برای آنکه ذبح نمی کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می خورد و آنکه از قسم خوردن می ترسد مساوی اند.

۳ در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می شود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می پیوندند. ۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می پیوندند، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است. ۵ زانرو که زندگان می دانند که باید بمیرند، امردگان هیچ نمی دانند و برای ایشان دیگر اجرت نیست چونکه ذکر ایشان فراموش می شود. ۶ هم محبت و هم نفرت و حسد ایشان، حال ناپود شده است و دیگر تا به ابد برای ایشان از هر آنچه زیر آفتاب کرده می شود، نصیبی نخواهد بود.

۷ پس رفته، نان خود را به شادی بخور و شراب خود را به خوشدلی بنوش چونکه خدا اعمال تو را قبل از این قبول فرموده است. ۸ لباس تو همیشه سفید باشد و بر سر تو روغن کم نشود. ۹ جمیع روزهای عمر باطل خود را که او تو را در زیر آفتاب بدهد با زنی که دوست می داری در جمیع روزهای بطالت خود خوش بگذران. زیرا که از حیات خود و از زحمتی که زیر آفتاب می کنی نصیب تو همین است. ۱۰ هر چه دستت به جهت عمل نمودن بیاید، همان را با توانایی خود به عمل آور چونکه در عالم اموات که به آن می روی نه کار و نه تدبیر و نه علم و نه حکمت است. ۱۱ برگشتم و زیر آفتاب دیدم که مسابقت برای تیزروان و جنگ برای شجاعان و نان نیز برای حکیمان و دولت برای فهیمان و نعمت برای عالمان نیست، زیرا که برای جمیع ایشان وقتی و اتفاقی واقع می شود. ۱۲ و چونکه انسان نیز وقت خود را نمی داند، پس مثل ماهیانی که در تور سخت گرفتار و گنجشکانی که در دام گرفته می شوند، همچنان بنی آدم به وقت نامساعد هرگاه آن بر ایشان ناگهان بیفتد گرفتار می گردند.

برتری حکمت

۱۳ و نیز این حکم را در زیر آفتاب دیدم و آن نزد من عظیم بود: ۱۴ شهری کوچک بود که مردان در آن قلیل العدد بودند و پادشاهی بزرگ بر آن آمده، آن را محاصره نمود و سنگرهای عظیم برپا کرد. ۱۵ و در آن شهر مردی فقیر حکیم یافت شد، که شهر را به حکمت خود رهناید، اما کسی آن مرد فقیر را بیاد نیاورد. ۱۶ آنگاه من گفتم حکمت از شجاعت بهتر است، هر چند حکمت این فقیر را خوار شمردند و سخنانش را نشنیدند. ۱۷ سخنان حکیمان که به آرامی گفته شود، از فریاد حاکمی که در میان احقمان باشد زیاده مسموع می گردد. ۱۸ حکمت از اسلحه جنگ بهتر است. اما یک خطاکار نیکوئی بسیار را فاسد تواند نمود.

۱۰

مگسهای مرده روغن عطار را متعفن و

۱ فاسد می سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است. ۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احق بطرف چپش. ۳ و نیز چون احق به راه می رود، عقلش ناقص می شود و به هر کس می گوید که احق هستم.

۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیزخته شود، مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می نشاند. ۵ بدی ای هست که زیر آفتاب دیده ام مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود. ۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته می شود و دولتمندان در مکان اسفل می نشینند. ۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان.

۸ آنکه چاه می کند در آن می افتد و آنکه دیوار را می شکافد، مار وی را می گزد. ۹ آنکه سنگها را می کند، از آنها مجروح می شود و آنکه درختان را می برد از آنها در خطر می افتد.

- ۱۰ اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاده بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است.
- ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگردد پس افسونگر چه فایده دارد؟
- ۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما بلای احمق خود را می‌بلعد. ۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی می‌باشد. ۱۴ احمق سخنان بسیاری گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی‌داند و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد خبر سازد؟ ۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می‌سازد چونکه نمی‌دانند چگونه به شهر باید رفت.
- ۱۶ وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صیحگاهان می‌خورند. ۱۷ خوشبختال توای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می‌خورند و نه برای مستی.
- ۱۸ از کاهلی سقف خراب می‌شود و از سستی دستها، خانه آب پس می‌دهد.
- ۱۹ بزم به جهت لهو و لعب می‌کنند و شراب زندگانی را شادمان می‌سازد، اما نقره همه چیز رامیای می‌کند.
- ۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن و دولتت را در اطاق خوابگاه خویش لعنت نمازیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

۱۱

- ۱ نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت. ۲ نصیبتی به هفت نفر بلکه به هشت نفر بخش زیرا که نمی‌دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد. ۳ اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که درخت افتاده است خواهد ماند. ۴ آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید. ۵ چنانکه تو نمی‌دانی که راه باد چیست یا چگونه استخواندار رحم زن حامله بسته می‌شود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی‌فهمی. ۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را بازمدار زیرا تو نمی‌دانی کدامیک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکو خواهد گشت. ۷ البته روشنائی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است. ۸ هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می‌شود بطلالت است.

به هنگام جوانی، خدا را بیاد آور

- ۹ ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بروی رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. ۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نمازیرا که جوانی و شباب باطل است.

۱۲

- ۱ پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست. ۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛ ۳ در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوت، خویشان را خیم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند و آنانی که از پنجره‌های نگردد تاریک شوند. ۴ و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند. ۵ و از هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی خود می‌رود و نوحه گران در کوچه گردش می‌کنند. ۶ قبل از آنکه مقتول نقره گسیخته شود و کاسه طلا شکسته گردد و سبوز چشمه خرد شود و چرخ بر چاه منکسر گردد، ۷ و خاک به زمین برگردد به طوری که بود. و روح نزد خدا که آن را بخشیده بود رجوع نماید.

ختم امر

- ^۸ باطل اباطیل جامعه می گوید همه چیز بطلالت است. ^۹ و دیگر چونکه جامعه حکیم بود باز هم معرفت را به قوم تعلیم می داد و تفکر نموده، غوررسی می کرد و مثل های بسیار تالیف نمود.
- ^{۱۰} جامعه تفحص نمود تا سخنان مقبول را پیدا کند و کلمات راستی را که به استقامت مکتوب باشد. ^{۱۱} سخنان حکیمان مثل سکهای گاورانی است و کلمات ارباب جماعت مانند میخهای محکم شده می باشد، که از یک شبان داده شود. ^{۱۲} و علاوه بر اینها، ای پسر من پند بگیر. ساختن نگارهای بسیار انتها ندارد و مطالعه زیاد، تعب بدن است. ^{۱۳} پس ختم تمام امر را بشنویم. از خدا بترس و اوامر او را نگاه دار چونکه تمامی تکلیف انسان این است. ^{۱۴} زیرا خدا هر عمل را با هر کار مخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

گلاب غزل غزلهای سلیمان

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است.

محبوبه

۲ او مرا به بوسه های دهان خود بیوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ۳ عطرهاى توبوى خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می باشد. بنابراین دوشیزگان، تو را دوست می دارند. ۴ مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به جمله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را از شراب زیاده ذکر خواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست می دارند. ۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های قیدار و مانند پرده های سلیمان. ۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده، مرا ناطور تا کستانها ساختند، اما تا کستان خود را دیده بانی ننمودم. ۷ ای حبيب جان من، مرا خبر ده که بجای چرانی و در وقت ظهر گله را کجا می خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقات مثل آواره گردم.

محبوب

۸ ای جمیل ترا از زنان، اگر غمی دانی، در اثر گله ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد مسکن های شبانان بچران. ۹ ای محبوبه من، تو را به اسبی که در ارابه فرعون باشد تشبیه داده ام. ۱۰ رخسار هایت به جواهرها و گردنت به گردن بندها چه بسیار جمیل است.

محبوبه

۱۱ زنجیرهای طلا با جبه های نقره برای تو خواهیم ساخت. ۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می نشیند، سنبل من بوی خود را می دهد. ۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مرا است که در میان پستانهای من می خوابد.

محبوب

۱۴ محبوب من، برایم مثل خوشه بان در باغهای عین جدی می باشد. ۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است.

محبوبه

۱۶ اینک تو زیبا و شیرین هستی ای محبوب من و تخت ما هم سبز است.

محبوب

۱۷ تیرهای خانه ما از سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

۲

محبوبه

۱ من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم.

محبوب

۲ چنانکه سوسن در میان خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است.

محبوبه

۳ چنانکه سیب در میان درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. درسایه وی به شادمانی نشستم و میوه اش برای کامم شیرین بود. ۴ مرا به میخانه آورد و علم وی بالای سر من محبت بود. ۵ مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید و مرا به سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. ۶ دست چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می کشد. ۷ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا

قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکندید و برینگزیناید. ^۸ آواز محبوب من است، اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می‌آید. ^۹ محبوب من مانند غزال یا بچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره‌ها می‌نگرد و از شبکه‌ها خویشتن را نمایان می‌سازد. ^{۱۰} محبوب من مرا خطاب کرده، گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من بر خیز و بیا. ^{۱۱} زیرا اینک زمستان گذشته و باران تمام شده و رفته است. ^{۱۲} گلها بر زمین ظاهر شده و زمان الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود. ^{۱۳} درخت انجیر میوه خود را می‌رساند و موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد. ای محبوبه من وای زیبایی من، بر خیز و بیا.»

محبوب

^{۱۴} ای کبوتر من که در شکافهای صخره و در ستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را به من بیا و آوازت را به من بشنوان زیرا که آواز تو لذتبخش چهره ات خوشفا است. ^{۱۵} شغالها، شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می‌کنند برای ما بگیرد، زیرا که تاکستانهای ما گل آورده است.

محبوبه

^{۱۶} محبوبم از آن من است و من از آن وی هستم. در میان سوسنهای چراند. ^{۱۷} ای محبوب من، برگرد و تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای با تر باش.

۳

^۱ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می‌دارد طلبیدم. او را جستجو کردم اما نیافتم. ^۲ گفتم الان برخاسته، در کوچه‌ها و شوارع شهر گشته، او را که جانم دوست می‌دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما نیافتم. ^۳ کشیکچیانی که در شهر گردش می‌کنند مرا یافتند. گفتیم که «آیا محبوب جان مرا دیده‌اید؟» ^۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که جانم دوست می‌دارد یافتم. و او را گرفته، رها نکردم تا به خانه مادر خود و به حجره والده خویش درآوردم. ^۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار کنید و برمینگزیناید. ^۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی‌آید و به مر و بخور و به همه عطریات تاجران معطراست؟ ^۷ اینک تخت روان سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند. ^۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک به سبب خوف شب برافش بسته است. ^۹ سلیمان پادشاه تحت روانی برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ^{۱۰} ستونهایش را از نقره و سقفش را از طلا و کرسی‌اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم معرق بود. ^{۱۱} ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی نهاد.

۴

محبوب

^۱ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله برهاست که بر جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند. ^۲ دندانهای مثل گله گوسفندان پشم بریده که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. ^۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جلیل است و شقیقه هایت در عقب برقع تو مانند پاره انار است. ^۴ گردنت مثل برج داود است که به جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپهر یعنی همه سپرهای شجاعان آویزان است. ^۵ دو پستان مثل دو بچه توام آهو می‌باشد که در میان سوسنهای چرند، ^۶ تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگریزد. به کوه مر و به تل کندر خواهم رفت.

^۷ ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می‌باشد. در نوعی نیست. ^۸ بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه از قله شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر. ^۹ ای خواهر و عروس من دلم را به

یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای گردنت ربودی. ^{۱۰} ای خواهر و عروس من، محبت‌هایت چه بسیار لذیذ است. محبت‌هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرها‌یت از جمیع عطرها. ^{۱۱} ای عروس من، لب‌های تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباست مثل بوی لبنان است. ^{۱۲} خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقفل و منبع مختوم است. ^{۱۳} نهال‌هایت بستان انارها با میوه‌های نفیسه و بان و سنبل است. ^{۱۴} سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مر و عود با جمیع عطرها‌ی نفیسه. ^{۱۵} چشمه باغها و برکه آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است.

محبوبه

^{۱۶} ای باد شمال، برخیز وای باد جنوب، بیا. برباغ من بوز تا عطرها‌یش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید، و میوه نفیسه خود را بخورد.

۵

محبوب

^۱ ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرها‌یم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم.

دختران اورشلیم

ای دوستان بخورید وای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید.

محبوبه

^۲ من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می‌کوبد (و می‌گوید): «از برای من باز کن ای خواهر من! ای محبوبه من و کبوترم وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.» ^۳ رخت خود را بکنم چگونه آن را بپوشم؟ پای‌های خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟ ^۴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد. ^۵ من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرو از انگشتم مر صافی بر دسته قفل بچکید. ^۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می‌گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد. ^۷ کشیکچینی که در شهرگردش می‌کنند مرا یافتند، زدند و مجروح ساختند. دیده بان‌های حصارها برقع مرا از من گرفتند. ^۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیایید وای را گوید که من مریض عشق هستم.

دختران اورشلیم

^۹ ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می‌دهی؟

محبوبه

^{۱۰} محبوب من سفید و سرخ فام است، و برهزارها افزاشته شده است. ^{۱۱} سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است. ^{۱۲} چشمانش کبوتران زندنهرهای آب است، با شیر شسته شده و در چشمخانه خود نشسته. ^{۱۳} رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته‌های ریاحین می‌باشد. لب‌هایش سوسن‌ها است که از آنها مر صافی می‌چکد. ^{۱۴} دست‌هایش حلقه‌های طلاست که به زبرجد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ^{۱۵} ساق‌هایش ستون‌های مرمر بر پایه‌های زر ناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. ^{۱۶} دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

۶

دختران اورشلیم

۱ محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطیلم؟

محبوبه

۲ محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه های بلسان فروود شده است، تا در باغات بچراند و سوسنها بچیند. ۳ من از آن محبوب خود و محبوبم از آن من است. در میان سوسنها گله را می چراند.

محبوب

۴ ای محبوبه من، تو مثل ترصه جمیل و مانند اورشلیم زیبا و مثل لشکریهای بیدق دار مهیب هستی. ۵ چشمانت را از من برگردان زیرا آنها بر من غالب شده است. مویه های مثل گله بزها است که بر جانب کوه جلعاد خوابیده باشند. ۶ دندانهای مانند گله گوسفندان است که از شستن برآمده باشند. و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد نباشد. ۷ شقیقه های در عقب برقع تو مانند پاره انار است. ۸ شصت ملکه و هشتاد متعه و دوشیزگان بی شماره هستند. ۹ اما کبوتر من و کامله من یکی است. او یگانه مادر خویش و مختاره والده خود می باشد. دختران او را دیده، نجسته گفتند. ملکه ها و متعه ها بر او نگرستند و او را مدح نمودند.

دختران اورشلیم

۱۰ این کیست که مثل صبح می درخشد؟ و مانند ماه جمیل و مثل آفتاب طاهر و مانند لشکری بیدق دار مهیب است؟

محبوب

۱۱ به باغ درختان جوز فروود شدم تا سبزیهای وادی را بنگرم و ببینم که آیا مو شکوفه آورده و انار گل کرده است. ۱۲ بی آنکه ملتفت شوم که ناگاه جانم مرا مثل عرابه های عمیناداب ساخت.

دختران اورشلیم

۱۳ برگرد، برگردای شولیت برگرد، برگرد تا بر تو بنگریم.

۷

محبوب

۱ در شولیت چه می بینی؟ مثل محفل دولشکر.

۲ ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب ممزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسنها آن را احاطه کرده باشد. ۳ دو پستان تو مثل دو بچه توام غزال است. ۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه های حشون نزد دروازه بیت ربیم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می باشد. ۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره هایش اسیر می باشد. ۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذتها هستی. ۷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهای مثل خوشه های انگور می باشد. ۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه هایش را خواهم گرفت. و پستانهای مثل خوشه های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد. ۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملائمت فروود و لبهای خفتگان را متکلم سازد.

محبوبه

۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. ۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. ۱۲ و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلهايش گشوده و انارها

گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهم داد. ۱۳ مهر گجاهابوی خود را می دهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده ام.

۸

۱ کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا میکید می بودی، تا چون تو را بیرون می یافتم تو را می بوسیدم و مرا رسوائی ساختند. ۲ تو را رهبری می کردم و به خانه مادرم در می آوردم تا مرا تعلیم می دادی تا شراب مزوج و عصیر انار خود را به تو می نوشانیدم. ۳ دست چپ او زیر سر من می بود و دست راستش مرا در آغوش می کشید. ۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم می دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکند و برینگیزانید.

دختران اورشلیم

۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، از صحرا بر می آید؟

محبوبه

۶ مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می باشد. شعله هایش شعله های آتش و لیب یهوه است. ۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهند شمرد.

دختران اورشلیم

۸ ما را خواهی کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او را خواستگاری کنند چه بکنیم؟ ۹ اگر دیوار می بود، بر او برج نقره ای بنا می کردیم. و اگر دروازه می بود، او را به تخته های سرو آزادی پوشانیدیم.

محبوبه

۱۰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجهاست. لذا در نظر او از جمله یابندگان سلامتی شده ام. ۱۱ سلیمان تا کستانی در بعل هامون داشت و تا کستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه اش هزار نقره بدهد. ۱۲ تا کستانم که از آن من است پیش روی من می باشد. برای توای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه اش، دو یست خواهد بود.

محبوب

۱۳ ای (محبوبه) که در باغات می نشینی، رفیقان آواز تو را می شنوند، مرا نیز بشنوان.

محبوبه

۱۴ ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.

کتاب اشعیا نبی

^۱ رویای اشعیا ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزریا و یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید.

قوم سرکش

^۲ ای آسمان بشنو وای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می گوید. پسران پروردم و برافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. ^۳ گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می شناسد، اما اسرائیل نمی شناسد و قوم من فهم ندارند. ^۴ وای بر امت خطا کار و قومی که زیر بار گناه می باشند و بر ذریت شیران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند. ^۵ چرا دیگر ضرب بپاید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض. ^۶ از کف پا تا به سر در آن تدرستی نیست بلکه جراحت و کوفتی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است. ^۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظر شما می خورند و آن مثل واژگونی پیگانگان خراب گردیده است. ^۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تاختستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است. ^۹ اگر یهوه صبیوت بقیه اندکی برای ما وای می گذاشت، مثل سدوم می شدیم و مانند عموره می گشتیم.

^{۱۰} ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید وای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید. ^{۱۱} خداوند می گوید از کثرت قربانی های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی های سوختنی قوچها و پیه پروارها سیر شده ام و به خون گاو و بره و بزها رغبت ندارم. ^{۱۲} وقتی که می آید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟ ^{۱۳} هدایای باطل دیگر میاورید. بخور زدن من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. نگاه را با محفل مقدس نمی توانم تحمل نمایم. ^{۱۴} غره ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده ام. ^{۱۵} هنگامی که دستهای خود را دراز می کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است. ^{۱۶} خویشتر را شسته، طاهر نماید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید. ^{۱۷} نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را راهانی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه زنان را حمایت نمایید. ^{۱۸} خداوند می گوید بپایید تا با هم دیگر محاجه نمایم. اگر نگاهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. ^{۱۹} اگر خواهش داشته، اطاعت نماید، نیکویی زمین را خواهید خورد. ^{۲۰} اما اگر ابا نموده، ترمذ کنید شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین می گوید.

^{۲۱} شهر امن چگونه زانیه شده است. آنکه از انصاف ملو می بود و عدالت در وی سکونت می داشت، اما حال قاتلان. ^{۲۲} نقره تو به درد مبدل شده، و شراب تو از آب مزوج گشته است. ^{۲۳} سروان تو متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می دارند و در پی هدایا می روند. یتیمان را دادرسی نمی نماید و دعوی بیوه زنان نزد ایشان نمی رسد. ^{۲۴} بنابراین، خداوند یهوه صبیوت، قدر اسرائیل می گوید دهان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید. ^{۲۵} و دست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهم کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. ^{۲۶} و داوران تو را مثل اول و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهر عدالت و قریه امن مسمی خواهی شد.

۲۷ صهیون به انصاف فدیہ داده خواهد شد و انابت کنندگانش به عدالت. ۲۸ و هلاکت عاصیان و گاهکاران با هم خواهد شد و آثانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید. ۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید بخل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده و مانند باخی که آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد زورآور پرهزگان و عملش شعله خواهد شد و هردوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

۲

کوه خداوند

۱ کلامی که اشعیا ابن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید.

۲ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تلها برافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآیم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و اوامت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوا آهن و نیزه‌های خویش را برای اراهِ خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۵ ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم.

روز خداوند

۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای، چونکه از رسوم مشرق مملو و مانند فلسطینیان فالگیر شده‌اند و با پسران غربا دست زده‌اند، ۷ و زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزائن ایشان را انتهای نیست، و زمین ایشان از اسبان پر است و ارابه‌های ایشان را انتهای نیست؛ ۸ و زمین ایشان از بته‌ها پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته‌اند پیچیده می‌نمایند. ۹ و مردم خم شده و مردان پست می‌شوند. لهذا ایشان را نخواهی آمرزید.

۱۰ از ترس خداوند و از کبرای جلال وی به صخره داخل شده، خویشان را در خاک پنهان کن. ۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود. ۱۲ زیرا که برای یهوه صباوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛ ۱۳ و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛ ۱۴ و بر همه کوههای عالی و بر جمیع تلهای بلند؛ ۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منبع؛ ۱۶ و بر همه کشتیهای ترشیش و بر همه مصنوعات مرغوب؛ ۱۷ و کبرای انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود، ۱۸ و بته‌ها بالکل تلف خواهند شد.

۱۹ و ایشان به مغاره‌های صخره‌ها و حفره‌های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبرای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان، بتهای نقره و بتهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند، نزد موش کوران و خفاش‌ها خواهند انداخت، ۲۱ تا به مغاره‌های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبرای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۲ شما از انسانی که نفس او در بینی‌اش می‌باشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب می‌شود؟

۱ زیرا اینک خداوند یهوه صباپوت پایه ورکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب را دور خواهد کرد،^۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را،^۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و سحران حاذق را،^۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود.^۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان نمرد خواهند نمود.^۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «تو را رخوت هست پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد»،^۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: «من علاج کننده نتوانم شد زیرا درخانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.»^۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند.^۹ سبای رویهای ایشان به ضدایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود را فاش کرده، آنها را مخفی نمی دارند. وای بر جانهای ایشان زیرا که به جهت خوشترن شرارت را بعمل آورده اند.^{۱۰} عادلان را بگویند که ایشان را سعادت مندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد.^{۱۱} وای بر شیرین که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد.^{۱۲} و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می نمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می کنند.^{۱۳} خداوند برای محاجه پرخاسته و به جهت داوری قوما ایستاده است.^{۱۴} خداوند بامشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تا کستانها را خورده اید و غارت فقیران در خانه های شماست.^{۱۵} خداوند یهوه صباپوت می گوید: «شمارا چه شده است که قوم مرا می کوبید و رویهای فقیران را خرد می نمایید؟»

۱۶ و خداوند می گوید: «از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می روند و به ناز می خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می آورند»^{۱۷} بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود.^{۱۸} و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیدشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد.^{۱۹} و گوشواره ها و دستبندها و روبندها را،^{۲۰} و دستارها و زنجیرها و کمربندها و عطر دانها و تعویذها را،^{۲۱} و انگشترها و حلقه های بینی را،^{۲۲} و رخوت نفیسه و رداها و شالها و کیسه ها را،^{۲۳} و آینه ها و تگن نازک و عمامه ها و برقع ها را.^{۲۴} و واقع می شود که به عوض عطریات، عفونت خواهد شد و به عوض کمر بند، ریسمان و به عوض موپهای بافته، کلی و به عوض سینه بند، زنار پلاس و به عوض زیبایی، سوختگی خواهد بود.^{۲۵} مردان به بشمشیر و شجاعان در جنگ خواهند افتاد.^{۲۶} و دروازه های وی ناله و ماتم خواهند کرد، و او خراب شده، بر زمین خواهد نشست.

۴

۱ و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.»

۲ در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل نغز و زینت خواهد بود.^۳ و واقع می شود که هر که در صهیون باقی ماند و هر که در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هر که در اورشلیم در دفتر حیات مکتوب باشد.^۴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید،^۵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون و بر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود.^۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

۵

سرود تاکستان

۱ سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم.

محبوب من تاکستانی در تلی بسیار بارور

۲ و آن را کنده از سنگها پاک کرده و موبهترین در آن غرس نمود و برچی در میانش بنا کرد و چرخشتی نیز در آن کند. پس منتظر می بود تا انگور بیاورد اما انگور بد آورد. ۳ پس الان ای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید. ۴ برای تاکستان من دیگرچه توان کرد که در آن نکردم؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیاورد چرا انگور بد آورد؟ ۵ لهذا الان شما را اعلام می نمایم که من به تاکستان خودچه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می سازم و پایمال خواهد گردید. ۶ و آن را خراب می کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد روید، و ابرها را امر می فرمایم که بر آن باران نباراند. ۷ زیرا که تاکستان یهوه صباوت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می باشند. و برای انصاف انتظارکشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریادشد.

داوری

۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می شوید. ۹ یهوه صباوت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید. ۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حورم تخم یک ایفه خواهد داد.» ۱۱ وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تادربی مسکرات بروند، و شب دیر می نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید ۱۲ و در بزهای ایشان عود و بربط و دف و نای و شراب می باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دستهای وی نمی نگرند. ۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هر که در ایشان شادمان باشد در آن فرو می رود. ۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و یهوه صباوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آنگاه بیه های (غریبا) در مرتع های ایشان خواهند چرید و غریبان ویرانه های پروریهای ایشان را خواهند خورد.

۱۸ وای بر آنانی که عصیان را به ریسمانهای پیتال و گاه را گویا به طناب ارا به می کشند. ۱۹ و می گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتابد تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، پایاد تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می گذارند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می نهند. ۲۱ وای بر آنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهم می نمایند. ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند، و به جهت مزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند. ۲۳ که شیرین را برای رشوه عادل می شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند. ۲۴ بنابراین به نهجی که شراره آتش کاه را می خورد و علف خشک در شعله می افتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار پراشاند خواهد گردید. چونکه شریعت یهوه صباوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوار کرده اند. ۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند و لاشهای ایشان در میان کوهچه ها مثل فضلات گردیده اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت های بعید برپا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صفیر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی

خواهند آمد،^{۲۷} و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پلنگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کمربند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد.^{۲۸} که تیره‌های ایشان، تیز و تمامی کانه‌های ایشان، زده شده است. سمهای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد.^{۲۹} غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژبان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهانده‌ای نخواهد بود.^{۳۰} و در آن روز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تاریکی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

۶

ماموریت اشعیا

۱ در سالی که عزرا پادشاه مرد، خداوند را دیدیم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیكل از دامنهای وی پر بود. ۲ و سرافین بالای آن ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می‌پوشانید و باد و پایهای خود را می‌پوشانید و با دو پروازی نمود. ۳ و یکی دیگری را صدا زده، می‌گفت: «قدوس قدوس قدوس یهوه صباوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» ۴ و اساس آستانه از آواز او که صدا می‌زد می‌لرزید و خانه از دود پر شد. ۵ پس گفتم: «وای بر من که هلاک شده‌ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم یهوه صباوت پادشاه را دیده است.»

۶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبراز روی مذبح گرفته بود، داشت. ۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیان رفیع شده و گناهت کفاره گشته است.»

۸ آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می‌گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لیک مرا بفرست.» ۹ گفتم: «برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگرست اما درک نخواهید کرد.» ۱۰ دل این قوم را فربه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.» ۱۱ پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود. ۱۲ و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهایی بسیار شود. ۱۳ اما باز عשרی در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می‌شودکنده آنها باقی می‌ماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

۷

نشانه‌های عمانوئیل

۱ و در ایام آحاز بن یوتام بن عزرا پادشاه یهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و فتح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند. ۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که آرام در افرایم اردو زده‌اند و دل او و دل مردمانش بلرزید به طوری که درختان جنگل از باد می‌لرزد. ۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خود شاریا شوب به انتهای قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو. ۴ و وی را بگو: باحذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دودم مشعل دودافشان، یعنی از شدت خشم رصین و آرام و پسر رملیا. ۵ زیرا که آرام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می‌گویند: ۶ بر یهودا برآیم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبلیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.» ۷ خداوند یهوه چنین می‌گوید که «این بجا آورده نمی‌شود و واقع نخواهد گردید. ۸ زیرا که سرارام،

دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته می شود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود. ۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هرآینه ثابت نخواهید ماند.»

۱۰ و خداوند بار دیگر آهاز را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «آیتی به جهت خود از یهوه خدایت بطلب. آن را یا از عمق ها بطلب یا از اعلی علین بالا،» ۱۲ آهاز گفت: «نمی طلیم و خداوند را امتحان نخواهم نمود.»

۱۳ گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را ییزار کنید بلکه می خواهید خدای مرا نیز ییزار کنید. ۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک با کره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او را عمانوئیل خواهد خواند. ۱۵ کره و عسل خواهد خورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند. ۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می ترسید، متروک خواهد شد. ۱۷ خداوند بر تو و بر قوم و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را.» ۱۸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهای که به کازه های نهرهای مصرند و زنبورهایی که در زمین آشورند صفر خواهد زد. ۱۹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته های خاردار و بر همه مرتع ها فرود خواهند آمد. ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استرهای که از ماورای نهر اجیری می شود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت. ۲۲ و از فراوانی شیری که می دهند کره خواهد خورد زیرا هر که در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود. ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می شد پراز خار و خس خواهد بود. ۲۴ با تیرها و کمانها مردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد. ۲۵ و جمیع کوههایی که با بیل کنده می شد، از ترس خار و خس به آنجا نخواهند آمد بلکه گاوان را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پامال خواهند کرد.

۸

مجازات خدا توسط آشور

۱ و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهرشلال حاش بز بنویس.

۲ و من شهود امین یعنی اوربای کاهن و زکریا ابن بیرکا را به جهت خود برای شهادت می گیرم.»

۳ پس من به نیه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زاید. آنگاه خداوند به من گفت: «او را مهر شلال

حاش بز بنام، ۴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواند ای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش

پادشاه آشور به یغما خواهند برد.»

۵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت: ۶ «چونکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملائمت جاری

می شود خوار شمرده، از رصین و پسر رملیا مسرور شده اند، ۷ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی

پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان بر خواهد آورد و او از جمیع جویهای خود بر خواهد آمد و از تمامی کازه

های خویش سرشار خواهد شد، ۸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبور خواهد نمود تا آنکه به گردنها برسد

و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض ولایت را ای عمانوئیل پر خواهد ساخت.»

ترس خداوند

۹ به هیجان آیدای قوما و شکست خواهید یافت و گوش گیریدای اقصای زمین و کمر خود را ببندید و شکست

خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن

گویند و بجای آورده نخواهد شد زیرا خدا با ما است. ۱۱ چونکه خداوند با دست قوی به من چنین گفت و مرا

تعلیم داد که به راه این قوم سلوک ننایم و گفت: ۱۲ «هرآنچه را که این قوم فتنه می نمایند، شما آن را فتنه نمایم

و از ترس ایشان ترسان و خائف باشید. ۱۳ یهوه صباوت را تقدیس نمایم و او ترس و خوف شما باشد. ۱۴ و

او) برای شما) مکان مقدس خواهد بود اما برای هردو خاندان اسرائیل سنگ مصادم و صخره لغزش دهنده و برای ساکنان اورشلیم دام و تله. ۱۵ و بسیاری از ایشان لغزش خورده، خواهند افتاد و شکسته شده و بدام افتاده، گرفتار خواهند گردید.»

۱۶ شهادت را به هم پیچ و شریعت را در شاگردانم مختوم ساز. ۱۷ و من برای خداوند که روی خود را از خاندان یعقوب مخفی می سازد انتظار کشیده، امیدوار او خواهم بود. ۱۸ اینک من و پسرای که خداوند به من داده است، از جانب یهوه صباپوت که در کوه صهیون ساکن است به جهت اسرائیل آیات و علامات هستیم. ۱۹ و چون ایشان به شما گویند که از اصحاب اجنه و جادوگرانی که جیک جیک و زمزم می کنند سوال کنید، (گویید) «آیا قوم از خدای خود سوال ننمایند و آیا از مردگان به جهت زندگان سوال باید نمود؟» ۲۰ به شریعت و شهادت (توجه نمایند) و اگر موافق این کلام سخن نگویند، پس برای ایشان روشنائی نخواهد بود. ۲۱ و با عسرت و گرسنگی در آن خواهند گشت و هنگامی که گرسنه شوند خویششان را مشوش خواهند ساخت و پادشاه و خدای خود را لعنت کرده، به بالا خواهند نگرست. ۲۲ و به زمین نظر خواهند انداخت و اینک تنگی و تاریکی و ظلمت پریشانی خواهد بود و به تاریکی غلیظ رانده خواهند شد.

۹

ولدی برای ما

۱ لیکن برای او که در تنگی می بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زیولون و زمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت هاحترم خواهد گردانید. ۲ قومی که در تاریکی سالک می بودند، نور عظیمی خواهد دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد. ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیاد گردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می نمایند. ۴ زیرا که یوغ باراو را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی. ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغا است و رخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود. ۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مشیر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتباه نخواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تا ابد الاباد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباپوت این را بجا خواهد آورد.

غضب خدا بر اسرائیل

۸ خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن بر اسرائیل واقع گردید. ۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود می گویند. ۱۰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سرو آزاد بجای آنها می گذاریم. ۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین را بضر و او خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت. ۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۳ و این قوم بسوی زنده خودشان بازگشت نغوده و یهوه صباپوت را نطبلیده اند. ۱۴ بنابراین خداوند سر و دم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید. ۱۵ مرد پیر و مرد شریف سر است و نیای که تعلیم دروغ می دهد، دم می باشد. ۱۶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه می کنند و پیروان ایشان بلعیده می شوند. ۱۷ از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر یتیمان و بیوه زنان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم می شود بالینمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می سوزاند و خار و خس را می خورد، و در بوته های جنگل

افروخته شده، دود غلیظ پیمان می‌شود. ۱۹ از غضب یهوه صباوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته‌اند و کسی برادر خود شفقت ندارد. ۲۰ از جانب راست می‌ربایند و گرسنه می‌مانند و از طرف چپ می‌خورند و سیر نمی‌شوند و هرکس گوشت بازوی خود را می‌خورد. ۲۱ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دوی ایشان بضد یهودا متحد می‌شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۰

۱ وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می‌دارند، ۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بر بایند تا آنکه یهوه زنان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند. ۳ پس در روز بازخواست در حینی که خرابی از دور می‌آید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را بجا خواهید انداخت؟ ۴ غیر از آنکه زیراسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

داوری بر آشور

۵ وای بر آشور که عصبای غضب من است. و عصبایی که در دست ایشان است خشم من می‌باشد. ۶ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود مامور می‌دارم، تا غنیمتی بر بایند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه‌ها پایمال سازند. ۷ اما او چنین گمان نمی‌کند و دلش بدینگونه قیاس نمی‌نماید، بلکه مراد دلش این است که امت های بسیار را هلاک و منقطع بسازد. ۸ زیرا می‌گوید آیا سرداران من جمیع پادشاه نیستند؟ ۹ آیا کلتو مثل کرکیش نیست و آیاحات مثل افراد نی، و آیا سامره مانند دمشق نمی‌باشد؟ ۱۰ چنانکه دست من بر ممالک بته‌استیلا یافت و بتهای تراشیده آنها از بتهای اورشلیم و سامره بیشتر بودند. ۱۱ پس آیا به نهجی که به سامره و بتپایش عمل نمودم به اورشلیم و بتپایش چنین عمل نخواهم نمود؟

۱۲ و واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرور پادشاه آشور و از نفر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید. ۱۳ زیرا می‌گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهمی هستم این را کردم و حدود قوما را منتقل ساختم و خزاین ایشان را غارت نمودم و مثل جبار سروران ایشان را به زیر انداختم. ۱۴ و دست من دولت قوم‌ها را مثل آشیانه‌ای گرفته است و به طوری که تنجهای متروک را جمع کنند من تمامی زمین را جمع کردم. و کسی نبود که بال را بجنباند یا دهان خود را بگشاید یا جک جک بنماید.»

۱۵ آیا تبر بر کسی که به آن می‌شکند غفر خواهد نمود یا اره بر کسی که آن را می‌کشد افتخار خواهد کرد، که گویا عصا بلند کننده خود را بجنباند یا چوب دست آنچه را که چوب نباشد بلند نماید؟ ۱۶ بنابراین خداوند یهوه صباوت بر رفبهان و لاغری خواهد فرستاد و زیر جلال اوسوختنی مثل سوختن آتش افروخته خواهد شد. ۱۷ و نور اسرائیل نار و قدوس وی شعله خواهد شد، و در یکرز خار و خشش را سوزانیده، خواهد خورد. ۱۸ و شوکت جنگل و بوستان او هم روح و هم بدن را تباہ خواهد ساخت و مثل گداختن مریض خواهد شد. ۱۹ و بقیه درختان و جنگلش قلیل العدد خواهد بود که طفلی آنها را ثبت تواند کرد.

بقیه اسرائیل

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بقیه اسرائیل و ناجیان خاندان یعقوب بار دیگر بر زننده خودشان اعتماد نخواهند نمود. بلکه برخداوند که قدوس اسرائیل است به اخلاص اعتماد خواهند نمود. ۲۱ و بقیه‌ای یعنی بقیه یعقوب بسوی خدای قادر مطلق بازگشت خواهند کرد. ۲۲ زیرا هرچند قوم تو اسرائیل مثل ریگ دریا باشند فقط از ایشان بقیقی بازگشت خواهند نمود. هلاکتی که مقدر است به عدالت مجرا خواهد شد ۲۳ زیرا خداوند یهوه صباوت هلاکت و تقدیری در میان تمام زمین به عمل خواهد آورد. ۲۴ بنابراین خداوند یهوه صباوت چنین

می گوید: «ای قوم من که در صهیون ساکنید از آشور مترسید، اگرچه شما را به چوب بزند و عصای خود را مثل مصریان بر شما بلند نماید. ۲۵ زیرا بعد از زمان بسیار کمی غضب تمام خواهد شد و خشم من برای هلاکت ایشان خواهد بود.» ۲۶ و یهوه صباوت تازیانه‌ای بر وی خواهد برانگیخت چنانکه در کشتار میدان برضربه غراب. و عصای او بر دریا خواهد بود و آن را بلند خواهد کرد به طوری که بر مصریان کرده بود. ۲۷ و در آن روز واقع خواهد شد که بار او از دوش تو و یوغ او از گردن تو رفع خواهد شد و یوغ از فریبی گسسته خواهد شد.

۲۸ او به عیات رسید و از مجرون گذشت و درمکاش اسباب خود را گذاشت. ۲۹ از معبر عبور کردند و در جبع منزل گزیدند، اهل رامه هراسان شدند و اهل جبعه شاول فرار کردند. ۳۰ ای دختر جلعیم به آواز خود فریاد برآور! ای لیشه وای عناتوت فقیر گوش ده! ۳۱ مدمینه فراری شدند و ساکنان جیبیم گریختند. ۳۲ همین امروز در نوب توقف می کند و دست خود را بر جبل دختر صهیون و کوه اورشلیم دراز می سازد. ۳۳ اینک خداوند یهوه صباوت شاخه‌ها را با خوف قطع خواهد نمود و بلند قدان بریده خواهند شد و مرتفعان پست خواهند گردید، ۳۴ و بوته های جنگل به آهن بریده خواهند شد و لبنان به دست جباران خواهد افتاد.

۱۱

نهایی از تنه یسی

۱ و نهایی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه هایش خواهد شکفت. ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۳ و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوشه‌های خویش تنبیه نخواهد نمود. ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براسی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شیران را به نفخه لبهای خود خواهد کشت. ۵ و کمر بند کمرش عدالت خواهد بود و کمر بند میانش امانت.

۶ و گرگ با بره سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۷ و گاوبا خرس خواهد چرید و بچه های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فساد نخواهد کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آبهای که دریا را می پوشانند.

۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم‌ها برپا خواهد شد و امت ها آن را خواهند طلبید و سلامتی او با جلال خواهد بود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و قتروس و حبش و عیلام و شنعار و حات و از جزیره های دریا باقی مانده باشند باز آورد.

۱۲ و به جهت امت‌ها علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، و پراکندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرایم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرایم بر یهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرایم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر اودوم و موآب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر را تباه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کفش به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی مانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

۱۲

سرود حمد

۱ و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می‌گویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مرا تسلی می‌دهی. ۲ اینک خدا نجات من است بر او توکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه یهوه قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.» ۳ بنابراین با شادمانی از چشمه های نجات آب خواهید کشید. ۴ و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را حمد گویند و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قوم ها اعلام کنید و ذکر نمائید که اسم او متعالی باشد. ۵ برای خداوند بسرایید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است. ۶ ای ساکنه صهیون صدا را برافراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

۱۳

وحی درباره بابل

۱ وحی درباره بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید.
۲ علی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمائید، با دست اشاره کنید تا به درهای نجبا داخل شوند.
۳ من مقدسان خود را مامور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریا من وجد می‌نمایند به جهت غضب دعوت نمودم. ۴ آواز گروهی در کوه ها مثل آواز خلق کثیر. آواز غوغای ممالک امت ها که جمع شده باشند. یهوه صیابت لشکر را برای جنگ سان می‌بیند. ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه های آسمان می‌آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند. ۶ ولوله کنید زیرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید. ۷ از این جهت همه دستها سست می‌شود و دلهای همه مردم گداخته می‌گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض می‌شود، مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشد. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند و رویهای ایشان رویهای شعله‌ور می‌باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستمگینی می‌آید، تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برجهای روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. ۱۱ و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران را تباہ خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیر خواهم انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص وانسان را از طلای اوفیر کمیابتر خواهم گردانید. ۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب یهوه صیابت و در روز شدت خشم او.

۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هر که یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هر که گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظر ایشان به زمین انداخته شوند و خانه های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند. ۱۸ و کانهای ایشان جوانان را نبرد خواهد کرد. و بر نمره رحم نرحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفقت نخواهد کرد. ۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت نفر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه خواهند زد و شبانان گله‌ها را در آنجا خواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه های ایشان از بوم‌پر خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد، ۲۲ و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگها در کوشکهای خوش نما صدها خواهند زد و زمانش نزدیک است که برسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

۱۴

^۱ زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غربا بالیشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملحق خواهند گردید. ^۲ و قوم‌ها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیرکنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود.

^۳ و در روزی که خداوند تو را از الم واضطراب و بندگی سخت که بر تو می‌نهادند خلاصی بخشد واقع خواهد شد، ^۴ که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید. ^۵ خداوند عصای شیرین و چوگان حاکمان را شکست. ^۶ آنکه قوم‌ها را به خشم باصدمه متوالی می‌زد و بر امت‌ها به غضب با جفای یحید حکمرانی می‌نمود، ^۷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده‌اند و به آواز بلند ترنم می‌نمایند. ^۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان در باره توشادمان شده، می‌گویند: «از زمانی که تو خوابیده‌ای قطع کننده‌ای بر ما برنیامده است.»

^۹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می‌سازد. و جمیع پادشاهان امت‌ها را از کرسیهای ایشان برمی‌دارد. ^{۱۰} جمیع اینها تو را خطاب کرده، می‌گویند: «آیات تو نیز مثل ما ضعیف شده‌ای و مانند ما گردیده‌ای.» ^{۱۱} جلال تو و صدای برپلهای تو به هاویه فرود شده است. کرما زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می‌پوشانند. ^{۱۲} ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟ ^{۱۳} و تو در دل خود می‌گفتی: «به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. ^{۱۴} بالای بلندیهایی ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.» ^{۱۵} لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد.

^{۱۶} آنان که تو را بینند بر تو چشم دوخته و در تو تامل نموده، خواهند گفت: «آیا این آن مرداست که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می‌ساخت؟ ^{۱۷} که ربع مسکون را ویران می‌نمود و شهرهایش را منهدم می‌ساخت و اسیران خود را به خانه‌های ایشان رها نمی‌کرد؟»

^{۱۸} همه پادشاهان امت‌ها جمیع هریک در خانه خود با جلال می‌نویسند. ^{۱۹} اما تو از قبر خود بیرون افکنده می‌شوی و مثل شاخه مکروه و مانند لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می‌روند و مثل لاشه پامال شده. ^{۲۰} با ایشان در دفن متحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته‌ای. ذریت شیرین تا به ابد مذکور نخواهند شد. ^{۲۱} برای پسرانش به سبب نگاه پدران ایشان قتل را مهیا سازید، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهرها پر سازند.

^{۲۲} و یهوه صباوت می‌گوید: «من به ضد ایشان خواهم برخاست.» و خداوند می‌گوید: «اسم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل منقطع خواهم ساخت. ^{۲۳} و آن را نصیب خارپشتها و خلاهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» یهوه صباوت می‌گوید.

سروش آشور

^{۲۴} یهوه صباوت قسم خورده، می‌گوید: «یقین به طوری که قصد نموده‌ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده‌ام همچنان بجا آورده خواهد گشت. ^{۲۵} و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پامال خواهم کرد. و یوغ و اواز ایشان رفع شده، باروی از گردن ایشان برداشته خواهد شد.» ^{۲۶} تقدیری که بر تمامی زمین مقدر گشته، این است. و دستی که بر جمیع امت‌ها دراز شده، همین است. ^{۲۷} زیرا

که بیهو صباوت تقدیر نموده است، پس کیست که آن را باطل گردانند؟ ودست اوست که دراز شده است پس کیست که آن را برگرداند؟

۲۸ در سالی که آحاز پادشاه مرد این وحی نازل شد: ۲۹ ای جمیع فلسطین شادی مکن از اینکه عصایی که تو را می زد شکسته شده است. زیرا که از ریشه مارافعی بیرون می آید و نتیجه او اژدهای آتشین پرنده خواهد بود. ۳۰ و نخست زادگان مسکینان خواهند چرید و فقیران در اطمینان خواهند خوابید. و ریشه تو را با حقیقی خواهم کشت و باقی ماندگان تو مقتول خواهند شد. ۳۱ ای دروازه ولوله ثا! وای شهر فریاد برآور! ای تمامی فلسطین تو گداخته خواهی شد. زیرا که از طرف شمال دود می آید و از صفوف وی کسی دور نخواهد افتاد. ۳۲ پس به رسولان امت هاچه جواب داده شود: «اینکه خداوند صهیون را بنیاد نهاده است و مسکینان قوم وی در آن پناه خواهند برد.»

۱۵

وحی درباره موآب

۱ وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شبی قبر موآب خراب و هلاک شده است. ۲ به بتکده و دیون به مکان های بلند به جهت گریستن برآمده اند. موآب برای نیو میدبا ولوله می کند. بر سر هر یکی از ایشان گری است و ریشهای همه تراشیده شده است. ۳ درکوه های خود کمر خود را به پلاس می بندند و پر پشت بامها و در چهارسوهای خود هرکس ولوله می نماید و اشکها می ریزد. ۴ و حبشون و العاله فریاد بر می آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع می شود. بنابراین مسلحان موآب ناله می کنند و جان ایشان در ایشان می لرزد.

۵ دل من به جهت موآب فریاد بر می آورد. فراریانش تا به صوغر و مجلت شلشیا نعره می زند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه بر می آیند. زیرا که از راه حورونایم صدای هلاکت بر می آورند. ۶ زیرا که آبهای ثمریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده اند و اندوخته های خود را بر وادی بیدها می برند. ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اجلام و ولوله ایشان تا بئر ایلم رسیده است. ۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زانرو که بر دیمون (بلایای) زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش (خواهم گاشت).

۱۶

۱ برهه را که خراج حاکم زمین است ازسالع بسوی بیابان به کوه دختر صهیون بفرستید. ۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و مانند آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارتون خواهند شد. ۳ مشورت بدهید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما. ۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو ماوا گیریند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم ناپود می شود و تاراج کننده تمام می گردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد. ۵ و کرسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد و به جهت عدالت تعجیل نماید.

۶ غرور موآب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و نفرو باطل است. ۷ بدین سبب موآب به جهت موآب ولوله می کند و تمامی ایشان ولوله می نمایند. به جهت بنیادهای قبر حارست ناله می کنید زیرا که بالکل مضروب می شود. ۸ زیرا که مزرعه های حبشون و موهای سبزه پژمرده شد و سروان امت ها تکهایش را شکستند. آنها تا به یعزیر رسیده بود و در بیابان پراکنده می شد و شاخه هایش منتشر شده، از دریای گذشت. ۹ بنابراین برای مو سببه به گریه یعزیر خواهم گریست. ای حبشون و العاله شما را با اشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که بر میوه ها و انگور هایت گلبنانگ افتاده است. ۱۰ شادی و ابتهاج از بستانها برداشته شد و در

تا کستانها ترنم و آواز شادمانی خواهد بود و کسی شراب را در چرخشها پایمال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم. ^{۱۱} لهذا احساسی من مثل ربط به جهت موآب صدا می زند و بطن من برای قیر حارس. ^{۱۲} و هنگامی که موآب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعا پیاید کامیاب نخواهد شد. ^{۱۳} این است کلامی که خداوند درباره موآب از زمان قدیم گفته است. ^{۱۴} اما الان خداوند تکلم نموده، می گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال موآب با تمامی جماعت کثیر او محقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی قوت خواهند گردید.

۱۷

وحی درباره دمشق

^۱ وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می شود و توده خراب خواهد گردید. ^۲ شهرهای عروعر متروک می شود و به جهت خوابیدن گله ها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ^۳ و حصار از افرایم تلف خواهد شد و سلطنت از دمشق و از بقیه ارام. و مثل جلال بنی اسرائیل خواهند بود زیرا که یهوه صبا یوت چنین می گوید. ^۴ و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می شود و فربهی جسدش به لاغری تبدیل می گردد. ^۵ و چنان خواهد بود که دروگران زرع راجع کنند و دستهای ایشان سنبله ها را درو کنند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفام سنبله ها را بچینند. ^۶ و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه بر شاخچه های بارور آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید. ^۷ در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظر خواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگرست. ^۸ و بسوی مذهب هایی که به دستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشت های خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بت های آفتاب نخواهد نگرست.

^۹ در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی اسرائیل وا گذاشتند و ویران خواهد شد. ^{۱۰} چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابراین نهالهای دلدنیر غرس خواهی نمود و قلبه های غریب را خواهی کاشت. ^{۱۱} در روزی که غرس می نمایی آن را نمو خواهی داد و در صبح مزروع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت.

^{۱۲} وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش می نمایند و خروش طوایفی که مثل خروش آبهای زورآور خروش می کنند. ^{۱۳} طوایف مثل خروش آبهای بسیاری خروشدند اما ایشان را عتاب خواهد کرد و به جای دور خواهند گرخت و مثل کاه کوهها در برابر باد رانده خواهند شد و مثل غبار در برابر گردباد. ^{۱۴} در وقت شام اینک خوف است و قبل از صبح نابود می شوند. نصیب تاراج کنندگان ما و حصه غارت نمائندگان ما همین است.

۱۸

پیغام خدا علیه کوش

^۱ وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نه های کوش می باشد. ^۲ و ایلچیان به دریا و در کشتیه های بردی بر روی آنها می فرستد و می گوید: ای رسولان تیزرو پروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بوده اند یعنی امت زورآورو پایمال کننده که نهرا زمین ایشان را تقسیم می کنند. ^۳ ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کرنا نواخته شود بشنوید. ^۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف

بر نباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد. ^۵ زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد او شاخه‌ها را با باره‌ها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهد افکند. ^۶ و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحوش زمین و گذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید. ^۷ و در آن زمان هدیه‌ای برای یهوه صباوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون میبست است و از امتی زورآور و پامال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند به مکان اسم یهوه صباوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

۱۹

وحی درباره مصر

^۱ وحی درباره مصر: اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده، به مصر می آید و پتاهی مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گذاخته خواهد شد. ^۲ و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر با برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود. ^۳ و روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهم گردانید و ایشان از پتاه و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود. ^۴ و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زورآور بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صباوت چنین می گوید.

^۵ (و آب از دریا) نیل (کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید. ^۶ و نهرها متعفن شده، جویهای ماصور کم شده می خشکد و نی و بورپاژ مرده خواهد شد. ^۷ و مرغزاری که بر کنار نیل و بر دهنه نیل است و همه مزرعه های نیل خشک و رانده شده و نابود خواهد گردید. ^۸ و ماهی گیران ماتم می گیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند زاری می کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد. ^۹ و عاملان گنای شانه زده و بافندگان پارچه سفید نخل خواهند شد. ^{۱۰} و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد.

^{۱۱} سروران صوعن بالکل احمق می شوند و مشورت مشیران دانشمند فرعون وحشی می گردد. پس چگونه به فرعون می گوید که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم می باشم. ^{۱۲} پس حکیمان تو بکاینده تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صباوت درباره مصر چه تقدیر نموده است. ^{۱۳} سروران صوعن ابله شده و سروران نوف فریب خورده اند و آنانی که سنگ زاویه اسباط مصر هستند آن را گمراه کرده اند. ^{۱۴} و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه می روند. ^{۱۵} و مصریان را کاری نخواهد ماند که سریا دم نخل یا بویرا بکنند.

^{۱۶} در آن روز اهل مصر مثل زنان می باشند و از حرکت دست یهوه صباوت که آن را بر مصر به حرکت می آورد لرزان و هراسان خواهند شد. ^{۱۷} و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که هر که ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صباوت بر آن مقدر نموده است. ^{۱۸} در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صباوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد.

^{۱۹} در آن روز مذبحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود. ^{۲۰} و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صباوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفا کنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات دهنده و حمایت کننده ای برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رها کند. ^{۲۱} و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهد شناخت و با ذبایح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود. ^{۲۲} و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد.

۲۳ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود. ۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود. ۲۵ زیرا که یهوه صباوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

۲۰

پیام خدا بضد مصر و کوش

۱ در سالی که ترتان به اشدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اشدود جنگ کرده، آن را گرفت. ۲ در آن وقت خداوند به واسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عربان و پابرهنه راه می‌رفت. ۳ و خداوند گفت: «چنانکه بنده من اشعیا سه سال عربان و پابرهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد، ۴ بهمان طور پادشاه آشور اسیران مصر و جلاء و طنان کوش را از جوانان و پیران عربان و پابرهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد. ۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که نفر ایشان باشد مضطرب و خجل خواهند شد. ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

۲۱

وحی درباره بابل

۱ وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می‌آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می‌آید. ۲ رویای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت می‌کند و تاراج کننده تاراج می‌نماید. ای عیلام برای وای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم. ۳ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که می‌زاید مرادر گرفته است. پیچ و تاب می‌خورم که نمی‌توانم بشنوم، مدهوش می‌شوم که نمی‌توانم ببینم. ۴ دل من می‌طپید و هیبت مرا ترسانید. او شب لذت مرا بر ابرام به خوف مبدل ساخته است. ۵ سفره را می‌پاساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می‌باشند. ای سروران بر خیزید و سپهرها را روغن بمالید. ۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید. ۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را بیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.» ۸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائم در روز بر محرس ایستاده‌ام و تمامی شب بر دیده بانگه خود برقرار می‌باشم. ۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت می‌آیند و او مزید کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال‌های تراشیده خدایانش را بر زمین شکسته‌اند.» ۱۰ ای کوفته شده من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صباوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام می‌نمایم.

وحی درباره اودم

۱۱ وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من ندا می‌کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟ ای دیده بان از شب چه خبر؟» ۱۲ دیده بان می‌گوید که صبح می‌آید و شام نیز. اگر پرسیدن می‌خواهید پرسید و بازگشت نموده، بیایید.»

وحی درباره عرب

۱۳ وحی درباره عرب: ای قافله‌های ددانیان در جنگل عرب منزل کنید. ۱۴ ای ساکنان زمین تیما تشنگان را به آب استقبال کنید و فراریان را به خوراک ایشان پذیره شوید. ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فراری کنند. از شمشیر برهنه و کمان زده شده و از سختی جنگ.

۱۶ زانرو که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷ و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

۲۲

وحی درباره اورشلیم

۱ وحی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه بر بام‌هایم؟ ۲ ای که پر از شور و شتاب هستی وای شهر پرغوغا وای قریه مفتخر. کشتکات کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده‌اند. ۳ جمیع سرورانت با هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به جای دور فرار کردند. ۴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که با تلخی گریه می‌کنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قومم الحاح مکنید.

۵ زیرا خداوند یهوه صباوت روز آشفتگی و پایداری و پریشانی‌ای در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم می‌سازند و صدای استغاثه تا به کوه‌ها می‌رسد. ۶ و عیلام با افواج مردان و سواران ترکش را برداشته است و قیر سپر را مکشوف نموده است، ۷ و وادیهای بهتریئت از اربابها پر شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرایی می‌نمایند، ۸ و پوشش یهودا برداشته می‌شود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه خواهید کرد. ۹ و رخنه‌های شهر داود را که بسیاری خواهید دید و آب برکه تختانی را جمع خواهید نمود. ۱۰ و خانه‌های اورشلیم را خواهید شمرد و خانه‌ها را به جهت حصاربندی دیوارها خراب خواهید نمود. ۱۱ و در میان دو دیوار حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت اما به صنایع آن نخواهید نگریست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد. ۱۲ و در آن روز خداوند یهوه صباوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند. ۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا می‌میریم. ۱۴ و یهوه صباوت در گوش من اعلام کرده است که این نگاه شما تا بمرید هرگز کفار نخواهد شد. خداوند یهوه صباوت این را گفته است.

۱۵ خداوند یهوه صباوت چنین می‌گوید: «برو و نزد این خزانه‌داری یعنی شبنا که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو: ۱۶ تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده‌ای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند می‌کنی و مسکنی برای خویش در صخره می‌تراشی.»

۱۷ اینک ای مرد، خداوند البته تو را دور خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید. ۱۸ و البته تو را مثل گوی سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا ارباب‌های شوکت تو رسوایی خانه آفتاب خواهد شد. ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد.

۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الیاقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود. ۲۱ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کربندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودا را پدر خواهد بود. ۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد. ۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود. ۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسه‌ها تا ظروف تنگها بر او خواهد آویخت.

۲۵ و یهوه صباوت می گوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

۲۳

وحی درباره صور

۱ وحی درباره صور ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایند زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه‌ای و نه مدخلی باقی مانده. از زمین کتیم خبر به ایشان رسیده است. ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می کنند تو را پر ساخته اند آرام گیرید. ۳ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل برآبهای بسیار می بود پس او تجارت گاه امت ها شده است. ۴ ای صیدون نخل شو زیرا که دریا یعنی قلعه دریا متکلم شده، می گوید درد زه نکشیده ام و نزاییده ام و جوانان را نپورده ام و دوشیزگان را تربیت نکرده ام. ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد.

۶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید و ولوله نمایند. ۷ آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایهایش او را به جای دور برده، تا در آنجا ماوا گیرند؟ ۸ کیست که این قصد را درباره صور آن شهر تاج بخش که تجار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده اند نموده است. ۹ یهوه صباوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید.

۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست. ۱۱ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند درباره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند. ۱۲ و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده وای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود. ۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشوران را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان منجنیقهای خود را افراشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت. ۱۴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایند زیرا که قلعه شما خراب شده است.

۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود. ۱۶ ای زانیه فراموش شده بربط را گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز و سروده‌های بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی. ۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع می شود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

۲۴

خرابی زمین

۱ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می سازد. ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آقایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سود خوار، مثل سود دهنده خواهد بود. ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است. ۴ زمین ماتم می کند و پژمرده می شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می شوند. ۵ زمین زیر ساکنانش ملوث می شود زیرا که از شرایع تجاوزه نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند. ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده اند. ۷ شیره انگور ماتم می گیرد و مو کاهیده می گردد و تمامی شاددلان آه می کشند. ۸ شادمانی دفها تلف شده، آواز عشرت کنندگان

باطل و شادمانی بریطها ساکت خواهد شد. ۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگانش تلخ خواهد شد. ۱۰ قریه خرابه منهدم می شود و هر خانه بسته می گردد که کسی داخل آن نتواند شد. ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچه ها است. هرگونه شادمانی تاریک گردیده و سرور زمین رفع شده است. ۱۲ ویرانی در شهر باقی است و دروازه هایش به هلاکت خرد شده است. ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکانیدن زیتون و مانند خوشه هایی که بعد از چیدن انگور باقی می ماند.

۱۴ ایان آواز خود را بلند کرده، ترنم خواهند نمود و درباره کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد. ۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره های دریا تجید نمایند. ۱۶ از کرانه های زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال داد. اما گفتیم: وا حسرتا، وا حسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده اند. ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است. ۱۸ واقع خواهد شد که هر که از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هر که از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه های علین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می باشد. ۱۹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. ۲۰ زمین مثل مستان افغان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گاهش بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست.

۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. ۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. ۲۳ و ماه نیل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

۲۵

ستایش خدا

۱ ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح می خوانم و نام تو را حمد می گویم، زیرا کارهای عجیب کرده ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است. ۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد. ۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تجید می نمایند و قریه امت های ستم پیشه از تو خواهند رسید. ۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفخه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می بود. ۵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهد شد.

۶ و یهوه صباوت در این کوه برای همه قوم هاضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابهای کهنه مصفا. ۷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قوم ها گسترده است و ستری را که جمیع امت ها را می پوشاند تلف خواهد کرد. ۸ و موت را تا ابدالایاد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هرچهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است.

۹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.» ۱۰ زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و مواب در مکان خود پائمال خواهد شد چنانکه کاه در آب مزبله پائمال می شود. ۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شنواری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می گشاید و غرور او را با حیلۀ های دستهای پست خواهد گردانید. ۱۲ و قلعه بلند حصارهایت را خم کرده، بزی خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

۲۶

سرود پرستش

۱ در آن روز این سرود در زمین یهوداسرایده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است. ۲ دروازه‌ها را بگشاید تا امت عادل که امانت را نگاه می‌دارند داخل شوند. ۳ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت؛ زیرا که بر تو توکل دارد. ۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمائید، چونکه در پناه یهوه صخره جاودانی است. ۵ زیرا آثانی را که بر بلندبها ساکنند فرو می‌آورد. و شهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد. ۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان. ۷ طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت. ۸ پس ای خداوند در طریق داوریهی توان انتظار تو را کشیده‌ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است. ۹ شبانگاه به جان خود مشتاق توهستم. و بامدادان به روح خود در اندروم تو رامی طلبم. زیرا هنگامی که داوریهی تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت. ۱۰ هرچند بر شریر ترحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت می‌ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی‌نماید. ۱۱ ای خداوند دست تو برافراشته شده است امانی ببیند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند نجل خواهند شد. و آتش نیز دشمنان را فرو خواهد برد. ۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده‌ای. ۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تو را ذکر خواهیم کرد. ۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی. ۱۵ قوم را افزودی ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویشان را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی.

۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعاهای خفیه خواهند ریخت. ۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او را گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچنین ما نیزای خداوند در حضور تو هستیم. ۱۸ حامله شده، دردزه ما را گرفت و باد را زاییدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند.

۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسد‌های من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنید بیدار شده، ترنم نمائید! زیرا که شبم تو شبم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند. ۲۰ ای قوم من بپایید به جره‌های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویشان را اندک لحظه‌ای پنهان کنید تا غضب بگذرد. ۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید تا سزای گاهان ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود را مکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

۲۷

رهایی اسرائیل

۱ در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن ارژدها را که در دریا است خواهد کشت. ۲ در آن روز برای آن تا کستان شراب بسراید. ۳ من که یهوه هستم آن را نگاه می‌دارم و هر دقیقه آن را آبیاری می‌نمایم. شب و روز آن را نگاهبانی می‌نمایم که مبادا احدی به آن ضرر برساند. ۴ خشم ندارم. کاش که خس و خارا من به جنگ می‌آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می‌سوزانیدم. ۵ یا به قوت من متمسک می‌شد تا بامن صلح بکند و با من صلح می‌نمود. ۶ در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت.

۷ آیا او را زد بطوری که دیگران او را ززند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟^۸ چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی. با باد سخت خویش او را در روز باد شرقی زایل ساختی.^۹ بنابراین گاه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه او تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می گرداند آنگاه اشیریم و بتهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد.^{۱۰} زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان و گذاشته خواهد شد. در آنجا گوساله ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد.^{۱۱} چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لذا آفریننده ایشان برایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد.

۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل (نهر) فرات (تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمای بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد.^{۱۳} و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلم عبادت خواهند نمود.

۲۸

وای بر افرایم

۱ وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و برگل پثرمرده زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است.^۲ اینک خداوند کسی زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زورآور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت.^۳ و تاج تکبر میگساران افرایم زیر پایا پایمال خواهد شد.^۴ و گلی پثرمرده زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است مثل نور انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بینند آن را پندوفتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو می برد.

۵ و در آن روز یهوه صباوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود.^۶ و روح انصاف برای آنانی که به داوری می نشینند و قوت برای آنانی که جنگ را به دروازه ها برمی گردانند (خواهد بود).^۷ و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند و از مسکرات سرگشته گردیده اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده گردیده اند. از مسکرات سرگشته شده اند و در رویا گمراه گردیده اند و در داوری مبهوت گشته اند.^۸ زیرا که همه سفره ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است.

۹ کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته و از پستانها گرفته شده اند؟^{۱۰} زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود.

۱۱ زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود.^{۱۲} که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مسترچ سازید و آرامی همین است.» اما نخواستند که بشنوند.^{۱۳} و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسر گردند و به دام افتاده، گرفتار شوند.^{۱۴} بنابراین ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که در اورشلم اند کلام خداوند را بشنوید.^{۱۵} از آنجا که گفته اید با موت عهد بسته ایم و با هاویه همداستان شده ایم، پس چون تازیانه مهلک بگردد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها را ملجای خود نمودیم و خویشتن را زیر مکر مستور ساختیم.

۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه ای گرانها و اساس محکم پس هر که ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود.^{۱۷} و انصاف را ریسمان می گردانم و

عدالت را ترازو و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آنها ستر را خواهد برد. ۱۸ و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هابویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پائمال خواهید شد. ۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هبیت محض خواهد شد. ۲۰ زیرا که بستر کوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتن رایبوشاند. ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصم (کرد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (نمود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند. ۲۲ پس الان استهزا منماید مبادا بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقلیری را که از جانب خداوند یهوه صباپوت بر تمامی زمین می آید شنیده ام.

۲۳ گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمائید. ۲۴ آیا بزرگ، همه روز به جهت تخم باشدن شیار می کند و آیا همه وقت زمین خود را می شکافد و هموار می نماید؟ ۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشنیز را نمی باشد و زیره را نمی افشاند و گندم را درشیارها و جو را در جای معین و ذرت را درحدودش نمی گذارد؟ ۲۶ زیرا که خدایش او را به راستی می آموزد و او را تعلیم می دهد. ۲۷ چونکه گشنیز با گردون تیز کوبیده نمی شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی گردد، بلکه گشنیز به عصا و زیره به چوب تکانیده می شود. ۲۸ گندم آرد می شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی کنند و هر چند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگرداند آن را خرد نمی کند. ۲۹ این نیز از جانب یهوه صباپوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر می گردد.

۲۹

وای بر شهر داود

۱ وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زنند. ۲ و من اریئیل را به تنگی خواهم انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود. ۳ و بر توبه هر طرف اردو زده، تو را به باره‌ها محاصره خواهم نمود و منجیقها بر تو خواهم افراشت. ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمود و کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو از میان غبار زرم خواهد کرد. ۵ اما گروه دشمنان مثل گرد نرم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که می گذرد و این بگفته در لحظه‌ای واقع خواهد شد. ۶ و از جانب یهوه صباپوت با رعد و زلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد. ۷ و جمعیت تمام امت هائی که با اریئیل جنگ می کنند یعنی تمامی آنانی که بر او و بر قلعه وی مقاتله می نمایند و او را بتنگ می آورند مثل خواب و رویای شب خواهند شد. ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب می بیند که می خورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می بیند که آب می نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتی می باشد. همچنین تمامی جماعت امت هائی که با کوه صهیون جنگ می کنند خواهند شد.

۹ درنگ کنید و متحیر باشید و متع برید و کور باشید. ایشان مست می شوند لیکن نه از شراب و نوان می گردند اما نه از مسکرات. ۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا و رؤسای شما یعنی رایشان را محجوب کرده است. ۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تو مار مختوم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می داند داده، می گویند: این را بخوان و او می گوید: نمی توانم چونکه مختوم است. ۱۲ و آن طومار را به کسی که خواندن نداند داده، می گویند این را بخوان و او می گوید خواندن نمی دانم. ۱۳ و خداوند می گوید: «چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تحقیر می نمایند اما دل خود را از من دور کرده اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته اند، ۱۴ بنابراین

اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آورد و حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.»

۱۵ وای بر آنانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می کنند و اعمال ایشان در تاریکی می باشد و می گویند: « کیست که ما را ببیند و کیست که ما را بشناسد؟ » ۱۶ ای زیر و زیر کنندگان هر چیز! آیا کوزه گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع دربار صانع خود گوید مران ساخته است و یا تصویر دربار مصورش گوید که فهم ندارد؟ ۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟ ۱۸ و در آن روز کران کلام گلاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید. ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجد خواهند نمود. ۲۰ زیرا که ستمگران نابود و استهزا کنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید. ۲۱ که انسان را به سختی مجرم می سازند و برای کسی که در محکمه حکم می کند دام می گسترانند و عادل را به بطلت منحرف می سازند. ۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیه داده است دربار خاندان یعقوب چنین می گوید که از این به بعد یعقوب نجل نخواهد شد و رنگ چهره اش دیگر نخواهد پرید. ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می باشند در میان خویش بیند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند ترسید. ۲۴ و آنانی که روح گمراهی دارند فهم خواهند شد و متمدن را تعلیم را خواهند آموخت.

۳۰.

وای بر پسران فتنه انگیز

۱ خداوند می گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می کنند لیکن نه از من و عهد می بندند لیکن نه از روح من، تا گاه را برگاه مزید نمایند. ۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت می کنند اما از دهان من سوال نمی نمایند و به قوت فرعون پناه می گیرند و به سایه مصر اعتماد دارند. ۳ لهذا قوت فرعون نجات و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود. ۴ زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلیچیان وی به حانیس رسیده اند. ۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند نجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه نجات و رسوایی نیز برای ایشان خواهد بود.

۶ وحی دربار بهیموت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده و اسد وافعی و مار آتشین پرند می آید. توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می برند. ۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بی فایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم. ۸ الان بیا و این رادر نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابد الیابد بماند. ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگویی باشند. پسرانی که نمی خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند. ۱۰ که به راثیان می گویند: رویت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوت نمایند بلکه سخنان شیرین به ما گویند و به مکیاید نبوت کنید. ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایند و قدوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید. ۱۲ بنابراین قدوس اسرائیل چنین می گوید: « چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، ۱۳ از این جهت این گاه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه ای بغته پدید آید خواهد بود. ۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه گر خواهد بود که بی محابا خرد می شود بطوری که از پاره هایش پاره ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.»

۱۵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین می گوید: « به انابت و آرامی نجات می یابید و قوت شما از راحت و اعتماد می بود، اما نخواستید. ۱۶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فراری کنیم، لذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیز

روسوار می‌شویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد. ۱۷ هزار نفر از نهب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نهب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید» ۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رفت نماید و از این سبب برمی‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه بپوه خدای انصاف است. خوشبحال همگانی که منتظر وی باشند.

۱۹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریاد بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تورا اجابت خواهد نمود. ۲۰ و هر چند خداوند شما را نان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معلمات باردیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمان معلمان تو را خواهد دید. ۲۱ و گوشایب سخنی را از عقب تو خواهد شنید که می‌گوید: راه این است، در آن سلوک بماند که به طرف راست یا چپ می‌گردد. ۲۲ و پوشش بتهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام تراشیده طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو.

۲۳ و باران تخت را که زمین خویش را به آن زرع می‌کنی و نان محصول زمین را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید. ۲۴ و گاو و الاغانی که زمین را شیار می‌نمایند، آذوقه نمک دار را که با غربال و اوچوم پاک شده است خواهند خورد. ۲۵ و در روز کشتار عظیم که بر جها در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد. ۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراح ایشان را شفا دهد روشنائی ماه مثل روشنائی آفتاب و روشنائی آفتاب هفت چندان مثل روشنائی هفت روز خواهد بود.

۲۷ اینک اسم خداوند از جای دور می‌آید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لبایش پراز خشم و زبانش مثل آتش سوزان است. ۲۸ و نفخه او مثل نهر سرشار تا به گردن می‌رسد تا آنکه امت‌ها را به غربال مصیبت ببیزد و دهنه ضلالت را بر چانه قوم‌ها بگذارد. ۲۹ و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آثانی که روانه می‌شوند تا به آوازی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل پیایند. ۳۰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنواید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت. ۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد. ۳۲ و هر ضرب عصای قضا که خداوند به وی خواهد آورد با دف و بریط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود. ۳۳ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده‌اش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

۳۱

وای بر متکبران مصر

۱ وای بر آثانی که به جهت اعانت به مصر فرود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و بر ابراهه‌ها زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیار قوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب ننمایند. ۲ و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد خاندان شیران و اعانت بدکاران خواهد برخاست. ۳ اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می‌کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد.

۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیر ژبان بر شکار خود غرش می‌نماید هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و از صدای ایشان ترسیده از غوغای ایشان سر فرو نمی‌آورد همچنان بپوه صباوت نزول می‌فرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید. ۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان بپوه صباوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن درگذشته، خلاصی خواهد داد.

۶ ای بنی اسرائیل بسوی آن کس که بر وی پنبه‌ای عصیان ورزیده‌اید بازگشت نمایید. ۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان پتای نقره و پتای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهند نمود. ۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و اواز شمشیر خواهد گریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد. ۹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از علم مبهوت خواهند گردید. پیه که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلیم است این را می گوید.

۳۲

پادشاه عادل

۱ اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد. ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانند جویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود. ۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصفا خواهد کرد. ۴ و دل شنایندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت. ۵ و مرد لثیم بار دیگر کرم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید. ۶ زیرا مرد لثیم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوند به ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید. ۷ آلات مرد لثیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می گویند. ۸ اما مرد کرم تدبیرهای کرمبانه می نماید و به کرم پایدار خواهد شد.

دختران ایمن اورشلیم

۹ ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید وای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید. ۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانرو که چیدن انگور قطع می شود و جمع کردن میوه ها نخواهد بود. ۱۱ ای زنان مطمئن بلرزید وای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و پلاس بر میان خود ببندید. ۱۲ برای مزرعه های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند زد. ۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد رویید بلکه بر همه خانه های شادمانی در شهر مفتخر. ۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل و دیده بانگاه به بیشه ای سیاح و محل تفرج خران وحشی و مرتع گله ها تا به ابد مبدل خواهد شد. ۱۵ تا زمانی که روح از اعلی علین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود. ۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. ۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابد الابد. ۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مساکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد. ۱۹ و حین فرود آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به درکه اسفل خواهد افتاد. ۲۰ خوشبحال شما که بر همه آنها تخم می کارید و پایهای گاو و الاغ را رها می سازید.

۳۳

تنگی و اعانت

۱ وای بر توای غارتگر که غارت نشدی وای خیانت کاری که با تو خیانت نورزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید. ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو.

۳ از آواز غوغا، قوم ها گریختند و چون خویشتن را برافرازی امت ها را کشته خواهند شد. ۴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می نمایند و بر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می جهند.

۵ خداوند متعال می باشد زانرو که دراعلی علین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت ملو خواهد ساخت. ۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینة او خواهد بود. ۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می کنند و رسولان سلامتی زارزار گریه می نمایند. ۸ شاهراهها ویران می شود و راه گذریان تلف می گردند. عهدرا شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است. ۹ زمین ماتم کان کاهیده شده است و لبنان نخل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل پیابان شده و باشان و کرمل بر گهای خود را ریخته اند.

۱۰ خداوند می گوید که الان بری خیزم و حال خود را بری افزام و اکنون متعال خواهم گردید. ۱۱ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زاید. و نفس شما آتشی است که شما را خواهد سوزانید. ۱۲ و قوم ها مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد.

۱۳ ای شما که دور هستید آنچه را که کرده ام بشنوید وای شما که نزدیک می باشید جبروت مرا بدانید. ۱۴ گاه کارانی که در صهیون اند می ترسند و لرزه منافقان را فرو گرفته است، و می گویند: (کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟) ۱۵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بپشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدیها برهم کند، ۱۶ او در مکان های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صحره ها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او امین خواهد بود.

۱۷ چشمانت پادشاه را در زیباییش خواهد دید و زمین بی پایان را خواهد نگریست. ۱۸ دل تو متذکر آن خوف خواهد شد (و خواهی گفت: (بجا است نویسنده و بجا است وزن کننده) خراج) و بجا است شمارنده برجها. ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم دشوار لغت را که نمی توانی شنید و الکن زبان را که نمی توانی فهمید بار دیگر نخواهی دید. ۲۰ صهیون شهر جشن مقدس ما را ملاحظه نما. و چشمانت اورشليم مسکن سلامتی را خواهد دید یعنی خیمه های را که منتقل نشود و میخهایش کنده نگردد و هیچکدام از طنابهایش گسیخته نشود. ۲۱ بلکه در آنجا خداوند ذوالجلال برای ما مکان جویهای آب و نهرهای وسیع خواهد بود که در آن هیچ کشتی یا پاروهای داخل نخواهد شد و سفینه بزرگ از آن عبور نخواهد کرد. ۲۲ زیرا خداوند داور ما است. خداوند شریعت دهنده ما است. خداوند پادشاه ما است پس ما را نجات خواهد داد. ۲۳ ریسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود را نتوانست محکم نگاه دارد و بادیان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند. ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گاه قومی که در آن ساکن باشند آمرزیده خواهد شد.

۳۴

داوری امت ها

۱ ای امت ها نزدیک آید تا بشنوید! وای قوم ها اصغا نمایید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هر چه از آن صادر باشد. ۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امت ها و خشم وی بر جمیع لشکرای ایشان است پس ایشان را به هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است. ۳ و کشتگان ایشان دور افکنده می شوند و عفونت لاشهای ایشان بری آید. و از خون ایشان کوهها گداخته می گردد. ۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهند گشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر. ۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر اودم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل می شود. ۶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فربه گردیده است یعنی از خون بره ها و بزها و از پیه گرده

قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین اودوم. ^۷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد و گوساله‌ها با گاوان نز. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فربه خواهد شد.

^۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود. ^۹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت. ^{۱۰} شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسلا بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابدالایاد در آن گذر نکند. ^{۱۱} بلکه مرغ سقا و خارپشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید. ^{۱۲} و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد. ^{۱۳} و در قصرهایش خارها خواهد رویید و در قلعه هایش خسک و شتر خار و مسکن گرگ و خانه شتر مرغ خواهد شد. ^{۱۴} و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و غول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گزیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت. ^{۱۵} در آنجا تیرمار آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها با یکدیگر جمع خواهند شد. ^{۱۶} از کتاب خداوند تفتیش نموده، مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است. ^{۱۷} و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالایاد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعد نسل در آن سکونت خواهند داشت.

۳۵

شادی فدیه شدگان

^۱ بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت. ^۲ شکوفه بسیار نموده، با شادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود. ^۳ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. ^۴ به دلهای خائف بگویید: قوی شوید و مترسید اینک خدای شما بانتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما رانجات خواهد داد.

^۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید. ^۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آنها در بیابان و نهرها در صحرا خواهد جوشید. ^۷ و سراب به برکه و مکان های خشک به چشمه های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغال می‌خوابد علف و بوریا و نی خواهد بود. ^۸ و در آنجا شاهراهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هر که در آن راه سالک شود اگر چه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید. ^۹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده ای بر آن بر نخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت. ^{۱۰} و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۳۶

تهدید سنحاریب

^۱ و در سال چهاردهم حزقیا پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ^۲ و پادشاه آشور ربشاقی را ازلاکیش به اورشلیم نزد حزقیا پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر ایستاد. ^۳ و الیاقیم بن حلقیا که ناظرخانه بود و شبناى کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند. ^۴ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیا بگویید سلطان

عظیم پادشاه آشور چنین می گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می نماید چیست؟^۵ می گویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده ای که به من عاصی شده ای؟^۶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکل می نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرو رفته، آن را مجروح می سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل نمایند.^۷ و اگر مرا گوئی که برهوه خدای خود توکل داریم آیا او آن نیست که حرقیا مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایید؟^۸ پس حال با آقام پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می دهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت.^۹ پس چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقام را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابه ها و سواران توکل داری؟^{۱۰} و آیا من الان بی اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.»

^{۱۱} آنگاه الیقیم و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تمنا اینکه با بندگانت به زبان آرامی گفتگو نمایی زیرا آن را می فهمیم و با ما به زبان یهود درگوش مردمی که بر حصارند گفتگو منماید.»^{۱۲} ربشاقی گفت: «آیا آقام مرا نزد آقایت و توفرساده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصار نشسته اند نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخورند و بول خود را بنوشند.»^{۱۳} پس ربشاقی بایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زده، گفت: «سخنان سلطان عظیم پادشاه آشور را بشنوید.^{۱۴} پادشاه چنین می گوید: حرقیا شما را فریب ندهد زیرا که شما را نمی تواند رها کند.^{۱۵} و حرقیا شما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه البته ما را خواهد رها کند و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم خواهد شد.^{۱۶} به حرقیا گوش دهید زیرا که پادشاه آشور چنین می گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هر کس از مو خود و هر کس از انجیر خود بخورد و هر کس از آب چشمه خود بنوشد.^{۱۷} تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم یعنی به زمین غله و شیره و زمین نان و تاکستانها.^{۱۸} مبدا حرقیا شما را فریب دهد و گوید یهوه ما را خواهد رها کند. آیا هیچکدام از خدایان امت ها زمین خود را از دست پادشاه آشور رها کرده است؟^{۱۹} خدایان حات وارفاد بکایند و خدایان سفروایم بکا و آیا سامره را از دست من رها کرده اند؟^{۲۰} از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده اند تا یهوه اورشلیم را از دست من نجات دهد؟^{۲۱} اما ایشان سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده و گفته بود که او را جواب ندهید.^{۲۲} پس الیقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنا ی کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حرقیا آمدند و سخنان ربشاقی را به او باز گفتند.

۳۷

پیشگویی نجات اورشلیم

^۱ و واقع شد که چون حرقیا پادشاه این راشنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد.^۲ و الیقیم ناظر خانه و شبنا ی کاتب و مشاخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاد.^۳ و به وی گفتند: «حرقیا چنین می گوید که امروز روز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بقم رحم رسیده اند و قوت زاییدن نیست.^۴ شاید یهوه خدایت سخنان ربشاقی را که آقایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است توبیخ نماید. پس برای بقیه ای که یافت می شوند تضرع نما.»

^۵ و بندگان حرقیا پادشاه نزد اشعیا آمدند.^۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید که یهوه چنین می فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اند مترس.^۷ همانا روحی بر او می فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.»

^۸ پس رشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبه جنگ می کرد زیرا شنیده بود که ازلا کیش کوچ کرده است. ^۹ و او درباره ترهاقه پادشاه کوش خبری شنید که به جهت مقاتله با تو بیرون آمده است. پس چون این را شنید (باز) ایلچیان نزد حزقیا فرستاده، گفت: ^{۱۰} «به حزقیا پادشاه یهوذا چنین گوید: خدای تو که به او توکل می نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ^{۱۱} اینک تو شنیده ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته اند و آیاتو رهایی خواهی یافت؟ ^{۱۲} و آیا خدایان امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلساری باشند ایشان را نجات دادند. ^{۱۳} پادشاه حماه کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟»

دعای حزقیا

^{۱۴} و حزقیا مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیا به خانه خداوند درآمد، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ^{۱۵} و حزقیا نزد خداوند دعا کرده، گفت: ^{۱۶} «ای یهوه صباوت خدای اسرائیل که بر کرویای جلوس می نمایی! تویی که پنهانی بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده ای. ^{۱۷} ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، بشنوای خداوند چشمان خود را گشوده، بین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما! ^{۱۸} ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده. ^{۱۹} و خدایان ایشان را به آتش انداخته اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباہ ساختند. ^{۲۰} پس حالای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.»

^{۲۱} پس اشعیا ابن آموص نزد حزقیا فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه درباره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعا نمودی، ^{۲۲} کلامی که خداوند در باره اش گفته این است: آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استیزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ^{۲۳} کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته ای و کیست که بروی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ^{۲۴} به واسطه بندگانت خداوند را اهانت کرده، گفته ای به کثرت ارا به های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده ام. ^{۲۵} و من حفزه زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد.

^{۲۶} «ایا نشنیده ای که من این را از زمان سلف کرده ام و از ایام قدیم صورت داده ام و الان آن را به وقوع آورده ام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده های ویران مبدل سازی. ^{۲۷} از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و نجل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمورکدنش گردیدند. ^{۲۸} اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می دانم. ^{۲۹} چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لبایت گذاشته، تو را به راهی که آمده ای برخواهم گردانید. ^{۳۰} و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود روخواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و در سال سوم بکارید و بدروید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ^{۳۱} و بقیه ای که از خاندان یهوذا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد. ^{۳۲} زیرا که بقیه ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد. ^{۳۳} بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین می گوید که به این شهر داخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق در پیش او بر نخواهد افراشت.

۳۴ به راهی که آمده است به همان برخاوه‌د گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید.
 ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به‌خاطر خود و به‌خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.»

۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد وهشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را زد و بامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنهالشیای مرده بودند. ۳۷ و سنجاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد. ۳۸ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسرک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمیر زدند و ایشان به زمین اراراط فرار کردند و پسرش آسرحدون به‌جایش سلطنت نمود.

۳۸

بیماری حزقیا

۱ در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را بین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه حزقیا روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود، ۳ و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده‌ام.» پس حزقیا زارزار بگریست. ۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت: ۵ «برو و به حزقیا بگو یهوه خدای پدرت داود چنین می‌گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهات را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم. ۶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود. ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است: ۸ اینک سایه درجاتی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی‌گردانم.» پس آفتاب از درجاتی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت.

۹ مکتوب حزقیا پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت: ۱۰ من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می‌روم و از بقیه سالهای خود محروم می‌شوم. ۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی‌نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید. ۱۲ خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را پیچیدم. او مرا از نور خواهد برید. روز و شب مرا تمام خواهی کرد. ۱۳ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچنین تمامی استخوانهایم را می‌شکند. روز و شب مرا تمام خواهی کرد. ۱۴ مثل پرستوک که جیک جیک می‌کند صدایم نمی‌آید. و مانند فاخته ناله می‌کنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف می‌شود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش.»

۱۵ «چه بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت. ۱۶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست می‌کنند و به اینها و بس حیات روح من می‌باشد. پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار. ۱۷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی نگاهانم را به پشت سر خود انداختی. ۱۸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی‌گوید و موت تو را تسبیح نمی‌خواند. و آنانی که به حفره فرو می‌روند به امانت تو امیدوار می‌باشند. ۱۹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می‌گویند، چنانکه من امروز می‌گویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد. ۲۰ خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهم سرایید.»

۲۱ و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیرد و آن را بر دمل بنهد که شفا خواهد یافت. ۲۲ و حزقیا گفته بود علامتی که به خانه خداوند برخواهم آمد چیست؟

۳۹

فرستادگان بابل

۱ در آن زمان مردوک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکتوبی و هدیه‌ای نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که بچار شده وصحت یافته است. ۲ و حزقیای از ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می‌شد به ایشان نشان داد و در خانه‌اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیای آن را به ایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیا بنی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیای گفت: «از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.» ۴ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیای گفت: «هرچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندادم.»

۵ پس اشعیا به حزقیای گفت: «کلام یهوه صباوت را بشنو: ۶ اینک روزهای آید که هرچه در خانه تو است و آنچه پدران تو تا امروز ذخیره کرده‌اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می‌گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ و بعضی از پسران تو را که از تو پدید آیند و ایشان را تولید ثمنی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه‌سرا خواهند شد.» ۸ حزقیای به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

۴۰

تسلی برای قوم خدا

۱ تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می‌گوید: ۲ سخنان دلاویزه اورشلیم گوید و او را ندا کنید که اجتهد او تمام شده و گاه وی آرمزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گاهانش دو چندان یافته است. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان، راه خداوند را می‌سازید و طریقی برای خدای ما در صحراست نماید. ۴ هر دره‌ای برافراشته و هر کوه و تلی پست خواهد شد. و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که دهان خداوند این را گفته است. ۶ هائقی می‌گوید: «ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گناه است و همگی زیبایی‌اش مثل گل صحرا. ۷ گناه خشک و گلش پژمرده می‌شود زیرا نفخه خداوند بر آن دمیده می‌شود. البته مردمان گناه هستند. ۸ گناه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابد الابد استوار خواهد ماند.» ۹ ای صهیون که بشارت می‌دهی به کوه بلند برآی! وای اورشلیم که بشارت می‌دهی آواز تو را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» ۱۰ اینک خداوند یهوه با قوت می‌آید و بازوی وی برایش حکمرانی می‌نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می‌آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود بره‌ها را جمع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملائمت رهبری خواهد کرد. ۱۲ کیست که آنها را به کف دست خود پیوده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجانیده و کوهها را به قیان و تلها را به ترازو وزن نموده است؟

۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیروا بوده او را تعلیم داده باشد. ۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریق راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟ ۱۵ اینک امت‌ها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می‌شوند. اینک جزیره‌ها را مثل گرد برمی‌دارد. ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی‌کند. ۱۷ تمامی امت‌ها بنظروی هیچند و از عدم و بطلان نزد وی کمری نمایند. ۱۸ پس خدا را به که تشبیه می‌کنید و کدام شبه را با او برابر می‌توانید کرد؟ ۱۹ صنعتگر تو را می‌ریزد و زرگر آن را به طلا می‌پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش می‌ریزد.

۲۰ کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که نمی پوسد اختیار می کند و صنعتگر ماهری را می طلبد تا بقی را که متحرک نشود برای او بسازد.

۲۱ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید؟ ۲۲ او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می باشند. اوست که آسمانها را مثل پرده می گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می کند. ۲۳ که امیران را لاشی می گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می سازد. ۲۴ هنوز غرس شده و کاشته نگردیده اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است، که فقط بر آنها می دمدم و پژمرده می شوند و گرد باد آنها را مثل گاه می رباید.

۲۵ پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید: ۲۶ چشمان خود را به علین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم خواهد شد. ۲۷ ای یعقوب چرا فکر می کنی وای اسرائیل چرا می گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» ۲۸ آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سمردی یهوه آفریننده اقصای زمین درمانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ۲۹ ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. ۳۰ حتی جوانان هم درمانده و خسته می گردند و شیاعان بکلی می افتند. ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

۴۱

مددکار اسرائیل

۱ ای جزیره ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله ها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیایم. ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می خواند؟ امت ها را به وی تسلیم می کند و او را بر پادشاهان مسلط می گرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می گردد به کان وی تسلیم خواهد نمود. ۳ ایشان را تعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود زفته بود به سلامتی خواهد گذشت. ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که یهوه و اول و با آخرین می باشم من هستم. ۵ جزیره ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جست، آمدند. ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: قوی دل باش. ۷ نجار زرگر را و آنکه با چکش صیقل می کند سندان زنده را تقویت می نماید و در باره لحیم می گوید: که خوب است و آن را به میخها محکم می سازد تا متحرک نشود.

۸ اما تو ای اسرائیل بنده من وای یعقوب که تورا برگزیده ام وای ذریت دوست من ابراهیم! ۹ که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه هایش خوانده ام و به تو گفته ام تو بنده من هستی، تو را برگزیدم و ترک ننوادم. ۱۰ مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد. ۱۱ اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند نخل و رسو خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید. ۱۲ آنانی که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد. ۱۳ زیرا من که یهوه خدای تو هستم دست راست تو را گرفته، به تو می گویم: مترس زیرا من تو را نصرت خواهم داد. ۱۴ ای کرم یعقوب و شرذمه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد می گوید: من تو را نصرت خواهم داد. ۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دندان دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود

و تله‌ها را مثل کاه خواهی ساخت. ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تراز خداوندشادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل خفر خواهی نمود. ۱۷ فقیران و مسکینان آب را می‌جویند و نمی‌یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود. من که یهوه هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد. ۱۸ بر تله‌های خشک نهرها و در میان وادی‌چشمه‌ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه‌های آب مبدل خواهم ساخت. ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم نمود. ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است. ۲۱ خداوند می‌گوید: دعوی خود را پیش آورید و پادشاه یعقوب می‌گوید: براهین قوی خویش را عرضه دارید. ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید. ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانم که شما خدایانید. باری نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نمایم. ۲۴ اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است و هر که شما را اختیار کند رجس است.

۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه‌گری که گل را پایمال می‌کند. ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانم و از قبل تابگویم که او راست است. البته خبر دهنده‌ای نیست و اعلام کننده‌ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود. ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها) خواهد رسید (و به اورشلیم بشارت دهنده‌ای بخشیدم. ۲۸ و نگرستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده‌ای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب نتواند داد. ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بهتای ریخته شده ایشان باد و بطلات است.

۴۲

بنده خداوند

۱ اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنوداست، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را در کوچه‌ها نخواهد شنواید. ۳ بی‌خرد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. ۵ خدا یهوه که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آتانی که در آن سالکند می‌دهد چنین می‌گوید: «من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بهتای تراشیده نخواهم داد. ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم.»

سرود ستایش

۱۰ ای شما که به دریا فرو می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه‌های که اهل قیدار در آنها ساکن باشند

آواز خود را بلند نماید و ساکنان سالع ترنم نموده، از قله کوهها نعره زند! ^{۱۲} برای خداوند جلال را توصیف نماید و تسبیح او را در جزیره هابخوانند! ^{۱۳} خداوند مثل جبار بیرون می آید و مانند مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ^{۱۴} از زمان قدیم خاموش و ساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که می زاید نعره خواهد زد و دم زده آه خواهد کشید. ^{۱۵} کوهها و تلهها را خراب کرده، تمامی گياه آنها را خشک خواهد ساخت و نهرها را جزایر خواهد گردانید و برکهها را خشک خواهد ساخت. ^{۱۶} و کوران را به راهی که ندانسته اند رهبری نموده، ایشان را به طریق هایی که عارف نیستند هدایت خواهد نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهد ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ^{۱۷} آنانی که بر تپای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می گویند که خدایان ما شما را به عقب برگردانیده، بسیار نجل خواهند شد.

کوری و کری اسرائیل

^{۱۸} ای کران بشنوید وای کوران نظر کنید تابیینید. ^{۱۹} کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می فرستم؟

^{۲۰} چیزهای بسیاری بی بینی اما نگاه نمی داری. گوشها را می گشاید لیکن خود نمی شنود. ^{۲۱} خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ^{۲۲} لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده اند و جمیع ایشان در حفره ها صید شده و در زندانها غنمی گردیده اند. ایشان غارت شده و رهندهای نیست. تاراج گشته و کسی نمی گوید که باز ده. ^{۲۳} کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود. ^{۲۴} کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او نگاه ورزیدیم چونکه ایشان به راههای او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت ننمودند. ^{۲۵} بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را بر ایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشغول ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر ننمودند.

۴۳

خداوند، نجات دهنده اسرائیل

^۱ و الان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین می گوید: «مترس زیرا که من تو را فدیة دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی. ^۲ چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نهرا (عبورنمایی) تو را فرو نخواهند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله اش تو را نخواهد سوزانید. ^۳ زیرا من یهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات دهنده تو هستم. مصر را فدیة تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم. ^۴ چونکه در نظر من گرانها و مکرم بودی و من تو را دوست می داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود. ^۵ مترس زیرا که من با تو هستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود. ^۶ به شمال خواهم گفت که "بده" و به جنوب که "مانعت مکن". پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانهای زمین بیاور. ^۷ یعنی هر که را به اسم من نامیده شود و او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم. ^۸ قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند بیرون آور. ^۹ جمیع امتها با هم جمع شوند و قبیلهها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و امور اولین را به ما اعلام نماید. شهود خود را بیاورند تا تصدیق شوند یا استماع نموده، اقرار بکنند که این راست است. ^{۱۰} یهوه می گوید که «شما و بنده من که او را برگزیده ام شهود من می باشید. تا دانسته، به من ایمان آورید و بفهمید که من او هستم و پیش از من خدایی مصور نشده و بعد از من هم نخواهد شد. ^{۱۱} من، من یهوه هستم و غیر از من نجات دهندهای نیست. ^{۱۲} من اخبار نموده و نجات داده ام

و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است. خداوند می گوید که شما شهود من هستید و من خدا هستم. ۱۳ و از امروز نیز من او می باشم و کسی که از دست من تواند رهانید نیست. من عمل خواهم نمود و کیست که آن را رد نماید؟»

۱۴ خداوند که ولی شما و قدوس اسرائیل است چنین می گوید: «بخاطر شما به بابل فرستادم و همه ایشان را مثل فراریان فرود خواهم آورد و کلدانیان را نیز در کشتیهای وجد ایشان. ۱۵ من خداوند قدوس شما هستم. آفریننده اسرائیل و پادشاه شما.»

۱۶ خداوند که راهی در دریا و طریق در آبهای عظم می سازد چنین می گوید: ۱۷ «آنکه ارا به ها و اسبها و لشکر و قوت آن را بیرون می آورد، ایشان با هم خواهند خوابید و نخواهند برخاست و منطفی شده، مثل فتیله خاموش خواهند شد. ۱۸ چیزهای اولین را بیاد نیاورید و در امور قدیم تفکر ننمایید. ۱۹ اینک من چیزنوی بوجود می آورم و آن الان بظهور می آید. آیا آن را نخواهید دانست؟ بدرستی که راهی در بیابان و نهرها در هامون قرار خواهم داد. ۲۰ حیوانات صحرا گرگان و شترمرغها مرا تجید خواهند نمود چونکه آب در بیابان و نهرها در صحرا بوجود می آورم تا قوم خود و برگزیدگان خویش را سیراب نمایم. ۲۱ این قوم را برای خود ایجاد کردم تا تسبیح مرا بخوانند. ۲۲ اما توای یعقوب مرا نخواندی و توای اسرائیل از من به تنگ آمدی! ۲۳ گوسفندان قربانی های سوختنی خود را برای من نیاوردی و به ذبایخ خود مرا تکریم نمودی؛ به هدایا بنگی بر تو نهادم و به بخور تو را به تنگ نیاوردم. ۲۴ فی معطر را به جهت من به نقره نخریدی و به پیه ذبایخ خویش مرا سیر نساختی. بلکه به گاهان خود بر من بنگی نهادی و به خطایای خویش مرا به تنگ آوردی. ۲۵ من هشتم من که بخاطر خود خطایای تو را محو ساختم و گاهان تو را بیاد نخواهم آورد. ۲۶ مرا یاد بده تا با هم محاکمه نمایم. حجت خود را بیاور تا تصدیق شوی. ۲۷ اجداد اولین تو گناه ورزیدند و واسطه های تو به من عاصی شدند. ۲۸ بنابراین من سروران قدس را بی احترام خواهم ساخت و یعقوب را به لعنت و اسرائیل را به دشنام تسلیم نمودم.

۴۴

اسرائیل، برگزیده خدا

۱ اما الانای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیده ام! ۲ خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم بپرست و معاون تو می باشد چنین می گوید: ای بنده من یعقوب مترس! وای پشرون که تو را برگزیده ام! ۳ اینک بر زمین (نشئه آب خواهم ریخت و نهرها بر خشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو. ۴ و ایشان در میان سبزه ها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهند رویید. ۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هشتم و دیگری خویشتر را به نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتر را به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت.

بطلات بتها

۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یوه صبا یوت که ولی ایشان است چنین می گوید: من اول هشتم و من آخر هشتم و غیر از من خدایی نیست. ۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمودم. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان نمایند. ۸ ترسان و هراسان مباشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام ننمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صفه های نیست و احدی را نمی شناسم. ۹ آنانی که بتهای تراشیده می سازند جمیع باطلند و چیزهایی که ایشان می پسندند فایده ای ندارد و شهود ایشان نمی بینند و نمی دانند تا نخالت بکشند. ۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی

ریخته باشد که نفعی ندارد؟^{۱۱} اینک جمیع یاران او نخل خواهند شد و صنعتگران از انسان می‌باشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و نخل گردند.

^{۱۲} آهن را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال کار می‌کند و با چکش صورت می‌دهد و با قوت بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه شده، بی‌قوت می‌گردد و آب نوشیده، ضعف بهم می‌رساند. ^{۱۳} چوب را می‌تراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن را نشان می‌کند و با رنده آن راصاف می‌سازد و با پرگار نشان می‌کند پس آن را به شبیه انسان و به جمال آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. ^{۱۴} سروهای آزاد برای خود قطع می‌کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار می‌کند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نم می‌دهد. ^{۱۵} پس برای شخص به جهت سوخت بکاری آید و از آن گرفته، خود را گرم می‌کند و آن را فروخته نان می‌پزد و خدایی ساخته، آن را می‌پرستد و از آن بقی ساخته، پیش آن سجده می‌کند. ^{۱۶} بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند و بر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده، سیر می‌شود و گرم شده، می‌گوید: وه گرم شده، آتش را دیدم. ^{۱۷} و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد آن دعا نموده، می‌گوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی. ^{۱۸} ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا که چشمان ایشان راسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل ننمایند. ^{۱۹} و تفکر ننموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بقی بسازیم و به تنه درخت سجده نمایم؟ ^{۲۰} خاکستر را خوراک خود می‌سازد و دل فریب خورده او را گمراه می‌کند که جان خود را تواند رهانید و فکر نمی‌نماید که آبادر دست راست من دروغ نیست.

^{۲۱} «ای یعقوب وای اسرائیل اینها را بیاد آور چونکه تو بنده من هستی. تو را سرشتم ای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد. ^{۲۲} تقصیرهای تو را مثل ایر غلیظ و گلاهاوت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نما زیرا تو را فدیة کرده‌ام. ^{۲۳} ای آسمانها ترنم نمائید زیرا که خداوند این را کرده است! وای اسفلهای زمین! فریاد برآورید وای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیة کرده است و خویشش را در اسرائیل تجیید خواهد نمود.»

^{۲۴} خداوند که ولی تو است و تو را از رحم سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم. آسمانها را به تنهایی گسترانیدم و زمین را پهن کردم و با من که بود. ^{۲۵} آنکه آیات کاذبان را باطل می‌سازد و جادوگران را احق می‌گرداند. و حکیمان را بعقب برمی‌گرداند و علم ایشان را به جهالت تبدیل می‌کند. ^{۲۶} که سخنان بندگان خود را برقرار می‌دارد و مشورت رسولان خویش را به انجام می‌رساند، که درباره اورشلیم می‌گوید معمور خواهد شد و درباره شهرهای یهودا که بنا خواهد شد و خرابی‌های آن را برپا خواهد داشت. ^{۲۷} آنکه به لجه می‌گوید که خشک شو و نهرهای را خشک خواهد ساخت. ^{۲۸} و درباره کورش می‌گوید که او شبان من است و تمامی مسرت مرا به اتمام خواهد رسانید و درباره اورشلیم می‌گوید بنا خواهد شد و درباره هیکل که بنیاد تو نهاده خواهد گشت.»

۴۵

^۱ خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید ^۲ که «من پیش روی تو خواهم خرامید و جایهای ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ^۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم. ^۴ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش

اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم.^۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.^۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی.^۷ پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم.^۸ ای آسمانها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافد تا نجات و عدالت نمود کنند و آنها را با هم برویاند زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام.^۹ وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخاصمه نماید. آیا کوزه به کوزه گری بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که اودست ندارد؟^{۱۰} وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زایدی.^{۱۱} خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن می باشد چنین می گوید: درباره امور آینده از من سوال ننماید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض ننمایید.^{۱۲} من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم.^{۱۳} من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباوت این را می گوید.»

^{۱۴} خداوند چنین می گوید: «حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قد می باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.»^{۱۵} ای خدای اسرائیل و نجات دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان می کنی.^{۱۶} جمیع ایشان نخل و رسو خواهند شد و آنانی که بتها می سازند با هم به رسوایی خواهند رفت.^{۱۷} اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابد اباد نخل و رسو نخواهند گردید.^{۱۸} زیرا یهوه آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می گوید: «من یهوه هستم و دیگری نیست.^{۱۹} در خفا و در جایی از زمین تاریک تکلم ننمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من یهوه به عدالت سخن می گویم و چیزهای راست را اعلان می نمایم.^{۲۰} ای رهانشدگان از امتها جمع شده، بیاید و با هم نزدیک شوید. آنانی که چوب بتهای خود را برمی دارند و نزد خدایی که نتواند رها نید دعا می نمایند معرفت ندارند.^{۲۱} پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آورید تا با یکدیگر مشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که یهوه هستم و غیر از من خدایی دیگر نیست؟ خدای عادل و نجات دهنده و سوای من نیست.^{۲۲} ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایند و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست.^{۲۳} به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد.^{۲۴} و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند می باشد» و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او دشمنان کنده نخل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، نقر خواهند کرد.

خدایان بابل

^۱ بیل خم شده و نبو منحنی گردیده بتهای آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شده. آنهایی که شما برمی داشتید حمل گشته و بار حیوانات ضعیف شده است.^۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی توانند رها نید بلکه خود آنها به اسیری می روند.^۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن برمن حمل شده و از رحم برداشته من بوده اید!^۴ و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم

و من برخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رها کنید. ^۵ مرا با که شبیه و مساوی می سازید و مرا با که مقابل می نمایند تا مشابه شویم؟ ^۶ آنانی که طلا را از کیسه می ریزند و نقره را به میزان می سنجند، زرگری را اجیر می کنند تا خدایی از آن بسازد پس سجده کرده، عبادت نیز می نمایند. ^۷ آن را بردوش برداشته، می برند و به جایش می گذارند و او می ایستد و از جای خود حرکت نمی تواند کرد. نزد او استغاثه هم می نمایند اما جواب نمی دهد و ایشان را از تنگی ایشان نتواند رها کند.

^۸ این را پیاد آورید و مردانه بکشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایند! ^۹ چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آورید. زیرا من قادر مطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیر من نی. ^{۱۰} آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می کنم و می گویم که اراده من برقرار خواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجای خواهم آورد. ^{۱۱} مرغ شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می خوانم. من گفتم و البته بجای خواهم آورد و تقدیر نمودم و البته به وقوع خواهم رسانید. ^{۱۲} ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید. ^{۱۳} عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

۴۷

نابودی بابل

^۱ ای بارکه دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین وای دختر کلدانیان بر زمین بی کرسی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خواهند. ^۲ دستاس را گرفته، آرد را خرد کن. نقاب را برداشته، دامن را بر کش و ساقها را برهنه کرده، از نهرها عبور کن. ^۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود. ^۴ و امانجات دهنده ما اسم او یهوه صباوت و قدوس اسرائیل می باشد. ^۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو را ملکه مالک نخواهند خواند. ^۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی حرمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی. ^۷ و گفتم تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها را در دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یاد نیاوردی.

^۸ پس الان ای که در عشرت بسر میبری و در اطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیهو نخواهم شد و بی اولادی را نخواهم دانست. ^۹ پس این دو چیز یعنی بی اولادی و بیوگی بگفته در یکروز به تو عارض خواهد شد و باوجود کثرت سحر تو و افراط افسونگری زیاد تو آنها بشدت بر تو استیلا خواهد یافت. ^{۱۰} زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفتم کسی نیست که مرا ببندد. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفتم: من هستم و غیر از من دیگری نیست. ^{۱۱} پس بلایی که افسون آن را نخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فرو خواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته ای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت. ^{۱۲} پس در افسونگری خود و کثرت سحر خویش که در آنها از طفولیت مشقت کشیده ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد. ^{۱۳} از فراوانی مشورتهاست خسته شده ای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آنانی که در غره ماهها اخبار می دهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند. ^{۱۴} اینک مثل کاهبن شده، آتش ایشان را خواهد سوزانید که خویشان را از سورت زبانه آن نخواهند رها کنید و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود. ^{۱۵} آنانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آنانی که از طفولیت با تو تجارت می کردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

۴۸

تختدلی اسرائیل

۱ ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادر شده‌اید، و به اسم یهوه قسم می‌خورید و خدای اسرائیل را ذکر می‌نمایید، اما نه به صداقت و راستی، این را بشنوید. ۲ زیرا که خویشتر را از شهر مقدس می‌خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صباوت است اعتماد می‌دارند. ۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بگفته به عمل آوردم و واقع شد. ۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است. ۵ بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبدا بگوئی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است. ۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیاشما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید. ۷ در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی مبدا بگوئی اینک این چیزها را می‌دانستم. ۸ البته نشنیده و هر آینه ندانسته و البته گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا می‌دانستم که بسیار خیانتکار هستی و از رحم (مادرت) عاصی خوانده شدی. ۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهم انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهم کرد تا تو را منقطع نسازم. ۱۰ اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آزمودم. ۱۱ به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این رای کم زیرا که اسم من چرا باید بی حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد.

آزادی اسرائیل

۱۲ ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! ۱۳ به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها را می‌خوانم با هم برقرار می‌باشند. ۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست می‌دارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و بازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. ۱۵ من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کمران سازد. ۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است. ۱۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلم می‌دهم تا سود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌نمایم. ۱۸ کاش که به اوامر من گوش می‌دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می‌بود. ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن می‌بود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی‌گردید.»

۲۰ از بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزید و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام نماید و آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویند که خداوند بنده خود یعقوب را فدیه داده است. ۲۱ و تشنه نخواهند شد اگرچه ایشان را در ویرانه هارهبی نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آنها بجوشد. ۲۲ و خداوند می‌گوید که برای شریان سلامتی نخواهد بود.

۱ ای جزیره‌ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده است. ۲ و دهان مرا مثل شمشر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است. ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویش را انجید نموده‌ام! ۴ اما من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی‌فایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من می‌باشد. ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد اوبازآورم و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می‌گوید: و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است. (□ پس می‌گوید: این چیز قلیلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نورامت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود. ۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد به او که نزد مردم محقر و نزد امت‌ها مکروه و بنده حاکمان است چنین می‌گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران بنده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است.

تفقد از اسرائیل

۸ خداوند چنین می‌گوید: «در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را (به ایشان) تقسیم نمایم. ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویشان را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتعهای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود. ۱۰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود. ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریق‌ها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد. ۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینم». ۱۳ ای آسمانها ترم کنید! وای زمین وجد نما! وای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی می‌دهد و بر مظلومان خود ترحم می‌فرماید.

۱۴ اما صهیون می‌گوید: «یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است». ۱۵ آیا زن بچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ اینان فراموش می‌کنند امامن تو را فراموش نخواهم نمود. ۱۶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهای دائم در نظر من است. ۱۷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت. ۱۸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، بین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند. خداوند می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیور ملبس خواهی ساخت و مثل عروس خویشان را به آنها خواهی آراست. ۱۹ زیرا خرابه‌ها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگان دور خواهند گردید. ۲۰ پسران تو که بی‌اولاد می‌بودی در سمع تو (به یکدیگر) خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مرا جایی بده تا ساکن شوم. ۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی‌اولاد و نازاد و جلای وطن و متروک می‌بودم. پس کیست که اینها را پرورش داد. اینک من به تنهایی ترک شده بودم پس اینها کجا بودند؟» ۲۲ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک من دست خود را بسوی امت هادراز خواهم کرد و علم خویش را بسوی قوم هاخواهم برافراشت. و ایشان پسرانت را در آغوش خود خواهند آورد و دخترانت بر دوش ایشان برداشته خواهند شد. ۲۳ و پادشاهان لالا‌های تو و ملکه های ایشان دایه های تو خواهند بود و نزد تو رو به زمین افتاده، خاک پای تو را خواهند لیسید و تو خواهی دانست که من یهوه هستم و آنانی که منتظر من باشند نجل نخواهند گردید.

۲۴ آیا غنیمت از جبار گرفته شود یا اسیران از مرد قاهر رها نیده گردند. ۲۵ زیرا خداوند چنین می گوید: «اسیران نیز از جبار گرفته خواهند شد و غنیمت از دست ستم پیشه رها نیده خواهد گردید. زیرا که من با دشمنان تو مقاومت خواهم نمود و من پسران تو را نجات خواهم داد. ۲۶ و به آنانی که بر تو ظلم نمایند گوشت خودشان را خواهم خورانی و به خون خود مثل شراب مست خواهند شد و تمامی بشر خواهند دانست که من یهوه نجات دهنده تو و ولی تو و قدیر یعقوب هستم.»

۵۰

گاه اسرائیل و خادم مطیع

۱ خداوند چنین می گوید: «طلاق نامه مادر شما که او را طلاق دادم کجاست؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به او فروختم؟ اینک شما به سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد. ۲ چون آدمم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا درمن قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را خشک می کنم و نهرها را بیابان می سازم که ماهی آنها از بی آبی متعفن شود و از تشنگی بمیرد. ۳ آسمان را به ظلمت ملبس می سازم و پلاس را پوشش آن می گردانم.»

۴ خداوند یهوه زبان تلامیز را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می کند. گوش مرا بیداری کند تا مثل تلامیز بشنوم. ۵ خداوند یهوه گوش مرا گشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم. ۶ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم. ۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می کند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می دانم که نخل نخواهم گردید. ۸ آنکه مرا تصدیق می کند نزدیک است. پس کیست که با من مخاصمه نماید تا با هم بایستم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید. ۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می کند پس کیست مرا ملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بید ایشان را خواهد خورد.

۱۰ کیست از شما که از خداوند می ترسد و آواز بنده او را می شنود؟ هر که در ظلمت سالک باشد و روشنائی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند. ۱۱ هان جمیع شما که آتش می افروزید و کمر خود را به مشعلها می بندید، در روشنائی آتش خویش و در مشعلهایی که خود افروخته اید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.

۵۱

نجات قوم خدا

۱ ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مرا بشنوید! به حضره ای که از آن قطع گشته و به حفرة چاهی که از آن کنده شده اید نظر کنید. ۲ به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما را زاید نظر نماید زیرا او یک نفر بود حینی که او را دعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم. ۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می شود و تسبیح و آواز ترنم.

۴ ای قوم من به من توجه نمایند وای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادری شود و داوری خود را برقرار می کنم تا قوم هارا روشنائی بشود. ۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قومها را داوری خواهد نمود و جزیره ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد. ۶ چشمان

خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچنین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید.

^۷ ای شما که عدالت را می شناسید! وای قومی که شریعت من درد دل شماست! مرا بشنوید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان نشوید. ^۸ زیرا که بید ایشان را مثل جامه خواهد زد و کرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابد الابد و نجات من سلا بعد نسل باقی خواهد ماند. ^۹ بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشتن را با قوت ملبس ساز. مثل ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع نموده، اژدها را محجور ساختی. ^{۱۰} آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیہ شدگان عبور نمایند؟ ^{۱۱} و فدیہ شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد. ^{۱۲} من هستم، من که شما را تسلی می دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می میرد می ترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید. ^{۱۳} و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن میا می شود می ترسی. و خشم ستمکار بجا است؟ ^{۱۴} اسیران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حفره نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد. ^{۱۵} زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را به تلاطم می آورم تا امواجش نعره زنند، یهوه صباوت اسم من است. ^{۱۶} و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را به زیر سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیاد زمین نهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی.

کاسه غضب خدا

^{۱۷} خویشتن را برانگیزای اورشلیم! خویشتن را برانگیخته، برخیز! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تا ته آشامیدی. ^{۱۸} از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید. ^{۱۹} این دوبلا بر تو عارض خواهد شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و قحط و شمشیر، پس چگونه تو را تسلی دهم. ^{۲۰} پسران تو را ضعف گرفته، بر همه کوه ها مثل آهو در دام خوابیده اند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو ملو شده اند. ^{۲۱} پس ای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده اما نه از شراب! ^{۲۲} خداوند تو یهوه و خدای تو که درد عوی قوم خود ایستادگی می کند چنین می گوید: اینک کاسه سرگیجی را و درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواستی آشامید. ^{۲۳} و آن را به دست آنانی که بر تو ستم می نمایند می گذارم که به جان تو می گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوه به جهت راه گذریان گذاشته ای.

۵۲

^۱ بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بپوشای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که ناخنتون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد. ^۲ ای اورشلیم خود را از گرد بیفشان و بر خاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شده ای بندهای گردن خود را بگشا! ^۳ زیرا خداوند چنین می گوید: مفت فروخته کشتید و بی نقره فدیہ داده خواهید شد. ^۴ چونکه خداوند یهوه چنین می گوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی سبب ظلم نمودند. ^۵ اما الان خداوند می گوید: در اینجا مرا چه کار است که قوم من بجان گرفتار شده اند. و خداوند می گوید: آنانی که بر ایشان تسلط دارند صبیحه

می‌زنند و نام من دائم هر روز اهانت می‌شود. ^۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم.

^۷ چه زیبا است بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند و به خیرات بشارت می‌دهد و نجات را ندا می‌کند و به صهیون می‌گوید که خدای تو سلطنت می‌نماید. ^۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می‌نمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می‌کند ایشان معاینه خواهند دید. ^۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیه نموده است. ^{۱۰} خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت‌ها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده‌اند. ^{۱۱} ای شما که ظرور خداوند را برمی دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون روید و چیز ناپاک را لمس ننمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را طاهر سازید. ^{۱۲} زیرا که به تعجیل بیرون خواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه یهوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود.

رنج و جلال خادم

^{۱۳} اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. ^{۱۴} چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند) از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تابه گردیده بود. (□□ همچنان بر امت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

۵۳

^۱ کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟ ^۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می‌باشد. و چون او را می‌نگری منظری ندارد که مشتاق او باشیم. ^۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او پوشانند و خوار شده که او را به حساب نیاوریم.

^۴ لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گان بردیم. ^۵ و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد و از زخمهای او ماسفا یافتیم. ^۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد.

^۷ او مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل بره ای که برای ذبح می‌برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را ننگشود. ^۸ از ظلم و ازدآوری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ ^۹ و قبر او را با شیران تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولتندان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حیلای نبود.

^{۱۰} اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریه خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ^{۱۱} ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویش حمل خواهد نمود. ^{۱۲} بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را بازور آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطا کاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطا کاران شفاعت نمود.

۵۴

۱ ای عاقره‌ای که زنایده‌ای بسرا! ای که درد زه نکشیده‌ای به آواز بلند ترنم ثماو فریاد برآور! زیرا خداوند می‌گوید: پسران زن یکس از پسران زن منکوحه زیاده‌اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده‌های مسکن‌های تو پهن بشود دریغ مدار و طنابهای خود را دراز کرده، میخهایت را محکم بساز. ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت توامت‌ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مت‌س زیرا که بخیل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسواخواهی گردید. چونکه نجات جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عاریوگی خود را دیگر به یاد نخواهی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش یهوه صباوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می‌باشی. ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این را می‌گوید. ۷ زیرا تو را به اندک لحظه‌ای ترک کردم اما به رحمت‌های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی تو می‌گوید: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود. ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننایم. ۱۰ هرآینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهند گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید.

۱۱ «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در یاقوت زردخواهم نهاد. ۱۲ و مناره‌های تو را از لعل و دروازه‌های تو را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسرانت از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسرانت را سلامتی عظیم خواهد بود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آنانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آلتی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هرآلتی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هرزبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می‌گوید.

۵۵

دعوت تشنگان

۱ «ای جمیع تشنگان زرد آبها بیابید و همه شما که نقره ندارید بیابید بخريد و بخورید. بیابید و شراب و شیر را بی‌نقره و بی قیمت بخريد. ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیرنی کند صرف می‌کنید. گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فربهی متلذذ شود. ۳ گوش خود را فرا داشته، زرد من بیابید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت‌های امین داود را خواهم بست. ۴ اینک من او را برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف. ۵ هان امتی را که نشاخته بودی دعوت خواهی نمود. و امتی که تو را نشاخته بودند زرد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تحمید نموده است.»

۶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلیب و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. ۷ شیر راه خود را و نگاه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بروی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. ۸ زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق‌های شما طریق‌های من نی. ۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق‌های من از طریق‌های شما و افکار من از افکار

شما بلندتر می‌باشد. ^{۱۰} و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجایی می‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و پرور می‌سازد و برزگر را تخم و خورنده رانان می‌بخشد، ^{۱۱} همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کلامان خواهد گردید. ^{۱۲} زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها و تپها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد. ^{۱۳} به جای درخت خار صنوبر و به جای خس آس خواهد روید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

۵۶

نجات برای دیگران

^۱ و خداوند چنین می‌گوید: «انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نمائید، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است. ^۲ خوشبحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.» ^۳ پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم. ^۴ زیرا خداوند درباره خصیبهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین می‌گوید ^۵ که «به ایشان در خانه خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شد به ایشان خواهم بخشید. ^۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بی‌حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند. ^۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قوم ها مسمی خواهد شد.» ^۸ و خداوند بپوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است می‌گوید که «بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آنانی که از ایشان جمع شده اند.»

^۹ ای تمام حیوانات صحرا وای جمیع حیوانات جنگل بیایید و بخورید! ^{۱۰} دیده بانان او کورند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگ اند که نمی توانند بانگ کنند.

^{۱۱} و این سگان حریصند که نمی توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی توانند بفهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هریک بطرف خود طالب سود خویش می‌باشد. ^{۱۲} او می‌گوید (بیایید شراب بیاوریم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

۵۷

^۱ مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی کند که عادلان از معرض بلا برداشته می‌شوند. ^۲ آنانی که به استقامت سالک می‌باشند سلامتی داخل شده، بر بسترهای خویش آرامی خواهند یافت. ^۳ و اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید! ^۴ بر که تمسخر می‌کنید و بر که دهان خود را باز می‌کنید و زبان را درازی نمائید؟ آیا شما اولاد عصیان و ذریت کذب نیستید ^۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبز خویشتن را به حرارت می‌آورید و اطفال را در وادیا زیر شکاف صخره ها ذبح می‌نمائید؟

^۶ در میان سنگهای ملسای وادی نصیب تو است همینها قسمت تو می‌باشد. برای آنها نیز هدیه ریختنی ریختنی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟ ^۷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستریدی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی. ^۸ و پشت درها و باهوها یادگار خود را و گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از

من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی. ۹ و با روغن در حضور پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشان را تا به هاویه پست گردانیدی. ۱۰ از طولانی بودن راه درمانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود ریافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی. ۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جاندادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟ ۱۲ من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منتفع نخواهد داد. ۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هر که بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید. ۱۴ و گفته خواهد شد برافزاید! راه را برافزاید و میا سازید! و سنگ مصادم را از طریق قوم من بردارید!

تسلی برای متواضعان

۱۵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می باشد و اسم او قدوس است چنین می گوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم. ۱۶ زیرا که تا به ابد مخاصمه نخواهم نمود و همیشه خشم نخواهم کرد مبدا روحها و جانهای که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند. ۱۷ به سبب گناه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت. ۱۸ طریق های او را دیدم و او را شفا خواهم داد و او را هدایت نموده، به او و به آتانی که با وی ماتم گیرند تسلی بسیار خواهم داد.» ۱۹ خداوند که آفریننده ثمره لبها است می گوید: «بر آتانی که دورند سلامتی باد و بر آتانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خواهم بخشید.» ۲۰ اما شریان مثل دریای متلاطم که نمی تواند آرام گیرد و آبایش گل و لجن برمی اندازد می باشند. ۲۱ خدای من می گوید که شیرین را سلامتی نیست.

۵۸

روزه واقعی

۱ آواز خود را بلند کن و در یغ مدار و آواز خود را مثل کرنا بلند کرده، به قوم من تقصیر ایشان را و به خاندان یعقوب گناهان ایشان را اعلام نما. ۲ و ایشان هر روز مرا می طلبند و از دانستن طریق های من مسرور می باشند. مثل امتی که عدالت را بجا آورده، حکم خدای خود را ترک ننمودند. احکام عدالت را از من سوال نموده، از تقرب جستن به خدا مسرور می شوند. ۳ و می گویند: (چرا روزه داشتیم و ندیدی و جانهای خویش را رنجانیدیم و ندانستی. اینک شما در روز روزه خویش خوشی خود را می یابید و بر عمله های خود ظلم می نمایید. ۴ اینک به جهت نزاع و مخاصمه روزه می گیرید و به لطمه شرارت می زنید. «امروز روزه نمی گیرید که آواز خود را در اعلی علین بشنوائید. ۵ آیا روزه ای که من می پسندم مثل این است، روزی که آدمی جان خود را بر نجانند و سر خود را مثل نی خم ساخته، پلاس و خاکستر زیر خود بگسترانند؟ آیا این را روزه و روز مقبول خداوند می خوانی؟

۶ «مگر روزه ای که من می پسندم این نیست که بندهای شرارت را بگشایید و گره های یوغ را باز کنید و مظلومان را آزاد سازید و هر یوغ را بشکنید؟ ۷ مگر این نیست که نان خود را به گرسنگان تقسیم نمایی و فقیران رانده شده را به خانه خود بیاوری و چون برهنه را ببینی او را پیهائی و خود را از آتانی که از گوشت تومی باشد مخفی نسازی؟ ۸ آنگاه نور تو مثل فخرطالع خواهد شد و صحت تو بزودی خواهد رویید و عدالت تو پیش تو خواهد خرامید و جلال خداوند ساقه تو خواهد بود. ۹ آنگاه دعاخواهی کرد و خداوند تو را اجابت خواهد فرمود و استغاثه

خواهی نمود و او خواهد گفت که اینک حاضر هستم. اگر یوغ و اشاره کردن به انگشت و گفتن ناحق را از میان خود دور کنی،^{۱۰} و آرزوی جان خود را به گرسنگان بچینی و جان ذلیلان را سیر کنی، آنگاه نور تو در تاریکی خواهد درخشید و تاریکی غلیظ تو مثل ظهر خواهد بود.^{۱۱} و خداوند تو را همیشه هدایت نموده، جان تو را در مکان های خشک سیر خواهد کرد و استخوانهایت را قوی خواهد ساخت و تو مثل باغ سیراب و مانند چشمه آب که آبش کم نشود خواهی بود.^{۱۲} و کسان تو خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و تو اساسهای دوره های بسیار را برپا خواهی داشت و تو را عمارت کننده رخنه ها و مرمت کننده کوچه ها برای سکونت خواهند خواند.^{۱۳} «اگر پای خود را از سبت نگاه داری و خوشی خود را در روز مقدس من بجا نیاوری و سبت را خوشی و مقدس خداوند و محترم بخوانی و آن را محترم داشته، به راههای خود رفتار ننمایی و خوشی خود را نجویی و سخنان خود را نگوئی،^{۱۴} آنگاه در خداوند متلذذ خواهی شد و تو را بر مکان های بلند زمین سوار خواهم کرد. و نصیب قدرت یعقوب را به تو خواهم خورانید» زیرا که دهان خداوند این را گفته است.

۵۹

گاه و اعتراف و بخشش

^۱ هان دست خداوند کوتاه نیست تا نزنند. ^۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود. ^۳ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم می نمایند و زبانهای شما به شرارت تنطق می کند. ^۴ احدی به عدالت دعوی نمی کند و هیچکس به راستی داوری نمی نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم می نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت را می زایند. ^۵ از تخمهای افی پچه پرمی آورند و پرده عنکبوت می بافند. هر که از تخمهای ایشان بخورد می میرد و آن چون شکسته گردد افی بیرون می آید. ^۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خوشتن را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای ایشان است. ^۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی گناهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است. ^۸ طریق سلامتی را نمی دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده های کج برای خود ساخته اند و هر که در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست. ^۹ بنابراین انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی رسد. انتظار نور می کشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنائی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک می باشیم. ^{۱۰} و مثل کوران برای دیوار تلس می نمایم و مانند بی چشمان کورانه راه می رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم. ^{۱۱} جمیع ما مثل خرסה صدا می کنیم و مانند فاخته ناله می نمایم، برای انصاف انتظاری کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می شود.

^{۱۲} زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضد ما شهادت می دهد چونکه خطایای ما با ما است و گناهان خود را می دانیم. ^{۱۳} مرد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها را تنطق نمودیم. ^{۱۴} و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچه ها افتاده است و استقامت نمی تواند داخل شود. ^{۱۵} و راستی مفقود شده است و هر که از بدی اجتناب نماید خود را به یغما می سپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت. ^{۱۶} و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت کننده ای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود. ^{۱۷} پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید. ^{۱۸} بروفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید. ^{۱۹} و از طرف مغرب از نام یهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید

زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوند آن را براند خواهد آمد.^{۲۰} و خداوند می گوید که نجات دهنده‌ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد.^{۲۱} و خداوند می گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته‌ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می گوید: «از الان و تا ابد الابد.»

۶۰

جلال صهیون

^۱ برخیز و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است.^۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد.^۳ و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد.^۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و بین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسران از دور خواهند آمد و دختران را در آغوش خواهند آورد.^۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید و دل تو لرزان شده، وسیع خواهد گردید، زیرا که توانگری دریا بسوی تو گردانیده خواهد شد و دولت امت‌ها نزد تو خواهد آمد.^۶ کثرت شتران و جوارگان مدیان و عیفه تو را خواهند پوشانید. جمیع اهل شیع خواهند آمد و طلا و بخور آورده، به تسبیح خداوند بشارت خواهند داد.^۷ جمیع گله‌های قیدار نزد تو جمع خواهند شد و قوچهای نبایوت تو را خدمت خواهند نمود. به مدیح من با پذیرایی برخوانند آمد و خانه جلال خود را زینت خواهم داد.

^۸ اینها کیستند که مثل ابر پرواز می‌کنند و مانند کبوتران بر وزنهای خود؟^۹ به درستی که جزیره‌ها و کشتیهای ترشیش اول انتظار مرا خواهند کشید تا پسران تو را از دور و نقره و طلا ی ایشان را با ایشان بیاورند، به جهت اسم یهوه خدای تو و به جهت قدوس اسرائیل زیرا که تو را زینت داده است.^{۱۰} و غریبان، حصارهای تو را بنا خواهند نمود و پادشاهان ایشان تو را خدمت خواهند کرد زیرا که در غضب خود تو را زدم لیکن به لطف خویش تو را ترحم خواهم نمود.^{۱۱} دروازه‌های تو نیز دائم باز خواهد بود و شب و روز بسته نخواهد گردید تا دولت امت‌ها را نزد تو بیاورند و پادشاهان ایشان همراه آورده شوند.^{۱۲} زیرا هر امتی و مملکتی که تو را خدمت نکند تلف خواهد شد و آن امت‌ها تمام هلاک خواهند گردید.

^{۱۳} جلال لبنان با درختان صنوبر و کاج و چنار با هم برای تو آورده خواهند شد تا مکان مقدس مرا زینت دهند و جای پایهای خود را تجمیع خواهم نمود.^{۱۴} و پسران آنانی که تو را ستم می‌رسانند خم شده، نزد تو خواهند آمد و جمیع آنانی که تو را اهانت می‌نمایند نزد کف پایهای تو سبده خواهند نمود و تو را شهر یهوه و صهیون قدوس اسرائیل خواهند نامید.^{۱۵} به عوض آنکه تو متروک و میغوض بودی و کسی از میان تو گذر نمی‌کرد. من تو را نخر جاودانی و سرور دهرهای بسیار خواهم گردانید.^{۱۶} و شیر امت‌ها را خواهی مکید و پستانهای پادشاهان را خواهی مکید و خواهی فهمید که من یهوه نجات‌دهنده تو هستم و من قلدر اسرائیل، ولی تو می‌باشم.^{۱۷} به جای برنج، طلا خواهم آورد و به جای آهن، نقره و به جای چوب، برنج و به جای سنگ، آهن خواهم آورد و سلامتی را ناظران تو و عدالت را حاکمان تو خواهم گردانید.^{۱۸} و بار دیگر ظلم در زمین تو و خرابی و ویرانی در حدود تو مسموع نخواهد شد و حصارهای خود را نجات و دروازه‌های خویش را تسبیح خواهی نامید.^{۱۹} و بار دیگر آفتاب در روز نور تو نخواهد بود و ماه با درخشندگی برای تو نخواهد تابید زیرا که یهوه نور جاودانی تو و خدایت زیبایی تو خواهد بود.^{۲۰} و بار دیگر آفتاب تو غروب نخواهد کرد و ماه تو زوال نخواهد پذیرفت زیرا که یهوه برای تونور جاودانی خواهد بود و روزهای نوحه‌گری تو تمام خواهد شد.^{۲۱} و جمیع قوم تو عادل خواهند بود و زمین را تا به ابد متصرف خواهند شد. شاخه مغروس من و عمل دست من، تا تحمید کرده شوم.^{۲۲} صغیر هزار نفر خواهد شد و حقیر امت قوی خواهد گردید. من یهوه در وقتش تعجیل در آن خواهم نمود.

۶۱

سال پسندیده خدا

۱ روح خداوند یهوه بر من است زیرا خداوند مرا مسح کرده است تا مسکینان را بشارت دهم و مرا فرستاده تا شکسته دلان را التیام بخشم و اسیران را به رستگاری و محبوسان را به آزادی ندا کنم. ۲ و تا از سال پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندانایم و جمیع مائیان را تسلی بخشم. ۳ تا قرار دهم برای مائیمان صهیون و به ایشان بخشش تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تجمید وی نامیده شوند. ۴ و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را برپا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود. ۵ و غریبان برپاشده، غله های شما را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود. ۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدام خدای ما مسمی خواهند نمود. دولت امت ها را خواهید خورد و در جلال ایشان غفر خواهید نمود. ۷ به عوض نجات، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهند شد بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود. ۸ زیرا من که یهوه هستم عدالت را دوست می دارم و از غارت و ستم نفرت می دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست. ۹ و نسل ایشان در میان امت ها و ذریت ایشان در میان قوم ها معروف خواهند شد. هر که ایشان را ببیند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند می باشند.

۱۰ در خداوند شادی بسیار می کنم و جان من در خدای خود وجد می نماید زیرا که مرا به جامه نجات ملبس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج آرایش می دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می بخشد. ۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را می رویاند و باغ، زرع خویش را نمو می دهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امت ها خواهد رویانید.

۶۲

نام جدید صهیون

۱ به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد. ۲ و امت ها، عدالت تو را و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می دهد مسمی خواهی شد. ۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسر ملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود. ۴ و تودیکره به متروک مسمی نخواهی شد و زمینت را بار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حصصیه و زمینت را بعهله خواهند نامید زیرا خداوند از تومسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید. ۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه ای را به نکاح خویش در می آورد هم چنان پسرانت تو را منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماد از عروس متهنیه می گردد هم چنان خدایت از تومسرور خواهد بود. ۶ ای اورشلیم دیده بانان برحصارهای تو گشته ام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید! ۷ و او را آرامی ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد.

۸ خداوند به دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غله تو را ماکول دشمنان نسازم و غریبان، شراب تو را که برایش زحمت کشیده ای نخواهند نوشید. ۹ بلکه آنانی که آن را می چینند آن را خورده، خداوند را تسبیح خواهند نمود و آنانی که آن را جمع می کنند آن را در صحنهای قدس من خواهند نوشید. ۱۰ بگذرید از دروازه ها بگذرید. طریق قوم را مهیا سازید و شاهراه را بلند کرده، مرتفع سازید و سنگها را

برچیده علم را به جهت قوم‌ها برپا نماید. ^{۱۱} اینک خداوند تاقصای زمین اعلان کرده است، پس به دخترصهیون بگویند اینک نجات تو می‌آید. همانا اجرت او همراهش و مکافات او پیش رویش می‌باشد. ^{۱۲} و ایشان را به قوم مقدس و فدیة شدگان خداوند مسمی خواهند ساخت و تو به مطلوب و شهر غیر متروک نامیده خواهی شد.

۶۳

یوم انتقام و نجات

^۱ این کیست که از اذوم با لباس سرخ ازبصره می‌آید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملبس است و در کثرت قوت خویش می‌خرامد؟ من که به عدالت تکلم می‌کنم و برای نجات، زورآور می‌باشم. ^۲ چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟ ^۳ من چرخشت را تنها پایمال نمودم و احدی از قوم‌ها با من نبود و ایشان را بغضب خود پایمال کردم و بحدت خشم خویش لگه کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم. ^۴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیة شدگانم رسیده بود. ^۵ و نگرستم و اعانت کننده‌ای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرا نجات داد و حدت خشم من مرا دستگیری نمود. ^۶ و قوم‌ها را به غضب خود پایمال نموده، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم.

پرستش و دعا

^۷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهم نمود برحسب هرآنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمت‌ها و وفورافت خود بجا آورده است. ^۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کرد می‌باشند، پس نجات‌دهنده ایشان شده است. ^۹ او در همه تنگهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیة داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت.

^{۱۰} اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود.

^{۱۱} آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش را بیاد آورد (و گفت) کجاست آنکه ایشان را با شبان گله خود از دریا برآورد و کجا است آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟ ^{۱۲} که بازوی جلیل خود را به دست راست موسی خرامان ساخت و آنها را پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟ ^{۱۳} آنکه ایشان را در لجه‌ها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند. ^{۱۴} مثل بهایی که به وادی فرود می‌روند روح خداوند ایشان را آرای بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی.

^{۱۵} از آسمان بنگر و از مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجاست؟ جوشش دل و رحمت‌های تو که به من نمودی بازداشته شده است. ^{۱۶} به درستی که تو پدر ما هستی اگرچه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد، اما توای یهوه، پدر ما و ولی ما هستی و نام تو از ازل می‌باشد. ^{۱۷} پس ای خداوند ما را از طریق‌های خود چرا گمراه ساختی و دهای ما را سخت گردانیدی تا از تو ترسیم. به خاطر بندگانت و اسباط میراث خود رجعت نما. ^{۱۸} قوم مقدس تو اندک زمانی آن را متصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پایمال نمودند. ^{۱۹} و ما مثل کسانی که تو هرگز برایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده‌ایم.

۶۴

^۱ کاش که آسمانها را منشق ساخته، نازل می‌شدی و کوهها از رویت تو متزلزل می‌گشت. ^۲ مثل آتشی که خورده چوبها را مشتعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنانت معروف سازی و امت‌ها

از رویت تو لرزان گردند. ^۳ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید. ^۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع ننمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش پیردازد ندید. ^۵ تو آنانی را که شادمانند و عدالت را بجا می‌آورند و به راههای تو تو را به یاد می‌آورند ملاقات می‌کنی. اینک تو غضبناک شدی و ما گناه کرده‌ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توایم یافت؟ ^۶ زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده‌ایم و همه اعمال عادلانه ما مانند لته ملوث می‌باشد. و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گاهان ما مثل باد، ما را می‌رباید. ^۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خوشترن را برانگیزاند تا به تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده‌ای و ما را به سبب گناهان ما گداخته‌ای. ^۸ اما الان ای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می‌باشیم. ^۹ ای خداوند بشدت غضبناک مباش و نگاه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم. ^{۱۰} شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است. ^{۱۱} خانه مقدس و زیبایی ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می‌خواندند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است. ^{۱۲} ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری می‌کنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور می‌سازی؟

۶۵

داوری و نجات

^۱ «آنانی که مرا طلب نمودند مرا جستند و آنانی که مرا نطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لیبیک لیبیک. ^۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم متمریدی که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک می‌نمودند دراز کردم. ^۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان می‌آورند، که در باغات قربانی می‌گذرانند و بر آجرها بخوری سوزانند. ^۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره هامنزل دارند، که گوشت خنزیر می‌خورند و خورش نجاسات در ظروف ایشان است. ^۵ که می‌گویند: «در جای خود بایست و نزدیک من میانزرا که من از تو مقدس تر هستم.» اینان دود دربینی من می‌باشند و آنتی که تمامی روز مشتعل است. ^۶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید. ^۷ خداوند می‌گوید درباره گناهان شما و گناهان پدران شما باهم که بر کوهها بخور سوزانید و مرا بر تلها هانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم رسانید.»

^۸ خداوند چنین می‌گوید: «چنانکه شیر درخوشه یافت می‌شود و می‌گویند آن را فاسد مساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا (ایشان را) بالکل هلاک نسازم. ^۹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزیدگانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد. ^{۱۰} و شارون، مرتع گله‌ها و وادی عاکور، خوابگاه رمه‌ها به جهت قوم من که مرا طلبیده‌اند خواهد شد. ^{۱۱} و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نموده‌اید، و مائده‌ای به جهت بخت میبا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتفاق ریخته‌اید، ^{۱۲} پس شما را به جهت شمشیر مقدر ساختم و جمیع شما برای قتل خم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخواستم برگزیدید.» ^{۱۳} بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «هان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما نخل خواهید گردید. ^{۱۴} اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از کدورت دل، فریاد خواهید نمود و از شکستگی روح، و لوله خواهید کرد. ^{۱۵} نام خود را برای برگزیدگان من به جای لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند یهوه تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید. ^{۱۶} پس هر که خویشترن را بروی

زمین برکت دهد خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هرکه بروی زمین قسم خورد به خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگیهای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است.

آسمان و زمین جدید

۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت. ۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابد وجود نماید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید. ۱۹ و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد. ۲۰ و بار دیگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام رسانیده باشد زیرا که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن نگاهکار صد ساله ملعون خواهد بود. ۲۱ و خانه‌ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۲۲ بنا خواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس می‌نمایند دیگران خواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد. ۲۳ زحمت بیجا نخواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریت ایشان با ایشانند. ۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید. ۲۵ گرگ و بره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می‌گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهد رسانید و فساد نخواهند نمود.»

۶۶

داوری و امید

۱ خداوند چنین می‌گوید: «آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می‌کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟» ۲ خداوند می‌گوید: «دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد. ۳ کسی که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌ای بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بتی را تبریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است. ۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.»

۵ ای آنانی که از کلام خداوند می‌لرزد سخن او را بشنوید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شما را بخاطر اسم من از خود می‌رانند می‌گویند: خداوند تحجید کرده شود تا شادی شما را ببینم لیکن ایشان نجل خواهند شد. ۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیكل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات می‌رساند. ۷ قبل از آنکه درد زه بکشد، زایید. پیش از آنکه درد او را فرو گیرد اولاد نرینه‌ای آورد. ۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یک‌دفعه زاییده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زایید. ۹ خداوند می‌گوید: «آیا من بغم رحم برسانم و نزیانم؟» و خدای تومی گوید: «آیا من که زایانده هستم، رحم را ببندم؟»

۱۰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می‌دارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایید. وای همه آنانی که برای او ماتم می‌گیرید، با او شادی بسیار نمایید. ۱۱ تا از پستانهای تسلیات او بمکید و سیر شوید و بدوشید و از

فراوانی جلال او محظوظ گردید. ۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: «اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امت‌ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بنواز پرورده خواهید شد.» ۱۳ و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت.» ۱۴ پس چون این را بینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود. ۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و ارا به‌های او مثل گردباد تاغضب خود را با حدت و عتاب خویش را با شعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود.

۱۷ و خداوند می گوید: «آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر می‌نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش می‌خورند با هم تلف خواهند شد. ۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبانها را جمع خواهم کرد و ایشان آمده، جلال مرا خواهند دید. ۱۹ و آیتی در میان ایشان برپاخواهم داشت و آنانی را که از ایشان نجات یابند نزد امت‌ها به ترشیش و فول و تیراندازان لود و توبال و یونان و جزایر بعیده که آوازه مرا شنیده‌اند و جلال مرا ندیده‌اند خواهم فرستاد تا جلال مرا در میان امت‌ها شایع سازند.» ۲۰ و خداوند می گوید که ایشان جمیع برادران شما را از تمامی امت‌ها بر اسبان و ارا به‌ها و تحت روانها و قاطران و شتران به کوه مقدس من اورشلیم به جهت خداوند هدیه خواهند آورد. چنانکه بنی‌اسرائیل هدیه خود را در ظرف پاک به خانه خداوند می‌آورند. ۲۱ و خداوند می گوید که از ایشان نیز کاهنان و لاویان خواهند گرفت. ۲۲ زیرا خداوند می گوید: «چنانکه آسمانهای جدید و زمین جدیدی که من آنها را خواهم ساخت در حضور من پایدار خواهد ماند همچنان ذریت شما و اسم شما پایدار خواهد ماند.» ۲۳ و خداوند می گوید که از غره ماه تاغره دیگر و از سبت تا سبت دیگر تمامی بشر خواهند آمد تا به حضور من سجده نمایند. ۲۴ و ایشان بیرون رفته، لاشهای مردمانی را که بر من عاصی شده‌اند ملاحظه خواهند کرد زیرا کرم ایشان نخواهد مرد و آتش ایشان خاموش نخواهد شد و ایشان نزد تمامی بشر مکروه خواهند بود.

کتاب ارمیا نبی

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که در عناتوت در زمین بنیامین بودند. ۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا در سال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. ۳ و در ایام یویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد.

رسالت ارمیا

۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۵ «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بدم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدن از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت ها قرار دادم.» ۶ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی دانم چونکه طفل هستم.» ۷ اما خداوند مرا گفت: «مگو من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و هر چه تو را امر فرمایم تکلم خواهی نمود.» ۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهائی خواهم داد.» ۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. ۱۰ بدان که تو را امروز بر امت ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه بر کنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.»

۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا چه می بینی؟» گفتم: «شاخه ای از درخت بادام می بینم.» ۱۲ خداوند مرا گفت: «نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می کنم تا آن را به انجام رسانم.» ۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه چیز می بینی؟» گفتم: «دیگی جوشنده می بینم که رویش از طرف شمال است.» ۱۴ و خداوند مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد. ۱۵ زیرا خداوند می گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت. ۱۶ و بر ایشان احکام خود را درباره همه شرارشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخور سوزانیدند و اعمال دستهای خود را بجهت نمودند.» ۱۷ پس تو کر خود را ببند و برخاسته، هر آنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مبدا تو را پیش روی ایشان مشوش سازم. ۱۸ زیرا اینک من تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سروران و کاهنانش و قوم زمین ساختم. ۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم و تو را رهائی خواهم داد.»

۲

پیروی خدایان غیر

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برو و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین می گوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حیثی که از عقب من دریابان و در زمین لم یزرع می خرامیدی برایت به خاطر می آورم. ۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نور محصل او بود. خداوند می گوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان مستولی خواهد گردید.»

۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ۵ خداوند چنین می گوید: «پدران شما در من چه بی انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و باطیل را پیروی کرده، باطل شدند؟» ۶ و نگفتند: یهوه بجا است که ما را از زمین مصر برآورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پر از حفره ها و زمین خشک و سایه موت

وزمینی که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟^۷ و من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه‌ها و طیبیات آن را بخورید، اما چون داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید.^۸ کاهنان نگفتند: یهوه بجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بی‌فایده رفتند.^۹ بنابراین خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد.^{۱۰} پس به جزیره‌های کتیم گذر کرده، ملاحظه نمائید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمائید و دریافت کنید که آیا حادثه‌ای مثل این واقع شده باشد؟^{۱۱} که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدایتستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند.^{۱۲} پس خداوند می‌گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید!^{۱۳} زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد.^{۱۴} آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟^{۱۵} شیران زیان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهای سوخته و غیرمسکون گردیده است.^{۱۶} و پسران نوف و تخفینس فرق تورا شکسته‌اند.^{۱۷} آیا این را بر خویشان وارد نیاوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تورا رهبری می‌نمود ترک کردی؟^{۱۸} و الان تورا باراه مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را با راه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟»

^{۱۹} خداوند یهوه صباوت چنین می‌گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را توبیخ نموده است پس بدان و بین که این امر زشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست.^{۲۰} زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتی بندگانم نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند وزیر درخت سبز خوابیده، زنا کردی.^{۲۱} و من تو را مواصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده‌ای؟^{۲۲} پس اگرچه خویشان را با اشان بشوئی و صابون برای خود زیاده بکاربری، اما خداوند یهوه می‌گوید که گناه تو پیش من رقم شده است.^{۲۳} چگونه می‌گویی که نجس نشدم و در عقب بعلیم رفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیزرو که در راههای خود می‌دوی!^{۲۴} مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شہوت دل خود باد را بوی می‌کشد. کیست که از شہوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می‌طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت.^{۲۵} پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتی فی‌امید نیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم رفت.^{۲۶} مثل دزدی که چون گرفتار شود نجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل با پادشاهان و سرووران و کاهنان و انبیای ایشان نجل خواهند شد.^{۲۷} که به چوب می‌گویند تو پدر من هستی و به سنگ که تو مرا زایدی‌ای زیرا که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات ده.^{۲۸} پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایند؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیرا که‌ای یهودا خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند.»

^{۲۹} خداوند می‌گوید: «چرا با من مخاصمه می‌نمائید جمیع شما بر من عاصی شده‌اید.^{۳۰} پسران شما را عبث زده‌ام زیرا که تادیب را نمی‌پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شما را هلاک کرده است.^{۳۱} ای شما که اهل این عصر می‌باشید کلام خداوند را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده‌ام؟ پس قوم من چرا می‌گویند که روسای خود شده‌ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد.

^{۳۲} آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بیشمار مرا فراموش کرده‌اند.^{۳۳} چگونه راه خود را میبای سازی تا محبت را بطلی؟ بنابراین زنان بد رانیز به راههای خود تعلیم دادی.^{۳۴} در دامنه‌ای تو نیز خون جان فقیران بی‌گناه یافته شد. آنها را در نقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها.^{۳۵} و می‌گویی:

چونکه بی گناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که گناه نکرده‌ام بر تو داوری خواهم نمود. ۳۶ چرا اینقدر می شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور بجل شدی همچنین از مصر نیز بجل خواهی شد. ۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سرست نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

۳

۱ و می گوید: «اگر مرد، زن خود را طلاق دهد و او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما. ۲ چشمان خود را به بلندیه‌ها برافراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده‌اند. برای ایشان بسر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستنی و زمین را به زنا و بد رفتاری خود ملوث ساختی. ۳ پس بارش‌ها باز داشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بوده، حیارا از خود دور کردی. ۴ آیا از این به بعد مرا صدا نخواهی زد که ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟ ۵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.»

بی وفایی اسرائیل

۶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟ ۷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید. ۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامه‌ای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نرسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد. ۹ و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زنا کاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زنا نمود. ۱۰ و نیز خداوند می گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.»

۱۱ پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویشتن را از یهودای خائن عادلتر نموده است. ۱۲ لهذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می گوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می گوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. ۱۳ فقط به گناهات اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می گوید که شما آواز مرا نشنیدید. ۱۴ پس خداوند می گوید: ای پسران مرتد رجوع نمائید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد.

۱۵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید.

۱۶ «و خداوند می گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد. ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امت‌ها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریر خود را نخواهند نمود. ۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد. ۱۹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد. ۲۰ خداوند می گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمای خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدید. ۲۱ آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلندیه‌ها شنیده می‌شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را

فراموش کرده‌اند. ۲۲ ای فرزندان مرتد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» (ومی گویند:)
 «اینک نزد تو می‌آیم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی. ۲۳ به درستی که از دحام کوه‌ها از تلها باطل می‌باشد. زیرا
 به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است. ۲۴ و نجات مشقت پدران ما، یعنی رمه و گله و پسران
 و دختران ایشان را از طفولیت ما تلف کرده است. ۲۵ در نجات خود می‌خواهیم و رسوایی ما، ما را پی پوشاند زیرا
 که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش
 را نشنیده‌ایم.»

۴

خداوند می‌گوید: «ای اسرائیل اگر

۱ بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد.
 ۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امت هاخویشتن را به او مبارک خواهند
 خواند و به وی نفر خواهند کرد.»

بلا از طرف شمال

۳ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: «زمینهای خود را شیار کنید و در میان خارها مکارید.
 ۴ ای مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویشتن را برای خداوند مختون سازید و غلفه دلهای خود را دور کنید مبادا
 حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، فروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد.
 ۵ در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویند و در زمین کرنا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویند
 که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم. ۶ علی بسوی صهیون برافرازید و برای پناه فرار کرده، توقف
 نمایید زیرا که من بلایی و شکستی عظیم از طرف شمال می‌آورم. ۷ شیری از پیشه خود برآمده و هلاک کننده
 امت‌ها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تور را ویران سازد و شهرهای خراب شده، غیرمسکون
 گردد. ۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما برگشته است.
 ۹ و خداوند می‌گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش
 خواهند گردید.»

۱۰ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتمی شما را سلامتی
 خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.» ۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که
 باد سموم از بلندیهایی بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزیدنه برای افشاندن و پاک کردن خرمن. ۱۲ باد شدید از
 اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان دآوری‌ها خواهم فرمود. ۱۳ اینک او مثل ابر می‌آید و ارا به های
 او مثل گردباد و اسبهای آواز عقاب تیزروند. وای بر ما زیرا که غارت شده‌ایم. ۱۴ ای اورشلیم دل خود را
 از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟ ۱۵ زیرا آوازی از دان اخبار
 می‌نماید و از کوهستان افرام به مصیبتی اعلان می‌کند.

۱۶ امت‌ها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعیدی آیند و به
 آواز خود به ضد شهرهای یهودا ندای کنند. ۱۷ خداوند می‌گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می‌کنند
 چونکه بر من فتنه انگیزه است. ۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی
 تلخ است که به دلت رسیده است.

۱۹ احشای من احشای من، پرده های دل من اذ درد سفته شد و قلب من در اندروم مشوش گردیده، ساکت
 نتوانم شد چونکه توای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیده‌ای. ۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا
 که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بگته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است. ۲۱ تا به کی علم را

بیستم و آوازگرا را بشنوم؟^{۲۲} چونکه قوم من احقند و مراغی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ماهرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند.

^{۲۳} بسوی زمین نظر انداختم و اینک تپه و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت. ^{۲۴} بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تنها از جا متحرک می شد. ^{۲۵} نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند. ^{۲۶} نظر کردم و اینک بوستانها بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود.

^{۲۷} زیرا خداوند چنین می گوید: «تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت. ^{۲۸} از این سبب جهان ماتم خواهد گرفت و آسمان از بالا سیاه خواهد شد زیرا که این را گفتم و اراده نمودم و پشیمان نخواهم شد و از آن بازگشت نخواهم نمود». ^{۲۹} از آواز سواران و تیراندازان تمام اهل شهر فرار می کنند و به جنگها داخل می شوند و بر صفه ها برمی آیند و تمامی شهرها ترک شده، احدی در آنها ساکن نمی شود. ^{۳۰} و تو حینی که غارت شوی چه خواهی کرد؟ اگرچه خویشتن را به قرمز ملبس سازی و به زیورهای طلا بیارایی و چشمان خود را از سرمه جلا دهی لیکن خود را عبث زیبایی داده ای چونکه یاران تو تو را خوار شمرده، قصد جان تو دارند. ^{۳۱} زیرا که آوازی شنیدم مثل آوازنی که درد زه دارد و تنگی مثل زنی که نخست زاده خویش را بزاید یعنی آواز دختر صهیون را که آه می کشد و دستهای خود را دراز کرده، می گوید: وای بر من زیرا که جان من به سبب قاتلان بپوش شده است.

۵

عادی نیست

^۱ «در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهاش تفتیش نمائید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بپامرم؟^۲ و اگرچه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می خورند.»

^۳ ای خداوند آیا چشمان تو بر راستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را بپذیرند. رویهای خود را از صفه سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند. ^۴ و من گفتم: «به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ^۵ پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می دانند.» لیکن ایشان متفق بویغ راشکسته و بندها را گسیخته اند. ^۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هر که از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است.

^۷ «چگونه تو را برای این بپامرم که پسرانت مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه ها ازدحام نمودند. ^۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هریکی از ایشان برای زن همسایه خود شبهه می زند.

^۹ و خداوند می گوید: «آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟» ^{۱۰} برحصارهایش برآید و آنها را خراب کند اما بالکل هلاک نکند و شاخه هایش را قطع ننماید زیرا که از آن خداوند نیستند.

^{۱۱} خداوند می گوید: «هرآینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزیده اند.» ^{۱۲} خداوند را انکار نموده، می گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهم دید. ^{۱۳} و انبیا باد می شوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد. ^{۱۴} بنابراین یهوه خدای صباوت چنین می گوید:

«چونکه این کلام را گفتید همانان کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم راهیزم خواهیم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.»^{۱۵} خداوند می گوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهیم آورد. امتی که زور آورند و امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی.»^{۱۶} ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند.^{۱۷} و خرمن و نان تو را که پسران و دختران آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوآن تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل می نمایی با شمشیر هلاک خواهند ساخت.»^{۱۸} لیکن خداوند می گوید: «در آن روزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت.»^{۱۹} و چون شما گوید که یهوه خدای ما چرایی این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود.

^{۲۰} «این را به خاندان یعقوب اخبار نمایند و به یهودا اعلان کرده، گوید^{۲۱} که ای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید.^{۲۲} خداوند می گوید آیا از من نمی رسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه امواجش متلاطم شود غالب نخواهد آمد و هر چند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟^{۲۳} اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرد دارند. ایشان فتنه انگیزخته و رفته اند.^{۲۴} و در دلهای خود نمی گویند که از یهوه خدای خود بترسم که باران اول و آخر را در موسم می بخشد و هفته های معین حصاد را به جهت ما نگاه می دارد.^{۲۵} خطایای شما این چیزها را دور کرده و گاهان شما نیکویی را از شما منع نموده است.^{۲۶} زیرا در میان قوم من شریان پیدا شده اند که مثل کین نشستن صیادان در کین می نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می کنند.^{۲۷} مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولت مند شده اند.^{۲۸} فربه و درخشان می شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند.^{۲۹} و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟

^{۳۰} امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است.^{۳۱} انبیا به دروغ نبوت می کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

۶

محاصره اورشلیم

^۱ ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در تقوع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم برافرازید زیرا که بالای از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد.^۲ و من آن دختر تجلیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت.^۳ و شبانان با گله های خویش نزدی خواهند آمد و خیمه های خود را گردا گرد او برپا نموده، هریک در جای خود خواهند چراند.^۴ با او جنگ را مهیا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآیم. وای بر ما زیرا که روز رو به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می شود.^۵ برخیزید! و در شب برآیم تا قصرهایش را منهدم سازیم.^۶ زیرا که یهوه صباوت چنین می فرماید: «درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگ برپا نمایید. زیرا این است شهری که سزاوار عقوبت است چونکه اندرونش تمام ظلم است.»^۷ مثل چشمه ای که آب خود را می جوشاند همچنان او شرارت خویش را می جوشاند. ظلم و تاراج در اندرونش شنیده می شود و بیماریها و جراحات دایم در نظر من است.^۸ ای اورشلیم، تادیب را بپذیر مبادا جان من از تو بیزار شود و تو را ویران و

زمین غیرمسکون گردانم.»^۹ یهوه صباوت چنین می گوید که «بقیه اسرائیل را مثل مو خوشه چینی خواهند کرد پس مثل کسی که انگور می چیند دست خود را بر شاخه هایش برگردان.»

^{۱۰} کیستند که به ایشان تکلم نموده، شهادت دهم تا بشنوند. هان گوش ایشان ناختون است که نتوانند شنید. اینک کلام خداوند برای ایشان عازگردیده است و در آن رغبت ندارند.^{۱۱} و من از حدت خشم خداوند پر شده ام و از خودداری خسته گردیده ام پس آن را در کوچه ها بر اطفال و بر مجلس جوانان با هم بریز. زیرا که شوهر و زن هر دو گرفتار خواهند شد و شیخ با دیرینه روز.^{۱۲} و خانه ها و مرزعه ها و زنان ایشان با هم از آن دیگران خواهند شد زیرا خداوند می گوید که «دست خود را به ضد ساکنان این زمین دراز خواهیم کرد.^{۱۳} چونکه جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ، پر از طمع شده اند و هگی ایشان چه نبی و چه کاهن، فریب را بعمل می آورند.^{۱۴} و جراحت قوم مرا اندک شفای دادند، چونکه می گویند سلامتی است، سلامتی است با آنکه سلامتی نیست.»^{۱۵} آیا چون مرتکب رجاسات شدند نخل گردیدند؟ فی ابد نخل نشدند بلکه حیا را احساس نمودند. بنابراین خداوند می گوید که «در میان افتادگان خواهند افتاد و حیثی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»^{۱۶} خداوند چنین می گوید: «بر طریق هابایستید و ملاحظه نمائید و درباره طریق های قدیم سوال نمائید که طریق نیکو کدام است تا در آن سلوک نموده، برای جان خود راحت بیابید، لیکن ایشان جواب دادند که در آن سلوک نخواهیم کرد.^{۱۷} و من پاسبانان بر شما گاشتم که می گفتند: (به آواز کرنا گوش دهید، اما ایشان گفتند گوش نخواهیم داد.^{۱۸} پس ای امت هابشنوید وای جماعت آنچه را که در میان ایشان است بدانید!^{۱۹} ای زمین بشنو اینک من بلایی بر این قوم می آورم که ثمره خیالات ایشان خواهد بود زیرا که به کلام من گوش ندادند و شریعت مرا نیز ترک نمودند.^{۲۰} چه فایده دارد که بخور از سبا و قصب الذریره از زمین بعید برای من آورده می شود. قربانی های سوختنی شما مقبول نیست و ذبایح شما پسندیده من نی.»^{۲۱} بنابراین خداوند چنین می گوید: «اینک من پیش روی این قوم سنگهای لغزش دهنده خواهم نهاد و پدران و پسران با هم از آنها لغزش خواهند خورد و ساکن زمین با همسایه اش هلاک خواهند شد.»

^{۲۲} خداوند چنین می گوید: «اینک قومی از زمین شمال می آورم و امتی عظیم از اقصای زمین خواهند برخاست.^{۲۳} و کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان مردان ستمکیش می باشند که ترحم ندارند. به آواز خود مثل دریا شورش خواهند نمود و بر اسبان سوار شده، مثل مردان جنگی به ضد توای دختر صهیون صف آرایی خواهند کرد.»^{۲۴} آوازه این را شنیدیم و دستهای ما سست گردید. تنگی و درد مثل زنی که می زاید ما را در گرفته است.^{۲۵} به صحرا بیرون مشوید و به راه مروید زیرا که شمشیر دشمنان و خوف از هر طرف است.^{۲۶} ای دختر قوم من پلاس بپوش و خوشتر را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه و نوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می آید.^{۲۷} تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی.^{۲۸} همه ایشان سخت متعمرد شده اند و برای نمایی کردن گردش می کنند. برنج و آهن می باشند و جمیع ایشان فساد کننده اند.^{۲۹} دم پر زور می دمد و سرب در آتش فانی می گردد و قاتلگر عبث قال می گذارد زیرا که شیران جدا نمی شوند.^{۳۰} نقره ترک شده نامیده می شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

۷

بطالت خدايان غير

^۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ^۲ «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه ها داخل شده، خداوند را سجده می نمائید کلام خداوند را بشنوید.^۳ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: طریق ها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در

این مکان ساکن خواهم گردانید. ^۴ به سخنان دروغ توکل منماید و مگویند که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. ^۵ زیرا اگر به تحقیق طریق‌ها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، ^۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه‌زنان ظلم ننمایید و خون بی‌گناهان را در این مکان نیزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، ^۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده‌ام ساکن خواهم گردانید. ^۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می‌نمایید. ^۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی‌شوید و به دروغ قسم نمی‌خورید و برای بعل بخور نمی‌سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی‌شناسید پیروی نمی‌نمایید؟ ^{۱۰} و داخل شده، به حضور من در این خانه‌ای که به اسم من مسمی است می‌ایستید و می‌گویید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده‌ایم. ^{۱۱} آیا این خانه‌ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند می‌گوید: اینک من نیز این را دیده‌ام. ^{۱۲} لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده‌ام ملاحظه نمایید. ^{۱۳} پس حال خداوند می‌گوید: از آترو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده، سخن راندم اما نشنیدید و شما را خواندم اما جواب ندادید. ^{۱۴} از این جهت به این خانه‌ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد. ^{۱۵} و شما را از حضور خود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افرایم را راندم. ^{۱۶} پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند منما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود. ^{۱۷} آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کنند نمی‌بینی؟ ^{۱۸} پسران، هیزم جمع می‌کنند و پدران، آتش می‌افروزند و زنان، خیمه‌ی سرشند تا قرصا برای ملکه آسمان بسازند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته مرا متغیر سازند. ^{۱۹} اما خداوند می‌گوید آیا مرا متغیر می‌سازند؟ فی‌البلکه خویششان را تا رویهای خود را رسوا سازند. ^{۲۰} بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک خشم و غضب من بر این مکان برانسان و بر بهایم و بر درختان صحرا و بر محصول زمین ریخته خواهد شد و افروخته شده، خاموش نخواهد گردید.

^{۲۱} «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قربانی‌های سوختنی خود را بر ذبایح خویش مزید کنید و گوشت بخورید. ^{۲۲} زیرا که به پدران شما سخن نگفتم و در روزی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم آنها را درباره قربانی‌های سوختنی و ذبایح امر نفرمودم. ^{۲۳} بلکه ایشان را به این چیز امر فرموده، گفتم که قول مرا بشنوید و من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود و بهر طریقی که به شما حکم نمایم سلوک نمایید تا برای شما نیکو باشد. ^{۲۴} اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراموش داشتند بلکه بر حسب مشورتها و سرکشی دل شریر خود رفتار نمودند و به عقب افتادند و پیش نیامدند. ^{۲۵} از روزی که پدران شما از زمین مصر بیرون آمدند تا امروز جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم بلکه هر روز صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم. ^{۲۶} اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فراموش داشتند بلکه گردن خویش را سخت نموده، از پدران خود بدتر عمل نمودند. ^{۲۷} پس تو تمامی این سخنان را به ایشان بگو اما تو را نخواهند شنید و ایشان را بخوان اما ایشان تو را جواب نخواهند داد. ^{۲۸} و به ایشان بگو: اینان قومی می‌باشند که قول یهوه خدای خویش را نمی‌شنوند و تادیب نمی‌پذیرند زیرا راستی ناپود گردیده و از دهان ایشان قطع شده است. ^{۲۹} ای اورشلیم (موی خود را تراشیده، دور بینداز و بر بلندیا آواز نوحه برافراز زیرا خداوند طبقه مغضوب خود را رد و ترک نموده است.

وادی حنوم

^{۳۰} «چونکه خداوند می‌گوید بنی یهودا آنچه را که در نظر من ناپسند است بعمل آوردند و رجاسات خویش را

در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برانموده، آن را نجس ساختند. ^{۳۱} و مکان های بلند خود را در توفت که در وادی ابن حنوم است بنا نمودند تا پسران و دختران خویش را در آتش بسوزانند که من اینکار را امر نفرموده بودم و بخاطر خویش نیاورده. ^{۳۲} بنابراین خداوند می گوید: اینک روزها می آید که آن باردیگر به توفت و وادی ابن حنوم مسمی نخواهد شد بلکه به وادی قتل و در توفت دفن خواهند کرد تا جایی باقی نماند. ^{۳۳} و پادشاهای این قوم خوراک مرغان هوا و جانوران زمین خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ^{۳۴} و از شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس را ناپود خواهیم ساخت زیرا که آن زمین ویران خواهد شد.»

۸

خداوند می گوید که «در آن زمان

^۱ استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه و استخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد. ^۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند پهن خواهند کرد و آنها را جمع خواهند نمود و دفن خواهند کرد بلکه بروی زمین سرگین خواهد بود. ^۳ و یهوه صباوت می گوید که تمامی بقیه این قبیله شیر که باقی می ماند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد.

گاه و مجازات

^۴ «و ایشان را بگو خداوند چنین می فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟ ^۵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دائمی مرتد شده اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ابایی نمی آید؟ ^۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما برآستی تکلم ننمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می دود به راه خود رجوع می کند. ^۷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی داند و فاخته و پرستوک و کلنگ زمان آمدن خود را نگاه می دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی دانند. ^۸ چگونگی می گوید که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کتابان به دروغ عمل می نماید. ^۹ حکیمان شرمنده و مدهوش و گرفتار شده اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده اند پس چه نوع حکمتی دارند. ^{۱۰} بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهم داد و مزرعه های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ پر از طمع می باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می نمایند. ^{۱۱} و جراحات قوم مرا اندک شفایی داده اند چونکه می گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست. ^{۱۲} آیا چون مرتکب رجاسات شدند بخیل گردیدند؟ فی ابد بخیل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند بنابراین خداوند می گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حیثی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید.»

^{۱۳} خداوند می گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بر درخت انجیر یافت شود و برگها پرثمره خواهند شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.» ^{۱۴} پس ما چرا می نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانو که به خداوندگاه ورزیده ایم. ^{۱۵} برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفتنگی پدید آمد. ^{۱۶} صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیبه زورآوران تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده اند و زمین و هرچه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده اند. ^{۱۷} زیرا خداوند می گوید: «اینک من در میان شمارها و افعیا خواهم فرستاد که آنها را افسون توان کرد و شما را

خواهند گزید.»^{۱۸} کاش که ازغم خود تسلی می‌یافتم. دل من در اندروم ضعیف بهم رسانیده است.^{۱۹} اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می‌آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بتای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟^{۲۰} موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم.^{۲۱} به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته‌ام و حیرت مرا فرو گرفته است.^{۲۲} آیا بلسان در جلعاد نیست و طبیبی در آن فی؟ پس دختر قوم من چرا شفا نیافته است؟

۹

کاش که سر من آب می‌بود و چشمانم

^۱ چشمه اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می‌کردم.^۲ کاش که در بیابان منزل مسافران می‌داشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان می‌رفتم چونکه همگی ایشان زناکار و جماعت خیانت کارند.^۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می‌کشند. در زمین قوی شده‌اند اما نه برای راستی زیرا خداوند می‌گوید: «از شرارت به شرارت ترقی می‌کنند و مرا نمی‌شناسند.»^۴ هر یک از همسایه خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا هر برادر از پا درمی‌آورد و هر همسایه به نمامی گردش می‌کند.^۵ و هر کس همسایه خود را فریب می‌دهد و ایشان بر راستی تکلم نمی‌نمایند و زبان خود را به دروغ‌گویی آموخته‌اند و از کج رفتاری خسته شده‌اند.^۶ خداوند می‌گوید که «مسکن تودر میان فریب است و از مکر خویش غمی خواهند که مرا بشناسند.»

^۷ بنابراین یهوه صباوت چنین می‌گوید: «اینک من ایشان را قال گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟^۸ زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می‌راند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل خود برای او کین می‌گذارند.»^۹ پس خداوند می‌گوید: «آیا به سبب این چیزها ایشان را عقوبت نرسام و آیا جام از چنین قومی انتقام نکشد؟»

^{۱۰} برای کوهها گریه و نوحه‌گری و برای مرتعهای بیابان ماتم برپا می‌کنم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی‌کند و صدای مواشی شنیده نمی‌شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته‌اند.^{۱۱} و اورشلیم را به توده‌ها و ماوای شغالها مبدل می‌کنم و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت.^{۱۲} کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذر نمی‌کند.

^{۱۳} پس خداوند می‌گوید: «چونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند و آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک نمودند،^{۱۴} بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموخته‌درفتند.»^{۱۵} از این جهت یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من افسنتین را خوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید.^{۱۶} و ایشان را در میان امت هائی که ایشان و پدران ایشان آنها را آشناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.»

^{۱۷} یهوه صباوت چنین می‌گوید: «تفکر کنید و زنان نوحه‌گر را بخوانید تا ببینید و در پی زنان حکیم بفرستید تا ببینند.»^{۱۸} و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم برپا کنند تا چشمان ما اشک‌ها بریزد و مرگان ما آنها جاری سازد.^{۱۹} زیرا که آواز نوحه‌گری از صهیون شنیده می‌شود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار نخل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن‌های ما را ویران انداخته‌اند.^{۲۰} پس ای زنان، کلام خداوند را بشنوید و گوش‌های شما کلام دهان او را بپذیرد و شما به دختران خود نوحه‌گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را.^{۲۱} زیرا

موت به پنجره های ما برآمده، به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهارسوها منقطع سازد.

۲۲ خداوند چنین می گوید: «بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه درعقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.»

۲۳ خداوند چنین می گوید: «حکیم، از حکمت خود نغر ننماید و جبار، از تنومندی خویش مفتخر نشود و دولتند از دولت خود افتخار نکند. ۲۴ بلکه هر که نغر نماید از این نغر کند که فهم دارد و مرا می شناسد که من پیوه هستم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می آورم زیرا خداوند می گوید در این چیزها مسرور می باشم.»

۲۵ خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که ناخوتنان را با ناخوتنان عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ یعنی مصر و یهودا و ادم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امت ها ناخوتنوند و تمامی خاندان اسرائیل در دل ناخوتنوند.»

۱۰

خداوند و بتها

۱ ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می گوید بشنوید! ۲ خداوند چنین می گوید: «طریق امت ها را یاد مگیرید و از علامات افلاک مترسید زیرا که امت ها از آنها می ترسند. ۳ چونکه رسوم قوم باطل است که ایشان درختی از جنگل با تیری برند که صنعت دستهای نجار می باشد. ۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می کنند تا متحرک نشود. ۵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار می باشند که سخن نمی توانند گفت و آنها را می باید برداشت چونکه راه نمی توانند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.»

۶ ای پیوه مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است! ۷ ای پادشاه امت ها کیست که از تو ترسد زیرا که این به تو می شاید چونکه در جمیع حکیمان امت ها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست. ۸ جمیع ایشان وحشی و احمق می باشند تا دیب اباطیل چوب (بت) است. ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوفاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می آورند. لاجورد و ارغوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است. ۱۰ اما پیوه خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می باشد. از غضب او زمین متزلزل می شود و امت ها قهر او را متحمل نتوانند شد. ۱۱ به ایشان چنین بگوئید: «خدایانی که آسمان و زمین را نساخته اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.»

۱۲ او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید. ۱۳ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می آید. ابرها از اقصای زمین برمی آورد و برقها برای باران می سازد و باد را از خزانه های خود بیرون می آورد. ۱۴ جمیع مردمان وحشی اند و معرفت ندارند و هر که تمثالی می سازد نجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی می باشد در روزی که به محاکمه می آیند تلف خواهند شد. ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصبای میراث وی است و اسم او پیوه صباوت می باشد.

۱۷ ای که در تنگی ساکن هستی، بسته خود را از زمین بردار! ۱۸ زیرا خداوند چنین می گوید: «اینک من این مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم انداخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بفهمند.» ۱۹ وای بر من به سبب صدمه من.

۲۰ خیمه من خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده های مرا برپا نماید. ۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده اند و خداوند را طلب نمی

نمائند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله های ایشان پراکنده خواهد گردید. ۲۲ اینک صدای خبری می آید واضطراب عظیمی از دیار شمال. تا شهرهای یهودا را ویران و ماوای شغالها سازد.

دعای ارمیا

۲۳ ای خداوند می دانم که طریق انسان از آن اونیست و آدمی که راه می رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی باشد. ۲۴ ای خداوند مرا تادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مباد مرا ذلیل سازی. ۲۵ غضب خویش را بر امت هایی که تو را نمی شناسند بریز. و بر قبیله هایی که اسم تو را نمی خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

۱۱

شکستن عهد

۱ این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «کلام این عهد را بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید. ۳ و توبه ایشان بگو یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود. ۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم امر فرموده، گفتم قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم. ۵ و تا قسمی را که برای پدران شما خوردم وفا ننمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروز شده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.»

۶ پس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید. ۷ زیرا از روزی که پدران شما را از زمین مصر برآوردم تا امروز ایشان را تاکید سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تاکید نموده، گفتم قول مرا بشنوید. ۸ اما نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل شریر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفا نمائید اما وفا ننمودند.»

۹ و خداوند مرا گفت: «فتنه ای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است. ۱۰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ابا نمودند برگشتند و ایشان خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.» ۱۱ بنابراین خداوند چنین می گوید: «اینک من بلایی را که از آن نتواند درست بر ایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزد خدایانی که برای آنها بخور می سوزانیدند فریاد خواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات نخواهند داد. ۱۳ زیرا که ای یهودا شما خدایان تو بقدر شهرهای تو می باشد و بر حسب شماره کوچه های اورشلیم مذبح های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح ها به جهت بخور سوزانیدن برای بلع. ۱۴ پس تو برای این قوم دعامکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند نمائ زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مرا بخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۵ محبوه مرا در خانه من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا تضرعات و گوشت مقدس می تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه می توانستی وجد نمایی.»

۱۶ خداوند تو را زیتون شاداب که به میوه نیکو خوشمنا باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن فروخته است که شاخه هایش شکسته گردید. ۱۷ زیرا یهوه صباوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشستن کردند و برای بلع بخور سوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند.

نقشه بضد ارمیا

۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی. ۱۹ و من مثل بره دست آموز که به منبج برند بودم. و نمی دانستم که تدبیرات به ضد من نموده، می گفتند: «درخت را بامیوه اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نمایم تا اسمش دیگر مذکور نشود». ۲۰ اما ای یهوه صباوت که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان بینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم. ۲۱ لهذا خداوند چنین می گوید: «درباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می گویند به نام یهوه نبوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی.

۲۲ از این جهت یهوه صباوت چنین می گوید: اینک بر ایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد. ۲۳ و برای ایشان بقیه ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

۱۲

شکایت ارمیا

۱ ای خداوند تو عادل تر هستی از اینکه من با تو محاجه نمایم. لیکن درباره احکامت با تو سخن خواهم راند. چرا راه شیرین برخوردار می شود و جمیع خیانتکاران ایمن می باشند؟ ۲ تو ایشان را غرس نمودی پس ریشه زدند و ثمره کرده، میوه نیز آوردند. تو به دهان ایشان نزدیکی، اما از قلب ایشان دور. ۳ اما تو ای خداوند مرا می شناسی و مرا دیده، دل مرا نزد خود امتحان کرده ای. ایشان را مثل گوسفندان برای ذبح بیرون کنش و ایشان را به جهت روز قتل تعیین نما. ۴ زمین تا به کی ماتم خواهد نمود و گناه تمامی صحرا خشک خواهد ماند. حیوانات و مرغان به سبب شرارت ساکانش تلف شده اند زیرا می گویند که او آخرت ما را نخواهد دید.

جواب خداوند

۵ اگر وقتی که با پیادگان دویدی تو را خسته کردند پس چگونه با اسبان می توانی برابری کنی؟ و هر چند در زمین سالم، ایمن هستی در طغیان اردن چه خواهی کرد؟ ۶ زیرا که هم برادران و هم خاندان پدرت به تو خیانت نمودند و ایشان نیز در عقب تو صدای بلند می کنند پس اگر چه سخنان نیکو به تو بگویند ایشان را باور مکن. ۷ من خانه خود را ترک کرده، میراث خویش را دور انداختم. و محبوبه خود را به دست دشمنانش تسلیم نمودم. ۸ و میراث من مثل شیرجنگل برای من گردید. و به ضد من آواز خود را بلند کرد از این جهت از او نفرت کردم. ۹ آیامیراث من برایم مثل مرغ شکاری رنگارنگ که مرغان دور او را گرفته باشند شده است؟ بروید و جمیع حیوانات صحرا را جمع کرده، آنها را بیاورید تا بخورند. ۱۰ شبانان بسیار تا کستان مرا خراب کرده، میراث مرا پایمال نمودند. و میراث مرغوب مرا به بیابان ویران مبدل ساختند. ۱۱ آن را ویران ساختند و آن ویران شده نزد من ماتم گرفته است. تمامی زمین ویران شده، چونکه کسی این را در دل خود راه نمی دهد. ۱۲ بر تمامی بلندیهای صحرا، تاراج کنندگان هجوم آوردند زیرا که شمشیر خداوند از کنار زمین تا کنار دیگرش هلاک می کند و برای هیچ بشری ایمنی نیست. ۱۳ گندم کاشتند و خار درویدند، خویششان را به ریخ آورده، نفع نبردند. و از محصول شما به سبب حدت خشم خداوند بخل گردیدند.

۱۴ خداوند درباره جمیع همسایگان شریخود که ضرر می رسانند به ملکی که قوم خود اسرائیل را مالک آن ساخته است چنین می گوید: «اینک ایشان را از آن زمین برمی کنم و خاندان یهودا را از میان ایشان برمی کنم. ۱۵ و بعد از برکندن ایشان رجوع خواهم کرد و بر ایشان ترحم خواهم نمود و هر کس از ایشان را به ملک خویش و هر کس را به زمین خود باز خواهم آورد. ۱۶ و اگر ایشان طریق های قوم مرا نیکو یاد گرفته، به اسم من یعنی به حیات یهوه قسم خورند چنانکه ایشان قوم مرا تعلیم دادند که به بدل قسم خورند، آنگاه ایشان در میان قوم من

بنا خواهند شد. ۱۷ اما اگر نشنوند آنگاه آن امت را بالکل برکنده، هلاک خواهم ساخت.» کلام خداوند این است.

۱۳

کربند گفانی

۱ خداوند به من چنین گفت که «برو و کربند گفانی برای خود بخر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو مبر.» ۲ پس کربند را موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم. ۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت: ۴ «این کربند را که خریدی و به کمر خود بستی بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.»

۵ پس رفتم و آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم. ۶ و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کربندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.» ۷ پس به فرات رفتم و کنده کربند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کربند پوسیده و لایق هیچکار نبود.

۸ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۹ «خداوند چنین می فرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباه خواهم ساخت. ۱۰ و این قوم شیریری که از شنیدن قول من ابانموده، سرکشی دل خود را پیروی می نمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می کنند، مثل این کربندی که لایق هیچکار نیست خواهند شد. ۱۱ زیرا خداوند می گوید: چنانکه کربند به کمر آدمی می چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشتن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و نفر و زینت باشند اما نشنیدند. ۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر ما نمی دانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟ ۱۳ پس به ایشان بگو: خداوند چنین می گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود می نشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی پر خواهم ساخت. ۱۴ و خداوند می گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رافت و رحمت نخواهم نمود.»

هشدار در مورد اسارت

۱۵ بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم می نماید. ۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نماید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید. ۱۷ و اگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زارزار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است. ۱۸ به پادشاه و ملکه بگو: «خویشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرها یعنی تاجهای جلال شما افتاده است.

۱۹ شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است. ۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آثانی را که از طرف شمال می آیند بنگرید. گله ای که به تو داده شد و گوسفندان زیبایی تو بجای است؟ ۲۱ اما چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده ای. آیا دردها مثل زنی که می زاید تو را فرو نخواهد گرفت؟ ۲۲ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، بدانکه (به سبب کثرت گناهات دامنهای گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است. ۲۳ آیاحبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود یا پلنگ، پیسه های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شده اید نیکویی نتوانید کرد؟ ۲۴ و من ایشان را مثل گاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.»

۲۵ خداوند می گوید: «قرعه تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیوده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی. ۲۶ پس من نیز دامنهایت را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد. ۲۷ فسق و شبهه های تو و زشتی زناکاری تو و رجاسات تو را بر تلهای پیابان مشاهده نمودم. وای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر طاهر نخواهی شد!»

۱۴

حَقْطی و شمشیر

۱ کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد.

۲ «یهودا نوحه گری می کند و دروازه هایش کاهیده شده، ماتم کان بر زمین می نشینند و فریاد اورشلیم بالا می رود. ۳ و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب می فرستند و نزد حفره های روند و آب نمی یابند و با ظرفهای خالی برگشته، نخل و رسو می شوند و سرهای خود را می پوشانند. ۴ به سبب اینکه زمین منشق شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان نخل شده، سرهای خود را می پوشانند. ۵ بلکه غزالها نیز در صحرا می زایند و (اولاد خود را) ترک می کنند چونکه هیچ گاه نیست. ۶ و گورخران بر بلندیا ایستاده، مثل شغالها برای باددم می زنند و چشمان آنها کاهیده می گردد چونکه هیچ علفی نیست.»

۷ ای خداوند اگرچه گلهان ما بر ما شهادت می دهد اما به خاطر اسم خود عمل نما زیرا که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو گناه ورزیده ایم. ۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات دهنده او در وقت تنگی می باشی چرا مثل غربی در زمین و مانند مسافری که برای شبی خیمه می زند شده ای؟ ۹ چرا مثل شخص متحیر و مانند جباری که نمی تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ما هستی و ما به نام تو نامیده شده ایم پس ما را ترک ننما. ۱۰ خداوند به این قوم چنین می گوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول ننمود و حال عصیان ایشان را به یاد آورد، گاه ایشان را جزا خواهد داد.» ۱۱ و خداوند به من گفت: «برای خیریت این قوم دعا ننما! ۱۲ چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط و وبا هلاک خواهم ساخت.»

۱۳ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در این مکان سلامتی پایدار خواهد داد.» ۱۴ پس خداوند مرا گفت: «این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم ننمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوت می کنند. ۱۵ بنابراین خداوند درباره این انبیا که به اسم من نبوت می کنند و من ایشان را نفرستادم و می گویند که شمشیر و قحط در این زمین نخواهد شد می گوید که این انبیا به شمشیر و قحط کشته خواهند شد. ۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت می کنند در کوچه های اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت. ۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه روز اشک می ریزد و آرای ندارد زیرا که آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است. ۱۸ اگر به صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگر به شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت می کنند و هیچ نمی دانند.»

۱۹ آیا یهودا را بالکل ترک کرده ای و آیا جانت صهیون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خبری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد. ۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می نمایم زیرا که به تو گناه ورزیده ایم.

۲۱ به خاطر اسم خود ما را رد نمما. کرمی جلال خویش را خوار مشمار. عهد خود را که با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن. ۲۲ آباد میان اباطیل امت‌ها هستند که باران بیارند و آیا آسمان می‌تواند بارش بدهد؟ مگر توای بپوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همه اینکارها می‌باشی.

۱۵

۱ و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و سموئیل به حضور من می‌ایستادند جان من به این قوم مایل نمی‌شد. ایشان را از حضور من دور انداز تا بیرون روند. ۲ و اگر به تو بگویند به کجا بیرون رویم، به ایشان بگو: خداوند چنین می‌فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قطع است به قطع و آنکه لایق اسیری است به اسیری. ۳ و خداوند می‌گوید: برایشان چهار قسم خواهم بگذاشت: یعنی شمشیر برای کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن. ۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی این حزقیا پادشاه یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد. ۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا از سلامتی تو پرسد؟ ۶ خداوند می‌گوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پیشیمان شدن بیزار گشتم. ۷ و ایشان را در دروازه‌های زمین با غریب خواهم بخت و قوم خود را بی‌اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند. ۸ بپوه‌زنان ایشان بایم از ریگ دریا زیاده شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده‌ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید. ۹ زاینده هفت ولد زیون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود غروب کرد و او نخل و رسوا گردید. و خداوند می‌گوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد.»

۱۰ وای بر من که توای مادرم مرا مرد جنگجو و نزاع‌کننده‌ای برای تمامی جهان زایدی. نه به ربوا دادم و نه به ربوا گرفتم. معهذا هریک از ایشان مرا لعنت می‌کنند. ۱۱ خداوند می‌گوید: «البته تو را برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تو متذلل خواهم گردانید. ۱۲ آیا آهن می‌تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟ ۱۳ توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گاهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد. ۱۴ و تو را همراه دشمنان به زمینی که نمی‌دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.»

۱۵ ای خداوند تو این را می‌دانی پس مرا بیادآورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیر غضبی خویش مرا تلف نمما و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده‌ام. ۱۶ ستخان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام توای بپوه خدای صباویت نامیده شده‌ام. ۱۷ در مجلس عشرت کنندگان ننشستم و شادی نمودم. به سبب دست تو به تنهایی نشستم زیرا که مرا از خشم مملو ساختی. ۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبده و آب ناپایدار خواهی شد؟

۱۹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اگر بازگشت ثانی من بار دیگر تو را به حضور خود قایل خواهم ساخت و اگر نفایس را از رذایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود. ۲۰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می‌گوید: من برای نجات دادن ورهانی‌دن تو با تو هستم. ۲۱ و تو را از دست شیران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیه خواهم نمود.»

روز بلا

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برای خود زنی بگیر و تو را در این مکان پسران و دختران نباشد. ۳ زیرا خداوند درباره پسران و دخترانی که در این مکان مولود شوند و درباره مادرانی که ایشان را بزاید و پدرانی که ایشان را در این زمین تولید نمایند چنین می گوید: ۴ به بیماریهای مهلک خواهند مرد. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و دفن نخواهند شد بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. و به شمشیر و قحط تباہ خواهند شد و لاشهای ایشان غذای مرغان هوا و وحوش زمین خواهد بود. ۵ زیرا خداوند چنین می گوید: به خانه نوحه گری داخل مشو و برای ماتم گرفتن زو و برای ایشان تعزیت منما زیرا خداوند می گوید که سلامتی خود یعنی احسان و مراحم خویش را از این قوم خواهم برداشت. ۶ هم بزرگ و هم کوچک در این زمین خواهند مرد و دفن نخواهند شد. و برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و خویشان را مجروح نخواهند ساخت و موی خود را نخواهند تراشید. ۷ و برای ماتم گری نان را پاره نخواهند کرد تا ایشان را برای مردگان تعزیت نمایند و کاسه تعزیت را با ایشان برای پدر یا مادر ایشان هم نخواهند نوشید. ۸ و تو به خانه بزم داخل مشو و با ایشان برای اکل و شرب منشین. ۹ زیرا که یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من در ایام شما و در نظر شما آواز خوشی و آواز شادمانی و آواز داماد و آواز عروس را از این مکان خواهم برداشت. ۱۰ و هنگامی که همه این سختن را به این قوم بیان کنی و ایشان از تو پرسند که خداوند از چه سبب تمامی این بلای عظیم را به ضد ما گفته است و عصیان و گاهی که به یهوه خدای خود ورزیده‌ام چیست؟ ۱۱ آنگاه تو به ایشان بگو: خداوند می گوید: از این جهت که پدران شما مرا ترک کردند و خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت و سجد نمودند و مرا ترک کرده، شریعت مرا نگاه نداشتند. ۱۲ و شما از پدران خویش زیاده شرارت ورزیدید چونکه هریک از شما سرکشی دل شیر خود را پیروی نمودید و به من گوش نگرفتید. ۱۳ بنابراین من شما را از این زمین به زمینی که شما و پدران شما ندانسته‌اید خواهم انداخت و در آنجا شبانه‌روز خدایان غیر را عبادت خواهید نمود زیرا که من بر شما ترحم نخواهم نمود.

۱۴ «بنابراین خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که بار دیگر گفته خواهد شد قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورد. ۱۵ بلکه قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین شمال و همه زمینهای که ایشان را به آنها رانده بود برآورد. زیرا من ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام باز خواهم آورد. ۱۶ خداوند می گوید: اینک ماهی گیران بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را صید نمایند و بعد از آن صیادان بسیار را خواهم فرستاد تا ایشان را از هرکوه و هر تل و از سوراخهای صخره‌ها شکار کنند. ۱۷ زیرا چشمانم بر همه راههای ایشان است و آنها از نظر من پنهان نیست و عصیان ایشان از چشمان من مخفی نی. ۱۸ و من اول عصیان و گناهان ایشان را مکافات مضاعف خواهم رسانید چونکه زمین مرا به لاشهای رجاسات خود ملوث نموده و میراث مرا به مکروهات خویش مملو ساخته‌اند.»

۱۹ ای خداوند که قوت من و قلعه من و در روز تنگی پناهگاه من هستی! امت‌ها از کرانه‌های زمین نزد تو آمده، خواهند گفت: پدران ما جز دروغ و باطل و چیزهایی را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند. ۲۰ آیا می شود که انسان برای خود خدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟

۲۱ «بنابراین هان این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت و خواهند دانست که اسم من یهوه است.»

۱۷

۱ «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح های شما منقوش است. ۲ مادامی که پسران ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلهای بلند یاد می دارند،

۳ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری و تمامی خزاین تو را به تاراج خواهم داد و مکان های بلند تو را نیز به سبب گاهی که در همه حدود خود ورزیده ای. ۴ و تواز خودت نیز ملک خویش را که به تو داده ام بی زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروخته اید که تا به ابد مشتعل خواهد بود.»

۵ و خداوند چنین می گوید: «ملعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد. ۶ و او مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیر مسکون ساکن خواهد شد.» ۷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد. ۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های خویش را بسوی نهر پهن می کند و چون گرما بیاید نخواهد رسید و برگش شاداب خواهد ماند و در خشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند. ۹ دل از همه چیز فریبده تراست و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟ ۱۰ «من یهوه تفتیش کننده دل و آزماینده کرده ها هستم تا بهر کس بر حسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم.»

۱۱ مثل کبک که بر نخلهایی که نهاده باشند بنشیند، همچنان است کسی که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روز هایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود. ۱۲ موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است. ۱۳ ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند نجل خواهند شد. آتانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نموده اند. ۱۴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرانجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که تو تسلیح من هستی. ۱۵ اینک ایشان به من می گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الان واقع بشود.» ۱۶ و اما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل نفردم و تو می دانی که یوم بلا را نخواستم. آنچه از لبایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود. ۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلا ملجای من تویی. ۱۸ ستمکاران من نجل شوند اما من نجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روز بلا را بر ایشان پیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن.

تقدیس سبت

۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد دروازه پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل می شوند و از آن بیرون می روند و نزد همه دروازه های اورشلیم بایست. ۲۰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهودا و تمامی یهودا و جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید! ۲۱ خداوند چنین می گوید: برخیز و با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید. ۲۲ و در روز سبت هیچ باری از خانه های خود بیرون میاورید و هیچکار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.»

۲۳ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تانثنوند و تادیب را نپذیرند. ۲۴ و خداوندی گوید: «اگر مرا حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید و روز سبت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید، ۲۵ آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر اربابها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود. ۲۶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختی و ذبایح و هدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد. ۲۷ و اگر مرا نشنیده روز سبت را تقدیس ننمایند و در روز سبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه هایش آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

خانه کوزه گر

۱ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به خانه کوزه گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنواید.»

۳ پس به خانه کوزه گر فرود شدم و اینک او پرچرخا کار می کرد. ۴ و ظرفی که از گل می ساخت در دست کوزه گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظر کوزه گر پسند آمد که بسازد. ۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۶ «خداوند می گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه گر با شما عمل توانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه گر است، همچنان شما ای خاندان اسرائیل در دست من می باشید. ۷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کنند و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم، ۸ اگر آن امتی که درباره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نمایند، آنگاه از آن بلائی که به آوردن آن قصد نموده ام خواهم برگشت. ۹ و هنگامی که درباره امتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، ۱۰ اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت. ۱۱ الان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می گوید: اینک من به ضد شما بلائی می سازم و قصدی به خلاف شما می نمایم. پس شما هر کدام از راه زشت خود بازگشت نمایید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید. ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم کرد. ۱۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: در میان امت ها سوال کنید کیست که مثل این چیزها راشنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت کرده است. ۱۴ آیا برف لبنان از صخره صخرا بازیستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری می شود خشک گردد؟ ۱۵ زیرا که قوم من مرا فراموش کرده برای اباطیل بخور می سوزانند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم می لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند. ۱۶ تا زمین خود رامابه حیرت و سخره ابدی بگردانند به حدی که هر که از آن گذر کند متعیر شده، سر خود را خواهد جنبانید. ۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم داد و نه رو را.»

۱۸ آنگاه گفتند: «بیایید تا به ضد ارمیا تدبیرها نمایم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیایید تا او را به زبان خود بزنیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.»

۱۹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو! ۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد زیرا که حفره ای برای جان من کنده اند. بیادآور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا درباره ایشان سخن نیکو گفته، حلد خشم تو را از ایشان بگردانم. ۲۱ پس پسران ایشان را به خطبسیار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و زنان ایشان، بی اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند. ۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناگهان پیآوری نعره ای از خانه های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حفره ای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده. ۲۳ اما تو ای خداوند تمامی مشورت هایی را که ایشان به قصد جان من نموده اند می دانی. پس عصیان ایشان را میامرز و نگاه ایشان را از نظر خویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

۱ خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین از کوزه گر بخور و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار. ۲ و به وادی ابن هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه گران است پیرون رفته، سختانی را که به تو خواهم

گفت در آنجا نداکن. ^۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا خواهد کرد. ^۴ زانرو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شدند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بی گاهان مملو ساختند. ^۵ و مکان های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به جای قربانی های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذاشته بود. ^۶ بنابراین خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که این مکان به توفت یا به وادی ابن هنوم دیگر نامیده خواهد شد بلکه به وادی قتل. ^۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم انداخت و لاشهای ایشان را خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت. ^۸ و این شهر را مایه حیرت و تخریب خواهم گردانید به حدی که هر که از آن عبور کند متحیر شده، به سبب جمع بلایایش تخریب خواهد نمود. ^۹ و گوشت پسران ایشان و گوشت دختران ایشان را به ایشان خواهم خورانید و در محاصره و تنگی که دشمنان ایشان و جویندگان جان ایشان بر ایشان خواهند آورد، هر کس گوشت همسایه خود را خواهد خورد. ^{۱۰} آنگاه کوزه را به نظر آنانی که همراه تو می روند بشکن. ^{۱۱} و ایشان را بگو: یهوه صباوت چنین می گوید: به نوعی که کسی کوزه کوزه گرا می شکند و آن را دیگر اصلاح توان کرد همچنان این قوم و این شهر را خواهم شکست و ایشان را در توفت دفن خواهند کرد تا جایی برای دفن باقی نماند. ^{۱۲} خداوند می گوید: به این مکان و به ساکنانش چنین عمل خواهم نمود و این شهر را مثل توفت خواهم ساخت. ^{۱۳} و خانه های اورشلیم و خانه های پادشاهان یهودا مثل مکان توفت نجس خواهد شد یعنی همه خانه هایی که بر بامهای آنها بخور برای تمامی لشکر آسمان سوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریختند»

^{۱۴} پس ارمیا از توفت که خداوند او را به جهت نبوت کردن به آنجا فرستاده بود باز آمد و در صحن خانه خداوند ایستاده، به تمامی قوم گفت: ^{۱۵} «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر این شهر و بر همه قریه هایش، تمامی بلایا را که درباره اش گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که گردن خود را سخت گردانیده، کلام مرا نشنیدند.»

۲۰

ارمیا و فشحور

^۱ و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نبی را که به این امور نبوت می کرد شنید. ^۲ پس فشحور ارمیا نبی را زده، او را در کنده ای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت. ^۳ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیاوی را گفت: «خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مسایب خوانده است. ^۴ زیرا خداوند چنین می گوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت می گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید. ^۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد و همه خزانه های پادشاهان یهودا را به دست دشمنان ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد. ^۶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانه ات به اسیری خواهی رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.»

شکایت ارمیا

۷ ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. ازمن زورآورتر بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می کند. ۸ زیراهرگاه می خواهم تکلم نمایم ناله می کنم و به ظلم و غارت ندا می نمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است. ۹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خودداری خسته شده، باز نتوانستم ایستاد. ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع اصدافای من گفتند بر اوشکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می باشند (و می گویند) که شاید اوفریفته خواهد شد تا بروی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم. ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار نمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی نهایت نخل خواهند گردید. ۱۲ امای یهوه صباوت که عادلان را می آزمایی و کردها و دلها را مشاهده می کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم. ۱۳ برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریران رهایی داده است.

۱۴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زاید. ۱۵ ملعون باد کسی که پدر مرا مرده داد و گفت که برای تولد نرینه ای زاییده شده است و او را بسیار شادمان گردانید. ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفقت ننموده و ازگون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره ای در وقت ظهر بشنود. ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آستین ماند. ۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا مشقت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در نجالت تلف شود؟

۲۱

رد تقاضای صدقیا

۱ کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملکیا و صفنیا ابن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت: ۲ «برای ما از خداوند مسالت نما زیرا که نبوکدرصر پادشاه بابل با ما جنگ می کند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد.» ۳ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگویند: ۴ یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده اند جنگ می کنید برمی گردانم و ایشان را در اندرون این شهر جمع خواهم کرد. ۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. ۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهائم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد. ۷ و خداوند می گوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آثانی را که از وباء و شمشیر و قحط در این شهر باقی مانده باشند به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشد و او بر ایشان رفت و شفقت و رحم نخواهد نمود. ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می فرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می گذارم؛ ۹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اند بگریزید، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. ۱۰ زیرا خداوند می گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکی بر گردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش خواهد سوزانید.

۱۱ «و درباره خاندان پادشاه یهودا بگو کلام خداوند را بشنوی: ۱۲ ای خاندان داود خداوند چنین می فرماید: بامدادان به انصاف داوری نمائید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال

شما مثل آتش صادر گردد و مشتعل شده، خاموش کننده‌ای نباشد. ۱۳ خداوند می‌گوید: ای ساکنه وادی وای صخره هامون که می‌گویید کیست که به ضد ما فرود آید و کیست که به مسکنهای ما داخل شود اینک من به ضد توهستم. ۱۴ و خداوند می‌گوید بر حسب ثمره اعمال شما به شما عقوبت خواهم رسانید و آتشی در جنگل این شهر (خواهم افروخت که تمامی حوالی آن را خواهد سوزانید.)

۲۲

داوری پادشاهان شیر

۱ خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا به این کلام متکلم شو^۲ و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته‌ای، تو و بدگانت و قومت که به این دروازه‌ها داخل می‌شوید کلام خداوند را بشنوید: ۳ خداوند چنین می‌گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و مغضوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غربا و یتیمان و بیوه‌زنان ستم و جور نمائید و خون بی‌گناهان را در این مکان مرزید. ۴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه‌های این خانه داخل خواهند شد و هریک با بدگان و قوم خود بر ارباب‌ها و اسبان سوار خواهند گردید. ۵ اما اگر این سخنان را نشنوید خداوند می‌گوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد. ۶ زیرا خداوند درباره خاندان پادشاه یهودا چنین می‌گوید: اگرچه تو نزد من جلعاد و قله لبنان می‌باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیر مسکون مبدل خواهم ساخت. ۷ و بر تو خراب کنندگان که هریک با آلتش باشد معین می‌کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند. ۸ و امت‌های بسیار چون از این شهر عبور نمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است. ۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد بیوه خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند.

۱۰ «برای مرده گریه نمائید و برای او ماتم مگیرید. زارزار بگیرید برای او که می‌رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید. ۱۱ زیرا خداوند درباره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می‌گوید که دیگر به اینجا بر نخواهد گشت. ۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید.

۱۳ «وای بر آن کسی که خانه خود را به بی‌انصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود بجان خدمت می‌گیرد و مزدش را به او نمی‌دهد. ۱۴ که می‌گوید خانه وسیع و اطاقهای مروح برای خود بنامی کنم و بنجره‌ها برای خویشتن می‌شکافد و (سقف آن را از سرو آزاد می‌پوشاند و با شنجرف رنگ می‌کند.

۱۵ آیا از این جهت که با سروهای آزاد مکارتم می‌نمائی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا بدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت را بجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادتندی می‌بود؟ ۱۶ فقیر و مسکین را دادرسی می‌نمود، آنگاه سعادتندی می‌شد. مگر شناختن من این نیست؟ خداوند می‌گوید: ۱۷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی‌گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری. ۱۸ بنابراین خداوند درباره یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا چنین می‌گوید: که برایش ماتم نخواهد گرفت و نخواهند گفت: آهای برادر من یا آهای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آهای آقا یا آهای جلال وی. ۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دور انداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید.

۲۰ «به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آواز خود را در باشان بلند کن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستان تلف شده‌اند. ۲۱ در حین سعادتندی تو به تو سخن گفتیم، اما گفتی گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی. ۲۲ باد تمامی شبانات را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به سبب تمامی شرارت نجل و رسوا خواهی شد. ۲۳ ای که در لبنان

ساکن هستی و آشیانه خویش را در سروهای آزاد می‌سازی! هنگامی که امها و دردمثل زنی که می‌زاید تو را فروگیرد چه قدر بر تو افسوس خواهند کرد؟^{۲۴} یهوه می‌گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیاها این یهویا قیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می‌بود هرآینه تو را از آنجا می‌کندم.^{۲۵} و تو را به دست آنانی که قصد جان تو دارند و به دست آنانی که از ایشان ترسانی و به دست نوکد رصر پادشاه بابل و به دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود.^{۲۶} و تو و مادر تو را که تو را زاید، به زمین غربی که در آن تولد نیافتید خواهم انداخت که در آنجا خواهید مرد.

^{۲۷} اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.»

^{۲۸} آیا این مرد کنیاها ظرفی خوار شکسته می‌باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او با ولادش به زمینی که آن را نمی‌شناسند انداخته و افکنده شده‌اند؟

^{۲۹} ای زمین‌ای زمین‌ای زمین، کلام خداوند را بشنو! ^{۳۰} خداوند چنین می‌فرماید: «این شخص را بی‌اولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

۲۳

بقیه وفادار

^۱ خداوند می‌گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می‌سازند.»^۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا می‌چرانند چنین می‌گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده اید و به آنها توجه ننموده اید. پس خداوند می‌گوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شما خواهم رسانید.^۳ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهای که ایشان را به آنها رانده‌ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغلهای ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد.^۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند برپا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و مشوش خواهند شد و مفقود خواهند گردید.» قول خداوند این است.

^۵ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که شاخه‌ای عادل برای داود برپا می‌کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت.^۶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با امنیت ساکن خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقینو (یهوه عدالت ما).^۷ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که دیگر نخواهند گفت قسم به حیات یهوه که بنی اسرائیل را از زمین مصر برآورد.^۸ بلکه قسم به حیات یهوه که ذریت خاندان اسرائیل را از زمین شمال و از همه زمینهای که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده، رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد.»

انبیای دروغین

^۹ به سبب انبیا دل من در اندروم شکسته و همه استخوانهایم مسترخ شده است، مثل شخص مست و مانند مرد مغلوب شراب از جهت خداوند و از جهت کلام مقدس او گردیده‌ام.^{۱۰} زیرا که زمین پر از زناکاران است و به سبب لعنت زمین ماتم می‌کند و مرتع های بیابان خشک شده است زیرا که طریق ایشان بد و توانایی ایشان باطل است.^{۱۱} چونکه هم انبیا و هم کاهنان منافق اند و خداوند می‌گوید: شرارت ایشان را هم در خانه خود یافته‌ام.^{۱۲} بنابراین طریق ایشان مثل جایهای لغزنده در تاریکی غلیظ برای ایشان خواهد بود که ایشان رانده شده در آن خواهند افتاد. زیرا خداوند می‌گوید که «در سال عقوبت ایشان بلا بر ایشان عارض خواهم گردانید.^{۱۳} و در انبیای سامره حماقتی دیده‌ام که برای بعل نبوت کرده، قوم من اسرائیل را گمراه گردانیده‌اند.^{۱۴} و در انبیای اورشلیم نیز چیز هولناک دیدم. مرتکب زنا شده، به دروغ سلوک می‌نمایند و دستهای شریان را تقویت می‌دهند مبادا هریک از ایشان از شرارت خویش بازگشت نماید. و جمیع ایشان برای من مثل سدوم و ساکنان آن مانند عموره گردیده‌اند.»

۱۵ بنابراین یهوه صباوت درباره آن انبیای چنین می گوید: «اینک من به ایشان افسنتین خواهم خوراید و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید زیرا که از انبیای اورشلیم نفاق در تمامی زمین منتشر شده است.» ۱۶ یهوه صباوت چنین می گوید: «به سخنان این انبیایی که برای شما نبوت می کنند گوش مدهید زیرا شما را به بطالت تعلیم می دهند و رویای دل خود را بیان می کنند و نه از دهان خداوند. ۱۷ و به آنانی که مرا حقیر می شمارند پیوسته می گویند: خداوند می فرماید که برای شما سلامتی خواهد بود و به آنانی که به سرکشی دل خود سلوک می نمایند می گویند که بلا به شما خواهد رسید. ۱۸ زیرا کیست که به مشورت خداوند واقف شده باشد تا ببیند و کلام او را بشنود و کیست که به کلام او گوش فرا داشته، استماع نموده باشد. ۱۹ اینک باد شدید غضب خداوند صادر شده و گردبادی دوری می زند و بر سر شیران فرود خواهد آمد. ۲۰ غضب خداوند تا مقاصد دل او را بجا نیاورد و به انجام نرساند برخواهد گشت. در ایام آخر این را نیکو خواهید فهمید. ۲۱ من این انبیای را نفرستادم لیکن دویند. به ایشان سخن نگفتم اما ایشان نبوت نمودند. ۲۲ اما اگر در مشورت من قائم می مانند، کلام مرا به قوم من بیان می کردند و ایشان را از راه بد و از اعمال شریر ایشان برمی گردانیدند. ۲۳ یهوه می گوید: آیا من خدای نزدیک هستم و خدای دوری؟ ۲۴ و خداوند می گوید: آیا کسی خویش را در جای مخفی پنهان تواند نمود که من او را نبینم مگر من آسمان و زمین را مملو می سازم؟ کلام خداوند این است. ۲۵ سخنان انبیای را که به اسم من کاذبانه نبوت کردند شنیدم که گفتند خواب دیدم خواب دیدم. ۲۶ این تا به کی در دل انبیایی که کاذبانه نبوت می کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می باشند، ۲۷ که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به هسایه خود بازی می گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بلع فراموش کردند. ۲۸ آن نبی ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می گوید کاه را با گندم چه کار است؟»

۲۹ و خداوند می گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خرد می کند؟» ۳۰ لهذا خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از بکدیگر می دزدند هستم.» ۳۱ و خداوند می گوید: «اینک من به ضد این انبیای هستم که زبان خویش را بکار برده، می گویند: او گفته است.» ۳۲ و خداوند می گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مامور نکردم پس خداوندی گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید. ۳۳ و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود. ۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و برخانه اش عقوبت خواهم رسانید. ۳۵ و هر کدام از شما به هسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟ ۳۶ لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر متمایز زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صباوت خدای ما را منحرف ساخته اید. ۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟ ۳۸ و اگر می گویند: وحی یهوه، پس یهوه چنین می فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید، ۳۹ لهذا اینک من شما را بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت. ۴۰ و عار ابدی و رسوائی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

۱ و بعد از آنکه نبوکدرصر پادشاه بابل یهو یاقم پادشاه یهودا را باروسای یهودا و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم اسیر نموده، به بابل برد، خداوند دو سیدانجیر را که پیش هیکل خداوند گذاشته شده بود به من نشان داد ۲ که در سید اول، انجیر بسیار نیکو مثل انجیر نور بود و در سید دیگر انجیر بسیار بد بود که چنان زشت بود که نمی شود خورد. ۳ و خداوند مرا گفت: «ای ارمیا چه می بینی؟» گفتم: «انجیر. اما انجیرهای نیکو، بسیار نیکو است و انجیرهای بد بسیار بد است که از بدی آن را نمی توان خورد.» ۴ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۵ «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: مثل این انجیرهای خوب همچنان اسیران یهودا را که ایشان را از اینجا به زمین کلدانیان برای نیکویی فرستادم منظور خواهم داشت. ۶ و چشمان خود را بر ایشان به نیکویی خواهم انداخت و ایشان را به این زمین باز خواهم آورد و ایشان را بنا کرده، منهدم نخواهم ساخت و غرس نموده، ریشه ایشان را نخواهم کند. ۷ و دلی به ایشان خواهم بخشید تا مرا بشناسند که من یهوه هستم و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود، زیرا که به تمامی دل بسوی من بازگشت خواهند نمود.»

۸ خداوند چنین می گوید: «مثل انجیرهای بد که چنان بد است که نمی توان خورد، البته همچنان صدقیا پادشاه یهودا و روسای او و بقیه اورشلیم را که در این زمین باقی مانده اند و آنان را که در مصر ساکن اند تسلیم خواهم نمود. ۹ و ایشان را در تمامی ممالک زمین مایه تشویش و بلا و در تمامی مکان هایی که ایشان را رانده ام عار و ضرب المثل و مسخره و لعنت خواهم ساخت. ۱۰ و در میان ایشان شمشیر و قحط و وبا خواهم فرستاد تا از زمینی که به ایشان و به پدران ایشان داده ام نابود شوند.»

۲۵

هفتاد سال اسارت

۱ کلامی که در سال چهارم یهو یاقم بن یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوکدرصر پادشاه بابل بود بر ارمیا درباره تمامی قوم یهودا نازل شد. ۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت: ۳ «از سال سیزدهم یوشیا بن آمون پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل می شد و من به شما سخن می گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم می نمودم اما شما گوش نمی دادید. ۴ و خداوند جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا استماع نمایید. ۵ و گفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریر خویش بازگشت نماید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید. ۶ و از عقب خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و سجده ننمایید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان میاورید مبادا بر شما بلا برسانم.» ۷ اما خداوند می گوید: «مرا اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بالای خود به هیجان آوردید.»

۸ بنابراین یهوه صلیوت چنین می گوید: «چونکه کلام مرا نشنیدید، ۹ خداوند می گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امت هایی که به اطراف آن می باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت. ۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنائی چراغ را نابود خواهم گردانید. ۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم ها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگی خواهند نمود.» ۱۲ و خداوند می گوید که «بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گاه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت. ۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته ام یعنی هر چه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را درباره

جمع امت‌ها نبوت کرده است خواهیم آورد. ۱۴ زیرا که امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دست‌های ایشان مکافات خواهیم رسانید».

سه غضب خدا

۱۵ زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من چنین گفت که «کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمع امت‌هایی که تو را نزد آنها می‌فرستم بپوشان. ۱۶ تا بپاشامند و به سبب شمشیری که من در میان ایشان می‌فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.»

۱۷ پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمع امت‌هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم. ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخریه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم. ۱۹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش. ۲۰ و به جمع امت‌های مختلف و به جمع پادشاهان زمین عوص و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشدود. ۲۱ و به ادوم و موآب و بنی عمون. ۲۲ و به جمع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می‌باشند. ۲۳ و به ددان و تیما و بوز و به همگانی که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند. ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمع پادشاهان امت‌های مختلف که در بیابان ساکنند. ۲۵ و به جمع پادشاهان زمري و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی. ۲۶ و به جمع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید.

۲۷ و به ایشان بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: «بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما می‌فرستم پیفتید و برنخیزید. ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین می‌گوید: البته خواهید نوشید. ۲۹ زیرا اینکه من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بی‌عقوبت خواهید ماند؟ بی‌عقوبت نخواهید ماند زیرا یهوه صباوت می‌گوید که من شمشیری بر جمع ساکنان جهان مامور می‌کنم. ۳۰ پس تو به تمامی این سخنان برایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلیٰ علین غرش می‌نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می‌دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می‌نماید و مثل آتانی که انگور رای افشند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می‌زند، ۳۱ و صدا به کرانه‌های زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امت‌ها دعوی است و او بر هر ذی جسد داوری خواهد نمود و شریران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است.

۳۲ یهوه صباوت چنین گفت: «اینک بلا از امت به امت سرایت می‌کند و باد شدید عظیمی از کرانه‌های زمین برانگیخته خواهد شد.» ۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. ۳۴ ای شبانان ولوله نمایید و فریاد برآورید. وای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد. ۳۵ و ملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود. ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیرا خداوند مرتع‌های ایشان را ویران ساخته است. ۳۷ و مرتع‌های سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است. ۳۸ مثل شیر پیشه خود را ترک کرده است زیرا که زمین ایشان به سبب خشم هلاک کننده و به سبب حدت غضبش ویران شده است.

۲۶

تهدید ارمیا

۱ در ابتدای سلطنت یهویاقیم بن یوشیادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت: ۲ «خداوند چنین می‌گوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می‌آیند

همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن. ^۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده‌ام که به سبب اعمال بد ایشان به ایشان برسانم پشیمان گردد. ^۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده‌ام سلوک ننمایید، ^۵ و اگر کلام بندگام انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرفتید. ^۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوله خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.»

^۷ و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که ارمیا در خانه خداوند گفت شنیدند. ^۸ و چون ارمیا از گفتن هر آنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد. ^۹ چرا به اسم یهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوله خواهد شد و این شهر خراب و غیر مسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم در خانه خداوند نزد ارمیا جمع شدند.

^{۱۰} و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمده، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند. ^{۱۱} پس کاهنان و انبیا، روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.»

^{۱۲} پس ارمیا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. ^{۱۳} پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول یهوه خدای خود را بشنویید تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود. ^{۱۴} اما من اینک در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید. ^{۱۵} لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی گاهی را بر خویشتان و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.»

^{۱۶} آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم یهوه خدای ما به ما سخن گفته است.» ^{۱۷} و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند ^{۱۸} که «میکای مورشتی در ایام حزقیای پادشاه یهودا نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: یهوه صباوت چنین می‌گوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهایی جنگل مبدل خواهد گردید. ^{۱۹} آیا حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ فی‌البحکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استعاضا نمود و خداوند از آن بلایی که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بالای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.»

^{۲۰} و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعیا از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد. ^{۲۱} و چون یهویاقیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او را شنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون اوریا این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت. ^{۲۲} و یهویاقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عبکور و چند نفر را با او به مصر فرستاد. ^{۲۳} و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورده، او را نزد یهویاقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس انداخت. ^{۲۴} لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسیارند که او را به قتل رسانند.

۱ در ابتدای سلطنت یهوایقم بن یوشیادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: خداوند به من چنین گفت: «بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار. ۳ و آنها را نزد پادشاه دوم و پادشاه مواب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست. ۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویید: ۵ من جهان و انسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بهر که در نظر من پسند آمد بخشیدم. ۶ و الان من تمامی این زمینها را به دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند. ۷ و تمامی امت ها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نوبت زمین او نیز برسد. پس امت های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت. ۸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت ننماید و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم. ۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می زنند و می گویند پادشاه بابل را خدمت منماید گوش مگیرید. ۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید. ۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند می گوید که آن امت را در زمین خود ایشان مقیم خواهم ساخت و آن را رزق نموده، در آن ساکن خواهند شد.»

۱۲ و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفتم: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایند تا زنده بمانید. ۱۳ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت ننماید گفته است. ۱۴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می گویند: پادشاه بابل را خدمت ننماید زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می کنند. ۱۵ زیرا خداوند می گوید: من ایشان را نفرستادم بلکه ایشان به اسم من به دروغ نبوت می کنند تا من شما را اخراج کنم و شما با انبیایی که برای شما نبوت می نمایند هلاک شوید.»

۱۶ و به کاهنان و تمامی این قوم نیز خطاب کرده، گفتم: «خداوند چنین می گوید: گوش مگیرید به سخنان انبیایی که برای شما نبوت کرده، می گویند اینک ظروف خانه خداوند بعد از اندک مدتی از بابل باز آورده خواهد شد زیرا که ایشان کاذبانه برای شما نبوت می کنند. ۱۷ ایشان را گوش مگیرید بلکه پادشاه بابل را خدمت نمایند تا زنده بمانید. چرا این شهر خراب شود؟ ۱۸ و اگر ایشان انبیا می باشند و کلام خداوند بایشان است پس الان از یهوه صباوت استدعا نکنند تا ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی است به بابل برده نشود. ۱۹ زیرا که یهوه صباوت چنین می گوید: درباره ستونها و دریاچه و پایه ها و سایر ظروفی که در این شهر باقی مانده است، ۲۰ و نبوکدنصر پادشاه بابل آنها را حینی که یکینا ابن یهوایقم پادشاه یهودا و جمیع شرفا یهودا و اورشلیم را از اورشلیم به بابل برد نگرفت. ۲۱ به درستی که یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره این ظروفی که در خانه خداوند و در خانه پادشاه یهودا و اورشلیم باقی مانده است چنین می گوید: ۲۲ که آنها به بابل برده خواهد شد و خداوند می گوید تا روزی که از ایشان تفقد نمایم در آنجا خواهد ماند و بعد از آن آنها را بیرون آورده، به این مکان باز خواهم آورد.»

۱ و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حننیا این عزور نبی که از جبعون بود مرا در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «۲ یهوه صباوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل را شکسته‌ام. ۳ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف های خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به اینجا بازخواهم آورد. ۴ و خداوند می گوید من یکینیا ابن یهویاقیم پادشاه یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته‌اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.»

۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت: ۶ پس ارمیا نبی گفت: «آمین خداوند چنین بکند و خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جمیع اسیران را از بابل به اینجا باز بیاورد. ۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم می گویم بشنو: ۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده‌اند درباره زمینهای بسیار و ممالک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوت کرده‌اند. ۹ اما آن نبی‌ای که سلامتی نبوت کند اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.»

۱۰ پس حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی گرفته، آن را شکست. ۱۱ و حننیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: بهمین طور یوغ نبوکدنصر پادشاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امت‌ها خواهم شکست.» و ارمیا نبی به راه خود رفت.

۱۲ و بعد از آنکه حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیانی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «برو و حننیا نبی را بگو: خداوند چنین می گوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت. ۱۴ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امت‌ها نهادم تا نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.»

۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی گفت: «ای حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را وامیداری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من تو را از روی این زمین دور می‌اندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضد خداوند گفتی.» ۱۷ پس در ماه هفتم همانسال حننیا نبی مرد.

۲۹

رساله ارمیا به اسیران بابل

۱ این است سخنان رساله‌ای که ارمیانی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد. ۲ بعد از آنکه یکینیا پادشاه و ملکه و خواجه‌سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند. ۳ (پس آن را) به دست العاسه بن شافان و جبریا ابن حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد (ارسال نموده)، گفت: ۴ «یهوه صباوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می گوید: ۵ خانه‌ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیریید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزنند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ۷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستاده‌ام بطلبید و برایش نزد خداوند مسالت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود. ۸ زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: مکذراید که انبیای شما که در میان شماوند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما

ایشان را وامی دارید که آنها را ببینند، گوش مگیرید. ۹ زیرا خداوند می گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می کنند و من ایشان را نفرستاده ام. ۱۰ و خداوند می گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد، به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد. ۱۱ زیرا خداوند می گوید: فکراهی را که برای شما دارم می دانم که فکراهی سلامتی می باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم. ۱۲ و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود. ۱۳ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. ۱۴ و خداوند می گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می گوید که شما را از جمیع امت ها و از همه مکان هایی که شما را در آنها رانده ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده ام، باز خواهم آورد. ۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما در بابل انبیا مبعوث نموده است.

۱۶ «پس خداوند به پادشاهی که بر کرسی داودنشسته است و به تمامی قومی که در این شهر ساکنند، یعنی برادران شما که همراه شما به اسیری زفته اند، چنین می گوید: ۱۷ بلی یهوه صباوت چنین می گوید: اینک من شمشیر و قحط و وبا را بر ایشان خواهم فرستاد و ایشان را مثل انجیرهای پد که آنها را از بدی توان خورد، خواهم ساخت. ۱۸ و ایشان را به شمشیر و قحط و وبا تعاقب خواهم نمود و در میان جمیع ممالک جهان مشوش خواهم ساخت تا برای همه امت هایی که ایشان را در میان آنها رانده ام، لعنت و دشت و مسخره و عار باشند. ۱۹ چونکه خداوند می گوید: کلام مرا که به واسطه بندگان خود انبیا نزد ایشان فرستادم نشنیدند با آنکه صبح زود برخاسته، آن را فرستادم اما خداوند می گوید که شما نشنیدید. ۲۰ و شمای جمیع اسیرانی که از اورشلیم به بابل فرستادم کلام خداوند را بشنیدید. ۲۱ یهوه صباوت خدای اسرائیل درباره اخاب بن قولا یا و درباره صدقیا بن معسیا که برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می کنند، چنین می گوید: اینک من ایشان را به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و او ایشان را در حضور شما خواهد کشت. ۲۲ و از ایشان برای تمامی اسیران یهودا که در بابل می باشند لعنت گرفته، خواهند گفت که خداوند تو را مثل صدقیا و اخاب که پادشاه بابل ایشان را در آتش سوزانید، بگرداند. ۲۳ چونکه ایشان در اسرائیل حماقت نمودند و با زنان همسایگان خود زنا کردند و به اسم من کلامی را که به ایشان امر فرموده بودم کاذبانه گفتند و خداوند می گوید که من عارف و شاهد هستم.

۲۴ «و شعیای نخلامی را خطاب کرده، بگو: ۲۵ یهوه صباوت خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می گوید: از آنجایی که تو رسایل به اسم خود نزد تمامی قوم که در اورشلیم اند و نزد صنفیا بن معسیا کاهن و نزد جمیع کاهنان فرستاده، گفتی: ۲۶ که خداوند تو را به جای یهویاداع کاهن به کهنات نصب نموده است تا برخانه خداوند و کلا باشی. برای هر شخص مجنون که خویشتن را نبی می نماید تا او را در کنده ها و زنجیرها ببندی. ۲۷ پس الان چرا ارمیاعزوتی را که خود را برای شما نبی می نماید تو بیخ نمی کنی؟ ۲۸ زیرا که او نزد ما به بابل فرستاده، گفت که این اسیری بطول خواهد انجامید پس خانه ها بنا کرده، ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید.»

۲۹ و صنفیای کاهن این رساله را به گوش ارمیایی خواند. ۳۰ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۳۱ «نزد جمیع اسیران فرستاده، بگو که خداوند درباره شعیای نخلامی چنین می گوید: چونکه شعیای برای شما نبوت می کند و من او را نفرستاده ام و او شما را و امیدارد که به دروغ اعتماد نماید، ۳۲ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من بر شعیای نخلامی و ذریت وی عقوبت خواهم رسانید و برایش کسی که در میان این قوم ساکن باشد، نخواهد ماند و خداوند می گوید او آن احسانی را که من برای قوم خودی کم نخواهد دید، زیرا که درباره خداوند سخنان فتنه انگیز گفته است.»

تفقد از اسرائیل

۱ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می گوید: تمامی سخنانی را که من به تو گفته‌ام، در طوماری بنویس. ۳ زیرا خداوند می گوید: اینک ایامی می آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند.»

۴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است. ۵ زیرا خداوند چنین می گوید: «صدای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی نی. ۶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد می زاید؟ پس چرا هر مرد را می بینم که مثل زنی که می زاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهره‌ها به زردی مبدل شده است؟» ۷ وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت.

۸ و یهوه صباپوت می گوید: «هر آینه در آن روز یوغ او را از گردنت خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت. ۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی انگیزانم خدمت خواهند کرد. ۱۰ پس خداوند می گوید که ای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رهانید و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۱۱ زیرا خداوند می گوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بی سزا نخواهم گذاشت. ۱۲ زیرا خداوند چنین می گوید: جراحت تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک می باشد. ۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفابخشدهای نیست. ۱۴ جمیع دوستانت تو را فراموش کرده، درباره تو احوال پرسی نمی نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب بیرحمی به سبب کثرت عصیان و زیادتی گناهات مبتلا ساخته‌ام. ۱۵ چرا درباره جراحت خود فریاد می نمایی؟ درد تو علاج ناپذیر است. به سبب زیادتی عصیان و کثرت گناهات این کارها را به تو کرده‌ام.

۱۶ «بنابر این آنانی که تو را می بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج می کنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگانت را به غارت تسلیم خواهم کرد. ۱۷ زیرا خداوند می گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را (شهر) متروک می نامند) و می گویند (که این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسی نمی کند. ۱۸ خداوند چنین می گوید: اینک خیمه های اسیری یعقوب را باز خواهم آورد و به مسکنهایش ترحم خواهم نمود و شهر برتلس بنا شده، قصرش بر حسب عادت خود مسکون خواهد شد. ۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افزود و کم نخواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید. ۲۰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع سنگران عاقبت خواهم رسانید. ۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب می گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا خداوند می گوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ ۲۲ و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون می آید که بر سر شریان هجوم آورد. ۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا نیاورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخرین را خواهید فهمید.»

۳۱

۱ خداوند می گوید: «در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.
 ۲ خداوند چنین می گوید: قومی که از شمشیر رستند در پایان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل
 آرامگاهی پیدا کنم.»

۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد (وگفت: «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به
 رحمت جذب نمودم. ۴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بناخواهی شد و بار دیگر با دلفهای
 خود خویشتن راخواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد. ۵ بار دیگر تا کستانها بر کوههای سامره
 غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده
 بانان بر کوهستان افرازم ندا خواهند کرد که برخیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآییم.» ۷ زیرا خداوند چنین
 می گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنم نمائید و به جهت سرامت ها آواز شادی دهید. اعلام نمائید و تسبیح
 بخوانید و بگوئید: ای خداوند قوم خود بقیه اسرائیل را نجات بده! ۸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد
 و از کرانه های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستان و زنانی که می زایند با هم گروه عظیمی
 به اینجا باز خواهند آمد. ۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان را
 به راه صاف که در آن نخواهند لغزید رهبری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرازم نخست زاده من
 است. ۱۰ ای امت ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعهده اخبار نمائید و بگوئید آنکه اسرائیل را پرانکنده
 ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود. ۱۱ زیرا
 خداوند یعقوب را فدیہ داده و او را از دست کسی که از او قوی تر بود رها نموده است. ۱۲ و ایشان آمده، بر
 بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیر و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند
 شد و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت. ۱۳ آنگاه باکره ها به رقص
 شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان
 را از املی که کشیده اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» ۱۴ و خداوند می گوید: «جان کاهنان را از پیه
 تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.» ۱۵ خداوند چنین می گوید: «آوازی در رame
 شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که راحیل برای فرزندان خود گریه می کند و برای فرزندان خود تسلی نمی پذیرد
 زیرا که نیستند.»

۱۶ خداوند چنین می گوید: «آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند می فرماید
 که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود. ۱۷ و خداوند می گوید
 که به جهت عاقبت تو امید هست و فرزندان به حدود خویش خواهند برگشت. ۱۸ به تحقیق افرازم را شنیدم که
 برای خود ماتم گرفته، می گفت: مرا تنبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله ای که کار از موده نشده باشد. مرا
 برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو یهوه خدای من هستی. ۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پشیمان
 گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بر ران خود زدم. نخل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عار جوانی خویش را
 متحمل گردیدم. ۲۰ آیا افرازم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن می گویم او را
 تا بحال به یادی آورم. بنابراین خداوند می گوید که احساسی من برای او به حرکت می آید و هر آینه بر او ترحم
 خواهم نمود. ۲۱ نشانه ها برای خود نصب نما و علامت ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود را بسوی شاه راه
 به راهی که رفته ای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما. ۲۲ ای دختر مرتد
 تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه ای در جهان ابداع نموده است که زن
 مرد را احاطه خواهد کرد.»

۲۳ یهوه صبايوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهند گفت که ای مسکن عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد. ۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گله ها گردش می کنند، در آن ساکن خواهند شد. ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساخته ام و جان همه محزونان را سیر کرده ام.» ۲۶ در این حال پیدار شدم و نگریستم و خوابم برای من شیرین بود. ۲۷ اینک خداوند می گوید: «ایای می آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذر انسان و بذر حیوان خواهم کاشت. ۲۸ و واقع خواهد شد چنانکه برایشان برای کنند و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می گوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد. ۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید. ۳۰ بلکه هر کس به گاه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.»

۳۱ خداوند می گوید: «اینک ایای می آید که باخاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه ای خواهم بست. ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می گوید من شوهر ایشان بودم.» ۳۳ اما خداوند می گوید: «اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۳۴ و بار دیگر کسی به همسایه اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند می گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به حرکت می آورد تا امواجش خروش نمایند و اسم او یهوه صبايوت می باشد، چنین می گوید. ۳۶ پس خداوند می گوید: «اگر این قانونها از حضور من برداشته شود، آنگاه ذریت اسرائیل نیز زایل خواهند شد تا به حضور من قوم دایی نباشد.» ۳۷ خداوند چنین می گوید: «اگر آسمانهای علوی پیوده شوند و اساس زمین سفلی را تفحص توان نمود، آنگاه من نیز تمامی ذریت اسرائیل را به سبب آنچه عمل نمودند ترک خواهم کرد. کلام خداوند این است.»

۳۸ یهوه می گوید: «اینک ایای می آید که این شهر از برج حننئیل تا دروازه زاویه بنا خواهد شد. ۳۹ و ریسمان کار به خط مستقیم تا تل جارب بیرون خواهد رفت و بسوی جوعت دور خواهد زد. ۴۰ و تمامی وادی لاشها و خاکستر و تمامی زمینها تا وادی قدرون و بطرف مشرق تا زاویه دروازه اسبان، برای خداوند مقدس خواهد شد و بار دیگر تا ابد آباد کننده و منهدم نخواهد گردید.»

۳۲

مزرعه ارمیا

۱ کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا که سال هجدهم نبوکدصر باشد از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد. ۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا نبی در حصن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا او را به زندان انداخته، گفت: «چرا نبوت می کنی و می گویی که خداوند چنین می فرماید. اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود. ۴ و صدقیا پادشاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد رست بلکه البته به دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش را به دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید. ۵ و خداوند می گوید که صدقیا را به

بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.»

۶ و ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۷ اینک حمثیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حق انفکاک از آن تو است که آن را بخری.» ۸ پس حمثیل پسر عموی من بروی کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تو اینک مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاکش از آن تو است پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است. ۹ پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود از حمثیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن راهفده مثقال نقره برای وی وزن نمودم. ۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم. ۱۱ پس قباله‌های خرید را هم آن را که برحسب شریعت و فریضه مختوم بود و هم آن را که باز بود گرفتم. ۱۲ و قباله خرید را به باروک بن نیریا ابن محسیا به حضور پسر عموی خود حمثیل و به حضور شهودی که قباله خرید را امضا کرده بودند و به حضور همه یهودیانی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم.

۱۳ و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: ۱۴ «یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز است، بگیری و آنها را در ظرف سفالین بگذار تا روزهای بسیار بماند. ۱۵ زیرا یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دیگر باره خانه‌ها و مزرعه‌ها و تاکستانها در این زمین خریده خواهد شد.»

۱۶ و بعد از آنکه قباله خرید را به باروک بن نیریا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم: ۱۷ «آهای خداوند یهوه اینک تو آسمان و زمین را به قوت عظیم و بازوی بلند خود آفریدی و چیزی برای تو مشکل نیست ۱۸ که به هزاران احسان می‌نمایی و عقوبت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ایشان می‌رسانی! خدای عظیم جبار که اسم تو یهوه صبیوت می‌باشد. ۱۹ عظیم المشورت و قوی العمل که چشمانت بر تمامی راههای بنی آدم مفتوح است تا هر کس برحسب راهپیش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهی. ۲۰ که آیات و علامات در زمین مصر و در اسرائیل و در میان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پیدا نمودی. ۲۱ و قوم خود اسرائیل را به آیات و علامات و به دست قوی و بازوی بلند و هیبت عظیم از زمین مصر بیرون آوردی. ۲۲ و این زمین را که برای پدران ایشان قسم خوردی که به ایشان بدهی به ایشان دادی. زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۲۳ و ایشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند کلام تو را نشنیدند و به شریعت تو سلوک ننمودند و به آنچه ایشان را امر فرمودی که بکنند عمل ننمودند. بنابراین تو تمام این بلا را به ایشان وارد آوردی. ۲۴ اینک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخیر نمایند و شهر به دست کلدانیانی که با آن جنگ می‌کنند به شمشیر و قحط و وبا تسلیم می‌شود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اینک تو آن را می‌بینی. ۲۵ و توای خداوند یهوه به من گفتی که این مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهدان بگیر و حال آنکه شهر به دست کلدانیان تسلیم شده است.»

۲۶ پس کلام خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲۷ «اینک من یهوه خدای تمامی بشر هستم. آیا هیچ امری برای من مشکل می‌باشد؟ ۲۸ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من این شهر را به دست کلدانیان و به دست نوکرانصر پادشاه بابل تسلیم می‌کنم و او آن را خواهد گرفت. ۲۹ و کلدانیانی که با این شهر جنگ می‌کنند آمده، این شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه‌هایی که برآمهای آنها برای بعل بخورسوزانیدند و هدایای ریختنی برای خدایان غیر ریخته خشم مرا بهیجان آوردند، خواهند سوزانید. ۳۰ زیرا که بنی اسرائیل و بنی یهود از طفولیت خود پیوسته شرارت ورزیدند و خداوند می‌گوید که بنی اسرائیل به اعمال دستهای خود خشم مرا دایم بهیجان آوردند. ۳۱ زیرا که این شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هیجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود

دور اندازم. ۳۲ به سبب تمام شرارتی که بنی اسرائیل و بنی یهودا، ایشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان و مردان یهودا و ساکنان اورشلیم کرده، خشم مرا بهیچان آورده‌اند. ۳۳ و پشت به من داده‌اند و نه رو. و هرچند ایشان را تعلیم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعلیم دادم لیکن گوش نگرفتند و تادیب نپذیرفتند. ۳۴ بلکه رجاسات خود را در خانه‌ای که به اسم من مسمی است برپا کرده، آن رانجس ساختند. ۳۵ و مکان های بلند بل را که دروادی ابن هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ایشان را امر نفرمودم و به خاطر من خطور نمود که چنین رجاسات را بجا آورده، یهودا را مرتکب گناه گردانند.

۳۶ پس الان از این سبب یهوه خدای اسرائیل در حق این شهر که شما درباره‌اش می‌گویید که به دست پادشاه بابل به شمشیر و قحط و وبا تسلیم شده است، چنین می‌فرماید: ۳۷ «اینک من ایشان را از همه زمینهای که ایشان را در خشم و حدت و غضب عظیم خود رانده‌ام جمع خواهم کرد و ایشان را به این مکان باز آورده، به اطمینان ساکن خواهم گردانید. ۳۸ و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۳۹ و ایشان را یک دل و یک طریق خواهم داد تا به جهت خیریت خویش و پسران خویش که بعد از ایشان خواهند بود همیشه اوقات از من بترسند. ۴۰ و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست که از احسان نمودن به ایشان برخوام گشت و ترس خود را در دل ایشان خواهم نهاد تا از من دوری نوزند. ۴۱ و از احسان نمودن به ایشان مسرور خواهم شد و ایشان را برآستی و به تمامی دل و جان خود در این زمین غرس خواهم نمود. ۴۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: به نوعی که تمامی این بالای عظیم را به این قوم رسانیدم، همچنان تمامی احسانی را که به ایشان وعده داده‌ام به ایشان خواهم رسانید. ۴۳ و در این زمین که شما درباره‌اش می‌گویید که ایران و از انسان و بهایم خالی شده و به دست کلدانیان تسلیم گردیده است، مزرعه‌ها خریده خواهد شد. ۴۴ و مزرعه‌ها به نقره خریده، قباله ها خواهند نوشت و مخنوم خواهند نمود و شاهان خواهند گرفت، در زمین بنیامین و حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا و در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب زیرا خداوند می‌گوید اسیران ایشان را باز خواهم آورد.»

۳۳

وعده تفقد

۱ و هنگامی که ارمیا در حصن زندان محبوس بود کلام خداوند بار دیگر بر او نازل شده، گفت: ۲ «خداوند که این کار را می‌کند و خداوند که آن را مصور ساخته، مستحکم می‌سازد و اسم او یهوه است چنین می‌گوید: ۳ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمود و تو را از چیزهای عظیم و مخفی که آنها را ندانسته‌ای مخبر خواهم ساخت. ۴ زیرا که یهوه خدای اسرائیل درباره خانه‌های این شهر و درباره خانه‌های پادشاهان یهودا که در مقابل سنگرها و متجینقه‌ها منهدم شده است، ۵ و می‌آید تا با کلدانیان مقاتله نماید و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشم و غضب خود ایشان را کشته‌ام پرمی‌کنند. زیرا که روی خود را از این شهر به سبب تمامی شرارت ایشان مستور ساخته‌ام. ۶ اینک به این شهر عافیت و علاج باز خواهم داد و ایشان راشفا خواهم بخشید و فراوانی سلامتی و امانت را به ایشان خواهم رسانید. ۷ و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده، ایشان را مثل اول بناخواهم نمود. ۸ و ایشان را از تمامی نگاهانی که به من ورزیده‌اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصیرهای ایشان را که بدانها بر من گناه ورزیده و از من تجاوز کرده‌اند، خواهم آمرزید. ۹ و این شهر برای من اسم شادمانی و تسبیح و جلال خواهد بود نزد جمیع امت های زمین که چون آنها همه احسانی را که به ایشان نموده باشم بشنوند خواهند ترسید. و به سبب تمام این احسان و تمامی سلامتی که من به ایشان رسانیده باشم خواهند لرزید. ۱۰ خداوند چنین می‌گوید که در این مکان که شما درباره‌اش می‌گویید که آن ایران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای

یهودا و کوچه های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است،^{۱۱} در آنها آواز شادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می گویند یهوه صبیوت راتسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابد آباد است، بار دیگر شنیده خواهد شد و آواز آنانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می آورند. زیرا خداوند می گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهم آورد.^{۱۲} یهوه صبیوت چنین می گوید: در اینجا بی ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همه شهرهای بار دیگر مسکن شبانانی که گله ها را می خوابانند خواهد بود.^{۱۳} و خداوند می گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زیر دست شمارندگان خواهند گذشت.^{۱۴} اینک خداوند می گوید: ایای می آید که آن وعده نیکو را که درباره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفا خواهم نمود.^{۱۵} در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت.^{۱۶} در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می شود این است: یهوه صدقینو.^{۱۷} زیرا خداوند چنین می گوید که از داود کسی که بر کسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد.^{۱۸} و از لایوان کهنه کسی که قربانی های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبایح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهد شد.»

^{۱۹} و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^{۲۰} «خداوند چنین می گوید: اگر عهد مرا با روز وعهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود،^{۲۱} آنگاه عهد من با بنده من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی اوسلطنت نماید نباشد و با لایوان کهنه که خادم من می باشند.^{۲۲} چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لایوان را که مرا خدمت می نمایند زیاد خواهد گردانید.»

^{۲۳} و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^{۲۴} «آیا نمی بینی که این قوم چه حرف می زنند؟ می گویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خواری شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند.^{۲۵} خداوند چنین می گوید: اگر عهد من با روز و شب نمی بود و قانون های آسمان و زمین را قرار نمی دادم،^{۲۶} آنگاه نیز ذریت یعقوب و نسل بنده خود داود را ترک می نمودم و از ذریت او بر اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و برایشان ترحم خواهم نمود.»

۳۴

هشدار به صدقیا

^۱ کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قومها با اورشلیم و تمامی شهرهای جنگ می نمودند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: برو صدقیا پادشاه یهودا را خطاب کرده، وی را بگو خداوند چنین می فرماید: اینک من این شهر را به دست پادشاه بابل تسلیم می کنم و او آن را به آتش خواهد سوزانید.^۳ و تو از دستش نخواهی رست. بلکه البته گرفتار شده، به دست او تسلیم خواهی گردید و چشمان تو چشمان پادشاه بابل را خواهد دید و دهانش با دهان تو گفتگو خواهد کرد و به بابل خواهی رفت.^۴ لیکن ای صدقیا پادشاه یهودا کلام خداوند را بشنو. خداوند درباره تو چنین می گوید: به شمشیر نخواهی مرد،^۵ بلکه بسلامتی خواهی مرد. و چنانکه برای پدران یعنی پادشاهان پیشین که قبل از تو بودند (عطریات (سوزانیدند، همچنان برای تو خواهند سوزانید و برای تو ماتم گرفته، خواهند گفت: آه ای آقا. زیرا خداوند می گوید: من این سخن را گفتم.»

۶ پس ارمیا نبی تمامی این سخنان را به صدقیابادشاه یهودا در اورشلیم گفت،^۷ هنگامی که لشکر پادشاه بابل با اورشلیم و با همه شهرهای باقی یهود یعنی با لاکیش و عزیزه جنگ می نمودند. زیرا که این دو شهر از شهرهای حصاردار یهودا فقط باقی مانده بود.^۸ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه صدقیابادشاه با تمامی قومی که در اورشلیم بودند عهد بست که ایشان به آزادی ندا نمایند،^۹ تا هر کس غلام عبرانی خود و هر کس کنیزعبرانیه خویش را به آزادی رها کند و هیچکس برادر یهود خویش را غلام خود نسازد.^{۱۰} پس جمیع سروران و تمامی قومی که داخل این عهدشدند اطاعت نموده، هر کدام غلام خود را و هر کدام کنیز خویش را به آزادی رها کردند و ایشان را دیگر به غلامی نگاه نداشتند بلکه اطاعت نموده، ایشان را رهایی دادند.^{۱۱} لکن بعد از آن ایشان برگشته، غلامان و کنیزان خود را که به آزادی رها کرده بودند، باز آوردند و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتند.

۱۲ و کلام خداوند بر ارمیا از جانب خداوندنازل شده، گفت: «۱۳» یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من با پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم عهد بسته، گفتم^{۱۴} که در آخر هر هفت سال هر کدام از شما برادر عبرانی خود را که خویشتن را به تو فروخته باشد رها کنید. و چون تو را شش سال بندگی کرده باشد، او را از نزد خود به آزادی رهایی دهی. اما پدران شما مرا اطاعت ننمودند و گوش خود را به من فرا نداشتند.^{۱۵} و شما در این زمان بازگشت نمودید و آنچه در نظر من پسند است بجا آوردید. و هر کس برای همسایه خود به آزادی ندا نموده، در خانه ای که به اسم من نامیده شده است عهد بستید.^{۱۶} اما از آن روتافته اسم مرا بی عصمت کردید و هر کدام از شما غلام خود را و هر کس کنیز خویش را که ایشان را برحسب میل ایشان به آزادی رها کرده بودید، باز آوردید و ایشان را به عنف به غلامی و کنیزی خود گرفتید.^{۱۷} بنابراین خداوند چنین می گوید: چونکه شما مرا اطاعت ننمودید و هر کس برای برادر خود و هر کدام برای همسایه خویش به آزادی ندا نکردید، اینک خداوند می گوید: من برای شما آزادی را به شمشیر و با و قحط ندای کنم و شما را در میان تمامی ممالک جهان مشوش خواهم گردانید.^{۱۸} و تسلیم خواهم کرد کسانی را که از عهد من تجاوز نمودند و وفاتمودند به کلام عهدی که به حضور من بستند، حینی که گوساله را دو پاره کرده، در میان پاره هایش گذاشتند.^{۱۹} یعنی سروران یهودا و سروران اورشلیم و خواجه سربان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله گذر نمودند.^{۲۰} و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد.^{۲۱} و صدقیابادشاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته اند تسلیم خواهم کرد.^{۲۲} اینک خداوند می گوید من امری فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت.»

۳۵

رکلیان

۱ کلامی که از جانب خداوند در ایام یهوایاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا بر ارمیا نازل شده، گفت: «۲» به خانه رکلیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از جره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.»^۳ پس یازنی این ارمیا ابن حصنیا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکلیان را برداشتم،^۴ و ایشان را به خانه خداوند به جره پسران حنان بن یجدلیا مرد خدا که به پهلوی جره سروران و بالای جره معسیا ابن سلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم.^۵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکلیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.»

۶ ایشان گفتند: «شراب نمی نوشم زیرا که پدر ما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما ابد شراب ننوشید. ۷ و خانه ها بنا نکنید و کشت منماید و تاکستانها غرس نکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیاری به روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید. ۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و بهره او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما. ۹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم. ۱۰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم. ۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصر پادشاه بابل به زمین برآمد گفتیم: بیاید از ترس لشکر کلدانیان و لشکر ارامیان به اورشلم داخل شویم پس در اورشلم ساکن شدیم.»

۱۲ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلم بگو که خداوند می گوید: آیا تادیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟ ۱۴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می نمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید. ۱۵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منماید و آنها را عبادت نکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت ننمودید. ۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن رکاب وصیت پدر خویش را که به ایشان فرموده است اطاعت می نمایند و این قوم مرا اطاعت نمی کنند، ۱۷ بنابراین یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلم تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته ام وارد خواهم آورد زیرا که به ایشان سخن گفتم و نشنیدند و ایشان را خواندم و اجابت ننمودند.»

۱۸ و ارمیا به خاندان رکابیان گفت: «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: چونکه شما وصیت پدر خود یوناداب را اطاعت نمودید و جمیع اوامر او را نگاه داشته، بهر آنچه او به شما امر فرمود عمل نمودید، ۱۹ بنابراین یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: از یوناداب بن رکاب کسی که دایم به حضور من بایستد کم نخواهد شد.»

۳۶

سوزاندن طومار

۱ و در سال چهارم یهوایقم بن یوشیابادشاه یهودا واقع شد که این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امت ها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس. ۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می خواهم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصبان و گاهان ایشان را بپارمزم.»

۴ پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک از دهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت. ۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی توانم به خانه خداوند داخل شوم. ۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می آیند بخوان. ۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است عظیم می باشد.»

^۸ پس باروک بن نیریا بهر آنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند. ^۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهوایقم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند. ^{۱۰} و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در جره جبریا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند. ^{۱۱} و چون میکایا ابن جبریا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید، ^{۱۲} به خانه پادشاه به جره کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشاماع کاتب و دلایا ابن شمعیا و الناتان بن عکیبور و جبریا ابن شافان و صدقیا ابن حننیا و سایر سروران. ^{۱۳} پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار می خواند شنید برای ایشان باز گفت. ^{۱۴} آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتنیا ابن شلبیا ابن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» پس باروک بن نیریا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد.

^{۱۵} و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند. ^{۱۶} و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و به باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.» ^{۱۷} و از باروک سوال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.» ^{۱۸} باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می خواند و من با مرکب در طومار می نوشتم.» ^{۱۹} سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشان را پنهان کنی تا کسی نداند که کجای باشید.»

^{۲۰} پس طومار را در جره الیشاماع کاتب گذاشته، به سرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه باز گفتند. ^{۲۱} و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از جره الیشاماع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند. ^{۲۲} و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی بر منقل افروخته بود. ^{۲۳} و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه آن را با قلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد. ^{۲۴} و پادشاه و همه بندگان او که تمامی این سخنان را شنیدند نه رسیدند و نه جامه خود را چاک زدند.

^{۲۵} لیکن الناتان و دلایا و جبریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت. ^{۲۶} بلکه پادشاه یرحمیئیل شاهزاده و سراپا ابن عزریئیل و شلبیا ابن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت.

^{۲۷} و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ^{۲۸} «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهوایقم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس. ^{۲۹} و به یهوایقم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفתי چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. ^{۳۰} بنابراین خداوند درباره یهوایقم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد. ^{۳۱} و بر او و بر ذریه او و بر بندگان او عقوبت گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفته ام خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.»

^{۳۲} پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهوایقم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

ارمیا در زندان

۱ و صدقیا ابن یوشیا پادشاه به جای کنیاهاو ابن یهویاقیم که نبوکدرصر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود. ۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند. ۳ و صدقیا پادشاه، یهوکل بن شلمیا و صفنیا ابن معسیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما». ۴ و ارمیا در میان قوم آمد و شد می نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند. ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند.

۶ آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت: ۷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسالت نماید چنین بگویند: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود. ۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید. ۹ و خداوند چنین می گوید که خویشان را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت. ۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی را که با شما جنگ می نمایند چنان شکست می دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می سوزانیدند.»

۱۱ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ۱۲ که ارمیا از اورشلیم بیرون می رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد. ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیکچیان مسمی به یرثیا ابن شلمیا ابن حننیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «نزد کلدانیان می روی؟»

۱۴ ارمیا گفت: «دروغ است نزد کلدانیان نمی روم.» لیکن یرثیا به وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد. ۱۵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند. ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیار در آنجا مانده بود، ۱۷ آنگاه صدقیا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت: «هست و گفت به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.»

۱۸ و ارمیا به صدقیا پادشاه گفت: «و به تو و بندگانت و این قوم چه نگاه کرده ام که مرا به زندان انداخته اید؟ ۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد لاجا می باشند؟ ۲۰ پس الان ای آقای آقام پادشاه بشنو: تنها اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.»

۲۱ پس صدقیا پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوزه خیازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

ارمیا در سیاهچال

۱ و شلفطیا ابن متان و جدلیا ابن فشحور و یوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیاختنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانها مخاطب ساخته، گفت: ۲ «خداوند چنین می گوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جانش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند. ۳ خداوند چنین می گوید: این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.»

۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تمنا اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده‌اند و دستهای تمامی قوم را سست می‌کند چونکه مثل این سخنان به ایشان می‌گوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را نمی‌طلبد بلکه ضرايشان را.»

۵ صدقیا پادشاه گفت: «اینک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی‌تواند کرد.»

۶ پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال ملکیا ابن ملک که در حصن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبود لیکن گل بود و ارمیا به گل فرو رفت. ۷ و چون عبدملک حبشی که یکی از خواجها سرایان و درخانه پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند و به دروازه بنیامین نشسته بود. ۸ آنگاه عبدملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت: ۹ «که‌ای آقایم پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته‌اند شیرانه عمل نموده‌اند و او در جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.»

۱۰ پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.» ۱۱ پس عبدملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه‌های مندرس و رقع‌های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیا فرو هشت. ۱۲ و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه‌های مندرس و رقع‌های پوسیده را زیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیا چنین کرد. ۱۳ پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، او را از سیاه چال برآوردند و ارمیا در حصن زندان ساکن شد.

۱۴ و صدقیا پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیا گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.» ۱۵ ارمیا به صدقیا گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هر آینه مرا نخواهی کشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنید؟» ۱۶ آنگاه صدقیا پادشاه برای ارمیا خفیه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این جان را برای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.»

۱۷ پس ارمیا به صدقیا گفت: «یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر حقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند. ۱۸ اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.»

۱۹ اما صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبدا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا تفضیح نمایند.» ۲۰ ارمیا در جواب گفت: «تو را تسلیم نخواهند کرد. مستدعی آنکه کلام خداوند را که به تو می‌گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند. ۲۱ اما اگر از بیرون رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است: ۲۲ اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهودا باقی مانده‌اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شد و ایشان خواهند گفت: اصدقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در جلن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته‌اند. ۲۳ و جمیع زنان و فرزندان را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.»

۲۴ آنگاه صدقیا به ارمیا گفت: «زنهار کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد. ۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزد تو آمده، تو را گویند تمنا اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم، ۲۶ آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یوناتان باز نفرستد تا در آنجا بمیرم.»

۲۷ پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از اوسوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد. ۲۸ و ارمیا در صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

۳۹

سقوط اورشلیم

۱ در ماه دهم از سال نهم صدقیا پادشاه یهودا، نیوکدصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند. ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند. ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجرتو و سرسکیم رئیس خواجه سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل. ۴ و چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند (و پادشاه) به راه عربی رفت. ۵ و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عربی اریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نیوکدصر پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در ربله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت. ۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد. ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. ۹ و نیوزردان رئیس جلاخان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. ۱۰ لیکن نیوزردان رئیس جلاخان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا وا گذاشت و تاکستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد.

۱۱ و نیوکدصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نیوزردان رئیس جلاخان امر فرموده، گفت: ۱۲ «او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هر چه به تو بگوید برایش بعمل آور.» ۱۳ پس نیوزردان رئیس جلاخان و نویسزبان رئیس خواجه سرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند. ۱۴ و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقمام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد.

۱۵ و چون ارمیا هنوز در صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۱۶ «برو و عبد ملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهم آورد و نه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد. ۱۷ لیکن خداوند می‌گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی تسلیم نخواهی شد. ۱۸ زیرا خداوند می‌گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

۴۰

آزادی ارمیا

۱ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نیوزردان رئیس جلاخان او را از رانیه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن می‌شدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت. ۲ و رئیس جلاخان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده است. ۳ و خداوند بر حسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است.

۴ و حال اینکه من امروز تو را از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی و تو را نیکو متوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو. ۵ و وقتی که او هنوز برنگشته بود (وی را گفت: «نزد جدلیا ابن اخیکام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود. ۶ و ارمیازد جدلیا ابن اخیکام به مصفه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی مانده بودند ساکن شد.

کشته شدن جدلیا

۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرای بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا ابن اخیکام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است، ۸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان و یوناتان پسران قاریخ و سرایا ابن تخومت و پسران عیقای نطوفاتی و یزینا پسر معکاتی ایشان و مردان ایشان. ۹ و جدلیا ابن اخیکام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نماید و برای شما نیکو خواهد شد. ۱۰ و اما من اینک در مصفه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آیند حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظروف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.»

۱۱ و نیز چون تمامی یهودیانی که در موآب و در میان بنی عمون و در ادوم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌ای از یهود را و گذاشته و جدلیا ابن اخیکام بن شافان را بر ایشان گماشته است، ۱۲ آنگاه جمیع یهودیان از هر جایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند.

۱۳ و یوحانان بن قاریخ و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفه آمدند، ۱۴ و او را گفتند: «آیا هیچ می‌دانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا را فرستاده است تا تو را بکشد؟» اما جدلیا ابن اخیکام ایشان را باور نکرد. ۱۵ پس یوحانان بن قاریخ جدلیا را در مصفه خفیه خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند برانگنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟» ۱۶ اما جدلیا ابن اخیکام به یوحانان بن قاریخ گفت: «این کار را مکن زیرا که درباره اسماعیل دروغ می‌گویی.»

۴۱

۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشاماع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا ابن اخیکام به مصفه آمدند و آنجا در مصفه با هم نان خوردند. ۲ و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیکام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت. ۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت.

۴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود و کسی از آن اطلاع نیافته بود، ۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدا یا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند. ۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفه بیرون آمد و در رفتن گریه می‌کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیکام بیایید.» ۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا و کسانی که

همراهش بودند ایشان را کشته، درحفره انداختند. ^۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش زیرا که ما را ذخیره‌ای از گندم و جو و روغن و عسل درحضرای باشد.» پس ایشان را وا گذاشته، در میان برادران ایشان نکشت.

^۹ و حفره‌ای که اسماعیل بدنهای همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسا پادشاه به سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پرکرد. ^{۱۰} پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفیه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفیه باقی مانده بودند که نیززدان رئیس جلادان به جدلیا ابن اخیکام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، می‌رفت تا نزد بنی عمون بگذرد. ^{۱۱} اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه‌ای که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، ^{۱۲} آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند. ^{۱۳} و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند. ^{۱۴} و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفیه به اسیری می‌برد روثافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند. ^{۱۵} اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار کرد و نزد بنی عمون رفت.

فرار به مصر

^{۱۶} و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکر که همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن نتنیا از مصفیه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیکام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجه‌سرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود، ^{۱۷} و ایشان رفته، در جبروت کهماهم که نزد بیت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند، ^{۱۸} به سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می‌ترسیدند چونکه اسماعیل بن نتنیا جدلیا ابن اخیکام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

۴۲

^۱ پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزینا ابن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند، و به ارمیا نپی گفتند: «تئنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شود به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیر باقی مانده‌ایم چنانکه چشمانت ما را می‌بیند. ^۲ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم نماید.»

^۳ پس ارمیا نپی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من برحسب آنچه به من گفته‌اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هرچه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.»

^۴ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که برحسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود. ^۵ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ماسعادتمندی بشود.»

^۶ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد. ^۷ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم را از کوچک و بزرگ خطاب کرده، ^۸ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می‌فرماید: ^۹ اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم. ^{۱۰} از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. یلی خداوندی گوید از او ترسان مباشید زیرا که من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم. ^{۱۱} و من بر شما رحمت خواهم فرمود

تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد. ^{۱۳} اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید، ^{۱۴} و بگوئید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز کرنا نخواهیم شنید و برای نان گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد، ^{۱۵} پس حال بنابراین ای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می باشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید، ^{۱۶} آنگاه شمشیری که از آن می رسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قطعی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شما را خواهد دریافت و در آنجا خواهید مرد. ^{۱۷} و جمیع کسانی که برای رفتن به مصر و سکونت در آنجا جازم شده اند، از شمشیر و قحط و وبا خواهند مرد و احدی از ایشان از آن بلایی که من بر ایشان می رسانم باقی نخواهد ماند و خلاصی نخواهد یافت. ^{۱۸} زیرا که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: چنانکه خشم و غضب من بر ساکنان اورشلیم ریخته شد، همچنان غضب من به مجرد ورود شما به مصر بر شما ریخته خواهد شد و شما مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهید شد و این مکان را دیگر نخواهید دید. ^{۱۹} ای بقیه یهودا خداوند به شما می گوید به مصر مروید، یقین بدانید که من امروز شما را تهدید نمودم. ^{۲۰} زیرا خویشتان را فریب دادید چونکه مرا نزد یهوه خدای خود فرستاده، گفتید که برای ما نزد یهوه خدای ما مسالت نما و ما را موافق هر آنچه یهوه خدای ما بگوید، مخبر ساز و آن را بعمل خواهیم آورد. ^{۲۱} پس امروز شما را مخبر ساختم اما شما نه به قول یهوه خدای خود و نه بهیچ چیزی که به واسطه من نزد شما فرستادگوش گرفتید. ^{۲۲} پس الان یقین بدانید که شما در مکانی که می خواهید بروید و در آن ساکن شوید از شمشیر و قحط و وبا خواهید مرد.»

۴۳

^۱ و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه خدای ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان را، ^۲ آنگاه عزریا ابن هوشعیا و یوحانان بن قاریخ و جمیع مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «تودروغ می گویی، یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی به مصر مروید و در آنجا سکونت نمایید. ^۳ بلکه باروک بن نیریا تو را بر مابرانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.»

^۴ و یوحانان بن قاریخ و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت ننمودند. ^۵ بلکه یوحانان بن قاریخ و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت هابی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگشته، در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند. ^۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی را که نوزردان رئیس جلاخان، به جدلیا ابن اخیمام بن شافان سپرده بود و ارمیای نبی و باروک بن نیریا را. ^۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نکردند و به تحفنجیس آمدند.

^۸ پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیاناازل شده، گفت: ^۹ «سنگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعه ای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است با گچ بپوشان. ^{۱۰} و به ایشان بگو که یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نبوکدصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت. ^{۱۱} و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر (خواهد سپرد). ^{۱۲} و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتان را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل شبانی که خویشتان را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت. ^{۱۳} و تمثالهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

نتیجه شرارت

۱ کلامی که درباره تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند و در مجدل و تحفنجیس و نوف و زمین قتروس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت: ^۲ «یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست. ^۳ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخورسوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند. ^۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیاورید. ^۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا داشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخورسوزانند. ^۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است. ^۷ پس حال یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می‌آورید تا خویشی را از مرد و زن و طفل و شیرخواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیه‌ای نگذارید؟ ^۸ زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته‌اید برای خدایان غیر بخورسوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان می‌آورید تا من شما را منقطع سازم و شمار میان تمامی امت های زمین مورد لعنت و عار بشوید. ^۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده‌اید؟ ^{۱۰} و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته‌اند و به شریعت و فرائض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته‌ام، سالک نگردیده‌اند.

۱۱ «بنابراین یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می‌گردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم. ^{۱۲} و بقیه یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا را جزم نموده‌اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خرد و بزرگ به شمشیر و قحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهند گردید. ^{۱۳} و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و قحط و وبا عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم. ^{۱۴} و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.»

۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می‌سوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی کسانی که در زمین مصر در قتروس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند: ^{۱۶} «ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت. ^{۱۷} بلکه بهر چیزی که از دهان مصادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخورسوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می‌کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادتمند می‌بودیم و بلا را نمی‌دیدیم. ^{۱۸} اما از زمانی که بخورسوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم. ^{۱۹} و چون به جهت ملکه آسمان بخور می‌سوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او می‌ریختیم، آیا بی اطلاع شوهران خویش قرصها به شبیه او می‌پختیم و هدیه ریختنی به جهت او می‌ریختیم؟»

۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان و همه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت: «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما واهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیند، بیاد نیاورده و آیا به خاطر اوخطر نکرده است؟ ۲۲ چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غیرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است. ۲۳ چونکه بخورسوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرائض و شهادت او سلوک ننمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.»

۲۴ و ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید! ۲۵ یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما و زنان شما هم بادهان خود تکلم می نمایید و هم با دستهای خود بجا می آورید و می گوید نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای اوخواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوارخواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود.»

۲۶ بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم. ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می باشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند. ۲۸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته اند، خواهند دانست که کلام کدامیک از من و ایشان استوارخواهد شد. ۲۹ و خداوند می گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما البته به بدی استوار خواهد شد. ۳۰ خداوند چنین می گوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان او دارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدرصر پادشاه بابل که قصد جان او می داشت، تسلیم نمودم.»

۴۵

پیام به باروک

۱ کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت: ۲ «ای باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید: ۳ تو گفته ای وای بر من زیرا خداوند بر دردم من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده ام و استراحت نمی یابم. ۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می فرماید: آنچه بنا کرده ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند. ۵ و آیا تو چیزهای بزرگ برای خویشتن می طلبي؟ آنها را طلب منما زیرا خداوند می گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانم را به تو به غنیمت خواهم بخشید.»

۴۶

کلام خدا درباره مصر

۱ کلام خداوند درباره امت ها که به ارمیانازل شد، ۲ درباره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکیش بودند و نبوکدرصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد: ۳ «مجن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آید. ۴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید و با

خودهای خود بایستید. نیزه‌ها را صیقل دهید و زره‌ها را پوشید. ^۵ خداوند می‌گوید: چرا ایشان را می‌بینم که هراسان شده، به عقب برمی‌گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهزم می‌شوند و به عقب نمی‌نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می‌باشد. ^۶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می‌لغزند و می‌افتند. ^۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهایش متلاطم می‌گردد؟ ^۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهایش مثل نهرها متلاطم گشته، می‌گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت. ^۹ ای اسبان، برآید وای ارا به‌ها تند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستی‌دوای لودیان که کتان را می‌گیرید و آن را می‌کشید. ^{۱۰} زیرا که آن روز روز انتقام خداوند یهوه صبا یوت می‌باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می‌شود و از خون ایشان مست می‌گردد. زیرا خداوند یهوه صبا یوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد. ^{۱۱} ای باکره دختر مصر به جلعاد برای و بلسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به کار می‌بری. برای تو علاج نیست. ^{۱۲} امت‌ها رسوایی تو را می‌شنوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می‌لغزد و هر دوی ایشان با هم می‌افتند».

^{۱۳} کلامی که خداوند درباره آمدن نبوکدرصر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانی گفت: ^{۱۴} «به مصر خبر دهید و به مجدل اعلام نمایید و به نوف و تحفنجیس اطلاع دهید. بگوئید برپا شوید و خویشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاوران را هلاک کرده است. ^{۱۵} زورآوران چرا به زیر افکنده می‌شوند و نمی‌توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است. ^{۱۶} بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگر می‌افتند، و می‌گویند: برخیزید و از شمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم. ^{۱۷} در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هلاک می‌نامند و فرصت را از دست داده است. ^{۱۸} پادشاه که نام او یهوه صبا یوت می‌باشد می‌گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، در میان کوهها و مانند کرم، نزد دریا خواهد آمد. ^{۱۹} ای دختر مصر که در امنیت (ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود می‌ساز زیرا که نوف ویران و سوخته و غیر مسکون گردیده است. ^{۲۰} مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می‌آید و می‌آید. ^{۲۱} سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله‌های پرواری می‌باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فراری کنند و نمی‌ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است. ^{۲۲} آوازه آن مثل مار می‌رود زیرا که آنها با قوت می‌خرامند و با تبراها مثل چوب بران بر اومی آیند. ^{۲۳} خداوند می‌گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایحی می‌باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حد شماره افزونند. ^{۲۴} دختر مصر نخل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است. ^{۲۵} یهوه صبا یوت خدای اسرائیل می‌گوید: اینک من بر آمون نو و فرعون و مصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آنانی که بر وی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید. ^{۲۶} و خداوند می‌گوید که ایشان را به دست آنانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد. ^{۲۷} اما توای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، درمانیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ^{۲۸} و خداوند می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگرچه تمام امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز نمی‌سزا نخواهم گذاشت».

۱ کلام خداوند درباره فلسطینیان که برارمیا نبی نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد. ۲ خداوند چنین می گوید: «اینک آنها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان می کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریادبری آورند و جمیع سکنه زمین ولوله می نمایند» ۳ از صدای سمهای اسبان زورآورش و ازغوغای ارابه هایش و شورش چرخهایش. و پدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنائی نکنند. ۴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می آید که هرنصرت کننده ای را که باقی می ماند از صور و صیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت. ۵ اهل غزه بریده مو گشته اند و اشقون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟ ۶ آه ای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریخ و آرام شو. ۷ چگونه می توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند تو را بر اشقون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

۴۸

پیغام درباره موآب

۱ درباره موآب، یهوه صبیایوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «وای بر نبوزیرا که خراب شده است. قریه تانم نجل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است. ۲ نغر موآب زایل شده، در حشبون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیاید او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیزای مدمین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهد نمود. ۳ آواز ناله از حورونایم مسموع می شود. هلاکت و شکستگی عظیم. ۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند. ۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آیند و از سرآزیری حورونایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده می شود. ۶ بگریزد و جانهای خود را برهاند و مثل درخت عرعر در بیابان باشد. ۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. و کوش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت. ۸ و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و برحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید. ۹ بالها به موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهایش خراب و غیرمسکون خواهد شد. ۱۰ ملعون باد کسی که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیر خود را از خون بازدارد. ۱۱ موآب از طفولیت خود مستریخ بوده و بر دردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است. ۱۲ بنابراین اینک خداوند می گوید: روزها می آید که من ریزندگان می فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود. ۱۳ و موآب از کوش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ثیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده اند. ۱۴ چگونه می گویند که ما شجاعان و مردان قوی برای جنگ می باشیم؟ ۱۵ موآب خراب شده دود شهرهایش متصاعد می شود و جوانان برگریده اش به قتل فرود می آیند. پادشاه که نام او یهوه صبیایوت می باشد این را می گوید: ۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بلای او بزودی هرچه تمامتر می آید. ۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می دانید برای وی ماتم بگیرید. بگویند عصای قوت و چوبدستی زیبایی چگونه شکسته شده است! ۱۸ ای دختر دیون که (در امنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم می آورد و قلعه های تو را منهدم می سازد. ۱۹ ای تو که در عروعر ساکن هستی به سر راه بایست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان پیرس و بگو که چه شده است؟ ۲۰ موآب نجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورد. در ارتون اخبار نماید که موآب هلاک گشته است. ۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است.

۲۲ و بر دیون و نیو بیت دلبتام، ۲۳ و بر قریه تائم و بیت جامول و بیت معون، ۲۴ و بر قریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب.

۲۵ «خداوند می گوید که شاخ موآب بریده و بازویش شکسته شده است. ۲۶ او را مست سازید زیرا به ضد خداوند تکبر می نماید. و موآب در قی خود غوطه می خورد و او نیز مضحکه خواهد شد. ۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان دزدان یافت شد به حدی که هر وقت که درباره او سخن می گفتی سر خود رامی جنبانیدی؟ ۲۸ ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صحره ساکن شوید و مثل فاخته ای باشید که آشیانه خود را در کنار دهنه مغاره می سازد. ۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را و عظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم. ۳۰ خداوند می گوید: خشم او را می دانم که هیچ است و نغزهای او را که از آنها هیچ بر نمی آید.

۳۱ بنابراین برای موآب ولوله خواهم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخوام آورد. برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد. ۳۲ برای توای موسمه به گریه یعزیر خواهم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوه ها و انگورهای غارت کننده هجوم آورده است. ۳۳ شادی و ابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشها زایل ساختم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست. ۳۴ به فریادحشبون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردند و از صوغر تا حوروتایم بختل شلیشیا، زیرا که آبهای نغرم نیز خرابه شده است. ۳۵ و خداوند می گوید من آنان را که در مکان های بلند قربانی می گذرانند و برای خدایان خود بخوری سوزانند از موآب نابود خواهم گردانید. ۳۶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدای کند و دل من به جهت مردان قیرحارس مثل نای صدای کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است. ۳۷ و هر سر بی مو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است. ۳۸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا خداوند می گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته ام. ۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است. ۴۰ زیرا خداوند چنین می گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود. ۴۱ شهرهای گرفتار و قلعه هایش آسغیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد. ۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است. ۴۳ خداوند می گوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است. ۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهم آورد. ۴۵ فراریان بی تاب شده، در سایه حشبون ایستاده اند زیرا که آتش از حشبون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدود موآب و فرق سر فتنه انگیزان را خواهد سوزانید. ۴۶ وای بر توای موآب! قوم کموش هلاک شده اند زیرا که پسران به اسیری و دختران به جلای وطن گرفتار گردیده اند. ۴۷ لیکن خداوند می گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را بازخواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجا است.»

۴۹

کلام خدا درباره بنی عمون

۱ درباره بنی عمون، خداوند چنین می گوید: «آیا اسرائیل پسران ندارد و آیا او را وارثی نیست؟ پس چرا ملک جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهای ساکن شده اند؟ ۲ لهذا اینک خداوند می گوید: ایامی می آید که نعره جنگ را در ربه بنی عمون خواهم شنواید و تل و یران خواهد گشت و دهاتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند می گوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.» ۳ ای حشبون ولوله کن، زیرا که عای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورید و پلاس پوشیده، ماتم بگیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا

که ملک با کاهنان و سروران خود باهم به اسیری می‌روند. ^۴ ای دختر مرتد چرا ازوادیها یعنی وادیهای برومند خود نفرمی نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل می‌نمایی (و می‌گویی) کیست که نزد من تواندا آمد؟ ^۵ اینک خداوند یهوه صباوت می‌گوید: «من از جمیع مجاورانت خوف بر تو خواهم آورد و هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکندگان را جمع نماید. ^۶ لیکن خداوند می‌گوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.»

کلام خدا درباره اودوم

^۷ درباره اودوم یهوه صباوت چنین می‌گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیامشورت از فهیمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟ ^۸ ای ساکنان ددان بگریزد و رو تافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد. ^۹ اگر انگور چینان نزد تو آیند، آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند). آیا به قدر کفایت غارت نمی‌نمایند؟ ^{۱۰} اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده‌ام که خویشانش را نتواند پنهان کرد. ذریت او و برادران و همسایگانش هلاک شده‌اند و خودش نابود گردیده است. ^{۱۱} یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه‌زنان را بر من توکل نمایند. ^{۱۲} زیرا خداوند چنین می‌گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیات تو بی‌سزا خواهی ماند؟ بی‌سزا نخواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید. ^{۱۳} زیرا خداوند می‌گوید به ذات خودم قسم می‌خورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت. ^{۱۴} از جانب خداوند خبری شنیدم که رسولی نزد امت‌ها فرستاده شده، (می‌گوید): «جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید! ^{۱۵} زیرا که هان من تو را کوچکترین امت‌ها و در میان مردم خوار خواهم گردانید. ^{۱۶} ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته‌ای، هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است اگرچه مثل عقاب آشیانه خود را بلند بسازی، خداوند می‌گوید که من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ^{۱۷} و اودوم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هر که از آن عبور نماید متحیر شده، به سبب همه صدماتش صغیر خواهد زد. ^{۱۸} خداوند می‌گوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها و ازگورن شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. ^{۱۹} اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع برخواید آمد، زیرا که من وی را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟»

^{۲۰} بنابراین مشورت خداوند را که درباره اودوم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان برای ایشان خراب خواهد ساخت. ^{۲۱} از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردد و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد. ^{۲۲} اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بر بصره پهن می‌نماید و دل شجاعان اودوم در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد.

کلام خدا درباره دمشق

^{۲۳} درباره دمشق: «حمات و ارفاد نخل گردیده‌اند زیرا که خبر بد شنیده، گذاخته شده‌اند. ^{۲۴} دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه او را در گرفته است. آلام و دردها او را مثل زنی که می‌زاید گرفته است. ^{۲۵} چگونگی شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟ ^{۲۶} لهذا یهوه صباوت می‌گوید: جوانان او

در کوچه هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد. ^{۲۷} و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهد را خواهد سوزانید.»

کلام خدا درباره قیدار و حاصور

^{۲۸} درباره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدرصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین می گوید: «برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید. ^{۲۹} خیمه ها و گله های ایشان را خواهند گرفت. پرده ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف! ^{۳۰} بگریزید و به زودی هر چه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور در جایهای عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوند می گوید: «نبوکدرصر پادشاه بابل به ضد شمامشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است. ^{۳۱} خداوند فرموده است که برخیزید و برامت مطمئن که در امنیت ساکن اند هجوم آورید. ایشان را نه دروازه ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می باشند. ^{۳۲} خداوند می گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت مواشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه های موی خود را می تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهم آورد. ^{۳۳} و حاصور مسکن شغالها و ویرانه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گردید.»

کلام خدا درباره عیلام

^{۳۴} کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت: ^{۳۵} «یهوه صبايوت چنین می گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست. ^{۳۶} و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این باده پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکندگان عیلام نزد آنها نیایند. ^{۳۷} و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آتانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند می گوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و ششیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم. ^{۳۸} و خداوند می گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت. ^{۳۹} لیکن خداوند می گوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

۵۰

کلام خدا درباره بابل

^۱ کلامی که خداوند درباره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیا نبی گفت: ^۲ «در میان امت ها اخبار و اعلام نمایید، علمی برافراشته، اعلام نمایید و مخفی مدارید. بگویند که بابل گرفتار شده، و بیل نخل گردیده است. مرودک خرد شده و اصنام او رسوا و بهتایش شکسته گردیده است ^۳ زیرا که امتی از طرف شمال بر او می آید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد و هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت. ^۴ خداوند می گوید که در آن ایام و در آن زمان بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه گان خواهند آمد و یهوه خدای خود را خواهند طلبید. ^۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیاید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم.

^۶ «قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند. ^۷ هر که ایشان را می یافت ایشان را می خورد و دشمنان ایشان می گفتند که گاه نداریم زیرا که به یهوه که مسکن عدالت است و به یهوه که امید پدران ایشان بود، گناه ورزیدند. ^۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید. ^۹ زیرا اینک من جمعیت

امت های عظیم را از زمین شمال برمی انگیزانم و ایشان را بر بابل می آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آنوقت گرفتار خواهد شد. تیرهای ایشان مثل تیرهای جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود. ۱۰ خداوند می گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هر که ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت. ۱۱ زیرا شمای غارت کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله ای که خرمن را باجمال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زورآور شبهه زدید. ۱۲ مادر شما بسیار نخل خواهد شد و والده شما رسوا خواهد گردید. هان او موخر امت ها و بیابان و زمین خشک و عریه خواهد شد. ۱۳ به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هر که از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صغیر خواهد زد. ۱۴ ای جمیع کآن داران در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمائید. تیرها بر او پیندازدید و دریغ منمائید زیرا به خداوند گناه ورزیده است. ۱۵ از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتن را تسلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمائید. ۱۶ و از بابل، بزرگان و آتانی را که داس را در زمان درو بکار می برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هر کس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش برگردد.

۱۷ «اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخر این نبوکدصر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.» ۱۸ بنابراین یهوه صبیوت خدای اسرائیل چنین می گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم. ۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و باشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد. ۲۰ خداوند می گوید که در آن ایام و در آن زمان عصیان اسرائیل را خواهند جست و نخواهد بود و گناه یهودا را اما پیدا نخواهد شد، زیرا آتانی را که باقی می گذارم خواهم آمرزید.

۲۱ «بر زمین مرا تپم برای یعنی بر آن و بر ساکنان فقوم. خداوند می گوید: بکش و ایشان را تعاقب نموده، بالکل هلاک کن و موافق هر آنچه من تو را امر فرمایم عمل نما. ۲۲ آواز جنگ و شکست عظیم در زمین است. ۲۳ کوبال تمام جهان چگونه بریده و شکسته شده و بابل در میان امت ها چگونه ویران گردیده است. ۲۴ ای بابل از برای تو دام گستردم و تو نیز گرفتار شده، اطلاع نداری. یافت شده، تسخیر گشته ای چونکه با خداوند مخاصمه نمودی. ۲۵ خداوند اسلحه خانه خود را گشوده، اسلحه خشم خویش را بیرون آورده است. زیرا خداوند یهوه صبیوت با زمین کلدانیان کاری دارد. ۲۶ بر او از همه اطراف بیاید و انبارهای او را بگشاید، او را مثل توده های انباشته بالکل هلاک سازید و چیزی از او باقی نماند. ۲۷ همه گاوانش را به سلاخ خانه فرود آورده، بکشید. وای بر ایشان! زیرا که یوم ایشان و زمان عقوبت ایشان رسیده است. ۲۸ آواز فراریان و نجات یافتگان از زمین بابل مسموع می شود که از انتقام یهوه خدای ما و انتقام هیکل او در صهیون اخبار می نمایند. ۲۹ تیراندازان را به ضد بابل جمع کنید. ای همگانی که کآن را زه می کنید، در برابر او از هر طرف اردو زنید تا احدی رهایی نیابد و بر وفق اعمالش او را جزا دهید و مطابق هر آنچه کرده است به او عمل نمائید. زیرا که به ضد خداوند و به ضد قدوس اسرائیل تکرار نموده است. ۳۰ لهذا خداوند می گوید که جوانانش در کوچه هایش خواهند افتاد و جمیع مردان جنگیش در آن روز هلاک خواهند شد.

۳۱ «اینک خداوند یهوه صبیوت می گوید: ای متکبر من برضد تو هستم. زیرا که یوم تو و زمانی که به تو عقوبت برسانم رسیده است. ۳۲ و آن متکبر لغزش خورده، خواهد افتاد و کسی او را نخواهد برخیزاند و آتش در شهرهایش خواهم افروخت که تمامی حوالی آنها را خواهد سوزانید. ۳۳ یهوه صبیوت چنین می گوید: بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم مظلوم شدند و همه آتانی که ایشان را اسیر کردند ایشان را محکم نگاه می دارند و از رها کردن ایشان

ابا می نمایند. ۳۴ اما ولی ایشان که اسم او یهوه صباوت می باشد زور آور است و دعوی ایشان را البته انجام خواهد داد و زمین را آرامی خواهد بخشید و ساکنان بابل را بی آرام خواهد ساخت. ۳۵ خداوند می گوید: شمشیری بر کلدانیان است و بر ساکنان بابل و سرورانش و حکیماناش. ۳۶ شمشیری بر کاذبان است و احق خواهند گردید. شمشیری بر جباران است و مشوش خواهند شد. ۳۷ شمشیری بر اسبانش و بر اربابه هایش می باشد و بر تمامی مخلوق مختلف که در میانش هستند و مثل زنان خواهند شد. شمشیری بر خزانه هایش است و غارت خواهد شد. ۳۸ خشکسالی بر آبهایش می باشد و خشک خواهد شد زیرا که آن زمین بتها است و بر اصنام دیوانه شده اند.

۳۹ بنابراین وحش صحرا با گرگان ساکن خواهند شد و شتر مرغ در آن سکونت خواهد داشت و بعد از آن تا به ابد مسکون نخواهد شد و نسلا بعد نسل معمور نخواهد گردید. ۴۰ خداوند می گوید: «چنانکه خدا سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها را واژگون ساخت، همچنان کسی آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گردید. ۴۱ اینک قومی از طرف شمال می آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار از کرانه های جهان برانگیخته خواهند شد. ۴۲ ایشان کبان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابر توای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرایی خواهند نمود. ۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستپایش سست گردید. و الم و درد او را مثل زنی که می زاید در گرفته است. ۴۴ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع بر خواهد آمد زیرا که من ایشان را در لحظه ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۴۵ بنابراین مشورت خداوند را که درباره بابل نموده است و تقدیرهای او را که درباره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امت ها مسموع گردید.

۵۱

۱ «خداوند چنین می گوید: «اینک من بر بابل و بر ساکنان و سطع مقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی انگیزانم. ۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد. ۳ تیرانداز بر تیرانداز و بر آنکه به زره خویش مفتخر می باشد تیر خود را بپندارد. و بر جوانان آن ترحم ننمایید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید. ۴ و ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه هایش مجروح خواهند افتاد. ۵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صباوت متروک خواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گاهی که به قدوس اسرائیل ورزیده اند پر شده است. ۶ از میان بابل بگریزید و هر کس جان خود را بربھاند مبادا در گاه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و او مکافات به آن خواهد رسانید. ۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می سازد. امت ها از شرایش نوشیده، و از این جهت امت ها دیوانه گردیده اند. ۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله نمائید. بلسان به جهت جراحت آن بگریید که شاید شفایابد. ۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که داوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است. ۱۰ خداوند عدالت ما را مکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نمائیم. ۱۱ تیرها را تیز کنید و سپرها را به دست بگیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادیان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل او می باشد. ۱۲ بر حصارهای بابل، علما برافرازدید و آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده و هم آنچه را که درباره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است. ۱۳ ای که بر آبهای بسیار

ساکنی و از گنجها معمور می‌باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است! ^{۱۴} یهوه صباپوت به ذات خود قسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خوام ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد.

^{۱۵} «او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید. ^{۱۶} چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد. ^{۱۷} جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هر که تمثالی می‌سازد نجمل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ^{۱۸} آنها باطل و کار مسخره می‌باشد. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ^{۱۹} او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (اسرائیل) (عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباپوت می‌باشد.

^{۲۰} «تو برای من کوپال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امت‌ها را خرد خوام ساخت و از تو مالک را هلاک خوام نمود. ^{۲۱} و از تو اسب و سوارش را خرد خوام ساخت و از تو ارابه و سوارش را خرد خوام ساخت. ^{۲۲} و از تو مرد وزن را خرد خوام ساخت و از تو پیر و طفل را خرد خوام ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خوام ساخت. ^{۲۳} و از تو شبان و گله‌اش را خرد خوام ساخت. و از تو خویشان و گاوانش را خرد خوام ساخت. و از تو حاکمان و والیان را خرد خوام ساخت. ^{۲۴} و خداوند می‌گوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شما خوام رسانید. ^{۲۵} اینک خداوند می‌گوید: ای کوه مخرب که تمامی جهان را خراب می‌سازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره‌ها خوام غلطانید و تو را کوه سوخته شده خوام ساخت! ^{۲۶} و از تو سنگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند می‌گوید که تو خرابی ابدی خواهی شد.

^{۲۷} «علیهما در زمین برافرازید و کرنا در میان امت‌ها بنوازید. امت‌ها را به ضد او حاضر سازید و ممالک آزارات و منی و اشکاز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایند و اسبان را مثل ملخ مودار برآورید. ^{۲۸} امت‌ها را به ضد وی مهیا سازید. پادشاهان مادیان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را. ^{۲۹} و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرای خداوند به ضد بابل ثابت می‌ماند تا زمین بابل را ویران و غیر مسکون گرداند. ^{۳۰} و شجاعان بابل از جنگ دست برمی‌دارند و در ملاذهای خویش می‌نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکنهایش سوخته و پشت بندهایش شکسته شده است. ^{۳۱} قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خبر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد. ^{۳۲} معبرها گرفتار شد و نی‌ها را به آتش سوختند و مردان جنگی مضطرب گردیدند.

^{۳۳} «زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بدو خواهد رسید. ^{۳۴} نبوکدرصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل اردها مرا بلعیده، شکم خود را از انقباض من پر کرده و مرا مطرود نموده است. ^{۳۵} و ساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و برجسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید. ^{۳۶} بنابراین خداوند چنین می‌گوید: اینک من دعوی تو را به انجام خوام رسانید و انتقام تو را خوام کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه‌اش را خوام خشکانید. ^{۳۷} و بابل به تلها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد. ^{۳۸} مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانند شیر پچگان نعره خواهند زد. ^{۳۹} و خداوند می‌گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزمی برپا کرده، ایشان را مست خوام ساخت تا وجد نموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدار نشوند. ^{۴۰} و ایشان را مثل بره‌ها و قوچها و بزهای نر به مسلخ فرود خوام آورد. ^{۴۱} چگونه شیشک گرفتار شده و افتخار

تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونه بابل در میان امت‌ها محل دهشت گشته است! ۴۲ دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است. ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته. ۴۴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است ازدهانش بیرون خواهم آورد. و امت‌ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهدافتاد.

۴۵ «ای قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهانید. ۴۶ و دل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموع شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضدا حاکم (خواهد برآمد). □□ بنابراین اینک ایامی می‌آید که به بهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش بخل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد. ۴۸ اما آسمانها و زمین و هر چه در آنها باشد بر بابل ترم خواهند نمود. زیرا خداوند می‌گوید که غارت کنندگان از طرف شمال بر او خواهند آمد. ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد. ۵۰ ای کسانی که از شمشر رستگار شده اید بریود و توقف ننمایید و خداوند را از جای دور متذکر شوید و اورشلم را به خاطر خود آورید.»

۵۱ ما بخل گشته‌ایم زانرو که عار را شنیدیم و رسوایی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسهای خانه خداوند داخل شده‌اند. ۵۲ بنابراین خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که به بت‌هایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد. ۵۳ اگر چه بابل تا به آسمان خویشتن را برافرازد و اگر چه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می‌گوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد. ۵۴ صدای غوغا از بابل می‌آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان. ۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج می‌نماید و صدای عظیم را از میان آن نابود می‌کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می‌نماید و صدای آواز ایشان شنیده می‌شود. ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی‌آید و جبارانش گرفتار شده، کانه‌های ایشان شکسته می‌شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسید. ۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صباوت است می‌گوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و والیان و جبارانش را مست خواهم ساخت و به خواب دایمی که از آن بیدار نشوند، خواهند خوابید. ۵۸ یهوه صباوت چنین می‌گوید که حصارهای وسیع بابل بالکل سرنگون خواهد شد و دروازه‌های بلندش به آتش سوخته خواهد گردید و امت‌ها به جهت بطالت مشقت خواهند کشید و قبایل به جهت آتش خویشتن را خسته خواهند کرد.» ۵۹ کلامی که ارمیا نبی به سرایا ابن نیریا ابن حسیا مرا فرمود هنگامی که او با صدقیادادشاه یهودا در سال چهارم سلطنت وی به بابل می‌رفت. و سرایا رئیس دستگاه بود. ۶۰ و ارمیا تمام بلا را که بر بابل می‌بایست بیاید در طوماری نوشت یعنی تمامی این سخنانی را که درباره بابل مکتوب است. ۶۱ و ارمیا به سرایا گفت: «چون به بابل داخل شوی، آنگاه بین و تمامی این سخنان را بخوان. ۶۲ و بگو: ای خداوند تو درباره این مکان فرموده‌ای که آن را هلاک خواهی ساخت به حدی که احدی از انسان یا از بهائم در آن ساکن نشود بلکه خرابه ابدی خواهد شد. ۶۳ و چون از خواندن این طومار فارغ شدی، سنگی به آن بپندو آن را به میان فرات بینداز. ۶۴ و بگو همچنین بابل به سبب بلایی که من بر او وارد می‌آورم، غرق خواهد گردید و دیگر برپا نخواهد شد و ایشان خسته خواهند شد.» تا اینجا سخنان ارمیا است.

۵۲

سقوط اورشلم

۱ صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا از لینه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هر آنچه یهوایم کرده بود، بعمل آورد. ۳ زیرا

به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت به حدی که آنها را از نظر خودانداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت. ^۴ و واقع شد که نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنا نمودند. ^۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود. ^۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ^۷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عربی رفتند. ^۸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ^۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ^{۱۰} و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش روش به قتل رسانید و جمیع سروران یهودا را نیز در ربله کشت. ^{۱۱} و چشمان صدقیا را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت.

^{۱۲} و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدرصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می‌ایستاده اورشلیم آمد. ^{۱۳} و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ^{۱۴} و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را بهر طرف منهدم ساختند. ^{۱۵} و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ^{۱۶} اما نبوزردان رئیس جلادان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاخی وا گذاشت. ^{۱۷} و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند. ^{۱۸} و دیگها و خاک‌کندها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند. ^{۱۹} و رئیس جلادان پیاله‌ها و بجرها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد. ^{۲۰} اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیر پایه‌ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ^{۲۱} و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود. ^{۲۲} و تاج برنجین بر سرش و بلندی یگنج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت. ^{۲۳} و بهر طرف نود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود. ^{۲۴} و رئیس جلادان، سرایا رئیس کهنه، و صفینای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. ^{۲۵} و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آتانی را که روی پادشاه را می‌دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان می‌دید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ^{۲۶} و نبوزردان رئیس جلادان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد. ^{۲۷} و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند. ^{۲۸} و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را. ^{۲۹} و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد. ^{۳۰} و در سال بیست و سوم نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلادان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند.

^{۳۱} و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایقم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مردوک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهوایقم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ^{۳۲} و با او سخنان دلاویز گفت و وکسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت. ^{۳۳} و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان می‌خورد. ^{۳۴} و برای معیشت او وظیفه دایی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می‌شد.

کتاب مرانی ارمیا

- ۱ چگونه شهری که پر از مخلوق بود منفردنشته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است!
- ۲ شبانگاه زارزار گریه می کند و اشکهایش بر رخسارهایش می باشد. از جمیع محابش برای وی تسلی دهنده ای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده اند.
- ۳ یهودا به سبب مصیبت و سختی بندی، جلای وطن شده است. در میان امت ها نشسته، راحت نمی یابد. و جمیع تعاقب کنندگانش در میان جایهای تنگ به او در رسیده اند.
- ۴ راههای صهیون ماتم می گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی آید. همه دروازه هایش خراب شده، کاهانش آه می کشند. دوشیزگانش در مرارت می باشند و خودش در تلخی.
- ۵ خصمانش سر شده اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که بیوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته اند.
- ۶ و تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سروانش مثل غزالهایی که مرتعی پیدائی کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی قوت می روند.
- ۷ اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایس را که در ایام سابق داشته بوده یاد می آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده اند و برای وی مدد کننده ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند.
- ۸ اورشلیم به شدت نگاه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می داشتند او را خوار می شمارند چونکه برهنگی او را دیده اند. و خودش نیز آه می کشد و به عقب برگشته است.
- ۹ نجاست او در دامنش می باشد و آخرت خویش را به یاد نمی آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهنده ای نیست. ای بیوه مذلت مرا بین زیرا که دشمن تکبر می نماید.
- ۱۰ دشمن دست خویش را بر همه نفایس اودراز کرده است. زیرا امت هایی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می آیند.
- ۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می جویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده اند تا جان خود را تازه کنند. ای بیوه بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده ام.
- ۱۲ ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و بیوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟
- ۱۳ آتش از اعلی علین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است.
- ۱۴ یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است.
- ۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا در میان تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تاجوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است.
- ۱۶ به سبب این چیزها گریه می کنم. از چشم من، از چشم من آب می ریزد زیرا تسلی دهنده و تازه کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده اند زیرا که دشمن، غالب آمده است.
- ۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می کند اما برایش تسلی دهنده ای نیست. بیوه درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن او بشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است.

۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام. ای جمیع امت‌ها بشنوید و غم مرا مشاهده نمائید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند.

۱۹ محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند.

۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم می‌جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام. در پیرون شمشیر هلاک می‌کند و در خانه‌ها مثل موت است.

۲۱ می‌شنوند که آه می‌کشم اما برایم تسلی دهنده‌ای نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده‌ای. اما توروzy را که اعلان نموده‌ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد.

۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. وچنانکه با من به سبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله‌های من بسیار است و دلم بیتاب شده است.

۲

چگونه خداوند از غضب خود دختر

۱ صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. و قدمگاه خویش را در روز خشم خود به یاد نیاورده است.

۲ خداوند تمامی مسکن‌های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننوده است. قلعه‌های دختر یهودا را در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بی‌عصمت ساخته است.

۳ در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می‌بلعد سوزانیده است.

۴ کجای خود را مثل دشمن زده کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است.

۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه‌هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است.

۶ و سبایان خود را مثل (کبری) در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبت‌ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است.

۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان درخانه یهوه مثل ایام عیدها صدا می‌زنند.

۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم درآورده است که با هم نوحه می‌کنند.

۹ دروازه‌هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت‌ها می‌باشند و هیچ شریعتی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی‌بینند.

۱۰ مشایخ دختر صهیون بر زمین نشسته، خاموش می‌باشند، و خاک بر سر افشاندند، پلاس می‌پوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می‌افکنند.

۱۱ چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگر من به سبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخوارگان در کوچه‌های شهر ضعف می‌کنند.

۱۲ و به مادران خویش می‌گویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان در کوچه‌های شهر بی‌هوش می‌گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می‌ریزند.

۱۳ برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمودای دختر اورشلیم! وجه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد.

۱۴ انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دیده‌اند و گاهانت را کشف نکرده‌اند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده‌اند.

۱۵ جمیع ره گزریان بر تو دستک می‌زنند و سخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می‌خواندند؟

۱۶ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر تو گشوده استهزا می‌نمایند و دندانهای خود را به هم افشرد، می‌گویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را می‌کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم.

۱۷ یهوه آنچه را که قصد نموده است بجای آورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت ننموده است. و دشمنان را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است.

۱۸ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، می‌گویند: ای دیوار دختر صهیون، شبانه‌روز مثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشم‌ت راحت نبیند!

۱۹ شبانگاه در ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. و دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی به سر هر کوچه بیپوش می‌گردند نزد او برافراز، (و بگو): ای یهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده‌ای آیا می‌شود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا می‌شود که کاهنان و انبیا در مقدس خداوند کشته شوند؟

۲۱ جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین می‌خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده‌اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت نمودی.

۲۲ ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عیدخواندی و کسی نبود که در روز غضب یهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آتانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

۳

۱ من آن مرد هستم که از عصبای غضب وی مذلت دیده‌ام.

۲ او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی.

۳ به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است.

۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است.

۵ به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است.

۶ مرا مثل آنانی که از قدیم مرده‌اند در تاریکی نشانیده است.

۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم بیرون آمد و زنجیر مرا سنگین ساخته است.

۸ و نیز چون فریاد و استغاثه می‌نمایم دعای مرا منع می‌کند.

۹ راههای مرا با سنگهای تراشیده سد کرده است و طریقه‌هایم را بچ نموده است.

۱۰ او برای من خرسی است در کمین نشسته و شیرینی که در پیشه خود می‌باشد.

۱۱ راه مرا منحرف ساخته، مرا دریده است و مرا مبهوت گردانیده است.

۱۲ کمان خود را زه کرده، مرا برای تیرهای خویش، هدف ساخته است.

۱۳ و تیرهای ترکش خود را به گرده‌های من فرو برده است.

۱۴ من به جهت تمامی قوم خود مضحکه و تمامی روز سرود ایشان شده‌ام.

۱۵ مرا به تلخیها سیر کرده و مرا به افسنتین مست گردانیده است.

- ۱۶ دندانهایم را به سنگ ریزها شکسته و مرا به خاکستر پوشانیده است.
- ۱۷ تو جان مرا از سلامتی دور انداختی و من سعادتمندی را فراموش کردم،^{۱۸} و گفتم که قوت و امید من از یهوه تلف شده است.
- ۱۹ مذلت و شقاوت مرا افسنتین و تلخی به یاد آور.
- ۲۰ تو البته به یاد خواهی آورد زیرا که جان من در من منحنی شده است.
- ۲۱ و من آن را در دل خود خواهم گذرانید و از این سبب امیدوار خواهم بود.
- ۲۲ از رفتن های خداوند است که تلف نشدیم زیرا که رحمت های او بی زوال است.
- ۲۳ آنها هر صبح تازه می شود و امانت تو بسیار است.
- ۲۴ و جان من می گوید که خداوند نصیب من است، بنابراین بر او امیدوارم.
- ۲۵ خداوند به جهت کسانی که بر او توکل دارند و برای آنانی که او را می طلبند نیکو است.
- ۲۶ خوب است که انسان امیدوار باشد و با سکوت انتظار نجات خداوند را بکشد.
- ۲۷ برای انسان نیکو است که یوغ را در جوانی خود بردارد.
- ۲۸ به تنهایی بنشیند و ساکت باشد زیرا که او آن را بر روی نهاده است.
- ۲۹ دهان خود را بر خاک بگذارد که شاید امید باشد.
- ۳۰ رخسار خود را به زندگان بسپارد و از نجات سیر شود.
- ۳۱ زیرا خداوند تا به ابد او را ترک نخواهد نمود.
- ۳۲ زیرا اگر چه کسی را محزون سازد لیکن بر حسب کثرت رفتن خود رحمت خواهد فرمود.
- ۳۳ چونکه بنی آدم را از دل خود غمی رنجاند و محزون نمی سازد.
- ۳۴ تمامی اسیران زمین را زیر پایمال کردن،^{۳۵} و منحرف ساختن حق انسان به حضور حضرت اعلی،^{۳۶} و منقلب نمودن آدمی در دعوی منظر خداوند نیست.
- ۳۷ کیست که بگوید و واقع شود اگر خداوند امر نفرموده باشد.
- ۳۸ آیا از فرمان حضرت اعلی هم پدی و هم نیکویی صادر نمی شود؟
- ۳۹ پس چرا انسان تا زنده است و آدمی به سبب سزای گناهان خویش شکایت کند؟
- ۴۰ راههای خود را تجسس و تفحص بنمایم و بسوی خداوند بازگشت کنیم.
- ۴۱ دلها و دستهای خویش را بسوی خدایی که در آسمان است برافرازیم،^{۴۲} و بگوییم: «ما گناه کردیم و عصیان ورزیدیم و تو عفو فرمودی.
- ۴۳ خویش را به غضب پوشانیده، ما را تعاقب نمودی و به قتل رسانیده، شفقت نفرمودی.
- ۴۴ خویش را به ابر غلیظ مستور ساختی، تادعای ما نگذرد.
- ۴۵ ما را در میان امتها فضله و خاکروبه گردانیده ای.»
- ۴۶ تمامی دشمنان ما بر ما دهان خود را می گشایند.
- ۴۷ خوف و دام و هلاکت و خرابی بر ما عارض گردیده است.
- ۴۸ به سبب هلاکت دختر قوم من، نهادهای آب از چشمانم می ریزد.
- ۴۹ چشم من بلا انقطاع جاری است و باز نمی ایستد.
- ۵۰ تا خداوند از آسمان ملاحظه نماید و ببیند.
- ۵۱ چشمانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می رنجاند.
- ۵۲ آنانی که بی سبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب می نمایند.
- ۵۳ جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند.
- ۵۴ آنها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم.

- ۵۵ آنگاه ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم.
- ۵۶ آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه واستغائه من مپوشان!
- ۵۷ در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که ترس.
- ۵۸ ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدیۀ نموده‌ای!
- ۵۹ ای خداوند ظلمی را که به من نموده اند دیده‌ای پس مرا دادرسی فرما!
- ۶۰ تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیده‌ای.
- ۶۱ ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیده‌ای!
- ۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را و فکری را که تمامی روز به ضد من دارند (دانسته‌ای).
- ۶۳ نفستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده‌ام.
- ۶۴ ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان.
- ۶۵ غشاه قلب به ایشان بده و لعنت تو برایشان باد!
- ۶۶ ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

۴

- ۱ چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به سر هر کوزه ریخته شده است.
- ۲ چگونه پسران گرانهای صهیون که به زرناب برابر می‌بودند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه گر باشد شمرده شده‌اند.
- ۳ شغالها نیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیر می‌دهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بری، بیرحم گردیده است.
- ۴ زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می‌چسبد، و کودکان نان می‌خواهند و کسی به ایشان نمی‌دهد.
- ۵ آنانی که خوراک لذیذ می‌خورند در کوزه ها بینوا گشته‌اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته‌اند مزبله‌ها را در آغوش می‌کشند.
- ۶ زیرا که عصیان دختر قوم من از گاه سدوم زیاده است، که در لحظه‌ای واژگون شد و کسی دست بر او نهاد.
- ۷ نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفید تر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کبود بود.
- ۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوزه‌ها شناخته نمی‌شوند. پوست ایشان به استخوانهایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است.
- ۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می‌گردند.
- ۱۰ زنان مهربان، اولاد خود را می‌زنند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند.
- ۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی در صهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است.
- ۱۲ پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی‌کردند که عدو و دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود.
- ۱۳ به سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند.
- ۱۴ مثل کوران در کوزه‌ها توان می‌شوند و از خون نجس شده‌اند، که لباس ایشان را لمس نمی‌توانند کرد.
- ۱۵ و به ایشان ندا می‌کنند که دور شوید، نجس (هستید!) دور شوید دور شوید و لمس ننمایید! چون فرار می‌کردند توان می‌شدند و در میان امت‌ها می‌گفتند که در اینجا دیگر توقف نخواهند کرد.

۱۶ خشم خداوند ایشان را پراکنده ساخته و ایشان را دیگر منظور نخواهد داشت. به کاهنان ایشان اعتنا نمی کنند و بر مشایخ رفت ندارند.

۱۷ چشمان ما تا حال در انتظار اعانت باطل ما کاهیده می شود. بر دیده بانگاههای خود انتظار کشیدیم، برای امتی که نجات نمی تواند داد.

۱۸ قدمهای ما را تعاقب نمودند به حدی که در کوچه های خود راه نمی توانیم رفت. آخرت ما نزدیک است و روزهای ما تمام شده زیرا که اجل ما رسیده است.

۱۹ تعاقب کنندگان ما از عقابهای هوا تیزرو تراند. ما را بر کوهها تعاقب می کنند و برای ما در صحرا کمین می گذارند.

۲۰ مسیح خداوند که نفعه بینی ما می بود در حفره های ایشان گرفتار شد، که درباره اومی گفتم زیر سایه او در میان امت ها، زیست خواهیم نمود.

۲۱ مسرور باش و شادی کن ای دختر ادم که در زمین عوص ساکن هستی! بر تو نیز این جام خواهد رسید و مست شده، عریان خواهی شد.

۲۲ ای دختر صهیون سزای گناه تو تمام شد و تو را دیگر جلای وطن نخواهد ساخت. ای دختر ادم، عقوبت گناه تو را به تو خواهد رسانید و گاهان تو را کشف خواهد نمود.

۵

- ۱ ای بیوه آنچه بر ما واقع شد به یاد آور و ملاحظه فرموده، عار ما را بین.
- ۲ میراث ما از آن غریبان و خانه های ما از آن اجنبیان گردیده است.
- ۳ ما یتیم و بی پدر شده ایم و مادران ما مثل بیوه ها گردیده اند.
- ۴ آب خود را به نقره می نوشیم و هیزم ما به مافروخته می شود.
- ۵ تعاقب کنندگان ما به گردن ما رسیده اند و خسته شده، راحت نداریم.
- ۶ با اهل مصر و آشور دست دادیم تا از نان سیر شویم.
- ۷ پدران ما گناه ورزیده، نابود شده اند و ما محتمل عصبان ایشان گردیده ایم.
- ۸ غلامان بر ما حکمرانی می کنند و کسی نیست که از دست ایشان رهایی دهد.
- ۹ از ترس شمشیر اهل بیابان، نان خود را بخاطر جان خویش می یابیم.
- ۱۰ پوست ما به سبب سموم حقت مثل تنور سوخته شده است.
- ۱۱ زنان را در صهیون بی عصمت کردند و دوشیزگان را در شهرهای یهودا.
- ۱۲ سروران از دست ایشان به دار کشیده شده و به مشایخ اعتنا ننمودند.
- ۱۳ جوانان سنگهای آسیا را برمی دارند و کودکان زیر بار هیزم می افتند.
- ۱۴ مشایخ از دروازه ها نابود شدند و جوانان از نغمه سرایی خویش.
- ۱۵ شادی دل ما نیست شد و رقص ما به ماتم مبدل گردید.
- ۱۶ تاج از سر ما افتاد، وای بر ما زیرا که نگاه کردیم.
- ۱۷ از این جهت دل ما یتیم شده است و به سبب این چیزها چشمان ما تار گردیده است.
- ۱۸ یعنی به خاطر کوه صهیون که ویران شد و روباهان در آن گردش می کنند.
- ۱۹ اما توای بیوه تا ابدالاباد جلوس می فرمایی و کرسی تو تا جمیع دهرها خواهد بود.
- ۲۰ پس برای چه ما را تا به ابد فراموش کرده و ما را مدت مدیدی ترک نموده ای.
- ۲۱ ای بیوه ما را بسوی خود برگردان و بازگشت خواهیم کرد و ایام ما را مثل زمان سلف تازه کن.
- ۲۲ والا ما را بالکل رد نموده ای و بر مایی نهایت غضبناک شده ای.

کتاب حزقیال نبی

روایهای خدا

^۱ و روز پنجم ماه چهارم سال سی‌ام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و روایهای خدا را دیدم. ^۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهوایکین پادشاه بود، ^۳ کلام یهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود.

^۴ پس نگرستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی‌ای گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برنج تابان بود. ^۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. ^۶ و هریک از آنها چهاررو داشت و هریک از آنها چهار بال داشت. ^۷ و پاهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. ^۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دستهای انسان بود و آن چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. ^۹ و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می‌رفتند روئی تافتند، بلکه هریک به راه مستقیم می‌رفتند. ^{۱۰} و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) (آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. ^{۱۱} و رویها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هریک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشانید. ^{۱۲} و هریک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند و در حین رفتن روئی تافتند.

^{۱۳} و اما شباهت این حیوانات (این بود که) (صورت آنها مانند شعله‌های آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش می‌کرد و درخشان می‌بود و از میان آتش برق می‌جهید. ^{۱۴} و آن حیوانات مثل صورت برق می‌دویدند و برمی‌گشتند. ^{۱۵} و چون آن حیوانات را ملاحظه می‌کردم، اینک یک چرخ به پهلوی آن حیوانات برای هر روی (هر کدام از) آن چهار بر زمین بود. ^{۱۶} و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زبرجد بود و آن چهار یک شباهت داشتند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. ^{۱۷} و چون آنها می‌رفتند، بر چهار جانب خود می‌رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی‌کردند. ^{۱۸} و فلکه‌های آنها بلند و میبب بود و فلکه‌های آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود. ^{۱۹} و چون آن حیوانات می‌رفتند، چرخها در پهلوی آنها می‌رفت و چون آن حیوانات از زمین بلند می‌شدند، چرخها بلند می‌شد. ^{۲۰} و هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند، به هر جا که روح سیر می‌کرد و چرخها پیش روی آنها بلند می‌شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود. ^{۲۱} و چون آنها می‌رفتند، اینها می‌رفت و چون آنها می‌ایستادند، اینها می‌ایستاد. و چون آنها از زمین بلند می‌شدند، چرخها پیش روی آنها از زمین بلند می‌شد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود.

^{۲۲} و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور میبب بود و بالای سر آنها پهن شده بود. ^{۲۳} و بالهای آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هریک از این طرف می‌پوشانید و دو بال هریک از آن طرف بدنهای آنها را می‌پوشانید. ^{۲۴} و چون می‌رفتند، من صدای بالهای آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می‌ایستادند بالهای خویش را فرو می‌هشتمند. ^{۲۵} و چون در حین ایستادن بالهای خود را فرو می‌هشتمند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع می‌شد. ^{۲۶} و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت یاقوت کبود بود و بر آن شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان بر فوق آن بود. ^{۲۷} و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان

بود دیدم. ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روزباران در ابر می باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال یهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود در افتادم و آواز قافلی را شنیدم،

۲

ماموریت حزقیال

۱ که مرا گفت: «ای پسر انسان بر پایهای خود بایست تا با تو سخن گویم.» ۲ و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم ۳ که مرا گفت: «ای پسر انسان من تو را نزد بنی اسرائیل می فرستم، یعنی نزد امت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیزه کرده اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز از من عصبان و ورزیده اند. ۴ و پسران ایشان سخت رو و قبی القلب هستند و من تو را نزد ایشان می فرستم تا به ایشان بگوئی: خداوند یهوه چنین می فرماید. ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیز می باشند، خواهند دانست که نبی ای در میان ایشان هست. ۶ و تو ای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می باشند. ۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه انگیز هستند. ۸ و تو ای پسر انسان آنچه را که من به تو می گویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیز عاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می دهم بخور.»

۹ پس نگرستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

۳

۱ پس مرا گفت: «ای پسر انسان آنچه را که می یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، با خاندان اسرائیل متکلم شو.» ۲ آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید. ۳ و مرا گفت: «ای پسر انسان شکم خود را بخوران و احشای خویش را از این طوماری که من به تو می دهم پر کن.» پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود.

۴ و مرا گفت: «ای پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن. ۵ زیرا که نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل. ۶ نه نزد قوم های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقین اگر تو را نزد آنها می فرستادم به تو گوش می گرفتند. ۷ اما خاندان اسرائیل نمی خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قبی القلب هستند. ۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت خواهم گردانید. ۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سخت تر گردانیدم، پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می باشند.»

۱۰ و مرا گفت: «ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما. ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید. ۱۲ آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او مبارک باد.» ۱۳ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر بر می خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم. ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفتم و دست خداوند بر من سنگین می بود. ۱۵ پس به تل ایب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متعیر نشستم.

تهدید اسرائیل

۱۶ و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن. ۱۸ و حینی که من به مرد شریر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگویی تا آن شریر را از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شریر درگاهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۱۹ لیکن اگر تو مرد شریر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما توجان خود را نجات داده‌ای. ۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید نغودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نرزد البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و توجان خود را نجات داده‌ای.»

۲۲ و دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» ۲۳ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود در افتادم. ۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتن را در خانه خود ببند. ۲۵ و اما توای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو. ۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسبانید تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۲۷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان خواهی گفت: خداوند یهوه چنین می‌فرماید. آنگاه آنکه شنوا باشند بشنوند و آنکه ابا نمایند ابا کنند. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند.»

۴

آیت برای محاصره اسرائیل

۱ «و تو نیزای پسر انسان آجری بگیر و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما. ۲ و آن را محاصره کن و در برابرش برجها ساخته، سنگری در مقابلش برپا نما و به اطرافش اردو زده، متجینها به هر سوی آن برپا کن. ۳ و تابه آهنین برای خود گرفته، آن را در میان خود و شهر، دیواری آهنین بگذار و روی خود را بر آن بدار و محاصره خواهد شد و تو آن را محاصره کن تا آیتی به جهت خاندان اسرائیل بشود. ۴ پس تو بر پهلوی چپ خود بخواب و گناه خاندان اسرائیل را بر آن بگذار. موافق شماره روزهایی که بر آن بخوابی، گناه ایشان را متحمل خواهی شد. ۵ و من سالهای گناه ایشان را مطابق شماره روزها یعنی سیصد و نود روز بر تو نهاده‌ام. پس متحمل گناه خاندان اسرائیل خواهی شد. ۶ و چون اینها را به انجام رسانیده باشی، باز به پهلوی راست خود بخواب و چهل روز متحمل گناه خاندان یهودا خواهی شد. هر روزی را به جهت سالی برای تو قرار داده‌ام. ۷ و بازوی خود را برهنه کرده، روی به محاصره اورشلیم بدار و به ضد آن نبوت کن. ۸ و اینک بندها بر تو می‌نهم و تا روزهای محاصره ات را به اتمام رسانیده باشی از پهلوی دیگر تو خواهی غلطید. ۹ پس گندم و جو و باقلا و عدس و ارزن و جلیبان برای خود گرفته، آنها را در یک ظرف بریز و خوراکی از آنها برای خود پز و تمامی روزهایی که به پهلوی خود می‌خوابی، یعنی سیصد و نود روز آن را خواهی خورد. ۱۰ و غذایی که می‌خوری به وزن خواهد بود، یعنی بیست مثقال برای هر روز. وقت به وقت آن را خواهی خورد. ۱۱ و آب را به پیمایش یعنی سدس یک هین خواهی نوشید. آن را وقت به وقت خواهی نوشید. ۱۲ و قرصهای نان جو که می‌خوری، آنها را بر سرکین انسان در نظر ایشان خواهی پخت. ۱۳ و خداوند فرمود به همین متوال بنی اسرائیل نان نجس در میان امت هائی که من ایشان را به میان آنها پراکنده می‌سازم خواهند خورد.»

۱۴ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک جان من نجس شده و از طفولیت خود تا به حال میتة پادریده شده را نخورده‌ام و خوراک نجس به دهانم نرفته است.» ۱۵ آنگاه به من گفت: «بدان که سرگین گاو را به عوض سرگین انسان به تو دادم، پس نان خود را بر آن خواهی پخت.» ۱۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان اینک من عصای نان را در اورشلیم خواهم شکست و نان را به وزن و عسرت خواهند خورد و آب را به پیمایش و حیرت خواهند نوشید. ۱۷ زیرا که محتاج نان و آب خواهند شد و به حیرت بر یکدیگر نظر خواهند انداخت و به سبب گاهان خود گداخته خواهند شد.»

۵

«و تو ای پسر انسان برای خود تیغی تیز

۱ بگیر و آن را مثل استره حجام به جهت خود بکار برده، آن را بر سر و ریش خود بگذران و ترازویی گرفته، مویها را تقسیم کن. ۲ و چون روزهای محاصره را به اتمام رسانیده باشی، یک ثلث را در میان شهر به آتش بسوزان و یک ثلث را گرفته، اطراف آن را با تیغ بزن و ثلث دیگر را به بادها پاش و من در عقب آنها شمشیری خواهم فرستاد. ۳ و اندکی از آن را گرفته، آنها را در دامن خود ببند. ۴ و باز قدری از آنها را بگیر و آنها را در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.»

۵ خداوند یهوه چنین می گوید: «من این اورشلیم را در میان امت‌ها قرار دادم و کشورها را بر طرف آن. ۶ و او از احکام من بدتر از امت‌ها و از فرایض من بدتر از کشورهای می باشد که گرداگرد او می باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فرایض من سلوک ننوده‌اند.» ۷ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه شما زیاده از امت‌هایی که گرداگرد شما می‌باشند غوغا نمودید و به فرایض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امت‌هایی که گرداگرد شما می‌باشند نیز عمل ننمودید، ۸ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو به نظرامت‌ها داورها خواهم نمود. ۹ و با تو به سبب جمع رجاسات کارها خواهم کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد. ۱۰ بنابراین پدران در میان تو پسران را خواهند خورد و پسران پدران خویش را خواهند خورد و بر تو داورها نموده، تمامی بقیت تو را بسوی هر باد پراکنده خواهم ساخت.» ۱۱ لهذا خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا تمامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البته تو را منقطع خواهم ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود. ۱۲ یک ثلث تو در میانت از و با خواهند مرد و از گرسنگی تلف خواهند شد. و یک ثلث به اطرافت به شمشیر خواهند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد. ۱۳ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان خواهم شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه این را در غیرت خویش گفته‌ام. ۱۴ و تو را در در نظر همه رهگذریان در میان امت‌هایی که به اطراف تو می باشد، به خرابی و رسوائی تسلیم خواهم نمود. ۱۵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجد عار و مذمت و عبرت و دهشت برای امت‌هایی که به اطراف تو می باشند خواهد بود. من که یهوه هستم این را گفتم. ۱۶ و چون تیرهای بد خطی را که برای هلاکت می باشد و من آنها را به جهت خرابی شما می فرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه حقط را بر شما سخت تر خواهم گردانید و عصای نان شما را خواهم شکست. ۱۷ و حقط و حیوانات درنده در میان تو خواهم فرستاد تا تو را بی‌ولاد گردانند و وبا و خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهد آورد. من که یهوه هستم این را گفتم.»

۶

نبوت به ضد کوههای اسرائیل

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر کوههای اسرائیل بدوز و درباره آنها نبوت کن. ۳ و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تلهها و وادها و دره هاچنین میفرماید: اینک من شمشیری بر شمالی آورم و مکان های بلند شما را خراب خواهم کرد. ۴ و مذبح های شما منهدم و تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را پیش بهتای شما خواهم انداخت. و لاشهای بنی اسرائیل را پیش بهتای ایشان خواهم گذاشت و استخوانهای شما را گرداگرد مذبح های شما خواهم پاشید. ۵ و در جمیع مساکن شما شهرها خراب و مکان های بلند ویران خواهد شد تا آنکه مذبح های شما خراب و ویران شود و بهتای شما شکسته و نابود گردد و تمثالهای شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود. ۶ و چون کشتگان شما در میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم. ۷ اما بقیقی نگاه خواهم داشت. و چون در میان کشورها پراکنده شوی، بقیه السیف شما در میان امت ها ساکن خواهند شد. ۸ و نجات یافتگان شما در میان امت ها در جایی که ایشان را به اسیری برده اند مرا یاد خواهند داشت. چونکه دل زنا کار ایشان را که از من دور شده است خواهم شکست و چشمان ایشان را که در عقب بهتای ایشان زنا کرده است - پس خوشستن را به سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات خود نموده اند مکروه خواهند داشت. ۹ و خواهند دانست که من یهوه هستم و عبث نگفتم که این بلارا بر ایشان وارد خواهم آورد.»

۱۰ خداوند یهوه چنین می گوید: «به دست خود بزن و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: وای بر تمامی رجاسات و شریر خاندان اسرائیل زیرا که به شمشیر و قحط و وبا خواهد افتاد. ۱۱ آنکه دور باشد به وبا خواهد مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهد افتاد و آنکه باقی مانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهد مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ۱۲ و خواهید دانست که من یهوه هستم، هنگامی که کشتگان ایشان در میان بهتای ایشان به اطراف مذبح های ایشان، بر هر تل بلند و بر قله های تمام کوهها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کشن، در جایی که هدایای خوشبو برای همه بهتای خود می گذرانیدند یافت خواهند شد. ۱۳ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن های ایشان خرابتر و ویرانتر از بیابان دبله خواهم ساخت. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۷

فرارسیدن انتها

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «و تو ای پسر انسان (بگو): خداوند یهوه به زمین اسرائیل چنین می گوید: انتهایی بر چهار گوشه زمین آنها رسیده است. ۳ الان انتها بر تو رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده ام و بروی راهپای ترا داوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهم نهاد. ۴ و چشم من بر تو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راههای تو را بر تو خواهم نهاد و رجاسات تو در میان خواهد بود. پس خواهی دانست که من یهوه هستم.»

۵ خداوند یهوه چنین می گوید: «بلا هان بالای واحد می آید! ۶ انتهایی می آید، انتهایی می آید و به ضد تو بیدار شده است. هان می آید. ۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو می آید. وقت معین می آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز شادمانی بر کوهها. ۸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهم ریخت و خشم خویش را بر تو به اتمام رسانیده، تو را موافق راهپای داوری خواهم نمود و جمیع رجاسات را بر تو خواهم نهاد. ۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راهپای را به تو خواهم رسانید و رجاسات تو در میان خواهد بود و خواهید دانست که زنده تو من یهوه هستم. ۱۰ اینک آنروز هان می آید! اجل تو بیرون

آمده و عصا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است. ۱۱ ظلم عصای شرارت گشته است. از ایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است. ۱۲ وقت می آید و آتروز نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۳ زیرا که فروشندگان اگرچه در میان زندگان زنده ماندند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد. ۱۴ کرنا را نواخته و همه چیز را مهیا ساخته اند، اما کسی به جنگ نمی رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۵ شمشیر در بیرون است و وبا و قحط در اندرون. آنکه در صحرا است به شمشیری میرد و آنکه در شهر است قحط و وبا او را هلاک می سازد. ۱۶ و رستگاران ایشان فرار می کنند و مثل فاخته های دره ها بر کوهها می باشند. و هر کدام از ایشان به سبب گناه خود ناله می کنند. ۱۷ همه دستها سست شده و جمیع زانوها مثل آب ییتاب گردیده است. ۱۸ و پلاس در برمی کنند و وحشت ایشان را می پوشاند و بر همه چهره ها نخلت و بر جمیع سرها گری می باشد. ۱۹ نقره خود را در کوزه ها می ریزند و طلای ایشان مثل چیز نجس می باشد. نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رها کنید. جانهای خود را سیر نمی کنند و بطنهای خویش را پر نمی سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها شده است.

۲۰ «و او زیبایی زینت خود را در کبریا قرار داده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهیم گردانید. ۲۱ و آن راه دست غریبان به تاراج و به شیرین جهان به غارت خواهیم داد و آن را بی عصمت خواهند ساخت. ۲۲ و روی خود را از ایشان خواهیم برگردانید و مکان مستور مرا بی عصمت خواهند نمود و ظالمان داخل آن شده، آن را بی عصمت خواهند ساخت. ۲۳ و نجیر را بساز، زیرا که زمین از جرمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملو. ۲۴ و اشرار امت ها را خواهیم آورد و در خانه های ایشان تصرف خواهند نمود و تکبر و زورآوران را زایل خواهیم ساخت و آنها مکان های مقدس ایشان را بی عصمت خواهند نمود. ۲۵ هلاکت می آید و سلامتی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد. ۲۶ مصیبت بر مصیبت می آید و آوازه بر آوازه مسموع می شود. رویا از نبی می طلبند، اما شریعت از کاهنان و مشورت از مشایخ ناپود شده است. ۲۷ پادشاه ماتم می گیرد و رئیس به حیرت ملبس می شود و دستهای اهل زمین می لرزد. و موافق راههای ایشان با ایشان عمل خواهیم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهیم نمود. پس خواهند دانست که من یهوه هستم؟»

۸

بیت پرستی در هیکل

۱ و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند یهوه در آنجا بر من فرود آمد. ۲ و دیدم که اینک شبیهی مثل صورت آتش بود یعنی از غلایش کمر او تا پایین آتش و از کمر او تا بالا مثل منظر درخشندگی مانند صورت برج لامع ظاهر شد. ۳ و شبیه دستی دراز کرده، موی پیشانی مرا بگرفت و روح، مرا در میان زمین و آسمان برداشت و مرا در رویاهای خدا به اورشلم نزد دروازه دروازه صحن اندرونی که بطرف شمال متوجه است برد که در آنجا نشیمن تمثال غیرت غیرت انگیز می باشد.

۴ و اینک جلال خدای اسرائیل مانند آن رویایی که در هامون دیده بودم ظاهر شد. ۵ و او مرا گفت: «ای پسر انسان چشمان خود را بسوی راه شمال برافراز!» و چون چشمان خود را بسوی راه شمال برافراشتم، اینک بطرف شمالی دروازه مذبح این تمثال غیرت در مدخل ظاهر شد. ۶ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا تو آنچه را

که ایشان می کنند می بینی؟ یعنی رجاسات عظیمی که خاندان اسرائیل در اینجا می کنند تا از مقدس خود دور بشوم؟ اما باز رجاسات عظیم تر خواهی دید.»

۷ پس مرا به دروازه صحن آورد و دیدم که ایک سوراخی در دیوار است. ۸ و او مرا گفت: «ای پسر انسان دیوار را بکن.» و چون دیوار را کندم، ایک دروازه ای پدید آمد. ۹ و او مرا گفت: «داخل شو و رجاسات شنیعی را که ایشان در اینجا می کنند ملاحظه نما.»

۱۰ پس چون داخل شدم، دیدم که هرگونه حشرات و حیوانات نجس و جمیع بتهای خاندان اسرائیل بر دیوار از هر طرف نقش شده بود. ۱۱ و هفتاد نفر از مشایخ خاندان اسرائیل پیش آنها ایستاده بودند و یازنیا ابن شافان در میان ایشان ایستاده بود و هرکس بجزیره ای در دست خود داشت و بوی ابر بخور بالا می رفت. ۱۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا آنچه را که مشایخ خاندان اسرائیل در تاریکی و هرکس در جره های بتهای خویش می کنند دیدی؟ زیرای گویند که خداوند ما را نمی بیند و خداوند این زمین را ترک کرده است. ۱۳ و به من گفت که باز رجاسات عظیم تر از اینهایی که اینان می کنند خواهی دید.»

۱۴ پس مرا به دهنه دروازه خانه خداوند که بطرف شمال بود آورد. و ایک در آنجا بعضی زنان نشسته، برای تموی می گریستند. ۱۵ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟ باز رجاسات عظیم تر از اینها را خواهی دید.»

۱۶ پس مرا به صحن اندرونی خانه خداوند آورد. و ایک نزد دروازه هیکل خداوند در میان رواق و منبج به قدر بیست و پنج مرد بودند که پشتهای خود را بسوی هیکل خداوند و رویهای خویش را بسوی مشرق داشتند و آفتاب را بطرف مشرق بجهت می نمودند. ۱۷ و به من گفت: «ای پسر انسان این را دیدی؟ آیا برای خاندان یهودا بجا آوردن این رجاسات که در اینجا بجای می آورند سهل است؟ زیرا که زمین را از ظلم مملو ساخته اند و برای هیجان خشم من برمی گردند و هان شاخه را به بینی خود می گذارند. ۱۸ بنابراین من نیز در غضب، عمل خواهم نمود و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود و اگرچه به آواز بلند به گوش من بخوانند، ایشان را اجابت نخواهم نمود.»

۹

نابودی بت پرستان

۱ و او به آواز بلند به گوش من ندا کرده، گفت: «وکلاهی شهر را نزدیک پیاور و هرکس آلت خراب کننده خود را در دست خود بدارد.»

۲ و ایک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند و هرکس تبر خود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبس شده به گان بود و دوات کاتب درگوش. و ایشان داخل شده، نزد منبج نرجین ایستادند. ۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی که بالای آن بود به آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به گان ملبس بود و دوات کاتب را درگوش داشت خطاب کرد. ۴ و خداوند به او گفت: «از میان شهر یعنی از میان اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی که به سبب همه رجاساتی که در آن کرده می شود آه و ناله می کنند نشانی بگذار. ۵ و به آنان به سماع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحم ننماید. ۶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هرکسی که این نشان را دارد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید.» پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند.

۷ و به ایشان فرمود: «خانه را نجس سازید و حصنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند. ۸ و چون ایشان می کشتند و من باقی مانده بودم به روی خود در افتاده، استغاثه نمودم و گفتم: «آهای خداوند یهوه آیا چون غضب خود را بر اورشلیم می ریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟» ۹ و او مرا جواب داد: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی نهایت عظیم است و زمین از خون مملو و شهر از

ستم پر است. زیرای گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند. ^{۱۰} پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.» ^{۱۱} واینگ آن مردی که به گنان ملبس بود و دوات را در کمر داشت، جواب داد و گفت: «به نهجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.»

۱۰

روای جلال خدا

^۱ پس نگرستم و اینک بر فلکی که بالای سر کرویایان بود چیزی مثل سنگ یاقوت کبود و مثل نمایش شبیه تخت بر زیر آنها ظاهر شد. ^۲ و آن مرد را که به گنان ملبس بود خطاب کرده گفت: «در میان چرخها در زیر کرویایان برو و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که در میان کرویایان است پر کن و بر شهرپاش.» و او در نظر من داخل شد. ^۳ و چون آن مرد داخل شد، کرویایان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد. ^۴ و جلال خداوند از روی کرویایان به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت. ^۵ و صدای بالهای کرویایان تا به صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد.

^۶ و چون آن مرد را که ملبس به گنان بود امر فرموده، گفت که «آتش را از میان چرخها از میان کرویایان بردار.» آنگاه داخل شده، نزد چرخهای ایستاد. ^۷ و یکی از کرویایان دست خود را از میان کرویایان به آتشی که در میان کرویایان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به گنان، ملبس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت. ^۸ و در کرویایان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد.

^۹ و نگرستم و اینک چهار چرخ به پهلوی کرویایان یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروی و چرخ دیگر به پهلوی کروی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت سنگ زیرجذ بود. ^{۱۰} و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد. ^{۱۱} و چون آنها می رفت بر چهار جانب خود می رفت و حینی که می رفت به هیچ سو میل نمی کرد، بلکه به جایی که سر به آن متوجه می شد از عقب آن می رفت. و چون می رفت به هیچ سو میل نمی کرد. ^{۱۲} و تمامی بدن و پشته و دستها و بالهای ایشان و چرخها یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف پر از چشمها بود. ^{۱۳} و به سمع من به آن چرخها ندا دردادند که «ای چرخها!» ^{۱۴} و هریک را چهار رو بود. روی اول روی کروی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب.

^{۱۵} پس کرویایان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خابور دیده بودم. ^{۱۶} و چون کرویایان می رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می رفت و چون کرویایان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می کردند، چرخها نیز از پهلوی ایشان برمی گشت. ^{۱۷} چون ایشان می ایستادند آنها می ایستاد و چون ایشان صعود می نمودند، آنها با ایشان صعود می نمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود. ^{۱۸} و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زیر کرویایان قرار گرفت. ^{۱۹} و چون کرویایان بیرون رفتند بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. و چرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ^{۲۰} این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهر خابور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کرویایانند. ^{۲۱} هریک را چهار روی و هریک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود. ^{۲۲} و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزد نهر خابور دیده بودم. هم نمایش ایشان و هم خود ایشان (چنان بودند) و هریک به راه مستقیم می رفت.

۱۱

۱ و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا ابن عزور و فلطیان بنایا روسای قوم را دیدم. ۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی می باشند که تدبیر فاسد می کنند و در این شهر مشورت های قبیح می دهند. ۳ و می گویند وقت نزدیک نیست که خانه ها را بنا نمایم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت می باشیم. ۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن.»

۵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که خداوند چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می گوید و اما من خیالات دل شما را می دانم. ۶ بسیاری را در این شهر کشته اید و کوچه هایش را از کشتگان پر کرده اید. ۷ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: کشتگان شما که در میانش گذاشته اید، گوشت می باشند و شهر دیگ است. لیکن شما را از میانش بیرون خواهم برد. ۸ شما از شمشیری ترسید، اما خداوند یهوه می گوید شمشیر را بر شما خواهم آورد. ۹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به دست غریبان تسلیم خواهم نمود و بر شما داوری خواهم کرد. ۱۰ به شمشیر خواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۱ این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود. ۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فرایض من سلوک ننمودید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه بر حسب احکام امت هایی که به اطراف شما می باشند عمل نمودید.» ۱۳ و واقع شد که چون نبوت کردم، فلطیان بنایا مرد. پس به روی خود در افتاده، به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: «آهای خداوند یهوه آیا تو بقیه اسرائیل را تمام هلاک خواهی ساخت؟»

و عده بازگشت اسرائیل

۱۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۵ «ای پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می باشند و تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی می باشند که سکنه اورشلیم به ایشان می گویند: شما از خداوند دور شوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده است. ۱۶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: اگر چه ایشان را در میان امت ها دور کنم و ایشان را در میان کشورهای پراکنده سازم، اما من برای ایشان در آن کشورهای که به آنها رفته باشند اندک زمانی مقدس خواهم بود. ۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: شما را از میان امت ها جمع خواهم کرد و شما را از کشورهای که در آنها پراکنده شده اید فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد. ۱۸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میانش دور خواهند کرد. ۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید. ۲۰ تا در فرایض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می رود، پس خداوند یهوه می گوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.»

۲۲ آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ۲۳ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، بر کوهی که بطرف شرقی شهر است قرار گرفت. ۲۴ و روح مرا برداشت و در عالم رویا مرا به روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد. ۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان تو در میان خاندان فتنه انگیز ساکن می باشی که ایشان را چشمها به جهت دیدن هست اما نمی بینند و ایشان را گوشها به جهت شنیدن هست اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه انگیز می باشند. ۳ اما تو ای پسر انسان اسباب جلای وطن را برای خود میا ساز. و در نظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند. اگرچه خاندان فتنه انگیز می باشند. ۴ و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل کسانی که برای جلای وطن بیرون می روند بیرون شو. ۵ و شکافی برای خود در دیوار به حضور ایشان کرده، از آن بیرون بیر. ۶ و در حضور ایشان آن را بر دوش خود بگذار و در تاریکی بیرون بیر و روی خود را پویشان تا زمین را نبینی. زیرا که تو را علامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده ام.»

۷ پس به نهجی که مامور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر دوش برداشتم. ۸ و بامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی این خاندان فتنه انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که می کنی؟ ۱۰ پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می گوید: این وحی اشاره به رئیسی است که در اورشلیم می باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می باشند ۱۱ بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلای وطن شده، به اسیری خواهند رفت. ۱۲ و رئیسی که در میان ایشان است (اسباب خود را) در تاریکی بر دوش نهاده، بیرون خواهد رفت. و شکافی در دیوار خواهند کرد تا از آن بیرون بیرند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند. ۱۳ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگرچه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید. ۱۴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت. ۱۵ و چون ایشان را در میان امت ها پراکنده ساخته و ایشان را در میان کشورهای متفرق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۱۶ لیکن عدد قلیلی از میان ایشان از شمشیر و قحط و وبا باقی خواهم گذاشت تا همه رجاسات خود را در میان امت هایی که به آنها می روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش. ۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه درباره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می فرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هرچه در آن است تهی خواهد شد. ۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.»

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۲ «ای پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می زنید و می گوید: ایام طویل می شود و هر رویا باطل می گردد. ۲۳ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می گوید: این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد. بلکه به ایشان بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر رویا، قریب. ۲۴ زیرا که هیچ رویای باطل و غیب گویی تملق آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود. ۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می گویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می گوید: ای خاندان فتنه انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام خواهم رسانید.»

۲۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۷ «ای پسر انسان! هان خاندان اسرائیل می گویند رویایی که او می بیند، به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت می نماید. ۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می فرماید: کلامی که من می گویم واقع خواهد شد.»

۱۳

محکومیت انبیای کذب

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت می نمایند، نبوت نما. و به آنان که از افکار خود نبوت می کنند، بگو کلام خداوند را بشنود! ۳ خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر انبیاء احق که تابع روح خویش می باشند و هیچ ندیده اند.

۴ ای اسرائیل انبیای تو مانند روباهان در خرابه ها بوده اند. ۵ شما به رخنه ها برنیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد. ۶ رویای باطل و غیب گویی کاذب می بینند و می گویند: خداوند می فرماید، با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدواری سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد. ۷ آبیاری باطل ندیدید و غیب گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند می فرماید با آنکه من تکلم ننمودم؟»

۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: «چونکه سخن باطل گفتید و رویای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می فرماید من به ضد شما خواهم بود. ۹ پس دست من بر انبیایی که رویای باطل دیدند و غیب گویی کاذب کردند دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم. ۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گل ملاط مالیدند. ۱۱ پس به آنان که گل ملاط را مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شما ای تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت. ۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: بجاست آن اندودی که به آن اندود گردید؟»

۱۳ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: «من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد. ۱۴ و آن دیوار را که شما به گل ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گل ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته اند. ۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که درباره اورشلم نبوت می نمایند و برایش رویای سلامتی را می بینند با آنکه خداوند یهوه می گوید که سلامتی نیست. ۱۷ و توای پسر انسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می نمایند بدار و بر ایشان نبوت نما، ۱۸ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: وای بر آنانی که بالشها برای مفصل هر بازویی می دوزند و مندیلهای برای سر هر قامتی می سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟ ۱۹ و مرا در میان قوم من برای مشت جوئی و لقمه نانی بی حرمت می کنید چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می گیرند دروغ گفته، جانهای را که مستوجب موت نیستند می کشید و جانهای را که مستحق حیات نمی باشند زنده نگاه می دارید. ۲۰ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: اینک من به ضد بالشهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید می کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید

می کنید، رهایی خواهم داد. ۲۱ و مندبلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رهانید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم. ۲۲ چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساخته‌اید و دستهای مرد شریر را تقویت داده اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت ننمایند و زنده نشود. ۲۳ لهذا بار دیگر رویای باطل نخواهید دید و غیب گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می باشم.»

۱۴

محکومیت بت پرستان

۱ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان این اشخاص، بتهای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟ ۴ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: هرکسی از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گاه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که می آید موافق کثرت بتپایش اجابت خواهم نمود ۵ تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چونکه جمیع ایشان به سبب بتهای خویش از من مرید شده‌اند. ۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمائید و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید. ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرید شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گاه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او از من مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد. ۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرب المثلی بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۱۰ و ایشان بار گاهان خود را متحمل خواهند شد و گاه مسالت کننده مثل گاه آن نبی خواهد بود. ۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.»

داوری

۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۳ «ای پسر انسان اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصای نانش را بشکم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۴ اگرچه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه می گوید که ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۱۵ و اگر حیوانات درنده به آن زمین پیاورم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند، ۱۶ اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد. ۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۸ اگرچه این سه مرد در میانش باشند، خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت. ۱۹ یا اگر وبا در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع

بسازم،^{۲۰} اگرچه نوح و دانیال و ایوب درمیانش باشند خداوند یهوه می گوید: به حیات خودم قسم که نه پرسی و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید.^{۲۱} پس خداوند یهوه چنین می گوید: چه قدر زیاده حنی که چهارعذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و وبا را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم.^{۲۲} لیکن اینک بقیتی از پسران و دخترانی که بیرون آورده می شوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شمایرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هرآنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت.^{۲۳} و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شما را تسلی خواهند داد و خداوند یهوه می گوید: شما خواهید دانست که هرآنچه به آن کردم بی سبب بجا نیاوردم.»

۱۵

اورشلیم تاک بی ثمر

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان درخت مو در میان سایر درختان چپست و شاخه مو در میان درختان جنگل چه می باشد؟^۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می گیرند؟^۴ هان آن را برای هیزم در آتش می اندازند و آتش هر دو طرفش را می سوزاند و میانش نیم سوخته می شود پس آیا برای کاری مفید است؟^۵ اینک چون تمام بود برای هیچ کار مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.»^۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «مثل درخت مو که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده ام، همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود.^۷ و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون می آیند و آتشی دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.»

۸ و خداوند یهوه می گوید: «به سبب خیانتی که ورزیده اند زمین را ویران خواهم ساخت.»

۱۶

بنی وفایی اورشلیم

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان اورشلیم را از رجاساتش آگاه ساز! ^۳ و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین می فرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود.^۴ و اما ولادت تو، در روزی که متولد شدی نفت را نبردند و تو را به آب غسل ندادند و طاهر نساختند و نمک نمالیدند و به قداقه نیپچیچیدند.^۵ چشمی بر تو شفقت ننمود و بر تو مرحمت نفرمود تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادت جان تو را خوار شمرده، تو را بر روی صحرا انداختند.^۶ و من از نزد تو گذر نمودم و تو را در خونت غلطان دیدم. پس تو را گفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو! بلی گفتم: ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو!^۷ و تو را مثل نباتات صحرا بسیار افزودم تا غم گرفته، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت برخاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی.

۸ «و چون از تو گذر کردم بر تو نگرستم و اینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تو را مستور ساختم و خداوند یهوه می گوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی.^۹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم.^{۱۰} و تو را به لباس قلابدوزی و ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به گنجان آراسته و به ابریشم پیراسته ساختم.^{۱۱} و تو را

به زیورها زینت داده، دستبندها بردست و گردن بندی بر گردنت نهادم. ۱۲ و حلقه‌ای در بینی و گوشواره‌ها در گوشهایت و تاج جمالی بر سرت نهادم. ۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباس از کتان نازک و ابریشم قلابدوزی بود و آرد مید و عسل و روغن خورده و بی‌نهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی. ۱۴ و آوازه تو به سبب زیباییت در میان امت‌ها شایع شد. زیرا خداوند یهوه می‌گوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد.

۱۵ «اما بر زیبایی خود توکل نمودی و به سبب آوازه خویش زنا کار گردیدی و زنا ی خویش را بر هر رهگذری ریختی و از آن اوشد. ۱۶ و از لباسهای خود گرفتگی و مکان های بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد. ۱۷ و زیورهای زینت خود را از طلا و نقره (من که به تو داده بودم گرفته،) تمثاله‌ی مردان را ساخته با آنها زنا نمودی. ۱۸ و لباس قلابدوزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی. ۱۹ و نان مرا که به تو داده بودم و آرد مید و روغن و عسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبویی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است. ۲۰ و پسران و دختران را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود ۲۱ که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟ ۲۲ و در تمامی رجاسات و زنا ی خود ایام جوانی خود را حینی که عریان و برهنه بودی و در خون خود می‌غلطیدی بیاد نیاوردی.»

۲۳ و خداوند یهوه می‌گوید: «وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، ۲۴ خراباتهای برای خود بنا نمودی و عمارات بلند در هر کوچه برای خود ساختی. ۲۵ بر هر راه عمارت های بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکره ساختی و برای هر راهگذری پایهای خویش را گشوده، زنا کاریهای خود را افزودی. ۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت می‌باشند، زنا نمودی و زنا کاری خود را افزوده، خشم مرا بهیجان آوردی. ۲۷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفه تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنان یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو نخل بودند، تسلیم نمودم. ۲۸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیر نگشتی. ۲۹ و زنا کاریهای خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیر نشدی.»

۳۰ خداوند یهوه می‌گوید: «دل تو چه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سلیطه می‌باشد، بعمل آوردی. ۳۱ که بر هر راه خرابات خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی. ۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به جای شوهر خود می‌گیری! ۳۳ به جمیع فاحشه‌ها اجرت می‌دهند.

۳۴ و عادت تو در زنا کاریت بر عکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زنا کاری از عقب تو نمی‌آید و تو اجرت می‌دهی و کسی به تو اجرت نمی‌دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.»

۳۵ بنابراین ای زانیه! کلام خداوند را بشنو! ۳۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه نقد تو ریخته شد و عریانی تو از زنا کاریت با عاشقانت و با همه بتهای رجاسات و از خون پسران است که به آنها دادی مکشوف گردید، ۳۷ لذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملتذ بودی و همه آنان را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند. ۳۸ و بر تو فتوای زنا ی را که زنا می‌کنند و خونریزی می‌باشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد. ۳۹ و تو را به دست ایشان تسلیم نموده، خراباتهای تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباس تو را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت. ۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود. ۴۱ و خانه های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر

تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری بازخواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد. ۴۲ و حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشاند و غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود. ۴۳ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیاورده، مرا به همه اینکارها رنجانیدی، از این جهت خداوند یهوه می گوید که اینک نیز رفتار تو را بر سر ت وارد خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاسات دیگر این عمل قبیح را مرتکب نخواهی شد.

۴۴ «اینک هر که مثل می آورد این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش می باشد. ۴۵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت می داشت. و خواهرخواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می دارند. مادر شما حتی بود و پدر شما اموری. ۴۶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن می باشد. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن می باشد. ۴۷ اما تو در طریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل ننمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاده فاسد شدی.»

۴۸ پس خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل ننمودند. ۴۹ اینک گاه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادتمندی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری ننمودند. ۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم. ۵۱ و سامره نصف گاهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی مبری ساختی. ۵۲ پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی نجالت خود را متحمل بشو. زیرا به گاهانت که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادتگر گردیدند. لهذا تو نیز نجالت خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را مبری ساختی. ۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری سامره و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید. ۵۴ تا نجالت خود را متحمل شده، از هر چه کرده ای شرمنده شوی چونکه ایشان را تسلی داده ای. ۵۵ و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و سامره و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت. ۵۶ اما خواهر تو سدوم در روز تکبر تو به زیانت آورده نشد. ۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران ارام مذمت می کردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تو را از هر طرف خوار می شمردند.»

۵۸ پس خداوند می فرماید که «تو قباح و رجاسات خود را متحمل خواهی شد. ۵۹ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی. ۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یادخواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت. ۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راههای خود را به یاد آورده، نجالت خواهی شد. و من ایشان را به جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو. ۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من یهوه هستم. ۶۳ تا آنکه به یاد آورده، نجالت شوی. و خداوند یهوه می فرماید که چون من همه کارهای تو را آزموده باشم، بار دیگر به سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان، معمایی پیاور و مثلی درباره خاندان اسرائیل بزن. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و نپهای دراز پر از پره های رنگارنگ

دارد به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت. ۴ و سر شاخه هایش را کنده، آن را به زمین تجارت آورد، در شهر سوداگران گذاشت. ۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود. ۶ و آن نمو کرده، مو وسیع کوتاه قد گردید که شاخه هایش بسوی او مایل شد و ریشه هایش در زیر وی می بود. پس موی شده شاخه ها رویانید و نهاها آورد. ۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پرهای بسیار آمد و اینک این موریشه های خود را بسوی او برگردانید و شاخه های خویش را از کشته های بستان خود بطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید. ۸ در زمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه ها رویانیده، میوه بیاورد و مو قشنگ گردد. ۹ بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه هایش را خواهد کند و میوه اش را خواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه اش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه ها کنده خواهد شد. ۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن روید پشمرده خواهد گردید».

۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲ «به این خاندان متمرمد بگو که آیا معنی این چیزها را نمی دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد. ۱۳ و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و زورآوران زمین را برد. ۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سر بلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استوار بماند. ۱۵ و لیکن او از وی عاصی شده، ایلجیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسی که اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهائی یابد؟ و یا کسی که عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟»

۱۶ خداوند یهوه می گوید: «به حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خوار شمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد. ۱۷ و چون سنگرها بر پا سازند و برجها بنا نمایند تا جاهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد. ۱۸ چونکه قسم را خوار شمرده، عهد را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود همه اینکارها را بعمل آورد، پس رهائی نخواهی یافت». ۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «به حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خوار شمرده و عهد مرا که شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد. ۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا بر وی درباره خیانتی که به من ورزیده است محاکمه خواهم نمود. ۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمشیر خواهند افتاد و بقیه ایشان بسوی هر باد پراکنده خواهند شد و خواهید دانست که من که یهوه می باشم این را گفته ام».

۲۲ خداوند یهوه چنین می فرماید: «من سر بلند سرو آزاد را گرفته، آن را خواهم کاشت و از سراغصانش شاخه تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود. ۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخه ها رویانیده، میوه خواهد آورد. و سرو آزاد قشنگ خواهد شد که هر قسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه هایش آشیانه خواهند گرفت. ۲۴ و تمامی درختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می کنم و درخت پست را بلند می سازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می سازم. من که یهوه هستم این را گفته ام و بجا خواهم آورد».

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «شما چه کار دارید که این مثل را در باره زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانه‌های پسران کند گردید.»

۳ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که بعد از این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد. ۴ اینک همه جانها از آن مانند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هردوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد. ۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد، ۶ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی پهای خاندان اسرائیل برنیزارد و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حایض نزدیکی ننماید، ۷ و بر کسی ظلم نکند و گرو قرضدار را به او آورد نماید و مال کسی را به غضب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، ۸ و نقد را به سود ندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجرا دارد، ۹ و به فرایض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند.

۱۰ «اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد، ۱۱ و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه بر کوهها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، ۱۲ و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غضب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی پها برافراشته، مرتکب رجاسات بشود، ۱۳ و نقد را به سود داده، ربح بگیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجا آورده است خواهد مرد و خوش بر سرش خواهد بود.

۱۴ «و اگر پسری تولید نماید که تمامی گناهان را که پدرش بجا می‌آورد دیده، بترسد و مثل آنها عمل ننماید، ۱۵ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی پهای خاندان اسرائیل برنیزارد و زن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند، ۱۶ و بر کسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غضب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد و برهنگان را به جامه بپوشاند، ۱۷ و دست خود را از فقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجا آورد، به فرایض من سلوک نماید، او به سبب نگاه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند. ۱۸ و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غضب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد او البته به سبب گناهانش خواهد مرد.

۱۹ «لیکن شما می‌گویید چرا چنین است؟ آیا پسر متحمل گناه پدرش نمی‌باشد؟ اگر پسر انصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فرایض مرا نگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند. ۲۰ هر که نگاه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود.

۲۱ «و اگر مرد شریر از همه گاهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فرایض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد او البته زنده مانده نخواهد مرد. ۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.»

۲۳ خداوند یهوه می‌فرماید: «آیا من از مردن مرد شریر مسرور می‌باشم؟ فی بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند. ۲۴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شریران می‌کنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ فی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گاهی که ورزیده است خواهد مرد.

۲۵ «اما شما می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. پس حالای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟ ۲۶ چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. به سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد. ۲۷ و چون مرد شریر را از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت. ۲۸ چونکه تعقل نموده،

از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۲۹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟» ۳۰ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «ای خاندان اسرائیل من برهبریک از شما موافق رفتار شما را داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایند تا نگاه موجب هلاکت شما نشود. ۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده‌اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه‌ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟» ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آنکس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

۱۹

مرثیه برای سروران اسرائیل

۱ «پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان ۲ و بگو: مادر تو چه بود. او در میان شیران شیر ماده می‌خواید و بچه‌های خود را در میان شیران ژیان می‌پرورد. ۳ و یکی از بچه‌های خود را تربیت نمود که شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد. ۴ و چون امت‌ها خبر او را شنیدند، در حفره ایشان گرفتار گردید و او را در غلها به زمین مصر بردند. ۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس از بچه‌هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژیان ساخت. ۶ و او در میان شیران گردش کرده، شیر ژیان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد. ۷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هرچه در آن بود از آواز غرش او تهی گردید. ۸ و امت‌ها از کشورها از هر طرف بر او هجوم آوردند، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفره ایشان گرفتار شد. ۹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و نزد پادشاه بابل بردند و او را در قلعه‌ای نهادند تا آواز او دیگر بر کوههای اسرائیل مسموع نشود.

۱۰ «مادر تو مثل درخت مو مانند خودت نزد آنها غرس شده، به سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت. ۱۱ و شاخه‌های قوی برای عصاهای سلاطین داشت. و قد آن در میان شاخه‌های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش نمایان گردید. ۱۲ اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرق میوه‌اش را خشک ساخت و شاخه‌های قوی‌ش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید. ۱۳ و الان در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است. ۱۴ و آتش از عصاهای شاخه‌هایش بیرون آمده، میوه‌اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

۲۰

اسرائیل سرکش

۱ و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان. ۵ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید در روزی که اسرائیل را برگزیدیم و دست خود را برای ذریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم، ۶ در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و نغز همه زمین‌ها می‌باشد. ۷ و به ایشان گفتم: هر کس از شما رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشتن را به تنهای مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۸ اما ایشان از من عاصی شده،

نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و بتهای مصر را ترک نمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ^۹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظرامت هائی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بی حرمت نشود. ^{۱۰} پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم. ^{۱۱} و فرائض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هر که به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم. ^{۱۲} و نیز سبت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می نمایم.

^{۱۳} «لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در فرائض من سلوک ننمودند. و احکام مرا که هر که به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبت هایم را بسیاری حرمت ننمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت. ^{۱۴} لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظرامت هائی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ^{۱۵} و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و غفر تمامی زمینها می باشد. ^{۱۶} زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فرائض سلوک ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند، چونکه دل ایشان به بتهای خود مایل می بود. ^{۱۷} لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود نمودم. ^{۱۸} و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرائض پدران خود سلوک منماید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشان را به بتهای ایشان نجس مسازید. ^{۱۹} من یهوه خدای شما هستم. پس به فرائض من سلوک نماید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ^{۲۰} و سبت های مرا تقدیس نماید تا در میان من و شما علامتی باشد و بدانید که من یهوه خدای شما هستم.

^{۲۱} «لیکن پسران از من عاصی شده، به فرائض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هر که آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید. ^{۲۲} لیکن دست خود را برگردانیده، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظرامت هائی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ^{۲۳} و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان امت ها پراکنده نمایم و ایشان را در کشورها متفرق سازم. ^{۲۴} زیرا که احکام مرا بجا نیاوردند و فرائض مرا خوار شمردند و سبت های مرا بی حرمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بتهای پدران ایشان نگران می بود. ^{۲۵} بنابراین من نیز فرائضی را که نیکی نبود و احکامی را که از آنها زنده نمائند به ایشان دادم. ^{۲۶} و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را می گشود از آتش می گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان را تباہ سازم و بدانند که من یهوه هستم.

^{۲۷} «بنابراین ای پسر انسان خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند. ^{۲۸} زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم در آوردم، آنگاه به هر تل بلند و هر درخت کشتن نظر انداختند و ذبایح خود را در آنجا ذبح نمودند و قربانی های غضب انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند. ^{۲۹} و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می روید چیست؟ پس اسم آن تا امروز بامه خوانده می شود.

۳۰ «بنابرین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتن را نجس می‌سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می‌کنید؟ ۳۱ و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می‌گذرانید و خویشتن را از تمامی بتهای خود تا امروز نجس می‌سازید؟ پس ای خاندان اسرائیل آیا من از شما طلبیده بشوم؟ خداوند یهوه می‌فرماید به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ۳۲ و آنچه به خاطر شما خطوری کند هرگز واقع نخواهد شد که خیال می‌کنید، مثل امت‌ها و مانند قبایل کشورها گردیده، (بتهای) چوب و سنگ را عبادت خواهید نمود. ۳۳ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که هرآینه با دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده بر شما سلطنت خواهم نمود. ۳۴ و شما را از میان امت‌ها بیرون آورده، به دست قوی و بازوی برافراشته و خشم ریخته شده ازمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع خواهم نمود. ۳۵ و شما را به بیابان امت‌ها درآورده، در آنجا بر شما روپرو داوری خواهم نمود. ۳۶ و خداوند یهوه می‌گوید: چنانکه بر پدران شما دریابان زمین مصر داوری نمودم، همچنین بر شما داوری خواهم نمود. ۳۷ و شما را زیر عصا گذرانیده، به بند عهد درخواهم آورد. ۳۸ و آنانی را که متهم شده و از من عاصی گردیده‌اند، از میان شما جدا خواهم نمود و ایشان را از زمین غربت ایشان بیرون خواهم آورد. لیکن به زمین اسرائیل داخل نخواهند شد و خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۳۹ اما به شمای خاندان اسرائیل خداوند یهوه چنین می‌گوید: «همه شما زردت‌های خود رفته، آنها را عبادت کنید. لیکن بعد ازیں البته مرا گوش خواهید داد. و اسم قدوس مرا دیگر با هدایا و بتهای خود بی‌عصمت نخواهید ساخت. ۴۰ زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: در کوه مقدس من بر کوه بلند اسرائیل تمام خاندان اسرائیل جمیع در آنجا مرا عبادت خواهند کرد و در آنجا از ایشان راضی شده، ذبایح جنبانیدی شما و نورهای هدایای شما را با تمامی موقوفات شما خواهم طلبید. ۴۱ و چون شما را از امت‌ها بیرون آورم و شما را از زمینهایی که در آنها پراکنده شده‌اید جمع نمایم، آنگاه هدایای خوشبوی شما را از شما قبول خواهم کرد و به نظر امت‌ها در میان شما تقدیس کرده خواهم شد. ۴۲ و چون شما را به زمین اسرائیل یعنی به زمینی که درباره‌اش دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم بیاورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ۴۳ و در آنجا طریق‌های خود و تمامی اعمال خویش را که خویشتن را به آنها نجس ساخته‌اید، به یاد خواهید آورد. و از همه اعمال قبیح که کرده‌اید، خویشتن را به نظر خود مکروه خواهید داشت. ۴۴ و ای خاندان اسرائیل خداوند یهوه می‌فرماید: هنگامی که با شما محض خاطر اسم خود و نه به سزای رفتار قبیح شما و نه موافق اعمال فاسد شما عمل نموده باشم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم.»

۴۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۴۶ «ای پسر انسان روی خود را بسوی جنوب متوجه ساز و به سمت جنوب تکلم نما و بر جنگل صحرای جنوب نبوت کن. ۴۷ و به آن جنگل جنوب بگو: کلام خداوند را بشنو. خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من آتشی در تو می‌افروزم که هر درخت سبز و هر درخت خشک را در تو خواهد سوزانید. و لیب ملتهب آن خاموش نخواهد شد و همه رویا از جنوب تا شمال از آن سوخته خواهد شد. ۴۸ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه آن را افروخته‌ام تا خاموشی نپذیرد.»

۴۹ و من گفتم: «آهای خداوند یهوه ایشان درباره من می‌گویند آیا او مثلها نمی‌آورد؟»

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان‌های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن. ۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اینک من

به ضد توهستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شیران را از میان تو منقطع خواهم ساخت. ۴ و چونکه عادلان و شیران را از میان تو منقطع می‌سازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد. ۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برگردد. ۶ پس توای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش. ۷ و اگر به تو گویند که چرا آه می‌کشی؟ بگو: به سبب آوازه‌ای که می‌آید. زیرا که همه دلها گداخته و تمامی دستها سست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوها مثل آب بیتاب خواهد شد. خداوند یهوه می‌گوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.»

۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیز صیقلی گردیده است. ۱۰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا براق شود. پس آیا ما شادی نمایم؟ عصای پسر من همه درختان را خوار می‌شمارد. ۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به دست قاتل داده شود. ۱۲ ای پسر انسان فریاد برآور و ولوله نما زیرا که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل وارد می‌آید. ترسها به سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لذا بران خود دست بزن. ۱۳ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصبانی که (دیگران را) خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است: ۱۴ و توای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیر دفعه سوم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه می‌کند. ۱۵ شمشیر برنده‌ای به ضد همه دروازه‌های ایشان قرار دادم تا دلها گداخته شود و هلاکت‌ها زیاده شود. آه (شمشیر) براق گردیده و برای کشتار تیز شده است. ۱۶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسارهای متوجه می‌باشد. ۱۷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و حدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نموده‌ام.»

۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «و توای پسر انسان دو راه به جهت خود تعیین نما تا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها از یک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر پا کن. آن را بر سر راه شهر بر پا نما. ۲۰ راهی تعیین نما تا شمشیر به ربه بنی عمون و به یهودا در اورشلیم منیع بیاید. ۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دوراه ایستاده است تا تفال زند و تیرها را بهم زده، از ترافیم سوال می‌کند و به جگر می‌نگرد.

۲۲ به دست راستش تفال اورشلیم است تا منجنیقها بر پا کند و دهان را برای کشتار بگشاید و آواز را به گلبانگ بلند نماید و منجنیقها بردروازه‌ها بر پا کند و سنگرها بسازد و برجها بنامد. ۲۳ لیکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خورده‌اند، تفال باطل می‌نماید. و او گاه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.»

۲۴ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نموده، عصبان خود را یاد آورنیدید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد. ۲۵ و توای رئیس شیر اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخر رسیده است، ۲۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن. ۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع خواهد شد تا آنکس بیاید که حق او می‌باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود.

۲۸ «و توای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه درباره بنی عمون و سرزنش ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا براق بشود. ۲۹ چونکه برای تو رویای باطل دیده‌اند و برای تو تفال دروغ زده‌اند تا تو را بر گردنهای مقتولان شیر بگذارند که اجل ایشان در

زمان عقوبت آخر رسیده است. ۳۰ لهذا آن رابه غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود. ۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالاکنده تسلیم خواهم نمود. ۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلم نموده‌ام.»

۲۲

گناهان اورشلیم

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاساتش آگاه ساز. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای شهری که خون را در میان خودت می‌ریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها را به ضد خود ساخته، خویشتن را نجس نموده‌ای! ۴ به سبب خونی که ریخته‌ای مجرم شده‌ای و به سبب بتهایی که ساخته‌ای نجس گردیده‌ای. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌ای. لهذا تو را زدمت ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیده‌ام. ۵ ای پلید نام! وای بر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو ستیزه خواهند نمود. ۶ اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند. ۷ پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و بر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند. ۸ و تو مقدس‌های مرا خوار شمرده، سبت‌های مرا بی‌عصمت نمودی. ۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، نثمای می‌نمودند. و بر کوهها در میان تو غذا می‌خوردند. و در میان تو مرتکب قباحات می‌شدند. ۱۰ و عورت پدران را در میان تو منکشف می‌ساختند. و زنان حایض را در میان تویی عصمت می‌نمودند. ۱۱ یکی در میان تو با زن همسایه خود عمل زشت نمود. و دیگری عروس خویش را به جور بی‌عصمت کرد. و دیگری خواهرش، یعنی دختر پدر خود را ذلیل ساخت. ۱۲ و در میان تو به جهت ریختن خون رشوه خوردند و سود و ربح گرفتند. و تو مال همسایه خود را به زور غصب کردی و مرا فراموش نمودی. قول خداوند یهوه این است. ۱۳ لهذا هان من به سبب حرص تو که مرتکب آن شده‌ای و به سبب خونی که در میان خودت ریخته‌ای، دستهای خود را بهم می‌زنم. ۱۴ پس در ایامی که من به تو مکافات رسانم آیا دلت قوی و دستهایت محکم خواهد بود؟ من که یهوه هستم تکلم نمودم و بعمل خواهم آورد. ۱۵ و تو را در میان امت هاپراکنده و در میان کشورها متفرق ساخته، نجاسات تو را از میان نابود خواهم ساخت. ۱۶ و به نظر امت‌ها بی‌عصمت خواهی شد و خواهی دانست که من یهوه هستم.»

۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان خاندان اسرائیل نزد من در دنده‌اند و جمیع ایشان مس و روی و آهن و سرب در میان کوره و درد نقره شده‌اند. ۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: چونکه همگی شمدارد شده‌اید، لذا من شما را در میان اورشلیم جمع خواهم نمود. ۲۰ چنانکه نقره و مس و آهن و سرب و روی را در میان کوره جمع کرده، آتش بر آنها می‌دمند تا گداخته شود، همچنان من شما را در غضب و حلد خشم خویش جمع کرده، در آن خواهم نهاد و شما را خواهم گداخت. ۲۱ و شما را جمع کرده، آتش غضب خود را بر شما خواهم دمید که در میانش گداخته شوید.

۲۲ چنانکه نقره در میان کوره گداخته می‌شود، همچنان شما در میانش گداخته خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه حلد خشم خویش را بر شما ریخته‌ام.»

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۴ «ای پسر انسان او را بگو: تو زمینی هستی که طاهر نخواهی شد. و باران در روز غضب بر تو نخواهد بارید. ۲۵ فتنه انبیای آن در میانش می‌باشد. ایشان مثل شیر غران که شکار رای درد، جانها را می‌خورند. و گنجها و نفایس رای برند. و بیوه‌زنان را در میانش زیاد می‌سازند. ۲۶ کاهناش به شریعت من مخالفت ورزیده، موقوفات مرا حلال می‌سازند. و در میان مقدس و غیر مقدس تمیز

نمی دهند و در میان نجس و طاهر فرق نمی گذارند. و چشمان خود را از سبب های من می پوشانند و من در میان ایشان بی حرمت گردیده ام.^{۲۷} سروانش مانند گرگان درنده خون می ریزند و جانها را هلاک می نمایند تا سود ناحق ببرند.^{۲۸} و انبیایش ایشان را به گل ملاط اندود نموده، رویاهای باطل می بینند و برای ایشان تفال دروغ زده، می گویند که خداوند یهوه چنین گفته است با آنکه یهوه تکلم ننموده.^{۲۹} و قوم زمین به شدت ظلم نموده و مال یکدیگر را غصب کرده اند. و بر فقیران و مسکینان جفا نموده، غریبان را به بی انصافی مظلوم ساخته اند.^{۳۰} و من در میان ایشان کسی را طلبیدم که دیوار را بنا نماید و برای زمین به حضور من در شکاف بایستد تا آن را خراب ننمایم، اما کسی را نیافتم.^{۳۱} پس خداوند یهوه می گوید: خشم خود را بر ایشان ریخته ام و ایشان را به آتش غضب خویش هلاک ساخته، طریق ایشان را بر سر ایشان وارد آورده ام.»

۲۳

دو خواهر زنا کار

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت:^۲ «ای پسر انسان دو زن دختر یک مادر بودند.^۳ و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خود زنا کار شدند. در آنجا سینه های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را افشردند.^۴ و نامهای ایشان بزرگتر اهل و خواهر او اهلویه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زاییدند. و اما نامهای ایشان اهل و، سامره می باشد و اهلویه، اورشليم.^۵ و اهل و از من رو تافته، زنا نمود و بر حجاب خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید؛^۶ کسانی که به آسمانجونی ملبس بودند؛ حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند.^۷ و به ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانی که بر ایشان عاشق می بود نجس می ساخت.^۸ و فاحشگی خود را که در مصر می نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او هم خواب می شدند و پستانهای بکارت او را افشرد، زنا کاری خود را بر وی می ریختند.^۹ لهذا من او را به دست عاشقانش یعنی به دست بنی آشور که او بر ایشان عشق می ورزید، تسلیم نمودم.^{۱۰} که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند.

۱۱ «و چون خواهرش اهلویه این را دید، در عشقبازی خویش از او زیاده تر فاسد گردید و بیشتر از زنا کاری خواهرش زنا نمود.^{۱۲} و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبس به آسمانجونی و فارسان اسب سوار و جوانان دلپسند بودند.^{۱۳} و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هردوی ایشان یک بوده است.^{۱۴} پس زنا کاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شجره کشیده شده بود، دید.^{۱۵} که کمرهای ایشان به کمر بندها بسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند.^{۱۶} و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد.^{۱۷} و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی درآمده، او را از زنا کاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متفر گردید.^{۱۸} و چون که زنا کاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت، جان من از او متفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متفر شده بود.^{۱۹} اما او ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زنا کاری خود را زیاد نمود.^{۲۰} و بر معشوقه های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسپان می باشد.^{۲۱} و قباحت جوانی خود را حینی که مصریان پستانهای را به خاطر سینه های جوانیت افشردند به یاد آوردی.

۲۲ «بنابر این ای اهلویه خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متفر شده است به ضد تو برانگیزانیده، ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد.^{۲۳} یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از قنود

و شوع و وقوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان اسب سوارند. ۲۴ و با اسلحه و کالسکه‌ها و ارباب‌ها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با یجن‌ها و سپرها و خودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را بر حسب احکام خود داوری نمایند. ۲۵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوش‌هایت را خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دختران را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد. ۲۶ و لباس تو را از توکنده، زیورهای زیبایی تو را خواهند برد. ۲۷ پس قباحث تو و زناکاریت را که از زمین مصر آورده‌ای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگر مصر را به یاد نخواهی آورد. ۲۸ زیرا خداوند بیهوش چنین می‌گوید: اینک تو را به دست آنانی که از ایشان نفرت داری و به دست آنانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود. ۲۹ و با تواز راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه و خواهام گذاشت. تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحث و فاحشه‌گری تو ظاهر شود. ۳۰ و این کارها را به تو خواهم کرد، از این جهت که در عقب امت‌ها زنا نموده، خویشان را از بتهای ایشان نجس ساخته‌ای. ۳۱ و چونکه به طریق خواهر خود سلوک نمودی، جام او را به دست تو خواهم داد. ۳۲ و خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل تخفیه و استهزا خواهی شد که متحمل آن نتوانی شد. ۳۳ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره. ۳۴ و آن را خواهی نوشید و تا ته خواهی آشامید و خورده‌های آن را خواهی خایید و پستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوند بیهوش می‌گوید که من این را گفته‌ام. ۳۵ بنابراین خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمل قباحث و زناکاری خود خواهی شد.»

۳۶ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان! آیا راهوله و اهلویه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رجاسات ایشان آگاه ساز. ۳۷ زیرا که زنا نموده‌اند و دست ایشان خون آلود است و بابت‌های خویش مرتکب زنا شده‌اند. و پسران خود را نیز که برای من زاییده بودند، به جهت آنها از آتش گذرانیده‌اند تا سوخته شوند. ۳۸ و علاوه بر آن این را هم به من کرده‌اند که در همانروز مقدس مرا بی‌عصمت کرده، سبت‌های مرا بی‌حرمت نموده‌اند. ۳۹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مقدس داخل شده، آن را بی‌عصمت نمودند و هان این عمل را در خانه من بجا آوردند. ۴۰ بلکه نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشان را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمان کشیدی و خود را به زیورهای آرایش دادی. ۴۱ و بر بستر فاخری که سفره پیش آن آماده بود نشسته، بخور و روغن مرا بر آن نهادی. ۴۲ و در آن آواز گروه عیاشان مسموم شد. و همراه آن گروه عظیم صابیان از بیابان آورده شدند که دستبندها بر دست‌ها و تاج‌های فاخر بر سر هردوی آنها گذاشتند. ۴۳ و من درباره آن زنی که در زناکاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟ ۴۴ و به او در آمدند به نهجی که نزد فاحشه‌ها درمی‌آیند. همچنان به آن دوزن قباحث پیشه یعنی اهلوه و اهلویه در آمدند. ۴۵ پس مردان عادل بر ایشان قصاص زنان زنا کار و خونریز را خواهند رسانید، زیرا که ایشان زانیه می‌باشند و دست ایشان خون آلود است. ۴۶ زیرا خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: من گروهی به ضد ایشان خواهم برانگیخت. و ایشان را مشوش ساخته، به تاراج تسلیم خواهم نمود. ۴۷ و آن گروه ایشان را به سنگ‌ها سنگسار نموده، به شمشیرهای خود پاره خواهند کرد. و پسران و دختران ایشان را کشته، خانه‌های ایشان را به آتش خواهند سوزانید. ۴۸ و قباحث را از زمین نابود خواهم ساخت. پس جمیع زنان متنبه خواهند شد که مثل شما مرتکب قباحث نشوند. ۴۹ و سزای قباحث شما را بر شما خواهند رسانید. و متحمل گاهان بتهای خویش خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند بیهوش می‌باشم.»

۲۴

مثل دیگ

۱ و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلم هجوم آورد. ۳ و برای این خاندان فتنه انگیز مثل آوره، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز. ۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را پر ساز. ۵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود. ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش از میانش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود. ۷ زیرا خونی که ریخت در میانش می باشد. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود. ۸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم. ۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز توده هیزم را بزرگ خواهم ساخت. ۱۰ هیزم زیاد بیاور و آتش بیفروز و گوشت را مهیا ساز و ادویه جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود. ۱۱ پس آن را بر اخگر خالی بگذار تا تپیده شده مسش سوخته گردد و نجاستش در آن گداخته شود و زنگش نابود گردد. ۱۲ او از مشقت ها خسته گردید، اما زنگ بسیاری از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود. ۱۳ در نجاست تو قیاحت است چونکه تو را تظہیر نمودم. اما طاهر نشدی. لذا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد. ۱۴ من که یهوه هستم این را گفته ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند یهوه می گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و بر حسب رفتار تو و بر وفق اعمال بر تو داوری خواهند کرد.»

مرگ زن حزقیال

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۶ «ای پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت را بته از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود. ۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم مگیر. بلکه عمامه بر سرت بپوش و کفش به پایت بکن و شاربایت را مپوشان و طعام مرده را بخور.»

۱۸ پس بامدادان با قوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صبحگاهان به نهجی که مامور شده بودم عمل نمودم. ۱۹ و قوم به من گفتند: «آیا ما را خبر نمی دهی که این کارهایی که می کنی به ما چه نسبت دارد؟»

۲۰ ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هان من مقدس خود را که نفر جلال شما و آرزوی چشمان شما لذت جانهای شما است، بی عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد. ۲۲ و به نهجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد. ۲۳ عمامه های شما بر سر و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم و گریه نخواهید کرد. بلکه به سبب گناهان خود کاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید. ۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود موافق هر آنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم.»

۲۵ «و اما تو ای پسر انسان! در روزی که من قوت و سرور نفر و آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد ۲۶ که در آن روز هر که رهایی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟ ۲۷ پس در آن روز دهنانت برای آنانی که رهایی یافته اند باز خواهد شد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

۲۵

نبوت به ضد بنی عمون

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر بنی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما. ۳ و به بنی عمون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه درباره مقدس من حیثی که بی عصمت شد و درباره زمین اسرائیل، حیثی که ویران گردید و درباره خاندان یهودا، حیثی که به اسیری رفتند هه گفتم، ۴ بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می کنم تا در تو تصرف نمایند. و خیمه های خود را در میان تو زده، مسکن های خویش را در تو بر پا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و ربه را آرامگاه شتران و) زمین (بنی عمون را خوابگاه گله ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۶ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک می زنی و پا بر زمین می کوبی و به تمامی کینه دل خود شادی می نمایی، ۷ بنابراین هان من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امت ها خواهم ساخت. و تو را از میان قوم ها منقطع ساخته، از میان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو را هلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.»

نبوت به ضد موآب

۸ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه موآب و سعیر گفته اند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امت ها می باشند، ۹ بنابراین اینک من حدود موآب را از شهرهای یعنی از شهرهای حدودش که نفر زمین می باشد یعنی بیت یشموت و بعل معون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت. ۱۰ برای بنی مشرق آن را با بنی عمون (مفتوح خواهم ساخت (و به تصرف ایشان خواهم داد تا بنی عمون دیگر در میان امت ها مذکور نشوند. ۱۱ و بر موآب داوری خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

نبوت به ضد ادوم

۱۲ خداوند یهوه چنین می گوید: «از این جهت که ادوم از خاندان یهودا انتقام کشیده اند و در انتقام کشیدن از ایشان خطایی عظیم ورزیده اند، ۱۳ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: دست خود را بر ادوم دراز کرده، انسان و بهایم را از آن منقطع خواهم ساخت و آن را ویران کرده، از تیان تا ددان به شمشیر خواهند افتاد. ۱۴ و به دست قوم خود اسرائیل انتقام خود را از ادوم خواهم کشید و موافق خشم و غضب من به ادوم عمل خواهند نمود. و خداوند یهوه می گوید که انتقام مرا خواهند فهمید.»

نبوت به ضد فلسطینیان

۱۵ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه فلسطینیان انتقام کشیدند و با کینه دل خود انتقام سخت کشیدند تا آن را به عداوت ابدی خراب نمایند، ۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من دست خود را بر فلسطینیان دراز نموده، کریبتیان را منقطع خواهم ساخت و باقی ماندگان ساحل دریا را هلاک خواهم نمود. ۱۷ و با سرزنش غضب آمیز انتقام سخت از ایشان خواهم گرفت. پس چون انتقام خود را از ایشان کشیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۲۶

نبوت به ضد صور

۱ و در سال یازدهم در غره ماه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان چونکه صور درباره اورشلیم می گوید هه، دروازه امت ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد. ۳ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان ای صور من به ضد تومی باشم و

امت های عظم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود را برمی انگیزاند.^۴ و حصار صور را خراب کرده، برجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رفت و آن را به صخره‌ای صاف تبدیل خواهم نمود.^۵ و او محل پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام. و آن تاراج امت ها خواهد گردید.^۶ و دخترانش که در صحرای باشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

^۷ زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من نبوکدصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صور با اسبان و اربه‌ها و سواران و جمعیت و خلق عظیمی خواهم آورد.^۸ و اودختران تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت. و مترسها در برابر تو برپا خواهد داشت.^۹ و منجنیقهای خود را بر حصارهای آورده، برجهای را با تیرهای خود منهدم خواهد ساخت.^{۱۰} و اسبانش اقتدر زیاد خواهد بود که گرد آنها تو را خواهد پوشانید. و چون به دروازه هایت داخل شود چنانکه به شهر رخنه دار درمی آید، حصارهای از صدای سواران و اربه‌ها و کالسکه‌ها متزلزل خواهد گردید.^{۱۱} و به سم اسبان خود همه کوچه هایت را پامال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای غر تو به زمین خواهد افتاد.^{۱۲} و توانگری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغما خواهند برد. و حصارهای را خراب نموده، خانه های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت.^{۱۳} و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهای دیگر مسموع نشود.^{۱۴} و تو را به صخره‌ای صاف مبدل خواهم گردانید تا محل پهن کردن دامها بشوی و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: من که یهوه هستم این را گفته‌ام.»

^{۱۵} خداوند یهوه به صور چنین می‌گوید: «آیا جزیره‌ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شد هنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان تو کشتار عظیمی بشود؟^{۱۶} و جمیع سروران دریا از کرسیهای خود فرود آیند. و ردهای خود را از خود بیرون کرده، رخوت قلابدوی خویش را بکنند. و به ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند و آن فان لرزان گردیده، درباره تو متحیر شوند.^{۱۷} پس برای تو مرثیه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زورآوری بود که با ساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریامستولی می‌ساخت.^{۱۸} الان در روز انهدام تو جزیره‌ها می‌لرزند. و جزایری که در دریای باشد، از رحلت تو مدهوش می‌شوند.^{۱۹} زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: چون تو را شهر مغروب مثل شهرهای غیر مسکون گردانم و جلجها را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیار مستور سازم،^{۲۰} آنگاه تو را با آنانی که به هاویه فرو می‌روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را در اسفلهای زمین در خرابه های ابدی با آنانی که به هاویه فرو می‌روند ساکن خواهم گردانید تا دیگر مسکون نشوی و دیگر جلال تو را در زمین زندگان جای نخواهم داد.^{۲۱} و خداوند یهوه می‌گوید: تو را محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند طلبید اما تا ابدالابد یافت نخواهی شد.»

۲۷

مرثیه صور

^۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «اما توای پسر انسان برای صور مرثیه بخوان! ^۳ و به صور بگو: ای که نزد مدخل دریاساکنی و برای جزیره های بسیار تاجر طوایف می‌باشی! خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای صورتو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم.^۴ حدود تو در وسط دریا است و بنایات زیبایی تو را کامل ساخته‌اند. همه تخته هایت را از صنوبر سنیر ساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکلهای برای تو بسازند.^۶ پاروهای را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهای را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبسط شده بود ترتیب دادند.^۷ کان مطرز

مصری بادبان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شراع تو از آسمانچونی و ارغوان از جزایرالبشه بود. ^۸ اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودند و حکمای توای صور که در تو بودند ناخدایان تو بودند. ^۹ مشایخ جبیل و حکایش در تو بوده، قلافلان تو بودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند. ^{۱۰} فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند. ^{۱۱} بنی ارواد با سپاهیانت بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بر برجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند. ^{۱۲} ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند. نقره و آهن و روی و سرب به عوض بضاعت تو می دادند. ^{۱۳} یاون و توبال و ماشک سوداگران تو بودند.

^{۱۴} اهل خاندان توجرمه اسبان و سواران و قاطران به عوض بضاعت تو می دادند. ^{۱۵} بنی ددان سوداگران تو و جزایر بسیار بازارگنان دست تو بودند. شاخهای عاج و آبنوس را با تو معاوضت می کردند. ^{۱۶} ارام به فراوانی صنایع تو سوداگران تو بودند. بهرمان و ارغوان و پارچه های قلابدوزی و نگان نازک و مرجان و لعل به عوض بضاعت تو می دادند. ^{۱۷} یهودا و زمین اسرائیل سوداگران تو بودند، گندم منیت و حلوا و عسل و روغن و بلسان به عوض متاع تو می دادند. ^{۱۸} دمشق به فراوانی صنایع تو و کثرت هر قسم اموال با شراب حلبون و پشم سفید با تو سودای می کردند. ^{۱۹} ودان و یاون ریسمان به عوض بضاعت تو می دادند. آهن مصنوع و سلیخه و قصب الذریره از متاعهای تو بود. ^{۲۰} ددان با زین پوشهای نفیس به جهت سواری سوداگران تو بودند. ^{۲۱} عرب و همه سروان قیدار بازارگنان دست تو بودند. با بره ها و قوچها و بزها با تو داد و ستد می کردند. ^{۲۲} تجار شبا و رعمه سوداگران تو بودند. بهترین همه ادویه جات و هرگونه سنگ گرانها و طلا به عوض بضاعت تو می دادند. ^{۲۳} حران و کنه و عدن و تجار شبا و آشور و کلمدسوداگران تو بودند. ^{۲۴} اینان با نفایس و ردهای آسمانچونی و قلابدوزی و صندوقهای پر از رزقهای فاخر ساخته شده از چوب سرو آزاد بسته شده با ریسمانها در بازارهای تو سوداگران تو بودند. ^{۲۵} کشتیهای ترشیش قافله های متاع تو بودند. پس در وسط دریا توانگر و بسیار معزز گردیدی. ^{۲۶} پاروزنانت تو را به آبهای عظیم بردند و باد شرقی تو را در میان دریا شکست. ^{۲۷} اموال و بضاعت و متاع و ملاحان و ناخدایان و قلافلان و سوداگران و جمیع مردان جنگی که در تو بودند، با تمامی جمعیتی که در میان تو بودند در روز انهدام تو در وسط دریا افتادند.

^{۲۸} «از آواز فریاد ناخداایانت ساحلها متزلزل گردید. ^{۲۹} و جمیع پاروزنان و ملاحان و همه ناخدایان دریا از کشتیهای خود فرود آمده، در زمین می ایستند. ^{۳۰} و برای تو آواز خود را بلند کرده، به تلخی ناله می کنند و خاک بر سر خود ریخته، در خاکستری غلطند. ^{۳۱} و برای تو موی خود را کنده، پلاس می پوشند و با مرارت جان ونوحه تلخ برای تو گریه می کنند. ^{۳۲} و در نوحه خود برای تو مرثیه می خوانند. و بر تو نوحه گری نموده، می گویند: کیست مثل صور و کیست مثل آن شهری که در میان دریا خاموش شده است؟ ^{۳۳} هنگامی که بضاعت تو از دریا بیرون می آمد، قومهای بسیاری را سیر می گردانیدی و پادشاهان جهان را به فراوانی اموال و متاع خود توانگری ساختی. ^{۳۴} اما چون از دریا، در عمق های آبها شکسته شدی، متاع و تمامی جمعیت تو در میان تلف شد. ^{۳۵} جمیع ساکنان جزایر به سبب تو متحیر گشته و پادشاهان ایشان به شدت دهشت زده و پریشان حال گردیده اند. ^{۳۶} تجار قومها بر تو صغیر می زنند و تو محل دهشت گردیده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

۲۸

نبوت به ضد رئیس صور

^۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه دلت مغرور شده است و می گویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا نشسته ام، و هرچند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته ای. ^۳ اینک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟ ^۴ و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود

جمع نموده‌ای. ^۵ به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس به سبب توانگری دلت مغرور گردیده است.» ^۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای، ^۷ پس اینک من غریبان و ستم کیشان امت‌ها را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زیبایی حکمت تو کشیده، جمال تو را ملوث سازند. ^۸ و تو را به هاویه فرود آورند. پس به مرگ آتانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد. ^۹ آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ فی‌البحکه در دست قاتلان انسان خواهی بود و نه خدا. ^{۱۰} از دست غریبان به مرگ ناختوان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام.»

^{۱۱} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۲} «ای پسر انسان برای پادشاه صور مرثیه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: تو خاتم کال و مملو حکمت و کامل جمال هستی. ^{۱۳} در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوت اصغر و عقیق سفید و زیرجد و جزع و یشب و یاقوت کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دفها و نایهای در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها پیا شده بود. ^{۱۴} تو کرونی مسح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس خدا بوده باشی. و در میان سنگهای آتشین می‌خرامیدی. ^{۱۵} از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی‌انصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی. ^{۱۶} اما از کثرت سوداگری بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو رای کرونی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم. ^{۱۷} دل تو از زیبایی مغرور گردید و به سبب جالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهذا تو را بر زمین می‌اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می‌گذارم تا بر تو بنگرد. ^{۱۸} به کثرت گناهت و بی‌انصافی تجارت مقدس‌های خویش را بی‌عصمت ساختی. پس آتشی از میان بیرون می‌آورم که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهم ساخت. ^{۱۹} و همه آشنایان از میان قوم‌ها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.»

نبوت به ضد صیدون

^{۲۰} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۱} «ای پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدش نبوت نما. ^{۲۲} و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای صیدون من به ضد تو هستم و خویشتن را در میان تو تحقید خواهم نمود. و حتی که بر او داوری کرده و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ^{۲۳} و با در او و خون در کوچه‌هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او می‌آید در میانش خواهند افتاد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم. ^{۲۴} و باردیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خوار می‌شمارند، خاری خنده و شوک رنج آورنده نخواهند بود. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.» ^{۲۵} خداوند یهوه چنین می‌گوید: «هنگامی که خاندان اسرائیل را از قوم‌هایی که در میان ایشان پراکنده شده‌اند جمع نموده، خویشتن را از ایشان به نظر امت‌ها تقدیس کرده باشم، آنگاه در زمین خودشان که به بنده خود یعقوب داده‌ام ساکن خواهند شد. ^{۲۶} و در آن به امنیت ساکن شده، خانه‌ها بنا خواهند نمود و تاکستانها غرس خواهند ساخت. و چون بر جمیع مجاوران ایشان که ایشان را حقیر می‌شمارند داوری کرده باشم، آنگاه به امنیت ساکن شده، خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان می‌باشم.»

نبوت به ضد مصر

^۱ و در روز دوازدهم ماه دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما. ^۳ و متکلم شده، بگو: خداوند

یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای اژدهای بزرگ که در میان نهرهای خوابیده‌ای و می‌گویی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساخته‌ام! ^۴ لهذا قلاپها در چانه ات می‌گذارم و ماهیان نهرهای رابه فلسهات خواهم چسباند و تو را از میان نهرهای بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهای به فلسهات تو خواهند چسبید. ^۵ و تو را با تمامی ماهیان نهرهای در بیابان پراکنده خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگر تو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهند آورد. و تو را خوراک حیوانات زمین و مرغان هوا خواهم ساخت. ^۶ و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصبای نثین بودند. ^۷ چون دست تو را گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.»

^۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت. ^۹ و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می‌گفت: نهر از آن من است و من آن را ساخته‌ام. ^{۱۰} بنابراین اینک من به ضد تو به ضد نهرهای هستم و زمین مصر را از مجدل تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب و ویران خواهم ساخت. ^{۱۱} که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال مسکون نشود. ^{۱۲} و زمین مصر در درمیان زمینهای ویران ویران خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروب مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.»

^{۱۳} زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بعد از انقضای چهل سال مصریان را از قوم‌هایی که در میان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود. ^{۱۴} و اسیران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین فتروس یعنی به زمین مولد ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود. ^{۱۵} و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگر بر طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان را قلیل خواهم ساخت تا برامت‌ها حاکمرانی ننمایند. ^{۱۶} و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، نگاه را به یاد آورند. پس خواهند دانست که من خداوند یهوه هستم.»

^{۱۷} و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۸} «ای پسر انسان نبوکدرصر پادشاه بابل از لشکر خود به ضد صور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بی‌مو گردید و دوشهای همه پوست‌کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.» ^{۱۹} لهذا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من زمین مصر را به نبوکدرصر پادشاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمتش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا اجرت لشکرش بشود. ^{۲۰} و خداوند یهوه می‌گوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت او خواهم داد چونکه این کار را برای من کرده‌اند. ^{۲۱} و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

مرثیه برای اسرائیل

^۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ولوله کنید و بگوید وای بر آن روز! ^۳ زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روز ابرها و زمان امت‌ها خواهد بود! ^۴ و شمشیری بر مصر فرود می‌آید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید. ^۵ و حبش

و فوط و ولد و تمامی قومهای مختلف و کوب و اهل زمین عهد همراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.»^۶ و خداوند چنین می فرماید: «معاونان مصر خواهند افتاد و نفر قوت آن فرود خواهد آمد. و از مجدل تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهند افتاد. قول خداوند یهوه این است.»^۷ و در میان زمینهای ویران ویران خواهند شد و شهرهایش در میان و شهرهای مخروب خواهد بود.^۸ و چون آتشی در مصر افروخته باشم و جمیع انصارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.^۹ در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیا پیرون رفته، حبشیان مطمئن را خواهند ترسانید. و بر ایشان درد شدیدی مثل روز مصر مستولی خواهد شد، زیرا اینکه آن می آید.»^{۱۰} و خداوند یهوه چنین می گوید: «من جمعیت مصر را به دست نبوکدرصر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت.^{۱۱} او با قوم خود و ستمکیشان امت ها آورده خواهند شد تا آن زمین ویران را سازند. و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت.^{۱۲} و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به دست اشرار خواهم فروخت. و زمین را با هر چه در آن است، به دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفته ام.»

^{۱۳} و خداوند یهوه چنین می فرماید: «بتها را نابود ساخته، اصنام را از نوف تلف خواهم نمود. و بار دیگر رئیسی از زمین مصر نخواهد برخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت.^{۱۴} و قترس را خراب نموده، آتشی در صوعن خواهم افروخت. و بر نو داوری خواهم نمود.^{۱۵} و غضب خود را بر سین که ملاذ مصر است ریخته، جمعیت نور را منقطع خواهم ساخت.^{۱۶} و چون آتشی در مصر افروخته باشم، سین به درد سخت مبتلا و نومفتوح خواهد شد. و خصمان در وقت روز بر نوف خواهند آمد.^{۱۷} جوانان آن و فیست به شمشیر خواهند افتاد و اهل آنها به اسیری خواهند رفت.^{۱۸} و روز در کفنج حبس تاریک خواهد شد حینی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و نفر قوتش در آن تلف شده باشد. و ابرها آن را خواهد پوشانید و دخترانش به اسیری خواهند رفت.^{۱۹} پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.»

^{۲۰} و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۲۱} «ای پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. و اینکه شکسته بندی نخواهد شد و بر آن مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر بر گرفتن شمشیر بشود.^{۲۲} بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان من به ضد فرعون پادشاه مصر هستم و هر دو بازوی او هم درست و هم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت.^{۲۳} و مصریان را در میان امت ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.^{۲۴} و بازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیر خود را به دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضور وی به ناله کشتگان ناله خواهد کرد.^{۲۵} پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر دراز کرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.^{۲۶} و چون مصریان را در میان امت ها پراکنده و ایشان را در کشورها متفرق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۱

سرو آزاد لبنان

^۱ و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به اوشبخت داری؟^۳ اینکه آشور سرو آزاد لبنان باشاخانه های جمیل و برگهای سایه گستر و قد بلندی بود و سرو او به ابرها می بود.^۴ آنها او را نمود داد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها هر طرف بوستان آن جاری می شد و جویهای خوش رابطرف همه درختان صحرا روان می ساخت.^۵ از این جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلند تر شده، شاخه هایش زیاده گردید و اغصان خود را نمو

داده، آنها از کثرت آنها بلند شد. ۶ و همه مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بچه آوردند. و جمیع امت های عظیم در سایه اش سکنی گرفتند. ۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه های خویش خوشنما شد چونکه ریشه اش نزد آبهای بسیار بود. ۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه هایش مشابیه نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبود بلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود. ۹ من او را به کثرت شاخه هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.»

۱۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: «چونکه قد تو بلند شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندیش مغرور گردیده است، ۱۱ از این جهت من او را به دست قوی ترین (پادشاه) امت ها تسلیم خواهم نمود و او آنچه را که می باید به وی خواهد کرد. و من او را به سبب شرارتش بیرون خواهم انداخت. ۱۲ و غریبان یعنی ستمکیشان امت ها او را مرتقط ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه هایش بر کوهها و در جمیع دره ها خواهد افتاد و اغصان او نزد همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم های زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود. ۱۳ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده او آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا بر شاخه هایش ساکن خواهند شد. ۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آبها می باشند قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابرها برنیزرانند. و زورآوران آنها از همگانی که سیراب می باشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان پسران انسانی که به هاویه فرود می روند به مرگ تسلیم شده اند.»

۱۵ و خداوند یهوه چنین می گوید: «در روزی که او به عالم اموات فرود می رود، من مائمی برپای تمامم و لجه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت. ۱۶ و چون او را با آتانی که به هاویه فرودی روند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت هارا از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می شوند، در اسفلهای زمین تسلی خواهند یافت. ۱۷ و ایشان نیز بامقتولان شمشیر و انصارش که در میان امت ها زیر سایه او ساکن می بودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت. ۱۸ به کدامیک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرود خواهند آورد و در میان ناخوتان با مقتولان شمشیر خواهی خوابید. خداوند یهوه می گوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

۳۲

مرثیه فرعون

۱ و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیرژیان امت ها مشابه می بودی، اما مانند ازدها در دریا هستی و آب را از بینی خود می جهانی و آبهارا به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود می سازی.» ۳ خداوند یهوه چنین می گوید: «دام خود را به واسطه گروهی از قوم های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تورا در دام من بر خواهند کشید. ۴ و تورا بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهم انداخت و همه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت. ۵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده، دره ها را از لاش تو پر خواهم کرد. ۶ و زمینی را که در آن شنای کثیفی از خون تو تا به کوهها سیراب می کنم که وادیا از تو پر خواهد شد. ۷ و هنگامی که تو را منطقی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگان را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد. ۸ و خداوند یهوه می فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد. ۹ و چون هلاکت تو را در میان

امت‌ها بر زمین‌هایی که ندانسته‌ای آورده باشم، آنگاه دلهای قوم‌های عظیم را محزون خواهم ساخت. ۱۰ و قوم‌های عظیم را بر تو متحیر خواهم ساخت. و چون شمشیر خود را پایش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام تو هر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه‌ای خواهند لرزید.»

۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «شمشیر پادشاه بابل بر تو خواهد آمد. ۱۲ و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستم‌کیشان امت‌های باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت. و ایشان غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهند شد. ۱۳ و تمامی بهایم او را از کارهای آبهای عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلود نخواهد ساخت. و سم بهایم آنها را گل آلود نخواهد ساخت. ۱۴ آنگاه خداوند یهوه می‌گوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهم ساخت. ۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هر چه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۱۶ و خداوند یهوه می‌گوید: «مرثیه‌ای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امت‌ها این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خواند.»

۱۷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان برای جمعیت مصر و لوله‌نما و هم‌اورا و هم دختران امت‌های عظیم را با آتانی که به هاویه فرود می‌روند، به اسفلهای زمین فرود آور. ۱۹ از چه کس زیبارتر هستی؟ فرود بیا و با ناخنتون خواب. ۲۰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (مصر) به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیتش را بکشید. ۲۱ اقربای جباران از میان عالم اموات او را و انصار او را خطاب خواهند کرد. ایشان ناخنتون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید.»

۲۲ «در آنجا آشور و تمامی جمعیت او هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاده‌اند. ۲۳ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشان‌اند.

۲۴ در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند و به اسفلهای زمین ناخنتون فرود رفته‌اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بوده‌اند. پس با آتانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل نجالت خویش خواهند بود. ۲۵ بستی برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرار داده‌اند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان ناخنتون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آتانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل نجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد. ۲۶ در آنجا ماشک و توبال و تمامی جمعیت آنها هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان ناخنتون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. ۲۷ پس ایشان با جباران و ناخنتوانی که افتاده‌اند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته‌اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گاه ایشان بر استخوانهای ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند. ۲۸ و اما تو در میان ناخنتوان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابید. ۲۹ در آنجا دوم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیر قرار داده شدند. و ایشان با ناخنتوان و آتانی که به هاویه فرود می‌روند خواهند خوابید. ۳۰ در آنجا جمیع روسای شمال و همه صیدونیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، بخل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر ناخنتون خواهند خوابید و با آتانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل نجالت خود خواهند شد. ۳۱ و خداوند یهوه می‌گوید که فرعون چون این را ببیند درباره تمامی جمعیت خود خوشتن را تسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد. ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان ناخنتوان خواهند خوابانید.»

دیده بان

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان پسران قوم خود را خطاب کرده، به ایشان بگو: اگر من شمشیری برزمینی آورم و اهل آن زمین کسی را از میان خود گرفته، او را به جهت خود به دیده بانی تعیین کنند، ۳ و او شمشیر را ببندد که بر آن زمین می‌آید و کرنا را نواخته، آن قوم را متنبه سازد، ۴ و اگر کسی صدای کرنا را شنیده، متنبه نشود، آنگاه شمشیر آمده، او را گرفتار خواهد ساخت و خورش برگردنش خواهد بود. ۵ چونکه صدای کرنا را شنید و متنبه نگردد، خون او بر خودش خواهد بود و اگر متنبه می‌شد جان خود را می‌رهانید. ۶ و اگر دیده بان شمشیر را ببندد که می‌آید و کرنا را نواخته قوم را متنبه نسازد و شمشیر آمده، کسی را از میان ایشان گرفتار سازد، آن شخص در گناه خود گرفتار شده است، اما خون او را از دست دیده بان خواهم طلبید. ۷ و من تو را ای پسر انسان برای خاندان اسرائیل به دیده بانی تعیین نموده‌ام تا کلام را از دهانم شنیده، ایشان را از جانب من متنبه سازی. ۸ حتی که من به مرد شیر گویم: ای مرد شیر البته خواهی مرد! اگر تو سخن نگویی تا آن مرد شیر را از طریقش متنبه سازی، آنگاه آن مرد شیر در گناه خود خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۹ اما اگر تو آن مرد شیر را از طریقش متنبه سازی تا از آن بازگشت نماید و او از طریق خود بازگشت نکند، آنگاه او در گناه خود خواهد مرد، اما تو جان خود را رستگار ساخته‌ای. ۱۰ پس تو ای پسر انسان به خاندان اسرائیل بگو: شما بدین مضمون می‌گویید: چونکه عصیان و گناهان ما بر گردن ما است و به سبب آنها کاهیده شده‌ایم، پس چگونه زنده خواهیم ماند؟

۱۱ «به ایشان بگو: خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم که من از مردن مرد شیر خوش نیستم بلکه (خوش هستم) که شیر از طریق خود بازگشت نموده، زنده ماند. ای خاندان اسرائیل بازگشت نمایید! از طریق های بد خویش بازگشت نمایید زیرا چرا بمیرید؟ ۱۲ و تو ای پسر انسان به پسران قوم خود بگو: عدالت مرد عادل در روزی که مرتکب گناه شود، او را نخواهد رهانید. و شرارت مرد شیر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند. ۱۳ حتی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیان که ورزیده است خواهد مرد. ۱۴ و هنگامی که به مرد شیر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجا آورد، ۱۵ و اگر آن مرد شیر رهن را پس دهد و آنچه دزدیده بود رد نماید و به فرایض حیات سلوک نموده، مرتکب بی‌انصافی نشود، او البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۱۶ تمام گاهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است، البته زنده خواهد ماند. ۱۷ اما پسران قوم تومی گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست. ۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد. ۱۹ و چون مرد شیر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند. ۲۰ اما شما می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.»

علت ویرانی اورشلیم

۲۱ و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسی که از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است. ۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم. ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۴ «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل می‌گویند: ابراهیم یک

نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است. ۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: (گوشت را) با خوش می‌خورید و چشمان خود را بسوی پتهای خویش برمی‌افرازید و خون می‌ریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟

۲۶ «بر شمشیرهای خود تکیه می‌کنید و مرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس می‌سازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟ ۲۷ بدین‌طور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم البته آنانی که در خرابه‌ها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرائند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعه‌ها و مغارهایند از ویا خواهند مرد. ۲۸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور قوتش نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد. ۲۹ و چون این زمین را به سبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورده‌اند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۳۰ اما توای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها درباره تو سخن می‌گویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می‌گوید بیایید و بشنوید! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می‌شود. ۳۱ و نزد تو می‌آیند بطوری که قوم (من می‌آیند. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را می‌شنوند، اما آنها را بجای نمی‌آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین می‌گویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان می‌رود. ۳۲ و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو را می‌شنوند، اما آنها را بجای نمی‌آورند. ۳۳ و چون این واقع می‌شود و البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»

۳۴

شبان و گله

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشان را می‌چرانند. آیا نمی‌باید شبانان گله را بچرانند؟ ۳ شما پیه را می‌خورید و پشم را می‌پوشید و پروریها را می‌کشید، اما گله را نمی‌چرانید. ۴ ضعیفان را تقویت نمی‌دهید و بیماران را معالجه نمی‌نمایید و شکسته‌ها را شکسته بندی نمی‌کنید و رانده شدگان را پس نمی‌آورید و گم شدگان را نمی‌طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی می‌نمایید. ۵ پس بدون شبان پراکنده می‌شوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره می‌گردند. ۶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی‌طلب و برای ایشان تفحص نمی‌نماید. ۷ پس ای شبانان کلام خداوند را بشنوید! ۸ خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را غفلت‌پسندند. بلکه شبانان خویشان را چرانند و گله مرا رعایت ننمودند.

۹ «بنابراین ای شبانان! کلام خداوند را بشنوید! ۱۰ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشان را دیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رهاوند تا خوراک ایشان نباشند. ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود. ۱۲ چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود می‌باشد، گله خویش را تفقد می‌نماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نمودم، ایشان را از هر جایی که در روز ابرها تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رهاوند. ۱۳ و ایشان را از میان قوم‌های بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان درآورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیها و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید. ۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم

چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگاہ خواهند خوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید. ^{۱۵} خداوند یهوه می گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید. ^{۱۶} گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فرهبان و زورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود. ^{۱۷} و اما به شمای گوسفندان من، خداوند یهوه چنین می فرماید: هان من در میان گوسفند و گوسفند و در میان قوچهای و بزهای ز داوری خواهم نمود.

^{۱۸} آیا برای شما کم بود که مرتع نیکو را چرانیدید بلکه بقیه مرتع خود را نیز به پایهای خویش پایمال ساختید؟ و آب زلال را نوشیدید بلکه باقی مانده را به پایهای خویش گل آلود ساختید؟ ^{۱۹} و گوسفندان من آنچه را که از پای شما پایمال شده است، می چرند و آنچه را که به پای شما گل آلود گشته است، می نوشند. ^{۲۰} بنابراین خداوند یهوه به ایشان چنین می گوید: هان من خودم در میان گوسفندان فربه و گوسفندان لاغر داوری خواهم نمود. ^{۲۱} چونکه شما به پهلوی و کتف خود تنه می زنید و همه ضعیفان را به شاخهای خود می زنید، حتی اینکه ایشان را بیرون پراکنده ساخته اید، ^{۲۲} پس من گله خود را نجات خواهم داد که دیگر به تاراج برده نشوند و در میان گوسفند و گوسفند داوری خواهم نمود. ^{۲۳} و یک شبان بر ایشان خواهم گجاست که ایشان را بچراند یعنی بنده خود داود را که ایشان را رعایت بنماید و او شبان ایشان خواهد بود. ^{۲۴} و من یهوه خدای ایشان خواهم بود و بنده من داود در میان ایشان رئیس خواهد بود. من که یهوه هستم گفته ام. ^{۲۵} و عهد سلامتی را با ایشان خواهم بست. و حیوانات موذی را از زمین نابود خواهم ساخت و ایشان در بیابان به امنیت ساکن شده، در جنگلها خواهند خوابید. ^{۲۶} و ایشان را و اطراف کوه خود را برکت خواهم ساخت. و باران را در مومش خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود. ^{۲۷} و درختان صحرایه خود را خواهند آورد و زمین حاصل خویش را خواهد داد. و ایشان در زمین خود به امنیت ساکن خواهند شد. و حینی که چوبهای یوغ ایشان را شکسته و ایشان را از دست آنانی که ایشان را مملوک خود ساخته بودند رهانیده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ^{۲۸} و دیگر در میان امت ها به تاراج نخواهد رفت و حیوانات صحرا ایشان را نخواهند خورد بلکه به امنیت، بدون ترسانندگی ساکن خواهند شد. ^{۲۹} و برای ایشان درختستان ناموری بر پا خواهم داشت. و دیگر از حط در زمین تلف نخواهند شد. و بار دیگر متحمل سرزنش امت ها نخواهند گردید. ^{۳۰} و خداوند یهوه می گوید: خاندان اسرائیل خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان با ایشان هستم و ایشان قوم من می باشند. ^{۳۱} و خداوند یهوه می گوید: شمای گله من وای گوسفندان مرتع من، انسان هستید و من خدای شما می باشم.»

۳۵

نبوت بضد اودم

^۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوت نما! ^۳ و آن را بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک ای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تودراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت. ^۴ شهرهایت را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم. ^۵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنی اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی، ^۶ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خون تو را تعاقب خواهد نمود. ^۷ و کوه سعیر را محل دهشت و ویران ساخته، روندگان و آیندگان را از آن منقطع خواهم ساخت. ^۸ و کوههایش را از کشتگانش ملو می کنم که مقتولان شمشیر بر تلها و دره ها و همه وادیهای تو بیفتند. ^۹ و تو را خرابه های دائمی می سازم که

شهرایت دیگر مسکون نشود و بدانید که من یهوه هستم. ^{۱۰} چونکه گفتی این دوامت و این دو زمین از آن من می شود و آن را به تصرف خواهیم آورد با آنکه یهوه در آنجا است.»

^{۱۱} بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «به حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه ای که با ایشان داشتی با تو عمل خواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خویش را بر تو در میان ایشان معروف خواهم گردانید. ^{۱۲} و خواهی دانست که من یهوه تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته ای، شنیده ام. چونکه گفتی: خراب گردید و برای خوراک ما داده شد. ^{۱۳} و شما به دهان خود به ضد من تکبر نمود، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم. ^{۱۴} خداوند یهوه چنین می گوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت. ^{۱۵} و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و توای کوه سعیر و تمام اودم جمیع ویران خواهید شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۶

نبوت بضد کوههای اسرائیل

^۱ «و توای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ^۲ خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه دشمنان درباره شما گفته اند که این بلندپای دیرینه میراث ما شده است، ^۳ لهذا نبوت کرده، بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: از آن جهت که ایشان شما را از هر طرف خراب کرده و بلعیده اند تا میراث بقیه امت ها بشوید و بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف گردیده اید، ^۴ لذا ای کوههای اسرائیل کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه به کوهها و تله ها و وادیها و دره ها و خرابه های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد تخریب بقیه امت های مجاور گردیده است، چنین می گوید: ^۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می فرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضد بقیه امت ها و به ضد تمامی اودم تکلم نموده ام که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینه قلب، ملک خود ساخته اند تا آن را به تاراج وا گذارند. ^۶ پس درباره زمین اسرائیل نبوت نمائید که کوهها و تله ها و وادیها و دره ها بگو که خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امت ها شده اید، لذا من در غیرت و خشم خود تکلم نمودم.»

^۷ و خداوند یهوه چنین می گوید: «من دست خود را برافراشته ام که امت هایی که به اطراف شما بیدارند و سرزنش خود را متحمل خواهند شد. ^۸ و شمایی کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد. ^۹ زیرا اینک من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد. ^{۱۰} و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمیع. و شهرها مسکون و خرابه ها معمور خواهد شد. ^{۱۱} و بر شما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد. و شما را مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از ازل شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من یهوه هستم. ^{۱۲} و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو را به تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بی اولاد نسازی.»

^{۱۳} و خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه ایشان درباره تو می گویند که مردمان را می بلعی و امت های خویش را بی اولاد می گردانی، ^{۱۴} پس خداوند یهوه می گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت های خویش را دیگر بی اولاد نخواهی ساخت. ^{۱۵} و سرزنش امت ها را دیگر در تو مسموع نخواهم گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت های خویش را دیگر نخواهی لغزانی. خداوند یهوه این را می گوید.»

^{۱۶} و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ^{۱۷} «ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن می بودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظرم مثل نجاست زن حایض

می بود. ۱۸ لهذا به سبب خونی که بر زمین ریختند و آن را به پتهای خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم. ۱۹ و ایشان را در میان امت ها پراکنده ساختم و در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری نمودم.

۲۰ و چون به امت هایی که بطرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بی حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند که اینان قوم یهوه می باشند و از زمین او بیرون آمده اند. ۲۱ لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان امت هایی که بسوی آنها رفته بودند بی حرمت ساختند شفتت نمودم.

۲۲ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت هایی که به آنها رفته، بی حرمت نموده اید بعمل می آورم. ۲۳ و اسم عظیم خود را که در میان امت ها بی حرمت شده است و شما آن را در میان آنها بی عصمت ساخته اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند یهوه می گوید: حینی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امت ها خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۴ و شما را از میان امت ها می گیرم و از جمیع کشورها جمع می کنم و شما را در زمین خود در خواهم آورد. ۲۵ و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه نجاسات و از همه پتهای شما طاهر خواهم ساخت. ۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. ۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ۲۸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۹ و شما را از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد. ۳۰ و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امت ها متحمل رسوائی قحط نشوید. ۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خویش را در نظر خود مکروه خواهید داشت.» ۳۲ و خداوند یهوه می گوید: «بدانید که من این را به خاطر شما نکرده ام. پس ای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود نجل و رسوا شوید.» ۳۳ خداوند یهوه چنین می فرماید: «در روزی که شما را از تمامی گناهاتنا طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه ها معمور خواهد شد. ۳۴ و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب می بود، شیار خواهد شد. ۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار و مسکون شده است. ۳۶ و امت هایی که به اطراف شما باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانه ها را غرس نموده ام. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آورده ام.»

۳۷ خداوند یهوه چنین می گوید: «برای این بار دیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمود آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید. ۳۸ مثل گله های قربانی یعنی گله اورشلیم در موسعایش همچنان شهرهای مخروب از گله های مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۷

وادی استخوانهای خشک

۱ دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود. ۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بی نهایت زیاده و بسیار خشک بود. ۳ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می شود که این استخوانها زنده گردد؟» گفتم: «ای خداوند یهوه تو می دانی.»

۴ پس مرا فرمود: «براین استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید! خداوند یهوه به این استخوانها چنین می گوید: اینک من روح به شما درمی آورم تا زنده شوید. ۶ و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۷ پس من چنانکه مامور شدم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزل واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد. ۸ و نگریدم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. اما در آنها روح نبود. ۹ پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که ای روح ازبادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.»

۱۰ پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی نهایت عظمی ایستادند. ۱۱ و او مرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می باشند. اینک ایشان می گویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم. ۱۲ لهذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من قبرهای شما را می گشایم. و شما را ای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد. ۱۳ و ای قوم من چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از قبرهای شما بیرون آورم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۴ و روح خود را در شما خواهم نهاد تا زنده شوید. و شما را در زمین خودتان مقیم خواهم ساخت. پس خواهید دانست که من یهوه تکلم نموده و بعمل آورده‌ام. قول خداوند این است.»

۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۶ «و تو ای پسر انسان یک عصا برای خود بگیر و بر آن بنویس برای یهودا و برای بنی اسرائیل رفقای وی. پس عصای دیگر بگیر و بر آن بنویس برای یوسف عصای افرایم و تمامی خاندان اسرائیل رفقای وی. ۱۷ و آنها را برای خودت با یکدیگر یک عصا ساز تا در دستت یک باشد. ۱۸ و چون ابناء قومت تو را خطاب کرده، گویند: آیا ما را خبر نمی دهی که از این کارها مقصود تو چیست؟ ۱۹ آنگاه به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من عصای یوسف را که در دست افرایم است و اسباب اسرائیل را که رفقای وی اند، خواهم گرفت و آنها را با وی یعنی با عصای یهودا خواهم پیوست و آنها را یک عصا خواهم ساخت و در دستم یک خواهد شد. ۲۰ پس آن عصاها که بر آنها نوشتی در دست تو در نظر ایشان باشد. ۲۱ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من بنی اسرائیل را از میان امت هایی که به آنها رفته اند گرفته، ایشان را از هر طرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد. ۲۲ و ایشان را در آن زمین بر کوههای اسرائیل یک امت خواهم ساخت. و یک پادشاه بر جمیع ایشان سلطنت خواهد نمود و دیگر دو امت نخواهند بود و دیگر به دو مملکت تقسیم نخواهند شد. ۲۳ و خویشان را دیگر به بها و رجاسات و همه معصیت های خود نجس نخواهند ساخت. بلکه ایشان را از جمیع مساکن ایشان که در آنها گناه ورزیده اند نجات داده، ایشان را طاهر خواهم ساخت. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۲۴ و بنده من داود، پادشاه ایشان خواهد بود. و یک شبان برای جمیع ایشان خواهد بود. و به احکام من سلوک نموده و فرائض مرا نگاه داشته، آنها را بجا خواهند آورد. ۲۵ و در زمینی که به بنده خود یعقوب دادم و پدران ایشان در آن ساکن می بودند، ساکن خواهند شد. و ایشان و پسران ایشان و پسران پسران ایشان تا به ابد در آن سکونت خواهند نمود و بنده من داود تا ابد الا با درپیش ایشان خواهد بود. ۲۶ و با ایشان عهد سلامتی خواهم بست که برای ایشان عهد جاودانی خواهد بود و ایشان را مقیم ساخته، خواهم افزود و مقدس خویش را تا ابد الا با در میان ایشان قرار خواهم داد. ۲۷ و مسکن من برایشان خواهد بود و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من

خواهند بود. ۲۸ پس چون مقدس من در میان ایشان تا به ابد برقرار بوده باشد، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من یهوه هستم که اسرائیل را تقدیس می‌نمایم.»

۳۸

نبوت بضد جوج

۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس روش و ماشک و توبال است بدار و بر او نبوت نما. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال به ضد تو هستم. ۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات می‌گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می‌آورم. اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپرها و چنجا و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته، ۵ فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود، ۶ جوهر و تمامی افواجش و خاندان تو ترجمه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم‌های بسیار همراه تو. ۷ پس مستعد شو و تو و تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده‌اند، خویشتن رامیا سازید و تو مستحفظ ایشان باش. ۸ بعد از روزهای بسیار از تو تفقد خواهد شد. و در سالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم‌های بسیار برکوه‌های اسرائیل که به خرابه دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوم‌ها بیرون آورده شده و تمامی اهلس به امنیت ساکن می‌باشند. ۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل بادشدید داخل آن خواهی شد و مانند ابرها زمین را خواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قوم‌های بسیار که همراه تو می‌باشند.»

۱۰ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «در آن روز چیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود. ۱۱ و خواهی گفت: به زمین بی حصار برمی‌آیم. بر کسانی که به اطمینان و امنیت ساکنند می‌آیم که جمیع ایشان بی حصارند و پشت بندها و دروازه‌ها ندارند. ۱۲ تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه‌هایی که معمور شده است و به قومی که از میان امت‌ها جمع شده‌اند، برگردانی که ایشان مواشی و اموال اندوخته‌اند و در وسط جهان ساکنند. ۱۳ شبا و ددان و تجار ترشیش و جمیع شیران ژیان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمده‌ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کرده‌ای تا نقره و طلا برداری و مواشی و اموال را بر بایی و غارت عظیمی ببری؟

۱۴ «بنابراین ای پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمید؟ ۱۵ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد و تو قوم‌های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب‌سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیری می‌باشند، ۱۶ و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خودخواهم آورد تا آنکه امت‌ها حینی که من خویشتن را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.»

۱۷ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «آیا توانکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانه انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره سالهای بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را برایشان خواهم آورد؟ ۱۸ خداوند یهوه می‌گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی‌آید، همانا حدت خشم من به بینی‌ام خواهد برآمد. ۱۹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته‌ام که هرآینه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد. ۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشرات که بر زمین می‌خزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهد شد و صخره‌ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید. ۲۱ و خداوند یهوه می‌گوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضد او خواهم خواند و شمشیر هر کس بر برادرش خواهد بود. ۲۲ و با و باو خون بر او عقوبت خواهم رسانید. و باران سیال و تگرگ

سخت و آتش و گوگرد بر او و برافوازش و بر قوم های بسیاری که با وی می باشند خواهم بارانید. ۲۳ و خویشتن را در نظر امت های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهم نمود و خواهند دانست که من یهوه هستم.

۳۹

۱ «پس توای پسر انسان درباره جوج نبوت کرده، بگو خداوند یهوه چنین می فرماید که اینک ای جوج رئیس روش و ماشک و توبال من به ضد تو هستم. ۲ و تو را برمی گردانم و رهبری می نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهم آورد. ۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راستت خواهم افکند. ۴ و تو و همه افواج و قوم هایی که همراه تو هستند بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هرجس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهم داد. ۵ خداوند یهوه می گوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلم نموده ام. ۶ و آتشی بر ما جوج و بر کسانی که در جزایر به امنیت ساکنند خواهم فرستاد تابدانند که من یهوه هستم. ۷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهم ساخت و دیگری می گذارم که اسم قدوس من بی حرمت شود تا امت ها بدانند که من یهوه قدوس اسرائیل می باشم. ۸ اینک خداوند یهوه می گوید: آن می آید و به وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که درباره اش تکلم نموده ام. ۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی مچن و سپر و کمان و تیرها و چوب دستی و نیزه ها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت. ۱۰ و هیزم از صحرا خواهند آورد و چوب از جنگلها خواهند برید زیرا که اسلحه ها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند یهوه می گوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود. ۱۱ و در آن روز موضعی برای قبر در اسرائیل یعنی وادی عبریم را بطرف مشرق دریا به جوج خواهم داد. و راه عبور کنندگان را مسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، او را دفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید. ۱۲ و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند. ۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان را دفن خواهند کرد. و خداوند یهوه می گوید: روز تقیید من نیکامی ایشان خواهد بود. ۱۴ و کسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبور کنندگان آنان را که بر روی زمین باقی مانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید. ۱۵ و عبور کنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را در وادی هامون جوج مدفون سازند. ۱۶ و اسم شهر نیز هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت.

۱۷ «و اما توای پسر انسان! خداوند یهوه چنین می فرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می نمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید. ۱۸ گوشت جباران را خواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و بره ها و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای باشان می باشند. ۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح می نمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید. ۲۰ و خداوند یهوه می گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد. ۲۱ و من جلال خود را در میان امت ها قرار خواهم داد و جمیع امت ها داوری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. ۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که یهوه خدای ایشان من هستم. ۲۳ و امت ها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را از ایشان پوشانیدم و ایشان را به دست ستم کاران ایشان تسلیم

نمودم که جمیع ایشان به شمشیر افتادند. ۲۴ بر حسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم.»

۲۵ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: «الان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود. ۲۶ و حینی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترسانده‌ای نباشد، آنگاه نجات خود را و خیانتی را که به من ورزیده‌اند متحمل خواهند شد. ۲۷ و چون ایشان را از میان امت‌ها برگردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظر امت‌های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد. ۲۸ و خواهند دانست که من یهوه خدای ایشان هستم، از آن رو که من ایشان را در میان امت‌ها جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگر کسی را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت. ۲۹ و خداوند یهوه می گوید که من بار دیگر روی خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

۴۰

مکان هیکل جدید

۱ در سال بیست و پنجم اسیری ما در ابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد. ۲ در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود. ۳ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در دستش ریسمانی از گان و نی برای پیوند بود و نزد دروازه ایستاده بود. ۴ آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان به چشمان خود بین و به گوش‌های خویش بشنو و دل خود را به هر چه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هر چه می بینی آگاه ساز.»

۵ و اینک حصاری بیرون خانه گرداگردش بود. و به دست آن مرد نی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندیش را یک نی پیود. ۶ پس نزد دروازه‌ای که بسوی مشرق متوجه بود آمده، به پله هایش برآمدم. و آستانه دروازه را پیود که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود. ۷ و طول هر غرفه یک نی بود و عرضش یک نی. و میان غرفه‌ها مسافت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد رواق دروازه از طرف اندرون یک نی بود. ۸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیود. ۹ پس رواق دروازه را هشت ذراع و اسبرهایش را دو ذراع پیود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود. ۱۰ و حجره‌های دروازه بطرف شرقی، سه از اینطرف و سه از آنطرف بود. و هر سه را یک پیمایش و اسبرها را از اینطرف و آنطرف یک پیمایش بود. ۱۱ و عرض دهنه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع پیود. ۱۲ و محجری پیش روی حجره‌ها از اینطرف یک ذراع و محجری از آنطرف یک ذراع و حجره‌ها از این طرف شش ذراع و از آنطرف شش ذراع بود. ۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیود. و دروازه در مقابل دروازه بود. ۱۴ و اسبرها را هشت ذراع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اسبرها رسید. ۱۵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود. ۱۶ و حجره‌ها و اسبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره‌های مشبک بهر طرف بود و همچنین رواقها را. و پنجره‌ها بطرف اندرون گرداگرد بود و بر اسبرها نخلها بود.

دروازه شمالی

۱۷ پس مرا به حصن بیرونی آورد و اینک اطافها و سنگ فرشی که برای حصن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی‌ای طاق بر آن سنگ فرش بود. ۱۸ و سنگ فرش یعنی سنگ فرش پائینی به جانب دروازه‌ها یعنی به اندازه طول دروازه‌ها بود. ۱۹ و عرضش را از برابر دروازه پائینی تا پیش حصن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت

مشرق و سمت شمال پیود. ۲۰ و طول و عرض دروازه‌ای را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیود. ۲۱ و حجره هایش سه از اینطرف و سه از آنطرف و اسبرهایش و رواقهایش موافق پیمایش دروازه اول بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع. ۲۲ و پنجره هایش و رواقهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن برمی آمدند و رواقهایش پیش روی آنها بود. ۲۳ و صحن اندرونی را دروازه‌ای در مقابل دروازه دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تادروازه صد ذراع پیود.

دروازه جنوبی

۲۴ پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه‌ای به سمت جنوب و اسبرهایش و رواقهایش را مثل این پیمایشها پیود. ۲۵ و برای آن و برای رواقهایش پنجره‌ها مثل آن پنجره ها گرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۲۶ و زینه های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخلهایی از اینطرف و دیگری از آنطرف براسبرهایش بود. ۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیود. ۲۸ و مرا از دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایشها پیود. ۲۹ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود. ۳۱ و رواقش به صحن بیرونی می‌رسید. و نخلها بر اسبرهایش بود و زینه‌اش هشت پله داشت.

صحن اندرونی

۳۲ پس مرا به صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایشها پیود. ۳۳ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجره‌ها بر هر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۴ و رواقهایش بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اسبرهایش از این طرف و آنطرف بود و زینه‌اش هفت پله داشت. ۳۵ و مرا به دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشها پیود. ۳۶ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش را نیز. و پنجره‌ها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۷ و اسبرهایش بسوی صحن بیرونی بود. و نخلها بر اسبرهایش از اینطرف و از آنطرف بود و زینه‌اش هشت پله داشت. ۳۸ و نزد اسبرهای دروازه‌ها اطاقی بادروازه‌اش بود که در آن قربانی های سوختنی رامی شستند. ۳۹ و در رواق دروازه دو میز از اینطرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی های سوختنی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را ذبح نمایند. ۴۰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زینه دهنه دروازه شمالی دو میز بود. و به جانب دیگر که نزد رواق دروازه بود دو میز بود. ۴۱ چهار میز از اینطرف و چهار میز از آنطرف به پهلوی دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می‌کردند. ۴۲ و چهار میز برای قربانی های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلائی را که به آنها قربانی های سوختنی و ذبائح را ذبح می‌نمودند، می‌نهادند. ۴۳ و کوزه های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانی ها بر میزها بود.

حجره کاهنان

۴۴ و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنیان در صحن اندرونی به پهلوی دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلوی دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال می‌بود بود. ۴۵ و او مرا گفت: «این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه می‌دارند می‌باشد. ۴۶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه می‌دارند می‌باشد. اینانند پسران صادوق از بنی لاوی که نزدیک خداوند می‌آیند تا او را خدمت نمایند.»

۴۷ و طول صحن را صد ذراع پیود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود. ۴۸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسب‌های رواق را پنج ذراع از اینطرف و پنج ذراع از آنطرف پیود. و عرض دروازه را سه ذراع از اینطرف و سه ذراع از آنطرف. ۴۹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع. و نزد زین‌اش که از آن برمی آمدند، دو ستون نزد اسب‌های یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

۴۱

۱ و مرا به هیکل آورد و عرض اسب‌ها را شش ذراع از اینطرف و عرض آنها را شش ذراع از آنطرف که عرض خیمه بود پیود. ۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانب‌های مدخل از اینطرف پنج ذراع و از آنطرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیود. ۳ و به اندرون داخل شده، اسب‌های مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیود. ۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیکل پیود و مرا گفت: «این قدس الاقداس است.»

۵ و دیوار خانه را شش ذراع پیود. و عرض غرفه‌ها که گرداگرد خانه بهر طرف می‌بود چهار ذراع بود. ۶ و غرفه‌ها روی همدیگر سه طبقه بود و در هر رسته‌ای سی و در دیواری که به جهت غرفه‌ها گرداگرد خانه بود، داخل می‌شد تا (دران) متمکن شود و در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و غرفه‌ها خانه را بالاتر و بالاتر احاطه کرده، و وسیعتر می‌شد، زیرا که خانه را بالاتر و بالاتر گرداگرد خانه احاطه می‌کرد و از این جهت خانه بسوی بالا و وسیعتر می‌بود، و همچنین از طبقه تحتانی به طبقه وسطی تا طبقه فوقانی بالایی رفتند.

۸ و بلندی خانه را از هر طرف ملاحظه نمودم و اساس‌های غرفه‌ها یک فی تمام، یعنی شش ذراع بزرگ بود. ۹ و بطرف بیرون عرض دیواری که به جهت غرفه‌ها بود پنج ذراع بود و فسحت باقی‌مانده مکان غرفه‌های خانه بود. ۱۰ و در میان حجره‌ها، عرض بیست ذراعی گرداگرد خانه بهر طرفش بود. ۱۱ و درهای غرفه‌ها بسوی فسحت بود. یک در بسوی شمال و در دیگر به سوی جنوب و عرض مکان فسحت پنج ذراع گرداگرد. ۱۲ و عرض بنیانی که روبه‌روی مکان منفصل بود در گوشه سمت مغرب هفتاد ذراع و عرض دیوار گرداگرد بنیان پنج ذراع و طولش نود ذراع بود.

۱۳ و طول خانه را صد ذراع پیود و طول مکان منفصل و بنیان و دیوارهایش را صد ذراع. ۱۴ و عرض جلو خانه و مکان منفصل به سمت مشرق صد ذراع بود. ۱۵ و طول بنیان را تا پیش مکان منفصل که در عقبش بود با ایوانهایش از اینطرف و آنطرف صد ذراع پیود و هیکل اندرونی و رواقهای صحنها را. ۱۶ و آستانه‌ها و پنجره‌های مشبک و ایوانها گرداگرد در سه طبقه مقابل آستانه از زمین تا پنجره‌ها از هر طرف چوب پوش بود و پنجره‌ها هم پوشیده بود. ۱۷ تا بالای درها و تا خانه اندرونی و بیرونی و بر تمامی دیوار گرداگرد از اندرون و بیرون به همین پیمایشها. ۱۸ و کروبیان و نخلها در آن ساخته شده بود و در میان هر دو کروی یک نخل بود و هر کروی دو رو داشت. ۱۹ یعنی روی انسان بسوی نخل از اینطرف و روی شیر بسوی نخل از آنطرف بر تمامی خانه بهر طرفش ساخته شده بود. ۲۰ و از زمین تا بالای درها کروبیان و نخلها مصور بود و بر دیوار هیکل هم چنین.

۲۱ و باهوه‌های هیکل مربع بود و منظر جلو قدس مثل منظر آن بود. ۲۲ و مذبح چوبین بود. بلندی‌اش سه ذراع و طولش دو ذراع و گوشه‌هایش و طولش و دیوارهایش از چوب بود. و او مرا گفت: «میزی که در حضور خداوندی باشد این است.»

۲۳ و هیکل و قدس را دو در بود. ۲۴ و هر در را دو لنگه بود و این دو لنگه تا می‌شد. یک در را دو لنگه و در دیگر را دو لنگه. ۲۵ و بر آنها یعنی بر درهای هیکل کروبیان و نخلها مصور بود بطوری که در دیوارها مصور بود و آستانه چوبین پیش روی رواق بطرف بیرون بود. ۲۶ بر جانب رواق پنجره‌های مشبک به اینطرف و به آنطرف بود و همچنین بر غرفه‌های خانه و بر آستانه‌ها.

۴۲

جره کاهنان

۱ و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به جره‌ای که مقابل مکان منفصل و روبروی بنیان بطرف شمال بود آورد. ۲ جلو طول صد ذراعی در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود. ۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود. ۴ و پیش روی جره‌ها بطرف اندرون خردی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها بطرف شمال بود. ۵ و جره‌های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه آنها از جره‌های تحتانی و وسطی بنیان می‌گرفتند. ۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحن‌ها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی از طبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر می‌شد. ۷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل جره هابسوی صحن بیرونی روبروی جره‌ها بود پنجاه ذراع بود. ۸ زیرا طول جره‌هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صد ذراع بود. ۹ و زیر این جره‌ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل می‌شدند. ۱۰ و در جرم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان جره‌ها بود. ۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه جره‌های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج‌های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها. ۱۲ و مثل درهای جره‌های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرق بود جایی که به آنها داخل می‌شدند.

۱۳ و مرا گفت: «حجره‌های شمالی و حجره‌های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، جره‌های مقدس می‌باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند قدس اقداس را در آنها می‌خورند و قدس اقداس و هدایای آردی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم را در آنها می‌گذارند زیرا که این مکان مقدس است. ۱۴ و چون کاهنان داخل آنها می‌شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی‌آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت می‌کنند در آنها می‌گذارند زیرا که آنها مقدس می‌باشد و لباس دیگر پوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می‌آیند.»

۱۵ و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیمود. ۱۶ جانب شرقی آن را به فی پیمایش، پانصد فی پیمود یعنی به فی پیمایش آن را از هر طرف (پیمود). ۱۷ و جانب شمالی را به فی پیمایش از هر طرف پانصد فی پیمود. ۱۸ و جانب جنوبی را به فی پیمایش، پانصد فی پیمود. ۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به فی پیمایش پانصد فی پیمود. ۲۰ هر چهار جانب آن را پیمود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد (نی) (بود تا در میان مقدس و غیرمقدس فرق گذارد.

۴۳

جلال خدا بر هیکل

۱ و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌ای که به سمت مشرق متوجه بود. ۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید. ۳ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاهامثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود در افتادم.

۴ پس جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد. ۵ و روح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را ملو ساخت. ۶ و هاتنی را شنیدم که از میان خانه به من تکلم می‌نماید و مردی پهلوی من ایستاده بود. ۷ و مرا گفت: «ای پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف پایهایم که در آن در میان بنی اسرائیل تا به ابد ساکن خواهم شد و خاندان اسرائیل هم خود ایشان و هم پادشاهان

ایشان بار دیگر به زنهار و لاشهای پادشاهان خود در مکان های بلند خویش نام قدوس مرا بی حرمت نخواهند ساخت. ^۸ از اینکه آستانه های خود را نزد آستانه من و بابه های خویش را به پهلوهای بابه های من برپا کرده اند و در میان من و ایشان فقط دیواری است، پس اسم قدوس مرا به رجاسات خویش که آنها را بعمل آورده اند بی حرمت ساخته اند، لذا من در خشم خود ایشان را تلف نموده ام. ^۹ حال زنهارهای خود و لاشهای پادشاهان خویش را از من دور بنمایند و من در میان ایشان تا به ابد سکونت خواهم نمود. ^{۱۰} و تو ای پسر انسان خاندان اسرائیل را از این خانه مطلع ساز تا از گناهان خود بخل شوند و ایشان نمونه آن را ببینند. ^{۱۱} و اگر از هر چه بعمل آورده اند بخل شوند، آنگاه صورت خانه را و نمونه و مخرجها و مدخلها و تمامی شکلها و همه فرایض و جمیع صورتهای و تمامی قوانینش را برای ایشان اعلام نما و به نظر ایشان بنویس تا تمامی صورتنش و همه فریضش را نگاه داشته، به آنها عمل نمایند. ^{۱۲} و قانون خانه این است که تمامی حدودش بر سرکوه از همه اطرافش قدس اقداس باشد. اینک قانون خانه همین است.

مذبح

^{۱۳} و پیمایشهای مذبح به ذراعها که هر ذراع یک ذراع و یک قبضه باشد این است. سینه اش یک ذراع و عرضش یک ذراع و حاشیه ای که گرداگرد لبش می باشد یک وجب و این پشت مذبح می باشد. ^{۱۴} و از سینه روی زمین تا خروج پایینی دو ذراع و عرضش یک ذراع و از خروج کوچک تا خروج بزرگ چهار ذراع و عرضش یک ذراع. ^{۱۵} و آتش دانش چهار ذراع و از آتش دان چهار شاخ برآمده بود. ^{۱۶} و طول آتش دان دوازده و عرضش دوازده و از هر چهار طرف مربع بود. ^{۱۷} و طول خروج چهارده و عرضش چهارده بر چهار طرفش بود و حاشیه ای که گرداگردش بودیم ذراع و دایره سینه اش یک ذراع و پله هایش به سمت مشرق متوجه بود.

^{۱۸} و او مرا گفت: «ای پسر انسان خداوند یهوه چنین می فرماید: این است قانون های مذبح در روزی که آن را بسازند تا قربانی های سوختی بر آن بگذرانند و خون بر آن پاشند. ^{۱۹} و خداوند یهوه می فرماید که به لاویان کهنه که از ذریت صادوق می باشند و به جهت خدمت من به من نزدیک می آیند یک گوساله به جهت قربانی گاه بده. ^{۲۰} و از خونش گرفته، بر چهار شاخش و بر چهار گوشه خروج و بر حاشیه ای که گرداگردش است پاش و آن را طاهر ساخته، برایش کفاره کن. ^{۲۱} گوساله قربانی گاه را بگیر و آن را در مکان معین خانه بیرون از مقدس بسوزانند. ^{۲۲} و در روز دوم بز نری عیبی برای قربانی گاه بگذران تا مذبح را به آن طاهر سازند چنانکه آن را به گوساله طاهر ساختند. ^{۲۳} و چون از طاهر ساختن آن فارغ شدی گوساله بی عیب و قوچی بی عیب از گله بگذران. ^{۲۴} تو آن را به حضور خداوند نزدیک بیاور و کاهنان نمک بر آنها بپاشیده، آنها را به جهت قربانی سوختی برای خداوند بگذرانند. ^{۲۵} هر روز از هفت روز تو بز نری برای قربانی گاه بگذران و ایشان گوساله ای و قوچی از گله هر دوی عیب بگذرانند. ^{۲۶} هفت روز ایشان کفاره برای مذبح نموده، آن را طاهر سازند و تخصیص کنند. ^{۲۷} و چون این روزها را به اتمام رسانیدند، پس در روز هشتم و بعد از آن کاهنان قربانی های سوختی و ذبایح سلامتی شما را بر مذبح بگذرانند و من شما را قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.»

۴۴

رئیس، لاویان و کاهنان

^۱ و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود. ^۲ و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچ کس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لذا بسته بماند. ^۳ و اما رئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشینند و از راه رواق دروازه داخل شود و از همان راه بیرون رود.»

۴ پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگرستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را ملو ساخته بود و بروی خود در افتادم. ۵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان دل خود را به هر چه تو را گویم درباره تمامی قانون های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود بین و به گوشهای خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج های مقدس مشغول ساز. ۶ و به این متمرکزین یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید. ۷ زیرا که شما اجنبیان نامحنتون دل و نامحنتون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مرا ملوث سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند. ۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند.

۹ خداوند یهوه چنین می فرماید: هیچ شخص غریب نامحنتون دل و نامحنتون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد. ۱۰ بلکه آن لایوان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گاه خود خواهند شد، ۱۱ زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح می نمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان می ایستند. ۱۲ و از این جهت که به حضور بتهای خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گاه شدند. بنابراین خداوند یهوه می گوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گاه خود خواهند شد. ۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کهانت من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز مقدس در قدس الاقداس نزدیک نخواهند آمد، بلکه نجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد. ۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده می شود، مستحفظان ودیعت آن خواهم ساخت.

۱۵ «لیکن لایوان کهنه از بنی صادق که در حینی که بنی اسرائیل از من آواره شدند ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه می گوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید. ۱۶ و ایشان به مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خون من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت. ۱۷ و هنگامی که به دروازه های صحن اندرونی داخل شوند لباس گازی خواهند پوشید و چون در دروازه های صحن اندرونی و در خانه مشغول خدمت باشند، هیچ لباس پشمین نپوشند. ۱۸ عمامه های گازی بر سر ایشان وزیرجامه گازی بر کمرهای ایشان باشد و هیچ چیزی که عرق آورد در بر نکنند. ۱۹ و چون به صحن بیرونی یعنی به صحن بیرونی نزد قوم بیرون روند، آنگاه لباس خویش را که در آن خدمت می کنند بیرون کرده، آن را در حجره های مقدس بگذارند و به لباس دیگر ملبس شوند و قوم را در لباس خویش تقدیس نمایند. ۲۰ و ایشان سر خود را تراشند و گیسوهای بلند نگذارند بلکه موی سر خود را بچینند. ۲۱ و کاهن وقت درآمدش در صحن اندرونی شراب ننوشد. ۲۲ و زن یهوه یا مطلقه را به زنی نگیرند، بلکه باکره ای که از ذریت خاندان اسرائیل باشد یا یهوه ای را که یهوه کاهن باشد بگیرند. ۲۳ و فرق میان مقدس و غیر مقدس را به قوم من تعلم دهند و تشخیص میان طاهر و غیر طاهر را به ایشان اعلام نمایند. ۲۴ و چون در مراغه ها به جهت محاکمه بایستند، بر حسب احکام من داوری بنمایند و شرایع و فرائض مرا در جمیع مواسم من نگاه دارند و سبت های مرا تقدیس نمایند. ۲۵ واحدی از ایشان به میته آدمی نزدیک نیامده، خویشتن را نجس نسازد مگر اینکه به جهت پدر یا مادر یا پسر یا دختر یا برادر یا خواهری که شوهر نداشته باشد، جایز است که خویشتن را نجس سازد. ۲۶ و بعد از آنکه طاهر شود هفت روز برای وی بشمارند. ۲۷ و خداوند یهوه می فرماید در روزی که به صحن اندرونی قدس داخل شود تا در قدس خدمت نماید آنگاه قربانی گاه خود را بگذراند.

۲۸ «و ایشان را نصیبی خواهد بود. من نصیب ایشان خواهم بود. پس ایشان را در میان اسرائیل ملک ندهید زیرا که من ملک ایشان خواهم بود. ۲۹ و ایشان هدایای آردی و قربانی های گاه و قربانی های جرم را بخورند و همه موقوفات اسرائیل از آن ایشان خواهد بود. ۳۰ و اول تمامی نورهای همه چیز و هر هدیه ای از همه چیزها از جمیع

هدایای شما از آن کاهنان خواهد بود و خمیر اول خود را به کاهن بدهید تا برکت بر خانه خود فرود آورد. ۳۱ و کاهن هیچ میته یا دریده شده‌ای را از مرغ یا بهایم نخورد.

۴۵

تقسیم زمینها

۱ «و چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایید، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار (نی) باشد هدیه‌ای برای خداوند بگذارانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود. ۲ و از این پانصد در پانصد (نی) از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرفش پنجاه ذراع. ۳ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) خواهی پیبود تا در آن جای مقدس قدس الاقداس باشد. ۴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می‌آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه‌ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد. ۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) (به جهت لاویانی که خادمان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد. ۶ و ملک شهر را که عرضش پنجاه هزار و طولش بیست و پنجاه هزار (نی) باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود. ۷ و از اینطرف و از آنطرف هدیه مقدس و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت‌ها از حد مغرب تا حد مشرق خواهد بود. ۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا روسای من بر قوم من دیگر ستم ننمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب اسباط ایشان خواهند داد.

۹ «خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای سروان اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. قول خداوند یهوه این است: ۱۰ میزان راست و ایفای راست و بت راست برای شما باشد ۱۱ و ایفا و بت یکمقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفا به عشر حومر مساوی باشد. مقدار آنها برحسب حومر باشد. ۱۲ و مثقال بیست جیره باشد. و منای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد.

هدایا و روزهای مقدس

۱۳ «و هدیه‌ای که بگذارانید این است: یک سدس ایفا از هر حومر گندم و یک سدس ایفا از هر حومر جو بدهید. ۱۴ و قسمت معین روغن برحسب بت روغن یک عشر بت از هر کریا حومر ده بت باشد زیرا که ده بت یک حومر می‌باشد. ۱۵ و یک گوسفند از دو بیست گوسفند از مرتع‌های سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. قول خداوند یهوه این است. ۱۶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند. ۱۷ و رئیس قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلال‌ها و سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل بگذارند.»

۱۸ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در غره ماه اول، گاو جوان بی‌عیب گرفته، مقدس را طاهرخواهی نمود. ۱۹ و کاهن قدری از خون قربانی نگاه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهار گوشه خروج مذهب و بر چهار چوب دروازه صحن اندرونی خواهد پاشید. ۲۰ و همچنین در روز هفتم ماه برای هر که سهویا غفلت خطا ورزد خواهی کرد و شما برای خانه کفاره خواهید نمود. ۲۱ و در روز چهاردهم ماه اول برای شما هفت روز عید فصیح خواهد بود که در آنها نان فطیر خورده شود. ۲۲ و در آن روز رئیس، گاو قربانی نگاه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذارند. ۲۳ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز از آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز نر به جهت قربانی نگاه بگذارند. ۲۴ و هدیه آردیش

را یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذارند. ^{۲۵} واز روز پانزدهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینیایخی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»

۴۶

^۱ خداوند یهوه چنین می گوید: «دروازه صحن اندرونی که به سمت مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سبت مفتوح شود و در روز اول ماه گشاده گردد. ^۲ و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحه سلامتی او را بگذارند و او بر آستانه دروازه بنجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود. ^۳ و اهل زمین در سبت ها و هلال ها نزد دهنه آن دروازه به حضور خداوند بنجده نمایند. ^۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذارند، شش بره بی عیب و یک قوچ بی عیب خواهد بود. ^۵ و هدیه آردی اش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه اش برای بره ها هر چه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا. ^۶ و در غره ماه یک گاو جوان بی عیب و شش بره و یک قوچ که بی عیب باشد. ^۷ و هدیه آردی اش یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای بره ها و یک هین روغن برای هر ایفا بگذارند. ^۸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود. ^۹ و هنگامی که اهل زمین در مواسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هر که از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هر که از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و از آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود. ^{۱۰} و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند. ^{۱۱} و هدیه آردی اش در عیدها و مواسم یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هر چه از دستش برآید برای بره ها و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود. ^{۱۲} و چون رئیس هدیه تبرعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبایح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند بگذارند، آنگاه دروازه ای را که به سمت مشرق متوجه است بکشایند و او قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی خود را بگذارند به طوری که آنها را در روز سبت می گذرانند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند. ^{۱۳} و یک بره یک ساله بی عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذاران. ^{۱۴} و هر بامداد هدیه آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفا و یک ثلث هین روغن که بر آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی خواهد بود. ^{۱۵} پس بره و هدیه آردی اش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.»

^{۱۶} خداوند یهوه چنین می گوید: «چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود. ^{۱۷} لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود. ^{۱۸} و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غصب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند. ^{۱۹} پس مرا از مدخلی که به پهلو دروازه بود به جره های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بودند آورد. و اینک در آنجا بهر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.»

^{۲۰} و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی گناه را طبخ می نمایند و هدیه آردی را می پزند تا آنها را به صحن بیرونی به جهت تقدیس نمودن قوم بیرون بیاورند.»

^{۲۱} پس مرا به صحن بیرونی آورد و مرا به چهار زاویه صحن گردانید و اینک در هر زاویه صحن صحنی بود. ^{۲۲} یعنی در چهار گوشه صحن صحنهای محوطه ای بود که طول هر یک چهل و عرض سی (ذراع) بود. این چهار را

که دروازه‌ها بود یک مقدار بود. ۲۳ و به گرداگرد آنها بطرف آن چهار طاقها بود و مطبخ‌ها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود. ۲۴ و مرا گفت: «اینها مطبخ‌ها می‌باشد که خادمان خانه در آنها ذاباج قوم را طبخ می‌نمایند.»

۴۷

آب از مقدس

۱ و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آنها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آنها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مدیج جاری بود. ۲ پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آنها از جانب راست جاری بود. ۳ و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیوده، مرا از آب عبور داد و آنها به قوزک می‌رسید. ۴ پس هزار ذراع پیود و مرا از آنها عبور داد و آب به زانو می‌رسید و باز هزار ذراع پیوده، مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید. ۵ پس هزار ذراع پیود و نه‌ری بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاده شده بود، آبی که در آن می‌شود شنا کرد نه‌ری که از آن عبور نتوان کرد. ۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نه‌ر برگردانید.

۷ و چون برگشتم اینک بر کنار نه‌ر از اینطرف و از آنطرف درختان بی‌نهایت بسیار بود. ۸ و مرا گفت: «این آنها بسوی ولایت شرقی جاری می‌شود و به عرب فرود شده، به دریا می‌رود و چون به دریا داخل می‌شود آب‌هایش شفا می‌یابد. ۹ و واقع خواهد شد که هر ذی حیات خرنده‌ای در هر جایی که آن نه‌ر داخل شود، زنده خواهد گشت و ماهیان از حد زیاده پیدا خواهد شد، زیرا چون این آنها به آنجا می‌رسد، آن شفا خواهد یافت و هر جایی که نه‌ر جاری می‌شود، همه چیز زنده می‌گردد. ۱۰ و صیادان بر کنار آن خواهند ایستاد و از عین جدی تا عین عجلایم موضعی برای پهن کردن دام‌ها خواهد بود و ماهیان آنها به حسب جنسها، مثل ماهیان دریای بزرگ از حد زیاده خواهند بود. ۱۱ اما خالابها و تالاب‌هایش شفا نخواهد یافت بلکه به نمک تسلیم خواهد شد. ۱۲ و بر کنار نه‌ر به اینطرف و آنطرف هر قسم درخت خوراکی خواهد رویید که برگ‌های آنها پزمرده نشود و میوه‌های آنها لاینقطع خواهد بود و هر ماه میوه تازه خواهد آورد زیرا که آبش از مقدس جاری می‌شود و میوه آنها برای خوراک و برگ‌های آنها به جهت علاج خواهد بود.»

حدود زمین

۱۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «این است حدودی که زمین را برای دوازده سبط اسرائیل به آنها تقسیم خواهید نمود. برای یوسف دو قسمت. ۱۴ و شما هر کس مثل دیگری آن را به تصرف خواهید آورد زیرا که من دست خود را برافراشتم که آن را به پدران شما بدهم پس این زمین به قرعه به شما به ملکیت داده خواهد شد. ۱۵ و حدود زمین این است. بطرف شمال از دریای بزرگ بطرف حتلون تا مدخل صدد. ۱۶ حمات و بیروته و سیرام که در میان سرحد دمشق و سرحد حمات است و حصر وسطی که نزد سرحد حوران است. ۱۷ و حد از دریا حصر عینان نزد سرحد دمشق و بطرف سرحد حمات خواهد بود. و این است جانب شمالی. ۱۸ و بطرف شرقی در میان حوران و دمشق و در میان جلعاد و زمین اسرائیل اردن خواهد بود و از این حد تا دریای شرقی خواهی پیود و این حد شرقی می‌باشد. ۱۹ و طرف جنوبی به جانب راست از تمار تا آب مریوت قادش و (نه‌ر) مصر (و دریای بزرگ و این طرف جنوبی به جانب راست خواهد بود. ۲۰ و طرف غربی دریای بزرگ از حدی که مقابل مدخل حمات است خواهد بود و این جانب غربی باشد. ۲۱ پس این زمین را برای خود بر حسب اسباط اسرائیل تقسیم خواهید نمود. ۲۲ و آن را برای خود و برای غریبانی که در میان شما ماوا گیریند و در میان شما اولاد بهم رسانند به قرعه تقسیم خواهید کرد و ایشان نزد شما مثل متوطنان بنی اسرائیل خواهند بود و با شما در میان اسباط

اسرائیل میراث خواهند یافت. ۲۳ و خداوند یهوه می‌فرماید: در هر سبط که شخصی غریب در آن ساکن باشد، در همان ملک خود را خواهد یافت.

۴۸

قسمت زمینها

۱ «و این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و مدخل حمات و حصر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حمات حد آنها از مشرق تا مغرب، برای دان یک قسمت. ۲ و نزد حد دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیر یک قسمت. ۳ و نزد حد اشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت. ۴ و نزد حد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت. ۵ و نزد حد منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت. ۶ و نزد حد افرایم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای روثوین یک قسمت. ۷ و نزد حد روثوین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودایک قسمت. ۸ و نزد حد یهودا از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه‌ای که می‌گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار (نی) و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود. ۹ و طول این هدیه‌ای که برای خداوند می‌گذرانید بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود. ۱۰ و این هدیه مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان می‌باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنج هزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنج هزار (نی) می‌باشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود. ۱۱ و این برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته‌اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی اسرائیل گمراه شدند و لایوان نیز ضلالت ورزیدند، گمراه نگردیدند. ۱۲ لهذا این برای ایشان از هدیه زمین، هدیه قدس اقداس به پهلوی سرحد لایوان خواهد بود. ۱۳ و مقابل حد کاهنان حصه‌ای که طولش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (نی) باشد برای لایوان خواهد بود، پس طول تمامی بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود. ۱۴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نورهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدس می‌باشد. ۱۵ و پنج هزار (نی) که از عرضش مقابل آن بیست و پنج هزار (نی) (باقی می‌ماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن هاو نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود. ۱۶ و پناشهای آن این است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد (ذراع. ۱۷ و نواحی شهر بطرف شمال دویست و پنجاه و بطرف جنوب دویست و پنجاه و بطرف مشرق دویست و پنجاه و بطرف مغرب دویست و پنجاه خواهد بود. ۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدیه مقدس باقی می‌ماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار (نی) خواهد بود و این مقابل هدیه مقدس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کاری کنند خواهد بود. ۱۹ و کارکنان شهر از همه اسباط اسرائیل آن را کشت خواهند کرد. ۲۰ پس تمامی هدیه بیست و پنج هزار در بیست و پنج هزار (نی) باشد این هدیه مقدس را با ملک شهر مرع خواهد گذرانید. ۲۱ و بقیه آن بهر دو طرف هدیه مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود؛ و این حصه رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنج هزار (نی) (هدیه و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنج هزار (نی) هدیه (خواهد بود، و هدیه مقدس و مقدس خانه در میانش خواهد بود. ۲۲ و از ملک لایوان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، حصه‌ای در میان حد یهودا و حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود. ۲۳ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت. ۲۴ و نزد حد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شعون یک قسمت. ۲۵ و نزد حد شعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یساکار یک قسمت. ۲۶ و نزد حد یساکار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت. ۲۷ و نزد حد زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت. ۲۸ و نزد حد جاد بطرف جنوب به جانب راست حد (زمین (از تامار تا آب مر یبه قادش و نهر (مصر) و دریای بزرگ خواهد بود.»

۲۹ خداوند یهوه می‌گوید: «این است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و قسمت های ایشان این می‌باشد. ۳۰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش. ۳۱ و دروازه های

شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازه رثوبین یک و دروازه یهودایک و دروازه لاوی یک. ۳۲ و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد (نی) و سه دروازه یعنی دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک. ۳۳ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیتایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک و دروازه یساکار یک و دروازه زبولون یک. ۳۴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد (نی) و سه دروازه یعنی دروازه جاد یک و دروازه اشیر یک و دروازه نفتالی یک. ۳۵ و محیطش هجده هزار (نی) می باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود.»

کتاب دانیال نبی

تعلیم دانیال در بابل

۱ در سال سوم سلطنت یهوایقم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند یهوایقم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شنعار به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت المال خدای خویش گذاشت. ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه‌سرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا را بیاورد. ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکو منظر و در هر گونه حکمت ماهر و به علم دانا و به فنون فهم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. ۵ و پادشاه وظیفه روزینه از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید تعیین نمود و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند. ۶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا از بنی یهودا بودند. ۷ و رئیس خواجه‌سرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدرک و میشائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغو مسمی ساخت.

۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشتن را از طعام پادشاه و از شرابی که او می نوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشتن را نجس نسازد. ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه‌سرایان محترم و مکرم ساخت. ۱۰ پس رئیس خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که ابای جنس شما می باشند، زشت تر ببیند و همچنین سر مرا نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.» ۱۱ پس دانیال به رئیس ساقیان که رئیس خواجه‌سرایان او را بر دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا گماشته بود گفت: ۱۲ «مستدعی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایی و به ما بقبول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن. ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می خوردند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهی که خواهی دید با بندگان عمل نمایی.» ۱۴ و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد. ۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می خوردند نیکوتر و فربه تر بود. ۱۶ پس رئیس ساقیان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد.

۱۷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فهم گردید. ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاورند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد. ۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حننیا و میشائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند. ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت. ۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

۲

خواب نبوکدنصر

۱ و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحتش مضطرب شده، خواب از وی دور شد. ۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند.

۳ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.»^۴ کلدانیان به زبان ارامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگانت بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.»

۵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شمارا مزبله خواهند ساخت.»^۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمائید.»^۷ ایشان باردیگر جواب داده، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.»

۸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوید، چون می‌بینید که فرمان از من صادر شده است.»^۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام ننمائید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که نتخان دروغ و باطل را ترتیب داده‌اید که به حضور من بگویید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگویید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.»

۱۰ کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگری کلدانی بپرسد. ۱۱ و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.»

۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند. ۱۳ پس فرمان صادر شد و به صدد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را می‌طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند. ۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلادان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت. ۱۵ و اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت.

۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید. ۱۷ پس دانیال به خانه خود رفته، رفقای خویش حنیا و میثائیل و عزریا را از این امر اطلاع داد، ۱۸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفقاییش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند. ۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در روای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند. ۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «اسم خدا تا ابد لا باد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است. ۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل می‌کند. پادشاهان را معزول می‌نماید و پادشاهان را نصب می‌کند. حکمت را به حکیمان می‌بخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم می‌دهد. ۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می‌نماید. به آنچه در ظلمت است عارف می‌باشد و نور نزد وی ساکن است. ۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر می‌گویم و تسبیح می‌خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.»

تعبیر خواب

۲۴ و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسیده، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواهم نمود.» ۲۵ آنگاه اریوک دانیال را بزودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.»^{۲۶} پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تویی توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟»

۲۷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبید، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نیوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در بستر دیده‌ای این است: ۲۹ ای پادشاه فکهای تو بر بستر در باره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به‌خاطر آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکهای خاطر خود را بدانی. ۳۱ توای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشندگی آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد. ۳۲ سر این تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمودی تاسنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خرد شد و مثل کاه خرم تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به‌دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲ و اما انگشتهای پایهای قدری از آهن و قدری از گل بود، همچنان این سلطنت قدری قوی و قدری زودشکن خواهد بود. ۴۳ و چنانکه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود، همچنین اینها خویشتن را با ذریت انسان آمیخته خواهند کرد. اما به نحوی که آهن با گل ممزوج نمی‌شود، همچنین اینها با یکدیگر ملصق نخواهند شد. ۴۴ و در ایام این پادشاهان خدای آسمانها سلطنتی را که تا ابدالابد زایل نشود، برپا خواهد نمود و این سلطنت به قومی دیگر منتقل نخواهد شد، بلکه تمامی آن سلطنتها را خرد کرده، مغلوب خواهد ساخت و خودش تا ابدالابد استوار خواهد ماند. ۴۵ و چنانکه سنگ را دیدی که بدون دستها از کوه جدا شده، آهن و برنج و گل و نقره و طلا را خرد کرد، همچنین خدای عظیم پادشاه را از آنچه بعد از این واقع می‌شود مخبر ساخته است. پس خواب صحیح و تعبیرش یقین است.»

۴۶ آنگاه نیوکدنصر پادشاه به روی خود در افتاده، دانیال را بجهده نمود و امر فرمود که هدایا و عطریات برای او بگردانند. ۴۷ و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «به درستی که خدای شما خدای خدایان و خداوند پادشاهان و کاشف اسرار است، چونکه تو قادر بر کشف این راز شده‌ای.» ۴۸ پس پادشاه دانیال را معظم ساخت و هدایای بسیار و عظیم به او داد و او را بر تمامی ولایت بابل حکومت داد و رئیس روسا بر جمیع حکمای بابل ساخت. ۴۹ و دانیال از پادشاه درخواست نمود تا شدک و میشک و عبدنغو را بر کارهای ولایت بابل نصب کرد و اما دانیال در دروازه پادشاه می‌بود.

۱ نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا در ولایت بابل نصب کرد. ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند. ۳ پس امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و ویکلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند. ۴ و منادی به آواز بلند ندا کرده، می‌گفت: «ای قوما و امت‌ها و زبان‌های شما حکم است؛ ۵ که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به روافاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. ۶ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.»

۷ لهذا چون همه قوما آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قوما و امت‌ها و زبانها به روافاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند. ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند؛ ۹ و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۱۰ توای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هر که آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به روافاده، تمثال طلا را سجده نماید. ۱۱ و هر که به رو نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود. ۱۲ پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گاشته‌ای هستند، یعنی شدرك و میشک و عبدنغو. این اشخاص‌ای پادشاه، تو را احترام نمی‌نمایند و خدایان تو را عبادت نمی‌کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی‌نمایند.»

۱۳ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدرك و میشک و عبدنغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند. ۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شدرك و میشک و عبدنغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی‌پرسید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی‌کنید؟ ۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به روافاده، تمثالی را که ساختم سجده نمایید، (فبها!) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.»

۱۶ شدرك و میشک و عبدنغو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر! درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم. ۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.»

۱۹ آنگاه نبوکدنصر از خشم ملو گردید و هیئت چهره‌اش بر شدرك و میشک و عبدنغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بتابند. ۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدرك و میشک و عبدنغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند. ۲۱ پس این اشخاص را در رداها و جبه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند. ۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نهایت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدرك و میشک و عبدنغو را برداشته بودند کشت. ۲۳ و این سه مرد یعنی شدرك و میشک و عبدنغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند.

۲۴ آنگاه نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هرچه مأمور برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نبستم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه!» ۲۵ اودر جواب گفت: «اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و

ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.»^{۲۶} پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شدرک و میشک و عبدنغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدرک و میشک و عبدنغو از میان آتش بیرون آمدند.^{۲۷} و امرا و روسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و موئی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است.

^{۲۸} آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «متبارک باد خدای شدرک و میشک و عبدنغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنهای خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوای خدای خویش را عبادت و سجده ننمایند، رهایی داده است.»^{۲۹} بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شدرک و میشک و عبدنغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه‌های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد.»^{۳۰} آنگاه پادشاه (منصب) شدرک و میشک و عبدنغو را در ولایت بابل برتری داد.

۴

خواب دوم نبوکدنصر

^۱ از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قوما و امت‌ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد! ^۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم. ^۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالابد. ^۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم می‌بودم. ^۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بستم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ^۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند. ^۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود. ^۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او می‌باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم. ^۹ که «ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می‌دانم که روح خدایان قدوس در تو می‌باشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده‌ام و تعبیرش را به من بگو.

^{۱۰} رویاهای سرم در بستم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود. ^{۱۱} این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود. ^{۱۲} برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا بر شاخه‌هایش ماوا گردیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ^{۱۳} در رویاهای سرم در بستم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، ^{۱۴} که به آواز بلند ندا درداد و چنین گفت: درخت را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه‌هایش را برآکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه‌هایش آواره گردند. ^{۱۵} لیکن کنده ریشه‌هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا وا گذارید و از شبنم آسمان ترشود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد. ^{۱۶} دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان براو بگذرد. ^{۱۷} این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهره می‌خواهد و پست‌ترین مردمان را بر آن نصب می‌نماید. ^{۱۸} این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می‌توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می‌باشد.»

۱۹ آنگاه دانیال که به بلطشصر مسمی می‌باشد، ساعقی متحیر ماند و فکرهايش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای خصمانت باشد. ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین ۲۱ و برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوادر شاخه هایش ماوا گزیدند، ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین. ۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، لیکن کنده ریشه هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه های صحرا و گذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد، ۲۴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقام پادشاه وارد شده است همین است، ۲۵ که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو رامثل گاو ان علف خواهند خوراند و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهر که می خواهد عطا می فرماید. ۲۶ و چون گفتند که کنده ریشه های درخت را و گذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می کنند. ۲۷ لهادی پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گاهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیة بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.» ۲۸ این همه بر نیوکدنصر پادشاه واقع شد.

۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل می خرامید. ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «ایا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» ۳۱ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نیوکدنصر به تو گفته می شود که سلطنت از تو گذشته است. ۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خوراند و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می کند و آن را بهر که می خواهد می دهد.»

۳۳ در همان ساعت این امر بر نیوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاو ان علف می خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می شد تا موهایش مثل پره های عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگاهای مرغان گردید.

۳۴ و بعد از انقضای آن ایام من که نیوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و حی سمرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت او سکنه جاودانی و ملکوت او تا ابد اباد است. ۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شرده می شوند و با جنود آسمان و سکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می نمایند و کسی نیست که دست او را باز دارد یا او را بگوید که چه می کنی. ۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت و زینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرای مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد. ۳۷ الان من که نیوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می گویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

۵

نوشته الهی بروی دیوار

۱ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزار نفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نیوکدنصر از هیکل اورشلیم برده

بودیایورند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها بنوشند. ^۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیكل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها نوشیدند. ^۴ شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می‌خواندند.

^۵ در همان ساعت انگشت‌های دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمع‌دان بر چرخ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت دید. ^۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهایش او را مضطرب ساخت و بندهای کرش سست شده، زانوهایش بهم می‌خورد. ^۷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملبس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.»

^۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخواند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ^۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ^{۱۰} اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود. ^{۱۱} شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ^{۱۲} چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیرخواها و حل معماها و گشودن عقده‌ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.»

^{۱۳} آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهود آورد؟ ^{۱۴} و درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. ^{۱۵} و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ^{۱۶} و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن عقده‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.»

^{۱۷} پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود. ^{۱۸} اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ^{۱۹} و به سبب عظمتی که به او داده بود جمیع قومها و امتها و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هر که را می‌خواست می‌کشت و هر که را می‌خواست زنده نگاه می‌داشت و هر که را می‌خواست بلند می‌نمود و هر که را می‌خواست پست می‌ساخت. ^{۲۰} لیکن چون دلش مغرور و روحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه از کرمی سلطنت خویش به زیر افکنده شد و حشمت او را از او گرفتند. ^{۲۱} و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید و مسکنش با گورخران شده، او را مثل گاو ان علف می‌خورانیدند و جسدش از شبم آسمان تری شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هر که را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید. ^{۲۲} و توای پسرش بلشصر! اگرچه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع ننمودی. ^{۲۳} بلکه خویشتر را به ضد خداوند آسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجه‌ها و متعه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و هیچ (غی) دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روات در دست او

و تمامی راهبایت از او می‌باشد، تجئید نفودی. ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد و این نوشته مکتوب گردید. ۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منامنا ثقیل و فرسین. ۲۶ و تفسیر کلام این است: مناه خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است. ۲۷ ثقیل؛ در میزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای. ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسین بخشیده شده است. ۲۹ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان مجلس ساختند و طوق زرین بر گردنش (نهادند) و دربارش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد. ۳۰ در همان شب بلشصر پادشاه کلدانیان کشته شد.

۶

چاه شیران

۱ و داریوش مادی در حالی که شصت و دوساله بود سلطنت را یافت. ۲ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ۳ و بر آنها سه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ۴ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود و پادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید. ۵ پس وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد. ۶ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگر اینکه آن را درباره شریعت خدایش در او بیابیم.»

۷ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تا به ابد زنده باش. ۸ جمیع وزرای مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود. ۹ پس ای پادشاه فرمان راستوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.» ۱۰ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود.

۱۱ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره‌های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نمود، هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنانکه قبل از آن عادت می‌داشت نزد خدای خویش دعای کرد و تسبیح می‌خواند. ۱۲ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خود مسالت و تضرع می‌نماید.

۱۳ آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیفرومانی امضا نفودی که هر که تا سی روز نزد خدایی یا انسانی سوای توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه در جواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود صحیح است.» ۱۴ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند و گفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می‌باشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای اعتنائی ننماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود را می‌نماید.» ۱۵ آنگاه پادشاه چون این سخن را شنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهانیدن دانیال مشغول ساخت و تا غروب آفتاب برای استخلاص او سعی می‌نمود. ۱۶ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسین این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.»

۱۷ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نمائی تو را رهایی خواهد داد.» ۱۸ و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهادند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود. ۱۹ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسربرد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند و خواش از او

رفت. ۲۰ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت. ۲۱ و چون نزد چاه شیران رسید به آوازحزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال بنده خدای حی آباخدایت که او را پیوسته عبادت می‌نمائی به رهاییت از شیران قادر بوده است؟»

۲۲ آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۲۳ خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گاهی یافت نشد و هم درحضور توای پادشاه تقصیری نورزیده بودم.» ۲۴ آنگاه پادشاه بنهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآوردند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری یافت نشد. ۲۵ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورده، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند. ۲۶ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای وزبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد! ۲۷ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی ازمالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تابدالایاد قیوم است. و ملکوت او بی زوال و سلطنت او غیرمتناهی است. ۲۸ او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات و عجایب را درآسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» ۲۹ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کورش فارسی فیروز می‌بود.

۷

خواب چهار وحش

۱ در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال در بسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبیگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و در دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگرستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی‌مانده رای خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخهاتامل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت.

۹ و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الایام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش او شعله‌های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهی از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کورورها کورر به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دخترها گشوده گردید. ۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگرستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد. ۱۳ و در رویای شب نگرستم و اینک مثل پسر

انسان با ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الایام رسید و او را به حضور وی آوردند. ۱۴ و سلطنت و جلال و ملکوت به او داده شد تا جمیع قوم‌ها و امت‌ها و زبانها او را خدمت نمایند. سلطنت او سلطنت جاودانی و بی‌زوال است و ملکوت او زایل نخواهد شد.

تعبیر خواب

۱۵ «اما روح من دانیال در جسد من مدهوش شد و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۱۶ و به یکی از حاضرین نزدیک شده، حقیقت این همه امور را از وی پرسیدم و او به من تکلم نموده، تفسیر امور را برای من بیان کرد، ۱۷ که این وحوش عظیمی که (عدد) ایشان چهار است چهار پادشاه می‌باشند که از زمین خواهند برخاست. ۱۸ امامقدس آن حضرت اعلی سلطنت را خواهند یافت و مملکت را تا به ابد و تا ابدالابد متصرف خواهند بود. ۱۹ آنگاه آرزو داشتم که حقیقت امر را درباره وحش چهارم که مخالف همه دیگران و بسیار هولناک بود و دندانهای آهنین و چنگالهای برنجین داشت و سایرین را می‌خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خود پایمال می‌نمود بدانم. ۲۰ و کیفیت ده شاخ را که بر سر او بود و آن دیگری را که برآمد و پیش روی او سه شاخ افتاد یعنی آن شاخی که چشمان و دهانی را که سخنان تکبرآمیز می‌گفت داشت و نمایش او از رفقاییش سختتر بود. ۲۱ پس ملاحظه کردم و این شاخ امامقدس جنگ کرده، بر ایشان استیلا یافت. ۲۲ تاحینی که قدیم الایام آمد و داوری به مقدسان حضرت اعلی تسلیم شد و زمانی رسید که مقدسان ملکوت را به تصرف آوردند. ۲۳ پس او چنین گفت: وحش چهارم سلطنت چهارمین بر زمین خواهد بود و مخالف همه سلطنتها خواهد بود و تمامی جهان را خواهد خورد و آن را پایمال نموده، پاره پاره خواهد کرد. ۲۴ و ده شاخ از این مملکت، ده پادشاه می‌باشند که خواهند برخاست و دیگری بعد از ایشان خواهد برخاست و او مخالف اولین خواهد بود و سه پادشاه را به زیر خواهد افکند. ۲۵ و سخنان به ضد حضرت اعلی خواهد گفت و مقدسان حضرت اعلی را ذلیل خواهد ساخت و قصد تبدیل نمودن زمانها و شرایع خواهد نمود و ایشان تا زمانی و دو زمان و نصف زمان به دست او تسلیم خواهند شد. ۲۶ پس دیوان برپا خواهد شد و سلطنت او را از او گرفته، آن را تا به انتها تباه و تلف خواهند نمود. ۲۷ و ملکوت و سلطنت و حشمت مملکتی که زیر تمامی آسمانهاست به قوم مقدسان حضرت اعلی داده خواهد شد که ملکوت او و ملکوت جاودانی است و جمیع ممالک او را عبادت و اطاعت خواهند نمود. ۲۸ انتهای امر تا به اینجا است. فکراهی من دانیال مرا بسیار مضطرب نمود و هیئتم در من متغیر گشت، لیکن این امر را در دل خود نگاه داشتم.»

۸

رویای قوچ و بز

۱ در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رویا نظر کردم و می‌دیدم که من در دارالسلطنه شوش که در ولایت عیلام می‌باشد بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای می‌باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخرآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی با او مقاومت نتوانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود عمل نموده، بزرگ می‌شد.

۵ و حینی که متفکر می‌بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد و زمین را لمس نمی‌کرد و در میان چشمان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یارای مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد. ۸ و بز نری نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ

شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی بادهای اربعه آسمان برآمد.^۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و غفر زمینها بسیار بزرگ شد.
^{۱۰} و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود.^{۱۱} و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید.^{۱۲} و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداختند و او (موافق رای خود) عمل نموده، کامیاب گردید.^{۱۳} و مقدسی را شنیدم که سخن می گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می گفت، پرسید که رویا درباره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکرها به پایمال شدن تسلیم می کند تا بکی خواهد بود.^{۱۴} و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.»

معنی رویا

^{۱۵} و چون من دانیال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من باستاند.^{۱۶} و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که ندا کرده، می گفت: «ای جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.»^{۱۷} پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود درافتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر می باشد.»
^{۱۸} و حینی که او با من سخن می گفت، من بروی خود بر زمین در خواب سنگین می بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت.^{۱۹} و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد.^{۲۰} اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می باشد.^{۲۱} و آن بز سبتر پادشاه یونان می باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است.^{۲۲} و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد.^{۲۳} و در آخر سلطنت ایشان چون گاه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست.^{۲۴} و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رای خود) عمل خواهد نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهد نمود.^{۲۵} و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بگته هلاک خواهد ساخت و با امیر امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد.^{۲۶} پس رویایی که درباره شام و صبح گفته شد یقین است اما تو رویا را بر هم نه زیرا که بعد از ایام بسیار واقع خواهد شد.»
^{۲۷} آنگاه من دانیال تا اندک زمانی ضعیف و بیمار شدم. پس برخاسته، به کارهای پادشاه مشغول گردیدم، اما درباره رویا متحیر ماندم و احدی معنی آن را نفهمید.

۹

دعای دانیال

^۱ در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود.^۲ در سال اول سلطنت او، من دانیال، عدد سالهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتاد سال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد.^۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکسترمسالت نمایم؛^۴ و نزد بپوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آنانی که فرایض تو را حفظ می نمایند نگاه می داری! ^۵ ما گناه و عصیان و شرارت و زریده و تمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده ایم. ^۶ و به بدگانت انبیايي که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته ایم. ^۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان

اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دوردر همه زمینهای که ایشان را بهسبب خیانتی که به تو ورزیده اند در آنها پراکنده ساخته‌ای. ^۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ^۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هرچند بدو گناه ورزیده‌ایم. ^{۱۰} و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانث انبیا پیش ما گذارد سلوک نمایم. ^{۱۱} و تمامی اسرائیل از شریعت تو تجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم. ^{۱۲} و اوکلام خود را که به ضد ما و به ضد داوران ما که بر ما داوری می نمودند گفته بود استوار نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌ای واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است. ^{۱۳} تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معه‌ذا نزد یهوه خدای خود مسالت نمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ^{۱۴} بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم.

^{۱۵} «پس الان ای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده‌ایم. ^{۱۶} ای خداوند مسالت آنکه بر حسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه مجاوران ما رسوا شده است. ^{۱۷} پس حالای خدای ما دعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما. ^{۱۸} ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما تضرعات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تویی نمایم. ^{۱۹} ای خداوند بشنو! ای خداوند بیامرز! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر نما زیرا که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمی می باشند.»

ظهور جبرائیل

^{۲۰} و چون من هنوز سخن می گفتم و دعای نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم و تضرعات خود را برای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می داشتم، ^{۲۱} چون هنوز در دعامتکلم می بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید، ^{۲۲} و مرا اعلام نمود و با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم. ^{۲۳} در ابتدای تضرعات تو امر صادر گردید و من آدمم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تامل کن و رویا را فهم نما. ^{۲۴} هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و كفاره به جهت عصیان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت مختوم گردد و قدس الاقداس مسح شود. ^{۲۵} پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بنا کردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بود (اورشلیم) با کوچه‌ها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. ^{۲۶} و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است. ^{۲۷} و او با انخضاب بسیار در یک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد و الی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

روای «مرد»

۱ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انقضای آن سه هفته خویشتن را ندهین ننمودم. ۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی مجلس به گمان که کمرندی از طلای اوفازیر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پاپهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گروه عظیمی بود.

۷ و من دانیال تنها آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند. ۸ و من تنها ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقت نداشتم. ۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیپوش گردیدم. ۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید. ۱۱ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم.

۱۲ و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روزاول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمده ام. ۱۳ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز بامن مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم. ۱۴ و من آمدم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.»

۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم. ۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لباسی را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رویا درد شدیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشتم. ۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.» ۱۸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نمود، تقویت داد، ۱۹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.» ۲۰ پس گفت: «آیا می دانی که سبب آمدن من نزد تو چیست؟ و الان بری کردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان خواهد آمد. ۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر از رئیس شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

«و در سال اول داریوش مادی، من نیز

ایستاده بودم تا او را استوار سازم و قوت دهم.

پادشاهان شمال و جنوب

۲ «و الان تو را به راستی اعلام می‌نمایم. اینک سه پادشاه بعد از این در فارس خواهند برخاست و چهارمین از همه دولت‌مقدر خواهد بود و چون به سبب توانگری خویش قوی گردد همه را به ضد مملکت یونان برخواهد انگیزخت. ۳ و پادشاهی جبار خواهد برخاست و بر مملکت عظیمی سلطنت خواهد نمود و بحسب اراده خود عمل خواهد کرد. ۴ و چون برخیزد سلطنت او شکسته خواهد شد و بسوی بادهای اربعه آسمان تقسیم خواهد گردید. اما نه به ذریت او و نه موافق استقلالی که او می‌داشت، زیرا که سلطنت او از ریشه کنده شده و به دیگران غیر از ایشان داده خواهد شد. ۵ و پادشاه جنوب با یکی از سرداران خود قوی شده، بر او غلبه خواهد یافت و سلطنت خواهد نمود و سلطنت او سلطنت عظیمی خواهد بود. ۶ و بعد از انقضای سالها ایشان همدستان خواهند شد و دختر پادشاه جنوب نزد پادشاه شمال آمده، با او مصالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود را نگاه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد.

۷ «و کسی از رومنه‌های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان جنگ (نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان و پتاهای ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرها عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کروهرها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از او خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم تو خویش را خواهند برافراشت تا رویا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد.

۱۵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یارای مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یارای مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آنکس که به ضد وی می‌آید بحسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در نفر زمینها توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس بسوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس بسوی قلعه‌های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد.

۲۰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و او ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله هاش خواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهد شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و غارت و غنیمت و اموال را به ایشان بذل خواهد نمود و به ضد شهرهای حصاردار تدبیرها خواهد نمود، لیکن اندک زمانی خواهد بود. ۲۵ و قوت و دل خود را با لشکر عظیمی به ضد پادشاه جنوب برخواهد انگیزخت و پادشاه جنوب با فوجی بسیار عظیم و قوی تهیه جنگ خواهد دید اما یارای مقاومت نخواهد داشت زیرا که به ضد او تدبیرها خواهند نمود. ۲۶ و آنانی که

خوراک او رامی خوردند او را شکست خواهند داد و لشکر او تلف خواهد شد و بسیاری کشته خواهند افتاد. ۲۷ و دل این دو پادشاه به بدی مایل خواهد شد و بر یک سفره دروغ خواهند گفت، اما پیش نخواهد رفت زیرا که هنوز انتباه برای وقت معین خواهد بود. ۲۸ پس با اموال بسیار به زمین خود مراجعت خواهد کرد و دلش به ضد عهد مقدس جازم خواهد بود پس (برحسب اراده خود) عمل نموده، به زمین خود خواهد برگشت. ۲۹ و در وقت معین مراجعت نموده، به زمین جنوب وارد خواهد شد لیکن آخرش مثل اولش نخواهد بود. ۳۰ و کشتیها از کتیم به ضد او خواهند آمد لهذا میوس شده، رو خواهد تافت و به ضد عهد مقدس خشمناک شده، (برحسب اراده خود) عمل خواهد نمود و برگشته به آنانی که عهد مقدس را ترک می کنند توجه خواهد نمود. ۳۱ و افواج از جانب او برخاسته، مقدس حصین رانجس خواهند نمود و قربانی سوختنی دایمی را موقوف کرده، رجاست ویرانی را برپا خواهند داشت. ۳۲ و آنانی را که به ضد عهد شرارت می ورزند با مکرها گمراه خواهد کرد. اما آنانی که خدای خویش را می شناسند قوی شده، (کارهای عظیم) خواهند کرد. ۳۳ و حکیمان قوم بسیاری را تعلیم خواهند داد، لیکن ایامی چند به شمشیر و آتش و اسیری و تاراج خواهند افتاد. ۳۴ و چون بیفتند نصرت کی خواهند یافت و بسیاری با فریب به ایشان ملحق خواهند شد. ۳۵ و بعضی از حکیمان به جهت امتحان ایشان لغزش خواهند خورد که تا وقت آخر طاهر و سفید بشوند زیرا که زمان معین هنوز نیست.

پادشاهانی که خود را برمی افزازند

۳۶ «و آن پادشاه موافق اراده خود عمل نموده، خویشان را بر همه خدایان افزاشته و بزرگ خواهد نمود و به ضد خدای خدایان سخنان عجیب خواهد گفت و تا انتهای غضب کامیاب خواهد شد زیرا آنچه مقدر است به وقوع خواهد پیوست. ۳۷ و به خدای پدران خود و به فضیلت زنان اعتنا نخواهد نمود، بلکه بهیچ خدا اعتنا نخواهد نمود زیرا خویشان را از همه بلند تر خواهد شمرد. ۳۸ و در جای او خدای قلعه ها را تکریم خواهد نمود و خدایی را که پدرانش او را نشناختند با طلا و نقره و سنگهای گرانبها و نفایس تکریم خواهد نمود. ۳۹ و با قلعه های حصین مثل خدای بیگانه عمل خواهد نمود و آنانی را که بدو اعتراف نمایند در جلال ایشان خواهد افزود و ایشان را بر اشخاص بسیار تسلط خواهد داد و زمین را برای اجرت (ایشان) تقسیم خواهد نمود.

۴۰ «و در زمان آخر پادشاه جنوب با وی مقاتله خواهد نمود و پادشاه شمال با ارايه ها و سواران و کشتیهای بسیار مانند گردباد به ضد او خواهد آمد و به زمینها سیلان کرده، از آنها عبور خواهد کرد. ۴۱ و به نفر زمینها وارد خواهد شد و بسیاری خواهند افتاد اما اینان یعنی ادوم و مواب و روسای بنی عمون از دست او خلاصی خواهند یافت. ۴۲ و دست خود را بر کشور هادراز خواهد کرد و زمین مصر رهایی نخواهد یافت. ۴۳ و بر خزانه های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباه کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

۱۲

زمان آخر

۱ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز نبوده و در آزمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت نجات و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابد آباد. ۴ اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.»

۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگری که به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به گان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا بکی خواهد بود؟» ۷ و آن مرد ملبس به گان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید.

۸ و من شنیدم اما درک نکردم پس گفتم: «ای آقایان آخر این امور چه خواهد بود؟» ۹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است. ۱۰ بسیاری طاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دویست و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشابه حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخرت برو زیرا که مستریج خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قایم خواهی بود.»

کتاب هوشع نبی

کلام خداوند که در ایام عزیا و یوتام و

۱ آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا و در ایام یربعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بئیری نازل شد.

همسر و اولاد هوشع

۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زنا کار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زنا کار شده اند.»^۳ پس رفت و جومر دختر دبلایم را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زایید.^۴ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بنه زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان ییهو خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت.»^۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.»

۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زایید و او وی را گفت: «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا باردیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت.»^۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به ییهو خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کآن و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رهانید.»

۸ و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زایید.^۹ و او گفت: «نام او را الوعمی بنخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (خدای) شما نیستم.»^{۱۰} لیکن شماره بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان پیود و نتوان شورد و در مکانی که به ایشان گفته می شد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می باشید.^{۱۱} و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخوانند آمد زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود.»

۲

توبیخ اسرائیل و تفقد از او

۱ به برادران خود عمی بگویند و به خواهران خویش روحامه!^۲ محاجه نمائید! با مادر خود محاجه نمائید زیرا که اوزن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زنا ی خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید.^۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه نمایم و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان واگذارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم.^۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می باشند.^۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بی شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و گان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.»^۶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراهای خود را نیابد.^۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبند نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می روم و نزد شوهر نخستین خود برمی گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می گذشت.»

۸ اما او نمی دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می دادم و نقره و طلائی را که برای بلع صرف می کردند برایش می افزودم.^۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در موسمش باز خواهم گرفت و پشم و گان خود را که می بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت.^{۱۰} و الان قباحه او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من نخواهد رهانید.^{۱۱} و تمامی شادی او و عیدها و

هالاها و سبت‌ها و جمیع مواسمش را موقوف خواهم ساخت. ۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می‌باشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند.

۱۳ و خداوند می‌گوید که انتقام روزهای بعلم را از او خواهم کشید که برای آنها بخوری سوزانید و خویشتن را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش کرده بود. ۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلاویز به او خواهم گفت. ۱۵ و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی غرور را به دروازه امید (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی‌اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرایید.

۱۶ و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایثی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت، ۱۷ زیرا که ناهای بعلم را ازدهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به ناهای خود مذکور نشوند. ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کان و ششیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. ۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رافت و رحانیت نامزد خود خواهم گردانید. ۲۰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه پیوه را خواهی شناخت.»

۲۱ و خداوند می‌گوید: «من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد. ۲۲ و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد. ۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به لوعی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

۳

هوشع وزن زانیه

۱ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر برو و زنی را که محبوبه شوهر خود و زانیه می‌باشد دوست بدار، چنانکه خداوند بنی اسرائیل را دوست می‌دارد با آنکه ایشان به خدایان غیر مایل می‌باشند و قرصهای کشمش را دوست می‌دارند.» ۲ پس او را برای خود به پانزده مثقال نقره و یک حومر و نصف حومر جو خریدم، ۳ و او را گفتم: «برای من روزهای بسیار توقف خواهی نمود و زنا مکن و از آن مرد دیگر مباش و من نیز از آن تو خواهم بود.»

۴ زیرا که بنی اسرائیل ایام بسیاری بدون پادشاه و بدون رئیس و بدون قربانی و بدون تمثال و بدون ایفود و ترافیم خواهند ماند. ۵ و بعد از آن بنی اسرائیل بازگشت نموده، پیوه خدای خویش و پادشاه خود داود را خواهند طلبید و در ایام بازپسین بسوی خداوند و احسان او با ترس خواهند آمد.

۴

محاکمه اسرائیل

۱ ای بنی اسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است چونکه نه راستی و نه رافت و نه معرفت خدادر زمین می‌باشد. ۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری. و تعدی می‌نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود. ۳ بنابراین، زمین ماتم می‌کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می‌شوند و ماهیان دریا نیز تلف می‌گردند. ۴ اما احدی مجادله ننماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان می‌باشند. ۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و ننی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت.

۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود. ۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت. ۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند. ۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راهب‌های ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد. ۱۰ و خواهند خورد اما سیر نخواهد شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده‌اند. ۱۱ زنا و شراب و شیر دلی ایشان را می‌رباید.

۱۲ قوم من از چوب خود مسئلت می‌کنند و عصای ایشان بدیشان خبر می‌دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را همراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده‌اند. ۱۳ بر قلعه‌های کوه‌ها قربانی می‌گذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط و سفیددار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخوری سوزانند. از این جهت دختران شما زنا می‌کنند و عروس‌های شما فاحشه‌گری می‌نمایند. ۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا می‌کنند و عروس‌های شما را حینی که فاحشه‌گری می‌نمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان بازانیه‌ها عزت می‌گیرند و با فاحشه‌ها قربانی می‌گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد.

۱۵ ای اسرائیل اگر تو زنا می‌کنی، یهودا مرتکب جرم نشود. پس به جلال نروید و به بیت آون برنیایید و به حیات یهوه قسم نخورید. ۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل بره‌ها در مرتع وسیع خواهد چرانید. ۱۷ افرایم به بهت‌ام‌لصق شده است؛ پس او را وا گذارید. ۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می‌شوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می‌دارند. ۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی‌های خویش نخل خواهند شد.

۵

داوری بر اسرائیل

۱ ای کاهنان این را بشنوید وای خاندان اسرائیل اصغاً بنمایید وای خاندان پادشاهان گوش بگیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصفه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور. ۲ عاصیان در کشتار مبالغه نموده‌اند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود. ۳ من افرایم را می‌شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، توای افرایم مرتکب زنا شده‌ای و اسرائیل خویش را نجس ساخته است. ۴ کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زناکاری در قلب ایشان است و خداوند را نمی‌شناسند. ۵ و غیر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می‌دهد. اسرائیل و افرایم در گناه خود می‌لغزند و یهودانیز همراه ایشان خواهد لغزید. ۶ گوسفندان و گاوان خود را می‌آورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دور ساخته است. ۷ به خداوند خیانت ورزیده‌اند زیرا فرزندان اجنبی تولید نموده‌اند. الان هلاک ایشان را با ملکه‌های ایشان خواهد بلعید.

۸ در جبهه کرنا و در رامه سرنا بنوازید و در بیت آون صدا بزنید در عقب توای بنیامین. ۹ افرایم در روز عتاب خراب خواهد شد. در میان اسباط اسرائیل به یقین اعلام نمودم. ۱۰ سروان اسرائیل مثل نقل کنندگان حدود می‌باشند. پس خشم خویش را مثل آب بر ایشان خواهم ریخت. ۱۱ افرایم مقهور شده و در داوری کوفته گردیده است زیرا که به پیروی تقالید خرسندی باشد. ۱۲ بنابراین من برای افرایم مثل بید شده‌ام و برای خاندان یهودا مانند پوسیدگی. ۱۳ چون افرایم بیماری خود را و یهودا جراحت خویش را دیدند، افرایم به آشور رفته و نزد پادشاهی که دشمن بود فرستاده است اما او شمارا شفا نمی‌تواند داد و جراحت شما را التیام نتواند نمود. ۱۴ و من برای افرایم مثل شیر و برای خاندان یهودا مانند شیر ژبان خواهم بود. من خودم خواهم درید و

رفته خواهیم ربود و رهانده‌ای نخواهد بود. ^{۱۵} من روانه شده، به مکان خود خواهیم برگشت تا ایشان به عصیان خود اعتراف نموده، روی مرا بطلبند. در تنگی خود صبح زود مرا خواهند طلبید.

۶

توبه نکردن اسرائیل

^۱ بیا بید نزد خداوند بازگشت نمایم زیرا که او دریده است و ما را شفا خواهد داد؛ اوزده است و ما را شکسته بندی خواهد نمود. ^۲ بعد از دو روز ما را زنده خواهد کرد. در روز سوم ما را خواهد برخیزانید و در حضور او زیست خواهیم نمود. ^۳ پس خداوند را بشناسیم و به جد و جهد معرفت او را تعاقب نمایم. طلوع او مثل فجر یقین است و بر ما مثل باران و مانند باران آخر که زمین را سیراب می کند خواهد آمد. ^۴ ای افرایم با تو چه کنم؟ ای یهوذا با تو چه کنم؟ زیرا نیکوئی تو مثل ابرهای صبح و مانند شبم است که بزودی می گذرد. ^۵ بنابراین من ایشان را بوسیله انبیا قطع نمودم و به سخنان دهان خود ایشان را کشتم و داوری من مثل نور ساطع می شود. ^۶ زیرا که رحمت را پسند کردم و نه قربانی را و معرفت خدا را بیشتر از قربانی های سوختنی. ^۷ اما ایشان مثل آدم از عهد تجاوز نمودند و در آنجا به من خیانت ورزیدند. ^۸ جلعاد شهر گناهکاران و خون آلود است. ^۹ و چنانکه رهنان برای مردم در کمین می باشند، همچنان جمعیت کاهنان در راه شکیم می کشند زیرا که ایشان مرتکب قباحه شده اند. ^{۱۰} در خاندان اسرائیل عملی هولناک دیدم: افرایم در آنجا مرتکب زنا شده، اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است. ^{۱۱} و برای تو نیزای یهوذا حصادی معین شده است هنگامی که اسیری قوم خود را خواهیم برگردانید.

۷

^۱ چون اسرائیل را شفا می دادم، آنگاه گناه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده اند. دزدان داخل می شوند و رهنان در بیرون تاراج می نمایند. ^۲ و در دل خود تفکر نمی کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آورده ام. الان اعمالشان ایشان را احاطه می نماید و آنها در نظر من واقع شده است. ^۳ پادشاه را بشرارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می سازند. ^۴ جمیع ایشان زنا کارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا مخمر شدنش از برانگیختن آتش باز می ایستد. ^۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بیمار ساختند و او دست خود را به استهزا کنندگان دراز کرد. ^۶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تنور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خباز ایشان می خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می شود. ^۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می بلعند و همه پادشاهان ایشان می افتند و در میان ایشان کسی نیست که مهربانواند. ^۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است. ^۹ غریبان قوتش را خورده اند و او نمی داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و او نمی داند. ^{۱۰} نفر اسرائیل پیش رویش شهادت می دهد اما ایشان به بیهوشی خود بازگشت نمی نمایند و با وجود این همه او را نمی طلبند. ^{۱۱} افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی فهم است. مصر را می خوانند و بسوی آشور می روند. ^{۱۲} و چون می روند من دام خود را بر ایشان می گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می اندازم و ایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب می نمایم. ^{۱۳} وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگرچه من ایشان را فدیّه دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند. ^{۱۴} و از دل خود نزد من استغاثه نمی نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می انگیزند. ^{۱۵} و اگرچه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند. ^{۱۶} ایشان

رجوع می کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کآن خطاکننده شده اند. سروران ایشان به سبب غیظ زبان خویش به شمیر می افتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

۸

اسرائیل باد کاشته است

۱ کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند می آید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند. ۲ اسرائیل نزد من فریاد می نماید که ای خدای ما تو را می شناسیم. ۳ اسرائیل نیکوئی را ترک کرده است. پس دشمن او را تعاقب خواهد نمود. ۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلای خویش بپا برای خود ساختند تا منقطع بشوند. ۵ ای سامره او گوساله تو را رد نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی توانند طاهر بشوند؟ ۶ زیرا که این نیز از اسرائیل است و صنعتگران را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد. ۷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید. ۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امت ها مثل ظرف ناپسندیده می باشند. ۹ زیرا که ایشان مثل گورخرتها و منفرد به آشور رفته اند و افرام عاشقان اجیر کرده است. ۱۰ اگرچه ایشان در میان امت ها اجرت می دهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و سروران رو به تناقض خواهند نهاد.

۱۱ چونکه افرایم مذبح های بسیار برای گاه ساخت پس مذبح ها برایش باعث گناه شد. ۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمردند. ۱۳ قربانی های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد می آورد و عقوبت گاه را بر ایشان می رساند و ایشان به مصر خواهند برگشت. ۱۴ اسرائیل خالق خود را فراموش کرده، قصرها بنا می کند و یهودا شهرهای حصاردار بسیار می سازد. اما من آتش به شهرهایش خواهم فرستاد که قصرهایش را بسوزاند.

۹

مکافات اسرائیل

۱ ای اسرائیل مثل قوم ها شادی و وجد منما زیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمها اجرت را دوست داشتی. ۲ خرمها و چرخشتها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد. ۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرام به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد. ۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول او نخواهند شد. قربانی های ایشان مثل خوراک مانمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد.

۵ پس در ایام مواسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینک از ترس هلاکت رفته اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می آید. ایام مکافات می رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احق گردید و صاحب روح دیوانه شد به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو. ۸ افرام از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیاء گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ۹ مثل ایام جبهه فساد را به نهایت رسانیده اند، پس عصیان ایشان را بیاد می آورد و گاه ایشان را مکافات خواهد داد.

۱۰ اسرائیل را مثل انگورها در بیابان یافتم. پدران شما را مثل نوبر انجیر در ابتدای موسم دیدم. اما ایشان به بلع فغور رفتند و خوشتن را برای رسوایی نذیره ساختند و مانند معشوقه خود مکروه شدند. ۱۱ جلال افرام

مثل مرغ می‌پرد. زایدن و حامله شدن و در رحم قرارگرفتن نخواهد شد. ۱۲ و اگر فرزندان را به‌پرواند ایشان را بی‌اولاد خواهم ساخت به حدی که انسانی نخواهد ماند. وای بر ایشان حینی که من نیز از ایشان دور شوم. ۱۳ افرایم حینی که او را برگزیدم مثل صور در مرتع نیکو مغروس بود، اما افرایم پسران خود را برای قاتل بیرون خواهد آورد. ۱۴ ای خداوند به ایشان بده. چه بدهی؟ رحم سقط کننده و پستانهای خشک به ایشان بده.

۱۵ تمامی شرارت ایشان در جلال است زیرا که در آنجا از ایشان نفرت داشتم. پس ایشان را به سبب اعمال زشت ایشان از خانه خود خواهم راند و ایشان را دیگر دوست نخواهم داشت چونکه جمیع سروران ایشان فتنه انگیزند. ۱۶ افرایم خشک شده است و ریشه ایشان خشک گردیده، میوه نمی‌آورند و اگر نیز بزیاید نتایج مرغوب رحم ایشان را خواهم کشت. ۱۷ خدای من ایشان را ترک خواهد نمود چونکه او را نشنیدند، پس در میان امت‌ها آواره خواهند شد.

۱۰

۱ اسرائیل مو برومند است که میوه برای خود می‌آورد. هرچه میوه زیادی آورد، مذب‌ها را زیاد می‌سازد و هرچه زمینش نیکوتر می‌شود، تمائیل را نیکوتر بنامی کنند. ۲ دل ایشان پراز نفاق است. الان مجرم می‌شوند و او مذب‌های ایشان را خراب و تمائیل ایشان را منهدم خواهد ساخت. ۳ زیرا که الحال می‌گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی‌ترسیم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟» ۴ ایشان قسم‌های دروغ خورده و وعده‌ها بسته، سخنان (باطل) می‌گویند و عدالت مثل حنظل در شیارهای زمین می‌روید. ۵ ساکنان سامره برای گوساله‌های بیت آون می‌ترسند زیرا که قومش برای آن ماتم می‌گیرند و کاهناش به جهت جلال او می‌لرزند زیرا که از آن دور شده است. ۶ و آن رانیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افرایم نجات خواهد کشید و اسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد. ۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابودی شود. ۸ و مکانهای بلند آون که گاه اسرائیل می‌باشد ویران خواهد شد و خار و خس بر مذب‌های ایشان خواهد روید و به کوهها خواهد گشت که ما را پیوشانید و به تلها که بر ما پیفتید.

۹ ای اسرائیل از ایام جبعه گاه کرده‌ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت در جبعه به ایشان رسید. ۱۰ هر گاه بخوام ایشان را تادیب خواهم نمود و قوم‌ها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گاه خود بسته شوند. ۱۱ و افرایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست می‌دارد و من بر گردن نیکوی او گذر کردم و من بر افرایم یوغ می‌گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب مازو برای خود خواهد کشید.

۱۲ برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمائید و زمین نا کاشته را برای خود خیش بزنید زیرا که وقت است که خداوند را بطلبید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند. ۱۳ شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید و ثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید. ۱۴ لهدا هنگامه‌ای در میان قوم‌های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه‌هایت خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندانش خرد شدند. ۱۵ همچنین بیت ثیل به سبب شدت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

۱۱

محبت خدا به اسرائیل

۱ هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتم و پسر خود را از مصر خواندم. ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت بتهای تراشیده بخورسوزانیدند. ۳ و من راه رفتن را به افرایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده‌ام.

۴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم. ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند. ۶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت های ایشان معدوم و نابود خواهد ساخت. ۷ و قوم من جازم شدند که از من مردد گردند. و هرچند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشان را بر نمی گردانند.

۸ ای افرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را تسلیم نمایم؟ چگونه تو را مثل آدمه تمام و تو را مثل صوبی سازم؟ دل من در اندرونی منقلب شده و رقت های من با هم مشتعل شده است. ۹ حدت خشم خود را جاری نخواهم ساخت و بار دیگر افرایم را هلاک نخواهم نمود زیرا خدا هستم و انسان فی و در میان تو قدوس هستم، پس به غضب نخواهم آمد. ۱۰ ایشان خداوند را پیروی خواهند نمود. او مثل شیر غرش خواهد نمود و چون غرش نماید فرزندان از مغرب به لرزه خواهند آمد. ۱۱ مثل مرغان از مصر و مانند کبوتران از زمین آشور لرزان خواهند آمد. خداوند می گوید که ایشان را در خانه های ایشان ساکن خواهم گردانید.

نگاه قوم

۱۲ افرایم مرا به دروغها و خاندان اسرائیل به مکرها احاطه کرده اند و یهودا هنوز با خدا و با قدوس امین ناپایدار است.

۱۲

۱ افرایم باد را می خورد و باد شرقی راتعاقب می کند. تمامی روز دروغ و خرابی را می افزاید و ایشان با آشور عهد می بندند و روغن (به جهت هدیه) به مصر برده می شود. ۲ خداوند را با یهودا محاصره ای است و یعقوب را بر حسب راههایش عقوبت رسانیده، بر وفق اعمالش او را جزا خواهد داد. ۳ او پاشنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدا مجاهده نمود. ۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در پیت ثیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. ۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است. ۶ اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش. ۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او می باشد و ظلم را دوست می دارد. ۸ و افرایم می گوید: «به درستی که دولتند شده ام و توانگری را برای خود تحصیل نموده ام و در تمامی کسب من بی انصافی ای که نگاه باشد، در من نخواهند یافت.» ۹ اما من از زمین مصر (تا حال (یهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه ها ساکن خواهم گردانید. ۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم و بواسطه انبیا مثل ها زدم. ۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض گاه و بطالت گردیدند و در جلعال گاوها قربانی کردند. و منبج های ایشان نیز مثل توده های سنگ در شیارهای زمین می باشد.

۱۲ و یعقوب به زمین ارام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد. ۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر برآورد و او به دست نبی محفوظ گردید. ۱۴ افرایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش وا گذاشت و عار او را بر وی رد نمود.

۱۳

خشم خدا بضد قوم

۱ هنگامی که افرایم به لرزه سخن گفت، خویشان را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، برمد. ۲ و الان گاهان می افزاید و از نقره خود بهای ریخته شده و تمائیل موافق عقل خود می سازند که همه آنها عمل صنعتگران می باشد و درباره آنها می گویند که اشخاصی که قربانی می گذرانند گوساله ها را ببوسند. ۳ بنابراین، ایشان

مثل ابرهای صبح و مانند شبی که بزودی می‌گذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید.

۴ اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای توهستم و غیر از من خدای دیگر را نمی‌شناسی و سواي من نجات‌دهنده‌ای نیست. ۵ من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم. ۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند. ۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کین خواهم نشست. ۸ و مثل خرسی که بچه‌هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید.

۹ ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو بامن است. ۱۰ الان پادشاه تو بجاست تا تو را در تمامی شهرهای معاونت کند و داوَرانت (کجایند) که درباره آنها گفتی پادشاه و سروران به من بده؟ ۱۱ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم. ۱۲ عصیان افرام بسته شده و گناه او بخزون گردیده است. ۱۳ دردهای زه مثل زنی که می‌زاید بروی آمده است و او پسری نادانمند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی‌ایستد. ۱۴ من ایشان را از دست هاویه فدیه خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو

بجاست وای هاویه هلاکت تو کجا است؟ پشتیبانی از چشمان من مستور شده است. ۱۵ اگرچه در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی می‌وزد و باد خداوند از بیابان برمی‌آید و منبع او خشک می‌گردد و چشمه‌اش می‌خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج می‌نماید. ۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیزه کرده است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

۱۴

بازگشت

۱ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب گناه خود لغزیده‌ای. ۲ با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایند و او را گویند: «تمامی گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله‌های لهای خویش را ادا خواهیم نمود. ۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دسته‌های خود نخواهیم گفت که شما خدايان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت می‌یابند.»

۴ ارتداد ایشان را شفا داده، ایشان را بجان دوست خواهم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است. ۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود و او مانند سوسنهای گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه‌های خود را خواهد دوآید. ۶ شاخه‌هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود. ۷ آنانی که زیر سایه‌اش ساکن می‌باشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موهای گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود. ۸ افرام خواهد گفت: مرا دیگر با بته چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می‌باشم. میوه تو از من یافت می‌شود. ۹ کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد و فهمی که آنها را بدانند؟ زیرا طریق‌های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک می‌نمایند، اما خطاکاران در آنها لغزش می‌خورند.

کتاب یوئیل نبی

کلام خداوند که بر یوئیل بن فتوئیل
نازل شد.

هجوم ملخها

۲ ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش بگیرید! آیا مثل این در ایام پدران شما واقع شده است؟^۳ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خبر بدهید.^۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ می خورد و آنچه از ملخ باقی ماند، لنبه می خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس می خورد.^۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیانگور ولوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است.^۶ زیرا که امتی قوی و بیشمار به زمین من هجوم می آورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هژراست.^۷ تا کستان مرا ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، پیرون انداخته اند و شاخه های آنها سفید شده است.^۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس می پوشد، ماتم بگیر. ^۹ هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهنانی که خدام خداوند هستند ماتم می گیرند. ^{۱۰} صحرا خشک شده و زمین ماتم می گیرد زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است.

۱۱ ای فلاحان نخل شوید وای باغبانان ولوله نمایید به جهت گندم و جو زیرا محصول زمین تلف شده است. ^{۱۲} موها خشک و انجیرها ضایع شده، انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است.

دعوت به توبه

۱۳ ای کاهنان پلاس در بر کرده، نوحه گری نمائید وای خادمان مذبح ولوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب را بسر برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خدای شما باز داشته شده است. ^{۱۴} روزه راتعین نمائید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه بهوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرع نمائید. ^{۱۵} وای برآن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق می آید. ^{۱۶} آیا ماکولات در نظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما. ^{۱۷} دانه ها زیر کلوخها پوسید. مخزنهای ویران و انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید. ^{۱۸} بهایم چه قدر ناله می کنند و رمه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرعی ندارند و گلگه های گوسفند نیز تلف شده اند. ^{۱۹} ای خداوند نزد تو تضرع می نمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است. ^{۲۰} بهایم صحرا بسوی تو صیحه می زنند زیرا که جویهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

۲

روز تاریکی

۱ در صهیون کرنا بنوازید و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزد زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است. ^۲ روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهه های بسیار نخواهد بود. ^۳ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتب می گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان بابر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد. ^۴ منظر ایشان مثل منظر اسپان است و مانند اسب سواران می تازند. ^۵ مثل

صدای اربابها بر قله کوهها جست و خیز می کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه را می سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ^۶ از حضور ایشان قوم های لرزند. تمامی رویها رنگ پریده می شود. ^۷ مثل جباران می دوند، مثل مردان جنگی بر حصارها برمی آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقه های خود را تبدیل نمی کنند. ^۸ بر یکدیگر از دحام نمی کنند، زیرا هرکس به راه خود می خرامد. از میان حربها هجوم می آورند و صف های خود را نمی شکنند. ^۹ بر شهری جهند، به روی حصارها می دوند، به خانه ها برمی آیند. مثل دزدان از پنجره ها داخل می شوند. ^{۱۰} از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش می شود؛ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان نور خویش را باز می دارند. ^{۱۱} و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجا می آورد، قلیراست. زیرا روز خداوند عظیم و بی نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد.

دعوت به بازگشت

^{۱۲} و لکن الان خداوند می گوید با تمامی دل وبا روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید. ^{۱۳} و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و به یهوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که او رتوب و رحیم است و دیرخشم و کثیر احسان و از بلا پشیمان می شود. ^{۱۴} که می داند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی وا گذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای یهوه خدای شما. ^{۱۵} در صهیون کرنا بنوازید و روزه را تعیین کرده، محفل مقدس را ندا کنید. ^{۱۶} قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حمزه خود و عروس از جمله خویش بیرون آیند. ^{۱۷} کاهنانی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار، مباد امت ها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قوما بگویند که خدای ایشان کجا است؟»

پایان خداوند

^{۱۸} پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود. ^{۱۹} و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «اینک من گندم و شیره و روغن را برای شما می فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان امت ها عار نخواهم ساخت. ^{۲۰} و لشکر شما را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که مقدمه آن بر دریای شرقی و ساقه اش بر دریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش بر خواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.»

^{۲۱} ای زمین مترس! وجد و شادی بنما زیرا یهوه کارهای عظیم کرده است. ^{۲۲} ای بهایم صخرا مترسید زیرا که مرتع های بیابان سبز شد و درختان میوه خود را آورد و انجیر و موقت خویش را دادند. ^{۲۳} ای پسران صهیون در یهوه خدای خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه اش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است. ^{۲۴} پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصره ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید. ^{۲۵} و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم خوردند به شما رد خواهم نمود. ^{۲۶} و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد نخل نخواهند شد. ^{۲۷} و خواهید دانست که من در میان اسرائیل می باشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من نخل نخواهند شد تا ابد الابد.

^{۲۸} و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما جوانان شما رویاها خواهند دید. ^{۲۹} و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت. ^{۳۰} و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. ^{۳۱} آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل

خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات یابد زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

۳

داوری بر امت ها

۱ زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم، ۲ آنگاه جمیع امت ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا بایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امت ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده اند. ۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه ای داده و دختری به شراب فروخته اند تا بنوشند. ۴ و حالای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا می رسانید؟ و اگر به من جزا پرسیانید من جزای شما را بزودی هرچه تمام تر به سر شما رد خواهم نمود. ۵ چونکه نقره و طلا و نفایس زیبایی مرا گرفته، آنها را به هیكل های خود درآوردید. ۶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حدود ایشان دور کنید. ۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شما را به سر شما خواهم برگردانید. ۸ و پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبائیان که امتی بعید می باشند بفروشد زیرا خداوند این را گفته است.

۹ این را در میان امت ها ندا کنید. تدارک جنگ بینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند. ۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها و اره های خویش را برای نیزه ها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم. ۱۱ ای همه امت ها بشناید و بیاید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرودآور! ۱۲ امت ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم. ۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیاید پایمال کنید زیرا که معصره ها پر شده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است. ۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. ۱۵ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان تابش خود را بازمی دارند. ۱۶ و خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و آسمان و زمین متزلزل می شود، اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود.

تفقد از قوم خدا

۱۷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می باشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و پیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود. ۱۸ و در آن روز کوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیم را سیراب خواهد ساخت. ۱۹ مصر ویران خواهد شد و اودوم به بیابان بلر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بی گاهان را در زمین ایشان ریختند. ۲۰ و یهودا تا ابدالاباد مسکون خواهد شد و اورشلیم تا درهای بسیار. ۲۱ و خوزیزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

کتاب عاموس نبی

کلمات عاموس که از شبانان تقوع بود و

۱ آنها را در ایام عزیا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل از زلزله درباره اسرائیل دید. ۲ پس گفت: خداوند از صهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و مرتع های شبانان ماتم می گیرند و قله کرمل خشک می گردد.

مجازات همسایگان اسرائیل

۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چومای آهنین کوفتند. ۴ پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهد را بسوزاند. ۵ و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آون و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند می گوید که قوم ارام به قیر به اسیری خواهند رفت.

۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادم تسلیم نمایند. ۷ پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند. ۸ و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به عقرون فرود خواهم آورد و خداوند یهوه می گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد.

۹ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند. ۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند.

۱۱ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر ادم عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رحمهای خویش را تباه ساخت و خشم او پیوسته می درید و غضب خود را دایم نگاه می داشت. ۱۲ پس آتش بر تیان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند.

۱۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر بنی عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند. ۱۴ پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و باتندبادی در روز طوفان بسوزاند. ۱۵ و خداوند می گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمیع.

۲

خداوند چنین می گوید: به سبب سه و

۱ چهار تقصیر مواب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه ادم را آهک پختند. ۲ پس آتش بر مواب می فرستم تا قصرهای قریوت را بسوزاند و مواب با هنگامه و خروش و صدای کرنا خواهد مرد. ۳ و خداوند می گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وی خواهم کشت.

۴ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فریض او را نگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانانش آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد. ۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند.

داوری اسرائیل

۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهار تقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند. ۷ و به غبار زمین که بر سرمسکینان است حرص دارند و راه حلیمان را منحرف می سازند و پسر و پدر به یک دختر درآمده، اسم قدوس مرا بی حرمت می کنند. ۸ و بر رختی که گرو می گیرند، نزد هر مذبح می خوابند و شراب جریمه شدگان را در خانه خدای خود می نوشند.

۹ و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوه ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم. ۱۰ و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در پایان گردش دادم تا زمین اموریان را به تصرف آورید. ۱۱ و بعضی از پسران شما را انبیا و بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟ ۱۲ اما شما نذیره ها را شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوت نکنید.

۱۳ اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه ارباهای که از بافه ها پر باشد، تنگ گذارده می شود. ۱۴ و مفر برای تدریج فوت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد رها کند. ۱۵ و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزپا خود را نخواهد رها کند و اسب سوار جان خود را خلاصی نخواهد داد. ۱۶ و خداوند می گوید که شجاع ترین جباران در آن روز عربان خواهند گریخت.

۳

شهادت به ضد اسرائیل

۱ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضد شمایی بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته است: ۲ من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گاهان شما را بر شما خواهم رسانید. ۳ آیا دو نفر با هم راه می روند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش می کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژبان آواز خود را از پیشه اش می دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۴ آیا مرغ به دام زمینی می افتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته می شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۵ آیا کرنا در شهر نواخته می شود و خلق ترسند؟ ۶ آیا بلا بر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟ ۷ زیرا خداوند بپوه کاری غی کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می سازد. ۸ شیر غرش کرده است، کیست که ترسد؟ خداوند بپوه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟

۹ بر قصرهای اشدود و بر قصرهای زمین مصر ندا کنید و بگوئید بر کوههای سامره جمع شوید و ملاحظه نمائید که چه هنگامه های عظیم در وسط آن و چه ظلها در میانش واقع شده است. ۱۰ زیرا خداوند می گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می کنند راست کرداری را نمی دانند. ۱۱ بنابراین خداوند بپوه چنین می گوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوت تو را از توبه زیر خواهد آورد و قصرهایت تاراج خواهد شد.

۱۲ خداوند چنین می گوید: چنانکه شبان دوساق یا نرمة گوش را از دهان شیر رها می کند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشه ای بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت. ۱۳ خداوند بپوه خدای لشکرها می گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید. ۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح های بیت ثیل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد.

۱۵ و خداوند می گوید که خانه زمستانی را با خانه تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهد گردید.

۴

اسرائیل بسوی خدا بازگشت نمی کند

۱ ای گاوان باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم می کنید و به آقایان ایشان می گوید بیاورید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید! ۲ خداوند یهوه به قدوسیت خود قسم خورده است که اینک ایابی بر شما می آید که شما را با غلها خواهند کشید و باقی ماندگان شما را با قلاهای ماهی. ۳ و خداوند می گوید که هر یک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هرمون افکنده خواهید شد. ۴ به بیت ثیل بیاید و عصیان بوزید و به جلال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامداد قربانی های خود را بیاورید و هر سه روز عسرهای خود را. ۵ و قربانی های تشکر باخیرمایه بگذارید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان ثناید زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند یهوه این است. ۶ و من نیز نظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۷ و من نیز حینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد. ۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می گوید که بسوی من بازگشت ننمودید. ۹ و شما را به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شما را خورد. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۰ و وبا را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشت و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۱ و بعضی از شما را به نهجی که خدا سدوم و عموره را وازگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهذا خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید.

۱۲ بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خوشتن را میپاساز تا با خدای خود ملاقات ثنایی. ۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می دهد و فجرا به تاریکی مبدل می سازد و بر بلندیهایی زمین می خرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او می باشد.

۵

مرثیه و دعوت به توبه

۱ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می خوانم بشنوید. ۲ دختر بارکه اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را برخیزاند. ۳ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت. ۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می گوید: مرا بطلبید و زنده بمانید. ۵ اما بیت ثیل را مطلبید و به جلال داخل مشوید و به بر شمع مروید، زیرا جلال البته به اسیری خواهد رفت و بیت ثیل نیست خواهد شد. ۶ خداوند را بطلبید و زنده مانید، مبدا او مثل آتش در خاندان یوسف افروخته شده، بسوزاند و کسی در بیت ثیل نباشد که آن را خاموش کند.

۷ ای شما که انصاف را به افسنتین مبدل می سازید و عدالت را به زمین می اندازید، ۸ آن که ثریا و جبار را آفرید و فجرا به سایه موت مبدل ساخت و روز را مثل شب تاریک گردانید و آبهای دریا را خوانده، آنها را بر روی زمین ریخت، یهوه اسم او می باشد؛ ۹ آنکه خرابی را برزوراوران می رساند چنانکه خرابی بر قلعه ها وارد می آید؛ ۱۰ ایشان از آنانی که در محکمه حکم می کنند، نفرت دارند و راستگویان را مکروه می دارند. ۱۱ بنابراین چونکه مسکینان را پامال کردید و هدایای گندم از ایشان گرفتید، خانه ها را از سنگهای تراشیده بنا خواهید نمود اما در

آنها ساکن نخواهید شد و تاکستانهای دلبسند غرس خواهید نمود و لیکن شراب آنها را نخواهید نوشید. ^{۱۲} زیرا تقصیرهای شما را می دانم که بسیار است و گناهان شما را که عظیم می باشد، زیرا عادلان را به تنگ می آورید و رشوه می گیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می سازید.

^{۱۳} لهذا هر که عاقل باشد در آن زمان خاموش خواهد ماند زیرا که زمان بد خواهد بود. ^{۱۴} نیکویی را بطلیبید و نه بدی را تا زنده بمانید و بدین منوال یهوه خدای لشکرها با شما خواهد بود، چنانکه می گوید. ^{۱۵} از بدی نفرت کنید و نیکویی را دوست دارید و انصاف را در محکمه ثابت نمائید، شاید که یهوه خدای لشکرها بر بقیه یوسف رحمت نماید.

روز خداوند

^{۱۶} بنابراین، خداوند یهوه خدای لشکرها چنین می گوید: در همه چهارسوها نوحه گری خواهد بود و در همه کوچه ها وای وای خواهند گفت و فلاحان را برای ماتم و آنانی را که مرثیه خوانی آموخته شده اند، برای نوحه گری خواهند خواند. ^{۱۷} و در همه تاکستانها نوحه گری خواهد بود، زیرا خداوند می گوید که من در میان تو عبور خواهم کرد. ^{۱۸} وای بر شما که مشتاق روز خداوند می باشید. روز خداوند برای شماچه خواهد بود؟ تاریکی و نه روشنائی! ^{۱۹} مثل کسی که از شیری فرار کند و خرسی بدو برخورد، یا کسی که به خانه داخل شده، دست خود را بر دیوار بندد و ماری او را بکزد. ^{۲۰} آیا روز خداوند تاریکی نخواهد بود و نه روشنائی و ظلمت غلیظی که در آن هیچ درخشندگی نباشد؟

^{۲۱} من از عیدهای شما نفرت و کراهت دارم و (عطر) محفل های مقدس شما را استنشام نخواهم کرد. ^{۲۲} و اگرچه قربانی های سوختنی و هدایای آردی خود را برای من بگذرانید، آن را قبول نخواهم کرد و ذبایح سلامتی پروریهای شما را منظور نخواهم داشت. ^{۲۳} آهنگ سرودهای خود را از من دور کن زیرا نغمه بریطهای تو را گوش نخواهم کرد. ^{۲۴} و انصاف مثل آب و عدالت مانند نهر دایمی جاری بشود. ^{۲۵} ای خاندان اسرائیل آیا شما قربانی ها و هدایای من مدت چهل سال در بیابان گذرانید؟ ^{۲۶} فی بلکه خیمه ملکوم خود و تمثال اصنام خویش و کوکب خدایان خود را که به جهت خویشتن ساخته بودید برداشتید. ^{۲۷} پس یهوه که نام او خدای لشکرها می باشد، می فرماید که من شما را به آن طرف دمشق جلای وطن خواهم ساخت.

۶

وای بر ایمنان

^۱ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدندی باشند. ^۲ به کثرت عبور کنید و ملاحظه نمائید و از آنجا به حمات بزرگ بروید و به جت فلسطینیان فرود آید، آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟ ^۳ شما که روز بلا را دور می کنید و مسند ظلم را نزدیک می آورید. ^۴ که بر تختهای عاج می خوابید و بر بسترها دراز می شوید و بره ها را از گله و گوساله ها را از میان حظیره ها می خورید. ^۵ که با نغمه بریط می سرایید و آلات موسیقی را مثل داود برای خود اختراع می کنید. ^۶ و شراب را از کاسه ها می نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می نمائید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید. ^۷ بنابراین ایشان الان با اسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد.

^۸ خداوند یهوه به ذات خود قسم خورده و یهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هر چه در آن است تسلیم خواهم نمود. ^۹ و اگر ده نفر در یک شهر باقی مانده باشند ایشان خواهند مرد. ^{۱۰} و چون خویشاوندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا استخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام یهوه نباید ذکر شود. ^{۱۱} زیرا اینک خداوند امر

می فرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافتهای می شود. ^{۱۲} آیا اسبان بر صخره می دوند یا آن را با گاوان شیار می کنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت را به افسنتین مبدل ساخته اید. ^{۱۳} و به ناچیز شادی می کنید و می گوید آیا با قوت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟ ^{۱۴} زیرا یهوه خدای لشکرها می گوید: اینک ای خاندان اسرائیل من به ضد شما امتی برمی انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهند آورد.

۷

ملخ و آتش و شاقول

^۱ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای رویدن ریش دوم ملخها آفرید و هان حاصل ریش دوم بعد از چیدن پادشاه بود. ^۲ و چون تمامی گياه زمین را خورده بودند، گفتم: «ای خداوند یهوه مستدعی آنکه عفو فرمائی! چگونه یعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟» ^۳ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «نخواهد شد.» ^۴ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند یهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم را بلعید و زمین را سوزانید. ^۵ پس گفتم: «ای خداوند یهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزد چونکه کوچک است؟» ^۶ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند یهوه گفت: «این نیز نخواهد شد.» ^۷ و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوارقایی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود. ^۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می گذارم و بار دیگر از ایشان درخواهم گذشت. ^۹ و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.»

^{۱۰} و امصیای کاهن بیت ثیل نزد یربعام پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «عاموس در میان خاندان اسرائیل بر تو فتنه می انگیزد و زمین سختان او را متحمل نتواند شد. ^{۱۱} زیرا عاموس چنین می گوید: یربعام به شمشیر خواهد مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

^{۱۲} و امصیا به عاموس گفت: «ای رابی برو و به زمین یهودا فرار کن و در آنجا نان بخور و در آنجا نبوت کن. ^{۱۳} اما در بیت ثیل بار دیگر نبوت منما چونکه آن مقدس پادشاه و خانه سلطنت می باشد.»

^{۱۴} عاموس در جواب امصیا گفت: «من نه نبی هستم و نه پسر نبی بلکه رمه بان بودم و انجیرهای بری را

می چیدم. ^{۱۵} و خداوند مرا از عقب گوسفندان گرفت و خداوند مرا گفت: برو و بر قوم من اسرائیل نبوت نما. ^{۱۶} پس حال کلام خداوند را بشنو: تو می گویی به ضد اسرائیل نبوت مکن و به ضد خاندان اسحاق تکلم منما.

^{۱۷} لہذا خداوند چنین می گوید: زن تو در شهر مرتکب زنا خواهد شد و پسران و دختران به شمشیر خواهند افتاد و زمین به ریسمان تقسیم خواهد شد و تو در زمین نجس خواهی مرد و اسرائیل از زمین خود البته به اسیری خواهد رفت.»

۸

سید میوه

^۱ خداوند یهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سیدی پراز میوه ها. ^۲ و گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» من جواب دادم که «سیدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر در نخواهم گذشت.» ^۳ خداوند یهوه می گوید که در آن روز سروزهای هیکل به لوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت.

^۴ ای شما که می خواهید فقیران را بلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنید. ^۵ و می گوید که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروшим و روز سبت تا انبارهای گندم را بگشاییم و ایفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، میز آنها را قلب و معوج نمایم. ^۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم

را بفروشم. ^۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. ^۸ آیا به این سبب زمین متزلزل خواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آمد و مثل نیل مصر سیلان خواهد کرد و فرو نخواهد نشست.

^۹ و خداوند یهوه می گوید: «که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهم برد و زمین رادر روز روشن تاریک خواهم نمود. ^{۱۰} و عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه هامبدل خواهم ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هر سر گری برخوام آورد و آن را مثل ماتم پسر یگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.»

^{۱۱} اینک خداوند یهوه می گوید: «ایامی می آید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند. ^{۱۲} و ایشان از دریا تا دریا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلند اما آن را نخواهند یافت. ^{۱۳} در آن روز دوشیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد. ^{۱۴} آنانی که به گاه سامره قسم خورده، می گویند که «ای دان به حیات خدای تو و به طریقت بثرشبع قسم می خوریم»، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

۹

داوری بر اسرائیل و تفقد از او

^۱ خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «تاجهای ستونها را بزن تا آستانه ها بلرزد و آنها را بر سر همه مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهم کشت و فراری ای از ایشان نخواهد گریخت و باقی مانده ای از ایشان نخواهد رست. ^۲ اگر به هاویه فرو روند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهم آورد. ^۳ و اگر به قله کرمل پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریاخوشتن را مخفی نمایند، در آنجا مار را امر خواهم فرمود که ایشان را بگزد. ^۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا امر خواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهم داشت و نه برای نیکویی.

^۵ خداوند یهوه صباپوت که زمین را لمس می کند و آن گداخته می گردد و همه ساکنانش ماتم می گیرند و تمامش مثل نهر برمی آید و مانند نیل مصر فرو می نشیند؛ ^۶ آن که غرفه های خود رادر آسمان بنا می کند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می نهد و آبهای دریا را ندا در داده، آنها را به روی زمین می ریزد نام او یهوه می باشد. ^۷ خداوند می گوید: «ای بنی اسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارامیان را از قبر برنیاوردم؟»

^۸ اینک چشمان خداوند یهوه بر مملکت گاهکار می باشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می گوید که «خاندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ^۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امت ها خواهم بخت، چنانکه غله در غربال بخت می شود و دانه ای بر زمین نخواهد افتاد. ^{۱۰} جمیع گاهکاران قوم من که می گویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد. ^{۱۱} در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهایش را مرمت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد. ^{۱۲} تا ایشان بقیه اودوم و همه امت ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» خداوند که این را بجا می آورد تکلم نموده است.

^{۱۳} اینک خداوند می گوید: «ایامی می آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصیر انگور را خواهد چکانید و تمامی تله ها به سیلان خواهد آمد. ^{۱۴} و اسیری قوم خود

اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنا نموده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.»
^{۱۵} و یهوه خدایت می گوید: «من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده ام کنده نخواهند شد.»

کتاب عوبدیای نبی

۱ رویای عوبدیا.

۲ هان من تو را کوچکترین امت‌ها گردانیدم و تو بسیار خوار هستی. ۳ ای که در شکافهای حفره ساکن هستی و مسکن تو بلند می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است. ۴ خداوند می‌گوید: اگرچه خویش را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه هلاک شدی؟) آیا بقدر کفایت غارت نمی‌کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ ۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ۷ همه آنانی که با تو همعهد بودند تو را بر حد فرستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خوردگان نان تو دامی زیر تو گسترده. در ایشان فطانتی نیست.

۸ خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان ادم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ۹ و جباران توای تیمان هراسان خواهند شد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود.

۱۰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، نجات تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد.

۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و بر اورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مز. ۱۳ و به دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلای ایشان دراز مکن. ۱۴ و بر سر دو راه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ۱۵ زیرا که روز خداوند بر جمیع امت‌ها نزدیک است و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهد شد و اعمال تو بر سر تو خواهد برگشت. ۱۶ زیرا چنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امت‌ها خواهند نوشید و آشامیده، خواهند بلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده‌اند.

۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهند آورد. ۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو گاه عوبدیا خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو را و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهند آورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهند آورد و بنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد). ۲۰ و اسیران این لشکر بنی اسرائیل ملک کنعانیان را تا صرفه به تصرف خواهند آورد و اسیران اورشلیم که در صفارده هستند شهرهای جنوب را به تصرف خواهند آورد. ۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهد شد.

کتاب یونس نبی

فراریونس از امر خدا

۱ و کلام خداوند بر یونس بن امتای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.»

۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه‌اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ و ملahan ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در ربود.

۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته‌ای تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر گفتند: «بیاید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده‌ای و وطنت کدام است و از چه قوم هستی؟» ۹ او ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می‌باشم.» ۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده‌ای؟» زیرا که ایشان می‌دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم هی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می‌دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است.»

۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضد ایشان زیاده و زیاده تلاطم می‌نمود. ۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آهای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی‌گناه را بر ما مگذار زیرا توای خداوند هر چه می‌خواهی می‌کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی‌ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فروبرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

۲

دعای یونس

۱ و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم ماهی به تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. ۳ زیرا که مرا به ژرفی در دل دریاها انداختی و سیلها مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم تو انداخته شدم. لیکن هیکل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آهها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و علف دریا بسر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفتم و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا در گرفت. اما توای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی‌تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیکل قدست رسید. ۸ آنانی که باطیل دروغ را منظور می‌دارند، احسان‌های خویش را ترک می‌نمایند. ۹ اما

من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.»
 ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

۳

رفتن یونس به نینوا

۱ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.»

۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد. ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، ردای خود را از برکنده و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاوان و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب ننوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بدخود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بداند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.»

۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بالای که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

۴

غضب یونس

۱ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، ۲ و نزد خداوند دعا نموده، گفت: «آهای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی؟
 ۳ پس حالای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴ خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟»

۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدوئی رویانید و آن را بالای یونس نمود تا بر سر وی سایه افکند، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدوئی نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو را زد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.»

۹ خدا به یونس جواب داد: «آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمودن دادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتواند داد و نیز بهایم بسیار؟»

کتاب میکا نبی

۱ کلام خداوند که بر میکا مورشی در ایام یوتام و آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودانازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید.

داوری بر سامره و اورشلیم

۲ ای جمیع قوم‌ها بشنوید وای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد. ۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید و نزول نموده، بر مکان‌های بلند زمین می‌خرامد. ۴ و کوهها زیر او گداخته می‌شود و وادیا منشق می‌گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود. ۵ این همه به سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان‌های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی‌باشد؟ ۶ پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهم ساخت و سنگهایش را به دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهم نمود. ۷ و همه بتهای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تمائیش را خراب خواهم کرد زیرا که از مزدفاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهد برگشت. ۸ به این سبب ماتم گرفته، و لوله خواهم نمود و برهنه و عریان راه خواهم رفت و مثل شغالها ماتم خواهم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهم نمود. ۹ زیرا که جراحت‌های وی علاج پذیر نیست چگونه به یهودا رسیده و به دروازه‌های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است.

۱۰ در جت خبر مرسانید و هرگز گریه منمایید. در خانه عفره، در غبار خویشتن را غلطانیدم. ۱۱ ای ساکنه شافیز عریان و نخل شده، بگذر. ساکنه صنان بیرون نمی‌آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما می‌گیرد. ۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی درد زه می‌کشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است. ۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تندرو را به اراه ببند. او ابتدای گناه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است. ۱۴ بنابراین طلاق نامه‌ای به مورشت جت خواهی داد. خانه‌های اکذیب، چشمه فریبنده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود. ۱۵ ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی بر تو خواهم آورد. جلال اسرائیل تا به علام خواهد آمد.

۱۶ خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گر ساز و موی خود را بتراش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد تو به اسیری رفته‌اند.

۲

تدبیر خدا

۱ وای بر آتانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می‌نمایند و مرتکب شرارت می‌شوند. در روشنائی صبح آن را بجا می‌آورند، چونکه در قوت دست ایشان است. ۲ بر زمینهاطمع می‌ورزند و آنها را غصب می‌نمایند و برخانه‌ها نیز و آنها را می‌گیرند و بر مرد و خانه‌اش و شخص و میراثش ظلم می‌نمایند. ۳ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می‌نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکبرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است. ۴ در آن روز بر شما مثل خواهند زد و مرثیه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده‌ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونه آن را از من دوری کند و زمینهای مرا به مردمان تقسیم می‌نماید. ۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان را به قرعه در جماعت خداوند بکشد.

انبیای کذب

۶ ایشان نبوت کرده، می گویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت نغایند رسوایی دور نخواهد شد. ۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آباروح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال اومی باشد؟ آیا کلام من برای هر که به استقامت سالک می باشد نیکو نیست؟^۸ لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته اند. شما را را از رخت آنانی که به اطمینان می گذرند و از جنگ روگرداند می کنید. ۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می کنید و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد می گیرید. ۱۰ برخیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت. ۱۱ اگر کسی به بطلالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هرآینه اونی این قوم خواهد بود.

وعده رهایی

۱۲ ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله ای که در آغل خود باشد، به سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد. ۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳

۱ و گفتم: ای روسای یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟
۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می کنند،^۳ و کسانی که گوشت قوم مرا می خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می ریزند. ۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهد نمود بلکه روی خود را در آزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده اند.

۵ خداوند درباره انبیای که قوم مرا گمراه می کنند و به دندانهای خود می گزند و سلامتی راندا می کنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می بینند، چنین می گوید: ۶ از این جهت شما شب خواهید بود که رویا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیاء غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد. ۷ واپیان نجل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود. ۸ و لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گاهش خبر دهم. ۹ ای روسای خاندان یعقوب وای داوران خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می سازید. ۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می نمایید. ۱۱ روسای ایشان برای رشوه داوری می نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می دهند و انبیای ایشان برای نقره فال می گیرند و بر خداوند توکل نموده، می گویند: آبا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید. ۱۲ بنابراین صهیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید.

۴

کوه خانه خداوند

۱ و در ایام آخر، کوه خانه خداوند بر قله کوهها ثابت خواهد شد و بر فوق تلها برافراشته خواهد گردید و قومها بر آن روان خواهند شد. ۲ و امت های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: بیاید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآیم تا طریق های خویش را به ما تعلیم دهد و به راههای وی سلوک نماییم زیرا که شریعت از

صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد.^۳ و او در میان قوم های بسیارداوری خواهد نمود و امت های عظیم را از جای دور تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گلا آهن و نیزه های خویش را برای اره ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت.^۴ و هر کس زیر مو خود و زیر انجیر خویش خواهد نشست و ترساننده ای نخواهد بود زیرا که دهان یهوه صبیوت تکلم نموده است.^۵ زیرا که جمیع قوم ها هر کدام به اسم خدای خویش سلوک می نمایند اما ما به اسم یهوه خدای خود تا ابدالاباد سلوک خواهیم نمود.

^۶ خداوند می گوید که در آن روز لنگان راجع خواهیم کرد و رانده شدگان و آنانی را که مبتلا ساخته ام فراهم خواهیم آورد.^۷ و لنگان را بقیقی و دور شدگان را قوم قوی خواهیم ساخت و خداوند در کوه صهیون بر ایشان از الان تا ابدالاباد سلطنت خواهد نمود.^۸ و توای برج گله وای کوه دختر صهیون این به تو خواهد رسید و سلطنت اول یعنی مملکت دختر اورشلیم خواهد آمد.^۹ الان چرا فریاد برمی آوری؟ آیا در تو پادشاهی نیست و آیا مشیر تو نابود شده است که درد تو را مثل زنی که می زاید گرفته است؟^{۱۰} ای دختر صهیون مثل زنی که می زاید درد زه کشیده، وضع حمل نما زیرا که الان از شهر بیرون رفته، در صحرای خاکی نشست و به بابل رفته، در آنجا رهایی یافت و در آنجا خداوند تو را از دست دشمنان رهایی خواهد داد.^{۱۱} و الان امت های بسیار بر تو جمع شده، می گویند که صهیون نجس خواهد شد و چشمان ما بر او خواهد نگرست.^{۱۲} اما ایشان تدبیرات خداوند را نمی دانند و مشورت او را نمی فهمند زیرا که ایشان را مثل بافه ها در خرمنگاه جمع کرده است.^{۱۳} ای دختر صهیون بر خیز و پائمال کن زیرا که شاخ تو را آهن خواهیم ساخت و سمهای تو را برنج خواهیم نمود و قوم های بسیار را خواهی کوبید و حاصل ایشان را برای یهوه و دولت ایشان را برای خداوند تمامی زمین وقف خواهی نمود.

۵

حکمران از بیت لحم

^۱ ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگرهای بسته اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد.^۲ و توای بیت لحم افراشته اگرچه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است.^۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزاید تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی اسرائیل باز خواهند گشت.^۴ و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (گله خود را) خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد.^۵ و او سلامتی خواهد بود.

رهایی و خرابی

هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، بر قصرهای ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهد داشت.

^۶ و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین ثمود را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ما داخل شده، حدود ما را پائمال کند.^۷ و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه می آید که برای انسان انتظار نمی کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی نماید.^۸ و بقیه یعقوب در میان امت ها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر ژبان در میان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبوری نماید پائمال می کند و می درد و رهاندای نمی باشد.^۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنان منقطع خواهند گردید.

۱۰ و خداوند می گوید که در آن روز اسبان تو را از میان منقطع و ارابه هایت را معدوم خواهم نمود. ۱۱ و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند. ۱۳ و پتاهای تراشیده و تمناهای تو را از میان نابود خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود بچده نمایی. ۱۴ و شیریه هایت را از میان کنده، شهرهایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۵ و با خشم و غضب از امت هایی که نمی شنوند انتقام خواهم کشید.

۶

مخاصمه خدا با اسرائیل

۱ آنچه خداوند می گوید بشنوید! برخیز و نزد کوهها مخصوصه ثما و تلهها آواز تو را بشنوند. ۲ ای کوهها مخصوصه خداوند را بشنوید وای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را باقوم خود مخصوصه ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد. ۳ ای قوم من به تو چه کرده ام و به چه چیز تو را خسته ساخته ام؟ به ضد من شهادت بده. ۴ زیرا که تو را از زمین مصر برآوردم و تو را از خانه بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم. ۵ ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور او را جواب فرستاد بپاد آور و آنچه را که از شطیم (تالجالال) واقع شد به خاطر دار (تاعدالت خداوند را بدانی. ۶ با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیایا قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟ ۷ آیایا خداوند از هزارها قوچ و از ده هزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و ثمره بدن خویش را به عوض گناهانم بدهم؟ ۸ ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را می طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟

نگاه اسرائیل

۹ آواز خداوند به شهر ندا می دهد و حکمت اسم او را مشاهده می نماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید. ۱۰ آیایا تا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانه شیران می باشد؟ ۱۱ آیایا من با میزانهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟ ۱۲ زیرا که دولتندان او از ظلم مملواند و ساکنانش دروغ می گویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است. ۱۳ پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود.

۱۴ تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرون تو خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود. ۱۵ تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ تو زبوتن را به پا خواهی فشرد اما خویش را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اما شراب نخواهی نوشید. ۱۶ زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می شود و به مشورت های ایشان سلوک می نمایند تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به بتخریه تسلیم نمایم؛ پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

۷

اندوه اسرائیل

۱ وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه ها و مانند چیدن انگورهایی شده ام که نه خوشه ای برای خوراک دارد و نه نوبر انجیری که جان من آن را می خواهد. ۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کین می گذارند و یکدیگر را به دام صید می نمایند. ۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب می کند و داور رشوه می خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس

خود تکلم می‌نماید، پس ایشان آن را به هم می‌بافند. ^۴ نیکوترین ایشان مثل خا می‌باشد و راست کردار ایشان از خاریست بدتر. روز پاسبانان و (روز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود. ^۵ بر بار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل نمما و در دهان خود را از هم آغوش خودنگاه دار. ^۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می‌کند و دختر با مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می‌نماید و دشمنان شخص اهل خانه اومی باشند. ^۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار می‌کشم و خدای من مرا اجابت خواهد نمود.

تفقد از اسرائیل

^۸ ای دشمن من بر من شادی منما زیرا اگرچه بیفتم خواهم برخاست و اگرچه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود. ^۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او نگاه ورزیده‌ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنائی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود. ^{۱۰} دشمنم این را خواهد دید و نجالث او را خواهد پوشانید زیرا به من می‌گوید: یهوه خدای تو کجا است؟ چشماتم بر او خواهد نگریست و او الان مثل گل کوجه‌ها پایمال خواهد شد. ^{۱۱} در روز بنا نمودن دیوارهایت در آن روز شریعت دور خواهد شد. ^{۱۲} در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تا دریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد. ^{۱۳} و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد.

^{۱۴} قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن می‌باشند. ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعاد بچوند. ^{۱۵} مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد. ^{۱۶} امت‌ها چون این را بینند، از تمامی توانایی خویش نجل خواهند شد و دست بردهان خواهند گذاشت و گوشهای ایشان کر خواهد شد. ^{۱۷} مثل مار خاک را خواهند لیسید و مانند حشرات زمین از سوراخهای خود با لرزه بیرون خواهند آمد و بسوی یهوه خدای ما باخوف خواهند آمد و از تو خواهند ترسید. ^{۱۸} کیست خدایی مثل تو که عصیان را می‌آمرزد و از تقصیر بقیه میراث خویش درمی‌گذرد. او خشم خود را تا به ابد نگاه نمی‌دارد زیرا رحمت را دوست می‌دارد. ^{۱۹} او باز رجوع کرده، بر ما رحمت خواهد نمود و عصیان ما را پایمال خواهد کرد و تو جمیع گاهان ایشان را به عمق‌های دریا خواهی انداخت. ^{۲۰} امانت را برای یعقوب و رفت را برای ابراهیم بجا خواهی آورد چنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

کتاب ناحوم نبی

وحی درباره نینوی. کتاب رویای ناحوم
۱ القوشی.

غضب خدا بر نینوا

۲ یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می دارد. ۳ خداوندیرغضب و عظیم القوت است و گاه را هرگز بی سزا نمی گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او می باشد. ۴ دریا را عتاب می کند و آن را می خشکاند و جمیع نهرها را خشک می سازد. باشان و کرمل کاهیده می شوند و گل لبنان پژمرده می گردد. ۵ کوهها از او متزلزل و تلها گداخته می شوند و جهان از حضور وی متحرک می گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. ۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و درحدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می شود و صخره ها از او خرد می گردد. ۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می باشد و متوکلان خود را می شناسد. ۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهد نمود. ۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر برپا خواهد شد. ۱۰ زیرا اگرچه مثل خارها بهم پیچیده و مانند می گساران مست بشوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد. ۱۱ مشیر بلیعال که به ضد خداوند بد می اندیشد، از تو بیرون آمده است. ۱۲ خداوند چنین می گوید: «اگرچه ایشان درقوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگرچه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود. ۱۳ و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.» ۱۴ و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر ذریقی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده ای. ۱۵ اینک بر کوهها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می کند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مرد بلیعال بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

۲

سقوط نینوا

۱ خراب کننده در مقابل تو برمی آید. حصار را حفظ کن، راه را دیدبانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن. ۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می آورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می کنند و شاخه های موهای ایشان را تلف می نمایند. ۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملبوس و ارابه ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه ها متحرک می باشد. ۴ ارابه ها را در کوچه ها بتندی می رانند، در چهارسوها بهم برمی خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقه می دوند. ۵ او بزرگان خود را به یاد می آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می خورند. دوان دوان به حصار می آیند و منجنیق را حاضر می سازند. ۶ دروازه های نهرها گشاده است و قصر گداخته می گردد. ۷ و حصص برهنه شده، (به اسیری برده می شود و کنیزانش مثل ناله فاخته ها سینه زنان ناله می کنند. ۸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب می بود. اما اهلش فرار می کنند، و اگرچه صدا می زنند) «بایستید! بایستید!»، لیکن احدی ملتفت نمی شود.

۹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوخته های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه اش را انتهای نیست. ۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لرزان و در همه کمرها درد شدید می باشد و رنگ رویهای همه پریده است. ۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران ژیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می خرامیدند و ترساننده ای نبود؟ ۱۲ شیر نر برای حاجت بچه های خود می درید و به جهت شیرهای ماده اش خفه می کرد و مغاره های خود را از شکار و بیشه های خویش را از صید پر می ساخت. ۱۳ اما الان یهوه صبايوت می گوید: «من به ضد تو هستم و ارا به هایش را به دود خواهم سوزانید و شمشیر، شیران ژیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز بلبلچیان دیگر مسموع نخواهد شد.»

۳

وای بر نینوا

۱ وای بر شهر خون ریز که تمامی از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی شود! ۲ آواز تازیانه ها و صدای غرغر چرخها و جھیدن اسبان و جستن ارا به ها. ۳ سواران هجوم می آورند و شمشیرها براق و نیزه ها لامع می باشند و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می افتند. ۴ از کثرت زنی زانیه خوش منظر که صاحب سحرها است و امت ها را به زنهای خود و قبایل را به جادوگریهای خویش می فروشد. ۵ اینک یهوه صبايوت می گوید: «من به ضد تو هستم و دامنه های را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امت ها و رسوایی تو را بر مملکت ها ظاهر خواهم ساخت. ۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید. ۷ و واقع خواهد شد که هر که تو را ببیند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم؟»

۸ آیا تو از نوآمون بهتر هستی که در میان نهزها ساکن بوده، آنها او را احاطه می داشت که دریا حصار او و بحرها دیوار او می بود؟ ۹ حبش و مصر قوتش می بودند و آن انتها نداشت، فوط و لویم از معاونت کنندگان تو می بودند. ۱۰ معینا جلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر هر کوچه کوبیده شده اند و بر شرفایش قرعه انداخته اند و جمیع بزرگانیش به زنجیرها بسته شده اند. ۱۱ پس تو نیز مست شده، خویشتن را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست. ۱۲ جمیع قلعه هایت به درختان انجیر با نوبرها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده می افتند. ۱۳ اینک اهل تو در اندرون زن می باشند. دروازه های زمین برای دشمنان بالکل گشاده شده، آتش پشت بند هایت را می سوزاند.

۱۴ برای محاصره ات آب بیاور. قلعه های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را پا بزنی و کوره آجر پزی را مرمت نما. ۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتن را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی شمار گردان.

۱۶ تاجران را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کره ها تاراج می کنند و می پرند. ۱۷ تاجداران تو مانند ملخهایند و سرداران تو مانند انبوه جراندند که در روز سرد بر دیوارها فرود می آیند، اما چون آفتاب گرم شود می پرند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست. ۱۸ ای پادشاه آشور شبانان به خواب رفته و شرفایت خوابیده اند و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند. ۱۹ برای شکستگی تو ایامی نیست و جراحت تو علاج نمی پذیرد و هر که آوازه تو را می شنود بر تو دستک می زند، زیرا کیست که شرارت تو بر او علی الدوام وارد نمی آمد؟

کتاب حقوق نبی

۱ وحی که حقوق نبی آن را دید.

فریاد حقوق

۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و غمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟
۳ چرا بی انصافی رابه من نشان می دهی و برستم نظری نمی و غضب و ظلم پیش روی من می باشد؟ منازعه پدید می آید و مخالفت سر خود را بلندی کند. ۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریان عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد.

جواب خداوند

۵ در میان امت ها نظر کنید و ملاحظه نمایند و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری می کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باور نخواهید کرد. ۶ زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که دروسعت جهان می خرامند تا مسکن هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند. ۷ ایشان هولناک و مهیب می باشند. حکم و جلال ایشان از خود ایشان صادر می شود. ۸ اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزترند و سواران ایشان جست و خیزی می کنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتابد می پرند. ۹ جمیع ایشان برای ظلم می آیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع می کنند. ۱۰ و ایشان پادشاهان را استهزا می نمایند و سروران مسخره ایشان می باشند. بر همه قلعه ها می خندند و خاک را توده نموده، آنها را مسخر می سازند. ۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می کنند و مجرم می شوند. این قوت ایشان خدای ایشان است.

شکایت حقوق

۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو ازال نیستی؟ پس نخواهم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کرده ای وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نموده ای. ۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی انصافی نظری نمی توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می نمایی و حینی که شریر کسی را که از خودش عادل تر است می بلعد، خاموش می مانی؟ ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشراتی که حاکی ندارند می گردانی؟ ۱۵ او همگی ایشان را به قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود می گیرد و در تور خویش آنها را جمع می نماید. از انجھت، مسرور و شادمان می شود. ۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی می گذراند و برای تور خویش بخور می سوزاند. چونکه نصیب او از آنها فربه و خوراک وی لذیذ می شود. ۱۷ آیا از انجھت دام خود را خالی خواهد کرد و از پوسته کشتن امت ها دریغ نخواهد نمود؟

۲

جواب خداوند

۱ بر دیده بانگاه خود می ایستم و بر برج برپای شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که اوبه من چه خواهد گفت و درباره شکایتی که جواب خواهد داد. ۲ پس خداوند مرا جواب داد و گفت: رویا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دهنده آن را بتواند خواند. ۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصدی بشتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در اوراست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان خود زیست خواهد نمود. ۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزاید و خودش مثل موت،

سیر نمی شود. بلکه جمیع امت ها را نزد خود جمع می کند و تمامی قوم ها را برای خویشتن فراهم می آورد. ۶ پس آیا جمیع ایشان بر وی مثلی نخواهند زد و معمای طعن آمیز بر وی (نخواهند آورد؟) و نخواهند گفت: وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزاید؟ تا به کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد. ۷ آیا گزندگان بر تو ناگهان برنخواهند خاست و آزارندگانت پیدار نخواهند شد و تو را تاراج نخواهند نمود؟ ۸ چونکه تو امت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیه قوم ها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای.

۹ وای بر کسی که برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند. ۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده ای به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و برضد جان خویش گناه ورزیده ای. ۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد برخواید آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد. ۱۲ وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید. ۱۳ آیا این از جانب بهره صباوت نیست که قوم ها برای آتش مشقت می کشند و طوایف برای بطلات خویشتن راخته می نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبهادریا را مستور می سازد.

۱۵ وای بر کسی که همسایه خود را می نوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می سازی تا برهنگی او را بنگری. ۱۶ تو از رسوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیز بنوش و غلغله خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود. ۱۷ زیرا ظلمی که بر لبنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید. به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی. ۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود توکل نباید و بت های گنگ را بسازد. ۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می شود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده می شود لکن در اندرونش مطلق روح نیست. ۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

۳

دعای حقوق

۱ دعای حقوق نبی بر شیونوت. ۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بیاد آور. ۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلا. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملو گردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی وبا می رفت و آتش تب نزد پایهای او می بود. ۶ او بایستاد و زمین را پیچود. او نظر افکند و امت ها را پراننده ساخت و کوههای ازیلی جستند و تلهای ابدی خم شدند. طریق های او جادوادی است. ۷ خیمه های کوشان را در بلادیدم. و چادرهای زمین مدبان لرزان شد.

۸ ای خداوند آیا بر نهرها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نهرها و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و اربابه های فتح مندی خویش سوار شدی؟ ۹ کجا تو تمام برهنه شد، موافق قسمهایی که در کلام خود برای اسباط خورده ای، سلا. زمین را به نهرها منشق ساختی. ۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب ها جاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت.

۱۱ آفتاب و ماه در برجهای خود ایستادند. از نور تیر هایت و از پرتو نیزه براق تو برفتند. ۱۲ باغضب در جهان خرامیدی، و با خشم امت ها را پایمال نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیران زدی و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلا.

۱۴ سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، حینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را در خفیه ببلعند. ۱۵ با اسبان خود بردیا و برانبوه آبهای بسیار خرامیدی. ۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لبایم بجنبید، و پوسیدگی به استخوانهایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آورد. ۱۷ اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موهایافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه‌ها آذوقه ندهد، و گله‌ها از آغل منقطع شود و رمه‌ها در طویله‌ها نباشد، ۱۸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود. ۱۹ یهوه خداوند قوت من است و پایهایم را مثل پایهای آهومی گرداند و مرا بر مکان‌های بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار.

کتاب صفنیای نبی

کلام خداوند که در ایام یوشیا ابن آمون،

^۱ پادشاه یهودا، بر صفنیای ابن کوشی ابن جدلیا ابن امریا ابن حزقیای نازل شد.

اعلام خطر

^۲ خداوند می گوید که همه چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت. ^۳ انسان و بهایم را هلاک می سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شیران هلاک می سازم. و انسان را از روی زمین منقطع می نمایم. قول خداوند این است. ^۴ و دست خود را بر یهودا و بر جمیع سکنه اورشلیم دراز می نمایم. و بقیه بلع و استمهای موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع می سازم. ^۵ و آنانی را که لشکر آسمان را بر بامهای پرستند، و آن پرستندگان را که به یهوه قسم می خوردند و آنانی را که به ملکوم سوگند می خوردند، ^۶ و آنانی را که از پیروی یهوه مرد شده اند، و آنانی را که خداوند را نمی طلبند و از اومسالت نمی نمایند.

^۷ به حضور خداوند یهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانی ای مهیا کرده است و دعوت شدگان خود را تقدیس نموده است. ^۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آنانی که لباس پیگانه می پوشند عقوبت خواهم رسانید. ^۹ و در آن روز بر همه آنانی که بر آستانه می جهند عقوبت خواهم رسانید و بر آنانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پری سازند. ^{۱۰} و خداوند می گوید که در آن روز صدای نعره ای از دروازه ماهی و ولوله ای از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد. ^{۱۱} ای ساکنان مکتبش ولوله نمایند زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آنانی که نقره را برمی دارند منقطع گردیده اند. ^{۱۲} و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و بر آنانی که بر دردهای خود نشسته اند و در دلهای خود می گویند خداوند نه نیکویی می کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید. ^{۱۳} بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید.

روز عظیم خداوند

^{۱۴} روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زور آور در آن به تلخی فریاد برخواهد آورد. ^{۱۵} آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ، ^{۱۶} روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند. ^{۱۷} و مردمان را چنان به تنگ می آورم که کورانه راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد. ^{۱۸} در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را تواندرهائید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۲

^۱ ای امتی که حیا ندارید فراهم آید و جمع بشوید! ^۲ قبل از آنکه حکم تناج بیاورد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد. ^۳ ای جمیع حلیمان زمین که احکام او را بجا می آورید، عدالت را بطلبید و تواضع را بجوید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید.

۴ زیرا که غزه متروک می‌شود و اشقلون ویران می‌گردد و اهل اشدود را در وقت ظهر اخراج می‌نمایند و عقرن از ریشه کنده می‌شود. ۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعانی زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شماست و من تو را چنان هلاک می‌کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود، ۶ و ساحل دریا موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهد بود، ۷ و ساحل دریا برای بقیه خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچرند. شیگهان در خانه های اشقلون خواهند خوابید زیرا یهوه خدایشان از ایشان تفقد نموده، اسیران ایشان را باز خواهد آورد.

داوری بر موآب و عمون

۸ ملامت موآب و سرزنش بنی عمون را شنیدیم که چگونه قوم مرا ملامت می‌کنند و بر سرحد ایشان نفر می‌نمایند. ۹ بنابراین، یهوه صباپوت خدای اسرائیل می‌گوید: به حیات خودم قسم که موآب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خاها و حفره های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد. ۱۰ این به سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم یهوه صباپوت را ملامت نموده، بر ایشان نفر کردند. ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت ها هر کدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد.

داوری بر حبشیان

۱۲ و شما نیزای حبشیان به شمشر من کشته خواهید شد.

داوری بر آشور

۱۳ و دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نینوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود. ۱۴ و گله ها و تمامی حیوانات امت ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خارپشت بر تاجهای ستونهای منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از پنجره هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد. ۱۵ این است شهر فرحناک که در اطمینان ساکن می‌بود و در دل خود می‌گفت: «من هشتم و غیر از من دیگری نیست؛ من هشتم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هر که از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

۳

آینده اورشلیم

۱ وای بر شهر فتنه انگیز نجس ظلم کننده! ۲ آواز را نمی شنود و تادیب را نمی پذیرد و بر خداوند توکل نمی نماید و بر خدای خود تقرب نمی جوید. ۳ سروانش در اندرویش شیران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تا صبح باقی نمی گذارند. ۴ انبایش مغرور و خیانتکارند. کاهانش قدس را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزیدند. ۵ خداوند در اندرویش عادل است و بی‌انصافی نمی نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی کند، اما مرد ظالم حیا را نمی داند. ۶ امت ها را منقطع ساخته ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه های ایشان را چنان ویران کرده ام که عبور کننده ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است. ۷ و گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی و تادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن او معدوم نمی شد، موافق هر آنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند.

^۸ بنابراین خداوند می گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من این است که امت ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد. ^۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت ها بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند. ^{۱۰} از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دختر پراکندگانم هدیه ای برای من خواهند آورد. ^{۱۱} در آن روز از همه اعمال که به من عصیان ورزیده ای نجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسروند، از میانت دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود. ^{۱۲} اما در میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهم گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود. ^{۱۳} و بقیه اسرائیل بی انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترسانده ای نخواهد بود. ^{۱۴} ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل شادمان شو و وجد نما! ^{۱۵} خداوند عقوبت های تو را برداشته و دشمنان را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید. ^{۱۶} در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود! ^{۱۷} یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود. ^{۱۸} آنانی را که به جهت عیدها محزون می باشند و از آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار بر ایشان بار سنگین می بود. ^{۱۹} اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می کردند، مکافات خواهم رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عار ایشان در تمامی زمین می بود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید. ^{۲۰} در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آزمون شما را جمع خواهم کرد زیرا خداوند می گوید: حینی که اسیران شما را بنظر شما باز آورم آنگاه شما را در میان تمامی قوم های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

کتاب جی نبی

فرمان بنای هیکل

۱ در روز اول ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه جی نبی و به زربابل بن شلتیئیل والی یهودا و به یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه رسیده، گفت: ۲ یهوه صباپوت تکلم نموده، چنین می فرماید: این قوم می گویند وقت آمدن ما یعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است. ۳ پس کلام خداوند به واسطه جی نبی نازل شده، گفت: ۴ آیا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شوید و این خانه خراب بماند؟ ۵ پس حال یهوه صباپوت چنین می گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازید. ۶ بسیار کاشته اید و اندک حاصل می کنید. می خورید اما سیر نمی شوید و می نوشید لیکن سیراب نمی گردید. (می پوشید اما گرم نمی شوید و آنکه مزد می گیرد، مزد خویش را در کیسه سوراخ دار می گذارد. ۷ پس یهوه صباپوت چنین می گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازید. ۸ به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نمایید و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم یافت. ۹ منتظر بسیار بودید و اینک کم شد و چون آن رابه خانه آوردید من بر آن دمیدم. یهوه صباپوت می پرسد که سبب این چیست؟ سبب این است که خانه من خراب می ماند و هرکدام از شما به خانه خویش می شتابید. ۱۰ از این سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم باز داشته می شود و زمین از محصولش بازداشته می گردد. ۱۱ و من بر زمین و بر کوهها و بر غله و عصیر انگور و روغن زیتون و بر هراچیز زمین می رویانم و بر انسان و بهایم و تمامی مشقت های دستا خشکسالی را خواندم.»

۱۲ آنگاه زربابل بن شلتیئیل و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه و تمامی بقیه قوم به قول یهوه خدای خود و به کلام جی نبی چنانکه یهوه خدای ایشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسیدند. ۱۳ و جی، رسول خداوند، پیغام خداوند را برای قوم بیان کرده، گفت: خداوند می گوید که من با شما هستم. ۱۴ و خداوند روح زربابل بن شلتیئیل والی یهودا و روح یهوشع بن یهوصادق، رئیس کهنه، و روح تمامی بقیه قوم را برانگیزانید تا بروند و در خانه یهوه صباپوت خدای خود به کار پردازند. ۱۵ در روز بیست و چهارم ماه ششم از سال دوم داریوش پادشاه، این واقع شد.

۲

جلال هیکل

۱ در روز بیست و یکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه جی نبی نازل شده، گفت: ۲ زربابل بن شلتیئیل والی یهودا و یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه، و بقیه قوم را خطاب کرده، بگو: ۳ کیست در میان شما که باقی مانده این خانه را در جلال نخستینش دیده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می نماید؟ آیا در نظر شما ناچیز نمی نماید؟ ۴ اما الان خداوند می گوید: ای زربابل قوی دل باش و ای یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه قوی دل باش و ای تمامی قوم زمین قوی دل باشید و خداوند می فرماید که مشغول بشوید زیرا که من با شما هستم. قول یهوه صباپوت این است. ۵ برحسب کلام آن عهدی که در حین بیرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در میان شما قائم می باشد، ترسان مباشید. ۶ زیرا که یهوه صباپوت چنین می گوید: یک دفعه دیگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمین و دریا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. ۷ و تمامی امت ها را متزلزل خواهم ساخت و فضیلت جمیع امت ها خواهند آمد و یهوه صباپوت می گوید که این خانه را از جلال پر خواهم ساخت. ۸ یهوه صباپوت می گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است. ۹ یهوه صباپوت می گوید: جلال آخر این خانه از جلال نخستینش عظیم تر خواهد بود و در این مکان، سلامتی را خواهم بخشید. قول یهوه صباپوت این است.

برکت خداوند

۱۰ در روز بیست و چهارم ماه نهم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بواسطه جی نبی نازل شده، گفت: ۱۱ یهوه صبايوت چنین می گوید: از کاهنان درباره شریعت سوال کن و پیرس. ۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان یا آش یا شراب یا روغن یا به هر قسم خوراک دیگر برخورد، آیا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که فی. ۱۳ پس جی پرسید: اگر کسی که از میت نجس شده باشد یکی از اینها را لمس نماید آیا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد. ۱۴ پس جی تکلم نموده، گفت: خداوند می فرماید این قوم همچنین هستند و این امت به نظر من همچنین می باشند و همه اعمال دستهای ایشان چنین است و هر هدیه ای که در آنجا می برند نجس می باشد. ۱۵ و الان دل خود را مشغول سازید از این روز و قبل از این، پیش از آنکه سنگی بر سنگی در هیكل خداوند گذاشته شود. ۱۶ در تمامی این ایام چون کسی به توده بیست (من) می آمد فقط ده (من) بود و چون کسی به میخانه می آمد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بیست رطل بود. ۱۷ و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و یرقان و تگرگ زدم. لیکن خداوند می گوید بسوی من بازگشت ننمودید. ۱۸ الان دل خود را مشغول سازید از این روز به بعد، یعنی از روز بیست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنیاد هیكل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازید. ۱۹ آیا تخم هنوز در انبار است و مو و انجیر و انار و درخت زیتون هنوز میوه خود را نیاورده اند؟ از این روز برکت خواهم داد.

نگین خاتم

۲۰ و کلام خداوند بار دوم در بیست و چهارم ماه بر جی نازل شده، گفت: ۲۱ زربابل والی یهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمین را متزلزل خواهم ساخت. ۲۲ و کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک امتها را هلاک خواهم ساخت و ارا به ها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشیر یکدیگر خواهند افتاد. ۲۳ یهوه صبايوت می گوید: در آن روزی بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده ام. قول یهوه صبايوت این است. ۲۴ می گوید: در آن روزی بنده من زربابل بن شالتیئیل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گوید که تو را مثل نگین خاتم خواهم ساخت زیرا که من تو را برگزیده ام. قول یهوه صبايوت این است.

کتاب زکریای نبی

بازگشت بسوی خداوند

۱ در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. ۲ پس به ایشان بگو: یهوه صباوت چنین می گوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صباوت این است. و یهوه صباوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود. ۴ شما مثل پدران خود مبادید که انبیا سلف ایشان را ندا کرده، گفتند یهوه صباوت چنین می گوید از راههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمائید، اما خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. ۵ پدران شما نگاهستند و آیا انبیا همیشه زنده می ماند؟ ۶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا فرموده بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صباوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نمائید همچنان به ما عمل نموده است.»

مردی در میان درختان آتش

۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا ابن برکیا ابن عدوی نبی نازل شده، گفت: ۸ در وقت شب دیدم که ایک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود. ۹ و گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» و فرشته ای که با من تکلم می نمود، مرا گفت: «من تو را نشان می دهم که اینها چیستند.»

۱۰ پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اینها کسانی می باشند که خداوند ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.» ۱۱ و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داده، گفتند: «ما در جهان تردد نموده ایم و اینک تمامی جهان مسترح و آرام است.» ۱۲ و فرشته خداوند جواب داده، گفت: «ای یهوه صباوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی رحمت نخواهی نمود؟» ۱۳ و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی آمیز آن فرشته ای را که با من تکلم می نمود جواب داد.

۱۴ پس فرشته ای که با من تکلم می نمود مرا گفت: «ندا کرده بگو یهوه صباوت چنین می گوید: در باره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم. ۱۵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک می بودم لیکن ایشان بلا را زیاد کردند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: به اورشلیم با رحمت ها رجوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صباوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. ۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صباوت چنین می گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادتندی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.»

چهار شاخ

۱۸ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار شاخ بود. ۱۹ و به فرشته ای که با من تکلم می نمود گفتم: «اینها چیستند؟» او مرا گفت: «اینها شاخها می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.» ۲۰ و خداوند چهار آهنگر به من نشان داد. ۲۱ و گفتم: «اینان برای چه کار می آیند؟» او در جواب گفت: «آنها شاخها می باشند که یهودا را چنان پراکنده نموده اند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد و اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امت هایی را که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند بیرون افکنند.»

مردی باریسمانکاری

۱ و چشمان خود را برافراشته، نگرستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم. ۲ و گفتم که «کجا می روی؟» او مرا گفت: «به جهت پیوند اورشلیم تا بییم عرضش چه و طولش چه می باشد.»

۳ و اینک فرشته ای که با من تکلم می نمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده، ۴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایی که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد. ۵ و خداوند می گوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود. ۶ هان هان خداوند می گوید از زمین شمال بگریزد زیرا که شما را مثل چهار باد آسمان پراکنده ساختم. قول خداوند این است. ۷ هان ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز. ۸ زیرا یهوه صبیوت که مرا بعد از جلال نزد امت های که شما را غارت کردند فرستاده است، چنین می گوید که هر که شما را لمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است.»

۹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبیوت مرا فرستاده است. ۱۰ ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ۱۱ و در آن روز امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبیوت مرا نزد تو فرستاده است. ۱۲ و خداوند یهود را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید. ۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

لباس فاخر یهوشع

۱ و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او محاصمه نماید. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش ربوده شده است؟» ۳ و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود. ۴ و آنانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیان را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.» ۵ و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذارند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود.

۶ و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: ۷ «یهوه صبیوت چنین می فرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آنانی که نزد من ایستند بار خواهم داد. ۸ پس ای یهوشع رئیس کهنه بشنو تو و رفقای که به حضور تو می نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (بشنوید! زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد. ۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می گذارم، بر یک سنگ هفت چشم می باشد. اینک یهوه صبیوت می گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود. ۱۰ و یهوه صبیوت می گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

شمعدان طلا و درختان زیتون

۱ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد،^۲ و به من گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «نظر کردم و اینک شمعدانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد هفت لوله دارد.»^۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می‌باشد.»

۴ و من توجه نموده، فرشته‌ای را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه می‌باشد؟»^۵ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود مرا جواب داد و گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیست؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.»

۶ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربابل می‌گوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صباوت این است.»^۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربابل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سران را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.»

۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفتم: «دستهای زربابل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صباوت مرا نزد شما فرستاده است.»^{۱۰} زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربابل می‌بینند. و اینها چشمان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می‌نمایند.»

۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دو درخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعدان هستند چه می‌باشند؟»

۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زرینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟»

۱۳ او مرا جواب داده، گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.»^{۱۴} گفت: «اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

طومار پران

۱ و باز چشمان خود را برافراشته، نگرستم و طوماری پران دیدم.^۲ و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پران می‌بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می‌باشد.»^۳ او مرا گفت: «این است آن لعنی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود زیرا که از این طرف هر دزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هر که سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید.»^۴ یهوه صباوت می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هر که به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش تزیل شده، آن را با چوبهایش و سنگهایش منهدم خواهد ساخت.»

زنی در میان ایفا

۵ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود بیرون آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته بین که اینکه بیرون می‌رود چیست؟»

۶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.»

۷ و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شده. وزنی در میان ایفا نشسته بود.^۸ و او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفا انداخت و آن سنگ سرب را بر دهنه‌اش نهاد.^۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم

و اینک دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای مثل بالهای لق لق بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتند.

۱۰ پس به فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود گفتم: «اینها ایفا را بجای می‌برند؟»

۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در زمین شعار برای وی بنا نمانند و چون آن مهیا شود آنگاه او در آنجا بر پایه خود برقرار خواهد شد.»

۶

چهار ارابه

۱ و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می‌رفت و کوهها کوههای مسین بود. ۲ در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه، ۳ و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود. ۴ و فرشته را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌روند. ۵ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می‌روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می‌روند.» ۶ و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بیرون و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «بروید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند. ۸ و او به من ندا درداد و مرا خطاب کرده، گفت: «ببین آنها می‌که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.»

تاج یهوشع

۹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۱۰ «از اسیران یعنی از حلدای و طویا و یدعیا که از بابل آمده‌اند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا بن صفیا داخل شو. ۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار. ۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صباوت چنین می‌فرماید و می‌گوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد رویید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمود و جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حاکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طویا و یدعیا و حین بن صفیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ و آنانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صباوت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمایید این واقع خواهد شد.»

۷

برتری لطف و احسان بر روزه

۱ و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد. ۲ و اهل بیت ثیل یعنی شراصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند مسالت نمایند. ۳ و به کاهنانی که در خانه یهوه صباوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می‌باید که من گریه کنم و زهد ورزم چنانکه در این سالها کردم؟»

۴ پس یهوه صباوت به من نازل شده، گفت: ۵ «تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می‌داشتید؟ ۶ و چون می‌خوردید و چون می‌نوشتید، آیا به جهت خود نمی‌خوردید و برای خود نمی‌نوشتید؟ ۷ آیا کلامی را که

خداوند به واسطه انبیای سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می بود (نمی دانید؟)»

^۸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: ^۹ «یهوه صباوت امر فرموده، چنین می گوید: براسق داوری نمائید و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید. ^{۱۰} و بر بیوه زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم ننمائید و در دلهای خود بر یکدیگر بدی میندیشید. ^{۱۱} اما ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوشهای خود را شنیدن سنگین ساختند. ^{۱۲} بلکه دلهای خویش را (مثل) الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صباوت به روح خود به واسطه انبیای سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صباوت صادر شد. ^{۱۳} پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صباوت می گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید. ^{۱۴} و ایشان را بر روی تمامی امت هایی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساخته اند.»

۸

وعده برکت اورشلیم

^۱ و کلام یهوه صباوت بر من نازل شده، گفت: ^۲ «یهوه صباوت چنین می فرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم. ^۳ خداوند چنین می گوید: به صهیون مراجعت نموده ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صباوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد. ^۴ یهوه صباوت چنین می گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه های اورشلیم خواهند نشست و هریکی از ایشان به سبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت. ^۵ و کوچه های شهر از پسران و دختران که در کوچه هایش بازی می کنند پر خواهد شد. ^۶ یهوه صباوت چنین می گوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صباوت این است.

^۷ «یهوه صباوت چنین می گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رها کنم. ^۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من براسق و عدالت خدای ایشان خواهم بود. ^۹ یهوه صباوت چنین می گوید: دستهای شما قوی شودای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیادخانه یهوه صباوت را برای بنا نمودن هیكل نهادند واقع شد. ^{۱۰} زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هر که خروج و دخول می کرده هیچ سلامتی نبود و من همه کسان را به ضد یکدیگر واداشتم. ^{۱۱} اما الان یهوه صباوت می گوید: من برای بقیه این قوم مثل ایام سابق نخواهم بود. ^{۱۲} زیرا که زرع سلامتی خواهد بود و مو میوه خود را خواهد داد و زمین محصول خود را خواهد آورد و آسمان شبنم خویش را خواهد بخشید و من بقیه این قوم را مالک جمیع این چیزها خواهم گردانید. ^{۱۳} و واقع خواهد شد چنانکه شمای خاندان یهودا وای خاندان اسرائیل در میان امت ها (مورد لعنت شده اید، همچنان شما را نجات خواهم داد تا) (مورد) برکت بشوید؛ پس مرسید و دستهای شما قوی باشد. ^{۱۴} زیرا که یهوه صباوت چنین می گوید: چنانکه قصد نمودم که به شما بدی برسانم حتی که پدران شما خشم مرا به هیجان آوردند و یهوه صباوت می گوید که از آن پشیمان نشدم. ^{۱۵} همچنین در این روزها رجوع نموده، قصد خواهم نمود که به اورشلیم و خاندان یهودا احسان نمایم. پس ترسان مباشید. ^{۱۶} و این است کارهایی که باید بکنید: با یکدیگر راست گوید و در دروازه های خود انصاف و داوری سلامتی را اجرا دارید. ^{۱۷} و

در دلهای خود برای یکدیگر بدی میندیشید و قسم دروغ را دوست مدارید، زیرا خداوند می گوید از همه این کارها نفرت دارم.»

۱۸ و کلام یهوه صباوت بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «یهوه صباوت چنین می گوید: روزه ماه چهارم و روزه ماه پنجم و روزه ماه هفتم و روزه ماه دهم برای خاندان یهودا به شادمانی و سرور و عیدهای خوش مبدل خواهد شد پس راستی و سلامتی را دوست بدارید. ۲۰ یهوه صباوت چنین می گوید: بار دیگر واقع خواهد شد که قوم ها و ساکنان شهرهای بسیار خواهند آمد. ۲۱ و ساکنان یک شهر به شهر دیگر رفته، خواهند گفت: بیایید برویم تا از خداوند مسالت نمایم و یهوه صباوت را بطلمیم و من نیز خواهم آمد. ۲۲ و قوم های بسیار و امت های عظیم خواهند آمد تا یهوه صباوت را در اورشلیم بطلبند و از خداوند مسالت نمایند. ۲۳ یهوه صباوت چنین می گوید در آن روزها ده نفر از همه زبانهای امت ها به دامن شخص یهودی چنگ زده، متمسک خواهند شد و خواهند گفت همراه شما می آییم زیرا شنیده ایم که خدا با شماست.»

۹

داوری دشمنان اسرائیل

۱ وحی کلام خداوند بر زمین حدراخ (نازل می شود) و دمشق محل آن می باشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است. ۲ و بر حات نیز که مجاور آن است و بر صور و صیدون اگرچه بسیار دانشمندی باشد. ۳ و صور برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه ها انباشت. ۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا می باشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد. ۵ اشقلون چون این را بیند خواهد ترسید و غزه بسیار دردناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او بخیل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت. ۶ و حرام زاده ای در اشدود جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهد ساخت. ۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهم آورد و رجاساتش را از میان دندانهایش؛ و بقیه اونیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند ییوسی خواهد شد. ۸ و من گرداگرد خانه خود به ضد لشکر اردوخواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده ام.

وعده پادشاهان صهیون

۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنا و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه توتزد تو می آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من ارابه را از افرام و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت ها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود. ۱۱ و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم. ۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منیع مراجعت نمایید. امروز نیز خبر می دهم که به شما نصیب (مضاعف رد خواهم نمود. ۱۳ زیرا که یهودا را برای خود زه خواهم کرد و افرام را تیرکان خواهم ساخت و پسران تو را ای صهیون به ضد پسران توای یاون خواهم برانگیخت و تو را مثل شمشیر جبار خواهم گردانید.

ظهور خداوند

۱۴ و خداوند بالای ایشان ظاهر خواهد شد و تیر او مانند برق خواهد جست و خداوند یهوه کرنا را نواخته، بر گردبادهای جنوبی خواهد تاخت. ۱۵ یهوه صباوت ایشان را حمایت خواهد کرد و ایشان غذا خورده، سنگهای فلاخن را پایمال خواهند کرد و نوشیده، مثل از شراب نعره خواهند زد و مثل جامها و مانند گوشه های مذبح پر

خواهند شد. ۱۶ و یهوه خدای ایشان ایشان را در آن روز مثل گوسفندان قوم خود خواهد رهاوند زیرا که مانند جواهر تاج بر زمین او خواهند درخشید. ۱۷ زیرا که حسن و زیبایی او چه قدر عظیم است. گندم جوانان را و عصیر انگور دوشیزگان را خرم خواهد ساخت.

۱۰

تفقد از یهودا

۱ باران را در موسم باران آخر از خداوند بطلبید. از خداوند که بر قها را می سازد و او به ایشان باران فراوان هر کس در زمینش گياه خواهد بخشید. ۲ زیرا که ترافیم سخن باطل می گویند و فالگیران رویاهای دروغ می بینند و خوابهای باطل بیان می کنند و تسلی بیهوده می دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می باشند و از نبودن شبان ذلیل می گردند. ۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نزعقوت خواهم رسانید زیرا که یهوه صباوت از گله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید. ۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون می آیند. ۵ و ایشان مثل جباران (دشمنان خود را) در گل کوچها در عرصه جنگ پامال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب سواران نخل خواهند گردید.

۶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهاوند و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک نموده بدم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود. ۷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را بینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد. ۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان را فدیة داده ام و افزوده خواهند شد چنانکه در قبل افزوده شده بودند. ۹ و ایشان را در میان قومها خواهم کاشت و مرا در مکان های بعید بیاد خواهند آورد و پاسبانان خود زیست نموده، مراجعت خواهند کرد. ۱۰ و ایشان را از زمین مصر باز خواهم آورد و از شور جمع خواهم نمود و به زمین جلعاد و لبنان داخل خواهم ساخت و آن گنجایش ایشان را نخواهد داشت. ۱۱ و او از دریای مصیبت عبور نموده، امواج دریا را خواهد زد و همه ژرفهای نهر خشک خواهد شد و حشمت اشور زایل خواهد گردید و عصای مصر نیست خواهد شد. ۱۲ و ایشان را در خداوند قوی خواهم ساخت و در نام او سالک خواهند شد. قول خداوند این است.

۱۱

۱ ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند. ۲ ای صنوبر ولوله نما زیرا که سرو آزاد افتاده است (و درختان) بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمایند زیرا که جنگل منبع افتاده است. ۳ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران زیان است زیرا که شوکت اردن ویران گردیده است.

دو شبان

۴ یهوه خدای من چنین می فرماید که گوسفندان ذبح را بچران ۵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می نمایند و مجرم شرعه نمی شوند و فروشندگان ایشان می گویند: خداوند متبارک باد زیرا که دولتند شده ایم. و شبانان آنها را ایشان شفقت ندارند. ۶ زیرا خداوند می گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحم نخواهم نمود و اینک من هر کس از مردمان را به دست همسایه اش و به دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید. ۷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف ترین گله را چرانیدم و دو عصا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نعمه نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم. ۸ و در یک ماه سه شبان را منقطع ساختم

و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید. ^۹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند. ^{۱۰} پس عصای خود نعمه را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قوم‌ها بسته بودم شکسته باشم. ^{۱۱} پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف ترین گله که منتظر من می‌بودند فهمیدند که این کلام خداوند است. ^{۱۲} و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. ^{۱۳} و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه گر انداختم. ^{۱۴} و عصای دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم.

^{۱۵} و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان احمق را برای خود بگیر. ^{۱۶} زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تنقذ خواهد نمود و گم شدگان را خواهد طلبید و مجروحان را معالجه خواهد کرد و استادگان را خواهد پرورد بلکه گوشت فریبهان را خواهد خورد و سمهای آنها را خواهد کند. ^{۱۷} وای بر شبان باطل که گله را ترک می‌نماید. شمشیر بر بازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

۱۲

نابودی دشمنان اورشلیم

^۱ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت. ^۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم‌های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می‌کنند خواهد شد. ^۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم‌ها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت‌های جهان به ضد او جمع خواهند گردید. ^۴ خداوند می‌گوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد. ^۵ و سروان یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود یهوه صباوت قوت من می‌باشند. ^۶ در آن روز سروان یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافته‌ها خواهم گردانید و همه قوم‌های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در میان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد. ^۷ و خداوند خیمه‌های یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا نثار نماید. ^۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود. ^۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود.

نوحه برای نیزه خورده

^{۱۰} و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگرست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت. ^{۱۱} در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هددرمون در همواری مجدود در اورشلیم خواهد بود. ^{۱۲} و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده. ^{۱۳} قبیله خاندان لاوی

علیحه، و زنان ایشان علیحه، قبیله شمعی علیحه، و زنان ایشان علیحه،^{۱۴} و جمیع قبایلی که باقی مانده باشند هر قبیله علیحه، و زنان ایشان علیحه.

۱۳

طهارت گاه

۱ در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت گاه و نجاست مفتوح خواهد شد. ۲ و یهوه صباوت می‌گوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بنیاد نخواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد. ۳ و هر که بار دیگر نبوت نمایند پدر و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ می‌گویی. و چون نبوت نماید پدر و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را عرضه تیغ خواهند ساخت. ۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون نبوت می‌کنند، از رویاهای خویش بخل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید. ۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع‌کننده زمین می‌باشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده‌ام. ۶ و او را خواهند گفت: این جراحات که در دستهای تویی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنها را می‌است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام.

شبان و گوسفندان

۷ یهوه صباوت می‌گوید: «ای شمشیر به ضد شبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بزن و گوسفندان را بکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.» ۸ و خداوند می‌گوید که «در تمامی زمین دوحصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند. ۹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل فال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می‌باشد.»

۱۴

سلطنت خداوند

۱ اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تودر میانست تقسیم خواهد شد. ۲ و جمیع امت‌ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد. ۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قوم‌ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود. ۴ و در آن روز پاهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون درمیان از مشرق تا مغرب منشق شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید. ۵ و بسوی دره کوههای من فرار خواهند کرد زیرا که دره کوهها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عزیزا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو (خواهند آمد).

۶ و در آن روز نور (آفتاب) نخواهد بود و کواکب درخشانده، گرفته خواهند شد. ۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنائی خواهد بود. ۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (که نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی) خواهد رفت. (در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. ۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. ۱۰ و تمامی زمین از جبع تا رمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده،

مثل عرب‌ها خواهد گردید و) اورشلیم (مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حننیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد. ^{۱۱} و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد.

^{۱۲} و این بلای خواهد بود که خداوند بر همه قوم‌هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پای‌های خود ایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاشته خواهد گردید و زبان ایشان در دهانشان کاهیده خواهد گشت. ^{۱۳} و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد. ^{۱۴} و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امت‌های مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد شد. ^{۱۵} و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوها باشند همچنان ماندن این بلا خواهد بود. ^{۱۶} و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صباوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه‌ها را نگاه دارند. ^{۱۷} و هر کدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صباوت پادشاه بر نیایند، برایشان باران نخواهد شد. ^{۱۸} و اگر قبیله مصر بر نیایند و حاضر نشوند بر ایشان نیز (باران) نخواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امت‌هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه‌ها بر نیایند. ^{۱۹} این است قصاص مصر و قصاص همه امت‌هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه‌ها بر نیایند.

^{۲۰} و در آن روز بر زنگ‌های اسبان «مقدس خداوند» (منقوش) خواهد شد و دیگرها در خانه خداوند مثل کاسه‌های پیش مذبح خواهد بود. ^{۲۱} بلکه همه دیگهائی که در اورشلیم و یهودای باشد، مقدس یهوه صباوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی می‌گذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صباوت نخواهد بود.

گلاب ملاکی نبی

وحی کلام خداوند درباره اسرائیل به
۱ واسطه ملاکی.

محبت به یعقوب

۲ خداوند می گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می گوید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند می گوید که یعقوب را دوست داشتم،^۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی را نصیب شغلهای بیابان گردانیدم.^۴ چونکه ادم می گوید: منهدم شده‌ایم اما خواهیم برگشت و مخروبه‌ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صبیوت چنین می فرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحد شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک می باشد مسمی خواهند ساخت.^۵ و چون چشمان شما این را بیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد!

قربانی نامقبول

۶ پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجا است؟ یهوه صبیوت به شما تکلم می کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می شمارید و می گوید چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟^۷ نان نجس بر مذبح من می گذرانید و می گوید چگونه توری حرمت نموده‌ایم؟ از اینکه می گوید خوان خداوند محقر است.^۸ و چون کور را برای قربانی می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبیوت این است.^۹ و الان از خدا مسالت نما تا بر ما ترحم نماید. یهوه صبیوت می گوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟

۱۰ کاش که یکی از شما می بود که درها را ببندد تا آتش بر مذبح من نیجا نیفروزید. یهوه صبیوت می گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد.^{۱۱} زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود، و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود.^{۱۲} اما شما آن را بی حرمت می سازید چونکه می گوید که خوان خداوند نجس است و ثمره آن یعنی طعامش محقر است.^{۱۳} و یهوه صبیوت می فرماید که شما می گوید این چه زحمت است و آن را اهانت می کنید و چون (حیوانات) دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای هدیه می گذرانید آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوند این است.^{۱۴} پس ملعون باد هر که فریب دهد و بآنکه نریزه‌ای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صبیوت می گوید: من پادشاه عظیم می‌باشم و اسم من در میان امت‌ها مهیب خواهد بود.

۲

وصیت به کاهنان

۱ و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است!^۲ یهوه صبیوت می گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تعجید نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بربرکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن

کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید. ^۳ اینک من زراعت را به سبب شما نهیب خواهم نمود و بر رویای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهند برداشت. ^۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لای باشد. قول یهوه صبیوت این است. ^۵ عهد من باوی عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به سبب تربی که از من می‌داشت به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان می‌بود. ^۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی انصافی بر لبهایش یافت نمی‌شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود و بسیاری را از گناه برمی گردانید. ^۷ زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ نمایند تا شریعت را از دهانش بطلبند چونکه اورسول یهوه صبیوت می‌باشد. ^۸ اما یهوه صبیوت می‌گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لای را شکستید. ^۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید.

خیانت یهودا

^{۱۰} آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی حرمت نموده، بایکدیگر خیانت می‌ورزیم؟ ^{۱۱} یهودا خیانت ورزیده است و رجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی حرمت نموده، دختر خدای بیگانه را به زنی گرفته است. ^{۱۲} پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صبیوت هدیه بگذراند. ^{۱۳} و این را نیز بار دیگر بعمل آورده‌اید که مذبح خداوند را با شکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید. ^{۱۴} اما شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می‌بود. ^{۱۵} و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می‌داشت و از چه سبب یک را (فقط آفرید)؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می‌کرد. پس از روحهای خود با حذر باشید و زنهار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نورزد. ^{۱۶} زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صبیوت این است پس از روحهای خود با حذر بوده، زنهار خیانت نورزید. ^{۱۷} شما خداوند را به بخنان خود خسته نموده‌اید و می‌گویید: چگونه او را خسته نموده‌ایم؟ از اینکه گفته‌اید همه بدکاران به نظر خداوند پسندیده می‌باشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

۳

روز داوری

^۱ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من می‌پا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صبیوت این است. ^۲ اما کیست که روز آمدن او را محتمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود. ^۳ و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست و بی لای را طاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذرانند. ^۴ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین می‌بود. ^۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قسم دروغ می‌خورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بیوه زنان و یتیمان ظلم می‌نمایند و غریب را از حق خودش دوری سازند و از من نمی‌ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صبیوت این است. ^۶ زیرا من که یهوه می‌باشم، تبدیل نمی‌پذیرم و از این سبب شما را پسران یعقوب هلاک نمی‌شوید.

گول زدن خدا

۷ شما از ایام پدران خود از فرایض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته اید. اما یهوه صباوت می گوید: بسوی من بازگشت نمایید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می گوید به چه چیز بازگشت نمایم. ^۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده اید و می گوید در چه چیز تو را گول زده ایم؟ در عשרها و هدایا، ^۹ شما سخت ملعون شده اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده اید. ^{۱۰} تمامی عשרها را به مخزنهای من بیاورید تا در خانه من خوراک باشد و یهوه صباوت می گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما خواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟ ^{۱۱} و یهوه صباوت می گوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مو شما در صحرا بی بار نشود. ^{۱۲} و همه امت هاشما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه صباوت می گوید که شما زمین مرغوب خواهید بود. ^{۱۳} خداوند می گوید: به ضد من سخنان سخت گفته اید و می گوید به ضد تو چه گفته ایم؟ ^{۱۴} گفته اید: بی فایده است که خدا را عبادت نمایم و چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صباوت با حزن سلوک نمایم؟ ^{۱۵} و حال متکبران را سعادتمند می خوانیم و بدکاران نیز فیروز می شوند و ایشان خدا را امتحان می کنند و (معهدا) ناجی می گردند.

۱۶ آنگاه ترسندگان خداوند بایکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد. ^{۱۷} و یهوه صباوت می گوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نموده ام، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی برپرسش که او را خدمت می کند ترحم می نماید. ^{۱۸} و شما برگشته، در میان عادلان و شریان و در میان کسانی که خدا را خدمت می نمایند و کسانی که او را خدمت نمی نمایند، تشخیص خواهید نمود.

۴

روز خداوند

۱ زیرا اینکه آن روزی که مثل تنور مشتعل می باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود و یهوه صباوت می گوید: آن روز که می آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه ای برای ایشان باقی خواهد گذاشت. ^۲ اما برای شما که از اسم من می ترسید آفتاب عدالت طلوع خواهد کرد و برابلهای وی شفا خواهد بود و شما پیرون آمده، مانند گوساله های پرواری جست و خیز خواهید کرد. ^۳ و یهوه صباوت می گوید: شریان را بایمال خواهید نمود زیرا در آن روزی که من تعیین نموده ام، ایشان زیر کف پایهای شما خاکستر خواهند بود. ^۴ تورات بنده من موسی را که آن را با فرایض و احکام به جهت تمامی اسرائیل در حوریب امر فرمودم بیاد آورید. ^۵ اینکه من ایلای نبی را قبل از رسیدن روز عظیم و مهیب خداوند نزد شما خواهم فرستاد. ^۶ و اودل پدران را بسوی پسران و دل پسران را بسوی پدران خواهد برگردانید، مبادا بپایم و زمین را به لعنت بزنم.

انجیل متی

نسب نامه عیسی مسیح

(لوقا ۳: ۲۳-۳۸)

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ۳ و یهودا، فارص و زارح را از تamar آورد و فارص، حصرون را آورد و حصرون، ارام را آورد. ۴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلهون را آورد. ۵ و شلهون، بوغز را از راحاب آورد و بوغز، عوبید را از راعوت آورد و عوبید، یسا را آورد. ۶ و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوریا آورد. ۷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیا را آورد و ابیا، آسا را آورد. ۸ و آسا، یوشافاط را آورد و یوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزریا را آورد. ۹ و عزریا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیا را آورد. ۱۰ و حزقیا، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد. ۱۱ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد. ۱۲ و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زروبابل را آورد. ۱۳ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلیقیم را آورد و ایلیقیم، عازور را آورد. ۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلهود را آورد. ۱۵ و ایلهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد. ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه.

فرشته به یوسف ظاهر می شود

(لوقا ۱: ۷-۱)

۱۸ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح القدس حامله یافتند. ۱۹ و شوهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. ۲۰ اما چون او در این چیزها تفکر می کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گرتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه دروی قرار گرفته است، از روح القدس است، ۲۱ و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رها کند.» ۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد. ۲۳ که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خواهند خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ۲۴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت. ۲۵ و تا پسر نخستین خود را زایید، او را شناخت، و او را عیسی نام نهاد.

۲

دیدار مجوسیان

۱ و چون عیسی در ایام هیروдіس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده ایم و برای پرستش او آمده ایم؟» ۳ اما هیروдіس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ۴ پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» ۵ بدو گفتند: «در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ۶ و توای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی،

زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»^۷ آنگاه هیروдіس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد.^۸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل بتدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.»^۹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد.^{۱۰} و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند.^{۱۱} و به خانه درآمده، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافتاده، او را پرستش کردند و ذخیر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند.^{۱۲} و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروдіس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند.

فرار به مصر

^{۱۳} و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروдіس طفل را جستجو خواهد کرد تا او را هلاک نماید.»^{۱۴} پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد.^{۱۵} و تا وفات هیروдіس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم.»^{۱۶} چون هیروдіس دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید.^{۱۷} آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «آوازی درامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.»

بازگشت به ناصره

^{۱۸} اما چون هیروдіس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.»^{۲۰} پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد.^{۲۱} اما چون شنید که ارکلاوس به جای پدر خود هیروдіس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت.^{۲۲} و آمده در بلده‌ای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به ناصری خوانده خواهد شد.»

۳

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند
(مرقس ۱: ۸-۱۰، لوقا ۳: ۱۸-۱)

^۱ و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»^۲
^۳ زیرا همین است آنکه اشعای نبی از او خبر داده، می‌گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازد و طرق او را راست نماید.»^۴ و این یحیی لباس از پشم شتر می‌داشت، و کمربند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بری می‌بود.
^۵ در این وقت، اورشلیم و تمام یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می‌آمدند،^۶ و به گاهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی یافتند.

^۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزد؟^۸ اکنون ثمره شایسته توبه پیاورید،^۹ و این سخن را به خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.

۱۰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۱۱ من شمارا به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من توانا تر است که لایق برداشتن نعلین او نیستم؛ او شمارا به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۲ او غربال خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی کاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهد سوزانید.»

یحیی عیسی را تعمید می‌دهد

(مرقس ۱: ۱۱-۹، لوقا ۳: ۲۲-۲۱)

۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. ۱۴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می‌آیی؟»
۱۵ عیسی در جواب وی گفت: «الان بگذار زیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم.»

۱۶ اما عیسی چون تعمیدیافت، فوراً از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بروی می‌آید. ۱۷ آنگاه خطایی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خوشنودم.»

۴

تجربه عیسی در بیابان

(مرقس ۱: ۱۳-۱۲، لوقا ۴: ۱۳-۱)

۱ آنگاه عیسی به دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید. ۲ و چون چهل شبانه روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. ۳ پس تجربه کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.»
۴ در جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلبه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» ۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته، ۶ به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به دستهای خود بگیرند، مباد پایت به سنگی خورده.» ۷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بدو نشان داد، ۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» ۱۰ آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقط عبادت نما.» ۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(مرقس ۱: ۱۵-۱۴، لوقا ۴: ۱۵-۱۴، یوحنا ۴: ۴۵-۴۳)

۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، ۱۳ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کماره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد. ۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعیا نبی گفته شده بود ۱۵ که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امت‌ها؛ ۱۶ قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و برنشینندگان دیار موت و سایه آن نوری تابید.» ۱۷ از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت: «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می‌کنند

(لوقا ۱: ۲۰-۱۶)

۱۸ و چون عیسی به نگاره دریای جلیل می‌خرامید، دو برادر یعنی شمعون مسمی به پطرس و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند، زیرا صیاد بودند. ۱۹ بدیشان گفت: «از عقب من آید تا شما را صیاد مردم گردانم.» ۲۰ در ساعت دامها را گذارده، از عقب او روانه شدند. ۲۱ و چون از آنجا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب، پسر زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی با پدر خویش زبدي، دامهای خود را اصلاح می‌کنند؛ ایشان را نیز دعوت نمود. ۲۲ در حال، کشتی و پدر خود را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(مرقس ۱: ۳۹-۴۵، لوقا ۴: ۴۴-۴۲)

۲۳ و عیسی در تمام جلیل می‌گشت و در کائس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و هر درد قوم راشفا می‌داد. ۲۴ و اسم او در تمام سوریه شهرت یافت، و جمیع مرضیانی که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصرعان و مفلوجان را نزد او آوردند، و ایشان را شفا بخشید. ۲۵ و گروهی بسیار از جلیل و دیکاپولس و اورشلیم و یهودیه و آن طرف اردن در عقب او روانه شدند.

۵

موعظه بالای کوه

(لوقا ۱۷: ۲۶)

۱ خوشباجها و گروهی بسیار دیده، بر فراز کوه آمد و وقتی که او بنشست شاگردانش نزد او حاضر شدند. ۲ آنگاه دهان خود را گشوده، ایشان را تعلیم داد و گفت: ۳ «خوشباجال مسکینان در روح، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۴ خوشباجال ماتمیان، زیرا ایشان تسلی خواهند یافت. ۵ خوشباجال حلیمان، زیرا ایشان وارث زمین خواهند شد. ۶ خوشباجال گرسنگان و تشنگان عدالت، زیرا ایشان سیر خواهند شد. ۷ خوشباجال رحم کنندگان، زیرا بر ایشان رحم کرده خواهد شد. ۸ خوشباجال پاک دلان، زیرا ایشان خدا را خواهند دید. ۹ خوشباجال صلح کنندگان، زیرا ایشان پسران خدا خوانده خواهند شد. ۱۰ خوشباجال زحمت کشان برای عدالت، زیرا ملکوت آسمان از آن ایشان است. ۱۱ خوشحال باشید چون شما را فحش گویند و جفا رسانند، و بخاطر من هر سخن بدی بر شما کاذبانه گویند. ۱۲ خوش باشید و شادی عظیم نمایید، زیرا اجر شما در آسمان عظیم است زیرا که به همینطور بر انبیای قبل از شما جفای رسانیدند.

درباره شک و نور

۱۳ «شما شک جهانید! لیکن اگر شک فاسد گردد، به کدام چیز باز تمکین شود؟ دیگر مصرفی ندارد جز آنکه بیرون افکند، پامال مردم شود. ۱۴ شما نور عالمید. شهری که بر کوهی بنا شود، توان پنهان کرد. ۱۵ و چراغ را نمی‌افروزند تا آن را زیر پیمانه نهند، بلکه تا بر چراغدان گذارند؛ آنگاه به همه کسانی که در خانه باشند، روشنائی می‌بخشد. ۱۶ همچنین بگذارید نور شما بر مردم بتابد تا اعمال نیکوی شما را دیده، پدر شما را که در آسمان است تحمید نمایند.

درباره تورات

۱۷ «گمان مبرید که آمده‌ام تا تورات یا صحف انبیا را باطل سازم. نیامده‌ام تا باطل نمایم بلکه تا تمام کنم. ۱۸ زیرا هر آینه به شما می‌گویم، تا آسمان و زمین زایل نشود، همه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود. ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچکترین را بشکند و به مردم چنین تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. ۲۰ زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد.

درباره خشم

۲۱ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "قتل مکن و هر که قتل کند سزاوار حکم شود". ۲۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر که به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هر که برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هر که احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. ۲۳ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به‌خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، ۲۴ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذران. ۲۵ با مدعی خود مادی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. ۲۶ هرآینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد.

درباره شهوت

۲۷ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است "زنا مکن". ۲۸ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. ۲۹ پس اگر چشم راستت تو را بلغزند، قلعش کن و از خود دور انداز زیرا تو را بهتر آن است که عضوی از اعضایت تباه گردد، از آنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود. ۳۰ و اگر دست راستت تو را بلغزند، قطعش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضای تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود.

درباره طلاق

۳۱ «و گفته شده است هر که از زن خود مفارقت جوید، طلاق نامه‌ای بدو بدهد. ۳۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هر که زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد.

درباره سوگند

۳۳ «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که "قسم دروغ مخور، بلکه قسم های خود را به خداوند وفا کن". ۳۴ لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، ۳۵ و نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، و نه به اورشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، ۳۶ و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی توانی کرد. ۳۷ بلکه سخن شما بی‌بی و بی‌نی باشد زیرا که زیاده بر این از شیر است.

درباره رفتار متقابل

۳۸ «شنیده‌اید که گفته شده است. "چشمی به چشمی و دندان به دندانی" ۳۹ لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هر که برخساره راست تو طحانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، ۴۰ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قیای تو را بگیرد، عیای خود را نیز بدو واگذار، ۴۱ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. ۴۲ هر کس از تو سوال کند، بدو بخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.»

درباره دوست داشتن دشمنان

(لوقا ۶: ۲۷-۳۶)

۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است "همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت کن". ۴۴ اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایند و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هر که به شما خشن دهد و جفا رساند، دعای خیر کنید، ۴۵ تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بردان و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. ۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایند که شما را محبت نمی‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا با جگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۷ و هرگاه

برادران خود را فقط سلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی کنند؟^{۴۸} پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

۶

درباره صدقه

۱ «زنهار عدالت خود را پیش مردم به جایماورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارید. ۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کلیس و بازارها می کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می گویم اجر خود ریافته اند. ۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می کند مطلع نشود، ۴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد.

درباره دعا کردن

۵ «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباش زیرا خوش دارند که در کلیس و گوشه های کوچه ها ایستاده، نماز گذارند تا مردم ایشان را ببینند. هرآینه به شما می گویم اجر خود را تحصیل نموده اند. ۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به جرحه خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ۷ و چون عبادت کنی، مانند امت ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می برند که به سبب زیاد گفتن مستجاب می شوند. ۸ پس مثل ایشان مباشید زیرا که پدر شما حاجات شما را می داند پیش از آنکه از او سوال کنید.

۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: «ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد.

۱۰ ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود.

۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده.

۱۲ و قرض های ما را بخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می بخشیم.

۱۳ و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شریر ما رارهایی ده.

زیرا ملکوت و قوت و جلال تا ابد الابد از آن تو است، آمین».

۱۴ «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آمرزید. ۱۵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آمرزید.

درباره روزه گرفتن

۱۶ «اما چون روزه دارید، مانند ریاکاران ترشو مباشید زیرا که صورت خویش را تغییری دهند تا در نظر مردم روزه دار نمایند. هرآینه به شما می گویم اجر خود را یافته اند. ۱۷ لیکن تو چون روزه داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی ۱۸ تا در نظر مردم روزه دار نمانی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد.

درباره پول

۱۹ «گنجها برای خود بر زمین نیندوید، جایی که بید و زنگ زیان می رساند و جایی که دزدان نقب می زنند و دزدی می نمایند. ۲۰ بلکه گنجها بجهت خود در آسمان بیندوید، جایی که بید و زنگ زیان نمی رساند و جایی که دزدان نقب نمی زنند و دزدی نمی کنند. ۲۱ زیرا هر جا گنج تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود.

۲۲ «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛ ۲۳ اما اگر چشم تو فاسد

است، تمام جسدت تاریک می باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است!

۲۴ «هیچ کس دو آقا را خدمت نمی تواند کرد، زیرا یا از یکی نفرت دارد و یا دیگری محبت، و یا به یکی می چسبد و دیگر را حقیر می شمارد. محال است که خدا و مومنا را خدمت کنید.

درباره غصه خوردن

۲۵ «بنابرین به شما می گویم، از هر جان خود اندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه پوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ ۲۶ مرغان هوا را نظر کنید که نه می کارند و نه می دروند و نه در انبارها ذخیره می کنند و پدر آسمانی شما آنها را می پروراند. آیا شما از آنها بترابت بهتر نیستید؟ ۲۷ و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی بر قامت خود افزایش دهد؟ ۲۸ و برای لباس چرا می اندیشید؟ در سوسنهای چمن تامل کنید، چگونه نموی کنند! نه سخت می کشند و نه می رینند! ۲۹ لیکن به شما می گویم سلیمان هم با همه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد. ۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تئور افکنده می شود چنین ببوشاند، ای کم ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟ ۳۱ پس اندیشه مکنید و مگویید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. ۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت ها می باشند. اما پدر آسمانی شما می داند که بدین همه چیز احتیاج دارید. ۳۳ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. ۳۴ پس در اندیشه فردا مباشید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

۷

درباره انتقاد از دیگران (لوقا ۶: ۴۲-۳۷)

۱ «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. ۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیماید برای شما خواهند پیود. ۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود می بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی بینی؟ ۴ یا چگونه بر برادر خود می گویی "اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم" و اینک چوب در چشم تو است؟ ۵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!

۶ «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مرواریدهای خود را پیش گرازان اندازید، مباد آنها را پامال کنند و برگشته، شما را بدرند.

سوال کنید...

۷ «سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگویید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۸ زیرا هر که سوال کند، یابد و کسی که بطلبد دریافت کند و هر که بگوید برای او گشاده خواهد شد. ۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ ۱۰ یا اگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ ۱۱ پس هرگاه شما که شریر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود می دانید، چقدر زیاده پدر شما که در آسمان است چیزهای نیکو را به آنانی که از او سوال می کنند خواهد بخشید! ۱۲ لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیاء.

درباره راه آسمان

۱۳ «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آنانی که بدان داخل می شوند بسیارند. ۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کنند.

میوه های درخت زندگی انسان (لوقا ۶: ۴۵-۴۳)

۱۵ «اما از انبیای کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می آیند ولی در باطن، گرگان درنده می باشند. ۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از زخس می چینند؟ ۱۷ همچنین هر درخت نیکو، میوه نیکو می آورد و درخت بد، میوه بد می آورد. ۱۸ نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه

درخت بد میوه نیکو آورد. ۱۹ هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۲۰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت.

عمارت روی صخره یا شن
(لوقا ۶: ۴۹-۴۶)

۲۱ «نه هر که مرا» خداوند، خداوند" گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد. ۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: "خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟" ۲۳ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که "هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!" ۲۴ «پس هر که این سخنان مرا بشنود و آنها را به جا آورد، او را به مردی دانا تشبیه می کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. ۲۵ و باران باریده، سیلاباروان گردید و بادها وزیده، بدان خانه زور آور شد و خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۲۶ و هر که این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. ۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادها وزیده، بدان خانه زور آورد و خراب گردید و خرابی آن عظیم بود.»

۲۸ و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، ۲۹ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می داد و نه مثل کاتبان.

۸

شفای یک جذامی

(مرقس ۱: ۴۵-۴۰، لوقا ۵: ۱۶-۱۲)

۱ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ۲ که ناگاه ابرسی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگر بخوای، می توانی مرا طاهر سازی.» ۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می خواهی، طاهر شو!» که فور برص او طاهر گشت. ۴ عیسی بدو گفت: «زنهار کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنا و آن هدیه ای را که موسی فرمود، بگذار تا بجهت ایشان شهادتی باشد.»

ایمان سرباز رومی

(لوقا ۷: ۱۰-۱)

۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی ای نزد وی آمد و بدو التماس نموده، ۶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.» ۷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.» ۸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوند، لایق آن نیام که زیر سقف من آیی. بلکه فقط ستنی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. ۹ زیرا که من نیز مردی زیر حکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می کند.» ۱۰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هر آینه به شما می گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته ام. ۱۱ و به شما می گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، در ملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛ ۱۲ اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بروی ایمانت تو را عطا شود،» که در ساعت خادم او صحت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(مرقس ۱: ۳۴-۲۹، لوقا ۴: ۴۱-۳۸)

۱۴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرزن او را دید که تب کرده، خوابیده است. ۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ۱۶ اما چون شام شد،

بسیاری از دیوانگان را به زندا آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت».

بهای پیروی از عیسی

(لوقا ۹: ۶۲-۵۱)

۱۸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کثاره دیگر روند. ۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هرجا روی، تو را متابعت کنم». ۲۰ عیسی بدو گفت: «روباهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست». ۲۱ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا رفته، پدر خود را دفن کنم». ۲۲ عیسی وی را گفت: «مرا متابعت کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند».

آرام کردن طوفان دریا

(مرقس ۴: ۴۱-۳۵، لوقا ۸: ۲۵-۲۲)

۲۳ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریا پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب بود. ۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوندا، مارا دریاب که هلاک می شویم!» ۲۶ بدیشان گفت: «ای کم ایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد. ۲۷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می کنند!»

انخراج ارواح ناپاک

(مرقس ۵: ۲۰-۱، لوقا ۸: ۳۹-۲۶)

۲۸ و چون به آن کثاره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچ کس از آن راه توانستی عبور کند. ۲۹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «یا عیسی ابن الله، ما را با توجه کار است؟ مگر در اینجا آمده ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟» ۳۰ و گله گراز بسیاری دور از ایشان می چرید. ۳۱ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، در گله گرازان ما را بفرست». ۳۲ ایشان را گفت: «بروید!» در حال بیرون شده، داخل گله گرازان گردیدند که فی الفور همه آن گرازان از بلندی به دریا جسته، در آب هلاک شدند.

۳۳ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند. ۳۴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

۹

شفای مرد افلیج

(مرقس ۲: ۱۲-۱، لوقا ۵: ۲۶-۱۷)

۱ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد.

۲ ناگاه مفلوجی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گاهانت آمرزیده شد».

۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر می گوید». ۴ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، گفت: «از هر چه خیالات فاسد به خاطر خود راه می دهید؟ ۵ زیرا کدام سهل تراست، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟ ۶ لیکن تا بدانید که پسر انسان را قدرت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوج را گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!» ۷ در حال برخاسته،

به خانه خود رفت! ^۸ و آن گروه چون این عمل را دیدند، متعجب شده، خدایی را که این نوع قدرت به مردم عطا فرموده بود، تعجب نمودند.

ضیافت در خانه متّی
(مرقس ۲: ۱۷-۱۳، لوقا ۵: ۳۲-۲۷)

^۹ چون عیسی از آنجایی گذشت، مردی رامسمی به متّی به باج گاه نشسته دید. بدو گفت: «مرا متابعت کن.» در حال برخاسته، از عقب وی روانه شد. ^{۱۰} و واقع شد چون او در خانه به غذا نشسته بود که جمعی از باجگیران و گاهکاران آمده، با عیسی و شاگردانش بنشستند.

^{۱۱} «و فریسیان چون دیدند، به شاگردان او گفتند: «چرا استاد شما با باجگیران و گاهکاران غذا می خورد؟»
^{۱۲} عیسی چون شنید، گفت: «نه تندرستان بلکه مریضان احتیاج به طبیب دارند. ^{۱۳} لکن رفته، این را دریافت کنید که «رحمت می خواهم نه قربانی»، زیرا نیامده ام تا عادلان را بلکه گاهکاران را به توبه دعوت نمایم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه
(مرقس ۲: ۲۲-۱۸، لوقا ۵: ۳۹-۳۳)

^{۱۴} آنگاه شاگردان یحیی نزد وی آمده، گفتند: «چون است که ما و فریسیان روزه بسیاری داریم، لکن شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ^{۱۵} عیسی بدیشان گفت: «آیا پسران خانه عروسی، مادامی که داماد با ایشان است، می توانند ماتم کنند؟ و لکن ایایی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، در آن هنگام روزه خواهند داشت. ^{۱۶} و هیچ کس بر جامه کهنه پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند زیرا که آن وصله از جامه جدا می گردد و دریدگی بدتر می شود. ^{۱۷} و شراب نور را در مشکهای کهنه نمی ریزند والا مشکها دریده شده، شراب ریخته و مشکها تباه گردد. بلکه شراب نور را در مشکهای نو می ریزند تا هر دو محفوظ باشد.»

زنده کردن دختر یلرس
(مرقس ۵: ۴۳-۲۱، لوقا ۸: ۵۶-۴۰)

^{۱۸} او هنوز این سخنان را بدیشان می گفت که ناگاه رئیس آمد و او را پرستش نموده، گفت: «اکنون دختر من مرده است. لکن بیا و دست خود را بر وی گذار که زبست خواهد کرد.» ^{۱۹} پس عیسی به اتفاق شاگردان خود برخاسته، از عقب او روان شد. ^{۲۰} و اینک زنی که مدت دوازده سال به مرض استحاضه مبتلا می بود، از عقب او آمده، دامن ردای او را لمس نمود، ^{۲۱} زیرا با خود گفته بود: «اگر محض ردایش را لمس کنم، هراینه شفا یابم.» ^{۲۲} عیسی برگشته، نظر بر وی انداخته، گفت: «ای دختر، خاطر جمع باش زیرا که ایمانت تو را شفا داده است!» در ساعت آن زن رستگار گردید. ^{۲۳} و چون عیسی به خانه رئیس درآمد، نوحه گران و گروهی از شورش کنندگان را دیده، ^{۲۴} بدیشان گفت: «راه دهید، زیرا دختر نموده بلکه در خواب است.» ایشان بر وی سخریه کردند. ^{۲۵} اما چون آن گروه بیرون شدند، داخل شده، دست آن دختر را گرفت که در ساعت برخاست. ^{۲۶} و این کار در تمام آن مرز و بوم شهرت یافت.

شفای دو نابینا و یک گنگ

^{۲۷} و چون عیسی از آن مکان می رفت، دو کورفراذگان در عقب او افتاده، گفتند: «پسر داودا، بر ما ترحم کن!» ^{۲۸} و چون به خانه درآمد، آن دو کور نزد او آمدند. عیسی بدیشان گفت: «آیا ایمان دارید که این کار را می توانم کرد؟» گفتند: «بلای خداوند!» ^{۲۹} در ساعت چشمان ایشان را لمس کرده، گفت: «بر وفق ایمانتان به شما بشود.» ^{۳۰} درحال چشمانشان باز شد و عیسی ایشان را به تاکید فرمود که «زنهار کسی اطلاع نیابد.» ^{۳۱} اما ایشان بیرون رفته، او را در تمام آن نواحی شهرت دادند. ^{۳۲} و هنگامی که ایشان بیرون می رفتند، ناگاه دیوانه ای گنگ را نزد او آوردند. ^{۳۳} و چون دیو بیرون شد، گنگ، گویا گردید و همه در تعجب شده، گفتند:

«در اسرائیل چنین امر هرگز دیده نشده بود.»^{۳۴} لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کنند.»

دعا برای حصاد

^{۳۵} و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کلیسایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفای داد.^{۳۶} و چون جمع کثیر دید، دلش برایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شیان، پریشان حال و پراکنده بودند.^{۳۷} آنگاه به شاگردان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عمه کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمائید تا عمه در حصاد خود بفرستد.»

۱۰

اغزام دوازده شاگرد

(مرقس ۶: ۱۳-۷، لوقا ۹: ۱-۶)

^۱ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند.^۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛^۳ فیلیپس و برتولما؛ توما و متای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لپی معروف به تدی؛^۴ شمعون قانونی و یهودای اخیریوطی که او را تسلیم نمود.

^۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «از راه امت‌ها مروید و در بلدی از سامریان داخل مشوید،^۶ بلکه نزد گوسفندان گم شده اسرائیل بروید.^۷ و چون می‌روید، موعظه کرده، گوید که ملکوت آسمان نزدیک است.^۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را طاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمائید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید.^۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره نکنید،^{۱۰} و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفش یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خود است.^{۱۱} و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید.^{۱۲} و چون به خانه‌ای درآید، بر آن سلام نمائید؛^{۱۳} پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت.^{۱۴} و هر که شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید.^{۱۵} هرآینه به شما می‌گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود.

پندگویی زحمات و شکنجه‌ها

^{۱۶} هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید.^{۱۷} اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کلیسای خود شما را تازیانه خواهند زد،^{۱۸} و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت‌ها شهادتی شود.^{۱۹} اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه نکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت،^{۲۰} زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است.^{۲۱} و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛^{۲۲} و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هر که تا به آخر صبر کند، نجات یابد.^{۲۳} و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا پس انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهید پرداخت.

^{۲۴} شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از آقایش برتر.^{۲۵} کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خود شود. پس اگر صاحب‌خانه را بغل‌بول خواندند، چقدر زیاده‌تر اهل خانه‌اش را. ^{۲۶} لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود.^{۲۷} آنچه

در تاریکی به شما می گویم، در روشنائی بگوئید، و آنچه در گوش شنوید بر باها موعظه کنید. ۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی اند، بیم مکنید بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم. ۲۹ آیا دو گنجشک به یک فلس فروخته نمی شود؟ و حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی افتد. ۳۰ لیکن همه مویهای سر شما نیز شمرده شده است. ۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید.

۳۲ پس هر که مرا پیش مردم اقرار کند، من نیز در حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد. ۳۳ اما هر که مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود. ۳۴ گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. ۳۵ زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. ۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود.

۳۷ و هر که پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هر که پسر یا دختر را از من زیاد دوست دارد، لایق من نباشد. ۳۸ و هر که صلیب خود را بر نداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. ۳۹ هر که جان خود را دریابد، آن را هلاک سازد و هر که جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت. ۴۰ هر که شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستاده مرا قبول کرده باشد. ۴۱ و آنکه نمی ای راه اسم نمی پذیرد، اجرت نمی یابد و هر که عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت. ۴۲ و هر که یکی از این صغار را کاسه ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هراینه به شما می گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

۱۱

بر طرف کردن شک یحیی (لوقا ۷: ۳۵-۱۸)

۱ و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به اتمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید. ۲ و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳ بدو گفت: «آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده اید، اطلاع دهید» ۵ که کوران پینا می گردند و لنگان به رفتار می آیند و ابرصان طاهر و کران شنوا و مردگان زنده می شوند و فقیران بشارت می شوند؛ ۶ و خوشحال کسی که در من نلغزد.»

۷ و چون ایشان می رفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا فی را که از باد در جنبش است؟ ۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ ۹ اینک آنانی که رخت فاخر می پوشند در خانه های پادشاهان می باشند. ۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بل به شما می گویم از نبی افضل را! ۱۰ زیرا همان است آنکه درباره او مکتوب است: «اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.» ۱۱ هراینه به شما می گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمید دهنده برنخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است. ۱۲ و از ایام یحیی تعمید دهنده تا الان، ملکوت آسمان محبوس می شود و جباران آن را به زوری ربانید. ۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می نمودند. ۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید. ۱۵ هر که گوش شنوا دارد بشنود. ۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیز تشبیه نمایم؟ اطفالی را مانند که در کوچه هانسته، رفیقان خویش را صدا زده، ۱۷ می گویند: «برای شما فی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.» ۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه می خورد و نه می آشامید، می گویند دیو دارد. ۱۹ پسر انسان آمد

که می خورد و می نوشد، می گویند اینک مردی پرخور و میگسار و دوست باجگیران و گاهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.»^{۲۰} وعده آرامش درون^{۲۰} آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند: ^{۲۱} «وای بر توای خورزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه می نمودند. ^{۲۲} لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شماسهتر خواهد بود. ^{۲۳} و توای کفرناحوم که تا به فلک سرافراشته ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می شد، هرآینه تا امروز باقی می ماند. ^{۲۴} لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.»

^{۲۵} در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی: ^{۲۶} بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ^{۲۷} پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر نخواهد بدو مکشوف سازد. ^{۲۸} بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ^{۲۹} یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت، ^{۳۰} زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

۱۲

شاگردان در روز سبت گندم می چینند

(مرقس ۲: ۲۸-۲۳، لوقا ۶: ۵-۱)

^۱ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارهای گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیندن و خوردن خوشه ها آغاز کردند. ^۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.» ^۳ ایشان را گفت: «مگر نخوانده اید آنچه داود و رفیقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ ^۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدّمه را خورد که خوردن آن بر او و رفیقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ^۵ یا در تورات نخوانده اید که در روزهای سبت، کهنه درهیکل سبت را حرمت نمی دارند و بی نگاه هستند؟ ^۶ لیکن به شما می گویم که در اینجا شخصی بزرگتر از هیکل است! ^۷ و اگر این معنی را درک می کردید که رحمت می خواهم نه قربانی، بی نگاهان را مذمت نمی نمودید. ^۸ زیرا که پسرانسان مالک روز سبت نیز است.»

شفا ی دست بیمار

(مرقس ۳: ۱-۶، لوقا ۶: ۱۱-۶)

^۹ و از آنجا رفته، به کنیسه ایشان درآمد، ^{۱۰} که ناگاه شخص دست خشکی حاضر بود. پس از وی پرسیده، گفتند: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است یا نه؟» تا ادعایی بر او وارد آورند. ^{۱۱} وی به ایشان گفت: «کیست از شما که یک گوسفند داشته باشد و هرگاه آن در روز سبت به حضرة ای افتد، او را نخواهد گرفت و بیرون آورد؟ ^{۱۲} پس چقدر انسان از گوسفند افضل است. بنابراین در سبت ها نیکویی کردن روا است.» ^{۱۳} آنگاه آن مرد را گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، مانند دیگری صحیح گردید. ^{۱۴} اما فریسیان بیرون رفته، بر او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگ بدنبال عیسی می روند

(مرقس ۳: ۱۲-۷)

^{۱۵} عیسی این را درک نموده، از آنجا روانه شد و گروهی بسیار از عقب او آمدند. پس جمیع ایشان را شفا بخشید، ^{۱۶} و ایشان را قدغن فرمود که او را شهرت ندهند. ^{۱۷} تا تمام گردد کلامی که به زبان اشعای نبی گفته شده بود:

۱۸ «اینک بنده من که او را برگزیدم و حبیب من که خاطرم از وی خرسند است. روح خود را بر وی خواهم نهاد تا انصاف را بر امت‌ها اشتهار نماید. ۱۹ نزاع و فغان نخواهد کرد و کسی آواز او را در کوچه هانخواهد شنید. ۲۰ فی خرد شده را نخواهد شکست و فتیله نیم‌سوخته را خاموش نخواهد کرد تا آنکه انصاف را به نصرت برآورد. ۲۱ و به نام او امت‌ها امید خواهند داشت.»

تهمت رهبران مذهبی

(مرقس ۳: ۳۰-۲۰)

۲۲ آنگاه دیوانه‌ای کور و گنگ را نزد او آوردند و او را شفا داد چنانکه آن کور و گنگ، گویا و بینا شد. ۲۳ و تمام آن گروه در حیرت افتاده، گفتند: «آیا این شخص پسر داود نیست؟» ۲۴ لیکن فریسیان شنیده، گفتند: «این شخص دیوها را بیرون نمی‌کند مگر به باری بعزبول، رئیس دیوها!» ۲۵ عیسی خیالات ایشان را درک نموده، بدیشان گفت: «هر مملکتی که بر خود منقسم گردد، ویران شود و هر شهری یا خانه‌ای که بر خود منقسم گردد، برقرار نماند. ۲۶ لهذا اگر شیطان، شیطان را بیرون کند، هرآینه بخلاف خود منقسم گردد. پس چگونه سلطنتش پایدار ماند؟ ۲۷ و اگر من به وساطت بعزبول دیوها را بیرون می‌کنم، پسران شما آنها را به یاری که بیرون می‌کنند؟ از این جهت ایشان بر شما داوری خواهند کرد. ۲۸ لیکن هرگاه من به روح خدایان دیوها را اخراج می‌کنم، هرآینه ملکوت خدا بر شما رسیده است. ۲۹ و چگونه کسی بتواند در خانه شخصی زورآور درآید و اسباب او را غارت کند، مگر آنکه اول آن زورآور را ببندد و پس خانه او را تاراج کند؟ ۳۰ هر که با من نیست، برخلاف من است و هر که با من جمع نکند، پراکنده سازد. ۳۱ از این رو، شما را می‌گویم هر نوع گناه و کفر از انسان آمرزیده می‌شود، لیکن کفر به روح القدس از انسان عفو نخواهد شد. ۳۲ و هر که برخلاف پسر انسان سختی گوید، آمرزیده شود اما کسی که برخلاف روح القدس گوید، در این عالم و در عالم آینده، هرگز آمرزیده نخواهد شد. ۳۳ یا درخت را نیکو گردانید و میوه‌اش را نیکو، یا درخت را فاسد سازید و میوه‌اش را فاسد، زیرا که درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود. ۳۴ ای افعی زادگان، چگونه می‌توانید سخن نیکو گفت و حال آنکه بد هستید زیرا که زبان از زیادتى دل سخن می‌گوید. ۳۵ مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بد بیرون می‌آورد. ۳۶ لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهد داد. ۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنهاى تو بر توحکم خواهد شد.»

رهبران مذهبی از عیسی

۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسیان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۳۹ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریر و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت یونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا هیچنانکه یونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک بزرگتری از یونس در اینجا است. ۴۲ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است. ۴۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد. ۴۴ پس می‌گوید "به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم، " و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند. ۴۵ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجای می‌شوند و انجام آن شخص بدتر از آغاز می‌شود. همچنین به این فرقه شریر خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می‌کند

(مرقس ۳: ۳۵-۳۱، لوقا ۸: ۲۱-۱۹)

۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۴۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می خواهند باتو سخن گویند.» ۴۸ در جواب قابل گفت: «کیست مادر من و برادرانم بکنند؟» ۴۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۰ زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است به جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

۱۳

مثل چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۹-۱، لوقا ۸: ۸-۴)

۱ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به تکاره دریا نشست ۲ و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛ ۳ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی بزرگی بجهت پاشیدن تخم بیرون شد. ۴ و چون تخم می پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند. ۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بزودی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت، ۶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید. ۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود. ۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی. ۹ هر که گوش شنو دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(مرقس ۴: ۲۵-۱۰، لوقا ۸: ۱۸-۹)

۱۰ آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «ازچه جهت با اینها به مثلها سخن می رانی؟» ۱۱ در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده، ۱۲ زیرا هر که دارد بدو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد شد. ۱۳ از این جهت با اینها به مثلها سخن می گویم که نگراند و نمی بینند و شنوا هستند و نمی شنوند و نمی فهمند. ۱۴ و در حق ایشان نبوت اشعیا تمام می شود که می گوید: "به سمع خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده، خواهید نگرست و نخواهید دید. ۱۵ زیرا قلب این قوم سنگین شده و به گوشها به سنگینی شنیده اند و چشمان خود را بر هم نهاده اند، مبادابه چشمها ببینند و به گوشها بشنوند و به دلهافهمند و بازگشت کنند و من ایشان را شفا دهم." ۱۶ لیکن خوشابه حال چشمان شما زیرا که می بینند و گوشهای شما زیرا که می شنوند ۱۷ زیرا هرآینه به شما می گویم بسا انبیا و عادلان خواستند که آنچه شما می بینید، ببینند و ندیدند و آنچه می شنوید، بشنوند و نشنیدند.

۱۸ پس شما مثل برزگر را بشنوید. ۱۹ کسی که کلمه ملکوت را شنیده، آن را نفهمید، شری می آید و آنچه در دل او کاشته شده است می رباید، همان است آنکه در راه کاشته شده است. ۲۰ و آنکه بر سنگلاخ ریخته شده، اوست که کلام را شنیده، فی الفور به خشنودی قبول می کند، ۲۱ و لکن ریشه ای در خود ندارد، بلکه فانی است و هرگاه سختی یا صدمه ای به سبب کلام بر او وارد آید، در ساعت لغزش می خورد. ۲۲ و آنکه در میان خارها ریخته شد، آن است که کلام را بشنود و اندیشه این جهان و غرور دولت، کلام را خفه کند و بی ثمر گردد. ۲۳ و آنکه در زمین نیکو کاشته شد، آن است که کلام را شنیده، آن را می فهمد و بارآور شده، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی ثمر می آورد.»

مثل کرکاس

(مرقس ۴: ۳۴-۳۰)

۲۴ و مثلی دیگر بجهت ایشان آورده، گفت: «ملکوت آسمان مردی را ماند که تخم نیکو در زمین خود کاشت: ۲۵ و چون مردم در خواب بودند دشتلش آمده، در میان گندم، کرکاس ریخته، برفت. ۲۶ و وقتی که گندم

روید و خوشه برآورد، کرکاس نیز ظاهر شد. ۲۷ پس نوکران صاحب خانه آمده، به وی عرض کردند: «ای آقامگر تخم نیکو در زمین خویش نکاشته‌ای؟ پس اینجا کرکاس بهم رسانید؟» ۲۸ ایشان را فرمود: «این کار دشمن است.» عرض کردند: «آیای خواهی برویم آنها را جمع کنیم؟» ۲۹ فرمود: «نی، مبادا وقت جمع کردن کرکاس، گندم را بآنها برکنید. ۳۰ بگذارید که هر دو تا وقت حصاد باهم نمو کنند و در موسم حصاد، دروگران را خواهم گفت که اول کرکاسها را جمع کرده، آنها را برای سوختن بافه‌ها ببندید اما گندم را در انبار من ذخیره کنید.» مثل دانه خردل ۳۱ بار دیگر مثلی برای ایشان زده، گفت: «ملکوت آسمان مثل دانه خردلی است که شخصی گرفته، در مزرعه خویش کاشت. ۳۲ و هر چند از سایر دانه‌ها کوچکتر است، ولی چون نمو کند بزرگترین بقول است و درختی می‌شود چنانکه مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه می‌گیرند.»

مثل خمیر مایه

۳۳ و مثلی دیگر برای ایشان گفت که ملکوت آسمان خمیر مایه‌ای را ماند که زنی آن را گرفته، در سه کپل خمیر پنهان کرد تا تمام، مخمر گشت. ۳۴ همه این معانی را عیسی با آن گروه به مثلها گفت و بدون مثل بدیشان هیچ نگفت، ۳۵ تا تمام گردد کلامی که به زبان نبی گفته شد: «دهان خود را به مثلها باز می‌کنم و به چیزهای مخفی شده از بنای عالم تنطق خواهم کرد.»

تشریح مثل کرکاس

۳۶ آنگاه عیسی آن گروه را مرخص کرده، داخل خانه گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکو می‌کارد پسر انسان است، ۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو انبای ملکوت و کرکاسها، پسران شریرند. ۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. ۴۰ پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، ۴۱ که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۴۲ و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود. ۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

مثل گنج پنهان

۴۴ «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود و از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید.»

مثل تاجر مروارید

۴۵ «باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۴۶ و چون یک مروارید گرانبها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید.»

مثل تور ماهیگیری

۴۷ «ایض ملکوت آسمان مثل دامی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۴۸ و چون پر شود، به نگاره‌اش کشند و نشسته، خوبه‌ها را در ظروف جمع کنند و بعدها را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالحین را از میان صالحین جدا کرده، ۵۰ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» ۵۱ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید؟» گفتند: «بلی خداوند.» ۵۲ به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب خانه‌ای است که از خزانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.»

بی ایمانی مردم ناصره

(مرقس ۶: ۱-۶)

۵۳ و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد. ۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟ ۵۵ آیا این پسر نجار نمی باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ ۵۶ و همه خواهرانش نزد ما نمی باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» ۵۷ و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «نبی بی حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.» ۵۸ و به سبب بی ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

۱۴

قتل یحییای تعمیددهنده

(مرقس ۶: ۲۹-۱۴، لوقا ۹: ۷-۹)

۱ در آن هنگام هیروдіس تیتراخ چون شهرت عیسی را شنید، ۲ به خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می گردد.» ۳ زیرا که هیروдіس یحیی را بخاطر هیروдіا، زن برادر خود فیلیپس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛ ۴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.» ۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نمی دانستند. ۶ اما چون بزم میلاد هیروдіس را می آراستند، دختر هیروдіا در مجلس رقص کرده، هیروдіس را شاد نمود. ۷ از این رو قسم خورده، وعده داد که آنچه خواهد بود بدهد. ۸ و او از ترغیب مادر خود گفت که «سریحیی تعمیددهنده را الان در طبقی به من عنایت فرما.» ۹ آنگاه پادشاه برنجید، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر هم نشینان خود، فرمود که بدهند. ۱۰ و فرستاده، سریحیی را در زندان از تن جدا کرد، ۱۱ و سر او را در طشتی گذاشته، به دختر تسلیم نمودند و او آن را نزد مادر خود برد. ۱۲ پس شاگردانش آمده، جسد او را برداشته، به خاک سپردند و رفته، عیسی را اطلاع دادند.

پنج نان و دو ماهی

(مرقس ۶: ۳۴-۳۰، لوقا ۹: ۱۷-۱۰، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

۱۳ و چون عیسی این را شنید، به کشتی سوار شده، از آنجا به ویرانه ای به خلوت رفت. و چون مردم شنیدند، از شهرها به راه خشکی از عقب وی روانه شدند. ۱۴ پس عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان رحم فرمود و بیمارانش را شفا داد. ۱۵ و در وقت عصر، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این موضع ویرانه است و وقت الان گذشته. پس این گروه را مریخص فرما تا به دهات رفته بجهت خود غذا بخورند.» ۱۶ عیسی ایشان را گفت: «احتیاج به رفتن ندارند. شما ایشان را غذا دهید.» ۱۷ بدو گفتند: «در اینجا جز پنج نان و دو ماهی نداریم!» ۱۸ گفت: «آنها را اینجا به نزد من بیاورید!» ۱۹ و بدان جماعت فرمود تا بر سبزه نشستند و پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره کرده، به شاگردان سپرد و شاگردان بدان جماعت. ۲۰ و همه خورده، سیر شدند و از پاره های باقی مانده دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۲۱ و خورندگان سوای زنان و اطفال قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(مرقس ۶: ۵۲-۴۵، یوحنا ۶: ۲۱-۱۶)

۲۲ بی درنگ عیسی شاگردان خود را اصرار نمود تا به کشتی سوار شده، پیش از وی به کتاره دیگر روانه شوند تا آن گروه را رخصت دهد. ۲۳ و چون مردم را روانه نمود، به خلوت برای عبادت بر فراز کوهی برآمد. و وقت

شام در آنجا تنها بود. ۲۴ اما کشتی در آن وقت در میان دریا به سبب باد مخالف که می وزید، به امواج گرفتار بود. ۲۵ و درپاس چهارم از شب، عیسی بر دریا خرامیده، به سوی ایشان روانه گردید. ۲۶ اما چون شاگردان، او را بر دریا خرامان دیدند، مضطرب شده، گفتند که خیالی است؛ و از خوف فریاد برآوردند. ۲۷ اما عیسی ایشان را بی تأمل خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! منم ترسان مباشید!» ۲۸ پطرس در جواب او گفت: «خداوند، اگر تویی مرا بفرما تا بر روی آب، نزد تو آمم.» ۲۹ گفت: «بیا!» در ساعت پطرس از کشتی فرود شده، بر روی آب روانه شد تا نزد عیسی آید. ۳۰ لیکن چون باد را شدید دید، ترسان گشت و مشرف به غرق شده، فریاد برآورده، گفت: «خداوند! مرا دریاب.» ۳۱ عیسی بی درنگ دست آورده، او را بگرفت و گفت: «ای کم ایمان، چرا شک آوردی؟» ۳۲ و چون به کشتی سوار شدند، باد ساکن گردید. ۳۳ پس اهل کشتی آمده، او را پرستش کرده، گفتند: «فی الحقیقه تو پسر خدا هستی!»

شفای عده ای بسیار
(مرقس ۶: ۵۶-۵۳)

۳۴ آنگاه عبور کرده، به زمین جنیسه آمدند، ۳۵ و اهل آن موضع او را شناخته، به همگی آن نواحی فرستاده، همه بیماران را نزد او آوردند، ۳۶ و از او اجازت خواستند که محض دامن ردایش را لمس کنند و هر که لمس کرد، صحت کامل یافت.

۱۵

پاکی درون
(مرقس ۷: ۲۳-۱)

۱ آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلیم نزد عیسی آمده، گفتند: ۲ «چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می نمایند، زیرا هرگاه نان می خورند دست خود را نمی شویند؟» ۳ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می کنید؟ ۴ زیرا خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد. ۵ لیکن شما می گوید هر که پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه ای است، ۶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده اید. ۷ ای ریاکاران، اشعیا در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: ۸ این قوم به زبانهای خود به من تقرب می جویند و به لبهای خویش مرا تعجید می نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ۹ پس عبادت مرا عبث می کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فرایض تعلیم می دهند.»

۱۰ و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید؛ ۱۱ نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را نجس می سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می آید انسان را نجس می گرداند.» ۱۲ آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکروهش داشتند؟» ۱۳ او در جواب گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ۱۴ ایشان را وا گذارید، کوران راهنمایان کورانند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند.»

۱۵ پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» ۱۶ عیسی گفت: «آیا شما نیز تا به حال بی ادراک هستید؟ ۱۷ یا هنوز نیافته اید که آنچه از دهان فرومی رود، داخل شکم می گردد و در مبرز افکنده می شود؟ ۱۸ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می گردد و این چیزها است که انسان را نجس می سازد. ۱۹ زیرا که از دل برمی آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها. ۲۰ اینها است که انسان را نجس می سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی گرداند.»

اخراج روح ناپاک از یک دختر
(مرقس ۷: ۲۴-۳۰)

۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت. ۲۲ ناگاه زن کنعانیه‌ای از آن حدود بیرون آمده، فریاد کُنان وی را گفت: «خداوندا، پسر داودا، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.» ۲۳ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.» ۲۴ او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.» ۲۵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوندا مرا یاری کن.» ۲۶ در جواب گفت که «آن فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.» ۲۷ عرض کرد: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز از پاره‌های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.» ۲۸ آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را برحسب خواهش تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت.

حیث جماعت از معجزات عیسی

(مرقس ۷: ۳۷-۳۱)

۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کثرت دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست. ۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و شلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد، ۳۱ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و شلان را تندرست و لنگان را خرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تحمید کردند.

خوراک به چهار هزار نفر

(مرقس ۸: ۹-۱)

۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.» ۳۳ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را آنقدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟» ۳۴ عیسی ایشان را گفت: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.» ۳۵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند. ۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت. ۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده‌های باقی‌مانده هفت زنبیل پر برداشتند. ۳۸ و خوردگان، سواى زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند. ۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

۱۶

درخواست آیتی آسمانی

(مرقس ۸: ۱۰-۱۲)

۱ آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ۲ ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می‌گوئید هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ ۳ و صبحگاهان می‌گوئید امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمیز دهید، اما معلومات زمانها را نمی‌توانید! ۴ فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا خواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد.

هشدار درباره تعالیم غلط

(مرقس ۸: ۱۳-۲۱)

۵ و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند. ۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!» ۷ پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برنداشته‌ایم.» ۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای سست‌ایمانان، چرا در خود تفکری کنید از آنجهت که نان نیاورده‌اید؟ ۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیاورده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که

برداشتید؟^{۱۰} و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟^{۱۱} پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟^{۱۲} آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است.

اعتراف پطرس

(مرقس ۸: ۲۷-۳۰، لوقا ۹: ۱۸-۲۰)

^{۱۳} و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می گویند؟»^{۱۴} گفتند: «بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیاء.»^{۱۵} ایشان را گفت: «شما مرا که می دانید؟»^{۱۶} شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده»^{۱۷} عیسی در جواب وی گفت: «خوشابحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است.^{۱۸} و من نیز تو را می گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت.^{۱۹} و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود.^{۲۰} آنگاه شاگردان خود را قدغن فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است.

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۸: ۳۱-۹: ۱، لوقا ۹: ۲۱-۲۷)

^{۲۱} و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است.^{۲۲} و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از توای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!»^{۲۳} اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می کنی!»^{۲۴} آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید.^{۲۵} زیرا هر کس بخواهد جان خود را برباند، آن را هلاک سازد؛ اما هر که جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد.^{۲۶} زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟^{۲۷} زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد.^{۲۸} هر آینه به شما می گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

۱۷

تبدیل هیات عیسی

(مرقس ۹: ۱۳-۲، لوقا ۹: ۳۶-۲۸)

^۱ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد.^۲ و در نظر ایشان هیات او متبدل گشت و چهره اش چون خورشید، درخشنده و جامه اش چون نور، سفید گردید.^۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می کردند.^۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوندان، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.»^۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه آبری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبيب من که از وی خوشنودم. او را بشنوید!»^۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی در افتاده، بینهایت ترسان شدند.^۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!»^۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند.^۹ و چون

ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تاپسر انسان از مردگان برخیزد، زنهار این رویا را به کسی باز نگوئید.»^{۱۰} شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اول آید؟»^{۱۱} او در جواب گفت: «البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهد نمود.»^{۱۲} لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید.^{۱۳} آنگاه شاگردان دریافته‌اند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت.

شفای پسر دیوزده

(مرقس ۹: ۲۹-۱۴، لوقا ۹: ۴۳-۳۷)

^{۱۴} و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: ^{۱۵} «خداوند، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب می‌افتد.»^{۱۶} و او را نزد شاگردان تو آوردم، نتوانستند او را شفا دهند.»^{۱۷} عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بنی‌ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.»^{۱۸} پس عیسی او را نهب داد، دیوازوی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت.

^{۱۹} اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»^{۲۰} عیسی ایشان را گفت: «به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود.»^{۲۱} لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(مرقس ۹: ۳۲-۳۰، لوقا ۹: ۴۵-۴۴)

^{۲۲} و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسرانسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد،^{۲۳} و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند.

سکه در دهان ماهی

^{۲۴} و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو درهم را نمی‌دهد؟»^{۲۵} گفت: «بله.» و چون به خانه درآمد، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟»^{۲۶} پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدو گفت: «پس یقین پسران آزادند!»^{۲۷} لیکن مبادا که ایشان را برنجانیم، به نگاره دریا رفته، قلابی ببنداز و اول ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

۱۸

بحث درباره بزرگی

(مرقس ۹: ۳۷-۳۳، لوقا ۹: ۴۸-۴۶)

^۱ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟»^۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت^۳ و گفت: «هرآینه به شما می‌گویم تا باریک‌گشت نکنید و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد.»^۴ پس هر که مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است.^۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است.^۶ و هر که یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردش او ریخته، در قعر دریا غرق می‌شد!

هشدار در مورد وسوسه
(مرقس ۹: ۵۰-۴۳)

۷ وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد. ۸ پس اگر دست یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی. ۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی.

هشدار در مورد تحقیر دیگران

۱۰ زنهاریکی از این صغار را حقیر بشمارید، زیرا شما را می گویم که ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می بینند. ۱۱ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد. ۱۲ شما چه گمان می برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی رود؟ ۱۳ و اگر اتفاق آن را دریابد، هرآینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می کند از آن نود و نه که گم نشده اند. ۱۴ همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد.

طرز رفتار با خطاکار

۱۵ «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛ ۱۶ و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود بردار تا از زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود. ۱۷ و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکنند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد. ۱۸ هرآینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشایید، در آسمان گشوده شده باشد. ۱۹ باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. ۲۰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضرم.»

بدهکاری گذشت

۲۱ آنگاه پطرس نزد او آمده، گفت: «خداوند، چند مرتبه برادر من به من خطا ورزد، می باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد و هفت مرتبه! ۲۳ از آنچهت ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت. ۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قطار به او بدهکار بود. ۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آقایش امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند. ۲۶ پس آن غلام روبه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: «ای آقامرا مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.» ۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید. ۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: «طلب مرا ادا کن!» ۲۹ پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نمود، گفت: «مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.» ۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند. ۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند. ۳۲ آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: «ای غلام شریر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو بخشیدم؟ ۳۳ پس آیاتو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو

رحم کردم؟»^{۳۴} پس مولای او در غضب شده، او را به جلا دادن سپرد تا تمام قرض را بدهد. ^{۳۵} به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هریکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.»

۱۹

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(مرقس ۱۰: ۱-۱۲)

^۱ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اردن آمد. ^۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید.
^۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟»
^۴ او در جواب ایشان گفت: «مگر نخوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن آفرید،^۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوند دهد و هر دو یک تن خواهند شد؟^۶ بنابراین بعد از آن دو نیستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدا پیوست انسان جدا نسازد.»^۷ به وی گفتند: «پس از هر چه موسی امر فرمود که زن را طلاقنامه دهند و جدا کنند؟»^۸ ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود. ^۹ و به شما می‌گویم هر که زن خود را بغیر علت زنا طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه‌ای را نکاح کند، زنا کند.»
^{۱۰} شاگردانش بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!»^{۱۱} ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی‌پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ^{۱۲} زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.»

برکت دادن کودکان

(مرقس ۱۰: ۳۲-۳۴، لوقا ۱۸: ۱۷-۱۵)

^{۱۳} آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تا دستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند. ^{۱۴} عیسی گفت: «بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع نکنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.»^{۱۵} و دستهای خود را بر ایشان گذارد از آن جا روانه شد.

جوان ثروتمند

(مرقس ۱۰: ۱۷-۳۰، لوقا ۱۸: ۳۰-۱۸)

^{۱۶} ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟»^{۱۷} وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.»^{۱۸} بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده،^{۱۹} و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.»
^{۲۰} جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟»^{۲۱} عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.»^{۲۲} چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت.
^{۲۳} عیسی به شاگردان خود گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود. ^{۲۴} و باز شمارا می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.»^{۲۵} شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟»
^{۲۶} عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «زندانسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.»^{۲۷} آنگاه بطرس در جواب گفت: «اینک ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟»

۲۸ «عیسی ایشان را گفت: «هرآینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشسته، بر دوازده سیط اسرائیل داوری خواهید نمود. ۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه هایا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات جاودانی خواهد گشت. ۳۰ لیکن بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین، اولین!»

۲۰

حکایت کارگران و مزد برابر

۱ «زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که بامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد. ۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد. ۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار پیکار ایستاده دید. ۴ ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم.» پس رفتند. ۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد. ۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر پیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهر چه تمامی روز در اینجا پیکار ایستاده اید؟» ۷ گفتندش: «هیچ کس ما را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.» ۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.» ۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند. ۱۰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ۱۱ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده، ۱۲ گفتند که «این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟» ۱۳ او در جواب یکی از ایشان گفت: «ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟» ۱۴ حق خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم. ۱۵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم تو بد است از آن رو که من نیکو هستم؟» ۱۶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیاریند و برگزیدگان کم.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(مرقس ۱۰: ۳۴-۳۲، لوقا ۱۸: ۳۴-۳۱)

۱۷ و چون عیسی به اورشلم می رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ۱۸ «اینک به سوی اورشلم می رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، ۱۹ و او را به امت ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زنند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(مرقس ۱۰: ۴۵-۳۵)

۲۰ آنگاه مادر دو پسر زبیدی با پسران خود نزد وی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ۲۱ بدو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «بفرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بردست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟» بدو گفتند: «می توانیم.» ۲۳ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.»

۲۴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دوبرادر به دل رنجیدند. ۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امت‌ها برایشان سروری می‌کنند و روسا بر ایشان مسلطند. ۲۶ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هرکه در میان شما می‌خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ۲۷ و هرکه می‌خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ۲۸ چنانکه پسر انسان نیامده تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد»

شفای فقیر کور

(مرقس ۱۰: ۵۲-۴۶، لوقا ۱۸: ۴۳-۳۵)

۲۹ و هنگامی که از اریحا بیرون می‌رفتند، گروهی بسیار از عقب او می‌آمدند. ۳۰ که ناگاه دومرد کور کنار راه نشست، چون شنیدند که عیسی در گذراست، فریاد کرده، گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما رحم کن!» ۳۱ و هرچند خلق ایشان را نهیب می‌دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادگان می‌گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما رحم فرما!» ۳۲ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه می‌خواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «خداوند، اینکه چشمان ما باز گردد!» ۳۴ پس عیسی رحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

۲۱

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(مرقس ۱۱: ۱-۱۱، لوقا ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، واردیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۲ بدیشان گفت: «در این قریه‌ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کره‌اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. ۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.» ۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود ۵ که «دختر صهیون را گوید اینک پادشاه به نزد تو می‌آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ»، ۶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند ۷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد. ۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه‌ها بریده، در راه می‌گسترند. ۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادگان می‌گفتند: «هوشیانا پسر داود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می‌آید! هوشیانا در اعلیٰ علین!» ۱۰ و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می‌گفتند: «این کیست؟» ۱۱ آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.»

تطهیر هیکل

(مرقس ۱۱: ۱۲-۱۹، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

۱۲ پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می‌کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت. ۱۳ و ایشان را گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می‌شود. لیکن شما مغاره دزدان را ساخته‌اید.» ۱۴ و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید.

۱۵ اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می‌گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیانا پسر داود» می‌گفتند دیدند، غضبناک گشته، ۱۶ به وی گفتند: «نمی‌شنوی آنچه اینها می‌گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخواهد بود این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟» ۱۷ پس ایشان را وا گذارده، از شهر بسوی بیت عنیاقه، در آنجا شب را بسر برد.

دعا

(مرقس ۱۱: ۲۰-۲۵)

۱۸ بامدادان چون به شهر مراجعت می کرد، گرسنه شد. ۱۹ و در نگاره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تو نشود!» که در ساعت درخت انجیر خشکید! ۲۰ چون شاگردان این را دیدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسیار زود درخت انجیر خشک شده است!» ۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم اگر ایمان می داشتید و شک نمی نمودید، نه همین را که به درخت انجیر شدمی کردید، بلکه هر گاه بدین کوه می گفتید: «منتقل شده به دریا افکنده شو» چنین می شد. ۲۲ و هرآنچه با ایمان به دعا طلب کنید، خواهید یافت.»

سوال درباره اقتدار عیسی

(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۳ و چون به هیکل درآمده، تعلیم می داد، روسای کهنه و مشایخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را می نمایی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما سختی می پرسم. اگر آن را به من گوید، من هم به شما گویم که این اعمال را به چه قدرت می نمایم: ۲۵ تعمید یحیی از کجا بود؟ از آسمان یا از انسان؟» ایشان با خود تفکر کرده، گفتند که «اگر گوئیم از آسمان بود، هرآینه گوید پس چرا به وی ایمان نیاوردید. ۲۶ و اگر گوئیم از انسان بود، از مردم می ترسیم زیرا همه یحیی را نبی می دانند.» ۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی دانیم.» بدیشان گفت: «من هم شما را نمی گویم که به چه قدرت این کارها را می کنم.»

حکایت دو پسر

(مرقس ۱۱: ۲۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۸ لیکن چه گمان دارید؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستین آمده، گفت: «ای فرزند امروز به تاکستان من رفته، به کار مشغول شو.» ۲۹ در جواب گفت: «نخواهم رفت.» اما بعد پشیمان گشته، برفت. ۳۰ و به دومین نیز همینچنین گفت. او در جواب گفت: «ای آقا من می روم.» ولی زلفت. ۳۱ کدام یک از این دو خواهش پدر را به جا آورد؟ گفتند: «اولی.» عیسی بدیشان گفت: «هرآینه به شما می گویم که باجگیران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می گردند، ۳۲ زانرو که یحیی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ایمان نیاوردید، اما باجگیران و فاحشه ها بدو ایمان آوردند و شما چون دیدید آخر هم پشیمان نشدید تا بدو ایمان آورید.»

حکایت باغبانهای ظالم

(مرقس ۱۲: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۹-۱۹)

۳۳ و مثلی دیگر بشنود: صاحب خانه ای بود که تاکستانی غرس نموده، خطیره ای گردش کشید و چرخشتی در آن کند و برچی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. ۳۴ و چون موسم میوه نزدیک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا میوه های او را بردارند. ۳۵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را زدند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ۳۶ باز غلامان دیگر، بیشتر از اولین فرستاده، بدیشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ایشان فرستاده، گفت: «پسر مرا حرمت خواهند داشت.» ۳۸ اما دهقانان چون پسر را دیدند با خود گفتند: «این وارث است. بیایید او را بکشیم و میراثش را ببریم.» ۳۹ آنگاه او را گرفته، بیرون تاکستان افکنده، کشتند. ۴۰ پس چون مالک تاکستان آید، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟ ۴۱ گفتند: «البته آن بداران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان دیگر خواهد سپرد که میوه هایش را در موسم بدو دهند.»

۴۲ عیسی بدیشان گفت: «مگر در کتب هرگز نخوانده اید این که سنگی را که معمارانش رد نمودند، همان سر زاویه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجیب است. ۴۳ از این جهت شما را می گویم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که میوه اش را بیاورند، عطا خواهد شد. ۴۴ و هر که بر آن سنگ افتد، منکسر شود

و اگر آن بر کسی افتد، نرمش سازد.» ۴۵ و چون روسای کهنه و فریسیان مثلپایش را شنیدند، دریافتند که درباره ایشان می گوید. ۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسیدند زیرا که او را نمی دانستند.

۲۲

حکایت جشن عروسی

۱ و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ایشان را خطاب کرده، گفت: ۲ «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بیایند. ۴ باز غلامان دیگر روانه نموده، فرمود: «دعوت شدگان را بگویند که اینک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاو و پروارهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بیایید.» ۵ ولی ایشان بی اعتنائی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. ۶ و دیگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. ۷ پادشاه چون شنید، غضب نموده، لشکریان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانید و شهر ایشان را بسوخت. ۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: «عروسی حاضر است؛ لیکن دعوت شدگان لیاقت نداشتند. ۹ الان به شوارع عامه بروید و هر که را بیابید به عروسی بطلبید.» ۱۰ پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هر که را یافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسیان مملو گشت. ۱۱ آنگاه پادشاه بجهت دیدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا دید که جامه عروسی در بر ندارد. ۱۲ بدو گفت: «ای عزیز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟» او خاموش شد. ۱۳ آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: «این شخص را دست و پا بسته بردارید و در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان باشد.» ۱۴ زیرا طلبندگان بسیاری و برگزیدگان کم.»

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(مرقس ۱۲: ۱۷-۱۳، لوقا ۲۰: ۲۶-۲۰)

۱۵ پس فریسیان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند. ۱۶ و شاگردان خود را با هیرودیان نزد وی فرستاده، گفتند: «استاد می دانیم که صادق هستی و طریق خدا را به راستی تعلیم می نمایی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری. ۱۷ پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جزیه دادن به قیصر رواست یا نه؟» ۱۸ عیسی شرارت ایشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می کنید؟ ۱۹ سکه جزیه را به من بنمایید.» ایشان دیناری نزد وی آوردند. ۲۰ بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» ۲۱ بدو گفتند: «از آن قیصر.» بدیشان گفت: «مال قیصر را به قیصر ادا کنید و مال خدا را به خدا!» ۲۲ چون ایشان شنیدند، متعجب شدند و او را وا گذارده، رفتند.

سوال درباره قیامت

(مرقس ۱۲: ۲۷-۱۸، لوقا ۲۰: ۴۰-۲۷)

۲۳ و در همان روز، صدوقیان که متکرر قیامت هستند نزد او آمده، سوال نموده، ۲۴ گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بمیرد، می باید برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پیدا نماید. ۲۵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد. ۲۶ و همچنین دومین و سومین تا هفتمین. ۲۷ و آخر از همه آن زن نیز مرد. ۲۸ پس او در قیامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «گمراه هستید از این رو که کتاب و قوت خدا را در نیافته اید، ۳۰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می کنند و نه نکاح کرده می شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می باشند. ۳۱ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده اید کلامی را که خدا به شما گفته است، ۳۲ من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است.»

بزرگترین حکم

(مرقس ۱۲: ۳۴-۲۸)

۳۳ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متعجب شدند. ۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند. ۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت: ۳۶ «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟» ۳۷ عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. ۳۸ این است حکم اول و اعظم. ۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. ۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیامتعلق است.»

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(مرقس ۱۲: ۳۷-۳۵، لوقا ۲۰: ۴۴-۴۱)

۴۱ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، ۴۲ گفت: «درباره مسیح چه گمان می‌برید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.» ۴۳ ایشان را گفت: «پس چطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: ۴۴ «خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تادشمنان تو را پای انداز تو سازم.» ۴۵ پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» ۴۶ و هیچ کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

۲۳

هشدار به رهبران مذهبی

(مرقس ۱۲: ۴۰-۳۸، لوقا ۲۰: ۴۷-۴۵)

۱ آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده، ۲ گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. ۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان مکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. ۴ زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. ۵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایت‌های خود را عریض و دامنه‌ای قبابی خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن درضیافتها و کرسیهای صدر در کلیس را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. ۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. ۹ و هیچ کس را بر زمین، پدر خود بخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است. ۱۰ و پیشوا خوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح. ۱۱ و هر که از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود. ۱۲ و هر که خود را بلند کند، پست گردد و هر که خود را فروتن سازد سرافراز گردد.»

عیسی رهبران مذهبی را محکوم می‌کند

۱۳ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید. ۱۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید، از آزار و عذاب شدیدتر خواهید یافت. ۱۵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بجور می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر جهنم می‌سازید! ۱۶ وای بر شمای راهنمایان کور که می‌گویند «هر که به هیكل قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به طلای هیكل قسم خورد باید وفا کند.» ۱۷ ای نادانان و ناپایانان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیكلی که طلا را مقدس می‌سازد؟ ۱۸ و هر که به مذبخ قسم خورد باکی نیست لیکن هر که به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند. ۱۹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبخ که هدیه را تقدیس می‌نماید؟ ۲۰ پس هر که به مذبخ قسم خورد، به آن و به هر چه بر آن است قسم خورده است؛ ۲۱ و هر که به

هیكل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛^{۲۲} و هر که به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد.

^{۲۳} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعنای و شبت و زیره را عشر می دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده اید! می بایست آنها را به جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید.^{۲۴} ای رهنمایان کور که پشه را صافی می کنید و شتر را فرو می برید!^{۲۵} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است.^{۲۶} ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طاهر ساز تا بیرونش نیز طاهر شود!^{۲۷} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می باشید که از بیرون، نیکو می نماید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است!^{۲۸} همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل می نمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملو هستید.

^{۲۹} وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می کنید و مدفهای صادقان رازینت می دهید،^{۳۰} و می گویند: «اگر در ایام پدران خود می بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی شدیم!»^{۳۱} پس بر خود شهادت می دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید.^{۳۲} پس شما پنهان پدران خود را لبریز کنید!^{۳۳} ای ماران و افعی زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟^{۳۴} لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در گایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند،^{۳۵} تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برخیا که او را در میان هیكل و مذبح کشتید.^{۳۶} هر آینه به شما می گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد!

اندوه عیسی برای اورشلیم

^{۳۷} «ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه های خود را زیر بال خود جمع می کند و نخواهید!^{۳۸} اینک خانه شما برای شما ویران گدارده می شود.^{۳۹} زیرا به شما می گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگوید مبارک است او که به نام خداوند می آید.»

۲۴

آینده جهان

(مرقس ۱۳: ۲۰-۱، لوقا ۲۱: ۲۴-۵)

^۱ پس عیسی از هیكل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیكل را بدو نشان دهند.
^۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این چیزها را نمی بینید؟ هر آینه به شما می گویم در اینجا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!»^۳ و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزد وی آمده، گفتند: «به ما بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.»

^۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «زنها کسی شما را گمراه نکند!^۵ زانرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد.^۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زنها مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن انتها هنوز نیست.^۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قطعی و وباها و زلزله ها در جایها پدید آید.^۸ اما همه اینها آغاز دردهای زه است.^۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمیع امت ها بجهت اسم من از شما نفرت کنند.^{۱۰} و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند و از یکدیگر نفرت گیرند.^{۱۱} و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند.^{۱۲} و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد.^{۱۳} لیکن هر که تا به انتها صبر کند،

نجات یابد. ۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امت‌ها شهادتی شود؛ آنگاه انتها خواهد رسید.

۱۵ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس برپاشده بینید هر که خواند دریافت کند ۱۶ آنگاه هر که در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛ ۱۷ و هر که بر بام باشد، بجفت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛ ۱۸ و هر که در مزرعه است، بجفت برداشتن رخت خود برنگردد. ۱۹ لیکن وای برابستان و شیر دهندگان در آن ایام! ۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود، ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می‌شود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! ۲۲ و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد.

بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۳۱-۲۱، لوقا ۲۱: ۳۳-۲۵)

۲۳ آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است» باور مکنید، ۲۴ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز همراه کردندی. ۲۵ اینک شما را پیش خبر دادم.

۲۶ «پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، ۲۷ زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می‌شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۲۸ و هر جا که مرداری باشد، کرکسان در آنجا جمع شوند. ۲۹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت‌های افلاک متزلزل گردد. ۳۰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد و در آن وقت، جمیع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می‌آید؛ ۳۱ و فرشتگان خود را با صور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از ایادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد.

۳۲ «پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ‌هایش می‌آورد، می‌فهمید که تابستان نزدیک است. ۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۴ هرآینه به شما می‌گویم؟ تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(مرقس ۱۳: ۳۷-۳۲، لوقا ۲۱: ۳۸-۳۴)

۳۶ «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. ۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. ۳۸ زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می‌خوردند و می‌آشامیدند و نکاح می‌کردند و منکوحه می‌شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، ۳۹ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را برد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. ۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه‌ای می‌باشند، یکی گرفته و دیگری وا گذارده شود. ۴۱ و دو زن که دست‌هایشان می‌کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود. ۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی‌دانید در کدام ساعت خداوند شما می‌آید. ۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست در چه پاس از شب دزد می‌آید، بیداری می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زند. ۴۴ لهذا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نرید، پسر انسان می‌آید.

۴۵ «پس آن غلام امین و دانا کیست که آقايش او را بر اهل خانه خود بگارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟ ۴۶ خوشبخت آن غلامی که چون آقايش می‌آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۷ هرآینه به شما

می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. ۴۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من در آمدن تاخیر می نماید، ۴۹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ۵۰ هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند، ۵۱ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

۲۵

حکایت ده باکره

۱ «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باکره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود با مشعلهای خویش برداشتند. ۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که «اینگ دامادی آید به استقبال وی بشتابید.» ۷ پس تمامی آن باکره ها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ۸ و نادانان، دانایان را گفتند: «از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می شود.» ۹ اما دانایان در جواب گفتند: «نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزدیک فروشندگان رفته، برای خود بخزید.» ۱۰ و درحین که ایشان بجهت خرید می رفتند، داماد برسد و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ۱۱ بعد از آن، باکره های دیگر نیز آمده، گفتند: «خداوند! برای ما باز کن.» ۱۲ او در جواب گفت: «هرآینه به شمای گویم شما را نمی شناسم.» ۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید.

حکایت قطارها

۱۴ «زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، ۱۵ یکی را پنج قطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هر یک را بحسب استعدادش. و بی درنگ متوجه سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قطار دیگر سود کرد. ۱۷ و همچنین صاحب دو قطار نیز دو قطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک قطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. ۱۹» و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست. ۲۰ پس آنکه پنج قطار یافته بود، پیش آمده، پنج قطار دیگر آورده، گفت: خداوند! پنج قطار به من سپردی، اینک پنج قطار دیگر سود کردم. ۲۱ آقای او به وی گفت: آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو! ۲۲ و صاحب دو قطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قطار تسلیم من نمودی، اینک دو قطار دیگر سود یافته ام. ۲۳ آقای وی را گفت: آفرین ای غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیاری می گارم. در خوشی خداوند خود داخل شو! ۲۴ پس آنکه یک قطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو را می شناختم که مرد درشت خوی می باشی، از جایی که نکاشته ای می دروی و از جایی که نفشاندن ای جمع می کنی، ۲۵ پس ترسان شده، رفتم و قطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است. ۲۶ آقای وی گفت: ای غلام شریر بیکاره! دانسته ای که از جایی که نکاشته ام میدروم و از مکانی که نپاشیده ام، جمع می کنم. ۲۷ از همین جهت تو را می بایست نقد مرا به صرافان بدهی تا وقتی که بایم مال خود را با سود بیام. ۲۸ الحال آن قطار را از او گرفته، به صاحب ده قطار بدهید. ۲۹ زیرا به هر که دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود. ۳۰ و آن غلام بی نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

۳۱ «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنگاه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، ۳۲ و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدایی کند به قسمی که شبان همیشه را از بزه‌ها جدایی کند. ۳۳ و همیشه را بر دست راست و بزه‌ها را بر چپ خود قرار دهد. ۳۴ آنگاه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیایید ای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیرآیم نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ۳۶ عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت‌م کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید. ۳۷ آنگاه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعام دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرآیم نماییم، ۳۸ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جاده‌ایم یا عریان تا پوشانیم، ۳۹ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟ ۴۰ پادشاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید. ۴۱» پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. ۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، ۴۳ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و محبوس بودم عیادت‌م ننمودید. ۴۴ پس ایشان نیز به پاسخ گویند: ای خداوند، کی تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا برهنه یا مریض یا محبوس دیده، خدمت نکردیم؟ ۴۵ آنگاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این کوچکان نکردید، به من نکرده‌اید. ۴۶ و ایشان در عذاب جاودانی خواهند رفت، اما عادلان در حیات جاودانی.»

۲۶

توطئه قتل عیسی

(مرقس ۱۴: ۱-۲، لوقا ۲۲: ۱-۲)

۱ و چون عیسی همه این سخن را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲ «می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.»
۳ آنگاه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دیوانخانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، ۴ شورا نمودند تا عیسی را به حیلہ گرفتار ساخته، به قتل رسانند. ۵ اما گفتند: «نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم برپا شود.»

تهدید عیسی با عطر

(مرقس ۱۴: ۳-۹، یوحنا ۱۲: ۱-۱۱)

۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ۷ زنی با شیشه‌ای عطر گرانبازد او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نمود، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟ ۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» ۱۰ عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. ۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. ۱۳ هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهوذا

(مرقس ۱۴: ۱۰-۱۱، لوقا ۲۲: ۳-۶)

۱۴ «آنگاه یکی از آن دوازده که به یهودای استخریوطی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته، ۱۵ گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قراردادند. ۱۶ و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(مرقس ۱۴: ۱۲-۱۶، لوقا ۲۲: ۷-۱۳)

۱۷ پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟» ۱۸ گفت: «به شهر، زدفلان کس رفته، بدو گوید: «استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم.» ۱۹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیاساختند.

شام آخر

(مرقس ۱۴: ۱۷-۲۵، لوقا ۲۲: ۱۴-۳۰، یوحنا ۱۳: ۲۱-۳۰)

۲۰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنیست. ۲۱ و وقتی که ایشان غذا می‌خوردند، او گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!» ۲۲ پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «خداوند! آیا من آم؟» ۲۳ او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! ۲۴ هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وای بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!» ۲۵ و یهو! که تسلیم کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد! آیا من آم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!» ۲۶ و چون ایشان غذا می‌خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.» ۲۷ و پیاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید، ۲۸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آمرزش گناهان ریخته می‌شود. ۲۹ اما به شما می‌گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.»

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۲۶-۳۱)

۳۰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند. ۳۱ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب درباره من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شیان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. ۳۲ لیکن بعد از برخاستن، پیش از شما به جلیل خواهیم رفت.» ۳۳ پطرس در جواب وی گفت: «هرگاه همه درباره تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۴ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵ پطرس به وی گفت: «هرگاه مردم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند.

باغ جتسمانی

(مرقس ۱۴: ۳۲-۴۲، لوقا ۲۲: ۳۹-۴۶)

۳۶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.» ۳۷ و پطرس و دو پسر زبدی را برداشته، بی‌نیابت غمگین و دردناک شده. ۳۸ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.» ۳۹ پس قدری پیش رفته، به روی درافتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» ۴۰ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا همچین غمی توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟ ۴۱ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.» ۴۲ و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.» ۴۳ و آمده، باز ایشان را در

خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. ۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد. ۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به دست گاهکاران تسلیم شود. ۴۶ برخیزید برویم. اینک تسلیم کننده من نزدیک است!»

دستگیری عیسی

(مرقس ۱۴: ۴۳-۵۲، لوقا ۲۲: ۴۷-۵۳، یوحنا ۱۸: ۱-۱۱)

۴۷ و هنوز سخن می گفت که ناگاه یهو! که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روستا کهنه و مشایخ قوم آمدند. ۴۸ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هر که را بوسه زنم، همان است. او را محکم بگیرید.» ۴۹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. ۵۰ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از هر چه آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند. ۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. ۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را از غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. ۵۳ آیا گمان می بری که نمی توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ ۵۴ لیکن در این صورت کتب چگونه تمام گردد که همچنین می بایست بشود؟» ۵۵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیكل نشسته، تعلیم می دادم و مرا نگرفتید. ۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را وا گذارده، بگریختند.

حما که در حضور قیفا

(مرقس ۱۴: ۵۳-۶۵)

۵۷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیفا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ۵۸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ۵۹ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می کردند تا او را بقتل رسانند، ۶۰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده، ۶۱ گفتند: «این شخص گفت: "می توانم هیكل خدا را خراب کنم و در سه روزش بنا نمایم."» ۶۲ پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می دهند؟» ۶۳ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می دهم مارا بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟» ۶۴ عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما را می گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابرهای آسمان می آید!» ۶۵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید! ۶۶ چه مصلحت می بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!» ۶۷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طباغچه می زدند و بعضی سیلی زده، ۶۸ می گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟»

انکار پطرس

(مرقس ۱۴: ۶۶-۷۲، لوقا ۲۲: ۵۴-۶۵، یوحنا ۱۸: ۲۵-۲۷)

۶۹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزی نزد وی آمده، گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» ۷۰ او روبروی همه انکار نموده، گفت: «نمی دانم چه می گویی!» ۷۱ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!» ۷۲ باز قسم خورده، انکار نمود که

«این مرد را نمی شناسم.»^{۷۳} بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تودلالت می نماید!»^{۷۴} پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد^{۷۵} آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

۲۷

محکوم شدن عیسی

(مرقس ۱: ۱۵، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

^۱ و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند.^۲ پس او را بند نهاده، بردند و به بنطیوس پلاطس والی تسلیم نمودند.

خودکشی یهودا

^۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده،^۴ گفت: «گناه کردم که خون بیگانه را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!»^۵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه شد و رفته خود را خفه نمود.^۶ اما روسای کهنه نقره را بر داشته، گفتند: «انداختن این در بیت المال جایز نیست زیرا خونبها است.»^۷ پس شورا نمود، به آن مبلغ، مزرعه کوزه گرا را بجهت مقبره غرباء خریدند.^۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحقل الدم مشهور است.^۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده ای که بعضی از بنی اسرائیل بر او قیمت گذاردند.^{۱۰} و آنها را بجهت مزرعه کوزه گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.»

در حضور پلاطوس

(مرقس ۱۵: ۲-۵، لوقا ۲۳: ۱-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

^{۱۱} اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی بدو گفت: «تو می گویی!»^{۱۲} و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت می کردند، هیچ جواب نمی داد.^{۱۳} پس پلاطس وی را گفت: «نمی شنوی چقدر بر تو شهادت می دهند؟»^{۱۴} اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(مرقس ۱۵: ۶-۱۵، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۶-۱۹)

^{۱۵} و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هر که را می خواستند، برای جماعت آزاد می کرد.^{۱۶} و در آن وقت، زندانی مشهور، برابا نام داشت.^{۱۷} پس چون مردم جمع شدند، پلاطس ایشان را گفت: «که را می خواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟»^{۱۸} زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند.

^{۱۹} چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب درباره او زحمت بسیار کردم.»

^{۲۰} اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی را هلاک سازند.^{۲۱} پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدام یک از این دو نفر را می خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.»^{۲۲} پلاطس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!»^{۲۳} والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!»^{۲۴} چون پلاطس دید

که ثمری ندارد بلکه آشوب زیادی می‌گردد، آب طلبیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.» ۲۵ تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» ۲۶ آنگاه برابا و برایی ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند.

استیزای سربازان رومی

(مرقس ۱۵: ۱۶-۲۰)

۲۷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند. ۲۸ و او را عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، ۲۹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استیزاگان او را می‌گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» ۳۰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می‌زدند. ۳۱ و بعد از آنکه او را استیزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند.

در راه جلیلتا

(مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۳۲ و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به موضعی که به جلیلتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند، ۳۴ سرکه مزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخوast که بنوشد.

مصلوب شدن عیسی

(مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، لوقا ۲۳: ۳۲-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۳۵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به زبان نبی گفته شده بود تمام شود که «رخت مرا در میان خود تقسیم کردند و بر لباس من قرعه انداختند.» ۳۶ و در آنجا به نگاهبانی او نشستند. ۳۷ و تقصیر نامه او را نوشته، بالای سرش آویختند که «این است عیسی، پادشاه یهود!» ۳۸ آنگاه دو دزد یکی بردست راست و دیگری برچپش با وی مصلوب شدند. ۳۹ و راهگزاران سرهای خود را جنبانیده، کفر گویان ۴۰ می‌گفتند: «ای کسی که هیكل را خراب می‌کنی و در سه روزان را می‌سازی، خود را نجات ده. اگر پسر خدا هستی، از صلیب فرود بیا!» ۴۱ همچنین نیز روسای کهنه با کتابان و مشایخ استیزاگان می‌گفتند: ۴۲ «دیگران را نجات داد، اما نمی‌تواند خود را برهاند. اگر پادشاه اسرائیل است، اکنون از صلیب فرود آید تا بدو ایمان آوریم!» ۴۳ بر خدا توکل نمود، اکنون او را نجات دهد، اگر بدور غبت دارد زیرا گفت پسر خدا هستم!» ۴۴ و همچنین آن دو دزد نیز که با وی مصلوب بودند، او را دشنام می‌دادند.

جان سپردن عیسی

(مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۴۵ و از ساعت ششم تا ساعت نهم، تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ۴۶ و نزدیک به ساعت نهم، عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ایلی ایلی لما سبقتی.» یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی. ۴۷ اما بعضی از حاضرین چون این را شنیدند، گفتند که او الیاس را می‌خواند. ۴۸ در ساعت یکی از آن میان دویده، اسفنجی را گرفت و آن را پراز سر که کرده، بر سر نی گذارد و نزد او داشت تابنوشد. ۴۹ و دیگران گفتند: «بگذار تا ببینیم که آیا الیاس می‌آید او را برهاند.» ۵۰ عیسی باز به آواز بلند صیحه زده، روح را تسلیم نمود. ۵۱ که ناگاه پرده هیكل از سرتا پا دوپاره شد و زمین متزلزل و سنگها شکافته گردید، ۵۲ و قبرها گشاده شد و بسیاری از بدنهای مقدسین که آرامیده بودند برخاستند، ۵۳ و بعد از برخاستن وی، از قبور برآمده، به شهر مقدس رفتند و بر بسیاری ظاهر شدند. ۵۴ اما یوزباشی و رفقایاش که عیسی را نگاهبانی می‌کردند، چون زلزله و این وقایع را دیدند، بینهایت ترسان شده، گفتند: «فی الواقع این شخص پسر خدا بود.» ۵۵ و در آنجا زنان بسیاری که از جلیل در عقب عیسی آمده بودند

تا او را خدمت کنند، از دور نظاره می کردند، ۵۶ که از آن جمله، مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب و یوشاء و مادر پسران زبدي.

تدفین عیسی

(مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۵۷ اما چون وقت عصر رسید، شخصی دولتمند از اهل رامة، یوسف نام که او نیز از شاگردان عیسی بود آمد، ۵۸ و نزد پیلاتس رفته، جسد عیسی را خواست. آنگاه پیلاتس فرمان داد که داده شود. ۵۹ پس یوسف جسد را برداشته، آن را در گان پاک پیچیده، ۶۰ و او را در قبری نو که برای خود از سنگ تراشیده بود، گذارد و سنگی بزرگ بر سر آن غلطانیده، برفت. ۶۱ و مریم مجدلیه و مریم دیگر در آنجا، در مقابل قبر نشسته بودند.

محافظین بر سر قبر

۶۲ و در فردای آن روز که بعد از روز تهیه بودروسای کهنه و فریسیان نزد پیلاتس جمع شده، ۶۳ گفتند: «ای آقا ما را یاد است که آن گمراه کننده وقتی که زنده بود گفت: "بعد از سه روز برمی خیزم." ۶۴ پس بفرما قبر را تا سه روز نگاهبانی کنند مبادا شاگردانش در شب آمده، او را بدزدند و به مردم گویند که از مردگان برخاسته است و گمراهی آخر، از اول بدتر شود.» ۶۵ پیلاتس بدیشان فرمود: «شما کشیکچیان دارید. بروید چنانکه دانید، محافظت کنید.» ۶۶ پس رفتند و سنگ را مختوم ساخته، قبر را با کشیکچیان محافظت نمودند.

۲۸

قیام عیسی مسیح

(مرقس ۱۶: ۱-۸، لوقا ۲۴: ۱-۱۲، یوحنا ۲۰: ۱-۹)

۱ و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند. ۲ که ناگاه زلزله ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بران بنشست. ۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. ۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمده، مثل مرده گردیدند. ۵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید! ۶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیاید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید، ۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.»

عیسی بر زنان ظاهر می شود

۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ۹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورده، گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدمای او چسبیده، او را پرستش کردند. ۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگویند که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.»

رشته به محافظین

۱۱ و چون ایشان می رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند. ۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده، ۱۳ گفتند: «بگویند که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند. ۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ۱۵ ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است.

ماموریت بزرگ
(مرقس ۱۶: ۱۵-۱۸)

۱۶ اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. ۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

انجیل مرقس

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می کند

(متی ۳: ۱-۱۲، لوقا ۳: ۱-۱۸)

۱ ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا.

۲ چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می فرستم تاراه تو را پیش تو مهیا سازد. ۳ صدای ندا کننده ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.»

۴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می نمود. ۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اردون از او تعمیدی یافتند. ۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می بود و خوراک وی از ملخ و عسل بری. ۷ و موعظه می کرد و می گفت که «بعد از من کسی توانا تر از من می آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح القدس تعمید خواهد داد.»

یحیی عیسی را تعمید می دهد

(متی ۳: ۱۳-۱۷، لوقا ۳: ۲۱-۲۲)

۹ و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. ۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می شود. ۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.»

تجربه عیسی در بیابان

(متی ۴: ۱-۱۱، لوقا ۴: ۱-۱۳)

۱۲ پس بی درنگ روح وی را به بیابان می برد. ۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می کرد و با وحوش بسر می برد و فرشتگان او را پرستاری می نمودند.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۲-۱۷، لوقا ۴: ۱۴-۱۵، یوحنا ۴: ۴۳-۴۵)

۱۴ و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، ۱۵ می گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.»

چهار ماهیگیر عیسی را پیروی می کنند

(متی ۴: ۱۸-۲۲)

۱۶ و چون به کتار دریای جلیل می گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دایمی در دریا می اندازند زیرا که صیاد بودند. ۱۷ عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آیید که شما را صیاد مردم گردانم.» ۱۸ بی تامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می کنند. ۲۰ در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زبدي را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می دهد

(لوقا ۴: ۳۱-۳۷)

۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تامل درروز سبت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد، ۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان.

۲۳ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلیدداشت. ناگاه صیحه زده، ۲۴ گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!» ۲۵ عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او درآی!» ۲۶ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. ۲۷ و همه متعجب شدند، بحدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید رانیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟» ۲۸ و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر

(متی ۸: ۱۴-۱۷، لوقا ۴: ۳۸-۴۱)

۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. ۳۰ و مادرزن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت وی را از حالت او خبر دادند. ۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت.

۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۳۴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذار که دیوها حرف زنند زیرا که او را شناختند.

موعظه عیسی در سراسر جلیل

(متی ۴: ۲۳-۲۵، لوقا ۴: ۴۲-۴۴)

۳۵ بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌ای رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. ۳۶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. ۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو را می‌طلبند.» ۳۸ بدیشان گفت: «به دهات مجاور هم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.» ۳۹ پس در تمام جلیل درگایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد.

شفای یک جذای

(متی ۸: ۱-۴، لوقا ۱۲: ۱۶-۱۷)

۴۰ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد وزانو زده، بدو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» ۴۱ عیسی ترحم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!» ۴۲ و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. ۴۳ و او را قدغن کرد و فور مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «زهار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنا و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خود بگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» ۴۵ لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه های بیرون بسر می‌برد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

شفای مرد افلیح

(متی ۵: ۹، لوقا ۱۷: ۲۶)

۱ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است، ۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد. ۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوجی را به دست چهار نفر برداشته، آوردند. ۴ و چون به سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی

را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوج بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند. ^۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوج را گفت: «ای فرزند، گاهان تو آمرزیده شد.»

^۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند ^۷ که «چرا این شخص چنین کفر می گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گاهان را بیامرزد؟» ^۸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می کنند، بدیشان گفت: «از بهرچه این خیالات را به خاطر خود راه می دهید؟ ^۹ کدام سهل تر است؟ مفلوج را گفتن گاهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته بخرام؟ ^{۱۰} لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست...» مفلوج را گفت: ^{۱۱} «تو را می گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!» ^{۱۲} او برخاست و بی تامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تعجید نموده، گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!»

ضیافت در خانه منی

(متی ۹: ۹-۱۳، لوقا ۵: ۲۷-۳۲)

^{۱۳} و باز به نگاره دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می داد. ^{۱۴} و هنگامی که می رفت لاوی ابن حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «از عقب من بیا!» پس برخاسته، در عقب وی شافت. ^{۱۵} و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گاهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می کردند. ^{۱۶} و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گاهکاران می خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و گاهکاران اکل و شرب می نماید؟» ^{۱۷} عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گاهکاران را به توبه دعوت کنم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متی ۹: ۱۴-۱۷، لوقا ۵: ۳۳-۳۹)

^{۱۸} و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می داشتند. پس آمده، بدو گفتند: «چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می دارند و شاگردان تو روزه نمی دارند؟» ^{۱۹} عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی توانند روزه دارند. ^{۲۰} لیکن ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت. ^{۲۱} و هیچ کس بر جامه کهنه، پاره ای از پارچه نو وصله نمی کند، والا آن وصله نواز آن کهنه جدای گردد و دردیگری بدتر می شود. ^{۲۲} و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته، مشکها تلف می گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت.»

شاگردان در روز سبت گندم می چینند

(متی ۱۲: ۱-۸، لوقا ۶: ۱-۵)

^{۲۳} و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه ها می گذشت و شاگردانش هنگامی که می رفتند، به چیند خوشه ها شروع کردند. ^{۲۴} فریسیان بدو گفتند: «اینک چرا در روز سبت مرتکب عملی می باشند که روا نیست؟» ^{۲۵} او بدیشان گفت: «مگر هرگز نخوانده اید که داود چه کرد چون او و رفیقانش محتاج و گرسنه بودند؟ ^{۲۶} چگونه در ایام ایثار رئیس کهنه به خانه خدا درآمده، نان تقدیمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟» ^{۲۷} و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت. ^{۲۸} بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار
(متی ۱۲: ۹-۱۴، لوقا ۶: ۱۱-۱۶)

۱ و باز به کنیسه درآمد، در آنجا مرد دست خشکی بود. ۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند. ۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!» ۴ و بدیشان گفت: «آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکیونی کردن یا بدی؟ جان رانجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند. ۵ پس چشمان خود را بر ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود را دراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت. ۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند.

جماعت بزرگی بدنبال عیسی می روند
(متی ۱۲: ۲۱-۱۵)

۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند، ۸ و از یهودیه و از اورشلیم و ادمومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند. ۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورق به سبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام ننمایند، ۱۰ زیرا که بسیاری را صحت می داد، قسمی که هر که صاحب دردی بود بر او هجوم می آورد تا او را لمس نماید. ۱۱ و ارواح پلید چون او را دیدند، پیش او به روی درافتادند و فریادگان می گفتند که «تو پسر خدا هستی». ۱۲ و ایشان را به تاکید بسیار فرمود که او را شهرت ندهند.

انتخاب دوازده حواری
(لوقا ۶: ۱۶-۱۲)

۱۳ پس بر فراز کوهی برآمده، هر که راخواست به نزد خود طلبید و ایشان نزد او آمدند. ۱۴ و دوازده نفر را مقرر فرمود تا همراه او باشند و تا ایشان را بجهت وعظ نمودن بفرستد، ۱۵ و ایشان را قدرت باشد که مریضان را شفا دهند و دیوها را بیرون کنند. ۱۶ و شمعون را پطرس نام نهاد. ۱۷ و یعقوب پسر زبدي و یوحنا برادر یعقوب؛ این هر دو را بوازنجس یعنی پسران رعد نام گذارد. ۱۸ و اندریاس و فیلیپس و برتولما و متی و توما و یعقوب بن حلفی و تدی و شمعون قانونی، ۱۹ و یهودای اختربوطی که او را تسلیم کرد.

تهمت رهبران مذهبی
(متی ۱۲: ۳۷-۲۲)

۲۰ و چون به خانه درآمدند، باز جمعی فراهم آمدند بطوری که ایشان فرصت نان خوردن هم نکردند. ۲۱ و خویشان او چون شنیدند، بیرون آمدند تا او را بردارند زیرا گفتند بی خود شده است. ۲۲ و کاتبانی که از اورشلیم آمده بودند، گفتند که بعزبول دارد و به یاری رئیس دیوها، دیوها را اخراج می کند. ۲۳ پس ایشان را بدیش طلبیده، مثلاً زده، بدیشان گفت: «چطور می تواند شیطان، شیطان را بیرون کند؟ ۲۴ و اگر مملکتی برخلاف خود منقسم شود، آن مملکت نتواند پایدار بماند. ۲۵ و هرگاه خانه ای به ضد خویش منقسم شد، آن خانه نمی تواند استقامت داشته باشد. ۲۶ و اگر شیطان با نفس خود مقاومت نماید و منقسم شود، او نمی تواند قائم ماند بلکه هلاک می گردد. ۲۷ و هیچ کس نمی تواند به خانه مرد زور آور درآمده، اسباب او را غارت نماید، جز آنکه اول آن زور آور را ببندد و بعد از آن خانه او را تاراج می کند. ۲۸ هرآینه به شما می گویم که همه گاهان از بنی آدم آزمزیده می شود و هر قسم کفر که گفته باشند، ۲۹ لیکن هر که به روح القدس کفر گوید، تا به ابد آزمزیده نشود بلکه مستحق عذاب جاودانی بود.» ۳۰ زیرا که می گفتند روحی پلید دارد.

عیسی خانواده حقیقی خود رامعرفی می کند
(متی ۱۲: ۵۰-۴۶، لوقا ۸: ۲۱-۱۹)

۳۱ پس برادران و مادر او آمدند و بیرون ایستاده، فرستادند تا او را طلب کنند. ۳۲ آنگاه جماعت گرد او نشسته بودند و به وی گفتند: «اینک مادرت و برادرانت بیرون تو را می طلبند.» ۳۳ در جواب ایشان گفت: «کیست مادر من و برادرانم یکاند؟» ۳۴ پس برآنانی که گرد وی نشسته بودند، نظر افکنده، گفت: «اینانند مادر و برادرانم، ۳۵ زیرا هر که اراده خدا را به جا آورد همان برادر و خواهر و مادر من باشد.»

۴

مثل چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۱-۹، لوقا ۸: ۴-۸)

۱ و باز به نگاره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار می آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت: ۳ «گوش گیرید! اینک برزگری بجهد تخم پاشی بیرون رفت. ۴ و چون تخم می پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ۵ و پاره ای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمقی نداشت به زودی روید، ۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آنرو که ریشه نداشت خشکید. ۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بارآورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» ۹ پس گفت: «هر که گوش شنوا دارد، بشنود!»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۲۳-۱۰، لوقا ۸: ۱۸-۹)

۱۰ و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. ۱۱ به ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطا شده، اما به آنانی که بیرونند، همه چیز به مثلهای می شود، ۱۲ تا نگران شده بنگرند و نبینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مبدا بازگشت کرده گاهان ایشان آمرزیده شود.» ۱۳ و بدیشان گفت: «آیا این مثل را نفهمیده اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟ ۱۴ برزگر کلام را می کارد. ۱۵ و اینانند به نگاره راه، جایی که کلام کاشته می شود، و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می رباید. ۱۶ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، ۱۷ و لکن ریشه ای در خود ندارند بلکه فانی می باشند، و چون صدمه ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می خورند. ۱۸ و کاشته شده در خارها آنانی می باشند که چون کلام را بشنوند، ۱۹ اندیشه های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می کند و بی ثمر می گردد. ۲۰ و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می پذیرند و ثمر می آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.»

۲۱ پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را می آورند تا زیر پیمانه ای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟ ۲۲ زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا نگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید. ۲۳ هر که گوش شنوا دارد بشنود.» ۲۴ و بدیشان گفت: «باحذر باشید که چه می شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیوده شود، بلکه از برای شما که می شنوید افزون خواهد گشت. ۲۵ زیرا هر که دارد بدو داده شود و از هر که ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.»

مثل رشد بذر

۲۶ و گفت: «همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند، ۲۷ و شب و روز بخوابد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟ او نداند. ۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه. ۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.»

مثل دانه خردل

(متی ۱۳: ۳۱-۳۲)

۳۰ و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزنیم؟ ۳۱ مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد. ۳۲ لیکن چون کاشته شد، می‌روید و بزرگتر از جمیع بقول می‌گردد و شاخه های بزرگ می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه اش می‌توانند آشیانه گیرند.» ۳۳ و به مثلهای بسیار مانند اینها بقدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان می‌فرمود، ۳۴ و بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود.

آرام کردن طوفان دریا

(متی ۸: ۲۷-۲۳، لوقا: ۲۵-۲۲)

۳۵ و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «به نگاره دیگر عبور کنیم.» ۳۶ پس چون آن گروه را رخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود. ۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می‌خورد بقسمی که برمی گشت. ۳۸ و او در موخر کشتی بر بالشی خفته بود. پس او را بیدار کرده گفتند: «ای استاد، آیا تو را باکی نیست که هلاک شویم؟» ۳۹ در ساعت او برخاسته، باد را نپیچ داد و به دریا گفت: «ساکن شو و خاموش باش!» که باد ساکن شده، آرامی کامل پدید آمد. ۴۰ و ایشان را گفت: «از هرچه چنین ترساید و چون است که ایمان ندارید؟» ۴۱ پس بی نهایت ترسان شده، به یکدیگر گفتند: «این کیست که باد و دریا هم او را اطاعت می‌کنند؟»

۵

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۲۸-۲۴، لوقا: ۳۹-۲۶)

۱ پس به آن نگاره دریا تا به سرزمین جدریان آمدند. ۲ و چون از کشتی بیرون آمد، فی الفور شخصی که روحی پلید داشت از قبور بیرون شده، بدو برخورد. ۳ که در قبور ساکن می‌بود و هیچ کس به زنجیرها هم نمی‌توانست او را بند نماید، ۴ زیرا که بارها او را به کنده‌ها و زنجیرها بسته بودند و زنجیرها را گسیخته و کنده‌ها را شکسته بود و احدی نمی‌توانست او را رام نماید، ۵ و پیوسته شب و روز در کوهها و قبرها فریاد می‌زد و خود را به سنگها مجروح می‌ساخت. ۶ چون عیسی را از دور دید، دوان دوان آمده، او را سجده کرد، ۷ و به آواز بلند صیحه زده، گفت: «ای عیسی، پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا معذب نسازی.» ۸ زیرا بدو گفته بود: «ای روح پلید از این شخص بیرون بیا!» ۹ پس از او پرسید: «اسم تو چیست؟» «به وی گفت: «نام من لجئون است زیرا که بسیاریم.» ۱۰ پس بدو التماس بسیار نمود که ایشان را از آن سرزمین بیرون نکنند. ۱۱ و در حوالی آن کوهها، گله گراز بسیاری می‌چرید. ۱۲ و همه دیوها از وی خواهش نموده، گفتند: «ما را به گرازاها بفرست تا در آنها داخل شویم.» ۱۳ فور عیسی ایشان را اجازت داد. پس آن ارواح خبیث بیرون شده، به گرازان داخل گشتند و آن گله از بلندی به دریا جست و قریب بدو هزار بودند که در آب خفه شدند. ۱۴ و خوک با نان فرار کرده، در شهر و مزرعه‌ها خبر می‌دادند و مردم بجهت دیدن آن ماجرا بیرون شتافتند. ۱۵ و چون نزد عیسی رسیده، آن دیوانه را که لجئون داشته بود دیدند که نشسته و لباس پوشیده و عاقل گشته است، پترسیدند.

۱۶ و آتانی که دیده بودند، سرگذشت دیوانه و گرازان را بدیشان بازگفتند. ۱۷ پس شروع به التماس نمودند که از حدود ایشان روانه شود. ۱۸ و چون به کشتی سوار شد، آنکه دیوانه بود از وی استدعا نمود که با وی باشد. ۱۹ اما عیسی وی را اجازت نداد بلکه بدو گفت: «به خانه نزد خویشان خود برو و ایشان را خبر ده از آنچه خداوند با تو کرده است و چگونه به تو رحم نموده است.» ۲۰ پس روانه شده، در دیکاپولس به آنچه عیسی با وی کرده، موعظه کردن آغاز نمود که همه مردم متعجب شدند.

زنده کردن دختر یاریس

(متی ۹: ۲۶-۱۸، لوقا ۸: ۴۰-۵۶)

۲۱ و چون عیسی باز به آنطرف، در کشتی عبور نمود، مردم بسیار بر وی جمع گشتند و برکاره دریا بود. ۲۲ که ناگاه یکی از روسای کنیسه، یاریس نام آمد و چون او را بدید بر پایهایش افتاده، ۲۳ بدو التماس بسیار نموده، گفت: «نفس دخترک من به آخر رسیده. بیا و بر او دست گذار تا شفا یافته، زبست کنند.» ۲۴ پس با او روانه شده، خلق بسیاری نیز از پی او افتاده، بر وی ازدحام می نمودند. ۲۵ آنگاه زنی که مدت دوازده سال به استحضه مبتلا می بود، ۲۶ و زحمت بسیار از اطبای متعدد دیده و آنچه داشت صرف نموده، فایده ای نیافت بلکه بدتر می شد، ۲۷ چون خبر عیسی را بشنید، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ۲۸ زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هراینه شفا یابم.» ۲۹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است.

۳۰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از او صادر گشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ۳۱ شاگردانش بدو گفتند: «می بینی که مردم بر تو ازدحام می نمایند! و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟» ۳۲ پس به اطراف خود می نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی درافتاده، حقیقت امر را با تمام به وی بازگفت. ۳۴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو از بلای خویش رستگار باش.»

۳۵ او هنوز سخن می گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده، دیگر برای چه استاد را زحمت می دهی؟» ۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و بس!» ۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند. ۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می نمودند. ۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ۴۰ ایشان بر وی تخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طلیتا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می گویم برخیز.» ۴۲ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند. ۴۳ پس ایشان را به تاکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

۶

بی ایمانی مرد ناصره

(متی ۱۳: ۵۸-۵۳)

۱ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می گردد؟» ۳ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی باشند؟» و از او لغزش خوردند.

۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. ۵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ۶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم می داد.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، لوقا ۹: ۱-۶)

۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جز عصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمر بند خود، ۹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.» ۱۰ و بدیشان گفت: «در هر جاداخل خانه‌ای شوید، در آن بمانید تا از آنجا کوچ کنید. ۱۱ و هر جا که شما را قبول نکنند و به سخن شما گوش نگیرند، از آن مکان بیرون رفته، خاک پایهای خود را بیفشانید تا بر آنها شهادتی گردد. هر آینه به شما می گویم حالت سدوم و غموره در روز جزا از آن شهر سهل تر خواهد بود.» ۱۲ پس روانه شده، موعظه کردند که توبه کنند، ۱۳ و بسیار دیوها را بیرون کردند و مریضان کثیر را روغن مالیده، شفا دادند.

قتل یحیی تعمیددهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، لوقا ۹: ۷-۹)

۱۴ و هیروдіس پادشاه شنید زیرا که اسم او شهرت یافته بود و گفت که «یحیی تعمیددهنده از مردگان برخاسته است و از این جهت معجزات از او به ظهور می آید. ۱۵ اما بعضی گفتند که الیاس است و بعضی گفتند که نبی‌ای است یا چون یکی از انبیاء. ۱۶ اما هیروдіس چون شنید گفت: «این همان یحیی است که من سرش را از تن جدا کردم که از مردگان برخاسته است.» ۱۷ زیرا که هیروдіس فرستاده، یحیی را گرفتار نموده، او را در زندان بست بخاطر هیروдіا، زن برادر او فیلیس که او را در نکاح خویش آورده بود. ۱۸ از آن جهت که یحیی به هیروдіس گفته بود: «نگاه داشتن زن برادر بر تو روا نیست.» ۱۹ پس هیروдіا از او کینه داشته، می خواست او را به قتل رساند اما نمی توانست، ۲۰ زیرا که هیروдіس از یحیی می ترسید چونکه او را مرد عادل و مقدس می دانست و رعایتش می نمود و هرگاه از اومی شنید بسیار به عمل می آورد و به خوشی سخن او را اصغای می نمود. ۲۱ اما چون هنگام فرصت رسید که هیروдіس در روز میلاد خودامرای خود و سرتیبان و روسای جلیل را ضیافت نمود؛ ۲۲ و دختر هیروдіا به مجلس درآمده، رقص کرد و هیروдіس و اهل مجلس را شاد نمود. پادشاه بدان دختر گفت: «آنچه خواهی از من بطلب تا به تو دهم.» ۲۳ و از برای او قسم خورد که آنچه از من خواهی حتی نصف ملک مرا هر آینه به تو عطا کنم.» ۲۴ او بیرون رفته، به مادر خود گفت: «چه بطلبم؟» گفت: «سر یحیی تعمیددهنده را.» ۲۵ در ساعت به حضور پادشاه درآمده، خواش نمود، گفت: «می خواهم که الان سر یحیی تعمیددهنده را در طبقی به من عنایت فرمائی.» ۲۶ پادشاه به شدت محزون گشت، لیکن بجهت پاس قسم و خاطر اهل مجلس نخواست او را محروم نماید. ۲۷ بی درنگ پادشاه جلادی فرستاده، فرمود تا سرش را بیاورد. ۲۸ و او به زندان رفته سر او را از تن جدا ساخته و بر طبقی آورده، بدان دختر داد و دختر آن را به مادر خود سپرد. ۲۹ چون شاگردانش شنیدند، آمدند و بدن او را برداشته، دفن کردند.

خوراک به پنج هزار نفر

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، لوقا ۹: ۱۷-۱۰، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

۳۰ و رسولان نزد عیسی جمع شده، از آنچه کرده و تعلیم داده بودند او را خبر دادند.

۳۱ بدیشان گفت شما به خلوت، به جای ویران بیایید و اندکی استراحت نمائید زیرا آمد و رفت چنان بود که فرصت نان خوردن نیز نکرده‌اند. ۳۲ پس به تنهایی در کشتی به موضعی ویران رفتند. ۳۳ و مردم ایشان را روانه دیده، بسیاری او را شناختند و از جمیع شهرها بر خشکی بدان سوشافتند و از ایشان سبقت جست، نزد وی جمع

شدند. ۳۴ عیسی بیرون آمده، گروهی بسیار دیده، بر ایشان ترحم فرمود زیرا که چون گوسفندان بی شبان بودند و بسیار به ایشان تعلیم دادن گرفت. ۳۵ و چون بیشتری از روز سپری گشت، شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «این مکان ویرانه است و وقت منقضی شده. ۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخردند که هیچ خوراکی ندارند.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دوایست دینار نان بخیریم تا اینها را طعام دهیم!» ۳۸ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۳۹ آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.» ۴۰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرسته، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارند و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. ۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند. ۴۳ و از خرده های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی آب

(متی ۱۴: ۲۲-۳۳، یوحنا ۶: ۲۱-۱۶)

۴۵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبور کنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. ۴۶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد. ۴۷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. ۴۸ و ایشان را در دراندن کشتی خسته دید زیرا که باد مخالف بر ایشان می وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ۴۹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، ۵۰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» ۵۱ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت درخود متحیر و متعجب شدند، ۵۲ زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود.

شفای عده ای بسیار

(متی ۱۴: ۳۶-۳۴)

۵۳ پس از دریا گذشته، به سرزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند. ۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند، ۵۵ و در همه آن نواحی بشتاب می گشتند و بیمارانی را بر تختها نهاده، هر جا که می شنیدند که او در آنجا است، می آوردند. ۵۶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می رفت، مریضانی را بر راهها می گذاردند و از او خواهش می نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هر که آن را لمس می کرد شفای یافت.

۷

پاکی درون

(متی ۱۵: ۱-۲۰)

۱ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند. ۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می خوردند، ملامت نمودند، ۳ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی خوردند، ۴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی خوردند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می دارند چون شستن پالاهای و آفتابهها و ظروف مس و کرسیها. ۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می خوردند؟» ۶ در جواب ایشان گفت: «نیکو اخبار نموداشعیا درباره شما را کاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می دارند لیکن دلشان از من دور است. ۷ پس مرا عبث عبادت می نمایند زیرا که رسوم

انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند،^۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پپاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می‌آوردند.^۹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.^{۱۰} از انجبهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هر که پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد.^{۱۱} لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: «آنچه از من نفع بایی قربان یعنی هدیه برای خداست»^{۱۲} و بعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند.^{۱۳} پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به‌جای آورید.»

^{۱۴} پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید.^{۱۵} هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد.^{۱۶} هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

^{۱۷} و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند.^{۱۸} بدیشان گفت: «مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد،^{۱۹} زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبله‌ای که این همه خوراک را پاک می‌کند.»^{۲۰} و گفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد،^{۲۱} زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی^{۲۲} و طمع و خبانت و مکر و شہوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت.^{۲۳} تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.»

انخراج روح ناپاک از یک دختر

(متی ۱۵: ۲۱-۲۸)

^{۲۴} پس از آنجا برخاسته به حوالی صور و صیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ کس مطلع نشود، لیکن توانست مخفی بماند،^{۲۵} از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلید داشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده برپایه‌ای افتاد.^{۲۶} و او زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند.^{۲۷} عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.»^{۲۸} آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوند، زیرا سگان نیز پس خردہ های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.»^{۲۹} وی را گفت: «بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.»^{۳۰} پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بر بستر خوابیده یافت.

حیرت جماعت از معجزات عیسی

(متی ۱۵: ۲۹-۳۱)

^{۳۱} و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولس به دریای جلیل آمد.
^{۳۲} آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد.^{۳۳} پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛^{۳۴} و به سوی آسمان تگزیسته، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو^{۳۵} در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود.

^{۳۶} پس ایشان را قدغن فرمود که هیچ کس را خبر ندهند؛ لیکن چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتیر او را شهرت دادند.^{۳۷} و بینهایت متحیر گشته می‌گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویای می‌گرداند!»

۸

خوراک به چهار هزار نفر
(متی ۱۵: ۳۹-۳۲)

۱ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراک نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می‌باشند و هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه‌های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده‌اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می‌تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل پر از پاره‌های باقی‌مانده برداشتند. ۹ و عدد خورندگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مرخص فرمود.

درخواست آبی آسمانی
(متی ۱۶: ۴-۱)

۱۰ و بی‌درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آبی آسمانی از او خواستند. ۱۲ او از دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه آبی می‌خواهند؟ هرآینه به شما می‌گویم آبی بدین فرقه عطا نخواهد شد.»

هشدار درباره تعالیم غلط
(متی ۱۶: ۱۲-۵)

۱۳ پس ایشان را گدارد و باز به کشتی سوار شده، به کثرت دیگر عبور نمود. ۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیر مایه هیروودیس احتیاط کنید!» ۱۶ ایشان با خود اندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» ۱۷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکری کنید از آنچه که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده‌اید و تا حال دل شما سخت است؟ ۱۸ آیا چشم داشته نمی‌بینید و گوش داشته نمی‌شنوید و به یاد ندارید؟ ۱۹ وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره‌ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» ۲۰ و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس، پس زنبیل پر از ریزه‌ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.» ۲۱ پس بدیشان گفت: «چرا نمی‌فهمید؟»

شفای مرد نابینا

۲۲ چون به بیت صیدا آمد، شخصی کور را نزد او آوردند و التماس نمودند که او را لمس نماید. ۲۳ پس دست آن کور را گرفته، او را از قریه بیرون برد و آب دهان بر چشمان او افکند، و دست بر او گذارده از او پرسید که «چیزی می‌بینی؟» ۲۴ او بالا تکیسته، گفت: «مردمان را خرامان، چون درختی می‌بینم.» ۲۵ پس بار دیگر دستهای خود را بر چشمان او گذارده، او را فرمود تا بالا تکیست و صحیح گشته، همه چیز را به خوبی دید. ۲۶ پس او را به خانه‌اش فرستاده، گفت: «داخل ده مشو و هیچ کس را در آن جا خبر مده.»

اعتراف پطرس

(متی ۱۶: ۲۰-۱۳، لوقا ۹: ۲۰-۱۸)

۲۷ و عیسی با شاگردان خود به دهات قیصریه فیلیپس رفت. و در راه از شاگردانش پرسیده، گفت که «مردم مرا که می‌دانند؟» ۲۸ ایشان جواب دادند که «یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی یکی از انبیاء.» ۲۹ او از

ایشان پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس در جواب او گفت: «تو مسیح هستی.»^{۳۰} پس ایشان را فرمود که «هیچ کس را از او خبر ندهند.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود
(متی ۱۶: ۲۸-۲۱، لوقا ۹: ۲۷-۲۱)

^{۳۱} آنگاه ایشان را تعلیم دادن آغاز کرد که «لازم است پسر انسان بسیار زحمت کشد و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شود و کشته شده، بعد از سه روز برخیزد.»^{۳۲} و چون این کلام را علانیه فرمود، پطرس او را گرفته، به منع کردن شروع نمود.^{۳۳} اما او برگشته، به شاگردان خود نگریده، پطرس را نهیب داد و گفت: «ای شیطان از من دور شو، زیرا امور الهی را اندیشه نمی‌کنی بلکه چیزهای انسانی را.»^{۳۴} پس مردم را با شاگردان خود خوانده، گفت: «هر که خواهد از عقب من آید، خویش را انکار کند و صلیب خود را برداشته، مرا متابعت نماید.»^{۳۵} زیرا هر که خواهد جان خود را نجات دهد، آن را هلاک سازد؛ و هر که جان خود را بجهت من و انجیل بر باد دهد آن را برهاند.^{۳۶} زیرا که شخص را چه سود دارد هر گاه تمام دنیا را ببرد و نفس خود را ببازد؟^{۳۷} یا آنکه آدمی چه چیز را به عوض جان خود بدهد؟^{۳۸} زیرا هر که در این فرقه زناکار و خطاکار از من و سخنان من شرمندة شود، پسر انسان نیز وقتی که با فرشتگان مقدس در جلال پدر خویش آید، از او شرمندة خواهد گردید.»

۹

^۱ و بدیشان گفت: «هر آینه به شما می‌گویم بعضی از ایستادگان در اینجا می‌باشند که تامل‌کوت خدا را که به قوت می‌آید نیبند، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، ۹: ۲۸-۳۶)

^۲ و بعد از شش روز، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت.^۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی‌تواند چنان سفید نماید.^۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می‌کردند.^۵ پس پطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه سایبان می‌سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!»^۶ از آنرو که نمی‌دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند.^۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابردر رسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.»^۸ در ساعت گرداگرد خود نگریده، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند.

^۹ و چون از کوه به زیر می‌آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برخیزد، از آنچه دیده‌اند کسی را خبر ندهند.^{۱۰} و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال می‌کردند که برخاستن از مردگان چه باشد.^{۱۱} پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان می‌گویند که الیاس باید اول بیاید؟»^{۱۲} او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول می‌آید و همه چیز را اصلاح می‌نماید و چگونه درباره پسر انسان مکتوب است که می‌باید زحمت بسیار کشد و حقیر شمرده شود.»^{۱۳} لیکن به شامی گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.»

شفای پسر دیوزده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، لوقا ۹: ۳۷-۴۳)

^{۱۴} پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که با ایشان مباحثه می‌کردند.^{۱۵} در ساعت، تمامی خلق چون او را بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند.^{۱۶} آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟»^{۱۷} یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود را نزد تو آوردم که روحی گنگ دارد،»^{۱۸} و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده،

دندانهایم بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.»^{۱۹} او ایشان را جواب داده، گفت: «ای فرقه بی‌ایمان تا کی با شما باشم و تا چه خدمت‌محمل شما شوم! او را نزد من آورید.»^{۲۰} پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فوراً آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلطان شد.^{۲۱} پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت.»^{۲۲} و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ما ترحم کرده، ما را مدد فرما.»^{۲۳} عیسی وی را گفت: «اگر می‌توانی ایمان آری، مومن را همه چیز ممکن است.»^{۲۴} در ساعت پدر طفل فریاد برآورد، گریه‌کنان گفت: «ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.»^{۲۵} چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داده، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کرم من تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!»^{۲۶} پس صیحه زده و او را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد.^{۲۷} اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپا ایستاد.^{۲۸} و چون به خانه درآمد، شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟»^{۲۹} ایشان را گفت: «این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.»

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، لوقا ۹: ۴۴-۴۵)

^{۳۰} و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد،^{۳۱} زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسرانسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.»^{۳۲} اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند.

بحث درباره بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، لوقا ۹: ۴۶-۴۸)

^{۳۳} و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یک دیگر چه مباحثه می‌کردید؟»^{۳۴} اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگویی کردند در اینکه کیست بزرگتر.^{۳۵} پس نشسته، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «هر که می‌خواهد مقدم باشد موخر و غلام هم بود.»^{۳۶} پس طفلی را برداشته، در میان ایشان برپا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: «هر که یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مراقبش گرفته است و هر که مرا پذیرفت نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد

(لوقا ۹: ۴۹-۵۰)

^{۳۸} آنگاه یوحنا ملفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود، و چون متابعت ما نمی‌کرد، او را مانع نمودیم.»^{۳۹} عیسی گفت: «او را منع نکنید، زیرا هیچ کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند به زودی در حق من بد گوید.»^{۴۰} زیرا هر که ضد ما نیست با ما است.^{۴۱} و هر که شما را از این رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، هراینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد.^{۴۲} و هر که یکی از این کودکان را که به من ایمان آورند، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ آسیایی بر گردش آویخته، در دریا افکنده شود.

هشدار در مورد وسوسه

(متی ۱۸: ۷-۹)

^{۴۳} پس هرگاه دست تو را بلغزاند، آن را ببر زیرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، از اینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛^{۴۴} جایی که کرم ایشان نمرد و آتش، خاموشی نپذیرد.

۴۵ و هرگاه بابت تو را بلغزند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛^{۴۶} آنجایی که کرم ایشان نمرد و آتش، خاموش نشود. ۴۷ و هرگاه چشم تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم در آتش جهنم انداخته شوی،^{۴۸} جایی که کرم ایشان نمرد و آتش خاموش نیابد. ۴۹ زیرا هرکس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می گردد. ۵۰ نمک نیکو است، لیکن هرگاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

۱۰

تعلیم درباره ازدواج و طلاق

(متی ۱۹: ۱-۱۲)

۱ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزد وی جمع شدند و او برحسب عادت خود، باز بدیشان تعلیم می داد.

سوال درباره طلاق

۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.»^۳ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟»^۴ گفتند: «موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رها کنند.»^۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به سبب سنگلی شما این حکم را برای شما نوشت. ۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید. ۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش پیوندد،^۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد. ۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.»

۱۰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سوال نمودند. ۱۱ بدیشان گفت: «هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد. ۱۲ و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۳-۱۵، لوقا ۱۸: ۱۵-۱۷)

۱۳ و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان او برانگیزانند. ۱۴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است. ۱۵ هر آینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.»^{۱۶} پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد.

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۱۶-۳۰، لوقا ۱۸: ۱۸-۳۰)

۱۷ چون به راه می رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟»^{۱۸} عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟»^{۱۹} احکام را می دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغا بازی مکن، پدر و مادر خود را محترم دار.»^{۲۰} او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.»^{۲۱} عیسی به وی نگریسته، او را محبت نمود و گفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.»^{۲۲} لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت.

۲۳ آنگاه عیسی گرداگرد خود نگرسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند». ۲۴ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا! ۲۵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!» ۲۶ ایشان بغایت متحیرگشته، با یکدیگر می گفتند: «پس که می توان نجات یابد؟» ۲۷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس بدو گفتن گرفت که «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تورا پیروی کرده ایم.» ۲۹ عیسی جواب فرمود: «هرآینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یابردارن یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند، ۳۰ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان پاد از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را.» ۳۱ اما بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین اولین.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۷-۱۹، لوقا ۱۸: ۳۱-۳۴)

۳۲ و چون در راه به سوی اورشلیم می رفتند و عیسی در جلو ایشان می خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می شد، ۳۳ که «اینک به اورشلیم می رویم و پسر انسان به دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوی قتل دهند و او را به امتهای سپارند، ۳۴ و بر وی سخریه نموده، تازیانه اش زنند و آب دهان بر وی افکنند، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.»

تعلیم درباره خدمت به دیگران

(متی ۲۰: ۲۰-۲۸)

۳۵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدي نزد وی آمده، گفتند: «ای استاد، می خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.» ۳۶ ایشان را گفت: «چه می خواهید برای شما بکنم؟» ۳۷ گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری بر چپ تو در جلال تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی ایشان را گفت: «نمی فهمید آنچه می خواهید. آیا می توانید پالاهای را که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می پذیرم، بپذیرید؟» ۳۹ وی را گفتند: «می توانیم.» عیسی بدیشان گفت: «پالاهای را که من می نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می پذیرم خواهید بپذیرفت. ۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.» ۴۱ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند.

۴۲ عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «می دانید آنانی که حکام امتهای شمرده می شوند برایشان ریاست می کنند و بزرگان بر ایشان مسلطند. ۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد. ۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد. ۴۵ زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا بخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند.»

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۳۴، لوقا ۱۸: ۳۵-۴۳)

۴۶ و وارد اریحا شدند. و وقتی که او باشاگردان خود و جمعی کثیر از اریحا بیرون می رفت، بارتیمائوس کور، پسر تیماوس بر کلاه راه نشسته، گدایی می کرد. ۴۷ چون شنید که عیسی ناصری است، فریاد کردن گرفت و گفت: «ای عیسی ابن داود بر من ترحم کن.» ۴۸ و چندان که بسیاری او را نهیب می دادند که خاموش شود، زیاده تر فریاد بر می آورد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ۴۹ پس عیسی ایستاده، فرمود تا او را بخوانند. آنگاه

آن کور را خوانده، بدو گفتند: «خاطر جمع دار برخیز که تو را می خواند.»^{۵۰} در ساعت ردای خود را دور انداخته، بر پا جست و نزد عیسی آمد. ^{۵۱} عیسی به وی التفات نمود، گفت: «چه می خواهی از بهر تو نمایم؟» کور بدو گفت: «یا سیدی آنکه بینایی یابم.» ^{۵۲} عیسی بدو گفت: «برو که ایمانت تو را شفا داده است.» در ساعت بینا گشته، از عقب عیسی در راه روانه شد.

۱۱

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۲۸-۴۴، یوحنا ۱۲: ۱۲-۱۹)

^۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،^۲ بدیشان گفت: «بدین قریه ای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاورید.»^۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می کنید، گویند خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.»^۴ پس رفته کره ای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می کردند،^۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چه کار دارید که کره را باز می کنید؟»^۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند. ^۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد. ^۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند. ^۹ و آنانی که پیش و پس می رفتند، فریادگان می گفتند: «هوشیعیانا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می آید.»^{۱۰} مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می آید به اسم خداوند. هوشیعیانا در اعلی علین.»^{۱۱} و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیكل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد بآن دوازده به بیت عنیا رفت.

تطهیر هیكل

(متی ۲۱: ۱۲-۱۷، لوقا ۱۹: ۴۵-۴۸)

^{۱۲} بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می آمدند، گرسنه شد. ^{۱۳} ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود. ^{۱۴} پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچ کس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند.

^{۱۵} پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیكل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیكل خرید و فروش می کردند شروع نمود و تخت های صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت،^{۱۶} و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیكل بگذرد،^{۱۷} و تعلیم داده، گفت: «آیا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتها نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.»

^{۱۸} چون روسای کهنه و کاتبان این را بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می بودند.^{۱۹} چون شام شد، از شهر بیرون رفت.

دعا

(متی ۲۱: ۱۸-۲۲)

^{۲۰} صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر را از ریشه خشک یافتند. ^{۲۱} پطرس به خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!»^{۲۲} عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید،^{۲۳} زیرا که هر آینه به شما می گویم هر که بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکندد شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گویدی شود، هر آینه هرا آنچه گوید بدو عطا شود.»^{۲۴} بنابراین به شما می گویم آنچه در عبادت سوال می کنید، یقین بدانید که آن را یافته اید و به شما عطا خواهد شد.^{۲۵} و وقتی که

به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را بخشید تا آنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطای شما را معاف دارد.

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۳۳، لوقا ۲۰: ۱-۸)

۲۶ اما هرگاه شما بخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید. ۲۷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او درهیکل می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، ۲۸ گفتندش: «به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به توداده است تا این اعمال را به جا آری؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «من از شما نیز سخی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم. ۳۰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.» ۳۱ ایشان در دلهای خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گوییم از آسمان بود، هرآنه گوید پس چرا بدو ایمان نیاوردید. ۳۲ و اگر گویم از انسان بود، «از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبیای برحق می‌دانستند. ۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را به جا می‌آورم.»

۱۲

حکایت باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۴۶-۳۳، لوقا ۲۰: ۱۹-۹)

۱ پس به مثل‌ها به ایشان آغاز سخن نموده که «شخصی تاکستانی غرس نموده، حصاری گردش کشید و چرخشی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد. ۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد. ۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهی دست روانه نمودند. ۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سروا را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش. ۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند. ۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. ۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند. ۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ۱۰ آیا این نوشته را نخوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زاویه گردید؟ ۱۱ این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است. ۱۲ آنگاه خواستند او را گرفتار سازند، اما از خلق می‌ترسیدند، زیرا می‌دانستند که این مثل را برای ایشان آورد. پس او را واگذارده، برفتند.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متی ۲۲: ۲۲-۱۵، لوقا ۲۰: ۲۶-۲۰)

۱۳ و چند نفر از فریسیان و هیرودیان را نزد وی فرستادند تا او را به سخنی به دام آورند. ۱۴ ایشان آمده، بدو گفتند: «ای استاد، ما را یقین است که تو راستگو هستی و از کسی باک نداری، چون که به ظاهر مردم نمی‌نگری بلکه طریق خدا را به راستی تعلیم می‌نمایی. جزیه دادن به قیصر جایز است یا نه؟ بدهیم یا ندهیم؟ ۱۵ اما او را کاری ایشان را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا مرا امتحان می‌کنید؟ دیناری نزد من آرید تا آن را ببینم.» ۱۶ چون آن را حاضر کردند، بدیشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» وی را گفتند: «از آن قیصر.» ۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه از قیصر است، به قیصر رد کنید و آنچه از خداست، به خدا.» و از او متعجب شدند.

سوال درباره قیامت

(متی ۲۲: ۳۲-۲۳، لوقا ۲۰: ۴۰-۲۷)

۱۸ و صدوقیان که منکر هستند نزد وی آمده، از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد، موسی به ما نوشت که هرگاه برادر کسی بمیرد و زنی بازگذاشته، اولادی نداشته باشد، برادرش زن او را بگیرد تا از بهر برادر خود نسلی پیدا نماید. ۲۰ پس هفت برادر بودند که نخستین، زنی گرفته، بمرد و اولادی نگذاشت. ۲۱ پس ثانی او را گرفته، هم بی اولاد فوت شد و همچنین سومی. ۲۲ تا آنکه آن هفت او را گرفتند و اولادی نگذاشتند و بعد از همه، زن فوت شد. ۲۳ پس در قیامت چون برخیزند، زن کدامیک از ایشان خواهد بود از آنجهت که هر هفت، او را به زنی گرفته بودند؟»

۲۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمراه نیستید از آنرو که کتب و قوت خدا را نمی دانید؟ ۲۵ زیرا هنگامی که از مردگان برخیزند، نه نکاح می کنند و نه منکوحه می گردند، بلکه مانند فرشتگان، در آسمان می باشند. ۲۶ اما در باب مردگان که برمی خیزند، در کتاب موسی در ذکر بوته نخوانده اید چگونه خدا او را خطاب کرده، گفت که منم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب. ۲۷ و او خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. پس شما بسیار گمراه شده اید.»

بزرگترین حکم

(متی ۲۲: ۴۰-۳۳)

۲۸ و یکی از کاتبان، چون مباحثه ایشان را شنیده، دید که ایشان را جواب نیکو داد، پیش آمده، از او پرسید که «اول همه احکام کدام است؟» ۲۹ عیسی او را جواب داد که «اول همه احکام این است که بشنوی اسرائیل، خداوند خدای ما خداوند واحد است. ۳۰ و خداوند خدای خود را به تمامی دل و تمامی جان و تمامی خاطر و تمامی قوت خود محبت نما، که اول از احکام این است. ۳۱ و دوم مثل اول است که همسایه خود را چون نفس خود محبت نما. بزرگتر از این دو، حکمی نیست.» ۳۲ کاتب وی را گفت: «آفرین ای استاد، نیکو گفتی، زیرا خداوند واحد است و سوای او دیگری نیست، ۳۳ و او را به تمامی دل و تمامی فهم و تمامی نفس و تمامی قوت محبت نمودن و همسایه خود را مثل خود محبت نمودن، از همه قربانی های سوختنی و هدایا افضل است.» ۳۴ چون عیسی بدید که عاقلانه جواب داد، به وی گفت: «از ملکوت خدا دور نیستی.» و بعد از آن، هیچ کس جرأت نکرد که از او سوالی کند.

ناتوانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، لوقا ۲۰: ۴۴-۴۱)

۳۵ و هنگامی که عیسی در هیكل تعلیم می داد، متوجه شده، گفت: «چگونه کاتبان می گویند که مسیح پسر داود است؟ ۳۶ و حال آنکه خود داود در روح القدس می گوید که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۳۷ خود داود او را خداوند می خواند؛ پس چگونه او را پسر می باشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی می شنیدند.

هشدار به رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱-۱۲، لوقا ۲۰: ۴۷-۴۵)

۳۸ پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاط کنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های در بازارها ۳۹ و کرسی های اول در کلیس و جایای صدر در ضیافت ها را دوست می دارند. ۴۰ اینان که خانه های بیوه زنان را می بلعند و نماز را به ریاطول می دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.»

هدیه بیوه زن فقیر

(لوقا ۲۱: ۴-۱)

۴۱ و عیسی در مقابل بیت المال نشسته، نظاره می کرد که مردم به چه وضع پول به بیت المال می اندازند، و بسیاری از دولتمندان، بسیاری انداختند. ۴۲ آنگاه بیوه زنی فقیر آمده، دو فلس که یک ربع باشد انداخت. ۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم این بیوه زن مسکین از همه آنانی

که در خزانه انداختند، پیشتر داد. ۴۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

۱۳

آینده جهان

(متی ۲۴: ۲۲-۲۱، لوقا ۲۱: ۲۴-۵)

۱ و چون او از هیكل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت‌ها است!» ۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارت‌های عظیمه را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!»

۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیكل نشسته بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر ازوی پرسیدند: ۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟»

۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن آنها هنوز نیست. ۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله هادر جایها حادث خواهد شد و قطعی‌ها و اغتشاش‌ها پدید می‌آید، و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد.

۹ «لیکن شما برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوراها خواهند سپرد و در کلیسای تازه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. ۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتها موعظه شود. ۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم کنند، میندیشید که چه بگوئید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوئید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح القدس است. ۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بر والدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. ۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هر که تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد.

۱۴ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید برپا بینید - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آتانی که در یهودیه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند، ۱۵ و هر که برپام باشد، به زیر نیاید و به خانه داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، ۱۶ و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد. ۱۷ اما وای بر آبستان و شیر دهندگان در آن ایام. ۱۸ و دعا کنید که فرار شما در زمستان نشود، ۱۹ زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد. ۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۳۵-۲۳، لوقا ۲۱: ۳۳-۲۵)

۲۱ «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجا است یا اینک در آنجا، باور مکنید. ۲۲ زانرو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی. ۲۳ لیکن شما برحذر باشید!

۲۴ و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد، ۲۵ و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت. ۲۶ آنگاه پسر انسان را بینند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید. ۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد.

۲۸ «الحال از درخت انجیر مثلش را فرا گیرد که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ می‌آورد می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۰ هر آینه به شما می‌گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت. ۳۱ آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۵۱-۳۶، لوقا ۲۱: ۳۸-۳۴)

۳۲ ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. ۳۳ «پس بر حذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی‌دانید که آن وقت کی می‌شود. ۳۴ مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را وا گذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدار بماند. ۳۵ پس بیدار باشید زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحب‌خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. ۳۶ مبدا ناگهان آمده شما را خفته یابد. ۳۷ اما آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

۱۴

توطئه قتل عیسی

(متی ۲۶: ۵-۱، لوقا ۲۲: ۲-۱)

۱ و بعد از دو روز، عید فصح و فطیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حيله او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ۲ لیکن می‌گفتند: «نه در عید مبدا در قوم اغتشاشی پدید آید.»

تدهین عیسی با یهودا

(متی ۲۶: ۱۳-۶، یوحنا ۱۲: ۱۱-۱)

۳ و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه‌ای از عطر گرانبا از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت. ۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ ۵ زیرا ممکن بود این عطر زیاده‌تر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند. ۶ اما عیسی گفت: «او را وا گذارید! از برای چه او را زحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است، ۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید. ۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد. ۹ هر آینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.»

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۶-۱۴، لوقا ۲۲: ۶-۳)

۱۰ پس یهودای اخنریوطی که یکی از آن دوازه بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند. ۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که نقدی بدو بدهند. او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۹-۱۷، لوقا ۲۲: ۱۳-۷)

۱۲ و روز اول از عید فطیر که در آن فصح را ذبح می‌کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجامی خواهی برویم تدارک بینیم تا فصح را بخوری؟» ۱۳ پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، ۱۴ و به هرجایی که درآید صاحب‌خانه را گوید:

استاد می گوید مهمانخانه کجا است تافصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنم؟^{۱۵} و اوبالاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می دهد. آنجا از بهر مانتادارک بینید.»^{۱۶} شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، لوقا ۲۲: ۳۰-۱۴، یوحنا ۱۳: ۳۰-۲۱)

^{۱۷} شامگاهان با آن دوازده آمد. ^{۱۸} و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هرآینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذای خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۱۹} ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. ^{۲۰} او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فروبرد!^{۲۱} به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او راهتری می بود که تولد نیافتی.»

^{۲۲} و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و باره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.»^{۲۳} و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند ^{۲۴} و بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود.»^{۲۵} هرآینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم.

پیشگویی مجدد انکار پطرس

(متی ۲۶: ۳۵-۳۰)

^{۲۶} و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. ^{۲۷} عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شبان را می زخم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. ^{۲۸} اما بعد از برخاستم، پیش از شباهه جلیل خواهم رفت. ^{۲۹} پطرس به وی گفت: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ^{۳۰} عیسی وی را گفت: «هرآینه به تو می گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.»^{۳۱} لیکن او به تاکید زیادتیر می گفت: «هرگاه مردم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکنم.» و دیگران نیز همچنان گفتند.

باغ جنسیمانی

(متی ۲۶: ۴۶-۳۶، لوقا ۲۲: ۴۶-۳۹)

^{۳۲} و چون به موضعی که جنسیمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.»^{۳۳} و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دلتنگ گردید ^{۳۴} و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.»^{۳۵} و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد. ^{۳۶} پس گفت: «یا ابا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.»^{۳۷} پس چون آمد، ایشان را در خواب دیده، پطرس را گفت: «ای شمعون، در خواب هستی؟ آیا نمی توانستی یک ساعت بیدار باشی؟^{۳۸} بیدار باشید و دعا کنید تا در آزمایش نیفتید. روح البته راغب است لیکن جسم ناتوان.»^{۳۹} و باز رفته، به همان کلام دعا نمود. ^{۴۰} و نیز برگشته، ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود و ندانستند او را چه جواب دهند. ^{۴۱} و مرتبه سوم آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید. کافی است! ساعت رسیده است. ایک پسر انسان به دستهای گاهکاران تسلیم می شود. ^{۴۲} برخیزید برویم که اکنون تسلیم کننده من نزدیک شده.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۵۶-۴۷، لوقا ۲۲: ۵۳-۴۷، یوحنا ۱۸: ۱۱-۱)

۴۳ در ساعت وقتی که او هنوز سخن می گفت، یهو که یکی از آن دوازده بود، با گروهی بسیار باشمشیرها و چوبها از جانب روسای کهنه و کاتبان و مشایخ آمدند. ۴۴ و تسلیم کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هر که را بیوسم، همان است. او را بگیرد و با حفظ تمام بیرید.» ۴۵ و در ساعت نزد وی شده، گفت: «یا سیدی، یا سیدی.» و وی را بوسید. ۴۶ ناگاه دستهای خود را بر وی انداخته، گرفتندش. ۴۷ و یکی از حاضرین شمشیر خود را کشیده، بر یکی از غلامان رئیس کهنه زده، گوشش را بیرید. ۴۸ عیسی روی بدیشان کرده، گفت: «گویا بر دزد باشمشیرها و چوبها بجفتن گرفتن من بیرون آمدید! ۴۹ هر روز در نزد شما در هیكل تعلیم می دادم و مرا نگرفتید. لیکن لازم است که کتب تمام گردد.» ۵۰ آنگاه همه او را وا گذارده بگریختند. ۵۱ و یک جوانی با چادری بر بدن برهنه خود پیچیده، از عقب او روانه شد. چون جوانان او را گرفتند، ۵۲ چادر را گذارده، برهنه از دست ایشان گریخت.

محاکمه در حضور قیافا (متی ۲۶: ۶۸-۵۷)

۵۳ و عیسی را نزد رئیس کهنه بردند و جمیع روسای کاهنان و مشایخ و کاتبان بر او جمع گردیدند. ۵۴ و بطرس از دور در عقب او می آمد تا به خانه رئیس کهنه درآمده، با ملازمان بنشست و نزدیک آتش خود را گرم می نمود. ۵۵ و روسای کهنه و جمیع اهل شورا در جستجوی شهادت بر عیسی بودند تا او را بکشند و هیچ نیافتند، ۵۶ زیرا که هر چند بسیاری بر وی شهادت دروغ می دادند، اما شهادت های ایشان موافق نشد. ۵۷ و بعضی برخاسته شهادت دروغ داده، گفتند: ۵۸ «ما شنیدیم که او می گفت: من این هیكل ساخته شده به دست را خراب می کنم و در سه روز، دیگری را ناساخته شده به دست، بنا می کنم.» ۵۹ و در این هم باز شهادت های ایشان موافق نشد.

۶۰ پس رئیس کهنه از آن میان برخاسته، از عیسی پرسیده، گفت: «هیچ جواب نمی دهی؟ چه چیز است که اینها بر حق تو شهادت می دهند؟» ۶۱ اما او ساکت مانده، هیچ جواب نداد. باز رئیس کهنه از او سوال نموده، گفت: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟» ۶۲ عیسی گفت: «من هستم؛ و پسر انسان را خواهید دید که بر طرف راست قوت نشسته، در ابرهای آسمان می آید.» ۶۳ آنگاه رئیس کهنه جامه خود را چاک زده، گفت: «دیگر چه حاجت به شاهدان داریم؟» ۶۴ کفر او را شنیدید! چه مصلحت می دانید؟» پس همه بر او حکم کردند که مستوجب قتل است. ۶۵ و بعضی شروع نمودند به آب دهان بروی انداختن و روی او را پوشانیده، او را می زدند و می گفتند نبوت کن. ملازمان او را می زدند.

انکار بطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، لوقا ۲۲: ۶۵-۵۴، یوحنا ۱۸: ۲۷-۲۵)

۶۶ و در وقتی که بطرس در ایوان پایین بود، یکی از کنیزان رئیس کهنه آمد ۶۷ و بطرس را چون دید که خود را گرم می کند، بر او نگرسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می بودی؟» ۶۸ او انکار نموده، گفت: «نمی دانم و نمی فهمم که توجه می گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد. ۶۹ و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنها است!» ۷۰ او باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به بطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می باشی زیرا که جلیلی نیز هستی و لهجه تو چنان است.» ۷۱ پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می گویند نمی شناسم.» ۷۲ ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس بطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود» و چون این را به خاطر آورد، بگریست.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۱-۲، لوقا ۲۲: ۶۶-۷۱)

۱ بامدادان، بی‌درنگ روسای کهنه بامشاخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پلاطس تسلیم کردند.

در حضور پلاطوس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، لوقا ۲۳: ۱-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۲ پلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.»^۳ و چون روسای کهنه ادعای بسیاری بر او می‌نمودند،^۴ پلاطس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ بین که چقدر بر توشه‌دات می‌دهند!»^۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پلاطس متعجب شد.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، لوقا ۲۳: ۱۳-۲۵، یوحنا ۱۹: ۱۸)

۶ و در هر عید یک زندانی، هر که رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد. و برابانی با شرکای فتنه او که در فتنه خوزیزی کرده بودند، در حبس بود. ^۸ آنگاه مردم صدازده، شروع کردند به خواستن که بر حسب عادت با ایشان عمل نماید. ^۹ پلاطس در جواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» ^{۱۰} زیرا یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ^{۱۱} اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برآیا را برای ایشان رها کنند. ^{۱۲} پلاطس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گوید؟» ^{۱۳} ایشان بار دیگر فریاد کردند که «او را مصلوب کن.» ^{۱۴} پلاطس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.» ^{۱۵} پس پلاطس چون خواست که مردم را خشنود گرداند، برآیا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود.

استیزاز سربازان روی

(متی ۲۷: ۲۷-۳۱)

۱۶ آنگاه سپاهیان او را به سرائی که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند ^{۱۷} و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند ^{۱۸} و او را سلام کردن گفتند که «سلامای پادشاه یهود!» ^{۱۹} و فی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند. ^{۲۰} و چون او را استیزاز کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، لوقا ۲۳: ۲۶-۳۱، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۲۱ و راهگذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد. ^{۲۲} پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند ^{۲۳} و شراب مخلوط به مر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد. ^{۲۴} و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نموده، قرعه بر آن افکندند تا هر کس چه برد.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، لوقا ۲۳: ۳۲-۴۳، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۲۵ و ساعت سوم بود که او را مصلوب کردند. ^{۲۶} و تقصیر نامه وی این نوشته شد: «پادشاه یهود.» ^{۲۷} و با وی دودزد را یکی از دست راست و دیگری از دست چپ مصلوب کردند. ^{۲۸} پس تمام گشت آن نوشته‌ای که

می گوید: «از خطاکاران محسوب گشت.»^{۲۹} و راهگزاران او رادشنام داده و سر خود را جنبانیده، می گفتند: «هانای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را بنا می کنی،^{۳۰} از صلیب به زیرآمده، خود را برهان!»^{۳۱} و همچنین روسای کهنه و کاتبان استیزاکان با یکدیگر می گفتند: «دیگران را نجات داد و نمی تواند خود را نجات دهد.»^{۳۲} مسیح، پادشاه اسرائیل، الان از صلیب نزول کند تا ببینیم و ایمان آوریم.» و آنانی که با وی مصلوب شدند او را دشنام می دادند.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، لوقا ۲۳: ۴۴-۴۹، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

^{۳۳} و چون ساعت ششم رسید تا ساعت نهم تاریکی تمام زمین را فرو گرفت. ^{۳۴} و در ساعت نهم، عیسی به آواز بلند ندا کرده، گفت: «ایلوئی ایلوئی، لما سبتنی؟» یعنی «الهی الهی چرا مرا وا گذاردی؟»^{۳۵} و بعضی از حاضرین چون شنیدند گفتند: «الیاس را می خواند.»^{۳۶} پس شخصی دویده، اسفنجی را از سرکه پر کرد و بر سر فی نهاده، بدو نوشانید و گفت: «بگذارید ببینیم مگر الیاس نباید تا او را پایین آورد.»^{۳۷} پس عیسی آوازی بلند برآورده، جان بداد. ^{۳۸} آنگاه پرده هیکل از سر تا پا دوباره شد. ^{۳۹} و چون یوزباشی که مقابل وی ایستاده بود، دید که بدینطور صدا زده، روح را سپرد، گفت: «فی الواقع این مرد، پسر خدا بود.»^{۴۰} و زنی چند از دور نظری می کردند که از آنجمله مریم مجدلیه بود و مریم مادر یعقوب کوچک و مادر یوشا و سالومه،^{۴۱} که هنگام بودن او در جلیل پیروی و خدمت او می کردند. و دیگر زنان بسیاری که به اورشلیم آمده بودند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، لوقا ۲۳: ۵۰-۵۶، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

^{۴۲} و چون شام شد، از آن جهت روز تیه یعنی روز قبل از سبت بود،^{۴۳} یوسف نامی از اهل رامه که مرد شریف از اعضای شورا و نیز منتظر ملکوت خدا بود آمد و جرات کرده نزد پلاطس رفت و جسد عیسی را طلب نمود. ^{۴۴} پلاطس تعجب کرد که بدین زودی فوت شده باشد، پس یوزباشی را طلبیده، از او پرسید که «آیا چندی گذشته وفات نموده است؟»^{۴۵} چون از یوزباشی دریافت کرد، بدن را به یوسف ارزانی داشت. ^{۴۶} پس گمانی خرید، آن را از صلیب به زیر آورد و به آن گان کفن کرده، در قبری که از سنگ تراشیده بود نهاد و سنگی بر سر قبر غلطانید. ^{۴۷} و مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا دیدند که گجا گذاشته شد.

۱۶

قیام عیسی

(متی ۲۸: ۷-۱۰، لوقا ۲۴: ۱۲-۱۰، یوحنا ۲۰: ۹-۱)

^۱ پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند. ^۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند. ^۳ و با یکدیگر می گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟»^۴ چون نگریستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود. ^۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه ای سفید در برداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ^۶ او بدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید. ^۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.»^۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می ترسیدند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می شود

(یوحنا ۲۰: ۱۸-۱۰)

۹ و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیویرون کرده بود ظاهر شد. ۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می کردند خبر داد. ۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند.

در راه عمواس
(لوقا ۲۴: ۳۵-۱۳)

۱۲ و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می رفتند، هویدا گردید. ۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق نمودند.

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده
(یوحنا ۲۰: ۳۱-۲۴)

۱۴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق نمودند.

ماموریت بزرگ
(متی ۲۸: ۲۰-۱۶)

۱۵ پس بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید. ۱۶ هر که ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هر که ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. ۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ۱۸ و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.»

صعود عیسی به آسمان
(لوقا ۲۴: ۵۳-۵۰)

۱۹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست. ۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه می کردند و خداوند با ایشان کار می کرد و به آیاتی که همراه ایشان می بود، کلام را ثابت می گردانید.

انجیل لوقا

هدف لوقا از نوشتن انجیل

۱ از آنجهت که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایت آن اموری که نزد ما به اتمام رسید،
۲ چنانچه آنانی که از ابتدائیان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند،^۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه
را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز،^۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم
یافته‌ای دریابی.

مرثده تولد یحیی به زکریا

۵ در ایام هیروдіس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابات
نام داشت. ۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی عیب سالک بودند. ۷ و ایشان
را فرزندی نبود زیرا که ایصابات نازاد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود
در حضور خدا کهانت می‌کرد،^۹ حسب عادت کهانت، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند.
۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند.

۱۱ ناگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت. ۱۲ چون زکریا او را دید،
در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد. ۱۳ فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو
مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابات برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. ۱۴ و تو را
خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ
خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری
از بنی اسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی
خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان برگرداند تا قومی مستعد برای
خدا مهیا سازد.»

۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است؟»^{۱۹} فرشته
در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این
امور تو را مرثده دهم. ۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یارای حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن
های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.»^{۲۱} و جماعت منتظر زکریای بودند و از طول
توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در
قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام
رسید، به خانه خود رفت.

۲۴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابات حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: «۲۵» به اینطور
خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.»

مرثده تولد عیسی به مریم

۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد
باکره‌ای نامزدی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد او داخل
شده، گفت: «سلام برتوای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو در میان زنان مبارک هستی.»^{۲۹} چون او را
دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان

مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ۳۱ واینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او راعیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلی، مسمی شود، و خداوند خدانت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.»

۳۴ مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟» ۳۵ فرشته در جواب وی گفت: «روح القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلی بر تو سایه خواهد افکند، از آنجهت آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. ۳۶ و اینک ایصابات از خویشان تو نیز درپیری به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازاد می‌خواندند. ۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ۳۸ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت.

مریم به دیدار الیزابت می‌رود

۳۹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۴۰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابات سلام کرد. ۴۱ و چون ایصابات سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابات به روح القدس پر شده، ۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ۴۳ و از آنجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آید؟» ۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدمن شد، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۴۵ و خوشبحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.»

۴۶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تحمید می‌کند، ۴۷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد، ۴۸ زیرا برحقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از او می‌ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ۵۲ جباران را از تحتها به زیر افکند، و فروتنان را سرافراز گردانید. ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولتمندان را تهیدست رد نمود. ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، ۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریه او تا ابد الابد.» ۵۶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد.

تولد یحیی تعمیددهنده

۵۷ اما چون ایصابات را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند. ۶۰ اما مادرش ملتفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.» ۶۱ به وی گفتند: «از قبيله تو هیچ کس این اسم را ندارد.» ۶۲ پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟» ۶۳ او نخته‌ای خواسته بنوش که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد. ۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ۶۶ و هر که شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می‌بود.

۶۷ و پدرش زکریا از روح القدس پر شده نبوت نموده، گفت: ۶۸ «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیای او می‌بودند، ۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ۷۲ تا رحمت را بر پدران ما به جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی خوف عبادت

کنیم. ^{۷۵} در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ^{۷۶} و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مپاسازی، ^{۷۷} تا قوم او را معرفت نجات دهی، درآمرزش گاهان ایشان. ^{۷۸} به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تنقذ نمود، ^{۷۹} تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نوردهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» ^{۸۰} پس طفل نمو کرده، در روح قوی می گشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در پیاپان بسر می برد.

۲

تولد عیسی در بیت لحم

^۱ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. ^۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیریانیوس والی سوریه بود. ^۳ پس همه مردم هریک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند. ^۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ^۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ^۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ^۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به ملاقات عیسی می روند

^۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند. ^۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کیریانی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. ^{۱۰} فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ^{۱۱} که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. ^{۱۲} و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ^{۱۳} در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح گمان می گفتند: ^{۱۴} «خدا را در اعلی علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ^{۱۵} و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ^{۱۶} پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ^{۱۷} چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ^{۱۸} و هر که می شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می نمود. ^{۱۹} اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می داشت. ^{۲۰} و شبانان خدا را تحمید و حمد گان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

مریم و یوسف، عیسی را به خانه خدا می برند

^{۲۱} و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ^{۲۲} و چون ایام تطهیر ایشان بر حسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ^{۲۳} چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خواند خوانده شود. ^{۲۴} و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته ای یا دو جوجه کبوتر. ^{۲۵} و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ^{۲۶} و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید.

^{۲۷} پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ^{۲۸} او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ^{۲۹} «الحالای خداوند

بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی بحسب کلام خود.^{۳۰} زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است،
^{۳۱} که آن را پیش روی جمیع امت‌ها می‌اساختی.^{۳۲} نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل
 را جلال بود.»^{۳۳} و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند.^{۳۴} پس شمعون ایشان را برکت
 داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و
 برای آیتی که به خلاف آن خواهد گفت.»^{۳۵} و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری
 مکشوف شود.»

^{۳۶} و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فنوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر
 بسر برده بود.^{۳۷} و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه‌روز به
 روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود.^{۳۸} او در همان ساعت درآمده، خدا را شکر نمود و درباره او به همه
 منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

^{۳۹} و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند.^{۴۰} و
 طفل نمو کرده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می‌بود.

عیسای نوجوان با علمای دین سخن می‌گوید

^{۴۱} و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می‌رفتند.^{۴۲} و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به
 اورشلیم آمدند.^{۴۳} و چون روزها را تمام کرده مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و
 یوسف و مادرش نمی‌دانستند.^{۴۴} بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفیریگروزه کردند و او را در
 میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند.^{۴۵} و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند.^{۴۶} و بعد از سه
 روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سوال می‌کرد.^{۴۷} و
 هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می‌گشت.

^{۴۸} چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟
 اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم.»^{۴۹} او به ایشان گفت: «از بهرچه مرا طلب می‌کردید،
 مگرددانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟»^{۵۰} ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند.^{۵۱} پس با
 ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت.
^{۵۲} و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.

۳

یحیی تعمیددهنده راه را برای عیسی آماده می‌کند

(متی ۳: ۱-۱۲، مرقس ۱: ۸-۱)

^۱ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پلاطس، والی یهودیه بود و هیروдіس،
 تیتارک جلیل و برادرش فیلیس تیتارک ایطوریه تراخونیتس و لیسانیس تیتارک ابله^۲ و حنا و قیفا روسای
 کهنه بودند، کلام خدا به یحیی ابن زکریا در بیابان نازل شده،^۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت
 آمرزش گاهان موعظه می‌کرد.^۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعیای نبی که می‌گوید: «صدای ندا
 کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را می‌سازد و طرق او را راست نماید.»^۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی
 پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد^۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.»

^۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می‌آمدند، گفت: «ای افعی‌زادگان، که شمارا نشان داد که
 از غضب آینده بگریزد؟»^۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه دهید که ابراهیم پدر
 ماست، زیرا به شما می‌گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند.^۹ و الان نیز تیشه
 بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می‌شود.»

۱۰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «هر که دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هر که خوراک دارد نیز چنین کند.» ۱۲ و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟» ۱۳ بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.» ۱۴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ما چه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس اقترا مزید و به مواجب خود اکتفا کنید.» ۱۵ و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند که این مسیح است یا نه، ۱۶ یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی توانا تر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۷ او غربال خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.» ۱۸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می داد.

هیرودیس یحیی را زندانی می کند

۱۹ اما هیرودیس تیترا رک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توبیخ یافت، ۲۰ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود.

یحیی عیسی را تعمید می دهد

(متی ۳: ۱۷-۱۳، مرقس ۱: ۱۱-۹)

۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم تعمید گرفته دعا می کرد، آسمان شکافته شد ۲۲ و روح القدس به هیات جسمانی، مانند کبوتری بر او نازل شد. و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که به تو خوشنودم.

نسب نامه عیسی

(متی ۱: ۱۷-۱)

۲۳ و خود عیسی وقتی که شروع کرد، قریب به سی ساله بود. و حسب گان خلق، پسر یوسف ابن هالی ۲۴ ابن متات، بن لاوی، بن ملکی، بن ینا، بن یوسف، ۲۵ ابن متاتیا، بن آموس، بن ناحوم، بن حسلی، بن نجی، ۲۶ ابن مات، بن متاتیا، بن شعی، بن یوسف، بن یهودا، ۲۷ ابن یوحنا، بن ریسا، بن زروبابل، بن سالتیئیل، بن نیری، ۲۸ ابن ملکی، بن ادی، بن قوسام، بن ایلودام، بن عبر، ۲۹ ابن یوسی، بن ایلعازر، بن یوریم، بن متات، بن لاوی، ۳۰ ابن شمعون، بن یهودا، بن یوسف، بن یونان، بن ایلیاقیم، ۳۱ ابن ملیا، بن مینان، بن متاتا بن ناتان، بن داود، ۳۲ ابن یسی، بن عوبید، بن یوزع، بن شلون، بن نحشون، ۳۳ ابن عمیناداب، بن ارام، بن حصرون، بن فارص، بن یهودا، ۳۴ ابن یعقوب، بن اسحق، بن ابراهیم، بن تارح، بن ناحور، ۳۵ ابن سروج، بن رعور، بن فالج، بن عابر، بن صالح، ۳۶ ابن قینان، بن ارفکشداد، بن سام، بن نوح، بن لامک، ۳۷ ابن متوشالچ، بن خنوخ، بن یارد، بن مهللئیل، بن قینان، ۳۸ ابن انوش، بن شیت، بن آدم، بن الله.

۴

تجربه عیسی

(متی ۴: ۱-۱۱، مرقس ۱: ۱۳-۱۲)

۱ اما عیسی پرا از روح القدس بوده، از اردن مراجعت کرد و روح او را به بیابان برد. ۲ ومدت چهل روز ابلیس او را تجربه می نمود و در آن ایام چیزی نخورد. چون تمام شد، آخر گرسنه گردید.

۳ و ابلیس بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، این سنگ را بگو تا نان گردد.» ۴ عیسی در جواب وی گفت: «مکتوب است که انسان به نان فقط زیست نمی کند، بلکه به هر کلمه خدا.» ۵ پس ابلیس او را به کوهی بلند برده، تمامی ممالک جهان را در لحظه ای بدو نشان داد. ۶ و ابلیس بدو گفت: «جمع این قدرت و حشمت آنها

را به تو می‌دهم، زیرا که به من سپرده شده است و به هر که می‌خواهم می‌بخشم.^۷ پس اگر تو پیش من سجده کنی، همه از آن تو خواهد شد.»^۸ عیسی در جواب او گفت: «ای شیطان، مکتوب است، خداوند خدای خود را پرستش کن و غیر او را عبادت منما.»^۹ پس او را به اورشلیم برده، برگنجه هیکل قرار داد و بدو گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را از اینجا به زیر انداز.»^{۱۰} زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو حکم فرماید تا تو را محافظت کنند.^{۱۱} و تو را به دستهای خود بردارند، مبادا پایت به سنگی خورد.»^{۱۲} عیسی در جواب وی گفت که «گفته شده است، خداوند خدای خود را تجربه مکن.»^{۱۳} و چون ابلیس جمیع تجربه را به اتمام رسانید، تا مدتی از او جدا شد.

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۷-۱۲، مرقس ۱: ۱۵-۱۴، یوحنا ۴: ۴۵-۴۳)

^{۱۴} و عیسی به قوت روح، به جلیل برگشت و خبر او در تمامی آن نواحی شهرت یافت.^{۱۵} و او در کلیسایشان تعلیم می‌داد و همه او را تعظیم می‌کردند.

طرد عیسی از ناصره

^{۱۶} و به ناصره جایی که پرورش یافته بود، رسید و بحسب دستور خود در روز سبت به کنیسه درآمد، برای تلاوت برخاست.^{۱۷} آنگاه صحیفه اشعیا نبی را بدو دادند و چون کتاب را گشود، موضعی را یافت که مکتوب است.^{۱۸} «روح خداوند بر من است، زیرا که مرا مسح کرد تا فقیران را بشارت دهم و مرا فرستاد، تا شکسته دلان را شفا بخشم و اسیران را به رستگاری و کوران را به بینایی، موعظه کنم و تا کویدگان را، آزاد سازم،^{۱۹} و از سال پسندیده خداوند موعظه کنم.»

^{۲۰} پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود.^{۲۱} آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.»^{۲۲} و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟»^{۲۳} بدیشان گفت: «هراینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بجا.»^{۲۴} و گفت: «هراینه به شما می‌گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد.»^{۲۵} و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد،^{۲۶} و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرغه صیدون.^{۲۷} و بسا برصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.»

^{۲۸} پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، پراز خشم گشتند.^{۲۹} و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکنند.^{۳۰} ولی از میان ایشان گذشته، برفت.

عیسی با اقتدار بسیار تعلیم می‌دهد

(مرقس ۱: ۲۸-۲۱)

^{۳۱} و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می‌داد.^{۳۲} و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود.^{۳۳} و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادگان می‌گفت: «آه‌ای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا.»^{۳۵} پس عیسی او را نهیب داد، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسپبی بدو نرسانید.^{۳۶} پس حیرت بر همه ایشان

مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می کند و بیرون می آید!»^{۳۷} و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد.

شفای مادرزن پطرس و بسیاری دیگر
(متی ۸: ۱۷-۱۴، مرقس ۱: ۳۴-۲۹)

^{۳۸} و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند. ^{۳۹} پس بر سر وی آمده، تب را نبیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد.

^{۴۰} و چون آفتاب غروب می کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ^{۴۱} و دیوها نیز از بسیاری بیرون می رفتند و صیحه زنان می گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی». ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است.

موعظه عیسی در سراسر جلیل
(متی ۴: ۲۵-۲۳، مرقس ۱: ۳۹-۳۵)

^{۴۲} و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می داشتند که از نزد ایشان نرود. ^{۴۳} به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده ام.»^{۴۴} پس در گلیس جلیل موعظه می نمود.

۵

معجزه صید ماهی

^۱ و هنگامی که گروهی بر وی ازدحام می نمودند تا کلام خدا را بشنوند، او به کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود. ^۲ و دو زورق را در کنار دریاچه ایستاده دید که صیادان از آنها بیرون آمده، دامهای خود را شست و شومی نمودند. ^۳ پس به یکی از آن دو زورق که مال شمعون بود سوار شده، از او درخواست نمود که از خشکی اندکی دور برود. پس در زورق نشست، مردم را تعلیم می داد.

^۴ و چون از سخن گفتن فارغ شد، به شمعون گفت: «به میانه دریاچه بران و دامهای خود را برای شکار بیندازید.»^۵ شمعون در جواب وی گفت: «ای استاد، تمام شب را رنج برده چیزی نگرفتم، لیکن به حکم تو، دام را خواهیم انداخت.»^۶ و چون چنین کردند، مقداری کثیر از ماهی صید کردند، چنانکه نزدیک بود دام ایشان گسسته شود. ^۷ و به رفقای خود که در زورق دیگر بودند اشاره کردند که آمده ایشان را امداد کنند. پس آمده هر دو زورق را پر کردند بقسمی که نزدیک بود غرق شوند.

^۸ شمعون پطرس چون این را بدید، بر پایهای عیسی افتاده، گفت: «ای خداوند از من دور شو زیرا مردی گناهکارم.»^۹ چونکه به سبب صید ماهی که کرده بودند، دهشت بر او و همه رفقای وی مستولی شده بود. ^{۱۰} و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زبیدی که شریک شمعون بودند. عیسی به شمعون گفت: «مترس. پس از این مردم را صید خواهی کرد.»^{۱۱} پس چون زورقها را به کنار آوردند همه را ترک کرده، از عقب او روانه شدند.

شفای یک جذامی
(متی ۸: ۴-۱، مرقس ۱: ۴۵-۴۰)

^{۱۲} و چون او در شهری از شهرها بود ناگاه مردی پرا برص آمده، چون عیسی را بدید، به روی درافتاد و از او درخواست کرده، گفت: «خداوند، اگر خواهی می توانی مرا طاهر سازی.»^{۱۳} پس او دست آورده، وی را لمس نمود و گفت: «می خواهم. طاهر شو.» که فور برص از او زایل شد. ^{۱۴} و او را قدغن کرد که «هیچ کس را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و هدیه ای بجهت طهارت خود، بطوری که موسی فرموده است،

بگذاران تا بجهت ایشان شهادتی شود.»^{۱۵} لیکن خبر او بیشتر شهرت یافت و گروهی بسیار جمع شدند تا کلام او را بشنوند و از مرضهای خود شفا یابند،^{۱۶} و او به ویرانه‌ها عزت جست، به عبادت مشغول شد.

شفای مرد افلیج

(متی ۹: ۸-۱، مرقس ۲: ۱۲-۱)

^{۱۷} روزی از روزها واقع شد که او تعلیم می‌داد و فریسیان و فقها که از همه بلدان جلیل و یهودیه و اورشلیم آمده، نشسته بودند و قوت خداوند برای شفای ایشان صادر می‌شد،^{۱۸} که ناگاه چند نفر شخصی مفلوج را بر بستری آوردند و می‌خواستند او را داخل کنند تا پیش روی وی بگذارند.^{۱۹} و چون به سبب انبوهی مردم راهی نیافتند که او را به خانه درآورند پرشت بام رفته، او را با تختش از میان سفاها در وسط پیش عیسی گذاردند.^{۲۰} چون او ایمان ایشان را دید، به وی گفت: «ای مرد، گاهان تو آمرزیده شد.»

^{۲۱} آنگاه کاتبان و فریسیان در خاطر خود تفکر نموده، گفتن گرفتند: «این کیست که کفر می‌گوید. جز خدا و پس کیست که بتواند گاهان را بیاورد؟»^{۲۲} عیسی افکار ایشان را درک نموده، در جواب ایشان گفت: «چرا در خاطر خود تفکری کنید؟^{۲۳} کدام سہلتر است، گفتن اینکه گاهان تو آمرزیده شد، یا گفتن اینکه برخیز و بخرام؟^{۲۴} لیکن تا بدانید که پسر انسان را استطاعت آمرزیدن گاهان بر روی زمین هست، مفلوج را گفت، تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو.»^{۲۵} در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد.^{۲۶} و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تحمید می‌نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.»

ضیافت در خانه متی

(متی ۹: ۱۳-۹، مرقس ۲: ۱۷-۱۳)

^{۲۷} از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.»^{۲۸} در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد.^{۲۹} و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند.^{۳۰} اما کاتبان ایشان و فریسیان همه می‌نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌کنید؟»^{۳۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان.^{۳۲} و نیامده‌ام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.»

سوال رهبران مذهبی درباره روزه

(متی ۹: ۱۷-۱۴، مرقس ۲: ۲۲-۱۸)

^{۳۳} پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می‌دارند و نماز می‌خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می‌کنند.»^{۳۴} بدیشان گفت: «آیامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه دار سازید؟^{۳۵} بلکه ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.»

^{۳۶} و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ کس پارچه‌ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی‌کند والا آن نو را پاره کند و وصله‌ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود.^{۳۷} و هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد والا شراب نو، مشکها را پاره می‌کند و خودش ریخته و مشکها تباه می‌گردد.^{۳۸} بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند.^{۳۹} و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می‌گوید کهنه بهتر است.»

شاگردان در روز سبت گندم می‌چینند
(متی ۱۲: ۸-۱، مرقس ۲: ۲۸-۲۳)

۱ و واقع شد در سبت دوم اولین که اواز میان کشت زارها می‌گذشت و شاگردانش خوشه‌ها می‌چیدند و به کف مالیده می‌خوردند. ۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می‌کنید که کردن آن در سبت جایز نیست؟» ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ۴ که چگونه به خانه خدا درآمده نان تقدمة را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست؟» ۵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.»

شفای دست بیمار
(متی ۱۲: ۱۴-۹، مرقس ۳: ۳-۶)

۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می‌داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود. ۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر او می‌داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. ۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می‌پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رها کردن جان یا هلاک کردن؟» ۱۰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت. ۱۱ اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می‌گفتند که «باعیسی چه کنیم؟»

انتخاب دوازده حواری
(مرقس ۳: ۱۹-۱۳)

۱۲ و در آن روزها بر فراز کوه برآمد تا عبادت کند و آن شب را در عبادت خدا به صبح آورد. ۱۳ و چون روز شد، شاگردان خود را پیش طلبیده دوازده نفر از ایشان را انتخاب کرده، ایشان را نیز رسول خواند. ۱۴ یعنی شمعون که او را پطرس نیز نام نهاد و برادرش اندریاس، یعقوب و یوحنا، فیلیس و برتولما، ۱۵ متی و توما، یعقوب ابن حلفی و شمعون معروف به غیور. ۱۶ یهویدا برادر یعقوب و یهویدا یسریوطی که تسلیم کننده وی بود.

موعظه بالای کوه
(متی ۵: ۱۲-۱)

۱۷ و با ایشان به زیر آمده، بر جای هموار بایستاد. و جمعی از شاگردان وی و گروهی بسیار از قوم، از تمام یهودیه و اورشلیم و کثرت دریای صور و صیدون آمدند تا کلام او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. ۱۸ و کسانی که از ارواح پلید معذب بودند، شفا یافتند. ۱۹ و تمام آن گروه می‌خواستند او را لمس کنند. زیرا قوتی از وی صادر شده، همه را صحت می‌بخشید.

۲۰ پس نظر خود را به شاگردان خویش افکنده، گفت: «خوشحال شمای مساکین زیرا ملکوت خدا از آن شما است. ۲۱ خوشحال شما که اکنون گرسنه اید، زیرا که سیر خواهید شد. خوشحال شما که الحال گریانید، زیرا خواهید خندید. ۲۲ خوشحال شما وقتی که مردم بخاطر پسر انسان از شما نفرت گیرند و شما را از خود جدا سازند و دشنام دهند و نام شما را مثل شری بیرون کنند. ۲۳ در آن روز شاد باشید و وجدانماید زیرا اینک اجر شما در آسمان عظیم می‌باشد، زیرا که به همینطور پدران ایشان با انیاسلوک نمودند.

۲۴ «لیکن وای بر شما ای دولتمندان زیرا که تسلی خود را یافته اید. ۲۵ وای بر شما ای سیرشدگان، زیرا گرسنه خواهید شد. وای بر شما که الان خندانید زیرا که ماتم و گریه خواهید کرد. ۲۶ وای بر شما وقتی که جمیع مردم شما را تحسین کنند، زیرا همچنین پدران ایشان با انیایا کذب کردند.

درباره دوست داشتن دشمنان

(متی ۵: ۴۸-۴۳)

۲۷ «لیکن ای شنوندگان شما را می گویم دشمنان خود را دوست دارید و با کسانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید. ۲۸ و هر که شما را لعن کند، برای او برکت بطلبید و برای هر که با شما کینه دارد، دعای خیر کنید. ۲۹ و هر که بر رخسارتو زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان و کسی که ردای تو را بگیرد، قبا را نیز از او مضایقه مکن. ۳۰ هر که از تو سوال کند بدو بده و هر که مال تو را گیرد از وی بازخواه. ۳۱ و چنانکه می خواهید مردم با شما عمل کنند، شما نیز به همانطور با ایشان سلوک نمایید.

۳۲ «زیرا اگر محبان خود را محبت نمائید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاهکاران هم محبان خود را محبت می نمایند. ۳۳ و اگر احسان کنید با هر که به شما احسان کند، چه فضیلت دارید؟ چونکه گاهکاران نیز چنین می کنند. ۳۴ و اگر قرض دهید به آنانی که امید بازگرفتن از ایشان دارید، شما را چه فضیلت است؟ زیرا گاهکاران نیز به گاهکاران قرض می دهند تا از ایشان عوض گیرند. ۳۵ بلکه دشمنان خود را محبت نمائید و احسان کنید و بدون امید عوض، قرض دهید زیرا که اجر شما عظیم خواهد بود و پسران حضرت اعلی خواهید بود چونکه او با ناسپاسان و بدکاران مهربان است. ۳۶ پس رحیم باشید چنانکه پدر شما نیز رحیم است.

درباره انتقاد از دیگران

(متی ۷: ۱-۶)

۳۷ «داوری مکنید تا بر شما داوری نشود و حکم مکنید تا بر شما حکم نشود و عفو کنید تا آمرزیده شوید. ۳۸ بدهید تا به شما داده شود. زیرا پیمانہ نیکوی افشرد و جنبانیده و لبریز شده را در دامن شما خواهند گذارد. زیرا که به همان پیمانہ ای که می پیماید برای شما پیوده خواهد شد.»

۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا می تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره ای نمی افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هر که کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می بینی و چوئی را که در چشم خود داری نمی یابی؟ ۴۲ و چگونه توانی برادر خود را گوئی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوئی را که در چشم خود داری نمی بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری.

میوه های درخت زندگی انسان

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه اش شناخته می شود از خار انجیر را نمی یابند و از بوته، انگور را نمی چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکو برمی آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می آورد. زیرا که از زیادی دل زبان سخن می گوید.

عمارت روی صفه یا شن

(متی ۷: ۲۹-۲۱)

۴۶ «و چون است که مرا خداوند خداوندی گویند و آنچه می گویم بعمل نمی آورید. ۴۷ هر که نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به جا آورد، شما را نشان می دهم که به چه کس مشابہت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه ای می ساخت و زمین را کنده گود نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هر که شنید و عمل نیاورد مانند شخصی است که خانه ای بر روی زمین بی بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

۷

ایمان سرباز روی

(متی ۸: ۱۳-۵)

۱ و چون همه سختان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواهش کرد که آمده غلام او را شفا بخشد. ۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به جاآوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می دارد و خود برای ما کنیسه را ساخت.» ۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوند از زحمت مکش زیرا لایق آن نیستم که زیر سقف من درآیم. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستم که نزد تو آیم، بلکه سختی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می رود و به دیگری بیا، می آید و به غلام خود این را بکن، می کند.» ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می آمدند روی گردانیده، گفت: «به شما می گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته ام.» ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه زن

۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه زنی بود می بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با وی می آمدند. ۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او سوخت و به وی گفت: «گریان مباش.» ۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو را می گویم برخیز.» ۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فرا گرفت و خدا را تحمیدکنان می گفتند که «نبی ای بزرگ در میان ما مبعوث شده و خدا از قوم خود تنقذ نموده است.» ۱۷ پس این خبر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد.

برطرف کردن شک یحیی

(متی ۱۱: ۱۹-۱)

۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نموده که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.» ۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را پنبانی بخشید. ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده اید خبر دهید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می گردند و به فقرا بشارت داده می شود. ۲۳ و خوشبختان کسی که در من لغزش نفخورد.»

۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی را که از باد در جنبش است؟ ۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ ایک آنانی که لباس فاخر می پوشند و عیاشی می کنند، در قصرهای سلاطین هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نی ای را؟ بی به شما می گویم کسی را که از نی هم بزرگتر است. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۲۸ زیرا که شما را می گویم از اولاد زنان نی ای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیستم، لیکن آنکه در ملکوت

خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.»^{۲۹} و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا را تعجب کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند.^{۳۰} لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رد نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند.

^{۳۱} آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟^{۳۲} اطفالی را می‌ماند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می‌گویند، برای شما نواختن رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه ننمودید.^{۳۳} زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامید، می‌گویند دیو دارد.^{۳۴} پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویند اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گاهکاران.^{۳۵} اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود.

تدبیر پاپهای عیسی

^{۳۶} و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست.^{۳۷} که ناگاه زنی که در آن شهر گاهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده،^{۳۸} در پشت سر او زرد پاپهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پاپهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و پاپهای وی را بوسیده آنها را به عطرتدبیر کرد.

^{۳۹} چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی هر آینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گاهکاری است.»^{۴۰} عیسی جواب داد به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.»^{۴۱} گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی بانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی.^{۴۲} چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتربخت خواهد نمود.»^{۴۳} شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتربخشید.» به وی گفت: «نیکو گفتی.»

^{۴۴} پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پاپهای من نیاوردی، ولی این زن پاپهای مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد.^{۴۵} مرا ننوید، لیکن این زن از وقتی که داخل شدم از بوسیدن پاپهای من بازنايستاد.^{۴۶} سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پاپهای مرا به عطرتدبیر کرد.^{۴۷} از این جهت به تو می‌گویم، گاهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آمرزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.»^{۴۸} پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.»^{۴۹} و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گاهان را هم می‌آمرزد.^{۵۰} پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

۸

زنانی که پیروی عیسی می‌کردند

^۱ و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند.^۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از او هفت دیو بیرون رفته بودند،^۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند.

مثل چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۹-۱، مرقس ۴: ۹-۱)

^۴ و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند مثل آورده، گفت^۵ که «برزگری بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت بعضی بر کتاره راه ریخته شد و پامال شده، مرغان هوا آن را خوردند.^۶ و پاره‌ای بر سنگلاخ افتاده چون روید از آنجهت که رطوبتی نداشت خشک گردید.^۷ و قدری

درمان خارها افکنده شد که خارها با آن نموده آن را خفه نمود. ^۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا درداد «هر که گوش شنوا دارد بشنود.»

تشریح حکایت چهار نوع زمین

(متی ۱۳: ۲۳-۱۰، مرقس ۴: ۲۵-۱۰)

^۹ پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟» ^{۱۰} گفت: «شما را دانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نکریسته نبینند و شنیده درک نکنند. ^{۱۱} اما مثل این است که تخم کلام خداست. ^{۱۲} و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می باشند که چون می شنوند، فور ابلیس آمده کلام را از دلهای ایشان می رباید، مبدا ایمان آورده نجات یابند. ^{۱۳} و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می باشند که چون کلام را می شنوند آن را به شادی می پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان می دارند و در وقت آزمایش، مرتد می شوند. ^{۱۴} اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می باشند که چون شنوند می روند و اندیشه های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می کند و هیچ میوه به کمال نمی رسانند. ^{۱۵} اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می دارند و با صبر، ثمر می آورند. ^{۱۶}» و هیچ کس چراغ را فروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی کند بلکه بر چراغدان می گذارد تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ^{۱۷} زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ^{۱۸} پس احتیاط نمائید که به چه طور می شنوید، زیرا هر که دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.»

عیسی خانواده حقیقی خود را معرفی می کند

(متی ۱۲: ۵۰-۴۶، مرقس ۳: ۳۵-۳۱)

^{۱۹} و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. ^{۲۰} پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادران بیرون ایستاده می خواهند تو را ببینند.» ^{۲۱} در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می آورند.»

آرام کردن طوفان دریا

(متی ۸: ۲۷-۲۳، مرقس ۴: ۴۱-۳۵)

^{۲۲} روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ^{۲۳} و چون می رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدی که کشتی از آب پر می شد و ایشان در خطر افتادند. ^{۲۴} پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استاد، هلاک می شویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ^{۲۵} پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده با یکدیگری گفتند که «این چطور آدمی است که بادهای او را هم امر می فرماید و اطاعت او می کنند.»

اخراج ارواح ناپاک

(متی ۸: ۳۴-۲۸، مرقس ۵: ۲۰-۱)

^{۲۶} و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. ^{۲۷} چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نبوشیدی و در خانه نمائندی بلکه در قیرها منزل داشتی دچار وی گردید. ^{۲۸} چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ^{۲۹} زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کندها بسته نگاه می داشتند، بندها را

می گسیخت و دیو او را به صحرا می راند. ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون». زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هاویه روند. ۳۲ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه می چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جسته، خفه شدند. ۳۴ چون گرازبانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند. ۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایهای عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۳۶ و آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه بطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزویوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۳۸ اما آن شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: ۳۹ «به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد.

زنده کردن دختر یایرس

(متی ۹: ۲۶-۱۸، مرقس ۵: ۴۳-۲۱)

۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه او می داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او را دختری گانه ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون می رفت خلق بر او ازدحام می نمودند. ۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحضای مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطبانموده و هیچ کس نمی توانست او را شفا دهد، ۴۴ از پشت سر روی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خوشی ایستاد. ۴۵ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، پطرس و رفقایاش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می کنند و می گوئی کیست که مرا لمس نمود؟» ۴۶ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۴۷ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.»

۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و پس که شفا خواهد یافت.» ۵۱ و چون داخل خانه شد، جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید. ۵۲ و چون همه برای او گریه و زاری می کردند او گفت: «گریان مباشید نموده بلکه خفته است.» ۵۳ پس به او استرازا کردند چونکه می دانستند که مرده است. ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» ۵۵ و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند. ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

اعزام دوازده شاگرد

(متی ۱۰: ۱-۱۵، مرقس ۶: ۷-۱۳)

۱ پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز

بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه.^۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید.^۵ و هر که شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شوید خاک پایهای خود را نیز بفشایید تا بر ایشان شهادتی شود.»^۶ پس بیرون شده در دهات می‌گشتند و بشارت می‌دادند و در هر جا صحت می‌بخشیدند.

قتل یحیی تعمید دهنده

(متی ۱۴: ۱-۱۲، مرقس ۶: ۱۴-۲۹)

^۷ اما هیروдіس تیتراک، چون خبر تمام این وقایع را شنید مضطرب شد، زیرا بعضی می‌گفتند که یحیی از مردگان برخاسته است،^۸ و بعضی که الیاس ظاهر شده و دیگران، که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.^۹ اما هیروдіس گفت «سریحیی را از تنش من جدا کردم ولی این کیست که درباره او چنین خبر می‌شنوم» و طالب ملاقات وی می‌بود.

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۱۳-۲۱، مرقس ۶: ۳۰-۴۴، یوحنا ۶: ۱-۱۵)

^{۱۰} و چون رسولان مراجعت کردند، آنچه کرده بودند بدو بازگفتند. پس ایشان را برداشته به ویرانه‌ای نزدیک شهری که بیت صیدا نام داشت به خلوت رفت.^{۱۱} اما گروهی بسیار اطلاع یافته در عقب وی شتافتند. پس ایشان را پذیرفته، ایشان را از ملکوت خدا اعلام می‌نمود و هر که احتیاج به معالجه می‌داشت صحت می‌بخشید.
^{۱۲} و چون روز رو به زوال نهاد، آن دوازده زدوی آمده، گفتند: «مردم را مرخص فرماتا به دهات و اراضی این حوالی رفته منزل و خوراک برای خویشان پیدا نمایند، زیرا که در اینجا درصحا می‌باشیم.»^{۱۳} او بدیشان گفت: «شمایشان را غذا دهید.» گفتند: «ما را جز پنج نان و دوماهی نیست مگر برویم و بجهت جمیع این گروه غذا بخریم.»^{۱۴} زیرا قریب به پنجهزار مرد بودند. پس به شاگردان خود گفت که ایشان را پنجاه پنجاه، دسته دسته، بنشانند.^{۱۵} ایشان همچنین کرده همه را نشانیدند.^{۱۶} پس آن پنج نان و دوماهی را گرفته، به سوی آسمان نگرست و آنها را برکت داده، پاره نمود و به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند.^{۱۷} پس همه خورده سیر شدند. و دوازده سبد پر از پاره های باقی مانده برداشتند.

اعتراف بطرس

(متی ۱۶: ۱۳-۲۰، مرقس ۸: ۲۷-۳۰)

^{۱۸} و هنگامی که او به تنهایی دعا می‌کرد و شاگردانش همراه او بودند، از ایشان پرسیده، گفت: «مردم مرا که می‌دانند؟»^{۱۹} در جواب گفتند: «یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و دیگران می‌گویند که یکی از انبیای پیشین برخاسته است.»^{۲۰} بدیشان گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» بطرس در جواب گفت: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۶: ۲۱-۲۸، مرقس ۸: ۳۱)

^{۲۱} پس ایشان را قدغن بلیغ فرمود که هیچ کس را از این اطلاع مدهید.^{۲۲} و گفت: «لازم است که پسر انسان زحمت بسیار بیند و از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان رد شده کشته شود و روز سوم برخیزد.»
^{۲۳} پس به همه گفت: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند می‌باید نفس خود را انکار نموده، صلیب خود را هر روزه بردارد و مرا متابعت کند.»^{۲۴} زیرا هر که بخواهد جان خود را خلاصی دهد آن را هلاک سازد و هر کس جان خود را بجهت من تلف کرد، آن را نجات خواهد داد.^{۲۵} زیرا انسان را چه فایده دارد که تمام جهان را ببرد و نفس خود را بر باد دهد یا آن را زیان رساند.^{۲۶} زیرا هر که از من و کلام من عار دارد پسر انسان نیز وقتی که در جلال خود و جلال پدر و ملائکه مقدسه آید از او عار خواهد داشت.^{۲۷} لیکن هر آینه به شما می‌گویم که بعضی از حاضرین در اینجا هستند که تا ملکوت خدا را نبینند ذائقه موت را نخواهند چشید.»

تبدیل هیات عیسی

(متی ۱۷: ۱-۱۳، مرقس ۹: ۲-۱۳)

۲۸ و از این کلام قریب به هشت روز گذشته بود که بطرس و یوحنا و یعقوب را برداشته برفراز کوهی برآمد تا دعا کند. ۲۹ و چون دعای کرد هیات چهره او متبدل گشت و لباس اوسفید و درخشان شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱ و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند.

۳۲ اما بطرس و رفقایش را خواب در ریود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدایی شدند، بطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سالیان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حبیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و از آنچه دیده بودند هیچ کس را در آن ایام خبر ندادند.

شفای پسر دیوزده

(متی ۱۷: ۱۴-۲۱، مرقس ۹: ۱۴-۲۹)

۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیرآمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ که ناگاه مردی از آن میان فریادگان گفت: «ای استاد به تو اتماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ۳۹ که ناگاه روحی او را می‌گیرد و دفعه صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فشرده به دشواری رها می‌کند. ۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.»

۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می‌آمد دیو او را دریده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدمتگیر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت:

دومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۱۷: ۲۲-۲۳، مرقس ۹: ۳۰-۳۲)

۴۴ «این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی پرسند.

بحث درباره بزرگی

(متی ۱۸: ۱-۶، مرقس ۹: ۳۳-۳۷)

۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدامیک از ما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملتفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هر که این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هر که مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هر که از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.»

شاگردان مانع شخصی می‌شوند که نام عیسی را بکار می‌برد

(مرقس ۹: ۳۸-۴۲)

۴۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی ما نمی‌کند.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت نکنید. زیرا هر که ضد شما نیست با شماست.»

بهای پیروی از عیسی
(متی ۸: ۱۸-۲۲)

۵۱ و چون روزهای صعد او نزدیک می شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدارک بینند. ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می بود. ۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می خواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگیرد چنانکه الیاس نیز کرد؟» ۵۵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی دانید که شما از کدام نوع روح هستید. ۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه تا نجات دهد.» پس به قریه ای دیگر رفتند. ۵۷ و هنگامی که ایشان می رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوند هر جا روی تو رامتاعت کنم.» ۵۸ عیسی به وی گفت: «روباهان را سوراخها است و مرغان هوا را آشیانه ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۵۹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ۶۰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.» ۶۱ و کسی دیگر گفت: «خداوند اتورا پیروی می کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ۶۲ عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی باشد.»

۱۰

اعزام هفتاد نفر از شاگردان

۱ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزمیت آن داشت، فرستاد. ۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله ها برای حصاد خود بیرون نماید. ۳ بروید، اینک من شما را چون پره ها در میان گرگان می فرستم. ۴ و کیسه و توشه دان و کفشها با خود بردارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید، ۵ و در هر خانه ای که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد. ۶ پس هرگاه این السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ۷ و در آن خانه توقف ننمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل نکنید. ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ۹ و مریضان آنها را شفا دهید و بدیشان گویند ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه های آن شهر بیرون شده بگویند، ۱۱ حتی خاکی که از شهر شما برمانفته است، بر شما می افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود. ۱۳ وای بر توای خورزین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می شد، هرابیه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد. ۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هر که مرا حقیر شمرده فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.»

بازگشت هفتاد نفر

۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت ما می کنند.» ۱۸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می افتد. ۱۹ اینک شما را قوت می بخشم که ماران و عقربها و

تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم است.»

۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجد نموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو را سپاس می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هر که پسر بخواهد برای او مکشوف سازد.» ۲۳ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشبحال چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند. ۲۴ زیرا به شما می گویم بسا انبیا و پادشاهان می خواستند آنچه شما می بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.»

حکایت سامری نیکو

۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» ۲۶ به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می خوانی؟» ۲۷ جواب داده، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.» ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.» ۲۹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟»

۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذازده برفتند. ۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه می آمد، چون او را بدید از نگاره دیگر گرفت. ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگرسته از نگاره دیگر گرفت. ۳۳ لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدوی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می شد، دو دینار درآورده به سرایدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم. ۳۶ پس به نظرتو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟» ۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.»

دیدار مریم و مریا

۳۸ و هنگامی که می رفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرتاه نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزد پایهای عیسی نشسته کلام او را می شنید. ۴۰ اما مرتاه بهجت زیادی خدمت مضطرب می بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیتا تو را باکی نیست که خواهرم مرا واگذازد که نتا خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» ۴۱ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرتاه، ای مرتاه تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم درباره دعا

۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می کرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوندا دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه یحیی شاگردان خود را بیاموخت.»

۲ بدیشان گفت: «هرگاه دعا کنید گوییدای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است در زمین نیز کرده شود. ۳ نان کفاف ما را روز به روز به ما بده. ۴ و نگاهان ما را بخش زیرا که ما نیز هر قرضدار خود را می بخشیم. و ما را در آزمایش میاور، بلکه ما را از شریر رهایی ده.»

۵ و بدیشان گفت: «کیست از شما که دوستی داشته باشد و نصف شب نزد وی آمده بگویدای دوست سه قرص نان به من قرض ده، ۶ چونکه یکی از دوستان من از سفر بر من وارد شده و چیزی ندارم که پیش او گذارم. ۷ پس او از اندرون در جواب گوید مرا زحمت مده، زیرا که الان در بسته است و بچه های من در رختخواب با من خفته اند غی توانم برخاست تا به تو دهم. ۸ به شامی گویم هر چند به علت دوستی برخیزد تا بدو دهد، لیکن بجهت لجاجت خواهد برخاست و هر آنچه حاجت دارد، بدو خواهد داد.

۹ و من به شما می گویم سوال کنید که به شما داده خواهد شد. بطلبید که خواهید یافت. بگوئید که برای شما باز کرده خواهد شد. ۱۰ زیرا هر که سوال کند، یابد و هر که بطلبد، خواهد یافت و هر که بگوید، برای او باز کرده خواهد شد. ۱۱ و کیست از شما که پدر باشد و پسرش از او نان خواهد، سنگی بدو دهد یا اگر ماهی خواهد، به عوض ماهی ماری بدو بخشد، ۱۲ یا اگر تخم مرغی بخواهد، عقری بدو عطا کند. ۱۳ پس اگر شما با آنکه شریر هستید می دانید چیزهای نیکو را به اولاد خود باید داد، چند مرتبه زیادتیر در آسمانی شما روح القدس را خواهد داد به هر که از او سوال کند»

پاسخ به اتهامات خصمانه

۱۴ و دیوی را که گنگ بود بیرون می کرد و چون دیو بیرون شد، گنگ گویا گردید و مردم تعجب نمودند. ۱۵ لیکن بعضی از ایشان گفتند که «دیوها را به یاری بعزبول رئیس دیوها بیرون می کنند.» ۱۶ و دیگران از روی امتحان آیتی آسمانی از او طلب نمودند. ۱۷ پس او خیالات ایشان را درک کرده بدیشان گفت: «هر ملکیتی که برخلاف خود منقسم شود، تباه گردد و خانه ای که برخانه منقسم شود، منهدم گردد. ۱۸ پس شیطان نیز اگر به ضد خود منقسم شود سلطنت او چگونه پایدار بماند. زیرا می گوئید که من به اعانت بعزبول دیوها را بیرون می کنم. ۱۹ پس اگر من دیوها را به وساطت بعزبول بیرون می کنم، پسران شما به وساطت که آنها را بیرون می کنند؟ از اینجاست ایشان داوران بر شما خواهند بود. ۲۰ لیکن هرگاه به انگشت خدا دیوها را بیرون می کنم، هرآینه ملکوت خدا ناگهان بر شما آمده است.

۲۱ وقتی که مرد زورآور سلاح پوشیده خانه خود را نگاه دارد، اموال او محفوظ می باشد. ۲۲ اما چون شخصی زورآورتر از او آید بر او غلبه یافته همه اسلحه او را که بدان اعتماد می داشت، از او می گیرد و اموال او را تقسیم می کند. ۲۳ کسی که با من نیست، برخلاف من است و آنکه با من جمع غمی کند، پراکنده می سازد. ۲۴ چون روح پلید از انسان بیرون آید به مکانهای بی آب بطلب آرای گردش می کند و چون نیافت می گوید به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی گردم. ۲۵ پس چون آید، آن را جاروب کرده شده و آراسته می بیند. ۲۶ آنگاه می رود و هفت روح دیگر، شریتر از خود برداشته داخل شده در آنجا ساکن می گردد و اواخر آن شخص از او اوازش بدتر می شود.»

۲۷ چون او این سخنان را می گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشبحال آن رهی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۲۸ لیکن او گفت: «بلکه خوشبحال آنانی که کلام خدا را می شنوند و آن را حفظ می کنند.»

هشدار درباره بی ایمانی

۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه ای شریرند که آیتی طلب می کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین

پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ^{۳۱} ملکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است. ^{۳۲} مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است.

تعلیم درباره نور باطنی

^{۳۳} و هیچ کس چراغی نمی افروزد تا آن را در پنهانی یا زیر پیانه‌ای بگذارد، بلکه بر چراغان، تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ^{۳۴} چراغ بدن چشم است، پس مادی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است ولیکن اگر فاسد باشد، جسدت تو نیز تاریک بود. ^{۳۵} پس باحذر باش مبدا نوری که در تو است، ظلمت باشد. ^{۳۶} بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنایی می‌دهد.»

نکوهش رهبران مذهبی

^{۳۷} و هنگامی که سخن می‌گفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ^{۳۸} اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ^{۳۹} خداوند وی را گفت: «همانا شما ای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خبث است. ^{۴۰} ای احقان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ^{۴۱} بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه چیز برای شما طاهر خواهد گشت. ^{۴۲} وای بر شما ای فریسیان که دهیک از نعناع و سداب و هر قسم سبزی را می‌دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید. ^{۴۳} وای بر شما ای فریسیان که صدر گلایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید. ^{۴۴} وای بر شما ای کاتبان و فریسیان را کار زیرا که مانند قبرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.»

^{۴۵} آنگاه یکی از فقها جواب داده گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» ^{۴۶} گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید. ^{۴۷} وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند. ^{۴۸} پس به کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قبرهای ایشان را می‌سازید. ^{۴۹} از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ^{۵۰} تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. ^{۵۱} از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذهب و هیکل کشته شد. بلی به شما می‌گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد. ^{۵۲} وای بر شما ای فقها، زیرا کلید معرفت را برداشته‌اید که خود داخل نمی‌شوید و داخل شوندگان را هم مانع می‌شوید.» ^{۵۳} و چون او این سخنان را بدین‌شما می‌گفت، کاتبان و فریسیان با او بشدت درآویختند و درمطلب بسیار سواها از او می‌کردند. ^{۵۴} و در همین او می‌بودند تا نکته‌ای از زبان او گرفته مدعی او بشوند.

۱۲

هشدار علیه ریاکاری

^۱ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پامال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ^۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ^۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بامها ندا شود. ^۴ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ^۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید

ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می گویم از او بترسید. ۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی شود؟ ۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم نکنید، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید.

۸ «لیکن به شما می گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. ۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. ۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را در کایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه نکنید که چگونه و به چه نوع جت آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.»

حکایت ثروتند نادان

۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داواریا مقسم قرار داده است؟» ۱۵ پس بدیشان گفت: «زنهار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.»

۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ۱۸ پس گفت چنین می کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت کای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارام و به اکل و شرب و شادی پردازم. ۲۰ خدا وی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنکه آنچه اندوخته ای، از آن که خواهد بود؟ ۲۱ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتند نباشد.» ۲۲ پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می گویم که اندیشه نکنید بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه پوشید. ۲۳ جان از خوراک و بدن از پوشاک بهتر است. ۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟ ۲۵ و کیست از شما که به فکر بتواند زراعتی بر قامت خود افزایش دهد. ۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می اندیشید. ۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمی کنند و حال آنکه نه زحمت می کشند و نه می ریسند، اما به شما می گویم که سلیمان با همه جلالش مثل یکی از اینها پوشیده نبود. ۲۸ پس هرگاه خدا علفی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می شود چنین می پوشاند، چقدر بیشتر شما را ای سست ایمانان. ۲۹ پس شما طالب مباحثید که چه بخورید یا چه بپاشید و مضطرب مشوید. ۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را می طلبند، لیکن پدر شما می داند که به این چیزها احتیاج دارید. ۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد.

۳۲ ترسان مباحثید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بیدتابه نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می باشد.

آمادگی برای بازگشت مسیح

۳۵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را افروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در را ببکشد، بی درنگ برای او باز کنند. ۳۷ خوشبحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشانید و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. ۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بپیاید

و ایشان را چنین یابد، خوشا بحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست که دزد در چه ساعت می آید، بیدار می ماند و غمی گذاشت که به خانه اش نقب زنند. ۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی برید پسر انسان می آید.»

۴۱ پطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» ۴۲ خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۴۳ خوشحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۴ هر آینه به شما می گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، ۴۶ هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دویاره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد.»

۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانۀ بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانۀ کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود از وی مطالبه زیاده تر گردد و نزد هر که امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیاده تر خواهند کرد.

هشدار درباره اختلافات و جداییها

۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می خواهم اگر الان در گرفته است. ۵۰ اما مرا تعمیدی است که پیام و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن برآید. ۵۱ آیا گمان می برید که من آمده ام تا سلامتی بر زمین بخشم؟ نی بلکه به شما می گویم تفریق را. ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دوازده و سه و سه ازدو جدا خواهند شد، ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود.»

هشدار درباره بخرانهای آینده

۵۴ آنکه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، نی تا مل می گویند باران می آید و چنین می شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می وزد، می گویند گرما خواهد شد و می شود. ۵۶ ای ریاکاران، می توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی کنید؟

۵۸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشد و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

۱۳

دعوت به توبه

۱ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلانی خبر دادند که پلاطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می برید که این جلیلان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این رو که چنین زحمت دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن مجده نفری که برج در سلوام برایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطا کارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما را می گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همین هلاک خواهید شد.»

۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تارکستان خود غرس نمود و چون آمدن میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و غمی

یایم، آن را بر چرا زمین رانیز باطل سازد. ^۸ در جواب وی گفت، ای آقامسال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کودبریزم، ^۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.»

شفای زن بیمار

^{۱۰} و روز سبت در یکی از کلیسای تعلیم می داد. ^{۱۱} و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعیف می داشت و منحنی شده ابد نمی توانست راست بایستد، در آنجا بود. ^{۱۲} چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.» ^{۱۳} و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تحمید نمود. ^{۱۴} آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنروکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کاریکنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.» ^{۱۵} خداوند در جواب او گفت: «ای ریاکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی برد تا سیر آتش کند؟ ^{۱۶} و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ^{۱۷} و چون این را بگفت همه مخالفان او نجل گردیدند و جمیع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می گشت.

تعلیم درباره ملکوت خدا

^{۱۸} پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ^{۱۹} دانه خردلی را مانند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بجای که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.» ^{۲۰} باز گفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟ ^{۲۱} خمیرمایه ای را می ماند که زنی گرفته در سه پیانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمر شود.»

تعلیم درباره ورود به ملکوت خدا

^{۲۲} و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می داد و به سوی اورشلیم سفر می کرد، ^{۲۳} که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ^{۲۴} «جد و جهد کنید تا از در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. ^{۲۵} بعد از آنکه صاحب خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گوید خداوند! خداوند! برای ما باز کن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما را نمی شناسم که از کجا هستید. ^{۲۶} در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی. ^{۲۷} باز خواهد گفت، به شما می گویم که شما را نمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ^{۲۸} در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم واسحق و یعقوب و جمیع انبیاء را در ملکوت خدا بینید و خود را بیرون افکنده یابید ^{۲۹} و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ^{۳۰} و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.»

اندوه عیسی برای اورشلیم

^{۳۱} در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیروдіس می خواهد تو را به قتل رساند.»

^{۳۲} ایشان را گفت: «بروید و به آن روباه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می کنم و مریضان را صحت می بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ^{۳۳} لیکن می باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ^{۳۴} ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیاء و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کثرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می گیرد و نخواهید.

۳۵ اینک خانه شمار برای شما خراب گذاشته می‌شود و به شامی گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گوید مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»

۱۴

شفای مرد بیمار

۱ و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند، ۲ و اینک شخصی مستسقی پیش او بود، ۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟» ۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاوش روزسبت در چاهی افتد و فوراً آن را بیرون نیاورد؟» ۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند.

تعلیم درباره جاه‌طلبی

۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت: ۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند، در صدر مجلس نشین، مبدا کسی بزرگتر از تو را هم وعده خواسته باشد. ۹ پس آن کسی که تو و او را وعده خواسته بود بیاید و تو را گوید این کس را جای بده و تو با خجالت روی به صف نعال خواهی نهاد. ۱۰ بلکه چون مهمان کسی باشی، رفته در پایین بنشین تا وقتی که میزبانت آید به تو گوید، ای دوست برتر نشین آنگاه تو را در حضور مجلسیان عزت خواهد بود. ۱۱ زیرا هر که خود را بزرگ سازد ذلیل گردد و هر که خویشتن را فرود آرد، سرفراز گردد.» ۱۲ پس به آن کسی که از او وعده خواسته بود نیز گفت: «وقتی که چاشت یا شام دهی دوستان یا برادران یا خویشان یا همسایگان دولتمند خود را دعوت مکن مبدا ایشان نیز تو را بخوانند و تو را عوض داده شود. ۱۳ بلکه چون ضیافت کنی، فقیران و لنگان و شلان و کوران را دعوت کن. ۱۴ که نجسته خواهی بود زیرا ندارند که تو را عوض دهند و در قیامت عادلان، به توجرا عطا خواهد شد.»

مثل ضیافت بزرگ

۱۵ آنگاه یکی از مجلسیان چون این سخن را شنید گفت: «خوشبحال کسی که در ملکوت خدا غذا خورد.» ۱۶ به وی گفت: «شخصی ضیافتی عظیم نمود و بسیاری را دعوت نمود. ۱۷ پس چون وقت شام رسید، غلام خود را فرستاد تا دعوت‌شدگان را گوید، بیاید زیرا که الحال همه چیز حاضر است. ۱۸ لیکن همه به یک رای عذرخواهی آغاز کردند. اولی گفت: مزرعه‌ای خریدم و ناچار باید بروم آن را بینم، از تو خواهش دارم مرا معذور داری. ۱۹ و دیگری گفت: پنج جفت گاو خریده‌ام، می‌روم تا آنها را بایازم، به تو التماس دارم مرا عفو نمایی. ۲۰ سومی گفت: زنی گرفته‌ام و از این سبب نمی‌توانم بیایم. ۲۱ پس آن غلام آمده مولای خود را از این امور مطلع ساخت. آنگاه صاحب‌خانه غضب نموده به غلام خود فرمود: به بازارها و کوچه‌های شهر بشتاب و فقیران و لنگان و شلان و کوران را در اینجا بیاور. ۲۲ پس غلام گفت: ای آقا آنچه فرمودی شد و هنوز جای باقی است. ۲۳ پس آقا به غلام گفت: به راهها و مرزها بیرون رفته، مردم را به الحاح بیاور تا خانه من پر شود. ۲۴ زیرا به شما می‌گویم هیچ‌یک از آنان که دعوت شده بودند، شام مرا نخواهد چشید.»

بهایی شاگردی

۲۵ و هنگامی که جمعی کثیر همراه او می‌رفتند، روی گردانیده بدیشان گفت: ۲۶ «اگر کسی نزد من آید و پدر، مادر و زن و اولاد و برادران و خواهران، حتی جان خود را نیز دشمن ندارد، شاگرد من نمی‌تواند بود. ۲۷ و هر که صلیب خود را بر ندارد و از عقب من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من گردد.»

۲۸ «زیرا کیست از شما که قصد بنای برجی داشته باشد و اول نشیند تا برآورد خرج آن را بکند که آیا قوت تمام کردن آن دارد یا نه؟ ۲۹ که مبادا چون بنیادش نهاد و قادر بر تمام کردنش نشد، هر که ببندد تمسخرگان گوید، ۳۰ این شخص عمارتی شروع کرده نتوانست به انجامش رساند. ۳۱ یا کدام پادشاه است که برای مقاتله با پادشاه دیگر برود، جز اینکه اول نشسته تامل نماید که آیا با ده هزار سپاه، قدرت مقاومت کسی را دارد که با بیست هزار لشکر بر وی می‌آید؟ ۳۲ والا چون او هنوز دور است ایلچی‌ای فرستاده شروط صلح را از او درخواست کند. ۳۳» پس همچنین هر یکی از شما که تمام مایملک خود را ترک نکند، نمی‌تواند شاگرد من شود. ۳۴» نمک نیکو است ولی هرگاه نمک فاسد شد به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۳۵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونی می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۱۵

حکایت گوسفند گمشده

۱ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند، ۲ فریسیان و کاتبان، همه‌گان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را در صحرا نگذارد و از عقب آن گمشده نرود تا آن را بیابد؟ ۵ پس چون آن را یافت به شادی بردوش خود می‌گذارد، ۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام. ۷ به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی در آسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکار بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند.»

حکایت سکه گمشده

۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن را بیابد؟ ۹ و چون یافت دوستان و همسایگان خود را جمع کرده می‌گوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام. ۱۰ همچنین به شما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.»

حکایت پسر گمشده

۱۱ باز گفت: «شخصی را دو پسر بود. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا مالی که باید به من رسد، به من بده. پس او مایملک خود را بر این دو تقسیم کرد. ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنه، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ۱۴ و چون تمام راصرف نموده بود، خطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ۱۶ و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خرنوبی که خوکان می‌خورند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد.»

۱۷ «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم، ۱۸ برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر.»

۲۰ در ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو نگاه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین

را از خانه آورده بدو پیوشانید و انگشتی بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش،^{۲۳} و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نماییم.^{۲۴} زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند.

^{۲۵} اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص راشنید.^{۲۶} پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟^{۲۷} به وی عرض کرد برادرت آمده و پدرت گوساله پرواری را ذبح کرده است زیرا که او را صحیح باز یافت.^{۲۸} ولی او خشم نموده نخواست به خانه درآید تا پدرش بیرون آمده به او التماس نمود.^{۲۹} اما او در جواب پدر خود گفت، اینک سالها است که من خدمت تو کرده‌ام و هرگز از حکم تو تجاوز نرورزیده و هرگز بغاله‌ای به من ندادی تا با دوستان خود شادی کنم.^{۳۰} لیکن چون این پسر آمد که دولت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است، برای او گوساله پرواری را ذبح کردی.^{۳۱} او وی را گفت، ای فرزند تو همیشه با من هستی و آنچه از آن من است، مال تو است.^{۳۲} ولی می‌بایست شادمانی کرد و مسرور شد زیرا که این برادر تو مرده بود، زنده گشت و گم شده بود، یافت گردید.»

۱۶

حکایت مباشر زیرک

^۱ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولتند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد.^۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی.^۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولایم نظارت را از من می‌گیرد. طاقت زمین‌کنند ندارم و از گدایی نیز عار دارم.^۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند.^۵ پس هریکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟^۶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس.^۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کِل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس.

^۸ «پس آقايش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا اعلان کار کرد. زیرا ابانی این جهان در طبقه خویش از ابانی نور عاقل تر هستند.^۹ و من شمارا می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند.^{۱۰} آنکه در اندک امین باشد درامر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد.^{۱۱} و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟

^{۱۲} و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟
^{۱۳} هیچ خادم نمی‌تواند دوا آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با یکی می‌پویند و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونا را نمی‌توانید خدمت نمایند.

^{۱۴} و فریسیانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند.^{۱۵} به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دل‌های شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است.^{۱۶} تورات و انبیاء تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می‌گردد.^{۱۷} لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد.^{۱۸} هر که زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هر که زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد.

ماجرای ثروتمند و فقیر

^{۱۹} شخصی دولتند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بصری برد.^{۲۰} و فقری مقروح بود ابلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند،^{۲۱} و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولتند

می ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان بر زنجهای او می مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر بمرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولتمند نیز مرد و او را دفن کردند. ۲۳ پس چشمان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. ۲۴ آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من رحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خشک سازد، زیرا در این نار معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شما ورطه عظیمی است، چنانچه آنانی که می خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷ گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند. ۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز برخیزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

۱۷

بخشش و ایمان

۱ و شاگردان خود را گفت: «لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وی بر آن کسی که باعث آنها شود. ۲ او را بهتری می بود که سنگ آسیابی بر گردشش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ۳ احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را بخش. ۴ و هرگاه در روزی هفت کرت به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می کنم، او را بخش.»

۵ آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما را زیاد کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می داشتید، به این درخت افراغ می گفتید که کنده شده در دریا نشاند شود اطاعت شمای کرد.»

۷ «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدو نمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟ ۹ آیا از آن غلام منت می کشد از آنکه حکمهای او را به جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده اید عمل کردید، گوید که غلامان بی منفعت هستم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به جا آوردیم.»

شفای ده جذای

۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می کرد از میانه سامره و جلیل می رفت. ۱۲ و چون به قریه ای داخل می شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، ۱۳ به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما رحم فرما.» ۱۴ او به ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می رفتند، طاهر گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است، برگشته به صدای بلند خدا را تعجید می کرد. ۱۶ و پیش قدم او به روی در افتاده وی را شکر کرد. و اواز اهل سامره بود. ۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه بجای شدند؟ ۱۸ آیا هیچ کس یافت نمی شود که برگشته خدا را تعجید کند جز این غریب؟» ۱۹ و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.»

تعلیم درباره آمدن ملکوت خدا

۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی آید. ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینکه ملکوت خدا در میان شما است.»

۲۲ و به شاگردان خود گفت: «ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچنین خواهد بود. ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحات بسیار ببینند و از این فرقه مطرود شود. ۲۶ و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، ۲۷ که می‌خورند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸ و همچنین که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچنین برنگردد. ۳۲ زن لوط را بیاد آورید. ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۵ و دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۶ و دوفر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۷ در جواب وی گفتند: «کجای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

۱۸

حکایت بیوه‌زن

۱ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت. ۳ و در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت، داد مرا از دشمن بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود و لکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ لیکن چون این بیوه‌زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبدا پوخته آمده مرا به رنج آورد. ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه می‌گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگرچه برای ایشان دیر غضب باشد؟ ۸ به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون پسر انسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟

حکایت دعای فریسی و باجگیر

۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیكل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زنا کار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم دهیک می‌دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده خواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من نگاهدار ترحم فرما. ۱۴ به شامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هر که خود را برافرازد، پست گردد و هر کس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.»

برکت دادن کودکان

(متی ۱۹: ۱۵-۱۳، مرقس ۱۰: ۱۶-۱۳)

۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را وا گذارید تا نزد من آیند و ایشان را مانعت مکنید،

زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ هرآینه به شما می گویم هر که ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگرود.»

جوان ثروتمند

(متی ۱۹: ۳۰-۱۶، مرقس ۱۰: ۳۱-۱۷)

۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نمود، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی را وارث گردم؟»
 ۱۹ عیسی وی را گفت: «از هرچه مرا نیکو می گویی و حال آنکه هیچ کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد.
 ۲۰ احکام رومی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.»
 ۲۱ گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولت‌مندان داخل ملکوت خدا شوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولت‌مندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما شنوندگان گفتند: «پس که می تواند نجات یابد؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.»
 ۲۸ پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می کنیم.» ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به شما می گویم، کسی نیست که خانه یا والدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابر یابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.»

سومین پیشگویی عیسی درباره مرگ خود

(متی ۲۰: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۰: ۳۴-۳۲)

۳۱ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلیم می رویم و آنچه به زبان انبیادرباره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ۳۲ زیرا که او را به امت ها تسلیم می کنند و استهزا و بی حرمتی کرده آب دهان بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ۳۴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می گفت، درک نکردند.

شفای فقیر کور

(متی ۲۰: ۲۹-۲۷، مرقس ۱۰: ۵۲-۴۶)

۳۵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ۳۶ و چون صدای گروهی را که می گذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟ ۳۷ گفتندش عیسی ناصری در گذر است. ۳۸ در حال فریاد برآورده گفت: «ای عیسی، ای پسر داود، بر من ترحم فرما.» ۳۹ و هرچند آنانی که پیش می رفتند او را نیب می دادند تا خاموش شود، او بلندتر فریاد می زد که پسر داودا بر من ترحم فرما. ۴۰ آنگاه عیسی ایستاده فرمود تا او رانزد وی بیاورند. و چون نزدیک شد از وی پرسیده، ۴۱ گفت: «چه می خواهی برای تو بکنم؟» عرض کرد: «ای خداوند، تا بینا شوم.» ۴۲ عیسی به وی گفت: «بینا شو که ایمانت تو راشفا داده است.» ۴۳ در ساعت بینایی یافته، خدا را تحمیدگان از عقب او افتاد و جمیع مردم چون این را دیدند، خدا را تسبیح خواندند.

زکای باجگیر

۱ پس وارد اریحا شده، از آنجا می گذشت. ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولت‌مند بود، ۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ۴ پس پیش دویده بردرخت افراغی برآمد تا او را ببیند. چونکه اومی خواست از آن راه عبور کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا

نگریسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز در خانه تو بمانم.»^۶ پس به زودی پایین شده او را به خرمی پذیرفت.

^۷ و همه چون این را دیدند، همه‌کدام می‌گفتند که در خانه شخصی گاه‌کار به میهمانی رفته است.^۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال‌ای خداوند نصف مایملک خود را به فقرای دهم و اگر چیزی ناحق از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدور می‌کنم.»^۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است.»^{۱۰} زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.»

حکایت پادشاه و ده غلام

^{۱۱} و چون ایشان این را شنیدند او مثلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلیم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند.^{۱۲} پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند.^{۱۳} پس ده نفر از غلامان خود را طلبیده ده قطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنید تا بیایم.^{۱۴} اما اهل ولایت او، چونکه او را دشمن می‌داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند.

^{۱۵} و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است.^{۱۶} پس اولی آمده گفت، ای آقا قطار تو ده قطار دیگر نفع آورده است.^{۱۷} بدو گفت آفرین‌ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو.^{۱۸} و دیگری آمده گفت، ای آقا قطار تو پنج قطار سود کرده است.^{۱۹} او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن.^{۲۰} و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام.^{۲۱} زیرا که از تو ترسیدم چونکه مرد تندخوی هستی. آنچه نگذارده‌ای، برمی‌داری و از آنچه نگاشته‌ای درو می‌کنی.^{۲۲} به وی گفت، از زبان خودت بر توفتی می‌دهم، ای غلام شریر. دانسته‌ای که من مرد تندخوی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام.^{۲۳} پس برای چه نقد مرا نزد صرافان نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟^{۲۴} پس به حاضرین فرمود قطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قطار بدهید.^{۲۵} به او گفتند ای خداوند، وی ده قطار دارد.^{۲۶} زیرا به شامی گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد.^{۲۷} اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید.»

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱، مرقس ۱۱: ۱-۱۱، یوحنا ۱۲: ۱۹-۱۲)

^{۲۸} و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید.^{۲۹} و چون نزدیک بیت‌فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده،^{۳۰} گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچ‌کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید.^{۳۱} و اگر کسی به شما گوید، چرا این را باز می‌کنید، به وی گوید خداوند او را لازم دارد.»^{۳۲} پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند.^{۳۳} و چون کره را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز می‌کنید؟^{۳۴} گفتند خداوند او را لازم دارد.^{۳۵} پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند.^{۳۶} و هنگامی که او می‌رفت جامه‌های خود را در راه می‌گسترده.

^{۳۷} و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گفتن شروع کردند، به سبب همه قوای که از او دیده بودند.^{۳۸} و می‌گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی‌الین باد.^{۳۹} آنگاه بعضی از فریسیان از آن میان بدو گفتند: «ای

استاد شاگردان خود را نهیب نما. ۴۰ او در جواب ایشان گفت: «به شما می گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.»

۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، ۴۲ گفت: «اگر تو نیز می دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لاکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است. ۴۳ زیرا ایامی بر تو می آید که دشمنان گردد تو سنگها سازند و تو را احاطه کرده از هرجانب محاصره خواهند نمود. ۴۴ و تو را و فرزندان را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.»

تطهیر هیکل

(متی ۲۱: ۱۷-۱۲، مرقس ۱۱: ۱۹-۱۲)

۴۵ و چون داخل هیکل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد. ۴۶ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.» ۴۷ و هر روز در هیکل تعلیم می داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می کردند. ۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

۲۰

سوال درباره اقتدار عیسی

(متی ۲۱: ۲۷-۲۳، مرقس ۱۱: ۳۳-۲۶)

۱ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیکل تعلیم و بشارت می داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می پرسم. به من بگوید. ۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟» ۵ ایشان با خود اندیشیده، گفتند که اگر گوئیم از آسمان، هرآینه گوید چرا به او ایمان نیاوردید؟ ۶ و اگر گوئیم از انسان، تمامی قوم ما را سنگسار کنند زیرا یقین می دارند که یحیی نبی است.» ۷ پس جواب دادند که «نمی دانیم از کجا بود.» ۸ عیسی به ایشان گفت: «من نیز شما را نمی گویم که این کارها را به چه قدرت به جا می آورم.»

حکایت باغبانهای ظالم

(متی ۲۱: ۴۶-۳۳، مرقس ۱۲: ۱۲-۱)

۹ و این مثل را به مردم گفتن گرفت که «شخصی تاکستانی غرس کرد و به باغبانش سپرده مدت مدیدی سفر کرد. ۱۰ و در موسم غلامی زردباغبانان فرستاد تا از میوه باغ بدو سپارند. اما باغبانان او را زده، تپی دست بازگردانیدند. ۱۱ پس غلامی دیگر روانه نمود. او را نیز تازیانه زده بی حرمت کرده، تپی دست بازگردانیدند. ۱۲ و بازسومی فرستاد. او را نیز مجروح ساخته بیرون افکندند. ۱۳ آنگاه صاحب باغ گفت چه کنم؟ پسر حبیب خود را می فرستم شاید چون او را ببینند احترام خواهند نمود. ۱۴ اما چون باغبانان او را دیدند، با خود تفکرکنان گفتند، این وارث می باشد، بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۱۵ در حال او را از باغ بیرون افکنده کشتند. پس صاحب باغ بدیشان چه خواهد کرد؟ ۱۶ او خواهد آمد و باغبانان را هلاک کرده باغ را به دیگران خواهد سپرد.» پس چون شنیدند گفتند حاشا.

۱۷ به ایشان نظر افکنده گفت: «پس معنی این نوشته چیست، سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۱۸ و هر که بر آن افتد خرد شود، اما اگر آن بر کسی بیفتد او را نرم خواهد ساخت.» ۱۹ آنگاه روسای کهنه و کاتبان خواستند که در همان ساعت او را گرفتار کنند. لیکن از قوم ترسیدند زیرا که دانستند که این مثل را درباره ایشان زده بود.

سوال درباره پرداخت باج و خراج

(متی ۲۲: ۲۲-۱۵، مرقس ۱۲: ۱۷-۱۳)

۲۰ و مراقب او بوده جاسوسان فرستادند که خود را صالح می‌نمودند تا سختی از او گرفته، او را به حکم و قدرت والی بسپارند. ۲۱ پس از اوسوال نموده گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو به راستی سخت می‌رانی و تعلیم می‌دهی و از کسی روداری نمی‌کنی، بلکه طریق خدا را به صدق می‌آموزی، ۲۲ آیا بر ما جایز هست که جزیه به قیصر بدهیم یا نه؟» ۲۳ او چون مکر ایشان را درک کرد، بدیشان گفت: «مرا برای چه امتحان می‌کنید؟» ۲۴ دیناری به من نشان دهید. صورت و نقش از کیست؟» ایشان در جواب گفتند: «از قیصر است.» ۲۵ او به ایشان گفت: «پس مال قیصر را به قیصر رد کنید و مال خدا را به خدا.» ۲۶ پس چون نتوانستند او را به سختی در نظر مردم ملزم سازند، از جواب او در عجب شده ساکت ماندند.

سوال درباره قیامت

(متی ۲۲: ۳۲-۲۳، مرقس ۱۲: ۲۷-۱۸)

۲۷ و بعضی از صدوقیان که منکر قیامت هستند، پیش آمده از وی سوال کرده، ۲۸ گفتند: «ای استاد، موسی برای ما نوشته است که اگر کسی را برادری که زن داشته باشد بمیرد وی اولاد فوت شود، باید برادرش آن زن را بگیرد تا برای برادر خود نسلی آورد. ۲۹ پس هفت برادربودند که اولی زن گرفته اولاد نآورد، فوت شد. ۳۰ بعد دومین آن زن را گرفته، او نیز بی‌اولاد بمرد. ۳۱ پس سومین او را گرفت و همچنین تا هفتمین و همه فرزند نآورد، مردند. ۳۲ و بعد از همه، آن زن نیز وفات یافت. ۳۳ پس در قیامت، زن کدامیک از ایشان خواهد بود، زیرا که هر هفت او را داشتند؟»

۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «ابنای این عالم نکاح می‌کنند و نکاح کرده می‌شوند. ۳۵ لیکن آنانی که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. ۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگر بمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه زرد او زنده هستند.» ۳۹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ کس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند.

ناثانی از جواب دادن به عیسی

(متی ۲۲: ۴۶-۴۱، مرقس ۱۲: ۳۷-۳۵)

۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به‌دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو رایای انداز تو سازم؟» ۴۴ پس چون داود او را خداوند می‌خواند چگونه پسر او می‌باشد؟»

هشدار به رهبران مذهبی

(متی ۲۳: ۱۲-۱، مرقس ۱۲: ۴۰-۳۸)

۴۵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت: ۴۶ «بهریزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدر کلیس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند. ۴۷ و خانه های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

۱ و نظری کرده دولت‌مردانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال می‌اندازند. ۲ و بیوه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت. ۳ پس گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیوه فقیر از جمیع آنها بیشتر انداخت. ۴ زیرا که همه ایشان از زیادتای خود در هدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت.

آینده جهان

(متی ۲۴: ۲۲-۱، مرقس ۱۳: ۲۰-۱)

۵ و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶ «ایامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتہادر ساعت نیست.»

۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ و زلزله‌های عظیم در جایها و فططها و وباها پدیدو چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شهادت اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کاپس و زندانها خواهند سپرد و در حضور سلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، بیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما و والدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهند رسانید. ۱۷ و جمیع مردم به جهت نام من شما را نفرت خواهند کرد. ۱۸ و لکن مویی از سر شما گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید.

۲۰ «و چون ببینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ۲۱ آنگاه هر که در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هر که در شهر باشد، بیرون رود و هر که در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ لیکن وای بر آبستنان و شیردهندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا زمانهای امت‌ها به انجام رسد.

بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۳۵-۲۳، مرقس ۱۳: ۳۱-۲۱)

۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. ۲۶ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر ربیع مسکون ظاهری شود، زیرا قوای آسمان متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که برابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید.

۲۸ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان راملاحظه نمایید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲ هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد.

انتظار برای بازگشت مسیح

(متی ۲۴: ۵۱-۳۶، مرقس ۱۳: ۳۷-۳۲)

۳۴ پس خود را حفظ کنید مبادا دلای شما از پر خوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.» ۳۷ و روزها را در هیکل تعلیم می داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می برد. ۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می شتافتند تا کلام او را بشنوند.

۲۲

توطئه عیسی

(متی ۲۶: ۱-۵، مرقس ۱۴: ۱-۲)

۱ و چون عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک شد، ۲ روسای کهنه و کاتبان مترصد می بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند.

طرح خیانت یهودا

(متی ۲۶: ۱۶-۱۴، مرقس ۱۴: ۱۱-۱۰)

۳ اما شیطان در یهودای مسمی به اختربوطی که از جمله آن دوازه بود داخل گشت، ۴ و آورفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نقدی به وی دهند. ۶ و اوقیول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند.

آماده کردن فصح

(متی ۲۶: ۱۹-۱۷، مرقس ۱۴: ۱۶-۱۲)

۷ اما چون روز فطیر که در آن می بایست فصح را ذبح کنند رسید، ۸ پطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.» ۹ به وی گفتند: «در کجا می خواهی میا کنیم؟» ۱۰ ایشان را گفت: «اینک هنگامی که داخل شهر شوید، شخصی با سبوی آب به شماری خورد. به خانه ای که او درآید، از عقب وی بروید، ۱۱ و به صاحب خانه گوید، استاد تو را می گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشا گردان خود بخورم. ۱۲ او بالاخانه ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا میاسازید.» ۱۳ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند.

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، یوحنا ۱۳: ۳۰-۲۱)

۱۴ و چون وقت رسید با دوازه رسول بنشست. ۱۵ و به ایشان گفت: «اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدم، این فصح را باشا بخورم. ۱۶ زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» ۱۷ پس پیاله ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیری و در میان خود تقسیم کنید. ۱۸ زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مودیکر نخواهم نوشید.» ۱۹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می شود، این را به یاد من به جا آرید.» ۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود. ۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان بر حسب آنچه مقدر است، می رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.»

۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر می باشد؟ ۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت ها بر ایشان سروری می کنند و حکام خود را ولی نعمت می خوانند. ۲۶ لیکن شما چنین م باشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می باشید که در امتحانهای من با من به سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بدوازده سبط اسرائیل داوری کنید.»

پیشگویی انکار پطرس

(یوحنا ۱۳: ۳۸-۳۱)

۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما. ۳۲ به وی گفت: «ای خداوند حاضرم که با تو بروم حتی در زندان و در موت.» ۳۴ گفت: «تو را می گویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی کیسه و توشه دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ. ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هر که کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد. ۳۷ زیرا به شما می گویم که این نوشته در من می باید به انجام رسد، یعنی با گناهکاران محسوب شد زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد. ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر، به ایشان گفت: «کافی است.»

باغ جتسمانی

(متی ۲۶: ۴۶-۳۶، مرقس ۱۴: ۴۲-۳۲)

۳۹ و بر حسب عادت بیرون شده به کوه زیئون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاپ سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخوای این پاپه را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۴۳ و فرشته ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۵۶-۴۷، مرقس ۱۴: ۵۲-۴۳، یوحنا ۱۸: ۱۱-۱)

۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت جسته نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می کنی؟» ۴۹ رفقایاش چون دیدند که چه می شود عرض کردند خداوند ابه شمشیر بنیم. ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارید.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد.

۵۲ پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.»

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، یوحنا ۱۸: ۲۷-۲۵)

۵۴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینجا هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر با تکیه گفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.» ۶۰ پطرس گفت: «ای مرد نمی دانم چه می گویی؟» در همان ساعت که این را می گفت خروس بانگ زد. ۶۱ آنگاه خداوند روگردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد. ۶۲ پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست.

۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازیانه زده استهزا نمودند. ۶۴ و چشم او را بسته طپانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟» ۶۵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند.

محکوم شدن عیسی

(متی ۲۷: ۲-۱، مرقس ۱: ۱۵)

۶۶ و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود را آورده، ۶۷ گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:» او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. ۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی دهید و مرا رها نمی کنید. ۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.» ۷۰ همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می گوید که من هستم.» ۷۱ گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

۲۳

محا که در حضور پلاطس

(متی ۲۷: ۱۱-۱۴، مرقس ۱۵: ۲-۵، یوحنا ۱۸: ۲۸-۳۸)

۱ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پلاطس بردند. ۲ و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته ایم که قوم را گمراه می کند و از جزیه دادن به قیصر منع می نماید و می گوید که خود مسیح و پادشاه است.» ۳ پس پلاطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.» ۴ آنگاه پلاطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی یابم.» ۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم را می شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می دهد.»

محا که در حضور هیروдіس

۶ چون پلاطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟» ۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروдіس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروдіس در آن ایام در اورشلیم بود. ۸ اما هیروдіس چون عیسی را دید، بغایت شاد گردید زیرا که مدت مدیدی بود می خو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می بود که معجزه ای از او ببیند. ۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد. ۱۰ و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت می نمودند. ۱۱ پس هیروдіس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پلاطس او را باز فرستاد. ۱۲ و در همان روز پلاطس و هیروдіس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۱۵-۲۶، مرقس ۱۵: ۶-۱۵)

۱۳ پس پیلطس روسای کهنه و سرداران وقوم را خوانده، ۱۴ به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم. ۱۵ و نه هیروдіس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است. ۱۶ پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد.» ۱۷ زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و ربا را برای ما رها فرما.» ۱۹ و او شخصی بود که به سبب شورش و قتل که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ۲۰ باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند. ۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ۲۲ بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه غالب آمد. ۲۴ پس پیلطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود. ۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد.

در راه جلجتا

(متی ۲۷: ۳۲-۳۴، مرقس ۱۵: ۲۱-۲۴، یوحنا ۱۹: ۱۷)

۲۶ و چون او را می‌بردند شمعون قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذاردند تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه نکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید. ۲۹ زیرا اینک ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشحال نازدگان و رحمهایی که بار نیاوردند و پستانهایی که شیر ندادند. ۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر ما بیفتید و به تلها که ما را پنهان کنید. ۳۱ زیرا اگر این کارها را به چوب تر کردند به چوب خشک چه خواهد شد؟»

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۳۵-۴۴، مرقس ۱۵: ۲۵-۳۲، یوحنا ۱۹: ۱۸-۲۷)

۳۲ و دو نفر دیگر را که خطاکار بودند نیز آوردند تا ایشان را با او بکشند. ۳۳ و چون به موضعی که آن را کاسه سری گویند رسیدند، او را در آنجا با آن دو خطاکار، یکی بر طرف راست و دیگری بر چپ او مصلوب کردند. ۳۴ عیسی گفت: «ای پدر اینها را بپارمز، زیرا که غمی داند چه می‌کنند.» پس جامه‌های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند. ۳۵ و گروهی به تماشا ایستاده بودند. و بزرگان نیز تمسخرگان با ایشان می‌گفتند: «دیگران را نجات داد. پس اگر او مسیح و برگزیده خدا می‌باشد خود را برهانند.» ۳۶ و سپاهیان نیز او را استهزا می‌کردند و آمده او را سرکه می‌دادند، ۳۷ و می‌گفتند: «اگر تو پادشاه یهود هستی خود را نجات ده.» ۳۸ و بر سر او تقصیرنامه‌ای نوشتند به خط یونانی و رومی و عبرانی که «این است پادشاه یهود.»

۳۹ و یکی از آن دو خطاکار مصلوب بر وی کفر گفت که «اگر تو مسیح هستی خود را و ما را برهان.» ۴۰ اما آن دیگری جواب داده، او را نهیب کرد و گفت: «مگر تو از خدا غمی ترسی؟ چونکه تو نیز زیر همین حکمی. ۴۱ و اما ما به انصاف، چونکه جزای اعمال خود را یافته‌ایم، لیکن این شخص هیچ کار بی‌جا نکرده است.» ۴۲ پس به عیسی گفت: «ای خداوند، مرا به یاد آور هنگامی که به ملکوت خود آیی.» ۴۳ عیسی به وی گفت: «هر آینه به تو می‌گویم امروز با من در فردوس خواهی بود.»

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۴۵-۵۶، مرقس ۱۵: ۳۳-۴۱، یوحنا ۱۹: ۲۸-۳۷)

۴۴ و تخمین از ساعت ششم تا ساعت نهم، ظلمت تمام روی زمین را فرو گرفت. ۴۵ و خورشید تاریک گشت و پرده قدس از میان بشکافت. ۴۶ و عیسی به آواز بلند صدا زده گفت: «ای پدر به دستهای تو روح خود را می سپارم.» این را بگفت و جان را تسلیم نمود. ۴۷ اما یوزباشی چون این ماجرا را دید، خدا را تحمید کرده، گفت: «در حقیقت، این مرد صالح بود.» ۴۸ و تمامی گروه که برای این تماشا جمع شده بودند چون این وقایع را دیدند، سینه زنان برگشتند. ۴۹ و جمیع آشنایان او از دور ایستاده بودند، با زنانی که از جلیل او را متابعت کرده بودند تا این امور را ببینند.

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۵۷-۶۱، مرقس ۱۵: ۴۲-۴۷، یوحنا ۱۹: ۳۸-۴۲)

۵۰ و اینک یوسف نامی از اهل شورا که مرد نیکو و صالح بود، ۵۱ که در رای و عمل ایشان مشارکت نداشت و از اهل رومه بلدی از بلاد یهود بود و انتظار ملکوت خدا را می کشید، ۵۲ نزدیک پلاطس آمده جسد عیسی را طلب نمود. ۵۳ پس آن را پایین آورده در گان پیچید و در قبری که از سنگ تراشیده بود و هیچ کس ابد در آن دفن نشده بود سپرد. ۵۴ و آن روز تهیه بود و سبت نزدیک می شد. ۵۵ و زنانی که در عقب او از جلیل آمده بودند از پی او رفتند و قبر و چگونگی گذاشته شدن بدن او را دیدند. ۵۶ پس برگشته، حنوط و عطریات مهیا ساختند و روز سبت را به حسب حکم آرام گرفتند.

۲۴

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱۰، مرقس ۱۶: ۸-۱۰، یوحنا ۲۰: ۹-۱۰)

۱ پس در روز اول هفته هنگام سپیده صبح، حنوطی را که درست کرده بودند با خود برداشته به سر قبر آمدند و بعضی دیگران همراه ایشان. ۲ و سنگ را از سر قبر غلطانیده دیدند. ۳ چون داخل شدند، جسد خداوند عیسی را نیافتند ۴ و واقع شد هنگامی که ایشان از این امر متحیر بودند که ناگاه دو مرد در لباس درخشنده نزد ایشان بایستادند. ۵ و چون ترسان شده سرهای خود را به سوی زمین افکندند بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می طلبید؟» ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده، ۷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گاهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد. ۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند.

۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند. ۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند. ۱۱ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند. ۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دید و از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت.

در راه عموآس

(مرقس ۱۶: ۱۳-۱۲)

۱۳ و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می رفتند به سوی قریه ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت. ۱۴ و بایک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند. ۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشانند. ۱۷ او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می زنید و راه را به کدورت می پیانید؟» ۱۸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شد واقف نیستی؟» ۱۹ به ایشان گفت: «چه چیز است؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی

بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم،^{۲۰} و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوی قتل سپردند و او را مصلوب ساختند.^{۲۱} اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقیع این امور روز سوم است،^{۲۲} و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند،^{۲۳} و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است.^{۲۴} جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.»
^{۲۵} او به ایشان گفت: «ای بی فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته اند.^{۲۶} آیا نمی بایست که مسیح این زحمات را بیند تا به جلال خود برسد؟»^{۲۷} پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود.

^{۲۸} و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود.^{۲۹} و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود.^{۳۰} و چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد.^{۳۱} که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد.^{۳۲} پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانعی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می کرد؟»^{۳۳} و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده^{۳۴} می گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شعون ظاهر شده است.»^{۳۵} و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند.

ظاهر شدن بر شاگردان (یوحنا ۲۰: ۱۹-۲۳)

^{۳۶} و ایشان در این گفتگو می بودند که ناگاه عیسی خود در میان ایشان ایستاده، به ایشان گفت: «سلام بر شما باد.»^{۳۷} اما ایشان لرزان و ترسان شده گمان بردند که روحی می بینند.^{۳۸} به ایشان گفت: «چرا مضطرب شدید و برای چه در دلهای شما شبهات روی می دهد؟^{۳۹} دستها و پایهایم را ملاحظه کنید که من خود هستم و دست بر من گذارده ببینید، زیرا که روح گوشت و استخوان ندارد، چنانکه می نگرید که در من است.»^{۴۰} این را گفت و دستها و پایهای خود را بدیشان نشان داد.^{۴۱} و چون ایشان هنوز از خوشی تصدیق نکرده، در عجب مانده بودند، به ایشان گفت: «چیز خوراکی در اینجا دارید؟»^{۴۲} پس قدری از ماهی بریان و از شانه عسل به وی دادند.^{۴۳} پس آن را گرفته پیش ایشان بخورد.

عیسی در اورشلیم با شاگردان

^{۴۴} و به ایشان گفت: «همین است سخنانی که وقتی با شما بودم گفتم ضروری است که آنچه در تورات موسی و صحف انبیا و زبور درباره من مکتوب است به انجام رسد.»^{۴۵} و در آن وقت ذهن ایشان را روشن کرد تا کتب را بفهمند.^{۴۶} و به ایشان گفت: «بر همین منوال مکتوب است و بدینطور سزاوار بود که مسیح زحمت کشد و روز سوم از مردگان برخیزد.^{۴۷} و از اورشلیم شروع کرده، موعظه به توبه و آمرزش گناهان در همه امت ها به نام او کرده شود.^{۴۸} و شما شاهد بر این امور هستید.^{۴۹} و اینک، من موعود پدر خود را بر شما می فرستم. پس شما در شهر اورشلیم بمانید تا وقتی که به قوت از اعلی آراسته شوید.»

صعود عیسی به آسمان (مرقس ۱۶: ۲۰-۱۹)

^{۵۰} پس ایشان را بیرون از شهر تا بیت عنیا برد و دستهای خود را بلند کرده، ایشان را برکت داد.^{۵۱} و چنین شد که در حین برکت دادن ایشان، از ایشان جدا گشته، به سوی آسمان بالا برده شد.^{۵۲} پس او را پرستش کرده، با خوشی عظیم به سوی اورشلیم برگشتند.^{۵۳} و پیوسته در هیکل مانده، خدا را حمد و سپاس می گفتند. آمین.

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و نور در تاریکی می درخشد و تاریکی آن را درنیافت.

۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور می گرداند و در جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.

۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود». ۱۶ و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، ۱۷ زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا راهرگر کسی ندیده است؛ پسر یگانه ای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.

یحیی تعمید دهنده درباره رسالت خود سخن می گوید

۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی، ۲۰ که معترف شد و انکار ننمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟ گفت: «نیستم.»

۲۲ آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بريم؟ درباره خود چه می گویی؟» ۲۳ گفت: «من صدای ندا کننده ای در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعایی گفت.»

۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند. ۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می دهی؟» ۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما را نمی شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می داد واقع گشت.

یحیی تعمید دهنده عیسی را بعنوان مسیحای موعود معرفی می کند

۲۹ و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می آید. پس گفت: «اینک بره خدا که نگاه جهان را برمی دارد!» ۳۰ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود. ۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرار گرفت. ۳۳ و من او را نشناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی

که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: ۳۹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی‌ای معلم (در یکجا منزل می‌غای؟» ۴۰ بدیشان گفت: «بیایید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که یکجا منزل دارد، و آن روز را نزد او ماندند و قریب به ساعت دهم بود.

۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را) که ترجمه آن کرسئس است (یافتیم.» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد) که ترجمه آن پطرس است.»

۴۳ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «ازعقب من بیا.» ۴۴ و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود. ۴۵ فیلیپس نتانیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ام که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶ نتانیل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت: «بیا و بین.» ۴۷ و عیسی چون دید که نتانیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکری نیست.» ۴۸ نتانیل بدو گفت: «مرا از یکجای شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیپس تو را دعوت کند، در حینی که زیر درخت انجیر بودی تو را دیدم.» ۴۹ نتانیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!» ۵۰ عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گفتم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.» ۵۱ پس بدو گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.»

۲

عروسی در قانا

۱ و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود. ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. ۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.» ۴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» ۵ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما گوید بکنید.»

۶ و در آنجا شش قلدح سنگی برحسب تطهیریهود نهاده بودند که هریک گنجایش دو یا سه کیل داشت. ۷ عیسی بدیشان گفت: «قلدحها را ازآب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند. ۸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛ ۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از یکجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: ۱۰ «هرکسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»

۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

۱۳ و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ۱۵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقود صرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.»

۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو در سه روز آن را برپا می‌کنی؟» ۲۱ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.

۲۳ و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ۲۴ لیکن عیسی خویشان را بدیشان موافقت نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

۳

ملاقات نيقوديموس با عیسی

۱ و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روسای یهود بود. ۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» ۴ نيقوديموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تو می‌گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.» ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ۸ باد هر جا که می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

۹ نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی‌دانی؟» ۱۱ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانم، می‌گویم و به آنچه دیده‌ام، شهادت می‌دهم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ و همچنان که موسی مار را در پیاپی بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ۱۵ تا هر که به او ایمان آورد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. ۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آورد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ۲۰ زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید،

مبادا اعمال او توبیخ شود. ۲۱ و لیکن کسی که به راستی عمل می کند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتار یحیی تعمیددهنده درباره عیسی

۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید می داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید می گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می دهد و همه نزد او می آیند.» ۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ کس چیزی نمی تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می شنود، از آواز داماد بسیار خوشنود می گردد. پس این خوشی من کامل گردید. ۳۰ می باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ۳۱ او که از بالا می آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می کند؛ اما او که از آسمان می آید، بالای همه است. ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می دهد و هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند. ۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی کند. ۳۵ پدر پسر را محبت می نماید و همه چیز را بدست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می ماند.»

۴

زن سامری

۱ و چون خداوند دانست که فریسیان مطلع شده اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می دهد، ۲ با اینکه خود عیسی تعمید نمی داد بلکه شاگردانش، ۳ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت. ۴ و لازم بود که از آن سامره عبور کند ۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود. ۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه ای آب به من بنوش.» ۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ۹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می خواهی و حال آنکه زن سامری می باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. ۱۰ عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می دانستی و کیست که به تو می گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می کردی و به تو آب زنده عطا می کرد. ۱۱ زن بدو گفت: «ای آقا دل و نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟» ۱۲ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می آشامیدند؟» ۱۳ عیسی در جواب او گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ۱۴ لیکن کسی که از آبی که من به او می دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می جوشد.» ۱۵ زن بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.» ۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ۱۷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکیو گفתי که شوهر نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست!

این سخن راراست گفتی! ۱۹ زن بدو گفت: «ای آقا می بینم که تو نبی هستی! ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می کردند و شما می گوید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ۲۱ عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرسید اما ما آنچه را که می دانیم عبادت می کنیم زیرا نجات از یهود است. ۲۳ لیکن ساعتی می آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند می باید به روح و راستی پرستد.» ۲۵ زن بدو گفت: «می دانم که مسیح یعنی کرسس می آید. پس هنگامی که او آید از هر چیز به ما خبر خواهد داد.» ۲۶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می گویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن می گوید

۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می گوید و لکن هیچ کس نگفت که چه می طلبي یا برای چه با او حرف می زنی. ۲۸ آنگاه زن سیوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: ۲۹ «بیابید و کسی را ببینید که هراچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد او می آمدند.

۳۱ و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.» ۳۲ بدیشان گفت: «من غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی دانید.» ۳۳ شاگردان به یکدیگر گفتند: «مگر کسی برای او خوراکی آورده باشد!» ۳۴ عیسی بدیشان گفت: «خوراک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم. ۳۵ آيا شما نمی گوید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می گویم چشمان خود را بالا فکنید و مزرعه ها را ببینید زیرا که الان بجهت درو سفید شده است. ۳۶ و دروگر اجرت می گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می کند تا کارنده و دروکننده هر دو با هم خشنود گردند. ۳۷ زیرا این کلام در اینجا راست است که یکی می کارد و دیگری درو می کند. ۳۸ من شما را فرستادم تا چیزی را که در آن ریخ نبرده اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

۳۹ پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هراچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند. ۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و دو روز در آنجا بماند. ۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند. ۴۲ و به زن گفتند که «بعد از این بواسطه سخن تو ایمانی نمی آوریم زیرا خود شنیده و دانسته ایم که او در حقیقت مسیح و نجات دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل

(متی ۴: ۱۷-۱۲، مرقس ۱: ۱۵-۱۴، لوقا ۴: ۱۵-۱۴)

۴۳ اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد. ۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ نی را در وطن خود حرمت نیست. ۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلان او را پذیرفتند زیرا هرچه در اورشلیم عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

۴۶ پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. و یکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفتر ناحوم مریض بود. ۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود. ۴۸ عیسی بدو گفت: «اگر آیات و معجزات

نبینید، همانا ایمان نیاورید.»^{۴۹} سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»^{۵۰} عیسی بدو گفت: «برو که پسر زنده است.» آن شخص به سختی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.^{۵۱} و در وقتی که او می‌رفت، غلامش او را استقبال نموده، مرده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.^{۵۲} پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «دیروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»^{۵۳} آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «پسر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.^{۵۴} و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

۵

شفای مردی در کنار حوض

^۱ و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.^۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا می‌گویند که پنج رواق دارد.^۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریضان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب می‌بودند.

^۴ و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.^۵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می‌خواهی شفا یابی؟»^۶ مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می‌آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است.»^۷ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»^۸ که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.

^۹ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.»^{۱۰} او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»^{۱۱} پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»^{۱۲} لیکن آن شفا یافته نمی‌دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود.^{۱۳} و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»^{۱۴} آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.»^{۱۵} و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می‌کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود.

عیسی خود را پسر خدا

^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کاری کند و من نیز کاری کنم.»^{۱۷} پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می‌شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می‌ساخت.

^{۱۸} آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که پسر از خود هیچ نمی‌تواند کرد مگر آنچه ببند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می‌کند، همچنین پسر نیز می‌کند.»^{۱۹} زیرا که پدر پسر را دوست می‌دارد و هر آنچه خود می‌کند بدو می‌نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب ننمایید.^{۲۰} زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی‌خیزاند و زنده می‌کند، همچنین پسر نیز هر که را می‌خواهد زنده می‌کند.^{۲۱} زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی‌کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.^{۲۲} تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می‌دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.^{۲۳} آمین آمین به شما می‌گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی‌آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.^{۲۴} آمین آمین به شما می‌گویم که ساعتی می‌آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می‌شنوند و هر که بشنود زنده گردد.^{۲۵} زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.^{۲۶} و بدو قدرت بخشیده

است که داوری هم بکند زیرا که پسر انسان است. ۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می‌آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می‌باشند، آواز او را خواهند شنید، ۲۸ و بیرون خواهند آمد، هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری. ۲۹ من از خود هیچ نمی‌توانم کرد بلکه چنانکه شنیده‌ام داوری می‌کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت می‌کند

۳۱ دیگری هست که بر من شهادت می‌دهد و می‌داند که شهادتی که او بر من می‌دهد راست است. ۳۲ شما نزد یحیی فرستادید و او به راستی شهادت داد. ۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید. ۳۴ او چراغ افروخته و درخشنده‌ای بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید. ۳۵ و اما من شهادت بزرگتر از یحیی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت می‌دهد که پدر مرا فرستاده است. ۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده و صورت او را ندیده‌اید، ۳۷ و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.

۳۸ کتب را تفتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت می‌دهد. ۳۹ و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید. ۴۰ جلال را از مردم نمی‌پذیرم. ۴۱ ولیکن شما را می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید. ۴۲ من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید، او را قبول خواهید کرد. ۴۳ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟ ۴۴ گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد و آن موسی است که بر او امیدوار هستید. ۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او درباره من نوشته است. ۴۶ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنان مرا قبول خواهید کرد.»

۶

خوراک به پنجهزار نفر

(متی ۱۴: ۲۱-۱۳، مرقس ۶: ۴۴-۳۰، لوقا ۹: ۱۷-۱۰)

۱ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می‌نمود، می‌دیدند. ۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست. ۴ و فصیح که عید یهود باشد، نزدیک بود.

۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می‌آیند. به فیلیپس گفت: «از کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟» ۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می‌دانست چه باید کرد. ۷ فیلیپس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هریک اندکی بخورند»! ۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت: ۹ «در اینجا پسری است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می‌شود؟» ۱۰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید» و در آن مکان، گنج بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. ۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند. ۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره‌های باقی‌مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.» ۱۳ پس جمع کردند و از پاره‌های پنج نان جو که از خوردگان زیاده آمده بود، دوازده سبد پر کردند. ۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر

شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»^{۱۵} و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب
(متی ۱۴: ۲۳-۲۲، مرقس ۶: ۵۲-۴۵)

^{۱۶} و چون شام شد، شاگردانش به‌جانب دریای پائین رفتند، و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کنفرانحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود. ^{۱۸} و دریابواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ^{۱۹} پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریاخرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ^{۲۰} او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!»^{۲۱} و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

^{۲۲} بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ^{۲۳} لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود. ^{۲۴} پس چون آن گروه دیدند که عیسی وشاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب عیسی به کنفرانحوم آمدند.

^{۲۵} و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟»^{۲۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شمای گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید. ^{۲۷} کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراک کی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر بر او مهر زده است.»^{۲۸} بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به‌جا آورده باشیم؟»^{۲۹} عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.»^{۳۰} بدو گفتند: «چه معجزه می‌ثابتی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟»^{۳۱} پدران ما دریابیان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»^{۳۲} عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شمای گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ^{۳۳} زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.»^{۳۴} آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

^{۳۵} عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. ^{۳۶} لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید. ^{۳۷} هرآنچه پدر به من عطا کند، به‌جانب من آید و هر که به‌جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ^{۳۸} زیرا از آسمان نزول کردم تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ^{۳۹} و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را برخیزانم. ^{۴۰} و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید.»

بنی‌ایمانی یهودیان

^{۴۱} پس یهودیان درباره او همههمه کردند زیرا گفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»^{۴۲} و گفتند: «آیا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید که از آسمان نازل شدیم؟»^{۴۳} عیسی در جواب ایشان گفت: «با یکدیگر همههمه نکنید. ^{۴۴} کسی نمی‌تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم برخیزانید. ^{۴۵} درانبیا مکتوب است که همه از خدا

تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید و تعلیم یافت نزد من می‌آید. ۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسی که از جانب خداست، او پدر را دیده است. ۴۷ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد. ۴۸ من نان حیات هستم. ۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند. ۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد بمیرد. ۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شد. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند و نانی که من عطای کم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان می‌بخشم.»

۵۲ پس یهودیان با یکدیگر محاصره کرده، می‌گفتند: «چگونه این شخص می‌تواند جسد خود را به ما دهد تا بخوریم؟» ۵۳ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم اگر جسد پسرانسان را نخورید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید. ۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم برخیزانید. ۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است. ۵۶ پس هر که جسد مرا می‌خورد و خون مرا می‌نوشد، در من می‌ماند و من در او. ۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسی که مرا بخورد او نیز به من زنده می‌شود. ۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنان که پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.» ۵۹ این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم می‌داد، در کنیسه گفت.

عده‌ای از پیروان عیسی، او را

۶۰ آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این راشنیدند گفتند: «این کلام سخت است! که می‌تواند آن را بشنود؟» ۶۱ چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه می‌کنند، بدیشان گفت: «آیا این شما را لغزش می‌دهد؟» ۶۲ پس اگر پسر انسان را بینید که به جایی که اول بود صعود می‌کند چه؟ ۶۳ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌ای نیست. کلامی را که من به شما می‌گویم روح و حیات است. ۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا می‌دانست که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد. ۶۵ پس گفت: «از این سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.» ۶۶ در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند.

۶۷ آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «آیا شما نیز می‌خواهید بروید؟» ۶۸ شمعون پطرس به او جواب داد: «خداوند! نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است. ۶۹ و ما ایمان آورده و شناخته‌ایم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.» ۷۰ عیسی بدیشان جواب داد: «آیا من شما دوازده را برنگردم و حال آنکه یکی از شما ابلیسی است.» ۷۱ و این را درباره یهودا پسر شمعون اخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

۷

برادران عیسی او را تحقیر می‌کنند

۱ و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرا می‌خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند. ۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند، ۴ زیرا هر که می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کار می‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بخواه.» ۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. ۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است. ۷ جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است. ۸ شما برای این

عیدبروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.»^۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم می دهد

^{۱۰} لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا. ^{۱۱} اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می گفتند که او بجا است. ^{۱۲} و در میان مردم درباره او همه به بسیار بود. بعضی می گفتند که مردی نیکو است و دیگران می گفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است. ^{۱۳} و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ کس درباره او ظاهر حرف نمی زد.

^{۱۴} و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیكل آمده، تعلیم می داد. ^{۱۵} و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می داند؟» ^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. ^{۱۷} اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می رانم. ^{۱۸} هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. ^{۱۹} آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می خواهید مرا به قتل رسانید؟» ^{۲۰} آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟» ^{۲۱} عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. ^{۲۲} موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می کنید. ^{۲۳} پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟» ^{۲۴} بحسب ظاهر داوری می کنید بلکه به راستی داوری نمیاید.»

^{۲۵} پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟» ^{۲۶} و اینک آشکارا حرف می زند و بدو هیچ نمی گویند. آباروسا یقین می داند که او در حقیقت مسیح است؟ ^{۲۷} لیکن این شخص را می دانیم از بجا است، اما مسیح چون آید هیچ کس نمی شناسد که از بجا است.» ^{۲۸} و عیسی چون در هیكل تعلیم می داد، ندا کرده، گفت: «مرا می شناسید و نیز می دانید از بجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما او را نمی شناسید. ^{۲۹} اما من او را می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ^{۳۰} آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود. ^{۳۱} آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می نماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش می کنند او را دستگیر کنند

^{۳۲} چون فریسیان شنیدند که خلق درباره او این همه می کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ^{۳۳} آنگاه عیسی گفت: «اندر زمانی دیگر با شما هستم، بعد ز در فرستنده خود می روم. ^{۳۴} و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.» ^{۳۵} پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او بجا می خواهد برود که ما او را نمی یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکنده گان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟» ^{۳۶} این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی توانید آمد؟»

^{۳۷} و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هر که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. ^{۳۸} کسی که به من ایمان آورد، چنانکه گلاب می گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» ^{۳۹} اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا شده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.» ۴۱ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟» ۴۲ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟» ۴۳ پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. ۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ کس بر او دست نینداخت.

۴۵ پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟» ۴۶ خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» ۴۷ آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیاشما نیز گمراه شده اید؟» ۴۸ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ۴۹ ولیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون می باشند.» ۵۰ نیکودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: ۵۱ «آیا شریعت ما بر کسی فتوی می دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ۵۲ ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ نبی از جلیل برخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

۸

آمزش زن بدکار

۱ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ۲ و بامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می داد. ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ۴ بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد، ۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می گویی؟» ۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکند، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. ۷ و چون در سوال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هر که از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» ۸ و باز سر به زیر افکند، و بر زمین می نوشت. ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟» ۱۱ گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن.»

نور جهان

۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» ۱۳ آنگاه فریسیان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.» ۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من برخود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجایی روم. ۱۵ شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آترو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است. ۱۸ من برخود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.» ۱۹ بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.» ۲۰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

درباره داوری آینده

۲۱ باز عیسی بدیشان گفت: «من می‌روم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مرد و جایی که من می‌روم شما نمی‌توانید آمد.» ۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که می‌گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی‌توانید آمد؟» ۲۳ ایشان را گفت: «شما از پایین می‌باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.» ۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.» ۲۵ بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم.» ۲۶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لیکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده‌ام به جهان می‌گویم.» ۲۷ ایشان نفهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می‌گوید. ۲۸ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی‌کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می‌کنم.» ۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می‌آورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانیدنی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۳۲ و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می‌باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده‌ایم. پس چگونه تویی گوئی که آزاد خواهید شد؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم هر که نگاه می‌کند غلام گاه است. ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی‌ماند، اما پسر همیشه می‌ماند.» ۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود. ۳۷ می‌دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می‌خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد. ۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده‌ام می‌گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می‌کنید.» ۳۹ در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می‌بودید، اعمال ابراهیم را به‌جای آوردید.» ۴۰ ولیکن الان می‌خواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده‌ام تکلم می‌کنم. ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شما اعمال پدر خود را به‌جا می‌آوردید.»

۴۲ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده و آمده‌ام، زیرا که من از پیش خود نیامده‌ام بلکه او مرا فرستاده است. ۴۳ برای چه سخن مرا نمی‌فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی‌توانید بشنوید. ۴۴ شما از پدر خود ابلیس می‌باشید و خواهشهای پدر خود را می‌خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی‌باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می‌گوید، از ذات خود می‌گوید زیرا دروغ‌گو و پدر دروغ‌گویان است. ۴۵ و اما من از این سبب که راست می‌گویم، مرا باور نمی‌کنید. ۴۶ کیست از شما که مرا به گاه ملزم سازد؟ پس اگر راست می‌گویم، چرا مرا باور نمی‌کنید؟ ۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می‌شنود و از این سبب شما نمی‌شنوید که از خدا شنیده‌ام.»

عیسی اعلام می‌کند که ابدی است

۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟» ۴۹ عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لیکن پدر خود را حرمت می‌دارم و شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. ۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می‌طلبد و داوری می‌کند. ۵۱ آمین آمین به شما می‌گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ‌کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.» ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا

مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید^{۵۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟»

^{۵۴} عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوید خدای ما است. ^{۵۵} و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شمادروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم. ^{۵۶} پدر شما ابراهیم شادی کرد براینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ^{۵۷} یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» ^{۵۸} عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.» ^{۵۹} آنگاه سنگها برداشتن تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیكل بیرون شد و همچنین برفت.

۹

شفای کور مادرزاد

^۱ و وقتی که می رفت کوری مادرزاد دید. ^۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گاه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» ^۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا روی ظاهر شود. ^۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می آید که در آن هیچ کس نمی تواند کاری کند. ^۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ^۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید، ^۷ و بدو گفت: «برو در حوض سیلوحا) که به معنی مرسل است (بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت.

^۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می نشست و گدایی می کرد؟» ^۹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شباهت بدو دارد.» او گفت: «من همانم.» ^{۱۰} بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟» ^{۱۱} او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.» ^{۱۲} به وی گفتند: «آن شخص بجا است؟» گفت: «نمی دانم.»

^{۱۳} پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند. ^{۱۴} و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود. ^{۱۵} آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» ^{۱۶} بعضی از فریسیان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گاهکار می تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد. ^{۱۷} باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.»

^{۱۸} لیکن یهودیان سرگشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند. ^{۱۹} و از ایشان سوال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می گوید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟» ^{۲۰} پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. ^{۲۱} لیکن الحال چگونه می بیند، نمی دانیم و نمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» ^{۲۲} پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می ترسیدند، از آترو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند. ^{۲۳} و از اینجهت والدین او گفتند: «او بالغ است از خودش پرسیده.»

۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «خدا را تعجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گاه‌کار است.» ۲۵ و جواب داد اگر گاه‌کار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.» ۲۶ باز بدو گفتند: «با توجه کرد و چگونه چشمت را باز کرد؟» ۲۷ ایشان را جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیا شما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۲۸ پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشا‌گرد موسی می‌باشیم.» ۲۹ ما می‌دانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.» ۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمت را باز کرد.» ۳۱ و می‌دانیم که خدا دعای گاه‌کاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به‌جا آورد، او را می‌شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کار نتوانستی کرد.» ۳۴ در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گاه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون راندند.

۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جست‌ه گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۳۶ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۳۷ عیسی بدو گفت: «تو نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند همان است.» ۳۸ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود. ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۴۰ بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟» ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «اگر کوری بودید گاهی نمی‌داشتید و لکن الان می‌گویید بینا هستیم. پس گاه شما می‌ماند.

۱۰

شبان نیکو

۱ «آمین آمین به شما می‌گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.» ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می‌شناسند. ۵ لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزد زیرا که آواز غریبان را نمی‌شناسند.»

۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. ۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علفه یابد. ۱۰ دزد نمی‌آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاده‌تر حاصل کنند.

۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. ۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون ببندد که گرگی می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد. ۱۳ مزدور می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من مرا می‌شناسند. ۱۵ چنانکه پدر مرا می‌شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ۱۷ و از این سبب پدر

مرادوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز گیرم. ۱۸ کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»

۱۹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «دیو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟» ۲۱ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟»

۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید. ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود به جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. ۲۶ لیکن شما ایمان نمی‌آوردید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. ۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم.»

۳۱ آنکه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدام یک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟» ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ ۳۵ پس اگر آنانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، ۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویید کفر می‌گوی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدر خود را به جا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید. ۳۸ و لکن چنانچه به جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آوردید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.» ۳۹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.

۴۰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود. ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

۱۱

مرگ و زنده شدن ایلعازر

۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرثا بود. ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدمین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری مرخص است.» ۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.» ۵ و عیسی مرثا و خواهرش و ایلعازر را محبت می‌نمود.

۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودیه برویم.» ۸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟» ۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.» ۱۱ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را

بیدار کنم» ۱۲ شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.» ۱۳ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می گوید. ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم.» ۱۶ پس توما که به معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او بمیریم.»

۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می باشد. ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مرثا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ۲۰ و چون مرثا شنید که عیسی می آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ۲۱ پس مرثابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد. ۲۲ ولیکن الان نیز می دانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ۲۳ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.» ۲۴ مرثا به وی گفت: «می دانم که در قیامت روز بازپسین خواهد برخاست.» ۲۵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟» ۲۷ او گفت: «بلی ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آمده است.»

۲۸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می خواند.» ۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرثا او را ملاقات کرد. ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند و او را تسلی می دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجب بیرون می رود، از عقب او آمده، گفتند: «بسر قبر می رود تا در آنجا گریه کند.» ۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می بودی، برادر من نمی مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدت مکرر شده، مضطرب گشت. ۳۴ و گفت: «او را بجا گذارده اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و بین.» ۳۵ عیسی بگریست. ۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می داشت!» ۳۷ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»

۳۸ پس عیسی باز بشدت در خود مکرر شده، نزد قبر آمد و آن غاره ای بود، سنگی بر سرش گذارده. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرثا خواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» ۴۰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیدی. ۴۲ و من می دانستم که همیشه سخن مرا می شنوی، و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند نگفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.» ۴۳ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

۴۷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟» ۴۸ اگر او را چنین وا گذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.» ۴۹ یکی از ایشان، قیفا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی دانید ۵۰ و فکر نمی کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نکرند.» ۵۱ و این را از خود نگفت

بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛^{۵۲} و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.^{۵۳} و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.^{۵۴} پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود.

^{۵۵} و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را طاهر سازند.^{۵۶} و در طلب عیسی می‌بودند و درهیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟»^{۵۷} اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

۱۲

تذهین عیسی با عطر

(متی ۲۶: ۱۳-۶، مرقس ۱۴: ۹-۳)

^۱ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازز مرده را از مردگان برخیزانیده بود.^۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرثا خدمت می کرد و ایلعازز یکی از مجلسیان با او بود.^۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبلیله خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تذهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.^۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اختریوطی، پسر شمعون که تسلیم کننده وی بود، گفت: «^۵ برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»^۶ و این را نه از آنرو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی داشت.^۷ عیسی گفت: «او را و گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است.»^۸ زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

^۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازز را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند.^{۱۰} آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازز را نیز بکشند.^{۱۱} زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(متی ۲۱: ۱-۱۱، مرقس ۱۱: ۱-۱۱، لوقا ۱۹: ۴۴-۲۸)

^{۱۲} فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید،^{۱۳} شاخه های نخل را گرفته به استقبال او پیرون آمدند و ندا می کردند هوشیعیان مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید.^{۱۴} و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است^{۱۵} که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.»^{۱۶} و شاگردانش اولاً این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.^{۱۷} و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازز را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است.^{۱۸} و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.^{۱۹} پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند!»

^{۲۰} و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.^{۲۱} ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدا یلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.»^{۲۲} فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.^{۲۳} عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.^{۲۴} آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.^{۲۵} کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.^{۲۶} اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی

که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت. ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعد شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما. ۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشیده.» ۳۳ و این را گفت کتایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد.

۳۴ پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم که مسیح تا به ابد باقی می‌ماند. پس چگونه تومی گویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» ۳۵ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «آنند زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به جگای رود. ۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» ۳۹ و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت: ۴۰ «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و برگردند تا ایشان را شفا دهیم.» ۴۱ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد. ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبدا از کنیسه بیرون شوند. ۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می‌داشتند.

۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است. ۴۵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است. ۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند. ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من براو داوری نمی‌کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم. ۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد. ۴۹ زانرو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. ۵۰ و می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم چنانکه پدرمین گفته است، تکلم می‌کنم.»

۱۳

شستن پاییهای شاگردان

۱ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می‌نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام می‌خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اخزریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، ۳ عیسی با اینکه می‌دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می‌رود، ۴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پاییهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پاییهای مرا می‌شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می‌کنم الان تو نمی‌دانی، لکن بعد خواهی فهمید.» ۸ پطرس به او گفت:

«پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.»^۹ شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و پس، بلکه دستها و سر مرا نیز.»^{۱۰} عیسی بدو گفت: «کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.»^{۱۱} زیرا که تسلیم کننده خود را می دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید.»

^{۱۲} و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟^{۱۳} شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گوید زیرا که چنین هستم.^{۱۴} پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید.^{۱۵} زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید.^{۱۶} آمین آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود.^{۱۷} هرگاه این را دانستید، خوشبختال شما اگر آن را به عمل آرید.^{۱۸} درباره جمیع شما نمی گویم، من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتب تمام شود^{۱۹} آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است.»^{۱۹} الان قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم.^{۲۰} آمین آمین به شما می گویم هر که قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده، و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد.»

شام آخر

(متی ۲۶: ۲۹-۲۰، مرقس ۱۴: ۲۵-۱۷، لوقا ۲۲: ۳۰-۱۴)

^{۲۱} چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «آمین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.»^{۲۲} پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید.^{۲۳} و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود؛^{۲۴} شمعون پطرس بدو اشاره کرد که پرسد درباره که این را گفت.^{۲۵} پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خدایا کدام است؟»^{۲۶} عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را فرو برده، بدوی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای استریوطی پسر شمعون داد.^{۲۷} بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می کنی، به زودی بکن.»^{۲۸} اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت.^{۲۹} زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.

پیشگویی انکار پطرس

(لوقا ۲۲: ۳۸-۳۱)

^{۳۰} پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.^{۳۱} چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.^{۳۲} و اگر خدا در او جلال یافت، هراینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.^{۳۳} ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد، و همچنان که به یهود گفتم جایی که می روم شما می توانید آمد، الان نیز به شما می گویم.^{۳۴} به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت ننماید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت ننماید.^{۳۵} به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.»^{۳۶} شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا بجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من خواهی آمد.»^{۳۷} پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان توانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»^{۳۸} عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می نهی؟ آمین آمین به تو می گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

عیسی، تنها راه بسوی پدر

۱ «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، ۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازی آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. ۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.» ۵ «تو ما بدو گفت:» «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» ۶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید. ۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» ۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.» ۹ عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ ۱۰ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنانی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. ۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید. ۱۲ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم.

۱۳ «و هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به‌جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد. ۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به‌جا خواهم آورد.

وعدۀ روح القدس

۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشما بماند، ۱۷ یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بینند و نمی‌شناسند و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که باشما می‌ماند و در شما خواهد بود.

۱۸ «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم. ۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. ۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید، و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ «یهودا، نه آن استریویوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟» ۲۳ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. ۲۴ و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی‌کند؛ و کلامی که می‌شنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد. ۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که باشما بودم. ۲۶ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من می‌فرستد، و همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد. ۲۷ سلامتی برای شما می‌گذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان می‌دهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد. ۲۸ شنیده‌اید که من به شما گفتم می‌روم و نزد شما می‌آیم. اگر مرا محبت می‌نمودید، خوشحالی گشتید که گفتم نزد پدر می‌روم، زیرا که پدر بزرگتر از من است. ۲۹ والان قبل از وقوع به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید. ۳۰ بعد از این

بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد. ^{۳۱} لیکن تاجه‌بان بدان که پدر را محبت می‌نمایم، چنانکه پدر به من حکم کرد همانطور می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

۱۵

تاک حقیقی

^۱ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ^۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هرچه میوه آورد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد. ^۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید. ^۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ^۵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد. ^۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود. ^۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد. ^۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورید و شاگرد من بشوید. ^۹ همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید. ^{۱۰} اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. ^{۱۱} این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.

^{۱۲} «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمانید، همچنان که شما را محبت نمودم. ^{۱۳} کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد. ^{۱۴} شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به جا آرید. ^{۱۵} دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آفایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خوانده‌ام زیرا که هرچه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم. ^{۱۶} شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را برگزیدم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هرچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

^{۱۷} به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمانید. ^{۱۸} «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که بیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ^{۱۹} اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی می‌کند. ^{۲۰} به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما را نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ^{۲۱} لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند. ^{۲۲} اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گاه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای نگاه خود ندارند. ^{۲۳} هر که مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد. ^{۲۴} و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گاه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ^{۲۵} بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که «مرا بی سبب دشمن داشتند». ^{۲۶} لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. ^{۲۷} و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

۱۶

^۱ این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ^۲ شما را از کلیسای بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند. ^۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناخته‌اند

و نه مرا. ۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روح القدس

۵ «اما الان نزد فرستنده خود می روم و کسی از شما از من نمی پرسد به کجا می روی. ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. ۷ و من به شما راست می گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می فرستم. ۸ و چون او آید، جهان را بر نگاه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ اما بر نگاه، زیرا که به من ایمان نمی آورند. ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می روم و دیگر مرا نخواهید دید. ۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

۱۲ «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لیکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ۱۵ هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می گیرد و به شما خبر خواهد داد. ۱۶ «بعد از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می روم.»

دعا در نام عیسی

۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می روم؟» ۱۸ پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می گوید؟ نمی دانیم چه می گوید.» ۱۹ عیسی چون دانست که می خواهند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «آیا در میان خود از این سوال می کنید که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید. ۲۰ آمین آمین به شما می گویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون می شوید لیکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد. ۲۱ زن در حین زاییدن محزون می شود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زاید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولد یافت. ۲۲ پس شما همچنین الان محزون می باشید، لیکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچ کس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت. ۲۳ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما می گویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد. ۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیاید و خوشی شما کامل گردد. ۲۵ این چیزها را به مثلاً به شما گفتم، لیکن ساعتی می آید که دیگر به مثلاً به شما حرف نمی زنم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

۲۶ «در آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال می کنم، زیرا خود پدر شما را دوست می دارد، چونکه شما مرا دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم. ۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر می روم.» ۲۹ شاگردانش بدو گفتند: «هان اکنون علانیه سخن می گویی و هیچ مثل نمی گویی. ۳۰ الان دانستیم که همه چیز را می دانی و لازم نیست که کسی از تو بپرسد. بدین جهت باور می کنیم که از خدا بیرون آمدی.» ۳۱ عیسی به ایشان جواب داد: «آیا الان باور می کنید؟ ۳۲ اینک ساعتی می آید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هریک به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است. ۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در

من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. و لکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

۱۷

عیسی برای خود دعا می‌کند

۱ عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو را جلال دهد. ۲ همچنان که او را برهر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بدو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. ۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تابکنم، به کال رسانیدم. ۵ و الان توای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.

عیسی برای شاگردان خود

۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرفرستادی. ۹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتب تمام شود. ۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریرنگاه داری. ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم. ۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است. ۱۸ همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا می‌کند

۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۲۴ ای پدر می‌خواهم آنانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم، و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نموده‌ای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(متی ۲۶: ۵۶-۴۷، مرقس ۱۴: ۵۲-۴۳، لوقا ۲۲: ۵۳-۴۷)

۱ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهو که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجن می نمود. ۳ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنکه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که رای طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهو که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم، برگشته، بر زمین افتادند. ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که رای طلبید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!» ۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.» ۹ تا آن شخصی که گفته بود تمام گردد که «از آنانی که به من داده ای یکی را نگذرده ام.» ۱۰ آنکه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید. ۱۱ عیسی به پطرس گفت: «شمشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟»

حاکمه در حضور حنا

۱۲ آنکه سربازان و سرتیبان و خادمان یهو، عیسی را گرفته، او را بستند. ۱۳ و اول او را نزد حنا، پدرزن قیفا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند. ۱۴ و قیفا همان بود که به یهو اشاره کرده بود که «بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.» ۱۵ اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد. ۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد. ۱۷ آنکه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟» گفت: «نیستم.» ۱۸ و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز بالیشان خود را گرم می کرد.

۱۹ پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ۲۰ عیسی به او جواب داد که «من به جهان آشکارا سخن گفته ام. من هروقت در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می شدند، تعلیم می دادم و در خفا چیزی نگفتم. ۲۱ چرا از من سوال می کنی؟ از کسانی که شنیده اند بپرس که چه چیز بدیشان گفتم. اینک ایشان می دانند آنچه من گفتم.» ۲۲ و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: «آیا به رئیس کهنه چنین جواب می دهی؟» ۲۳ عیسی بدو جواب داد: «اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می زنی؟» ۲۴ پس حنا او را بسته، به نزد قیفا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(متی ۲۶: ۷۵-۶۹، مرقس ۱۴: ۷۲-۶۶، لوقا ۲۲: ۶۵-۵۴)

۲۵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می کرد. بعضی بدو گفتند: «آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «نیستم!» ۲۶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟» ۲۷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

حاکمه در حضور پلاطوس

(متی ۲۷: ۱۴-۱۱، مرقس ۱۵: ۵-۲، لوقا ۲۳: ۵-۱)

۲۸ بعد عیسی را از نزد قیفا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ۲۹ پس پیلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «چه دعوی بر این شخص دارید؟» ۳۰ در جواب او گفتند: «اگر او بدکار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.» ۳۱ پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «بر ما جلیز نیست که کسی را بکشیم.» ۳۲ تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

۳۳ پس پیلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «آیا تو پادشاه یهودستی؟» ۳۴ عیسی به او جواب داد: «آیا تو این راز خود می گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟» ۳۵ پیلاطس جواب داد: «مگر من یهودستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده ای؟» ۳۶ عیسی جواب داد که «پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می بود، خدام من جنگ می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» ۳۷ پیلاطس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.» ۳۸ پیلاطس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.

صدور حکم مصلوب شدن

(متی ۲۷: ۲۶-۱۵، مرقس ۱۵: ۱۵-۶، لوقا ۲۳: ۲۵-۱۳)

۳۹ و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟ ۴۰ باز همه فریاد برآوردند، گفتند: «او را نی بلکه برابا را!» و برابا دزد بود.

۱۹

۱ پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ۳ و می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدوی زدند. ۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.» ۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» ۶ و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآوردند، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.» ۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»

۸ پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت. ۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد. ۱۰ پیلاطس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمائم؟» ۱۱ عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، نگاه بزرگتر دارد.» ۱۲ و از آن وقت پیلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآوردند، می گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»

۱۳ پس چون پیلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می شد، نشست. ۱۴ و وقت تهیه فصح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما.» ۱۵ ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار!» صلیبش کن! پیلاطس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلیلتا

(متی ۲۷: ۲۴-۳۲، مرقس ۱۵: ۲۴-۲۱، لوقا ۲۳: ۳۱-۲۶)

۱۶ آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند و ۱۷ و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلیلتا می گفتند.

مصلوب شدن عیسی

(متی ۲۷: ۴۴-۳۵، مرقس ۱۵: ۳۲-۲۵، لوقا ۲۳: ۴۳-۳۲)

۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پیلاطس تقصیرنامه ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود». ۲۰ و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس روسای کهنه یهود به پیلاطس گفتند: «منوی پادشاه یهود، بلکه که او گفت من پادشاه یهود». ۲۲ پیلاطس جواب داد: «آنچه نوشتم، نوشتم».

۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود». تا تمام گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند». پس لشکریان چنین کردند. ۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو». ۲۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو». و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی

(متی ۲۷: ۵۶-۴۵، مرقس ۱۵: ۴۱-۳۳، لوقا ۲۳: ۴۹-۴۴)

۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه ام». ۲۹ و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد». و سر خود را پایین آورده، جان بداد. ۳۱ پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. ۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. ۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید. ۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد». ۳۷ و باز کتاب دیگر می گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگرست».

تدفین عیسی

(متی ۲۷: ۶۱-۵۷، مرقس ۱۵: ۴۷-۴۲، لوقا ۲۳: ۵۶-۵۰)

۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل راه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. ۳۹ و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد. ۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با خطوط به رسم تکفین یهود پیچیدند. ۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازه ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح

(متی ۲۸: ۷-۱، مرقس ۱۶: ۸-۱، لوقا ۲۴: ۱۲-۱)

۱ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده اند و غی دانیم او را جکا گذارده اند.» ۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند. ۴ و هر دو با هم می دویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید، ۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. ۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید، ۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده. ۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد. ۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. ۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر می شود

(مرقس ۱۶: ۱۱-۹)

۱۱ اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می گریست به سوی قبر خم شده، ۱۲ و فرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. ۱۳ ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده اند و غی دانم او را جکا گذارده اند.» ۱۴ چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است. ۱۵ عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟» که را می طلبی؟ «چون او گان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را بر داشته ای، به من بگو او را جکا گذارده ای تا من او را بردارم.» ۱۶ عیسی بدو گفت: «ای مریم! او برگشته، گفت: «ربونی (یعنی ای معلم.») (۱۷ عیسی بدو گفت: «مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می روم.» ۱۸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان

(لوقا ۲۴: ۴۳-۳۶)

۱۹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «سلام بر شما باد!» ۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوهای خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند. ۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می فرستم.» ۲۲ و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح القدس را بپایید. ۲۳ گاهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شده.»

عیسی بر شاگردان منجمله بر توما ظاهر شده

(مرقس ۱۶: ۱۴)

۲۴ اما توما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای می خورای و بنیم و انگشت خود را در جای می خهانگذارم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد.»

۲۶ و بعد از هشت روز باز شاگردان با توما درخانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.» ۲۷ پس به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.» ۲۸ توما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.» ۲۹ عیسی گفت: «ای توما، بعد از دیدنم ایمان آوردی؟ خوشبخت‌ال آنانی که ندیده ایمان آورند.»

۳۰ و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

۲۱

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر می‌شود

۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کتاره دریای طبریه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس و توما معروف به توام و تثنایل که از قنای جلیل بود و دو پسر زبیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز باتو می‌آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.» ۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خوشبخت پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریانداخت. ۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دو لیست ذراع و دام ماهی را می کشیدند.

۹ پس چون به خشکی آمدند، آنتی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی‌ای که الان گرفته‌اید، بپاورید.» ۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیا بید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او پرسد «تو کیستی؟» زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «بره‌های مرا خوراک بده.» ۱۶ باز درثانی به او گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا محبت می‌نمایی؟» به او گفت: «بلی خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «خداوند، تو بر همه چیز واقف هستی. تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده. ۱۸ آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.» ۱۹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از عقب من بیا.»

۲۰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می زد و گفت: «خداوند! کیست آن که تو را تسلیم می کند.» ۲۱ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند! او چه شود؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.» ۲۳ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.» ۲۴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می دانیم که شهادت او راست است. ۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به جا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته ها را داشته باشد.

کتاب اعمال رسولان

صعود مسیح به آسمان

۱ صفحه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویشان را زنده ظاهر کرد به دلیلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.»

۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نمود، گفتند: «خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر در قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.»

۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگرستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم درخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دومرد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱ گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.»

۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفریک روز سبت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیپس و توما و برتولما و متی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل در عبادت و دعا مواظب می بودند.

انتخاب متیاس

۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران، می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجرت ظلم خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت. ۱۹ و بر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ الحال می باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.» ۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسبا که به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنا کدام یک از این دو را برگزیده ای ۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت رایباید که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.» ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

روز پنطیکاست

۱ و چون روز پنطیکاست رسید، به یک دل در یکجا بودند. ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ و زبانه های منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند.

۵ و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند. ۶ پس چون این صدا بلند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. ۷ و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: «مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟» ۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟ ۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدیک و پنطس و آسیا ۱۰ و فریجیه و پفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جلدیان ۱۱ و اهل کریت و عرب اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریا می کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» ۱۳ اما بعضی استهزاکنان گفتند که «از خمر تازه مست شده اند!»

۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می بردید، زیرا که ساعت سوم از روز است. ۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت ۱۷ که "خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛ ۱۸ و بر غلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. ۱۹ و از بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم. ۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند. ۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد." ۲۲ ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدامبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدادار میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید، ۲۳ این شخص چون بر حسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست نگاهداران بر صلیب کشیده، کشتید، ۲۴ که خدا دردهای موت را گسسته، او را برخیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، ۲۵ زیرا که داود درباره وی می گوید: "خداوند راهواره پیش روی خود دیده ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ ۲۶ از این سبب دلم شاد گردید و زبانه به وجد آمد بلکه جسمم نیز در امید ساکن خواهد بود؛ ۲۷ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد که قدوس تو فساد را ببیند. ۲۸ طریقه های حیات را به من آموختی و مرا از روی خود به خرمی سیر گردانیدی." ۲۹ ای برادران، می توانم درباره داود پطریارخ با شما بی محابا سخن گویم که او وفات نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست. ۳۰ پس چون نبی بود و دانست که خدا برای او قسم خورده که از ذریت صلب او بحسب جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، ۳۱ درباره قیامت مسیح پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او فساد را نبیند. ۳۲ پس همان عیسی را خدا برخیزانید و همه ما شاهد بر آن هستیم. ۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و می شنوید ریخته است. ۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می گوید "خداوند به خداوند من گفت بر دست راست

من بنشین ۳۵ تا دشمنان را پای انداز تو سازم.» ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین بداند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح ساخته است.»

۳۷ چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» ۳۸ پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و هریک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آمرزش گناهان تعمید گیرید و عطای روح القدس را خواهید یافت. ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما و فرزندان شما و همه آنانی که دورند یعنی هر که خداوند خدای ما او را بخواند.» ۴۰ و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه نمود، گفت که «خود را از این فرقه بجزو رستگارسازید.»

۴۱ پس ایشان کلام او را پذیرفته، تعمید گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان پیوستند ۴۲ و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها مواظبت می نمودند. ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از دست رسولان صادر می گشت.

۴۴ و همه ایمانداران با هم می زیستند و در همه چیز شریک می بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. ۴۶ و هر روزه درهیکل به یکدل پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی و ساده دلی می خوردند. ۴۷ و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

۳

شفای لنگ مادرزاد

۱ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل می رفتند. ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادرزاد بود می بردند که او را هر روزه بر آن در هیکل که جمیل نام دارد می گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه بخواند. ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به هیکل داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بروی نیک نگریسته، گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظرافکنده، منتظر بود که از ایشان چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرا طلا و نقره نیست، اما آنچه دارم به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست راستش را گرفته او را برخیزانید که در ساعت پایا و ساقهای او قوت گرفت ۸ و برجسته بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزکان و خدا را حمدگویان داخل هیکل شد.

۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل هیکل بجهت صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد، متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفایافته به پطرس و یوحنا متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند.

۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوت و تقوای خود این شخص را خرامان ساختیم؟» ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور پلاطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدش داد. ۱۴ اما شما آن قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده شود. ۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان برخیزانید و ما شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را که می بینید و می شناسید قوت بخشیده است. بی آن ایمانی که به وسیله اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است.

۱۷ «و الحال ای برادران، می دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب ناشناسایی کردید.

۱۸ و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید. ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام شده بود فرستد، ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. ۲۲ زیرا موسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من، از میان برادران شما برای شما برخواند انگیزت. کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید، ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آنانی که بعد از او تکلم کردند از این ایام اخبار نمودند. ۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریت تو جمیع قبایل زمین، برکت خواهند یافت ۲۶ برای شما و الا خدا بنده خود عیسی را برخیزانیده، فرستاد تا شما را برکت دهد به برگرداندن هر یکی از شما از گناهانش.»

۴

مخاکه پطرس و یوحنا

۱ و چون ایشان با قوم سخن می گفتند، کهنه و سردار سپاه هیکل و صدوقیان بر سر ایشان تاختند، ۲ چونکه مضطرب بودند از اینکه ایشان قوم را تعلیم می دادند و در عیسی به قیامت از مردگان اعلام می نمودند. ۳ پس دست بر ایشان انداخته، تا فردا محبوس نمودند زیرا که آن، وقت عصر بود. ۴ اما بسیاری از آنانی که کلام را شنیدند ایمان آوردند و عدد ایشان قریب به پنج هزار رسید.

۵ با مامدادان روسا و مشایخ و کاتبان ایشان در اورشلیم فراهم آمدند، ۶ با حنای رئیس کهنه و قیافا و یوحنا و اسکندر و همه کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. ۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده اید؟» ۸ نگاه پطرس از روح القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل، ۹ اگر امروز از ما باز پرس می شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، ۱۰ جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. ۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است. ۱۲ و در هیچ کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.»

۱۳ پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی علم و احمق هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند. ۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند. ۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند ۱۶ که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه ای آشکار از ایشان صادر گردید و نمی توانیم انکار کرد. ۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ کس این اسم را به زبان نیاورند.» ۱۸ پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید. ۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده ایم، نگوئیم.» ۲۱ و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تحقید می نمودند، ۲۲ زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود.

۲۳ و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ پدیشان گفته بودند، مطلع ساختند. ۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوند، تو آن خدا هستی که آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنها است آفریدی، ۲۵ که بوسیله روح القدس به زبان پدر ما و بنده خود داود گفتی: "چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قوما به باطل می‌انديشند، ۲۶ سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیحش." ۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنتیوس پلاطس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، ۲۸ تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به‌جا آورند. ۲۹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، ۳۰ به دراز کردن دست خود، بجهت شفا دادن و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.»

۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند. ۳۲ و جمله مومنین را یک دل و یک جان بود، بخدی که هیچ کس چیزی از اموال خود را از آن خود نمی‌دانست، بلکه همه چیز را مشترک می‌داشتند.

کمک مومنین به یکدیگر

۳۳ و رسولان به قوت عظیم به قیامت عیسی خداوند شهادت می‌دادند و فیضی عظیم بر همگی ایشان بود. ۳۴ زیرا هیچ کس از آن گروه محتاج نبود زیرا هر که صاحب زمین یا خانه بود، آنها را فروختند و قیمت مبیعات را آورده، ۳۵ به قدمهای رسولان می‌نهادند و به هریک بقدر احتیاجش تقسیم می‌نمودند. ۳۶ و یوسف که رسولان او را برنابا یعنی ابن الوط لقب دادند، مردی از سبط لاوی و از طایفه قهرسی، ۳۷ زمینی را که داشت فروخته، قیمت آن را آورد و پیش قدمهای رسولان گذارد.

۵

حنانیا و سفیره

۱ اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را پر ساخته است تا روح القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.»

۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شوندهگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند.

۷ و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه‌اش از ماجرا مطلع نشده درآمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدید تا روح خداوند را امتحان کنید؟ اینک پایهای آنانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.» ۱۰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آنانی را که این را شنیدند، فرو گرفت.

معجزات رسولان

۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند. ۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند. ۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان، ۱۵ قسمی که مریضان را در کوچه‌ها

بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بخاران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفایافتند.

جفا بر رسولان

۱۷ اما رئیس کهنه و همه رفقاییش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند. ۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ۲۰ «بروید و در هیكل ایستاده، تمام سخنهاى این حیات را به مردم بگویید. ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیكل درآمد، تعلیم دادند.

۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم». ۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیكل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیكل ایستاده، مردم را تعلیم می دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم ترسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند.

۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپاداشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پر ساخته اید و می خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آرید.» ۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشیدید. ۳۱ او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آمرزش گاهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.»

۳۳ چون شنیدند دلریش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، غملائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسلان را ساعتی بیرون برند. ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، بر حذر باشید از آنچه می خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیودا نامی برخاسته، خود را شخصی می پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدو پیوستند. او کشته شد و متابعانش نیز پراکنده و نیست گردیدند. ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی در ایام اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند. ۳۸ الان به شما می گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را وا گذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباه خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، غنی تواند آن را بر طرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می کنید.» ۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازیانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند. ۴۱ و ایشان از حضور اهل شورشاد خاطر رفتند از آترو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوائی کشند ۴۲ و هر روز در هیكل و خانه ها از تعلیم و مژده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

۶

انتخاب هفت نیک نام

۱ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیوه زنان ایشان در خدمت یومیه بی بهره می ماندند. ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مانده ها را خدمت کنیم. ۳ لہذا ای برادران هفت نفر نیک نام و پر از روح القدس و حکمت را از

میان خود انتخاب کنید تا ایشان را بر این مهم بگماریم. ۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.»
 ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح القدس و فیلیس و پروخرس و نیکانور و تیمون و پرمیناس و نیکولوس جدید، از اهل انطاکیه را انتخاب کرده، ۶ ایشان را در حضور رسولان برپا بداشتند و دعا کرده، دست بر ایشان گذاشتند. ۷ و کلام خدا ترقی نمود و عددشگردان در اورشلیم بغایت می‌افزود و گروهی عظیم از کهنه مطیع ایمان شدند.

دستگیری استیفان

۸ اما استیفان پر از فیض و قوت شده، آیات و معجزات عظیمه در میان مردم از او ظاهر می‌شد. ۹ و تنی چند از کنیسه‌ای که مشهور است به کنیسه لیرتیانیان و قیروانیان و اسکندریان و اهل قلیقیا و آسیا برخاسته، با استیفان مباحثه می‌کردند، ۱۰ و با آن حکمت و روحی که او سخن می‌گفت، یارای مکالمه نداشتند. ۱۱ پس چند نفر را بر این داشتند که بگویند: «این شخص راشنیدیم که به موسی و خدا سخن کفرآمیزی گفت.» ۱۲ پس قوم و مشایخ و کاتبان را شورانیده، بر سر وی تاختند و او را گرفتار کرده، به مجلس حاضر ساختند. ۱۳ و شهود کذب برپا داشته، گفتند که «این شخص از گفتن سخن کفرآمیز بر این مکان مقدس و تورات دست برمی‌دارد. ۱۴ زیرا او را شنیدیم که می‌گفت این عیسی ناصری این مکان را تباه سازد و رسوم را که موسی به ما سپرد، تغییر خواهد داد.» ۱۵ و همه کسانی که در مجلس حاضر بودند، بر او چشم دوخته، صورت وی را مثل صورت فرشته دیدند.

۷

دفاعیه استیفان

۱ آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟»
 ۲ او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توقفش در حران. ۳ و بدو گفت: «از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو.» ۴ پس از دیار کلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می‌باشید. ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که «ذرت تو در ملک پیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت.» ۷ و خدا گفت: «من بر آن طایفه‌ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود.» ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون استحقاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و استحقاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را. ۹ و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می‌بود ۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضور فرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرار داد. ۱۱ پس قحطی و ضیق شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بجدی که اجداد ما قوتی نیافتند. ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می‌شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند. ۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایر عیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند.

۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمود کرده، کثیر می‌گشتند. ۱۸ تا وقتی که پادشاه دیگر که یوسف را نمی‌شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حیلۀ نموده، اجداد ما را

ذلیل ساخت تا اولادخود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را برداشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تنگدست نماید. ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. ۲۵ پس گان برد که برادرانش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. امانفهمیدند. ۲۶ و در فردای آن روز خود را به دونفر از ایشان که منازعه می نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: «ای مردان، شما برادر می باشید. به یکدیگر چرا ظلم می کنید؟» ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می نمود، او را رد کرده، گفت: «که تو را بر ماحاکم و داور ساخت؟» ۲۸ آیا می خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟» ۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد.

۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا درعجب شد و چون نزدیک می آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که «منم خدای پدرانت، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.» آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: «تعلین از پایایت بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده ای، زمین مقدس است. ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهانیدن ایشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.» ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: «که تو را حاکم و داور ساخت؟» خدا حاکم و نجات دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قزقم و صحرا به ظهور می آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: «خدا نیای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.» ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا بان فرشته ای که در کوه سینا بدو سخن می گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به مارساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دلهای خود را به سوی مصر گردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: «برای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی دانیم او را چه شده است.» ۴۱ پس در آن ایام گوساله ای ساختند و بدان بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. ۴۲ از این جهت خدا رو گردانیده، ایشان را و گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیاء نوشته شده است که «ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی ها و هدایا گذرانیدید؟» ۴۳ و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود رمغان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم.» ۴۴ و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه ای که دیده ای بساز.» ۴۵ و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدا نماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه ای بساخت. ۴۸ و لیکن حضرت اعلی در خانه های مصنوع دستها ساکن نمی شود چنانکه بنی گفته است ۴۹ که «خداوند می گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه ای برای من بنای کنید و محل آرامیدن من بجاست؟» ۵۰ مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید.» ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش ناغختنید، شما پیوسته با روح القدس مقاومت می کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آتانی را کشتند که از آمدن آن عادل که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید!»

۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشردند. ۵۵ اما او از روح القدس پر بوده، به سوی آسمان نگرست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: «۵۶» اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می بینم. ۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشهای خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهربیرون کشیده، سنگسار شدند. و شاهدان، جامه های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگساری کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا درداد که «خداوند این گناه را بر اینهامگیر.» این را گفت و خوابید.

۸

۱ و سولس در قتل او راضی می بود.

جفا بر کلیسای اورشلیم

۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس کلیسا را معذب می ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می افکند.

بشارت در سامره

۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می رسیدند به کلام بشارت می دادند. ۵ اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمد، ایشان را به مسیح موعظه می نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از اوصاد می گشت، می شنیدند و می دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می شدند و مغلوبان و لنگان بسیار شفا می یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود.

۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می نمود و اهل سامره را متحیر می ساخت و خود را شخصی بزرگ می نمود، ۱۰ بحدی که خرد و بزرگ گوش داده، می گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و بدو گوش دادن از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری او متحیر می شدند. ۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمید یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمید یافت همواره با فیلیپس می بود و از دیدن آیات و قوات عظیمه که از او ظاهر می شد، در حیرت افتاد.

۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته اند، پطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمید یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح القدس عطا می شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح القدس را بیابد.» ۲۰ پطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطای خدا به زر حاصل می شود. ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آمرزیده شود، ۲۳ زیرا که تو را می بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند.

خواججه سرای حبشی

۲۶ اما فرشته خداوند به فیلیس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه سرا و مقتدر نزدکندها که، ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود. ۲۸ و در مراجعت بر اراهه خود نشسته، صحیفه اشعیای نبی را مطالعه می کند ۲۹ آنگاه روح به فیلیس گفت: «پیش برو و با آن اراهه همراه باش.» ۳۰ فیلیس پیش دویده، شنید که اشعیای نبی را مطالعه می کند. گفت: «آیا می فهمی آنچه راهی خوانی؟» ۳۱ گفت: «چگونه می توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند. ۳۲ و فقره ای از کتاب که می خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبج برند و چون بره ای خاموش نزد پشم پرده خود، همچنین دهان خود را نمی گشاید. ۳۳ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می شود.» ۳۴ پس خواجه سرا به فیلیس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می کنم که نبی این را درباره که می گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟» ۳۵ آنگاه فیلیس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد. ۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمید یافتن چه چیز مانع می باشد؟» ۳۷ فیلیس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.» ۳۸ پس حکم کرد تا اراهه را نگاه دارند و فیلیس با خواجه سرا هر دو به آب فرود شدند. پس او را تعمید داد. ۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیس را برداشته، خواجه سرا دیگر او را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت. ۴۰ اما فیلیس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می داد تا به قیصریه رسید.

۹

ایمان آوردن سولس

۱ اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، ۲ و از او نامه ها خواست به سوی کلایی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مردو خواه زن بیابد، ایشان را بند برهناده، به اورشلیم بیاورد.

۳ و در اثنای راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید ۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می کنی؟» ۵ گفت: «خداوند تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می کنی. ۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می شود چه باید کرد.»

۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ کس را ندیدند. ۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، ۹ و سه روز ناپیدا بوده، چیزی نخورد و نیاشامید.

۱۰ و در دمشق، شاگردی حنایا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حنایا! عرض کرد: «خداوند! لیبیک!» ۱۱ خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه ای که آن را راست می نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی را طلب کن زیرا که اینک دعا می کند، ۱۲ و شخصی حنایا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا پینا گردد.» ۱۳ حنایا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقهت رسانید، ۱۴ و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.» ۱۵ خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا

پیش امت‌ها و سلاطین و بنی اسرائیل ببرد. ۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتهای نام من بایده بکشد.»

۱۷ پس حنا نیا رفته، بدان خانه درآمد و دستپا وی گذارده، گفت: «ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیابی و از روح القدس پر شوی.» ۱۸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمید گرفت. ۱۹ و غذا خورده، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. ۲۰ وی درنگ، در کلیسای به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهاده، نزد روسای کهنه برده؟» ۲۲ اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق را مجاب می‌نمود و مهربان می‌ساخت که همین است مسیح. ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را بکشند. ۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه هاباسبانی می‌نمودند تا او را بکشند. ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوار شهر پایین کردند.

۲۶ و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ۲۷ اما برنابا او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۹ و با هلینستیان گفتگو و مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او برآمدند. ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند. ۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح القدس رفتار کرده، همی افزودند.

معجزات پطرس

۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد. ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفای دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.» ۳۵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند.

۳۶ و در یافا، تلمیذهای طایبیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود. ۳۷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای گذاردند. ۳۸ و چونکه لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «درآمدن نزدما درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، بایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه بپوه‌زنان گریه‌کن حاضر بودند و پیراهنها و جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند. ۴۰ اما پطرس همه را بیرون کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طایبیتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بپوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

۱۰

ایمان آوردن کرینلیوس

۱ و در قیصریه مردی کرینلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایتالیایی مشهور است. ۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خدا ترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد. ۳ روزی نزدیک ساعت نهم،

فرشته خدا را در عالم رویا آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای کرنیلیوس!»^۴ آنگاه او بر وی نیک نگرسته و ترسان گشته، گفت: «چيستای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. ۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن»^۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کازه دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. ۷ و چون فرشته‌ای که به وی سخن می‌گفت غایب شد، دو نفر از نوکران خود و یک سپاهی متقی از ملازمان خاص خویش را خوانده،^۸ تمامی ماجرا را بدیشان بازگفته، ایشان را به یافا فرستاد.

^۹ روز دیگر چون از سفر نزدیک به شهری رسیدند، قریب به ساعت ششم، پطرس به بام خانه برآمد تا دعا کند. ۱۰ واقع شد که گرسنه شده، خواست چیزی بخورد. اما چون برای اوحاضری کردند، بی‌خودی او را رخ نمود. ۱۱ پس آسمان را گشاده دید و ظرفی را چون چادری بزرگ به چهار گوشه بسته، به سوی زمین آویخته بر او نازل می‌شود،^{۱۲} که در آن هر قسمی از دواب و وحوش و حشرات زمین و مرغان هوا بودند. ۱۳ و خطایی به وی رسید که «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.»^{۱۴} پطرس گفت: «حاشا خداوند! زیرا چیزی ناپاک یا حرام هرگز نخورده‌ام.»^{۱۵} بار دیگر خطاب به وی رسید که «آنچه خدا پاک کرده است، تو حرام بخوان.»^{۱۶} و این سه مرتبه واقع شد که در ساعت آن ظرف به آسمان بالا برده شد.

^{۱۷} و چون پطرس در خود بسیار متحیر بود که این‌روایی که دید چه باشد، ناگاه فرستادگان کرنیلیوس خانه شمعون را تفحص کرده، بر درگاه رسیدند،^{۱۸} و ندا کرده، می‌رسیدند که «شمعون معروف به پطرس در اینجا منزل دارد؟»^{۱۹} و چون پطرس در رویا تفکری کرد، روح وی را گفت: «اینک سه مرد تو را می‌طلبند. ۲۰ پس برخاسته، پایین شو و همراه ایشان برو و هیچ شک مبر زیرا که من ایشان را فرستادم.»^{۲۱} پس پطرس نزد آنان که کرنیلیوس نزد وی فرستاده بود، پایین آمده، گفت: «اینک منم آن کس که می‌طلبید. سبب آمدن شما چیست؟»^{۲۲} گفتند: «کرنیلیوس یوزباشی، مرد صالح و خداترس و نزد تمامی طایفه یهود نیکام، از فرشته مقدس الهام یافت که تو را به خانه خود بطلب و سخنان او تو بشنود.»^{۲۳} پس ایشان را به خانه برده، مهمانی نمود. و فردای آن روز پطرس برخاسته، همراه ایشان روانه شد و چند نفر از برادران یافا همراه او رفتند.

^{۲۴} روز دیگر وارد قیصریه شدند و کرنیلیوس خوشان و دوستان خاص خود را خوانده، انتظار ایشان می‌کشید. ۲۵ چون پطرس داخل شد، کرنیلیوس او را استقبال کرده، بر پایایش افتاده، پرستش کرد. ۲۶ اما پطرس او را بر خیزانیده، گفت: «برخیز، من خود نیز انسان هستم.»^{۲۷} و با او گفتگوکنان به خانه درآمده، جمعی کثیر یافت. ۲۸ پس بدیشان گفت: «شما مطلع هستید که مردیهودی را با شخص اجنبی معاشرت کردن یا زنا و آمدن حرام است. لیکن خدا مرا تعلیم داد که هیچ کس را حرام یا نجس نخوانم. ۲۹ از این جهت به مجرد خواهش شما بی‌تأمل آدمم و الحال می‌پرسم که از برای چه مرا خواسته‌اید.»

^{۳۰} کرنیلیوس گفت: «چهار روز قبل از این، تاین ساعت روزه‌دار می‌بودم، و در ساعت نهم درخانه خود دعا می‌کردم که ناگاه شخصی با لباس نورانی پیش من بایستاد»^{۳۱} و گفت: «ای کرنیلیوس دعا تو مستجاب شد و صدقات تو در حضور خدا یادآور گردید. ۳۲ پس به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را طلب نما که در خانه شمعون دباغ به کازه دریا مهمان است. او چون بیاید با تو سخن خواهد راند.»^{۳۳} پس بی‌تأمل نزد تو فرستادم و تو نیکو کردی که آمدی. الحال همه در حضور خدا حاضریم تا آنچه خدا به تو فرموده است بشنویم.»

^{۳۴} پطرس زبان را گشوده، گفت: «فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست،^{۳۵} بلکه ازهر امتی، هر که از او ترسد و عمل نیکو کند، نزد او مقبول گردد. ۳۶ کلامی را که نزد بنی‌اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می‌داد،^{۳۷} آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود،^{۳۸} یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به‌جا می‌آورد و همه مقهورین

ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. ۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند. ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت. ۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهودی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با او خورده و آشامیده‌ایم. ۴۲ و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. ۴۳ و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هر که به وی ایمان آورد، به اسم او آمرزش گاهان را خواهد یافت.»

۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح القدس بر همه آنان که کلام را شنیدند، نازل شد. ۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هانیز عطای روح القدس افاضه شد، ۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تعجید می‌کردند. ۴۷ آنگاه پطرس گفت: «ایا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن ایانی که روح القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» ۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

۱۱

توضیح پطرس درباره کزیلیوس

۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «بامردم ناحوتن برآمده، با ایشان غذا خوردی!» ۴ پطرس از اول مفصلاً بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه در عالم رویا ظریفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم. ۷ و آوازی را شنیدم که به من می‌گوید: «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۸ گفتم: «حاشا خداوند، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.» ۹ بار دیگر خطاب از آسمان در رسید که «آنچه خدا پاک نموده، تو حرام نموان.» ۱۰ این سه کربت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد.

۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد از قیصریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دید که ایستاده به وی گفت «کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت که بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهید یافت.» ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما. ۱۶ آنگاه بمخاطب آوردم سخن خداوند را که گفت: «بچی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح القدس تعمید خواهید یافت.» ۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتواتم خدا را مانع نمایم؟ ۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تعجیدگان گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!»

کلیسای انطاکیه

۱۹ و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تا فیلیقی و قبرس و انطاکیه می‌گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و یس کلام را نگفتند. ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قیروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند، ۲۱ و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورده، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خبر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم

رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند^{۲۳} و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند بپیوندند.^{۲۴} زیرا که مردی صالح و پراز روح القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند.^{۲۵} و برنابا به طرسوس برای طلب سولس رفت و چون او ریافت به انطاکیه آورد.^{۲۶} و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می شدند و خلقی بسیار را تعلیم می دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند.

^{۲۷} و در آن ایام انیلیانی چند از اورشلیم به انطاکیه آمدند^{۲۸} که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که غلطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد.^{۲۹} و شاگردان مصمم آن شدند که هریک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند.^{۳۰} پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

۱۲

رهایی پطرس به دست فرشته

^۱ و در آن زمان هیرودیس پادشاه، دست تطاول بر بعضی از کلیسا دراز کرد^۲ و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت.^۳ و چون دید که یهود را پسند افتاد، بر آن افزوده، پطرس را نیز گرفتار کرد و ایام فطیر بود.^۴ پس او را گرفته، در زندان انداخت و به چهار دسته رباعی سپاهیان سپرد که او را نگاهبانی کنند و اراده داشت که بعد از فصح او را برای قوم بیرون آورد.^۵ پس پطرس را در زندان نگاه می داشتند.

^۶ و در شبی که هیرودیس قصد بیرون آوردن وی داشت، پطرس به دو زنجیر بسته، در میان دو سپاهی خفته بود و کشیکچیان نزد در زندان را نگاهبانی می کردند.^۷ ناگاه فرشته خداوند نزد وی حاضر شد و روشنی در آن خانه درخشید. پس به پهلوی پطرس زده، او را بیدار نمود و گفت: «بزودی برخیز.» که در ساعت زنجیرها از دستش فرو ریخت.^۸ و فرشته وی را گفت: «کمر خود را ببند و نعلین بپوش.» پس چنین کرد و به وی گفت: «ردای خود را بپوش و از عقب من بیا.»^۹ پس بیرون شده، از عقب او روانه گردید و ندانست که آنچه از فرشته روی نمود حقیقی است بلکه گمان برد که خواب می بیند.^{۱۰} پس از قراولان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می رود رسیدند و آن خود بخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه بررفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد.^{۱۱} آنگاه پطرس به خود آمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیرودیس و از تمامی انتظار قوم یهود رهانید.»

^{۱۲} چون این را دریافت، به خانه مریم مادر یوحانی ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می کردند.^{۱۳} چون او در خانه را کوید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد.^{۱۴} چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.»^{۱۵} وی را گفتند: «دیوانهای»، و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد.^{۱۶} اما پطرس پیوسته در را می کوید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند.^{۱۷} اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت^{۱۸} و چون روز شداضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد.^{۱۹} و هیرودیس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به قیصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود.

مرگ هیرودیس

^{۲۰} اما هیرودیس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می یافت.^{۲۱} و در روزی معین، هیرودیس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می کرد.

۲۲ و خلق ندا می کردند که آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که بمرد.

۲۴ اما کلام خدا ثمر گرفته، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ی ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

۱۳

رسالت الهی برنابا و سولس

۱ و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قبروانی و متاحم برادر رضاعی هیرودیس تیتراخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می بودند، روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جداسازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام.» ۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند.

سفر اول بشارتی

۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند. ۵ و وارد سلامیس شده، در کلیسای یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود. ۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخصی یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود. ۷ اورفیک سرجیوس پولس والی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود. ۸ اما علما یعنی آن جادوگر، زیرا ترجمه اسمش همچنین می باشد، ایشان را مخالفت نموده، خواست والی را از ایمان برگرداند. ۹ ولی سولس که پولس باشد، پر از روح القدس شده، بر او نیک نگریسته، ۱۰ گفت: «ای پر از هر نوع مکر و خباثت، ای فرزند ابلیس دشمن هر راستی، باز نمی ایستی از منحرف ساختن طرق راست خداوند؟ ۱۱ الحال دست خداوند بر توست و کور شده، آفتاب را تا مدتی نخواهی دید.» که در همان ساعت، غشاوه و تاریکی او را فرو گرفت و دور زده، راهنمایی طلب می کرد. ۱۲ پس والی چون آن ماجرا را دید، از تعلیم خداوند متحیر شده، ایمان آورد.

خدمات در انطاکیه پیسیدیه

۱۳ آنگاه پولس و رفقایش از پافس به کشتی سوار شده، به پرجه پمفلیه آمدند. اما یوحنا از ایشان جدا شده، به اورشلیم برگشت. ۱۴ و ایشان از پرجه عبور نموده، به انطاکیه پیسیدیه آمدند و در روز سبت به کنیسه درآمد، بنشستند. ۱۵ و بعد از تلاوت تورات و صحف انبیا، روسای کنیسه نزد ایشان فرستاده، گفتند: «ای برادران عزیز، اگر کلامی نصیحت آمیز برای قوم دارید، بگویید.»

۱۶ پس پولس برپا ایستاده، به دست خود اشاره کرده، گفت: «ای مردان اسرائیلی و خداترسان، گوش دهید! ۱۷ خدای این قوم، اسرائیل، پدران ما را برگزیده، قوم را در غربت ایشان در زمین مصر سرافراز نمود و ایشان را به بازاری بلند از آنجا بیرون آورد؛ ۱۸ و قریب به چهل سال در بیابان متحمل حرکات ایشان می بود. ۱۹ و هفت طایفه را در زمین کنعان هلاک کرده، زمین آنها را میراث ایشان ساخت تا قریب چهار صد و پنجاه سال. ۲۰ و بعد از آن پدیشان داوران داد تا زمان سموئیل نبی. ۲۱ و از آن وقت پادشاهی خواستند و خدا شاول بن قیس را از سبط بنیامین تا چهل سال به ایشان داد. ۲۲ پس او را از میان برداشته، داود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود و در حق او شهادت داد که «داود بن یسی را مرغوب دل خود یافته ام که به تمامی اراده من عمل خواهد کرد.» ۲۳ و از ذریت او خدا بر حسب وعده، برای اسرائیل نجات دهنده ای یعنی عیسی را آورد، ۲۴ چون یحیی پیش از آمدن او تمام قوم اسرائیل را به تعمید توبه موعظه نموده بود. ۲۵ پس چون یحیی دوره خود را به پایان برد، گفت: «مرا که می پندارید؟ من او نیستم، لکن اینک بعد از من کسی می آید که لایق گشادن تعلین او نیم.» ۲۶ «ای برادران عزیز و ابنای آل ابراهیم و هر که از شما خداترس باشد، مر شما را کلام این نجات فرستاده شد. ۲۷ زیرا سکنه

اورشلیم و روسای ایشان، چونکه نه او را شناختند و نه آوازهای انبیا را که هر سبت خوانده می‌شود، بروی فتوی دادند و آنها را به اتمام رسانیدند. ۲۸ و هرچند هیچ علت قتل در وی نیافتند، از پلاطس خواهش کردند که او کشته شود. ۲۹ پس چون آنچه درباره وی نوشته شده بود تمام کردند، او را از صلیب پایین آورده، به قبر سپردند. ۳۰ لکن خدا او را از مردگان برخیزانید. ۳۱ و او روزهای بسیار ظاهر شد بر آنانی که همراه او از جلیل به اورشلیم آمده بودند که الحال نزد قوم شهود او می‌باشند. ۳۲ پس ما به شما بشارت می‌دهیم، بدان وعده‌ای که به پدران ما داده شد، ۳۳ که خدا آن را به ما که فرزندان ایشان می‌باشیم وفا کرد، وقتی که عیسی را برانگیخت، چنانکه در زبور دوم مکتوب است که «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم». ۳۴ و در آنکه او را از مردگان برخیزانید تا دیگر هرگز راجع به فساد نشود چنین گفت که «به برکت قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد». ۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز می‌گوید: «تو قدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند». ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید. ۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید.

۳۸ «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آمرزش گناهان اعلام می‌شود. ۳۹ و به وسیله او هر که ایمان آورد، عادل شمرده می‌شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید. ۴۰ پس احتیاط کنید، مبدا آنچه در صحف انبیاء مکتوب است، بر شما واقع شود، ۴۱ که «ای حقیر شمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمائید و هلاک شوید زیرا که من عملی را در ایام شما پدید آورم، عملی که هرچند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهد کرد.»

۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می‌رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند. ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند، و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می‌نمودند که به فیض خدا ثابت باشید. ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. ۴۵ ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند. ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نمائیم. ۴۷ زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که «تو را نور امت‌ها ساختم تا الی اقصای زمین منشأ نجات باشی.» ۴۸ چون امت‌ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تحمید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند.

۴۹ و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و متشخص و اکابر شهر را بشورانیدند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاندند، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پراز خوشی و روح القدس گردیدند.

۱۴

در ایقونیه

۱ اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمدند، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ لیکن یهودیان بی‌ایمان دلهای امت‌ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند. ۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می‌داد، به دلیری سخن می‌گفتند و او آیات و معجزات عطا می‌کرد که از دست ایشان ظاهر شود.

۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ۵ و چون امت‌ها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می‌آوردند تا ایشان را افتضاح نموده، سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره و دربره شهرهای لیکونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. ۷ و در آنجا بشارت می‌دادند.

در لستره و دربه

۸ و در لستره مردی نشسته بود که پاپه‌ش بی‌حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس را می‌شنید، او بروی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «بر پاپه‌ای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید. ۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.» ۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس را عطارذ خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود.

۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گلاون و تاجها با گروه‌هایی از خلق به دروازه‌ها آورده، خواست که قربانی گذرانند. ۱۴ اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه‌های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می‌کنید؟ ما نیز انسان و صاحبان علت‌ها مانند شما هستیم و به شما بشارت می‌دهیم که از این باطل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفرید، ۱۶ که در طبقات سلف همه امت‌ها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، ۱۷ با وجودی که خود را بی‌شهادت نگذاشت، چون احسان می‌نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دلهای ما را از خوراک و شادی پر می‌ساخت.» ۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذرانیدن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند.

۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دربه روانه شد ۲۱ و در آن شهر بشارت داده، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. ۲۲ و دلهای شاگردان را تقویت داده، پند می‌دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت‌های بسیاری باید داخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و در هر کلیسای ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در پرجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیه فرود آمدند.

بازگشت به انطاکیه

۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت‌ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

۱۵

شورای اورشلیم

۱ و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می‌دادند که «اگر برحسب آیین موسی بختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مسأله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فینیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت‌ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند.

۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.»

۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت بینند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدای عارف القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دلهای ایشان را طاهر نمود. ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، ۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.»

۱۲ پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. ۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قوی از ایشان به نام خود بگیرد. ۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است ۱۶ که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنای کنم و خرابیهای آن را باز بنای کنم و آن را برپا خواهم کرد، ۱۷ تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.» ۱۸ این را می‌گوید خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. ۱۹ پس رای من این است: کسانی را که از امت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم، ۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بپا و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سبت در کلیس او را تلاوت می‌کنند.»

۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسایین رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برسابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. ۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه می‌باشند، سلام می‌رسانند. ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دلهای شما را متقلب می‌نماید و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بدارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم. ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، ۲۶ اشخاصی که جانهای خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور زبانی خواهند آگاهانید. ۲۸ زیرا که روح القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهم جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی‌های بپا و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکویی خواهید پرداخت و السلام.»

۳۰ پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند. ۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند. ۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسر بردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند. ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده، ۳۵ با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند.

۳۶ و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.»^{۳۷} اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد. ^{۳۸} لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد. ^{۳۹} پس نزاعی سخت شد بجدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قیصرس از راه دریا رفت. ^{۴۰} اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. ^{۴۱} و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استواری نمود.

۱۶

سفر دوم بشارتی پولس

۱ و به دربه و لستره آمد که اینک شاگردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. ^۲ که برادران در لستره و ایقونیه بر او شهادت می‌دادند. ^۳ چون پولس خواست او همراه وی بنیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود. ^۴ و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند. ^۵ پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روز بروز در شماره افزوده می‌گشتند. ^۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ^۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد. ^۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. ^۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» ^{۱۰} چون این رویا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ^{۱۱} پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموتراکی رفتیم و روز دیگر به نیاپولیس.

در فیلیپی

۱۲ و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اول از سرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم. ^{۱۳} و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نمازی می‌گذاشتند، نشستیم با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن رانیدیم. ^{۱۴} و زنی لیدییه نام، ارغوان فروش، که از شهر طیاتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود. ^{۱۵} و چون او و اهل خانه‌اش تعمید یافتند، خواهش نموده، گفت: «اگر شما رایتین است که به خداوند ایمان آوردیم، به خانه من درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود. ^{۱۶} و واقع شد که چون ما به محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح تفال داشت و از غیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدای نمود، به ما برخورد. ^{۱۷} و از عقب پولس و مآ آمده، ندا کرده، می‌گفت که «این مردمان خدام خدای تعالی می‌باشند که شما را از طریق نجات اعلام می‌نمایند.» ^{۱۸} و چون این کار را روزهای بسیار می‌کرد، پولس دلنگ شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می‌فرمایم به نام عیسی مسیح از این دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد.

۱۹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خود مایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، به بازار نزد حکام کشیدند. ^{۲۰} و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده‌اند و از یهود هستند،^{۲۱} و رسومی را اعلام می‌نمایند که پذیرفتن و به‌جا آوردن آنها را ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» ^{۲۲} پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه‌های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ^{۲۳} و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد. ^{۲۴} و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد.

۲۵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می خواندند و زندانیان ایشان را می شنیدند.

۲۶ که ناگاه زلزله ای عظیم حادث گشت بحدی که بیناد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت. ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ماهمه در اینجا هستم». ۲۹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت». ۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زندهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمید یافتند. ۳۴ و ایشان را به خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و با تمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند. ۳۵ اما چون روز شد، والیان فرایشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما». ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید». ۳۷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می باشیم، آشکارا و بی حجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می نمایند؟ فی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند. ۳۸ پس فرایشان این سخن را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدی شتافتند و برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

۱۷

در تسالونیکي

۱ و از امفیپولس و اپلونیه گذشته، به تسالونیکي رسیدند که در آنجا کنیسه یهود بود. ۲ پس پولس برحسب عادت خود، نزد ایشان داخل شده، در سه سبت با ایشان از کتاب مباحثه می کرد ۳ و واضح و مبین می ساخت که «لازم بود مسیح زحمت بپند و از مردگان برخیزد و عیسی که خبر او را به شما می دهم، این مسیح است». ۴ و بعضی از ایشان قبول کردند و با پولس و سیلاس متحد شدند و از یونانیان خدا ترس، گروهی عظیم و از زنان شریف، عددی کثیر. ۵ اما یهودیان بی ایمان حسد برده، چند نفر اشرار از بازارها را برداشته، خلق را جمع کرده، شهر را به شورش آوردند و به خانه یاسون تاخته، خواستند ایشان را در میان مردم ببرند. ۶ و چون ایشان را نیافتند، یاسون و چند برادر را نزد حکام شهر کشیدند و ندا می کردند که «آنانی که ربع مسکون را شورانیده اند، حال بدینجا نیز آمده اند. ۷ و یاسون ایشان را پذیرفته است و همه اینها برخلاف احکام قیصر عمل می کنند و قابل بر این هستند که پادشاهی دیگر هست یعنی عیسی». ۸ پس خلق و حکام شهر را از شنیدن این سخنان مضطرب ساختند ۹ و از یاسون و دیگران کفالت گرفته، ایشان را رها کردند.

در بیریه

۱۰ اما برادران بی درنگ در شب پولس و سیلاس را به سوی بیریه روانه کردند و ایشان بدانجا رسیده، به کنیسه یهود درآمدند. ۱۱ و اینها از اهل تسالونیکي نجیب تر بودند، چونکه درکال رضامندی کلام را پذیرفتند و هر روز کتب را تفتیشی می نمودند که آیا این همچنین است. ۱۲ پس بسیاری از ایشان ایمان آوردند و از زنان شریف یونانیه و از مردان، جمعی عظیم.

۱۳ لیکن چون یهودیان تسالونیکي فهمیدند که پولس در بیریه نیز به کلام خدا موعظه می کند، در آنجا هم رفته، خلق را شورانیدند. ۱۴ در ساعت برادران پولس را به سوی دریا روانه کردند ولی سیلاس با تیموتائوس در آنجا توقف نمودند. ۱۵ و رهنمایان پولس او را به اطینا آوردند و حکم برای سیلاس و تیموتائوس گرفته که به زودی هر چه تمام تر به نزد او آیند، روانه شدند.

در اطینا(آتن)

۱۶ اما چون پولس در اطینا انتظار ایشان را می کشید، روح او در اندرونش مضطرب گشت چون دید که شهر از بها پر است. ۱۷ پس درکنیسه با یهودیان و خداپرستان و در بازار، هرروزه با هر که ملاقات می کرد، مباحثه می نمود. ۱۸ اما بعضی از فلاسفه اپیکوریین و رواقیین با او روبرو شده، بعضی می گفتند: «این یاوه گوچه می خواهد بگوید؟» و دیگران گفتند: «ظاهر واعظ به خدایان غریب است.» زیرا که ایشان را به عیسی و قیامت بشارت می داد. ۱۹ پس او را گرفته، به کوه مرغ بردند و گفتند: «آیا می توانیم یافت که این تعلیم تازه ای که تو می گوئی چیست؟» ۲۰ چونکه سخنان غریب به گوش مای رسانی. پس می خواهیم بدانیم از اینها چه مقصود است.» ۲۱ اما جمیع اهل اطینا و غربای ساکن آنجا جز برای گفت و شنید درباره چیزهای تازه فراغتی نمی داشتند.

۲۲ پس پولس در وسط کوه مرغ ایستاده، گفت: «ای مردان اطینا، شما را از هر جهت بسیار دیندار یافته ام، زیرا چون سیر کرده، معابد شما را نظاره می نمودم، مذبحی یافتم که بر آن، نام خدای ناشناخته نوشته بود. پس آنچه را شما ناشناخته می پرستید، من به شما اعلام می نمایم. ۲۴ خدایی که جهان و آنچه در آن است آفرید، چونکه او مالک آسمان و زمین است، درهیكلهای ساخته شده به دستا ساکن نمی باشد ۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. ۲۶ و هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود ۲۷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست. ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته اند که از نسل او می باشیم. ۲۹ پس چون از نسل خدا می باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می فرماید که توبه کنند. ۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان برخیزانید.»

۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید. ۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت. ۳۴ لیکن چند نفر بدو پیوسته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریوپاغی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

۱۸

در قرتس

۱ و بعد از آن پولس از اطینا روانه شده، به قرتس آمد. ۲ و مرد یهودی اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنش پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد. ۳ و چونکه با ایشان همپشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه دوزی بود. ۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می ساخت. ۵ اما چون سیلاس و تیمتائوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می داد که عیسی، مسیح است. ۶ ولی چون ایشان مخالفت نمود، کفر می گفتند، دامن خود را بر ایشان افشاده، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت هائی روم.» ۷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خداپرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود. ۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرتس چون شنیدند، ایمان آورد، تعمید یافتند. ۹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش» ۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.»

۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد. ۱۲ اما چون غالیون والی اخائییه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند». ۱۴ چون پولس خواست حرف زند، غالیون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسق فاحش می بود، هر آینه شرط عقل می بود که متحمل شما بشوم. ۱۵ ولی چون مسالهای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم دآوری کنم». ۱۶ پس ایشان را از پیش مسند براند. ۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنسیه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالیون را از این امور هیچ پروا نبود.

۱۸ اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنخیره موی خود را چید چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنسیه درآمده، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عید آینده را در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت». پس از افسس روانه شد. ۲۲ و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم رفت و کلیسا را تحت نموده، به انطاکیه آمد.

سفر سوم بشارتی

۲۳ و مدتی در آنجا ماند، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجایی گشت و همه شاگردان را استوار می نمود. ۲۴ اما شخصی یهود ایلان نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می نمود هر چند چیز از تعمیم یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنسیه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائییه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید آنانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام بر یهود اقامه حجت می کرد و از کتب ثابت می نمود که عیسی، مسیح است.

۱۹

در افسس

۱ و چون ایلان در قنترس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمیم یافتید؟» گفتند: «به تعمیم یحیی». ۴ پولس گفت: «یحیی البته تعمیم توبه می داد و به قوم می گفت که آن کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی». ۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمیم گرفتند، ۶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. ۷ و جمله آن مردمان تحقیر دوازده نفر بودند.

۸ پس به کنسیه درآمده، مدت سه ماه به دلیری سخن می راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می نمود و برهان قاطع می آورد. ۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می گفتند، از ایشان نگاره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می نمود. ۱۰ و بدینطور دو سال گذشت قسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند. ۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر معتاد به ظهور می رسانید، ۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه ها برده، بر مریضان می گذاردند و امراض از ایشان زایل می شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می شدند.

۱۳ لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عزیمه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می کند قسم می دهیم!» ۱۴ و هفت نفر پسران اسکوارئیس کهنه یهود این کار می کردند. ۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی را می شناسم و پولس را می دانم. لیکن شما کیستید؟» ۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت بحدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند. ۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می داشتند. ۱۸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می نمودند. ۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود. ۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می گرفت.

۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتن به آنجا روم را نیز باید دید.» ۲۲ پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتاوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان هنگامه ای عظیم درباره طریقت بر پا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده ارطامیس از نقره می ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶ و دیده و شنیده اید که نه تنها در افسس، بلکه تقریب در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می گوید اینهایی که به دستها ساخته می شوند، خدایان نیستند. ۲۷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این هیکل خدای عظیم ارطامیس نیز حقیر بشود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می پرستند برطرف شود.» ۲۸ چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می گفتند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.» ۲۹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفق به تماشاخانه تاختند و غایوس و ارسترخس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می کشیدند. ۳۰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند. ۳۱ و بعضی از روسای آسیا که او را دوست می داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد. ۳۲ و هر یکی صدایی علیحده می کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثری می دانستند که برای چه جمع شده اند. ۳۳ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش انداختند و اسکندر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم جت بیاورد. ۳۴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می کردند که «بزرگ است ارطامیس افسسیان.»

۳۵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: «ای مردان افسسی، کیست که نمی داند که شهر افسسیان ارطامیس خدای عظیم و آن صنی را که از مشتری نازل شد پرستش می کند؟ ۳۶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید. ۳۷ زیرا که این اشخاص را آورید که نه تاراج کنندگان هیکل اند و نه به خدای شما بدگفته اند. ۳۸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مراجعه باید کرد. ۳۹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت. ۴۰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علقی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توانیم آورد.» ۴۱ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

در مکادونیه و یونان

۱ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند. ۴ و سوپاترس از اهل بیریه و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیک و غایوس از دریه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، در ترواس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به ترواس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روز ماندیم.

زنده کردن افیخس

۷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فردای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید. ۸ و در بالاخانه ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود. ۹ ناگاه جوانی که افیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را در ربود و چون پولس کلام را طول می داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.» ۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد. ۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند.

وداع از رهبران افسس

۱۳ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتیم که از آنجا می بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود. ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را بر داشته، به متیلین آمدم. ۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیس شدیم. ۱۶ زیرا که پولس عزیمت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیداشود، چونکه تعجیل می کرد که اگر ممکن شود تاروز پنطیکاست به اورشلیم برسد.

۱۷ پس از میلیس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید. ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما پسری دردم، ۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحانهای که از مکاید یهود بر من عارض می شد، به خدمت خداوند مشغول می بودم. ۲۰ و چگونه چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می نمودم. ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می دادم. ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلیم می روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم. ۲۳ جز اینکه روح القدس در هر شهر شهادت داده، می گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است. ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. ۲۵ و الحال این رامی دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده ام، دیگر روی مرا نخواهید دید. ۲۶ پس امروز از شما گواهی می طلبم که من از خون همه بری هستم، ۲۷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم. ۲۸ پس نگاه دارید خویشان و تمامی آن گله را که روح القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است. ۲۹ زیرا من می دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، ۳۰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا

شاگردان را در عقب خود بکشد. ^{۳۱} لهذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم. ^{۳۲} والحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض اومی سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد. ^{۳۳} نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نورزیدم، ^{۳۴} بلکه خودمی دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می کرد. ^{۳۵} این همه را به شما نمودم که می باید چنین مشقت کشیده، ضعفا رادستگیری نماید و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده تر است.»

^{۳۶} این بگفت و زانو زده، با هگی ایشان دعا کرد. ^{۳۷} و همه گریه بسیار کردند و برگردن پولس آویخته، او را می بوسیدند. ^{۳۸} و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

۲۱

بسوی اورشلیم

^۱ و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا. ^۲ و چون کشتی ای یافتیم که عازم فینیقیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم. ^۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صور فرود آمدیم زیرا که در آنجا می بایست بار کشتی را فرود آوردند. ^۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلیم نرود. ^۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به نگاره دریا زانو زده، دعا کردیم. ^۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار شدیم و ایشان به خانه های خود برگشتند.

^۷ و ما سفر دریا را به انجام رسانیده، از صور به پتولامیس رسیدیم و برادران را سلام کرده، با ایشان یک روز ماندیم. ^۸ در فردای آن روز، از آنجا روانه شده، به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپس مبشر که یکی از آن هفت بود درآمده، نزد او ماندیم. ^۹ و او را چهار دختر باکره بود که نبوت می کردند.

^{۱۰} و چون روز چند در آنجا ماندیم، نبی ای آغابوس نام از یهودیه رسید، ^{۱۱} و نزد ما آمده، کمر بند پولس را گرفته و دستها و پایهای خود را بسته، گفت: «روح القدس می گوید که یهودیان در اورشلیم صاحب این کمر بند را به هینطور بسته، او را به دستهای امت ها خواهند سپرد.» ^{۱۲} پس چون این را شنیدیم، ما و اهل آنجا التماس نمودیم که به اورشلیم نرود. ^{۱۳} پولس جواب داد: «چه می کنید که گریان شده، دل مرا می شکنید زیرا من مستعدم که نه فقط قید شوم بلکه تا در اورشلیم بمیرم به خاطر نام خداوند عیسی.» ^{۱۴} چون او شنید خاموش شده، گفتیم: «آنچه اراده خداوند است بشود.»

^{۱۵} و بعد از آن ایام تدارک سفر دیده، متوجه اورشلیم شدیم. ^{۱۶} و تنی چند از شاگردان قیصریه همراه آمده، ما را نزد شخصی مناسون نام که از اهل قبرس و شاگرد قدیمی بود، آوردند تا نزد او منزل نماییم.

در اورشلیم

^{۱۷} و چون وارد اورشلیم گشتیم، برادران ما را به خشنودی پذیرفتند. ^{۱۸} و در روز دیگر، پولس ما را برداشته، نزد یعقوب رفت و همه کشیشان حاضر شدند. ^{۱۹} پس ایشان را سلام کرده، آنچه خدا بوسیله خدمت او در میان امت ها به عمل آورده بود، مفصلا گفت. ^{۲۰} ایشان چون این را شنیدند، خدا را تحمید نمود، به وی گفتند: «ای برادر، آگاه هستی که چند هزارها از یهودیان ایمان آورده اند و جمیع در شریعت غیورند.» ^{۲۱} و دربار تو شنیده اند که همه یهودیان را که در میان امت ها می باشند، تعلیم می دهی که از موسی انحراف نمایند و می گوئی نباید اولاد

خود را محنت ساخت و به سز رفتار نمود. ۲۲ پس چه باید کرد؟ البته جماعت جمع خواهند شد زیرا خواهند شنید که تو آمده‌ای. ۲۳ پس آنچه به تو گوئیم به عمل آور: چهار مرد نزد ما هستند که برایشان نذری هست. ۲۴ پس ایشان را برداشته، خود را با ایشان تطهیر نما و خرج ایشان را بده که سر خود را بتراشند تا همه بدانند که آنچه درباره تو شنیده‌اند اصلی ندارد بلکه خود نیز درحفاظت شریعت سلوک می‌نمای. ۲۵ لیکن درباره آنانی که از امت‌ها ایمان آورده‌اند، ما فرستادیم و حکم کردیم که از قربانی‌های بت و خون و حیوانات خفه شده و زنا پرهیز نمایند. ۲۶ پس پولس آن اشخاص را برداشته، روز دیگر با ایشان طهارت کرده، به هیکل درآمد و از تکمیل ایام طهارت اطلاع داد تا هدیه‌ای برای هر یک از ایشان بگردانند.

گفتار شدن پولس

۲۷ و چون هفت روز نزدیک به انجام رسید، یهودی‌ای چند از آسیا او را در هیکل دیده، تمامی قوم را به شورش آوردند و دست بر او انداخته، ۲۸ فریاد برآوردند که «ای مردان اسرائیلی، امداد کنید! این است آن کس که برخلاف امت و شریعت و این مکان در هر جامه را تعلیم می‌دهد. بلکه یونانی‌ای چند را نیز به هیکل درآورده، این مکان مقدس را ملوث نموده است.» ۲۹ زیرا قبل از آن تروفیمس افسسی را باوی در شهر دیده بودند و مظنه داشتند که پولس او را به هیکل آورده بود.

۳۰ پس تمامی شهر به حرکت آمد و خلق ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند. ۳۱ و چون قصد قتل او می‌کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ۳۲ او بی درنگ سپاه و یوزباشی‌ها را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند.

۳۳ چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می‌کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند.

۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند، ۳۶ زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می‌زدند که «او را هلاک کن!»

۳۷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی رامی دانی؟» ۳۸ مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قتل را به بیابان برد؟» ۳۹ پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قیلیقیه، شهری که بی‌نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.» ۴۰ چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

۲۲

ستنان پولس

۱ «ای برادران عزیز و پدران، حجتی را که الان پیش شما می‌آورم بشنویید.»

۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می‌کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ۳ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قیلیقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غمالا ئیل و در دقایق شریعت اجداد متعلم شده، درباره خدا غیور می‌بودم، چنانکه همگی شما امروز می‌باشید. ۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می‌بودم به نوعی که مردان و زنان را بند نهاده، به زندان می‌انداختم، ۵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می‌دهند که از ایشان نامه‌ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به

اورشليم آورم تا سزا يابند. ۶ و در اثنای راه، چون نزديک به دمشق رسيدم، قريب به ظهر ناگه نوری عظيم از آسمان گرد من درخشيد. ۷ پس بر زمين افتاده، هاتفي را شنيدم که به من می گوید: «ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می کنی؟» ۸ من جواب دادم: «خداوند! تو کیستی؟» او مرا گفت: «من آن عیسی ناصری هستم که تو بروی جفا می کنی.» ۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنيدند. ۱۰ گفتم: «خداوند! چه کنم؟» خداوند مرا گفت: «برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.» ۱۱ پس چون از سطوت آن نور ناپينا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانيدند. ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شريعت، حنانيا نام که نزد همه يهوديان ساکن آنجا نيکام بود، ۱۳ به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: «ای برادر شاول، پينا شو» که در همان ساعت بروی نگرېستم. ۱۴ او گفت: «خدای پدران ما تو را برگزید تا اراده او را بدانی و آن عادل را ببینی و از زبانش سخنی بشنوی. ۱۵ زیرا از آنچه دیده و شنیده ای نزد جيع مردم شاهد براو خواهی شد. ۱۶ و حال چرا تاخير می نمای؟ برخیز و تعميم بگیر و نام خداوند را خوانده، خود را از گناهانت غسل ده.» ۱۷ و چون به اورشليم برگشتم، در هيکل دعا می کردم، يخود شدم. ۱۸ پس او را ديدم که به من می گوید: «بشتاب و از اورشليم به زودی روانه شو زیرا که شهادت تو را در حق من نخواهند پذيرفت.» ۱۹ من گفتم: «خداوند! ايشان می دانند که من در هر کنيسه مومنين تو را حبس کرده، می زدم؛ ۲۰ و هنگامی که خون شهيد تو استفان را می ريختند، من نیز ایستاده، رضا بدان دادم و جامه های قاتلان او را نگاه می داشتم.» ۲۱ او به من گفت: «روانه شوزيرا که من تو را به سوی امت های بعیدی فرستم.»

۲۲ پس تا اين سخن بدو گوش گرفتند؛ آنگاه آواز خود را بلند کرده، گفتند: «چنين شخص را از روی زمين بردار که زنده ماندن او جايز نيست!» ۲۳ و چون غوغا نموده و جامه های خود را افشاند، خاک به هوا می ريختند، ۲۴ مين باشی فرمان داد تا او را به قلعه درآوردند و فرمود که او را به تازيانه امتحان کنند تا بفهمد که به چه سبب اينقدر براو فرياد می کردند. ۲۵ وقتی که او را به ريسمانها می بستند، پولس به يوزباشی ای که حاضر بود گفت: «آيا بر شما جايز است که مردی رومی را بی حجت هم تازيانه زنيد؟» ۲۶ چون يوزباشی اين را شنيد، نزد مين باشی رفته، او را خبر داده، گفت: «چه می خواهی بکنی زیرا اين شخص رومی است؟» ۲۷ پس مين باشی آمده، به وی گفت: «مرا بگو که تو رومی هستی؟» گفت: «بلی!» ۲۸ مين باشی جواب داد: «من اين حقوق را به مبلغی خطير تحصيل کردم!» پولس گفت: «امامن در آن مولود شدم.» ۲۹ در ساعت آنانی که قصد تفتيش او داشتند، دست از او برداشتند و مين باشی ترسان گشت چون فهميد که رومی است از آن سبب که او را بسته بود. ۳۰ بامدادان چون خواست درست بفهمد که يهوديان به چه علت مدعی او می باشند، او را از زندان بيرون آورده، فرمود تا روسای کهنه و تمامی اهل شورا حاضر شوند و پولس را پايين آورده، در ميان ايشان برپا داشت.

۲۳

پولس در حضور اهل شورا

۱ پس پولس به اهل شورا نيك نگرېسته، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمير صالح در خدمت خدا رفتار کرده ام.»

۲ آنگاه حنانيا، رئيس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند. ۳ پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای ديوار سفيده شده! تو نشسته ای تا مرا برحسب شريعت داوری کنی و به ضد شريعت حکم به زدم می کنی؟» ۴ حاضران گفتند: «آيا رئيس کهنه خدا را دشنام می دهی؟» ۵ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئيس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگوی.»

۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیان، در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من بازپرس می‌شود.»^۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند،^۸ زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو.^۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کتابان از فرقه فریسیان برخاسته محاصره نمود، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود.»^{۱۰} و چون منازعه زیادتر می‌شد، مین باشی رسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تاسپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند.

۱۱ و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.»

۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و ننوشند. ۱۳ و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند. ۱۴ اینها نزد رسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نخشیم. ۱۵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید، و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمد، پولس را آگاهانید. ۱۷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوئید.» ۱۸ پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.» ۱۹ پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می‌خواهی به من خبر دهی؟» ۲۰ عرض کرد: «یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیادتر تفتیش نمایند. ۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی‌اند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می‌باشند.» ۲۲ مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قدغن نمود که «به هیچ کس مگو که مرا ازین راز مطلع ساختی.»

۲۳ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند، ۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.» ۲۵ و نامه‌ای بدین مضمون نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسپاس، به والی گرامی فیلکس سلام می‌رساند. ۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است. ۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم. ۲۹ پس یافتم که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند. ۳۰ و چون خبر یافتم که یهودیان قصد کین سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و السلام.»

۳۱ پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب برداشته، به انتیپاتریس رسانیدند. ۳۲ و بامدادان سواران را گذاشته که با او بروند، خود به قلعه برگشتند. ۳۳ و چون ایشان وارد قیصریه شدند، نامه را به والی سپردند و پولس را نیز نزد او حاضر ساختند. ۳۴ پس والی نامه را ملاحظه فرموده، پرسید که از کدام ولایت است. چون دانست که از قیلیقیه است، ۳۵ گفت: «چون مدعیان تو حاضر شوند، سخن تو را خواهم شنید.» و فرمود تا او را در سرای هیرودیس نگاه دارند.

محاکمه در حضور فیلکس

۱ و بعد از پنج روز، حنانیای رئیس کهنه با مشایخ و خطیبی ترتلس نام رسیدند و شکایت از پولس نزد والی آوردند. ۲ و چون او را احضار فرمود، ترتلس آغاز ادعا نمود، گفت: چون از وجود تو در آسایش کامل هستیم واحسانات عظیمه از تدابیر تو بدین قوم رسیده است، ای فیلکس گرامی، ۳ در هر جا و در هر وقت این را در کمال شکرگذاری می پذیریم. ۴ ولیکن تا تو را زیاد مصدع نشوم، مستدعی هستم که از راه نوازش مختصر عرض ما را بشنوی. ۵ زیرا که این شخص را مفسد و فتنه انگیز یافته ایم در میان همه یهودیان ساکن ربع مسکون و از پیشوایان بدعت نصاری. ۶ و چون او خواست هیکل را ملوث سازد، او را گرفته، اراده داشتیم که به قانون شریعت خود بر او داوری نمایم. ۷ ولی لیسایس مین باشی آمده، او را به زور بسیار از دستهای ما بیرون آورد، ۸ و فرمود تا مدعیانش نزد تو حاضر شوند، و از او بعد از امتحان می توانی دانست حقیقت همه این اموری که ما بر او ادعا می کنیم.» ۹ و یهودیان نیز با او متفق شده گفتند که چنین است.

۱۰ چون والی به پولس اشاره نمود که سخن بگوید، او جواب داد: «از آن رو که می دانم سالهای بسیار است که تو حاکم این قوم می باشی، به خشنودی وافر حجت درباره خود می آورم. ۱۱ زیرا تو می توانی دانست که زیاد از دوازده روز نیست که من برای عبادت به اورشلیم رفتم، ۱۲ و مرا نیافتند که در هیکل با کسی مباحثه کنم و نه در کلیس یا شهر که خلق را به شورش آورم. ۱۳ و هم آنچه الان بر من ادعا می کنند، نمی توانم اثبات نمایم. ۱۴ لیکن این را نزد تو اقرار می کنم که به طریقتی که بدعت می گویند، خدای پدران را عبادت می کنم و به آنچه در تورات و انبیامکتوب است معتقدم، ۱۵ و به خدا امیدوارم چنانکه ایشان نیز قبول دارند که قیامت مردگان از عادلان و ظالمان نیز خواهد شد. ۱۶ و خود را در این امر ریاضت می دهم تا پیوسته ضمیر خود را به سوی خدا و مردم بی لغزش نگاه دارم. ۱۷ و بعد از سالهای بسیار آدمم تا صدقات و هدایا برای قوم خود بیاورم. ۱۸ و در این امور چند نفر از یهودیان آسیا مرا در هیکل مطهر یافتند بدون هنگامه یا شورش. ۱۹ و ایشان می بایست نیز در اینجا نزد تو حاضر شوند تا اگر حرفی بر من دارند ادعا کنند. ۲۰ یا اینان خود بگویند اگر گاهی از من یافتند وقتی که در حضور اهل شورا ایستاده بودم، ۲۱ مگر آن یک سخن که در میان ایشان ایستاده، بدان ندا کردم که درباره قیامت مردگان از من امروز پیش شما باز پرس می شود.»

۲۲ آنگاه فیلکس چون از طریقت نیکوتر آگاهی داشت، امر ایشان را تاخیر انداخته، گفت: «چون لیسایس مین باشی آید، حقیقت امر شما را دریافت خواهم کرد.» ۲۳ پس یوزباشی را فرمان داد تا پولس را نگاه دارد و او را آزادی دهد و احدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات اومنع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فیلکس با زوجه خود در سلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید. ۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می کرد، فیلکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.» ۲۶ و نیز امید می داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می کرد. ۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلکس شد و فیلکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

محاکمه در حضور فستوس

۱ پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نمود، ۳ متی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کین

بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت.» زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.»

۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ او جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آیی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محاکمه قیصر ایستاده‌ام که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایتهای که اینها بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.» ۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.»

۱۳ و بعد از مرور ایام چند، اغریپاس پادشاه و برنیک برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلکس او را در بند گذاشته است، ۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمدم، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خبر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود. ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را و برور شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشسته، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مسأله‌ای چند بر او ایراد کردند درباره مذهب خود و در حق عیسی نامی که مرده است و پولس می‌گوید که او زنده است. ۲۰ و چون من در این گونه مسایل شک داشتم، از او پرسیدم که «آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی تا در آنجا این مقدمه فیصل پذیرد؟» ۲۱ ولی چون پولس رفع دعوی کرد که برای محاکمه او غسطس محفوظ ماند، فرمان دادم که او را نگاه بدارند تا او را به حضور قیصر روانه نمایم.»

۲۲ اغریپاس به فستوس گفت: «من نیز می‌خواهم این شخص را بشنوم.» گفت: «فردا او را خواهی شنید.» ۲۳ پس بامدادان چون اغریپاس و برنیک با حشمتی عظیم آمدند و به دارالاستماع بامین باشیان و بزرگان شهر داخل شدند، به فرمان فستوس پولس را حاضر ساختند. ۲۴ آنگاه فستوس گفت: «ای اغریپاس پادشاه، وای همه مردمانی که نزد ما حضور دارید، این شخص را می‌بینید که درباره او تمامی جماعت یهود چه در اورشلیم و چه در اینجا فریاد کرده، از من خواهش نمودند که دیگر نباید زیست کند. ۲۵ ولیکن چون من دریافتم که او هیچ عملی مستوجب قتل نکرده است و خود به او غسطس رفع دعوی کرد، اراده کردم که او را بفرستم. ۲۶ و چون چیزی درست ندارم که درباره او به خداوندگار مرقوم دارم، از این جهت او را نزد شما و علی‌الخصوص در حضور توای اغریپاس پادشاه آوردم تا بعد از تفحص شاید چیزی یافته بگذارم. ۲۷ زیرا مرا خلاف عقل می‌نماید که اسیری را بفرستم و شکایتهای که بر اوست معروض ندارم.»

۲ که «ای اغریاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتی که یهود از من می‌دارند. ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستعدی آمم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهودی دانند ۵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارسا ترین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ۶ والحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ماشبانه روز بجهد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهد همین امید، ای اغریاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند.

۸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را بر خیزاند؟ ۹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتند، در فتوا شریک می‌بودم. ۱۱ و در همه کلیس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبوری ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تراز خورشید که در دور من و رفقایم تابید. ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتنی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت: «ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر می‌خواه لگد زدن دشوار است.» ۱۵ من گفتم: «خداوند تو کیستی؟» گفت: «من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ۱۶ و لیکن برخاسته، بر پای ایست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنها دیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ۱۷ و تو را راهی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آمرزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.» ۱۹ آن وقت ای اغریاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نورزیدم. ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مرز و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌ نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایفه توبه را به جا آورند. ۲۱ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود، ۲۳ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نور قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.»

۲۴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می‌آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است.» ۲۵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ‌یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ۲۷ ای اغریاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری.» ۲۸ اغریاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خدا خواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها تو بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من گردند، جز این زنجیرها!»

۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، ۳۱ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.» ۳۲ و اغریاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

حرکت یسوی روم

۱ چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزباشی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند. ۲ و به کشتی ادرامیتی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس از اهل مكدونیه از تسالونیکي همراه ما بود. ۳ روز دیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد. ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قهرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود. ۵ و از دریای کار قلیقیه و پفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم. ۶ در آنجا یوزباشی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد. ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت رسیدیم و چون باد مخالف مای بود، در زیر کريت نزدیک سلونی رانیدیم، ۸ و به دشواری از آنجا گذشته، به موضعی که به بنادر حرسه مسمی و قریب به شهر لسائیه است رسیدیم.

۹ و چون زمان منقضی شد و در این وقت سفردریا خطرناک بود، زیرا که ایام روزه گذشته بود، ۱۰ پولس ایشان را نصیحت کرده، گفت: «ای مردمان، می‌بینم که در این سفر ضرر و خسران بسیار پیدا خواهد شد، نه فقط بار و کشتی را بلکه جانهای ما را نیز». ۱۱ ولی یوزباشی ناخدا و صاحب کشتی را بیشتر از قول پولس اعتنا نمود. ۱۲ و چون آن بندر نیکو نبود که زمستان را در آن بسر برند، اکثر چنان مصلحت دانستند که از آنجا نقل کنند تا اگر ممکن شود خود را به فینیکسس رسانیده، زمستان را در آنجا بسر برند که آن بندری است از کريت مواجه مغرب جنوبی و مغرب شمالی. ۱۳ و چون نسیم جنوبی وزیدن گرفت، گمان بردند که به مقصد خویش رسیدند. پس لنگر برداشتیم و از کاره کريت گذشتیم. ۱۴ لیکن چیزی نگذشت که بادی شدید که آن را اورکلیدون می‌نامند از بالای آن زدن گرفت. ۱۵ در ساعت کشتی ربوده شده، رو به سوی باد توانست نهاد. پس آن را از دست داده، بی‌اختیار رانده شدیم. ۱۶ پس در زیر جزیره‌ای که کلودی نام داشت، دوان دوان رفتم و به دشواری زورق را در قبض خود آوردم. ۱۷ و آن را برداشته و معونات را استعمال نموده، کمر کشتی را بستند و چون ترسیدند که به ریگزار سپرئس فرو روند، حبال کشتی را فرو کشیدند و همچنان رانده شدند. ۱۸ و چون طوفان بر ما غلبه می‌نمود، روز دیگر، بارکشتی را بیرون انداختند. ۱۹ و روز سوم به دستهای خود آلات کشتی را به دریا انداختیم. ۲۰ و چون روزهای بسیار آفتاب و ستارگان رانیدند و طوفانی شدید بر ما افتاد، دیگر هیچ امید نجات برای ما نماند.

۲۱ و بعد از گرسنگی بسیار، پولس در میان ایشان ایستاده، گفت: «ای مردمان، نخست می‌بایست سخن مرا پذیرفته، از کريت نقل نکرده باشید تا این ضرر و خسران را نبینید. ۲۲ اکنون نیز شما را نصیحت می‌کنم که خاطر جمع باشید زیرا که هیچ ضرری به جان یکی از شما نخواهد رسید مگر به کشتی. ۲۳ زیرا که دوش، فرشته آن خدایی که از آن او هستم و خدمت او را می‌کنم، به من ظاهر شده، ۲۴ گفت: «ای پولس ترسان مباش زیرا باید تو در حضور قیصر حاضر شوی. و اینک خدا همه همسفران تو را به تو بخشیده است.» ۲۵ پس ای مردمان خوشحال باشید زیرا ایمان دارم که به همانطور که به من گفت، واقع خواهد شد. ۲۶ لیکن باید در جزیره‌ای بيفتم.»

۲۷ و چون شب چهاردهم شد و هنوز در دریای ادریا به هر سو رانده می‌شدیم، در نصف شب ملاحان گمان بردند که خشکی نزدیک است. ۲۸ پس پیمایش کرده، بیست قامت یافتند. و قدری پیشتر رفته، باز پیمایش کرده، پانزده قامت یافتند. ۲۹ و چون ترسیدند که به صخره‌ها بيفتم، از پشت کشتی چهار لنگر انداخته، تمنا می‌کردند که روز شود. ۳۰ اما چون ملاحان قصد داشتند که از کشتی فرار کنند و زورق را به دریا انداختند به بهانه‌ای که لنگرها را از پیش کشتی بکشند، ۳۱ پولس یوزباشی و سپاهیان را گفت: «اگر اینها در کشتی نمانند، نجات شما ممکن نباشد.» ۳۲ آنگاه سپاهیان ریسمانهای زورق را بریده، گذاشتند که بيفتد.

۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که موی از سر هیچ‌یک از شما نخواهد افتاد.» ۳۵ این بگفت و درحضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دوپست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸ چون از غذا سیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند.

۳۹ اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی‌ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحیرن به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی حرکت ماند ولی موخرش از طلمه امواج درهم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگریزد. ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هر که شنواری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند. ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

۲۸

در ملیطه

۱ و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ۲ و آن مردمان بربری با ما کمال ملاطفت نمودند، زیرا به سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعی‌ای بیرون آمده، بر دستش چسبید. ۴ چون بر بریان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که بالینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکند، هیچ ضرر نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگفته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند و دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است.

۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوبلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ۸ از قضا پدر پوبلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مرضیانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند.

در روم

۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم. ۱۲ و به سیراکوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ۱۳ و از آنجا دورزده، به ریغیون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوتولی شدیم. ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم. ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال ما بیرون آمدند تا فوراً پیوس و سه دکان. و پولس چون ایشان را دید، خدا را شکر نموده، قوی‌دل گشت. ۱۶ و چون به روم رسیدیم، یوزباشی زندانیان را به سردار افواج خاصه سپرد. اما پولس را اجازت دادند که با یک سپاهی که محافظت او می‌کرد، در منزل خود بماند.

۱۷ و بعد از سه روز، پولس بزرگان یهود را طلبید و چون جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران عزیز، با وجودی که من هیچ عملی خلاف قوم و رسوم اجداد نکرده‌ام، همانا مرا در اورشلیم بسته، به دستهای رومیان

سپردند. ۱۸ ایشان بعد از تفحص چون در من هیچ علت قتل نیافتند، اراده کردند که مرا رها کنند. ۱۹ ولی چون یهود مخالفت نمودند، ناچار شده به قیصر رفع دعوی کردم، نه تا آنکه از امت خود شکایت کنم. ۲۰ اکنون بدین جهت خواستم شما راملاقات کنم و سخن گویم زیرا که بجهت امید اسرائیل، بدین زنجیر بسته شدم.» ۲۱ وی را گفتند: «ما هیچ نوشته در حق تو از یهودیه نیافته‌ایم و نه کسی از برادرانی که از آنجا آمدند، خبری یا سخن بدی درباره تو گفته است. ۲۲ لیکن مصلحت دانستیم از تو مقصود تو را بشنویم زیرا ما را معلوم است که این فرقه را در هر جا بدمی گویند.»

۲۳ پس چون روزی برای وی معین کردند، بسیاری نزد او به منزلش آمدند که برای ایشان به ملکوت خدا شهادت داده، شرح می‌نمود و از تورات موسی و انبیا از صبح تا شام درباره عیسی اقامه حجت می‌کرد. ۲۴ پس بعضی به سخنان او ایمان آوردند و بعضی ایمان نیاوردند. ۲۵ و چون بایکدیگر معارضه می‌کردند، از او جدا شدند بعد از آنکه پولس این یک سخن را گفته بود که «روح القدس به وساطت اشعای نبی به اجداد مانیکو خطاب کرده، ۲۶ گفته است که "نزد این قوم رفته بدیشان بگو به گوش خواهید شنید و نخواهید فهمید و نظر کرده خواهید نگریست و نخواهید دید؛ ۲۷ زیرا دل این قوم غلیظ شده و به گوشهای سنگین می‌شنوند و چشمان خود را برهم نهاده‌اند، مبدا به چشمان ببینند و به گوشها بشنوند و به دل بفهمند و بازگشت کنند تا ایشان راشفا بخشم." ۲۸ پس بر شما معلوم باد که نجات خدا نزد امت‌ها فرستاده می‌شود و ایشان خواهند شنید.»

۲۹ چون این را گفت یهودیان رفتند و بایکدیگر مباحثه بسیار می‌کردند. ۳۰ اما پولس دو سال تمام در خانه اجاره‌ای خود ساکن بود و هر که به نزد وی می‌آمد، می‌پذیرفت. ۳۱ و به ملکوت خدا موعظه می‌نمود و با کمال دلیری در امور عیسی مسیح خداوند بدون ممانعت تعلیم می‌داد.

رساله پولس رسول به رومیان

^۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، ^۲ که سابق وعده آن را داده بود به واسطه انبیای خود در کتب مقدسه، ^۳ درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد، ^۴ و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح، ^۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امت‌ها به خاطر اسم او، ^۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید ^۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

اشتیاق برای دیدار رومیان

^۸ اول شکر می‌کنم خدای خود را به واسطه عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛ ^۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می‌کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می‌کنم، ^{۱۰} و دائم در دعاها و مسالمت می‌کنم که شاید الان آخر به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما پیام. ^{۱۱} زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار گردید، ^{۱۲} یعنی تا در میان شما تسلی یابم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما. ^{۱۳} لکن ای برادران، نمی‌خواهم که شما خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امت‌ها. ^{۱۴} زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا را هم می‌بینم. ^{۱۵} پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم. ^{۱۶} زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، ^{۱۷} که در آن عدالت خدا مکشوف می‌شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود.

غضب خدا بر مردمان

^{۱۸} زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می‌شود بر هر بی‌دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می‌دارند. ^{۱۹} چونکه آنچه از خدا می‌توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است. ^{۲۰} زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می‌شود تا ایشان را عذری نباشد. ^{۲۱} زیرا هر چند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تعجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی‌فهم ایشان تاریک گشت. ^{۲۲} ادعای حکمت می‌کردند و احمق گردیدند. ^{۲۳} و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم وحشرات تبدیل نمودند. ^{۲۴} لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند، ^{۲۵} که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالق که تا ابدالابد متبارک است. آمین.

^{۲۶} از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خباثت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل نمودند. ^{۲۷} و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند. ^{۲۸} و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خودنگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود و گذاشت تا کارهای ناشایسته به جا آورند. ^{۲۹} ملو از هر نوع ناراستی و شرارت و طمع و خباثت، پر از حسد و قتل و جدال و مکر

و بدخونی؛ ۳۰ غمازان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ ۳۱ بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم. ۳۲ زیرا هرچند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند.

۲

حکم برحق خدا بر یهود و غریب یهود

۱ لهذا ای آدمی که حکم می کنی، هر که باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی، فتوا بر خود می دهی، زیرا تو که حکم می کنی، همان کارها را به عمل می آوری. ۲ و می دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال برحق است. ۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می کنی و خود همان را می کنی، آیا گمان میبری که تواز حکم خدا خواهی رست؟ ۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟ ۵ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا ۶ که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد: ۷ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکو طالب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛ ۸ و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب ۹ و عذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می شود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛ ۱۰ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز.

۱۱ زیرا نزد خدا طرفداری نیست، ۱۲ زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد. ۱۳ از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد. ۱۴ زیرا هرگاه امت هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت به جا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، ۱۵ چونکه از ایشان ظاهر می شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می دهد و افکار ایشان با یکدیگر با مذمت می کنند یا عذر می آورند، ۱۶ در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح برحسب بشارت من.

۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه می کنی و به خدا نغمه می نغای، ۱۸ و اراده او را می دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می گزینی، ۱۹ و یقین داری که خود هادی کوران و نور طلبیان ۲۰ و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری، ۲۱ پس ای کسی که دیگران را تعلیم می دهی، چرا خود را نمی آموزی؟ و وعظ می کنی که دزدی نباید کرد، آیا خود دزدی می کنی؟ ۲۲ و از زنا کردن نهی می کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بها نفرت داری، آیا خود معبد ها را غارت نمی کنی؟ ۲۳ و به شریعت نغمه می کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی کنی؟ ۲۴ زیرا که به سبب شمارد میان امت ها اسم خدا را کفر می گویند، چنانکه مکتوب است. ۲۵ زیرا خسته سودمند است هرگاه به شریعت عمل نغای. اما اگر از شریعت تجاوز نغای، خسته تو ناخستونی گشته است. ۲۶ پس اگر ناخستونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا ناخستونی او خسته شمرده نمی شود؟ ۲۷ و ناخستونی طبیعی هرگاه شریعت را به جا آرَد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و خسته از شریعت تجاوز می کنی. ۲۸ زیرا آنکه در ظاهر است، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، خسته نمی. ۲۹ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و خسته آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

۳

۱ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟^۲ بسیار از هر جهت، اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است. ۳ زیرا که چه بگویم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیایی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟ ۴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «تا اینکه در سخنان خود مصدق شوی و در داوری خود غالب آیی.» ۵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه گوئیم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن می‌گویم. ۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم را داوری خواهد کرد؟^۷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گاه‌کار حکم شود؟^۸ و چرا نگوئیم، چنانکه بعضی بر ما اقترای زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوئیم، بدی بکنیم تا نیکویی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است.

همه به گناه گرفتارند

۹ پس چه گوئیم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند. ۱۰ چنانکه مکتوب است که «کسی عادل نیست، یکی هم نی. ۱۱ کسی فهم نیست، کسی طالب خدا نیست. ۱۲ همه گمراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۱۳ گوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است، ۱۴ و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است. ۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است. ۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقه‌های ایشان است، ۱۷ و طریق سلامتی را ندانسته‌اند. ۱۸ خدا ترسی در چشمانشان نیست.» ۱۹ الان آگاه هستم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آیند. ۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن نگاه است.

عدالت بوسیله ایمان برای همه

۲۱ لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛ ۲۲ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آنانی که ایمان آورند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، ۲۳ زیرا همه نگاه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، ۲۴ و به فیض او بجان عادل شمرده می‌شوند به وساطت آن فدیهای که در عیسی مسیح است. ۲۵ که خدا او را از قبل معین کرد تا کفاره باشد به واسطه ایمان به وسیله خون او تا آنکه عدالت خود را ظاهر سازد، به سبب فرو گذاشتن خطایای سابق در حین تحمل خدا، ۲۶ برای اظهار عدالت خود در زمان حاضر، تا او عادل شود و عادل شمارد هر کسی را که به عیسی ایمان آورد. ۲۷ پس جای نفر جکا است؟ برداشته شده است! به کدام شریعت؟ آیا به شریعت اعمال؟ فی بلکه به شریعت ایمان. ۲۸ زیرا یقین می‌دانیم که انسان بدون اعمال شریعت، محض ایمان عادل شمرده می‌شود. ۲۹ آیا او خدای یهود است فقط؟ مگر خدای امت‌ها هم نیست؟ البته خدای امت‌ها نیز است. ۳۰ زیرا واحد است خدایی که اهل ختنه را از ایمان، و نامختونان را به ایمان عادل خواهد شمرد. ۳۱ پس آیا شریعت را به ایمان باطل می‌سازیم؟ حاشا! بلکه شریعت را استوار می‌داریم.

ابراهیم نیز به ایمان عادل شمرده شد

۱ پس چه چیز را بگوئیم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟^۲ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای نفر دارد اما نه در نزد خدا. ۳ زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.»

۴ لکن برای کسی که عمل می کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می شود. ۵ و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی دینان را عادل می شمارد، ایمان او عدالت محسوب می شود. ۶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می کند که خدا برای او عدالت محسوب می دارد، بدون اعمال: ۷ «خوشبحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گاهانشان مستور گردید؛ ۸ خوشبحال کسی که خداوند گاه را به وی محسوب نفرماید.»

۹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا می گوئیم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت. ۱۰ پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛ ۱۱ و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همه نامختونان را که ایمان آوردند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛ ۱۲ و پدر اهل ختنه نیز یعنی آنانی را که نه فقط مختونند بلکه سالک هم می باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت.

۱۳ زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده ای که او وارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان. ۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاقل شد و وعده باطل. ۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست. ۱۶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است، ۱۷ چنانکه مکتوب است که تو را پدر امت های بسیار ساختم (در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می کند و ناموجودات را به وجود می خواند؛ ۱۸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدر امت های بسیار شود، بر حسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود» ۱۹ و در ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. ۲۰ و در وعده خدا از بی ایمانی شک نمود، بلکه قوی الایمان گشته، خدا را تحجید نمود، ۲۱ و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است. ۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد. ۲۳ و لکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد، ۲۴ بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان بر خیزانید، ۲۵ که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما بر خیزانیده شد.

۵

سلامتی نزد خدا

۱ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح، ۲ که به وساطت او دخول نیز یافته ایم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا نغمه می ناییم. ۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم نغمه می کنیم، چونکه می دانیم که مصیبت صبر را پیدا می کند، ۴ و صبر امتحان را و امتحان امید را. ۵ و امید باعث شرمساری نمی شود زیرا که محبت خدا در دل های ما به روح القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. ۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیدینان وفات یافت. ۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هر چند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد. ۸ لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. ۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت. ۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بوساطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بوساطت حیات او نجات خواهیم یافت. ۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم نغمه می کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که بوساطت او الان صلح یافته ایم.

خطای آدم و فیض مسیح

۱۲ لهذا همچنان که بوساطت یک آدم گاه داخل جهان گردید و به گاه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گاه کردند. ۱۳ زیرا قبل از شریعت، گاه در جهان می بود، لکن گاه محسوب نمی شود در جایی که شریعت نیست. ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می داشت بر آتانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گاه نکرده بودند. ۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید. ۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آتانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بواسطه یک یعنی عیسی مسیح.

۱۸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. ۱۹ زیرا به همین قسمی که از نافرمانی یک شخص بسیاری گناهکار شدند، همچنین نیز به اطاعت یک شخص بسیاری عادل خواهند گردید. ۲۰ اما شریعت در میان آمد تا خطا زیاده شود. لکن جایی که گاه زیاده گشت، فیض بینهایت افزون گردید. ۲۱ تا آنکه چنانکه گاه در موت سلطنت کرد، همچنین فیض نیز سلطنت نماید به عدالت برای حیات جاودانی بوساطت خداوند ما عیسی مسیح.

۶

مردم برای گاه، زنده برای خدا

۱ پس چه گوئیم؟ آیا در گاه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ ۲ حاشا! مایابی که از گاه مردم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ ۳ ایانی دانید که جمیع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ ۴ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم. ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد. ۶ زیرا این را می دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گاه معدوم گشته، دیگر گاه را بندگی نکنیم. ۷ زیرا هر که مرد، از گاه مبرا شده است. ۸ پس هرگاه با مسیح مردم، یقین می دانیم که با اوزیست هم خواهیم کرد. ۹ زیرا می دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد. ۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گاه مرد و به آنچه زندگی می کند، برای خدا زیست می کند. ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گاه مرده انگارید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده.

۱۲ پس گاه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید، ۱۳ و اعضای خود را به گاه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خدا تسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند. ۱۴ زیرا گاه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض. ۱۵ پس چه گوئیم؟ آیا گاه بکنیم از آنرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا! ۱۶ ایانی دانید که اگر خویشتان را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می کنید بنده هستید، خواه گاه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت. ۱۷ اما شکر خدا را که هر چند غلامان گاه می بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده اید که به آن سپرده شده اید. ۱۸ و از گاه آزاد شده، غلامان عدالت گشته اید. ۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می گوئیم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گاه برای گاه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید. ۲۰ زیرا هنگامی که غلامان گاه می بودید از عدالت آزادی بودید. ۲۱ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها

شرمنده‌اید که انجام آنها موت است؟^{۲۲} اما الحال چونکه از گاه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است.^{۲۳} زیرا که مزد گاه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ماعیسی مسیح.

۷

تشبیه به ازدواج

^۱ ای برادران آیا نمی‌دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می‌گویم) که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟^۲ زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرزنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، از شریعت شوهرش آزاد شود.^۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می‌شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد.^۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود را به دیگری پیوندید، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم.^۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گاهانی که از شریعت بود، در اعضای ما عمل می‌کرد تا بجهت موت ثمر آوریم.^۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مردیم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی می‌کنیم نه در کهنگی حرف.

کشمکش با گاه

^۷ پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی‌دانستیم، اگر شریعت نمی‌گفت که طمع مورز.^۸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است.^۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می‌بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم.^{۱۰} و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید.^{۱۱} زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت.

^{۱۲} خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو.^{۱۳} پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود.

^{۱۴} زیرا می‌دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم،^{۱۵} که آنچه می‌کنم نمی‌دانم زیرا آنچه می‌خواهم نمی‌کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم.^{۱۶} پس هرگاه کاری را که نمی‌خواهم به‌جای آورم، شریعت را تصدیق می‌کنم که نیکوست.^{۱۷} و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گاهی که در من ساکن است.^{۱۸} زیرا می‌دانم که در من یعنی در جسد من هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما بصورت نیکو کردن نی.^{۱۹} زیرا آن نیکویی را که می‌خواهم نمی‌کنم، بلکه بدی را که نمی‌خواهم می‌کنم.^{۲۰} پس چون آنچه را نمی‌خواهم می‌کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است.

^{۲۱} لذا این شریعت را می‌یابم که وقتی که می‌خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است.^{۲۲} زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خدا خشنودم.^{۲۳} لکن شریعتی دیگر در اعضای خود می‌بینم که با شریعت ذهن من منازعه می‌کند و مرا اسیر می‌سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است.^{۲۴} وای بر من که مرد شقی‌ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟^{۲۵} خدا را شکر می‌کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می‌کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

۸

زندگی برحسب روح و نتایج آن

۱ پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. ۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه و موت آزاد گردانید. ۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگاه در جسم فتوا داد، ۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در مایانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می کنیم.

۵ زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح. ۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است. ۷ زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند. ۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا را بخشنود سازند. ۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد، و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن اوست. ۱۰ و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است. ۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شما را نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است.

۱۲ بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نمایم. ۱۳ زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. ۱۴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خداوند. ۱۵ از آنرو که روح بندگی را نیافته است تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته است که به آن ابایی نمی پذیرد. ۱۶ همان روح بروحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم. ۱۷ و هرگاه فرزندان، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم.

۱۸ زیرا یقین می دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می باشد، ۲۰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید، ۲۱ در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. ۲۲ زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می باشند. ۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نور روح را یافته ایم، در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود. ۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی بیند چرا دیگر در امید آن باشد؟ ۲۵ اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن می کشیم.

۲۶ و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می باید نمی دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می کند به ناله هایی که نمی شود بیان کرد. ۲۷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می کند. ۲۸ و می دانیم که بجهت آنانی که خدا رادوست می دارند و بحسب اراده او خوانده شده اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می باشند. ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد. ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواند ایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد.

۳۱ پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا باما است کیست به ضد ما؟ ۳۲ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ۳۳ کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ ۳۴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز برخاست، آنکه به دست راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می کند؟ ۳۵ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلتنگی یا جفا یا حفظ یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ۳۶ چنانکه مکتوب است که «بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می شوی». ۳۷ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. ۳۸ زیرا یقین می دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرتها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده ۳۹ و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

۹

چگونگی برگزیده شدن قوم اسرائیل

۱ در مسیح راست می گوئیم و دروغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است، ۲ که مرا غنی عظیم و در دلم وجع دائمی است. ۳ زیرا راضی هم می بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند، ۴ که ایشان اسرائیلی اند و پسرخواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت و وعده ها از آن ایشان است؛ ۵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین.

۶ ولكن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل اند، اسرائیلی نیستند، ۷ و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در استحقاق خوانده خواهند شد. ۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می شوند. ۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهم آمد و ساره را پسری خواهد بود. ۱۰ و نه این فقط، بلکه رفته نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما استحقاق حامله شد، ۱۱ زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده ۱۲ بدو گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود»، ۱۳ چنانکه مکتوب است: «يعقوب را دوست داشتم اما عيسو را دشمن». ۱۴ پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بی انصافی است؟ حاشا! ۱۵ زیرا به موسی می گوید: «رحم خواهم فرمود بر هر که رحم کنم و رافت خواهم نمود بر هر که رافت نمایم». ۱۶ لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شتابنده است، بلکه از خدای رحم کننده. ۱۷ زیرا کتاب به فرعون می گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا قوت خود را در تو ظاهر سازم و تا نام من در تمام جهان ندا شود». ۱۸ بنابراین هر که را می خواهد رحم می کند و هر که را می خواهد سنگدل می سازد. ۱۹ پس مرا می گوئی: «دیگر چرا ملامت می کند؟ زیرا کیست که با اراده او مقاومت نموده باشد؟» ۲۰ فی بلکه تو کیستی ای انسان که با خدا معارضه می کنی؟ آیا مصنوع به صانع می گوید که چرا مرا چنین ساختی؟ ۲۱ یا کوزه گر اختیار بر گل ندارد که از یک خمیره ظرفی عزیز و ظرفی ذلیل بسازد؟ ۲۲ و اگر خدا چون اراده نمود که غضب خود را ظاهر سازد و قدرت خویش را بشناساند، ظروف غضب را که برای هلاکت آماده شده بود، به حلم بسیار متحمل گردید، ۲۳ و تا دولت جلال خود را بشناساند بر ظروف رحمتی که آنها را از قبل برای جلال مستعد نمود، ۲۴ و آنها را نیز دعوت فرمود یعنی ما نه از یهود فقط بلکه از امت ها نیز. ۲۵ چنانکه در هوشع هم می گوید: «آنانی را که قوم من نبودند، قوم خود خواهم خواند و او را که دوست نداشتم محبوبه خود. ۲۶ و جایی که به ایشان گفته شد که شما قوم من نیستید، در آنجا پسران خدای حی خوانده خواهند شد». ۲۷ و اشعیا نیز در حق اسرائیل ندای کند که «هرچند عدد بنی اسرائیل مانند

ریگ دریا باشد، لکن بقیه نجات خواهند یافت؛^{۲۸} زیرا خداوند کلام خود را تمام و منقطع ساخته، بر زمین به عمل خواهد آورد.»^{۲۹} و چنانکه اشعیا پیش اخبار نمود که «اگر رب الجنود برای ما نسلی نمی گذارد، هرآینه مثل سدوم می شدیم و مانند غموره می گشتیم.»

بی ایمانی اسرائیل

۳۰ پس چه گوئیم؟ امت هائی که در پی عدالت نرفتند، عدالت را حاصل نمودند، یعنی عدالتی که از ایمان است. ۳۱ لکن اسرائیل که در پی شریعت عدالت می رفتند، به شریعت عدالت نرسیدند. ۳۲ از چه سبب؟ از این جهت که نه از راه ایمان بلکه از راه اعمال شریعت آن را طلبیدند، زیرا که به سنگ مصادم لغزش خوردند. ۳۳ چنانکه مکتوب است که «اینک در صهیون سنگی مصادم و صخره لغزش می نهم و هر که بر او ایمان آورد، نجل نخواهد گردید.»

۱۰

۱ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است. ۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا را شناخته، می خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد.

۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می کند که «هر که به این عمل کند، در این خواهد زیست.»^۶ لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد، یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح را از مردگان برآورد.»^۸ لکن چه می گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می کنیم.»^۹ زیرا اگر به زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می شود برای عدالت و به زبان اعتراف می شود بجهت نجات. ۱۱ و کتاب می گوید «هر که به او ایمان آورد نجل نخواهد شد.»^{۱۲} زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولتنداست برای همه که نام او را می خوانند. ۱۳ زیرا هر که نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت.

۱۴ پس چگونه بخواند کسی را که به او ایمان نیاورده اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟^{۱۵} و چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می دهند و به چیزهای نیکو مرده می دهند.»^{۱۶} لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می گوید «خداوند کیست که اخبار ما را باور کرد؟»^{۱۷} لهذا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لکن می گویم آيا شنیدند؟ البته شنیدند: «صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.»^{۱۹} و می گویم آیا اسرائیل ندانسته اند؟ اول موسی می گوید: «من شما را به غیرت می آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.»^{۲۰} و اشعیا نیز جرات کرده، می گوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا تطهیر نداشتند ظاهر گردیدم.»^{۲۱} اما در حق اسرائیل می گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.»

۱۱

آتیه بی اسرائیل

۱ پس می گویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی دانید که کتاب در الیاس چه می گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می کند^۳ که «خداوند انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده اند و من به

تنهایی مانده‌ام و در قصد جان من نیز می‌باشند؟^۴ لکن وحی بدو چه می‌گوید؟ اینکه «هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو زده‌اند.»^۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیقی بحسب اختیار فیض مانده است.^۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست و گرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والا عمل دیگر عمل نیست.

^۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می‌طلبید نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختند گردیدند؛^۸ چنانکه مکتوب است که «خدا بدیشان روح خواب‌آلود داد چشمانی که نبیند و گوش‌هایی که نشنود تا امروز.»^۹ و داود می‌گوید که «مائده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛^{۱۰} چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائم خم گردان.»

^{۱۱} پس می‌گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امت‌ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد.^{۱۲} پس چون لغزش ایشان دولت‌مندی جهان گردید و نقصان ایشان دولت‌مندی امت‌ها، به چند مرتبه زیاد‌تری ایشان خواهد بود.^{۱۳} زیرا به شمای امت هاضن می‌گویم پس از این روی که رسول امت‌های باشم خدمت خود را تنجید می‌نمایم،^{۱۴} تا شاید ابناي جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم.^{۱۵} زیرا اگر رد شدن ایشان مصالحت عالم شد، باز یافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان!

^{۱۶} و چون نوبر مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه‌ها.^{۱۷} و چون بعضی از شاخه‌ها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چری زیتون شریک شدی،^{۱۸} بر شاخه‌ها غر ممکن و اگر غر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است.^{۱۹} پس می‌گویی که «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟»^{۲۰} آفرین بجهت بی‌ایمانی بریده شدند و تو محض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس! ^{۲۱} زیرا اگر خدا بر شاخه‌های طبیعی شفقت نفرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد.^{۲۲} پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی والا تو نیز بریده خواهی شد.^{۲۳} و اگر ایشان نیز در بی‌ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را باردیگر پیبوند.^{۲۴} زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوندگشتی، به چند مرتبه زیاد تر آنانی که طبیعی‌اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد.

^{۲۵} زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما از این سری خبر باشید که مبدا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت‌ها درناید، سختی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است.^{۲۶} و همچنین هگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «از صهیون نجات‌دهنده‌ای ظاهر خواهد شد و بی‌دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛^{۲۷} و این است عهد من با ایشان در زمانی که گاهانشان را بردارم.»^{۲۸} نظر به انجیل بجهت شما دشمنان‌اند، لکن نظر به اختیار به خاطر اجداد محبوبند.^{۲۹} زیرا که در نعمت‌ها و دعوت خدا بازگشتن نیست.^{۳۰} زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید،^{۳۱} همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود.^{۳۲} زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید.

^{۳۳} زهی عمق دولت‌مندی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و وفوق از کاوش است طریقه‌های وی! ^{۳۴} زیرا کیست که رای خداوند را دانسته باشد؟ یا که مسیر او شده؟ ^{۳۵} یا که سبقت جسته چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ ^{۳۶} زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابد اباد جلال باد، آمین.

۱ زندگی مسیحی لذا ای برادران شما را به رحمت‌های خدا استعدا می‌کنم که بدنهای خود را قربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگذارید که عبادت معقول شما است. ۲ و همشکل این جهان مشوید بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست.

۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هریکی از شما را می‌گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکر کنید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است. ۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، ۵ همچنین ما که بسیاریم، یک جسد هستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر. ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبوت برحسب موافقت ایمان، ۷ یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، ۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به تفاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور.

۹ محبت بی‌ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی پیوندد. ۱۰ با محبت برادرانه یکدیگر رادوست دارید و هریک دیگری را بیشتر از خود اگرام نماید. ۱۱ در اجتهاد کاهلی نورزید و در روح سرگرم شده، خداوند را خدمت نماید. ۱۲ در امید سرور و در مصیبت صابر و در دعا مواظب باشید. ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهرباناری ساعی باشید. ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن مکنید. ۱۵ خوشی کنید با خوشحالان و ماتم نماید با ماتیان. ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا نماید و خود را دانا بشمارید. ۱۷ هیچ کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید. ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود با جمیع خلق به صلح بکشید. ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می‌گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.» ۲۰ پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.» ۲۱ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

۱۳

۱ هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. ۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت با ترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد. ۳ زیرا از حکام عمل نیکو را خوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می‌خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت. ۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث بر نمی‌دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می‌کشد. ۵ لهذا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز. ۶ زیرا که به این سبب باج نمی‌دهی، چونکه خادم خدا و مواظب در همین امر هستند. ۷ پس حق هر کس را به او ادا کنید: باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عزت را به مستحق عزت.

۸ مدیون احدی به چیزی مشوید جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نماید شریعت را به جا آورده باشد. ۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع مورز و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود را چون خود محبت نما. ۱۰ محبت به همسایه خود بدی نمی‌کند پس محبت تکمیل شریعت است.

۱۱ و خصوص چون وقت را می‌دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. ۱۲ شب منقضی شد و روز نزدیک آمد. پس اعمال

تاریکی را بیرون کرده، اسلحه نور را بپوشیم. ۱۳ و با شایستگی رفتار کنیم چنانکه در روز، نه در بزمها و سکرها و فسق و فجور و نزاع و حسد؛ ۱۴ بلکه عیسی مسیح خداوند را بپوشید و برای شہوات جسمانی تدارک نبینید.

۱۴

پذیرفتن یکدیگر

۱ و کسی را که در ایمان ضعیف باشد بپذیرید، لکن نه برای محاجه در مباحثات. ۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول می خورد. ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است. ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید.

۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می داند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود. ۶ آنکه روز را عزیز می داند بخاطر خداوند عزیزش می دارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هر که می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر می گوید، و آنکه نمی خورد برای خداوند نمی خورد و خدا را شکر می گوید. ۷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ کس به خود نمی میرد. ۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم. ۹ زیرا برای همین مسیح مرد وزنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند. ۱۰ لکن تو چرا بر برادر خود حکم می کنی؟ یا تو نیز چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ زانو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد. ۱۱ زیرا مکتوب است «خداوند می گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» ۱۲ پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد.

۱۳ بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد. ۱۴ می دادم و در عیسی خداوند یقین می دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس پندارد؛ برای او نجس است. ۱۵ زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتاری کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او بمرد. ۱۶ پس مگذارید که نیکوئی شما را بد گویند. ۱۷ زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی در روح القدس. ۱۸ زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است. ۱۹ پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید.

۲۰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد. ۲۱ گوشت نخوردن و شراب ننوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است. ۲۲ آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت در حضور خدا آن را بدار، زیرا خوشبخت کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می شمارد. ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم می شود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.

۱۵

۱ و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم. ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است. ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی بود، بلکه چنانکه مکتوب است «ملاسمهای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.» ۴ زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم.

۵ الان خدای صبر و تسلی شما را فیض عطا کات تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر بکرای باشید. ۶ تا یکدل و یکربان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تجید نمایید.

۷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز مارا پذیرفت برای جلال خدا. ۸ زیرا می گویم عیسی مسیح خادم خسته گردید بجهت راستی خدا تا وعده های اجداد را ثابت گرداند، ۹ و تا امت ها خدا را تحقید نمایند به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که «از این جهت تو را در میان امت ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.» ۱۰ و نیز می گوید «ای امت ها با قوم او شادمان شوید.» ۱۱ و ایضاً «ای جمیع امت ها خداوند را حمد گوید و ای تمامی قوما او را مدح نمایند.» ۱۲ و اشعیا نیز می گوید که «ریشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امت ها مبعوث شود، امید امت ها بر وی خواهد بود.» ۱۳ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید.

قصه پولس برای رفتن به روم

۱۴ لکن ای برادران من، خود نیز درباره شمایین می دانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید. ۱۵ لکن ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، ۱۶ تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت ها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امت ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس. ۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا نافر دارم. ۱۸ زیرا جرات نمی کنم که سختی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امت ها در قول و فعل، ۱۹ به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا. بخدی که از اورشلیم دور زده تا به البرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم. ۲۰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبادا بر بنیاد غیری بنا نمایم. ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است «آنانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که نشنیدند، خواهند فهمید.» ۲۲ بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم. ۲۳ لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده ام، ۲۴ هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم. ۲۵ لکن الان عازم اورشلیم هستم تا مقدسین را خدمت کنم. ۲۶ زیرا که اهل مکادونی و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین مقدسین اورشلیم بفرستند، ۲۷ بدین رضادادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امت ها از روحانیات ایشان بهره مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند. ۲۸ پس چون این را انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد. ۲۹ و می دانم وقتی که به نزد شما آیم، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد.

۳۰ لکن ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به محبت روح القدس (، برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید، ۳۱ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشلیم مقبول مقدسین افتد، ۳۲ تا بحسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و باشما استراحت یابم. ۳۳ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

تحتیات

۱ و خواهر مافی را که خادمه کلیسای در کنخیرا است، به شما می سپارم ۲ تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می نمود.

۳ سلام برسانید به پرسکلا و اکیلا، همکاران من در مسیح عیسی^۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی نمون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امت ها. ۵ کلیسا را که در خانه ایشان است و حبیب من اینطس را که برای مسیح نویر آسیاست سلام رسانید. ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گوید. ۷ و اندرونیوکوس و یونیا س خویشان مرا که با من اسیر می بودند سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند. ۸ و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام رسانید. ۹ و اوربانس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایند. ۱۰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه ارستوبلس را سلام برسانید. ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهید و آتانی را از اهل خانه زگسوس که در خداوند هستند سلام رسانید. ۱۲ طریفینا و طرفوسا را که در خداوند زحمت کشیده اند سلام گوید، و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید. ۱۳ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگوید.

۱۴ اسکریطس را و فلیکون و هرماس و بطروباس و هرمیس و برادرانی که با ایشانند سلام نمایند. ۱۵ فیلولکس را و جولیه و نیریا س و خواهرش و اولپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید. ۱۶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایند. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می فرستند. ۱۷ لکن ای برادران از شما استدعا می کنم آن کسانی را که منشا تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته اید می باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایند. ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دلهای ساده دلان را می فریبند. ۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکوئی دانا و در بدی ساده دل باشید. ۲۰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد سایید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

۲۱ تیموتاوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسیپاترس که خویشان منند شما را سلام می فرستند. ۲۲ من طریتوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می گویم. ۲۳ قایوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را سلام می فرستد. و ارسطس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام می فرستند. ۲۴ الان او را که قادر است که شما را استوار سازد، بر حسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود، ۲۵ لکن درحال مکشوف شد و بوسیله کتب انجیل بر حسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امت ها بجهت اطاعت ایمان آشکارا گردید، ۲۶ خدای حکیم و وحید را بوسیله عیسی مسیح تا ابد الاباد جلال باد، آمین.

رساله اول پولس رسول به

قرنتیان

^۱ پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر، ^۲ به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده‌اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ماعیسی مسیح را می‌خوانند که (خداوند) ما (و) خداوند (ایشان است. ^۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری

^۴ خدای خود را پیوسته شکر می‌کنم درباره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است، ^۵ زیرا شما از هر چیز دروی دولتند شده‌اید، در هر کلام و در هر معرفت. ^۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید، ^۷ بجای که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ماعیسی مسیح می‌باشید. ^۸ که او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ماعیسی مسیح بی‌ملامت باشید. ^۹ امین است خدای که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ماعخوانده است.

پرهیز از شقاق

^{۱۰} لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ماعیسی مسیح که همه یک سخن گوید و شقاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل شوید. ^{۱۱} زیرا که ای برادران من، از اهل خانه خلویی درباره شما خبر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. ^{۱۲} غرض اینکه هریک از شما می‌گوید که من از پولس هستم، و من از اپلوس، و من از کیفا، و من از مسیح. ^{۱۳} آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ ^{۱۴} خدا را شکر می‌کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسپس و قاپوس، ^{۱۵} که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم. ^{۱۶} و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یادندارم که کسی را تعمید داده باشم. ^{۱۷} زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود.

مسیح قوت و حکمت خدا

^{۱۸} زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. ^{۱۹} زیرا مکتوب است: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فیهیمان را نابود گردانم.» ^{۲۰} گجا است حکیم؟ گجا کاتب؟ گجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ ^{۲۱} زیرا که چون برحسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد. ^{۲۲} چونکه یهود آیتی می‌خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. ^{۲۳} لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می‌کنیم که یهود را لغزش و امت هارا جهالت است. ^{۲۴} لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. ^{۲۵} زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، تواناتر.

^{۲۶} زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمائید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری بحسب شریف فی. ^{۲۷} بلکه خدا جهال جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، ^{۲۸} و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را تا هستیها را باطل گرداند. ^{۲۹} تا هیچ

بشری در حضور او نگرند. ۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. ۳۱ تا چنانکه مکتوب است هر که نگر کند در خداوند نگر نماید.

۲

۱ و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شما را به سر خدا اعلام می نمودم. ۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب. ۳ و من در ضعف و ترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، ۴ و کلام و وعظ من به سخنان مقنع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت، ۵ تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا.

حکمت روح

۶ لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می گردند. ۷ بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود، ۸ که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند. ۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشتی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود میپا کرده است.» ۱۰ اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند.

۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا. ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم. ۱۳ که آنها را نیز بیان می کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می آموزد و روحانیا را با روحانیا جمع می نمایم. ۱۴ اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود. ۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می کند و کسی را در او حکم نیست. ۱۶ «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

۳

شقاق و جدایی

۱ و من ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیا، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. ۲ و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، ۳ زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جدایی ها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟ ۴ زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلوس هستم، آیا انسان نیستید؟

۵ پس کیست پولس و کیست اپلوس؟ جز خادمانی که بواسطه ایشان ایمان آوردید و به اندازه ای که خداوند به هر کس داد. ۶ من کاشتم و اپلوس آبیاری کرد لکن خدا نمو می بخشد. ۷ لهنذا کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده. ۸ و کارنده و سیرآب کننده یک هستند، لکن هریک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت. ۹ زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید.

۱۰ بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و دیگری بر آن عمارت می سازد؛ لکن هر کس باخبر باشد که چگونه عمارت می کند. ۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچ کس نمی تواند نهاد جز آنکه نهاده شده است، یعنی عیسی مسیح. ۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا یا نقره یا جواهر یا چوب یا گياه یا کاه بنا کند، ۱۳ کار هر کس آشکار خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به ظهور

خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه است. ۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد یافت. ۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زیان بدو وارد آید، هرچند خود نجات یابد اما چنانکه از میان آتش.

۱۶ آیا نمی دانید که هیکل خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ ۱۷ اگر کسی هیکل خدا را خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن هستید. ۱۸ زنهاری خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد. ۱۹ زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است: «حکما را به مکر خودشان گرفتار می سازد». ۲۰ و ایضاً: «خداوند افکار حکما را می داند که باطل است». ۲۱ پس هیچ کس در انسان نفر نکند، زیرا همه چیز از آن شما است. ۲۲ خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده، همه از آن شما است، ۲۳ و شما از مسیح و مسیح از خدا می باشد.

۴

رسولان، خادم هستند

۱ هرکس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد. ۲ و دیگر در وکلا باز پرس می شود که هر یکی امین باشد. ۳ اما بجهت من کمتر چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه بر خود نیز حکم نمی کنم. ۴ زیرا که در خود عیبی نمی بینم، لکن از این عادل شمرده نمی شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است. ۵ لهذا پیش از وقت به چیزی حکم نکنید تا خداوند بپاید که خفایای ظلمت را روشن خواهد کرد و نیتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از خدا خواهد بود.

۶ اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود و اپلس نسبت دادم به خاطر شما تا درباره مآموخته شوید که از آنچه مکتوب است تجاوز نکنید و تا هیچ یکی از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری. ۷ زیرا کیست که تو را برتری داد وجه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی، چراغی کنی که گویا نیافتی.

۸ الحال سیر شده و دولتند گشته اید و بدون ما سلطنت می کنید، و کاشکه سلطنت می کردید تا ما نیز با شما سلطنت می کردیم. ۹ زیرا گمان می برم که خدا ما رسولان را آخر همه عرضه داشت مثل آنانی که فتوی موت بر ایشان شده است، زیرا که جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده ایم. ۱۰ ما به خاطر مسیح جاهل هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید، ما ضعیف لکن شما توانا، شما عزیز اما ما ذلیل. ۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عربان و کوبیده و آواره هستیم، ۱۲ و به دستهای خود کار کرده، مشقت می کشیم و دشنام شنیده، برکت می طلبیم و مظلوم گردیده، صبر می کنیم. ۱۳ چون اقترا بر ما می زند، نصیحت می کنیم و مثل قاذورات دنیا و فضلات همه چیز شده ایم تا به حال.

۱۴ و این را نمی نویسم تا شما را شرمند سازم بلکه چون فرزندان محبوب خود تنبیه می کنم. ۱۵ زیرا هرچند هزاران استاد در مسیح داشته باشید، لکن پدران بسیار ندارید، زیرا که من شما را در مسیح عیسی به انجیل تولید نمودم، ۱۶ پس از شما التماس می کنم که به من اقتدا نمایید. ۱۷ برای همین تیموتائوس را نزد شما فرستادم که اوست فرزند محبوب من و امین در خداوند تا راههای مرا در مسیح به یاد شما بیاورد، چنانکه در هر جا در هر کلیسا تعلیم می دهم. ۱۸ اما بعضی تکبری کنند به گمان آنکه من نزد شما نمی آیم. ۱۹ لکن به زودی نزد شما خواهم آمد، اگر خداوند بخواهد و خواهم دانست نه سخن متکبران را بلکه قوت ایشان را. ۲۰ زیرا ملکوت خدا به زبان نیست بلکه در قوت است. ۲۱ چه خواهش دارید آیا با چوب نزد شما پیام یا با بخت و روح حلم؟

۵

تنبيه زناكار

۱ فی الحقیقه شنیده می شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و چنان زنایی که در میان امت ها هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را داشته باشد. ۲ و شما نفر می کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود. ۳ زیرا که من هر چند در جسم غایم، اما در روح حاضرم؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در حق کسی که این را چنین کرده است. ۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح، هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید، ۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح در روز خداوند عیسی نجات یابد.

۶ نفر شما نیکو نیست. آیا آگاه نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمر می سازد؟ ۷ پس خود را از خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیرمایه هستید زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبح شده است. ۸ پس عید را نگاه داریم نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده دلی و راستی. ۹ در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید. ۱۰ لکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا بت پرستان، که در این صورت می باید از دنیا بیرون شوید. ۱۱ لکن الان به شما می نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می شود، زانی یا طماع یا بت پرست یا غش یا میگسار یا سمگر باشد، با چنین شخص معاشرت نکنید بلکه غذا هم نخورید. ۱۲ زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که خارج انداوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی کنید؟ ۱۳ لکن آنانی را که خارج اند خدا داوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان خود برانید.

۶

مرافعه میان برادران

۱ آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مرافعه برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟ ۲ یا نمی دانید که مقدسان، دنیا را داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر نیستید؟ ۳ آیانی دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به امور روزگار؟ ۴ پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیانی را که در کلیسای شمرده می شوند، می شناسید؟ ۵ بجهت انفعال شما می گویم، آیا در میان شما یک نفر دانانیست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟ ۶ بلکه برادر با برادر به محاکمه می رود و آن هم نزد بی ایمانان!

۷ بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی شوید و چرا بیشتر مغبون نمی شوید؟ ۸ بلکه شما ظلم می کنید و مغبون می سازید و این را نیز به برادران خود! ۹ آیانی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند؟ فریب نخورید، زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و منتعمان و لواط ۱۰ و دزدان و طمعکاران و میگساران و غشاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد. ۱۱ و بعضی از شما چنین می بودید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما.

زنا

۱۲ همه چیز برای من جایز است لکن هر چیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی گذارم که چیزی بر من تسلط یابد. ۱۳ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدایان و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زانیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم. ۱۴ و خدا خداوند را بر خیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد بر خیزانید. ۱۵ آیا نمی دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا! ۱۶ آیا نمی دانید که هر که با فاحشه پیوندد، با وی یکتا باشد؟ زیرا

می گوید «هردویک تن خواهند بود.» □□ لکن کسی که با خداوند پیوند یکروح است. ۱۸ از زنا بگریزد. هر گاهی که آدمی می کند بیرون از بدن است، لکن زانی بر بدن خود گناه می ورزد. ۱۹ یا نمی دانید که بدن شما هیکل روح القدس است که در شما است که از خدا یافته اید و از آن خود نیستید؟ ۲۰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تجید نمایید.

۷

مسائل زناشویی

۱ اما درباره آنچه به من نوشته بودید: مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند. ۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد. ۳ و شوهر حق زن را ادا نماید و همچنین زن حق شوهر را. ۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، ۵ از یکدیگر جدایی مکنید مگر مدتی به رضای طرفین تائیدی روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندید میادا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد، ۶ لکن این را می گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم. ۷ اما می خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان.

۸ لکن به مجردین و بیوه زنان می گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. ۹ لکن اگر پرهیزندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است. ۱۰ اما منکوحان را حکم می کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛ ۱۱ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد. ۱۲ و دیگران را من می گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی ایمان داشته باشد و آن زن راضی باشد که با وی بماند، او را جدا نسازد. ۱۳ و زنی که شوهر بی ایمان داشته باشد و او راضی باشد که با وی بماند، از شوهر خود جدا نشود. ۱۴ زیرا که شوهر بی ایمان از زن خود مقدس می شود و زن بی ایمان از برادر مقدس می گردد و اگر نه اولاد شما ناپاک می بودند، لکن الحال مقدسند. ۱۵ اما اگر بی ایمان جدایی نمایند، بگذارش که بشود زیرا برادر یا خواهر در این صورت مقید نیست و خدا ما را به سلامتی خوانده است. ۱۶ زیرا که تو چه دانی زن که شوهرت را نجات خواهی داد؟ یا چه دانی ای مرد که زن خود را نجات خواهی داد؟

۱۷ مگر اینکه به هرطور که خداوند به هرکس قسمت فرموده و به همان حالت که خدا هرکس را خوانده باشد، بدینطور رفتار بکنند؛ و همچنین در همه کلیساها امر می کنم. ۱۸ اگر کسی در مختونی خوانده شود، نامختون نگردد و اگر کسی در نامختونی خوانده شود، مختون نشود. ۱۹ ختنه چیزی نیست و نامختونی هیچ، بلکه نگاه داشتن امرهای خدا. ۲۰ هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در همان بماند. ۲۱ اگر در غلامی خوانده شدی تو را با کسی نباشد، بلکه اگر هم می توانی آزاد شوی، آن را اولی تر استعمال کن. ۲۲ زیرا غلامی که در خداوند خوانده شده باشد، آزاد خوانده است؛ و همچنین شخصی آزاد که خوانده شد، غلام مسیح است. ۲۳ به قیمتی خریده شدید، غلام انسان نشوید. ۲۴ ای برادران هرکس در هر حالتی که خوانده شده باشد، در آن نزد خدا بماند.

۲۵ اما درباره باکره ها حکمی از خداوند ندارم. لکن چون از خداوند رحمت یافتم که امین باشم، رای می دهم. ۲۶ پس گمان می کنم که بجهت تنگی این زمان، انسان را نیکو آن است که همچنان بماند. ۲۷ اگر با زن بسته شدی، جدایی مجوی و اگر از زن جدا هستی دیگر زن خواه. ۲۸ لکن هرگاه نکاح کردی، نگاه نورزیدی و هرگاه باکره منکوحه گردید، نگاه نکرد. ولی چنین در جسم زحمت خواهند کشید، لیکن من بر شما شفقت دارم.

۲۹ اما ای برادران، این را می گویم وقت تنگ است تا بعد از این آثانی که زن دارند مثل بی زن باشند ۳۰ و گریبان چون ناگریبان و خوشحلالان مثل ناخوشحلالان و خریداران چون غیر مالکان باشند، ۳۱ و استعمال کنندگان این جهان مثل استعمال کنندگان نباشند، زیرا که صورت این جهان در گذر است.

۳۲ اما خواهش این دارم که شما بی‌اندیشه باشید. شخص مجرد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید؛ ۳۳ و صاحب زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش بسازد. ۳۴ در میان زن منکوحه و باکره نیز تفاوتی است، زیرا باکره در امور خداوندی اندیشد تا هم در تن و هم در روح مقدس باشد؛ اما منکوحه در امور دنیا می‌اندیشد تا شوهر خود را خوش سازد. ۳۵ اما این را برای نفع شمای گویم نه آنکه دایم بر شما بنهم بلکه نظر به شایستگی و ملازمت خداوند، بی‌تشویش.

۳۶ لکن هرگاه کسی گمان برد که با باکره خودناشایستگی می‌کند، اگر به حد بلوغ رسید و ناچار است از چنین شدن، آنچه خواهد بکند؛ گاهی نیست؛ بگذار که نکاح کنند. ۳۷ اما کسی که در دل خود پایدار است و احتیاج ندارد بلکه در اراده خود مختار است و در دل خود جازم است که باکره خود را نگاه دارد، نیکو می‌کند. ۳۸ پس هم کسی که به نکاح دهد، نیکو می‌کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید.

۳۹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط. ۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدا را دارم.

۸

قربانی های بتها

۱ اما درباره قربانی های بتها: می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌کند. ۲ اگر کسی گمان برد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی‌داند، بطوری که باید دانست. ۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می‌باشد.

۴ پس درباره خوردن قربانی های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست. ۵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند؛ ۶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم.

۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تا به حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می‌شود. ۸ اما خوراک، ما را مقبول خدا نمی‌سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر. ۹ لکن احتیاط کنید مباد اختیار شما باعث لغزش ضعیفا گردد. ۱۰ زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی، بیند که در بتکه نشسته‌ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های بتها بنا نمی‌شود؟ ۱۱ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد. ۱۲ و همچنین چون به برادران گاه ورزیدید و ضمیر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید. ۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم.

۹

حقوق رسالت

۱ آیا رسول نیستم؟ آیا آزاد نیستم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ آیا شما عمل من در خداوند نیستید؟ ۲ هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهربانان من در خداوند شما هستید. ۳ بخت من بجهت آنانی که مرا امتحان می‌کنند این است ۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟ ۵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟ ۶ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟

۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه اش نخورد؟ یا کیست که گله ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟^۸ آیا این را بطور انسانی می گویم یا شریعت نیز این را نمی گوید؟^۹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می کند، دهان مبنده. آیا خدا در فکر گاوان می باشد؟^{۱۰} آیا محض خاطر ما این را نمی گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد.^{۱۱} چون ما روحانیا را برای شما کاشتیم، آیا امر بزرگی است که ما جسمانیهای شما را درو کنیم؟^{۱۲} اگر دیگران در این اختیار بر شما شریکند آینه ماه بیشتر؟ لیکن این اختیار را استعمال نکردیم، بلکه هر چیز را متحمل می شویم، مبدا انجیل مسیح را تعویق اندازیم.

۱۳ آیا نمی دانید که هر که در امور مقدس مشغول باشد، از هیكل می خورد و هر که خدمت مذهب کند، از مذهب نصیبی می دارد.^{۱۴} و همچنین خداوند فرمود که «هر که به انجیل اعلام نماید، از انجیل معیشت باید.»^{۱۵} لیکن من هیچیک از اینها را استعمال نکردم و این را به این قصد نوشتم تا بامن چنین شود، زیرا که مرا مردن بهتر است از آنکه کسی نخر مرا باطل گرداند.^{۱۶} زیرا هرگاه بشارت دهم، مرا نخر نیست چونکه مرا ضرورت افتاده است، بلکه وای بر من اگر بشارت ندهم.^{۱۷} زیرا هرگاه این را طوع کنم اجرت دارم، لکن اگر کره باشد و کالتی به من سپرده شد.^{۱۸} در این صورت، مرا چه اجرت است تا آنکه چون بشارت می دهم، انجیل مسیح را بی خرج سازم و اختیار خود را در انجیل استعمال نکنم؟

۱۹ زیرا با اینکه از همه کسی آزاد بودم، خود را غلام همه گردانیدم تا بسیاری را سود برم.^{۲۰} و یهود را چون یهود گشتم تا یهود را سود برم و اهل شریعت را مثل اهل شریعت تا اهل شریعت را سود برم،^{۲۱} و بی شریعتان را چون بی شریعتان شدم، هر چند نزد خدا بی شریعت نیستم، بلکه شریعت مسیح در من است، تا بی شریعتان را سود برم،^{۲۲} ضعفا را ضعیف شدم تا ضعفا را سود برم، همه کس را همه چیز گردیدم تا به هر نوعی بعضی را برهانم.^{۲۳} اما همه کار را بجهت انجیل می کنم تا در آن شریک گردم.

۲۴ آیا نمی دانید آنانی که در میدان می دوند، همه می دوند لکن یک نفر انعام را می برد. به اینطور شما بدوید تا به کمال ببرید.^{۲۵} و هر که ورزش کند در هر چیز ریاضت می کشد، اما ایشان تا تاج فانی را بیابند لکن ما تاج غیر فانی را.^{۲۶} پس من چنین می دوم، نه چون کسی که شک دارد، و مشت می زنم نه آنکه هوا را بزنم.^{۲۷} بلکه تن خود را زیون می سازم و آن را در بندگی می دارم، مبدا چون دیگران را وعظ نمودم، خود محروم شوم.

۱۰

هشدار درباره بتها و قربانی بتها

۱ زیرا ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر بار بودند و همه از دریا عبور نمودند^۲ و همه به موسی تعمید یافتند، در آب و در دریا،^۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند^۴ و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می آمد و آن صخره مسیح بود.^۵ لیکن از اکثر ایشان خداری نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند.

۶ و این امور نمونه ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛^۷ و نه بت پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و شرب نشستند و برای هو و لعب برپا شدند.»^۸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روز بیست و سه هزار نفر هلاک گشتند.^۹ و نه مسیح را تجربه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از ما را هلاک گردیدند.^{۱۰} و نه همه هم کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد.

۱۱ و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است. ۱۲ پس آنکه گمان برد که قائم است، باخبر باشد که نیفتد. ۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرفت. اما خدا مین است که نمی گذارد شما فوق طاق خود آزموده شوید، بلکه با تجربه مفری نیز می سازد تایاری تحمل آن را داشته باشید.

۱۴ لهذای عزیزان من از بت پرستی بگریزد. ۱۵ به خردمندان سخن می گویم: خود حکم کنید بر آنچه می گویم. ۱۶ پیاله برکت که آن را تبرک می خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ ونانی را که پاره می کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح فی؟ ۱۷ زیرا ما که بسیاریم، یک نان و یکتن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یابیم. ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خورندگان قربانی ها شریک قربانگاه نیستند؟ ۱۹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟ ۲۰ فی! بلکه آنچه امت ها قربانی می کنند، برای دیوها می گذارند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید. ۲۱ محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد. ۲۲ آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او توانا تر می باشیم؟

۲۳ همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند. ۲۴ هرکس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ۲۵ هر آنچه را در قصابخانه می فروشند، بخورید و هیچ مهرسید به خاطر ضمیر. ۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۷ هرگاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و می خواهد بگوید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مهرسید بجهت ضمیر. ۲۸ اما اگر کسی به شما گوید «این قربانی بت است»، بخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۹ اما ضمیری گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ ۳۰ و اگر من به شکر بخورم، چرا بر من اقترا زند به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم؟ ۳۱ پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ۳۳ چنانکه من نیز در هر کاری همه را خوش می سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

۱۱

۱ پس اقتدا به من نمائید چنانکه من نیز به مسیح می کنم.

شایستگی در پرستش

۲ امای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می نمائید.

۳ اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ۴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می نماید. ۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود. ۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز برد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید بپوشد. ۷ زیرا که مرد را نباید سر خود بپوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است. ۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ۱۰ از این جهت زن می باید عزتی بر سر داشته باشد به سبب فرشتگان. ۱۱ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد جدا از زن نیست در خداوند. ۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیز بوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا.

۱۳ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن نابوشیده نزد خدا دعا کند؟ ۱۴ آیا خود طبیعت شما را نمی آموزد که اگر مرد موی دراز دارد، او را عاری می باشد؟ ۱۵ و اگر زن موی دراز دارد، او را نغز است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟ ۱۶ و اگر کسی سبزه گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست.

شام خداوند

۱۷ لیکن چون این حکم را به شما می کنم، شما را تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید. ۱۸ زیرا اولاهنگامی که شما در کلیسا جمع می شوید، می شنوم که در میان شما شقاقها روی می دهد و قدری از آن را باور می کنم. ۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند. ۲۰ پس چون شما در یک جا جمع می شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود، ۲۱ زیرا در وقت خوردن هرکس شام خود را پیشتر می گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود. ۲۲ مگر خانه ها برای خوردن و آشامیدن ندارند؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می نماید و آنانی را که ندارند شرمند می سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمی کنم؟ تحسین نمی نمایم!

۲۳ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت ۲۴ و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» ۲۵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» ۲۶ زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می نماید تا هنگامی که باز آید.

۲۷ پس هر که بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود. ۲۸ اما هر شخص خود را امتحان کند و بدبطور از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. ۲۹ زیرا هر که می خورد و می نوشد، فتوای خود را می خورد و می نوشد اگر بدن خداوند را تمیز نمی کند. ۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض اند و بسیاری خوابیده اند. ۳۱ اما اگر برخود حکم می کردیم، حکم بر مائمی شد. ۳۲ لکن هنگامی که بر ما حکم می شود، از خداوند تادیب می شویم مبدا با اهل دنیا بر ما حکم شود.

۳۳ لذا ای برادران من، چون بجهت خوردن جمع می شوید، منتظر یکدیگر باشید. ۳۴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبدا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهیم نمود.

۱۲

عطایای روحانی

۱ اما درباره عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید. ۲ می دانید هنگامی که امت ها می بودید، به سوی بت های گنگ برده می شدید بطوری که شما رای بردند. ۳ پس شما را خبر می دهم که هر که متکلم به روح خدا باشد، عیسی را انانیمانی گوید و احدی جزیه روح القدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت.

۴ و نعمت های انواع است ولی روح همان. ۵ و خدمت های انواع است اما خداوند همان. ۶ و عمل ها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می کند. ۷ ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می شود. ۸ زیرا یکی را بواسطت روح، کلام حکمت داده می شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح. ۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمت های شفا دادن به همان روح. ۱۰ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمیز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها. ۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرد بحسب اراده خود تقسیم می کند.

یک بدن و اعضای متعدد

۱۲ زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدد دارد و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتا می باشد، همچنین مسیح نیز می باشد. ۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمید یافتیم، خواه یهود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم. ۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است. ۱۵ اگر پا گوید چگونه دست نیستم از بدن نمی باشم، آید بدن سبب از بدن نیست؟ ۱۶ و اگر گوش گوید چگونه چشم نیم از بدن نیستم، آیا بدن سبب از بدن نیست؟ ۱۷ اگر تمام بدن چشم بودی، بجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی بجای می بودی شنیدن؟ ۱۸ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد بر حسب اراده خود. ۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن بجای می بود؟ ۲۰ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک. ۲۱ و چشم دست را نمی تواند گفت که محتاج تو نیستم یا سر پایها را نیز که احتیاج به شما ندارم. ۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعیفتر می نمایند، لازم تری باشند. ۲۳ و آنها را که پست تر اجزای بدن می پندارم، عزیزتر می دارم و اجزای قبیح ما محال افضل دارد. ۲۴ لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرمت داد، ۲۵ تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکر یکدیگر باشند. ۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عزت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند. ۲۷ اما شما بدن مسیح هستید و فرد اعضای آن می باشید. ۲۸ و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها. ۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟ ۳۰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه می کنند؟ ۳۱ لکن نعمتهای بهتر را به غیر بتلبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان می دهم.

۱۳

محبت

۱ اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم و محبت نداشته باشم، مثل نحاس صدادهنده و سنج فغان کننده شده ام. ۲ و اگر نبوت داشته باشم و جمیع اسرار و همه علم را بدانم و ایمان کامل داشته باشم بحدی که کوهها را نقل کنم و محبت نداشته باشم، هیچ هستم. ۳ و اگر جمیع اموال خود را صدقه دهم و بدن خود را بسپارم تا سوخته شود و محبت نداشته باشم، هیچ سود نمی برم. ۴ محبت حلیم و مهربان است؛ محبت حسد نمی برد؛ محبت کبر و غرور ندارد؛ ۵ اطوار ناپسندیده ندارد و نفع خود را طالب نمی شود؛ خشم نمی گیرد و سوءظن ندارد؛ ۶ از اناراستی خوشوقت نمی گردد، ولی با راستی شادی می کند؛ ۷ در همه چیز صبر می کند و همه را باور می نماید؛ در همه حال امیدوار می باشد و هر چیز را متحمل می باشد.

۸ محبت هرگز ساقط نمی شود و اما اگر نبوتها باشد، نیست خواهد شد و اگر زبانها، انتها خواهد پذیرفت و اگر علم، زایل خواهد گردید. ۹ زیرا جزئی علی داریم و جزئی نبوت می نمایم، ۱۰ لکن هنگامی که کامل آید، جزئی نیست خواهد گردید. ۱۱ زمانی که طفل بودم، چون طفل حرف می زدم و چون طفل فکر می کردم و مانند طفل تعقل می نمودم. اما چون مرد شدم، کارهای طفلانه را ترک کردم. ۱۲ زیرا که الحال در آینه بطور معما می بینم، لکن آن وقت روبرو، الان جزئی معرفتی دارم، لکن آن وقت خواهم شناخت، چنانکه نیز شناخته شدم. ۱۳ و الحال این سه چیز باقی است: یعنی ایمان و امید و محبت. اما بزرگتر از اینها محبت است.

۱۴

عطایای نبوت و زبانها

۱ درنی محبت بکشید و عطایای روحانی را به غیر بتلبید، خصوص اینکه نبوت کنید. ۲ زیرا کسی که به زبانی سخن می گوید، نه به مردم بلکه به خدا می گوید، زیرا هیچ کس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم

می‌نماید. ۳ اما آنکه نبوت می‌کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی می‌گوید. ۴ هر که به زبانی می‌گوید، خود را بنا می‌کند، اما آنکه نبوت می‌نماید، کلیسا را بنا می‌کند. ۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نمایند زیرا کسی که نبوت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود.

۶ اما الحال ای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می‌بخشم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم. ۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می‌دهد چون نی یا بریط اگر در صداها فرق نکنند، چگونه آواز نی یا بریط فهمیده می‌شود؟ ۸ زیرا اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود رامیای جنگ می‌سازد؟ ۹ همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگویید، چگونه معلوم می‌شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟ ۱۰ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی‌معنی نیست. ۱۱ پس هرگاه قوت زبان را نمی‌دانم، نزد متکلم بری می‌باشم و آنکه سخن گوید نزد من بری می‌باشد. ۱۲ همچنان شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید بطبیعت اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید.

۱۳ بنابراین کسی که به زبانی سخن می‌گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. ۱۴ زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می‌کند لکن عقل من برخوردار نمی‌شود. ۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ۱۶ زیرا اگر در روح تبرک می‌خوانی، چگونه آن کسی که به منزلت اهی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی‌فهمد چه می‌گویی؟ ۱۷ زیرا تو البته خوب شکر می‌کنی، لکن آن دیگر بنا نمی‌شود. ۱۸ خدا را شکر می‌کنم که زیاده تراز همه شما به زبانها حرف می‌زنم. ۱۹ لکن در کلیسا بیشتر می‌پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه به زبان بگویم.

۲۰ ای برادران، در فهم اطفال مبادید بلکه در بدخونی اطفال باشید و در فهم رشید. ۲۱ در تورات مکتوب است که «خداوند می‌گوید به زبانهای بیگانه و لهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.» ۲۲ پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بی‌ایمانان؛ اما نبوت برای بی‌ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است. ۲۳ پس اگر تمام کلیسا در جایی جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و امیان یا بی‌ایمانان داخل شوند، آیا نمی‌گویند که دیوانه‌اید؟ ۲۴ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی‌ایمانان یا امیان درآید، از همه توبیخ می‌یابد و از همه ملزم می‌گردد، ۲۵ و خفایای قلب او ظاهری شود و همچنین به روی درافتاده، خدا راعبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که «فی الحقیقه خدا در میان شما است.»

۲۶ پس ای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هریک از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفه‌ای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه بجهت بنا بشود. ۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند. ۲۸ اما اگر مترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود و با خدا سخن گوید. ۲۹ و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند. ۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود. ۳۱ زیرا که همه می‌توانند یک یک نبوت کنند تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت‌پذیرند. ۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند. ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان. ۳۴ و زنان شما در کلیساها خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید. ۳۵ اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود پرسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است. ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟ ۳۷ اگر کسی خود را نبی یا روحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، احکام خداوند

است. ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد. ۳۹ پس ای برادران، نبوت را به غیر بطلید و از تکلم نمودن به زبانها منع مکنید. ۴۰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

۱۵

قیام مسیح

۱ الان ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید، ۲ و بوسیله آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید والا عتب ایمان آوردید. ۳ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتم که مسیح برحسب کتب در راه گاهان ما مرد، ۴ و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛ ۵ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده، ۶ و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند. ۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان. ۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید. ۹ زیرا من کهرتین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه برکلیسای خدا جفا می‌رسانیدم. ۱۰ لیکن به فیض خدا آنچه هستم و فیض او که بر من بود باطل نگشت، بلکه بیش از همه ایشان مشقت کشیدم، اما نه من بلکه فیض خدا که با من بود. ۱۱ پس خواه من و خواه ایشان بدین طریق و عظمی کنیم و به اینطور ایمان آوردید.

قیامت مردگان

۱۲ لیکن اگر به مسیح وعظ می‌شود که از مردگان برخاست، چون است که بعضی از شما می‌گویند که قیامت مردگان نیست؟ ۱۳ اما اگر مردگان را قیامت نیست، مسیح نیز برخاسته است. ۱۴ و اگر مسیح برخاست، باطل است و عظما و باطل است نیز ایمان شما. ۱۵ و شهود کذب نیز برای خدا شدیم، زیرا درباره خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برخیزانید در صورتی که مردگان برمی‌خیزند. ۱۶ زیرا هرگاه مردگان برمی‌خیزند، مسیح نیز برخاسته است. ۱۷ اما هرگاه مسیح برخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون درگاهان خود هستید، ۱۸ بلکه آنانی هم که در مسیح خوابیده‌اند هلاک شدند. ۱۹ اگر فقط در این جهان در مسیح امیدواریم، از جمیع مردم بدبخت تریم.

۲۰ لیکن بالفعل مسیح از مردگان برخاسته و نور خوابیدگان شده است. ۲۱ زیرا چنانکه به انسان موت آمد، به انسان نیز قیامت مردگان شد.

۲۲ و چنانکه در آدم همه می‌میرند در مسیح نیز همه زنده خواهند گشت. ۲۳ لیکن هرکس به رتبه خود؛ مسیح نور است و بعد آنانی که در وقت آمدن او از آن مسیح می‌باشند. ۲۴ و بعد از آن انتها است وقتی که ملکوت را به خدا و پدر سپارد. و در آن زمان تمام ریاست و تمام قدرت و قوت را نابود خواهد گردانید. ۲۵ زیرا مادی که همه دشمنان را زیر پایهای خود نهد، می‌باید اوسلطنت بنماید. ۲۶ دشمن آخر که نابود می‌شود، موت است. ۲۷ «زیرا همه چیز را زیر پایهای وی انداخته است.» اما چون می‌گوید که «همه چیز را زیر انداخته است»، واضح است که او که همه را زیر او انداخت مستثنی است. ۲۸ اما زمانی که همه مطیع وی شده باشند، آنگاه خود پسر هم مطیع خواهد شد او را که همه چیز را مطیع وی گردانید، تا آنکه خدا کل در کل باشد.

۲۹ والا آنانی که برای مردگان تعمید می‌یابند چکنند؟ هرگاه مردگان مطلق برمی‌خیزند، پس چرا برای ایشان تعمید می‌گیرند؟ ۳۰ و ما نیز چرا هر ساعت خود را در خطر می‌اندازیم؟ ۳۱ به آن شغری درباره شما که مرا در خداوند ما مسیح عیسی هست قسم، که هرروزه مرا مردنی است. ۳۲ چون بطور انسان در افسس با وحوش

جنگ کردم، مرا چه سود است؟ اگر مردگان برمی خیزند، بخوریم و بیاشامیم چون فردای می‌ریم. ۳۳ فریفته بشوید معاشرات بد، اخلاق حسنه را فاسد می‌سازد. ۳۴ برای عدالت بیدار شده، گناه مکنید زیرا بعضی معرفت خدا را ندارند. برای انفعال شما می‌گویم.

بدن قیام کرده

۳۵ اما اگر کسی گوید: «مردگان چگونه برمی خیزند و به کدام بدن می‌آیند؟»، ۳۶ ای احق آنچه تو می‌کاری زنده نمی‌گردد جز آنکه بمیرد. ۳۷ و آنچه می‌کاری، نه آن جسمی را که خواهد شد می‌کاری، بلکه دانه‌ای مجرد خواه از گندم و یا از دانه‌های دیگر. ۳۸ لیکن خدا برحسب اراده خود، آن را جسمی می‌دهد و به هر یکی از آنها جسم خودش را. ۳۹ هر گوشت از یک نوع گوشت نیست، بلکه گوشت انسان، دیگر است و گوشت بهایم، دیگر و گوشت مرغ، دیگر و گوشت ماهیان، دیگر. ۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن شان آسمانی‌ها، دیگر و شان زمینی‌ها، دیگر است، ۴۱ و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شان، فرق دارد.

۴۲ به همین هیچ است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛ ۴۳ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛ ۴۴ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست. ۴۵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد. ۴۶ لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی. ۴۷ انسان اول از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان. ۴۸ چنانکه خاکی است، خاکبان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها همچنان می‌باشند. ۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت.

۵۰ لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فسادوارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود. ۵۱ همانا به شماسری می‌گویم که همه نخواهیم خویاید، لیکن همه متبدل خواهیم شد. ۵۲ در لحظه‌ای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیرا کرنا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد. ۵۳ زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را پیوشد و این فانی به بقا آراسته گردد. ۵۴ اما چون این فاسد بی‌فسادی را پوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ۵۵ ای موت نیش تو بجا است وای گور ظفر تو بجا؟» ۵۶ نیش موت گناه است و قوت گناه، شریعت. ۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ماعیسی مسیح ظفر می‌دهد.

۵۸ بنابراین ای برادران حبیب من پایدار و بی‌آشوبش شده، پیوسته در عمل خداوند بفرزاید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

۱۶

زکات برای مقدسین

۱ اما در باره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلطیه فرمودم، شما نیز همچنین کنید. ۲ در روز اول هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذازد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ۳ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند. ۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد.

درخواستهای شخصی

۵ و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور می‌کنم، ۶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید. ۷ زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شما را ملاقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد. ۸ لیکن من تا نپطیکاست در افسس خواهم ماند، ۹ زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و معاندین، بسیاریند. ۱۰ لیکن اگر تیموتاوس آید، آگاه باشید که نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در کار خداوند مشغول است چنانکه من نیز هستم. ۱۱ لهذا هیچ کس او را حقیر نشمارد، بلکه او را به سلامتی مشایعت کنید تا نزد من آید زیرا که او را با برادران انتظار می‌کشم. ۱۲ اما درباره اپلس برادر، از او بسیار درخواست نمودم که با برادران به نزد شما بیاید، لیکن هرگز رضا نداد که الحال بیاید ولی چون فرصت باید خواهد آمد.

۱۳ بیدار شوید، در ایمان استوار باشید و مردان باشید و زور آور شوید. ۱۴ جمیع کارهای شما با محبت باشد. ۱۵ وای برادران به شما التماس دارم) شما خانواده استیفان را می‌شناسید که نوبر اخائییه هستند و خویشتن را به خدمت مقدسین سپرده اند(، ۱۶ تا شما نیز چنین اشخاص را اطاعت کنید و هر کس را که در کار و زحمت شریک باشد. ۱۷ و از آمدن استیفان و فرتوتانس و اخائیکوس مرا شادی رخ نمود زیرا که آنچه از جانب شما نا تمام بود، ایشان تمام کردند. ۱۸ چونکه روح من و شما را تازه کردند. پس چنین اشخاص را بشناسید.

سلام ها

۱۹ کلیساهای آسیا به شما سلام می‌رسانند و اکیلا و پرسکلا با کلیسایی که در خانه ایشانند، به شما سلام بسیار در خداوند می‌رسانند. ۲۰ همه برادران شما را سلام می‌رسانند. یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام رسانید. ۲۱ من پولس از دست خود سلام می‌رسانم. ۲۲ اگر کسی عیسی مسیح خداوند را دوست ندارد، اناتیمای باد. ماران اتا. ۲۳ فیض عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۲۴ محبت من با همه شما در مسیح عیسی باد، آمین.

رساله دوم پولس رسول به

قرتیان

^۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتائوس برادر، به کلیسای خدا که در قرتنس می باشد با همه مقدسینی که در تمام اخائیه هستند،^۲ فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد.

خدای جمیع تسلیات

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است،^۴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می دهد تا مابنمایم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نمایم، به آن تسلی که خود از خدا یافته ایم. ^۵ زیرا به اندازه ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می افزاید. ^۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می شود از صبر داشتن در همین دردهایی که ما هم می بینیم. ^۷ و امید ما برای شما استوار می شود زیرا می دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود.

^۸ زیرا ای برادران غمی خواهیم شما بی خبر باشید از تنگی ای که در آسیا به ما عارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، بحدی که از جان هم مایوس شدیم. ^۹ لکن در خود فتوی موت داشتیم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی خیزاند،^{۱۰} که ما را از چنین موت رهانید و می رهند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید. ^{۱۱} و شما نیز به دعا در حق ما اعانت می کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری به جا آورده شود.

تغییر برنامه پولس

^{۱۲} زیرا که نفر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما. ^{۱۳} زیرا چیزی به شما نمی نویسیم مگر آنچه می خوانید و به آن اعتراف می کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد. ^{۱۴} چنانکه به مافی الجمله اعتراف گردید که محل نفر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می باشید در روز عیسی خداوند.

^{۱۵} و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید،^{۱۶} و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما پیام و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید. ^{۱۷} پس چون این را خواستم، آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بی بی و بی نی باشد. ^{۱۸} لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بی و بی نیست. ^{۱۹} زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتائوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بی و بی نشد بلکه در او بی شده است. ^{۲۰} زیرا چندان که وعده های خدا است، همه در او بی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تجید یابد. ^{۲۱} اما او که ما را با شما در مسیح استواری گرداند و ما را مسح نموده است، خداست. ^{۲۲} که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل های ما عطا کرده است.

^{۲۳} لیکن من خدا را بر جان خود شاهدمی خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرتنس نیامدم،^{۲۴} نه آنکه بر ایمان شما حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستید.

۲

۱ اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر با حزن به نزد شما نیایم،^۲ زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟^۳ و همین را نوشتم که مبادا وقتی که پیام محزون شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی جمیع شماست.^۴ زیرا که از حزن و دلنگی سخت و با اشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت پنهانی با شما دارم.

عفو خطا کار

۵ و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شما را تا بار زیاده ننهاده باشم.^۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است.^۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد.^۸ بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او محبت خود را استوار نمایید.^۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلائل شما را بدانم که در همه چیز مطیع می‌باشید.^{۱۰} اما هر که را چیزی عفو نمایید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام،^{۱۱} تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی‌خبر نیستیم.

خصوصیات خادمین عهد جدید

۱۲ اما چون به تروآس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد،^{۱۳} در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم.^{۱۴} لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائم در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله ما ظاهر می‌کند.^{۱۵} زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان.^{۱۶} اما اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟^{۱۷} زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را معشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.

۳

۱ آیا باز به سفارش خود شروع می‌کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟^۲ شما رساله ما هستید، نوشته شده در دلهای ما، معروف و خوانده شده جمیع آدمیان.^۳ چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل.^۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم.^۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست.^۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خدام شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می‌کشد لیکن روح زنده می‌کند.

جلال عهد جدید

۷ اما اگر خدمت موت که در حرف بود و برسنگها تراشیده شده با جلال می‌بود، بحدی که بنی اسرائیل نمی‌توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره او که فانی بود،^۸ چگونه خدمت روح بیشتر با جلال نخواهد بود؟^۹ زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیاده تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود.^{۱۰} زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق.^{۱۱} زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود.

۱۲ پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم.^{۱۳} و نه مانند موسی که نقابی بر چهره خود کشید تا بنی اسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند،^{۱۴} بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در

خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد. ^{۱۵} بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقراری ماند. ^{۱۶} لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود. ^{۱۷} اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. ^{۱۸} لیکن همه ما چون با چهره بی‌نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تاجلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

۴

خزینہ در ظروف خاکی

^۱ بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم. ^۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هرکس در حضور خدا مقبول می‌سازیم. ^۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است، ^۴ که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. ^۵ زیرا به خویشستن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشستن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. ^۶ زیرا خدایی که گفت تانور از ظلمت درخشید، همان است که در دلهای ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشد.

^۷ لیکن این خزینہ را در ظروف خاکی داریم تا برتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما. ^۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس نی؛ ^۹ تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛ ^{۱۰} پوسسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود. ^{۱۱} زیرا ما که زنده‌ایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید. ^{۱۲} پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما.

^{۱۳} اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردم پس سخن گفتم»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم. ^{۱۴} چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت. ^{۱۵} زیرا که همه چیز برای شماست تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تحمید خدا بیفزاید. ^{۱۶} از این جهت خسته خاطر نمی‌شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد. ^{۱۷} زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را برای ما زیاده و زیاده پیدا می‌کند. ^{۱۸} در حالی که ما نظر نمی‌کنیم به چیزهای دیدنی، بلکه به چیزهای نادیدنی، زیرا که آنچه دیدنی است، زمانی است و نادیدنی جاودانی.

۵

خانه آسمانی

^۱ زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از خدا داریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها. ^۲ زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است بپوشیم، ^۳ اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم. ^۴ از آترو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را بپوشیم تا فانی در حیات غرق شود. ^۵ اما او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد.

^۶ پس دائم خاطر جمع هستیم و می‌دانیم که مادی که در بدن متوطنیم، از خداوند غریب می‌باشیم. ^۷ زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار. ^۸ پس خاطر جمع هستیم و این را بیشتر می‌پسندیم که از بدن غربت کنیم و به نزد

خداوند متوطن شویم.^۹ لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده او باشیم.^{۱۰} زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد.

خدمت مصالحه

^{۱۱} پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شده‌ایم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد.^{۱۲} زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار درباره خود به شما می‌دهیم تا شما را جوابی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل نفی می‌کنند.^{۱۳} زیرا اگر بی‌خود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست.^{۱۴} زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافتیم که یک نفر برای همه مردپس همه مردند.^{۱۵} و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست.

^{۱۶} بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم.^{۱۷} پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است.^{۱۸} و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است.^{۱۹} یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد.^{۲۰} پس برای مسیح ایلچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعای می‌کنیم که با خدا مصالحه کنید.^{۲۱} زیرا او را که گاه نشناخت در راه ما گاه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

۶

^۱ پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نمایم که فیض خدا را بی‌فایده نیافتد. ^۲ زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است.

زحمات پولس در راه خدا

^۳ در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که مبادا خدمت ما ملامت کرده شود،^۴ بلکه در هر امری خود را ثابت می‌کنیم که خدام خدا هستیم: در صبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیا،^۵ در تازیانه‌ها، در زندانها، در فتنه‌ها، در محنتها، در بی‌خوابیها، در گرسنگیها،^۶ در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت بی‌ریا،^۷ در کلام حق، در قوت خدا با اسلحه عدالت بر طرف راست و چپ،^۸ به عزت و ذلت و بدنامی و نیکبایی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛^۹ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛^{۱۰} چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولتند می‌سازیم؛ چون بی‌چیز، اما مالک همه چیز.

یوغ ناموافق

^{۱۱} ای قرتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است.^{۱۲} در ما تنگ نیستید لیکن در احشای خود تنگ هستید.^{۱۳} پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سختی می‌گوییم، شما نیز گشاده شوید.^{۱۴} زیر یوغ ناموافق با بی‌ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟^{۱۵} و مسیح را با بی‌ایمان چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟^{۱۶} و هیکل خدا را با بتها چه موافقت؟ زیرا شما هیچکس را نمی‌شناسید، چنانکه خدا گفت که «در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای

ایشان خواهیم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.»^{۱۷} پس خداوند می گوید: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم،^{۱۸} و شما را پدر خواهیم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید.»

۷

^۱ پس ای عزیزان، چون این وعده ها را داریم، خویشتان را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم.

تسلی پولس

^۲ ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم نکردیم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را مغبون ننویدیم.^۳ این را از روی مذمت نمی گویم، زیرا پیش گفتم که در دل ماهستید تا در موت و حیات با هم باشیم.^۴ مرا بر شما اعتماد کلی و درباره شما نگر کامل است. از تسلی سیر گشته ام و در هر زحمتی که بر مای آید، شادی وافر می کنم.

^۵ زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود.^۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تیطس تسلی بخشید.^۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت از شوق شما و نوحه گری شما و غیری که درباره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدم.^۸ زیرا که هر چند شما را به آن رساله محزون ساختم، پشیمان نیستم، اگرچه پشیمان هم بودم زیرا یافتم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت.^۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زبانی از ما به شما نرسد.^{۱۰} زیرا غمی که برای خداست منشا توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی منشا موت است.^{۱۱} زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونه کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرا هستید.

^{۱۲} باری هرگاه به شما نوشتم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما درباره شما به شمار حضور خدا ظاهر شود.^{۱۳} و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تیطس بینهایت زیاده گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود.^{۱۴} زیرا اگر درباره شما بدو نگر کردم، بجل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنین نگر ما به تیطس راست شد.^{۱۵} و خاطراو به سوی شما زیادت را مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می آورد که چگونه به ترس و لرز او را پذیرفتید.^{۱۶} شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

۸

تشویق به سخاوت

^۱ لیکن ای برادران شما را مطلع می سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است.^۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادت فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد.^۳ زیرا که شاهد هشتم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام،^۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند.^۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویشتان را به خداوند و به ما بر حسب اراده خدا دادند.

۶ و از این سبب از تیطس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند. ۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما می دارید، در این نعمت نیز بیفزایید. ۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبت شما را بیازمایم. ۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می دانید که هر چند دولتند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولتند شوید. ۱۰ و در این، رای می دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید. ۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز بر حسب آنچه دارید بشود. ۱۲ زیرا هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد. ۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، زیادی شایرایی کمی ایشان بکار آید؛ ۱۴ و تا زیادی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود. ۱۵ چنانکه مکتوب است: «آنکه بسیار جمع کرد، زیادی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت».

۱۶ اما شکر خدا راست که این اجتهاد را برای شما در دل تیطس نهاد. ۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد. ۱۸ و باوی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساها است. ۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساها نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تحمید خداوند و دلگرمی شما می کنیم، هم سفر ما بشود. ۲۰ چونکه اجتناب می کنیم که مبدا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم. ۲۱ زیرا که نه در حضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می بینیم. ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به سبب اعتماد کلی که بر شما می دارد، بیشتر با اجتهاد است. ۲۳ هرگاه درباره تیطس (بپرسند)، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح می باشند. ۲۴ پس دلیل محبت خود و نغمه ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نماییم.

۹

آماده کردن هدایا

۱ زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادی می باشد که به شما بنویسم. ۲ چونکه دلگرمی شما را می دانم که درباره آن بجهت شما به اهل مکادونیه نغمه می کنم که از سال گذشته اهل اخائیة مستعد شده اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است. ۳ اما برادران را فرستادم که مبدا نغمه ما درباره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفتم، مستعد شوید. ۴ مبدا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شما را نامستعد یابند، نمی گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن نغمه کردیم، بخل شویم، ۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را میاسازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع.

۶ اما خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، با بخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند. ۷ اما هرکس بطوری که در دل خود اراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می دارد. ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید. ۹ چنانکه مکتوب است که «پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می ماند.» □ اما او که برای بزرگ بدر و برای خورنده نان را آماده می کند، بدر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد. ۱۱ تا آنکه در هر چیز دولتند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما می باشد. ۱۲ زیرا که به جا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع می کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می افزاید. ۱۳ و از دلیل این خدمت، خدا را تحمید می کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف

انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان. ^{۱۴} و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می‌باشند. ^{۱۵} خدا را برای عطای ما لا کلام او شکر باد.

۱۰

دفاع پولس از خدمات خویش

^۱ اما من خود، پولس، که چون در میان شما حاضر بودم، فروتن بودم، لیکن وقتی که غایب هستم، با شما جسارت می‌کنم، از شما به حلم و رافت مسیح استدعا دارم ^۲ و التماس می‌کنم که چون حاضر شوم، جسارت نکنم بدان اعتمادی که گمان می‌برم که جرات خواهم کرد با آنانی که می‌پندارند که ما به طریق جسم رفتار می‌کنیم. ^۳ زیرا هر چند در جسم رفتار می‌کنیم، ولی به قانون جسمی جنگ نمی‌نماییم. ^۴ زیرا اسلحه جنگ ما جسمانی نیست بلکه نزد خدا قادر است برای انهدام قلعه‌ها، ^۵ که خیالات و هر بلندی را که خود را به خلاف معرفت خدا می‌افرازد، به زیر می‌افکنیم و هر فکری را به اطاعت مسیح اسیر می‌سازیم. ^۶ و مستعد هستیم که از هر معصیت انتقام جویم وقتی که اطاعت شما کامل شود.

^۷ آیا به صورت ظاهری نظر می‌کنید؟ اگر کسی بر خود اعتماد دارد که از آن مسیح است، این را نیز از خود بداند که چنانکه او از آن مسیح است، ما نیز همچنان از آن مسیح هستیم. ^۸ زیرا هر چند زیاده هم نگریم درباره اقتدار خود که خداوند آن را برای بنا نه برای خرابی شما به ماداده است، نجل نخواهیم شد، ^۹ که مبدا معلوم شود که شما را به رساله‌ها می‌ترسانم. ^{۱۰} زیرا می‌گویند: «رساله‌های او گران و زورآور است، لیکن حضور جسمی او ضعیف و سخشن حقیر». ^{۱۱} چنین شخص بداند که چنانکه در کلام به رساله‌ها در غیاب هستیم، همچنین نیز در فعل در حضور خواهیم بود.

^{۱۲} زیرا جرات نداریم که خود را از کسانی که خویشان را مدح می‌کنند بشماریم، یا خود را با ایشان مقابله نماییم، بلکه ایشان چون خود را با خود می‌پایند و خود را به خود مقابله می‌نمایند، دانا نیستند. ^{۱۳} اما ما زیاده از اندازه نگر نمی‌کنیم، بلکه بحسب اندازه آن قانونی که خدا برای ما پیود، و آن اندازه‌ای است که به شمانیز می‌رسد. ^{۱۴} زیرا از حد خود تجاوز نمی‌کنیم که گویا به شما نرسیده باشیم، چونکه در انجیل مسیح به شما هم رسیده‌ایم. ^{۱۵} و از اندازه خود نگذشته در محنت‌های دیگران نگر نمی‌نماییم، ولی امید داریم که چون ایمان شما افزون شود، در میان شما بحسب قانون خود بغایت افزوده خواهیم شد. ^{۱۶} تا اینکه در مکان‌های دورتر از شما هم بشارت دهیم و در امور مهیا شده به قانون دیگران نگر نکنیم. ^{۱۷} اما هر که نگر نماید، به خداوند نگر بنماید. ^{۱۸} زیرا نه آنکه خود را مدح کند مقبول افتد بلکه آن را که خداوند مدح نماید.

۱۱

دفاع پولس در مقابل رسولان کذب

^۱ کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می‌باشید. ^۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی، زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کراهی عقیقه به مسیح سپارم. ^۳ لیکن می‌ترسم که چنانکه ما به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد. ^۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسای دیگر، غیر از آنکه ما بدو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می‌پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمل می‌شدید. ^۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم. ^۶ اما هر چند در کلام نیز ای باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری زده‌همه کس به شما آشکار گردیدیم. ^۷ آیا گاه کردم که خود را ذلیل ساختم

تا شما سرافراز شوید دراینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟^۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتیم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار ننهادم.^۹ زیرابرداری که از مکلدونیه آمدند، رفع حاجت مرا نمودند و در هرچیز از بار نهادن بر شما خود رانگاه داشته و خواهم داشت.^{۱۰} به راستی مسیح که در من است قسم که این نفر در نواحی اخایه از من گرفته نخواهد شد.^{۱۱} از چه سبب؟ آیا ازاینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می داند!^{۱۲} لیکن آنچه می کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا درآنچه نفی می کنند، مثل ما نیز یافت شوند.^{۱۳} زیرا که چنین اشخاص رسولان کذبه و عمه مکار هستند که خویشان را به رسولان مسیح مشابه می سازند.^{۱۴} و عجب نیست، چونکه خود شیطان هم خویشان را به فرشته نور مشابه می سازد.^{۱۵} پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشان را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود.

^{۱۶} باز می گویم، کسی مرا بی فهم نداند والا مرا چون بی فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخارکنم.^{۱۷} آنچه می گویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بی فهمی در این اعتمادی که نفر ما است.^{۱۸} چونکه بسیاری از طریق جسمانی نفی می کنند، من هم نفی می نمایم.^{۱۹} زیرا چونکه خود فهم هستید، بی فهمان را به خوشی متحمل می باشید.^{۲۰} زیرا متحمل می شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار طایفه زند.^{۲۱} از روی استحقاق می گویم که گویا ما ضعیف بوده ایم.

^{۲۲} آیا عبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریت ابراهیم هستید؟ من نیز می باشم! ^{۲۳} آیا خدام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می زنم، من بیشتر هستم! در محتلفا فروتر، در تازیانها زیادت، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر.^{۲۴} از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانها خوردم.^{۲۵} سه مرتبه مرا چوب زدند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کت شکسته کشتی شدم؛ شبانه روزی در دریا بسر بردم؛^{۲۶} در سفرها بارها؛ در خطرهای نهرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرهای قوم خود و در خطرهای اقامت ها؛ در خطرهای شهر؛ در خطرهای دریایان؛ در خطرهای در دریا؛ در خطرهای میان برادران کذبه؛^{۲۷} در محنت و مشقت، در بی خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزهها بارها؛ در سرما و عریانی.^{۲۸} بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساهای.^{۲۹} کیست ضعیف که من ضعیف نمی شوم؟ که لغزش می خورد که من نمی سوزم؟^{۳۰} اگر نفی می باید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، نفی می کنم.^{۳۱} خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد مبارک است، می داند که دروغ نمی گویم.^{۳۲} در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشقیان را برای گرفتن من محافظت می نمود.^{۳۳} و مرا از دریچه ای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

۱۲

ادامه دفاع پولس بوسیله مکاشفه اش

^۱ لابد است که نفی کنم، هرچند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند می آمم.^۲ شخصی را در مسیح می شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدای داند. چنین شخصی که تا آسمان سوم روده شد.^۳ و چنین شخص را می شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم، خدای داند،^۴ که به فردوس روده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند.^۵ از چنین شخص نفی خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش نفی نمی کنم.^۶ زیرا اگر بخوام نفی بکنم،

بی فهم نمی باشم چونکه راست می گویم. لیکن اجتناب می کنم مبدا کسی در حق من گانی برد فوق از آنچه در من بیند یا از من بشنود.

۷ و تا آنکه از زیادی مکاشفات زیاده سرافرازی نغایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، تا مرا لطمه زند، مبدا زیاده سرافرازی نمایم. ۸ و درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. ۹ مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می گردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر نگر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. ۱۰ بنابراین، از ضعفها و رسواییها و احتیاجات و زحمات و تنگیهای خاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنکه توانا هستم.

۱۱ بی فهم شده ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنرو که من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمترینستم، هر چند هیچ هستم. ۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوت پدید گشت. ۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساهای قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بی انصافی را از من بخشید!

۱۴ اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طالبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان. ۱۵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟ ۱۶ اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حیلہ گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم. ۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟ ۱۸ به تیتوس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیتوس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودیم؟

۱۹ آیا بعد از این مدت، گمان می کنید که نزد شما حجت می آوریم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می گویم. لیکن همه چیزای عزیزان برای بنای شما است. ۲۰ زیرا می ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می خواهم پیام و شما مرا بیاید چنانکه نمی خواهید که مبدا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و نمایی و غرور و فتنه ها باشد. ۲۱ و چون باز آیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه ننمودند.

۱۳

گفتار پایانی

۱ این مرتبه سوم نزد شما می آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد. ۲ پیش گفتیم و پیش می گویم که گویا دفعه دوم حاضر بوده ام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر باز آیم، مسامحه نخواهم نمود. ۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می گوید می جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست. ۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت خدا زیست می کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد. ۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را باز یافت کنید. آیا خود را نمی شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟ ۶ اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم. ۷ و از خدا مسالت می کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هر چند ما گویا مردود باشیم. ۸ زیرا که هیچ نمی توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی. ۹ و شادمانم وقتی که

ما ناتوانیم و شما توانایید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید. ^{۱۰} از اینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است.

^{۱۱} خلاصه‌ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود. ^{۱۲} یکدیگر را به بوسه مقدسانه نحیت نمایید. ^{۱۳} جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند. ^{۱۴} فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح القدس با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به غلاطیان

^۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید، ^۲ و همه برادرانی که با من می باشند، به کلیساهای غلاطیه، ^۳ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛ ^۴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شریر بحسب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشد، ^۵ که او را تا ابدالابد جلال باد. آمین.

انجیل دیگر نیست

^۶ تعجب می کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی گردیده سوی انجیل دیگر، ^۷ که (انجیل) دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می سازند و می خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند. ^۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیا باد. ^۹ چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازی گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفتید پیآورد، اناتیا باد. ^{۱۰} آیا الحال مردم را در رای خود می آورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می طلسم؟ اگر تابحال رضامندی مردم را می خواستم، غلام مسیح نمی بودم.

^{۱۱} اما ای برادران شما را اعلام می کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست. ^{۱۲} زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح. ^{۱۳} زیرا سرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده اید که بر کلیسای خدا بینهایت جفا می نمودم و آن را ویران می ساختم، ^{۱۴} و در دین یهود از اکثر همسالان قوم خود سبقت می جستم و در تقالید اجداد خود بغایت غیور می بودم. ^{۱۵} اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد ^{۱۶} که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم، ^{۱۷} و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند رفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم.

^{۱۸} پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم. ^{۱۹} اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوند را ندیدم. ^{۲۰} اما درباره آنچه به شما می نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی گویم. ^{۲۱} بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم. ^{۲۲} و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیر معروف بودم، ^{۲۳} جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می نمود، الحال بشارت می دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می ساخت.» ^{۲۴} و خدا را در من تمجید نمودند.

۲

پذیرش پیام پولس بوسیله رسولان

^۱ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیتوس را همراه خود بردم. ^۲ ولی به الهام رفتم و انجیل را که در میان امت ها بدان موعظه می کنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، مبدا عبث بدوم یا دویده باشم. ^۳ لیکن تیتوس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود. ^۴ و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه درآوردند و خفیه درآوردند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی کنند و تا ما را به بندگی درآوردند. ^۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند.

۶ اما از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند - هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند - زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند. ^۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت ناخوتنان به من سپرده شد، چنانکه بشارت ناخوتنان به پطرس، ^۸ زیرا او که برای رسالت ناخوتنان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امت‌ها عمل کرد. ^۹ پس چون یعقوب و کیفا و یوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی ناخوتنان، ^{۱۰} جز آنکه فقرا را یادبداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم.

مخالفت با پطرس

^{۱۱} اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، ^{۱۲} چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، بامت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خوشتن را جدا ساخت. ^{۱۳} و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بجدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد.

^{۱۴} ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به طریق امت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟» ^{۱۵} ما که طبع یهود هستیم و نه گاهکاران از امت‌ها، ^{۱۶} اما چونکه یافتیم که هیچ کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد. ^{۱۷} اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلسم، خود هم گاهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گاه است؟ حاشا! ^{۱۸} زیرا اگر با بنا کنم آنچه را که خراب ساختم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدی هستم. ^{۱۹} زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست کنم. ^{۲۰} با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان برپرس خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد. ^{۲۱} فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

۳

ایمان یا اعمال شریعت؟

^۱ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما را فسوف کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟ ^۲ فقط این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟ ^۳ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟ ^۴ آیا اینقدر زحمت را عبث کشیدید اگر فی الحقیقه عبث باشد؟ ^۵ پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و قوت در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟

^۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد. ^۷ پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند. ^۸ و کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم بشارت داد که «جميع امت‌ها از تو برکت خواهند یافت.» ^۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند.

^{۱۰} زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکثوب است: «ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به جا آرد.» ^{۱۱} اما واضح است که هیچ کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ^{۱۲} اما شریعت از ایمان نیست بلکه

«آنکه به آنها عمل می کند، در آنها زیست خواهد نمود.»^{۱۳} مسیح، ما را از لغت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لغت شد، چنانکه مکتوب است «ملعون است هر که بر دار آویخته شود.»^{۱۴} تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امت ها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم.

^{۱۵} ای برادران، به طریق انسان سخن می گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می شود، هیچ کس باطل نمی سازد و نمی افزاید. ^{۱۶} اما وعده ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است. ^{۱۷} و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی سازد بطوری که وعده نیست شود. ^{۱۸} زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبودی. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد. ^{۱۹} پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید. ^{۲۰} اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است. ^{۲۱} پس آیا شریعت به خلاف وعده های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می شد. ^{۲۲} بلکه گاب همه چیز را زیر گاه بست تا وعده ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود. ^{۲۳} اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم. ^{۲۴} پس شریعت لالای ما شد تا به مسیح برسند تا از ایمان عادل شمرده شویم. ^{۲۵} لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم.

پسران خدا

^{۲۶} زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می باشید. ^{۲۷} زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید. ^{۲۸} هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می باشید. ^{۲۹} اما اگر شما از آن مسیح می باشید، هرآینه نسل ابراهیم و بر حسب وعده، وارث هستید.

۴

ولی می گویم مادی که وارث صغیر

^۱ است، از غلام هیچ فرق ندارد، هر چند مالک همه باشد. ^۲ بلکه زیر دست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ^۳ همچنین ما نیز چون صغیر می بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می بودیم. ^۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زائیده شد و زیر شریعت متولد، ^۵ تا آثانی را که زیر شریعت باشند فدیہ کند تا آنکه پسر خواندگی رایابیم. ^۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دل های شما فرستاد که ندا می کند «یا بابا» یعنی «ای پدر.» ^۷ لذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح.

نگرانی پولس برای غلاطیان

^۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی شناختید، آثانی را که طبیعت خدا بان نبودند، بندی می کردید. ^۹ اما الحال که خدا را می شناسید بلکه خدا شما را می شناسد، چگونه باز می گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگری خواهید از سر نو آنها را بندی کنید؟ ^{۱۰} روزها و ماهها و فصل ها و سالها را نگاه می دارید. ^{۱۱} درباره شما ترس دارم که مبدا برای شما عبث زحمت کشیده باشم.

^{۱۲} ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده ام. به من هیچ ظلم نکردید. ^{۱۳} اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. ^{۱۴} و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار

نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید. ^{۱۵} پس بجا است آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهدیم که اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می دادید. ^{۱۶} پس چون به شما راست می گویم، آیا دشمن شما شده ام؟ ^{۱۷} شما را به غیرت می طلبید، لیکن نه به خیر، بلکه می خواهند در را بروی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید. ^{۱۸} لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم. ^{۱۹} ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود. ^{۲۰} باری خواهش می کردم که الان نزد شما حاضر می بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شما متحیر شده ام.

دو عهد

^{۲۱} شما که می خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگوئید آیا شریعت را نمی شنوید؟ ^{۲۲} زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد. ^{۲۳} لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده. ^{۲۴} و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می زاید و آن هاجر است. ^{۲۵} زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می باشد. ^{۲۶} لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادر جمیع ما می باشد. ^{۲۷} زیرا مکتوب است: «ای نازاد که زاییده ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآوری تو که درد زه ندیده ای، زیرا که فرزندان زن بی کس از اولاد شوهردار پیشتراند.» ^{۲۸} لیکن مای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می باشیم. ^{۲۹} بلکه چنانکه آنوقت آنکه برحسب جسم تولد یافت، بروی که برحسب روح بود جفای کرد، همچنین الان نیز هست. ^{۳۰} لیکن کتاب چه می گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.» ^{۳۱} خلاصه ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

۵

آزادی در مسیح

^۱ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید. ^۲ اینک من پولس به شما می گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد. ^۳ بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به جا آورد. ^۴ همه شما که از شریعت عادل می شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط گشته اید. ^۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم. ^۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می کند.

^۷ خوب می دویدید. پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟ ^۸ این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست. ^۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می سازد. ^{۱۰} من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هرکه باشد قصاص خود را خواهد یافت. ^{۱۱} اما ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می کردم، چرا جفا می دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می شد. ^{۱۲} کاش آنانی که شما را مضطرب می سازند خویشتن را منقطع می ساختند.

^{۱۳} زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده اید؛ اما زنجار آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید. ^{۱۴} زیرا که تمامی شریعت در یک کله کامل می شود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویشتن محبت نما. ^{۱۵} اما اگر همدیگر را بگریزد و بخورید، باحذر باشید که مبدا از یکدیگر هلاک شوید.

زندگی با روح القدس

۱۶ اما می گویم به روح رفتار کنید پس شهوات جسم را به جا نخواهید آورد. ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه می کنند بطوری که آنچه می خواهید نمی کنید. ۱۸ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید. ۱۹ و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، ۲۰ و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها، ۲۱ و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبر می دهیم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی شوند. ۲۲ لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، ۲۳ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. ۲۴ و آنانی که از آن مسیح می باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته اند. ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. ۲۶ لاف زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

۶

رفتار با یکدیگر

۱ امای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی. ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به جا آرید. ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص گان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می فریبد. ۴ اما هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه غفر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری، ۵ زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد. ۶ اما هر که در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد. ۷ خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. ۸ زیرا هر که برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هر که برای روح کارد از روح حیات جاودانی خواهد دروید. ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که در موسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. ۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی الخصوص با اهل بیت ایمان.

نه خسته بلکه خلقت تازه

۱۱ ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتم. ۱۲ آنانی که می خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شمارا مجبور می سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند. ۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون می شوند، خود شریعت را نگاه نمی دارند بلکه می خواهند شما مختون شوید تا در جسم شما نفوذ کنند. ۱۴ لیکن حاشا از من که غفر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه خسته چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. ۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار می کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. ۱۷ بعد از این هیچ کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم. ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما بادای برادران. آمین.

رساله پولس رسول به افسسیان

^۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند و ایمانداران در مسیح عیسی.
^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

برکات روحانی در مسیح

^۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح. ^۴ چنانکه ما را پیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او در محبت مقدس و بی‌عیب باشیم. ^۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بواسطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده خود، ^۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب. ^۷ که در وی به سبب خون او فدیه یعنی آموزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. ^۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فطانت. ^۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ^{۱۰} برای انتظام کمال زمانها تا همه چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، در مسیح جمع کند، یعنی در او. ^{۱۱} که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معین گشتیم برحسب قصد او. که همه چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند. ^{۱۲} تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود. ^{۱۳} و در وی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده محتوم شدید. ^{۱۴} که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود.

شکرگزاری و دعا

^{۱۵} بنابراین، من نیز چون خبر ایمان شما را در عیسی خداوند و محبت شما را با همه مقدسین شنیدم، ^{۱۶} باز غی ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاهای خود، ^{۱۷} تا خدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. ^{۱۸} تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، ^{۱۹} و چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به مامومنین برحسب عمل توانایی قوت او ^{۲۰} که در مسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ^{۲۱} بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقط بلکه در عالم آینده نیز. ^{۲۲} و همه چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سر همه چیز به کلیسا داد، ^{۲۳} که بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پری می‌سازد.

۲

نجات محض فیض

^۱ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ^۲ که در آنها قبل، رفتاری کردید برحسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند. ^۳ که در میان ایشان، همه مانیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیم و هوسهای جسمانی و افکار خود را به عمل می‌آوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ^۴ لیکن خدا که در رحمانیت، دولتند است، از حیثیت محبت عظیم خود که با ما نمود، ^۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم با مسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. ^۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید. ^۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت

فیض خود را به لطفی که بر ما در مسیح عیسی دارد ظاهر سازد.^۸ زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شمایست بلکه بخشش خداست،^۹ و نه از اعمال تاهیچ کس نغز نکند.^{۱۰} زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکو که خدا قبل مہا نمود تا در آنها سلوک نمایم.

اتحاد در مسیح

^{۱۱} لهذا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم و ساخته شده به دست است، شما را نابخون می‌خوانند)،^{۱۲} که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و از عهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید.^{۱۳} لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید.^{۱۴} زیرا که او سلامتی ما است که هر دورا یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بود منهدم ساخت،^{۱۵} و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فرایض بود، به جسم خود نابود ساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند.^{۱۶} و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت،^{۱۷} و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند.^{۱۸} زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم.

^{۱۹} پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستید بلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا.^{۲۰} و بر بنیاد رسولان و انبیای بنا شده‌اید که خود عیسی مسیح سنگ زاویه است.^{۲۱} که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیکل مقدس در خداوند نمو می‌کند.^{۲۲} و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

۳

پولس، واعظ امت‌ها

^۱ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شمای امت‌ها-^۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است،^۳ که این سراراز کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم،^۴ و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا در سر میسح بفهمید.^۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار شده بود، بطوری که الحال بر رسولان مقدس و انبیای او به روح مکشوف گشته است،^۶ که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند.^۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که بر حسب عمل قوت او به من داده شده است.^۸ یعنی به من که کمتر از کترین همه مقدسین، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم،^۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمها مستور بود، در خدایی که همه چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید.^{۱۰} تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها در جایای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود،^{۱۱} بر حسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود،^{۱۲} که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی.^{۱۳} لهذا استدعایم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها نغز شما است.

دعا برای افسسیان

^{۱۴} از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر،^{۱۵} که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مسمی می‌شود؛^{۱۶} که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زور آور شوید،^{۱۷} تا مسیح به وساطت ایمان در دلهای شما ساکن شود؛^{۱۸} و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که باتمامی

مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛^{۱۹} و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا.
^{۲۰} الحال او را که قادر است که بکند پینایت زیادترا از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل می کند،^{۲۱} مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرن‌ها تا ابد اباد جلال باد. آمین.

۴

یگانگی روح

^۱ لهذا من که در خداوند اسیر می باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده اید، رفتار کنید،^۲ با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متحمل یکدیگر در محبت باشید؛^۳ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید.^۴ یک جسد هست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده اید در یک امید دعوت خویش. ^۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعمد؛^۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است. ^۷ لیکن هریکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح. ^۸ بنابراین می گوید: «چون او به اعلی علین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد»؛^۹ اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین. ^{۱۰} آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند. ^{۱۱} و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را،^{۱۲} برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح،^{۱۳} تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. ^{۱۴} تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، ازدغابازی مردمان در حیلۀ اندیشی برای مکرهای گراهی؛^{۱۵} بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛^{۱۶} که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و بر حسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمو می دهد برای بنای خویشتن در محبت.

زندگی مسیحی

^{۱۷} پس این را می گویم و در خداوند شهادت می دهم که شما دیگر رفتار ننمایید، چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می نمایند. ^{۱۸} که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدا محروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است. ^{۱۹} که بی فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند.

^{۲۰} لیکن شما مسیح را به اینطور نیاموخته اید.

^{۲۱} هرگاه او را شنیده اید و در او تعلیم یافته اید، به نهجی که راستی در عیسی است. ^{۲۲} تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شوات فریبده فاسد می گردد، از خود بیرون کنید. ^{۲۳} و به روح ذهن خود تازه شوید. ^{۲۴} و انسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بیوشید. ^{۲۵} لهذا دروغ را ترک کرده، هر کس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم. ^{۲۶} خشم گیرید و نگاه موزنید، خورشید بر غیظ شما غروب نکند. ^{۲۷} ابلیس را مجال ندهید. ^{۲۸} دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دستهای خود کار نیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد. ^{۲۹} هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنا نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. ^{۳۰} و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری محتوم شده اید، محزون مسازید. ^{۳۱} و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خباثت را از خود دور کنید، ^{۳۲} و با یکدیگر مهربان باشید و رحیم و هدیکر را عفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آمرزیده است.

۵

۱ پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. ۲ و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خوشتن را برای ما به خدادهیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذراندید.

۳ اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید. ۴ و نه قباح و بی‌بوه گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شکرگزاری. ۵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد. ۶ هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت نازل می‌شود. ۷ پس با ایشان شریک م باشید.

۸ زیرا که پیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید. ۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است. ۱۰ و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست. ۱۱ و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک م باشید بلکه آنها را مذمت کنید، ۱۲ زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است. ۱۳ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هر چه ظاهر می‌شود نور است. ۱۴ بنابراین می‌گویای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسیح بر تو درخشد.

۱۵ پس با خبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان. ۱۶ و وقت را دریابد زیرا این روزها شریر است. ۱۷ از این جهت بی‌فهم م باشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست. ۱۸ و مست شراب مشوید که در آن غفور است، بلکه از روح پر شوید. ۱۹ و بایکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دلهای خود به خداوند بسرایید و ترنم نمایید. ۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید. ۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید.

زنان و شوهران

۲۲ ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را. ۲۳ زیرا که شوهر سر زن است چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات دهنده بدن است. ۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هرامری باشند.

۲۵ ای شوهران زنان خود را محبت نمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خوشتن را برای آن داد. ۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، ۲۷ تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تا مقدس و بی‌عیب باشد. ۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هر که زوجه خود را محبت نماید، خوشتن را محبت می‌نماید. ۲۹ زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. ۳۰ زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او. ۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتا خواهند بود. ۳۲ این سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسای من گویم. ۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنماید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

۶

فرزندان و والدین

۱ ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است. ۲ «پدر و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است. ۳ «تا تو را عافیت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.» ۴ وای پدران، فرزندان خود را به خشم می‌آورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت بنمایید.

غلامان و آقایان

۵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید. ۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می‌آورند، ۷ و به نیت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را، ۸ و می‌دانند هرکس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد. ۹ وای آقایان، با ایشان به همین نسق رفتار نکنید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خود شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست.

اسلحه روحانی

۱۰ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند و در توانایی قوت او زور آور شوید. ۱۱ اسلحه تمام خدا را بپوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. ۱۲ زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرت‌ها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی. ۱۳ لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به‌جا آورده، بایستید. ۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت را دربر کرده، بایستید. ۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید. ۱۶ و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید. ۱۷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید. ۱۸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید.

۱۹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سر انجیل را به دلیری اعلام نمایم، ۲۰ که برای آن در زنجیرها ایلچگیری می‌کنم تا در آن به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌باید گفت.

۲۱ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطلع شوید، تیغیکس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هر چیز خواهد آگاهانید، ۲۲ که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دلهای شما را تسلی بخشد. ۲۳ برادران را سلام و محبت با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد. ۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در پی فساد دارند، فیض باد. آمین.

رساله پولس رسول به فیلیپان

^۱ پولس و تیموتائوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپ می‌باشند با اسقفان و شما سان.

^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۳ در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکرمی گذارم، ^۴ و پیوسته در هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می‌کنم، ^۵ به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال. ^۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید. ^۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می‌دارم که در زنجیرهای من و در جفت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید. ^۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احشای عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم.

^۹ و برای این دعا می‌کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود. ^{۱۰} تا چیزهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی‌غش و بی‌لغزش باشید، ^{۱۱} و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تجید و حمد خداست.

زنجیرهای پولس و پیشرفت انجیل

^{۱۲} اما ای برادران، می‌خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید، ^{۱۳} بخدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران. ^{۱۴} و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات می‌کنند که کلام خدا را بی‌ترس بگویند. ^{۱۵} اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می‌کنند، ولی بعضی هم از خشنودی. ^{۱۶} اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام می‌کنند و گمان می‌برند که به زنجیرهای من زحمت می‌افزایند. ^{۱۷} ولی اینان از راه محبت، چونکه می‌دانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده‌ام.

^{۱۸} پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می‌شود و از این شادمانم بلکه شادی هم خواهم کرد، ^{۱۹} زیرا می‌دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تایید روح عیسی مسیح، ^{۲۰} بر حسب انتظار و امید من که در هیچ چیز نجات نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت. ^{۲۱} زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع. ^{۲۲} ولیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی‌دانم کدام را اختیار کنم. ^{۲۳} زیرا در میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. ^{۲۴} لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است. ^{۲۵} و چون این اعتماد را دارم، می‌دانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما، ^{۲۶} تا غر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما.

^{۲۷} باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نمایند تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده می کنید. ^{۲۸} و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست. ^{۲۹} زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می شنوید که در من است.

۲

^۱ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست، ^۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید. ^۳ و هیچ چیز را ازراه تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. ^۴ و هریک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هرکدام کارهای دیگران را نیز.

^۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود ^۶ که چون در صورت خدا بود، باخدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، ^۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ ^۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتر را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. ^۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بدو بخشید. ^{۱۰} تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، ^{۱۱} و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر.

^{۱۲} پس ای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع می بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیاد تر الان وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید. ^{۱۳} زیرا خداست که در شما برحسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می کند. ^{۱۴} و هرکاری را بدون همه و مجاهده بکنید، ^{۱۵} تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می درخشید، ^{۱۶} و کلام حیات را برمی افرازید، بجهت نغمه من در روز مسیح تا آنکه عیب ندویده و عیب زحمت نکشیده باشم. ^{۱۷} بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شمار یخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می کنم. ^{۱۸} و همچنین شما نیز شادمان هستید و بامن شادی می کنید.

اعزام تیموتاوس و اپفردتس

^{۱۹} و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتاوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گردم. ^{۲۰} زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما اندیشد. ^{۲۱} زانو که همه نفع خود را می طلبند، نه امور عیسی مسیح را. ^{۲۲} اما دلیل او را می دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است. ^{۲۳} پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می شود، او را بی درنگ بفرستم. ^{۲۴} اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم.

^{۲۵} ولی لازم دانستم که اپفردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همجنگ می باشد، اما شما را رسول و خادم حاجت من. ^{۲۶} زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود. ^{۲۷} وفی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد. ^{۲۸} پس به سعی بیشتر او را روانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود. ^{۲۹} پس او را در خداوند با کمال خوشی پذیرید و چنین کسان را محترم بدانید، ^{۳۰} زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

۳

مسیح، هدف حقیقی زندگی

۱ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است. ۲ از سگها باحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بهره‌یزید. ۳ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی نفری‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. ۴ هرچند مرا در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگرگان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر. ۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، ۶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب.

۷ اما آنچه مرا سود می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. ۸ بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضلش شتردم تا مسیح را دریابم. ۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است. ۱۰ و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در نجات وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم. ۱۱ مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم. ۱۲ نه اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تانحال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد.

۱۳ ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خویشتن را کشیده، ۱۴ در پی مقصد می‌کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است. ۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود. ۱۶ اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد.

۱۷ ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آثانی را که بحسب نمونه‌ای که در ما دارید، رفتار می‌کنند. ۱۸ زیرا که بسیاری رفتاری نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند، ۱۹ که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و نفراشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند. ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم، ۲۱ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصور شود، بر حسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

۴

نصائح

۱ بنابراین، ای برادران عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همین‌طور در خداوند استوار باشید ای عزیزان. ۲ از افودیه استدعا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند. ۳ و از تو نیز ای هم‌قار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا در جهاد انجیل با من شریک می‌بودند با اکلیمنتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفتر حیات است.

۴ در خداوند دائم شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید. ۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است. ۶ برای هیچ چیز اندیشه نکنید، بلکه در هر چیز با صلات و دعا باشک‌گزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید. ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت.

^۸ خلاصه‌ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هر مدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. ^۹ آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود.

تشکر برای هدایا

^{۱۰} و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید. ^{۱۱} نه آنکه درباره احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم. ^{۱۲} و ذلت رامی دانم و دولت‌مندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولت‌مندی و افلاس را یاد گرفته‌ام. ^{۱۳} قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد. ^{۱۴} لیکن نیکوئی کردید که در تنگی من شریک شدید. ^{۱۵} اما ای فیلیپیان شما هم آگاهید که در ابتدای انجیل، چون از مکادونیّه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس. ^{۱۶} زیرا که در تسالونیکی هم یک دودفعه برای احتیاج من فرستادید. ^{۱۷} نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید. ^{۱۸} ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اِپِردِتس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست. ^{۱۹} اما خدای من همه احتیاجات شما را بر حسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود. ^{۲۰} و خدا و پدر ما را تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

^{۲۱} هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شما سلام می‌فرستند. ^{۲۲} جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص آنان که از اهل خانه قیصر هستند. ^{۲۳} فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به کولسیان

^۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتائوس برادر، ^۲ به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نمایم، ^۴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان می‌نماید شنیدیم، ^۵ به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خبر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید، ^۶ که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید و فیض خدا را در راستی دانسته‌اید. ^۷ چنانکه از انفراس تعلیم یافتید که هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است. ^۸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است خبر داد.

^۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید، ^{۱۰} تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمائید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید، ^{۱۱} و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛ ^{۱۲} و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است، ^{۱۳} و ما را از قدرت ظلمت رها کنید، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت، ^{۱۴} که در وی فدیه خود یعنی آمرزش گناهان خویش را یافته‌ایم.

شخصیت مسیح

^{۱۵} و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان. ^{۱۶} زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تحتها و سلطنتها و ریاسات و قوات، همه بوسیله او و برای او آفریده شد. ^{۱۷} و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد. ^{۱۸} و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. ^{۱۹} زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود، ^{۲۰} و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. ^{۲۱} و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، ^{۲۲} در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد، ^{۲۳} به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قائم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام.

زحمات پولس در راه کلیسا

^{۲۴} الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و نقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است، ^{۲۵} که من خادم آن گشته‌ام بر حسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛ ^{۲۶} یعنی آن سری که از درها و قرن‌ها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید، ^{۲۷} که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است. ^{۲۸} و ما او را اعلان می‌نمایم، در حالیکه هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را

به هر حکمت تعلیم می‌دهم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم. ^{۲۹} و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند.

۲

^۱ زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لاودکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند، ^۲ تا دلهای ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛ ^۳ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است. ^۴ اما این را می‌گویم تا هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند، ^۵ زیرا که هر چند در جسم غایب لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانان را در مسیح نظاره می‌کنم.

آزادی مسیحیان از اصول دنیوی

^۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمائید، ^۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان راسخ گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیاری نمائید. ^۸ با خبر باشید که کسی شما را نباید به فلسفه و مکر باطل، بر حسب تقلید مردم و بر حسب اصول دنیوی نه بر حسب مسیح، ^۹ که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است. ^{۱۰} و شما در وی تکمیل شده‌اید که سر تمامی ریاست و قدرت است. ^{۱۱} و در وی مخنون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختتان مسیح. ^{۱۲} و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید. ^{۱۳} و شما را که در خطایا و ناخوشی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آمرزید، ^{۱۴} و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل بر فرائض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت. ^{۱۵} و از خویش ریاست و قوت را بیرون کرده، آنها را علانیه آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفر یافت.

^{۱۶} پس کسی در باره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، ^{۱۷} زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است. ^{۱۸} و کسی انعام شما را نباید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بی‌جا مغرور شده است؛ ^{۱۹} و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نموی کند به نموی که از خداست. ^{۲۰} چونکه با مسیح از اصول دنیوی مردید، چگونه است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرائض نهاده می‌شود؟ ^{۲۱} که لمس مکن و محش بلکه دست مگذار! ^{۲۲} که همه اینها محض استعمال فاسد می‌شود (بر حسب تقلید و تعالیم مردم، ^{۲۳} که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن پروری ندارد.

۳

اصول زندگی روحانی

^۱ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. ^۲ در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. ^۳ زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. ^۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد.

^۵ پس اعضای خود را که بر زمین است مقتول سازید، زنا و ناپاکی و هوی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت پرستی است ^۶ که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت وارد می‌آید. ^۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار

می کردید، هنگامی که در آنها زیست می نمودید. ^۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بد خوئی و بدگوئی و غش را از زبان خود. ^۹ به یکدیگر دروغ مگوئید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده اید، ^{۱۰} و تازه را پوشیده اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می شود، ^{۱۱} که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه ناخنوتی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است.

^{۱۲} پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛ ^{۱۳} و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید. ^{۱۴} و بر این همه محبت را که مهربان کمال است بپوشید. ^{۱۵} و سلامتی خدا در دلهای شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده اید و شاکر باشید. ^{۱۶} کلام مسیح در شما به دولتندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دلهای خود خدا را بسرایید. ^{۱۷} و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید.

اصول روابط مسیحی

^{۱۸} ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمائید، چنانکه در خداوند می شاید. ^{۱۹} ای شوهران، زوجه های خود را محبت نمائید و با ایشان تلخی نکنید. ^{۲۰} ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند. ^{۲۱} ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند. ^{۲۲} ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید. ^{۲۳} و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه به بخاطر انسان. ^{۲۴} چون می دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می کنید. ^{۲۵} زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهرینی نیست.

۴

^۱ ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را به جا آرید، چونکه می دانید شما را نیز آقایانی هست در آسمان.

نصایح روحانی

^۲ در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید. ^۳ و درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده ام بگویم، ^۴ و آن رابطوری که می باید تکلم کنم و مبین سازم. ^۵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید. ^۶ گفتگوی شما همیشه با فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد.

تجلیات

^۷ تیغیکس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همه احوال من شما را خواهد آگاهانید، ^۸ که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دلهای شما را تسلی دهد، ^۹ با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شماسست، شما را از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت. ^{۱۰} ارسترخس همزندان من شما را سلام می رساند، و مرقس عموزاده برنابا که درباره او حکم یافته اید، هرگاه نزد شما آید او را بپذیرید، ^{۱۱} و یسوع، ملقب به یسطس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند. ^{۱۲} افراس به شما سلام می رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما درددهای خود جد و جهد می کند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید. ^{۱۳} و برای او گواهی می دهم که درباره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت می کشد. ^{۱۴} و لوقای طبیب حبیب و دیماس به شما سلام می رسانند.

۱۵ برادران در لاودکیه و نیفاس و کلیسایی را که در خانه ایشان است سلام رسانید.

۱۶ و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید. ۱۷ و به ارجحس گوید: «باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به کمال رسانی.»

۱۸ تحیت من، پولس، به دست خودم. زنجیره‌های مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تسالونیکان

^۱ پولس و سلوانس و تیموتاوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکرگزاری

^۲ پیوسته درباره جمیع شما را شکر می‌کنیم و دائم در دعاهای خود شما را ذکر می‌نمایم، ^۳ چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم. ^۴ زیرا که ای برادران وای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستیم، ^۵ زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید، که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم. ^۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح القدس پذیرفتید، ^۷ به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیّه و اخائیّه را نمونه شدید، ^۸ نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیّه و اخائیّه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگویم، ^۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از تباه به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمائید، ^{۱۰} و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان برخیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

۲

خدمات پولس در تسالونیک

^۱ زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود مادر میان شما باطل نبود. ^۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپ زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نمایم. ^۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خباثت و ریانیست، ^۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گویم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دلهای ما را می‌آزماید. ^۵ زیرا هرگز سخن تملق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است، ^۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم. ^۷ بلکه در میان شما به ملایمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد. ^۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید. ^۹ زانو که ای برادران محنت و مشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهم.

^{۱۰} شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع باقدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم. ^{۱۱} چنانکه می‌دانید که هریک از شما را چون پدر، فرزندان خود رانصیحت و دلدار می‌نمودیم، ^{۱۲} و وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند. ^{۱۳} و از اینجهت ما نیز دائم خدا را شکر می‌کنیم که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند. ^{۱۴} زیرا که ای برادران، شما اقتدا نمودید به کلیساهای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را

کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند،^{۱۵} که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم،^{۱۶} و ما را منع می کنند که به امت ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می کنند، اما منتهای غضب ایشان را فرو گرفته است.

اشتیاق پولس برای دیدن تسالونیکان

^{۱۷} لیکن ما ای برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتیر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم.^{۱۸} و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت.^{۱۹} زیرا که چیست امید و سرور و تاج و نغمه ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟^{۲۰} زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳

^۱ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابدین دادیم که ما را در ایتنا تنها و گذارندند.^۲ و تیموتوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوار سازد و در خصوص ایمانتان شما را نصیحت کند.^۳ تا هیچ کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می دانید که برای همین مقرر شده ایم.^۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شدو می دانید.^۵ لذا من نیز چون شکیبایی نداشتیم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ماباطل گردد.

گزارش دلگرم کننده تیموتوس

^۶ اما الحال چون تیموتوس از نزد شما به ما رسید و مرده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می کنید و مشتاق ملاقات ما می باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم،^۷ لذا ای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانتان تسلی یافتیم.^۸ چونکه الان زیست می کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید.^۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی ای که به حضور خدا درباره شما داریم،^{۱۰} که شبانه روزی شمار دعا می کنیم تا شما را روبرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم.^{۱۱} اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد.^{۱۲} و خداوند شما را نمود دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می نماییم،^{۱۳} تا دل های شما را استوار سازد، بی عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

۴

زندگی مسیحی

^۱ خلاصه ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می کنیم که چنانکه از ما یافته اید که به چه نوع باید رفتار کنید و خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتیر ترقی نمایم.^۲ زیرا می دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم.^۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید.^۴ تا هر کسی از شما بداند چگونه باید ظرف خویشتر را در قدوسیت و عزت دریابد،^۵ و نه در هوس شهوت، مثل امت هایی که خدا را نمی شناسند.^۶ و تا کسی در این امر دست تطاول یا طمع بر برادر خود دراز نکند، زیرا خداوند از تمامی چنین کارها انتقام کشنده است.^۷ چنانکه سابق نیز به شما گفته و حکم کرده ایم، زیرا خدا ما را به ناپاکی نخوانده است، بلکه به قدوسیت.^۸ لذا هر که حقیر شمارد، انسان را حقیر نمی شمارد، بلکه خدا را که روح قدوس خود را به شما عطا کرده است.

۹ اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نیست که به شما بنویسم، زیرا خود شما از خدا آموخته شده‌اید که یکدیگر را محبت نمایید؛^{۱۰} و چنین هم می‌کنید با همه برادرانی که در تمام مکادونیه می‌باشند. لیکن ای برادران از شما التماس داریم که زیاده‌تر ترقی کنید.^{۱۱} و حریص باشید در اینکه آرام شوید و به کارهای خود مشغول شده، به دستهای خویش کسب نمایید، چنانکه شما راحم کردیم،^{۱۲} تا نزد آنانی که خارج‌اند بطور شایسته رفتار کنید و به هیچ چیز محتاج نباشید.

بازگشت مسیح

۱۳ اما ای برادران نمی‌خواهیم شما از حالت خوابیدگان بی‌خبر باشید که مبادا مثل دیگران که امید ندارند، محزون شوید.^{۱۴} زیرا اگر باور می‌کنیم که عیسی مرد و برخاست، به همین‌طور نیز خدا آنانی را که در عیسی خوابیده‌اند با وی خواهد آورد.^{۱۵} زیرا این را به شما از کلام خدای گویم که ما که زنده و تا آمدن خداوند باقی باشیم بر خوابیدگان سبقت نخواهیم جست.^{۱۶} زیرا خود خداوند با صدا و با آواز رئیس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسیح اول خواهند برخاست.

۱۷ آنگاه ما که زنده و باقی باشیم، با ایشان در ایرها بوده خواهیم شد تا خداوند را در هوا استقبال کنیم و همچنین همیشه با خداوند خواهیم بود.^{۱۸} پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

۵

۱ اما ای برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتیاج ندارید که به شما بنویسم.^۲ زیرا خود شما به تحقیق آگاهید که روز خداوند چون دزد در شب می‌آید.^۳ زیرا هنگامی که می‌گویند سلامتی و امان است، آنگاه هلاکت ایشان را ناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد.^۴ لیکن شما ای برادران در ظلمت نیستید تا آن روز چون دزد بر شما آید،^۵ زیرا جمیع شما پسران نور و پسران روز هستید، از شب و ظلمت نیستیم.^۶ بنابراین مثل دیگران به خواب نرویم بلکه بیدار و هشیار باشیم.^۷ زیرا خوابیدگان در شب می‌خوابند و مستان در شب مست می‌شوند.^۸ لیکن ما که از روز هستیم، هشیار بوده، جوش ایمان و محبت و خود امید نجات را پیویشیم.^۹ زیرا خدا ما را تعیین نکرد برای غضب بلکه بجهت تحصیل نجات، بوسیله خداوند ما عیسی مسیح،^{۱۰} که برای ما مرد تا خواه بیدار باشیم و خواه خوابیده، همراه وی زیست کنیم.^{۱۱} پس همدیگر را تسلی دهید و یکدیگر را بنا کنید، چنانکه هم می‌کنید.

نصایح عملی

۱۲ اما ای برادران به شما التماس داریم که بشناسید آنانی را که در میان شما زحمت می‌کشند و پیشوایان شما در خداوند بوده، شما را نصیحت می‌کنند.^{۱۳} و ایشان را در نهایت محبت، به سبب عملشان محترم دارید و بایکدیگر صلح کنید.^{۱۴} لیکن ای برادران، از شما استدعا داریم که سرکشان را تنبیه نمایید و کوتاه دلان را دلداری دهید و ضعفا را حمایت کنید و با جمیع مردم تحمل کنید.^{۱۵} زهار کسی با کسی به سزای بدی بدی نکنند، بلکه دائم بایکدیگر و با جمیع مردم در پی نیکویی بکوشید.

۱۶ پیوسته شادمان باشید.^{۱۷} همیشه دعا کنید.^{۱۸} در هر امری شاکر باشید که این است اراده خدادر حق شما در مسیح عیسی.^{۱۹} روح را اطفام کنید.^{۲۰} نبوتها را خوار بشمارید.^{۲۱} همه چیز را تحقیق کنید، و به آنچه نیکو است متمسک باشید.^{۲۲} از هر نوع بدی احتراز نمایید.

۲۳ اما خود خدای سلامتی، شما را بالکل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بی‌عیب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح.^{۲۴} امین است دعوت کننده شما که این را هم خواهد کرد.

۲۵ ای برادران، برای ما دعا کنید. ۲۶ جمیع برادران را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید. ۲۷ شمارا به خداوند قسم می‌دهم که این رساله برای جمیع برادران مقدس خوانده شود. ۲۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد آمین.

رساله دوم پولس رسول به تسالونیکان

^۱ پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکان که در خدای پدر ماو عیسی مسیح خداوند می‌باشید.
^۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد.

شکرگزاری و دعا

^۳ ای برادران می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت ثمر می‌کند و محبت هریکی از شما جمیع با همدیگر می‌افزاید، ^۴ بحدی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا نغمی کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها می‌شوید، ^۵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید. ^۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد. ^۷ و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشد در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود ^۸ در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند، ^۹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او ^{۱۰} هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید. ^{۱۱} و برای این هم پیوسته بجهت شما دعای کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را با قوت کامل گرداند، ^{۱۲} تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تجلید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

۲

درباره آمدن خداوند

^۱ امای برادران، از شما استدعا می‌کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او، ^۲ که شما از هوش خود بزدی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ماباشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است. ^۳ زنهاری کسی به هیچ وجه شما را نفریبید، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریری یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛ ^۴ که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتری سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، بحدی که مثل خدا در هیكل خدا ننشسته، خود را می‌نماید که خداست. ^۵ آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شما می‌بودم، این را به شما می‌گفتم؟ ^۶ و الان آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود. ^۷ زیرا که آن سرب‌دینی الان عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود. ^۸ آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛ ^۹ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ ^{۱۰} و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند. ^{۱۱} و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور کنند ^{۱۲} و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند. ^{۱۳} امای برادران وای عزیزان خداوند، می‌باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نمایم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی. ^{۱۴} و برای آن شما را دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل

جلال خداوند ما عیسی مسیح. ^{۱۵} پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید، نگاه دارید. ^{۱۶} و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید، ^{۱۷} دلهای شما را تسلی عطا کند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداناد.

۳

درخواست دعا

^۱ خلاصه‌ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛ ^۲ و تا از مردم ناشایسته شریر برهم زیرا که همه را ایمان نیست. ^۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت. ^۴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می‌آورید و نیز خواهید آورد. ^۵ و خداوند دلهای شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند.

پرهیز از تنبلی

^۶ ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمایند. ^۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم، ^۸ و نان هیچ کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا بر احدی از شما بار نهم. ^۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایند. ^{۱۰} زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد. ^{۱۱} زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند که کاری نمی‌کنند بلکه فضول هستند. ^{۱۲} اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند. ^{۱۳} اما شما ای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید. ^{۱۴} ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و باوی معاشرت نکنید تا شرمند شود. ^{۱۵} اما او را دشمن شمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید.

تخیات

^{۱۶} اما خود خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد. ^{۱۷} تخیت به دست من پولس که علامت در هر رساله است بدینطور می‌نویسم: ^{۱۸} فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

رساله اول پولس رسول به تیموتاوس

۱ پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است،^۲ به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتاوس.
فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد.

پرهیز از تعالیم غلط

۳ چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند،^۴ و افسانه‌ها و نسب نامه‌های نامتناهی را اصفا ننمایند که اینها مباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می‌آورد.^۵ اما غایت حکم، محبت است ازدل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی‌ریا.^۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیپوده‌گویی توجه نموده‌اند،^۷ و می‌خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی‌فهمند آنچه می‌گویند و نه آنچه به تاکید اظهار می‌نمایند.
۸ لیکن می‌دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار برد.^۹ و این بدانند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی‌شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی‌دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم^{۱۰} و زانیان و لواطان و مردم دزدان و دروغ‌گویان و قسم دروغ‌خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد،^{۱۱} برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است.

فیض خدا بر پولس

۱۲ و شکر می‌کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود،^{۱۳} که سابق کفرگو و مضر و سقطگو بودم، لیکن رحم یافتم از آنرو که از جهالت در بی‌ایمانی کردم.
۱۴ اما فیض خداوند ما بی‌نهایت افزود با ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است.
۱۵ این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا نگاهداران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم.^{۱۶} بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول درمن، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آثانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم.^{۱۷} باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حید را اکرام و جلال تابدا لا باد باد. آمین.

۱۸ ای فرزند تیموتاوس، این وصیت را به تو می‌سپارم برحسب نبوتایی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی،^{۱۹} و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند.
۲۰ که از آن جمله هیمیناوس و اسکندر می‌باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگر کفر نگویند.

۲

درباره عبادات

۱ پس از همه چیز اول، سفارش می‌کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به‌جا آورند،
۲ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم.^۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات دهنده ما خدا^۴ که می‌خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند.^۵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی انسانی که

مسیح عیسی باشد،^۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین.^۷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم امتهای در ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست می گویم و دروغ نمی.^۸ پس آرزوی این دارم که مردان، دست های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جادعا کنند.^۹ و همچنین زنان خویشان را بیارایند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانبها؛^{۱۰} بلکه چنانکه زنانی را می شاید که دعوی دینداری می کنند به اعمال صالحه.^{۱۱} زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد.^{۱۲} و زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا ر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند.^{۱۳} زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا.^{۱۴} و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، در تقصیر گرفتار شد.^{۱۵} اما به زاییدن رستگار خواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.

۳

اسقفان و شماسان

^۱ این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد.^۲ پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و همان نواز و راغب به تعلیم باشد؛^۳ نه میگساریا زنده یا طماع سود قبیح بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زرپرست.^۴ مدیر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند،^۵ زیراهراگه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می نماید؟^۶ و نه جدیدالایمان که مبدا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد.^۷ اما لازم است که نزد آنانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبدا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود.

^۸ همچنین شماسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح؛^۹ دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک.^{۱۰} اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بی عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند.^{۱۱} و به هینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت گو بلکه هشیار و در هر امری امین.^{۱۲} و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند،^{۱۳} زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشان تحصیل می کنند و جلادت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است.

^{۱۴} این به تو می نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آمم.^{۱۵} لیکن اگر تاخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است.^{۱۶} و بالا جماع سر دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتهای موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

۴

نصایح مختلف

^۱ و لیکن روح صریح می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصغا خواهند نمود،^۲ به ریاکاری و دروغگویان که ضمیر خود را داغ کرده اند؛^۳ که از مزاجت منع می کنند و حکم می نمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حق تا آنها را به شکرگزاری بخورند.^۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند،^۵ زیرا که از کلام خدا و دعا تقدیس می شود.

^۶ اگر این امور را به برادران بسپاری، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود، تربیت یافته در کلام ایمان و تعلیم خوب که پیروی آن را کرده ای.^۷ لیکن از افسانه های حرام عجوزها احتراز نما و در دینداری ریاضت بکش.

۸ که ریاضت بدنی اندک فایده‌ای دارد، لیکن دینداری برای هر چیز مفید است که وعده زندگی حال و آینده را دارد.

۹ این سخن امین است و لایق قبول تام،^{۱۰} زیرا که برای این زحمت و بی‌احترامی می‌کشیم، زیرا امید داریم به خدای زنده که جمیع مردمان علی‌الخصوص مومنین را نجات دهنده است.

۱۱ این امور را حکم و تعلیم فرما. ۱۲ هیچ کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه مومنین را در کلام و سیرت و محبت و ایمان و عصمت، نمونه باش. ۱۳ تا مادامی که نه آیم، خود را به قرائت و نصیحت و تعلیم بسپار. ۱۴ زنبهار از آن کرامتی که در تو است که بوسیله نبوت با نهادن دستهای کشیشان به تو داده شد، بی‌اعتنایی ننما. ۱۵ در این امور تأمل نما و در اینها رایج باش تا ترقی تو بر همه ظاهر شود. ۱۶ خویشتن را و تعلیم را احتیاط کن و در این امور قائم باش که هرگاه چنین کنی، خویشتن را و شنوندگان خویش را نیز نجات خواهی داد.

۵

راهنمایی در خصوص بیوه‌ها، کشیشان و غلامان

۱ مرد پیر را توبیخ ننما بلکه چون پدر او رانصیحت کن، و جوانان را چون برادران،^۲ زنان پیر را چون مادران، و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت،^۳ بیوه‌زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار. ۴ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو پسندیده است. ۵ اما زنی که فی الحقیقت بیوه و بی‌کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد. ۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است. ۷ و به این معانی امر فرما تا بی‌ملامت باشند. ۸ ولی اگر کسی برای خویشتن و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است.

۹ بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد،^{۱۰} که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین راشسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد. ۱۱ اما بیوه‌های جوان‌تر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند^{۱۲} و ملزم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده‌اند،^{۱۳} و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بی‌کار باشند؛ و نه فقط بی‌کار بلکه بیوه‌ه گاو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. ۱۴ پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بزنند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛^{۱۵} زیرا که بعضی برگشتند به عقب شیطان. ۱۶ اگر مرد یا زن مومن، بیوه هادارد ایشان را پرورد و بار بار کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید.

۱۷ کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحق حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کنند. ۱۸ زیرا کتاب می‌گوید: «گاو را وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن میند» و «مزدور مستحق اجرت خود است.» [۱۹] ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دویا سه شاهد مپذیر. ۲۰ آنانی که گاه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند.

۲۱ در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ۲۲ و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و درگاهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار.

۲۳ دیگر آشامنده آب فقط مباح، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما.

۲۴ گاهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، توان مخفی داشت.

۶

۱ آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. ۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادرانند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنرو که آنانی که در این احسان مشارکند، مومن و محبوبند.

احتراز از طمع

۳ و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح خداوند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننماید، ۴ از غرور مست شده، هیچ نمی‌داند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدید می‌آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر ۵ و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتد از حق که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما. ۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. ۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیاوردیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. ۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. ۹ اما آنانی که می‌خواهند دولتند شوند، گرفتاری شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. ۱۰ زیرا که طمع ریشه همه بدیها است که بعضی چون در پی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند.

حکم مخصوص برای تیموتائوس

۱۱ ولی تو ای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما. ۱۲ و جنگ نیکوی ایمان را بنکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار. ۱۳ تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پطیسوس پلاطس اعتراف نیکو نمود، ۱۴ که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ که آن را آن مبارک و قادر وحید و ملک الملوک و رب الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. ۱۶ که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن توان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابد الابد اکرام و قدرت باد. آمین.

۱۷ دولتندان این جهان را امر فرما که بلند پروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولت‌دانه برای تمتع به ما عطا می‌کند؛ ۱۸ که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتند و سخی و گشاده دست باشند؛ ۱۹ و برای خود اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند.

۲۰ ای تیموتائوس تو آن امانت را محفوظ دار و از پیوده‌گویی‌های حرام و از مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، ۲۱ که بعضی چون ادعای آن کردند از ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

رساله دوم پولس رسول به تیموتاوس

^۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، برحسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است،^۲ فرزند حبیب خود تیموتاوس را. فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد.

تشویق و ترغیب

^۳ شکر می‌کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بدگی او را می‌کنم، چونکه دائم در دعاهاى خود تو را شبانه‌روزیاد می‌کنم،^۴ و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تو را بخاطر می‌دارم تا از خوشی سیر شوم. ^۵ زیرا که یاد می‌دارم ایمان بی‌ریای تو را که نخست در جده ات لوئیس و مادرت افنیکی ساکن می‌بود و مرا یقین است که در تو نیز هست. ^۶ لهذا پیاد تو می‌آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی. ^۷ زیرا خدا روح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را. ^۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه ازمن که اسیر او می‌باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش برحسب قوت خدا،^۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما بلکه برحسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد. ^{۱۰} اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات‌دهنده ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل،^{۱۱} که برای آن من واعظ و رسول و معلم امت‌ها مقرر شده‌ام. ^{۱۲} و از این جهت این زحمات را می‌کنم بلکه عار ندارم چون می‌دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند. ^{۱۳} نمونه‌ای بگیر از سختن صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ^{۱۴} آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن. ^{۱۵} از این آگاه هستی که همه آثانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته‌اند که از آنجمله فیچلس و هر موجدیس می‌باشند.

^{۱۶} خداوند اهل خانه ایسیفوس را ترحم نگذاز زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت، ^{۱۷} بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود. ^{۱۸} خداوند بدو عطا نگذارد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد. (و خدمتایی را که درافسس کرد تو بهتر می‌دانی.

۲

^۱ پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زور آور باش. ^۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند. ^۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش. ^۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید. ^۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدو نمی‌دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. ^۶ بزرگی که محنت می‌کشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد. ^۷ در آنچه می‌گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید.

^۸ عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست برحسب بشارت من،^۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می‌کنم، لیکن کلام خدا بسته نمی‌شود. ^{۱۰} و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می‌شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند. ^{۱۱} این سخن امین است زیرا اگر با وی مریدم، با او زیست هم خواهیم کرد. ^{۱۲} و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛

وهرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد. ۱۳ اگر بی ایمان شویم، او امین می ماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود.

خادم مقبول خدا

۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی بخشد بلکه باعث هلاکت شوندگان می باشد. ۱۵ و سعی کن که خود را مقبول خداسازی، عاملی که نخل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد. ۱۶ و از یاوه گویی های حرام اعراض نما زیرا که تا به فزونی بی دینی ترقی خواهد کرد. ۱۷ و کلام ایشان، چون آله می خورد و از آنجمله هیمیناوس و فلیطس می باشند ۱۸ که ایشان از حق برگشته، می گویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می سازند. ۱۹ و لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که «خداوند کسان خود را می شناسد» و «هرکه نام مسیح را خواند، از ناراستی نگاره جوید». ۲۰ اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت. ۲۱ پس اگر کسی خویش را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو.

۲۲ اما از شهوات جوانی بگریز و با آثانی که از قلب خالص نام خداوند را می خوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما. ۲۳ لیکن از مسائل بیهوده و بی تادیب اعراض نما چون می دانی که نزاعها پدید می آورد. ۲۴ اما بنده خدانیاید نزاع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد، ۲۵ و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند. ۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آیند که به حسب اراده او صیدا و شده اند.

۳

سخنی زمانهای آخر

۱ اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، ۲ زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لاف زن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک ۳ و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیز و بی مروت و متنفر از نیکویی ۴ و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدادوست می دارند؛ ۵ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می کنند. از ایشان اعراض نما. ۶ زیرا که از اینها هستند آثانی که به حيله داخل خانه ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می کنند که بار گاهان را می کشند و به انواع شهوات ریوده می شوند. ۷ و دائم تعلیم می گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید. ۸ و همچنان که نیس و میبریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند. ۹ لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد.

وصایای پولس

۱۰ لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر مرا پیروی نمودی، ۱۱ و زحمات و آلام مرا مثل آثانی که در انطاکیه و ایقونیه و لسره بر من واقع شد، چگونه زحمات را تحمل می نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. ۱۲ و همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید. ۱۳ لیکن مردمان شریر و دغا باز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می باشند. ۱۴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قیام باش چونکه می دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ۱۵ و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته ای که می تواند تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، ۱۷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکو آراسته بشود.

۴

۱ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که برزندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می‌دهم و به ظهور و ملکوت او^۲ که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت ثنائی با کمال تحمل و تعلیم.^۳ زیرا ایامی می‌آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را برخود فراهم خواهند آورد،^۴ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه‌ها خواهند گرایید.^۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان.

۶ زیرا که من الان ریخته می‌شوم و وقت رحلت من رسیده است.^۷ به جنگ نیکو جنگ کرده‌ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته‌ام.^۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می‌دارند.

تذکرات شخصی

۹ سعی کن که به زودی نزد من آیی،^{۱۰} زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تسالونیکه رفته است و کریسکیس به غلاطیه و تیتوس به دلماطیه.^{۱۱} لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مراجعت خدمت مفید است.^{۱۲} اما تیخیکیس را به افسس فرستادم.^{۱۳} ردایی را که در تروآس نزد کرپس گذاشتم، وقت آمدن تیرس بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را.^{۱۴} اسکندر مسکر با من بسیار بدبها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد.^{۱۵} و تو هم از او باحذر باش زیرا که باسخنان ما بشدت مقاومت نمود.^{۱۶} در محاجه اول من، هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود.

۱۷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امت هایشنوند و از دهان شیر رستم.^{۱۸} و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابد الابد جلال باد. آمین.

تخیات

۱۹ فرسکا و اکیلا و اهل خانه انیسفورس را سلام رسان.^{۲۰} ارستس در قرنتس ماند؛ اما ترفیمس را در میلپتیس بیمار واگذاردم.^{۲۱} سعی کن که قبل از زمستان بیایی. افیولس و پودیس و لینس و کلادیه و همه برادران تو را سلام می‌رسانند.^{۲۲} عیسی مسیح خداوند با روح توباد. فیض بر شما باد. آمین.

رساله پولس رسول به تیطس

^۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است، ^۲ به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی وعده آن را داد، ^۳ اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه‌ای که برحسب حکم نجات‌دهنده ما خدا به من سپرده شد، ^۴ تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد.

وظایف تیطس

^۵ بدین جهت تو را در کریت وا گذاشتم تا آنچه را که باقی‌مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی. ^۶ اگر کسی بی‌ملاط و شوهریک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت مجور و ترمرد، ^۷ زیرا که اسقف می‌باید چون وکیل خدایی ملاط باشد و خودرای یا تندمزاج یا میگساریا زننده یا طماع سود قبیح نباشد، ^۸ بلکه مهمان دوست و خیردوست و خرداندیش و عادل و مقدس و پرهیزگار؛ ^۹ و متمسک به کلام امین برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید.

^{۱۰} زیرا که یاهو گویان و فریبندگان، بسیار و متمرد می‌باشند، علی‌الخصوص آنان که از اهل ختنه هستند؛ ^{۱۱} که دهان ایشان را باید بست زیراخانه‌ها را بالکل واژگون می‌سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می‌دهند. ^{۱۲} یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم پرست بی‌کاره می‌باشند.» ^{۱۳} این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند، ^{۱۴} و گوش نگیرند به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می‌جویند. ^{۱۵} هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی‌ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛ ^{۱۶} مدعی معرفت خدا می‌باشند، اما به افعال خود او را انکار می‌کنند، چونکه مکروه و متمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

۲

تکالیف مومنین

^۱ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو: ^۲ که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرداندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند. ^۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبت‌گو و نه بنده شراب زیاده بلکه معاملات تعلیم نیکو، ^۴ تا زنان جوان را خرد بیاموزند که شوهردوست و فرزنددوست باشند، ^۵ و خرداندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبادا کلام خدا متهم شود. ^۶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرداندیش باشند.

^۷ و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو بسازو در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر، ^۸ و کلام صحیح بی‌عیب را تا دشمن چونکه فرصت بد گفتن در حق ما نیابد، بخل شود.

^۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند؛ ^{۱۰} و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات‌دهنده ما خدا را در هر چیز زینت دهند.

^{۱۱} زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده، ^{۱۲} ما را تا دیب می‌کند که بی‌دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم. ^{۱۳} و آن امید

مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات‌دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم،^{۱۴} که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خودطاهر سازد که ملک خاص او و غیور در اعمال نیکو باشند. ۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیر شمارد.

۳

نیکوکاری

۱ بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند،
 ۲ و هیچ کس را بدنگویند و جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند.
 ۳ زیرا که ما نیز سابق بی فهم و نافرمان‌بردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در خبث و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بریکدیگر بغض می داشتیم. ۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات‌دهنده ما خدا ظاهر شد،^۵ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است؛^۶ که او را به ما به دولتندی افاضه نمود، به توسط نجات‌دهنده ما عیسی مسیح،
 ۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی. ۸ این سخن امین است و در این امور می خواهیم تو قدغن بلیغ فرمائی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکوشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است.
 ۹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه‌ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است.
 ۱۰ و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما،^{۱۱} چون می دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده درگاه رفتار می کند.

تذکرات پایانی

۱۲ وقتی که ارتپاس یا تیخیکس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آبی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم. ۱۳ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند. ۱۴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند. ۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام می‌رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما رادوست می‌دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

فلیمون فلیمون رساله پولس رسول به فلیمون

۱ پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما ۲ و به ایفیه محبوبه و ارخپس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات می باشد.
۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

شکر گزاری و دعا

۴ خدای خود را شکر می کنم و پیوسته تو را در دعاهای خود یاد می آورم ۵ چونکه ذکر محبت و ایمان تو را شنیده ام که به عیسی خداوند و به همه مقدسین داری، ۶ تا شراکت ایمانت موثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی. ۷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دلهای مقدسین از توای برادر استراحت می پذیرند.

درخواست پولس

۸ بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم، ۹ لیکن برای محبت، سزاوارتر آن است که التماس بنمایم، هر چند مردی چون پولس پیر والان اسیر مسیح عیسی نیز می باشم. ۱۰ پس تو را التماس می کنم درباره فرزند خود انیسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم، ۱۱ که سابق او برای تویی فایده بود، لیکن الحال تو را و مرا فایده مند می باشد؛ ۱۲ که او را نزد تو پس می فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است. ۱۳ و من می خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند، ۱۴ اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطراب نباشد، بلکه از روی اختیار. ۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از توجدا شد تا او را تا به ابد دریایی. ۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوص به من اما چند مرتبه زیاد تر به تو هم در جسم و هم در خداوند. ۱۷ پس هرگاه مرا رفیق می دانی، او را چون من قبول فرما. ۱۸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار. ۱۹ من که پولس هستم، به دست خود می نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به جان خود نیز مدیون من هستی. ۲۰ بلی ای برادر، تا من از تو در خداوند بر خوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده. ۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که می دانم بیشتر از آنچه می گویم هم خواهی کرد.

فلیمون

۲۲ معهذا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهای شما به شما بخشیده شوم.
۲۳ افراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس و ۲۴ ارسترخس و دیماس و لوقا همکاران من تو را سلام می رسانند. ۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.

رساله به عبرانیان

برتری پسر بر فرشتگان

۱ خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود،^۲ در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛^۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گاهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلیٰ علین بنشست،^۴ و از فرشتگان افضال گردید، بمقدارانکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود.^۵ زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و ایضاً «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود»؟^۶ و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می آورد می گوید که «جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند»^۷ و در حق فرشتگان می گوید که «فرشتگان خود را بادها می گرداند و خادمان خود را شعله آتش»^۸ اما در حق پسر: «ای خدا تخت تو تا ابدالابد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است»^۹ عدالت را دوست و شرارت را دشمن می داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقای مسح کرده است»^{۱۰} و (نیز می گوید: «توای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است»^{۱۱} آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد،^{۱۲} و مثل رد آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سلطانی تو تمام نخواهد شد»^{۱۳} و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم»؟^{۱۴} آیا همگی ایشان روح های خدمتکار نیستند که برای خدمت آنان که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می شوند؟

۲

تشویق به توجه

۱ لهذا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبدا که از آن ربوده شویم.^۲ زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل می رسید،^۳ پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؛^۴ درحالی که خدا نیز با ایشان شهادت می داد به آیات و معجزات و انواع قوات و عطایای روح القدس بر حسب اراده خود.

عیسی، مشابه برادران خود

۵ زیرا عالم آینده ای را که ذکر آن را می کنیم مطیع فرشتگان نساخت.^۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «چيست انسان که او را بخاطر آوری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟^۷ او را از فرشتگان اندکی پست تر قرار دادی و تاج جلال و اکرام را بر سر او نهادی و او را بر اعمال دستهای خود گاشتی»^۸ همه چیز را زیر پایهای او نهادی» پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز غمی بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد.^۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت تاج جلال و اکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بجشد.^{۱۰} زیرا او را که بخاطروی همه و از وی همه چیز می باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند.^{۱۱} زانو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند.^{۱۲} چنانکه می گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می کنم و در

میان کلیساتو را تسبیح خواهم خواند.»^{۱۳} و ایضاً: «من بروی توکل خواهم نمود.» و نیز: «اینک من و فرزندانم که خدا به من عطا فرمود.»

^{۱۴} پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بواسطه موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباه سازد،^{۱۵} و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند.

^{۱۶} زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی‌نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید.^{۱۷} از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه‌ای کریم و امین شده، کفاره گناهان قوم را بکند.^{۱۸} زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

۳

برتری پسر بر موسی

^۱ بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تأمل کنید،^۲ که نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود.^۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه‌ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است.^۴ زیرا هر خانه‌ای بدست کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست.^۵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود.^۶ و اما مسیح مثل پسر بر خانه او، و خانه او ما هستیم بشرطی که تا به انتباه دلیری و نغز امید خود متمسک باشیم.

هشدار علیه بی‌ایمانی

^۷ پس چنانکه روح القدس می‌گوید: «امروز اگر آواز او را بشنوید،^۸ دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان،^۹ جایی که پدران شما مرا امتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال می‌دیدند.^{۱۰} از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دلهای خود گمراه هستند و راههای مرا نشناختند.^{۱۱} تا درخشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

^{۱۲} ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل‌شیر و بی‌ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید،^{۱۳} بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می‌شود، مبدا احدی از شما به فریب گاه سخت دل گردد.^{۱۴} از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتهاخت متمسک شویم.^{۱۵} چونکه گفته می‌شود: «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.»

^{۱۶} پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟^{۱۷} و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنه‌ای ایشان در صحرا ریخته شد؟^{۱۸} و درباره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟^{۱۹} پس دانستیم که به سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

۴

آزای قوم خدا

^۱ پس بترسم مبدا با آنکه وعده دخول در آرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد.^۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع بخشید، از اینرو که باشندگان به ایمان متحد نشدند.^۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است: «در

خشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود. ^۴ و در مقامی درباره روز هفتم گفت که «در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.» ^۵ و باز در این مقام که «به آرامی من داخل نخواهند شد.»

^۶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند، ^۷ باز روزی معین می فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «امروز» گفت، چنانکه پیش مذکور شد که «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید.» ^۸ زیرا اگر یوشع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی کرد. ^۹ پس برای قوم خدا آرامی سبب باقی می ماند. ^{۱۰} زیرا هر که داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش. ^{۱۱} پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبدا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد. ^{۱۲} زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشیر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت های قلب است، ^{۱۳} و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما باوی است، برهنه و منکشف می باشد.

رئیس کهنه عظیم

^{۱۴} پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها در گذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم. ^{۱۵} زیرا رئیس کهنه ای نداریم که نتواند همدرد ضعف های ما بشود، بلکه آزموده شده در هر چیز به مثال مابدون نگاه. ^{۱۶} پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیایم تا رحمت بیایم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.

۵

^۱ زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر می شود در اموراهی تا هدایا و قربانی ها برای گاهان بگذرانند؛ ^۲ که با جاهلان و گمراهان می تواند ملایمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است. ^۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشان نیز قربانی برای گاهان بگذرانند. ^۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را. ^۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «تو پسر من هستی، من امروز تو را تولید نمودم.» ^۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می گوید: «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک یصدق.»

^۷ و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود، تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید، ^۸ هر چند پسر بود، به مصیبتی که کشید، اطاعت را آموخت ^۹ و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. ^{۱۰} و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملک یصدق.

تشویق به استواری

^{۱۱} که درباره او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می باشد چونکه گوشه های شماسنگین شده است. ^{۱۲} زیرا که هر چند با این طول زمان شما را می باید معلمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی. ^{۱۳} زیرا هر که شیر خواره باشد، در کلام عدالت نآزموده است، چونکه طفل است. ^{۱۴} اما غذای قوی از آن بانغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داده اند تا تمیز نیک و بد را بکنند.

٦

^١ بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجویم و بار دیگر بنیادتوبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهم، ^٢ و تعلیم تعمیدها و نهادن دستها و قیامت مردگان و داواری جاودانی را. ^٣ و این را به جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد.

^٤ زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح القدس گردیدند ^٥ و لذت کلام نیکوی خدا و قوت عالم آینده را چشیدند، ^٦ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می کنند و او را بی حرمت می سازند. ^٧ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می افتد، می خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می رویند، از خدا برکت می یابد. ^٨ لکن اگر خار و خشک می رویند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می شود.

^٩ اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می داریم، هر چند بدینطور سخن می گویم. ^{١٠} زیرا خدا بی انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستیید ظاهر کرده اید، فراموش کند. ^{١١} لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمائید، ^{١٢} و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبروارث وعده ها می باشند.

اعتماد به وعده استوار خدا

^{١٣} زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت: ^{١٤} «هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی نهایت کثیر خواهم گردانید». ^{١٥} و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت. ^{١٦} زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می خورند و نهایت هر مخاصمه ایشان قسم است تا اثبات شود. ^{١٧} از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تائیدی بی شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد. ^{١٨} تا به دوا می تغییر که ممکن نیست خدادر مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امیدی که در پیش ما گذارده شده است تمسک جویم، ^{١٩} و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده است، ^{٢٠} جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملکیتصدق، رئیس کهنه گردید تا ابد الاباد.

٧

ملکیصدق

^١ زیرا این ملکیصدق، پادشاه سالم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت می کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد. ^٢ و ابراهیم نیز از همه چیزها دهیک بدو داد، که او اول ترجمه شده «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالم نیز یعنی «پادشاه سلامتی». ^٣ بی پدر و بی مادر و بی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایی می ماند.

^٤ پس ملاحظه کنید که این شخص چقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، دهیک بدو داد. ^٥ و اما از اولاد لاوی کسانی که کهنات را می یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت دهیک بگیرند، یعنی از برادران خود، بآنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند. ^٦ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم دهیک گرفته و صاحب وعده ها را برکت داده است. ^٧ و بدون هر شبهه، کوچک از بزرگ برکت داده می شود. ^٨ و در اینجا مردمان مردنی دهیک می گیرند، اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می شود. ^٩ حتی آنکه گویا می توان گفت که بواسطت ابراهیم از همان لاوی که دهیک می گیرد، دهیک گرفته شد، ^{١٠} زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملکیصدق او را استقبال کرد.

کهنات عیسی بر رتبه ملکیمصدق

۱۱ و دیگر اگر از کهنات لاوی، کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملکیمصدق مبعوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟^{۱۲} زیرا هر گاه کهنات تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد.^{۱۳} زیرا او که این سخنان در حق وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است.^{۱۴} زیرا واضح است که خداوند ملاز سبط یهودا طلوع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهنات هیچ نگفت.

۱۵ و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملکیمصدق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید^{۱۶} که به شریعت و احکام جسمی مبعوث نشود بلکه به قوت حیات غیرفانی.^{۱۷} زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملکیمصدق».

۱۸ زیرا که حاصل می‌شود هم نسخ حکم سابق بعثت ضعف و عدم فایده آن^{۱۹} (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدای جوییم.^{۲۰} و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد.^{۲۱} زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید: «خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبه ملکیمصدق».^{۲۲} به همین قدر نیکوتر است آن عهده‌ای که عیسی ضامن آن گردید.^{۲۳} و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است.^{۲۴} لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهنات بی‌زوال دارد.^{۲۵} از این جهت نیز قادر است که انانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت بخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند.

۲۶ زیرا که ما را چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده^{۲۷} که هر روز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یک بار فقط به جا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید.^{۲۸} از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می‌سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابد آباد کامل شده است.

۸

رئیس کهنه عهد جدید

۱ پس مقصود عده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست که در آسمانها به دست راست تخت کبریا نشسته است،^۲ که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان.^۳ زیرا که هر رئیس کهنه مقرر می‌شود تا هدایا و قربانی ها بگذرانند، و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند.^۴ پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند.^۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی ملهم شد هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدوی می‌گوید: «آگاه باش که همه چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی».^۶ لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهد نیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مرتب است.

۷ زیرا اگر آن اول بی‌عیب می‌بود، جایی برای دیگری طلب نمی‌شد.^۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید: «خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی تازه استوار خواهم نمود».^۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر برآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید من ایشان را وا گذاردم.^{۱۰} و خداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان

خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خدا خواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود. ^{۱۱} و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت. ^{۱۲} زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود و نگاهشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»

^{۱۳} پس چون «تازه» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

۹

فرائض قدس دنیوی

^۱ خلاصه آن عهد اول را نیز فرائض خدمت و قدس دنیوی بود. ^۲ زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغان و میز و نان تقدّمه، و آن به قدس مسمی گردید. ^۳ و در پشت پرده دوم بود آن خیمه‌ای که به قدس الاقداس مسمی است، ^۴ که در آن بود مجره زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که پراز من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دولوح عهد. ^۵ و بر زیر آن کروبیان جلال که بر تخت رحمت سایه گستر می‌بودند و الا ان جای تفصیل آنها نیست.

^۶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی‌آید. ^۷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنه‌تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می‌گذراند. ^۸ که به این همه روح القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود. ^۹ و این مثل است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گردانند، ^{۱۰} چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فرائض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است.

مسیح کاهن و فدیه ابدی

^{۱۱} لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به‌دست یعنی که از این خلقت نیست، ^{۱۲} و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت. ^{۱۳} زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد، ^{۱۴} پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشتر را بی‌عیب به خدا گذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهر نخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نماید؟

^{۱۵} و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفاره تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خوانده‌شدگان وعده میراث ابدی را بیابند. ^{۱۶} زیرا در هر جایی که وصیتی است، لابد است که موت وصیت‌کننده را تصور کنند، ^{۱۷} زیرا که وصیت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد. ^{۱۸} و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرار نشد. ^{۱۹} زیرا که چون موسی تمامی احکام را بحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کباب و تمامی قوم پاشید؛ ^{۲۰} و گفت: «این است خون آن عهدی که خدا با شما قرار داد.» ^{۲۱} و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بپالود. ^{۲۲} و بحسب شریعت، تقریب همه چیز به خون طاهر می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش نیست. ^{۲۳} پس لازم بود که مثل‌های چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی‌های نیکوتر از اینها. ^{۲۴} زیرا مسیح به قدس ساخته شده به‌دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان در حضور خدا بجهت ما ظاهر شود. ^{۲۵} و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛ ^{۲۶} زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم طاهر شد تا به قربانی خود، نگاه را محو سازد.

۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است،^{۲۸} همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

۱۰

قربانی یگانه مسیح

۱ زیرا که چون شریعت را سایه نعمتهای آینده است، نه نفس صورت آن چیزها، آن هرگز نمی‌تواند هر سال به همان قربانی‌هایی که پیوسته می‌گذرانند، تقرب جویندگان را کامل گرداند.^۲ والا آیا گذراندن آنها موقوف نمی‌شد چونکه عبادت کنندگان، بعد از آنکه یک بار پاک شدند، دیگر حس گناهان را در ضمیر نمی‌داشتند؟^۳ بلکه در اینها هر سال یادگاری گناهان می‌شود.^۴ زیرا محال است که خون گاوها و بزها رفع گناهان را بکند.

۵ لهذا هنگامی که داخل جهان می‌شود، می‌گوید: «قربانی و هدیه را نخواستی، لکن جسدی برای من مهیا ساختی.»^۶ به قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه رغبت نداشتی.^۷ آنگاه گفتم، اینک می‌آیم (در طومار کتاب در حق من مکتوب است) تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.^۸ چون پیش می‌گویم: «هدایا و قربانی‌ها و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه را نخواستی و به آنها رغبت نداشتی،» که آنها را بحسب شریعت می‌گذرانند،^۹ بعد گفت که «اینک می‌آیم تا اراده تو را ای خدا بجا آورم.» پس اول را برمی‌دارد، تا دوم را استوار سازد.

۱۰ و به این اراده مقدس شده‌ایم، به قربانی جسد عیسی مسیح، یک مرتبه فقط.^{۱۱} و هر کاهن هر روزه به خدمت مشغول بوده، می‌ایستد و همان قربانی‌ها را مکرر می‌گذراند که هرگز رفع گناهان را نمی‌تواند کرد.^{۱۲} لکن او چون یک قربانی برای گناهان گذرانید، به دست راست خدا بنشست تا ابدالاباد.^{۱۳} و بعد از آن منتظر است تا دشمنانش پای انداز او شوند.

۱۴ از آترو که به یک قربانی مقدسان را کامل گردانیده است تا ابدالاباد.^{۱۵} و روح القدس نیز برای ما شهادت می‌دهد، زیرا بعد از آنکه گفته بود: «این است آن عهدی که بعد از آن ایام بالایشان خواهم بست، خداوند می‌گوید احکام خود را در دلهای ایشان خواهم نهاد و بر ذهن ایشان مرقوم خواهم داشت،^{۱۷} (باز می‌گوید) و گناهان و خطایای ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.»^{۱۸} اما جایی که آمرزش اینها هست، دیگر قربانی گناهان نیست.

تشویق به پایداری

۱۹ پس ای برادران، چونکه به خون عیسی دلیری داریم تا به مکان اقدس داخل شویم^{۲۰} از طریق تازه و زنده که آن را بجهت ما از میان پرده یعنی جسم خود مهیا نموده است،^{۲۱} و کاهنی بزرگ را بر خانه خدا داریم،^{۲۲} پس به دل راست، در یقین ایمان، دلهای خود را از ضمیر بد پاشیده و بدنهای خود را به آب پاک غسل داده، نزدیک بیاییم،^{۲۳} و اعتراف امید را محکم نگاه داریم زیرا که وعده‌دهنده امین است.^{۲۴} و ملاحظه یکدیگر را بنمایم تا به محبت و اعمال نیکو ترغیب نماییم.^{۲۵} و از با هم آمدن در جماعت غافل نشویم چنانکه بعضی را عادت است، بلکه یکدیگر را نصیحت کنیم و زیاده‌تر به اندازه‌ای که می‌بینید که آن روز نزدیک می‌شود.

۲۶ زیرا که بعد از پذیرفتن معرفت راستی اگر محمد گاهکار شویم، دیگر قربانی گناهان باقی نیست،^{۲۷} بلکه انتظار هولناک عذاب و غیرت آتشی که مخالفان را فرو خواهد برد.^{۲۸} هر که شریعت موسی را خوار شمرد، بدون رحم به دویا سه شاهد کشته می‌شود.^{۲۹} پس به چه مقدارگان می‌کنید که آن کس، مستحق عقوبت سخت تر شمرده خواهد شد که پسر خدا را پایمال کرد و خون عهدی را که به آن مقدس گردانیده شد، ناپاک شمرد و روح نعمت را بی حرمت کرد؟^{۳۰} زیرا می‌شناسیم او را که گفته است: «خداوند می‌گوید انتقام از آن من است؛ من

مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.»^{۳۱} افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است.

^{۳۲} ولیکن ایام سلف را به یاد آورد که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهدای عظیم از دردها شدید،^{۳۳} چه از اینکه از دشمنها وزحمت تماشای مردم می شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می بودید که در چنین چیزها بسر می بردند.^{۳۴} زیرا که با اسیران نیز همدردی بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است.^{۳۵} پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرون به مجازات عظیم می باشد.^{۳۶} زیرا که شما را صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بپایید.^{۳۷} زیرا که «بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود.^{۳۸} لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.»^{۳۹} لکن ما از مردان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

۱۱

به ایمان

^۱ پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده.^۲ زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد.

^۳ به ایمان فهمیده ایم که عالمها به کلمه خدا مرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد.

^۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قاتل را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گوینده است.

^۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد.^۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می دهد.

^۷ به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خدا ترس شده، کشتی ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید.

^۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می بایست به میراث یابد.

پس بیرون آمد و نمی دانست به کجا می رود.^۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و درخیمه ها با استخاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود.^{۱۰} زانرو که مترقب شهری بانیاد بود که معمار و سازنده آن خداست.

^{۱۱} به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده دهنده را امین دانست.^{۱۲} و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیرو مانند ریگهای کنار دریا، بی شمار زاییده شدند.

^{۱۳} در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند.^{۱۴} زیرا کسانی که همچین می گویند، ظاهر می سازند که در جستجوی وطنی هستند.^{۱۵} و اگر جایی را که از آن بیرون آمدند، بخاطر می آورند، هر آینه فرصت می داشتند (که) بدانجا (برگردند).^{۱۶} لکن الحال مشتاق وطنی نیکوتر یعنی (وطن) سماوی هستند و از اینرو خدا از ایشان عار ندارد که خدای ایشان خوانده شود، چونکه برای ایشان شهری مهیا ساخته است.

^{۱۷} به ایمان ابراهیم چون امتحان شد، استخاق را گذرانید و آنکه وعده ها را پذیرفته بود، پسر بیگانه خود را قربانی می کرد؛^{۱۸} که به او گفته شده بود که «نسل تو به استخاق خوانده خواهد شد.»^{۱۹} چونکه یقین دانست که خدا قادر بر برانگیزانیدن از اموات است و همچنین او را در مثلی از اموات نیز باز یافت.

۲۰ به ایمان اسحاق نیز یعقوب و عیسو را درامور آینده برکت داد.

۲۱ به ایمان یعقوب در وقت مردن خود، هریکی از پسران یوسف را برکت داد و بر سر عصای خود سجده کرد.

۲۲ به ایمان یوسف در حین وفات خود، از خروج بنی اسرائیل اخبار نمود و درباره استخوانهای خود وصیت کرد.

۲۳ به ایمان موسی چون متولد شد، والدینش او را طفلی جمیل یافته، سه ماه پنهان کردند و از حکم پادشاه بیم نداشتند.

۲۴ به ایمان چون موسی بزرگ شد، ابا نمود از اینکه پسر دختر فرعون خوانده شود،^{۲۵} و ذلیل بودن با قوم خدا را پسندیده تر داشت از آنکه لذت اندک زمانی گناه را ببرد؛^{۲۶} و عار مسیح رادولتی بزرگتر از خزائن مصر پنداشت زیرا که به سوی مجازات نظر می داشت.^{۲۷} به ایمان، مصر را ترک کرد و از غضب پادشاه ترسید زیرا که چون آن نادیده را بدید، استوار ماند.^{۲۸} به ایمان، عید فصح و پاشیدن خون را بعمل آورد تا هلاک کننده نخستزادگان، بر ایشان دست نگذارد.

۲۹ به ایمان، از بحر قلزم به خشکی عبور نمودند و اهل مصر قصد آن کرده، غرق شدند.

۳۰ به ایمان حصار اریحا چون هفت روز آن را طواف کرده بودند، به زیر افتاد.

۳۱ به ایمان، راحاب فاحشه با عاصیان هلاک نشد زیرا که جاسوسان را به سلامتی پذیرفته بود.

۳۲ و دیگر چه گویم؟ زیرا که وقت مرا کفاف نمی دهد که از جدعون و باراق و شمشون و یفتاح و داود و سموئیل و انبیا اخبار نمایم،^{۳۳} که از ایمان، تسخیر ممالک کردند و به اعمال صالحه پرداختند و وعده ها را پذیرفتند و دهان شیران را بستند،^{۳۴} سورت آتش را خاموش کردند و از دم شمشیرها رستگار شدند و از ضعف، توانایی یافتند و در جنگ شجاع شدند و لشکریهای غر بار را مهزم ساختند.^{۳۵} زنان، مردگان خود را به قیامتی باز یافتند، لکن دیگران معذب شدند و خلاصی را قبول نکردند تا به قیامت نیکوتر برسند.^{۳۶} و دیگران از استهزاها و تازیانه ها بلکه از بندها و زندان آرموده شدند.^{۳۷} سنگسار گردیدند و باره دوباره گشتند. تجربه کرده شدند و به شمشیر مقتول گشتند. در پوستهای گوسفندان و بزها محتاج و مظلوم و ذلیل و آواره شدند.^{۳۸} آنانی که جهان لایق ایشان نبود، در صحراها و کوهها و مغاره ها و شکافهای زمین پراکنده گشتند.

۳۹ پس جمیع ایشان با اینکه از ایمان شهادت داده شدند، وعده را نیافتند.^{۴۰} زیرا خدا برای ماچیزی نیکوتر مهیا کرده است تا آنکه بدون ما کامل نشوند.

۱۲

تشویق به پایداری و پذیرش

۱ تادیب الهی بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گاهی را که ما را سخت می بیند دور بکنیم و با صبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم،^۲ و به سوی پیشوا و کامل کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به دست راست تحت خدا نشسته است.^۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گاهکاران به او پدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید.^۴ هنوز در جهاد با گناه تا به حد خون مقاومت نکرده اید،^۵ و نصیحتی را فراموش نموده اید که با شما چون با پسران مکالمه می کند که «ای پسر من تادیب خداوند را خوار مشمار و وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو.^۶ زیرا هر که را خداوند دوست می دارد، توبیخ می فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می زند.»

۷ اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل پسران رفتار می نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟^۸ لکن اگر بی تادیب می باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران.^۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب می نمودند و ایشان را احترام می نمودیم، آیا از طریق اولی پدر روحها را

اطاعت نکنم تا زنده شوم؟^{۱۰} زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم.^{۱۱} لکن هر تادیب در حال، نه از خوشبها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخرمیه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد.^{۱۲} لهذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمائید،^{۱۳} و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد.

هشدار در مورد بازگشت به نگاه

^{۱۴} و در پی سلامتی با همه بکوشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ کس خداوند را نخواهد دید.^{۱۵} و مترصد باشید مبدا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند.^{۱۶} مبدا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسو که برای طعمای نخستزادگی خود را بفروخت.^{۱۷} زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید (زیرا که جای توبه پیدا ننمود) با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکوشید.

^{۱۸} زیرا تقرب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی و ظلمت و باد سخت،^{۱۹} و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود.^{۲۰} زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نیزه زده شود.^{۲۱} و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «بغایت ترسان و لرزانم».^{۲۲} بلکه تقرب جستیده اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان^{۲۳} و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبند و به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل^{۲۴} و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل.

^{۲۵} زنه‌ار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانید زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟^{۲۶} که آواز او در آن وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید».^{۲۷} و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند.^{۲۸} پس چون ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید می‌یابیم، شکر به‌جا بیاوریم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم.^{۲۹} زیرا خدای ما آتش فروبرنده است.

۱۳

نصایح پایانی

^۱ محبت برادرانه برقرار باشد؛^۲ و از غریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند.^۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، و مظلومان را چون شما نیز در جهم هسید.

^۴ نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود.^۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکنم و تو را ترک نخواهم نمود».^۶ بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوییم: «خداوند مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟»

^۷ مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان را ملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمائید.^۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالابد همان است.

۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند.

۱۰ مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند. ۱۱ زیرا که جسدهای آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنها را به قدس الاقداس برای نگاه می برد، بیرون از لشکرگاه سوخته می شود.

۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. ۱۳ لهذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. ۱۴ زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم. ۱۵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهائی را که به اسم او معترف باشند.

۱۶ لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی ها راضی است.

۱۷ مردمان خود را اطاعت و انقیاد نمایند زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست.

۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می خواهیم در هر امر رفتاری نیکو نماییم. ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم.

۲۰ پس خدای سلامتی که شبان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهدا بدی از مردگان برخیزانید، ۲۱ شما را در هر عمل نیکو کامل گرداناد تا اراده او را به جا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آورد بوساطت عیسی مسیح که او را تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

۲۲ لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت آمیز را متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشته ام. ۲۳ بدانید که برادر ما تیموتاوس رهائی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

۲۴ همه مردمان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می رسانند.

۲۵ همگی شما را فیض باد. آمین.

رساله یعقوب

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند، خوش باشید.

تجربه ها

۲ ای برادران من، وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. ۳ چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند. ۴ لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید. ۵ و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سوال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطای کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد. ۶ لکن به ایمان سوال بکند و هرگز شک نکند زیرا هر که شک کند، مانند موج دریاست که از بادرانده و متلاطم می شود. ۷ زیرا چنین شخص گان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت. ۸ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است. ۹ لکن برادر مسکین به سرافرازی خود نغز نماید، ۱۰ و دولتند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذراست. ۱۱ از آترو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به همینطور شخص دولتند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید.

۱۲ خوشبخت کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت. ۱۳ هیچ کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی شود و او هیچ کس را تجربه نمی کند. ۱۴ لکن هر کس در تجربه می افتد وقتی که شهوت وی او را می کشد و فریفته می سازد. ۱۵ پس شهوت آستن شده، نگاه را می زاید و نگاه به انجام رسیده، موت را تولید می کند. ۱۶ ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! ۱۷ به بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. ۱۸ او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نور مخلوقات او باشیم.

عمل به کلام خدا

۱۹ بنابراین، ای برادران عزیز من، هر کس در شنیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد. ۲۰ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد. ۲۱ پس هر نجاست و افزونی شر را دور کنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجات بخشد. ۲۲ لکن کنندگان کلام باشید نه فقط شنندگان که خود را فریب می دهند. ۲۳ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعی خود را در آینه می نگیرد. ۲۴ زیرا خود را نگرست و رفت و فور فراموش کرد که چگونه شخصی بود. ۲۵ لکن کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. ۲۶ اگر کسی از شما گان برد که پرستنده خدا است و عنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است. ۲۷ پرستش صاف و بی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کنند و خود را از آلاش دنیا نگاه دارند.

۲

پرهیز از جانبداری

۱ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهربینی مدارید. ۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتی زرین و لباس نفیس داخل شود و فقری نیز با پوشاک ناپاک درآید، ۳ و به صاحب لباس

فانحرم توجه شده، گویند: «اینجا نیکو بنشین» و به فقیر گویند: «تو در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»،^۴ آیا در خود متردد نیستید و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟^۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشوند؟^۶ لکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتندان بر شما ستم نمی‌کنند و شما را در محکمه هائی کشند؟^۷ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی‌گویند؟

^۸ اما اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب به‌جا آورید یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو می‌کنید. ^۹ لکن اگر ظاهر بینی کنید، گناه می‌کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم می‌سازد. ^{۱۰} زیرا هر که تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می‌باشد. ^{۱۱} زیرا او که گفت: «زنا ممکن»، نیز گفت: «قتل ممکن». پس هر چند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی. ^{۱۲} همچنین سخن گویند و عمل نمایند مانند کسانی که برایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد. ^{۱۳} زیرا آن داوری بی‌رحم خواهد بود بر کسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفتخر می‌شود.

ایمان و عمل

^{۱۴} ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گویند: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیا ایمان می‌تواند او را نجات بخشد؟^{۱۵} پس اگر برادری یا خواهری برهنه و محتاج خوراک روزینه باشد، ^{۱۶} و کسی از شما بدیشان گوید: «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید»، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟^{۱۷} همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خود مرده است. ^{۱۸} بلکه کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بیا و من ایمان خود را از اعمال خود به تو خواهم نمود». ^{۱۹} تو ایمان داری که خدا واحد است؟ نیکو می‌کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می‌لرزند! ^{۲۰} و لیکن ای مرد باطل، آیا می‌خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟

^{۲۱} آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود استحقاق را به قربانگاه گذرانید؟^{۲۲} می‌بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. ^{۲۳} و آن نوشته تمام گشت که می‌گوید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید»، و دوست خدا نامیده شد. ^{۲۴} پس می‌بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می‌شود، نه از ایمان تنها. ^{۲۵} و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز از اعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان را پذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟^{۲۶} زیرا چنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

۳

رام کردن زبان

^۱ ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می‌دانید که بر ما داوری سخت‌تر خواهد شد. ^۲ زیرا هگی ما بسیار می‌لغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن تلغزد، او مرد کامل است و می‌تواند عنان تمام جسد خود را بکشد. ^۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان می‌زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را بر می‌گردانیم. ^۴ اینک کشتیا نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکان کوچک به هر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود. ^۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را می‌سوزاند. ^۶ و زبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می‌آلاید و دایره کائنات را می‌سوزاند و از جهنم سوخته می‌شود!

^۷ زیرا که هر طبیعتی از وحش و طیور وحشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است. ^۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند. شرارتی سرکش و پرازهر قاتل است! ^۹ خدا و پدر

را به آن مبارک می‌خوانم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌گویم. ۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود. ۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟ ۱۲ یا می‌شودای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد.

حکمت از بالا

۱۳ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد. ۱۴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، غر می‌کنید و به ضد حق دروغ مگویید. ۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است. ۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هراس زشت موجود می‌باشد. ۱۷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول ظاهر است و بعد صلح‌آمیز و ملائم و نصیحت‌پذیر و پراز رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردد و بی‌ریا. ۱۸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را بعمل می‌آورند.

۴

اطاعت از خدا

۱ از یکا در میان شما جنگها و از یکجا نزاع‌هایید می‌آید؟ آیا نه از لذت‌های شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟ ۲ طمع می‌ورزید و ندارید؛ می‌کشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به جنگ آرید؛ و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید از این جهت که سوال نمی‌کنید. ۳ و سوال می‌کنید و نمی‌پایید، از اینرو که به نیت بد سوال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید.

۴ ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد. ۵ آیا گمان دارید که گلاب عبث می‌گوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟ ۶ لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید: «خدا متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.»

۷ پس خدا را اطاعت نمائید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد. ۸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دست‌های خود را ظاهر سازید، ای گاه‌کاران و دلهای خود را پاک کنید، ای دودلان. ۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمائید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود. ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرافراز فرماید. ۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویید زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داور هستی. ۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهنابین و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود دآوری می‌کنی؟

غفر نکردن درباره فردا

۱۳ هان، ای کسانی که می‌گویید: «امروز و فردا به فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»، ۱۴ و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟ ۱۵ به عوض آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواند، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم». ۱۶ اما الحال به غیب خود غفر می‌کنید و هر چنین غفر بد است. ۱۷ پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

۵

۱ هانای دولتندان، بجهت مصیبتی که بر شما وارد می‌آید، گریه و ولوله نمایند. ۲ دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود. ۳ طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخرخانه اندوخته‌اید. ۴ اینک مزد عمله‌هایی که کشته‌های شما را درویده‌اند و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوشه‌های رب الجنود رسیده است. ۵ بر روی زمین به ناز و کمرانی مشغول بوده، دلهای خود را در یوم قتل پروردید. ۶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند.

صبر در زحمت

۷ پس‌ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گرانهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بپاید. ۸ شما نیز صبر نمایید و دلهای خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است. ۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت نکنید، مبادا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است. ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرید از انبیایی که به نام خداوند تکلم نمودند. ۱۱ اینک صابران را خوشحال می‌گویم و صبرایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند را دانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است.

دعای ایمان

۱۲ لکن اول همه‌ای برادران من، قسم بخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی، مبادا در تحکم بیفتید.

۱۳ اگر کسی از شما مبتلای بلائی باشد، دعا بنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. ۱۵ و دعای ایمان، مریض شما را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گاه کرده باشد، از او آمرزیده خواهد شد. ۱۶ نزد یکدیگر به گاهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد. ۱۷ الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نبارد و تا مدت سه سال و شش ماه نبارید. ۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را رویانید. ۱۹ ای برادران من، اگر کسی از شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، ۲۰ بداندهر که گاهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رها نیده و گاهان بسیار را پوشانیده است.

رساله اول پطرس رسول

پطرس، رسول عیسی مسیح،

۱ به غریبانی که پراکنده‌اند در پنتس و غلاطیه و قیدوقیه و آسیا و بطانیه؛^۲ برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد.

امید زنده

۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما را بوساطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نوتولید نمود برای امید زنده،^۴ بجهت میراث بی فساد و بی آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است در آسمان برای شما؛^۵ که به قوت خدا محروس هستید به ایمان برای نجاتی که میباشده است تا در ایام آخر ظاهر شود.^۶ و در آن وجد می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون محزون شده‌اید،^۷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی باآزموده شدن در آتش، گرانباتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین ظهور عیسی مسیح.^۸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الا ان اگرچه او را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای که نمی‌توان بیان کرد و پراز جلال است.^۹ و انجام ایمان خود یعنی نجات جان خویش را می‌یابید.

۱۰ که درباره این نجات، انبیایی که از فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش و تفحص می‌کردند و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛^{۱۲} و بدیشان مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح القدس که از آسمان فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در آنها نظر کنند.

مقدس پاشید

۱۳ لذا کمر دل‌های خود را ببندید و هشیار شده، امید کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد، بدارید.^{۱۴} و چون انبای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شہواتی که در ایام جهالت می‌داشتید.^{۱۵} بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید.^{۱۶} زیرا مکتوب است: «مقدس باشید زیرا که من قدوسم.»

۱۷ و چون او را پدر می‌خوانید که بدون ظاهر بینی برحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت خود را با ترس صرف نمایید.^{۱۸} زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت باطلی که از پدران خود یافته‌اید نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا،^{۱۹} بلکه به خون گرانها چون خون بره بی عیب و بی داغ یعنی خون مسیح،^{۲۰} که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر گردید،^{۲۱} که بوساطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید و او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد.

۲۲ چون نفس‌های خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا داشته باشید، پس بیکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید.^{۲۳} از آترو که تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیر فانی یعنی به کلام خدا که زنده و تا ابدالابد باقی است.^{۲۴} زیرا که «هر بشری مانند گیاه است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت.^{۲۵} لکن کلمه خدا تا ابدالابد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما بشارت داده شده است.

۲

۱ لهذا هر نوع كينه و هر مكر و ربا و حسد و هر قسم بدگويی را ترك كرده،^۲ چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی غش باشید تا از آن برای نجات نمو كنید،^۳ اگر بی الواقع چشیده اید كه خداوند مهربان است.

سنگهای زنده و قوم برگزیده

۴ و به او تقرب جست، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم، لكن نزد خدا برگزیده و مكرم. ۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا كرده می شوید به عمارت روحانی و كهانت مقدس تا قربانی های روحانی و مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. ۶ بنابراین، در كتاب مكتوب است كه «اینك می نهم در صهون سنگی سر زاویه برگزیده و مكرم و هر كه به وی ایمان آورد نخل نخواهد شد».

۷ پس شما را كه ایمان دارید اكرام است، لكن آنانی را كه ایمان ندارند، «آن سنگی كه معماران رد كردند، همان سر زاویه گردید»^۸، و «سنگ لغزش دهنده و صخره مصادم»^۹، زیرا كه اطاعت كلام نكرده، لغزش می خوردند كه برای همین معین شده اند.

۹ لكن شما قبیله برگزیده و كهانت ملوكانه و امت مقدس و قومی كه ملك خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را كه شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نماید. ۱۰ كه سابق قومی نبودید و الان قوم خدا هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت كرده شده اید.

۱۱ ای محبوبان، استدعا دارم كه چون غریبان و بیگانگان از شہوات جسمی كه با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛ ۱۲ و سیرت خود را در میان امت ها نيكو دارید تا در همان امری كه شما را مثل بدكاران بد می گویند، از كارهای نيكوی شما كه ببینند، در روز تفقد، خدا را تحمید نمایند.

اطاعت از حكام و آقایان

۱۳ لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند اطاعت كنید، خواه پادشاه را كه فوق همه است،^{۱۴} و خواه حكام را كه رسولان وی هستند، بجهت انتقام كشیدن از بدكاران و تحسین نيكو كاران. ۱۵ زیرا كه همین است اراده خدا كه به نيكو كاری خود، جهالت مردمان بی فهم را ساكت نماید،^{۱۶} مثل آزادگان، اما نه مثل آنانی كه آزادی خود را پوشش شرارت می سازند بلكه چون بندگان خدا. ۱۷ همه مردمان را احترام كنید. برادران را محبت نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید.

۱۸ ای نوكران، مطیع آقایان خود باشید با كال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلكه بچ خلاقان را نیز. ۱۹ زیرا این ثواب است كه كسی بجهت ضمیری كه چشم بر خدا دارد، در وقتی كه ناحق زحمت می كشد، دردها را متحمل شود. ۲۰ زیرا چه نفر دارد هنگامی كه گناهكار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید. لكن اگر نيكو كار بوده، زحمت كشید و صبر كنید، این نزد خدا ثواب است. ۲۱ زیرا كه برای همین خوانده شده اید، چونكه مسیح نیز برای ما عذاب كشید و شما را نمونه ای گذاشت تا در اثر قدمای وی رفتار نمایید،^{۲۲} «كه هیچ گاه نكرد و مكر در زبانش یافت نشد»^{۲۳} چون او را دشنام می دادند، دشنام پس نمی داد و چون عذاب می كشید تهدید نمی نمود، بلكه خویشتر را به داور عادل تسلیم كرد. ۲۴ كه خود گناهان ما را در بدن خویش بردار متحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم كه به ضربهای او شفا یافته اید. ۲۵ از آنرو كه مانند گوسفندان گم شده بودید، لكن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته اید.

۳

زنان و شوهران

۱ همچنین ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع كلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون كلام دریابد،^۲ چونكه سیرت طاهر و خداترس شما را ببینند. ۳ و شما رازینت ظاهری نباشد، از بافتن

موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس،^۴ بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلم و آرام که نزد خدا گرانهاست.^۵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشتن رازینت می نمودند و شوهران خود را اطاعت می کردند.^۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع می بود و او را آقا می خواند و شما دختران او شده اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید.

^۷ و همچنین ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما باز داشته نشود.

زحمت کشیدن برای عدالت

^۸ خلاصه همه شما یکرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید.^۹ و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می دانید برای این خوانده شده اید تا وارث برکت شوید.^{۱۰} زیرا «هر که می خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو بیند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛^{۱۱} از بدی اعراض نماید و نیکویی را به جا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید.^{۱۲} از آنرو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.»

^{۱۳} و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟^{۱۴} بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشبختال شما. پس از خوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید.^{۱۵} بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نماید و پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما پرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس.^{۱۶} و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آتانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می زنند، در همان چیزی که شما را بد می گویند خجالت کشند،^{۱۷} زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن.^{۱۸} زیرا که مسیح نیز برای گاهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادل برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت،^{۱۹} و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند،^{۲۰} که سابق نافرمان بر دار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می کشید، وقتی که کشتی بنا می شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند،^{۲۱} که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح،^{۲۲} که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوات مطیع او شده اند.

۴

زندگی موافق اراده خدا

^۱ لهذا چون مسیح بحسب جسم برای مازحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، از گناه باز داشته شده است.^۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد.^۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امتها و در فجور و شهوات و می گساری و عیاشی و بزمها و بت پرستیهای حرام رفتار نمودن.^۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف اوباشی نمی شتایید و شما را دشنام می دهند.^۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید.^۶ زیرا که از انجیحت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند.

^۷ لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید.^۸ و اول همه با یکدیگر بشدت محبت نمایید زیرا که محبت کثرت گاهان را می پوشاند.^۹ و یکدیگر را بدون همههمه مهمانی کنید.^{۱۰} و هریک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء امین فیض گوناگون خدا.^{۱۱} اگر کسی

سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تا ابد الابد هست، آمین.

زحمات بخاطر مسیح

۱۲ ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آنتی که در میان شماس و بجهت امتحان شما می آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد. ۱۳ بلکه بقدری که شریک زحمات مسیح هستید، خوشنود شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجدنمایید. ۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می کشید، خوشبختال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می گیرد. ۱۵ پس زهار هیچ یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شریر یا فضول عذاب نکشد. ۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشید، پس شرمنده نشود بلکه به این اسم خدا راتجید نماید. ۱۷ زیرا این زمان است که داوری ازخانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی کنند چه خواهد شد؟ ۱۸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی دین و گاهکار کجا یافت خواهد شد؟ ۱۹ پس کسانی نیز که برحسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

۵

نصیحت به پیران و جوانان

۱ پیران را در میان شما نصیحت می کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمات مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد. ۲ گله خدا را که در میان شماس بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛ ۳ و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید، ۴ تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج نلپژمرده جلال را بیابید. ۵ همچنین ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خدا با متکبران مقاومت می کند و فروتنان را فیض می بخشد. ۶ پس زبردست زورآور خدا فروتنی نماید تا شما را در وقت معین سرافراز نماید. ۷ و تمام اندیشه خود را به وی وا گذارید زیرا که او برای شما فکر می کند. ۸ هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می کند و کسی را می طلبد تا بلعد. ۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می آید. ۱۰ و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت. ۱۱ او را تا ابد الابد جلال و توانایی باد، آمین.

نجات

۱۲ به توسط سلوانس که او را برادر امین شما می شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید. ۱۳ خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام می رساند. ۱۴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایند و همه شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

رساله دوم پطرس رسول

^۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانها را به مساوی مایافته‌اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات‌دهنده.

^۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد.

^۳ چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده، ^۴ که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فسادی که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید.

جد و جهد روحانی

^۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایم ^۶ و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری ^۷ و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را. ^۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی ثمر بوده باشید. ^۹ زیرا هرکه اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطهیر گاهان گذشته خود را فراموش کرده است.

^{۱۰} لهذای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایم زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد. ^{۱۱} و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولتندی داده خواهد شد.

اساس ایمان ما

^{۱۲} لذا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را می دانید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید. ^{۱۳} لکن این را صواب می دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یادآوری برانگیزانم. ^{۱۴} چونکه می دانم که وقت پیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید. ^{۱۵} و برای این نیز کوشش می کنم تا شما در هروقت بعد از رحلت من، بتوانید این امور را یاد آورید. ^{۱۶} زیرا که در پی افسانه های جعلی زفتم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبریایی او را دیده بودیم. ^{۱۷} زیرا از خدای پدر ا کرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبریایی به اورسید که «این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم». ^{۱۸} و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد.

^{۱۹} و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز شکافد و ستاره صبح در دلای شما طلوع کند. ^{۲۰} و این رانخست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. ^{۲۱} زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

۲

انبیای کذب

^۱ لکن در میان قوم، انبیای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعتهای مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛ ^۲ و بسیاری جفور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد. ^۳ و از راه

طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تاخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست.

۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛^۵ و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظداشته، طوفان را بر عالم بی‌دینان آورد؛^۶ و شهرهای سدوم و عومره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی‌دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛^۷ و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بی‌دینان رنجیده بود رهانید.^۸ زیرا که آن مرد عادل در میانشان ساکن بوده، از آنچه می‌دید و می‌شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هرروزه رنجیده می‌داشت.^۹ پس خداوند می‌داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد.^{۱۰} خصوص آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می‌روند و خداوندی را حقیر می‌دانند.

۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند برایشان حکم اقترا نمی زنند. ۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیرناطق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده‌اند، ملامت می‌کنند بر آنچه نمی‌دانند و در فساد خود هلاک خواهند شد.^{۱۳} و مزدناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می‌دانند. لکه‌ها و عیبه‌ها هستند که در ضیافت‌های محبتانه خود عیش و عشرت می‌نمایند وقتی که با شما شادی می‌کنند.^{۱۴} چشمهای پر از زنا دارند که از نگاه بازداشته نمی‌شود، و کسان ناپایدار را به دام می‌کشند؛ ابناي لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده‌اند،^{۱۵} و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن‌بصور را که مزد ناراستی را دوست می‌داشت، متابعت کردند.^{۱۶} لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان متنتق شده، دیوانگی نبی را توبیخ نمود.

۱۷ اینها چشمه‌های بی‌آب و مه‌های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است.^{۱۸} زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل می‌گویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده‌اند، در دام شهوات به فجور جسمی می‌کشند،^{۱۹} و ایشان را به آزادی وعده می‌دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هرچیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است.^{۲۰} زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح از آلائش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می‌شود.^{۲۱} زیرا که برای ایشان بهتر می‌بود که راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن باردیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند.^{۲۲} لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که «سگ به فی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

۳

روز خداوند

۱ این رساله دوم را ای حبیبان الان به شمای نویسم که به این هردو، دل پاک شما را به طریق یادگاری برمی‌انگیزانم،^۲ تا بخاطر آرید کلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده شد.

۳ و نخست این را می‌دانید که در ایام آخرمستبرترین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده،^۴ خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هرچیز به هیئت‌طوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.»^۵ زیرا که ایشان عمد از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانها از قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید.^۶ و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت.^۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند.

^۸ لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. ^۹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی نماید چنانکه بعضی تاخیری پندارند، بلکه بر شما تحمل می نماید چون نمی خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند. ^{۱۰} لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد.

^{۱۱} پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هرسیرت مقدس و دینداری؟ ^{۱۲} و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید. ^{۱۳} ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود.

^{۱۴} لهذا ای حبیبان، چون انتظار این چیزها را می کشید، جد و جهد نمائید تا نزد او بی داغ و بی عیب در سلامتی یافت شوید. ^{۱۵} و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر حبیب ماپولس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت. ^{۱۶} و همچنین در سایر رساله های خود این چیزها را بیان می نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می کنند تا به هلاکت خود برسند.

^{۱۷} پس شما ای حبیبان، چون این امور را از پیش می دانید، باحذر باشید که مبدا به گمراهی بی دینان رپوده شده، از پایداری خود بیفتید. ^{۱۸} بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تا ابد الاباد جلال باد. آمین.

رساله اول یوحنا رسول

درباره کلمه حیات

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. ۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. ۳ از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نمایم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت مابا پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ۴ و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد.

سلوک در نور

۵ و این است پیغمبی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نمایم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. ۶ اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نمایم، دروغ می‌گوئیم و راستی عمل نمی‌کنیم. ۷ لکن اگر در نور سلوک می‌نمایم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

۲

۱ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گاهی کند، شفییی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. ۲ و اوست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز. ۳ و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم. ۴ کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغ‌گوست و در وی راستی نیست. ۵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم. ۶ هر که گوید که در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، او نیز باید سلوک کند.

۷ ای حبیبان، حکمی تازه به شما می‌نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید. ۸ و نیز حکمی تازه به شما می‌نویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی در گذراست و نور حقیقی الان می‌درخشد.

۹ کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است. ۱۰ و کسی که برادر خود را محبت نماند، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست. ۱۱ اما کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند بجای رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است. ۱۲ ای فرزندان، به شما می‌نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آمرزیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما می‌نویسم زیرا که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم از آنجا که بر شیرین غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتم زیرا که پدر را می‌شناسید. ۱۴ ای پدران، به شما نوشتم زیرا که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتم از آن جهت که توانا هستید و کلام خدا در شما ساکن است و بر شیرین غلبه یافته‌اید. ۱۵ دنیا را آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست. ۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است. ۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذراست لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند.

ظهور دجالان

۱۸ ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است. ۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند، لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند. ۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته‌اید و هر چیز را می‌دانید. ۲۱ نوشتم به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از اینرو که آن را می‌دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست.

۲۲ دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکاری نماید. ۲۳ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد.

۲۴ و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شهادت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شهادت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند. ۲۵ و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی. ۲۶ و این را به شما نوشتم درباره آنانی که شما را گمراه می‌کنند. ۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید. ۲۸ الان ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی نجل نشویم. ۲۹ اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هر که عدالت را به‌جا آورد، از وی تولد یافته است.

۳

فرزندان خدا

۱ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ۲ ای حبیبان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. ۳ و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است. ۴ و هر که گناه را بعمل می‌آورد، برخلاف شریعت عمل می‌کند زیرا گناه مخالف شریعت است. ۵ و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را بر دارد و در وی هیچ گناه نیست. ۶ هر که در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هر که گناه می‌کند او رانده است و نمی‌شناسد.

۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را به‌جا می‌آورد، عادل است چنانکه او عادل است. ۸ و کسی که گناه می‌کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد. ۹ هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و او نمی‌تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است. ۱۰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس از این ظاهر می‌گردند. هر که عدالت را به‌جائی آورد از خدا نیست و همچنین هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید.

محبت به یکدیگر

۱۱ زیرا همین است آن پیغامی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نمایم. ۱۲ نه مثل قاتل که از آن شریر بود و برادر خود را کشت؛ و از چه سبب او را کشت؟ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو. ۱۳ ای برادران من، تعجب نکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد. ۱۴ ما می‌دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گذشته‌ایم از اینکه برادران را محبت می‌نمایم. هر که برادر خود را محبت نمی‌نماید در موت ساکن است. ۱۵ هر که از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می‌دانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد.

۱۶ از این امر محبت را دانسته‌ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنیم.
 ۱۷ لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج ببیند و رحمت خود را از او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟^{۱۸} ای فرزندان، محبت را به‌جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی.^{۱۹} و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت،^{۲۰} یعنی در هرچه دل ما، ما را مذمت می‌کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می‌داند.
 ۲۱ ای حبیبان، هرگاه دل ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم.^{۲۲} و هرچه سؤال کنیم، از او می‌پاییم، از آنجهت که احکام او را نگاه می‌داریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل می‌نماییم. و این است حکم او که به اسم پسر اوعیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود.^{۲۳} و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی، و ازین می‌شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

۴

روح‌ها را بیازماید

۱ ای حبیبان، هر روح را قبول نکنید بلکه روح‌ها را بیازماید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته‌اند.
 ۲ به این، روح خدا را می‌شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست،^۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده‌اید که او می‌آید و الان هم در جهان است.
 ۴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته‌اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است.^۵ ایشان از دنیا هستند ازین جهت سخنان دنیوی می‌گویند و دنیا ایشان را می‌شنود.^۶ ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می‌شناسد ما را می‌شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی‌شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمییز می‌دهیم.

خدا محبت است

۷ ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنمایم زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت می‌نماید از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد،^۸ و کسی که محبت نمی‌نماید، خدا را نمی‌شناسد زیرا خدا محبت است.^۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نمایم.^{۱۰} و محبت در همین است، نه آنکه ما خدا را محبت نمودیم، بلکه اینکه او ما را محبت نمود و پسر خود را فرستاد تا کفار را گناهان ما شود.
 ۱۱ ای حبیبان، اگر خدا با ما چنین محبت نمود، ما نیز می‌باید یکدیگر را محبت نمایم.^{۱۲} کسی هرگز خدا را ندید؛ اگر یکدیگر را محبت نمایم، خدا را در ما ساکن است و محبت او در ما کامل شده است.
 ۱۳ از این می‌دانیم که در وی ساکنیم و او در ما زاری که از روح خود به ما داده است.^{۱۴} و ما دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم که پدر پسر را فرستاد تا نجات دهنده جهان بشود.^{۱۵} هرکه اقرار می‌کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است و او در خدا.^{۱۶} و ما دانسته و باور کرده‌ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هرکه در محبت ساکن است در خدا ساکن است و خدا در وی.
 ۱۷ محبت در همین با ما کامل شده است تا در روز جزا ما را دلاوری باشد، زیرا چنانکه اوهست، ما نیز در این جهان همچنین هستیم.^{۱۸} در محبت خوف نیست بلکه محبت کامل خوف را بیرون می‌اندازد؛ زیرا خوف عذاب دارد و کسی که خوف دارد، در محبت کامل نشده است.^{۱۹} ما او را محبت می‌نمایم زیرا که او اول ما را محبت نمود.^{۲۰} اگر کسی گوید که خدا را محبت می‌نمایم و از برادر خود نفرت کند، دروغ‌گوست، زیرا کسی که

برادری را که دیده است محبت ننماید، چگونه ممکن است خدایی را که ندیده است محبت ننماید؟^{۲۱} و این حکم را از وی یافته‌ایم که هر که خدا را محبت می‌نماید، برادر خود را نیز محبت بنماید.

۵

ایمان به پسر خدا

^۱ هر که ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هر که والد را محبت می‌نماید، مولود او را نیز محبت می‌نماید.^۲ از این می‌دانیم که فرزندان خدا را محبت می‌نمایم، چون خدا را محبت می‌نمایم و احکام او را به جا می‌آوریم.^۳ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام اوگران نیست.^۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می‌یابد؛ و غلبه‌ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست.^۵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست.

^۶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت می‌دهد، زیرا که روح حق است.^۷ زیرا سه هستند که شهادت می‌دهند،^۸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند.^۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است.^{۱۰} آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیاورد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیاورده است.^{۱۱} و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست.^{۱۲} آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است.

گفتار پایانی

^{۱۳} این را نوشتم به شما که به اسم خدا ایمان آورده‌اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیاورید.^{۱۴} و این است آن دلیری که نزد وی داریم که هر چه بر حسب اراده او سوال نمایم، ما را می‌شنود.^{۱۵} و اگر دانیم که هر چه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم.^{۱۶} اگر کسی برادر خود را ببیند که گاهی را که منتی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهد بخشید، به هر که گاهی منتی به موت نکرده باشد. گاهی منتی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد.^{۱۷} هر ناراستی گناه است، ولی گاهی هست که منتی به موت نیست.^{۱۸} و می‌دانیم که هر که از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند.^{۱۹} و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا در شریر خوابیده است.^{۲۰} اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی.^{۲۱} ای فرزندان، خود را از بها نگاه دارید. آمین.

رساله دوم یوحنا رسول

۱ من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندان که ایشان را در راستی محبت می‌نمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را می‌دانند،^۲ بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود.
 ۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود.
 ۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم.
 ۵ و الان ای خاتون از تو اتماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم.^۶ و این است محبت که موافق احکام اوسلوک بنمایم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک نمایم.
 ۷ زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه کننده و دجال.^۸ خود را نگاه بدارید مبدا آنچه را که عمل کردیم بر باد دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید.
 ۹ هر که پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، او هم پدر و پسر را دارد.^{۱۰} اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود مپذیرید و او را تحت مگویند.^{۱۱} زیرا هر که او را تحت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد.
 ۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیدوارم که به نزد شما پیام و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود.
 ۱۳ فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

رساله سوم یوحنا رسول

۱ من که پریم، به غایب حبیب که او را در راستی محبت می‌نامیم.
 ۲ ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کاهیب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است. ۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی. ۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند. ۵ ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت می‌کنی، ۶ که در حضور کلیسا بر محبت تو شهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایسته خدا بدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی‌گیرند. ۷ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم.
 ۸ به کلیسا چیزی نوشتم لکن دیوتریس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد ما را قبول نمی‌کند. ۹ لهذا اگر آیم کارهایی را که او می‌کند به یاد خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاوه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند.
 ۱۰ ای حبیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا نیکوکردار از خداست و بدکردار خدا رانیده است.
 ۱۱ همه مردم و خود راستی نیز بر دیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است.
 ۱۲ مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکب و قلم به تو بنویسم. ۱۳ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید و زبانی گفتگو کنیم.
 ۱۴ سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

رساله یهودا

۱ یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خوانده شدگانی که در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید.
 ۲ رحمت و سلامتی و محبت بر شما افزون باد.

هلاکت مردمان بی‌دین

۳ ای حبیبان، چون شوق تمام داشتم که دوباره نجات عام به شما بنویسم، ناچار شدم که الان به شما بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به مقدسین سپرده شد. ۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای ما را به بغور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را انکار کرده‌اند.

۵ پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هر چند همه چیز را دفعه می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود، بار دیگری ایمانان را هلاک فرمود. ۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است. ۷ و همچنین سدوم و غموره و سایر بلدان نواحی آنها مثل ایشان چونکه زنا کار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار شده، بجهت عبرت مقرر شدند.

۸ لیکن با وجود این، همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی را خوار می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند. ۹ امامیکائیل، رئیس ملائکه، چون دوباره جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرات نمود که حکم اقترا بر او یزد بلکه گفت: «خداوند تو را توپیخ فرماید.» ۱۰ لکن این اشخاص بر آنچه نمی‌دانند افتراء می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناتق بالطبع فهمیده‌اند، خود را فاسدمی‌سازند.

۱۱ وای بر ایشان زیرا که به راه قائن رفته‌اند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده‌اند و در مشاجرت قورح هلاک گشته‌اند. ۱۲ اینها در ضیافت های محبتانه شما صخره‌ها هستند چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خوشتن را بی‌خوف می‌پرورند و ابرهای بی‌آب از بادها رانده شده و در ختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از ریشه کنده شده، ۱۳ و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی مقرر است. ۱۴ لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، دوباره همین اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود یهودا آمد» ۱۵ تا بر همه داوری نماید و جمع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همه کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گاه‌گاران بی‌دین به خلاف او گفتند. ۱۶ اینانند همه‌گن و گله‌مندان که بر حسب شہوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیزی گویند و صورتهای مردم را بجهت سود می‌پسندند.

دعوت به پایداری

۱۷ اما شما ای حبیبان، بخاطر آوری آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند، ۱۸ چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزین خواهند آمد که بر حسب شہوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد. ۱۹ اینانند که تفرقه‌ها پیدا می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند.

۲۰ اما شما ای حبیبان، خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده، ۲۱ خوشتن را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. ۲۲ و بعضی را که مجادله می‌کنند ملزم سازید. ۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده، برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت نمایید.

ستایش پایانی

۲۴ الان او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در حضور جلال خود شما را بی عیب به فرحی عظیم قایم فرماید، ۲۵ یعنی خدای واحد و نجات دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد الان و تا ابد الابد. آمین.

مکاشفه یوحنا رسول

مقدمه

۱ مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می باید زود واقع شود، برغلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا،^۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود.^۳ خوشبحال کسی که می خواند و آثانی که می شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می دارند، چونکه وقت نزدیک است.

تجیات و ستایش خدا

۴ یوحنا، به هفت کلیسای که در آسیا هستند.

۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست،^۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابد الابد. آمین.

۷ اینک با ایرها می آید و هر چشمی او را خواهد دید و آثانی که او را نیزه زدند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. یلی!

۸ «من هستم الف و یا، اول و آخر،» می گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می آید، قادر علی الاطلاق.

روای یوحنا

۹ من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره ای مسمی به بطمس شدم.^{۱۰} و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم،^{۱۱} که می گفت: «من الف و یا و اول و آخر هستم. آنچه می بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسای که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پرغامس و طیاتیرا و ساردس و فیلادلفیه و لاودکیه بفرست.»

۱۲ پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می نمود بنگرم، و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم،^{۱۳} و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه وی کمر بندی طلا بسته بود،^{۱۴} و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش،^{۱۵} و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار،^{۱۶} و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دودمه تیز بیرون می آمد و چهره اش چون آفتاب بود که در قوتش می تابد.

۱۷ و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهایش افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده،^{۱۸} و مرده شدم و اینک تا ابد الابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است.^{۱۹} پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد،^{۲۰} سر هفت ستاره ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می باشند.

۲

به کلیسای افسس

۱ «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلای خرامد.^۲ می دادم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشراقی نمی توانی

شد و آنانی را که خود را رسولان می خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛^۳ و صبرداری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی.

^۴ «لکن بجای بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده ای. ^۵ پس بخاطر آن که از بجافتنده ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور و بالا بزودی نزد تو می آمم و چراغانت را از مکاشش نقل می کنم اگر توبه نکنی. ^۶ لکن این راداری که اعمال نقولویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم.

^۷ «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساهای چه می گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیات که در وسط فردوس خداست بخورد.

به کلیسای اسمیرنا

^۸ «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت. ^۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می دانم، لکن دوتمد هستی و کفر آنانی را که خود را یهود می گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند. ^{۱۰} از آن زحمتی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو بدهم. ^{۱۱} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساهای چه می گوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت.

به کلیسای پرماس

^{۱۲} «و به فرشته کلیسای در پرماس بنویس این را می گوید او که شمشیر دودمه تیز را دارد. ^{۱۳} اعمال و مسکن تو را می دانم که تحت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نفودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهبادامین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. ^{۱۴} لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بته را بخورند و زنا کنند. ^{۱۵} و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولویان را پذیرفته اند. ^{۱۶} پس توبه کن و بالا بزودی نزد تو می آمم و به شمشیر زبان خود بالیشان جنگ خواهم کرد. ^{۱۷} آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیساهای چه می گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی داند جز آنکه آن را یافته باشد.

به کلیسای طیاتیرا

^{۱۸} «و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. ^{۱۹} اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است. ^{۲۰} لکن بجای بر تو دارم که آن زن ایزابل نامی را راه می دهی که خود را بنیه می گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی های بته بشوند. ^{۲۱} و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی خواهد از زناي خود توبه کند. ^{۲۲} اینک او را بر بستری می اندازم و آنانی را که با او زنا می کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، ^{۲۳} و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیساهای خواهند دانست که من امتحان کننده جگرها و قلوب و هریکی از شما را بر حسب اعمالش خواهم داد. ^{۲۴} لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستند و این تعلیم را نپذیرفته اند و عمقهای شیطان را چنانکه می گویند نفهمیده اند، بار دیگری بر شما می گذارم، ^{۲۵} جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جوید. ^{۲۶} و هر که غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت هاقدرت خواهم بخشید ^{۲۷} تا ایشان را به عصای آهنین حکمرانی کند

و مثل کوزه های کوزه گر خرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خود یافته ام. ^{۲۸} و به او ستاره صبح را خواهم بخشید. ^{۲۹} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

۳

به کلیسای ساردس

^۱ «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می دانم که نام داری که زنده ای ولی مرده هستی. ^۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم. ^۳ پس بیاد آور چگونگی یافته ای و شنیده ای و حفظ کن و توبه نما زیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد. ^۴ لکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند. ^۵ هر که غالب آید به جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرار خواهم نمود. ^۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

به کلیسای فیلا دل فیه

^۷ «و به فرشته کلیسای در فیلا دل فیه بنویس که این را می گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می گشاید و هیچ کس نخواهد بست و می بندد و هیچ کس نخواهد گشود. ^۸ اعمال تو را می دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار ننمودی. ^۹ اینک می دهم آثانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می نامند و نیستند بلکه دروغ می گویند. اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده ام. ^{۱۰} چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. ^{۱۱} بزودی می آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبدا کسی تاج تو را بگیرد. ^{۱۲} هر که غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهر خدای خود یعنی اورشليم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت. ^{۱۳} آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.

به کلیسای لاؤدکیه

^{۱۴} «و به فرشته کلیسای در لاؤدکیه بنویس که این را می گوید آمین و شاهد آمین و صدیق که ابتدای خلقت خداست. ^{۱۵} اعمال تو را می دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم. ^{۱۶} لهذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. ^{۱۷} زیرای گویی دولتند هستم و دولت اندوخته ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی دانی که تو مستمند و مسکین هستی و فقیر و کور و عریان. ^{۱۸} تو را نصیحت می کنم که زر مصفای به آتش را از من بجری تا دولتند شوی، و رخت سفید را تاپوشانیده شوی و تنگ عربانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا به چشمان خود کشیده بینایی یابی. ^{۱۹} هر که را من دوست می دارم، تو بیخ و تادیب می نمایم. پس غیور شو و توبه نما. ^{۲۰} اینک بر در ایستاده می گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او در خواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من. ^{۲۱} آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشینند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم. ^{۲۲} هر که گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می گوید.»

۴

تختی در آسمان

۱ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای در آسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: «به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنامم.»
 ۲ فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی در آسمان قائم است و بر آن تخت نشیننده‌ای.^۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قزحی در گرد تخت که به منظر شباهت به زمرد دارد^۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهار پیر که جامه‌ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین.^۵ و از تخت، بر قها و صداها و رعداها بر می‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند.^۶ و در پیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند.^۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرند.

۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.»^۹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت نشین که تا ابد الا بآباد زنده است می‌خوانند،^{۱۰} آنگاه آن بیست و چهار پیر می‌افتند در حضور آن تخت نشین و او را که تا ابد الا بآباد زنده است عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند: «ای خداوند، مستحق که جلال و اکرام و قوت را بیایی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده‌ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند.»

۵

کتاب و بره

۱ و دیدم بر دست راست تخت نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مختوم به هفت مهر.^۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهربانش را بردارد؟»^۳ و هیچ کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند.^۴ و من بشدت می‌گریستم زیرا هیچ کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد.^۵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبط یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.»

۶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خداوند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند.^۷ پس آمد و کتاب را از دست راست تخت نشین گرفته است.^۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه‌های زرین پر از بخور دارند که دعاها می‌مقدسین است.^۹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهربانش هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود اهر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی^{۱۰} و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.»

۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عدد ایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛^{۱۲} که به آواز بلند می‌گویند: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بپابد.»

۱۳ و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین و زیر زمین و در دریاست و آنچه در آنها می باشد، شنیدم که می گویند: «تخت نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابد الابد». ۱۴ و چهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

۶

گشودن شش مهر

۱ و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود، و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می گوید: «بیا» و بین «۲» و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کانی دارد و تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تاغلبه نماید.

۳ و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می گوید: «بیا» و بین «۴» و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد.

۵ و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می گوید: «بیا» و بین «۱» و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد. ۶ و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می گوید: «یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر رسان.»

۷ و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می گوید: «بیا» و بین «۸» و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می آید، و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحش زمین بکشند.

۹ و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ ۱۰ که به آواز بلند صدا کرده، می گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی نمایی و انتقام خون ما را از اساکان زمین نمی کنی؟» ۱۱ و به هر یکی از ایشان جامه ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرای نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود.

۱۲ و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ ۱۳ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه های نارس خود را می افشاند. ۱۴ و آسمان چون طوماری پیچیده شده، از جا برده شد و هرکوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. ۱۵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره ها و صخره های کوهها پنهان کردند. ۱۶ و به کوهها و صخره ها می گویند که «بر ما بیفتید و ما را مخفی سازید از روی آن تخت نشین و از غضب بره؛ ۱۷ زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می تواند ایستاد؟»

۷

مهر کردن بندگان خدا

۱ و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازی دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. ۲ و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، می گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زنیم. ۴ و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند.

۵ و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند، و از سبط روبین دوازده هزار، و از سبط جاد دوازده هزار، ۶ و از سبط اشیر دوازده هزار، و از سبط نفتالیم دوازده هزار، و از سبط منسی دوازده هزار، ۷ و از سبط شمعون دوازده

هزار؛ و از سبط لاوی دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛^۸ از سبط زیولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند.

گروهی عظیم با جامه های سفید

^۹ و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به دست گرفته، ایستاده اند^{۱۰} و به آواز بلند ندا کرده، می گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.»^{۱۱} و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی درافتاده، خدا را سجده کردند^{۱۲} و گفتند: «آمین! برکت و جلال و حکمت و سپاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالابد. آمین.»^{۱۳} و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده اند؟»^{۱۴} من او را گفتم: «خداونداتو می دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می باشند که از عذاب سخت بیرون می آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده اند.»^{۱۵} از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه روز در هیكل او وی را خدمت می کنند و آن تخت نشین، خیمه خود را برایشان برپا خواهد داشت.^{۱۶} و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید.^{۱۷} زیرا بره ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

۸

مهر هفتم

^۱ و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد.^۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدا ایستاده اند که به ایشان هفت کرنا داده شد.^۳ و فرشته ای دیگر آمده، نزد مذبح ایستاد با بجمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین، بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد،^۴ و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت.^۵ پس آن فرشته بجمرا گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید.

هفت کرنا

^۶ و هفت فرشته ای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد نواختن نمودند^۷ و چون اولی نواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد.^۸ و فرشته دوم نواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید،^۹ و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباہ گردید.^{۱۰} و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه های آب افتاد.^{۱۱} و اسم آن ستاره را افسنتین می خوانند؛ و ثلث آنها به افسنتین مبدل گشت و مردمان بسیار از آنها بی که تلخ شده بود مردند.

^{۱۲} و فرشته چهارم نواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی نور شد.^{۱۳} و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می پرد و به آواز بلند می گوید: «وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صداها و دیگر کرناهای آن سه فرشته ای که می باید بنوازند.»

۹

^۱ و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد.^۲ و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود توری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت.^۳ و از

میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد.^۴ و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند.^۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند.^۶ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را خواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهدگریخت.

^۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره های ایشان شبیه صورت انسان بود.^۸ و موی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود.^۹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارايه های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند.^{۱۰} و دما چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند.^{۱۱} و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ابدون مسمی است و در یونانی او را اپلیون خوانند.^{۱۲} یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می آید.

^{۱۳} و فرشته ششم بخواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم.^{۱۴} که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود می گوید: «آن چهار فرشته را که بر نهر عظیم فرات بسته اند، خلاص کن.»^{۱۵} پس آن چهار فرشته که برای ساعت و روز و ماه و سال معین میا شده اند تا اینکه ثلث مردم را بکشند، خلاصی یافتند.^{۱۶} و عدد جنود سواران، دویست هزار هزار بود که عدد ایشان را شنیدم.

^{۱۷} و به اینطور اسبان و سواران ایشان را در رویا دیدم که جوشنهای آتشین و آسمانجویی و کبریتی دارند و سرهای اسبان چون سر شیران است و از دهانشان آتش و دود و کبریت بیرون می آید.^{۱۸} از این سه بلا یعنی آتش و دود و کبریت که از دهانشان برمی آید، ثلث مردم هلاک شدند.^{۱۹} زیرا که قدرت اسبان در دهان و دم ایشان است، زیرا که دمای آنها چون مارهاست که سرها دارد و به آنها اذیت می کنند.^{۲۰} و سایر مردم که به این بلاها کشته نگشتند، از اعمال دستهای خود توبه نکردند تا آنکه عبادت دیوها و بتهای طلا و نقره و برنج و سنگ و چوب را که طاقت دیدن و شنیدن و خرامیدن ندارند، ترک کنند؛^{۲۱} و از قتلها و جادوگریها و زنا و دزدیهای خود توبه نکردند.

۱۰

فرشته زورآور و گلاجه

^۱ و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می شود که ابری دربر دارد، و قوس قزحی بر سرش و چهره اش مثل آفتاب و پایانش مثل ستونهای آتش.^۲ و در دست خود گلاجه ای گشوده دارد و پای راست خود را بر دریا و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛^۳ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداهای خود سخن گفتند.^۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می گوید: «آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را منویس.»

^۵ و آن فرشته ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده،^۶ قسم خورد به او که تا ابدالاباد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «بعد از این زمانی نخواهد بود،^۷ بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می باید بنوازد، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.»

^۸ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می گوید: «برو و گلاجه گشاده را از دست فرشته ای که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر.»

۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که گلابچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرون تو را تلخ خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.»^{۱۰} پس گلابچه را از دست فرشته گرفته، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید.^{۱۱} و مرا گفت که «می باید تو اقوام و امت ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

۱۱

دو شاهد خدا

۱ و فی ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت: «برخیز و قدس خدا و مذبح و آتانی را که در آن عبادت می کنند پیمایش نما.»^۲ و صحن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میممازیرا که به امت ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود.^۳ و به دوشاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دو بیست و شصت روز نبوت نمایند.»

۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند زمین ایستاده اند.^۵ و اگر کسی بخواهد بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می گیرد، و هر که قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود.^۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نیارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخواهند، به انواع بلایا مبتلا سازند.

۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هاویه برمی آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت.^۸ و بدنه های ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند.^۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امت ها، بدنه های ایشان را سه روز و نیم نظاره می کنند و اجازت نمی دهند که بدنه های ایشان را به قبر سپارند.^{۱۰} و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آنرو که این دو نبی ساکنان زمین را معذب ساختند.

۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت.^{۱۲} و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می گوید: «به اینجا صعود نمائید.» پس در ایر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند.^{۱۳} و در همان ساعت، زلزله ای عظیم حادث گشت که دهک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تحمید کردند.^{۱۴} وای دوم درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می آید.

کرنای هفتم

۱۵ و فرشته ای بنواخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد اباد حکمرانی خواهد کرد.»^{۱۶} و آن بیست و چهار پیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند.^{۱۷} و گفتند: «تو را شکر می کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی.»^{۱۸} و امت ها خشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بدگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.»

۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقها و صداهای و رعداها و زلزله و تگرگ عظیمی حادث شد.

۱۲

زن و اژدها

۱ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیرپایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است،^۲ و آبتن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی آورد.^۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سر و ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر،^۴ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می زاید بایستاد تا چون زاید فرزند او را ببلعد.^۵ پس پسر زنیهای را زاید که همه امت های زمین را به عصای آهنین حکمرانی خواهد کرد؛ و فرزندش به نزد خدا و تحت او ربوده شد.^۶ و زن به بیابان فرار کرد که در آنجا مکانی برای وی از خدا مهیا شده است تا او را مدت هزار و دویست و شصت روز بپرورند.

۷ و در آسمان جنگ شد: میکائیل و فرشتگانش با اژدها جنگ کردند و اژدها و فرشتگانش جنگ کردند،^۸ ولی غلبه نیافتند بلکه جای ایشان دیگر در آسمان یافت نشد.^۹ و اژدهای بزرگ انداخته شد، یعنی آن مار قدیمی که به ابلیس و شیطان مسمی است که تمام ربع مسکون را می فرید. او بر زمین انداخته شد و فرشتگانش با وی انداخته شدند.

۱۰ و آوازی بلند در آسمان شنیدم که می گوید: «اکنون نجات و قوت و سلطنت خدای ما و قدرت مسیح او ظاهر شد زیرا که آن مدعی برادران ما که شبانه روز در حضور خدای ما برایشان دعوی می کند، به زیر افکنده شد. ۱۱ و ایشان بواسطت خون بره و کلام شهادت خود بر او غالب آمدند و جان خود را دوست نداشتند. ۱۲ از این جهت ای آسمانها و ساکنان آنها شادباشید؛ وای بر زمین و دریا زیرا که ابلیس به ز دشما فرود شده است با خشم عظیم، چون می داند که زمانی قلیل دارد.»

۱۳ و چون اژدها دید که بر زمین افکنده شد، بر آن زن که فرزند زنی را زاییده بود، جفا کرد. ۱۴ و دو بال عقاب بزرگ به زن داده شد تا به بیابان به مکان خود پرواز کند، جایی که او را از نظر آن مار، زمانی و دو زمان و نصف زمان پرورش می کنند. ۱۵ و مار از دهان خود در عقب زن، آبی چون رودی ریخت تا سیل او را فروگیرد. ۱۶ و زمین زن را حمایت کرد و زمین دهان خود را گشاده، آن رود را که اژدها از دهان خود ریخت فرو برد. ۱۷ و اژدها بر زن غضب نموده، رفت تا با باقی ماندگان ذریت او که احکام خدا را حفظ می کنند و شهادت عیسی را نگاه می دارند، جنگ کند.

۱۳

وحشی از دریا

۱ و او بر ریگ دریا ایستاده بود.

۲ و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پاهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد. ۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند. ۴ و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با وی می تواند جنگ کند؟»

۵ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند. ۶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید. ۷ و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد. ۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که ناهای ایشان در دفتر حیات بره ای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید. ۹ اگر کسی گوش دارد بشنود. ۱۰ اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجا صبر و ایمان مقدسین.

وحشی دیگر از زمین

۱۱ و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالای آید و دو شاخ مثل شاخهای بَره داشت و مانند اژدها تکلم می نمود؛ ۱۲ و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل می کند و زمین و سکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، پرستند. ۱۳ و معجزات عظیمه بعمل می آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. ۱۴ و ساکنان زمین را گمراه می کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنماید. و به ساکنان زمین می گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند. ۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هر که صورت وحش را پرستش نکند، کشته گردد. ۱۶ و همه را از کبیرو صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد بر این وامی دارد که بر دست راست یا بر پیشانی خود نشانی گذارند. ۱۷ و اینکه هیچ کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. ۱۸ در اینجا حکمت است. پس هر که فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عدد انسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

۱۴

بره بر کوه صهیون

۱ و دیدم که اینک بره، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می دارند. ۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعد عظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آواز بریطونازان بود که بریطهای خود را بنوازند. ۳ و در حضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می سرایند و هیچ کس نتوانست آن سرود را بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که از جهان خریده شده بودند. ۴ اینانند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که با کره هستند؛ و آنانند که بره را هر جا می رود متابعت می کنند و از میان مردم خریده شده اند تا نویر برای خدا و بره باشند. ۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی عیب هستند.

سه فرشته

۶ و فرشته ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد، ۷ و به آواز بلند می گوید: «از خدا بترسید و او را تعجید نمائید، زیرا که زمان داوری اورسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه های آب را آفرید، پرستش کنید.» ۸ و فرشته ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنای خود، جمیع امت ها را نوشانید.»

۹ و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آواز بلند می گوید: «اگر کسی وحش و صورت او را پرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خود پذیرد، ۱۰ او نیز از خمر غضب خدا که در پیاله خشم وی پیغش آمیخته شده است، خواهد نوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضور بره، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد، ۱۱ و دود عذاب ایشان تا ابد الایاد بالا می رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می کنند و هر که نشان اسم او را پذیرد، شبانه روز آرامی ندارند.» ۱۲ در اینجا است صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می نمایند. ۱۳ و آوازی را از آسمان شنیدم که می گوید: «بنویس که از کنون خوشحالند مردگانی که در خداوند می میرند. و روح می گوید: «بلی، تا از زحمات خود آرامی یابند و اعمال ایشان از عقب ایشان می رسد.»

درو کردن زمین

۱۴ و دیدیم که اینک ابری سفید پدید آمد و برابر، کسی مثل پسر انسان نشسته که تاجی از طلا دارد و در دستش داسی تیز است. ۱۵ و فرشته‌ای دیگر از قدس بیرون آمده، به آواز بلند آن ایرنشین را ندا می‌کند که داس خود را پیش بیاور و درو کن، زیرا هنگام حصاد رسیده و حاصل زمین خشک شده است. ۱۶ و ایرنشین داس خود را بر زمین آورد و زمین درویده شد.

۱۷ و فرشته‌ای دیگر از قدسی که در آسمان است، بیرون آمد و او نیز داسی تیز داشت. ۱۸ و فرشته‌ای دیگر که بر آتش مسلط است، از مذبح بیرون شده، به آواز بلند ندا در داده، صاحب داس تیز را گفت: «داس تیز خود را پیش آور و خوشه‌های مو زمین را بچین، زیرا انگورهایش رسیده است.» ۱۹ پس آن فرشته داس خود را بر زمین آورد و موهای زمین را چیده، آن را در چرخش عظیم غضب خدا ریخت. ۲۰ و چرخش را بیرون شهر به پا می‌فشارند و خون از چرخش تا به دهن اسبان به مسافت هزار و ششصد تیر پرتاب جاری شد.

۱۵

هفت فرشته و هفت بلا

۱ و علامت دیگر عظیم و عجیبی در آسمان دیدیم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلایی دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. ۲ و دیدیم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بر بطنهای خدا را بدست گرفته، ۳ سرود موسی بنده خدا و سرود بره را می‌خوانند و می‌گویند: «عظیم و عجیب است اعمال توای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای توای پادشاه امت‌ها. ۴ کیست که از تو ترسد، خداوندا و کیست که نام تو را تحقید نماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امت‌ها آمده، در حضور تو پرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهر گردیده است.

۵ و بعد از این دیدیم که قدس خیمه شهادت در آسمان گشوده شد، ۶ و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، گلابی پاک و روشن دربر کرده و کمرایشان به کمر بند زرین بسته، بیرون آمدند. ۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابد الیاد زنده است. ۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دود گردید. ۹ و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ کس توانست به قدس درآید.

۱۶

هفت پیاله غضب خدا

۱ و آوازی بلند شنیدیم که از میان قدس به آن هفت فرشته می‌گوید که «بروید، هفت پیاله غضب خدا را بر زمین بریزید.»

۲ و اولی رفته، پیاله خود را بر زمین ریخت و دمل زشت و بد بر مردمانی که نشان وحش دارند و صورت او را می‌پرستند، بیرون آمد.

۳ و دومین پیاله خود را به دریا ریخت که آن به خون مثل خون مرده مبدل گشت و هر نفس زنده از چیزهایی که در دریا بود بمرد.

۴ و سومین پیاله خود را در نهرها و چشمه‌های آب ریخت و خون شد. ۵ و فرشته آنها را شنیدیم که می‌گوید: عادل تو که هستی و بودی ای قدوس، زیرا که چنین حکم کردی، ۶ چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند.» ۷ و شنیدیم که مذبح می‌گوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داوری‌های تو حق و عدل است.»

۸ و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. ۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تحقید نمایند.

۱۰ و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می گزیدند،
 ۱۱ و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود کفر می گفتند و از اعمال خود توبه نکردند.
 ۱۲ و ششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب
 می آیند، مهیا شود. ۱۳ و دیدم که از دهان اژدها و از دهان وحش و از دهان نبی کاذب، سه روح خبیث چون
 وزغها بیرون می آیند. ۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهری می سازند و بر پادشاهان تمام ریع
 مسکون خروج می کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند.
 ۱۵ «اینک چون دزد می آیم! خوشباجال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مباداعریان راه رود
 و رسوایی او را ببینند.»

۱۶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می خوانند، فراهم آوردند.
 ۱۷ و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «تمام
 شد.» ۱۸ و برقها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین
 زلزله ای به این شدت و عظمت نشده بود. ۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امت ها خراب شد و
 بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پیاله خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد. ۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها
 نایاب گشت، ۲۱ و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان بر مردم بارید و مردم به سبب صدمه
 تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه اش پینهایت سخت بود.

۱۷

زن سوار بر وحش

۱ و یکی از آن هفت فرشته ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن
 فاحشه بزرگ را که برآبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم، ۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان
 زمین، از خمر زنای او مست شدند.» ۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که
 از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. ۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و
 مروارید مزین و پیاله ای زرین به دست خود پر از خبائث و نجاسات زنای خود داشت. ۵ و بر پیشانی اش این اسم
 مرقوم بود: «سرو بابل عظیم و مادر فواحش و خبائث دنیا.» ۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از
 خون شهدای عیسی و از دیدن او بی نهایت تعجب نمودم. ۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن
 و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می نمایم. ۸ آن وحش که دیدی، بود و
 نیست و از هواویه خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت، و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم
 در دفتر حیات مرقوم است، در حیرت خواهند افتاد از دیدن آن وحش که بود و نیست و ظاهر خواهد شد.
 ۹ «اینجاست ذهنی که حکمت دارد. این هفت سر، هفت کوه می باشد که زن بر آنها نشسته است، ۱۰ و
 هفت پادشاه هستند که پنج افتاده اند و یکی هست و دیگری هنوز نیامده است و چون آید می باید اندکی بماند. ۱۱ و
 آن وحش که بود و نیست، هشتمین است و از آن هفت است و به هلاکت می رود. ۱۲ و آن ده شاخ که دیدی،
 ده پادشاه هستند که هنوز سلطنت نیافته اند بلکه یک ساعت با وحش چون پادشاهان قدرت می یابند. ۱۳ اینها
 یک رای دارند و قوت و قدرت خود را به وحش می دهند. ۱۴ ایشان با بره جنگ خواهند نمود و بره بر ایشان
 غالب خواهد آمد، زیرا که اورب الارباب و پادشاه پادشاهان است و آنان نیز که با وی هستند که خوانده شده
 و برگزیده و امینند.»

۱۵ و مرا می گوید: «آبهایی که دیدی، آنجایی که فاحشه نشسته است، قوما و جماعتها و امت ها و زبانها می باشد.
 ۱۶ و اما ده شاخ که دیدی و وحش، اینها فاحشه را دشمن خواهند داشت و او را پینوا و عریان خواهند نمود و

گوشتش را خواهند خورد و او را به آتش خواهند سوزانید،^{۱۷} زیرا خدا در دل ایشان نهاده است که اراده او را به جا آرند و یک رای شده، سلطنت خود را به وحش بدهند تا کلام خدا تمام شود.^{۱۸} و زنی که دیدی، آن شهر عظیم است که بر پادشاهان جهان سلطنت می کند.»

۱۸

انهدام بابل عظیم

^۱ بعد از آن دیدم فرشته ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد.^۲ و به آواز زورآوردن کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! و او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مرغ ناپاک و مکروه گردیده است.^۳ زیرا که از خمر غضب آلود زنای او همه امت هانوشیده اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولتند گردیده اند.»

^۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادادر گلاهاش شریک شده، از پلایش بهره مند شوید.^۵ زیرا گلاهاش تا به فلک رسیده و خدا ظلمایش را به یاد آورده است.^۶ بدو رد کنید آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و دریاله ای که او آمیخته است، او را دوچندان پیامیزید.^۷ به اندازه ای که خوشتن را تنجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می گوید: به مقام ملکه نشسته ام و بیهو نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید.^۸ لهذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می کند.^۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را ببینند، گریه و ماتم خواهند کرد،^{۱۰} و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد.

^{۱۱} «و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی خرد.^{۱۲} بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و گان نازک و ارغوانی و ابریشم و قرمز و عود قاری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمر،^{۱۳} و دارچینی و حماما و خوشبوی ها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه ها و گله ها و اسبان و اربه ها و اجساد و نفوس مردم.^{۱۴} و حاصل شہوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو ناپود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت.^{۱۵} و تاجران این چیزها که از وی دولتند شده اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم گان^{۱۶} خواهند گفت: وای، وای، ای شهر عظیم که به گان و ارغوانی و قرمز ملبس می بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد.^{۱۷} و هرنارخدا و کل جماعتی که بر کشتیا می باشند و ملاحان و هر که شغل دریا می کند دور ایستاده،^{۱۸} چون دود سوختن آن را دیدند، فریادگان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ^{۱۹} و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم گان فریادبرآورده، می گفتند: «وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هر که در دریا صاحب کشتی بود، از تنفایس او دولتند گردید که در یک ساعت ویران گشت.

^{۲۰} «پس ای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیا شادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.»

^{۲۱} و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد.^{۲۲} و صوت بریطزان و مغنیان و فی زنان و کرنا نوازان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید،^{۲۳} و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امت ها گمراه شدند.^{۲۴} و در آن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

هللویاه

۱ و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است،^۲ زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناى خود فاسد می گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.»

۳ و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تاابدالاباد بالا می رود!»

۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافتاده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هلولیاه!»

۵ و آوازی از تحت بیرون آمده، گفت: «حمدنمایید خدای ما را ای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.»

۶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آواز آبهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است.^۷ شادی و وجد نمایم و او را تحمید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است.^۸ و به او داده شد که به گان، پاک و روشن خود راپوشاند، زیرا که آن گان عدالتهای مقدسین است.»

۹ و مرا گفت: «بنویس: خوشبحال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.»

۱۰ و نزد پایهای افتادم تا او را سجده کنم. او به من گفت: «زنهار چنین نکنی زیرا که من با تو هم خدمت هستم و با برادرانت که شهادت عیسی را دارند. خدا را سجده کن زیرا که شهادت عیسی روح نبوت است.»

کلمه خدا

۱۱ و دیدم آسمان را گشوده و ناگاه اسبی سفید که سوارش امین و حق نام دارد و به عدل داوری و جنگ می نماید،^{۱۲} و چشمانش چون شعله آتش و بر سرش افسرهای بسیار و اسمی مرقوم دارد که جز خودش هیچ کس آن را نمی داند.^{۱۳} و جامه ای خون آلود دربر دارد و نام او را «کلمه خدا» می خوانند.^{۱۴} و لشکرهايي که در آسمانند، بر اسبهای سفید و به گان سفید و پاک ملبس از عقب او می آمدند.^{۱۵} و از دهانش شمشیری تیز بیرون می آید تا به آن امت ها را بزند و آنها را به عصای آهنین حکمرانی خواهد نمود و او چرخش نمر غضب و خشم خدای قادر مطلق را زیر پای خود می افشرد.^{۱۶} و بر لباس و ران او نامی مرقوم است یعنی «پادشاه پادشاهان و رب الارباب.»

۱۷ و دیدم فرشته ای را در آفتاب ایستاده که به آواز بلند تمامی مرغانی را که در آسمان پروازی کنند، ندا کرده، می گوید: «بیاوید و بجهت ضیافت عظیم خدا فراهم شوید.^{۱۸} تا بخورید گوشت پادشاهان و گوشت سپه سالاران و گوشت جباران و گوشت اسبها و سواران آنها و گوشت همگان را، چه آزاد و چه غلام، چه صغیر و چه کبیر.»

۱۹ و دیدم وحش و پادشاهان زمین و لشکرهاي ایشان را که جمع شده بودند تا با اسب سوار و لشکر او جنگ کنند.^{۲۰} و وحش گرفتار شد و نی کاذب با وی که پیش او معجزات ظاهری می کرد تا به آنها آسانی را که نشان وحش را دارند و صورت او را می پرستند، گمراه کند. این هر دو، زنده به دریاچه آتش افروخته شده به کبریت انداخته شدند.^{۲۱} و باقیان به شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون می آمد کشته شدند و تمامی مرغان از گوشت ایشان سیر گردیدند.

۱ و دیدم فرشته‌ای را که از آسمان نازل می‌شود و کلید هاویه را دارد و زنجیری بزرگ بر دست وی است.
 ۲ و او دهایی مار قدیم را که ابلیس و شیطان می‌باشد، گرفتار کرده، او را تا مدت هزار سال در بند نهاد. ۳ و او را به هاویه انداخت و در را بر او بسته، مهر کرد تا امت‌ها را دیگر گمراه نکند تا مدت هزار سال به انجام رسد؛ و بعد از آن می‌باید اندکی خلاصی یابد.

۴ و تحتاً دیدم و بر آنها نشستند و به ایشان حکومت داده شد و دیدم نفوس آنانی را که بجهت شهادت عیسی و کلام خدا سر بریده شدند و آنان را که وحش و صورتش را پرستش نکردند و نشان او را بر پیشانی و دست خود نپذیرفتند که زنده شدند و با مسیح هزار سال سلطنت کردند. ۵ و سایر مردگان زنده نشدند تا هزار سال به اتمام رسید. این است قیامت اول. ۶ خوشحال و مقدس است کسی که از قیامت اول قسمتی دارد. بر اینها موت ثانی تسلط ندارد بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند کرد.

محکومیت شیطان

۷ و چون هزار سال به انجام رسد، شیطان از زندان خود خلاصی خواهد یافت ۸ تا بیرون رود و امت‌هایی را که در چهار زاویه جهانند، یعنی جوج و ماجوج را گمراه کند و ایشان را بجهت جنگ فراهم آورد که عدد ایشان چون ریگ دریاست. ۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. ۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نپی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابد الا بادشبان روز عذاب خواهند کشید. ۱۱ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. ۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند، و دخترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفتر حیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. ۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هریکی بحسب اعمالش حکم یافت. ۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. ۱۵ و هر که در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید.

۲۱

اورشلم جدید

۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگری باشد. ۲ و شهر مقدس اورشلم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. ۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. ۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهد نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.»

۵ و آن تحت‌نشین گفت: «الحال همه چیز را نومی سازم.» و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.»

۶ باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هر که تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. ۷ و هر که غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. ۸ لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.»

۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پتاله پر از هفت بلای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به توشان دهم.»^{۱۰} آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود،^{۱۱} و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین.^{۱۲} و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسم‌ها بر ایشان مرقوم است که نام‌های دوازده سیط بنی اسرائیل باشد.^{۱۳} از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه و از مغرب سه دروازه.^{۱۴} و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است.

۱۵ و آن کس که با من تکلم می‌کرد، فی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را پیماید.^{۱۶} و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن پیوده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است.^{۱۷} و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته.^{۱۸} و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود.^{۱۹} و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مزین بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کیود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد.^{۲۰} و پنجم، جزع عقیقی و ششم، عقیق و هفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طوپاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود.^{۲۱} و دوازده دروازه، دوازده مروارید بود، هر دروازه از یک مروارید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف.

۲۲ و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است.^{۲۳} و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشانی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است.^{۲۴} و امت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد.^{۲۵} و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود.^{۲۶} و جلال و عزت امت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت.^{۲۷} و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

۲۲

نهر آب حیات

۱ و نهری از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود.^۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو گازه نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود را می‌دهد؛ و برگ‌های آن درخت برای شفای امت‌ها می‌باشد.^۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود.^۴ و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود.^۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنائی می‌بخشد و تا ابد الایاد سلطنت خواهند کرد.^۶ و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زودی می‌باید واقع شود، نشان دهد.»

۷ و «اینک به زودی می‌آیم. خوشبحال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.»

۸ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم.^۹ او مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که هم‌خدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادران و بآنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.»^{۱۰} و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است.^{۱۱} هر که ظالم است، باز ظلم کند و هر که خبیث است، باز خبیث بماند و هر که عادل است، باز عدالت کند و هر که مقدس است، باز مقدس بشود.»

۱۲ «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم ۱۴ خوشبحال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه‌های شهر درآیند، ۱۵ زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت‌پرستان و هر که دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون می‌باشند. ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساهای بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.»

۱۷ و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هر که می‌شنود بگوید: «بیا!» و هر که نشسته باشد، بیاید و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد. ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلاهای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افزود. ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد.

۲۰ او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: «بلی، به زودی می‌آیم!»

آمین. بیا، ای خداوند عیسی!

۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.